



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

سید محمد علی

حضرت مخدوم صاحب

کتاب و مقالات
بانت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بانک کتب و مقالات حضرت خدیجه کبری علیها السلام

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵ فهرست
۴۱ بانک کتب و مقالات حضرت خدیجه کبری علیها السلام
۴۱ مشخصات کتاب
۴۱ ۱- ازدواج با خدیجه علیها السلام و ماجراهای بعد از آن تا بعثت
۴۱ مشخصات کتاب
۴۱ شرح حال کوتاهی از زندگی خدیجه علیها السلام
۴۲ دومین سفر رسول خدا
۴۴ مراسم ازدواج و عقد خدیجه
۴۶ فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله‌هاز خدیجه
۴۶ شمه‌ای از فضایل خدیجه
۴۶ پس از ازدواج با خدیجه
۴۷ پی‌نوشتها
۴۷ ۲- اولین شیعه علی علیه السلام
۴۷ مشخصات کتاب
۴۷ خدیجه علیها السلام و ازدواج با پیامبر اکرم
۴۸ علی و محمد نور واحد
۴۸ علی در خانه خدیجه
۴۸ دوران قبل از بعثت
۴۹ دوره بعثت
۴۹ اولین مسلمان
۵۰ اعلام عمومی رسالت
۵۰ تحریم همه جانبه
۵۱ بیعت با علی علیه‌السلام

- حضرت علی، داماد خدیجه (علیهماالسلام) ۵۱
- به یاد خدیجه ۵۲
- آخرین مال ۵۲
- یک نکته ۵۲
- پی نوشت ها ۵۳
- ۳- این گونه بود خدیجه علیها السلام ۵۴
- مشخصات کتاب ۵۴
- مقدمه ۵۴
- هم او بود که در کنار ایمان وصف ناپذیر همسرش به خدا ۵۴
- خدیجه در کار تجارت خود نیز ۵۵
- از این زوج پاک و آسمانی چهار فرزند متولد شدند ۵۵
- از ویژگیهای بارز حضرت خدیجه علیها السلام ۵۶
- هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۵۶
- منابع : ۵۷
- ۴- بانوی نمونه تاریخ ۵۷
- مشخصات کتاب ۵۷
- فضیلت خدیجه (سلام الله علیها) در گفتار بزرگان ۵۷
- از رسول اکرم (صلی الله علیه واله) نقل است که : ۵۷
- هرگاه نزد تو آمد ۵۸
- پیامبر (صلی الله علیه واله) پرسید، او در جواب فرمود: ۵۹
- آدم (علیه السلام) چنین میگوید: ۶۰
- سیدبن طاووس در کتاب مهجالدعوات دو حرز را نقل کرده که این چنین است: ۶۱
- پی نوشت : ۶۱
- ۵- بر کرانه فضائل خدیجه علیهاالسلام ۶۲

۶۲	مشخصات کتاب
۶۳	مقدمه
۶۳	۱- ایمان محکم و پایدار
۶۳	۲- از برترین بانو دو سرا
۶۳	۳- مادر حضرت زهرا علیهاالسلام
۶۳	۴- سخاوت و انفاق بی بدیل
۶۴	۵- صبر و بردباری بی مانند
۶۴	۶- یاد حضرت خدیجه علیهاالسلام
۶۴	پی نوشت ها
۶۵	۶- پاسخ به یک شبهه
۶۵	مشخصات کتاب
۶۵	مقدمه
۶۵	خدیجه (سلام علیها) اولین بانوی مسلمان
۶۶	پی نوشت
۶۶	۷- پیامک های حضرت خدیجه علیها السلام
۶۶	مشخصات کتاب
۶۶	پیامک ۱
۶۶	پیامک ۲
۶۷	پیامک ۳
۶۷	پیامک ۴
۶۷	پیامک ۵
۶۷	پیامک ۶
۶۸	پیامک ۷
۶۸	پیامک ۸

پیامک ۹	۶۸
پیامک ۱۰	۶۸
پیامک ۱۱	۶۸
پیامک ۱۲	۶۹
پیامک ۱۳	۶۹
پیامک ۱۴	۶۹
پیامک ۱۵	۶۹
۸- حضرت خدیجه علیها السلام	۶۹
مشخصات کتاب	۶۹
ولادت	۷۰
القاب آن حضرت	۷۰
ازدواج حضرت خدیجه علیها السلام	۷۱
قدرت مدیریتی و سازماندهی	۷۱
نخستین زن مسلمان	۷۱
وفات خدیجه علیها السلام	۷۱
پاورقی	۷۲
۹- حضرت خدیجه علیها السلام در تاریخ	۷۲
مشخصات کتاب	۷۲
۱- خدیجه صلوات الله علیها گام به گام با رسول الله صلوات الله علیها	۷۲
۲- خواستگاری	۷۳
۳- خدیجه در زمان ازدواج با پیامبر	۷۳
۱۰- حضرت خدیجه علیها السلام که بود؟	۷۳
مشخصات کتاب	۷۳
مقدمه	۷۴

- بانوی ثروتمند حجاز و تجارتش ۷۴
- ازدواج خدیجه با رسول خدا ۷۴
- شمه ای از فضایل حضرت خدیجه ۷۵
- برخی وقایع دوران زندگی حضرت خدیجه با رسول گرامی اسلام ۷۵
- وفات؛ مدفن ۷۵
- پیغمبر بعد از حضرت خدیجه ۷۵
- منابع ۷۶
- ۱۱- حضرت خدیجه علیها السلام مادر ام ابیها ۷۶
- مشخصات کتاب ۷۶
- مقدمه ۷۶
- ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۷۷
- ایثار و فداکاری خدیجه ۷۸
- اوصاف و فضایل خدیجه علیها السلام ۷۹
- بانوی دانشمند و صاحب کمال ۸۱
- گفتار صاحب طبقات درباره خدیجه ۸۲
- فرزندان خدیجه ۸۲
- پی نوشتها ۸۲
- ۱۲- حضرت خدیجه علیها السلام مادر امت ۸۳
- مشخصات کتاب ۸۳
- مقدمه ۸۳
- ولادت و خانواده ۸۳
- اخلاق خدیجه(علیها السلام) ۸۳
- آیا خدیجه(علیها السلام) قبل از پیامبر (صلی الله علیه وآله) ازدواج کرده بود؟ ۸۳
- آشنایی با حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) ۸۴

۸۴	ازدواج خدیجه
۸۵	احترام پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)به خدیجه(علیها السلام)
۸۵	خصال خدیجه(علیها السلام)
۸۵	درود خدا بر خدیجه(علیها السلام)
۸۶	نقش خدیجه(علیها السلام) در پیشبرد اسلام
۸۶	فرزندان خدیجه(علیها السلام)
۸۶	وصیت خدیجه(علیها السلام)
۸۷	وفات خدیجه(علیها السلام)
۸۷	یاد خدیجه(علیها السلام)
۸۸	۱۳- خدیجه علیها السلام در قرآن
۸۸	مشخصات کتاب
۸۸	مقدمه
۸۸	خدیجه پاک و برگزیده...
۸۸	نقش حضرت خدیجه در بی نیازی رسول الله از نظر مالی و...
۸۹	۱۴- خدیجه سلام الله علیها مادر مؤمنان
۸۹	مشخصات کتاب
۸۹	مقدمه
۸۹	نسب حضرت خدیجه سلام الله علیها
۹۰	تولد حضرت خدیجه سلام الله علیها
۹۱	ازدواج حضرت خدیجه سلام الله علیها
۹۲	سن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت خدیجه سلام الله علیها هنگام ازدواج
۹۴	خطبه‌ی عقد و مهریه‌ی حضرت خدیجه سلام الله علیها
۹۴	یک اشتباه تاریخی دیگر؟!
۹۵	متن خطبه‌ی عقد حضرت خدیجه سلام الله علیها

- ۹۶ مهریه ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها
- ۹۷ فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت خدیجه سلام الله علیها
- ۹۷ [پسران حضرت خدیجه سلام الله علیها]
- ۹۸ [دختران حضرت خدیجه سلام الله علیها]
- ۹۸ زینب:
- ۹۸ آیا ام کلثوم و رقیه فرزندان حضرت خدیجه سلام الله علیها بودند؟
- ۹۸ اشاره
- ۹۹ پاسخ به دو سؤال
- ۱۰۰ فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها:
- ۱۰۰ زندگی حضرت خدیجه سلام الله علیها قبل از رسالت
- ۱۰۲ واقعه‌ای مهم در زندگی حضرت خدیجه سلام الله علیها
- ۱۰۲ اولین زنی که ایمان آورد
- ۱۰۳ دعوت آشکار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به اسلام
- ۱۰۳ اشاره
- ۱۰۳ ۱ - حمایت اجتماعی
- ۱۰۴ ۲ - حمایت‌های عملی و مالی
- ۱۰۴ نقش ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها در پیشبرد اسلام
- ۱۰۵ القاب گرامی ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها
- ۱۰۵ اشاره
- ۱۰۵ ۱. صدیقه:
- ۱۰۵ ۲. مبارکه:
- ۱۰۵ ۳. ام المؤمنین:
- ۱۰۵ ۴. طاهره:
- ۱۰۵ ۵. بانوی بانوان

۶. دیگر القاب ۱۰۵
- رحلت امّ المؤمنین حضرت خدیجه‌ی کبری سلام الله علیها ۱۰۶
- وصایای حضرت خدیجه سلام الله علیها ۱۰۶
- منزل حضرت خدیجه سلام الله علیها ۱۰۶
- حضرت خدیجه سلام الله علیها در قرآن ۱۰۷
- فضائل امّ المؤمنین حضرت خدیجه‌ی کبری سلام الله علیها ۱۱۱
۱. قبول ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ۱۱۱
۲. بصیرت ژرف ۱۱۱
۳. ایمان و اسلام محکم و پایدار ۱۱۲
۴. از برترین بانوان دو سرا ۱۱۲
۶. مادر حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها ۱۱۳
۷. سخاوت و انفاق بی‌بدیل ۱۱۳
۸. صبر و بردباری بی‌مانند ۱۱۴
۹. حامی رسالت و محب امامت ۱۱۴
۱۰. تشریف فرمایی حضرت خدیجه سلام الله علیها به محشر ۱۱۵
۱۱. خدیجه سلام الله علیها در احادیث معراج نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۱۱۵
۱۲. خدیجه سلام الله علیها در گفتار انبیای الهی، ائمه: و اصحاب صدر اسلام: ۱۱۶
- حضرت خدیجه سلام الله علیها در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: ۱۱۷
- زیارت نامه حضرت خدیجه سلام الله علیها ۱۱۹
- اشعار در مدح حضرت خدیجه سلام الله علیها ۱۲۰
- مدح حضرت خدیجه سلام الله علیها ۱۲۰
- با نفست عطر احمدی ۱۲۳
- هاله‌ی نور حضرت خدیجه سلام الله علیها ۱۲۵
- سلام ما به تو باد ای خدیجه کبری ۱۲۶

۱۲۷	فهرست منابع:
۱۲۸	مقالات مورد استفاده:
۱۲۸	کتابشناسی حضرت خدیجه سلام الله علیها
۱۲۹	سؤالات تستی مسابقه
۱۳۳	توجه
۱۳۳	در باره ما
۱۳۳	پاورقی
۱۳۷	۱۵- خدیجه طاهره ، به روایتی دیگر
۱۳۷	مشخصات کتاب
۱۳۷	مقدمه
۱۳۷	در سرزمین حجاز
۱۳۸	اینکه معروف است
۱۳۸	متأسفانه
۱۳۹	بنا به نقل
۱۳۹	گذشته از آنکه اصولاً
۱۴۰	خدیجه در جامعه ای پا به عرضه وجود نهاد
۱۴۰	۱۶- خطبه عقد و مهریه حضرت خدیجه سلام الله علیها
۱۴۰	مشخصات کتاب
۱۴۱	مقدمه
۱۴۱	یک اشتباه تاریخی دیگر
۱۴۱	خطبه عقد
۱۴۲	مهریه چقدر بود و چه کسی پرداخت؟
۱۴۳	پی نوشت
۱۴۴	۱۷- خدیجة الكبرى حضرتة المعارف علیها السلام

- ۱۴۴ اشاره
- ۱۴۴ صيانة الآثار الإسلامية
- ۱۴۴ اشاره
- ۱۴۴ تمهيد : الآثار الإسلامية و نتائجها الإيجابية
- ۱۴۷ المبحث الأول : صيانة الآثار من منظار القرآن الكريم الآية الأولى : الإذن برفع بيوت خاصة
- ۱۴۹ الآية الثانية : اتخاذ المساجد على قبور المضطهدين في سبيل التوحيد
- ۱۵۱ تقرير القرآن على صحة كلا الاقتراحين
- ۱۵۲ الآية الثالثة : صيانة الآثار وتعظيم الشعائر
- ۱۵۳ الآية الرابعة : صيانة الآثار ومودة ذوى القربى
- ۱۵۳ المبحث الثانى : صيانة الآثار من منظار القواعد الفقهيّة
- ۱۵۴ المبحث الثالث : المشاهد والمقابر من خلال سيرة المسلمين في خير القرون
- ۱۵۵ حكم البناء على القبور في الشريعة الإسلامية
- ۱۵۵ مقدّمة
- ۱۵۵ المسألة في ضوء القرآن الكريم
- ۱۵۸ المسألة في ضوء السنّة النبويّة الشريفه
- ۱۶۲ الهوامش
- ۱۶۳ حديث تزويج رسول الله خديجة
- ۱۶۳ تزويج رسول الله
- ۱۶۴ حديث بنيان الكعبة، وحكم رسول الله بين قريش في وضع الحجر
- ۱۶۶ حديث الحمس
- ۱۶۸ اخبار الكهان من العرب، والاحبار من يهود والرهبان من النصارى
- ۱۶۹ انذار يهود برسول الله
- ۱۷۰ حديث إسلام سلمان
- ۱۷۳ اولاد خديجة من رسول الله

- اولاد خدیجه من رسول الله ۱۷۳
- من هو الصهر الوحيد للنبي ۱۷۳
- هل كانت فاطمة عليها السلام بنتا وحيدة للنبي ۱۷۴
- رقية و أم كلثوم امرأة واحدة أم اثنتان ۱۷۶
- تزوجه بخديجة و فضائلها و بعض أحوالها ۱۸۰
- تزوجه بخديجة و فضائلها و بعض أحوالها ۱۸۰
- اوصافه في خلقته وشمائله و خاتم النبوة ۲۴۳
- مكارم أخلاقه و سيره و سننه و ما أدبه الله تعالى به ۲۶۴
- نادر في اللطائف في فضل نبينا في الفضائل والمعجزات على الانبياء ۳۴۷
- موسوعة المصطفى والعترة فاطمة الزهراء ۳۵۵
- ام فاطمه ۳۵۵
- المرأة التاجره ۳۵۶
- اقتران النور بالعطاء ۳۵۶
- الأمر السماوى ۳۶۱
- فتره الحمل ۳۶۲
- ولاده فاطمه ۳۶۳
- تاريخ الولادة ۳۶۴
- تسمية فاطمه ۳۶۵
- خديجة بنت خويلد رضوان الله عليه زوجة النبي ۳۶۵
- اسمها ونسبها : ۳۶۵
- إسلامها : ۳۶۶
- صفاتهما : ۳۶۶
- منزلتها : ۳۶۶
- يمكن تقسيم دورها في دعم الرسالة الإسلامية إلى قسمين : ۳۶۶

- الأول ۳۶۶
- الثانی : ۳۶۷
- وفاتها : ۳۶۷
- أمُّ المؤمنین خدیجۀ ۳۶۷
- عمرُ خدیجۀ : ۳۶۷
- الزواج المبارک : ۳۶۹
- إسلامها : ۳۷۱
- فی شعب أبی طالب : ۳۷۲
- مکانتها فی قلب الرسول (صلی الله علیه وآله) ۳۷۳
- عام الحزن : ۳۷۴
- الهوامش : ۳۷۴
- الصحيح من سیره النبی الأعظم ۳۷۵
- خدیجۀ فی بیت النبی ۳۷۵
- زواجه بخدیجۀ ۳۷۵
- خطبۀ أبی طالب ۳۷۶
- و دین شائع ۳۷۷
- مهر خدیجۀ ۳۷۷
- عمر خدیجۀ حین الزواج ۳۷۸
- یتیم قریش، أکذوبۀ مفضوحۀ ۳۷۹
- هل تزوج خدیجۀ طمعا فی مالها؟! ۳۸۰
- خدیجۀ مثل أعلى ۳۸۰
- خدیجۀ بین نساء قریش ۳۸۰
- هل تزوجت خدیجۀ بأحد قبل النبی؟! ۳۸۱
- زوجتا عثمان، هل هما بنات النبی؟! ۳۸۲

- هل زينب بنت الرسول أم ربيبته؟ ۳۸۳
- منافسون لعلی ۳۸۴
- حياة الصديقة فاطمة دراسة و تحليل ۳۸۴
- من الولادة إلى الهجرة ۳۸۴
- حديث سلمی أو أسماء مع خديجة ۳۸۴
- وصايا خديجة لرسول الله في حق فاطمة ۳۸۵
- موت خديجة و حزن فاطمة ۳۸۵
- حزن فاطمة على فقد خديجة ۳۸۵
- الاستهانة برسول الله و دفاع فاطمة ۳۸۵
- سيد المرسلين (المجلد ۱)؛ جعفر سبحانی ۳۸۶
- هل عمل النبي أجيرا لخديجة ۳۸۶
- خديجة زوجة الرسول الاولى ۳۸۷
- خديجة في أحاديث الرسول ۳۸۸
- افتخار اهل البيت بخديجة عليها السلام: ۳۹۱
- كيف تمت خطبة خديجة؟ ۳۹۳
- من الزواج الى البعثة ۳۹۴
- فترة الشباب في حياة رسول الله ۳۹۴
- احاسيسه ومشاعره الإنسانية في فترة الشباب ۳۹۴
- اولاد خديجة ۳۹۵
- حدس لا أساس له من الواقع!! ۳۹۵
- دعی رسول الله: زيد بن حارثة ۳۹۶
- الكوثر في أحوال فاطمة بنت النبي الأطهر (جلد ۱)؛ سيد محمداقرا موسى ۳۹۶
- تكوين فاطمة و انعقاد نطفتها من ثمار الجنة ۳۹۶
- تکلمها في بطن أمها و كفيته ولادتها ۳۹۹

- ۴۰۱ تاریخ ولاده فاطمه
- ۴۰۵ حیاة المحرر الاعظم الرسول الاكرم محمد (المجلد ۱)؛ باقر شریف قرشی
- ۴۰۵ تجارتہ بأموال خدیجہ
- ۴۰۵ قران النبى بخدیجہ
- ۴۰۶ مُسند فاطمه الزهرا؛ حسین اسلامی
- ۴۰۶ خدیجہ فی بیت من قصب فی الجنۃ
- ۴۰۶ خدیجہ ولود للامامہ، ودود للنبوة
- ۴۰۷ کیف كانت ولاده فاطمه؟
- ۴۰۸ فاطمة الزهراء من المهد إلى اللحد
- ۴۰۸ زواج الرسول الأعظم
- ۴۰۸ السَّيِّدَةُ خَدِيجَةُ عَلَى أَبْوَابِ السَّعَادَةِ
- ۴۰۹ كَلِمَةُ خَاطِفَةِ حَوْزِ «الْمَأْوَرَاتِيَاتِ»
- ۴۱۰ اعتزال النبى عن خدیجه
- ۴۱۰ طعام الجنه
- ۴۱۱ الجنین يتكلم مع امه
- ۴۱۲ عیون الاثر (المجلد ۱)
- ۴۱۲ ذکر وفاة خدیجہ و أبی طالب
- ۴۱۳ ۱۸- در وصف حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها
- ۴۱۳ مشخصات کتاب
- ۴۱۳ مقدمه
- ۴۱۴ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود
- ۴۱۵ البتہ این عنوان را مردم آن دوران به وی دادند
- ۴۱۶ در مورد سن خدیجه
- ۴۱۶ جعفر مرتضی عاملی

- ۴۱۶ بدین ترتیب سن خدیجه هنگام تولد حضرت فاطمه (س)
- ۴۱۷ خدیجه در جامعه‌ای پا به عرضه وجود نهاد
- ۴۱۷ به گفته صاحب مستدرک سفینه البحار
- ۴۱۸ روایت شده است
- ۴۱۹ خدیجه در احادیث معراج نبی
- ۴۲۲ منابع
- ۴۲۳ ۱۹- درگذشت حضرت خدیجه علیها السلام
- ۴۲۳ مشخصات کتاب
- ۴۲۳ احادیثی از پیامبر درباره حضرت خدیجه علیها السلام
- ۴۲۳ سخنان دانشمندان درباره خدیجه
- ۴۲۳ دارنده مال و جمال و کمال
- ۴۲۴ تولد یگانه خلقت
- ۴۲۴ سال غم و اندوه
- ۴۲۴ منزلت حضرت خدیجه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم
- ۴۲۴ بانوی عرب
- ۴۲۵ یوسف حجاز
- ۴۲۵ اولین بانوی مسلمان
- ۴۲۵ درگذشت خدیجه علیها السلام
- ۴۲۵ گل زیبای بهشت
- ۴۲۵ از همه می‌برد و به تو می‌پیوندد
- ۴۲۶ آرامش جان رسول
- ۴۲۶ بانوی اول اسلام
- ۴۲۶ مجاهد در راه خدا
- ۴۲۶ سرمشق زنان عالم

- ۴۲۶ خدیجه کیست؟
- ۴۲۷ اسلام خدیجه علیهاالسلام
- ۴۲۷ بردباری در سوگ فرزند
- ۴۲۷ خدیجه در آخرین لحظات
- ۴۲۷ خدیجه بنت خویلد، بانوی گرانقدر عرب
- ۴۲۸ سخن عبدالملک بن هشام درباره خدیجه علیهاالسلام
- ۴۲۸ ازدواج خدیجه علیهاالسلام
- ۴۲۸ پی نوشت ها
- ۴۲۹ ۲۰- روایت های تاریخی متفاوت
- ۴۲۹ مشخصات کتاب
- ۴۲۹ مقدمه
- ۴۳۰ آنچه درباره ی ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه آمده است
- ۴۳۰ از ابن اسحق روایت شده است
- ۴۳۰ عبدالله بن حارث روایت میکند
- ۴۳۱ خویلد انکار کرد
- ۴۳۱ ۲۱- زندگینامه حضرت خدیجه علیها السلام
- ۴۳۱ مشخصات کتاب
- ۴۳۱ زندگینامه
- ۴۳۲ فرزندان خدیجه
- ۴۳۲ خدیجه در دوران جاهلیت
- ۴۳۲ نخستین بانوی مسلمان
- ۴۳۲ خصوصیات حضرت خدیجه علیها السلام
- ۴۳۳ خدمات حضرت خدیجه به اسلام
- ۴۳۳ آخرین مال

- ۴۳۴ منزلت حضرت خدیجه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله -
- ۴۳۴ سخنان دانشمندان درباره خدیجه
- ۴۳۴ مقام خدیجه در بهشت -
- ۴۳۵ وصیت حضرت خدیجه
- ۴۳۵ وفات خدیجه علیها السلام
- ۴۳۵ ۲۲- سیری در زندگانی ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها -
- ۴۳۵ مشخصات کتاب
- ۴۳۶ مقدمه
- ۴۳۶ خدیجه سلام الله علیها فی القرآن
- ۴۳۶ (۱)- سوره فرقان/ ۷۴ -
- ۴۳۷ (۲)- سوره ضحی/ ۶ -
- ۴۳۷ (۳)- سوره مطففین ۱۸-۲۸ -
- ۴۳۸ (۴)- سوره آل عمران/ ۴۲ -
- ۴۳۹ (۵)- سوره فاطر ۱۹-۲۲ -
- ۴۳۹ (۶)- سوره آل عمران/ ۳۳ -
- ۴۴۰ (۷)- سوره اعراف/ ۴۶- ۵۰ -
- ۴۴۰ آیا تحریفاتی در زندگانی ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها صورت گرفته است؟
- ۴۴۱ علل تحریف تاریخ زندگی ام المؤمنین سلام الله علیها
- ۴۴۲ عقیل و معاویه
- ۴۴۴ اقدامات منافقان برای تخریب تاریخ زندگی ام المؤمنین سلام الله علیها و نتایج آن
- ۴۴۵ ام المؤمنین خدیجه سلام الله علیها در چه سنی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ازدواج نمودند و آیا قبلاً با دو کافر ازدواج کرده بودند؟
- ۴۴۶ بیوه بودن ام المؤمنین خدیجه سلام الله علیها مردود است
- ۴۴۶ مورد اول: ناسازگاری با مبانی اعتقادی مکتب تشیع
- ۴۴۸ مورد دوم: این مسئله از لحاظ تاریخی دارای اعتبار کافی نمی باشد

- اسلام با حمایت مالی چه کسی پیشرفت کرد؟ ۴۵۰
- اسلام با حمایت مالی چه کسی پیشرفت کرد؟ ۴۵۰
- دلیل اول ۴۵۰
- دلیل سوم ۴۵۲
- پاسخ به یک سؤال ۴۵۳
- سؤال ۴۵۴
- حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام نخستین یار رسول الله صلی الله علیه و آله ۴۵۵
- مهریه فرزانه قریش حضرت خدیجه سلام الله علیها چه قدر بوده است؟ ۴۵۶
- آیا حضرت خدیجه سلام الله علیها قبل از ازدواج بار سول خدا صلی الله علیه و آله دارای فرزند بوده است؟ ۴۵۷
- یک بازنگری درباره فرزندان خدیجه سلام الله علیها ۴۵۷
- پاسخ به دو سؤال ۴۵۸
- علل دوری مسلمانان از اهل بیت علیهم السلام چیست؟ ۴۵۹
- شماری از کتابهای تالیف شده پیرامون حضرت خدیجه سلام الله علیها ۴۶۱
- پی نوشت ها ۴۶۵
- ۱-۴۷ ۴۶۵
- ۴۸-۱۲۲ ۴۶۹
- ۲۳- سیمای حضرت خدیجه سلام الله علیها ۴۷۲
- مشخصات کتاب ۴۷۲
- فصل اول : خدیجه سلام الله علیها ۴۷۲
- الف: شناسنامه خدیجه ۴۷۲
- ب: ازدواج خدیجه ۴۷۳
- ج : القاب خدیجه قبل از اسلام ۴۷۳
- فصل دوم : فضایل خدیجه سلام الله علیها درقرآن و روایات ۴۷۳
- الف: ایمان و فداکاری خدیجه ۴۷۳

- ب: خدیجه سلام الله علیها در قرآن ۴۷۴
- ج: خدیجه سلام الله علیها در روایات ۴۷۴
- د: خدیجه همسر رسول خدا در دنیا و آخرت ۴۷۵
- هـ: خدیجه در آئینه معراج پیامبر ۴۷۵
- و: آوردن کفن از سوی خدای برای خدیجه ۴۷۵
- پی نوشت ۴۷۶
- ۲۴- شمه ای از فضایل حضرت خدیجه سلام الله علیها ۴۷۶
- مشخصات کتاب ۴۷۶
- این حدیث در کتابهای حدیثی شیعه و اهل سنت آمده که رسول خدا-صلی الله علیه و آله-فرموده: ۴۷۷
- عایشه گوید ۴۷۷
- و در چند حدیث ۴۷۸
- و بالاخره ۴۷۸
- پی نوشت ها ۴۷۸
- ۲۵- فرزانه ی قریش ۴۷۸
- مشخصات کتاب ۴۷۸
- مقدمه ۴۷۹
- نام نامی و نسب گرامی حضرت خدیجه علیها السلام ۴۷۹
- القاب و عناوین حضرت خدیجه علیها السلام ۴۸۰
- سالار بانوان قریش ۴۸۰
- صدیقه (بانوی راستی و درستی) ۴۸۰
- مبارکه (بانوی پر برکت) ۴۸۱
- کنیه های آن حضرت ۴۸۱
- سیمای حضرت خدیجه علیها السلام در آینه وحی ۴۸۱
- حضرت خدیجه علیها السلام در گذر تاریخ ۴۸۱

- ۴۸۳ نمونه ای از حسادتهای عایشه به خدیجه ی کبری علیها السلام
- ۴۸۴ فرزانه قریش
- ۴۸۴ انگیزه‌ی ازدواج
- ۴۸۵ مراسم خواستگاری و ازدواج
- ۴۸۵ گشتی در تاریخ خدیجه ستیز
- ۴۸۷ حقیقت مواجهه خدیجه علیها السلام در جریان بعثت
- ۴۸۸ نخستین بانوی معتقد به ولایت
- ۴۸۸ همسر یگانه ی رسول
- ۴۸۸ پی نوشت ها
- ۴۸۹ ۲۶- فرزندان حضرت خدیجه علیها السلام
- ۴۸۹ مشخصات کتاب
- ۴۸۹ مقدمه
- ۴۹۰ ابن هشام نیز همان نظر رفیع الدین اسحاق را تکرار میکند.(۲)
- ۴۹۱ زینب
- ۴۹۱ ام کلثوم و رقیه
- ۴۹۲ فاطمه زهرا سلام الله علیها
- ۴۹۲ پی نوشت ها
- ۴۹۳ ۲۷- فرشته ای در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۴۹۳ مشخصات کتاب
- ۴۹۳ چکیده
- ۴۹۳ مقدمه
- ۴۹۳ خاندان
- ۴۹۴ ازدواج
- ۴۹۴ بعثت و نهایت همکاری با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

- ۴۹۵ واقعه ای مهم در زندگی خدیجه کبری سلام الله علیها
- ۴۹۶ حسادت ها
- ۴۹۶ احترام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
- ۴۹۶ لطف خداوند به خدیجه کبری سلام الله علیها
- ۴۹۷ سرانجام
- ۴۹۷ پی نوشت ها
- ۴۹۸ ۲۸- فضیلت خدیجه علیها السلام در گفتار بزرگان
- ۴۹۸ مشخصات کتاب
- ۴۹۸ مقدمه
- ۵۰۰ یاد خدیجه در خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام
- ۵۰۱ خدیجه در احادیث معراج نبی
- ۵۰۱ گفتار انبیای الهی، ائمه و اصحاب صدر اسلام
- ۵۰۲ خدیجه (ع) در ادعیه، زیارتنامه ها، و واژگان مقدس
- ۵۰۲ خدیجه در کلام اندیشمندان و بزرگان معاصر
- ۵۰۳ پی نوشت ها
- ۵۰۴ ۲۹- کتاب شناسی حضرت خدیجه علیها السلام
- ۵۰۴ مشخصات کتاب
- ۵۰۵ فارسی
- ۵۰۵ ۱- ابوطالب و خدیجه
- ۵۰۵ ۲- اولین بانوی آینه‌ها
- ۵۰۵ ۳- ام‌المومنین جهان اسلام
- ۵۰۵ ۴- لمصاب ام البنین و خدیجه ام المومنین (ع)
- ۵۰۶ ۵- القاب و فضایل حضرت خدیجه علیها السلام
- ۵۰۶ ۶- السیده خدیجه بنت خویلد (ام‌المومنین اولی)

- ۷- ام‌المومنین خدیجه بنت خویلد (رضی الله عنها) ۵۰۶
- ۸- انتخاب علی (ع) و جهت‌گیری اجتماعی اسلام ۵۰۷
- ۹- الدمع الحزین لمصاب ام البنین (ع) و خدیجه ام المومنین(ع) ۵۰۷
- ۱۰- الانوار الساطعه من الغراء الطاهره خدیجه بنت خویلد علیهم السلام ۵۰۷
- ۱۱- اولین بانوی اسلام : به مناسبت سالروز رحلت حضرت خدیجه (ع) ۵۰۷
- ۱۲- ام‌المومنین خدیجه بنت خویلد سیده فی قلب المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ۵۰۸
- ۱۳- نگاهی نو به زندگی درخشان خدیجه علیها السلام ۵۰۸
- ۱۴- زندگینامه خدیجه کبری و فاطمه زهرا علیهما السلام ۵۰۸
- ۱۵- آرام جان پیامبر صلی الله علیه و آله ۵۰۹
- ۱۶- همسر آفتاب ۵۰۹
- ۱۷- تاریخ سیاسی اسلام و بررسی زندگی زهرا ی بتول و فرزندانش " علیهم السلام ۵۰۹
- ۱۸- خدیجه الکبری : اول امراه الاسلام ۵۰۹
- ۱۹- معراج الشهاده ۵۰۹
- ۲۰- زندگانی حضرت فاطمه علیها سلام و زندگانی حضرت خدیجه علیها سلام با حضرت محمد صلی الله علیه و آله ۵۱۰
- ۲۱- نمونه زنها ۵۱۱
- ۲۲- نخستین بانوی رستگار اسلام ۵۱۱
- ۲۳- نگاهی به ویژگیهای رفتاری اولین بانوی مسلمان با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۵۱۱
- ۲۴- یار مهربان رسول الله صلی الله علیه و آله ۵۱۱
- ۲۵- کاروانی با سیزده کجاوه: تجلی گاه سیزده گانه مادران عروج ۵۱۲
- ۲۶- زندگانی حضرت فاطمه الزهرا سیده نساء العالمین سلام الله علیها و حضرت خدیجه کبری علیها السلام ۵۱۲
- ۲۷- خورشیدی در خانه خدیجه (داستان جوانی پیامبر(ص) ۵۱۳
- ۲۸- فاطمه الزهرا: سیده نساء العالمین سلام الله علیها ۵۱۳
- ۲۹- فاطمه ی زهرا(ع) ۵۱۴
- ۳۰- زاد الواعظین ۵۱۴

- ۳۱- شخصیت‌شناسی فاطمه (ع) ۵۱۵
- ۳۲- بانوی مکه ۵۱۵
- ۳۳- نخستین ازدواج حضرت محمد صلی الله علیه و آله ۵۱۵
- ۳۴- خانواده خوشبخت ۵۱۶
- ۳۵- مروارید حجاز ۵۱۶
- ۳۶- فاطمه‌الزهرا: سیده نساء العالمین سلام‌الله‌علیها ۵۱۷
- ۳۷- بنیان کعبه ۵۱۷
- ۳۸- حکایت عاشقی ۵۱۷
- ۳۹- ماخذشناسی توصیفی زندگی حضرت خدیجه علیهاالسلام ۵۱۸
- ۴۰- حضرت خدیجه س اسطوره ایثار و مقاومت ۵۱۹
- ۴۱- حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها ۵۱۹
- ۴۲- رساله در احوال حضرت خدیجه و پیغمبر صلی الله علیه و آله ۵۲۰
- ۴۳- مادر بی‌همتای عشق ۵۲۰
- ۴۴- سیر و تاملی در زندگانی سراسر شور و حماسه «خدیجه کبری» ۵۲۱
- ۴۵- خدیجه همسر بی‌بدیل پیامبر ۵۲۱
- ۴۶- فضائل حضرت خدیجه ۵۲۱
- ۴۷- حضرت خدیجه علیها السلام ، اسوه اخلاص ۵۲۲
- ۴۸- حضرت خدیجه علیها السلام اسوه اخلاص ۵۲۲
- ۴۹- خدیجه همسر و یاور پیامبر ۵۲۲
- ۵۰- قصه حضرت بی بی خدیجه ۵۲۲
- ۵۱- حضرت محمد صلی الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام ۵۲۳
- ۵۲- خدیجه مادر اسلام ۵۲۳
- ۵۳- حضرت خدیجه علیها السلام الگویی تکرارناپذیر ۵۲۴
- ۵۴- خدیجه، باتوی شفیق محمد صلی الله علیه و آله ۵۲۴

- ۵۵- خدیجه شریک مصایب پیامبر صلی الله علیه و آله ۵۲۴
- ۵۶- و کجاست مثل خدیجه... ۵۲۵
- ۵۷- در نهانخانه دل هرزن خدیجه‌ای هست ۵۲۵
- ۵۸- مناقب و فضایل حضرت خدیجه علیها السلام ۵۲۵
- ۵۹- حضرت خدیجه کبری علیها السلام همسر پیامبر ۵۲۵
- ۶۰- حضرت خدیجه علیها السلام اسوه اخلاص ۵۲۵
- ۶۱- خدیجه بنت خویلد ۵۲۶
- ۶۲- خدیجه علیها السلام مظلومه‌ی تاریخ ۵۲۶
- ۶۳- خدیجه: همسر گرامی رسول خدا ۵۲۶
- ۶۴- خدیجه علیها السلام بانوی مکه ۵۲۷
- ۶۵- بانوی صبور، خدیجه علیها السلام ۵۲۷
- ۶۶- نام زنده حضرت خدیجه علیها السلام ۵۲۷
- ۶۷- خورشید همیشه درخشان اسلام - حضرت خدیجه کبری ۵۲۸
- ۶۸- حضرت خدیجه علیها السلام یاور همیشگی رسول خدا صلی الله علیه و آله ۵۲۸
- ۶۹- زندگی نامه حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها ۵۲۸
- ۷۰- خدیجه ام‌المومنین نظرات فی شراق فجر الاسلام ۵۲۹
- ۷۱- نقش طاهره قریش خدیجه در زندگی و پیروزی حضرت محمد ۵۲۹
- ۷۲- خدیجه سلام الله علیها شکوه زندگی ۵۲۹
- ۷۳- جلوه‌هایی از فروغ آسمان حجاز حضرت خدیجه علیها السلام ۵۲۹
- ۷۴- به مناسبت سالروز وفات حضرت خدیجه علیها السلام حامی بزرگ اسلام ۵۳۰
- ۷۵- نگاهی به مقام حضرت خدیجه (ع) ۵۳۰
- ۷۶- پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام ۵۳۰
- ۷۷- غمگسار پیامبر ۵۳۱
- ۷۸- همنشین آفتاب توانا، صدیقه ۵۳۱

- ۷۹- حضرت خدیجه " همسر فداکار پیامبر " ۵۳۱
- ۸۰- خدیجه بنت خویلد ام المومنین ۵۳۲
- ۸۱- خدیجه علیهاالسلام ۵۳۲
- ۸۲- نگاهی به آموزه‌های تربیتی در زندگی حضرت خدیجه علیهاالسلام ۵۳۲
- ۸۳- بخشی از موفقیت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله مرهون خدمات خدیجه علیهاالسلام است ۵۳۲
- ۸۴- تو را می‌خواهم داستان زندگی حضرت خدیجه ۵۳۳
- ۸۵- فروغ آسمان حجاز: خدیجه علیهاالسلام ۵۳۳
- ۸۶- سرچشمه کوثر: ام‌المومنین خدیجه کبری ۵۳۳
- ۸۷- خدیجه علیهاالسلام ۵۳۴
- ۸۸- بانویی در سنگر عدالت اجتماعی ۵۳۴
- ۸۹- غمهای پیامبر در دل بانوی بهشت ۵۳۴
- ۹۰- طاهره قریش: نگاهی محققانه به زندگانی ام‌المومنین بانو خدیجه کبری، همسر وفادار رسول خدا... ۵۳۵
- ۹۱- بررسی زندگی و شخصیت حضرت خدیجه علیهاالسلام (ام‌الکوثر) ۵۳۵
- ۹۲- کجا مثل خدیجه می‌توان یافت ۵۳۶
- ۹۳- سرور زنان جهان ام‌المومنین خدیجه کبری ۵۳۶
- ۹۴- خدیجه کبری علیهاالسلام همسر گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ۵۳۶
- ۹۵- سایه‌ی محبتبانو خدیجه دختر خویلد ۵۳۷
- ۹۶- بانوی حجاز: آشنایی با شخصیت حضرت خدیجه کبری علیهاالسلام ۵۳۷
- ۹۷- خدیجه سلام‌الله‌علیها برترین همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۵۳۸
- ۹۸- زندگانی حضرت فاطمه علیهاالسلام و زندگانی حضرت خدیجه علیهاالسلام با حضرت محمد صلی الله علیه و آله ۵۳۸
- ۹۹- خدیجه علیهاالسلام بانوی خوبی‌ها : فضایل معنوی حضرت خدیجه کبری علیهاالسلام ۵۳۸
- ۱۰۰- نیم‌نگاهی به مدیریت و کارآفرینی خدیجه علیهاالسلام ۵۳۹
- ۱۰۱- خدیجه کبری علیه السلام نخستین زن مسلمان ۵۳۹
- ۱۰۲- خدیجه بنت خویلد ۵۳۹

- ۱۰۳- نساء مومنات خدیجه بنت خویلد، فاطمه الزهراء، اسما ذات النطاقین ... ۵۴۰
- ۱۰۴- بزرگداشت حضرت خدیجه علیها السلام و تفسیر « مخزن العرفان » بانو مجتهده امین ۵۴۰
- ۱۰۵- سرچشمه کوثر ام‌المومنین خدیجه کبری سلام‌الله‌علیها ۵۴۱
- ۱۰۶- غمخوار پیامبر صلی الله علیه و آله : به مناسبت وفات حضرت خدیجه علیها السلام ۵۴۱
- ۱۰۷- حضرت خدیجه ، بانوی کاخ بندگی و سخاوت : امروز سالروز وفات بانوی منحصر بفرد اسلام، والده ماجده و بزرگوار... ۵۴۱
- ۱۰۸- خدیجه یگانه انتخاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تا زمان وفات ۵۴۲
- ۱۰۹- خصائص زوجات الرسول صلی الله علیه و سلم السیده خدیجه بنت خولید ... ۵۴۲
- ۱۱۰- بزرگ بانوی اسلام: سیری در زندگی برترین حامی پیامبر حضرت خدیجه کبری علیها السلام ۵۴۲
- ۱۱۱- گذشت و صبر: حضرت خدیجه و حضرت زینب علیهما السلام ۵۴۳
- ۱۱۲- فرشته‌ی مهر : به مناسبت دهم ماه رمضان، سالروز رحلت حضرت خدیجه علیها السلام ۵۴۳
- ۱۱۳- خدیجه سلام‌الله‌علیها اولین صدیقه اسلام ۵۴۴
- ۱۱۴- گنجینه مداحی ۵۴۴
- ۱۱۵- مناسبات اقتصادی و روابط شغلی حضرت خدیجه علیها السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۵۴۴
- ۱۱۶- مدح و مرثیه چهارده معصوم (ع) و ام‌المومنین خدیجه‌الغری علیها السلام ۵۴۵
- ۱۱۷- زاد الواعظین ۵۴۵
- ۱۱۸- مجموعه روایات شیعه ۵۴۶
- ۱۱۹- خدیجه الکبری ۵۴۷
- ۱۲۰- تصویر خانواده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در دائره‌المعارف اسلام ۵۴۷
- ۱۲۱- بانوی فداکار اسلام ۵۴۷
- ۱۲۲- همسر همراه ۵۴۸
- ۱۲۳- زنان بزرگ اسلام ۵۴۸
- ۱۲۴- مثلهن الاعلی خدیجه ام‌المومنین ۵۴۹
- ۱۲۵- رسول الرحمه و زوجته السیده خدیجه ۵۴۹
- ۱۲۶- حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها ۵۴۹

- عربی ۵۵۰
- ۱- ام‌المومنین خدیجه الطاهره سلام‌الله‌علیها ۵۵۰
- ۲- ام‌المومنین الكبرى خدیجه‌بنت خویلد علیها‌السلام ۵۵۰
- ۳- ام‌المومنین الكبرى خدیجه‌بنت خویلد رضوان‌الله‌علیها ۵۵۱
- ۴- السیده خدیجه .. رمز التضحیه ۵۵۱
- ۵- السید خدیجه ام‌المومنین و سباقه الخلق الی الاسلام ۵۵۱
- ۶- الانوار الساطعه من‌الغراء‌الطاهره خدیجه‌بنت خویلد علیها‌السلام ۵۵۲
- ۷- سیره المعصومین الاربعه عشر وام‌المومنین خدیجه (صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین) ۵۵۲
- انگلیسی ۵۵۲
- ۱- Khadijeh mother of the orphans ۵۵۲
- ۲- Khadija -tul-kubra ۵۵۳
- ۳۰- مجموعه اشعار حضرت خدیجه علیها‌السلام ۵۵۳
- مشخصات کتاب ۵۵۳
- ۱- من کیستم یگانه امید محمدم ۵۵۳
- مشخصات ۵۵۴
- متن شعر ۵۵۴
- ۲- ای آنکه بر احمد وفاداری خدیجه ۵۵۶
- مشخصات ۵۵۶
- متن شعر ۵۵۶
- ۳- پاکی ، زلالی ، مثل دریایی ، خدیجه ۵۵۷
- مشخصات ۵۵۷
- متن شعر ۵۵۷
- ۴- مادر مظلومه ی من میون بستر رمق نداری ۵۵۸
- مشخصات ۵۵۹

- متن شعر ۵۵۹
- ۵- امشب دل تنگ مرا اشکم روایت می کند ۵۵۹
- مشخصات ۵۵۹
- متن شعر ۵۶۰
- ۶- آن مادری که منشأ عصمت ز جوی اوست ۵۶۰
- مشخصات ۵۶۰
- متن شعر ۵۶۱
- ۷- آسمون بی تو به اشکش شعر بارون می خونه ۵۶۱
- مشخصات ۵۶۱
- متن شعر ۵۶۱
- ۸- امشب پدر می دید کوثر گریه می کرد ۵۶۲
- مشخصات ۵۶۲
- متن شعر ۵۶۲
- ۹- ای دامت دانشگاه زهرا خدیجه ۵۶۳
- مشخصات ۵۶۳
- متن شعر ۵۶۳
- ۱۰- مادر دل بابام می گیره، تو بی کسی اسیره ۵۶۴
- مشخصات ۵۶۴
- متن شعر ۵۶۴
- ۱۱- مادر، تو که داری می ری به سفر ۵۶۵
- مشخصات ۵۶۵
- متن شعر ۵۶۵
- ۱۲- ای ز صد هاجرت درود و سلام ۵۶۶
- مشخصات ۵۶۶

۵۶۶	متن شعر
۵۶۹	۱۳- ای داده به عصمت شرف و نام خدیجه
۵۶۹	مشخصات
۵۶۹	متن شعر
۵۷۱	۱۴- مادر مرو که فاطمه ات زار و مضطر است
۵۷۱	مشخصات
۵۷۱	متن شعر
۵۷۲	۱۵- مادر مهربونم ، نزن آتیش بجونم
۵۷۲	مشخصات
۵۷۲	متن شعر
۵۷۳	۳۱- مقام بلند برای بانویی بزرگ
۵۷۳	مشخصات کتاب
۵۷۳	مقام حضرت فاطمه(سلام علیها) در پیشگاه خدا
۵۷۴	مقام حضرت خدیجه(علیها السلام)از نگاه پیامبر
۵۷۴	مقام حضرت خدیجه(سلام علیها) از نگاه امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)
۵۷۴	مقام حضرت خدیجه(سلام علیها)در کلام دیگران
۵۷۵	نکاتی درباره حضرت خدیجه(سلام علیها)
۵۷۶	پی نوشت
۵۷۶	۳۲- مقام حضرت خدیجه در پیشگاه خدا و رسول اکرم صلی الله علیه واله
۵۷۶	مشخصات کتاب
۵۷۶	مقدمه
۵۷۷	ریشه مقامات و فضائل خدیجه سلام الله علیها
۵۷۷	اشاره
۵۷۸	الف. مقام خدیجه در پیشگاه الهی

- ب. منزلت خدیجه در نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۵۷۹
- پی‌نوشت‌ها ۵۸۰
- ۳۳- نگاهی به آموزه‌های تربیتی در زندگی حضرت خدیجه علیها السلام ۵۸۱
- مشخصات کتاب ۵۸۱
- مقدمه ۵۸۱
- ۱- فضائل اخلاقی و علمی ۵۸۲
- ۲- پرورش فرزندان صالح ۵۸۳
- ۳- توجه به نیازهای عاطفی و خواسته‌های فرزندان ۵۸۴
- ۴- رعایت آیین شوهرداری ۵۸۵
- پی‌نوشت‌ها ۵۸۷
- ۳۴- نگاهی به مقام حضرت خدیجه علیها السلام ۵۸۸
- مشخصات کتاب ۵۸۸
- سخن ناشر ۵۸۸
- در جستجوی سرچشمه کوثر ۵۸۸
- سرچشمه کوثر ۵۹۰
- چله‌نشینی پیامبر به دستور خدا برای متولد شدن فاطمه ۵۹۱
- سخن گفتن فاطمه با خدیجه در شکم مادر ۵۹۲
- اظهارات شگفت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره خدیجه علیها السلام ۵۹۲
- سلام فرستادن خدا بر خدیجه علیها السلام ۵۹۳
- بیعت نمودن خدیجه با علی (ع) ۵۹۳
- امام مجتبی (ع) هم‌قیافه حضرت خدیجه علیها السلام ۵۹۳
- نقش ثروت خدیجه علیها السلام در برپایی دین اسلام ۵۹۳
- زبان حال خدیجه علیها السلام هنگام مرگ ۵۹۴
- پاورقی ۵۹۵

۵۹۶	۳۵- نگاهی به ویژگی‌های رفتاری اولین بانوی مسلمان نسبت به پیامبر صلی الله علیه و اله
۵۹۶	مشخصات کتاب
۵۹۷	مقدمه
۵۹۷	۱- نگرش ارزشی
۵۹۸	۲- احترام به شخصیت پیامبر
۵۹۸	۳- تلاش برای جلب رضایت
۵۹۹	۴- تصدیق و تایید پیامبر صلی الله علیه و اله
۶۰۰	۵- انفاق اموال
۶۰۰	۶- تحمل‌پذیری و صبر
۶۰۱	۷- انیس و غم‌زدای پیامبر
۶۰۱	۸- مجاهدت و دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله
۶۰۲	پی‌نوشت‌ها
۶۰۳	۳۶- و کجاست مثل خدیجه...
۶۰۳	مشخصات کتاب
۶۰۳	مقدمه
۶۰۴	اوضاع اجتماعی زنان در عصر جاهلی
۶۰۴	رویش ستاره
۶۰۵	فصل وصل
۶۰۶	قبل از طلوع وحی
۶۰۶	رسالت غیرعلنی
۶۰۷	ایمان خدیجه علیها السلام
۶۰۸	اظهار اسلام
۶۰۸	دعوت آشکار
۶۰۹	به سوی معبود

- ۶۰۹ به یاد تو
- ۶۱۰ منابع
- ۶۱۰ ۳۷- وفات ابو طالب و خدیجه علیها السلام
- ۶۱۰ مشخصات کتاب
- ۶۱۰ مقدمه
- ۶۱۱ ابو طالب و خدیجه
- ۶۱۱ ابن هشام
- ۶۱۱ ابو جهل گفت
- ۶۱۲ هنگامی که خبر مرگ ابو طالب
- ۶۱۲ در بالین خدیجه
- ۶۱۲ و اینک چند جمله درباره ایمان ابو طالب
- ۶۱۳ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید (۲)
- ۶۱۳ و به گفته یکی از نویسندگان
- ۶۱۴ کسی که وقتی پیغمبر و علی(ع) را می‌بیند
- ۶۱۵ شیخ طوسی(ره) در تبیان فرماید
- ۶۱۶ پی‌نوشتها
- ۶۱۷ ۳۸- ویژگی های شخصیتی حضرت خدیجه علیها السلام
- ۶۱۷ مشخصات کتاب
- ۶۱۷ جلد ۱
- ۶۱۷ چکیده
- ۶۱۷ کلید واژه
- ۶۱۷ مقدمه
- ۶۱۸ ۱- به یاد خدا بودن
- ۶۱۹ ۲- شجاعت و کفایت

- ۳- حیا و عفت ۶۲۱
- ۴- بخشندگی و سخاوت ۶۲۲
- پی‌نوشت‌ها ۶۲۳
- جلد ۲ ۶۲۴
- ۵- شریک و مشاور همه ۶۲۴
- ۶- صبر بر مشکلات ۶۲۴
- ۷- مهر و حق شناسی ۶۲۵
- ۸- ایجاد فضای پربرکت و معنوی در خانه ۶۲۶
- ۹- قدرت مدیریت ۶۲۷
- ۱۰- ابتکار و استقلال جویی ۶۲۸
- ۱۱- هدف داری و فداکاری ۶۲۹
- ۱۲- حق جویی و حق پذیری ۶۲۹
- ۱۳- درایت و خردمندی ۶۳۰
- نتیجه ۶۳۰
- پی‌نوشت‌ها ۶۳۰
- کتابنامه ۶۳۱
- ۳۹- ویژگی‌های معنوی حضرت خدیجه سلام الله علیها ۶۳۲
- مشخصات کتاب ۶۳۲
- جلد ۱ ۶۳۳
- چکیده ۶۳۳
- کلید واژه ۶۳۳
- مقدمه ۶۳۳
- الف- پیشتازترین بانو در گرایش به حق و عدالت ۶۳۳
- اشاره ۶۳۳

- ۱- پیشتازی در اسلام ۶۳۴
- ۲- پیشتازی در ایمان ۶۳۴
- ۳- پیشتازی در نماز ۶۳۶
- پی‌نوشت‌ها: ۶۳۷
- جلد ۲ ۶۳۸
- بیعت با پیامبر ۶۳۸
- همراهی با امام علی (علیه السلام) ۶۳۹
- اشاره ۶۴۰
- ۱- مربی و مدافع علی علیه السلام در کودکی: ۶۴۰
- ۲- مهر خدیجه (سلام الله علیها) نسبت به امام علی (سلام الله علیه): ۶۴۱
- ۳- اولین بیعت کننده با امام علی علیه السلام: ۶۴۲
- نتیجه ۶۴۲
- پی‌نوشت‌ها ۶۴۳
- کتاب‌نامه ۶۴۳
- ۴۰- همسرفداکار ۶۴۵
- مشخصات کتاب ۶۴۵
- عشق به محمد صلی الله علیه و آله ۶۴۵
- همسری از جنس صبر ۶۴۵
- طراوت اسلام ۶۴۶
- لحظه‌های فراق ۶۴۶
- اقیانوس عظمت ۶۴۷
- پی‌نوشت‌ها ۶۴۸
- ۴۱- صدف کوثر ۶۴۸
- مشخصات کتاب ۶۴۸

۶۴۸	طلیعه
۶۴۹	مقدمه
۶۴۹	نَسَبِ حضرت خدیجه علیها السلام
۶۴۹	کنیه و القاب
۶۵۰	سیمای خدیجه علیها السلام در آئینه وحی
۶۵۱	خدیجه کبری علیها السلام از دیدگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله
۶۵۱	خدیجه مام فضیلتها
۶۵۳	ثروتمندترین بانوی دوران
۶۵۳	فرزانه قریش
۶۵۳	تحریف تاریخ
۶۵۴	دوشیزه حجاز
۶۵۵	خدیجه علیها السلام و چگونگی شناخت او از پیامبر صلی الله علیه وآله
۶۵۶	گامی استوار به سوی زندگی پایدار
۶۵۷	انگیزه ازدواج
۶۵۷	لحظه انتظار
۶۵۸	مهریه حضرت خدیجه علیها السلام
۶۵۸	سنّ حضرت خدیجه علیها السلام
۶۵۹	تاریخ ازدواج
۶۵۹	همسر و هم بستر
۶۶۰	سرچشمه کوثر
۶۶۰	دختران هاله
۶۶۱	اولیات حضرت خدیجه علیها السلام
۶۶۲	غروب غمبار
۶۶۲	تاریخ وفات

- ۶۶۲ سال غم و اندوه
- ۶۶۲ حق شناسی پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۶۶۳ باورقی ها
- ۶۶۷ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بانک کتب و مقالات حضرت خدیجه کبری علیها السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۱

عنوان و نام پدید آور: بانک کتب و مقالات حضرت خدیجه کبری علیها السلام / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: بانک - حضرت خدیجه علیها السلام

۱- ازدواج با خدیجه علیها السلام و ماجراهای بعد از آن تا بعثت

مشخصات کتاب

نویسنده: جمعی از نویسندگان

ناشر: سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

شرح حال کوتاهی از زندگی خدیجه علیها السلام

خدیجه علیها السلام دختر خویلد بود و از طرف پدر با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عموزاده و نسب هر دو به قصی بن کلاب می‌رسید.

خدیجه از نظر نسب از خانواده‌های اصیل و اشراف مکه بود و از این رو وقتی بزرگ شد خواستگاران زیادی داشت و بنا به نقل اهل تاریخ سرانجام او را به عقد عتیق بن عائد مخزومی در آوردند ولی چند سالی از این ازدواج نگذشته بود که عتیق از دنیا رفت و سپس شوهر دیگری کرد که او را ابو هاله بن منذر اسدی می‌گفتند.

خدیجه از شوهر دوم دختری پیدا کرد که نامش را هند گذارد و بدین جهت خدیجه را ام هند می‌نامیدند.

شوهر دوم خدیجه نیز پس از چند سال از دنیا رفت و دیگر تا سن چهل سالگی شوهر نکرد تا وقتی که به ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درآمد.

پیش از این گفتیم که مردم مکه از راه تجارت روزگار می‌گذرانیدند و از این راه به اندازه ثروت و مال التجاره‌ای که داشتند سود می‌بردند.

خدیجه که خود از اشراف مکه و ثروتمند بود از دو شوهری نیز که کرده بود ثروت زیادی به او رسید و از این رو در ردیف ثروتمندترین افراد مکه درآمد و بخصوص از راه تجارتي که می‌کرد روز به روز به ثروتش افزوده می‌گشت تا جایی که برخی از مورخین رقم شتران او را که مال التجاره حمل می‌کردند تا هشتاد هزار شتر نوشته‌اند که ظاهراً اغراق آمیز باشد.

برنامه تجارتي او این گونه بود که مردان را برای حمل و نقل مال التجاره اجیر می‌کرد و آنها را در سود معاملات نیز شریک می‌ساخت و بدین جهت افرادی که اجیر او می‌شدند سعی می‌کردند سود بیشتری در معاملات ببرند تا سهم بیشتری عایدشان گردد. اصالت خانوادگی و نجابت ذاتی و محاسن اخلاقی و ثروت روز افزون خدیجه سبب شد که بزرگان مکه به فکر خواستگاری و

ازدواج با خدیجه بیفتند و مردان سرشناس و بزرگی چون عقبه بن ابی معیط و صلت بن ابی شهاب کسانی را برای خواستگاری به خانه خدیجه بفرستند ولی او به همگی پاسخ منفی می‌داد و حاضر به ازدواج با آنها نشد. شاید آنچه بیشتر از همه، صنایع و رؤسای قریش را شیفته ازدواج با خدیجه کرده بود و آرزوی همسری او را داشتند جود و بخشش و بزرگواری خدیجه بود که از نزدیک می‌دیدند و برای آنها مسلم شده بود که این بانوی بزرگوار مانند بسیاری از ثروتمندان دیگر مکه چنان نیست که در فکر اندوختن ثروت و افزودن سیم و زر باشد، بلکه در کنار این همه ثروت روز افزون تا جایی که می‌تواند از بی‌نویان و ایتم دستگیری کرده و خانواده‌های بی‌سرپرست را سرپرستی می‌کند تا آنجا که او را «ام الصعالیک» و «ام الایتم» یعنی مادر بی‌نویان و یتیمان می‌خواندند.

دومین سفر رسول خدا

ابو طالب که مردی فقیر و عیالوار بود و می‌دید که فرزند برادرش سنین جوانی را پشت سر می‌گذارد به فکر تشکیل خانه و خانواده‌ای برای آن حضرت افتاد و چون وضع مالی وی اجازه نمی‌داد که از مال خودش این کار را انجام دهد در صدد برآمد تا از راهی به این آرزوی خود جامه عمل بپوشاند از این رو پیشنهاد کرد که خوب است مانند مردان دیگری که برای خدیجه تجارت می‌کنند و سود می‌برند تو نیز آماده‌شوی تا در این باره با خدیجه مذاکره کنیم و با او قراری بگذاریم شاید سودی به دست آوری و وسیله ازدواج تو از این راه فراهم گردد و من می‌دانم اگر در این باره با خدیجه مذاکره کنم روی سابقه امانت و صداقتی که داری خدیجه مشتاقانه پیشنهاد مرا می‌پذیرد.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم قبول کرد و ابو طالب برای مذاکره به خانه خدیجه رفت.

خدیجه که گویا خود منتظر چنین پیشنهادی بود با کمال رغبت و میل پیشنهاد ابو طالب را پذیرفت و در برابر مزدی که برای این کار قرار دادند که بنا بر اختلاف دو شتر جوان و یا چهار شتر بود قرار شد محمد صلی الله علیه و آله و سلم به همراه کاروانیان دیگر برای تجارت به شام برود.

در مناقب ابن شهر آشوب است که در یکی از اعیاد زنان قریش در مسجد الحرام اجتماع کرده بودند که ناگهان مردی یهودی به نزد آنان آمده گفت: به این زودی در میان شما پیغمبری مبعوث خواهد شد پس هر یک از شما زنان که می‌تواند همچون زمینی در زیر پای او باشد که گام بر آن نهد حتما این کار را بکند!

زنان قریش که این جسارت و گستاخی را از او دیدند سنگبارانش کردند و او نیز فرار کرد ولی این سخن در دل خدیجه که در آن محفل حضور داشت اثری به جای گذارد و مترصد بود تا آن پیغمبر را بشناسد و در صورت امکان به ازدواج او درآید. به دنبال آن داستان اجیر کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را برای تجارت که منجر به این ازدواج شد نقل می‌کند.

و در تاریخ ابن هشام است که گوید: راستگویی و امانت و خوش خلقی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که زبانزد همگان شده بود به گوش خدیجه نیز رسید و همین موجب شد که خدیجه خود به نزد آن حضرت فرستاد و پیشنهاد کرد که همراه کاروان به شام رود و برای خدیجه تجارت کند و در برابر بیش از مزدی که به دیگران پرداخت می‌کرد به آن حضرت بدهد.

و از داستان پیشنهاد ابو طالب و رفتن او به نزد خدیجه چیزی نقل نمی‌کند. نگارنده گوید: در تاریخ یعقوبی و البدایه و النهایه (۱) از عمار بن یاسر (ره) نقل شده که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ گاه در زندگی اجیر کسی نشد، و روی این نقل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به صورت مضاربه و یا شرکت با خدیجه به این سفر تجارتي اقدام فرموده.

و به هر ترتیب که بود رسول خدا عازم سفر شام و تجارت برای خدیجه گردید، و هنگامی که می‌خواستند حرکت کنند خدیجه غلام خود میسره را نیز همراه آن حضرت روانه کرد و بدو دستور داد همه جا از محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمانبرداری کند و

خلاف دستور او رفتاری نکند.

عموهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بخصوص ابو طالب نیز در وقت حرکت به نزد کاروانیان آمده و سفارش آن حضرت را به اهل کاروان کردند و بدین ترتیب کاروان به قصد شام حرکت کرد و مردمی که برای بدرقه رفته بودند به خانه‌های خود بازگشتند.

وجود میمون و پربرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به هر کجا قدم می‌گذارد برکت و فراخی نعمت را با خود بدانجا ارمغان می‌برد موجب شد که این بار نیز کاروان مکه مانند چند سال قبل، از آسایش و سود بیشتری برخوردار گردد و آن تعب، رنج و مشقتهای سفرهای پیشین را نبینند و از این رو زودتر از معمول به حدود شام رسیدند.

مورخین عموماً نوشته‌اند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نزدیکی شامیا همان شهر بصریرسید از کنار صومعه‌ای عبور کرد و در زیر درختی که در آن نزدیکی بود فرود آمده و نشست.

راهب این صومعه نسطورا نام داشت، و با میسره که در سفرهای قبل از آنجا عبور می‌کرد آشنایی پیدا کرده بود.

نسطورا از بالای صومعه خود قطعه ابری را مشاهده کرده بود که بالای سر کاروانیان سایه افکنده و همچنان پیش رفت تا بالای سر آن درختی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پای آن منزل کرد، ایستاد. میسره که به دستور بانوی خود همه جا همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و از آن حضرت جدا نمی‌شد ناگهان صدای نسطورا را شنید که او را به نام صدا می‌زند!

میسره برگشت و پاسخ داده گفت: «بله»!

نسطورا این مردی که پای درخت فرود آمده کیست؟

میسره مردی از قریش و از اهل مکه است!

نسطورا به میسره گفت: به خدا سوگند زیر این درخت جز پیغمبر فرود نیاید، و سپس سفارش آن حضرت را به میسره و کاروانیان کرد و از نبوت آن حضرت در آینده خبرهایی داد.

کار خرید و فروش و مبادله اجناس کاروانیان به پایان رسید و آماده مراجعت به مکه شدند، میسره در راه که به سوی مکه می‌آمدند حساب کرد و دید سود بسیاری در این سفر عاید خدیجه شده از این رو به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده گفت: ما سالهاست برای خدیجه تجارت می‌کنیم و در هیچ سفری این اندازه سود نبرده‌ایم، و از این رو بسیار خوشحال بود و انتظار می‌کشید هر چه زودتر به مکه برسند و خود را به خدیجه رسانده و این مژده را به او بدهد.

چون به پشت مکه و وادی «مر الظهران» رسیدند به نزد رسول خدا آمده گفت: خوب است شما جلوتر از کاروان به مکه بروید و جریان مسافرت و سود بسیار این تجارت را به اطلاع خدیجه برسانید!

نزدیک ظهر بود و خدیجه در آن ساعت در غرفه‌ای که مشرف بر کوچه‌های مکه بود نشسته بود ناگاه سواری را دید که از دور به سمت خانه او می‌آمد و لکه ابری بالای سر اوست و چنان است که پیوسته به دنبال او حرکت می‌کند و او را سایبانی می‌کند.

سوار نزدیک شد و چون بدر خانه خدیجه رسید و پیاده شد دید محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که از سفر تجارت باز می‌گردد.

خدیجه مشتاقانه او را به خانه درآورد و حضرت با بیان شیرین و سخنان دلنشین خود جریان مسافرت و سود بسیاری را که عاید خدیجه شده بود شرح داد و خدیجه محو گفتار آن حضرت شده بود و پیوسته در فکر آن لکه ابر بود و چون سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمام شد پرسید: میسره کجاست؟

فرمود: به دنبال ما او هم خواهد آمد.

خدیجه که می‌خواست ببیند آیا آن ابر برای سایبانی او دوباره می‌آید یا نه. گفت: خوب است به نزد او بروی و با هم بازگردید!

و چون حضرت از خانه بیرون رفت خدیجه به همان غرفه رفت و به تماشا ایستاد و با کمال تعجب مشاهده کرد که همان ابر آمد و بالای سر آن حضرت سایه افکند تا از نظر پنهان گردید.

به دنبال این ماجرا میسرهم از راه رسید و جریان مسافرت و آنچه را دیده و از نسطورای راهب شنیده بود برای خدیجه شرح داد و با مشاهدات قبلی خدیجه و چیزهایی که از مرد یهودی شنیده بود او را مشتاق ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کرد و شوق همسری آن حضرت را به سر او انداخت.

و بر طبق این نقل: خدیجه به عنوان اجرت چهار شتر به رسول خدا داد و میسرهم را نیز به خاطر مژده‌ای که به او داده بود آزاد کرد و آن گاه به نزد ورقه بن نوفل که پسر عموی خدیجه بود و به دین مسیح زندگی می‌کرد و مطالعات زیادی در کتابهای دینی داشت رفت و داستان مسافرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به شام و آنچه را دیده و شنیده بود همه را برای او تعریف کرد. سخنان خدیجه که تمام شد ورقه بن نوفل بدو گفت: ای خدیجه اگر آنچه را گفتی راست باشد بدانکه محمد پیامبر این امت خواهد بود، و من هم از روی اطلاعاتی که به دست آورده‌ام منتظر ظهور چنین پیغمبری هستم و می‌دانم که این امت را پیامبری است که اکنون زمان ظهور و آمدن اوست. (۲)

این جریانات که به فاصله کمی برای خدیجه پیش آمده بود او را بیش از پیش مشتاق همسری با محمد صلی الله علیه و آله و سلم کرد و با اینکه بزرگان قریش آرزوی همسری او را داشتند و به خواستگاران که فرستاده بودند پاسخ منفی داده و همه را رد کرده بود، در صدد برآمد تا به وسیله‌ای علاقه خود را به ازدواج با محمد صلی الله علیه و آله و سلم به اطلاع آن حضرت برساند، و از این رو به دنبال نفیسه که یکی از زنان قریش و دوستان خدیجه بود فرستاد و به طور خصوصی درد دل خود را به او گفت و از او خواست تا نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم برود و هر گونه که خود صلاح می‌داند موضوع را به آن حضرت بگوید. نفیسه به نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمد و به آن حضرت عرض کرد: ای محمد چرا زن نمی‌گیری؟ حضرت پاسخ داد:

چیزی ندارم که به کمک آن زن بگیرم!

نفیسه گفت:

اگر من اشکال کار را برطرف کنم و زنی مال دار و زیبا از خانواده‌های شریف و اصیل برای تو پیدا کنم حاضر به ازدواج هستی؟ فرمود: از کجا چنین زنی می‌توانم پیدا کنم؟

گفت: من این کار را خواهم کرد و خدیجه را برای این کار آماده می‌کنم سپس به نزد خدیجه آمد و جریان را گفت و قرار شد ترتیب کار را بدهند.

موضوع از صورت خصوصی بیرون آمد و به اطلاع عموهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عموی خدیجه عمرو بن اسد و دیگر نزدیکان رسید و ترتیب مجلس خواستگاری و عقد داده شد.

مراسم ازدواج و عقد خدیجه

خانه خدیجه مرکز رفت و آمد بزرگان قریش و داد و ستد اموال تجارته بود و بیشتر اوقات نیز مستمندان و یتیمان برای رفع نیازمندیهای خود بدانجا رو می‌آوردند و هیچ گاه از ارباب حاجت خالی نبود.

ولی آن روز محفل تازه‌ای در آنجا تشکیل شده بود و همگیو شاید از همه بیشتر خود خدیجهانتظار انجام مراسم عقد و ازدواجی را که محفل به خاطر آن تشکیل شده بود می‌کشیدند.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز بیست و پنج سال از عمر شریفش گذشته بود و خدیجه چهل سال داشت.

چند تن از بزرگان قریش برای انجام مراسم عقد بدان مجلس دعوت شده و حضور داشتند و عموهای پیغمبر نیز شرکت کرده بودند و از بستگان خدیجه نیز چند تن آمده بودند که از همه معروفتر پسر عمویش ورقه بن نوفل بود و مسرت و خوشحالی از چهره وی و دیگران بخوبی نمایان بود.

خطبه عقد به وسیله ابو طالب که بزرگ بنی هاشمو کفیل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود اجرا گردید و متن آن خطبه که در تواریخ با مختصر اختلافی ثبت شده این گونه بود:

«الحمد لله الذی جعلنا من ذریه ابراهیم و زرع اسماعیل و ضئضیء معد، و عنصر مضر، و جعلنا حزنه بیته، و سواس حرمه، و جعله لنا بیتا محجوجا و حرما آمنا، و جعلنا الحکام علی الناس، ثم ان ابن أخی هذا محمد بن عبد الله لا یوازن برجل من قریش الا رجح به، و لا یقاس بأحد منهم الا عظم عنه، و ان کان فی المال مقلا، فان المال ظل زائل، و عاریه مسترجعه و له و الله خطب عظیم و نبأ شایع، و له رغبه فی خدیجه، و لها فی رغبه، فزوجوه و الصداق ما سألتموه من مالی عاجله و آجله»

[ستایش خدای بزرگ را که ما را از نژاد ابراهیم و نسل اسماعیل و ریشه «معد» و اصل «مضر» (۳) گردانید، و ما را سرپرستان خانه و خدمتگزاران حرمش قرارمان داد، و کعبه را برای ما خانه‌ای که مقصود حاجیان است و حرمی امن گردانید و ما را فرمانروایان مردم قرار داد.

این محمد-برادرزاده مناست که با هر مردی از قریش از نظر فضیلت سنجیده شود از او برتر آید، و با هر کدام از آنان مقایسه گردد از او فروتر باشد. و او اگر چه از نظر مالی تهی دست است اما از آنجا که پول و ثروت سایه‌ای است گذرا و عاریتی که هر روز در دست این و آن باشد از این رو تهی دستی از مقام و شخصیت او نکاهد، و به خدا سوگند محمد در آینده داستانی بزرگ و سرگذشتی مشهور دارد، وی متمایل به ازدواج خدیجه است و خدیجه نیز بدو مایل، اینک او را به ازدواج محمد در آورید و مهریه هم هر چه خواستید به عهده من است که نقد یا نسیه پردازم.]

خطبه عقد پایان یافت و پسر عموی خدیجه ورقه بن نوفل بنا به قولی پدرش که در مجلس بود پاسخ داد که ما هم به این ازدواج راضی هستیم و او را به عقد وی در آوردیم.

و در پاره‌ای از تواریخ است که ابو طالب مهریه خدیجه را بیست شتر قرار داد و در تاریخ دیگری است که مهریه پانصد درهم پول بوده است.

این مراسم با سرور و شادمانی انجام شد و به دنبال آن محمد صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد دو شتر نحر کردند و غذایی به عنوان ولیمه عروسی تهیه شد و خدیجه نیز جامه عروسی به تن کرد و مراسم زفاف انجام شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن پس در کنار خدیجه احساس آرامش بیشتری در زندگی می‌کرد و خدیجه یار و کمک کار خوبی در پیشبرد هدفهای عالیه رسول خدا گردید.

و از روزی که رسول خدا از سفر تجارتی شام به مکه بازگشت تا روزی که این مراسم پایان پذیرفت نزدیک به دو ماهو به قولی پانزده روز طول کشید. و از کسانی که اشعاری به عنوان تهنیت و تبریک سروده عبد الله بن غنم یکی از شعرای مشهور عرب است که خطاب به خدیجه گوید:

هنیئا مریئا یا خدیجه قد جرت

لک الطیر فیما کان منک بأسعد (۴)

تزوجته خیر البریه کلها

و من ذا الذی فی الناس مثل محمد (۵)

و بشر به البران عیسی بن مریم

و موسی بن عمران فیا قرب موعد (۶)

اقرت به الکتاب قدما بأنه

رسول من البطحاء هاد و مهتد (۷)

فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدیجه

خدیجه نخستین همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و تا وی زنده بود زنی دیگری اختیار نفرمود و خداوند از خدیجه دو پسر و چهار دختر به آن حضرت عنایت فرمود.

پسران آن حضرت عبارت بودند از قاسم و عبد الله و دختران: زینب، ام کلثوم، رقیه و فاطمه زهرا علیها السلام.

قاسم و عبد الله هر دو در کودکی قبل از بعثت از دنیا رفتند، و دختران آن حضرت همگی تا پس از بعثت آن حضرت زنده بودند و اسلام اختیار کرده با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه هجرت کردند. به شرحی که پس از این خواهد آمد.

شبه‌ای از فضایل خدیجه

از احادیث مشهور میان شیعه و اهل سنت این حدیث است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

از مردان گروه زیادی به کمال رسیدند ولی از میان زنان فقط چهار زن به کمال رسیدند: آسیه دختر مزاحم، زن فرعون مریم دختر عمران، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد.

و نیز فرمود:

بهترین زنان بهشت چهار زن هستند مریم دختر عمران، خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد و آسیه دختر مزاحم همسر فرعون و در حدیث دیگری فرمود:

خدای عز و جل از زنان عالم چهار زن را برگزید: مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه.

و در تفسیر عیاشی از امام باقر (ع) از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود:

در شب معراج چون بازگشتم از جبرئیل پرسیدم: ای جبرئیل آیا حاجتی داری؟

گفت: حاجت من آن است که خدیجه را از طرف خدای تعالی و از جانب من سلام برسانی. و در کشف الغمّه از علی (ع) روایت کرده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پیش زنان خود بود و در این هنگام نام خدیجه برده شد آن حضرت

گریست، عایشه گفت: این چه گریه است که برای پیرزنی از بنی اسد می‌کنی؟

حضرت با ناراحتی فرمود: او هنگامی مرا تصدیق کرد که شما تکذیب کردید، و به من ایمان آورد وقتی که شما به من کافر بودید و برای من فرزند زایید که شما عقیم ماندید. عایشه گوید: از آن پس هر گاه می‌خواستم به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

تقرب جویم به وسیله نام خدیجه تقرب می‌جستم.

و ابن هشام در کتاب سیره از عبد الله بن جعفر بن ابیطالب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من مأمور شدم تا خدیجه را به خانه‌ای از در و لؤلؤ در بهشت بشارت دهم.

پس از ازدواج با خدیجه

چنانکه گفتیم خدیجه که به همسری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درآمد بزرگترین کمک کار و یاور آن حضرت در هدفهای عالی او چه قبل از بعثت و چه پس از آن گردید، زیرا علاقه خدیجه نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صرف

نظر از جنبه علاقه و محبت‌های معمولی که میان زن و شوهر استعشقی معنوی و علاقه‌ای روحانی بود، او نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عشق می‌ورزید چون او را مردی کامل در صفات انسانی و دور از رذایل اخلاقی می‌دید، افتخار می‌کرد که به همسری مردی شریف، بزرگوار، امین، راستگو، کریم و متواضع درآمده است، کسی که بیشتر اوقات خود را صرف اصلاح حال مردم و دستگیری بینویان و یتیمان می‌کند و همیشه در فکر است تا بتواند از طریقی عادات زشت مردم نادان و اخلاق مردم جاهلیت را دگرگون سازد.

خدیدجه عاشق فضیلت و شیفته اصلاح اجتماع بود و معشوق خود را در وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یافته بود، و اساساً کمال و شخصیت خدیجه در همین بود و آنچه او را از زنان دیگر ممتاز کرده بود همین بود و به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز او را دوست می‌داشت. این توافق روحی و ازدواج جسمانی روحانی سبب شد تا خدیجه از طرفی با مال و ثروت خود و از سوی دیگر با تقویت روحی و دلداری دادن آن حضرت بهترین کمک را به پیشرفت هدف رسول خدا بکند و به همین سبب محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا زنده بود از یاد خدیجه بیرون نمی‌رفت چنانکه در فصل پیش یادآور شدیم.

و همین علاقه و محبت نیز سبب شد تا خدیجه شوهر عزیز خود را به حال خود بگذارد تا بیشتر و بهتر فکر کند و با آرامش روحی بهتری به اصلاح اجتماعی پردازد و از این رو از آن پس که به همسری رسول خدا درآمد آن حضرت را از کارهای تجارت معاف کرد و جز یکی دو مورد که برخی از مورخین نوشته‌اند به کارهای تجارتنی پرداخت.

پی‌نوشتها

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱، و البدایه و النهایه، ص ۲۹۵.
۲. همان گونه که در داستان بحیرا گفتیم در نقل این داستان نیز برخی تردید کرده و برخی از قسمتهای آن را صحیح ندانسته‌اند که پاسخ همان است که آنجا ذکر شد.
۳. «معد» و «مضر» نام دو تن از اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که شرح حالشان پیش از این گذشت.
۴. گوارایت باد ای خدیجه این عروسی که بهترین سعادت به سراغ تو آمد.
۵. با بهترین مردمان جهان ازدواج کردی و در میان مردم کیست همانند محمد صلی الله علیه و آله و سلم؟
۶. کسی که آن دو پیامبر نیکو: عیسی بن مریم و موسی بن عمران به آمدنش مژده دادند و وعده نزدیک است.
۷. نویسندگان گذشته در کتابها اقرار دارند که او رسول بطحاء و راهنما و راهبر است.

۲- اولین شیعه علی علیه السلام

مشخصات کتاب

نویسنده: جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم
ناشر: مجله حوزه

خدیدجه علیها السلام و ازدواج با پیامبر اکرم

«کانت خدیجه امرأة عاقله شریفه مع ما اراد الله بها من الکرامه و الخیر و هی یومئذ افضلهم نسبا و اعظمهم شرفا و اکثرهم مالاً (۱)؛ خدیجه بانویی عاقل و شریف بود. به اضافه آنچه خداوند از بزرگواری و خیر نسبت به او اراده کرده بود و او آن روز برترین در

نسب و بزرگ‌ترین در شرف و ثروتمندترین زنان در زمان خود بود.»

حضرت خدیجه علیها السلام دختر خویلد - که ۶۸ سال پیش از هجرت در قریش متولد شده بود - (۲) بانویی پرهیزکار و پاکدامن بود. چنانکه به طاهره (۳) مشهور شد، او به دلیل استعداد قوی خود، یکی از ثروتمندترین افراد قریش بود. با این همه، همواره بخشی از اوقات خود را در محضر علمای بزرگ و کسب دانش از آنان می‌گذراند. در همین نشست‌های علمی بود که متوجه شد، به زودی پیامبری ظهور خواهد کرد. (۴) با روی دادن اتفاقی چند، سرانجام پیامبر خاتم را شناخت و به تقاضای خود با وی ازدواج کرد. این رویداد بزرگ در حدود ۲۸ سال قبل از هجرت روی داد (۵) و از آن پس خدیجه عمر خود را به همدلی، همسری، همرازی و همراهی پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) گذراند.

علی و محمد نور واحد

بنابر نظر مشهور، امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در سیزدهم رجب سی سال پس از عام الفیل در میان خانه کعبه متولد شد و در آن وقت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیست و هشت ساله بود. (۶) در روایات معتبر می‌خوانیم: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «ان الله تبارک و تعالی خلق علیا من نوری و خلقنی من نوره و کلانا من نور واحد؛ خداوند تبارک و تعالی علی را از نور من و مرا از نور خودش خلق کرد و هر دوی ما از یک نور هستیم.» (۷)

این روایت به خوبی میزان همبستگی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام را نشان می‌دهد، لذا طبیعی است که بعد از تولد علی علیه‌السلام، پیامبر نهایت کوشش خود را جهت ارتباط بیشتر با علی علیه‌السلام صرف کنند.

بر اساس منابع تاریخی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تا سه سالگی علی، در خانه ابوطالب بود. (۸) پس از آن به منزل خدیجه علیها السلام رفت. در طول این مدت پیامبر همواره در تربیت علی (علیه‌السلام) می‌کوشید و با او پیوند داشت، لذا هنگامی که مادر حضرت علی (علیه‌السلام) نوزادش را خدمت رسول خدا آورد، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از او خواست، گهواره علی را کنار رختخوابش قرار دهد، حضرت گهواره علی علیه‌السلام را تکان می‌داد؛ به او غذا می‌داد؛ علی (علیه‌السلام) را بغل می‌گرفت و می‌فرمود: «این کودک برادر و در آینده ولی، یاور، وصی و همسر دختر من خواهد بود.» (۹)

حضرت علی علیه‌السلام بعدها این توجه خاص پیامبر اکرم را این گونه توضیح داده است: «شما از خویشاوندی نزدیک من با رسول خدا و مقام مخصوصی که نزد او داشتم، مطلع هستید. مرا در کنار خود قرار می‌داد، هنگامی که نوزاد بودم، مرا به سینه خود می‌گرفت و در کنار بستر خود مرا حمایت می‌کرد و بوی خوش خود را به مشام می‌رساند. او غذا را در دهان من می‌گذاشت.» (۱۰)

علی در خانه خدیجه

طبیعی بود که این عشق و علاقه حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به علی که از جایگاهی الهی و منبعث از پیوستگی حقیقی آن حضرت به امیرمؤمنان بود، او را وادار می‌کرد به نحوی علی علیه‌السلام را بیشتر با خود همراه سازد و او را با تربیت الهی خود تربیت کند. لذا می‌بینیم خود حضرت پیشنهادی به ابوطالب می‌دهد و علی را به خانه‌اش می‌آورد و حضرت خدیجه با علی علیه‌السلام آشنا می‌شود.

دوران قبل از بعثت

علی در خانه خدیجه رشد و نمو می‌یابد و خدیجه مانند مادری مهربان به وی می‌نگرد. بیشترین لحظات عمر علی (علیه‌السلام) در

این دوره نیز با پیامبر اکرم سپری می‌شود. هر چند در خانه خدیجه است ولی پیامبر چون قصد دارد بر او در تمام مراحل نظارت کند، توجه ویژه‌ای به او می‌کند، خصوصا در دوره‌های طولانی اعتکاف در غار حرا و ... لذا امام علی (علیه‌السلام) خود می‌فرمود: «و لقد كنت أتبعه اتباع الفصيل اثر امه يرفع لي كل يوم من اخلاقه علما و يامرني بالاعتداء به (۱۱)؛ من مانند بچه ناقه‌ای که دنبال مادر می‌رود، در پی پیامبر می‌رفتم، هر روز از اخلاق خود نکته‌ای به من می‌آموخت و دستور می‌داد از آن پیروی کنم.» آری! به تعبیر ابن ابی الحدید: «علی آنچه‌ان با پیامبر همراه بود که هر وقت پیامبر اکرم از شهر خارج می‌شد و به غار حرا می‌رفت، او را نیز با خود می‌برد.» (۱۲)

البته حضرت علی علیه‌السلام در این دوره برای تهیه غذا به منزل بر می‌گشت و از خدیجه علیها‌السلام غذای لازم را برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گرفت و به حضرت می‌رساند. همچنین اگر لازم بود، خبری به خدیجه (علیها‌السلام) یا پیامبر رسانده شود، علی (علیه‌السلام) این کار را انجام می‌داد.

دوره بعثت

رسالت غیر علنی

آنگونه که گفتیم، ارتباط پیامبر با علی (علیهما‌السلام) صرفا یک ارتباط عاطفی یا خویشاوندی نبود، بلکه برآمده از پیوندی قدسی بود. از این روی، با این که علی (علیه‌السلام) هنوز کودکي چندین ساله است، زودتر از خدیجه (علیها‌السلام) ایمان می‌آورد و حضرت خدیجه بعد از وی به عنوان دومین نفر و اولین زن، اسلام را می‌پذیرد. بر این اساس پیامبر اکرم فرمود: «أولکم وارد علی الحوض، أولکم اسلاما، علی بن ابی طالب...؛ نخستین کسی که بر حوض (کوثر) بر من وارد می‌شود، اولین کسی است که اسلام آورد. (یعنی) علی بن ابی طالب است.» (۱۳)

در روایتی دیگر امام علی علیه‌السلام نیز بر این واقعیت تأکید می‌کند: «لقد صليت مع رسول الله قبل الناس بسبع سنين و انا اول من صلي معه؛ (۱۴) من هفت سال قبل از مردم با رسول خدا نماز گزاردم و من اولین کسی هستم که با او نماز گزاردم.» بعد از حضرت علی علیه‌السلام، خدیجه علیها‌السلام نیز ایمان می‌آورد و به این ترتیب خانواده سه نفری رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همه مؤمن به دین او می‌شوند.

اولین مسلمان

متأسفانه با وجود روایات متعدد و قراین واضح، عده‌ای کوشیده‌اند نه به خاطر خدیجه علیها‌السلام که به خاطر دشمنی با علی علیه‌السلام سابقه وی در اسلام را مخدوش کنند. لذا ایمان خدیجه را بر او مقدم می‌دارند. از جمله، درباره ایمان آوردن علی علیه‌السلام می‌گویند: وقتی علی علیه‌السلام بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شد که خدیجه با پیامبر مشغول نماز بود. علی پرسید این عمل چیست؟... (۱۵)

اما با توجه به این که شیعه و سنی گفتار امیرالمؤمنین را قبول دارند، شیعه به خاطر عصمت امام و اهل سنت به خاطر این که صحابه را عادل می‌دانند و علی علیه‌السلام را از صحابه می‌دانند، می‌توان این شبهه را با توجه به سخن خود امیر مؤمنان علیه‌السلام رد کرد، آن جا که حضرت علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «كنتُ أسمعُ الصوت و ابصرُ الضوء سنين سبعا و رسول الله صلي الله عليه وآله حينئذ صامت ما اذن له في الانذار والتبليغ (۱۶)؛ من هفت سال صدا را می‌شنیدم و نور را می‌دیدم و پیامبر در آن روز ساکت بود و اجازه انذار و تبليغ به او داده نشده بود.» و در روایتی دیگر آمده که حضرت تصریح کرد هفت سال قبل از دیگران با پیامبر نماز می‌خواند.

در روایتی دیگر امام علی (علیه السلام) از ایمان خدیجه علیها السلام چنین یاد می‌کند: «لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله و خدیجه و انا ثالثهم اری نور الوحی و الرساله و اشم ریح النبوه» (۱۷) خانه‌ای واحد در آن روز در اسلام جمع نشد غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام و من سومین آن دو بودم. نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم.» در هر صورت حضرت علی و حضرت خدیجه با پیامبر اکرم (علیهم السلام) اولین جامعه اسلامی را تشکیل دادند و در دوره دعوت غیر علنی به اجرای مراسم عبادی و نماز می‌پرداختند.

در دوره‌ای که هنوز غیر این سه نفر کسی مسلمان نشده بود، خدیجه و علی به یاری محمد می‌شتابند و نه تنها در منزل یا کوه حراء که در کنار مسجد الحرام و کعبه و در منظر کفار نماز می‌خوانند و حضور اولین جامعه کوچک اسلامی را به مسافران و مقیمان اطلاع می‌دهند. این ارتباطها همچنان ادامه داشت تا آن که نوبت به خطیرترین مرحله رسالت رسید.

اعلام عمومی رسالت

این مرحله، سخت‌ترین و گاه دردناک‌ترین مراحل برای پیامبر اکرم و خانواده اوست. در این دوره، خصوصاً سال‌های آغازین آن، خدیجه و علی به شدت تحت فشار قرار داشتند و گاه خطر، کشته شدن پیامبر را نیز مشاهده می‌کردند. یکی از حوادث این دوره که در راستای حمایت خدیجه و علی علیه السلام از پیامبر اکرم قابل مطالعه است، موضوعی است که مسلم و بخاری در صحیح خود نقل می‌کنند.

«در ایام حج روزی پیامبر اکرم به بالای کوه صفا رفت و با صدای بلند به مردم خطاب کرد: «ای مردم! من رسول پروردگار هستم.» آنگاه به کوه مروه رفت و باز سه بار مطلب خود را با صدای بلند به گوش مردم رساند. اما جاهلان عرب هر یک سنگی برداشته و در پی حضرت روان شدند. ابوجهل نیز سنگی برداشت و روان شد. او سنگ را چنان پرتاب کرد که به پیشانی حضرت خورد. خون بر صورت رسول خدا جاری شد. پیامبر به کوه ابوقیس (متکی) رفت و مشرکان نیز در پی او روانه شدند. در این بین شخصی خود را به نزد علی علیه السلام رساند و گفت: «پیامبر را کشتند.» حضرت گریست و با شتاب خود را به خدیجه رساند و او را از این خبر وحشتناک مطلع کرد. خدیجه نیز به شدت غمگین و منقلب شد چنانکه نتوانست بر خود مسلط شود و اشک بر گونه‌هایش جاری گشت.» (۱۸)

به این ترتیب هر دو برای رساندن خود به پیامبر همه جا را جست‌وجو کردند، در این هنگام جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و فرمود: «از گریه خدیجه، ملائکه به گریه در آمدند. او را بخواه و سلام به او برسان و بگو، خدا به تو سلام می‌رساند و او را به خانه‌ای در بهشت که از نور زینت شده است، بشارت ده.»

علی و خدیجه که همچنان در پی پیامبر بودند، سرانجام آن حضرت را با صورتی خونین یافتند و به خانه آوردند. اما قریش که مطلع شدند، پیامبر با کمک علی و خدیجه به خانه منتقل شده، در پی آنها روانه شدند، خود را به خانه خدیجه رساندند و شروع به سنگ پرنی به خانه کردند. خدیجه علیها السلام ناچار از خانه بیرون آمد و فرمود: «آیا شرم نمی‌کنید که خانه زنی را که نجیب‌ترین قوم شماست، سنگباران می‌کنید. آیا از خدا نمی‌ترسید؟»

در پی این سخنان بود که مردم پراکنده شدند. رسول خدا هم در این هنگام پیام جبرئیل را به وی رساند. و خدیجه علیها السلام در جواب گفت: «ان الله هو السلام و منه السلام و علی جبرئیل السلام و علیک یا رسول الله السلام و رحمه الله و برکاته و علی من سمع السلام الا الشیطان.» (۱۹)

سران قریش در نخستین شب از سال هفتم بعثت تصمیم گرفتند مسلمانان را تحت فشار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قرار دهند. لذا پیمان‌نامه‌ای نوشتند و هر نوع معامله‌ای را با مسلمانان تحریم کردند. ابوطالب با درک میزان خطر، مسلمانان را از شهر خارج و در دره‌ای جمع آوری کرد. - دره‌ای که سه سال پذیرای مسلمانان شد - در این رویداد بزرگ نیز هم حضرت خدیجه و هم حضرت علی (علیهما السلام) حاضر بودند و اصولاً فشارهای ناشی از تحمل گرسنگی و سختی این دوره را می‌توان در رحلت خدیجه علیها السلام مؤثر دانست. البته حضرت خدیجه از طرق مختلف به تأمین نیازهای مسلمانان همت می‌گمارد که از جمله ابوالعاص بن ربیع داماد حضرت خدیجه علیها السلام شترها را می‌آورد؛ بار گندم و خرما بر آنها می‌نهد و به مسلمانان می‌رساند. (۲۰)

ابن هشام از جمله کسانی است که به حضور خدیجه علیها السلام در شعب اشاره کرده است. «ابوجهل، حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد را با غلامش که مواد غذایی حمل می‌کرد و قصد داشت نزد عمه‌اش، خدیجه علیها السلام، برود، دید؛ خدیجه نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و با او در شعب بود. ابوجهل با او گلاویز شد و گفت: آیا غذا می‌بری؟» (۲۱)

بیعت با علی علیه السلام

شگفت آورترین صحنه زندگی حضرت خدیجه (علیها السلام) مربوط به قبول ولایت امیرمؤمنان علیه السلام و امامت اولاد امیرمؤمنان علیه السلام است با این که در آن وقت به قبول ولایت مکلف نبود، چون این تکلیف بعد از وفات پیامبر، وجوب می‌یافت. ولی او در زمان ولادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از امامت ائمه اطهار - که از نسل فرزندش فاطمه هستند - شنیده بود. لذا قدر و منزلت امیر مؤمنان علیه السلام را می‌دانست.

علامه مجلسی در این باره می‌نویسد: «یک روز رسول خدا همسر مهربانش را خواست. او را در کنار خود نشاند و فرمود: «این جبرئیل است که می‌گوید، اسلام شروطی دارد: اول، اقرار به یگانگی خداوند. دوم، اقرار به رسالت رسولان. سوم، اقرار به معاد و عمل به اصول شریعت و احکام آن. چهارم، اطاعت اولی الامر و ائمه طاهرین از فرزندان او همراه با برائت از دشمنان آنها.»

در پی این فرمایش پیامبر، حضرت خدیجه به همه آنها اقرار کرد و یک به یک تصدیق فرمود. رسول اکرم در مورد امیرمؤمنان علی علیه السلام، به خصوص به خدیجه (علیها السلام) فرمود: «هو مولا-ک و مولی المؤمنین و امامهم بعدی؛ علی مولای تو و مولای مؤمنان و امام آنها پس از من است.»

رسول گرامی بعد از آن که عهد اکید از خدیجه (علیها السلام) گرفت، اصول و فروع، واجبات و محرمات را به وی آموخت. آنگاه دست خود را بالای دست امیر مؤمنان (علیه السلام) گذاشت و خدیجه علیها السلام دست خود را بالای دست پیامبر گذاشت و به این صورت بیعت کرد.

از حدیث «ما کمل من النساء الا اربعةً اسیه بنت مزاحم، مریم بنت عمران، خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد» هم ظاهر می‌شود که آن بانوی بزرگوار به تمام اصول و فروع دین اسلام ایمان آورد. (۲۲)

حضرت علی، داماد خدیجه (علیهما السلام)

حضرت خدیجه (علیها السلام) ۲۴ سال زندگی پر فراز و نشیب خود با رسول خدا را پشت سر گذاشت و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به عنوان بشارت به وی وعده بهشت داد. بعد از وفات، خود وارد قبر او شد و برایش گریست. (۲۳) فاطمه (علیها السلام) تنها بازمانده خدیجه (علیها السلام) در این لحظات سخت، دور پدر می‌چرخید و بهانه مادر را می‌گرفت و این بر ناراحتی پیامبر بی اندازه می‌افزود تا آن که جبرئیل نازل شد و فرمود: «ای پیامبر! به فاطمه بگو خدا برای مادرت قصری از لؤلؤ ساخته است که میان آن نهر است و در آنجا رنجی نیست.» (۲۴)

آری خدیجه (علیها السلام) سرانجام سه سال قبل از هجرت در ماه رمضان (۲۵) وفات یافت، اما تقدیر چنین بود که این بار دختر و پاره تن خدیجه مأموریت همراهی علی در مسیر پیروی و یاری از رسول خدا را عهده‌دار شود. امری که بعدها موجب فخر و مباهات ائمه (علیهم السلام) بود و آنان به این که فرزند خدیجه نامیده شوند، افتخار می‌کردند. مانند آنچه در زیارت امام زین العابدین، از امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «السلام علیک یابن رسول الله... السلام علیک یابن علی بن ابی طالب. السلام علیک یابن الحسن و الحسین. السلام علیک یابن خدیجه و فاطمه» (۲۶)

به یاد خدیجه

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بعد از وفات حضرت خدیجه (علیها السلام) به مناسبت از وی یاد می‌کرد و نامش را گرامی می‌داشت. از جمله، یک بار به دفاع پیامبر صلی الله علیه و آله از حضرت خدیجه اشاره کرده و این قضیه را نقل کردند: «یک روز که پیامبر خدا در میان همسران خویش حضور داشت، یادی از همسرش خدیجه نمود و به فراق او گریست عایشه گفت: بر پیرزن سرخ‌روی از تیره بنی اسد می‌گریی؟ رسول خدا فرمود: [چه کسی جای خدیجه را می‌گیرد] روزی که شما مرا تکذیب کردید، مرا تصدیق کرد. روزی که کفر ورزیدید به من ایمان آورد و هنگامی که شما نازا بودید او برایم فرزند آورد. (۲۷) عایشه گفت از آن پس همواره خودم را با بیان خوبی‌های خدیجه به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک می‌کردم.»

آخرین مال

اموال حضرت خدیجه علیها السلام به عنوان ابزاری مناسب از همان ابتدا در خدمت اسلام و پیشرفت آن قرار گرفت. جالب این که آخرین بخش از دارایی خدیجه توسط امیر مؤمنان در سفر هجرت به مدینه صرف شد. پیامبر اکرم سه شبانه روز در غار ثور ماند، امیر مؤمنان نیز شبانه خود را به غار رساند و آذوقه و لوازم سفر را آورد. در آنجا حضرت به علی علیه السلام فرمود: «امانت‌های زیادی نزد من است، به بالای ابطح (تپه‌ای در مکه) برو و صبح و شب با صدای بلند بگو: هر کس نزد محمد امانت و یا ودیعه‌ای دارد بیاید و تحویل بگیرد. یا علی! بعد از این با هیچ حادثه‌ای ناگوار مواجه نخواهی شد تا این که نزد من برسی. امانت‌های مردم را آشکارا تحویل بده. ای علی! تو را سرپرست دخترم فاطمه قرار دادم و خدا را مراقب شما. از آخرین باقی مانده اموال خدیجه برای خود و فاطمه و هر کس از بنی هاشم که قصد همراهی با شما را دارد، شتر و زاد و توشه بخر و بعد از رد امانت‌ها، دیگر درنگ نکن...»

ابوعبیده (نوه عمار یاسر) می‌گوید: «فرزند ابی رافع این مطالب را به نقل از پدرش گفت. من پرسیدم: مگر رسول خدا مال و ثروتی قابل توجه داشت که دو شتر برای سفر خودش خرید و به امیر مؤمنان هم سفارش کرد زاد و توشه دیگر مهاجران را تهیه کند؟ ابی رافع پاسخ داد: پدرم گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ مال و ثروتی برای من سودمندتر از اموال خدیجه نبود. ابی رافع افزود: پدرم گفت: از آخرین موارد مصرف اموال خدیجه خرید زاد و توشه برای مسلمانان مستضعف بود که قصد داشتند به مدینه هجرت کنند.

سفر اکثر مسلمانان با اموال خدیجه ممکن شد. آخرین آن‌ها هم قافله‌ای بود که امیر المؤمنین آن را سرپرستی کرد.» (۲۸)

یک نکته

شهید مطهری رحمه الله به نکته‌ای اساسی در (اموال خدیجه و شمشیر علی) اشاره دارد که آگاهی از آن جهت روشن شدن ذهن مخاطبان ضروری است. زیرا وقتی گفته می‌شود اسلام با مال خدیجه و شمشیر علی پیش رفت، چنین به نظر می‌رسد که دین اسلام

با همان زر و زور پیش رفته است.

شهید پاسخ مناسبی به این شبهه می‌دهد و می‌نویسد: «اگر دینی با زور پیش برود، آن چه دینی می‌تواند باشد؟ آیا قرآن در یک جا دارد که دین اسلام با زر و زور پیش رفت؟ آیا علی علیه‌السلام یک جا گفت که دین اسلام با زر و زور پیش رفت؟ شک [ی وجود] ندارد که مال خدیجه به درد مسلمین خورد اما آیا مال خدیجه صرف دعوت اسلام شد؟ یعنی خدیجه پول زیادی داشت پول خدیجه را به کسی دادند و گفتند بیا مسلمان شو؟ آیا یک جا انسان در تاریخ چنین چیزی پیدا می‌کند؟ یا نه، در شرایطی که مسلمین و پیغمبر اکرم در نهایت درجه سختی و تحت فشار بودند، جناب خدیجه علیهاالسلام مال و ثروت خودش را در اختیار پیامبر گذاشت، ولی نه برای این که پیامبر - العیاذ بالله - به کسی رشوه بدهد و تاریخ نیز هیچ گاه چنین چیزی را نشان نمی‌دهد... پس اگر مال خدیجه نبود، فقر و تنگدستی شاید مسلمین را از پا در می‌آورد، مال خدیجه خدمت کرد، اما نه خدمت رشوه دادن... بلکه خدمت به این معنی که مسلمانان گرسنه را نجات داد. شمشیر علی بدون شک به اسلام خدمت کرد... در شرایطی که شمشیر دشمن آمده بود، ریشه اسلام را بکند.» (۲۹)

پی نوشت ها

- ۱- تاریخ خمیس، ج ۱، ص ۲۶۳.
- ۲- ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۲.
- ۳- اعلام النبلا، ج ۲، ص ۱۱۱. اسد الغابۀ، ج ۳، ص ۲۱.
- ۴- استیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۷.
- ۵- درباره سال ازدواج تاریخ خمیس، ج ۱، ص ۲۶۴. سیره حلبی، ج ۱، ص ۴۰، مشهور ۴۰ سالگی است.
- ۶- الفصول المهمه، ص ۲۹.
- ۷- کفایۀ الطالب، ص ۲۰۶.
- ۸- امیرالمؤمنین در عهد پیامبر، صادق صدر، ص ۵۹.
- ۹- فروغ ولایت، ص ۱۷، به نقل از کشف الغمه، ج ۱، ص ۹۰.
- ۱۰- نهج البلاغه عبده، ج ۲، ص ۱۸۲، خطبه قاصعه.
- ۱۱- نهج البلاغه عبده، ج ۲، ص ۱۸۲.
- ۱۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۰۸.
- ۱۳- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۶-۳ الغدیر، ص ۱۹۱ تا ۲۱۳ را بخوانید.
- ۱۴- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۳.
- ۱۵- امیرالمؤمنین در عهد پیامبر، محمد صادق صدر، ترجمه دکتر سید جمال موسوی، ص ۸۹، نقل از سیره سید احمد زینی بن دحلال، ص ۱۰۴.
- ۱۶- نهج البلاغه، خطبه قاصعه.
- ۱۷- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۱۹۷.
- ۱۸- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۰۸.
- ۱۹- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۸۵؛ سبط جوزی، در تذکرۀ الخواص، ص ۱۷۰؛ استیعاب، ج ۱۴، ص ۱۱۱.
- ۲۰- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۰۳، ۳۵۳، ۳۵۴.

- ۲۱- همان، ج ۲، ص ۱۰۳.
- ۲۲- ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۹، نقل از بحار الانوار، ج ۶.
- ۲۳- اعلام النبلا، ج ۲، ص ۱۱۱، تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۵۹۳.
- ۲۴- نهایه الارب، ج ۱۸، ص ۱۷۱.
- ۲۵- استیعاب، ج ۴، ص ۱۸۸۲؛ مقاتل الطالبین، ص ۱۳۰.
- ۲۶- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۹۶.
- ۲۷- کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۱؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۸.
- ۲۸- بحار، ج ۱۹، ص ۶۳.
- ۲۹- سیری در سیره نبوی، صص ۲۴۸ - ۲۴۵.

۳- این گونه بود خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

نویسنده: عزیزالله حسینی

ناشر: روزنامه قدس

مقدمه

دهمین روز از ماه مبارک رمضان، دهمین سال بعثت و سه سال پیش از هجرت تاریخی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خدیجه کبری نخستین بانوی مسلمان تاریخ و همراه راستین آن بزرگمرد حماسه ساز اسلام، دعوت حق را لیک گفت.

هم او بود که در کنار ایمان وصف ناپذیر همسرش به خدا

او را به پایداری در رسالتی خطیر و مقاومت و مبارزه با شرک تشویق می نمود و آینده بزرگ و عالمگیر آن دعوت را به چشم معرفت و بصیرت می دید و دشواریها و مشکلات در راه تبلیغ این دعوت را با جان و دل می خرید و از آن استقبال می کرد. خدیجه این دلباخته فضیلت و معنویت که نخستین زن تاجر عرب و یکی از بزرگترین شخصیت‌های تجاری حجاز بود، حتی پیش از ازدواج با پیامبر نیز، شهرتی شایسته داشت؛ چنان که نام وی نه تنها در تاریخ اسلام، بلکه در تاریخ اعراب و قبایل عرب و در آثار تاریخ نگاران غیراسلامی نیز، به عظمت و تجلیل، یاد شده است. ایشان پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیرو آیین جد بزرگوارش حضرت ابراهیم (ع) و از «حنفاء» بود و در نخستین روزی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پیامبری مبعوث شد، اسلام خود را اعلام کرد. سالها پیش از آن، یکی از بستگان وی «امین قریش» را در خانه خدیجه علیها السلام دیده و به حضرت خدیجه علیها السلام گفته بود: «ای خدیجه، او همان پیامبر موعود است که من نشانه‌های او را در تورات خوانده‌ام. بانویی از قریش با او ازدواج می کند که سرور بانوان قریش است، مبادا از این شرف محروم شوی!»

در سفرهای تجارتهای آن حضرت به شام، امور خارق العاده فراوان از آن حضرت مشاهده شده بود، که دقیقاً به حضرت خدیجه گزارش می شد و بر تعلقات قلبی او می افزود. پسر عمویش ورقه بن نوفل نیز او را به این امر تشویق می کرد و می گفت: به خدا سوگند او همان پیامبری است که ما در انتظار بعثتش به سر می بریم. ورقه از کسانی بود که با بت پرستی مبارزه می کرد و محبت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در دل خدیجه استوار می نمود. از این رهگذر، هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نخستین روز بعثت از غار حرا با رسالت عظیم پایین می آمدند، سرور بانوان قریش به استقبال آن حضرت شتافت و عرض کرد: این چه نوری است که در پیشانی شما می بینم؟ فرمودند: این نور نبوت است. آنگاه ارکان اسلام را برای وی بیان نمود، و خدیجه علیها السلام عرضه داشت: «من ایمان آوردم، پیامبری ات را باور کردم، آیین اسلام را پسندیدم و تسلیم شدم.»

خدیجه در کار تجارت خود نیز

بر اساس همان خصوصیات و خصلت‌های برجسته انسانی اش، گام برمی داشت. هرگز به تجارت به عنوان ابزاری برای کسب درآمدهای سرشار، به هر طریق، نمی نگریست و در پی سودجویی بی رویه نبود. از این رو، همواره می کوشید تجارتهای عاری از درآمدهای ناصحیح انجام دهد، و آن را از عوایدی که از راه‌هایی نامشروع به دست می آید، مصون دارد. همین خصوصیات انسانی، و رفتار معقول و منطقی ایشان اعتماد گروه‌ها و طبقات مختلف مردم را به سوی او جلب نمود. در همان زمان که خدیجه به عنوان زن نخست عرصه تجارت، نام و شهرت یافته بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز دوران جوانی خود را طی می کرد و مردم نیز ایشان را به خاطر پاکی، راستی، درستی فوق العاده و امانتداری بی مانندش می ستودند. آوازه این درستی و امانت که در مکه توأم با ادای احترام به «امین»، گسترده شده بود، خدیجه را نیز به سوی این جوان درستکار و امانتدار، جلب و جذب کرد و اندکی بعد وی را به عنوان قافله سالار کاروان تجارتهای، و سرپرست امور مربوط به داد و ستدهای خود برگزید. توفیقات غیر منتظره پیامبر در تجارت که خدیجه پیش از آن هرگز نظیرش را ندیده بود، توجه و اعتماد و اطمینان خردمندترین زن حجاز را بیش از پیش به درستی و امانتداری محمدامین، جلب کرد. آنچه بدین سان خدیجه در وجود این جوان پاک و پاک سرشت یافته بود، چنان باعث دگرگونی فکر، اندیشه و دیدگاهش شد، که یکسره در مسیر زندگی و طرز تفکر خود، تجدیدنظر کرد. عظمت روح و تعالی فکر و والایی روش زندگی محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای او چنان جاذبه‌ای داشت که به یکباره استقلال طلبی خاص خود را کنار گذاشت، و تصمیم گرفت از آن پس زندگی خود را با زندگی این یگانه تاریخ پیوند زند. جاذبه صداقت و راستی و پاکی محمدامین چنان بود که حتی بر غرور خدیجه نیز، فایق آمد، به گونه‌ای که خود داوطلبانه قدم پیش گذاشت، و به آن جوان بی مانند پیشنهاد ازدواج داد و اندکی بعد پیوند مبارک خدیجه علیها السلام با بزرگمرد تاریخ اسلام شکل گرفت.

از این زوج پاک و آسمانی چهار فرزند متولد شدند

پسری به نام قاسم که طاهر و طیب لقب داشت، و کنیه «ابوالقاسم» برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، از نام همین فرزند عزیز گرفته شده است. قاسم دوران نوزادی و شیرخوارگی را مدتی طی کرد، اما اندکی بعد بنا بر تقدیر الهی از دنیا چشم پوشید و به سرای باقی شتافت. غیر از این فرزند پسر، خدیجه دارای سه دختر به نامهای زینب، ام کلثوم و فاطمه علیها السلام شد. آری شخصیت والایی همچون خدیجه است که در دامان پاکش، پاکدامن‌ترین و پاکیزه‌گوارترین بانوی جهان هستی، یعنی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، پرورنده می شود. آن خورشید تابانی که بنا بر اراده و مشیت الهی، از میان تمام فرزندان پیامبر، برای پدر بزرگوارش باقی می ماند، تا برای مادری انوار الهی و سادات جهان انتخاب شود، و در دامان گهربارش فرزندان همچون ائمه معصومین (ع) را پرورش دهد که خود، مشعل داران ارشاد و هدایت جهانیان باشند.

ایشان تنها بانوی شایسته‌ای است که خداوند او را ظرف انوار درخشان امامت قرار داد و پیامبر نور و رحمت، در تبیین شایستگی هایش به دخت گرامی اش فرمود: دخترم! این مادرت خدیجه بود که خداوند او را ظرف نور امامت قرار داد. ایشان همواره به این فضیلت بزرگ ام الفضایل، اشاره کرده و می فرمود: خداوند از او برای من فرزند روزی کرد و از دیگران محروم نمود.

از ویژگیهای بارز حضرت خدیجه علیها السلام

بهره مندی ایشان از هوش و تدبیری سرشار بود؛ چنانکه در عصری که سایه جهل همه جا را فرا گرفته بود و زنان از بیشتر مزایای زندگی محروم بودند، خدیجه علیها السلام دارای کمال، عقل و شخصیت ادبی در سطح بالایی بود؛ چنانکه اشعار سرشار از ظرافت ادبی و معنوی او در شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که حدود پانزده سال پیش از بعثت سروده شده، شاهد گویایی بر این مطلب است.

خدیجه علیها السلام با حسن تدبیر تمامی مشکلات و مشقتهای دعوت اسلامی را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آنها مواجه بودند، برای آن حضرت قابل تحمل می کرد. در روزهای مشقت بار محاصره اقتصادی، ثروت فراوان حضرت خدیجه در شکستن حصر اقتصادی بسیار مؤثر بود. در این دوران، تبسم شادی آفرین آن بانوی نمونه، در زدودن آثار شکننده آن همه غم و اندوه سهم فراوان داشت. اگر چه همواره خداوند منان با عنایتهای بی کران خود پشتیبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، ولی چهره شاداب و نگاه های پر نشاط خدیجه، او را برای روزگار سختی که در پیش رو داشت، مصمم تر می نمود.

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

با ده هزار سرباز جنگی وارد مکه معظمه گردید و آن فتح با شکوه را از آن خود نمود، اشراف مکه دسته دسته به محضر آن حضرت می شتافتند و با اصرار تقاضا می کردند که در منزل آنان فرود آید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با پیشنهاد آنان موافقت نکرد و در کنار مرقد مطهر حضرت خدیجه علیها السلام خیمه زد و ایام اقامت خویش را در مکه معظمه، در کنار محبوب از دست رفته خویش سپری نمود و بدین سان ۲۵ سال تمام نیز خدیجه ستاره پرفروغ دودمان رسالت بود. پس از پایان محاصره اقتصادی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش در شعب ابی طالب، چندی نگذشت که ابوطالب و خدیجه هر دو با فاصله چند روز در بستر بیماری افتادند. طبق پاره ای از روایات، ابوطالب (ع) دو ماه پس از آزادی از محاصره از دنیا رفت و پس از سه و به روایتی دیگر ۳۵ روز، در دهم رمضان سال دهم هجرت، خدیجه علیها السلام نیز دار فانی را وداع گفت. با رحلت دو یار با وفا و پشتیبان خستگی ناپذیر محمد صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت آن سال را عام الحُزن یا سال غم و اندوه نامید. پس از آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همواره می فرمود: تا هنگامی که ابوطالب و خدیجه زنده بودند، هرگز غم و اندوهی بر من مستولی نشد. خاطرات تلخ و شیرین ایام زندگی مشترک خدیجه هرگز از حافظه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محو نشد. او هرگز از خانه بیرون نمی رفت، جز اینکه از خدیجه یاد می کرد و می فرمود: آری خدیجه این گونه بود و خداوند نسل مرا از او قرار داد. ایشان همچنین می فرمود: «هرگز خداوند متعال بهتر از او را بر من نصیب نفرموده است. او روزی که من به کمک نیاز داشتم، به یاری ام آمد و دستم را با مهر و عطوفت گرفت؛ روزی که من ایمان آورد که جهانیان نسبت به من کفر می ورزیدند، و روزی مرا تصدیق کرد که جهانیان تکذیب می کردند، خداوند از او به من اولاد عنایت کرد.»

خدیجه در حساس ترین شرایط زندگی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم -چه آن زمان که وجود مبارکش در آستانه نزول وحی قرار داشت و همه چیز دگرگون شده بود، و چه آن زمان که وحی الهی بر قلب پاکش نازل می شد و جهانی را به لرزه درمی آورد- همواره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به خوبی درک می کرد. او را به طور صحیح شناخت و به واقعیت های والای وجودش پی برد. رسالت او را به روشنی فهمید و آن را با تمام جانش پذیرفت و با تمامی توان خود در راه تثبیت و گسترش آن ایستادگی کرد. «ابن اسحاق» یکی از سیره نویسان اولیه و معروف اسلام، در این خصوص می گوید: مقام معنوی و اخلاقی و حرمت بی مانند خدیجه به جایی رسید که مورد عنایت خاص الهی قرار گرفت. چنان که روزی جبرئیل به هنگام نزول وحی گفت:

«ای پیامبر، سلام پروردگار یکتا را به خدیجه برسان.» پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز به خدیجه گفت: «ای خدیجه، اینک جبرئیل درود پروردگار را به تو ابلاغ می کند.» آنگاه خدیجه در پاسخ گفت: «خداوند خود سلام است و آغاز سلام و درود از اوست، و درود و سلام بر جبرئیل...»

امامان معصوم (ع) نیز در موارد متعدد به وجود این بانوی گرانقدر، مباحثات و افتخار کرده اند؛ چنانکه امام حسین (ع) روز عاشورا، در ضمن خطبه ای که خود را به دشمن معرفی می کرد، فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که جده من خدیجه (ع) دختر خویلد است.» یا امام سجاد (ع) در مجلس یزید در دمشق، در فرازی از سخنرانی اش، خود را چنین معرفی می کند: «من پسر خدیجه بانوی بزرگ اسلام هستم.» امام صادق (ع) نیز می فرماید: وقتی خدیجه علیها السلام وفات کرد، فاطمه (ع) به رسول خدا پناه برد. به دور پیامبر می چرخید و می گفت: «پدر جان، مادر من کجاست؟» جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: «ای رسول خدا، پروردگارت امر فرمود به فاطمه سلام برسان و بگو مادرش در خانه ای است از یاقوت و زبرجد که اتاقهایش از طلا و ستونهایش از یاقوت قرمز ساخته شده و با آسیه و مریم همنشین است.»

منابع:

۱- تذکره الخواص، ج ۲

۲- عمده ابن بطریق

۳- منبر الاسلام و توفیق الاعلم.

۴- سیره ابن هشام، ج ۱

۴- بانوی نمونه تاریخ

مشخصات کتاب

نویسنده: علیرضا قاسمی (سراج)

ناشر: سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

فضیلت خدیجه (سلام الله علیها) در گفتار بزرگان

در روایات اسلامی که از طریق شیعه و اهل تسنن نقل شده، و نیز در کلام بزرگان و اندیشمندان، در شأن و مقام ارجمند ام المومنین حضرت خدیجه کبری (سلام الله علیها) سخن فراوان با تعبیرات گوناگون به میان آمده است. به گفته صاحب مستدرک سفینه البحار، «فضائل حضرت خدیجه (سلام الله علیها) که در ابواب مختلف روایات آمده، بیش از آن است که (قابل) شمارش باشد.» (۱) حاصل توجه به این روایات پی بردن به راز عظمت او، و شناخت شایستگیهای او است.

از رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) نقل است که:

«خیر نساء خدیجه و خیر نساءها مریم ابنة عمران» «بهترین زنان دنیا خدیجه (سلام الله علیها) و مریم دختر عمران هستند» (۲)
«خیر نساء العالمین مریم بنت عمران، و آسیه بنت مزاحم، و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد (صلی الله علیه و اله)» «بهترین زنان جهانیان عبارتند از: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، خدیجه دختر خویلد و فاطمه (سلام الله علیها) دختر حضرت محمد (صلی

الله علیه و اله) (۳) ابن عباس میگوید: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و اله) چهار خط کشید. آنگاه پرسید: آیا میدانید این خطها چیست؟ گفتیم: خدا و رسولش داناتر است. فرمود:

«خیر نساء الجنة مریم بنت عمران، و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد، و آسیه بنت مزاحم امراة فرعون: بهترین زنان بهشت، مریم دختر عمران، خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و اله) و آسیه دختر مزاحم، همسر فرعون است» (۴) پیامبر (صلی الله علیه و اله) به عایشه که در حال برتری جویی به فاطمه (علیها السلام) بود فرمود:

«او ما علمت ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران و علیا و الحسن و الحسین و حمزه و جعفرا و فاطمه و خدیجه علی العالمین.

آیا نمیدانی که خداوند، آدم، نوح، آلایراهم، آل عمران، علی (علیه و السلام)، حسن (علیه السلام)، حسین (علیه السلام)، حمزه، جعفر، فاطمه (علیها السلام) و خدیجه (علیها السلام) را بر جهانیان برگزید». (۵) پیامبر (صلی الله علیه و اله) فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای رسول خدا! این خدیجه (علیها السلام) است،

هرگاه نزد تو آمد

بر او از سوی پروردگارش و از طرف من، سلام برسان:

«و بشرها بیت فی الجنة من قصب لاصخب و لانصب؛ «و او را به خانهای از یک قطعه (زیرجد) در بهشت که در آن رنج و ناآرامی نیست مژده بده» (۶) «اربع نسوة سادات سادات عالمهن مریم بنت عمران، و آسیه بنت مزاحم، و خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد، و افضلهن عالما فاطمه؛ چهار زن سرور زنان جهان خود میباشند که عبارتند از: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و اله)، و بهترین آنها در جهان فاطمه (علیها السلام) است» (۷) «حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران، و خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد (صلی الله علیه و اله) و آسیه بنت مزاحم.

در میان بانوان دو جهان، در فضیلت و کمال کافی است: مریم، خدیجه، فاطمه و آسیه (علیهن السلام)» (۸) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) در تفسیر (آیه ۲۲ مطففین) «عینا یشرب بها المقربون، همان چشمه بهشتی که مقربان از آن مینوشند.» فرمود:

«المقربون السابقون؟ رسول الله، و علی بن ابیطالب و الائمه، فاطمه و خدیجه» (۹) روزی پیامبر (صلی الله علیه و اله) به علی (علیه السلام) فرمود: «تو همسری مانند فاطمه (سلام الله علیها) داری که من چنان همسری ندارم، تو مادر زنی مثل خدیجه (سلام الله علیها) داری که من چنین مادرزنی ندارم.» (۱۰) روایت شده است؛ روزی جبرئیل به حضور پیامبر (صلی الله علیه و اله) آمد و جویای خدیجه شد، پیامبر (صلی الله علیه و اله) او را نیافت، جبرئیل گفت: «وقتی که او آمد، به او خبر برده که پروردگارش به او سلام میرساند.» (۱۱) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) در چهل شبانه روز اعتزال از خدیجه (علیها السلام) توسط عمار یاسر به خدیجه چنین پیام داد: «ان الله عز وجل لبیاهی بک کرام ملائکته کل یوم مرارا؛ همانا خداوند متعال به افتخار وجود تو هر روز به طور مکرر به فرشتگان بزرگش افتخار میکند» (۱۲) روزی رسول خدا (صلی الله علیه و اله) در مسجد در حضور مردم در شأن حسن و حسین (علیه السلام) مطالبی فرمود، از جمله چنین گفت: «ایها الناس الاخبرکم بخیر الناس جدا و جده؛ ای مردم! آیا شما را خبر ندهم به بهترین انسانها از جهت جد و جده؟» حاضران عرض کردند: «آری، خبر بده!» فرمود:

«الحسن و الحسین، جدھما رسول الله و جدھما خدیجه بنت خویلد؛ آنها حسن و حسین (ع) هستند که جدشان رسول خدا محمد (صلی الله علیه و اله) است و جده آنها خدیجه (علیها السلام) دختر خویلد میباشد» (۱۳) در آن هنگام که پیامبر (صلی الله علیه و اله) در بستر رحلت قرار گرفت، حضرت زهرا (سلام الله علیها) بسیار پریشان و گریان بود، پیامبر (صلی الله علیه و اله) حضرت زهرا را به وجود پربرکت مولا علی دلداری داد، و در فرازی ضمن یاد از خدیجه (علیها السلام) فرمود: «دل خوش دار که: ان علیا اول من آمن

بالله عزوجل و رسوله من هذه الامه، هو و خدیجه امك؛ همانا علی (علیه السلام) نخستین شخص از این امت است که به ذات پاک خدا و رسولش ایمان آورد، او و خدیجه (سلام الله علیها) مادر تو اولین افرادی هستند که به اسلام پیوستند.» (۱۴) پیامبر اکرم بعد از وفات خدیجه کبری (علیها السلام) همواره از خاطرات شیرین و ایثار آن بانوی گرامی به نیکی یاد میکرد و هرگاه به یاد او میافتاد، اشک فراق بر دیدگانش جاری میشد از جمله:

روزی پیامبر (صلی الله علیه واله) در نزد چند از نفر از همسران خود بود، ناگاه سخنی از حضرت خدیجه (سلام الله علیها) به میان آمد، پیامبر (صلی الله علیه واله) آن چنان آشفته و پراحساس شد که قطره‌های اشک از چشمانش سرازیر گشت. عایشه به آن حضرت گفت: «چرا گریه میکنی؟ آیا برای یک پیرزن گندمگون از فرزندان اسد، باید گریه کرد؟» پیامبر در پاسخ به او فرمود: «صِدَقْتَنِي اِذْ كَذَّبْتُم، و اَمَنْتَ بِي اِذْ كَفَرْتُم، و وَاَلَدْتَ لِي اِذْ عَقَمْتُم؛ او هنگامیکه شما مرا تکذیب میکردید، تصدیق کرد و هنگامیکه کافر بودید، او به من ایمان آورد؛ و برای من فرزندان آورد در حالی که شما نازا هستید.» (۱۵) نیز روایت شده: روزی پیرزنی نزد رسول اکرم (صلی الله علیه واله) آمد، آن حضرت او را مورد لطف سرشار قرار داد، وقتی آن پیرزن رفت، عایشه علت آن همه مهربانی به پیرزن را از

پیامبر (صلی الله علیه واله) پرسید، او در جواب فرمود:

«انها كانت تاتينا في زمن خديجة، و ان حسن العهد من الايمان؛ این پیرزن در عصر زندگی خدیجه (علیها السلام)، به خانه ما می‌آمد و از کمکها و الطاف سرشار خدیجه (علیها السلام) برخوردار بود، همانا نیک نگهداری عهد و سابقه، از ایمان است.» (۱۶) و مطابق روایت دیگر عایشه گفت: «هرگاه پیامبر (صلی الله علیه واله) گوسفندی ذبح میکرد، میفرمود: از گوشتش برای دوستان خدیجه (علیها السلام) بفرستید، یک روز در این باره با آن حضرت سخن گفتم، فرمود:

«انی لا أحب حبيبا: من دوست خدیجه (علیها السلام) را دوست دارم.» (۱۷) یاد خدیجه در خواستگاری حضرت زهرا در جریان مراسم خواستگاری مولا علی (علیه السلام) از حضرت زهرا پس از آن کهام سلمه به همراه امایمن کنیز آزاد شده و برخی دیگر از همسران پیامبر نزد وی رفتند تا او را در جریان درخواست امام علی (علیه السلام) برای همسری با فاطمه الزهرا (سلام الله علیها) قرار بدهند، در بخشی از گفتار خود به حضرت خدیجه اشاره نمودند و آرزو کردند ای کاش آن مادر یگانه در این مراسم حضور مییافت و میتواند در مراسم ازدواج جگرگوشه‌اش حاضر باشد.

تا سخن به نام خدیجه رسید ناگهان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) به صدای بلند شروع به گریستن نمود؛ سپس فرمودند: «خدیجه و این مثل خدیجه صدقتنی حین کذبتنی الناس، و وازرتنی علی دین الله و اعانتنی علیه بمالها، ان الله عزوجل امر فی ان أبشر خدیجه بیت فی الجنة من قصب لا صخب فیه و لانصب؛ خدیجه! کجاست همانند خدیجه؟ در آن هنگام که مردم مرا تکذیب میکردند، او مرا تصدیق کرد، و او برای دین خدا با من همکاری و همیاری نمود، و با ثروت خود مرا برای پیشبرد دین کمک کرد، خداوند متعال به من فرمان داده است که خدیجه (سلام الله علیها) را به داشتن خانهای از یک گوهر در بهشت که رنج و ناآرامی در آن نیست مژده بدهم.» خدیجه در احادیث معراج نبی ابوسعید خدری میگوید: رسول خدا (صلی الله علیه و اله) فرمود: وقتی که در شب معراج، جبرئیل مرا به سوی آسمانها برد و سیر داد، هنگام مراجعت به جبرئیل گفتم: «آیا حاجتی داری؟» جبرئیل گفت: «حاجت من این است که سلام خدا و سلام مرا به خدیجه (ع) برسانی» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که به زمین رسید، سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه (ع) ابلاغ کرد، خدیجه گفت: «ان الله هو السلام، و منه السلام، و الیه السلام، و علی جبرئیل السلام؛ همانا ذات پاک خدا سلام است، و از او است سلام، و سلام به سوی او باز گردد و بر جبرئیل سلام باد.» (۱۸) گفتار انبیای الهی، ائمه و

اصحاب صدر اسلام ابوسعید مورخ عرب از قول

آدم (علیه السلام) چنین میگوید:

«آدم در بهشت به حوا گفت یکی از مزایایی که خدا نصیب رسول الله کرد این بود که جفتی چون خدیجه نصیب او نمود و خدیجه پیوسته برای انجام رسانیدن مشیت خداوند به محمد کمک میکرد در صورتی که حوا سبب گردید که من در بهشت بر خلاف اراده خداوند رفتار نمایم.» (۱۹) امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا در ضمن خطبهای که خود را به دشمن معرفی میکرد، فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا میدانید که جده من خدیجه (ع) دختر خویلد است؟» (۲۰) و نیز خطاب به دشمن فرمود: «آیا میدانید که من فرزند همسر پیامبر شما خدیجه (ع) هستم؟» (۲۱) امام سجاد (علیه السلام) در مجلس شاهانه یزید در دمشق در خطبه معروف خود، این چنین خود را معرفی میکند: «انا بن خدیجه الکبری؛ من پسر خدیجه بانوی بزرگ اسلام هستم.» (۲۲) حضرت زینب (سلام الله علیها) در کربلا در روز یازدهم محرم سال ۶۱ هـ ق هنگامی که کنار پیکرهای پاره پاره شهیدان آمد، و مطالبی جانسوز گفت، از جمله در آنجا پس از ذکر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی (ع) از خدیجه یاد کرد و فرمود: «بابی خدیجه الکبری: پدرم به فدای خدیجه بانوی بزرگ باد.» (۲۳) زید بن علی (علیه السلام) که انقلاب و شورش عظیمی بر ضد حکومت طاغوتی هشام بن عبدالملک نمود و سرانجام به شهادت رسید، در سخنی در برابر دشمن، چنین احتجاج میکند:

«و نحن احق بالمودة، ابونا رسول الله وجدتنا خدیجه...؛ و ما سزاوارتر به مودت و دوستی هستیم، چرا که پدر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جده ما خدیجه (ع) است.» (۲۴) عبدالله ابنزبیر با آن که با خاندان رسالت دشمنی کرد در گفتگویی بابنعباس، به خدیجه (ع) به عنوان عمه اش افتخار نموده و میگوید:

«الست تعلم ان عمتی خدیجه سیده نساء العالمین؛ آیا نمیدانی که عمه ام خدیجه (ع) سرور بانوان جهان است؟» (۲۵) «در عصر امامت امام حسن (علیه السلام) پس از آنکه معاویه بر اوضاع مسلط شد، به کوفه آمد و چند روز در کوفه ماند، و از مردم برای خود بیعت گرفت، پس از پایان کار بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و در آن خطبه آنچه توانست به ساحت مقدس امیرمومنان علی (علیه السلام) جسارت کرد و ناسزا گفت، با این که امام حسن (ع) و امام حسین (ع) در مجلس حاضر بودند، حسین (ع) برخاست تا پاسخ معاویه را بدهد، امام حسن (ع) دست او را گرفت و نشانید و خود برخاست و فرمود: «ای آنکه علی (ع) را به بدی یاد کردی؟ منم حسن و پدرم علی (ع) است، و تویی معاویه و پدرت ضحیر میباشد، مادر من فاطمه علیها سلام الله و مادر تو هند جگرخوار است، جد من رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است جد تو حرب است، «او جد تیخدیجه و جد تک فتیله...؛ جده من خدیجه (بانوی بزرگ اسلام) ولی جده تو فتیله (زن زشتکار جاهلیت) است. خداوند لعنت کند از ما آنکس که نامش پلید و حسب و نسبتش پست و سابقه اش بد، و دارای کفر و نفاق است.» (۲۶) در حدیث موثقی از حضرت زهرا (سلام الله علیها) منقول است که چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه علیها السلام بر گرد پدر بزرگوار خود میگردید و میگفت: «ای پدر! مادر من کجاست؟ پس جبرئیل نازل شد و گفت: پروردگارت تو را امر میکند که فاطمه را سلام برسانی و بگویی که مادر تو در خانهای است ازنی که کعب آنها از طلا است و به جای پی، عمودها از یاقوت سرخ میباشد و خانه او در میان خانه آسیه و مریم دختر عمران است؛ چون حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) پیغام حق تعالی را به فاطمه (سلام الله علیها) رسانید. فاطمه (سلام الله علیها) گفت: خدا است سالم از نقصها و از اوست سلامتیها و به سوی او برمیگردد تحیتها.» (۲۷) خدیجه (علیه السلام) در ادعیه، زیارتنامه ها، و واژگان مقدس کتاب مقدس تورات حضرت خدیجه علیها السلام را به نهر آبی تشبیه نموده است که آب آن، آب حیات است، و در دوطرف کنار آن آب، درخت حیات وجود دارد، آن درخت دارای دوازده نوع میوه است، و بر گهای آن درخت، موجب شفای امتهاست. (۲۸) در یکی از زیارتنامه های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین آمده است:

«السلام علی ازواجک الطاهرات الخیرات، امهات المومنین، خصوصاً الصدیقه الطاهره، الزکیه الراضیه المرضیه، خدیجه الکبری ام

المومنین؛ سلام بر همسران پاک و نیک تو، مادران مومنان به خصوص سلام بر بانوی راستین و پاک و پاکیزه، خشنود و پسندیده، خدیجه بانوی بزرگ، مادر مومنان.» (۲۹) در یکی از زیارتنامه‌های دیگر از خدیجه (ع) چنین تعبیر شده: «السلام علی خدیجه سیده نساء العالمین؛ سلام بر خدیجه (ع) سرور زنان جهانیان.» (۳۰) حضرت خدیجه (ع) ارتباط عمیق و بسیار بالایی با درگاه خداوند داشت، از این رو دارای قوت قلب محکم و استوار بود. آن بانوی بزرگوار اسلام برای خود دارای حرز (کلمات پر محتوای پناهندگی به خدا) بود و در پرتو آن همواره رابطه خود را با خدا برقرار میساخت.

سیدبن طاووس در کتاب مهجالدعوات دو حرز را نقل کرده که این چنین است:

۱- «بسم الله الرحمن الرحيم، یا حی یا قیوم، برحمتک استغیث فاغثنی، ولا تهلکن الی نفسی طرفه عین ابداء، و اصلح لیشائب کله؛ به نام خداوند بخشنده بخشایشگر! ای خدای زنده و استوار! به رحمت پناهنده شدم، به من پناه بده، و مرا هرگز به اندازه یک چشم برهم زدن به خودم وانگذار، همه حال و زندگی مرا سامان بخش.» ۲- «بسم الله الرحمن الرحيم، یا الله یا حافظ یا حفیظ یا رقیب؛ به نام خداوند بخشنده بخشایشگر! ای خدا، ای نگهبان، ای نگهدارنده و ای مراقب و پاسدار.» خدیجه در کلام اندیشمندان و بزرگان معاصر دانشمند عرب (سنیه قراعد): تاریخ در مقابل عظمت امام المومنین خدیجه (ع) سر فرود می‌آورد، و در برابرش متواضعانه دست بسته می‌ایستد، نمیداند نام این بانو را در کدام شناسنامه بزرگان ثبت نماید.» (۳۹) سلیمان کتانی، نویسنده عرب: خدیجه ثروتش را به محمد بخشید. ولی این احساس را نداشت که میبخشد، بلکه این احساس را داشت که از او هدایت را که بر همه گنجهای سراسر جهان برتری دارد، کسب مینماید، او احساس میکرد محبت و دوستی را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اهدا میکند، ولی در عوض همه ابعاد سعادت را از او کسب میکند.» (۳۲) عالم بزرگ شیخ حرعاملی متوفی به (۱۱۴۰ هـ ق) صاحب کتاب وسایل الشیعه شعری در وصف او سوره است.

زوجه خدیجه و فضلها ابان عند قولها و فعلها بنت خویلد الفتی المکرم الماجد المویذ المعظم لها من الجنة بیت من قصب لاصخب فیه ولالها نصب و هذه موره لفظ الخبر عنالنبی المصطفی المطهر «همسر پیامبر خدیجه که فضل و برتری او از گفتار و رفتارش آشکار است، دختر خویلد آن جوانمرد بزرگوار، و ارجمند تایید شده و بلند مقام برای خدیجه و در بهشت خانهای از یک قطعه گوهر بلورین آماده شده است که در ناآرامی و رنج نیست.

این موضوع عین سخن پیامبر برگزیده پاک خدا است که خدیجه در بهشت دارای چنین خانهای میباشد.»

بنت الشاملی نویسنده عرب: آیا دیگری غیر از خدیجه را میشناسید که با عشقی آتشین، و مهر و ایمانی استوار بیان که اندک تردیدی به دل راه دهد یا ذرهای از باورش به بزرگداشت همیشگی خدا و پیغمبر بکاهد، دعوت دین را از غار حرا پذیرا شود.» (۳۳)

پی نوشت :

- ۱- خدیجه، اسطوره مقاومت و ایثار، صفحه ۱۸۶، اشتهااردی، محمد مهدی
- ۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۴.
- ۳- الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۲۰.
- ۴- بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۲، ج ۱۶، ص ۲.
- ۵- خدیجه؛ اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۱۸۷، نقل از بحار ج ۳۷، ص ۶۳.
- ۶- اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۳۸.

- ۷- ذخائر العقبی، ص ۴۴.
- ۸- کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۱.
- ۹- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۲۰.
- ۱۰- بحار، ج ۴۰، ص ۶۸ به نقل از خدیجه؛ اسطوره مقاومت و ایثار ص ۱۹۰.
- ۱۱- همان، ج ۱۶، ص ۸.
- ۱۲- کشفالغمه، ج ۲، ص ۷۲.
- ۱۳- بحار، ج ۴۳، ص ۳۰۲، به نقل از خدیجه، اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۱۹۸.
- ۱۴- بحار، ج ۲۲، ص ۵۰۲.
- ۱۵- همان، ج ۱۶، ص ۸.
- ۱۶- خدیجه اسطوره ایثار و مقاومت، ص ۲۰۷.
- ۱۷- ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۶.
- ۱۸- کشفالغمه، ج ۲، ص ۱۳۳.
- ۱۹- محمد پیغمبری که از او باید شناخت، کنستان ویرژیل گئورگیو، ترجمه ذبیح‌الله منصور، ص ۵۰.
- ۲۰- بحار، ج ۴۴، ص ۳۱۸.
- ۲۱- همان، ج ۴۵، ص ۶.
- ۲۲- همان، ج ۴۴، ص ۱۷۴.
- ۲۳- همان، ج ۴۵، ص ۵۹.
- ۲۴- خدیجه، اسطوره ایثار و مقاومت، ص ۲۰۰.
- ۲۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۳۲۵.
- ۲۶- خدیجه (ع) اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۲۰۱.
- ۲۷- حیو‌القلوب، علامه محمدباقر مجلسی، ج ۳، ص ۲۱۸.
- ۲۸- کتاب مقدس، عهد جدید، مکاشفه یوحنا، باب ۲۲.
- ۲۹- بحار ج ۱۰۰، ص ۱۸۹.
- ۳۰- همان، ج ۱۰۲، ص ۲۷۲.
- ۳۱- نساء محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۳۸.
- ۳۲- خدیجه (ع)، علی محمد دخیل، ص ۳۲.
- ۳۳- حیاة‌الائمہ، هاشم معروف الحسنی، ص ۶۷.

۵- بر کرانه فضائل خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

نویسنده: علی امامی

ناشر: ماهنامه قرآنی نسیم وحی

موضوع: حضرت خدیجه علیها السلام - مقالات

مقدمه

در سال دهم بعثت بانوی بزرگ اسلام حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها بعد از ۲۵ سال همراهی و فداکاری در راه پیامبر صلی الله علیه و آله با کوله باری از رنج‌ها، فداکاری‌ها و ایثارها، در سن ۶۵ سالگی، چشم از جهان فرو بست و همسرش محمد صلی الله علیه و آله را در فراق جانسوزی تنها گذاشت. این حادثه دردناک درست سه روز بعد از وفات ابوطالب، حامی دلسوز و فداکار پیامبر اتفاق افتاد و آن چنان حضرت ختمی مرتبت را متأثر و محزون ساخت که آن سال را «عام الحزن» و سال غصه و غم نام گذاری نمود و در میان اندوه فراوان خدیجه را در محلی به نام «حجون» به خاک سپرد. آن چه در پیش رو دارید نگاهی گذرا، به فضائل خدیجه کبری، بانوی فداکار و صبور اسلام، به مناسبت دهم ماه رمضان، سال روز وفات ایشان است.

۱- ایمان محکم و پایدار

همان بصیرت ژرف خدیجه که باعث انتخاب محمد صلی الله علیه و آله برای همسری آینده او شد، عامل ایمان و اسلام او نیز گشت و باعث شد که لقب اول زن مسلمان را به خود اختصاص دهد. علی علیه السلام بر ایمان و اسلام خدیجه این گونه صحه گذاشت که «لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله و خدیجه الاسلام غیر رسول الله و خدیجه و انا ثالثهم. اری نور الوحی و اشم ریخ النبوة» خانه ای واحد در آن روز اسلام جمع نشد غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه و من که سومین آنان بودم. نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم». (۱)

۲- از برترین بانو دو سرا

برترین زنان جهان هستی را چهار زن تشکیل می دهند، چنان که ابن اثیر از انس بن مالک از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمودند: «خیر نساء العالمین مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه» برترین زنان عالم مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه علیها السلام هستند». (۲)

۳- مادر حضرت زهرا علیها السلام

طبق نص قرآن کریم همسران پیامبر مادران روحانی مؤمنان و «ام المومنین» هستند: «و ازواجه امهاتهم * همسران او (پیامبر) مادران مومنین هستند». (۳) و خدیجه از برترین مصداق‌های آیه بشمار می رود و این سعادت در بین همه زنان حضرت، نصیب خدیجه گشت که یازده امام از نسل او از طریق فاطمه الزهرا علیها السلام پدید آید. راستی چنین مقامی نیاز به لیاقت دارد. از بین همه فرزندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا علیها السلام از مقام ممتازی برخوردار است؛ چرا که هم دارای عصمت است (۴) و هم امامت و وصایت از طریق نسل او استمرار یافت.

۴- سخاوت و انفاق بی بدیل

ثروت خدیجه در آن دوران زبانزد خاص و عام بود. ثروت این بانوی کاردان و عاقله به قدری زیاد بود که مال داران درجه یک قریش چون «ابوجهل» و «عقبه بن ابی معیط» در نزد او ناچیز به شمار می رفتند. مورخان بخشی از ثروت خدیجه را بدین ترتیب شمرده اند:

الف: هزاران شتر که اموال تجارتي او را حمل می کردند. ب: چهارصد غلام و کنیز که خدمات ارجاعي او را انجام می دادند. (۵)
 پس از ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خدیجه تمامی این ثروت را در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داد و عرض کرد: «البیت بیتک و انا امتک*خانه(من)خانه تو و من هم کنیز تو هستم». (۶)
 پیامبر اکرم نیز از این اموال برای پیش برد اسلام و اهداف آن نهایت استفاده را برد. به همین جهت خود آن حضرت فرمود: «هیچ ثروتی، هرگز مانند ثروت خدیجه به من سود نرساند». (۷)

۵- صبر و بردباری بی مانند

فردی مانند خدیجه که در درون ثروت فراوان بزرگ شده طبعاً باید نازپروده و کم تحمل باشد. اما خدیجه با برخورداری از نعمت ها بعد از ازدواج و ایمان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود را برای تحمل همه سختی ها آماده کرد، تحمل فشارهای مختلف مشرکان مکه، سرزنش های بستگان، محاصره اقتصادی در شعب ابی طالب و... به خصوص محاصره اقتصادی سخت او را اذیت و آزار داد و با کهولت سن (۶۳-۶۵ سالگی) تحمل و بردباری نهایی را به عرصه نمایش گذاشت. بنت الشاطی در این زمینه می گوید: «خدیجه در سنی نبود که تحمل آن همه رنج برایش آسان باشد و از کسانی نبود که در جریان زندگی با تنگی معیشت خو گرفته باشد، اما در عین حال و با وجود کهولت سن، سختی هایی را که در اثر محاصره در شعب وارد می شد تا سر حد مرگ تحمل کرد». (۸)

۶- یاد حضرت خدیجه علیها السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله با این که بعدها با زنانی چند ازدواج کرد ولی هرگز خدیجه را از یاد نبرد. عایشه می گوید «هر وقت پیغمبر خدا یاد خدیجه می افتاد، ملول و گرفته می شد و برای او امرزش می طلبید. روزی من رشک ورزیدم و گفتم: یا رسول الله، خداوند به جای آن پیرزن، زنی جوان و زیبا به تو داد. پیغمبر ناگهان بر آشفت و خشمگینانه فرمود: خدا شاهد است خدیجه زنی بود که چون همه از من رو می گردانیدند، او به من روی کرد و چون همه از من می گریختند به من محبت و مهربانی می کرد و چون همه دعوت مرا تکذیب می کردند، به من ایمان می آورد و مرا تصدیق می کرد. در مشکلات زندگی مرا یاری می داد. (۹)
 نکته آخر مسئله ای که ممکن است بارها مورد بحث قرار گرفته باشد و آن این که آیا حضرت خدیجه قبل از پیامبر اسلام ازدواج کرده بود؟ در جواب باید گفت: اگرچه این مطلب که پیامبر صلی الله علیه و آله سومین همسر خدیجه بود و پیامبر جز عایشه با دوشیزه ای دیگر ازدواج نکرد نزد عامه و خاصه معروف است ولی مورد تأیید همگان نمی باشد. جمعی از مورخان و بزرگان نظر مخالف دارند برای مثال "ابوالقاسم کوفی"، "احمد بلاذری"، "علم الهدی" ("سید مرتضی) در کتاب "شافی" و "شیخ طوسی" در تلخیص شافی "آشکارا می گویند که خدیجه علیها السلام هنگام ازدواج با پیامبر، دوشیزه بوده است. این معنا را علامه مجلسی نیز تأیید کرده است. او می نویسد: "صاحب کتاب انوار والبدء" گفته است که زینب و رقیه که مشهور است دختران خدیجه علیها السلام از شوهران قبلی اش بوده اند، در واقع دختران خواهران خدیجه علیه السلام بودند. (۱۰) برخی از معاصران نیز چنین گفته اند و برای اثبات نظر خود کتاب هایی نوشته اند. (۱۱)

پی نوشت ها

۱- تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۰۸ و شرح نهج البلاغه

ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۱۹۷

۲- خصال صدوق، باب خصال اربعه

۳- احزاب/ ۵

۴- احزاب/ ۳۲

۵- بحارالانوار ج ۱۷ ص ۳۰۹

۶- همان

۷- همان ج ۱۹ ص ۶۳

۸- خدیجه کبری نمونه زن مجاهد مسلمان

۹- بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۳۱

۱۰- تنقیح المقال ج ۳ ص ۷۷

۱۱- ر.ک: بنات النبی صلی الله علیه و آله ام ربائبه نوشته علامه سید جعفر سید جعفر مرتضی ص ۸۸

منبع: ماهنامه قرآنی نسیم وحی

۶- پاسخ به یک شبهه

مشخصات کتاب

نویسنده: سیده زهرا برقی

ناشر: نشریه اشارات

مقدمه

شهید مطهری به نکته ای اساسی درباره اموال حضرت خدیجه (علیها السلام) و شمشیر علی (علیه السلام) اشاره دارد؛ زیرا وقتی گفته می شود اسلام با مال خدیجه (علیها السلام) و شمشیر علی (علیه السلام) پیش رفت، بعضی شبهه ای مطرح می کنند و می گویند: یعنی اسلام با زر و زور پیش رفته است؟ و شهید مطهری پاسخ می دهد: «اگر دینی با زور پیش برود، آن چه دینی می تواند باشد؟ آیا قرآن در یک جا دارد که اسلام با زر و زور پیش رفت؟ آیا علی (علیه السلام) در یک جا گفت که اسلام با زر و زور پیش رفت؟ شکی وجود ندارد که مال خدیجه (علیها السلام) به درد مسلمین خورد، اما آیا مال خدیجه، صرف دعوت اسلام شد؛ یعنی خدیجه پول زیادی داشت، پول خدیجه را به کسی دادند و گفتند بیا مسلمان شو؟ آیا یک جا، انسان در تاریخ، چنین چیزی پیدا می کند؟ یا نه، در شرایطی که مسلمین و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در نهایت درجه سختی و تحت فشار بودند، جناب خدیجه (علیها السلام) مال و اموال خودش را در اختیار پیامبر گذاشت، ولی نه برای اینکه پیامبر-العیاذبالله- به کسی رشوه بدهد و تاریخ نیز هیچ گاه چنین چیزی را نشان نمی دهد... پس اگر مال خدیجه (علیها السلام) نبود، فقر و تنگ دستی شاید مسلمین را از پا در می آورد. مال خدیجه (علیها السلام) خدمت کرد، اما نه خدمت رشوه دادن، بلکه خدمت به این معنا که مسلمانان گرسنه را نجات داد. شمشیر علی (علیه السلام) بدون شک به اسلام خدمت کرد... در شرایطی که شمشیر دشمن آمده بود، ریشه اسلام را بکند» (۱).

خدیجه (سلام علیها) اولین بانوی مسلمان

خدیجه (سلام علیها)، اولین بانویی است که اسلام آورده است. در همان زمان که پیامبر از آزار و اذیت مشرکان رنج می برد، خدیجه (سلام علیها) تنها کسی بود که از بار اندوه و غم های او می کاست و یاور همیشگی پیامبر نام گرفت. تبسم خدیجه (سلام علیها)، دردهای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را سبک می کرد و به او آرامش می داد. وقتی حضرت خدیجه (سلام علیها) به عنوان اولین زن مسلمان به پیامبر ایمان آورد، پیامبر برای ادامه دعوت رسالتش، راسخ تر شد. او آینده ای درخشان و باشکوه برای سیر رسالت همسرش ترسیم کرد.

در دورانی که زنان جاهلیت، به انواع هرزگی های آن زمان آلوده بودند، خدیجه (سلام علیها) حتی پیش از ازدواج با پیامبر هم به نام «طاهره» ملقب بود؛ یعنی کسی که از هر گونه آلودگی و هرزگی به دور است. ابن عباس می گوید: «پیامبر خدا، بر روی زمین چهار خط کشید و پرسید: آیا می دانید این چیست؟ گفتند: خدا و رسولش آگاه ترند؛ ما نمی دانیم. پیامبر خدا فرمود: بهترین زنان اهل بهشت، چهار نفرند: خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد، مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم».

پی نوشت

۱- نک: سیری در سیره نبوی، صص ۲۴۵ - ۲۴۸.

منبع: نشریه اشارات، شماره ۱۲۴

۷- پیامک های حضرت خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۱

عنوان و نام پدیدآور: پیامک های حضرت خدیجه علیها السلام / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

پیامک ۱

من کیستم یگانه امید محمدم
ناموس وحی و همسر والای احمدم
ام الائمه مادر ام الائمه ام
یعنی خدیجه دختر پاک خویلد
روح بزرگ خواجه اسراست در تنم
گلخانه ی بهشت رسول است دامنم

پیامک ۲

ای آنکه بر احمد وفاداری خدیجه
اسلام را کردی علمداری خدیجه

تو هست و بودت وقف عشق مصطفی شد
دین را خریدی و خریدارت خدا شد
شعب ایطالب گواه همتت بود

پیامک ۳

پاکی ، زلالی ، مثل دریایی ، خدیجه
تاج سر زندهای دنیایی خدیجه
تو همسر محبوب من بودی و هستی
همخانه ام در عرش اعلائی خدیجه
من بارها با دیدن تو جان گرفتم
از بسکه آرام و شکیبایی خدیجه
تو هستی خود را برایم خرج کردی
در آسمان عشق یکتایی خدیجه
شایسته تر از تو زنی بین عرب نیست
تو مادر ام ایبهایی خدیجه
یک بار دیگر باز کن آغوش خود را
در بر بگیر این دختر خاموش خود را

پیامک ۴

مادر مظلومه ی من میون بستر رمق نداری
با این همه غصه و غم چرا بابامو تنها می ذاری
کنار بسترت بین نشسته ام پریشون
شاهد جون دادتم با دیده های گریون

پیامک ۵

امشب دل تنگ مرا اشکم روایت می کند
امشب خدیجه با تو ای اسماء وصیت می کند
ای آشنایم ، بشنو نوایم

پیامک ۶

آن مادری که منشأ عصمت ز جوی اوست
آن بانویی که بوی رسالت ز سوی اوست
گویی: ز شأن خدیجه به من بگو

گویم: جهان ذره و جنت ز خوی اوست

پیامک ۷

آسمون بی تو به اشکش شعر بارون می خونه
بعد تو ستاره ای تو آسمون نمی مونه
تو دیار بی کسی ها سر خاک قبر تو
بابا اسمتو با یه حال پریشون می خونه
بیشتر روزا توی خونه ، تشنه یه گوشه
زانواشو می گیره تو بغلش غریبونه

پیامک ۸

امشب پدر می دید کوثر گریه می کرد
زهرا به روی قبر مادر گریه می کرد
خاک مزار مادرش را می گرفت و
با دست خود می ریخت بر سر گریه می کرد

پیامک ۹

ای دامت دانشگه زهرا خدیجه
ای همدم تنهایی طاها خدیجه
نوشیده آب از چشمه ی چشم تو کوثر
ای باغبان شاخه ی طوبی خدیجه

پیامک ۱۰

مادر دل بابام می گیره، تو بی کسی اسیره
میون بستر غم چون نداری
برای پر کشیدن بی قراری

پیامک ۱۱

مادر، تو که داری می ری به سفر
یه نیگا کن به حال پدر
بی تو خونمون غرق ماتمه، مادر
از غم تو هر چی بگم کمه، مادر

پیامک ۱۲

ای ز صد هاجرت درود و سلام
 کرده مریم به محضر تو قیام
 همسر مصطفی درود درود
 مادر فاطمه سلام سلام

پیامک ۱۳

ای داده به عصمت شرف و نام خدیجه
 ای بسته به طوفت فلک احرام خدیجه
 ای همسر پیغمبر اسلام خدیجه
 ای عصمت حق فاطمه را مام خدیجه
 ای ختم رسل را ز شرف نور دو دیده
 قبل از شب بعثت به پیمبر گرویده

پیامک ۱۴

مادر مرو که فاطمه ات زار و مضطر است
 هجر تو قاتل من غمدیده دختر است
 غصه مخور به حال پدر چونکه بعد تو
 زهرای کوچک تو برایش چو مادر است
 در سرزمین شعب ابی طالب از محن
 اکنون ز اوج داغ و عزای تو محشر است

پیامک ۱۵

آخر ای پرستوی شکسته پر
 حالا که میری سفر منم بیر
 بی تو تنها و غریب میشه بابا
 بی تو آتیش می گیره دلای ما
 ای همه دلخوشیم ، از غمت می کشیم
 مرو ای مادر من مرو ای مادر من

۸- حضرت خدیجه علیها السلام**مشخصات کتاب**

نویسنده: محسن محمدزاده

ناشر: پژوهشکده باقرالعلوم (ع)

موضوع مقاله: تاریخ اسلام

ولادت

در دامن طبیعت پاک حجاز و در زیر آسمان پرستاره مکه، در قلب شبه جزیره عربستان در خانواده‌ای فرهنگ ساز و بیگانه با آداب و رسوم خرافی روزگار، دختری چشم به جهان گشود که در زندگی تاریخ سازانه‌اش نشان داد که ریشه‌ای به زلالی آب زمزم و فطرتی به زلالی آبشارهای بلند و دور از دسترس داشت. پس از ولادت او، خاندانش، برخلاف رسم سپاه زمانه (زنده به گور کردن دختران)، ولادت او را گرامی داشتند و پدر و مادرش «خویلد» و «فاطمه» در همان مراسم ساده و روح بخش، نام او را «خدیجه» به مفهوم گسسته و بیگانه از زشتی‌ها و ناپسندی‌ها برگزیدند. حضرت خدیجه علیها السلام پانزده سال قبل از ولادت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم (۵۵ سال قبل از بعثت)، در شبه جزیره عربستان (حجاز) چشم به جهان گشود. [۱]

آن حضرت، دختر خویلد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب بود، که جناب قصی، جد چهارم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. بنابراین حضرت خدیجه نیز با چند واسطه دختر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند و از جهت ریشه خاندانی با یکدیگر متحد می‌شوند. لذا سلسله نسب حضرت خدیجه به حضرت اسماعیل و ابراهیم خلیل ... که جد ۲۸ و ۲۹ رسول الله است، می‌رسد. [۲]

القاب آن حضرت

از برجسته‌ترین لقب‌های دختر فرزانه حجاز، واژه «طاهره» یا پاک منش است؛ چرا که آن حضرت با آنکه در میان ناز و نعمت و اعتبار خانوادگی زندگی می‌کرد، اما این امکانات هرگز نتوانست آن جوان پاک‌منش را دستخوش غفلت و یا مستی کند. او با آنکه قبل از آشنایی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مدیریت یک سازمان بزرگ اقتصادی را بر عهده داشت و ده‌ها مرد در تشکیلات او بودند، مگر به قدر ضرورت با آنان برخورد نمی‌کرد و دامان عفاف را حفظ می‌کرد. در شب نشینی‌های گناه آلود اشراف شرکت نکرده و خود را آلوده نمی‌ساخت و به هیچ وجه روش منحط جامعه را نمی‌پذیرفت و ذره‌ای به رسوم رایج دل نمی‌داد. هرگاه زنی یا دختری به دنبال کمال و معنویت بود، به سرای او می‌شتافت و از وی درس می‌آموخت. یکی از دانشمندان اهل سنت در مورد حضرت خدیجه می‌نویسد:

«و کانت تدعی فی الجاهلیة بالطاهره لشدۀ عفافها»

«خدیجه علیها السلام در روزگار تیره و تاریک جاهلیت به خاطر پروا و معنویت بسیارش، پاک روش و پاک منشی یا طاهره خوانده می‌شد». [۳]

از القاب دیگر آن حضرت "سیده النساء القریش" ("سرور زنان قریش")؛ مبارکه ("بانوی پر برکت")؛ سرور زنان عالم؛ "صدیقه" ("بانوی راستی و درستی)؛ زکیه (پاک و بالنده از نظر جسم، روح و اندیشه)، راضیه (خشنود از تدبیر و تقدیر حکیمانه‌ی خدا)، مرضیه (انسان شایسته‌ای که خدا از او خشنود است)، کبری [۴] (بانوی ارجمند و بلند پایه) و هم‌چنین "ام الیتامی" و "ام المؤمنین" را می‌توان نام برد.

ازدواج حضرت خدیجه علیها السلام

در تاریخ مشهور است که حضرت خدیجه، قبل از ازدواج با پیامبر، دو بار ازدواج نمودند، که دو شوهر قبلی ایشان به نامهای "ابوهاله بن زراه تمیمی" و "عتیق بن عائذ مخزومی" هر دو فوت نمودند و فرزندان او قاسم، عبدالله، زینب، ام کلثوم، فاطمه و رقیه می‌باشند. [۵]

نکته: علامه مجلسی در جلد ششم بحارالانوار، در باب زنان و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده است که: احمد بلاذری و ابوالقاسم کوفی در کتاب خود و سید مرتضی در کتاب شافی و ابوجعفر در تلخیص، روایت کرده‌اند که: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با خدیجه ازدواج نمود، در حالی که او دوشیزه بود و این امر را تأکید می‌کند، آنچه در کتاب «انوار البدیع» آمده است. (در این کتاب گفته شده رقیه و زینب دختران هاله، خواهر خدیجه هستند) صحیح است. [۶]

همچنین در کتاب «استغاثه» آمده که برای حضرت خدیجه، فرزندی جز فاطمه علیها السلام نمی‌باشد و بقیه، دختران هاله و خواهر خدیجه‌اند که به خاطر گمنامی "هاله" و اعتبار و علو درجه حضرت خدیجه به او نسبت داده شده‌اند. [۷]

قدرت مدیریتی و سازماندهی

با توجه به شرایط آن روزگار، که زن را از تمام احتیاجات محروم و دختران را زنده به گور می‌کردند و با توجه به موقعیت و فعالیت اقتصادی خدیجه علیها السلام می‌توان او را خردمندترین و کارآمدترین زن روزگار خود نامید. یکی از نویسندگان عرب در مورد او می‌نویسد:

«خدیجه این بانوی آگاه و پاک سرشت و این انسان شیفته معنویت که حق‌گرایی، فضیلت‌طلبی و نواندیشی و عشق به کمال از ویژگی‌های او بود. از همان روزگار جوانی و پیش از آشنایی با پیامبر، یکی از دختران نامدار و بافضیلت حجاز و عرب به شمار می‌آمد. در جهان عرب نخستین، زن توانمندی است که در تجارت و مدیریت درخشید و در این راه شخصیت منطقه‌ای و شهرت جهانی به هم زد. به گونه‌ای که نام بلند او در تاریخ عرب و در آثار و نوشته‌های تاریخ‌نگاران پیش از اسلام نیز باشکوه و عظمت و به عنوان یک قهرمان بزرگ ملی آمده است». [۸]

نخستین زن مسلمان

ابن اسحاق گفته است، خدیجه نخستین کسی بود که به خدا و رسولش ایمان آورد و آنچه را که رسول خدا آورده بود، تصدیق نمود. پس پروردگار به جهت ایمان وی، از رسولش بار اندوه را سبک کرد. هنگامی که پیامبر از اعماق دل با خدیجه صحبت می‌کرد، خدیجه از اندوه او می‌کاست و او را تصدیق می‌کرد و کار مردم را بر او آسان می‌شمرد. [۹]

وفات خدیجه علیها السلام

خدیجه در سن شصت و پنج سالگی، سه سال پیش از هجرت در ماه رمضان وفات کرد و هنگامی که جان می‌داد، رسول خدا بر او وارد شد و فرمود:

«مرا آنچه می‌بینم ناگوارست و شاید خدا در ناگواری، خیری بسیار قرار دهد»

و چون خدیجه وفات کرد، فاطمه می‌گریست و به رسول خدا می‌گفت: مادرم کجاست؟ پس جبرئیل بر او فرود آمد و گفت: به

فاطمه بگو که خدای متعال برای مادرت در بهشت خانه‌ای از در و گوهر بنا کرده است که رنج و داد و بیدادی در آن نیست. و او در کنار آسیه و مریم است.

آری خدیجه، همان بانوی پاک‌دامن و مهربانی بود که امیرالمؤمنین علی (ع) در وصف او این چنین می‌سراید: «هان ای دو چشم من، باران اشک از آسمان دیدگانم فرو بارید، خدا این گریه و این باران اشک را در سوگ دو یار خدا، کار اسلام و قرآن و دو پشتیبان بی‌همانند پیامبر آزادی و عدالت بر شما مبارک سازد... پیشتازترین زن در راه آزادی بود و با پیامبر نماز گذارد و به نیایش نشست، باران اشک فرو بارید. بر همان بانوی خود ساخته و پاک روش و پاک منشی که خدا خیمه و سرای او را پاک و پاکیزه ساخته است.» [۱۰]

پاورقی

- [۱]. مطهرین طاهر مقدسی، البدء والتاریخ، بیروت، دارالجنان، ج ۵، ص ۱۰.
- [۲]. الاصفهانی، ابی الفرج؛ مقاتل الطالبین، قم، موسسه دارالکتاب، چاپ دوم، ص ۲۹.
- [۳]. کرمی فریدنی؛ علی، جلوه‌هایی از فروغ آسمان حجاز؛ حضرت خدیجه، انتشارات دلیل ما، ج اول، ص ۱۴.
- [۴]. جمعی از نویسندگان، القاب الرسول وعترته، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ص ۲۹.
- [۵]. جمعی از نویسندگان، تاریخ الائمه، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ص ۱۵ - ۲۰.
- [۶]. علی محمد علی دفیل، خدیجه علیها السلام ترجمه دکتر فیروز حریرچی، تهران، سپهر، ۱۳۶۲، ص ۱۱.
- [۷]. علی بن احمد کوفی، الاستغاثه، قم، مجمع احیاء الثقافه، ج ۱، ص ۷۰ - ۶۴.
- [۸]. محمد بن سلیمان کوفی، مناقب امیرالمؤمنین، قم، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۲۲.
- [۹]. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینه، قم، انتشارات دارالکتاب، ج ۳، ص ۸۴۳.
- [۱۰]. شیخ طوسی، الامالی، قم، انتشارات دار الثقافه، ۱۴۱۴ قمری. ص ۱۷۵.

۹- حضرت خدیجه علیها السلام در تاریخ

مشخصات کتاب

نویسنده: جمعی از نویسندگان

ناشر: www.aviny.com

۱- خدیجه صلوات الله علیها گام به گام با رسول الله صلوات الله علیها

در کلامی از نخستین امام، علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در تبیین جایگاه و رابطه‌ی ویژه حضرت، با رسول الله صلوات الله علیه، چنین می‌خوانیم:

... و لقد کان یجاور فی کل سنه بحراء فأراه و لا یراه غیری و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الإسلام غیر رسول الله (صلی الله علیه و آله) و خدیجه و أنا ثالثهما أری نورالوحی و الرساله و أشم ریح النبوه. و لقد سمعت رنه الشیطان حین نزل الوحی علیه (صلی الله علیه و آله) فقلت یا رسول الله ما هذه الرنه فقال هذا الشیطان قد أیس من عبادته إنک تسمع ما أسمع و تری ما أری إلا أنك لست بنبی و لکنک لوزیر و إنک لعلی خیر.

(مکاتیب الرسول ج ۱ صفحه ۴۰۷ , با اختلافاتی در نهج البلاغه خطبه ۱۹۲ معروف به قاصعه)

... هر سال که در حرا خلوت می گزید , من ایشام را می دیدم و جزمن و خدیجه , کسی ایشان را نمی دید و در آن روز که هیچ مسلمانی نبود , جز رسول الله صلی الله علیه و آله و خدیجه سلام الله علیه ها , مسلمانی نبود که من سومین آنان بودم .
نور وحی و پیامبری را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم و در زمانی که وحی بر ایشان صلی الله علیه و آله , عرضه می شد , ناله های شیطان را می شنیدیم ...

۲- خواستگاری

مطلب دوم : خواستگاری تقاضای ازدواج از جانب خدیجه (علیها السلام) مطرح می شود زیرا اندیشه بیش از بیست سال بر این انتخاب تأمل نموده است . تا آن زمان حاضر به زندگی مشترک با هیچ مردی از مکه نبودند و به خواستگاران چون ابوسفیان عقبه بن ابی معیط و... وقعی ننهادند .

اکنون زمان شایسته برای صحیحترین انتخاب فرارسیده و با عرفانی که به امین مکه دارد بایسته است که خود بر سنتهای جاهلی عربستان خط بطلان کشد و سکوت مدبرانه و فهیمانه را بشکند و اینچنین بگوید : به دلیل قرابت شما به خودم و ارجمندی و الوامقامی و امین و شریف بودن شما درقبیله و داشتن بایسته ترین رفتارها و درستی کلام برای ازدواج با شما آماده ام ! پس از آگاهی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از پیشنهاد خدیجه (علیها السلام) با عموها به گفتگو می پردازند و ایشان برای خواستگاری به منزل خدیجه (علیها السلام) می روند و از حضرت خدیجه (علیها السلام) خواستگاری میکنند . (سیره ابن اسحاق / ۱۳۰ و نیز طبقات ج ۶/۱۱)

و از جانب خدیجه (علیها السلام) نیز عمویش عمرو بن اسد پاسخ گومی باشد . (طبقات ابن سعد ج ۱/۸۸)

۳- خدیجه در زمان ازدواج با پیامبر

مطلب اول : ابن اسحاق در معرفی خدیجه (علیها السلام) می نویسد :... خدیجه در آن زمان (پیشنهاد ازدواج با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)) در میان زنان قریش از بهترین اجداد برخوردار بود . شریف ترین و پولدار ترین زن قریشی بود به گونه ای که هر کس توان خواستگاری داشت بر ازدواج با ایشان حریص بود . (سیره ابن اسحاق ص ۱۲۹)

و یا معرفی در توصیف خدیجه چنین میگوید : خدیجه دختر خویلد بن اسد ... زنی دور اندیش و نیرومند و پر طاقت در برابر سختیها و شریف و صاحب کرامت و خیر و از نظر اجداد در میان زنان قریش نخبه و برگزیده و در مولایی و بزرگی بزرگترین آنان و... بگونه ای که انسانی در خویش توان خواستگاری می دید حریص بر ازدواج با ایشان بود . وی را خواستگاری می کردند و برایش هزینه ها می کردند . (اما ناکام بر می گشتند) طبقات ابن سعد ج ۱/۸۸

ابن عباس می گوید : خدیجه در زمان ازدواج با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و... بیست و هشت ساله بود و مهریه اش دوازده وقیه ! (طبقات ابن سعد ج ۶/۱۲)

۱۰- حضرت خدیجه علیها السلام که بود؟

مشخصات کتاب

مؤلف : جمعی از نویسندگان

ناشر: کتابخانه ظهور

مقدمه

خدیجه اولین همسر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و اولین زنی که اسلام آورد و مادر فاطمه زهرا که از زنان مشهور تاجر عرب و حجاز به شمار می رفت. پدرش خویلد بن اسد و مادرش فاطمه (دختر زائده بن اصم بن....) که سلسله آنها از "لوی" با پیغمبر اکرم و سایر هاشمیان، مشترک می شود. خدیجه از طرف پدر با رسول خدا، عموزاده و نسب هر دو به "قصی بن کلاب" می رسد. او از خانواده های اصیل و اشراف مکه است. تولد او نیز در مکه و چندین سال قبل از «عام الفیل» بوده است. حضرت خدیجه قبل از ازدواج با رسول خدا، ۲ بار شوهر کرده بود که هر دو از دنیا رفته بودند او از شوهر دوم خود "ابوهاله بن.... تمیمی" "فرزندی داشت که نامش "هند" بود که از همین جهت به او لقب "ام هند" دادند. عده ای از علمای بزرگ معتقدند که خدیجه قبلا ازدواجی نکرده بود و فرزندان منتسب به او، مربوط به خواهرش است.

بانوی ثروتمند حجاز و تجارتش

در آن زمان که مردم مکه، از راه تجارت امرار معاش می کردند خدیجه نیز از آنجا که از ثروتمندان مکه و کارهای تجارتمی می کرد و چندین شتر در دست کارگزاران او بود که در اطراف کشورهای مثل شام، مصر و حبشه، رفت و آمد و دادوستد داشت، وقتی آوازه درستی و امانتداری و خوش خلقی رسول خدا را شنید و لقب "محمد امین" را از او دید، در پی مذاکراتی که با ابوطالب، عموی پیغمبر کرد "محمد امین" را در کاروان تجارتمی خود، در امور مربوط به دادوستدهایش انتخاب کرد و از آن پس پیامبر گرامی اسلام در دوران جوانی در سفرهای تجارتمی برای حضرت خدیجه سود فراوانی بدست آورد. در سفری که پیغمبر برای تجارت به شام رفت، حضرت خدیجه غلام خود "میسره" را همراه او کرد و دستور داد تا همه جا، او را همراهی و مراقبت نماید. در شهر بصری در نزدیکی شام به راهبی به نام "نسطورا" برخورد کردند که او به غلام، از آینده پیغمبر و نبوت او خبر داد و از طرفی سود بسیاری عاید آنها شد که تا آن موقع، در هیچ سفری به این اندازه نبود. بعد از برگشت از شام، میسره، احوالات سفر و گفتار راهب و مشاهداتش را که از عظمت و معنویت محمد بود، برای خدیجه تعریف کرد و از همین جا بود که او را مشتاق همسری با "محمد امین" نمود.

ازدواج خدیجه با رسول خدا

با وجودی که مردان ثروتمندی از قریش چون "ابوجهل بن هشام" و "عقبه بن ابی معیط" از او خواستگاری کرده بودند ولی خدیجه که شیفته درستکاری و امانتداری و مکارم اخلاقی و جهات معنوی او شده بود، خود، پیشنهاد ازدواج داد و برخلاف سنت های ازدواج در میان اعراب جاهلی آن زمان، مال و ثروت زیادی از دارائیش را به محمد، هدیه کرد. محمد امین نیز این پیشنهاد را پذیرفت و مراسم عقد آنها با حضور عموهای پیامبر و بستگان خدیجه که از هه مشهورتر پسرعموی او "ورقه بن نوفل" بود انجام و خطبه عقد توسط "ابوطالب" که بزرگ بنی هاشم و عمو و کفیل پیامبر بود، اجرا شد. مهریه آن حضرت بنا به نقل برخی تاریخ ۲۰ شتر و بنا به نقل بعضی ۱۲ اوقیه و نیم که پانصد درهم می شود، بود. بر سر این جریان زنان مکه رابطه شان را با خدیجه قطع و او را تنها گذاشتند. حضرت رسول در آن موقع ۲۵ سال و خدیجه بنا به اقوال مختلف بین ۴۰ تا ۲۸ سالگی بوده اند. برای اطلاع کامل به کتب مربوطه مراجعه شود. او اولین همسر رسول خدا بود و تا وقتی که حیات داشت هیچ زن دیگری اختیار نکرد و ثمره این ازدواج، دو پسر بنام قاسم و عبدالله که هر دو قبل از بعثت پیامبر از دنیا رفتند و ۴ دختر بنام زینب، ام کلثوم، رقیه و فاطمه زهرا سلام

اله علیها بود. فاطمه زهرا، بعد از بعثت به دنیا آمد.

شمه ای از فضایل حضرت خدیجه

اولین زنی که در نزد پیامبر از احترام و محبوبیت خاصی برخوردار بود.

۱- حدیث مشهوری میان اهل شیععه و اهل سنت است که پیغمبر فرمود: از مردان گروه زیادی به کمال رسیدند ولی از میان زنان فقط چهار زن که عبارتند از: آسیه دختر مزاحم (زن فرعون)، مریم دختر عمران، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

۲- و نیز فرمود: بهترین زنان بهشت چهار زن هستند: مریم دختر عمران، خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد ص، آسیه دختر مزاحم.

۳- در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام، از رسول خدا روایت است که فرمود: در شب معراج چون بازگشتم، از جبرئیل پرسیدم آیا حاجتی داری؟ جبرئیل گفت: خدیجه را از طرف خداوند و از جانب من سلام برسان.

۴- او یک همسر فداکار و ایثارگر، بهترین یاور برای رسول خدا و در تمام مشکلات و سختی های پی در پی و تبعیدها و محاصره های پیامبر، قوی ترین پشتیبان و همراه او بود. اموال خود را در راه اهداف الهی همسرش و گسترش و تقویت اسلام، بخشش کرد و با ثروت بسیارش در راه تثبیت و پیشرفت اسلام، بسیار موثر بود.

۵- او زنی با کمال و با شخصیت و با فضیلت بود و از همین رو از زنان دیگر ممتاز و پیامبر خدا او را بسیار دوست می داشت.

برخی وقایع دوران زندگی حضرت خدیجه با رسول گرامی اسلام

۱- تجدید بنای خانه کعبه و حکمیت رسول خدا که در ۳۵ سالگی رسول اکرم اتفاق افتاد (مراجعه به کتب مربوطه)

۲- مبارزه با بت پرستی و اختلاف بین بت پرستان، توسط مردان و سران جامعه آن روز

۳- بعثت رسول اکرم و پیغمبری آن حضرت

۴- جنگ های پیغمبر

وفات؛ مدفن

حضرت خدیجه مدت ۲۵ سال در خانه پیامبر اسلام زندگی کرد و وی در سال دهم بعثت در دهم ماه رمضان و به مدت کوتاهی بعد از وفات "ابوطالب" "عمو و سرپرست پیغمبر از دنیا رفت. آن سال را "عام الاحزان" سال اندوها گفته اند. مرقد او در «حجون مکه» در قبرستان ابوطالب کنار قبر عبدالمطلب، ابوطالب و عبدمناف می باشد.

پیغمبر بعد از حضرت خدیجه

پیامبر سالها بعد از مرگ او به خوبی از تنها یار وفادار خود یاد می کرد. بارها بیاد او گریه می کرد. به نقل از عایشه که هر وقت پیامبر گوسفندی را ذبح می کرد، می فرمود: گوشت های آن را برای دوستان خدیجه بفرستید و عایشه بر او رشک می برد و می گفت که پیامبر زیاد از او یاد می کرد. در روایت مشهور دیگری است که چون برای پیغمبر هدیه ای می آوردند گاهی می فرمود: برای فلان بانویی ببرید که از دوستان خدیجه بوده است. رسول خدا درباره خدیجه می فرماید: خداوند بهتر از او را به من نداده است. او به من ایمان آورد در هنگامی که مردم کفر داشتند، تصدیق نبوت من کرد، زمانی که دیگران مرا تکذیب کردند و اموال

خود را در اختیار من گذاشت در وقتی که دیگران محروم کردند و خداوند متعال از او فرزندی به من عطا کرد و در روز فتح مکه، پیغمبر مسیر حرکت را به گونه ای تنظیم کرد که از کنار مزار خدیجه سلام الله علیها عبور نمود.

منابع

- ۱- فروغ ابدیت (جعفر سبحانی)
- ۲- دائرة المعارف تشیع
- ۳- زندگانی پیامبر اکرم (رسول جعفریان)

۱۱- حضرت خدیجه علیها السلام مادر ام ایها

مشخصات کتاب

مؤلف: جمعی از نویسندگان

ناشر: التوحید

مقدمه

خدیجه این بانوی آگاه و پاک‌سرشت، و این دل‌باخته‌ی فضیلت و معنویت، که اعتقاد به حق و حقیقت و تمایل به فضایل و کمالات، از خصایص ذاتی او بود، از همان دوران جوانی نیز یکی از مشهورترین زنان حجاز و عرب به شمار می‌رفت. وی که نخستین زن تاجر عرب و یکی از بزرگترین شخصیت‌های تجاری حجاز بود، حتی پیش از ازدواج با پیامبر نیز، از شهرتی شایسته برخوردار بود. چنان که نام وی نه تنها در تاریخ اسلام، بلکه در تاریخ اعراب و قبائل عرب و در آثار و نوشته‌های مورخین غیراسلامی نیز، به عظمت و تجلیل، یاد شده است. خدیجه در کار تجارت خود نیز، بر اساس همان خصوصیات و خصلت‌های برجسته‌ی انسانی، گام برمی‌داشت. هرگز تجارت را به عنوان وسیله‌ای برای کسب درآمدهای سرشار، به هر طریق و به هر شکل که باشد، نگاه نمی‌کرد. هرگز در پی سودجویی و منفعت‌طلبی‌های شخصی و بی‌رویه نبود. از این رو همواره سعی داشت که تجارت خود را به دور از آلودگی‌ها، و عاری از درآمدهای ناصحیح، انجام دهد، و از عوایدی که از راه‌هایی چون احتکار و کم‌فروشی و گران‌فروشی و رباخواری و نظایر آن به دست می‌آید، مصون دارد. بر این اساس خدیجه هرگز تجارت خود را، به این گناهان نابخشودنی آلوده نکرد، و داد و ستدهایش را جز از راه‌های مشروع و اصولی انجام نداد. همین خصوصیات انسانی، و روش و رفتار معقول و منطقی باعث شده بود که اطمینان و اعتماد گروه‌ها و طبقات مختلف مردم، به او جلب شود و راه پیشرفت و ترقی از راه‌های مشروع و افزایش درآمدهای حلال، برای او هموار گردد. تا جایی که درباره‌ی موفقیت‌های تجاری او، و ثروت سرشاری که از این راه فرادست آورده بود، در تواریخ و متون مختلف نوشته‌اند: «هزاران شتر در دست خدمه و کارکنان خدیجه بود که در اطراف کشورهای چون مصر، شام و حبشه در راه تجارت، مشغول رفت و آمد و داد و ستد و نقل و انتقال کالاهای تجاری بودند.» (۱) با این که حضرت رسول، پس از وفات خدیجه با برخی از زنان دیگر مانند عایشه، صفیه، ام‌سلمه، و ... هم وصلت نموده، ولی در تمام مدتی که همسران دیگری در خانه داشت، باز از خدیجه به شایستگی یاد می‌کرد، نام او را با احترام می‌برد و همواره خاطره‌ی او را گرامی و عزیز می‌داشت چنان که درباره‌اش می‌فرمود: «هرگز خداوند متعال بهتر از او را بر من نصیب نفرموده است. او روزی که من نیاز به کمک داشتم، به یاری‌ام آمد و دستم را با مهر و عطوفت گرفت؛ روزی که من ایمان آورد که جهانیان نسبت به من

کفر می‌ورزیدند، و روزی مرا تصدیق کرد که جهانیان تکذیب می‌کردند، خداوند از او به من اولاد عنایت کرد.»

ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در آن زمانی که خدیجه به عنوان زن نخست عرصه‌ی تجارت، نام و شهرت یافته بود، پیامبر اسلام دوران جوانی خود را طی می‌کرد. در آن سال‌ها مردم پیامبر اسلام را به خاطر پاکی و راستی و درستی فوق‌العاده و امانتداری بی‌مانندی که از خود نشان داده بود، به لقب «محمد امین» ملقب ساخته بودند. و همه جا نام او را توأم با این صفت گویا و رسا، که نشان دهنده‌ی یکی از خصلت‌های ویژه‌ی آن حضرت بود، بر زبان می‌آوردند. این آوازه‌ی درستی و امانت که در مکه توأم با ادای احترام به امین، گستره شده بود، خدیجه را نیز به سوی این جوان درستکار و امانت‌دار، جلب و جذب کرد به طوری که در پی ملاقاتی که در حضور ابوطالب با محمد امین انجام داد، وی را به عنوان قافله‌سالر کاروان تجارتنی، و سرپرست امور مربوط به داد و ستدهای خود برگزید بدین سان پیامبر عالیقدر اسلام در دوران جوانی، چندین بار با کاروان خدیجه به سفرهای تجارتنی رفت، و با هوش سرشار و اندیشه‌ی منطقی و داد و ستدهای معقول و درست، سود فراوان فرادست آورد. و به مکه بازگشت. همین توفیق غیر منتظره در امر تجارت که خدیجه پیش از آن هرگز نظیرش را ندیده بود، توجه و اعتماد و اطمینان خردمندترین زن حجاز را بیش از پیش به درستی و امانتداری محمد امین، جلب کرد. آنچه بدین سان خدیجه در وجود این جوان پاک و پاک سرشت، یافته بود، چنان باعث دگرگونی فکر و اندیشه و دیدگاهش شد، که یکسره در مسیر زندگی و طرز تفکر خود، تجدیدنظر کرد. وی پیش از آن دو بار ازدواج کرده، و هر دو همسرش - «عتیق بن عائذ» و «هند بن بناس» - را بر اثر مرگ آنان از دست داده بود. در پی از کف دادن دومین شوهرش، نسبت به زندگی، دیدگاه خاصی پیدا کرده و بر آن شده بود که از آن پس همه‌ی عمر را تنها و مستقل، زندگی کند و اختیار زندگی و ثروتش را به دست هیچ کس و با هیچ عنوانی نسپارد. شاید این تصمیم از آن جا ناشی شده بود که او با آن روحیه خاص و اندیشه‌ی والا و درون پاک و صفات برجسته‌اش، هیچ فردی را شایسته‌ی همسری خود نمی‌دانست، و به چنان حدی از استقلال طلبی رسیده بود که ترجیح می‌داد در بازمانده‌ی سال‌های عمرش، به هیچ فردی وابسته و به هیچ کس متکی نباشد. اما خصوصیات بی‌مانند محمد صلی الله علیه و آله این اندیشه را از ذهن او زدود. عظمت روح و تعالی فکر و الایبی روش زندگی محمد صلی الله علیه و آله برای او چنان جاذبه‌ای داشت که یک باره از تصمیم پیشین خود درگذشت، و آن استقلال طلبی خاص خود را کنار گذاشت، و تصمیم گرفت از آن پس زندگی خود را با زندگی چنان مرد یگانه‌ای پیوند زند و در هم بیامیزد. جاذبه‌ی صداقت و راستی و پاکی محمد امین چنان بود که حتی بر غرور خدیجه نیز، فائق آمد. به طوری که خود داوطلبانه قدم پیش گذاشت، و به آن جوان والا و بی‌مانند پیشنهاد ازدواج داد. یک روز محمد صلی الله علیه و آله را به ملاقات خود طلبید و در این دیدار، پرده از راز دل برگرفت. و به صراحت از آنچه در اندیشه داشت، سخن گفت: «ای محمد من تو را مردی شریف و امانتدار و انسانی در اوج اصالت و صداقت و پاکی و راستی یافتم، که خود را پاک و مطهر نگاه داشتی و کمترین غباری از ناچیزترین آلودگی‌ها نیز بر دامت ننشسته است. تو خوش خلق و امین و راستگویی، از راست گفتن به هیچ قیمتی باک نداری، و اصالت‌های انسانی خود را در برابر هیچ چیز از دست فرو نمی‌دهی. این خصوصیات انسانی و خصلت‌های برجسته و شایسته‌ات، مرا چنان جلب و جذب کرده است که اکنون میل دارم پیشنهاد همسری و هم‌آشپایی با تو را مطرح کنم. اگر با پیشنهاد من توافق داری من آماده‌ام تا هر وقت که مناسب باشد، مراسم ازدواج را به جا آوریم.» (۲) آری بدین سان خدیجه علی‌رغم رسوم و سنت‌هایی که در سرزمین حجاز آن روز رایج بود، شاید نخستین زنی بود که به جای انتظار خواستگاری از سوی مرد، خود قدم به میدان می‌گذاشت تا از شوهر آینده‌اش خواستار ازدواج شود. البته خضوع و فروتنی یک زن در برابر فضائل و ملکات الای انسانی، هیچ گونه شکفتنی ندارد. چه شده بود، چه پیش آمده بود، که یک باره یک زن برجسته و سرشناس عرب، زنی از اشراف که در میان رسوم و

سنت‌های دست و پا گیر اشرافی زندگی کرده بود، ناگهان همه‌ی آن قیدها و بندها را می‌گسست، و همه‌ی سنت‌ها را زیر پا می‌نهاد، و بدین سان سرفراز و بالنده پیش می‌آمد تا در برابر چشمان حیرت‌زده‌ی این و آن دست به کاری زد که پیش از آن، شاید هیچ زنی از خانواده‌های معمولی نیز، بدان دست نیازیده بودند؟ راز و رمز این ماجرا تنها در یک نکته نهفته بود: در این که زنی با شخصیت برجسته و اعتبار بی‌مانندش، زنی که بسیاری از زنان و حتی بسیاری از مردان، در برابرش تواضع نشان می‌دادند، اکنون در برابر فضایل برجسته و ملکات والای انسانی که پرتو آن در وجود محمدامین نور می‌افشاند، خود را خاضع و فروتن می‌دید. و این هیچ جای شگفتی ندارد. آری، این خدیجه بود که در برابر شخصیت متعالی و فضایل برجسته و خصوصیات ارزش‌های والای انسانی و خصلت‌های ملکوتی محمدصلی الله علیه و آله چنان خاضع و فروتن شده بود که دیگر برای هیچ کدام از آن آداب و رسوم و سنت‌های اشرافی ارزشی قائل نبود. این بانوی برجسته و با شخصیت، همان زنی بود که بر زنان و مردان بسیار، فرمان می‌راند، همان زنی بود که چون کاروان‌های تجاری پربارش در جاده‌های عربستان و سرزمین‌های دور و نزدیک آن به راه می‌افتاد، چشم‌ها را خیره می‌کرد و آرزو و اشتیاق هم سخنی با او را، در دل‌ها شعله‌ور می‌ساخت. همان زنی بود که پیش از آن بارها و بارها، دیده شده بود که اشراف و رجال عرب و سران و اقوام طوایف، با ثروت‌های هنگفت و شهرت و موقعیت فراوانی که داشتند، به خواستگاریش می‌آمدند، ولی او تقاضای آنان را نمی‌پذیرفت، و شاید اساساً آنها را شایسته و لایق خواستگاری خویش نمی‌دید. اما اکنون همین زن برجسته و احترام‌انگیز، همین زنی که در تمامی سرزمین حجاز، زنی مانند او نبود، با شور و اشتیاق فراوان و با علاقه و عاطفه‌ای وصف‌ناشدنی، خود قدم به میان نهاده بود، و در طرح پیشنهاد ازدواج، با محمدصلی الله علیه و آله پیش‌قدمی و پیش‌گامی می‌کرد. چنین بود که مقدمات ازدواج محمدصلی الله علیه و آله و خدیجه، صورت پذیرفت و گفتگو درباره‌ی این مزاجت فرخنده، به مرحله‌ی تصمیم و تدارک رسید. خدیجه در این ازدواج، نه تنها آداب و رسوم خواستگاری را دیگرگونه ساخت، بلکه همه‌ی سنت‌های دست و پاگیر ازدواج را که آن زمان در میان اعراب جاهلی رواج داشت، زیر پا نهاد. حتی در مورد مهریه نیز دست به کاری زد که پیش از آن، کسی نظیرش را ندیده بود. با آن که خواستگاران قبلی ثروت‌های کلان و نقدینه‌های گران، در اختیار داشتند و مهریه‌های سنگین و خیره‌کننده عرضه می‌داشتند، باز خدیجه در مورد محمدصلی الله علیه و آله رفتار دیگری در پیش گرفت. بدین معنی که مهریه را نیز به جای آن که از سوی مرد باشد، او از مال و ثروت خود قرار داد و مبلغ چهار هزار دیناری را که به عنوان مهریه از آن سخن رفته بود، از دارائی سرشار خود به محمدصلی الله علیه و آله هدیه داد. خدیجه با این برنامه‌ی درخشان اخلاقی، و با این رفتار خیره‌کننده که در عین عظمت و شخصیت و سرافرازی، حکایت از فروتنی و تواضعی با شکوه داشت، نشان داد که به راستی برجستگی و امتیاز اصلی و اساس‌اش از جهت ثروت سرشار و اعتبار تجاری او نیست. بلکه آنچه بدو عمیقاً ارزش و شخصیت و برجستگی می‌بخشید، شکوه اندیشه و طرز تفکر و والائی دیدگاه‌های معنوی او است که نسبت به دیگر زنان ممتاز سرفرازش می‌کند. آری، او شوهری می‌خواست که از لحاظ فضیلت و معنویت برجسته‌ترین مردان زمان و زمانه باشد، و پیدا است که چنین کسی جز پیامبرصلی الله علیه و آله هیچ کس دیگر، نمی‌توانست باشد. «ابن اسحاق» سیره‌نویس قدیمی نیز اعتراف می‌کند که: مقام معنوی و اخلاقی حرمت بی‌مانند خدیجه به جایی رسید که مورد عنایت خاص الهی قرار گرفت. چنان که روزی جبرئیل به هنگام نزول وحی گفت: «ای پیامبر، سلام پروردگار یکتا را به خدیجه برسان.» پیامبر اسلام نیز به خدیجه گفت: «ای خدیجه، اینک جبرئیل درود پروردگار را به تو ابلاغ می‌کند.» آنگاه خدیجه در پاسخ گفت: «خداوند خود سلام است و آغاز سلام و درود از اوست، و درود و سلام بر جبرئیل...»

ایثار و فداکاری خدیجه

گفتگوهای مقدماتی درباره‌ی این ازدواج فرخنده، انجام گرفت. قرارها گذاشته شد. روز موعود تعیین گردید. و در آن روز طی

مراسمی ساده، با حضور نزدیک‌ترین کسان و اقوام محمدصلی الله علیه و آله و خدیجه، مراسم ازدواج برگزار شد. در آن روز مبارک خطبه‌ی عقد ازدواج این دو شخصیت بزرگ برجسته توسط عموی محبوب پیامبر اکرم، یعنی ابوطالب که از محترم‌ترین بزرگان و سران قریش بود، خوانده شد و بدین صورت خانه‌ی خدیجه با قدم مبارک پیامبر اسلام، نور و شکوه و زیبایی معنوی پیدا کرد. ولی هنوز کسی نمی‌دانست که این خانه به زودی خانه‌ی شرافت، محل نزول وحی و نزول گاه جبرئیل و دیگر فرشتگان آسمانی خواهد شد. پس از انجام مراسم و اجرای خطبه‌ی عقد، محمدصلی الله علیه و آله از جای برخاست و به سوی در به راه افتاد. طرز رفتار و شکل حرکتش نشان می‌داد که تصمیم دارد مجلس را ترک گوید، و از آن خانه بیرون رود تا خانه‌ی خود را برای ورود همسر ارجمندش آماده سازد. اما ناگهان صدای خدیجه در قفای محمدصلی الله علیه و آله به این کلمات بلند شد: «ای محمد کجا می‌روی، که اکنون خانه‌ی من، خانه‌ی تو است، و کلید همه‌ی صندوق‌ها در اختیار تو، و من از امروز کنیز و فرماندار تو هستم». و بدین‌سان خانه‌ی خدیجه، کاشانه‌ی آرامش و سعادت مشترک این دو شخصیت بزرگوار و برجسته شد و از آن پس محمدصلی الله علیه و آله به آن خانه نقل مکان کرد تا آرامش گم‌گشته‌ای را که در سنین کودکی با مرگ پدر و مادر از دست داده بود، در این خانه بازیابد. و در آن محیط امن و آرامش، با آسودگی و فراغ بال در مسیر افکار و اندیشه‌های والای خود پیش رود. اما نکته‌ی مهم و چشمگیر دیگری هم در این ازدواج وجود داشت و آن این بود که چنین پیمان زناشویی ساده و ایثارگرانه‌ای، برای پیامبر اسلام ارزشی داشت که خداوند متعال، با حکمت بالغه‌اش، ۱۵ سال بعد آن را به منصفی ظهور درآورد. بدین‌سان که بر اثر این پیوند زناشویی، تمامی ثروت خدیجه در اختیار حضرت محمدصلی الله علیه و آله قرار گرفت و آن حضرت نیز پس از مبعوث شدن به پیامبری، تمام آن ثروت هنگفت را در راه پیشرفت اسلام و در راه خدا صرف کرد. خدیجه برای پیامبر اسلام نمونه‌ی یک همسر فداکار و ایثارگر بود. از همان آغاز زندگی مشترک تا آخرین لحظه‌ی حیات پرثمر خویش، در تمام مدت بهترین یار و یاور و مهربان‌ترین مونس پیامبر محسوب می‌شد. در روزهای آرامش نزدیک‌ترین همدم پیامبر، در ایام دشواری و در گیرودار شاداید زندگی صبورترین و پر تحمل‌ترین مددکار، و در تمام حوادث سخت و مصیبت‌های بی‌درپی قوی‌ترین پشتیبان و همقدم و همراه رسول اکرم بود. در تمام شدائد و دشواری‌هایی که در سال‌های بعد از بعثت برای پیامبر و مسلمانان رخ می‌داد، خدیجه نه تنها مونس پیامبر و موجب تسلی خاطرش بود، بلکه چون مادری مهربان برای تمام مسلمانان نیز مایه‌ی امید و پشت‌گرمی و قوت قلب به شمار می‌رفت، و با صبر و شکیبایی بی‌حساب و قدرت تحمل شگفت‌انگیز و پایداری و مقاومت شگرفش سرمشق دیگران نیز قرار می‌گرفت. علاوه بر آن هرگز از بذل مال فراوانش در راه هدف الهی پیامبر و گسترش و تقویت اسلام دریغ نورزید. با آن قدرت مالی و شهرت و مقامی که داشت، و با آن که قادر بود بهترین زندگی‌ها را داشته باشد و در کمال نعمت و رفاه و آسایش بسر برد، ولی تمام مظاهر زندگی دنیوی را به دور ریخت و در عوض با تمام ناملایماتی که به خاطر زندگی با پیامبر بر او روی آورده بود دست و پنجه نرم کرد. سال‌ها، با زجر و شکنجه شوهر بزرگوارش، با تهدیدهایی که بر زندگی هر دو سایه انداخته بود، و با تن دادن به تبعید و محاصره و حتی تحمل روزهای گرسنگی و شب‌های بیداری، به آسانی کنار آمد، تا هر روز قدمی تازه در راه نیل به اهداف عالی‌ی اسلام و پیاده کردن برنامه‌های قرآن و پیشرفت مکتب انسان‌ساز اسلام بردارد. در تمام شدائد و دشواری‌هایی که در سال‌های بعد از بعثت برای پیامبر و مسلمانان رخ می‌داد، خدیجه نه تنها مونس پیامبر و موجب تسلی خاطرش بود، بلکه چون مادری مهربان برای تمام مسلمانان نیز مایه‌ی امید و پشت‌گرمی و قوت قلب به شمار می‌رفت، و با صبر و شکیبایی بی‌حساب و قدرت تحمل شگفت‌انگیز و پایداری و مقاومت شگرفش سرمشق دیگران نیز قرار می‌گرفت. علاوه بر آن هرگز از بذل مال فراوانش در راه هدف الهی پیامبر و گسترش و تقویت اسلام دریغ نورزید.

این بانوی بزرگوار و الگوی ممتاز زن مسلمان، در نزد پیامبر اکرم از احترام و محبوبیت خاص برخوردار بود. رسول گرامی، آن خاتون محترم را بسیار دوست می‌داشت، به مهر و درایت او آگاه بود. و از این رو در کارهای خود با وی نه فقط مانند یک همسر، بلکه همچون یک دوست فهیم و دلسوز و یار صمیمی، مشورت می‌کرد و به نظریاتی که خدیجه ابراز می‌داشت، با دیده‌ی احترام می‌نگریست. از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «این جمله را از خود پیامبر اسلام شنیدم که فرمود: بهترین زنان بنی‌اسرائیل در عصر گذشته، مریم بنت عمران، و بهترین زنان امت، امروز خدیجه بنت خویلد است. (۳) البته مقام والا و احترام و شخصیت خدیجه علیها السلام را نباید با معیارهای عادی سنجید، چه مقام و احترام آن بزرگوار چنان بالا گرفت که خداوند تبارک و تعالی به وسیله جبرئیل برای او سلام فرستاد و او را به پاداشی عظیم وعده داد که هیچ کس دیگری، اعم از گذشتگان یا معاصرینش یا از اصحاب رسول خدا، بدان مقام نرسیده بودند. بخاری یکی از محدثین بزرگ اهل سنت که یکی از شش «صحیح» عمده و معتبر جهان تسنن از آن اوست، نقل می‌کند: «عایشه می‌گوید: درباره‌ی هیچ زنی به اندازه‌ی خدیجه حسرت نکشیدم و حسادت نبردم وقتی شنیدم که پروردگارش او را به بهشت وعده داده است.» (۴) این سخن عایشه، دور از واقعیت نبوده است. چون می‌دانیم که خدیجه نخستین همسری است که پیامبر اکرم قبل از آغاز رسالت اختیار کرده و مدتی طولانی، نزدیک به ۲۵ سال با وی زندگی کرده است. با این که حضرت رسول، پس از وفات خدیجه با برخی از زنان دیگر مانند عایشه، صفیه، ام سلمه، و ... هم وصلت نموده، ولی در تمام مدتی که همسران دیگری در خانه داشت، باز از خدیجه به شایستگی یاد می‌کرد، نام او را با احترام می‌برد و همواره خاطره‌ی او را گرامی و عزیز می‌داشت چنان که درباره‌اش می‌فرمود: «هرگز خداوند متعال بهتر از او را بر من نصیب نفرموده است. او روزی که من نیاز به کمک داشتم، به یاری‌ام آمد و دستم را با مهر و عطوفت گرفت؛ روزی که من ایمان آورد که جهانیان نسبت به من کفر می‌ورزیدند، و روزی مرا تصدیق کرد که جهانیان تکذیب می‌کردند، خداوند از او به من اولاد عنایت کرد.» (۵) این سخنان صریح و بی‌شائبه از زبان مبارک پیامبر گرامی اسلام به خوبی می‌رساند که خدیجه از چه موقعیت ممتازی در نزد پیامبر، و از چه شخصیتی برخوردار بوده است. عایشه می‌گوید: روزی نمی‌شد که پیامبر اسلام از خدیجه ذکر خیری به میان نیاورد. به حدی که روزی غیرت و تعصب زنانه بر من غالب شد و با همان حال (حسادت) گفتم: آیا او زن سالخورده‌ای نبود که خداوند متعال بهتر از او نصیب تو کرده است؟ (منظور عایشه از این سخن، ابراز وجود و بیان ارزش خودش بوده است، زیرا خود را که زنی بسیار جوان بود با حضرت خدیجه مقایسه کرده و خواسته است که امتیاز جوانی خود را مطرح کند. اما خودش ادامه می‌دهد: پیامبر اسلام به شدت غضبناک شد، به حدی که موهای جلوی سر مبارکش از شدت غضب تکان خورد و آنگاه آن جملات تحسین‌آمیز را (که فوقاً نقل کردیم) درباره‌ی خدیجه بیان فرمود. و باز عایشه می‌گوید: «هر وقت در منزل گوسفندی ذبح می‌شد، پیامبر اسلام می‌فرمودند: از گوشت آن برای دوستان خدیجه هم بفرستید. روزی به این وضع اعتراض کردم، ولی پیغمبر فرمودند: من دوستان خدیجه را نیز دوست می‌دارم.» (۶) آنچه ذکر شد فقط مشتی از خروار بود. و گرنه احادیث بسیار زیادی در دست داریم که از طریق دانشمندان اهل سنت هم نقل شده است و همه از اوصاف درخشان و شخصیت ممتاز و احترام فوق‌العاده‌ی خدیجه سخن می‌گویند: از جمله در احادیث فراوان از طریق علمای عامه و خاصه، آمده است که: کامل‌ترین و بهترین زنان از نظر ایمان چهار تن بوده‌اند که عبارتند از آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون)، مریم دختر عمران (مادر حضرت عیسی مسیح) خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر پیامبر اسلام. (۷) لذا به خاطر همین اوصاف و فضایل، همین شخصیت و بزرگواری، همین کاردانی و شایستگی و عطوفت و درایت و سایر امتیازات فوق‌العاده‌ی آن بانوی عزیز بود که پیامبر اسلام، مادامی که خدیجه کبری زنده بود، با زن دیگری ازدواج نکرد و با آن که در آن زمان، شرایط خاص زمانی و مکانی و سنت‌های قومی و منطقه‌ای تعدد زوجات را به صورت امری کاملاً عادی می‌نگریست و مردان بسیاری در یک زمان چند همسر در خانه داشتند، و با آن که قوانین اسلام نیز با تحقق شرایط لازم این اجازه را در اختیار هر فرد عادی هم می‌گذاشت - چه رسد به پیامبر خدا - باز رسول اکرم هم هرگز در طول

حیات خدیجه از این حق خود استفاده نکرد. نکته‌ی مهم آن که خدیجه در حساس‌ترین شرایط زندگی پیامبر اسلام - چه آن زمان که وجود مبارکش در آستانه‌ی نزول وحی قرار داشت و همه چیز دگرگون شده بود، و چه آن زمان که وحی الهی بر قلب پاکش نازل می‌شد و جهانی را به لرزه درمی‌آورد - همواره رسول اکرم را به خوبی درک می‌کرد. او را به طور صحیح شناخت و به واقعیت‌های والای وجودش پی برد. رسالت او را به روشنی فهمید و آن را با تمام جانش پذیرفت و با همه‌ی توان خود در راه تثبیت و گسترش آن ایستادگی کرد. و به راستی که کمتر همسری می‌تواند این چنین حساس و فهمیده و با کمال و عمیق و عالم و واقع‌بین باشد.

بانوی دانشمند و صاحب کمال

در شرح اوصاف و فضایل خدیجه، سخن تمام نمی‌شود مگر آن که به مراتب فضل و دانش وی نیز اشاره کنیم و بگوییم که او زنی دانشمند، پرتجربه، بسیار فهیم، بسیار روشن‌بین و صاحب کمال بود. هر مسأله‌ای را به دقت بررسی می‌کرد، هرگز بدون علم و اندیشه چیزی را نمی‌پذیرفت و بدون تفکر و تعمق حرفی نمی‌زد. در آغاز رسالت به محض آن که متوجه شد تغییرات غیر عادی در پیامبر ایجاد شده و حتی وضع جسمانی آن حضرت و اعمال و رفتار و حرکاتش دگرگون شده است، در آن شرایط حساس، با دقت و تدبر و تفکر ویژه‌ای که داشت، بهتر و دقیق‌تر از بزرگترین دانشمندان علم روانشناسی به اصل مسأله پی برد و با قاطعیت و صراحت اعلام کرد که تمام آن تغییرات و پیدایش آن وضع خاص جسمانی برای پیامبر، آثار یک دگرگونی و تحول عمیق روحی و معنوی است و هیچ عارضه‌ی دیگری وجود ندارد. در زمانی بعضی از آشنایان و اطرافیان از گوشه و کنار و گاه به طور جسته گریخته و گاه آشکارا برای تغییر حال پیامبر ابراز نگرانی می‌کردند، خدیجه با روشن‌بینی خاص و درک هوشمندانه‌اش خطاب به پیامبر گفت: «خداوند تو را هرگز عاجز و ناتوان می‌سازد (و به بیماری‌های سخت جسمانی که باعث عدم تعادل و زمینگیری شوند دچار نمی‌کند) چون تو در زندگی خود همیشه صله‌ی رحم داشته و داری، مهمانی می‌دهی و مهمان‌دوستی و مهمان‌نوازی می‌کنی، از مستمندان و در ماندگان دستگیری می‌کنی و فریادرس مظلومان هستی.» (۸) نکته‌ی مهم آن که خدیجه در حساس‌ترین شرایط زندگی پیامبر اسلام - چه آن زمان که وجود مبارکش در آستانه‌ی نزول وحی قرار داشت و همه چیز دگرگون شده بود، و چه آن زمان که وحی الهی بر قلب پاکش نازل می‌شد و جهانی را به لرزه درمی‌آورد - همواره رسول اکرم را به خوبی درک می‌کرد. او را به طور صحیح شناخت و به واقعیت‌های والای وجودش پی برد. رسالت او را به روشنی فهمید و آن را با تمام جانش پذیرفت و با همه‌ی توان خود در راه تثبیت و گسترش آن ایستادگی کرد. و به راستی که کمتر همسری می‌تواند این چنین حساس و فهمیده و با کمال و عمیق و عالم و واقع‌بین باشد. چنین بانویی، با چنین اوصاف والایی، علاوه بر تمام امتیازاتش بهترین شریک غم و اندوه پیامبر نیز بود. و این صفتی است که هرگاه زنی منصف بدان باشد، یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت در زندگی مرد، و در تحکیم اصول و مبانی خانوادگی او به شمار خواهد رفت، به طوری که هرگز زیبایی و جمال و سایر نشانه‌ها و خصوصیات زنانگی نمی‌تواند جای آن را پر سازند. توجه بدین امر، در زندگی خانوادگی خدیجه کاملاً مشهود و آشکار بود و اسناد معتبر حاکی از آن است. «ابن اسحاق» یکی از سیره‌نویسان اولیه و معروف اسلام در این باره می‌گوید: پیامبر اسلام هر چیز مکروهی را که می‌دید و می‌شنید و هر ناروایی را که بر او وارد می‌گردید، محزون و متأثرش می‌ساخت، هنگام بازگشت به خانه با خدیجه در میان می‌گذاشت. و خداوند به وسیله‌ی خدیجه، آن مکروه و ناروا را فرج و گشایش عنایت می‌فرمود. خدیجه همواره او را به ثبات و مقاومت دعوت می‌کرد و با درایت و عطوفت خود دردها و رنج‌ها و آلام پیامبر را تسکین می‌داد (و چنین شریک زندگی و غمگسار مهربانی همیشه یار و مددکار پیامبر بود) تا روزی که خدیجه از دنیا رفت و یک غمخوار فهیم و مصاحب و مشاور مهربان و صمیم از دست رفت... این سیره‌نویس قدیمی نیز اعتراف می‌کند که: مقام معنوی و اخلاقی حرمت بی‌مانند خدیجه به جایی رسید

که مورد عنایت خاص الهی قرار گرفت. چنان که روزی جبرئیل به هنگام نزول وحی گفت: «ای پیامبر، سلام پروردگار یکتا را به خدیجه برسان.» پیامبر اسلام نیز به خدیجه گفت: «ای خدیجه، اینک جبرئیل درود پروردگار را به تو ابلاغ می‌کند.» آنگاه خدیجه در پاسخ گفت: «خداوند خود سلام است و آغاز سلام و درود از اوست، و درود و سلام بر جبرئیل...»

کفتار صاحب طبقات درباره خدیجه

«ابن سعد» یکی دیگر از مورخین اسلامی، در کتاب «طبقات» می‌نویسد: «حضرت آدم در بهشت نگاهی به زندگی محمد صلی الله علیه و آله می‌افکند و می‌گوید: یکی از برتری‌های محمد صلی الله علیه و آله بر من این است که همسر او در راه اجرای اوامر خداوند با شوهرش همکاری و مساعدت نمود، و حال آن که همسر من، مرا در نافرمانی نسبت به دستورهای الهی راه نشان داد.» (۹)

فرزندان خدیجه

از حضرت خدیجه چهار فرزند متولد شدند. پسری به نام قاسم به دنیا آمد که طاهر و طیب لقب داشت، و کنیه‌ی «ابوالقاسم» برای پیامبر اسلام، از نام همین فرزند عزیز گرفته شده است. قاسم دوران نوزادی و شیرخوارگی را مدتی طی کرد و حتی تا مرحله‌ی پاگشودن و به راه افتادن هم زنده بود. اما هنوز از شیر گرفته نشده بود که بنا بر تقدیر الهی از دنیا چشم پوشید و به سرای باقی شتافت. غیر از این فرزند پسر، خدیجه دارای سه دختر نیز شد که اسامی آنان زینب و ام‌کلثوم و فاطمه علیهما السلام بود. آری شخصیت والایی همچون خدیجه است که در دامان پاکش، پاکدامن‌ترین و پاکیزه‌گهرترین بانوی جهان هستی، یعنی حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها، پرورانده می‌شود. آن خورشید تابانی که بنا بر اراده و مشیت الهی، از میان تمام فرزندان پیامبر، برای پدر بزرگوارش باقی می‌ماند، تا برای مادری انوار الهی و سادات جهان، انتخاب شود، و در دامان گهربارش فرزندان همچون ائمه‌ی معصومین علیهم السلام را پرورش دهد که خود، مشعلداران ارشاد و هدایت جهانیان باشند... آری فاطمه سلام الله علیها این چنین مادری داشت که «خدیجه» نامور گشته بود... (۱۰) امام صادق علیه‌السلام نیز به آن اشاره فرموده‌اند: «عن مفضل بن عمر، قال: قلت لابی عبدالله الصادق علیه‌السلام کیف كان ولاده فاطمه علیها السلام؟ فقال: نعم؛ ان خدیجه علیها السلام لما تزوج بها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هجرتها نسوه مکه فكن لا یدخلن علیها ولا یسلمن علیها ولا یترکن امراه تدخل علیها فاستوحشت لذلك و كان جزعها و غمها حذراً علیها.» (۱۱) آری، چون خدیجه علیها السلام به ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد زنان مکه رابطه خود را با خدیجه علیها السلام قطع کردند و دیگر به خانه‌ی او نمی‌آمدند. و در هنگام ملاقات به او سلام نمی‌کردند. رفت و آمد دیگران به خانه خدیجه علیها السلام را مراقبت کرده، مانع رفتن آنان به خانه او می‌شدند. زنان مکه، خدیجه علیها السلام را تنها گذاردند، دیگر با او دوستی نمی‌کردند. خدیجه علیها السلام از این موضوع غمگین و ناراحت بوده و وحشت او را فراگرفته بود. این ترک رفت و آمد و محاصره‌ی روحی خدیجه علیها السلام با مبعوث شدن پیامبر صلی الله علیه و آله به رسالت شدیدتر شد. در این زمان چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را دشمن خود می‌دانستند هرگونه ارتباطی را با خدیجه علیها السلام که حامی اصلی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود قطع کردند و خدیجه علیها السلام را در آن شرایط سخت تنهای تنها گذاردند.

پی نوشت‌ها

- ۱- تذکره الخواص، ج ۲، ص ۳۰۲. ۲- تذکره الخواص، ج ۲، ص ۳۰۲. ۳- عمده ابن بطریق، ص ۲۴. ۴- صحیح بخاری، جزو پنجم، باب ۳۰، ص ۱۱۴. ۵- همسران رسول خدا، ص ۱۸. به نقل از استیعاب ابن عبدالبر. ۶- منبر الاسلام و توفیق الاعلم. ۷-

استیعاب و صحیح بخاری. ۸- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۱۶. ۹- طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۳۴. ۱۰- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۱۷۴-۱۱- امالی شیخ صدوق، ص ۵۹۳.

۱۲- حضرت خدیجه علیها السلام مادر امت

مشخصات کتاب

نویسنده: محمد محسن طبسی

ناشر: مرکز تحقیقات حضرت ولی عصر (ع)

مقدمه

سخن از خدیجه (علیها السلام)، سخن از یک دنیا عظمت و پایداری و استقامت در هدف است. به حق قلم فرسایی درباره کسی که خداوند براو سلام و درود می فرستد، بسی مشکل است. اما به مصداق "ما لا یدرک کله لا یدرک کله"، به بررسی گوشه هایی از شخصیت و زندگی این بزرگ بانو می پردازیم:

ولادت و خانواده

خدیجه (علیها السلام) ۶۸ سال قبل از هجرت بدنیا آمد با توجه به اینکه سن حضرت خدیجه هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کمتر از سی سال بوده، پس تاریخ ولادت ایشان غیر از این است که در متن داده شده است. خانواده ای که خدیجه (علیها السلام) را پرورش داد از نظر شرافت خانوادگی و نسبت های خویشاوندی، در شمار بزرگترین قبیله های عرب جای داشت. این خاندان در همه حجاز نفوذ داشت. آثار بزرگ و نجابت و شرافت از کردار و گفتار خدیجه (علیها السلام) پدیدار بود. خدیجه (علیها السلام) از قبیله هاشم بود و پدرش خویلد بن اسد قریشی نام داشت. مادرش فاطمه دختر زائدبن اصم بود.

اخلاق خدیجه (علیها السلام)

خدیجه (علیها السلام) در بین اقوام خود یگانه و ممتاز و میان اقران کم نظیر بود. او به فضیلت اخلاقی و پذیرایی های شایان بسیار معروف بود و بدین جهت زنان مکه به وی حسد میورزیدند. دختر خویلد در سجایا و کمالات اخلاقی زباززد و نمونه بود و به حق ایشان کفو خوبی برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بود. بی تردید می توان گفت که این سجایا و فضایل اخلاقی سبب شد تا خدیجه (علیها السلام) برای همسری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شایسته شمرده شود. طبق روایات، او برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) یاوری صدیق بود. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۴

آیا خدیجه (علیها السلام) قبل از پیامبر (صلی الله علیه و آله) ازدواج کرده بود؟

معروف است بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۰، تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۷ ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۲ اولین کسی که به خواستگاری خدیجه (علیها السلام) آمد یکی از بزرگان عرب به نام "عتیق بن عائذ مخزومی" بود. او پس از ازدواج با خدیجه (علیها السلام)، در جوانی درگذشت و اموال بسیاری را برای خدیجه (علیها السلام) به ارث گذاشت. پس از او "ابی هاله بن المنذر الاسدی" که یکی از بزرگان قبیله خود بود با وی ازدواج کرد. ثمره این پیوند فرزندی به نام "هند" بود که در کودکی درگذشت. ابی هاله نیز پس از

چندی، وفات یافت و ثروت بسیار از خویش بر جای گذاشت. هر چند این مطلب که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سومین همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و جز عایشه با دوشیزه ای دیگر ازدواج نکرد نزد عامه و خاصه معروف است ولی مورد تأیید همگان نمی باشد. جمعی از مورخان و بزرگان نظر مخالف دارند برای مثال "ابولقاسم کوفی"، "احمد بلاذری"، "علم الهدی"، "سید مرتضی" در کتاب "شافی" و "شیخ طوسی" در "تلخیص شافی" آشکارا می گویند که خدیجه (علیها السلام) هنگام ازدواج با پیامبر، "عذرا" بوده است. این معنا را علامه مجلسی نیز تایید کرده است. او می نویسد: "صاحب کتاب انوار والبدء" گفته است که زینب و رقیه دختران هاله، خواهران خدیجه (علیها السلام) بودند تنفیح المقال، ج ۳، ص ۷۷. برخی از معاصران نیز چنین ادعا کرده اند و برای اثبات ادعای خود کتابهایی نوشته اند. ک: بنات النبی صلی الله علیه و آله و سلم ام ربائبه نوشته علامه سید جعفر مرتضی، ص ۸۸

آشنایی با حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)

فضایل اخلاقی خدیجه (علیها السلام)، بسیاری از بزرگان و صاحب منصبان عرب عتبه، شیبه، عقبه بن ابی معیط، ابو جهل و... ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۳۹. را به فکر ازدواج با وی می انداخت. ولی خاطرات همسر پیشین به وی اجازه نمی داد شوهر دیگری انتخاب کند. تا اینکه با مقامات معنوی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) آشنا شد و آن دو غلامی را که برای تجارت همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرستاده بود مطالب و معجزاتی که از وی دیده بودند برای خدیجه (علیها السلام) نقل کردند. خدیجه (علیها السلام) فریفته اخلاق و کمال پیامبر شد. البته او از یکی از دانشمندان یهود و نیز ورقه بن نوفل، که از علمای بزرگ عرب و خویشان نزدیک خدیجه (علیها السلام) به شمار می رفت، درباره ظهور پیامبر (صلی الله علیه و آله) آخرالزمان و خاتم الانبیا مطالبی شنیده بود. بحار الانوار، ۱۶، ص ۶۱. همه این عوامل باعث شد تا خدیجه (علیها السلام) حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را به همسری خود انتخاب کند.

ازدواج خدیجه

زفاف حضرت خدیجه (علیها السلام) با حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) ۲ ماه و ۷۵ روز پس از بازگشت از سفر تجارت شام همان، ص ۲۰. تحقق یافت. در آن زمان، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) ۲۵ سال داشت زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، حسین عماد زاده، ص ۲۹. و خدیجه (علیها السلام) چهل ساله بود. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳. ابن عباس سن ایشان را ۲۸ سال نقل بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳. می کند. زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، ص ۲۹. هر چند بعضی از مورخان اهل سنت سعی می کنند این سخن را رد کنند چون راوی آن محمد بن صائب کلبی از شیعیان است و آنها او را ضعیف می دانند. خدیجه (علیها السلام) به سبب علاقه به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) مقام معنوی او با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ازدواج کرد و تمام دارایی و مقام و جایگاه فامیلی خود را فدای پیشرفت مقاصد همسرش ساخت. در عقد ازدواج حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و خدیجه (علیها السلام)، عبدالله بن غنم بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۲، اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۱. به آنها چنین تبریک گفت: هنیئاً مریئاً یا خدیجه قد جرت *** لک الطیر فیما کان منک بأسعد تزوجت خیر البریة کلها *** ومن ذالذی فی الناس مثل محمد؟ وبشر به البران عیسی بن مریم *** و موسی ابن عمران فیأقرب موعد أقرت به الکتاب قدماً بانه *** رسول من بطحاء هادو مهتد یکی از رجال قریش و شاعر بود. (بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۴). گوارا باد بر تو ای خدیجه که طالع تو سعادت مند بوده و با بهترین خلایق ازدواج کردی. چه کسی در میان مردم همانند محمد است. محمد کسی است که حضرت عیسی و موسی به آمدنش بشارت داده اند و کتب آسمانی به پیامبری او اقرار داشتند. رسولی که سر از بطحاء (مکه) در می آورد و او هدایت کننده و هدایت شونده است.

احترام پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به خدیجه (علیها السلام)

احترام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به خدیجه (علیها السلام)، به خاطر عقیده و اعتقاد او به توحید بود. سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۷۰، وقات الزهراء علیها السلام، سید عبد الرزاق مقرر، ص ۷.

خصال خدیجه (علیها السلام)

خدیجه (علیها السلام) از بزرگترین بانوان اسلام به شمار می رود. او اولین زنی بود که به اسلام گروید چنان که علی بن ابی طالب (علیه السلام) اولین مردی بود که به اسلام روی آورد. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۷. اولین زنی که نماز خواند، خدیجه بود. او انسانی روشن بین و دوراندیش بود. باگذشت علاقمند به معنویات، وزین و با وقار، معتقد به حق و حقیقت و متمایل به اخبار آسمانی بود. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱ و ۷۹. همین شرافت برای او بس که همسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود و گسترش اسلام به کمک مال و ثروت او تحقق یافت. سیرالاعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۱. خدیجه از کتب آسمانی آگاهی داشت و علاوه بر کثرت اموال و املاک، او را "ملکه بطحاء" می گفتند. از نظر عقل و زیرکی نیز برتری فوق العاده ای داشت و مهمتر اینکه حتی قبل از اسلام وی را "طاهره" ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۷. و "مبارکه" و "سیده زنان" ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۷. می خواندند. سیرالاعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۱. جالب این است که او از کسانی بود که انتظار ظهور پیامبر جدید را می کشید و همیشه از ورقه بن نوفل و دیگر علماء جویای نشانه های نبوت می شد. اشعار فصیح پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از علم و ادب و کمال و محبت او به آن بزرگوار حکایت می کند. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۵۲. نمونه ای از اشعار خدیجه درباره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین است: فلوائتی امسیت فی کل نعمه*** و دامت لی الدنیا و تملک الاکاسره فما سوّت عندی جناح بعوضه*** اذا لم یکن عینی لعینک ناظره بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۵۲. اگر تمام نعمت های دنیا از آن من باشد و ملک و مملکت کسرها و پادشاهان را داشته باشم، در نظرم هیچ ارزش ندارد زمانی که چشمم به چشم تو نیافتد. دیگر خصوصیت خدیجه این است که او دارای شمه اقتصادی و روح بازرگانی بود و آوازه شهرتش در این زمینه به شام هم رسیده بود. زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، ص ۳۱. البته سجایای اخلاقی حضرت خدیجه (علیها السلام) چنان زیاد است که قلم از بیان آن ناتوان است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: "افضل نساء اهل الجنه خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم". ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۴. چه می توان گفت در شأن کسی که مایه آرامش و تسلائی خاطر رسول خدا بود؟! در تاریخ می خوانیم: "حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) هر وقت از تکذیب قریش و اذیت های ایشان محزون و آزرده می شدند، هیچ چیز آن حضرت را مسرور نمی کرد مگر یاد خدیجه و هرگاه خدیجه را می دید مسرور می شد" همان، ص ۲۵. ذهبی می گوید: مناقب و فضایل خدیجه بسیار است او از جمله زنان کامل، عاقل، والا، پای بند به دیانت و عقیف و کریم و از اهل بهشت بود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کراراً او را مدح و ثنا می گفت و بر سایر امهات مؤمنین ترجیح می داد و او را بسیار تجلیل می کرد. به حدی که عایشه می گفت: بر هیچ یک از زنان پیامبر به اندازه خدیجه رشک نوریدم و این بدان سبب بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بسیار او را یاد کرد. سیرالاعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۱.

درود خدا بر خدیجه (علیها السلام)

خدیجه کبری (علیها السلام) چنان مقام والایی داشت که خداوند عزوجل بارها بر او درود و سلام فرستاد. طبق روایاتی از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هنگام بازگشت از معراج، به جبرئیل فرمود: "آیا حاجتی داری؟" جبرئیل

عرض کرد: خواسته ام این است که از طرف خدا و من به خدیجه سلام برسانی "بحارالانوار، ۶، ص ۷. در روایتی دیگر می خوانیم: روزی خدیجه به طلب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیرون آمد. جبرئیل به صورت مردی با وی روبه رو شد و از خدیجه احوال رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را پرسید. خدیجه نمی توانست بگوید رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در کجا بسر می برد. او می ترسید این مرد از کسانی باشد که قصد کشتن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دارد. وقتی که خدمت آن حضرت رسید و قصه را باز گفت، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) فرمود: آن جبرئیل بود و امر کرد که از خداتو را سلام برسانم. ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۶.

نقش خدیجه (علیها السلام) در پیشبرد اسلام

وقتی حضرت خدیجه (علیها السلام) دریافت که سعادت مند شده، هر چه داشت در راه پیشرفت و موقعیت پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) انفاق کرد. او تمام اموال خویش را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) بخشید و در راه نشر اسلام به مصرف رساند. تا جایی که هنگام رحلت پارچه ای برای کفن نداشت. ابن اسحاق جمله ای در شأن خدیجه دارد که گویای همکاری و صداقت او در پیشبرد اسلام است. او می گوید: "خدیجه یاور صادق و با وفای پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و مصیب تنها در پی رحلت خدیجه (علیها السلام) و ابو طالب بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سرازیر شد". سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۲۶. گویا این دو در برابر هجوم ناملازمات بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، سدی بلند و مستحکم بودند. این جمله معروف که اسلام رهین اخلاق پیامبر (صلی الله علیه و آله)، شمشیر علی (علیه السلام)، و اموال خدیجه است الصحیح فی سیره النبی الا-عظم صلی الله علیه و آله و سلم، علامه سید جعفر مرتضی عاملی، ج ۳، ص ۱۹۸. از نهایت همکاری و صداقت خدیجه (علیها السلام) پرده بر می دارد.

فرزندان خدیجه (علیها السلام)

در تعداد فرزندان خدیجه (علیها السلام)، میان مورخان اختلاف است. به گفته مشهور: ثمره ازدواج رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و خدیجه (علیها السلام)، شش فرزند بود. ۱- هاشم. ۲- عبدالله. به این دو "طاهر" و "طیب" می گفتند. بعضی مدعی هستند که پیامبر از خدیجه دو پسر به نام قاسم و عبدالله داشت که ملقب به طیب و طاهر بودند نه این که غیر از قاسم و عبدالله فرزندان به نام طیب و طاهر باشد. (ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۶۷. ۳- رقیه. ۴- زینب. ۵- ام کلثوم. ۶- فاطمه. رقیه بزرگترین دخترانش بود و زینب، ام کلثوم و فاطمه به ترتیب پس از رقیه قرار داشتند. پسران خدیجه (علیها السلام) پیش از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدرود زندگی گفتند. ولی دخترانش، نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را درک کردند. فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۱۶۷. گروهی از محققان معتقدند: قاسم و همه دختران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از بعثت به دنیا آمدند و چند روز پس از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه هجرت کردند. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۷.

وصیت خدیجه (علیها السلام)

حضرت خدیجه (علیها السلام) سه سال قبل از هجرت بیمار شد ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۷۷. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به عیادت وی رفت و فرمود: ای خدیجه (علیها السلام)، اما علمت ان الله قد زوجنی معک فی الجنه "آیا می دانی که خداوند تو را در بهشت نیز همسر من ساخته است؟! آنگاه از خدیجه (علیها السلام) دل جوئی و تفقد کرد او را وعده بهشت داد و درجات عالی بهشت را به شکرانه خدمات او توصیف فرمود. بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۲۰. چون بیماری خدیجه شدت یافت، عرض کرد: یا رسول الله! چند وصیت دارم: من در حق تو کوتاهی کردم، مرا عفو کن. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر گز از تو تقصیری ندیدم و نهایت تلاش خود

را به کار بردی. در خانه ام بسیار خسته شدی و اموالت را در راه خدا مصرف کردی. عرض کرد یا رسول الله! وصیت دوم من این است که مواظب این دختر باشید و به فاطمه زهرا(علیها السلام) اشاره کرد. چون او بعد از من یتیم و غریب خواهد شد. پس مبادا کسی از زنان قریش به او آزار برساند. مبادا کسی به صورتش سیلی بزند. مبادا کسی بر او فریاد بکشد. مبادا کسی با او برخورد زننده ای داشته باشد. اما وصیت سوم را شرم می کنم برایت بگویم. آن را به فاطمه می کنم تا برایت باز گو کند. سپس فاطمه را فراخواند و به وی فرمود: "نور چشمم! به پدرت رسول الله بگو: مادرم می گوید: من از قبر در هراسم از تو می خواهم مرا در لباسی که هنگام نزول وحی به تن داشتی، کفن کنی." پس فاطمه زهرا(علیها السلام) از اتاق بیرون آمد و مطلب را به پیامبر(صلی الله علیه و آله) عرض کرد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آن پیراهن را برای خدیجه(علیها السلام) فرستاد و او بسیار خوشحال شد. هنگام وفات حضرت خدیجه(علیها السلام) پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) غسل و کفن وی را به عهده گرفت. ناگهان جبرئیل در حالی که کفن از بهشت همراه داشت نازل شد و عرض کرد: یا رسول الله، خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید: "ایشان اموالش را در راه ما صرف کرد و ما سزاوار تریم که کفنش را به عهده بگیریم." شجره طوبی، ج ۲، ص ۲۳۵ پند تاریخ، ج ۲، ص ۲۲.

وفات خدیجه(علیها السلام)

خدیجه(علیها السلام) در سن ۶۵ سالگی چنانکه گفتیم سن ایشان کمتر از این مقدار بوده است. در ماه رمضان سیز اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۲، طبق قولی حضرت خدیجه در ماه رجب رحلت فرمود. (المصباح، ص ۵۶۶). سال دهم بعثت در خارج از شعب ابوطالب بحار الانوار، ج ۹، ص ۱۴. جان به جان آفرین تسلیم کرد. پیغمبر خدا(صلی الله علیه و آله) شخصاً خدیجه(علیها السلام) را غسل داد، حنوط کرد و با همان پارچه ای که جبرئیل از طرف خداوند عزوجل برای خدیجه(علیها السلام) آورده بود، کفن کرد. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شخصاً درون قبر رفت، و سپس خدیجه(علیها السلام) را در خاک نهاد و آنگاه سنگ لحد را در جای خویش استوار ساخت. او بر خدیجه(علیها السلام) اشک می ریخت، دعا می کرد و برایش آمرزش می طلبید. آرامگاه خدیجه در گورستان مکه در "حجون" واقع بحار الانوار، ج ۹، ص ۱۴. است. همان، ص ۲۱. رحلت خدیجه برای پیغمبر مصیبتی بزرگ بود زیرا خدیجه یاور پیغمبر خدا بود و به احترام او بسیاری به حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) احترام می گذاشتند و از آزار وی خودداری می کردند.

یاد خدیجه(علیها السلام)

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) با این که بعدها با زنانی چند ازدواج کرد ولی هرگز خدیجه را از یاد نبرد. عایشه می گوید: هر وقت پیغمبر خدا(صلی الله علیه و آله) یاد خدیجه می افتاد، ملول و گرفته می شد و برای او آمرزش می طلبید. روزی من رشک ورزیدم و گفتم: یا رسول الله، خداوند به جای آن پیر زن، زنی جوان و زیبا به تو داد. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ناگهان بر آشفت و خشمگینانه دست بر دست من زد و فرمود: خدا شاهد است خدیجه زنی بود که چون همه از من رو می گردانیدند، او به من روی می کرد و چون همه از من می گریختند به من محبت و مهربانی می کرد و چون همه دعوت مرا تکذیب می کردند، به من ایمان می آورد و مرا تصدیق می کرد. در مشکلات زندگی مرا یاری می داد و با مال خود کمک می کرد و غم از دلم می زدود. همان، ج ۴۳، ص ۱۳۱. حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود: "وقتی خدیجه(علیها السلام) از دنیا رفت، فاطمه کودکی خردسال بود، نزد پدر آمد و گفت: "یا رسول الله اُمی" مادرم کجاست؟ پیامبر(صلی الله علیه و آله) سکوت کرد. جبرئیل نازل شد و گفت: خدایت سلام می رساند و می فرماید: به زهرا بفرما، مادرت در بهشت و در کاخ طلایی که ستونش از یاقوت سرخ است و اطرافش آسیه و مریم هستند، جای دارد. المجالس، ص ۱۱۰.

۱۳- خدیجه علیها السلام در قرآن

مشخصات کتاب

نویسنده: جمعی از نویسندگان

ناشر: www.aviny.com

مقدمه

در این مقاله به آیاتی از قرآن پرداخته می شود که از نگاه احادیث و مفسران در باره حضرت نازل شده و یا در ارتباط با ایشان می باشند.

خدیجه پاک و برگزیده...

و اذ قالت الملائکه یا مریم ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین
آنسان که ملائکه گفتند: ای مریم خداوند شما را پاک گردانید و برگزید و نیز بر تمام زنان جهان هستی برتری داد (سوره آل عمران آیه ۴۲)

مخاطب قرآن در این برتری کمال و پاکی حضرت مریم صلوات الله علیها می باشد لکن با توجه به اینکه مفسرانی چون قرطبی طبرسی ابن کثیر و آلوسی بغدادی در ذیل تفسیر این آیه با استناد به کلامی از رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمودند: فضلت خدیجه علی نساء امتی کما فضلت مریم علی نساء العالمین یعنی خدیجه بر زنان امتم برتری یافت همانگونه که مریم بر زنان جهان برتری داشت و نیز در کلام دیگری که حضرت علی علیه السلام فرمودند که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند: خیر نساءها مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد (تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۳۲۳) یعنی بهترین زنان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد هستند گویای این واقعیت است که مصداق دیگر این آیه حضرت خدیجه صلوات الله علیها نیز می باشند
بر استواری این ادعا احادیثی است که مفسران در ذیل تفسیر این آیه گزارش کرده اند و در آنها نام مبارک این بانوی کم نظیر جهان هستی بیان شده است چنانچه قرطبی می نویسد: ظاهر قرآن و احادیث اقتضا می کند که حضرت مریم از تمام زنان برتر و پس از آن فاطمه و سپس خدیجه و بعد آسیه باشد تفسیر جامع الاحکام ج ۴ ص ۵۹ این سخن مفهوم کلامی است که از رسول الله علیه و آله گزارش شده است بنگرید خدیجه در سنت را
امید آنکه با انس و ارتباط و توسل به حضرت خدیجه صلوات الله علیها این واقعیت در باور ما مسلمانان جای گیرد.

نقش حضرت خدیجه در بی نیازی رسول الله از نظر مالی و...

و وجدک عائلاً "فاغنی

و تو را فقیر الی الله یافت و سپس بی نیاز کرد سوره ضحی آیه ۸

در تفسیر فرات کوفی با استناد به کلامی از ابن عباس خدیجه را عامل غنای رسول الله دانسته است. عن ابن عباس رضی الله عنه: و وجدک ضالاً "عن النبوه" فهدی "الی النبوه" و وجدک عائلاً "فاغنی" بخدیجه. تفسیر فرات کوفی حدیث ۷۳۰
اگرچه برخی از مفسران (زمخشری در کشاف ج ۴/۷۶۸ و علامه طباطبائی در المیزان ج ۲۰/۳۱۱) بی نیازی را اقتصادی دانسته اند

لکن کلی بودن آیه و کلام امام رضا (علیه السلام) (در تفسیر صافی ج ۴/۳۴۲ و کنز الدقایق ج ۱۴/۳۲۱) که فرمودند: خداوند با مستجاب نمودن دعای حضرت ایشان را بی نیاز نمودند. می توان خدیجه (سلام الله علیها) را عاملی بشری انسانی و مادی برای فراهم نمودن بستری نیاز معنوی و مادی حضرت دانست.

و بر استواری این نتیجه کلام قرطبی است در تفسیر این آیه که می نویسد:

شما را بواسطه خدیجه رضی الله عنها بی نیاز نمود. (تفسیر الجامع الاحکام ج ۲۰/۷۲)

۱۴- خدیجه سلام الله علیها مادر مؤمنان

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۰

عنوان و نام پدیدآور: خدیجه سلام الله علیها مادر مؤمنان / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان سید مجید نبوی،

علی غزالی اصفهانی

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و کتاب

به یادبود مرحومه بتول السادات شعله

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

خدیجه سلام الله علیها مادر مؤمنان

تبیین الگوهای رفتاری مناسب برای فعالیتهای اجتماعی، فرهنگی و ... اساسی ترین نیاز زنان در جامعه‌ی ما به شمار می‌رود، در این میان گروهی راه افراط پیموده، زنان را از هر گونه فعالیت محروم می‌سازند و عده‌ای دیگر حضور بی‌محابا در اجتماع را تنها نسخه‌ی شفا بخش می‌دانند.

مسئله در اظهار و اعمال نظر پیرامون مسایل مربوط به جامعه‌ی زنان باید خاستگاه اسلامی آن را در نظر گرفت، زیرا سخن راندن بدون شناخت عمیق از سیره‌ی معصومان، جامعه‌ی زنان را از بستر اصلی خارج و در گرداب سطحی‌نگری‌ها گرفتار می‌سازد.

نگاه تاریخی و تحلیل واقعیتهای موجود در زندگی شخصیت‌های مؤثر و مطرح جامعه‌ی زنان، در طول تاریخ اسلام، می‌تواند ما را به خاستگاه اصلی نظرات دینی پیرامون زنان و تشخیص محدوده و نحوه‌ی فعالیتهای اجتماعی آنان نزدیک سازد.

زندگی حضرت خدیجه سلام الله علیها را می‌توان نمونه‌ای کامل از تحول مثبت و سیر به سمت کمال دانست؛ زیرا حضرت خدیجه سلام الله علیها مدت زیادی از عمرش را در دوران جاهلیت سپری کرد، آنگاه با غلبه بر تمام تضادهای موجود اجتماعی دل به اسلام سپرد و به اولین اجتماع کوچک اسلامی گام نهاد. زندگانی او چون پلی است که ابتدای آن در دوران جاهلیت و انتهایش در دوران اسلامی است. از این رو بررسی نقاط حساس زندگانی وی می‌تواند ما را در دستیابی به الگوی مثبت یاری دهد و برای همه‌ی گروه‌های جامعه، به ویژه زنان، که دوران جاهلیت‌ها، تعصبا و هجوم فرهنگ‌های بیگانه را تجربه کرده‌اند سودمند باشد.

نسب حضرت خدیجه سلام الله علیها

خدیجه بنت خُوَیَلِد بن اَسَد بن عبدالعزی بن قصى بن کلاب بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر

پدر بزرگوارش «خُوَیَلِد» قهرمان دلاوری بود که در دفاع از حریم کعبه روز به یاد ماندنی آفرید.

هنگامی که «تُبَّع» پادشاه خودکامه یمن تصمیم گرفت حجرالاسود را به یمن منتقل کند و در معبدی که آنجا ساخته بود به کار گذارد، خُوَیَلِد شمشیر به دست گرفت و در برابر او مردانه جنگید و دیگر شمشیرزنان قریش به یاری او شتافتند و دشمن را با ذلت از حریم کعبه دور ساختند.

پدر بزرگش «اسد» از پیشگامان در پیمان جوانمردان می‌باشد. این پیمان به منظور احقاق حقوق و دفاع از مظلوم در خانه «عبدالله بن جدعان» برگزار شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آن پیمان حضور فعال داشت و از آن به نیکی یاد می‌کردند. «اسد» از پیشگامان در این پیمان بود که در تاریخ به عنوان «حلف الفضول» مشهور شده است. (۱)

مادرش «فاطمه» بنت زائده بن اَصَم بن رَوَاحِیَه بن حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لؤی بن غالب بن فهر بانویی با فضیلت، تابع آئین حنیف بود.

حضرت خدیجه سلام الله علیها از تیره قریش می‌باشد، از سوی پدر در نیای سوم و از سوی مادر در نیای هشتم با نسب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیوند می‌خورد.

تولد حضرت خدیجه سلام الله علیها

حضرت خدیجه سلام الله علیها حدوداً پنجاه و پنج سال پیش از هجرت در مکه چشم به جهان گشود. پدرش خُوَیَلِد از فرزندان اَسَد بن عبدالعزى به شمار می‌آمد و مادرش فاطمه دختر زائده بن اصم بود. جد هر دو «فهر» نام داشت و از قبیله قریش بودند. به روایتی پدرش قبل از جنگهای فجار (۲) کشته شد و خدیجه را در دنیای پر آشوب آن روزگار تنها نهاد.

حضرت خدیجه سلام الله علیها در دوران طفولیت تجربیاتی گرانسنگ اندوخته بود، شاید پانزده سال بیشتر از عمرش نمی‌گذشت که شاهد هجوم سپاه ابرهه به خانه‌ی خدا بود.

اولین متون تاریخی در مورد او به زمانی اشاره دارند که با ترتیب دادن کاروانهای تجاری به کسب درآمد پرداخت. او با مدیریت و درایتی قوی به دور از رسم تجار زمانه که رباخواری را از اصول اولیه کسب ثروت قرار داده بودند، به تجارت مضاربه‌ای روی آورد. (۳)

گرچه ستیز حضرت خدیجه سلام الله علیها با تجارت ربوی، که گاه تا از دست دادن زن و فرزند بدهکار می‌کشید، خود مقوله‌ای مهم است اما تابناکترین صفحات زندگی او زمانی شکل می‌گیرد که با وجود زیبایی ظاهر و برخورداری از تمام صفات عالی زنانه، هرگز در جامعه‌ی فاسد آن روزگار خود را نباخت و به چنان درجه‌ای از کمال و پاکی دست یافت که به وی لقب «طاهره» دادند نویسندگان در توصیف او عباراتی چون «تُدْعَى فِي الْجَاهِلِيَّةِ الطَّاهِرَةَ» در جاهلیت به طاهره نامیده می‌شد، را به کار برده‌اند.

او از یاری فقرا روی بر نمی‌گرداند و خانه‌اش پناهگاه نیازمندان بود. «کرم و سخاوت»، «دور اندیشی و درایت» و «عفت» از وی بانویی پارسا و مورد احترام همگان ساخت. لقب «سیده نساء قریش» که در آن زمان به وی داده شد، از نفوذ اجتماعی و عمق احساس احترام مردم به وی پرده بر می‌دارد. کمالات روحی و عقلی و حسن ظاهر وی سبب شد تا گروه کثیری از مردان، اندیشه‌ی همسری او را در سر پیروارند «عُقْبَةُ بن ابی مُعَيْط»، «صلت بن شهاب»، «ابوجهل» و «ابوسفیان» از جمله مردان ثروتمند و صاحب نفوذ قریش بودند که دست تمنا به سوی او دراز کردند اما حضرت خدیجه سلام الله علیها در خواست آنها را با ابراز بی‌علاقگی به ازدواج رد کرد. او در بخشی از گفتگوهایش با «وَرَقَةَ بن نُؤْفَل اَسَد بن عبدالعزی»، پسرعمویش، نیافتن شخص مورد نظر را دلیل عدم تمایل به ازدواج دانسته است. خدیجه که بر آیین حنیف ابراهیم خلیل الله باقی بود، (۴) اوقاتی از روز را با علمای مذهبی

می‌گذراند و از سخنان و معارفشان بهره می‌برد. در این نشستها گاه صحبت از ظهور پیامبری از قریش به میان می‌آمد که حضرت خدیجه سلام الله علیها را سخت در تفکر فرو می‌برد.

روزی همراه گروهی از زنان با یکی از علمای یهود گفتگو می‌کرد که رهگذری جوان و بلند قامت توجهشان را جلب کرد. عالم یهودی از حضرت خدیجه سلام الله علیها خواست او را به مجلس فرا خواند او رهگذر را به منزل آورد، عالم یهودی از جوان خواست کتف خود را بنمایاند. رهگذر پیراهن خود را کنار زد. او به دقت نگریست، درخشش نور نبوت را که در کتابهایشان بشارت داده شده بود، در کتفش دید و گفت:

این مهر پیامبری است.

خدیجه، بعد از سؤال از دلیل عالم یهودی و دریافت جواب گفت:

اگر عموهایش اینجا بودند اجازه نمی‌دادند تو چنین کنی، زیرا به شدت از وی مراقبت می‌کنند.

عالم یهودی گفت:

او با زنی از قریش که بزرگ قبیله‌اش شمرده می‌شود، ازدواج خواهد کرد. علاوه بر این یک بار نیز در خواب دید که خورشید بالای مکه چرخید و در خانه‌اش فرود آمد. او این خواب را با پسر عمویش «وَرَقَه»، که مسیحی بود و با کتب آسمانی آشنایی داشت، در میان نهاد. وَرَقَه گفت:

با مرد بزرگی که شهرت جهانی می‌یابد ازدواج خواهی کرد.

مجموعه شواهد فوق حضرت خدیجه سلام الله علیها را او می‌داشت که از راهی عاقلانه گمشده‌اش را سوی خود بکشاند، پس شخصی را نزد امین قریش فرستاد و پیام داد که با مقداری از اموال او به تجارت پردازد و چون امین پذیرفت او را با بهترین کالاها و غلامش - مِیسِرَه - راهی شام کرد. گروه کثیری از تاریخ نگاران بر این عقیده‌اند که حضرت ابوطالب علیه السلام از حضرت خدیجه سلام الله علیها خواست تا مالی برای تجارت در اختیار حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگذارد. گروهی دیگر با این نظر به مقابله پرداخته، می‌گویند: عزت و شرف حضرت ابوطالب علیه السلام اجازه نمی‌داد که آنها اجیر شخص دیگر شوند. پس باید گفت که وی به طور مضاربه به تجارت پرداخت و اجیر خدیجه نشد. مِیسِرَه در بازگشت کرامات امین قریش، خصوصاً ملاقات راهب با وی، را برای حضرت خدیجه سلام الله علیها باز گو کرد.

ازدواج حضرت خدیجه سلام الله علیها

جوانه‌های مهر اینک در وجود حضرت خدیجه سلام الله علیها به بار نشستند، او جوانی پاکدامن و امین پیش روی خود داشت که عرق نجابت از صورتش ریزان و پاکی دلش از صداقت سیمایش آشکار بود. بانوی قریش به طور مستقیم تقاضای ازدواج کرد. او به امین قریش چنین گفت:

«یا ابْنَ عَمِّ لَقْرَابَتِكَ وَ شَرَفِكَ وَ سِطَّتِكَ فِي قَوْمِكَ وَ أَمَانَتِكَ وَ حُسْنِ خُلُقِكَ وَ صِدْقِ حَدِيثِكَ»...

ای پسر عمو، من به خاطر خویشاوندی و شرافتت در میان مردم، امانت داری، خوش خلقی و راستگویی‌ات به شما تمایل پیدا کردم. حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیشنهاد حضرت خدیجه سلام الله علیها را پذیرفت و عمویش حضرت ابوطالب علیه السلام را از آن چه رخ داده بود آگاه ساخت. حضرت ابوطالب علیه السلام همراه جمعی از بنی هاشم به نزد عموی حضرت خدیجه سلام الله علیها «عَمْرُو بن اَسَد» رفت و تقاضای ازدواج کردند. حضرت ابوطالب علیه السلام هنگام خواندن خطبه‌ی عقد گفت:

... او به خدیجه و خدیجه به وی علاقه دارد اینجا جمع شده‌ایم که با رضایت خودش خطبه بخوانیم.

به این ترتیب خورشید مکه، در حالی که تنها بیست و پنج سال از عمرش را پشت سر می‌گذاشت، بر بام بخت سرور زنان قریش

تاییدن گرفت، حضرت خدیجه سلام الله علیها، همسر آفتاب شد و فصل نوینی در زندگی هر دو پدید آمد. حضرت خدیجه سلام الله علیها با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیوندی ابدی برقرار ساخت؛ همدل، همسر و همراز وی شد.

سن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت خدیجه سلام الله علیها هنگام ازدواج

ام المؤمنین خدیجه سلام الله علیها در چه سنی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ازدواج نمودند و آیا قبلاً با دو کافر ازدواج کرده بودند؟

سن حضرت خدیجه سلام الله علیها هنگام ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۲۵ سال بوده است. و عده ای هم قائل به ۲۸ سالگی هستند.

ابن عباس و جمعی از دانشمندان بر آنند که حضرت خدیجه سلام الله علیها هنگام ازدواج با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فقط ۲۸ سال داشته است.

نسبت چهل ساله بودن ام المؤمنین سلام الله علیها در هنگام ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین بیوه بودن ایشان یک تهمت ناروا است که با واقعیت زندگی ام المؤمنین سلام الله علیها فاصله بسیاری دارد. زیرا اولاً این نسبت با عقاید مذهب حقه ناسازگاری و منافات دارد و ثانیاً از لحاظ تاریخی نیز فاقد وجاهت و اعتبار کافی می‌باشد که در ادامه به تفصیل این دو مورد می‌پردازیم:

مورد اول: ناسازگاری با مبانی اعتقادی مکتب تشیع

یکی از ضروریات اعتقادی مذهب حقه جعفری علیه و علی آباءه السلام عصمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت ایشان، یعنی حضرت زهرا سلام الله علیها و ائمه هدی: می‌باشد. معنای اولیه ای که از این کلمه در ذهن وارد می‌شود، دوری از گناه و اشتباه و فکر آن می‌باشد که اگر چه معنایی درست و مطابق با موازین اعتقادی است، اما در برگیرنده تمام مفهوم آن نمی‌باشد. کاملترین معنای عصمت در قرآن مجید، در آیه تطهیر وارد شده است. خداوند در این آیه اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را میرا از هر گونه ناپاکی و پلیدی و دارای مقام تطهیر دائمی معرفی کرده است.

عصمت از گناه و فکر گناه و عصمت از اشتباه، در برگیرنده یک قسمت از معنای آیه تطهیر می‌باشد، اما این آیه نوعی دیگر از عصمت را نیز متوجه این بزرگواران می‌کند که اغلب در بیان معنای عصمت به دست فراموشی سپرده می‌شود که عبارت است از دوری هر گونه ناپاکی. این ناپاکی دارای مصادیق بسیاری می‌باشد که یکی از آن مصادیق، آلودگی آباء و اجداد معصومین: به انجاس زمان جاهلیت می‌باشد که در این آیه به طور کلی این مساله نفی شده است. مؤید ما در این مدعی عباراتی است که در غالب زیارت نامه‌های وارده از معصومین آمده که فرموده‌اند:

«کنت نوراً فی اصلاّب الشامخه و الارحام المطهره لم تنجسک الجاهلیه بانجاسها؛

یعنی شما نوری بودید در صلبهای مردان بلند مرتبه و در رحم‌های زنان پاک که جاهلیت، شما را با آلودگی‌های خود نیالود.»

حال اگر کسی معتقد باشد که یکی از اجداد پدری یا مادری این بزرگواران عاری از طهارت و آلوده به انجاس جاهلیت باشد در مسیر انکار این اصل ضروری دین قرار گرفته و از دایره دین خارج می‌شود. با بیان این مقدمه، دیگر وجه ناسازگاری بیوه بودن ام المؤمنین سلام الله علیها واضح و آشکار می‌شود. زیرا بنابر آنچه در تواریخ محرّف در مورد ایشان وارد شده، ام المؤمنین سلام الله علیها قبل از ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دو کافر بت پرست به نام‌های عتیق بن عائذ مخزومی و ابوهاله ازدواج نموده و از آنان صاحب اولاد شده بودند که این درست بر خلاف مبانی اعتقادی شیعه است.

زیرا ازدواج ایشان با دو کافر بت پرست، ایشان را از دایره طهارت خارج کرده و قابلیت مادری برای حضرت زهرا سلام الله علیها و

ائمه هدی: را از ایشان سلب می‌کند؛ به علت آنکه حضرت زهرا سلام الله علیها و ائمه هدی: از مصادیق آیه تطهیر می‌باشند و می‌بایست از هرگونه ناپاکی مبرا باشند که یکی از آن ناپاکی‌ها، آلودگی پدران و مادران ایشان به آلودگی‌های جاهلیت می‌باشد. مضافاً این که ام المؤمنین سلام الله علیها موحد و تابع شریعت ابراهیمی بوده‌اند. طبق شریعت‌های توحیدی ازدواج موحد با کافر و مشرک حرام می‌باشد و اگر بر خلاف دستور دین چنین ازدواجی صورت بگیرد باطل محسوب می‌شود. با این حساب ازدواج ام المؤمنین سلام الله علیها با عتیق و ابوهاله که دو کافر بت پرست بوده‌اند از لحاظ دینی حرام و در صورت وقوع آن، این نه ازدواج شرعی، بلکه امری غیر شرعی محسوب می‌شده است که این خود، نافی پاکی و طهارت می‌باشد.

حال در اینجا افرادی که با توجه به تاریخ محرف، ازدواج‌های ام المؤمنین سلام الله علیها با عتیق و ابوهاله را مورد تأیید قرار می‌دهند، مقابل دو قضیه متناقض قرار می‌گیرند؛ اول ادعای تاریخ مبنی بر ازدواج ام المؤمنین سلام الله علیها با دو کافر که با قبول آن می‌بایست معتقد به خروج ایشان از طهارت و عدم قابلیت برای مادری معصومین: باشند، حال آنکه ایشان در واقع مادر این بزرگواران می‌باشند. و دوم اصل اعتقادی عصمت برای معصومین: که به واسطه آن می‌بایست معتقد به پاکی پدران و مادران ایشان باشند. بنابراین با قبول قضیه اول، اصل اعتقادی عصمت که از ضروریات دین است، زیر پا گذارده می‌شود و با قبول اصل عصمت، مسأله تاریخی ازدواج ایشان با دو کافر بت پرست محال به نظر می‌آید.

آنچه در این دو مسأله متناقض برای ما روشن است این است که اولاً- ازدواج ایشان با دو کافر بت پرست مسأله‌ای صرفاً تاریخی است که به خودی خود دارای هیچگونه اعتبار و حجیت شرعی نمی‌باشد؛ یعنی نه در کتاب خدا و نه در سنت نبی اکرم و ائمه هدی: برای آن مویدی یافت نمی‌شود که به واسطه آن دارای اعتبار و حجیت بشود؛ خصوصاً این که تاریخ صدر اسلام مملو از تحریف است که باتوجه به این مطلب، دیگر هیچ وجه عقلایی برای اتکاء به آن تاریخ محرف یافت نمی‌شود.

ثانیاً طهارت آباء و اجداد معصومین: اصل ضروری دین می‌باشد که اعتقاد به آن واجب و عدم اعتقاد به آن موجب خروج از دین می‌گردد. پس با این حساب در مواجهه این دو قضیه و موارد مشابه با آن آنچه مورد قبول واقع می‌شود، اصل اعتقادی و آنچه طرد می‌گردد، مسائل تاریخی متناقض با آن می‌باشد و این - نصب العین قرار دادن اصول اعتقادی در هنگام مطالعه و تحقیق تاریخ صدر اسلام تنها راه فهم تحریفات وارد شده در تاریخ محرف و فرار از انحرافات عقیدتی می‌باشد زیرا هدف دشمنان دین در مسأله تحریف تاریخ، جز منحرف کردن مخاطبان آن از اصول عقیدتی و دور نگه داشتن آنان از حقیقت زندگی اولیای دین نبوده است که با نصب العین قرار دادن اصول اعتقادی در حین مطالعه و تحقیق آن، این تلاش آنان ناکارآمد می‌گردد.

مورد دوم: این مسأله از لحاظ تاریخی دارای اعتبار کافی نمی‌باشد

اگر چه اعتقاد داشتن به ازدواج ام المؤمنین سلام الله علیها با دو کافر در زمان جاهلیت، مغایر با اصول اعتقادی دین مبین اسلام است و هیچ تردیدی در بطلان آن نباید داشت، اما اشاره به این مطلب نیز زیباست که منابع اولیه‌ای که این ادعا از آنان صادر گردیده، تمامی برگشت به اهل تسنن دارد و به طور حتم می‌توان گفت که در هیچ یک از کتب روایی و تاریخی شیعه ردپایی از این ادعا یافت نمی‌شود که این خود جای تأمل بسیار دارد. زیرا اگر شخصی به کتب تاریخی و روایی اهل تسنن اندک مراجعه‌ای داشته باشد متوجه می‌شود که این کتابها دارای موارد متضاد و متناقض بسیاری هستند که اعتبار آنان نه فقط از طریق شیعه، بلکه از طرف علمای اهل تسنن نیز مورد خدشه می‌باشد؛ به عنوان مثال در بین آن همه کتب روایی اهل تسنن، کتب صحاح از اعتبار خاصی برخوردار است و در بین همه کتب صحاح، صحیح بخاری بیشتر مورد توجه قرار گرفته است، به صورتی که اگر ادعا شود اهل تسنن بعد از قرآن، هیچ کتابی را به اندازه صحیح بخاری مورد توجه قرار نمی‌دهند، ادعای گرافنی نیست، اما با این حال کتب زیادی در تنقیح احادیث صحیح بخاری نوشته شده که بسیاری از احادیث آن را مورد خدشه قرار می‌دهد. زیرا احادیث مصنوعه، جعلی و نیز نقل‌های تاریخی محرف زیادی در این کتب وارد شده است که تعصب و عناد و دشمنی با اهل بیت نبی اکرم صلی الله

علیه و آله و سلم را می‌توان از مهمترین ادله جعل و ورود این احادیث و نقل‌های تاریخی به این کتب دانست. حال با اوضاع وخیمی که در کتب روایی و تاریخی اهل تسنن دارد، دیگر روشن می‌شود که چرا نقل این مساله فقط از طریق اهل تسنن قابل تأمل می‌باشد. زیرا بانیان انحراف و غاصبان خلافت، برای اثبات موضع خود در بین مردم دست به جعل و تحریف دین و تاریخ دین زدند که نتیجه آن را امروز می‌توان در کتب روایی و تاریخی بقایای آنان، یعنی اهل تسنن مشاهده نمود.

البته ممکن است این اشکال مطرح شود که این مساله در برخی از کتب روایی و تاریخی شیعه نیز وارد شده که در جواب باید گفت:

اولاً نقل‌های وارده در کتب روایی و تاریخی شیعه در این باره نیز به علت برگشت به منابع اهل تسنن فاقد وجاهت و اعتبار می‌باشد. ثانیاً: بزرگان علما شیعه همانند سید مرتضی، شیخ طوسی، ابوالقاسم کوفی و همچنین احمد بکری و بلاذری از علماء اهل تسنن در تصانیف خود زیر بار این مساله نرفته‌اند و عذراء بودن (باکره بودن) ام المؤمنین سلام الله علیها در حین ازدواج با نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مورد تاکید قرار داده - اند. و چنانچه گفته شد، غواص دریای روایات اهل بیت: مرحوم علامه مجلسی رحمه الله علیه در کتاب شریف بحار الانوار با ذکر روایتی سن ازدواج خدیجه کبری با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را ۲۸ سال بیان کرده است.

خطبه‌ی عقد و مهریه‌ی حضرت خدیجه سلام الله علیها

مشهور آن است که خواستگاری و خطبه‌ی عقد به وسیله‌ی حضرت ابوطالب علیه السلام عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام گردید و پذیرش و قبول آن نیز از سوی عمرو بن آسَد - عموی ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها - صورت گرفت و در برابر این گفتار مشهور، اقوال دیگری نیز وجود دارد ... مانند اینکه خطبه‌ی عقد به وسیله‌ی حمزه بن عبدالمطلب یا دیگری از عموهای آن حضرت انجام شد...

و یا اینکه پدر ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها - خُوَیْلِد بن آسَد - و یا پسر عموی حضرت خدیجه سلام الله علیها - وَرَقَهُ بن نُوفَل از طرف ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها قبول کرده و آن بانوی محترمه را به عقد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درآورد ... و بلکه در پاره‌ای از روایات گفتار نابجای دیگری نیز نقل شده که ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها به پدر خود خُوَیْلِد شرابی داده و او را مست کرد و او در حال مستی این ازدواج را پذیرفت چون به حال عادی بازگشت و از جریان مطلع گردید بنای مخالفت با این ازدواج را گذارده و بالاخره با وساطت و پا در میانی برخی از نزدیکان به ازدواج مزبور تن داده و آن را پذیرفت ... که پاسخ آن را چند تن از راویان و اهل تاریخ عهده‌دار شده، متن گفتار ابن سعد در طبقات پس از ذکر چند روایت بدین مضمون می‌گوید:

«و قال محمد بن عمر: فهذا كله عندنا غلط و وهم و الثابت عندنا المحفوظ عن اهل العلم ان اباهما خُوَیْلِد بن آسَد مات قبل الفجار و انعمها عمرو بن آسَد زوجها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم». (۵)

یعنی: محمد بن عمر گفته است که تمامی این روایات در نزد ما ناصحیح و موهوم است و صحیح و ثابت نزد ما و دانشمندان آن است که پدر حضرت خدیجه سلام الله علیها یعنی خُوَیْلِد بن آسَد پیش از جنگ فجار از دنیا رفته بود و عمویش عمرو بن آسَد او را به ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درآورد...

و نظیر همین عبارت از واقدی نقل شده (۶) و همچنین اقوال غیر مشهور دیگر را نیز پاسخ داده و نیازی به ذکر آنها نیست (... ۷)

یک اشتباه تاریخی دیگر!؟

در پاره‌ای از روایاتی که در مورد این ازدواج فرخنده رسیده ظاهراً یک اشتباه دیگری نیز رخ داده که به جای عموی حضرت خدیجه سلام الله علیها - یعنی عمرو بن آسد - وَرَقَّةُ بن نَوْفَلِ بن آسد (به عنوان عموی حضرت خدیجه سلام الله علیها آمده که این مطلب گذشته از آنکه در اصل، خلاف مشهور است از نظر نسبی هم اشتباه است. زیرا وَرَقَّةُ بن نَوْفَلِ پسر عموی حضرت خدیجه سلام الله علیها است، نه عموی حضرت خدیجه سلام الله علیها...

و بعید نیست که این کار از تصرفات ناقلان حدیث بوده که چون نام عموی حضرت خدیجه سلام الله علیها در حدیث آمده بوده و وَرَقَّةُ بن نَوْفَلِ هم شهرتی افسانه‌ای داشته، آن عنوان را با این نام منطبق دانسته و به این صورت در آورده‌اند.

متن خطبه‌ی عقد حضرت خدیجه سلام الله علیها

مرحوم صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و شیخ کلینی در کتاب شریف کافی با مقداری اختلاف خطبه‌ی عقدی را که به وسیله ابوطالب ایراد شده نقل کرده‌اند که متن آن طبق روایت شیخ صدوق (ره) این گونه است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنْ زَرْعِ إِبْرَاهِيمَ وَ ذُرِّيَّةِ إِسْمَاعِيلَ وَ جَعَلَ لَنَا بَيْتاً مَخْجُوجاً وَ حَرَمًا آمِنًا يَجْبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ جَعَلَنَا الْحُكَّامَ عَلَى النَّاسِ فِي بَلَدِنَا الَّذِي نَحْنُ فِيهِ ثُمَّ إِنَّ ابْنَ أَخِي مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَأَ يوزُنُ بِرَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا رَجَحَ وَ لَا يَقَاسُ بِأَحَدٍ مِنْهُمْ إِلَّا عَظَمَ عَنَّهُ وَ إِنْ كَانَ فِي الْمَالِ قَلٌّ فَإِنَّ الْمَالَ رِزْقٌ حَائِلٌ وَ ظِلٌّ زَائِلٌ وَ لَهُ فِي خَدِيجَةَ رَغْبَةٌ وَ لَهَا فِيهِ رَغْبَةٌ وَ الصَّدَاقُ مَا سَأَلْتُمْ عَاجِلُهُ وَ آجَلُهُ مِنْ مَالِي وَ لَهُ خَطَرٌ عَظِيمٌ وَ شَأْنٌ رَفِيعٌ وَ لِسَانَ شَافِعٍ جَسِيمٍ (۸)

یعنی: سپاس خدای را که ما را از کشت و محصول ابراهیم و ذریه اسماعیل قرار داد و برای ما خانه‌ی مقدسی را که مقصود حاجیان است و حرم امنی است که میوه هر چیز به سوی آن گرد آید بنا فرمود و ما را در شهری که هستیم حاکمان بر مردم قرار داد. سپس برادرزاده‌ام محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب مردی است که با هیچ یک از مردان قریش هم وزن نشود جز آنکه از او برتر است و به هیچ یک از آنها مقایسه نشود جز آنکه بر او افزون است و او اگرچه از نظر مالی کم مال است ولی مال پیوسته در حال دگرگونی و بی‌ثباتی و همچون سایه‌ای رفتنی است و او نسبت به ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها راغب و حضرت خدیجه سلام الله علیها نیز به او مایل است و مهریه او را نیز هر چه نقدی و غیر نقدی بخواهید آماده است و محمد را داستانی بزرگ و شانی والا و شهرتی عظیم خواهد بود.

و در کتاب شریف کافی این گونه است که پس از این خطبه، عموی حضرت خدیجه سلام الله علیها خواست به عنوان پاسخ ابوطالب سخن بگوید ولی به لکنت زبان دچار شد و نتوانست، از این رو ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها خود به سخن آمده گفت:

عمو جان: اگر چه شما به عنوان گواه اختیاردار من هستی ولی در اختیار انتخاب من خود شایسته تر از دیگران هستم و اینک ای محمد من خود را به همسری تو در می‌آورم و مهریه نیز هر چه باشد به عهده‌ی خودم و در مال خودم خواهد بود، اکنون به عموی خود (حضرت ابوطالب علیه السلام) دستور ده تا شتری نحر کرد (۹) و ولیمه‌ای ترتیب دهد و به نزد همسر خود آی!

حضرت ابوطالب علیه السلام فرمود:

گواه باشید که خدیجه محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به همسری خویش پذیرفت و مهریه را نیز در مال خود ضمانت کرد! برخی از قریشیان با تعجب گفتند: شگفتا! که زنان مهریه مردان را به عهده گیرند؟!!

حضرت ابوطالب علیه السلام سخت به خشم آمده روی پای خود ایستاد و گفت:

آری اگر مردی همانند برادرزاده من باشد زنان با گرانبهارترین مهریه‌ی خود خواهانشان می‌شوند و اگر همانند شما باشند جز با مهریه گرانبها حاضر به ازدواج نمی‌شوند!

و در روایت خرائج راوندی است که چون خطبه عقد به پایان رسید و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برخاست تا به همراه عمویش حضرت ابوطالب علیه السلام به خانه برود حضرت خدیجه سلام الله علیها به آن حضرت عرض کرد:

... «إِلَى بَيْتِكَ فَبَيْتِي بَيْتُكَ وَأَنَا جَارِيَتُكَ» (۱۰)

یعنی: به سوی خانه‌ی خود بیا که خانه من خانه تو است و من هم کنیز توام! و از کتاب المنتقی کازرونی نقل شده که چون مراسم عقد به پایان رسید حضرت خدیجه سلام الله علیها به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد:

... «يَا مُحَمَّدُ مَرْءُ عَمِّكَ أَبَاطَالِبٍ يَنْحُرُ بَكْرَةً مِنْ بَكَرَاتِكَ وَأَطْعِمِ النَّاسَ عَلَى الْبَابِ وَهَلِّمْ فَقِلْ (۱۱) مَعَ أَهْلِكَ فَأَطْعَمَ النَّاسَ وَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ مَعَ أَهْلِهِ خَدِيجَةَ» (۱۲)

یعنی ای محمد به عمویت ابوطالب دستور ده شتر جوانی از شترانت را نحر کند و مردم را بر در خانه اطعام کن و بیا در کنار خاندانت چاشت (۱۳) را به استراحت بگذران.

و حضرت ابوطالب علیه السلام این کار را کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نزد حضرت خدیجه سلام الله علیها آمده و در کنار او به استراحت روزانه پرداخت و این دو حدیث دلالت بر کمال علاقه و عشق حضرت خدیجه سلام الله علیها نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارد چنانچه تا پایان عمر این عشق را نسبت به آن حضرت حفظ کرده بود. صلوات الله علیهما.

مهریه ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها

در اینکه مهریه چقدر بود و پرداخت آن را چه کسی به عهده گرفت اختلافی در روایات دیده می‌شود که از آن جمله روایت بالا است که در آن بدون ذکر مقدار آمده است که پرداخت آن را حضرت خدیجه سلام الله علیها به عهده گرفت.

و از کشف الغمه از ابن حماد و نیز از ابن عباس نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها را با مهریه دوازده اوقیه طلا به ازدواج خویش در آورد و مهریه‌ی زنان دیگر آن حضرت نیز همین مقدار بود. (۱۴)

و در اعلام الوری طبرسی دوازده اوقیه و نیم ذکر شده چنانچه از دانشمندان اهل سنت نیز مؤلف سیره الحلبیه همین قول را نقل کرده و سپس گفته است که هر اوقیه چهل درهم است که در نتیجه مجموع مهریه پانصد درهم شرعی بوده است.

و تفاوت دیگری که در نقل سیره حلبیه دیده می‌شود آن است که گوید:

پرداخت مهریه مزبور را ابوطالب به عهده گرفت. (۱۵) و قول دیگری که در سیره حلبیه و سیره ابن هشام و برخی از تواریخ دیگر آمده آن است که گفته‌اند:

«وَأَصْدَقَهَا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - عِشْرِينَ بَكْرَةً». (۱۶)

یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت خدیجه سلام الله علیها بیست شتر ماده‌ی جوان مهریه داد و در نقل دیگری نیز آمده که وَرَقَةَ بْنِ نَوْفَلٍ حضرت خدیجه سلام الله علیها را با مهریه‌ی چهارصد دینار به عقد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آورد (۱۷) و از کامل مبرد نقل شده که بیست شتر را حضرت ابوطالب علیه السلام به عهده گرفت و دوازده اوقیه و نیم طلا را خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرداخت که مهریه مجموع آنها بود. (۱۸)

نگارنده گوید:

روایاتی که در باب «مهر السنه» آمده همان روایت پانصد درهم را تایید می‌کنند، چنانچه در چند حدیث با اندک اختلافی آمده که امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند:

«مَا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - شَيْئًا مِنْ بَنَاتِهِ وَلَا تَزَوَّجَ شَيْئًا مِنْ نِسَائِهِ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَوْقِيَةً وَنَشٌّ يَعْغِي

نُصِفَ أُوقِيَةَ». (۱۹)

یعنی تزویج نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ یک از دختران خود و نه هیچ یک از زنانش را به بیش از دوازده اوقیه و نیم.

و طبرسی (ره) در اعلام الوری گوید:

... «وَمَهْرُهَا اثْنَا عَشْرَةَ أُوقِيَةً وَنَشٌّ وَكَذَلِكَ مَهْرُ سَائِرِ نِسَائِهِ». (۲۰)

و در روایت امام صادق علیه السلام این گونه است که فرمود:

«مَا تَزَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - شَيْئًا مِنْ نِسَائِهِ وَلَا زَوْجَ شَيْئًا مِنْ بَنَاتِهِ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أُوقِيَةً وَنَشٌّ وَ الْأُوقِيَةُ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا وَالنَّشُّ عِشْرُونَ دِرْهَمًا». (۲۱)

و در داستان ازدواج حضرت جواد الائمه علیه السلام با دختر مأمون عباسی نیز آمده که فرمود:

«و بذلت لها من الصداق ما بذله رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - لزوجاته و هو اثنتا عشرة أوقية و نش - و على تمام الخمس مائة» (۲۲ ...)

یعنی من صداق (۲۳) او را همان قرار دادم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به زنانش بذل فرمود و آن دوازده اوقیه و نیم بود که تمامی پانصد درهم بر ذمه من است ...

فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت خدیجه سلام الله علیها

[پسران حضرت خدیجه سلام الله علیها]

مورخان می گویند: پسران نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یعنی قاسم که کنیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز از نام او بود و عبدالله ملقب به طاهر یا طیب در خردسالی و یکی پیش از بعثت و دیگری اندکی بعد از آن در گذشتند.

اما روایت غم‌انگیزی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها نقل شده است که:

«آن بانوی بزرگوار چند روز پس از وفات قاسم در خانه نشسته بود و می گریست. (۲۴)

چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد علت این کار را پرسید او گفت:

از سینه‌هایم شیر جاری شد و من به یاد فرزند کوچکم افتادم که اکنون گرسنه و تنها در زیر خاک آرمیده است.

و نظیر این حدیث را در مورد عبدالله و طاهر نقل کرده‌اند، که در هر دو مورد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها را بشارت می‌دهد که فرزندان کوچک تو بسان فرشتگان در کنار در بهشت به انتظار ورودت به سر می‌برند تا با دستان کوچک خود تو را به باغهای بهشتی رهنمون شوند.

این موضوع نشان می‌دهد هر دوی پسران نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها در سن کودکی و شیرخوارگی از دنیا رفته‌اند. دلیل دیگر اثبات این قضیه نیز انتساب عنوان ابتر به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از سوی کفار بود که چون پسرانش زود از دنیا می‌رفتند این چنین او را مورد استهزاء قرار می‌دادند.

به هر حال در گذشت این دو پسر که می‌توانستند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در پیشبرد دین خدا یاری بسیار کنند برای این زوج نمونه، بسیار گران آمده بود. از تاریخ یعقوبی نقل شده است هنگامی که قاسم در چهار سالگی از دنیا رفت، نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در کنار جنازه او به یکی از کوههای مکه افتاد و خطاب به آن فرمود:

«ای کوه! آنچه به من در مورد مرگ قاسم وارد شد، اگر بر تو می‌آمد متلاشی می‌شدی». (۲۵)

[دختران حضرت خدیجه سلام الله علیها]

زینب:

ایشان بزرگترین دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها بود. ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها، زینب را به عقد خواهرزاده‌ی خود ابوالعاص بن ربیع در آورد که از آنها پسری به نام علی و دختری به نام امامه حاصل شد. علی در سنین پائین وفات یافت و اما امامه که از همسر اول خود مُغِیرَةُ بن نُؤْفَل جدا شده بود پس از شهادت حضرت زهرای مرضیه سلام الله علیها به وصیت خودش به عقد امیرالمؤمنین علیه السلام درآمد.

زینب هنگام هجرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه به همراه شوهرش ابوالعاص در مکه باقی ماند به هنگام جنگ بدر (در سال دوم هجرت) ابوالعاص از لشکریان دشمن بود که به همراه هفتاد نفر دیگر از مشرکین به اسارت نیروهای اسلام درآمد.

هنگامی که قرار شد اسرا با پرداختن فدیجه آزاد شوند زینب برای آزادی شوهرش گردنبندی که حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها در شب عروسی به گردنش آویخته بود، به مدینه فرستاد. ابوالعاص آن را به عنوان فدیجه به محضر سرور عالمیان آورد و چون نگاه نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آن گردنبند افتاد بی‌اختیار گریست و به یاد همسر فداکارش ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها افتاد و فرمود:

«رَحِمَ اللَّهُ خَدِيجَةَ، هَذِهِ قَلَانِدِی هِی جَهَّزَتْهَا بِهَا

خداوند خدیجه را رحمت کند، این گردنبندی است که خدیجه آن را برای زینب فراهم کرده است.»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوالعاص را به شرط آنکه زینب را آزاد بگذارد تا به مدینه بیاید، رها کرد و وی نیز به عهد خود وفا نمود و زید بن حارثه به مکه رفت و او را با خود به مدینه آورد سرانجام ابوالعاص قبل از فتح مکه مسلمان شد و به مدینه آمد تا با زینب ازدواج دوباره نماید. زینب در سال هشتم هجرت در مدینه از دنیا رفت.

آیا ام کلثوم و رقیه فرزندان حضرت خدیجه سلام الله علیها بودند؟

اشاره

یک بازنگری درباره فرزندان خدیجه سلام الله علیها اخیراً محقق دانشمند لبنانی، جعفر مرتضی عاملی کتابی به نام «بنات النبی ام الربائبه؟» تالیف نموده که کتابی مستند و تحلیلی و جالب است، او در این کتاب پس از نقل روایات مختلف از کتابهای شیعه و اهل تسنن و بررسی‌های گوناگون چنین نتیجه می‌گیرد:

۱- از بررسیها می‌توان نتیجه گرفت: ازدواج رقیه و ام کلثوم با پسران ابولهب، سپس با عثمان از امور واهی است و ثابت نشده است و در مورد عثمان، تشابه اسمی موجب این اشتباه گردیده است.

۲- شواهد متعددی وجود دارد که ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها قبل از پیامبر ازدواج نکرده است و هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوشیزه بوده است. و از علامه‌ی سوری (ابن شهر آشوب) نقل می‌کند که می‌نویسد:

«ان النبی قد تزوج خدیجه و هی عذراء» همانان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با خدیجه سلام الله علیها که دوشیزه بود ازدواج

کرد. چنانکه دو کتاب «الانوار» و «البدع» این مطلب را تأکید می‌کند آنجا که در آنها نقل شده: رقیه و زینب دختران هاله خواهران خدیجه سلام الله علیها بوده‌اند.

یکی از اموری که مطلب فوق را تأیید می‌کند حدیثی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود:

«یا علی اوتیت ثلاثاً لم یوتهن احد و لا نا، اوتیت مهراً مثلی و لم اوت انا مثلی»

علی جان به تو در زندگی سه امتیاز و ویژگی ارزانی گردید که به هیچکس دیگر از مردم حتی به من ارزانی نشد:

۱ - به تو افتخار دامادی من داده شد در حالی که من پدر همسری به سان تو ندارم.

۲ - به تو همتا و همسری همانند دختر فرزانه‌ام فاطمه سلام الله علیها عنایت شد در حالی که به من همتا و همدلی به سان و هموزن او ارزانی نگردید.

۳ - به تو بدون واسطه پسرانی ارجمند و تاریخ ساز همانند حسن و حسین علیهما السلام عنایت گردید، اما به من عنایت نشد، اما شما از من هستید و من از شما.

از این روایت با توجه به ویژگی اول فهمیده می‌شود که پیامبر تنها یک داماد داشت و آن حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام بود.

بعضی بر این باورند که اصرار برخی در مورد ام کلثوم و رقیه به عنوان دختران پیامبر و همسران عثمان از این رو است که فضائل مخصوص حضرت علی علیه السلام را با رقیب تراشی کم رنگ کنند، از این رو عثمان را به عنوان ذوالنورین (صاحب و همسر دو نور ام کلثوم و رقیه) می‌خوانند ولی با اینکه حضرت زهرا سلام الله علیها به اعتقاد همه، برترین زنان دو جهان بود و همسر حضرت علی علیه السلام گردیده چنین لقب یا امثال آن را به آن حضرت نمی‌دهند.

پاسخ به دو سؤال

در اینجا دو سؤال پیش می‌آید نخست اینکه: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دخترانی نداشت، تا بگوئیم با پسران ابولهب و سپس با عثمان ازدواج کردند، پس چرا در قرآن سخن از دختران رسول خدا به میان آمده است آنجا که می‌خوانیم «یا ایها النبی قل لازلواجک و بناتک» ... ای پیامبر به همسران و دخترانت و زنان مومنان بگو: روسرهای بلند خود را بر خویش فرو افکنند (و حجاب را رعایت کنند).

و همچنین در بعضی از دعاها یا روایات سخن از دختران پیامبر به میان آمده مثلاً در یکی از دعاها ماه مبارک رمضان آمده:

«اللهم صل علی رقیه و ام کلثوم ابنتی نبیک؛ ...»

خدایا درود فرست بر رقیه و ام کلثوم و دو دختر پیامبرت.

در پاسخ به هر دو سؤال همان را می‌گوئیم که قبلاً اشاره شد و آن اینکه: این بانوان دختران هاله خواهر خدیجه سلام الله علیها بودند و پس از مردن پدرشان تحت کفالت خدیجه سلام الله علیها در آمدند، و پس از ازدواج صلی الله علیه و آله و سلم با خدیجه سلام الله علیها تحت سرپرستی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفتند و به عنوان دختران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوانده شدند و اسلام را پذیرفتند و هجرت به مدینه کردند و ...

بنابراین چه مانعی دارد که منظور از دختران در آیه و دعای مذکور، دختر خوانده‌های صلی الله علیه و آله و سلم باشند و یا منظور از آیه مذکور همچون آیه مباحله تنها حضرت زهرا سلام الله علیها باشد.

فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها:

اگرچه سخن گفتن در مورد این بانوی مکرم در اندازه و گنجایش این مختصر نیست و در مورد او همچون مادر بزرگوارش می‌توان صفحات زیادی مطلب نوشت اما به لحاظ حفظ روند اصلی نوشتار، ذکری مختصر به میان خواهد آمد.

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ...»

حضرت فاطمه سلام الله علیها کوچکترین فرزند حضرت خدیجه سلام الله علیها و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود. در مورد وی احادیث، روایات و آیات فراوانی نقل شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«فَاطِمَةُ حَوْزَاءُ اِنْسِيَّةٌ؛ فَاِذَا اِسْتَفْتُ اِلَى الْجَنَّةِ شِمِمْتُ رَائِحَةً رَقِبَهُ فَاطِمَةُ»

فاطمه بانوی بهشتی است که به صورت انسان روی زمین در آمد، هرگاه مشتاق بهشت می‌گردد بوی خوش وجود فاطمه را می‌بویم» (۲۶)

باز هم حدیثی نقل شده که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند چرا میزان علاقه‌اش به فاطمه سلام الله علیها بیش از سایر فرزندان است، حضرت فرمودند: «هنگامی که من در شب معراج به آسمانها سیر داده شدم، جبرئیل مرا در کنار درخت طوبی برد، (۲۷) میوه‌ای از میوه‌های آن درخت را چید و به من داد، آن را خوردم، سپس دستش را بر میان دو شانهم کشید، آنگاه فرمود:

«ای محمد! خداوند متعال ولادت فاطمه سلام الله علیها از ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها را به تو مژده می‌دهد» (۲۸)

از این حدیث و قریب آن از لحاظ مفهوم در کلام محدثان و راویان بسیار نقل شده است. لذا آن وجود مبارکه، انسانی ممتاز و در میان زنان عصر خود سرآمد بود. نیز روایت شده قبل از حمل یافتن حضرت فاطمه سلام الله علیها در بطن خدیجه‌ی کبری، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم چهل روز از وی کناره گرفت و به تنهایی به عبادت و راز و نیاز مشغول گشت. حضرت فاطمه سلام الله علیها در ۹ سالگی به ازدواج پسر عمویش علی بن ابیطالب علیه السلام درآمد پس از ۹ سال حیات پر برکت و به دنیا آوردن فرزندان که هر کدام بخشی از تاریخ بشریت به شمار می‌آیند به شهادت رسید.

زندگی حضرت خدیجه سلام الله علیها قبل از رسالت

بعد از مراسم خواستگاری، ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها پسر عمویش وَرَقَةَ را خواست و گفت:

نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم برو و بگو: غلامان و کنیزان و هر آنچه مالک آنم به تو بخشیدم؛ هر گونه که بخواهی می‌توانی در آنها تصرف کنی. پس وَرَقَةَ میان زمزم و مقام ایستاد (۲۹) و با صدای بلند ندا در داد: ای گروه عرب! خدیجه شما را شاهد قرار می‌دهد بر اینکه او نفس و مال و غلامان و هر آنچه دارد را به محمد بخشیده است.

البته سرور زنان قریش در عمل نیز گفتارش را به اثبات رساند، به نوشته‌ی مورخان او وقتی از علاقه‌ی پیامبر به اخلاق پاک زید، (یکی از غلامانش) آگاه شد، غلام را به وی بخشید. (او همان شخصی است که جزء سابقین در اسلام شد.)

توان اقتصادیش را تا لحظه وفات در خدمت همسرش قرار داد و در سایه‌ی عشق فرصت عبادت و خلوت بیشتر در غار حرا را برایش فراهم می‌ساخت.

البته زندگی سرور زنان قریش در کنار این امتیازات با تلخی‌هایی نیز همراه بود؛ زنان آن روزگار چون مردان با مفاهیمی مانند خوشرفتاری، راستگویی و امانتداری بیگانه بودند و فلسفه ازدواج ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها با یتیم تهیدست قریش را درک نمی‌کردند. از این رو لب به طعنه می‌گشودند، خواسته یا ناخواسته سرور بانوان قریش را در اندوه فرو می‌بردند. آنها

روابط خود را با ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها قطع کردند و او را تنها گذاشتند.

بزرگ بانوان قریش برای رویارویی با این پدیده‌ی زشت جاهلی، زنان را گرد آورد و گفت:

از زنان عرب شنیده‌ام که شوهران شما بر من خُرده می‌گیرند که چرا با محمد صلی الله علیه و آله و سلم وصلت کرده‌ام. اینک از شما می‌پرسم آیا مانند محمد در جمال، خوش‌رفتاری، خصلتهای پسندیده و فضل و شرف در اصل و نسب در مکه و غیر آن سراغ دارید؟ گرچه ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها با طرح این سؤال به آنان فهماند که همسنگی برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم یافت نمی‌شود اما نتوانست زنگار جهل دلهاشان را پاک کند و در رفتارشان دگرگونی محسوسی پدید آورد.

هنگام رسالت غیر علنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها پیوسته در انتظار درخشش انوار نبوت از سیمای مهربان همسرش بود از این رو وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از غار حرا به خانه آمد و ماجرای نزول فرشته‌ی وحی را برایش باز گفت، بی‌درنگ آن را تایید کرد و به درستی گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد. او گفت:

ای پسر عمو، شاد و ثابت‌قدم باش. سوگند به کسی که جان خدیجه در دست اوست، من امیدوارم تو پیامبر این امت باشی.

حضرت خدیجه سلام الله علیها در تمام مراحل زندگی با پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یار و آرام بخش ایشان بود. البته جایی برای تعجب وجود ندارد چرا که در محدوده‌ی روابط سالم خانوادگی این کار منطقی و آرمانی است؛ روابطی که آیین اسلام نیز به آن تاکید نموده است.

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا.» (۳۰)

او کسی است که برای شما از خودتان زوجهایی آفرید تا آرامش یابید. نمونه‌های متنوعی از ایجاد آرامش در زندگی حضرت خدیجه سلام الله علیها و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد. ابن هشام می‌نویسد:

«حضرت خدیجه سلام الله علیها به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد، گفتارش را تصدیق کرد و او را یاری داد و اولین شخصی است که به خدا و رسولش و درستی آیات الهی ایمان آورد. خداوند به این طریق به پیامبرش آرامش داد به نحوی که هیچ خیر ناراحت‌کننده‌ای از قبیل رد و تکذیب را نمی‌شنید مگر اینکه خداوند به واسطه‌ی حضرت خدیجه سلام الله علیها گشایشی برایش ایجاد می‌کرد. وقتی خدا پیامبرش را به حضرت خدیجه سلام الله علیها برمی‌گرداند، او را ثابت قدم می‌کرد؛ دشواریها را بر او آسان می‌کرد و تصدیقش کرده، کار مردم را برایش آسان می‌ساخت رحمت خدا بر او باد.»

آنچه بر عظمت این خدمت می‌افزاید این است که هیچگاه خود از راحتی ظاهری مطلوبی برخوردار نشد، نه آن زمان که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ازدواج کرد و طعن و ملامت شنید و نه در مراحل دیگر. تاریخ به خوبی اسم برخی از آزاردهندگان و برهم‌زنندگان آرامش‌خانه‌ی رسول صلی الله علیه و آله و سلم را ثبت کرده است. «ابولهب، حکم بن عاص بن امیه، عقیبه بن ابی‌معیط، عدی بن حمرا ثقفی و ابن‌الاصداء هدلی» همسایگانی بودند که آزارش می‌دادند و آسایش را از خانه وی سلب می‌کردند. یکی از اینان، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حال نماز بود، رجم گوسفندی را بر سر آن بزرگوار انداخت. یک بار نیز شخصی خاک بر سر آن حضرت ریخت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با همان حال به خانه رفت. وضع پریشان پدر همه را در نگرانی و اندوه فرو برد. حضرت فاطمه سلام الله علیها دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پا خاست، خاک از سر پدر زدود و گریست. پدر گفت:

دخترم گریه نکن خداوند نگاهبان پدرت است.

جُهل عرب برای انتقام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تصمیم گرفتند بستگان وی را از خانه‌هایشان بیرون کنند. از این رو دختر خدیجه سلام الله علیها را طلاق دادند و ضربه‌ای دیگر به سرور زنان قریش وارد ساختند. با این حال بانوی پارسای پیامبر صلی الله

علیه و آله و سلم با درایت و صبر محیط خانه را آرام می‌ساخت و حتی برای رفع ناراحتی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تلاش می‌کرد.

واقعه‌ای مهم در زندگی حضرت خدیجه سلام الله علیها

شاید بتوان یکی از مهمترین وقایع را که عاملی بزرگ برای جاودانگی نام ایشان است، ولادت ام‌الئمه حضرت صدیقه‌ی کبری - فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها - به شمار آورد. این حادثه هر چند به صورتهای گوناگونی نقل شده اما مضمون واحدی دارد. هنگامی که درد زایمان به سراغ ایشان آمد، به واسطه‌ی فرستاده‌ای از زنان قریش یاری طلبید. زنان قریش با سرزنش ایشان که به سخن ما اعتنا نکردی و با یتیم قریش ازدواج کردی، استمداد ایشان را رد کردند. در این هنگام چهار زن بلند قامت وارد اتاق شدند. آنها خود را این گونه معرفی کردند:

ساره (همسر حضرت ابراهیم علیه السلام)

آسیه (همسر فرعون)

مریم (مادر حضرت عیسی علیه السلام)

و کُلُّهُمْ (خواهر حضرت موسی علیه السلام).

آنها گفتند: ما از سوی خداوند برای کمک به شما و بشارت به قدم فرزندتان آمده‌ایم، در این فرزند و نسل او برکت قرار داده شده است. (۳۱)

این اتفاق از عنایت خداوند متعال به خدیجه‌ی کبری سلام الله علیها حکایت دارد. وقتی همه از یاری ایشان سر باز زدند فرستادگان الهی نصر خداوند را برای وی به ارمغان آوردند و معلوم ساختند که **إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ**. (۳۲)

اولین زنی که ایمان آورد

ایمان آوردن ام‌المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها به رسالت و دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی است:

حضرت خدیجه سلام الله علیها در بین زنان اولین زنی بود که به خدا و محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد. ابن عباس:

«كَانَتْ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَصَدَّقَ مُحَمَّدًا فِي مَا جَاءَ بِهِ مِنْ رَبِّهِ.»

حضرت خدیجه سلام الله علیها اولین کسی بود که به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را، در آن چه از سوی خدایش آورده بود، تصدیق کرد.

ابن هشام:

«آمَنْتُ بِهِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَصَدَّقَتْ بِمَا جَاءَ مِنَ اللَّهِ وَوَأَزْرَتْهُ عَلَيَّ أَمْرَهُ وَكَانَتْ وَ لِمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَصَدَّقَ بِمَا جَاءَ مِنْهُ.»

حضرت خدیجه دختر خویلد به او [محمد] ایمان آورد و آنچه را از طرف خدا آورده تصدیق کرد، او را در کارش یاری داد و اولین کسی بود که به خدا و رسول و درستی آنچه آورده بود ایمان آورد.

مسلم:

«كَانَتْ خَدِيجَةُ وَزِيرَةً صَدَّقَ عَلَى الْإِسْلَامِ وَكَانَ يَسْكُنُ إِلَيْهَا.»

حضرت خدیجه سلام الله علیها وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، اسلام را تصدیق کرد و پیامبر به واسطه او آرامش

می‌یافت.

طبری:

«فَلَمَّا أَكْرَمَ رَسُولُ اللَّهِ بِبُيُوتِهِ آمَنَتْ بِهِ خَدِيجَةٌ.»

وقتی پیامبر به نبوت تشریف یافت، حضرت خدیجه به او ایمان آورد.

ام المؤمنین حضرت خدیجه در همان دوران دعوت پنهانی (سه سال اول) اسلام خود را اعلام کرد. ابو یحیی بن عقیف از پدرش و او از جدش عقیف، که تاجر مشهوری بود روایت کرده که وقتی پای به مسجد الحرام نهاد با منظره‌ای شگفت رو به رو شد او سه نفر را در حال نماز خواندن دید. از ابن عباس درباره‌ی کردار آنها پرسید. گفت:

نفر نخست مدعی نبوت است، مرد پشت سرش علی و آن زن هم همسر محمد صلی الله علیه و آله و سلم خدیجه است. غیر از اینها کسی را بر این آیین سراغ ندارم. (۳۳)

حضرت علی علیه السلام خود خاطره‌ی آن روزها را چنین بیان می‌کند:

«وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَدِيجَةَ وَ أَنَا تَالِئُهُمَا أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرَّسَالَةَ وَ أَشْمُ رِيحَ النَّبُوَّةِ»...

کسی آن روز در اسلام جمع نشد غیر از رسول خدا، خدیجه و من سومین آنها بودم. نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را به مشام احساس می‌کردم. (۳۴)

وجود شخصیت‌هایی چون حضرت ابوطالب علیه السلام و ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها، به این دلیل که دارای موقعیت برتر اجتماعی بودند، از بار فشارهای روانی و ظاهری مشرکان علیه آیین نوپای محمدی صلی الله علیه و آله و سلم تا حدود زیادی می‌کاست. ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها با شهادت تمام همراه علی علیه السلام در اعلام موجودیت جامعه‌ی اسلامی شرکت جست.

دعوت آشکار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به اسلام

اشاره

سه سال پس از آغاز بعثت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دعوتش را علنی ساخت.

حضرت ابوطالب، حضرت خدیجه و حضرت علی، با جان و دل از وی پشتیبانی کردند. خدمات حضرت خدیجه سلام الله علیها در این دوران از دو جنبه قابل ارزیابی است:

۱ - حمایت اجتماعی

ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها به دلیل وجهی مناسب اجتماعی توانست بارها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را از شر افراد نادان برهاند؛ برای مثال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ایام حج، بالای کوه صفا رفت و با صدای بلند ندا داد که: ای مردم من فرستاده پروردگارم. آنگاه به کوه مروه رفت و سه بار سخن پیشین را تکرار کرد. عرب‌های متعصب (۳۵) هر یک سنگی برداشته در پی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روانه شدند.

ابوجهل سنگی پرتاب کرد که به پیشانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اصابت کرد، خون از پیشانی‌اش جاری شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به کوه ابوقبیس رفت، مشرکان نیز در پی او روانه شدند. حضرت علی علیه السلام خود را به ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها رساند و موضوع را به وی باز گفت. اشک بر گونه‌های حضرت خدیجه سلام الله علیها جاری شد،

ظرفی از غذا برداشت و برای یافتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با علی علیه السلام راهی کوه‌ها و دشت‌ها شد. جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و فرمود:

از گریه‌ی حضرت خدیجه سلام الله علیها ملائک به گریه آمدند. او را بخواه، سلام برسان، بگو خدا به تو سلام می‌رساند و او را به خانه‌ای بهشتی که از نور زینت شده، بشارت بده.

حضرت خدیجه سلام الله علیها و حضرت علی علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را یافته، به خانه آوردند. مردم به خانه‌ی حضرت خدیجه سلام الله علیها حمله ور شده، خانه را سنگباران کردند. حضرت خدیجه سلام الله علیها بیرون آمد و گفت: آیا از سنگباران کردن خانه زنی که نجیب‌ترین قوم شماست، شرم ندارید؟

مردم با شنیدن سخنانش پراکنده شدند و او برای مداوای همسرش به خانه بازگشت. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم سلام خدا را به وی رساند. او در پاسخ گفت:

إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَعَلَى جَبْرَائِيلَ السَّلَامُ وَعَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ وَبَرَكَاتِهِ.

خدا خود سلام است و سلام از اوست و سلام بر جبرئیل و بر تو ای رسول خدا، رحمت و برکات خداوند بر تو باد. (۳۶)

۲ - حمایت‌های عملی و مالی

ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها نه تنها از اعتبار و موقعیت اجتماعی خود برای دفاع از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سود می‌برد، بلکه با ورود به صحنه‌های دشوار به دفاع از حریم نبوت پرداخت. او خود در شعب ابی طالب حضور یافت و همراه پیامبر سه سال در آنجا به سر برد. این سه سال را می‌توان سالهای اوج فداکاری ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها نامید. او در طول سه سال تحریم اقتصادی تامین نیازهای مالی مسلمانان را بر عهده داشت. علاوه بر اموال ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها، ثروت بستگان او مانند حکیم بن حزام نیز در جهت یاری دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم صرف می‌شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بارها فداکاری ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها را مطرح ساخت و بر این حقیقت که او در راه اسلام از اموالش گذشت تاکید کرد.

نقش ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها در پیشبرد اسلام

وقتی حضرت ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها دریافت که سعادت‌مند شده، هر چه داشت در راه پیشرفت و موقعیت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم انفاق کرد. او تمام اموال خویش را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بخشید و در راه نشر اسلام به مصرف رساند. تا جایی که هنگام ارتحال، پارچه‌ای برای کفن نداشت. ابن اسحاق جمله‌ای در شان ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها دارد که گویای همکاری و صداقت او در پیشبرد اسلام است. او می‌گوید:

«خدیجه یاور صادق و با وفایی برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و مصیبت‌ها در پی رحلت ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها و حضرت ابوطالب علیه السلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سرازیر شد.»

گویا این دو، در برابر هجوم ناملایمات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، سدی بلند و مستحکم بودند.

این جمله، معروف که اسلام رهین اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، شمشیر حضرت علی علیه السلام و اموال ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها است از نهایت همکاری و صداقت حضرت خدیجه سلام الله علیها پرده برمی‌دارد.

القاب گرامی ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها

اشاره

برای ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها القاب فراوانی است که از عظمت بیکران و قداست بی پایان آن حضرت حکایت می‌کند، که از آن جمله است:

۱. صدیقه:

در فرازی از زیارتنامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام درود بر زوجات طاهرات، از حضرت خدیجه سلام الله علیها به عنوان «الصدیقه» تعبیر شده و این واژه در قرآن یکبار به کار رفته و آن هم در مورد حضرت مریم و حضرت صادق علیه السلام آن را به معنای معصوم بیان فرموده است.

۲. مبارکه:

خداوند مَنان به حضرت عیسی علیه السلام وحی فرمود که نسل پیامبر آخر الزمان از بانوی مبارکه است عبدالله بن سلیمان نیز این معنی را از «انجیل» روایت کرده است.

۳. ام المؤمنین:

همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و در رأس آنها حضرت خدیجه سلام الله علیها در منطق قرآن «ام المؤمنین» لقب یافته‌اند، ولی به تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وی برترین و بهترین آنان می‌باشد و بعضی‌ها هم به دلیل بی تقوایی از امهات مؤمنین خارج شدند.

۴. طاهره:

مشهورترین لقب حضرت خدیجه سلام الله علیها در عصر جاهلیت «طاهره» بود زیرا او پاک‌ترین و عقیف‌ترین بانوی آن دوران بود.

۵. بانوی بانوان

امیر مؤمنان علیه السلام در چکامه‌ای که به عنوان سوگنامه‌ی حضرت خدیجه سلام الله علیها سروده‌اند، از او به عنوان «سیده النّسوان» ، بانوی بانوان تعبیر کرده‌اند. امام صادق علیه السلام نیز از او به «سیده قریش» یاد کرده‌اند. اسماء بنت عمیس نیز او را «سیده نساء العالمین» می‌خواند و در عهد جاهلی او را «سیده نساء القریش» می‌خواندند.

۶. دیگر القاب

در زیارتنامه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت خدیجه سلام الله علیها به عنوان: راضیه، مرضیه و زکیه نیز تعبیر شده است. یتیمان او را «ام الیتامی»، بینوایان او را «ام الصعالیک»، مؤمنان او را «ام المؤمنین» و کوثر جاری خلقت نیز او را «ام الزهراء» یا سرچشمه کوثر می‌دانستند.

رحلت ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها

حضرت خدیجه سلام الله علیها بیست و چهار سال با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زندگی کرد و سرانجام در بستر بیماری قرار گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که بر بالین او حاضر بود، ضمن گفتگوی با وی فرمود:

خدا تو را با مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم برابری داده است.

وقتی روح حضرت خدیجه سلام الله علیها به سوی جهان جاودان پر کشید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخت گریست. چون در حَجُونِ قبری برایش کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود به راه افتاد؛ همچنان که اشک از چشمانش می‌بارید داخل قبر شد و خوابید، افزونتر از قبل گریست و او را دعا کرد. آنگاه برخاست و با دست خویش همسرش را در قبر گذاشت. حضرت فاطمه سلام الله علیها، یادگار ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها گرد پدر می‌گشت، خود را به دامان او می‌آویخت، بهانه‌ی مادر می‌گرفت و دل دردمند پدر را آتش می‌زد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز سکوت چیزی نداشت؛ جبریل نازل شد و گفت: ای پیامبر، به فاطمه بگو خدا برای مادرت قصری از لؤلؤ ساخته که درونش آشکار است و در آنجا هیچ سختی و تلخی نیست. به این ترتیب فرشته‌ی الهی پایان رنج‌ها و محنت‌های حضرت خدیجه سلام الله علیها را اعلام کرد.

وفات حضرت خدیجه سلام الله علیها به فاصله‌ی اندکی از رحلت اندوهبار حضرت ابوطالب رخ داد، محققان زمان وفاتش را سه سال قبل از هجرت می‌دانند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن سال را «عام الحُزن»؛ سال غم و اندوه نام نهاد و در واقع یک سال اعلام عزای عمومی نمود.

وصایای حضرت خدیجه سلام الله علیها

حضرت خدیجه سلام الله علیها در آخرین لحظات زندگی وصایائی به شرح زیر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمود:

۱. برای او دعای خیر کند.
 ۲. او را به دست خود در خاک قرار دهد.
 ۳. پیش از دفن در قبر او وارد شود.
 ۴. عباتی را که به هنگام نزول وحی بر دوش داشت، روی کفن او قرار دهد.
- حضرت خدیجه سلام الله علیها که همه اموال منقول و غیرمنقولش را به حبیب خود بخشیده بود، در مقابل فقط یک عبا مطالبه نمود و آن را مستقیماً طلب نکرد، بلکه به وسیله حضرت فاطمه سلام الله علیها تقاضا کرد. آنگاه پیک وحی فرود آمد و کفن بهشتی از سوی پروردگار از بهشت آورد.

پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و سلم نخست با عبا خود او را کفن کرد، آنگاه کفن بهشتی را بر روی آن قرار دادند. ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها در آن لحظات آخر در مورد حضرت زهرا سلام الله علیها ابراز نگرانی کرد، اسماء بنت عمیس تعهد نمود که در شب زفاف او به جای خدیجه سلام الله علیها نقش مادری ایفا کند.

منزل حضرت خدیجه سلام الله علیها

پس از ارتحال خدیجه کبری سلام الله علیها منزل مسکونی‌اش به عنوان یکی از مشاهد مشرفه، همه ساله مورد بازدید هزاران زائر مشتاق، و الهام بخش حجاج بیت الله الحرام بوده است. ابن بطوطه جهانگرد نامی می‌نویسد:

از مشاهد مشرفه در نزدیکی مسجدالحرام «قَبَّةُ الْوَحی» است که در سال ۷۲۷ ه.ق بر قبر وی ساختند و آن خانه ام المؤمنین خدیجه

سلام الله علیها می‌باشد. که در سال ۱۳۴۴ ه. ق به وسیله‌ی فرقه ضالّه وهابیت ویران شد.

شیخ انصاری قدس سره در مناسک حج خود می‌نویسد:

در مکه معظمه مستحب است که حجاج خانه خدا به منزل حضرت خدیجه سلام الله علیها شرفیاب شوند.

حضرت خدیجه سلام الله علیها در قرآن

(۱) - سوره فرقان / ۷۴

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا

و کسانی که می‌گویند: «پروردگارا! از همسران و فرزندانمان مایه روشنی چشم ما قرار ده و ما را برای پرهیزگاران پیشوا گردان!»

و عن الحاكم الحسكاني الحنفي عن ابي سعيد في قوله تعالى «هب لنا» الآية.

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: قلت: يا جبرئيل من ازواجنا؟

قال: خديجه.

قال: من ذرياتنا؟

قال: فاطمه و «قره عين».

قال: الحسن و الحسين.

قال: «و اجعلنا للمتقين اماما»

قال: علي عليه السلام.

و ذكره المجلسي رحمه الله عليه

و علامه مجلسی قدس سره شبیه همین روایت را ذکر نموده‌اند.

و عن الحكيم الفيض الكاشاني رحمه الله عليه و فسر ايضاً بالنبوه و بالقرآن و بخديجه رضى الله عنها فان جميع اولاده صلى الله عليه و

آله و سلم منها سوى ابراهيم.

و في تفسير القمي رحمه الله عليه سوره الفرقان (ازواجنا) خديجه.

حاکم حَشْكَانِي از قرآن پژوهان نامدار اهل تسنن در این مورد آورده است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر این

آیه فرمودند:

پس از نازل شدن این آیات از فرشته وحی پرسیدم: منظور از «ازواجنا» کیست؟

پاسخ داد: خدیجه سلام الله علیها است. و «ذریاتنا» فاطمه سلام الله علیها و دو نور دیده‌اش حسن و حسین علیهما السلام هستند و در

جمله‌ی «و اجعلنا للمتقين اماما» منظور حضرت علی علیه السلام است.

مرحوم «فیض کاشانی» در تاویل همین آیه می‌نویسد:

«منظور از آن، مقام والای رسالت، قرآن شریف و یار و مشاور پر اخلاص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خدیجه سلام الله علیها

است که سادات از نسل او هستند.

و تفسیر قمی نیز بر آن است که منظور از واژه‌ی «ازواجنا» در آیه‌ی مورد بحث حضرت خدیجه سلام الله علیها است.

(۲) - سوره ضحی / ۶

وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنِي (۶)

آیا او تو را یتیم نیافت و پناه داد؟!؟

و عن الصدوق اعلى الله مقامه الشريف عن ابن عباس قال: سألته عن قول الله عزوجل «الم يجدك يتيماً فآوى».

قال: انما سمى يتيماً لانه لم يكن له نظير على وجه الارض من الاولين و لا من الآخريين. فقال الله عزوجل ممتناً عليه بنعمته «الم يجدك يتيماً فآوى» اى وحيداً لا نظير لك «فاوى» اليك الناس و عرفهم فضلك حتى عرفوك «و وجدك عائلاً» يقول فقيراً عند قومك يقولون لا مال لك فاغناك الله بمال خديجه ...

مرحوم شيخ صدوق (ره) در تفسير اين آيات مى نويسد:

بدان دليل آن حضرت «يتيم» خوانده شد که در کران تا کران هستی بی نظیر و تک نسخه است، چرا که اين واژه به مفهوم بی همانند آمده است. به همین جهت خدا با اشاره به نعمتهای گرانس به او مى پرسد:

آيا خدايت تو را تک نسخه و بی همانند نيافت؛ و پناه داد و برترى و شکوه تو را به مردم شناساند و تو را بلند آوازه ساخت؟! و تو را تنگدست يافت، و به وسيله ی ثروت هنگفت خديجه سلام الله عليها بی نیاز گردانيد.

بسیاری از مفسران بر آنند که توانگری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به اموال حضرت خديجه سلام الله عليها بوده است و خداوند متعال در اين آیه به کنایه از حضرت خديجه سلام الله عليها و احسان او یاد فرموده است.

(۳) - سوره مطففین ۱۸ - ۲۸

كَلَّا- إِنَّ كِتَابَ الْأُبْرَارِ لَفِي عِلِّيْنَ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ * إِنَّ الْأُبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * عَلَى الْأَرَائِكِ يُنظَرُونَ * تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ * يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَحْتُومٍ * خِتَامُهُ مِسْكَ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ * وَ مَزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ *

چنان نیست که آنها (درباره‌ی معاد) می‌پندارند، بلکه نامه‌ی اعمال نیکان در «علین» است! * و تو چه می‌دانی «علین» چیست! * نامه‌ای است رقم‌خورده و سرنوشتی است قطعی * که مقربان شاهد آنند! * مسلماً نیکان در انواع نعمتند: * بر تختهای زیبای بهشتی تکیه کرده و (به زیباییهای بهشت) می‌نگرند! * در چهره‌هایشان طراوت و نشاط نعمت را می‌بینی و می‌شناسی! * آنها از شراب (طهور) زلال دست‌نخورده و سر بسته‌ای سیراب می‌شوند! * مهری که بر آن نهاده شده از مشک است و در این نعمتهای بهشتی راغبان باید بر یکدیگر پیشی گیرند! * این شراب (طهور) آمیخته با «تسним» است، * همان چشمه‌ای که مقربان از آن می‌نوشند.

و عن المجلسی (ره) عن جابر بن عبدالله رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: قوله عزوجل: «و مزاجه من تسنیم» قال:

هو اشرف شراب فی الجنة يشربه محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و هم المقربون.

السابقون: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابیطالب و الائمه و فاطمه و خديجه صلوات الله عليهم و ذريتهم الذين اتبعوهم بايمان يتسنم عليهم من اعالي دورهم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر این آیه فرمود:

مقربان بارگاه خدا و پیشتازان راه عدالت و آزادی عبارتند از:

پیامبر، امیرمومنان، امامان اهل بیت، که پس از علی علیه السلام یکی پس از دیگری خواهد آمد، فاطمه سلام الله عليها دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خديجه بنت خويلد.

و عن علی بن ابراهيم بن هاشم (ره) «و السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ خَدِيجَةُ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ ذُرِّيَاتُهُمْ تَلْحَقُ بِهِمْ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» وَ الْمُقَرَّبُونَ يَشْرَبُونَ مِنْ تَسْنِيمٍ بَحْتًا صَرَفًا وَ سَائِرُ الْمُؤْمِنِينَ مَمْرُوجًا.

و عن المجلسی (ره) قوله تعالى «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» وَ هُمْ عَلَى صِلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ أَصْحَابِهِ وَ

الْمُؤْمِنَاتِ» وَ هُنَّ خَدِيجَةٌ وَ صُويِحْبَاتُهَا...

(۴) - سوره آل عمران ۴۲/

وَ إِذِ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان، برتری داده است.

و عن شیخ الطائفة الطوسی اعلى الله مقامه الشريف «وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ قال الحسن و ابن جریح على عالمی زمانها و هو قول ابی جعفر علیه السلام لان فاطمه سیده نساء العالمین.

وَ رَوَى عَنِ النَّبِيِّ انه قال: فضلت خديجه على نساء أمتي كما فضلت مریم على نساء العالمين.

همانگونه که مریم بر زنان جهان برتری داده شد، خدیجه سلام الله علیها نیز بر زنان امت من برتری داده شد.

و عن الزمخشري و عن النبي كمل من الرجال كثير و لم يكمل من النساء الا اربع: آسیه بنت مزاحم امرأه فرعون و مریم بنت عمران و خديجه بنت خويلد و فاطمه بنت محمد صلى الله عليه و آله و سلم...

بسیاری از مردم در زندگی به سوی کمال اوج گرفتند، اما از میان زنان این چهار زن نمونه رشد و اوج هستند: آسیه سلام الله علیها،

مریم سلام الله علیها، خدیجه سلام الله علیها و فاطمه سلام الله علیها بنت محمد صلى الله عليه و آله و سلم.

و عن البغوي خَيْرُ نِسَائِهَا مَرْيَمُ بنت عمران و خَيْرُ نِسَائِهَا خَدِيجَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا.

و عن الآلوسی: عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم و قال: اربع نسوة سادات عالمهن مریم بنت عمران و آسیه بنت

مزاحم و خدیجه بنت خويلد و فاطمه بنت محمد صلى الله عليه و آله و سلم و افضلهن عالماً فاطمه.

آلوسی از ابن عباس از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم نقل می کند که حضرت فرمودند: چهار زن سالار زنان روزگار شدند،

مریم بنت عمران، آسیه بنت مزاحم، خدیجه و فاطمه و افضل ترین آنها فاطمه زهرا سلام الله علیها می باشد.

و عن القرطبي: عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه و آله: أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ.

برترین و پر فضیلت ترین زنان بهشت عبارتند از: خدیجه، فاطمه بنت محمد، مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم.

و عن ابن كثير عن علي بن ابيطالب عليه السلام قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: خَيْرُ نِسَائِهَا مَرْيَمُ وَ خَيْرُ نِسَائِهَا خَدِيجَةُ

بنت خويلد.

(۵) - سوره فاطر ۱۹ - ۲۲

وَ مَا يَشْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ * وَ لَا الظُّلُمَاتُ وَ لَا النُّورُ * وَ لَا الظُّلُّ وَ لَا الْحُرُورُ * وَ مَا يَشْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْواتُ إِنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ مَنْ

يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ *

و نابینا و بینا هرگز برابر نیستند، * و نه ظلمتها و روشنایی، * و نه سایه (آرامبخش) و باد داغ و سوزان! * و هرگز مردگان و زندگان

یکسان نیستند! خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد می‌رساند، و تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور

خفته‌اند برسانی!

ذكر السيد المتبحر العلامة هاشم البحراني (ره) عن طريق المخالفين عن ابن عباس قال:

قوله عزوجل: وَ مَا يَشْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ.

قَالَ الْأَعْمَى أَبُو جَهْلٍ وَ الْبَصِيرُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام

وَ لَا الظُّلُمَاتُ وَ لَا النُّورُ فَالظُّلُمَاتُ أَبُو جَهْلٍ وَ النُّورُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام.

وَلَا الظَّلَّ وَلَا الحَرُورُ فَالظَّلَّ ظَلَّ امیر المؤمنین علیه السلام فی الجَنَّةِ وَالْحَرُورُ یغنی جَهَنَّمَ لِأبی جهلٍ.

ثم جمعهم جميعاً، فقال: و ما يستوی الاحیاء و لا الاموات فالاحیاء علی و حمزه و جعفر و الحسن و الحسین و فاطمه و خدیجه علیهم السلام، و الاموات کفار مکه.

علامه متبحر سید هاشم بحرانی از طریق مخالفین (اهل سنت) درباره قول خداوند «وَمَا یَشْتَوِی الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ» از ابن عباس نقل می کند که گفت:

منظور از کور و کوردل ابوجهل می باشد و منظور از صاحب بصیرت و بینش امیرالمومنین علیه السلام می باشد. منظور از ظلمات و تیرگی ها، ابوجهل و منظور از نور و روشنائی امیرالمومنین علیه السلام است. منظور از سایه ی دل انگیز و آرامبخش سایه ای است در بهشت برای امیرمومنان و منظور از گرمای سخت و مرگبار آتش شعله دوزخ، ابوجهل می باشد.

سرانجام در مورد آیه « مَا یَشْتَوِی الْأَحْیَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ » گفت:

منظور از زندگانی حقیقی در این آیه حضرت علی، حمزه، جعفر و حسن و حسین، فاطمه، و خدیجه علیهم السلام می باشند و منظور از مردگان، کفار مدینه می باشند.

(۶) - سوره آل عمران ۳۳/

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ

خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد.

عن فرات الکوفی طاب ثراه عن ابی مسلم الخولانی، قال: دخل النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی فاطمه الزهرا سلام الله علیها و عایشه و هما تفتخران و قد احمرت وجوههما فسألتهما عن خبرهما، فاخبرتا.

فقال النبی صلی الله علیه و آله: یا عایشه او ما علمت ان الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران و علیاً و الحسن و الحسین و حمزه و جعفرأ و فاطمه و خدیجه علی العالمین.

پیامبر فرمود:

ای عایشه آیا نمی دانی که خدا آدم، نوح، دودمان ابراهیم و خاندان عمران، وجود امیرالمومنین، حسن و حسین، حمزه، جعفر، خدیجه و فاطمه علیهم السلام را بر جهانیان برگزید.

(۷) - سوره اعراف / ۴۶ - ۵۰

وَ بَیَّنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیمَاهُمْ وَ نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَیْكُمْ لَمْ یَدْخُلُوهَا وَ هُمْ یَطْمَعُونَ * وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا یَعْرِفُونَهُمْ بِسِیمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا کُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ * أَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا- ینالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ إِذْ خُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَیْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ * وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَیْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْکَافِرِينَ *

و در میان آن دو [بهشتیان و دوزخیان، حجابی است و بر «اعراف» مردانی هستند که هر یک از آن دو را از چهره شان می شناسند و به بهشتیان صدا می زنند که: «درود بر شما باد!» اما داخل بهشت نمی شوند، در حالی که امید آن را دارند. * و هنگامی که چشمشان به دوزخیان می افتد می گویند: «پروردگارا! ما را با گروه ستمگران قرار مده!» * و اصحاب اعراف، مردانی (از دوزخیان را) که از سیمایشان آنها را می شناسند، صدا می زنند و می گویند:

«(دیدید که) گردآوری شما (از مال و ثروت و آن و فرزند) و تکبرهای شما، به حالتان سودی نداد!» * آیا اینها [این واماندگان بر اعراف همانان نیستند که سوگند یاد کردید رحمت خدا هرگز شامل حالشان نخواهد شد؟! (ولی خداوند به خاطر ایمان و بعضی اعمال خیرشان، آنها را بخشید هم اکنون به آنها گفته می شود): داخل بهشت شوید، که نه ترسی دارید و نه غمناک می شوید! * و

دوزخیان، بهشتیان را صدا می‌زنند که:

«(محبت کنید) و مقداری آب، یا از آنچه خدا به شما روزی داده، به ما ببخشید!»

آنها (در پاسخ) می‌گویند:

«خداوند اینها را بر کافران حرام کرده است!»

و عن البحرائی ایضاً اعلی الله مقامه الشریف عن بشر بن حبیب عن ابی عبدالله علیه السلام انه سئل عن قول الله عزوجل: «وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ قَالَ:

سور بین الجنه و النار علیه محمد و علی و الحسن و الحسین و فاطمه و خدیجه الکبری علیهم السلام، فینادون این محبونا؟ این شیعتنا؟ فیقولون الیهم فیعرفونهم باسمائهم و اسماء ابائهم، و ذلك قوله عزوجل کلاً بِسَمَائِهِمْ ای باسوائهم فیأخذون بایدیهم فیجوزون بهم الصراط و یدخلون الجنه.

از امام صادق علیه السلام در مورد حجاب میان بهشتیان و دوزخیان پرسیده شد، که فرمود:

منظور از آن گذرگاه و دژ بلندی است میان بهشت و دوزخ که بر فراز آن، پیامبر، علی، حسن، حسین، فاطمه و خدیجه قرار دارند و از آنجا ندا می‌دهند که:

«دوستداران و شیعیان ما کجا هستند؟ آنگاه دوستان و شیعیان اهل بیت: به سوی آنان می‌روند و آنان را با نام و نام خانوادگی شان می‌شناسند و دست آنها را می‌گیرند و از آن گذرگاه سخت می‌گذرانند و وارد بهشت می‌نمایند.»

فضائل ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها

۱. قبول ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

امیرمؤمنان علی ابن ابیطالب علیه السلام از سن شش سالگی در خانه پیامبر تحت مراقبت ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها بودند و لذا حضرت خدیجه سلام الله علیها نسبت به آن حضرت حق پرورش و مادری داشت، هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مقام منیع ولایت (۳۷) را به حضرت خدیجه سلام الله علیها بیان نمودند و از او درخواست کردند که به ولایت امیرمؤمنان معتقد شود، حضرت خدیجه سلام الله علیها با صراحت تمام عرضه داشتند: من به ولایت علی علیه السلام ایمان آوردم و بیعت نمودم.

مهرورزی حضرت خدیجه سلام الله علیها به حضرت علی علیه السلام در سطحی بود که در وصف امیرمؤمنان علیه السلام آورده‌اند: او برادر پیامبر، عزیزترین مردمان در نزد او و نور چشم خدیجه کبری سلام الله علیها است.

۲. بصیرت ژرف

از بالاترین فضائل خدیجه کبری سلام الله علیها این است که از اندیشه‌ی بلند و فکر عمیق و بصیرت ژرف برخوردار بود؛ مخصوصاً عقل عملی او در اوج خود قرار داشت. این امر را می‌توان از انتخاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان شوهر آینده و شایسته خود از بین آن همه خواستگاران تاجر فهمید.

او در چهره و رفتار محمد صلی الله علیه و آله و سلم آینده‌ی درخشان و ممتاز او را می‌دید، به همین جهت راز پیشنهاد ازدواج با محمد صلی الله علیه و آله و سلم را (قبل از بعثت) چنین بیان می‌کند:

«يَا بَنَ عَمِّ! اِنِّي قَدْ رَغِبْتُ فِيكَ لِقِرَائَتِكَ مِنِّي وَ شَرَفِكَ فِي قَوْمِكَ وَ اَمَانَتِكَ عِنْدَهُمْ وَ حُسْنِ خُلُقِكَ وَ صِدْقِ حَدِيثِكَ؛ (۳۸)

ای پسر عمو! من به خاطر خویشاوندی‌ات با من و شرف و امانتداری‌ات در میان قوم خود و به جهت اخلاق نیکو، راستگویی‌ات، به تو تمایل پیدا کردم.»

جملات فوق به خوبی نشان می‌دهد که محبت و ارادت این بانو به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر اساس عشق مجازی و محبت شهوانی نبوده، بلکه بر اثر معرفت و شناخت عمیقی بوده است که از شخصیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم داشت. اما افرادی که چنین بصیرتی نداشتند، از جمله گروهی از زنان قریش سخت حضرت خدیجه سلام الله علیها را مورد ملامت و سرزنش قرار دادند، تا آنجا که گفتند:

«او با این همه حشمت و شوکت با یتیم ابوطالب که جوانی فقیر است تن به ازدواج داد. چه ننگ بزرگی.»

حضرت خدیجه سلام الله علیها که انتخابش از سر شناخت و معرفت بود، محکم و قرص بر انتخاب خویش پای فشرد و در جواب سخنان ناشی از جهالت و بی‌خبری آنها گفت:

«ای زنان! شنیده‌ام شوهران شما [و خودتان] در مورد ازدواج من با محمد خُرده گرفته‌اید و عیبجویی می‌کنید، من از خود شما می‌پرسم آیا در میان شما، فردی مانند محمد وجود دارد؟ آیا در شام و مکه و اطراف آن شخصیتی به سان ایشان در فضائل و اخلاق نیک سراغ دارید؟ من به خاطر این ویژگیها با او ازدواج کردم و چیزهایی از او دیده‌ام که بسیار عالی است.» (۳۹)

گذشت زمان، پیروزیهای پی در پی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، گسترش اسلام و فرزندان که از امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها به یادگار ماند، از جمله فاطمه زهرا سلام الله علیها که یازده امام معصوم از نسل اوست، بر انتخاب زیبای حضرت خدیجه سلام الله علیها و بصیرت ژرف او تحسین گفت؛ هر چند خود شاهد ثمرات انتخاب شایسته‌ی خویش نبود.

۳. ایمان و اسلام محکم و پایدار

همان بصیرت ژرف خدیجه سلام الله علیها که باعث انتخاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای همسری آینده‌ی او شد، عامل ایمان و اسلام او نیز گشت و باعث شد که لقب اول زن مسلمان را به خود اختصاص دهد.

«ابن‌البر» به سند خود از پدرش «ابی‌رافع» نقل می‌کند که پیامبر خدا در روز دوشنبه (مبعث) نماز گذارد و حضرت خدیجه سلام الله علیها در (ساعات) آخر همان روز نماز خواند. (۴۰)

و علی علیه السلام نیز بر ایمان و اسلام امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها این گونه صحه گذاشت که:

«... لَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يُؤْمِنُ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَدِيجَةَ وَ أَنَا ثَالِثُهُمْ. أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرَّسَالَةَ وَ أَشْمُ رِيحَ النَّبُوَّةِ؛ (۴۱...)

در آن زمان، اسلام در خانه‌ای نیامده بود مگر خانه‌ی رسول خدا و خدیجه، و من سوم ایشان بودم.. نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم.»

خدیجه سلام الله علیها تا آخرین لحظه بر آن ایمان پای فشرد و در راه اسلام فداکاری و گذشت نمود و یک لحظه از رهبر اسلام و حمایت او غافل نگشت.

۴. از برترین بانوان دو سرا

برترین زنان جهان هستی را چهار زن تشکیل می‌دهند؛ چنانکه ابن اثیر از انس بن مالک از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمودند: «خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مَرِيَمُ، آسِيَةُ، خَدِيجَةُ وَ فَاطِمَةُ؛ (۴۲) برترین زنان عالم مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه سلام الله علیها هستند.»

همین‌ها که کوله‌بار کمال را در دنیا بستند، در بهشت نیز در صدر قرار دارند و از جمله‌ی آنها خدیجه‌ی کبری سلام الله علیها

می‌باشد. «عکرمه» از «ابن عباس» نقل می‌کند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ مَرْيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُرَاحِمٍ إِمْرَأَةٌ فِرْعَوْنَ؛ (۴۳)

بهترین زنان بهشت اینانند: خدیجه دختر خُوَیَلِد، فاطمه دختر محمد و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم، همسر فرعون.»

۵. برترین همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همسران متعددی داشتند، ولی از نظر درجات یکسان نبودند.

یکی از آنها در حال حیات و بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سخت حضرت را اذیت و آزار داد و بر خلاف دستورات او حرکت کرد، که همین امر باعث تنزل مقام و منزلت او گردید، ولی برخی از آنها مانند خدیجه کبری با تمام وجود و هستی خویش در راه اطاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و جلب رضایت او کوشید و در نتیجه در بین تمام همسران رتبه ممتاز را کسب نمود.

مرحوم شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: «تَرَوُجَ رَسُولِ اللَّهِ بِخَمْسِ عَشْرَ إِمْرَأَةً أَفْضَلَهُنَّ خَدِيجَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ؛ (۴۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با پانزده زن ازدواج کرد که برترین آنان خدیجه دختر خُوَیَلِد بود.»

۶. مادر حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

طبق نص قرآن کریم همسران مادران روحانی مؤمنان و «ام‌المؤمنین» هستند: «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»؛ (۴۵) «همسران او (پیامبر) مادران مؤمنین هستند» و حضرت خدیجه سلام الله علیها از برترین مصداق‌های آیه به شمار می‌رود و این سعادت در بین همه زنان حضرت، نصیب خدیجه سلام الله علیها گشت که یازده امام از نسل او از طریق فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها پدید آید. راستی چنین مقامی نیاز به لیاقت و استعداد بالا دارد.

از بین همه فرزندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها از مقام ممتازی برخوردار است؛ چرا که هم دارای عصمت است (۴۶) و هم امامت و وصایت از طریق نسل او استمرار یافت.

۷. سخاوت و انفاق بی‌بدیل

ثروت حضرت خدیجه سلام الله علیها در آن دوران زبانزد خاص و عام بود. ثروت این بانوی کاردان و عاقله به قدری زیاد بود که مالداران درجه یک قریش چون «ابوجهل» و «عقبة بن ابی معیط» در نزد او ناچیز به شمار می‌رفتند.

مورخان ثروت خدیجه سلام الله علیها را بدین ترتیب شمرده‌اند:

۱. هزاران شتر که اموال تجارتی او را حمل می‌کردند.

۲. قبه‌ای از حریر سبز با طنابهای ابریشمی بر بام خانه‌اش افراشته بود. این امر نمایانگر ثروت فراوان او بود و فقرا نیز از روی این علامت برای استعانت و کمک مراجعه می‌کردند.

۳. چهارصد غلام و کنیز که خدمات ارجاعی او را انجام می‌دادند. (۴۷)

پس از ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت خدیجه سلام الله علیها تمامی این ثروت را در اختیار رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد و عرض کرد: «الْبَيْتُ بَيْنَكَ وَ أَنَا أُمَّتُكَ؛ خانه، خانه‌ی تو و من هم کنیز تو هستم.» (۴۸)

وَرَقَّةُ بِنْتُ نَوْفَلٍ عُمَوِيٍّ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ حضرت خدیجه سلام الله علیها، بعد از این قضیه کنار کعبه آمد و بین زمزم و مقام ابراهیم ایستاد و با صدای بلند گفت:

«ای عرب! بدانید که خدیجه شما را شاهد می‌گیرد که خود همه‌ی ثروتش را از غلامان و کنیزان، املاک، دامها، مهریه و هدایایش

را به محمد صلی الله علیه و آله و سلم بخشیده است و همه‌ی آنها هدیه‌ای است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن را پذیرفته است و این کار حضرت خدیجه سلام الله علیها به خاطر علاقه و محبت او به محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. شما در این باره گواه باشید و گواهی دهید.» (۴۹)

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز از این اموال برای پیشبرد اسلام و اهداف آن نهایت استفاده را برد. به همین جهت خود آن حضرت فرمود:

«هیچ ثروتی، هرگز مانند ثروت خدیجه به من سود نرساند.» (۵۰)

۸. صبر و بردباری بی‌مانند

فردی مانند حضرت خدیجه سلام الله علیها که در درون ثروت فراوان بزرگ شده طبعاً باید نازپرورده و کم تحمل باشد؛ اما حضرت خدیجه سلام الله علیها با برخورداری از نعمتها بعد از ازدواج و ایمان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خود را برای تحمل همه‌ی سختی‌ها آماده کرد، تحمل فشارهای مختلف مشرکان مکه، سرزنشهای بستگان، محاصره‌ی اقتصادی در شعب ابیطالب (۵۱) و ... مخصوصاً محاصره‌ی اقتصادی سخت او را اذیت و آزار داد. بنت الشاطی در این زمینه می‌گوید:

«حضرت خدیجه سلام الله علیها در سنی نبود که تحمل آن همه رنج برایش آسان باشد و از کسانی نبود که در جریان زندگی با تنگی معیشت خو گرفته باشد، اما در عین حال و با وجود کهولت سن، سختی‌هایی را که در اثر محاصره در شعب وارد می‌شد تا سرحد مرگ تحمل کرد.» (۵۲)

۹. حامی رسالت و محب امامت

چهار زن در این دنیا به حد کمال رسیده‌اند و به عنوان زنان نمونه و شایسته‌ی هستی شناخته شدند: آسیه، مریم، خدیجه، فاطمه سلام الله علیها. از مهمترین اشتراکات این چهار زن، حمایت و اطاعت از رهبری و پیشوایان زمان خود بوده است. آسیه تا پای جان از رهبری و رسالت موسی علیه السلام حمایت نمود، مریم با تحمل تهمت و رنج‌های پایه‌های رسالت عیسی علیه السلام را محکم نمود، فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها تا مرز شهادت از امام خویش علی بن ابیطالب علیه السلام پشتیبانی و دفاع نمود و سرانجام شهید راه امامت و ولایت گشت.

و اما امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها از حامیان راستین رسالت بود. او نیز جان و مال خویش را تقدیم رسالت نمود. او هم رسالت‌مدار بود و هم امامت‌محور. هم حامی و همگام رسالت بود و هم محب و طرفدار امامت.

در مورد حمایت از رسالت در بخش‌های پیشین اشاراتی به میان آمد، در این بخش فقط به یک نکته اکتفا می‌شود: حضرت آدم در بهشت نگاهی به زندگی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه سلام الله علیها انداخت و گفت:

«یکی از برتری‌های محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر من این است که همسر او برای اجرای اوامر خداوند با شوهرش همکاری و مساعدت نمود و حال آن که همسر من، مرا در نافرمانی خداوند تشویق نمود.» (۵۳)

اما در مورد محبت و ارادت حضرت خدیجه سلام الله علیها نسبت به حضرت علی علیه السلام، مرحوم مجلسی (ره) چنین نقل می‌کند: «پس از ازدواج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با حضرت خدیجه سلام الله علیها [و به دنیا آمدن علی علیه السلام]، حضرت خدیجه سلام الله علیها را از دوستی و محبت علی علیه السلام خبر داد و حضرت خدیجه سلام الله علیها پس از آن [به علی علیه السلام محبت فراوان داشت] و برای آن حضرت به وسیله‌ی خدمتکارانش لباس، زیورآلات، کنیز و ملزومات می‌فرستاد؛ به گونه‌ای که مردم می‌گفتند: علی برادر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و محبوبترین افراد نزد اوست و نور چشم خدیجه به حساب

می‌آید... الطاف و محبت‌های حضرت خدیجه سلام الله علیها صبح و شام به خانگی حضرت ابوطالب علیه السلام روان بود.» (۵۴)
 هنگام ولادت حضرت فاطمه سلام الله علیها، امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها بیشتر با ولایت آشنا گشت؛ چرا که دخترش حضرت زهرا سلام الله علیها هنگام ولادت، بعد از شهادت به توحید و رسالت، این گونه شهادت داد:
 «وَأَنَّ بَعْلِي سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَوَلَدِي سَادَةُ الْأَشْبَاطِ» (۵۵)

و به راستی همسر سید اوصیا و فرزندان سید و سالار نوادگان رسول خدا هستند.»
 علاوه بر این حضرت خدیجه سلام الله علیها ولایت حضرت علی و فرزندان او: را صریحاً پذیرفته بود، با آنکه در آن زمان امامت حضرت هنوز به فعلیت نرسیده بود.
 علامه مجلسی قدس سره می‌گوید:

«روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت خدیجه سلام الله علیها را نزد خود خواست و فرمود:
 این جبرئیل است و می‌گوید:

برای اسلام شروطی است:

اول: اقرار به یگانگی خداوند.

دوم: اقرار به رسالت پیامبران.

سوم: اقرار به معاد و عمل به اصول و مهمات شرع.

چهارم: اطاعت اولی الامر [یعنی علی] و ائمه‌ی طاهرین از فرزندان او و برائت از دشمنان آنها.»

حضرت خدیجه سلام الله علیها هم به آنها اقرار نمود و آنها را تصدیق کرد. (۵۶)

در خصوص امامت امیرمؤمنان، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت خدیجه سلام الله علیها فرمود:
 «هُوَ مَوْلَاكَ وَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامُهُمْ بَعْدِي؛

علی مولای تو و مولای تمام مؤمنان و امام آنها پس از من است.» آنگاه دست خود را بالای دست امیرمؤمنان گذاشت و امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها دست خود را بالای دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد و این گونه بیعت ابدی ولایتمداری را انجام داد. (۵۷)

۱۰. تشریف فرمایی حضرت خدیجه سلام الله علیها به محشر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تشریفات ورود حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها را به صحرای محشر چنین توصیف می‌نماید:

هفتاد هزار فرشته در حالی که پرچم‌هایی منقش و مزین با جمله «الله اکبر» را در دست دارند به استقبال او می‌شتابند.

۱۱. خدیجه سلام الله علیها در احادیث معراج نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

ابوسعید خدری می‌گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

وقتی که در شب معراج، جبرئیل مرا به سوی آسمانها برد و سیر داد، هنگام مراجعت به جبرئیل گفتم: «آیا حاجتی داری؟»
 جبرئیل گفت:

«حاجت من این است که سلام خدا و سلام مرا به خدیجه سلام الله علیها برسانی»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که به زمین رسید، سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه سلام الله علیها ابلاغ کرد، خدیجه گفت:

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ السَّلَامُ، وَعَلَى جِبْرِئِيلَ السَّلَامُ؛

همانا ذات پاک خدا سلام است و از او است سلام و سلام به سوی او باز گردد و بر جبرئیل سلام باد.» (۵۸)

۱۲. خدیجه سلام الله علیها در گفتار انبیای الهی، ائمه: و اصحاب صدر اسلام:

ابن سعد مورخ عرب از قول آدم علیه السلام چنین می گوید:

«آدم در بهشت به حوا گفت یکی از مزایایی که خدا نصیب رسول الله کرد این بود که جفتی چون حضرت خدیجه سلام الله علیها نصیب او نمود و حضرت خدیجه سلام الله علیها پیوسته برای انجام رسانیدن مشیت خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم کمک می کرد در صورتی که حوا سبب گردید که من در بهشت بر خلاف اراده‌ی خداوند رفتار نمایم.» (۵۹)

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا در ضمن خطبه‌ای که خود را به دشمن معرفی می کرد، فرمود:

«شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که جده من خدیجه سلام الله علیها دختر خُوَیَلِد است؟» (۶۰)

و نیز خطاب به دشمن فرمود:

«آیا می دانید که من فرزند همسر پیامبر شما خدیجه هستم؟» (۶۱)

امام سجاد علیه السلام در مجلس شاهانه‌ی یزید در دمشق در خطبه‌ی معروف خود، این چنین خود را معرفی می کند:

«أَنَا ابْنُ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى؛

من پسر خدیجه، بانوی بزرگ اسلام هستم.» (۶۲)

حضرت زینب سلام الله علیها در کربلا- در روز یازدهم محرم سال ۶۱ ه. ق هنگامی که کنار پیکرهای پاره پاره‌ی شهیدان آمد و مطالبی جانسوز گفت، از جمله در آنجا پس از ذکر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام از حضرت خدیجه سلام الله علیها یاد کرد و فرمود:

«بِأَبِي خَدِيجَةَ الْكُبْرَى: پدرم به فدای خدیجه بانوی بزرگ باد.» (۶۳)

یزید بن علی بن الحسین علیهم لسلام که انقلاب و شورش عظیمی بر ضد حکومت طاغوتی هشام بن عبدالملک نمود و سرانجام به شهادت رسید، در سخنی در برابر دشمن، چنین احتجاج می کند:

«وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمَوَدَّةِ أَبُونَا رَسُولُ اللَّهِ وَجَدَّتْنَا خَدِيجَةُ...»

و ما سزاوارتر به مودت و دوستی هستیم، چرا که پدر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جده‌ی ما خدیجه است.» (۶۴)

عبدالله ابن زبیر لعنة الله علیه با آنکه با خاندان رسالت دشمنی کرد در گفتگویی با ابن عباس، به حضرت خدیجه سلام الله علیها به عنوان عمه‌اش افتخار نموده و می گوید:

«أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ عَمَّتِي خَدِيجَةَ سَيِّدَةَ الْعَالَمِينَ؛ آیا نمی دانی که عمه‌ام حضرت خدیجه سلام الله علیها سرور بانوان جهان است؟»

(۶۵)

«در عصر امامت امام حسن علیه السلام پس از آنکه معاویه بر اوضاع مسلط شد، به کوفه آمد و چند روز در کوفه ماند و از مردم برای خود بیعت گرفت، پس از پایان کار بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و در آن خطبه آنچه توانست به ساحت مقدس امیرمؤمنان علی علیه السلام جسارت کرد و ناسزا گفت، با اینکه امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در مجلس حاضر بودند، امام حسین علیه السلام برخاست تا پاسخ معاویه را بدهد، امام حسن علیه السلام دست او را گرفت و نشانید و خود برخاست

و فرمود:

«ای آنکه علی علیه السلام را به بدی یاد کردی؟ منم حسن و پدرم علی علیه السلام است و تویی معاویه و پدرت صخر می‌باشد، مادر من فاطمه علیها سلام الله و مادر تو هند جگرخوار است، جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است جد تو حرب است، «وَجَدَّتِي خَدِيجَةُ وَ جَدَّتُكَ فَيْثَلَةُ...»

جده‌ی من خدیجه (بانوی بزرگ اسلام) ولی خدیجه‌ی تو فثیله (زن زشتکار جاهلیت) است. خداوند لعنت کند از ما، آن کس که نامش پلید و حَسَب و نسبش پست و سابقه‌اش بد و دارای کفر و نفاق است.» (۶۶)

حضرت خدیجه سلام الله علیها در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل است که فرمودند:

«خَيْرُ نِسَائِهَا خَدِيجَةُ وَ خَيْرُ نِسَائِهَا مَرْيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ» «بهترین زنان دنیا خدیجه سلام الله علیها و مریم دختر عمران هستند» (۶۷)

«خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم)»

بهترین زنان جهان عبارتند از: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، خدیجه دختر خویلد و فاطمه سلام الله علیها دختر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم (۶۸)

ابن عباس می‌گوید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چهار خط کشید. آنگاه پرسید: آیا می‌دانید این خطها چیست؟ گفتیم: خدا و رسولش داناتر است. فرمود:

«خیر نساء الجنة مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و آسیه بنت مزاحم امراة فرعون: بهترین زنان بهشت، مریم دختر عمران، خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آسیه دختر مزاحم، همسر فرعون است» (۶۹)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عایشه که در حال برتری جویی نسبت به حضرت فاطمه سلام الله علیها بود فرمودند:

«أَوْ مِمَّا عَلِمْتُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ وَ عَلِيًّا وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ حَمْرَةَ وَ جَعْفَرًا وَ فَاطِمَةَ وَ خَدِيجَةَ عَلَى الْعَالَمِينَ!»

آیا نمی‌دانی که خداوند، آدم، نوح، آل ابراهیم، آل عمران، علی علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، حمزه، جعفر، فاطمه سلام الله علیها و خدیجه سلام الله علیها را بر جهانیان برگزید؟! (۷۰)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: جبرئیل نزد من آمد و گفت:

ای رسول خدا! این خدیجه سلام الله علیها است، هر گاه نزد تو آمد، بر او از سوی پروردگارش و از طرف من، سلام برسان:

«وَ بَشَّرَهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ لَمْ يَصْحَبْ فِيهِ وَ لَمْ يَنْصَبْ» ،

«و او را به خانه‌ای از یک قطعه (زبرجد) در بهشت که در آن رنج و ناآرامی نیست مژده بده» (۷۱)

«أَزْبَعُ نِسْوَةَ سَيِّدِ السَّادَاتِ عَالِمِينَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ أَفْضَلُ لِهِنَّ عَالِمًا فَاطِمَةُ؛»

چهار زن سرور زنان جهان خود می‌باشند که عبارتند از:

مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، حضرت خدیجه سلام الله علیها دختر خویلد و فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و بهترین آنها در جهان فاطمه سلام الله علیها است» (۷۲)

«حَسْبُكَ مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمٌ وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ.
در میان بانوان دو جهان، در فضیلت و کمال کافی است: مریم، خدیجه، فاطمه و آسیه (علیهن السلام)» (۷۳)
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر (آیه ی ۲۲ مطفین) «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ، همان چشمه‌ی بهشتی که مقربان از آن می‌نوشند.» فرمود:

«الْمُقَرَّبُونَ السَّابِقُونَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمٌ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ الْأُمِّمَةُ وَ فَاطِمَةُ وَ خَدِيجَةُ» (۷۴)
روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود:

«تو همسری مانند فاطمه سلام الله علیها داری که من چنان همسری ندارم، تو مادرزنی مثل خدیجه سلام الله علیها داری که من چنین مادرزنی ندارم.» (۷۵)

روایت شده است: روزی جبرئیل به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و جویای خدیجه سلام الله علیها شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را نیافت، جبرئیل گفت:

«وقتی که او آمد، به او خبر برده که پروردگارش به او سلام می‌رساند.» (۷۶)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در چهل شبانه روز اعتزال از خدیجه سلام الله علیها توسط عمار یاسر به حضرت خدیجه سلام الله علیها چنین پیام داد:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيَبْهِي بِكَ كِرَامَ مَلَائِكَتِهِ كُلِّ يَوْمٍ مَرَارًا؛

همانا خداوند متعال به افتخار وجود تو هر روز به طور مکرر به فرشتگان بزرگش افتخار می‌کند» (۷۷)

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد در حضور مردم در شأن حسن و حسین علیهما السلام مطالبی فرمود، از جمله چنین فرمودند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ النَّاسِ جَدًّا وَ جَدَّةً؟

ای مردم! آیا شما را خبر ندهم به بهترین انسانها از جهت جد و جدّه؟»

حاضران عرض کردند: «آری، خبر بده!» فرمود:

«الْحَسَنُ وَ الْخُسَيْنُ جَدُّهُمَا رَسُولُ اللَّهِ وَ جَدَّتُهُمَا خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ؛

آنها حسن و حسین علیهما السلام هستند که جدشان رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و جدّه‌ی آنها خدیجه سلام الله علیها دختر خُوَيْلِدٍ می‌باشد» (۷۸)

در آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بستر رحلت قرار گرفت، حضرت زهرا سلام الله علیها بسیار پریشان و گریان بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حضرت زهرا سلام الله علیها را به وجود پر برکت مولا- علی علیه السلام دلداری داد و در فرازی ضمن یاد از خدیجه سلام الله علیها فرمود:

«دل خوش دار که:

إِنَّ عَلِيًّا أَوْلَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ هُوَ وَ خَدِيجَةُ أُمُّكَ؛

همانا علی علیه السلام نخستین شخص از این امت است که به ذات پاک خدا و رسولش ایمان آورد، او و خدیجه سلام الله علیها مادر تو اولین افرادی هستند که به اسلام پیوستند.» (۷۹)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وفات خدیجه‌ی کبری سلام الله علیها همواره از خاطرات شیرین و ایثار آن بانوی گرامی به نیکی یاد می‌کرد و هرگاه به یاد او می‌افتاد، اشک فراق بر دیدگانش جاری می‌شد از جمله:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نزد چند نفر از همسران خود بود، ناگاه سخنی از حضرت خدیجه سلام الله علیها به میان

آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنچنان آشفته و پر احساس شد که قطره‌های اشک از چشمانش سرازیر گشت. عایشه به آن حضرت گفت:

«چرا گریه می‌کنی؟ آیا برای یک پیرزن گندمگون از فرزندان آسند، باید گریه کرد؟»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ به او فرمود:

«صَدَقْتَنِي إِذْ كَذَبْتُمْ وَ آمَنْتَ بِي إِذْ كَفَرْتُمْ وَ وُلِدْتُ لِي إِذْ عَقَمْتُمْ

او هنگامی که شما مرا تکذیب می‌کردید، تصدیق کرد و هنگامی که کافر بودید، او به من ایمان آورد؛ و برای من فرزندان آورد در حالی که شما نازا هستید.» (۸۰)

نیز روایت شده:

روزی پیرزنی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد، آن حضرت او را مورد لطف سرشار قرار داد، وقتی آن پیرزن رفت، عایشه علت آن همه مهربانی به پیرزن را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، او در جواب فرمود:

«إِنَّهَا كَانَتْ تَأْتِينَا فِي زَمَنِ خَدِيجَةَ وَ إِنَّ حُسْنَ الْعَهْدِ مِنَ الْإِيمَانِ أَيْنَ پِيرَزْنِ دَرِ عَصْرِ زَنْدَگِیِ خَدِیجِه سَلَامِ اللهُ عَلِیْهَا، بَه خَانِه‌ی مَا مِی‌آمَد وَ از كَمَكْهَا وَ الطَّافِ سَرشَارِ خَدِیجِه سَلَامِ اللهُ عَلِیْهَا بَرخوردار بود، هَمَانَا نِیَكِ نَگْهَدَارِیِ عَهْدِ وَ سَابِقَه، از ایمان است.» (۸۱)

و مطابق روایت دیگر عایشه گفت:

«هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گوسفندی ذبح می‌کرد، می‌فرمود:

از گوشتش برای دوستان خدیجه سلام الله علیها بفرستید، یک روز در این باره با آن حضرت سخن گفتم، فرمود:

«إِنِّي لِأَحَبِّ حَبِيبِهَا

من دوست خدیجه سلام الله علیها را دوست دارم.» (۸۲)

زیارت نامه حضرت خدیجه سلام الله علیها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَوْجَةَ رَسُولِ اللَّهِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ،
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَوْجَةَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ،
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ،
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ،
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ،
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ،
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ الْمُؤْمِنَاتِ،
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَالِصَةَ الْمُخْلِصَاتِ،
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَةَ الْحَرَمِ وَ مَلَائِكَةَ الْبُطْحَاءِ،
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلَ مَنْ صَدَّقَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ مِنَ النِّسَاءِ،
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ وَفَتْ بِالْعُبُودِيَّةِ حَقَّ الْوَفَاءِ وَ اسْلَمَتْ نَفْسًا وَ انْفَقَتْ مَالَهَا لِسَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا قَرِينَةَ حَبِيبِ إِلَهِ السَّمَاءِ، الْمَرْوَجَةَ بِخُلَاصَةِ الْأَضْفِيَاءِ، يَا ابْنَةَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ،
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ سَلَّمَ عَلَيْهَا جِبْرَائِيلُ وَ بَلَغَ إِلَيْهَا السَّلَامُ مِنَ اللَّهِ الْجَلِيلِ،

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حَافِظَهُ دینِ اللَّهِ،
السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نَاصِرَةَ رَسُولِ اللَّهِ،
السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَنْ تَوَلَّى دَفْنَهَا رَسُولُ اللَّهِ وَاِسْتَوْدَعَهَا إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ حَبِيبُهُ اللَّهُ وَخَيْرُهُ أُمَّتِهِ، إِنَّ اللَّهَ جَعَلَكَ فِي مُشِيَّتَقَرِّ
رَحْمَتِهِ فِي قَصْرِ مِنَ الْيَاقُوتِ وَالْعُجْبَانِ، فِي أَعْلَى مَنَازِلِ الْجَنَانِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَیْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

اشعار در مدح حضرت خدیجه سلام الله علیها

مدح حضرت خدیجه سلام الله علیها

شاعر: میثم (غلامرضا سازگار)
ای داده به عصمت شرف و نام خدیجه
ای بسته به طوفت فلک احرام خدیجه
ای همسر پیغمبر اسلام خدیجه
ای عصمت حق فاطمه را مام خدیجه
ای ختم رسل را ز شرف نور دو دیده
پیش از شب بعثت به مُحَمَّد گرویده
ای بر تو سلام آمده از داور هستی
بگذشته در آئین نبی از سر هستی
دل داده و دل برده ز پیغمبر هستی
زیبید که بخوانند ترا مادر هستی
الحق که خدا دولت حق را به تو داده
أُمَّ النَّجَبَاءِ فاطمه زهرا به تو داده
اسلام ز اموال تو سرمایه گرفته
دین در کنف عزت تو سایه گرفته
توحید ز اخلاص تو پیرایه گرفته
اخلاص ز حسن عملت پایه گرفته
همت سر تسلیم به دیوار تو سوده
پیش از تو زنی لب به شهادت نگشوده
تو در دل سختی به پیمبر گرویدی
هر بار بلا را به سر دوش کشیدی
بر یاری اسلام بهر سوی دویدی
بس زخم زبانهها که ز کفار شنیدی
ای قامت مردان جهان خم به سجودت
ای تکیه که ختم رسل نخل وجودت

ای مکه ز خاک قدمت خلد مخلد
 از عصمت معبود و امید دل احمد
 اسلام به پا خاست و گردید مؤید
 از ثروت تو، تیغ علی، خُلق مُحمّد
 تا حشر خلائق که خدا را پرستند
 مرهون فداکاری و ایثار تو هستند
 آن روز که پیغمبر اسلام شبان بود
 در سینه او سر خداوند نهان بود
 پیش از همه پیغمبریش بر تو عیان بود
 ایمان تو پروانه‌ی آن شمع جهان بود
 حق بر همه زنهای جهان سروریت داد
 با خواجه عالم شرف همسرت داد
 زین واقعه زنهای قریش از تو بردند
 یکباره ز بیت الشرف پای کشیدند
 با چشم حقارت به مقامت نگریدند
 قدر و شرف و عزّت و جاه تو ندیدند
 چشم و دلشان بود به سوی زر و سیمی
 گفتند خدیجه شده مشتاق یتیمی
 تنها نشدی همسر و دلدار مُحمّد
 در سخت‌ترین روز شدی یار مُحمّد
 در شدت غم گشته‌ای غمخوار مُحمّد
 پیوسته دلت بود گرفتار مُحمّد
 در پیش رویش گشت وجودت سپر سنگ
 باشد که کنی در ره او چهره ز خون رنگ
 آن روز که بر دخت نبی حامله بودی
 همصحبت زهرات به هر غائله بودی
 از غربت و از درد درونت گله بودی
 بی همدم و بی یاور و بی قابله بودی
 از درد به بالش گل رخسار بهشتی
 گشتند ترا قابله زنهای بهشتی
 برخاست فروغ ازلی از در و بامت
 از چار طرف بوی خوش آمد به مشامت
 زنهای بهشتی همه دادند سلامت

پروانه به دار الشرف عرش مقامت
 گفتند مخور غم که چو ما خادمه داری
 کی گفته تو تنهایی، تو فاطمه داری
 این است که شیرینی جان در بدن توست
 این جان جهان است و هماغوش تن توست
 این یار بهر خلوت و هر انجمن توست
 این است که در حاملگی همسخن توست
 کی مثل تو از هستی خود چشم پوشد؟
 تا فاطمه از سینه‌ی او شیر بنوشد
 آن روز که افتاد خزان در چمن تو
 پر زد به جنان طوطی روح از بدن تو
 تا بوی گل احمدی آید ز تن تو
 شد جامه‌ی پیغمبر اکرم کفن تو
 با مرگ تو آغاز شد ای عصمت سرمد
 بی مادری فاطمه، تنهایی احمد
 بردار سر از خاک و بین همسر خود را
 بنگر هدف سنگ سر شوهر خود را
 باز آ و بین اشک فشان دختر خود را
 برگیر به بر دختر بی مادر خود را
 بی روی تو گردون به نظر تیره چو دود است
 برخیز که بی مادری فاطمه زود است
 برخیز که بر ختم رسل فخر زمانه
 خانه شده غمخانه‌ای ای بانوی خانه
 بر گیسوی زهرا که زند بعد تو شانه؟
 بی تو شده از هر مژه‌اش سیل روانه
 پیغمبر اکرم ز غمت زار بگرید
 خون است دل فاطمه مگذار بگرید
 ای جامه‌ی احمد کفنت بر بدن پاک
 کن بهر حسینت به جنان جامه ز غم چاک
 تو بر سر دست نبی و او به سر خاک
 سر تا به قدم چون گل پرپر شده صد چاک
 «میثم» ز غم نور دو عین تو بگرید
 تا صبح قیامت به حسین تو بگرید

با نفست عطر احمدی

شاعر: «میشم» غلامرضا سازگار
ای پیشتر ز بعثت احمد مُحَمَّدی
ای بارها سلام ترا بر رسول خود
ابلاغ کرده ذات خداوند سرمدی
چون شمع در فروغ نبوت گداختی
پیش از نزول وحی نبی را شناختی
ای بر تو لحظه لحظه سلام پیمبران
خاک در تو سجده گه خیل سروران
پیش از پیمبری پیمبر به روی او
چشم تو دید آنچه ندیدند دیگران
در قلب تو کتاب کمالش نوشته شد
سر خط مادریت به آتش نوشته شد
بی دامن تو ختم رسل کوثری نداشت
نخل بلند آرزوی او بری نداشت
حتی علی که جان عزیز پیمبر است
در ملک بی حدود خدا همسری نداشت
ای رسول خدا در نزول وحی
ای دامن همدم تو مرکز نور بتول وحی
تو وصل بر رسول و ز هستی جدا شدی
تو آفتاب بیت سراج الهدی شدی
نیزار وحی مثل علی شیرمرد داشت
ای شیرزن تو تالی شیر خدا شدی
دارایی تو هدیه به پروردگار شد
در جنگ اقتصاد نبی ذوالفقار شد
تو دیگر و زنان جهان جمله دیگرند
سادات عالمت پسرانند و دخترند
دارایی تو، تیغ علی، خُلق مصطفی
در پیشبرد فتح نبوت برابرند
دامان پاک تو ثمرش یازده ولی است
این رتبهات بس است که داماد تو علیست
در دور بت پرستی و تاریکی جهان

بودت رخ نیاز به درگاه بی‌نیاز
 پیش از نزول وحی الهی تو و علی
 خواندید با رسول خدا در حرم نماز
 چون تو که با رسول خدا همسری کند
 در یتیم آمنه را مادری کند
 ای تکیه‌گاه خواجه‌ی لولاک شانه‌ات
 ای لحظه لحظه ذکر محمد ترانه‌ات
 بر یازده ستاره‌ی توحید، آسمان
 روی منیر فاطمه خورشید خانه‌ات
 در بیت آفتاب مه تام کیست؟
 [غیر از] تو اول زن مجاهد اسلام کیست؟
 پیغمبر خدا به تو عرض ارادتش
 زهراست هم کلام تو پیش از ولادتش
 گویی که با تو گرم سخن بود فاطمه
 حتی به لحظه‌های غروب شهادتش
 با آنکه سالها ز جهان چشم بسته‌ای
 انگار دور بستر زهرا نشسته‌ای
 ای ام پاک ام پدر، ام مؤمنین
 ای مادر بزرگ امامان راستین
 روزی که یار هر دو جهان یآوری نداشت
 روزی که آن معین بشر بود بی معین
 مردانه ایستادی و کردی حمایتش
 تا جاودانه ماند چراغ هدایتش
 در مکه مکرمه بودی مکرمه
 دشمن شدند با تو دغل دوستان همه
 از هست خویش دست کشیدی و ذات حق
 بخشید گوهری به تو مانند فاطمه
 الحق تویی تویی تو که جان پیمبری
 شایسته‌ای که بهر نبی کوثر آوری
 آزد ای فرشته‌ی حق اهرمن تو را
 زخم زبان زدند به هر انجمن تو را
 از بس که ریخت عطر قداست ز پیکرت
 پیراهن رسول خدا شد کفن تو را

از بس بلند بود مقام و جلال تو
 گردید سال حزن نبی ارتحال تو
 روح تو در بهشت به پرواز می‌شود
 درهای غم به قلب نبی باز می‌شود
 در فصل خردسالی و آغاز زندگی
 بی مادری فاطمه آغاز می‌شود
 اشک نبی برای تو ای جان پاک ریخت
 با دست خویش بر تن پاک تو خاک ریخت
 با رفتن تو یار مُحمّد ز دست رفت
 خورشید روزگار مُحمّد ز دست رفت
 شد حمله‌ور به گلشن دین لشکر خزان
 تو رفتی و بهار مُحمّد ز دست رفت
 زبید که با هزار زبان در ثنای تو
 «میثم» در قصیده بریزد به پای تو

هاله‌ی نور حضرت خدیجه سلام الله علیها

شاعر «حسان» حبیب چایچیان
 مُحمّد را نکو همسر خدیجه
 عزیز قلب پیغمبر خدیجه
 یقین باشد، پس از زهرا و زینب
 بود از هر زنی برتر، خدیجه
 پناه امتی بود و، نبی را
 به روز بی کسی، یاور، خدیجه
 گهی غمخوار او هنگام سختی
 گهی با خنده‌ی نوش آفرینش
 سُور قلب آن سرور، خدیجه
 میان دلبران، همتای او کیست؟
 دل «لولاک» را دلبر، خدیجه
 زنی چون حوریان، مجذوب شوهر
 همه آسایش همسر، خدیجه
 وجود «رحمة للعالمین» را
 پرستار و نوازشگر، خدیجه
 گرفته با ادب، چون هاله‌ی نور

چراغ وحی را در بر، خدیجه
 به طوفان بلا، چون کوه، محکم
 به کشتی امان، لنگر خدیجه
 مبارز محرمی، همراز و نستوه
 شکوه غم، ز پا تا سر، خدیجه
 توان بخش صفوف مؤمنان بود
 چو می شد سنگباران خانه‌ی او
 به پیش مصطفی سنگر، خدیجه
 به شام تار خورشید نبوت
 بود مهتاب روشنگر، خدیجه
 وفا و عشق و عفت، زینت اوست
 ندارد غیر ازین زیور، خدیجه
 چه خوش «الله اکبر» گفت و بگذشت
 ز جان و مال و سیم و زر، خدیجه
 همین وارستگی، شایسته‌ی اوست
 چو زهرا را بود مادر، خدیجه
 کشد بار عطای آسمانی
 چو باشد مادر کوثر، خدیجه
 چه کوثر، آنکه یکتا همچو طاهاست
 صدف شد بر چنین گوهر، خدیجه
 ز نامش مادران بر خود ببالند
 که دارد یک چنین دختر، خدیجه
 چه خوش باشد غلام خود بخواند
 «حسان» را در صف محشر، خدیجه

سلام ما به تو باد ای خدیجه کبری

شاعر: پیروی

نخست همسر خوش طینت رسول خدا
 هزار رحمت حق بر روان پاک تو باد
 درود ما به تو باد، به جنت الماوی
 توئی که ثروت خود بی دریغ بخشیدی
 به همسری که مقامش به حق بود والا
 چو گشت معتکف کوه نور، همسر تو

توئی که بوده‌ای چشم انتظار راه حرا
 توئی نخست مسلمان که گفته‌ای از صدق
 کلام طیبه را با نوای آمنا
 توئی که کرده‌ای تعظیم از سر اخلاص
 به پیشگاه خداوند ربی الاعلی
 چو دید ذات خداوند، حسن نیت تو
 بداد از کرم خویشتن تو را زهرا
 مقام فاطمه بالاترین مقامات است
 خوشا به حال تو و دختری که داده تو را
 ببال «پیروی» بر خویشتن که در مکه
 شدی تو زائر قبر خدیجه الکبری

فهرست منابع:

قرآن کریم
 نهج البلاغه
 الاصابة فی تمییز الصحابة
 تاریخ طبری
 اسلام و عقاید و آراء بشری یا «اسلام و جاهلیت»
 قصص العرب
 سیر اعلام النبلاء
 الاستیعاب
 طبقات کبری ابن سعد
 سیره نبوی ابن هشام
 اسد الغابه
 تاریخ الخمیس
 الصحیح من سیره النبی
 نهایه الارب
 الکامل فی التاریخ
 بحار الانوار
 سیره حلبیه
 امالی صدوق
 المستدرک علی صحیحین
 نهج البلاغه، خطبه قاصعه

کشف الغمه، مناقب آل ابی طالب

الفصول المهمه

سفینه البحار

مقالات مورد استفاده:

خدیجه و کجاست مثل خدیجه؟ ...

فرشته‌ای در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به قلم سید محمد حسین یربلی همسر فداکار به قلم سمانه انیسی (نشریه گلبرگ شماره ۱۲۱).
فضائل حضرت خدیجه سلام الله علیها به قلم علی امامی.
خطبه‌ی عقد و مهریه‌ی امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها به قلم سید هاشم رسولی محلاتی.
سن پیامبر و حضرت خدیجه سلام الله علیها هنگام ازدواج (منبع: درسهایی از تاریخ تحلیلی اسلام) ۰

کتابشناسی حضرت خدیجه سلام الله علیها

- ۱) حضرت خدیجه سلام الله علیها اسطوره ایثار و مقاومت محمد محمدی اشتهاردی
- ۲) حضرت خدیجه سلام الله علیها الگویی تکرار ناپذیر، محمد محمدی اشتهاردی
- ۳) حضرت خدیجه سلام الله علیها یاور همیشگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقاله، رسالت (۲۱ مهر ۱۳۸۴): ص ۱۹.
- ۴) حضرت خدیجه سلام الله علیها اسطوره ایثار و مقاومت، محمد محمدی اشتهاردی
- ۵) حضرت خدیجه سلام الله علیها اسوه اخلاص مقاله، جمهوری اسلامی (۲۵ آبان ۱۳۸۱): ص ۳.
- ۶) حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها همسر پیامبر، محمود داوری
- ۷) حضرت خدیجه سلام الله علیها؛ حسین خادیمان نوش آبادی
- ۸) حضرت خدیجه سلام الله علیها، نوشته علی محمد علی دخیل؛ ترجمه فیروز حریرچی
- ۹) خدیجه بنت خُوَیَلِد، به قلم عبدالسلام العشری
- ۱۰) خدیجه سلام الله علیها بانوی خوبی‌ها: مؤلفان: تقوا کنانی، معصومه گل گلی
- ۱۱) تو را می‌خواهم، داستان زندگی حضرت خدیجه، نویسنده: رضا شیرازی
- ۱۲) مثلهن الاعلی السیده خدیجه نویسنده: عبدالله العلیلی
- ۱۳) السیده خدیجه: ام‌المومنین و سباقه الخلق، تالیف عبدالحمید محمود طهماز.
- ۱۴) ام‌المومنین خدیجه بنت خُوَیَلِد، نویسندگان: تالیف عبدالمنعم الهاشمی
- ۱۵) فروغ آسمان حجاز خدیجه سلام الله علیها نویسنده: علی کرمی فریدونی
- ۱۶) قصه حضرت بی بی خدیجه [نسخه خطی]، کاتب: فضل حق آخوندزاده ساکن بیر پاوی (بیر پاوه)، ۱۲۹۹ ق.
- ۱۷) وارثه خدیجه ام‌سلمه ام‌المومنین: (حیاتها، مواقفها)، تالیف نزار محمد شوقی آل سنبل القطیفی
- ۱۸) فروغ آسمان حجاز خدیجه سلام الله علیها، نویسنده: علی کرمی فریدونی
- ۲۰) ام‌المومنین الکبری خدیجه بنت خُوَیَلِد سلام الله علیها، المؤلف هاشم الموسوی
- ۲۱) ام‌المومنین خدیجه بنت خُوَیَلِد، تالیف عبدالمنعم الهاشمی

- ۲۲) ام‌المومنین خدیجه بنت خُوَیَیْد سیده فی قلب المصطفی نویسنده: محمدعبده یمانی
- ۲۳) الانوار فی مولد النبی محمد صلی الله علیه و اله و سلم [نسخه خطی]، ابوالحسن احمد بن عبدالله بکری.
- ۲۴) به مناسبت سالروز وفات حضرت خدیجه سلام الله علیها حامی بزرگ اسلام نصیری عبدالله
- ۲۵) به مناسبت وفات حضرت خدیجه، آزاده صانعی.
- ۲۶) تو را می‌خواهم داستان زندگی حضرت خدیجه رضا شیرازی
- ۲۷) جلوه‌هایی از فروغ آسمان حجاز حضرت خدیجه سلام الله علیها، علی کرمی فریدنی
- ۲۸) حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه سلام الله علیها، مؤلف احمد صادقی اردستانی
- ۲۹) خورشید همیشه درخشان اسلام - حضرت خدیجه کبری عباس علی محمودی
- ۳۰) رساله در احوال حضرت خدیجه و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم [نسخه خطی].
- ۳۱) زندگانی حضرت فاطمه‌الزهره سیده نساء العالمین و حضرت خدیجه کبری سلام الله علیهما، نویسنده حسین عمادزاده
- ۳۲) زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم با زندگانی حضرت خدیجه سلام الله علیها و زندگانی حضرت فاطمه سلام الله علیها، اقتباس و نگارش بدرالدین نصیری.
- ۳۳) فضائل حضرت خدیجه، علی امامی.
- ۳۴) ماخذ شناسی توصیفی زندگی حضرت خدیجه، مینا درفشی، خدیجه مهدوی، اکرم کلاته.
- ۳۵) مناسبات اقتصادی و روابط شغلی حضرت خدیجه علیه‌السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، منصوره اعتمادی.
- ۳۶) مناقب و فضایل حضرت خدیجه سلام الله علیها، اقبالیان ابوالقاسم
- ۳۷) نخستین ازدواج حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، از هیئت تحریریه موسسه در راه حق
- ۳۸) نقش طاهره قریش خدیجه در زندگی و پیروزی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، اکبر حمیدزاده.
- ۳۹) نگاهی به آموزه‌های تربیتی در زندگی حضرت خدیجه علیها‌السلام عبدالکریم پاک‌نیا.
- ۴۰) نگاهی به مقام حضرت خدیجه سلام الله علیها، مؤلف حسین انصاریان.
- ۴۱) یادگاران روزهای سخت: یادنامه‌ای از زندگی راحلان رمضان حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه علیهم‌السلام، به کوشش محمد صادق دهنادی.
- ۴۲) بررسی زندگی و شخصیت حضرت خدیجه سلام الله علیها (ام‌الکوثر)، نویسنده زهرا مخبری.
- ۴۳) القاب و فضایل حضرت خدیجه سلام الله علیها، صاحبی مفرد، تقی
- ۴۴) امین محمد، زندگی نامه حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها، گردآوری و تالیف فریبا انیسی.
- ۴۵) اولین بانوی اسلام: به مناسبت سالروز رحلت حضرت خدیجه سلام الله علیها، احمد محیطی اردکانی.
- ۴۶) بانوی حجاز: آشنایی با شخصیت حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها، جواد محدثی.
- ۴۷) اعلام النساء، نویسندگان: محمدعلی محمد دخیل

سوالات تستی مسابقه

- تولد حضرت خدیجه سلام الله علیها در چه سالی است و در کجا واقع شد؟
الف) حدوداً ۵۵ سال پیش از هجرت در مکه چشم به جهان گشود.
ب) حدوداً ۵۸ سال پیش از هجرت در مدینه چشم به جهان گشود.

ج) حدوداً ۶۰ سال پیش از هجرت در مکه چشم به جهان گشود.

د) هیچکدام.

۲. نویسندگان در توصیف او عبارات «تُدْعَى فِي الْجَاهِلِيَّةِ الطَّاهِرَةِ» را به کار برده‌اند، به چه معناست؟

الف) در جاهلیت به طاهره نامیده می‌شد.

ب) در جاهلیت به پاکدامنی نامیده می‌شد.

ج) او را طاهره می‌نامیدند.

د) الف و ب.

۳. حضرت خدیجه سلام الله علیها از یاری فقرا روی بر نمی‌گرداند و خانه‌اش پناهگاه نیازمندان بود. «کرم و سخاوت»، «دور اندیشی

و درایت» و «عفت» از وی بانویی پارسا و مورد احترام همگان ساخت. و به او لقب در آن زمان به وی داده شد.

الف) سیده نساء قریش.

ب) طاهره.

ج) ام الزهرا.

د) همه موارد.

۴. مرحوم صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و شیخ کلینی در کتاب شریف کافی خطبه‌ی عقدی را ایراد شده توسط چه کسی

نقل کرده‌اند؟

الف) ابوطالب.

ب) عبدالمطلب.

ج) عمرو بن آسد.

د) هیچکدام.

۵. یکی از مهمترین وقایع که عاملی بزرگ برای جاودانگی نام حضرت خدیجه سلام الله علیها است چیست؟

الف) ولادت ام‌الائمہ حضرت صدیقه‌ی کبری فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها.

ب) ایمان او به خداوند.

ج) وفاداری به رسول خدا.

د) همه‌ی موارد.

۶. «خدیجه سلام الله علیها سابقه نساء العالمین الی الایمان بالله و بمحمد (صلی الله علیه و آله و سلم)». به چه معناست؟

الف) خدیجه سلام الله علیها در بین زنان اولین زنی بود که به خدا و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد.

ب) خدیجه سلام الله علیها در بین زنان بهترین زنی بود که به خدا و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد.

ج) خدیجه سلام الله علیها در بین زنان برترین زنی بود که به خدا و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد.

د) خدیجه سلام الله علیها در بین زنان تنها زنی بود که به خدا و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد.

۷. این جمله از کیست؟ بگو خدا به تو سلام می‌رساند و او را به خانه‌ای بهشتی که از نور زینت شده، بشارت بده!

الف) میکائیل.

ب) جبرئیل.

ج) ملائکه.

(د) همه موارد.

۸. حمل فاطمه سلام الله علیها و ولادت آن بانوی محترمه در چه سالی می‌باشد؟

(الف) سال پنجم بعثت.

(ب) سال پنجم هجرت.

(ج) ۲۰ جمادی الثانی.

(د) الف و ج.

۹. یکی از مبارزات حضرت خدیجه سلام الله علیها در قبل از ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از آن چه بود؟

(الف) مبارزه با تجارت ربّوی، که گاه تا از دست دادن زن و فرزندِ بدهکار می‌کشید.

(ب) مبارزه با ربا خواری، که گاه تا از دست دادن زن و فرزندِ بدهکار می‌کشید.

(ج) مبارزه با افکار جاهلی و ایجاد تجارت مضاربه‌ای

(د) همه موارد.

۱۰. ام المؤمنین خدیجه سلام الله علیها در چه سنی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ازدواج نمودند و آیا قبلاً با دو کافر

ازدواج کرده بودند؟

(الف) در ۲۵ سالگی ازدواج کردند و بیوه بودن ام المؤمنین خدیجه سلام الله علیها مردود است.

(ب) در ۴۰ سالگی ذکر شده است و قبلاً ازدواج کرده بودند.

(ج) در ۴۵ سالگی ذکر شده است و قبلاً ازدواج نکرده بودند.

(د) در ۲۵ سالگی ازدواج کردند و بیوه بودند.

۱۱. آیا حضرت خدیجه سلام الله علیها قبل از ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارای فرزند بوده است؟

(الف) رقیه و زینب دختران «هاله» خواهر خدیجه بوده‌اند نه خود خدیجه...

(ب) هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با خدیجه ازدواج کرد آن بانوی محترمه، باکره بود.

(ج) این مسئله از لحاظ تاریخی معتبر نمی‌باشد.

(د) همه موارد.

۱۲. طبق روایات یاری کنندگان حضرت خدیجه سلام الله علیها در موقع حمل حضرت زهرا سلام الله علیها چه کسانی بودند؟

(الف) ساره (همسر حضرت ابراهیم علیه السلام) آسیه (همسر فرعون) از طرف خداوند.

(ب) مریم (مادر حضرت عیسی علیه السلام) و کُلثُم (خواهر حضرت موسی علیه السلام) از طرف خداوند.

(ج) زنان مکه.

(د) الف و ب.

۱۳. حمایت‌های حضرت خدیجه سلام الله علیها در دوران زندگی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه حمایت‌هایی بوده است؟

(الف) حمایت اجتماعی.

(ب) حمایت‌های عملی.

(ج) حمایت‌های مالی.

(د) همه موارد.

۱۴. اسامی و القاب گرامی حضرت خدیجه سلام الله علیها

الف) صدیقه، مبارکه، امّ المؤمنین.

ب) طاهره، بانوی بانوان، امّ الیتامی.

ج) امّ الزهراء، ام الصعاليك، طاهره.

د) همه موارد.

۱۵. وفات حضرت خدیجه سلام الله علیها چه موقعی بود و آن سال به چه نام گزاری شد؟

الف) همزمان با رحلت اندوهبار حضرت ابوطالب رخ داد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن سال را «عام الحزن» ؛ سال غم و اندوه نام نهاد.

ب) سه سال قبل از هجرت و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن سال را «عام الحزن» ؛ سال غم و اندوه نام نهاد.

ج) سه سال بعد از هجرت و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن سال را «عام الحزن» ؛ سال غم و اندوه نام نهاد.

د) الف و ب.

۱۶. وصایای حضرت خدیجه سلام الله علیها چه بود؟

الف) برای او دعای خیر کند.

ب) پیش از دفن در قبر او وارد شود، او را به دست خود در خاک قرار دهد.

ج) عبائی را که به هنگام نزول وحی بر دوش داشت، روی کفن او قرار دهد.

د) همه موارد.

۱۷. «قبه الوحی» که بر خانه ام المؤمنین خدیجه سلام الله علیها و قبر وی ساختند، در چه سالی به وسیله‌ی فرقه ضالّه وهابیت ویران شد؟

الف) سال ۱۳۴۴ ه. ق.

ب) سال ۱۳۴۴ ه. ش.

ج) سال ۷۲۷ ه. ق.

د) هیچکدام.

۱۸. از نمونه فضائل حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها کدام است؟

الف) ایمان و اسلام و قبول ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

ب) بصیرت ژرف و سخاوت و انفاق بی بدیل.

ج) از برترین بانوان دو سرا و صبر و بردباری بی مانند.

د) همه موارد.

۱۹. در آیه ۷۴ سوره فرقان: الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا، منظور از «ازواجنا» کیست؟

الف) همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ب) حضرت خدیجه سلام الله علیها

ج) پرهیزگاران

د) نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۲۰. در آیه صلی الله علیه و آله و سلم سوره ضحی ((وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنِي))، آیا او تو را یتیم نیافت و پناه داد؟! منظور کیست؟

- الف) خداوند متعال در این آیه به کنایه از خدیجه سلام الله علیها و احسان او یاد فرموده است.
- ب) تنگدستی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و رفع آن، به وسیله ثروت خدیجه سلام الله علیها
- ج) تنگدستی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- د) الف و ب

توجه

جهت دریافت فایل الکترونیکی این کتاب قابل اجرا در رایانه و تلفن همراه خود به سایت های اینترنتی این مرکز به آدرس های:

www.khadijeh.com

www.ghaemiyeh.com

مراجعه فرمایید. شماره ارسال پیامک مرکز: ۱۰۰۰۱۰۰۱۰۰۱۰۰۰

در باره ما

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

هدف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت) از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

- الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
- ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و تلفن همراه
- ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
- د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس:

www.ghaemiyeh.com و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی شبانه روزی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی خط ۲۳۵۰۵۲۴ - ۰۳۱۱

ز) طراحی سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک و SMS

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان، خیابان مسجد سید، مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

پاورقی

(۱) حلف الفضول به معنای پیمان جوانمردان، اشاره به عهد و پیمانی دارد که قبل از بعثت، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و

سلم به همراه عده‌ای از جوانان مکه در خانه عبدالله بن جدعان اجتماع کردند و سوگند یاد کردند تا از ستم‌دیدگان و افراد غریبه‌ای را که وارد شهر می‌شوند و مورد ستم زورمندان واقع می‌شوند یاری کنند.

(۲) جنگ فجار: اعراب دوران جاهلیت بیشتر ماه‌های سال را به جنگ و درگیری می‌گذراندند و تنها در چهار ماه (رجب، ذیقعد، ذیحجه، محرم) به پیروی از دستورات حضرت ابراهیم علیه السلام (بنا بر آیه ۳۶ سوره توبه) یا برای تجارت و کسب و کار دست از جنگ و خونریزی می‌کشیدند، این قانون و سنت اعراب، در چهار مورد نقض شد و چون منجر به عصیان عمومی و درگیری قبیله‌ای شد از آن به نبردهای فجار (گناه) یاد می‌کنند.

(۳) تجارت مضاربه‌ای: مضاربه یعنی سرمایه، سرمایه باید وجه نقد باشد و مضاربه با کالا باطل است، از شرایط اساسی عقد مضاربه، معلوم و معین بودن سرمایه مضاربه است

ربا: اشتراط چیزی غیر از اصل سرمایه و اصل مالی که قرض داده شده است. یعنی اگر قرض دهنده چیزی را (هر چیزی که ارزش مالی داشته باشد) علاوه بر برگرداندن اصل مالی که قرض داده، شرط کند مرتکب ربا شده است، خواه آن چیز درآمد قطعی باشد یا درآمد غیر قطعی.

(۴) آئین حنیف ابراهیم: حنیف کسی است که به سوی حق گرایش و تمایل دارد. مفهوم خداوند نزد ادیان ابراهیمی به عنوان مفهومی یگانه (واحد)، مشخص، و تنها قدرت مطلقه جهان هستی مطرح است. این که هر سه دین بزرگ ابراهیمی از ریشه تاریخی مشترک و واحدی برخوردارند و آن سرچشمه گرفتن از وجود حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام پیامبر بزرگ و اولوالعزم الهی است. چنانچه قرآن کریم می‌فرماید:

«و قالوا کونوا هوداً او نصاری تهتدوا، قل بل مله ابراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین، قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط، و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم لانفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون»

و گفتند یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت شوید، بگو چنین نیست، بلکه رستگاری در آئین حنیف ابراهیم است که از مشرکان نبود.

(۵) الطبقات الکبری ج ۱ ص ۱۳۳.

(۶). بحارالانوار ج ۱۶ ص ۱۹. و تاریخ طبری ج ۲ ص ۳۶.

(۷) برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب الصحیح من السیره ج ۱ ص ۱۱۳ به بعد نیز مراجعه کنید.

(۸) فروع کافی ج ۲ ص ۱۹ و ۲۰ و من لا یحضره الفقیه ج ۳ ص ۳۹۷.

(۹) نحر کردن: شتر کشتن. قربانی کردن اشتر را گویند.

(۱۰) خرائج راوندی ص ۱۸۷.

(۱۱). لفظ «قل» در اینجا از قیلوله به معنای استراحت در چاشت گرفته شده، و برخی که شاید معنای آن را نفهمیده‌اند «لام» را تبدیل به «میم» کرده و «فقم» ضبط کرده‌اند و خصوصیت وقت چاشت ظاهراً بدان جهت بوده که در شهر مکه غالباً هوا گرم و عموماً ساعت چاشت را تا نزدیک غروب در خانه‌ها به استراحت می‌گذرانده‌اند و آنگاه برای حوائج خود از خانه خارج می‌شده‌اند.

(۱۲). بحارالانوار، ج ۱۶ ص ۱۰ و ۱۲ و ۱۹.

(۱۳) چاشت: به زمان بالا آمدن روز (گذشتن یک چهارم روز) تا نزدیک زوال گفته می‌شود.

(۱۴) بحارالانوار - ج ۱۶ ص ۱۰ و ۱۲ و ۱۹

(۱۵) سیره حلبیه ج ۱ ص ۱۶۵.

- (۱۶). سیره حلبیه ج ۱ ص ۱۶۵ و سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۹۰ و سیره المصطفی ص ۶۰ و سیره النبی ج ۱ ص ۲۰۶.
- (۱۷) بحار الانوار ج ۱۶ ص ۱۹.
- (۱۸) منتقى النقول ص ۱۳۹.
- (۱۹) اعلام الوری ص ۱۴۷. یعنی مهر حضرت خدیجه سلام الله علیها دوازده اوقیه و نیم بود چنانچه مهریه زنان دیگر آن حضرت نیز همین مقدار بود.
- (۲۰) بحار الانوار ج ۱۰۳ ص ۳۴۷ به بعد.
- (۲۱) معانی الاخبار ص ۲۱۴. فروع کافی ج ۲ ص ۲۰.
- (۲۲) من لا یحضره الفقیه ج ۳ ص ۳۹۸.
- (۲۳) صداق: مهریه که به آن مهر و کابین و صداق نیز می‌گویند، مالی است که مرد در هنگام عقد، موظف می‌شود به همسرش پرداخت کند.
- (۲۴) زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ص ۳۱۲
- (۲۵) تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۳۲
- (۲۶) نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۱۹
- (۲۷) درخت طوبی: درخت طوبی و سدره المنتهی که خدای بخشاینده نهالش را نشاند، همان دوستی و ولایت امیرمؤمنان و خاندان او: است که مدار و قلب تمام خوبی‌ها و شایستگی‌ها است.
- (۲۸) بحار الانوار، ج ۴۳ صص ۲ تا ۶.
- (۲۹) چاه زمزم: مقدس ترین نوشیدنی در دین اسلام، آب چاه معروف زمزم است ... چاه زمزم اکنون حدود ۳۰ متر عمق داشته و چشمه‌های آبدۀ آن نیز در عمق ۱۷ متری قرار دارند ...
- (۳۰) روم/۲۱.
- (۳۱) امالی صدوق، ص ۴۷۰
- (۳۲) سوره محمد، آیه ۷
- (۳۳) سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۲۱.
- (۳۴) نهج البلاغه خطبه قاصعه - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۸۱ و ج ۱۰۳، ص ۳۷۴.
- (۳۵) متعصّب: یکی از صفات رذیله انسانی تعصّب ناروا و «وابستگی غیرمنطقی به چیزی» است که انسان را از درک حق و برتری دادن آن بر باطل، باز می‌دارد.
- (۳۶) ۳۹. استیعاب، ج ۲، ص ۴۱۹، ش ۱۳.
- (۳۷) منبع: منبع محکم و استوار چرا که هر چیز استوار، غیر را از مداخله باز می‌دارد.
- (۳۸) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۰۸ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۱۹۷.
- (۳۹) خصال صدوق، باب خصال اربعه.
- (۴۰) اسد الغابۀ، ج ۵، ص ۴۳۷؛ استیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱.
- (۴۱) نهج البلاغه خطبه قاصعه - خصال صدوق، باب خصال اربعه.
- (۴۲) احزاب/۵.
- (۴۳) احزاب/۳۳.

(۴۴) الوقایع و الحوادث، محمد باقر ملبوبی، ص ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۰۹ و ج ۱۶، ص ۲۲.

(۴۵) همان دو.

(۴۶) بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۷۵ - ۷۷.

(۴۷) همان، ج ۱۹، ص ۶۳.

(۴۸) خدیجه‌ی کبری، نمونه زن مجاهد مسلمان.

(۴۹) طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۳۴.

(۵۰) بحار الانوار، دار احیاء التراث، ج ۳۷، ص ۴۳.

(۵۱) شعب ایطال: شعب از نظر لغوی به معنای شکاف میان کوه و جمع آن شعاب است. گاه شکاف میان دو کوه را نیز شعب میگویند. این شعب در آغاز، متعلق به «عبدالمطلب» بود. سپس آن را میان فرزندانش تقسیم کرد و سهم «عبدالله» را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داد. تولد خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم و نیز خانه حضرت خدیجه سلام الله علیها در همین دره بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تا هنگام هجرت در آن سکونت داشت.

(۵۲) همان، ج ۴۳، ص ۳.

(۵۳) محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۹.

(۵۴) همان.

(۵۵) خدیجه، اسطوره مقاومت و ایثار، صفحه ۱۸۶، اشتهاردی، محمد مهدی

(۵۶) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۴.

(۵۷) الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۲۰.

(۵۸) محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، کنستان ویرژیل گئورگیو، ترجمه ذبیح الله منصوری، ص ۵۰.

(۵۹) بحار، ج ۴۴، ص ۳۱۸.

(۶۰) همان، ج ۴۵، ص ۶.

(۶۱) همان، ج ۴۴، ص ۱۷۴.

(۶۲) همان، ج ۴۵، ص ۵۹.

(۶۳) خدیجه، اسطوره ایثار و مقاومت، ص ۲۰۰.

(۶۴) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۳۲۵.

(۶۵) خدیجه سلام الله علیها اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۲۰۱.

(۶۶) حیوة القلوب، علامه محمد باقر مجلسی، ج ۳، ص ۲۱۸.

(۶۷) بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۲، ج ۱۶، ص ۲.

(۶۸) خدیجه؛ اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۱۸۷، نقل از بحار ج ۳۷، ص ۶۳.

(۶۹) اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۳۸.

(۷۰) ذخائر العقبی، ص ۴۴.

(۷۱) کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۱.

(۷۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۲۰.

(۷۳) بحار، ج ۴۰، ص ۶۸ به نقل از خدیجه؛ اسطوره مقاومت و ایثار ص ۱۹۰.

- (۷۴) همان، ج ۱۶، ص ۸.
 (۷۵) کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۲.
 (۷۶) بحار، ج ۴۳، ص ۳۰۲، به نقل از خدیجه، اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۱۹۸.
 (۷۷) بحار، ج ۲۲، ص ۵۰۲.
 (۷۸) همان، ج ۱۶، ص ۸.
 (۷۹) خدیجه اسطوره ایثار و مقاومت، ص ۲۰۷.
 (۸۰) ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۶.
 (۸۱) کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۳.
 (۸۲) کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۳.

۱۵- خدیجه طاهره، به روایتی دیگر

مشخصات کتاب

نویسنده: واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان
 ناشر: سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

مقدمه

درباره خدیجه، همسر گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، اطلاعات زیادی گزارش نشده است و کاش فقط با کمبود اطلاعات روبه رو بودیم. زیرا همان گزارشاتمی هم که واصل شده دارای تناقضات فراوان و شگفت آور است و متأسفانه آن قسمتی که بر سر زبانها جریان دارد، زندگی واقعی آن بانوی بزرگوار را به نمایش نمی گذارد و این مقاله، در پی آن است، تا علاوه بر آنچه که بر افواه جاری است سیمای دیگری از خدیجه کبری عرضه کند.

در سرزمین حجاز

مردی پا به عرصه زندگی گذاشت نام احمد (یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم) را برایش در نظر گرفتند و او همان کسی است که در چند دهه بعد، بشریت را با آئینی آسمانی آشنا کرد. و بارزترین نقطه عطف را در طومار دینداری رقم زد. براستی چه ویژگیهایی در آن شخص، موجب گزینش الهی وی شد؟ نگارنده مقاله در صدد پرداختن به این موضوع نیست. ولی برای پرداختن به سیمای خدیجه طاهره، ناگزیر از ذکر بعضی خصوصیات حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. آن حضرت مظهر و نماد پاکی و پاکیزگی بود. کسی بود که در جامعه منحط آن دیار، به عنوان یک فرد پسندیده و ستوده، شهرت یافت و راستگو و راست کردار بود و در شهر نا آشنا با آب، به پاکیزگی، بسیار اهمیت میداد.

استحمام و مسواک زدن جزو برنامه مستمرش محسوب می شد. درد مردم و جامعه آزارش میداد و برای رفع آلام مردم اقدام عملی نیز میکرد و به همین دلیل در گروه معدود جوانمردان و آزادگان جای گرفت و همه از خود می پرسیدند چنان شخصی برای ازدواج چه برنامه ای خواهد داشت؟ و معیارهای انسانی که صلاحیت ابلاغ وحی الهی را دارا خواهد شد، برای پیوند زناشویی چیست؟ گزیده ی گزینش شده الهی کیست و باید چه صفاتی داشته باشد؟ آیا همانطور که خدا از میان آدمیان، وی را به دلایل

انسانی و صفاتی نیکو برگزید، او نیز از میان بانوان آن دیار، کسی را گزینش خواهد کرد که چنین باشد؟ مگر غیر از این احتمال دیگری متصور است؟

پس سیمای همسر محمد را باید از این منظر در کتب تاریخ جستجو کرد. آری، خدیجه همان کسی است که در جامعه مکه به طاهره یعنی بانوی پاک مشهور شد. گرچه جامعه جاهلی آن زمان به تدریج با پاکی و پاکی‌گری به مفهوم عام آشنا می‌شد، ولی قدر مسلم با پاکی بیگانه هم نبود و پاکان را می‌ستود و به همین دلیل خدیجه را، طاهره لقب داد و احمد را محمد. طاهره، لقبی که نماد تمام نمای خوبی در آن زمان و آن دیار بود.

بنابر این، حلقه اتصال محمد و خدیجه (طاهره) را براحتی میتوان از این رهگذر بدست آورد و از بسیاری از گزارشات نامعقول دوری جست. گزارشاتی که در پی آنند تا خدیجه را دارای ثروت فراوان و بی حساب معرفی کنند و همان را، نقطه آغاز این آشنائی و ازدواج دانسته و نوشته اند.

خدیجه قبل از ازدواج با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دو بار دیگر ازدواج کرده و دارای چند فرزند نیز بوده و زمان ازدواج با محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ۴۰ سال و یا کمی بیشتر سن داشته است و نیز میگویند خدیجه بود که پیشنهاد ازدواج با محمد را مطرح کرد.

اینکه معروف است

خدیجه طاهره قبل از ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۲ بار ازدواج کرده، صرفاً یک گزارش تاریخی است که متضاد آن نیز گزارش شده و در چند کتاب تاریخی آمده: «ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم تزوج بها و کانت عذرا» (پیامبر گرامی با خدیجه ازدواج کرد در حالیکه خدیجه دوشیزه و باکره بود) ولی مظلومیت مضاعف خدیجه در طول تاریخ به دست بعضی سیره نویسان کم دقت و راویان اولیه مغرض رقم خورده است.

آنان دلیل ازدواج های قبلی وی را وجود فرزندان از آن ازدواج ها می دانند در حالیکه کودکان مورد اشاره ی مورخان فرزندان خواهر خدیجه یا فرزندان شوهر خواهر خدیجه از زن دیگر بودند که علی الظاهر بعد از مرگ والدین آنها (یا هر دلیل دیگری) و فقدان سرپرست، آن بانوی نمونه، فداکاری کرد، آنها را به نزد خود آورد و به همراه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم با تمام محبت از آنها نگهداری میکرد و به همین دلیل است که خدیجه، علاوه بر صفت طاهره، دارای لقبی دیگر یعنی «ام الایتام»، مادر یتیمان نیز هست. و این لقب در رابطه با مادری کردن وی در حق آن کودکان است.

البته این عنوان را مردم آن دوران به وی دادند و بدیهی است که شخصیت طاهره خدیجه راضی به کاربرد کلمه ایتام و یتیمان نبوده باشند زیرا او فقط مادری کرده بدون هیچگونه طعن و نیش. حال آنکه در لقب مذکور، نوعی بی مهری مشاهده میشود. بهر جهت، این لقب را هر کس به خدیجه داده باشد نشان از روحیه بلند و انسانی خدیجه دارد. حس نوع دوستی، فداکاری و آزادگی همان ویژگیهایی که شوی او نیز در مرتبه بالاتر، دارای آن بود.

متأسفانه

در گزارش بعضی راویان مغرض، نه تنها با انتساب این فرزندان به خدیجه، ویژگی فداکاری و انسانیت او نادیده گرفته شده، بلکه همان فرزندان را یکی از دلایل ازدواج های قبلی وی قلمداد کرده اند.

هر چند که گزارشگران دیگری به این واقعیت مهم پی برده و آن را تصحیح کرده اند. از دلایل محکم در رد ازدواجهای قبلی خدیجه، گزارشی هست که در بسیاری از کتب تاریخ آمده و کسی نیست که آنرا نشنیده باشد. این مضمون که می گویند، خدیجه

به دلیل شخصیت ممتازش، دارای خواستگارهای فراوان بود و بزرگان و اشراف قریش، خواهان ازدواج با وی بودند ولی او به تمام اشراف مدعی جواب رد داد و چون جواب مثبت به محمد داد، مورد اعتراض زنان قریش واقع شد که چرا به احدی از امیران جواب مثبت ندادی اما با یتیم ابوطالب (محمد) ازدواج کردی؟

گزارش مذکور علاوه بر اینکه به روشنی ازدواجهای قبلی وی را مردود اعلام میکند، حاکی از آن است که خدیجه همانطور که از القابش (طاهره و ام‌الایتام) بر می آید، برای ازدواج ملاکهای موجود در جامعه را مد نظر داشته و ثروت و دارایی امیران و بزرگان قریش او را نفریفته بلکه پاکی او بدنبال پاکی بزرگتری بوده است (جذب پاکی بزرگتر شدن پاکان). در مورد سن خدیجه هم برخلاف آنچه بر افواه جاری و ساری است و عدد چهل قید شده، گفتنی است که به احتمال قریب به یقین این عدد ناشی از تخمین بعضی سیره نویسان به دلیل فرض قبلی آنان در مورد دوبار ازدواج کردن خدیجه و فرزند داشتن وی بوده و اگر ازدواجهای قبلی او را منتفی بدانیم، موضوع سنش نیز خود به خود حل خواهد شد.

بنا به نقل

جعفر مرتضی عاملی در کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم، سن خدیجه هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متفاوت ذکر شده و مورخان مختلف آن را ۲۵ سال، ۲۸ سال، ۳۰ سال، ۳۵ سال، ۴۰ سال، ۴۴ سال، ۴۵ سال و ۴۶ سال اعلام کرده اند. در بحارالانوار (ج ۱۶ ص ۱۲) از قول ابن عباس سن وی هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ۲۲ سال ذکر شده است.

جعفر مرتضی عاملی، عدد ۲۸ سال را قول ترجیحی اکثریت دانسته و باتوجه به رد ازدواجهای قبلی وی، قطعی است که سن او هنگام وصلت با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم، باید خیلی کمتر از آنچه شهرت دارد، بوده باشد. و اگرچه نمیتوان به طور قطع سن خدیجه طاهره را به دست آورد ولی به نظر میرسد سن اعلام شده در بحارالانوار از قول ابن عباس به صحت نزدیکتر است که در این صورت با قول ترجیحی اکثریت (بنا به ادعای جعفر مرتضی عاملی) خیلی تفاوت ندارد.

در هر صورت بعضی از سنهای ادعائی یاد شده (بویژه از ۳۵ تا ۴۶ سال) نه با تحلیل صحیح وقایع تاریخی سازگار است و نه با علوم پزشکی و تجارب انسانها. زیرا کسانی که سن حضرت خدیجه را هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حدود ۴۰ سال اظهار کرده اند همان کسانی هستند که ولادت حضرت زهرا علیها السلام را، ۵ سال بعد از بعثت، یعنی ۲۰ سال بعد از ازدواج رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با خدیجه میدانند.

بدین ترتیب سن خدیجه هنگام تولد حضرت فاطمه علیها السلام باید حدود ۶۰ سال باشد که طبیعی است در این حدود سن (بین ۵۵ سال تا ۶۶ سال) بارداری از نظر علمی و پزشکی و تجربه و واقعیت مردود است. و اگر عوام الناس بگویند سن بارداری برای سادات، ۱۰ سال بیش از حد معمول است، باید گفت: اگر چنین باشد، همین مطلب بزرگ ترین سند و معجزه برای حقانیت آئین اسلام در نزد جهانیان می توانست باشد که البته نه چنین مطلبی واقعیت دارد و نه نگارنده به دنبال چنین موهوماتی است.

گذشته از آنکه اصولاً

خدیجه جزو سادات مرسوم به شمار نمی آیند، از سویی ممکن است عده ای استدلال کنند در قرآن مواردی از بارداری در سنین کهنسالی مطرح شده (همسر حضرت ابراهیم (ع) و حضرت زکریا) و این امر در مورد حضرت خدیجه نیز می تواند از این نوع (معجزه الهی) باشد. جواب این است که آیا اجازه داریم هرگاه از تحلیل و تحقیق کم می آوریم، متمسک به استثنائاتی شویم که در قرآن و خود قرآن نیز غیرعادی و غیرطبیعی بودن آن را ذکر کرده است.

ثانیا وقتی قرآن، دو مورد مزبور را در مورد پیامبران پیشین ذکر کرده چطور ممکن است معجزه ای را که مربوط به آورنده قرآن

است مسکوت گذاشته باشد.

از این نکته نیز اگر بگذریم نوبت به موضوع خواستگاری خدیجه از پیامبر می رسد بدون تردید خواستگاری یک زن بیوه چهل و چند ساله که دارای چند فرزند بوده و سابقه دوبار شوهر کردن را داشته از یک جوان نمونه قریش با حدود ۲۵ سال سن، گستاخانه و خودخواهانه است و این امر با اخلاق قریش سازگاری نداشته است و اگر بپذیریم وی یک دوشیزه (عذراء) فداکار و پاکی بوده که سنی حدود سن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را داشته، لذا موضوع خواستگاری از این زاویه با صفات وی متفی است و به خصوص که مراسم خواستگاری رسمی کسان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (به ویژه حضرت ابوطالب) از خدیجه و کسان وی، در کتب معتبر تاریخی ذکر شده است. هرچند که ممکن است بدلیل وجود صفات برجسته محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم، پیامهای اولیه از سوی خدیجه ارسال شده باشد، ولی طبیعی تر، همان خواستگاری معمول محمد صلی الله علیه و آله و سلم و کسان وی از خدیجه و بزرگ وی به دلیل وجود صفات نیکو در این زن آزاده ای بود که به پاکی و مهر و محبت شهرت داشته است.

ظاهرا اصلی ترین امتیازی که برای حضرت خدیجه در امر پیشقدم شدن در ازدواج مطرح میکنند همانا مال و ثروت زیاد وی است. که اگر چنین شخصیت ملکوتی و منحصر به فرد پیامبر به ازدواج با فردی که تنها امتیازش ثروت اوست راضی نمی شد. مگر در اصل ثروت فراوان و بسیار خدیجه، تردید کنیم هرچند نظر قطعی نمی توان داد.

خدیجه در جامعه ای با به عرضه وجود نهاد

که بسیاری از ارزشها و اخلاقیات در آن کمرنگ شده بود و او در همان جامعه ملقب به صفت طاهره (پاک) شد. او نهاد دقیق مهرورزی و محبت به کودکان بی سرپرست بود. و به دلیل همان صفات برجسته انسانی و بسیاری صفات نیکوی دیگر که متأسفانه خبری از آنها نداریم، با اشرف انسانهای دوران آفرینش، سرچشمه نیکی و پاکی، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، پیوند برقرار کرد و به همراه آن حضرت به ادامه سرپرستی از فرزندان پردها منتسب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه شدند و حتی همسران آن دختران نیز، به لقب دامادهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مفتخر شده اند. شاید بدلیل وجود همین فرزندان بوده که آن خانواده نورانی از داشتن فرزندان حقیقی به تعداد متعارف زمان حیاتشان منصرف شده اند.

اگر چه گفته میشود خدیجه طاهره اولین کسی بود که به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و آغاز ایمان وی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به لحظه آغازین وحی و بعثت وی برمی گردد او از سالها قبل به پاکی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خداواری وی ایمان آورده بود و بدیهی است اگر بعد از سفارت رسمی الهی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم، اولین گرونده رسمی باشد.

منبع: www.khadijeh.com

۱۶- خطبه عقد و مهریه حضرت خدیجه سلام الله علیها

مشخصات کتاب

نویسنده: سید هاشم رسولی محلاتی

ناشر: کتاب درسهایی از تاریخ تحلیلی اسلام

مقدمه

مشهور آن است که خواستگاری و خطبه عقد بوسیله ابوطالب عموی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) انجام گردید و پذیرش و قبول آن نیز از سوی عمرو بن اسد-عموی خدیجه- صورت گرفت. و در برابر این گفتار مشهور، اقوال دیگری نیز وجود دارد... مانند اینکه خطبه عقد بوسیله حمزه بن عبد المطلب یا دیگری از عموهای آن حضرت انجام شد...

و یا اینکه پدر خدیجه-خویند بن اسد-و یا پسر عموی خدیجه ورقه بن نوفل از طرف خدیجه قبول کرده و آن بانوی محترمه را به عقد رسول خدا درآورد... و بلکه در پاره ای از روایات گفتار نابجای دیگری نیز نقل شده که خدیجه به پدر خود خویند شرابی داده و او را مست کرد. و او در حال مستی این ازدواج را پذیرفت چون به حال عادی بازگشت و از جریان مطلع گردید بنای مخالفت با این ازدواج را گذارده و بالاخره با وساطت و پا در میانی برخی از نزدیکان به ازدواج مزبور تن داده و آنرا پذیرفت... که پاسخ آن را چند تن از روایان و اهل تاریخ عهده دار شده که ما متن گفتار ابن سعد را در طبقات برای شما انتخاب کرده و نقل می‌کنیم که پس از ذکر چند روایت بدین مضمون می‌گوید: «و قال محمد بن عمر: فهذا كله عندنا غلط و وهم، و الثبت عندنا المحفوظ عن اهل العلم ان اباها خویند بن اسد مات قبل الفجار، و ان عمها عمرو بن اسد زوجها رسول الله -صلی الله علیه و آله-» (۱)

یعنی: محمد بن عمر گفته است که تمامی این روایات در نزد ما ناصحیح و موهوم است و صحیح و ثابت نزد ما و دانشمندان آن است که پدر خدیجه یعنی خویند بن اسد پیش از جنگ فجار از دنیا رفته بود و عمویش عمرو بن اسد او را به ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درآورد...

و نظیر همین عبارت از واقعی نقل شده (۲) و هم چنین اقوال غیر مشهور دیگر را نیز پاسخ داده و نیازی بذکر آنها نیست... (۳)

یک اشتباه تاریخی دیگر

و نیز در پاره‌ای از روایاتی که در مورد این ازدواج فرخنده رسیده ظاهراً یک اشتباه دیگری نیز رخ داده که بجای عموی خدیجه- یعنی عمرو بن اسد-ورقه بن نوفل بن اسد (بعنوان عموی خدیجه) آمده که این مطلب گذشته از آنکه در اصل، خلاف مشهور است از نظر نسبی هم اشتباه است. زیرا ورقه بن نوفل پسر عموی خدیجه است، نه عموی خدیجه...

و بعید نیست که اینکار از تصرفات ناقلان حدیث بوده که چون نام عموی خدیجه در حدیث آمده بوده و ورقه بن نوفل هم شهرتی افسانه‌ای داشته، آن عنوان را با این نام منطبق دانسته و به اینصورت درآورده‌اند.

خطبه عقد

مرحوم صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و شیخ کلینی در کتاب شریف کافی با مقداری اختلاف خطبه عقدی را که بوسیله ابو طالب ایراد شده نقل کرده اند که متن آن طبق روایت شیخ صدوق (ره) اینگونه است:

«الحمد لله الذی جعلنا من زرع ابراهیم و ذریه اسماعیل، و جعل لنا بیتا محجوجا و حرما آمنا یجیب الیه ثمرات کل شیء، و جعلنا الحکام علی الناس فی بلدنا الذی نحن فیه، ثم ان ابن اخی محمد بن عبد الله بن عبد المطلب لا یوزن برجل من قریش الا رجح، و لا یقاس باحد منهم الا عظم عنه، و ان کان فی المال قل، فان المال رزق حائل و ظل زائل، و له فی خدیجه رغبه و لها فیه رغبه، و الصداق ما سألتم عاجله و آجله، و له خطر عظیم و شان رفیع و لسان شافع جسیم . (۴)

یعنی: سپاس خدایرا که ما را از کشت و محصول ابراهیم و ذریه اسماعیل قرار داد، و برای ما خانه مقدسی را که مقصود حاجیان است

و حرم امنی است که میوه هر چیز بسوی آن گرد آید بنا فرمود، و ما را در شهری که هستیم حاکمان بر مردم قرارداد. سپس برادر زاده ام محمد بن عبد الله بن عبد المطلب مردی است که با هیچ یک از مردان قریش هم وزن نشود جز آنکه از او برتر است، و به هیچ یک از آنها مقایسه نشود جز آنکه بر او افزون است، و او اگر چه از نظر مالی کم مال است ولی مال پیوسته در حال دگرگونی و بی ثباتی و همچون سایه‌ای رفتنی است، و او نسبت به خدیجه راغب و خدیجه نیز به او مایل است، و مهریه او را نیز هر چه نقدی و غیر نقدی بخواهید آماده است، و محمد را داستانی بزرگ و شانی والا و شهرتی عظیم خواهد بود. و در کتاب شریف کافی اینگونه است که پس از این خطبه عمومی خدیجه خواست بعنوان پاسخ ابوطالب سخن بگوید ولی به لکنت زبان دچار شد و نتوانست، از اینرو خدیجه خود بسخن آمده گفت:

عموجان! اگر چه شما بعنوان گواه اختیاردار من هستی ولی در اختیار انتخاب من خود شایسته تر از دیگران هستم، و اینک ای محمد من خود را به همسری تو درمی آورم و مهریه نیز هر چه باشد بعهده خودم و در مال خودم خواهد بود، اکنون به عمومی خود (ابوطالب) دستور ده تا شتری نحر کرده و ولیمه ای ترتیب دهد و بنزد همسر خود آی!

ابوطالب فرمود: گواه باشید که خدیجه محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به همسری خویش پذیرفت و مهریه را نیز در مال خود ضمانت کرد! برخی از قریشیان با تعجب گفت: شگفتا! که زنان مهریه مردان را بعهده گیرند؟!

ابوطالب سخت به خشم آمده روی پای خود ایستاد و گفت: آری اگر مردی همانند برادر زاده من باشد زنان با گرانبها ترین مهریه خود خواهانشان می شوند و اگر همانند شما باشند جز با مهریه گرانبها حاضر به ازدواج نمی شوند! و در روایت خرائج راوندی است که چون خطبه عقد پ پایان رسید و -محمد صلی الله علیه و آله- برخاست تا بهمراه عمویش ابوطالب بخانه برود خدیجه به آنحضرت عرض کرد: «...الی بیتک فیتی بیتک و انا جاریتک . (۵)

یعنی: بسوی خانه خود بیا که خانه من خانه تو است و من هم کنیز توام! و از کتاب المنتقی کازرونی نقل شده که چون مراسم عقد پ پایان رسید خدیجه به کنیزکان خود دستور داد الت شادی به خود گرفته و دفها را بزنند و سپس به رسول خدا عرض کرد: «...یا محمد مر عمک ابا طالب ینحر بکره من بکراتک و اطعم الناس علی الباب و هلم فقل (۶) مع اهلک، فاطعم الناس و دخل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال مع اهله خدیجه . (۷) یعنی ای محمد به عمویت ابوطالب دستور ده شتر جوانی از شتران را نحر کند و مردم را بر در خانه اطعام کن و بیا در کنار خاندانت چاشت را به استراحت بگذران، و ابوطالب این کار را کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنزد خدیجه آمده و در کنار او به استراحت روزانه پرداخت. و این دو حدیث دلالت بر کمال علاقه و عشق خدیجه نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارد چنانچه تا پایان عمر این عشق را نسبت به آنحضرت حفظ کرده بود. صلوات الله علیها.

مهریه چقدر بود و چه کسی پرداخت؟

در اینکه مهریه چقدر بود و پرداخت آن را چه کسی به عهده گرفت اختلافی در روایات دیده می شود، که از آنجمله روایت بالا است که در آن بدون ذکر مقدار آمده است که پرداخت آن را خدیجه بعهده گرفت. و از کشف الغمه از ابن حماد و نیز از ابن عباس نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدیجه را با مهریه دوازده وقیه طلا به ازدواج خویش در آورد و مهریه زنان دیگر آنحضرت نیز همین مقدار بود. (۸)

و در اعلام الوری طبرسی دوازده وقیه و نیم ذکر شده چنانچه از دانشمندان اهل سنت نیز مؤلف سیره الحلیه همین قول را نقل کرده و سپس گفته است که هر وقیه چهل درهم است که در نتیجه مجموع مهریه پانصد درهم شرعی بوده.

و تفاوت دیگری که در نقل سیره حلیه دیده می شود آن است که گوید: پرداخت مهریه مزبور را ابوطالب بعهده گرفت. (۹) و قول

دیگری که در سیره حلبیه و سیره ابن هشام و برخی از تواریخ دیگر آمده آن است که گفته‌اند:

«و اصدقها رسول الله-صلی الله علیه و آله-عشرین بکره . (۱۰) .

یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خدیجه بیست شتر ماده جوان مهریه داد و در نقل دیگری نیز آمده که ورقه بن نوفل خدیجه را با مهریه چهارصد دینار به عقد رسول خدا-صلی الله علیه و آله-درآورد (۱۱) و از کامل مبرد نقل شده که بیست شتر را ابوطالب بعهدہ گرفت و دوازده وقیه و نیم طلا را خود رسول خدا پرداخت که مهریه مجموع آنها بود. (۱۲) نگارنده گوید: روایاتی که در باب مهر السنه آمده همان روایت پانصد درهم را تایید می‌کنند، چنانچه در چند دیت‌بانداک اختلافی آمده که امام باقر و امام صادق علیه ما السلام فرمودند: «ما زوج رسول الله-صلی الله علیه و آله-شیئا من بناته و لا تزوج شیئا من نسائه علی اکثر من اثنی عشر اوقیه و نش یعنی نصف اوقیه . (۱۳)

یعنی تزویج نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچیک از دختران خود و نه هیچیک از زنانش را به بیش از دوازده وقیه و نیم.

و طبرسی (ره) در اعلام الوری گوید: «...و مهرها اثنتا عشره اوقیه و نش و کذلک مهر سایر نسائه . (۱۴)

و در روایت امام صادق علیه السلام اینگونه است که فرمود: «ما تزوج رسول الله-صلی الله علیه و آله-شیئا من نسائه و لا زوج شیئا من بناته علی اکثر من اثنی عشر اوقیه و نش، و الاوقیه اربعون درهما، و النش عشرون درهما». (۱۵)

و در داستان ازدواج حضرت جواد الائمه علیه السلام با دختر مامون عباسی نیز آمده که فرمود: «...و بذلت لها من الصداق ما بذله رسول الله-صلی الله علیه و آله-لازواجه و هو اثنتا عشره اوقیه و نش-و علی تمام الخمسمائة...». (۱۶) سیعی من صداق او را همان قرار دادم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به زنانش بذل فرمود و آن دوازده وقیه و نیم بود که تمامی پانصددرهم بر ذمه من است...

پی نوشت

۱-الطبقات الکبری ج ۱ ص ۱۳۳.

۲-بحار الانوار ج ۱۶ ص ۱۹. و تاریخ طبری ج ۲ ص ۳۶.

۳-برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب الصحیح من السیره ج ۱ ص ۱۱۳ به بعد نیز مراجعه کنید.

۴-فروع کافی ج ۲ ص ۱۹ و ۲۰ و من لا یحضره الفقیه ج ۳ ص ۳۹۷.

۵-خرائج راوندی ص ۱۸۷.

۶-لفظ قل در اینجا از قیلوله بمعنای استراحت در چاشت گرفته شده، و برخی که شاید معنای آن را نفهمیده‌اند «لام را تبدیل به میم کرده و «فقم ضبط کرده‌اند، و خصوصیت وقت چاشت ظاهرا بدان جهت بوده که در شهر مکه غالباً هوا گرم و عموماً ساعت چاشت را تا نزدیک غروب در خانه‌ها به استراحت می‌گذرانده‌اند و آنگاه برای حوائج خود از خانه خارج می‌شده‌اند.

۷-بحار الانوار، ج ۱۶ ص ۱۰ و ۱۲ و ۱۹.

۸-بحار الانوار-ج ۱۶ ص ۱۰ و ۱۲ و ۱۹.

۹-سیره حلبیه ج ۱ ص ۱۶۵.

۱۰-سیره حلبیه ج ۱ ص ۱۶۵ و سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۹۰ و سیره المصطفی ص ۶۰ و سیره النبی ج ۱ ص ۲۰۶.

۱۱-بحار الانوار ج ۱۶ ص ۱۹.

۱۲-منتقى النقول ص ۱۳۹ گ.

۱۳- اعلام الوری ص ۱۴۷. یعنی مهر خدیجه دوازده وقیه و نیم بود چنانچه مهریه زنان دیگر آنحضرت نیز همین مقدار بود.

۱۴- بحار الانوار ج ۱۰۳ ص ۳۴۷ به بعد.

۱۵- معانی الاخبار ص ۲۱۴. فروع کافی ج ۲ ص ۲۰.

۱۶- من لا یحضره الفقیه ج ۳ ص ۳۹۸.

۱۷- خدیجه الکبریٰ حضرت المعارف علیها السلام

اشاره

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۷

عنوان و نام پدیدآور: دانستیهای حضرت خدیجه الکبریٰ علیها السلام / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

صیانه الآثار الإسلامیة

اشاره

سرشناسه: سبحانی تبریزی جعفر، - ۱۳۰۸

عنوان و نام پدیدآور: صیانه الآثار الاسلامیه جعفر السبحانی مشخصات نشر: [۱۳۷۵؟].

مشخصات ظاهری: ص ۸۷

فروست: (علی مائده العقیده ۱۰)

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: عربی یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع: آرامگاهها --

عربستان سعودی موضوع: تمدن اسلامی -- حفظ و نگهداری رده بندی کنگره: DS۲۱۱/س۲ ص ۹

رده بندی دیویی: ۹۵۳/۰۲

شماره کتابشناسی ملی: ۷۷-۶۱۴۲

تمهید: الآثار الإسلامیة و نتائجها الإيجابية

الأُمم الحیة المهمّمة بتاريخها تسعى إلى صیانه کُلّ أثر تاریخی له صلة بماضیها؛ لیکون آیهً علی أصالتها وعراقتها فی العلوم والفنون، وأنها لیست نبتة بلا- جذور أو فرعاً بلا- أصول. والأُمیة یقظة تحتفظ بآثارها وتراثها الثقافی والصناعی والمعماری، وما له علاقة بماضیها ممّا ورثته عن أسلافها، صیانه لکیانها وبرهنه علی عزّها الغابر. وقد دعت تلك الغایة السامیه الشعوب الحیة لإيجاد دائرة خاصیه فی کُلّ قطر لحفظ التراث والآثار: من ورقه مخطوطه، أو أثر منقوش علی الحجر، أو إناء، أو منار، أو أبنیه، أو قلاع وحصون، أو مقابر ومشاهد لأبطالهم وشخصیاتهم الذین کان لهم دور فی بناء الأُمیة وإدارة البلد وتربیه الجیل، إلى حدّ ینفقون فی سیلها أموالاً طائلة، ویستخدمون عمّالاً وخبراء ینذلون سعیهم فی حفظها وترمیمها وصیانتها عن الحوادث. إن التراث بإطلاقه آیه رُقی الأُمّة ومقیاس شعورها ودلیل تقدّمها فی معرک الحیاة. ولذلك نرى أنّ الشخصیه البارزة إذا زارت بلداً وحلت فیهِ ضیفاً، یجعل فی برنامجها زیارة المناطق الأثریه والمشاهد والمقابر العامرة الّتی ضمّت جثمان الشخصیات الّتی تنبض بالحیاة الحاضره بتضحیاتهم

ومجاهدتهم من غير فرق بين دولة إلهية أو علمانية . هذا هو موجز الكلام في مطلق الآثار ، وهلمّ معي ندرس أهميّة صيانة الآثار الإسلامية التي تركها المسلمون من عصر الرسول إلى عصرنا هذا في مناطق مختلفة . لا شك أن كل أثر يمت للإسلام والمسلمين بوجه من الوجوه بصله ، له تأثيره الخاص في التدليل على أن للشريعة الإسلامية وصاحبها حقيقة ، وليست هي ممّا نسجت يد الخيال أو صنعتها الأوهام . وبعبارة واضحة : أن الآثار المتبقية من المسلمين إلى يومنا هذا تدلّ على أن للدعوة الإسلامية وداعيتها واقعية لا تُنكر ، وأنه بُعث في زمن خاص بشريعة عالمية ، وبكتاب معجز تحدّى به الأمم ، وآمن به لفيف من الناس . ثمّ إنه هاجر من موطنه إلى يثرب ، ونشر شريعته في الجزيرة العربية ، ثمّ اتسعت بفضل سعي أبطالها ومعتنقيها إلى سائر المناطق ، وقد قدّم في سبيلها تضحيات ، وتربّي في أحضانها علماء وفقهاء وغير ذلك . فهذه آثارهم ومشاهدهم وقبورهم تشهد بذلك . فصيانة هذه الآثار على وجه الإطلاق تُصفي على الشريعة في نظر غير معتنقيها واقعية وحقيقة ، وتزيل عن وجهها أيّ ريب أو شك في صحّة البعثة والدعوة ، وجهاد الأُمّة ونضال المؤمنين . فإذا كانت هذه نتيجة صيانتها فإنّ نتيجة تدميرها وتخريبها أو عدم الاعتناء بها مسلماً عكس ذلك . وممّا يؤسف له أننا نرى الأُمّة الإسلامية ابتليت في هذا الأوان بأناس جعلوا تدمير الآثار وهدمها جزءاً من الدين ، والاحتفاظ بها ابتعاداً عنه ، فهذه عقليتهم وهذا مبلغ إدراكهم الذي لا يقلّ عن عقلية وإدراك الصبيان ، الذين لا يعرفون قيمة التراث الواصل إليهم عن الآباء ، فيلعبون به بين الخرق والهدم وغير ذلك . لا شك أن لهدم الآثار والمعالم التاريخية الإسلامية وخاصّة في مهد الإسلام ، مكة ، ومهجر النبي الأكرم - صلى الله عليه وآله وسلم - ، المدينة المنورة ، نتائج وآثاراً سيئة على الأجيال اللاحقة التي سوف لا تجد أثراً لوقائعها وحوادثها وأبطالها ومفكرها ، وربّما يؤول بها الأمر إلى الاعتقاد بأن الإسلام قضية مفتعلة ، وفكرة مبتدعة ليس لها أيّ أساس واقعي تماماً . فالمطلوب من المسلمين أن يُكوّنوا لجنة من العلماء من ذوى الاختصاص للمحافظة على الآثار الإسلامية وخاصّة آثار النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - ، وآثار أهل بيته ، والعناية بها وصيانتها من الاندثار ، أو من عمليات الإزالة والمحو ، لما في هذه العناية والصيانة من تكريم لأمجاد الإسلام وحفظ لذكريات الإسلام في القلوب والعقول ، وإثبات لأصالة هذا الدين ، إلى جانب ما في أيدي المسلمين من تراث ثقافي وفكري عظيم ، وليس في هذا العمل أيّ محذور شرعي ، بل هو أمر محبّد ، اتفقت عليه كلمة المسلمين الأوائل كما سيوافيك ، فالسلف الصالح وقفوا - بعد فتح الشام - على قبور الأنبياء ذات البناء الشامخ . . فتركوها على حالها من دون أن يخطر ببال أحدهم وعلى رأسهم عمر بن الخطاب بأنّ البناء على القبور أمر محرّم يجب أن يُهدم ، وهكذا الحال في سائر القبور المشيّد بالأبنية في أطراف العالم . وإنّ كنت في ريب من هذا فاقراً تواريخهم ، وعلى سبيل المثال إليك نصّ ما جاء في دائرة المعارف الإسلامية :

إنّ المسلمين عند فتحهم فلسطين وجدوا جماعة من قبيلة «الخم» النصرانية يقومون على حرم إبراهيم بـ «حبرون» (١) ولعلّهم استغلّوا ذلك ففرضوا أتاة على حجّاج هذا الحرم . . . وربّما يكون لقب تميم الداري نسبة إلى الدار أي الحرم ، وربّما كان دخول هؤلاء اللخمين في الإسلام ؛ لأنّه قد مكّنهم من القيام على حرم إبراهيم الذي قدّسه المسلمون تقديس اليهود والنصارى من قبلهم (٢) . (١) كلمة عبرية تعني : مدينة الخليل .

(٢) دائرة المعارف الإسلامية ٥ : ٤٨٤ مادة تميم الداري . وجاء أيضاً في مادة «الخليل» : يقول المقدسي - وهو أول من أسهب في وصف الخليل - : إنّ قبر إبراهيم كانت تعلوه قبة بُنيت في العهد الإسلامي . ويقول مجير الدين : إنّها سُيّدت في عهد الأمويين ، وكان قبر إسحاق مغطّى بعضه ، وقبر يعقوب قبالة ، وكان المقدسي أول من أشار إلى تلك الهبات الثمينة التي قدّمها الأمراء الورعون من أقاصى البلاد إلى هذا الضريح ، إضافة إلى الاستقبال الكريم الذي كان يلقاه الحجّاج من جانب التميميين (١) . ولو قام باحث بوصف الأبنية الشاهقة التي كانت مشيّد على قبور الأنبياء والصالحين قبل ظهور الإسلام وما بناه المسلمون في عصر الصحابة والتابعين لهم بإحسان إلى يومنا هذا في مختلف البلدان لجاء بكتاب فخم ضخم ، وهو يكشف عن أنّ السيرة الرائجة في تلك الأعصار قبل الإسلام وبعده من عصر الرسول والصحابة والتابعين لهم إلى يومنا هذا كانت هي العناية بحفظ آثار رجال الدين ، الكاشفة عن مشروعية البناء

على القبور، وإنه لم ينس أى شخص فى رفض ذلك بنت شفه ولم يعترض عليها أحد، بل تلقاها الجميع بالقبول والرضا، إظهاراً للمحبة والود لأصحاب الرسالات والنبوات وأصحاب العلم والفضل، ومن خالف تلك السنه وعدّها شركاً أو أمراً محرماً فقد اتبع غير سبيل المؤمنين، قال سبحانه: (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصِِّلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا) (٢). واليوم وبعد مئتي عشرين قرناً على ميلاد السيد المسيح - عليه السلام - تحوّل المسيح وأمه العذراء وكتابه الإنجيل وكذلك الحواريون، تحوّلوا - فى عالم الغرب - إلى أسطورة تاريخية، وصار بعض المستشرقين يشككون - مبدئياً - فى وجود رجل اسمه المسيح وأمه مريم وكتابه الإنجيل، ويعتبرونه أسطورة خيالية تشبه أسطورة «مجنون ليلي». (١) دائرة المعارف الإسلامية ٨ : ٤٣١. (٢) النساء : ١١٥. لماذا؟ لأنه لا يوجد أى أثر حقيقى ولموس للمسيح، فمثلاً لا يُدرى - بالضبط - أين وُلد؟ وأين داره التى كان يسكنها؟ وأين دفنوه بعد وفاته - على زعم النصارى أنه قتل - ؟ أما كتابه السماوى فقد امتدّت إليه يد التحريف والتغيير والتزوير، وهذه الأناجيل الأربعة لا تمت إليه بصله وليست له، بل هى لـ «متى» و «يوحنا» و «مرقس» و «لوقا»، ولهذا ترى فى خاتمتها قصه قتله المزعوم ودفنه، ومن الواضح - كالشمس فى رائعة النهار - أنها كتبت بعد غيابه .

وعلى هذا الأساس يعتقد الكثير من الباحثين والمحققين أن هذه الأناجيل الأربعة إنما هى من الكتب الأدبية التى يعود تاريخها إلى القرن الثانى من الميلاد، فلو كانت الآثار الخاصية بعيسى محفوظه، لكان ذلك دليلاً على حقيقة وجوده وأصاله حياته وزعامته، وما كان هناك مجال لإثارة الشكوك والتساؤلات من قبل المستشرقين ذوى الخيالات الواهية. أما المسلمون، فهم يواجهون العالم مرفوعى الرأس، ويقولون: يا أيها الناس لقد بُعث رجلٌ من أرض الحجاز، قبل ألف وأربعمائة سنة لقيادة المجتمع البشرى، وقد حقّق نجاحاً باهراً فى مهمته، وهذه آثار حياته، ومحفوظه تماماً فى مكّة والمدينة فهذه الدار التى وُلد فيها، وهذا غار حراء حيث هبط إليه الوحى والتنزيل فيها، وهذا هو مسجده الذى كان يُقيم الصلاة فيه، وهذا هو البيت الذى دُفن فيه، وهذه بيوت أولاده وزوجاته وأقربائه، وهذه قبور ذريته وأوصيائه - عليهم السلام - . والآن، إذا قُضينا على هذه الآثار فقد قضينا على معالم وجوده - صلى الله عليه وآله وسلم - ودلائل أصالته وحقيقته، ومهدنا السبيل لأعداء الإسلام ليقولوا ما يريدون. إن هدم آثار النبوة وآثار أهل بيت العصمة والطهارة ليس فقط إساءة إليهم - عليهم السلام - وهتكاً لحرمتهم، بل هو عداء سافر مع أصالة نبوة خاتم الأنبياء ومعالم دينه القويم. إن رسالة الإسلام رساله خالده أبدية، وسوف يبقى الإسلام ديناً للبشرية جمعاء إلى يوم القيامة، ولا بدّ للأجيال القادمة - على طول الزمن - أن تعترف بأصالتها وتؤمن بقداستها. ولأجل تحقيق هذا الهدف يجب أن نحافظ - أبداً - على آثار صاحب الرسالة المحمّدية - صلى الله عليه وآله وسلم - لكى نكون قد حطّونا خطوة فى سبيل استمراره هذا الدين وبقائه على مدى العصور القادمة، حتّى لا يشكك أحد فى وجود نبي الإسلام - صلى الله عليه وآله وسلم - كما شككوا فى وجود النبي عيسى - عليه السلام - . لقد اهتم المسلمون اهتماماً كبيراً بشأن آثار النبي محمد - صلى الله عليه وآله وسلم - وسيرته وسلوكه، حتّى أنهم سجّلوا دقائق أموره وخصائص حياته ومميزات شخصيته، وكلّ ما يرتبط به كخاتمه، وحذائه، وسواكه، وسيفه، ودرعه، ورمحه، وجواده، وإبله، وغلامه، وحتّى الآبار التى شرب منها الماء، والأراضى التى أوقفها لوجه الله سبحانه، والطعام المفضل لديه، بل وكيفيه مشيته وأكله وشربه، وما يرتبط بلحيته المقدّسة وخضابه لها، وغير ذلك، ولا زالت آثار البعض منها باقية إلى يومنا هذا (١). هذه كلمة موجزة عن هذا الموضوع وموقف العقلاء عامية والمسلمين خاصية منه، فهلمّ معى ندرس المسألة فى ضوء الكتاب والسنه حتّى تتجلّى الحقيقة بأعلى مظاهرها، ونثبت أن صيانة قبور الأنبياء والأولياء والشهداء وتعميرها وتشيدتها بقباب، هى ممّا دعا إليها الكتاب والسنه النبوية وسيرة المسلمين إلى أوائل القرن الثامن، عصر إثارة الشكوك حول هذا الموضوع وغيره، عصر ابن تيمية (٦٦١-٧٢٨ هـ) الذى أثار تلك الفكرة لتفريق كلمة الأمة، وتلقّى ذلك بالقبول وارث منهجه محمد بن عبد الوهاب النجدى (١١١٥-١٢٠٦ هـ)، إلى أن أحيا منهج شيخه بعد الاندراست بفضل سيف آل سعود، وحمائهم له لغاية فى نفوسهم لا تُنكر. وسندرس الموضوع من خلال مباحث ولنقدّم ما تدلّ عليه من الآيات. (١) راجع الطبقات الكبرى لابن سعد ١ : ٣٦٠-٥٠٣ حول هذا الموضوع .

المبحث الأول: صيانة الآثار من منظار القرآن الكريم الآية الأولى: الإذن برفع بيوت خاصة

إذا كان لصيانة الآثار الإسلامية ذلك التأثير الكبير الذي أتضح للقارئ فيما مر من التمهيد ، فعلياً استنطاق كتاب الله حول هذا الموضوع حتى نقف على حكم الله فيه . وسنشير هنا إلى الآيات ذات الصلة الواضحة بالموضوع ، والتي لا تتجاوز أربع آيات : قال سبحانه : (فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ) (۱) . وللمفسرين حول هذه الآية بحوث ، منها : تعيين متعلق الظرف ، أعنى قوله : (فِي بُيُوتِ) ، فهل هو متعلق بما قبله ، أى قوله سبحانه فى الآية المتقدمه عليها (كَمِشْكَاةٌ) أى المشكاه فى بيوت ، أو هو متعلق بفعل مقدر يدل عليه لفظ (يُسَبِّحُ) فى الآية ، ولا مانع من التكرار ، أو متعلق بشىء آخر مثل قوله : سَبَّحُوا فى بيوت؟ والمهم بيان أمرين : الأول : ما هو المراد من هذه البيوت التى أذن الله أن ترفع؟ الثانى : ما هو المراد من الرفع فيها؟ أمّا الأول ، فالمفسرون فيه على أقوال : ۱- المراد المساجد الأربعة . ۲- مطلق المساجد . (۱) النور : ۳۶ - ۳۷ . ۳- بيوت النبى . ۴- المساجد وبيوت النبى . واستفدنا هذه الأقوال من المصادر (۱) ، والمهم تعيين المراد منها وفق الموازين الصحيحة فى تفسير الآية . ۱- أن القولين : الأول والثانى مبنيان على صحه إطلاق البيت على المسجد ، ولو صح ذلك لغه - ولن يصح كما سيوافيك - إلا أنه إطلاق شاذ ، ولا يصح تفسير القرآن بالاستعمال الشاذ ، وذلك لأن البيت فى القرآن غير المسجد ، فالمسجد الحرام غير بيت الله الحرام الذى جعله الله قياماً للناس (۲) . ۲- أن البيت لا ينفك عن السقف لقوله تعالى : (وَقَرْنَ فى بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ) (۳) ، وقال سبحانه : (وَلَوْلَا - أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ) (۴) ، وقال سبحانه : (فَلَيْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا) (۵) . فهذه الآيات تدل على أن البيت لا ينفك عن السقف ، بخلاف المساجد فإنها ربما تكون مكشوفة بلا سقف ، وهذا هو المسجد الحرام تراه مكشوفاً بلا سقف ، ومعه كيف يمكن تفسير البيوت بالمساجد؟ ۳- أن سورة النور التى وردت فيها هذه الآية تعنى بشأن البيوت عامية ، ويقول سبحانه : (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا) (۱) الطبرى ، التفسير ، ۱۸ : ۱۱۱-۱۱۲ ؛ الدر المنثور ۶ : ۲۰۳ ؛ الكشاف ۲ : ۳۹۰ ؛ الرازى ، التفسير ۲۴ : ۳ ؛ الجامع لأحكام القرآن ۱۲ : ۲۶۶ ؛ ابن كثير ، التفسير ۳ : ۲۹۲ ؛ روح البيان ۲ : ۱۵۸ ؛ محاسن التأويل ۷ : ۲۱۳ ؛ فتح البيان ۶ : ۳۷۲ ؛ البحر المحيط ۶ : ۴۵۸ . (۲) المائدة : ۹۷ . (۳) الأحزاب : ۳۳ . (۴) الزخرف : ۳۳ . (۵) النمل : ۵۲ . ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ * لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (۱) فقد تكرر فى هذه الآيات ذكر البيوت ظاهراً ومستتراً سبع مرّات . ثم إنه سبحانه يسترسل فى ذكر البيوت فى الآية (۶۱) ويقول : (لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ بِمَا مَلَكَتُمْ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) (۲) فقد ذكر فيها البيوت عشر مرّات . فالآية قيد البحث وقعت بين هاتين الطائفتين من الآيات ، أفصح لنا أن نفسر قوله (فى بُيُوتِ) بالمساجد مع هذه الآيات الكثيرة التى تضمنت استعمال البيت قبال المسجد؟ ۴- إن من يفسر البيوت بالمساجد يعتمد على رواية موقوفة لابن عباس ومجاهد ، لكنها لا تقاوم ما ورد مسنداً عن النبى الأكرم - صلى الله عليه وآله وسلم - : روى الحافظ السيوطى قال : أخرج ابن مردويه عن أنس بن مالك وبريدة : أن رسول الله قرأ هذه الآية : (فى بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ) فقام إليه رجل قال : أى بيوت هذه يا رسول الله؟ قال : «بيوت الأنبياء» ، فقام إليه أبو بكر وقال : يا رسول الله وهذا البيت منها - مشيراً إلى بيت على وفاطمة - فقال النبى - صلى الله عليه وآله وسلم - : «نعم ومن أفاضلها» (۳) . ولأجل رجحان الحديث المسند على الموقوف ، قال

الآلوسی فی تفسیره بعد نقل الحدیث : (۱) النور : ۲۷ - ۲۹ . (۲) النور : ۶۱ . (۳) الدر المنثور ۶ : ۲۰۳ . وهذا إن صح لا ينبغي العدول عنه (۱) . ولأجل بعض ما ذكرنا قال أبو حيان : الظاهر أن البيوت مطلق يصدق على المساجد والبيوت التي تقع الصلاة فيها وهي بيوت الأنبياء (۲) . وقد روى عن الإمام أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين - عليه السلام - : أن المقصود بيوت الأنبياء وبيوت علي - عليهم السلام - (۳) . ۵ - إن القرآن الكريم يعنى بيوت النبي وأهلها ، يقول سبحانه : (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ) (۴) ويعنى بأهلها ويقول : (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (۵) . ۶ - وإذا راجعنا اللغة ، نرى أن أصحاب المعاجم يفسرونه على وجه لا ينطبق على المسجد ، يقول الراغب : أصل البيت مأوى الإنسان بالليل ، لأنه يقال : بات : أقام بالليل ، كما يقال : ظل بالنهار ، ثم قد يقال للمسكن بيت من غير اعتبار الليل فيه ، وجمعه أليات وبيوت ، لكن البيوت للمسكن أخص ، والأليات بالشعر (۶) . وقال ابن منظور في اللسان : البيت معروف ، وبيت الرجل داره ، وبيته قصره ، ومنه قول جرير - عليه السلام - : «بشر خديجة بيت من قصب» أراد : بشرها بقصر من لؤلؤة مجوفة أو بقصر من زمردة (۷) . فهذه القرائن لو تدبر فيها المفسر لأدعن أن المراد من (بيوت) غير المساجد ، سواء أريد منه (۱) روح المعاني ۱۸ : ۱۷۴ . (۲) البحر المحيط ۶ : ۴۵۸ . (۳) البرهان في تفسير القرآن ۳ : ۱۳۷ . (۴) الأحزاب : ۵۳ . (۵) الأحزاب : ۳۳ . (۶) المفردات : ۶۴ مادة بيت . (۷) اللسان ۲ : ۱۴ مادة بيت . المسجد الحرام ومسجد النبي والمسجد الأقصى ومسجد قبا ، أو أريد مطلق المساجد ۷ - أضف إلى ذلك أن تفسير البيوت بالمساجد مروى عن كعب الأحبار ، ذلك الحبر اليهودي الذي أدخل الإسرائيليات في السنن والأحاديث ، روى ابن كثير قال : قال كعب الأحبار : مكتوب في التوراة : «أن بيوتى فى الأرض المساجد» (۱) ، ولو صح أن ابن عباس أخذه عن كعب الأحبار كما يدعيه علماء الرجال فى ترجمه كعب الأحبار فعله أخذ منه ، ومرويات كعب إسرائيليات لا يصح الاحتجاج بها . غير أن ما تضافر عن النبي الأكرم خلاف ذلك ، حيث قال : «جعلت لى الأرض مسجداً وطهوراً» (۲) ، فإذا كان جميع الأرض مسجداً لله تبارك وتعالى فيكون جميعها معبداً ومسجداً . ۸ - وربما يتصور أن ذيل الآية اللى جاء فيه قوله : (يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ) قرينه على أن المراد من البيوت هى المساجد ، ولكنه غفل عن أن شأن بيوت الأنبياء والأولياء والصالحين ، شأن المساجد ، فهم فيها بين قائم وراعى وساجد وذاكر . وقد اعتنى النبي الأكرم بشأن البيوت ، فقد عقد مسلم باباً فى صحيحه لاستحباب إقامة صلاة النافلة فى البيت وروى فيه الروايات التالية : أ - عن ابن عمر عن النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - : «اجعلوا من صلاتكم فى بيوتكم ولا تتخذوها قبوراً» . ب - عن ابن عمر عن النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - : «إذا قضى أحدكم الصلاة فى مسجده فليجعل لبيته نصيباً من صلاته فإن الله جاعل فى بيته من صلاته خيراً» . د - عن أبى موسى عن النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - : «مثل البيت الذى يذكر الله فيه (۱) ابن كثير ، التفسير ۳ : ۲۹۲ . (۲) البخارى ، الصحيح ۱ : ۹۱ كتاب التيمم / ح ۲ البيهقى ، السنن : ۴۳۳ باب أينما أدركت الصلاة فصل فهو مسجد . والبيت الذى لا يذكر الله فيه مثل الحى والميت» . ه - وعن زيد بن ثابت فى حديث : «فعلیکم بالصلاة فى بيوتکم فإن خير صلاة المرء فى بيته إلا الصلاة المكتوبة» (۱) . و - روى أحمد أن عبد الله بن سعد سأل رسول الله وقال : أيما أفضل : الصلاة فى بيتى أو الصلاة فى المسجد؟ فقال : «فقد ترى ما أقرب بيتى من المسجد ، ولئن أصلى فى بيتى أحب إلى من أن أصلى فى المسجد إلا أن تكون صلاة مكتوبة» (۲) . فهذه القرائن المؤكدة ترفع الستار عن وجه المعنى فإن المراد من الآية هو بيوت الأنبياء وبيوت النبي الأكرم - صلى الله عليه وآله وسلم - وبيت علي - عليه السلام - وما ضاهاها ، فهذه البيوت لها شأنها الخاص ، لأنها تخص رجالاً يسبحونه سبحانه ليلاً ونهاراً ، غدواً وآصالاً ، تعيش فيها رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله وإقام الصلاة ، وإيتاء الزكاة وقلوبهم مليئة بالخوف من يوم تتقلب فيه القلوب والأبصار . ما هو المراد من الرفع؟ قد تعرّف على المقصود من البيوت ، فهلمّ معى ندرس معنى الرفع ، ومن حسن الحظ أن المفسرين لم يختلفوا فيه اختلافاً موجباً لغموض المعنى ، فقد ذكروا فيه المعنيين التاليين : الأول : أن المراد من الرفع هو البناء ، بشهادة قوله سبحانه : (ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا * رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا) (۳) ، وقوله سبحانه : (وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ . . .) (۴) . الثانى : أن المراد

هو تعظيمها والرفع من قدرها ، قال الزمخشري : رَفَعُهَا : إمَّا بناؤها لقوله (١) مسلم ، الصحيح ٢ : ١٨٧-١٨٨ باب استئجار صلاة النافلة في البيت . (٢) أحمد ، المسند ٤ : ٣٤٢ . (٣) النزاعات ٢٧ - ٢٨ . (٤) البقرة : ١٢٧ . تعالى : (رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا) و (وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ . . .) أمر الله أن تُبنى ، وإمَّا تعظيمها والرفع من قدرها (١) . وقال القرطبي : ترفع : تُبنى وتغلى (٢) . وقال إسماعيل حقي البروسوى : أن ترفع : بالبناء ، والتعظيم ورفع القدر (٣) . وقال حسن صدّيق خان : المراد من الرفع ، بناؤها (أم السَّمَاءُ بَنَاهَا * رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا) ورفع ابراهيم القواعد من البيت ، وترفع أى تعظّم وتطهر من الأنجاس عن اللغو ولها مجموع الأمرين (٤) ، إلى غير ذلك من الكلمات المتشابهة ، ولا حاجة إلى ذكرها ، إنّما المهم بيان دلالة الآية وتحقيقها . قد عرفت أن المراد من البيوت هو بيوت الأنبياء والعترة والصالحين من صحابة النبي الأكرم - صلى الله عليه وآله وسلم - ، فالآية تأذن أن تُبنى هذه البيوت بناءً حسناً وترفع من قدرها رفعاً معنوياً ، فهنا نستنتج من الآية أمرين : ١ - أن المراد من رفع البيوت ليس إنشاؤها ؛ لأنّ المفروض أنّها بيوت مبنية ، بل المراد هو صيانتها عن الأندثار ، وذلك كرامة منه سبحانه لأصحاب هذه البيوت ، فقد ترك المسلمون الأوائل بيوتاً للرسول الأكرم والعترة الطاهرة وللصالحين من صحابته ، وحرصتها الدول الإسلامية طيلة أربعة عشر قرناً ، فعلى المسلمين قاطبة والدول الإسلامية عامة بذل السعى في صيانتها عملاً بالآية المباركة ، والحيلولة دون تهديمها بحجة توسعة المسجد النبوي أو المسجد الحرام . ولكن من سوء الحظ ، أو من تسامح الدول في ذلك المجال أن هُدمت هذه البيوت ودمرت بمعاول الوهابيين ، ومن هذه البيوت بيت الحسين والصادقين - عليهم السلام - في محلة بنى هاشم ، فلا ترى لها أثراً ، كما لا ترى من بيت أبى أيوب الأنصاري مُصَيَّف النبي الأكرم أثراً ، ومثلها مولد النبي في مكة المكرمة وغيرها . (١) الكشاف ٢ : ٣٩٠ بتصرف يسير بإضافة كلمة «أما» . (٢) جوامع الأحكام ١٢ : ٢٦٦ . (٣) روح البيان ٦ : ١٥٨ . (٤) فتح البيان ٦ : ٣٧٢ . فعلى المسلمين مسؤولية إعادة هذه الأبنية في أماكنها عملاً بالآية ورفع قدرها مهما أمكن ، ولئن صارت الإعادة أمنيّة لا تُدرَك ، مادام السيف على هامه المسلمين في أرض الوحي والتوحيد ، لكن صيانته ما بقى منها في مختلف الأقطار أمرٌ ممكن . ٢ - أن قسماً من البيوت في المدينة المنورة مقابر ومشاهد لهؤلاء ، فقد دُفن النبي الأكرم - صلى الله عليه وآله وسلم - في بيته . كما أن بيت العسكريين يعنى الإمام علياً الهادي والحسن العسكري في سامراء بمنزلة مقابرهما ومشاهدهما ، فليس لأحد قلعها بمعاول الجور باسم التوحيد ، وأى توحيد أعلى وأجل ممّا دعا إليه الذكر الحكيم الذي يأمر بصيانة بيوت هؤلاء مطلقاً ، سواء كانت مقابرهم أم لا .

بالله عليك أيها القارئ الكريم هل زرت بقيق الغرقد مراقدة الأئمة والصحابة وزوجات النبي والشخصيات الإسلامية الكبيرة ، وهل شاهدت قيام الحكومة بواجبها من رفع قدره وتنظيف أرضه ، أم شاهدت نقيض ذلك؟! وقد كانت بعض هذه القبور بيوت الصحابة ، ولعمري أن القلب ليحترق إذا رأى أن الوهابيين يتعاملون مع قبور أفلاذ كبد النبي وخيار أصحابه معاملته العدو مع العدو ، ونعم من قال :
 لعمري أن فاجعة البقيق * يشيب لهولها فود الرضيع لقد خرجنا من دراسة هذه الآية بنتيجة خاصية ، وهى أن صيانة بيوت الأنبياء والأولياء أمر ندى الله سبحانه المسلمين إليه ، سواء كان فيها قبر أم لا- ، وأن رفعها بالبناء ، وصيانتها عن الانطماس ، وتنظيفها عن الرجز واللغو عمل بالشرعية المقدسة ؛ حيث نزل به الوحي وسار عليه المسلمون في جميع القرون .

الآية الثانية: اتخاذ المساجد على قبور المضطهدين في سبيل التوحيد

يذكر سبحانه قصة أصحاب الكهف ، وأنهم اعتزلوا قومهم للحفاظ على عقيدتهم ودينهم ، حتى وافاهم الأجل وهم في الكهف ، وقد أعتز الله عليهم قوماً بعد ثلاثة قرون وأطلعهم عليهم ، يقول سبحانه : (وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُغْلَبُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَاناً رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَسْجِداً) (١) . ومعنى الآية أننا أعتزنا على أصحاب الكهف أهل تلك المدينة ليعلموا أن وعد الله بالبعث حق ، فإن بعث هؤلاء بعد لبثهم في كهفهم

ثلاثمائة سنة وازدادوا تسعاً دليل على إمكان الحياء الثانويّة ، ليعلموا أنّ الساعة لا- ريب فيها . ثمّ إنّ القوم الذين أعثرهم الله على أجسادهم اتفقوا على تكريمهم ، ولكن اختلفوا في طريقه التكريم ، كما يقول سبحانه : (إِذِ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرُهُمْ) ، فظاهر المنازعة هو ما جاء بعد هذه الجملة بضميمة لفظه الفاء ، فقال جماعة : (ابْتُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا) ، أى اجعلوا عليهم بيوتاً كبيراً ، ويدلّ على الوصف تنكير (بُيُوتًا) ، وقد صرح الجوهري وابن منظور بأنّ البنيان بمعنى الحائط (٢) ، ولذلك فسّره القاسمي بقوله : أى باب كهفهم بيوتاً عظيماً كالخانقاهات (٣) والمشاهد والمزارات المبيّنة على الأنبياء وأتباعهم (٤) ، تستر أجسادهم وتعظم أبدانهم ، ربهم أعلم بهم . ولكن قال آخرون وهم الذين غلبوا على أمر القائلين بالقول الأوّل وصار البلد تحت سلطتهم (١) الكهف : ٢١ . (٢) الصحاح ٦ : ٢٢٨ مادة بناء لسان العرب ١ : ٥١٠ تلك المادة . (٣) الخانقات كلمة فارسيّة مفردها : خانقاه وتعنى محلّ اجتماع الصوفيين والدرابيش . (لغت نامه ٢٠ : ١٦٩ بالفارسيّة) . (٤) محاسن التأويل ٧ : ٢١ .

(لَتَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً) ومعبدًا وموضعًا للعبادة والسجود يتعبّد الناس فيه ببركاتهم . هذا هو الظاهر المستفاد من الآية . قال الرازي : (قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ) قيل : المراد به الملك المسلم وأولياء أصحاب الكهف ، وقيل : رؤساء البلد ، (لَتَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً) نعبد الله ، وستبقى آثار أصحاب الكهف بسبب ذلك المسجد (١) . وقال أبو حيان الأندلسي (٦٥٤ - ٧٥٤ هـ) : روى أنّ التي دعت إلى البنيان كانت ، كافرة أرادت بناء بيعة أو مصنع لكفرهم ، فمانعهم المؤمنون وبنوا عليهم مسجداً (٢) . وقال أبو السعود (ت ٩٥١ هـ) : (وَقَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ) وهم الملك والمسلمون (لَتَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً) (٣) .

وقال الزمخشري في الكشاف : (وَقَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ) من المسلمين وملكهم وكانوا أولى بهم وبالبناء عليهم : ليتخذ على باب الكهف مسجداً يصلّى فيه المسلمون ويتبرّكون بمكانهم (٤) . إلى غير ذلك من الكلمات الواردة في تفسير الآية ، وكأنّ الاتفاق موجود على أنّ القول بإيجاد البنيان على باب الكهف كان لغير المسلمين ، والقول ببناء المسجد على بابه قول المسلمين ، والذي يدلّ على ذلك أمران : الأوّل : أنّ اتخاذ المسجد دليل على أنّ القائل كان موحداً مسلماً غير مشرك فإى صله للمشرك ببناء مسجد على باب الكهف ، وإذا كان المشركون يهتمون بعمارة المسجد الحرام فلاجل أنّه أنيط بالبيت كيانهم وعظمتهم في الأوساط العربيّة ، بحيث كان التخلّي عنها مساوفاً لسقوطهم عن أعين العرب في الجزيرة كتكريمهم البيت الحرام . (١) مفاتيح الغيب ٢١ : ١٠٥ . (٢) البحر المحيط ٦ : ١٠٩ ط . دار الكتب العلميّة . (٣) أبو السعود محمد بن محمد العمادى ، التفسير ٥ : ٢١٥ . (٤) الكشاف ٢ : ٢٤٥ . أبعده اتفاق أكابر المفسّرين هل يصحّ لباحث أن يشكّ في أنّ القائلين ببناء المسجد على قبورهم كانوا هم المسلمين الموحّدين؟! الثانى : ما رواه الطبري في تفسير قوله : (فَأَبَعْتُوا أَحْيَادَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ) (١) قال : إنّ المبعوث دخل المدينة فجعل يمشى بين سوقها فيسمع أناساً كثيراً يحلفون باسم عيسى بن مريم ، فزاده فزعاً ورأى أنّه حيران ، فقام مسنداً ظهره إلى جدار من جدران المدينة ويقول في نفسه : أمّا عشية أمس فليس على الأرض إنسان يذكر عيسى بن مريم إلاّ قتل ، أمّا الغداة فأسمعهم وكلّ إنسان يذكر أمر عيسى لا يخاف!! ثمّ قال في نفسه : لعلّ هذه ليست بالمدينة التي أعرف (٢) . وهذا يعرب عن أنّ الأكثرية الساحقة كانت موحّدة مؤمنة متديّنة بشريعة المسيح ، رغم كونهم على ضده قبل ثلاثمائة سنة . وقال في تفسير قوله تعالى : (فَقَالُوا ابْتُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا) (٣) فقال الذين أعتراهم على أصحاب الكهف : (ابْتُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ) يقول : ربّ الفتية أعلم بشأنهم ، وقوله : (قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ) يقول جلّ ثناؤه : قال القوم الذين غلبوا على أمر أصحاب الكهف : (لَتَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً) . وقد نقل عن عبد الله بن عبيد بن عمير : فقال المشركون : نبى عليهم بيوتاً فإنيهم أبناء آبائنا ونعبد الله فيها ، وقال المسلمون : نحن أحقّ بهم ، هم منا ، نبى عليهم مسجداً نصلى ونعبد الله فيه (٤) . الرأى المسبق يضرب عرض الجدار إنّ الشيخ الألباني ريب الوهايبه ومروّجها ، لمّا رأى دلالة الآية على أنّ المسلمين حاولوا أنّ يبنوا مسجداً على قبورهم ، وكان ذلك على طرف الخلاف من عقيدته ، حاول تحريف الكلم وقال : (١) الكهف : ١٩ . (٢) الطبري ، التفسير ١٥ : ٢١٩ في تفسير سورة الكهف ، الآية ١٩ ط . مصطفى الحلبي ، مصر . (٣) الكهف : ٢١ . (٤) الطبري ، التفسير ١٥ : ٢٢٥ وفي ط أخرى : ص ١٤٩ ، ولاحظ تفسير القرطبي والكشاف للزمخشري وغرائب

القرآن للنيسابورى فى ذيل هذه الآية .

إنّ المراد من الغالبين هم أهل السلطنة ، ولا دليل على حجّية فعلهم! ولكنّه عزب عن رأيه أنّ البيئه قد انقلبت عن الشرك إلى التوحيد ومن الكفر إلى الإسلام حسبما نقله الطبرى ، وليس القائل ببناء المسجد على بابهم الملك ، وإنّما القائل هم الذين توافدوا على باب الكهف عندما أعتهم سبحانه على أحوالهم ، وطبع الحال يقتضى توافد الأكثرية الساحقة القاطنين فى المدينة على باب الكهف لا خصوص الملك ، ولا وزراؤه ، بل الموحّدون بأجمعهم ، وهو فى هذه النسبة عيال على ابن كثير حيث قال : والظاهر أنّهم أصحاب النفوذ(۱).

نحن نفترض أنّهم أصحاب النفوذ ، إلّا أنّهم نظروا إلى الموضوع من خلال منظار دينهم ومقتضى مذهبهم لا مقتضى سلطتهم .

تقرير القرآن على صحّة كلا الاقتراحين

إنّ الذكر الحكيم يذكر كلا الاقتراحين من دون أى نقد ورد ، وليس صحيحاً قطعاً أن يذكر الله سبحانه عن هؤلاء الموجودين على باب الكهف أمراً باطلاً من دون أيّة إشارة إلى بطلانه ، إذ لو كان كذلك كأن يكون أمراً محرّماً أو مقدّمةً للشرك والانحراف عن التوحيد ، لكان عليه أن لا يمرّ عليها بلا إشارة إلى ضلالهم وانحرافهم ، خصوصاً أنّ سياق الآية بصدد المدح ، وأنّ أهل البلد اتّفقوا على تكريم هؤلاء الذين هجروا أوطانهم لأجل صيانته عقيدتهم ، غاية الأمر اختلفوا فى كفيته ، فمن قائل ببناء البنيان إلى آخر قائل ببناء المسجد . إنّ القرآن كتاب نزل لهداية الإنسان وتربيته الأجيال ، والهدف من عرض حياة الأمم ووقائعهم هو الاعتبار ، فلا ينقل شيئاً إلّا فيه عبرة ، فلو كان الاقتراحان يمسّان كرامة التوحيد ، لم سكت عنه؟! وهذا ظاهر فيمن تدبّر فى القرآن الكريم ، وسيوافيك بقیة الكلام عند بيان النتيجة . (۱) ابن كثير ، التفسير ۵ : ۳۷۵ .

ولكن تعال معى لنقف على بعض ما قاله جمال الدين القاسمى الدمشقى (۱۲۸۳-۱۳۳۲ هـ) الذى كان يصوّر نفسه مصلحاً إسلامياً يسعى إلى توحيد كلمة المسلمين ولمّ شعثهم ، ومن شروط من يتبنّى لنفسه ذلك المقام الرفيع أن ينظر إلى المسائل من منظار واسع ، ويستقبل الخلاف بين المسلمين بسعة صدر ، ولكنّه - عفا الله عنه - يريد توحيد الكلمة فى ظلّ الأصول التى ورثها عن ابن تيمية ، فزاد فى الطين بلّة ، ويشهد لذلك ما علّقه على عبارة ابن كثير . قال ابن كثير بعد تفسير الآية : هل هم كانوا محمودين أم لا؟ فيه نظر ، لأنّ النبىّ قال : «لعن الله اليهود والنصارى اتّخذوا قبور أنبيائهم وصالحهم مساجد» يحذّر ما فعلوا . وقال جمال الدين : وعجيب من تردّده فى كونهم غير محمودين ، مع إيراد الحديث الصحيح بعده المسجّل بلعن فاعل ذلك ، والسبب فى ذلك أنّ البناء على قبر النبىّ مِدْعاء للإقبال عليه والتضرّع إليه ، وفيه فتح لباب الشرك ، وتوسّل إليه بأقرب وسيلة . . . (۱) . يلاحظ عليه : أنّ القرآن هو الحجّة الكبرى للمسلمين ، وفيه تبيان لكلّ شىء ، وهو المهيم على الكتب ، فإذا دلّ القرآن على جوازه فما قيمة الخبر الواحد الذى روى فى هذا المجال إذا كان مضاداً للوحى ، ومخالفاً لصريح الكتاب ، وإن كانت السنّة المحمديّة الواقعيّة لا تختلف عنه قيد شعرة ، إنّما الكلام فى الرواية التى رواها زيد عن عمرو حتّى ينتهى إلى النبىّ ، فإنّ مثله خاضع للنقاش ، ومرفوض إذا خالف الكتاب ، لكن ما ذكره يعرب عن أنّ الأساس عنده هو الحديث لا الذكر الحكيم . وكان عليه بعد تسليم دلالة القرآن أن يبحث فى سند الحديث ودلالته ، وأنّ الحديث على فرض الصحّة ناظر إلى ما كان القبر مسجوداً له ، أو مسجوداً عليه أو قبله ، ومن المعلوم أنّ المسلمين لا يسجدون إلّا لله ، ولا يسجدون إلّا على ما صحّ السجود عليه ، ولا يستقبلون إلّا القبلة ، وسيّضح نصّ محقّقى الحديث ، على أنّ المراد هو ذلك ، فانتظر . وأعجب منه ما فى ذيل كلامه : من أنّه رأى التوسّل بالنبىّ شركاً ، مع أنّ النصوص الصحيحة فى الصحاح تدلّ على جوازه ، فقد توسّل الصحابى الضرير بالنبىّ الأكرم حسب تعليمه وقال : اللهمّ إني (۱) محاسن التأويل ۷ : ۳۰-۳۱ . أسألك وأتوجه إليك بنبيك نبي الرحمة ، يا محمد إني أتوجه بك إلى ربّي فى حاجتى لتقضى (۱) . وقد اتّفقوا على صحّة الحديث ، حتّى أنّ ابن تيمية - مُشِير هذه الشكوك - اعترف بصحّته وقال : وقد روى الترمذى حديثاً صحيحاً عن النبىّ أنّه علّم رجلاً يدعو فيقول : . . . ،

وقد أوردنا نصوص القوم فى بحث «التوسل» (٢). ومن زعم أن هذه التوسلات أساس الشرك ، فلينظر إلى المسلمين طيلة أربعة عشر قرناً فإنهم ما برحوا يتوسلون بالنبي - صلى الله عليه وآله وسلم - ، وما عدلوا عن سبيل التوحيد قيد شعرة . إن إنشاء البناء على قبر نبي التوحيد تأكيد على مبدأ التوحيد ورسالته العالمية التى يشكّل أصلها الأول قوله سبحانه : (أن اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) (٣) . وقد خرجنا عن هذه الدراسة بالنتيجتين التاليتين : ١ - جواز البناء على قبور الأولياء والصالحين ودعاة التوحيد فضلاً عن النبي ، وما ذلك إلا أن القرآن ذكر ذلك من دون أن يغمض فيه ، وليس القرآن كتاباً قصصياً ولا مسرحياً للتمثيل ، بل هو كتاب هداية ونور ، فإن نقل شيئاً ولم يغمض عليه فهو دليل على أنه محمود عنده . نرى أنه سبحانه يحكى كيفية غرق فرعون ويقول : (حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ) (٤) . ولما كانت تلك الفكرة باطلة عنده سبحانه ، أراد إيقاف المؤمنين على أن الإيمان فى هذا الطرف غير مفيد ، فلأجل ذلك عَقَّبَ عليه بقوله : (ءالآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) (٥) . (١) الترمذى ، الصحيح ٥ : كتاب الدعوات ، الباب ١١٩ / ح ٢٥٧٨ ؛ ابن ماجه ، السنن ١ : ٤٤١ / ح ١٣٨٥ ؛ الإمام أحمد ، المسند ٤ : ١٣٨ ، إلى غير ذلك من المصادر . (٢) راجع ص ٦١١ من هذا الكتاب . (٣) النحل : ٣٦ . (٤) يونس : ٩٠ . (٥) يونس : ٩١ . فالإنسان العارف بالكتاب يقف على أنه لم يترك على صعيد العقائد أموراً إلا وذكر أوضاعها وبيئتها بطرق مختلفه ، ومن تلك الطرق القصص الواردة فى الكتاب العزيز فكل ما وقع فى الأمم السالفه وصار القرآن بصدده ذكره فهو على أقسام ثلاثة : كونه بين الصحة ، أو بين البطلان ، أو المرّد بين الأمرين .

فقد يترك البيان فى الأولين لعدم الحاجة ، وأما الثالث فلا يتركه إلا إذا كان مقبولاً لديه .

٢ - جواز بناء المسجد على قبور الصالحين فضلاً عن الأنبياء وجواز الصلاة فيها والتبرك بترتبه ، فلو كانت الصلاة فى المقابر مكروهه فالأدلة المرغبه إلى الصلاة فى جوار الصالحين والأنبياء تخصّص تلك العمومات ؛ وذلك لأنّ للصلاة فى مشاهدتهم مصلحة تغلب على المضاضة الموجودة فى الصلاة فى المقابر المطلقة .

الآية الثالثة : صيانة الآثار وتعظيم الشعائر

قال سبحانه : (ذَلِكُمْ وَمَنْ يُعْظَمَ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ) (١) . والاستدلال بالآية يتوقف على ثبوت صغرى وكبرى : فالصغرى عبارة عن كون الأنبياء وأوصيائهم ومن يرتبط بهم أحياء وأمواتاً من شعائر الله ، والكبرى عبارة عن كون البناء وصيانة الآثار والمقابر تعظيماً لشعائر الله . ولا أظن أن الكبرى تحتاج إلى مزيد بيان ، إنمّا المهم بيان الصغرى ، وأنّ الأنبياء والأوصياء وما يرتبط بهم من شعائر الله ، وبيان ذلك يحتاج إلى نقل ما ورد حول شعائر الله من الآيات : ١ - (إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ) (٢) . ٢ - (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ النَّبِيِّ الْحَرَامِ يَتَّبِعُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَاناً) (٣) . ٣ - (وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ) (٤) . وفى آية أخرى جعل مكان شعائر الله حرماً الله وقال : (ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمَ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ ...) (٥) . ما هو المقصود من شعائر الله؟ (١) الحج : ٣٢ . (٢) البقرة : ١٥٨ . (٣) المائدة : ٢ . (٤) الحج : ٣٦ . (٥) الحج : ٣٠ . هنا احتمالات : ١ - تعظيم آيات وجوده سبحانه . ٢ - معالم عبادته وأعلام طاعته . ٣ - معالم دينه وشريعته ، وكل ما يمت إليهما بصله . أما الأول ، فلم يقل به أحد ؛ إذ كل ما فى الكون آيات وجوده ، ولا يصح تعظيم كل موجود بحجة أنه دليل على الصانع . وأما الثانى فهو داخل فى الآية قطعاً ، وقد عدّ الصفا والمروة والبُدن من شعائر الله ، فهى من معالم عبادته وأعلام طاعته ، إنمّا الكلام فى اختصاص الآية بمعالم العبادة وأعلام الطاعة ، ولا دليل عليه ، بل المتبادر هو الثالث ، أى معالم دينه سبحانه ، سواء كانت أعلاماً لعبادته وطاعته أم لا ؛ فالأنبياء والأوصياء والشهداء والصحف والقرآن الكريم والأحاديث النبوية كلّها من شعائر دين الله وأعلام شريعته ، فمن عظّمها فقد عظّم شعائر الدين . قال القرطبي : فشعائر الله ، أعلام دينه ، لا سيما ما يتعلّق بالمناسك (١) . ولقد أحسن حيث عمّم أولاً ، ثم ذكر مورد الآية ثانياً ، وممّا

يعرب عن ذلك أن إيجاب التعظيم تعلّق بـ «حرّمات الله» فى آية أخرى . قال سبحانه : (وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ) (۲) ، والحرّمات ما لا- يحلّ انتهاكه ، فأحكامه سبحانه حرّمات الله ؛ إذ لا يحلّ انتهاكها ، وأعلام طاعته وعبادته حرّمات الله ؛ إذ يحرم انتهاكها ، وأنبياءه وأوصياؤه وشهداء دينه وكتبه وصحفه من حرّمات الله ، يحرم انتهاكهم ، فلو عظّمهم المؤمن أحياناً وأمواتاً فقد عمل بالآيتين : (وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ) ، (وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ) . (۱) القرطبي ، التفسير ۱۲ : ۵۶ طبع دار إحياء التراث . (۲) الحجّ : ۳۰ .

الآية الرابعة : صيانة الأثار ومودّة ذوى القربى

إنّ القرآن الكريم يأمرنا - بكلّ صراحة - بحبّ النّبى - صلى الله عليه وآله وسلم - وأقربائه ، ومودّتهم ومحبتهم فيقول : (وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ) (۱) و (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (۲) . ومن الواضح لدى كلّ من يخاطبه الله بهذه الآية أنّ البناء على مرآد النّبى - صلى الله عليه وآله وسلم - وأهل بيته - عليهم السلام - ، هو نوع من إظهار الحبّ والمودّة لهم ، وبذلك يخرج عن كونه بدعة ، لوجود أصل له فى الكتاب والسنة ، ولو بصورة كليّة . وهذه العادة متبعة عند كافّة الشعوب والأمم فى العالم ، فالجميع يعتبرون ذلك نوعاً من المودّة لصاحب ذلك القبر ، ولذلك تراهم يدفنون كبار الشخصيات السياسية والعلمية فى كنائس ومقابر مشهورة ويزرعون أنواع الزهور والأشجار حولها . (۱) المائدة : ۵۶ . (۲) الشورى : ۲۳ .

المبحث الثانى : صيانة الأثار من منظار القواعد الفقهية

الأصل فى الأشياء الإباحة والحليّة إنّ الأصل فى الأشياء هو الإباحة ما لم يرد فيها نهى فى الشريعة ، وهذه هى القاعدة المحكّمة التى اعتمد عليها الفقهاء عبر القرون إلّا المترمتين غير الواعين . حتّى أنّ الذكر الحكيم يصرّح بأنّ وظيفة النّبى الأكرم هو بيان المحرّمات دون المحلّلات ، وأنّ الأصل هو حليّة كلّ عمل وفعل ، إلّا أن يجد النّبى حرّمته فى شريعته ، وأنّ وظيفة الأمة هو استفراغ الوسع فى استنباط الحكم من أدلّته ، فإذا لم تجد دليلاً - على الحرمة تحكّم عليه بالجواز . ونكتفى فى هذا المقام بالإشارة إلى مجموعة من الآيات ، وإن كان فى السنة الغزاء أيضاً كفاية : ۱ - قال سبحانه : (وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا- مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لِيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ) (۱) . فإنّ هذه الآية تكشف عن أنّ المذموم يحتاج إلى البيان إنّما هو المحرّمات لا- المباحات ، ولأجل ذلك لا وجه للتوقّف فى العمل ، بعدما لم يكن ميّناً فى جدول المحرّمات . وبعبارة أخرى : أنّ المسلم إذا لم يجد شيئاً فى جدول المحرّمات لم يكن له تبرير لتوقّفه وعدم الحكم عليه بالإباحة والجواز والحليّة . ۲ - قال سبحانه : (قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خنزير فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ (۱) الأنعام : ۱۱۹ . إنّها تكشف عن أنّ ما يلزم بيانه إنّما هو المحرّمات لا المباحات ، ولذلك يستدلّ مبلغ الوحى - ونعنى به النّبى الكريم - صلى الله عليه وآله وسلم - - بأنّه لا يجد فيما أوحى إليه محرّمًا على طاعم يطعمه سوى الأمور المذكورة ، فإذا لم يكن هناك منها شىء فهو محكوم بالحليّة والإباحة . ۳ - قال سبحانه : (مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) (۲) . ۴ - قال سبحانه أيضاً : (وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَّهَاتِ رَسُولًا- يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ) (۳) . إنّ دلالة هاتين الآيتين على المقام واضحة ، فإنّ جملة «وما كان» تارة تستعمل فى نفى الشأن والصلاحية ، وأخرى فى نفى كون الشىء أمراً ممكناً . أمّا الأول ، فمثل قوله : (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ

رَحِيمٌ) (۴) وغيرها كسورة آل عمران (۵) ، أى ليس من شأن الله سبحانه وهو العادل الرؤوف أن يضيع إيمانكم .

وأما الثانى ، فمثل قوله : (مَا كَانَ لِلنَّفْسِ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا) (۶) ، أى لا يمكن لنفس أن تموت بدون إذنه سبحانه .

فيكون معنى الآيتين بناءً على الاستعمال الأول: هو ليس من شأن الله تعالى أن يعذب الناس أو يهلكهم قبل أن يبعث إليهم رسولا. (١) الأنعام: ١٤٥. (٢) الإسراء: ١٥. (٣) القصص: ٥٩. (٤) البقرة: ١٤٣. (٥) الآيات ٧٩ و ١٦١. (٦) آل عمران: ١٤٥. وعلى الاستعمال الثاني: هو ليس من الممكن أن يعذب الله الناس أو يهلكهم قبل أن يبعث إليهم رسولا. وعلى كل تقدير، فدلالة الآيتين على الإباحة واضحة، إذ ليست لبعث الرسل خصوصية وموضوعية، ولو أنيط جواز العذاب ببعثهم فإثما هو لأجل كونهم وسائط للبيان والإبلاغ، والملا-ك هو عدم جواز التعذيب بلا بيان وإبلاغ، وأن التعذيب بلا بيان وإبلاغ ليس من شأنه سبحانه، أو أنه ليس أمراً ممكناً حسب حكمته. ٥- قال سبحانه: (وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَوْمِهِ إِلَّا وَلَهَا مُنْذِرُونَ) (١). فإن هذه الآية مشعرة بأن الهلاك كان بعد الإنذار والتخويف، وأن اشتراط الإنذار كناية عن البيان وإتمام الحجية. ٦- قوله سبحانه: (وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَا هُمْ بَعْدَ أَنْ لَقَّاهُمْ لَقَالُوا لَوْلَا أُرْسِلَتْ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَحْزَى) (٢). فإن هذه الآية تدل على أن التعذيب قبل بعث الرسول مردود بحجة المعدبين وهي قولهم: (لَوْلَا أُرْسِلَتْ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ)، فلا يصح التعذيب إلا بعد إتمام الحجية عليهم ببعث الرسل. وهذا يعنى أن الأشياء مباحة جائزة الارتكاب خالية عن العقوبة أصلاً، إلا إذا ردع عنها الشارع بشكل من الأشكال التي منها إرسال الأنبياء. ٧- قوله سبحانه: (يَا هَيْلِ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (٣). فإن ظاهر قوله: (مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ) أنه حجة تامة صحيحة، ويحتج به على كل من عذب قبل البيان، ولأجل ذلك قام سبحانه بإرسال الرسل حتى لا يُحتج عليه، بل تكون الحجية لله سبحانه. وهذا يدل على أنه لا يحكم على حرمة شيء، ولا يجوز التعذيب على ارتكابه قبل بيان حكمه، وذلك لأن بعث البشير والنذير كناية عن بيان الأحكام. (١) الشعراء: ٢٠٨. (٢) طه: ١٣٤. (٣) المائدة: ١٩.

المبحث الثالث: المشاهد والمقابر من خلال سيرة المسلمين في خير القرون

قد تعرّفت على قضاء الكتاب في تكريم الأنبياء والأولياء، وأن البناء على قبورهم أو بناء المساجد حول مراقدهم أمر مجبّد نذبت إليه الشريعة الإلهية، ولم تر أي أثر فيها للتحريم، وعلى ذلك درج السلف الصالح عبر القرون، ولم يزل الإلهيون من أهل الكتاب والمسلمين على مدى العصور يهتمون بمقابر الأنبياء والأولياء بالبناء والتعمير ثم التطهير والتنظيف لها، حتى أن كثيراً من المتمكنين يُخصّصون شيئاً من أموالهم لهذه الغاية. فهذه القباب الشاهقة والمنائر الرفيعة والساحات الوسيعة حول مراقد الأنبياء والأولياء وحول مراقد صحابتهم في مختلف الديار شرقها وغربها، لهي دليل قاطع على أن هذه السيرة سيرة مشروعة، وإلا كان على الصحابة الكرام والتابعين لهم بإحسان رفضها وردّها بالبيان والبنان والسلطة والقوة، وإلا فإلسكوت عليها إلى عصر إثارة هذه الشكوك، عصر ابن تيمية، أدل دليل على كونها سيرة مشروعة. وعندما قام ابن تيمية بوجه هذه السيرة أثار ثائرة المسلمين ضده شرقاً وغرباً، وقد بينوا ضلالة تلك الفكرة وانحرافها عن الشرع. وقد وقف السلف الصالح - بعد فتح الشام - على قبور الأنبياء ذوات البناء الشامخ، فتركوها على حالها من دون أن يخطر ببال أحدهم - وعلى رأسهم عمر بن الخطاب - بأن البناء على القبور أمر محرّم يجب هدمه. وهكذا الحال في سائر القبور المشيدة عليها الأبنية في أطراف العالم، وإن كنت في ريب فاقراً تواريخهم. ولو قام باحث بوصف الأبنية الشاهقة التي كانت مشيدة على قبور الأنبياء والصالحين قبل ظهور الإسلام، وما بناه المسلمون في عصر الصحابة والتابعين لهم بإحسان إلى يومنا هذا في مختلف البلدان، لجاء بكتاب فخم ضخم، يعرب عن أن السنّة الرائجة في تلك الأعصار قبل الإسلام وبعده، من عصر الرسول والصحابة والتابعين لهم إلى يومنا هذا، هي مشروعية البناء على القبور والعناية بحفظ آثار علماء الدين، ولم ينس أي ابن أنثى حول ذلك بينت شفّه، وما اعترض عليها، بل تلقوها إظهاراً للمحبة والود لأصحاب الرسالات والنبوات وأصحاب العلم والفضل، ومن خالف تلك السنّة وعدّها شركاً أو أمراً محرّماً فقد اتّبع غير سبيل المؤمنين، قال سبحانه: (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ

مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصِِّلْهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا(۱). وقد وارى المسلمون جسد النبى الأكرم فى بيته المسقف ، ولم يزل المسلمون منذ واروا جثمانه ، على العناية بحجرته الشريفه بشتى الأساليب . وقد بنى عمر بن الخطاب حول حجرته جداراً ، حيث جاء تفصيل كل ذلك مع ذكر وصف الأبنية التى توات عليها عبر القرون فى الكتب المتعلقة بتاريخ المدينة ، لا سيما وفاء الوفا للإمام السمهودى المتوفى عام ۹۱۱هـ (۲) ، والبناء الأخير الذى شيد عام ۱۲۷۰هـ قائم لم يمسه سوء ، وسوف يبقى بفضل الله تبارك وتعالى محفوظاً عن الاجتراء . وأما المشاهد والقباب المبتية فى المدينة منذ العصور الأولى فحدث عنها ولا حرج ، لا سيما فى بقية الغرق ، ومن أراد التفصيل فليرجع إلى كتب التاريخ وأخبار المدينة . وقد ذكر كثير من المؤرخين والسياح شيئاً كثيراً من أبنية شاهقة على قبور الأنبياء والصالحين فى خير القرون . وبدورنا نذكر شيئاً يسيراً مما جاء فى كتبهم ، ونكتفى بذكر كلمات ثلاثة من المؤرخين المعروفين بالتثبت والضبط ، ثم نذكر ما ذكره الرحالة المعروف ابن جبير فى رحلته على وجه التفصيل : (۱) النساء : ۱۱۵ . (۲) وفاء الوفا ۲ : ۴۵۸ الفصل التاسع .

حكم البناء على القبور فى الشريعة الإسلامية

مقدمة

منذ زمن الرسول (صلى الله عليه وآله) وحتى أيام ابن تيمية المتوفى عام (۷۰۸هـ) وتلميذه ابن القيم المتوفى سنة (۷۵۱هـ)، سبعة قرون ونصف مضت على المسلمين وهم لا يعرفون فى أمورهم الشرعية مسألة تثير التشنج والخصومة بينهم باسم مسألة البناء على القبور، حتى جاء ابن تيمية فأفتى بعدم جواز البناء على القبور. حيث كتب، يقول: «اتفق أئمة الإسلام على أنه لا يشرع بناء هذه المشاهد التى على القبور، ولا يشرع اتخاذها مساجد، ولا تشرع الصلاة عندها... الخ» [۱]. ثم جاء بعده ابن القيم الجوزية حيث كتب، يقول: «يجب هدم المشاهد التى بُنيت على القبور، ولا يجوز ابقاؤها بعد القدرة على هدمها وابطالها يوماً واحداً» [۲]. ثم جاء بعدهم محمد بن عبد الوهاب المتوفى سنة (۱۲۰۶هـ) فحوّل التشدد والخشونة إلى مذهب فقهي يعتمد على التكفير والاتهام بالشرك والتهديد بهدر الدم وسبى الذرارى لكل من ارتكب سبباً من أسباب التكفير عنده، وما أكثرها! بل ولكل من خالفه فى تكفير المتهمين بالكفر عنده. ويعد اعتناق حاكم الدرعية محمد بن سعود لأفكار محمد بن عبد الوهاب، أهم عامل أدى إلى ذيوها وانتشارها وتجميع القوى البدوية من أجل نصرتها وتطبيقها والسعى لحمل المناطق المجاورة على التقيد بها. ومنذ ذلك الوقت وحتى يومنا هذا أصبحت مسألة بناء المشاهد على القبور من أبرز ما يشنّ به الوهابيون على سائر المسلمين، وسيفاً يُشهر للاتهام بالكفر والشرك، وسبباً من أسباب الصراع وضياع وحدة المسلمين. ونظراً لأهمية هذه المسألة وحساسيتها الشديدة، فقد تكفلت هذه الدراسة ببحثها من جهاتها المختلفة، ورائدنا فيها هو بيان الحقيقة ودرء خطر التمزق عن المسلمين، ومكافحة نزعة التكفير بينهم، وحماية وحدتهم وشوكتهم من التصدّع.

المسألة فى ضوء القرآن الكريم

إذا جئنا إلى القرآن الكريم نستنتق رأيه فى المسألة محل البحث، نجد فيه جملة من الآيات التى تساعدنا على استخلاص الموقف القرآنى بشأنها، وهى: ۱- قوله تعالى: (وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُغْتَرُوا أَنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقُّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا- رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ مِنِّيهِمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتاً رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً) [۳]. ووجه الاستدلال بالآية أنها أشارت إلى قصة أصحاب الكهف، حينما عثر عليهم الناس فقال بعضهم: بنى عليهم بُيوتاً، وقال آخرون: لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً. والسياق يدل على أن الأول: قول المشركين، والثانى: قول الموحدين، والآية طرحت القولين دون استنكار، ولو كان فيهما شيء من الباطل لكان من المناسب أن تشير إليه وتدل على بطلانه بقريته ما، وتقريرها للقولين يدل على إضفاء الشريعة لهما، بل إنها طرحت قول الموحدين

بسياق يفيد المدح، وذلك بدليل المقابلة بينه وبين قول المشركين المحفوف بالتشكيك، بينما جاء قول الموحدين قاطعاً (لَتتخذن) نابعاً من رؤية إيمانية، فليس المطلوب عندهم مجرد البناء، وإنما المطلوب هو المسجد. وهذا القول يدل على أن أولئك الأقوام كانوا عارفين بالله معترفين بالعبادة والصلاة. قال الرازي في تفسير (لَتتخذن عليه مسجداً) نعبد الله فيه، ونستبقي آثار أصحاب الكهف بسبب ذلك المسجد [٤]. وقال الشوكاني: ذكر اتخاذ المسجد يُشعر بأن هؤلاء الذين غلبوا على أمرهم هم المسلمون، وقيل: هم أهل السلطان والملوك من القوم المذكورين، فإنهم الذين يغلبون على أمر من عداهم، والأول أولى. قال الزجاجي: هذا يدل على أنه لما ظهر أمرهم غلب المؤمنون بالبعث والنشور، لأن المساجد للمؤمنين [٥].

وإذا بقينا نحن والآية فقط فهي تتناول قبور نخبة من الصالحين الذين بلغ علو شأنهم حدّاً بحيث أصبحوا موضعاً لعناية القرآن الكريم ومدحه لهم وذكره إياهم، وهي تفيد في نتيجتها جواز الصلاة عند قبورهم، وجواز بناء المساجد والمشاهد عليها. ومما لا شك فيه أن شأن الأنبياء والأئمة (عليهم السلام)، أرفع من شأن أولئك الفتية من النخبة الصالحة، فإذا جازت الصلاة في قبور هؤلاء والبناء عليها، فبالأولى جواز ذلك بالنسبة إلى الأنبياء والأئمة (عليهم السلام). ٢. - قوله تعالى: (ذَلِكَ وَمِنْ يُعَظِّمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ) [٦]. والاستدلال بالآية يتم بعد بيان أمرين: ألف - ما هو معنى ومفهوم الشعائر؟ ب - هل أن قبور الأنبياء والأولياء من الشعائر؟ وهل أن تعظيمها والبناء عليها من شعائر الله؟ أما الأمر الأول: فالشعائر: جمع شعيرة، قال الشيخ الطبرسي في مجمع البيان: «الشعائر: المعالم للأعمال، وشعائر الله: معالمه التي جعلها مواطن العبادة، وكل معلم لعبادة من دعاء أو صلاة أو غيرها فهو مشعر لتلك العبادة، وواحد الشعائر شعيرة، فشعائر الله أعلام متعبداته، من موقف أو مسعى أو منحرف، من شعرت به، أي علمت. قال الكمي: نقتلهم جيلاً فجيلاً نراهم...» شعائر قربان بهم يتقرب [٧] وقد استخدم القرآن الكريم هذه الكلمة ثلاث مرّات عدا هذه الآية، ففي سورة البقرة، قال تعالى: (إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرَوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ) [٨]، فبين مصادقين من مصاديق الشعائر الإلهية، وفي سورة الحج بين مصاديقاً آخر، إذ قال سبحانه: (وَالْيَدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ) [٩]. وفي سورة المائدة، قال تعالى: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْيَهْدَى وَلَا الْقَلَائِدَ...) [١٠]. فيتلخص من ذلك أن القرآن الكريم بين في آيتين ثلاثة مصاديق للشعائر الإلهية كلّها مرتبطة بالحج، ونهى في آية أخرى عن الاستخفاف بها، وأمر في آية رابعة بتعظيمها. وهذه الآيات وإن كانت واردة في الحج إلا أنها مع ذلك لم تطرح مفهوماً خاصاً به، وإنما طرحت مفهوماً عاماً ينطبق على مصاديق عديدة أشارت تلك الآيات إلى بعضها ممّا له صلة بالحج، ولم تفد أنها مصاديق حصريّة لا ينطبق مفهوم الشعائر إلا عليها خاصّة. بل إنها على العكس من ذلك اشتملت على ما يفيد عدم الانحصار، فأية الصفا والمروة، قالت إنهما: (من شعائر الله) وآية البدن، قالت: (جعلناها لكم من شعائر الله) بما يفيد أن مفهوم الشعائر عام، وأن هذه بعض مصاديقها كما هو المستفاد من حرف «من» الدال على التبعية، كما أن آية تعظيم الشعائر تناولتها بما هي مفهوم عام وحثت على تعظيمها، وهكذا آية (لا تحلوا شعائر الله...) قال العلامة الطباطبائي: «الشعائر: جمع شعيرة وهي العلامة، وشعائر الله الأعلام التي نصبها الله تعالى لطاعته...» [١١]. وقال الفخر الرازي: «وأما شعائر الله فهي أعلام طاعته، وكلّ شيء جعل علماً من أعلام طاعة الله فهو من شعائر الله.. وشعائر الحج معالم نسكه.. ومنه الشعائر في الحرب، وهو العلامة التي يتبين بها إحدى الفئتين من الأخرى، والشعائر جمع شعيرة، وهو مأخوذ من الإشعار الذي هو الأعلام...» [١٢]. وقال في مورد آخر: «واعلم أن الشعائر جمع، والأكثر على أنها جمع شعيرة. وقال ابن فارس: واحداً شعارة، والشعيرة فعيلة بمعنى مفعلة، والمشعرة المعلمة، والإشعار الإعلام، وكل شيء أشعر فقد أعلم، وكل شيء جعل علماً على شيء أو علم بعلامة جاز أن يسمى شعيرة، فالهدى الذي يهدى إلى مكة يسمى شعائر، لأنها معلمة بعلامات دالة على كونها هدياً. واختلف المفسرون في المراد بشعائر الله، وفيه قولان: الأول: قوله: (لا تحلوا شعائر الله) أي لا تحلوا بشيء من شعائر الله وفرائضه التي حدّها لعباده وأوجبها عليهم، وعلى هذا القول فشعائر الله عام في جميع تكاليفه، غير مخصوص بشيء معين، ويقرب منه قول الحسن: شعائر الله دين الله. والثاني: أن المراد منه شيء خاص من التكاليف، وعلى هذا القول ذكروا وجوهاً: (الأول): المراد لا تحلوا ما حرم الله عليكم في حال إحرامكم من الصيد.. (والثاني): قال ابن عباس: إن المشركين كانوا

يَحْجُونَ الْبَيْتَ وَيَهْدُونَ الْهَدَايَا وَيَعْظُمُونَ الشَّعَائِرَ وَيَنْحَرُونَ، فَأَرَادَ الْمُسْلِمُونَ أَنْ يَغَيِّرُوا عَلَيْهِمْ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: (لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ) الثالث: قال الفراء: كانت عامّة العرب لا يرون الصفا والمروة من شعائر الحج ولا يطوفون بهما، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: لَا تَسْتَحِلُّوا تَرْكَ شَيْءٍ مِنْ مَنَاسِكِ الْحَجِّ وَاتَّبَعُوا بِجَمِيعِهَا عَلَى سَبِيلِ الْكَمَالِ وَالتَّمَامِ.

الرابع: قال بعضهم: الشعائر هي الهدايا تطعن في أسنامها وتقلد ليعلم أنها هدى، وهو قول أبي عبيدة، قال: ويدل عليه قوله تعالى: (وَالْبَدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ) هذا عندي ضعيف لأنه تعالى ذكر شعائر الله ثم عطف عليها الهدى، والمعطوف يجب أن يكون مغايراً للمعطوف عليه» [١٣]. فأتضح أن تخصيص الشعائر بمصاديق محدّدة لا يتسق مع الشواهد القرآنية، وأن سياق الآيات يساعد على كونها مفهوماً عاماً يقبل الانطباق على كل أمر يكون علامة على الدين ومعلماً من معالمه. هذا تمام الكلام في الأمر الأول. أما الأمر الثاني: فإن الصفا والمروة إن كانت من شعائر الله فمما لا شكّ فيه أن أموراً أخرى كثيرة يصدق عليها هذا العنوان لكونها من علامات الدين ومعالمه، وليس لنا أن نتوَّع من القرآن الكريم أن يستقصى كل مصاديق هذا العنوان ويطلق على كلّ واحد منها تسمية الشعائر، حتّى يكون الأمر توقيفياً لا نتعدها إلى غيره ممّا يشترك معه في ملاك واحد، بل إن القرآن الكريم أشار إلى المفهوم العام للشعائر وحدّد بعض مصاديقه، ولم يدل دليل منه على أن المصاديق المذكورة فيه حصريّة توقيفية، وظل المفهوم سارياً في كل مصاديق ينطبق عليه، فصح أن تكون الكعبة والمسجد النبوي، وأصول الشريعة من الصوم والصلاة والحج والركاء، وأعلام الدين ورموزه من الأنبياء والمرسلين (عليهم السلام) من جملة شعائر الله، التي يجب تعظيمها والامتناع عن الاستخفاف بها. وممّا لا شكّ فيه أن شخص النبي الأكرم (صلى الله عليه وآله) هو من أعظم هذه الشعائر والمعالم، وأنه أبرز من يجب تعظيمه منها، ويلحق به من كان له موقع في الرسالة ومزية في الدين، بحيث يُعدّ علماً من أعلام الهداية ويكون تعظيمه تعظيماً للدين. ومادام التعظيم يعود في أصله إلى الدين لا إلى شخص النبي (صلى الله عليه وآله)، فمقتضى ذلك عدم تقييده بظرف معيّن، فيكون التعظيم مطلوباً في زمان حياة النبي (صلى الله عليه وآله) وبعد وفاته، وممّا لا شكّ فيه أن تعظيم النبي (صلى الله عليه وآله) الذي هو من أبرز مصاديق تعظيم شعائر الله سبحانه، يكون في زمان ما بعد حياته (صلى الله عليه وآله) بصور متعددة طبقاً لما هو المتعارف بين العقلاء، كالاحتفال بذكرى مولده الشريف، وصيانة الآثار التاريخية المتعلقة به من خطر الاندثار، والحرص على إبقائها حيّة ماثلة أمام الأجيال المتعاقبة. ويبدو من بعض الشواهد أنّ الشريعة الإسلامية قد راعت هذا الجانب في بعض أحكامها، كحكمها بلزوم الصلاة على النبي وآله في بعض الموارد، والاستحباب المؤكّد في أكثر الموارد، وحمكها بأداء السلام والتحية عليه (صلى الله عليه وآله) في الفصل الأخير من الصلاة، وإلزام المؤمنين بمودّة قرباه، حيث يلاحظ في مجموع هذه الأحكام عدّة عناصر، يأتي في مقدمتها تعظيم النبي (صلى الله عليه وآله) الذي هو من حيث الأصل تعظيم للإسلام والدين وليس تعظيماً لشخص معيّن. وحينئذ، فتعهد قبر النبي (صلى الله عليه وآله) بالبناء والعمران ونحو ذلك، ممّا يلتزم تمام الالتئام مع الاتجاهات العامّة للشريعة الغراء في إحياء شعائر الله وتعظيم النبي (صلى الله عليه وآله) وأهل بيته، وحيث إن شخص النبي (صلى الله عليه وآله) ليس هو العنصر الملحوظ في هذه الاتجاهات، وإنّما العنصر الملحوظ فيها تعظيم شأن الدين والرسالة، وهو عنصر قائم في زمان حياة النبي (صلى الله عليه وآله) وزمان ما بعد حياته، في النبي وفي سائر أعلام الهداية من أئمة أهل البيت (عليهم السلام)، بل حتّى في الصّالحاء والأولياء والعلماء الأبرار من كل زمان ومكان، لذا فإنّ حكم التعظيم لا يختصّ بشخص النبي ولا بزمان حياته (صلى الله عليه وآله)، المتبادر من اطلاق: (وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ) وإن كان النبي (صلى الله عليه وآله) ومن بعده أهل بيته هم المصاديق البارزة لذلك ٣- قوله تعالى: (قُلْ لَا- أَشْيَاءَ لَكُمْ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا- الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) [١٤]. وهذه الآية أوضح من أن تحتاج إلى بيان، فهي تدل على أن محبّة قربي الرسول واجب على الأمة الإسلامية، كوجوب دفع الأجر للعامل على من أسدى له عمل معيّن. وهو وجوب مطلق لم يقيد بزمان دون آخر، ولا مكان دون مكان، ولا كيفية دون أخرى، ومقتضى ذلك وجوب إبراز هذه المودّة في كل مكان وزمان وبكلّ الكيفيات والأشكال المتعارفة، وممّا لا شكّ فيه أن تعهد قبر شخص ما بالبناء والإعمار والتجديد من جملة المصاديق العرفية لهذه المودّة، بحيث لو أن شخصاً ما لم يظهر طيلة حياته محبته لآل

الرسول (صلى الله عليه وآله) بالاشكال الأخرى، لكان واجباً عليه اظهارها من خلال تأديته هذا الشكل، باعتباره المصدق الذى سترأ به ذمته من عهده التكليف الشرعى بمحبة آل الرسول (صلى الله عليه وآله)، وبهذا يتضح أن البناء على قبور الأئمة (عليهم السلام)، ليس جائزاً ولا مستحباً فقط، وإنما قد يكون فى بعض الحالات واجباً أيضاً. وهذا سلوك ذائع منتشر بين الأمم والمجتمعات البشرية، أنهم يعبرون عن وفائهم وولاءهم لقادتهم ومؤسسى حضاراتهم بتشييد الأضرحة على قبورهم، وتعهدوا المستمر بالزيارة والعمارة والصيانة، وإهداء أكاليل الزهور إليها، وبناء النصب التذكارية لهم. فيتلخص من البحث فى هذه الآيات الثلاث، أن مسألة البناء على القبور تحضى بدعم قرآنى أكيد يتمثل فى ثلاث آيات، ليس هناك ما يناقضها فى الدلالة من شواهد القرآن وآياته، مع ملاحظة أن هذه الآيات الثلاث تتناول فى دلالتها قبور الأولياء والعظماء ممن يعدون رموز الدين ومعالم الرسالة، ولا تشمل سواهم من سائر الناس.

المسألة فى ضوء السنّة النبويّة الشريفة

وإذا جئنا إلى السنّة النبويّة وجدناها تطوى على مجموعة من الآثار تختلف فى دلالتها، إلا أنها مع ذلك ليس فيها ما يساعد على القول بحرمه البناء على القبور، وهانحن نستعرض أشهر هذه الآثار وناقشها واحداً تلو الآخر منها: ما روى عن على (عليه السلام) أن رسول الله (صلى الله عليه وآله) كان فى جنازة فقال: «أيكم ينطلق إلى المدينة فلا يدع بها وثناً إلا كسره، ولا قبراً إلا سواه، ولا صورة إلا لطحها؟ فقال رجل: أنا يا رسول الله، فانطلق فهاب أهل المدينة فرجع، فقال على: أنا أنطلق يا رسول الله، قال: فانطلق، ثم رجع فقال: يا رسول الله لم أدع بها وثناً إلا كسرته ولا قبراً إلا سويته ولا صورة إلا لطحها» [١٥]. والذى ينظر فى هذه الرواية بعين التحقيق يجدها محفوفة بالشكوك من عدة جهات: أهمها غموض الظرف الزمانى أو المكانى للحادثة، فإن هذه الحادثة لا تنسجم مع فترة ما قبل الهجرة بحيث يبعث النبى من مكة إلى المدينة من يحطم الأصنام فيها، لأن الظروف فى مكة لم تكن تسمح للنبى (صلى الله عليه وآله)، بتشجيع من يموت من المسلمين، والظاهر من الحديث المذكور، أن النبى (صلى الله عليه وآله) تحدث مع أصحابه بلهجة الحاكم الذى يملك قدرة سياسية كافية، بحيث يستطيع فرد مبعوث عنه أن يقوم بعمل من قبيل تحطيم الأصنام وتسوية القبور وتلطخ الصور فى المدينة. فلا بد وأن تكون الحادثة قد وقعت فى سنوات الهجرة إلى المدينة والإقامة فيها يوم كانت للنبى (صلى الله عليه وآله) دولة وقره سياسية نافذة. ولكننا إذا دققنا فى الخبر وجدناه لا ينسجم مع هذه الفترة. فمقتضى الخبر أن الأصنام لازالت موجودة فى المدينة، بينما المعروف أن أهل المدينة من الأوس والخزرج قد أسلموا منذ الوهلة الأولى وأن سلطة النبى (صلى الله عليه وآله) كانت متوطدة الأركان فيها، باستثناء ما كان من عمل المنافقين، ولم يعرف عن المنافقين مظاهر وثنية، وحينئذ لا معنى لقول الراوى عن المبعوث الأول للنبى (صلى الله عليه وآله)، أنه هاب أهل المدينة فرجع، فهل كان أهل المدينة على هذا الحد من التمسك بالوثنية، بحيث يهابهم هذا المبعوث النبوى؟ وهل فى التاريخ ما يشهد لمثل هذا القول؟ وإذا كانت الحالة بهذه الدرجة فكما فتحتها تتطلب عملاً أوسع من جهد شخص واحد، فكيف نتصور أن شخصاً واحداً يُطلب منه أن يقوم بعمل واسع وحساس من هذا القبيل؟ وكيف نصدق أن شخصاً واحداً قد قام بذلك فعلاً ورجع فى ساعات قلائل على ما هو الظاهر من الرواية؟ ومن الممكن أن نتصور أن أهل المدينة قد تقبلوا من المبعوث النبوى تحطيم الأصنام، لكنهم من المستبعد جداً أن يتقبلوا منه بهذه السهولة تلطخ التماثيل والتصرف فى قبور آباءهم وأجدادهم. فهذه مسألة عاطفية حساسة لا تدعن لها النفوس إلا بعد تمهيد وترويض وإعداد سابق، ومن المؤلف جداً أن يحصل فيها فى بادئ الأمر إنكار واعتراض، بينما يظهر من كلام الراوى أن المبعوث النبوى قد جاب المدينة وحطم الأصنام ولطخ التماثيل وغير حالة القبور لوحده فى ساعات قلائل دون اعتراض أحد من الناس، خلافاً لما هو المعروف من عدم وجود أصنام فى المدينة أيام وجود النبى فيها، وعدم قدرة شخص واحد على القيام بمثل هذا العمل، وعدم كفاية الساعات القلائل لإنجازه، وعدم ادعان النفوس لمثل هذا الأمر بالتصرف فى القبور بمثل هذه السهولة والتسليم السريع. وقد يكون هيب المبعوث الأول ونكوله عن الإقدام لأجل هذه الجهة، وهو يشهد لحساسية أهل المدينة تجاه عمل يمس قبور أسلافهم وذويهم، ومقتضى هذا الشاهد أن يواجه

المبعوث الثاني شيئاً من اعتراض الناس، وأن يكون عمله مقروناً بشيء من الصخب والضجيج، وأن يراجعوا النبي (صلى الله عليه وآله) في هذا الأمر بعد ذلك وأن يشتهر الأمر ويذيع بين الرواة والمؤرخين، ولا تنحصر روايته بالإمام علي (عليه السلام) كما في مسند أحمد، وسيأتي الحديث عن رواية مشابهة وردت في مصادر الإمامية لدى دراستنا للمسألة في ضوء نصوص أئمة أهل البيت (عليهم السلام). إن الإمام علي (عليه السلام) قد بعث في أيام حكمته في الكوفة أبا الهياج الأسدي، وهو رئيس شرطته، ليقوم بمثل هذه المهمة في الكوفة. قال أحمد بن حنبل: حدثنا وكيع، حدثنا سفيان عن حبيب عن أبي وائل عن أبي الهياج الأسدي، قال: قال لي علي (عليه السلام): «أبعثك علي ما بعثني عليه رسول الله (صلى الله عليه وآله) أن لا تدع تمثالاً إلا طمسته ولا قبراً مشرفاً إلا سويته» [١٦]. وأبو الهياج الأسدي هو صاحب شرطة الإمام آنذاك، وإيكال المهمة إليه يعني إيكالها إلى قوى مسلحة كافية، وهذا هو المتناسب مع هذه المهمة. ومن الطبيعي أن تنتقل التشكيكات من الرواية السابقة إلى رواية أبي الهياج لاعتمادها على تلك، وحيث لم نقبل تلك لتطرق الشك إليها من جهات متعددة، فمن الطبيعي أن لا تقبل رواية أبي الهياج الأسدي المبتنية عليها، لأن الإمام علي (عليه السلام) ربط بين أمره لأبي الهياج بهذه المهمة وبين أمر النبي (صلى الله عليه وآله) له بمثلها في المدينة في حادثه تشييع الجنازة، وما يجري من التشكيك على تلك ينسحب على هذه، إضافة إلى ما يعترى رواية أبي الهياج من ضعف خاص بها، وذلك لثبوت ضعف اثنين من رواته عند أئمة الجرح والتعديل من أهل السنة، وهما سفيان الثوري وحبيب بن أبي ثابت. فقد قال الذهبي عن سفيان: أنه كان يدلس عن الضعفاء [١٧]. وقال ابن حجر: قال ابن المبارك: حدث سفيان بحديث فحجته وهو يدلس، فلما رأيته استحيى وقال: نرويه عنك؟ [١٨] وقال في ترجمته يحيى بن سعيد بن فروخ: قال أبو بكر وسمعت يحيى يقول: جهد الثوري أن يدلس علي رجلاً ضعيفاً فما أمكنه [١٩]. والتدليس هو أن يروي عن رجل لم يلقه وبينهما واسطة فلا يذكر الواسطة. وقال أيضاً في ترجمته سفيان: قال ابن المدينة عن يحيى بن سعيد: لم يلق سفيان أبا بكر بن حفص ولا حيان بن إياس، ولم يسمع من سعيد بن أبي البردة، وقال البغوي: لم يسمع من يزيد الرقاشي، وقال أحمد: لم يسمع من سلمة بن كهيل حديث المسائبة [٢٠] يضع ماله حيث يشاء، ولم يسمع من خالد بن سلمة بتاتاً ولا من ابن عون إلا حديثاً واحداً [٢١]. وهذا تصريح من ابن حجر بكون الرجل مدلساً، ربما يروي عن أناس يوهم أنه لقيهم ولم يلقهم ولم يسمع منهم. أما حبيب بن أبي ثابت قيس بن دينار، فقد قال ابن حبان عنه أنه: كان مدلساً، وقال العقيلي: غمزه ابن عون، وقال القطان: له غير حديث عن عطاء، لا يتابع عليه وليست محفوظة. وقال ابن خزيمة في صحيحه: كان مدلساً [٢٢]. وقال ابن حجر أيضاً في موضع آخر: كان كثير الإرسال والتدليس، مات سنة (١١٩ هـ). ونقل عن كتاب الموضوعات لابن الجوزي من نسخة بخط المنذرى أنه نقل فيه حديثاً عن أبي بن كعب في قول جبرئيل: لو جلست معك مثلما جلس نوح في قومه ما بلغت فضائل عمر، وقال: لم يُعَلِّه ابن الجوزي إلا بعبد الله بن عمار الأسلمي شيخ حبيب بن أبي ثابت [٢٣]. هذا ما ورد في كتب الرجال في جرح اثنين من رواة الحديث، أما أبو وائل الأسدي شقيق ابن سلمة الكوفي، فقد كان منحرفاً عن علي بن أبي طالب، قال ابن حجر: قيل لأبي وائل: أيهما أحب إليك علي أم عثمان؟ قال: كان علي أحب إلي ثم صار عثمان [٢٤]. ويكفي في قدحه أنه كان من ولاة عبيد الله بن زياد، قال ابن أبي الحديد: قال أبو وائل: استعملني ابن زياد على بيت المال بالكوفة. هذا كله حول سند الرواية وهؤلاء رواتها، ولو ورد فيهم مدح فقد ورد فيهم الذم أيضاً، وعند التعارض يقدم الجرح على المدح فيسقط الحديث عن الاستدلال. ويكفي أيضاً في ضعف الحديث أنه ليس لروايه أعني أبا الهياج في الصحاح والمساند حديث غير هذا، فكيف يستدل بحديث يشتمل على المدلسين والمضعفين؟ وغاية ما تدل عليه هاتان الروايتان لزوم تسوية القبور، ولا تدلان على منع بناء الأضرحة والقباب عليها، ولو قلنا بدلالتهما على لزوم تسوية القبور مع الأرض لكان ذلك مما يتنافى مع سيرة المسلمين منذ الصدر الأول، كما سيأتي توضيحه، وحتى اليوم، باستثناء ما جاء به ابن تيمية وأتباعه في القرن الثامن الهجري وما بعده، وسيأتي أن المذاهب الأربعة لأهل السنة لا تقول بما يقوله ابن تيمية من لزوم تسوية القبور بالأرض، بل ترى استحباب ارتفاع تراب القبر بمقدار شبر عن الأرض [٢٥]. وكل ذلك يدعونا إلى حمل الحديثين المذكورين على معنى محتمل آخر غير التسوية مع الأرض، وهو التسوية بمعنى التسطیح في مقابل التسنيم، ولذا

قال القرطبي معلقاً على الحديث: «قال علماؤنا: ظاهره منع تسنيم القبور ورفعها وأن تكون لاطئة، وقد قال به بعض أهل العلم، وذهب الجمهور إلى أن هذا الارتفاع المأمور بازالته هو مازاد على التسنيم ويبقى للقبر ما يعرف به ويحترم، وذلك صفة قبر نبينا محمد (صلى الله عليه وآله)، وقبر صاحبيه رضى الله عنهما على ما ذكر مالك فى الموطأ وقبر أبينا آدم (عليه السلام) على ما رواه الدارقطنى» [٢٦]. وحينئذ، فعلى فرض صحة الحديثين وثبوت نسبتهم إلى النبي (صلى الله عليه وآله) لا بد من تأويلهما تأويلاً يتناسب مع السيرة القطعية للمسلمين منذ أيام النبي (صلى الله عليه وآله) فى المدينة وحتى أيامنا هذه، ولو وجب علينا العمل بكلام السلفية لكان أول ما يجب القيام به هدم قبر النبي (صلى الله عليه وآله) وصاحبيه، والتسطيح هو التأويل المناسب الذى ركن إليه كثير من علماء المذاهب الأربعة كما سيأتى. بعد مناقشة هاتين الروايتين نأتى إلى مناقشة طائفة من الروايات التى ذكر فيها نهى النبي (صلى الله عليه وآله) عن البناء على القبور واعتماد الوهابيون عليها فى الافتاء بحرمة البناء على القبور ووجوب هدم المشاهد المقامة عليها. وهى الروايات التى ذكر فيها أن رسول الله (صلى الله عليه وآله) قد نهى «أن يجصص القبر وأن يقعد عليه، وأن يُبنى عليه» وهذا الحديث قد روى عن جابر بأسانيد ومتون مختلفة [٢٧]، وروى مضمونه أيضاً عن أبى سعيد الخدرى وأم سلمة [٢٨]. وبعد طى البحث السندى فى هذه الروايات وقصر البحث على جانب المتن، لا بد من ملاحظة ما قرره علماء الأصول من أن النهى حقيقته فى التحريم، وقد يُفسر بالكراهة إذا وجدت قرينه خاصة تصرفه عن التحريم. وإذا بقينا نحن وظاهر هذه الروايات فقط فهى ظاهرة فى التحريم، إلا أن هناك قرينه خارجية تصرفها عن ذلك وهو عمل الصحابة وسيرة المسلمين القطعية على تمييز القبر عن الأرض بارتفاع عنها بمقدار شبر، بلا نكير من أحد منهم حتى جاء ابن تيمية فكان أول من أنكر ذلك، وهو فى القرن الثامن، دون أن يسبقه إلى ذلك أحد، ولو كان وفيماً لمبدأه فى الرجوع إلى السلف فى هذه المسألة لكان عليه التسليم لما عليه الصحابة والتابعون من عدم حرمة البناء على القبر، وهذه كتب الحديث عند أهل السنة من الصحاح والسنن والمسانيد لم يرد فى أى منها عنوان لباب من الأبواب باسم «تحريم البناء على القبور» وهذه السيرة القطعية تشكل قرينه على أن المسلمين منذ الصدر الأول قد فهموا من النهى المذكور فى هذه الروايات على أنه نهى كراهة لا- تحريم. والكراهة بالعنوان الأولى قد ترتفع إذا ما تزامت مع عناوين ثانوية أكثر أهمية، كما إذا صار البناء على القبر سبباً لاجتماع الناس عند صاحب القبر لظهار المودة له والتأسي به والتأثر بسيرته الإيمانية وحفظ الشعائر الإسلامية، كما هو الشأن فى قبور الأنبياء والأئمة والأولياء التى غالباً ما تكون سبباً لهداية الناس إلى الله سبحانه وتعالى. وهذه النتيجة تنسجم مع النتيجة التى تم استنباطها من آية الشعائر وآية المودة وآية اتخاذ المسجد على قبور أهل الكهف التى أفادت بأن البناء على قبور الأنبياء والأئمة والأولياء - دون عامة الناس - موجب لتعظيم الشعائر الإلهية وظهار المودة لأهل البيت (عليهم السلام) وحفظ آثار الأولياء كمنارات للهداية والتغيير والتذكير بالله سبحانه وتعالى. قال السيد محسن الأمين فى رده على الاستدلال بهذه الأحاديث لإثبات حرمة البناء على القبور ما نصه: «... ثالثاً: أن النهى أعم من الكراهة والتحريم، وهب أنه ظاهر فى التحريم، لكن كثرة استعماله فى الكراهة كثرة مفرطة، مضافاً إلى فهم العلماء منه الكراهة هنا يضعف هذا الظهور. قال النووى فى شرح صحيح مسلم: فى هذا الحديث كراهة تجصيص القبر والبناء عليه، وتحريم القعود، هذا مذهب الشافعى وجمهور العلماء.. (إلى أن) قال، قال أصحابنا: تجصيص القبر مكروه والقعود عليه حرام، وكذا الاستناد إليه والاتكاء عليه. وأما البناء فإن كان فى ملك البانى فمكروه، وإن كان فى مقبرة مسبله فحرام، نص عليه الشافعى والأصحاب. قال الشافعى فى الأم: رأيت الأئمة بمكة يأمرن بهدم ما بُنى، ويؤيد الهدم قوله: «ولا قبراً مشرفاً إلا سويته». انتهى. والحق الكراهة فى الكل، كما هو مذهب أئمة أهل البيت (عليهم السلام) وفقهائهم، لعدم ظهور النهى فى مثل هذه المقامات فى التحريم مع كثرة استعماله فى الكراهة كثرة مفرطة، هذا إذا لم يترتب على بناء القبر منفعة ولم يكن تعظيمه من تعظيم شعائر الدين لكونه قبر نبي أو ولي أو نحو ذلك، لما ستعرف من توافق المسلمين من عهد الصحابة إلى اليوم على تعمير قبور الأنبياء والأولياء ومنها قبر النبي (صلى الله عليه وآله) وحجرتة التى دفن فيها، وكراهة البناء والتجصيص مذهب الشافعى كما عرفت، إلا أن يكون البناء فى مقبرة مسبله، مع أن بعضهم قال: إن الحكمة فى النهى عن التجصيص كون الجص أحرق بالنار، وحينئذ فلا بأس بالتطين كما نص

عليه الشافعي، انتهى. نقله السندي في حاشية سنن النسائي، وذلك يناسب الكراهة، لكن الشافعي حرم القعود، مع أنه مسوق مع البناء والتجصيص في هذه الأخبار بسياق واحد، فالأولى فيه الكراهة ويدل عليها ما مر من الرواية عن علي أنه كان يقعد على القبر، وكذلك حمل الشافعي عدم زيادة التراب وعدم رفع القبر كثيراً على الاستحباب. قال السيوطي في شرح سنن النسائي: قال الشافعي والأصحاب: «يستحب أن لا يزداد القبر على التراب الذي أخرج منه» لهذا الحديث، يعنى حديث: «أو يزداد عليه» لئلا يرتفع القبر ارتفاعاً كثيراً. أما ما حكاه عن الأئمة أنه رآهم بمكة يأمرن بهدم ما يبنى فعله لزعمهم أنها مسبله، وقد عرفت في جواب الدليل الثالث أنه لا دليل على الوقف والتسييل، وأنه يجب حمل البانين على الصحة حتى يعلم الفساد، ولم يعلم، وحينئذ فيكون الهدم محرماً لأنه تصرف في مال الغير بغير اذنه، أما ما أيد به النووي من قوله: ولا قبراً مشرفاً إلا سويته فلا تأيد فيه، لما عرفت من أن المراد به النهي عن التسليم وعدم جواز إرادة الهدم من التسوية، ومن ذلك يظهر أن استشهاد بعض الوهابيين في رسالته (الفواكه العذاب) بقول النووي، «قال الشافعي في الأم... الخ» شاهد عليه لا له، فإن الشافعي يقول بكراهة البناء إذا كان في ملكه، والوهابيون يحرمونه مطلقاً، وقد استشهاد صاحب الرسالة أيضاً بكلام الأذرعى وابن كج الذى لا يرجع إلى دليل غير مجرد التهويل بقوله: إنه مضاهة للجابرة والكفار، وأى فائدة في قال فلاين وقال فلاين. ومما مر - ويأتى - يظهر الجواب عن المحكى عن عمر من أمره بتنحية القبّة «أى الخيمة» عن القبر، وقوله: دعوه يظله عمله، فإنه بعد تسليم ثبوته وحجّيته محمول على الكراهة أو صورة عدم النفع، فيكون تضييعاً للمال كما يرشد إليه قوله: دعوه يظله عمله، أى لا نفع له فى ذلك وإنما ينفعه عمله. ويعارضه ... رواية البخارى أنه لما مات الحسن بن الحسن ضربت امرأته القبّة على قبره سنة رابعاً: أن هذه الأحاديث، مع الغض عن ضعف أسانيدها ودلالاتها واضطراب متنها، منصرفه إلى غير ما يكون تعميره وتشبيده والبناء فوقه من تعظيم شعائر الله وحرّماته لكون صاحبه نبياً أو ولياً أو صالحاً، ولكونها بنيت لمصالح فى الدين مهمّة، منها: أن تكون علامةً ومنازلاً للقبر الذى ندب الشرع إلى زيارته وحفظاً له عن الاندراس، وقد علم رسول الله (صلى الله عليه وآله) قبر عثمان بن مظعون بصخرة وضعها عليه. روى ابن ماجه بسنده عن أنس بن مالك، أن رسول الله (صلى الله عليه وآله) أعلم قبر عثمان بن مظعون بصخرة. قال السندي فى الحاشية: أیوضع عليه الصخرة ليتبين بها. وفى الزوائد: هذا إسناد حسن وله شاهد من حديث المطلب بن أبى وداعة رواه أبو داود، انتهى. وفى وفاة الوفا [۲۹]: روى أبو داود بإسناد حسن عن المطلب بن عبد الله بن حنطب عن بعض الصحابة، لما مات عثمان بن مظعون ودفن، أمر النبى (صلى الله عليه وآله) رجلاً أن يأتى بحجر فلم يستطع حمله، فقام إليه رسول الله (صلى الله عليه وآله) وحسّر عن ذراعيه، قال الراوى: كأتى أنظر إلى بياض ذراعى رسول الله (صلى الله عليه وآله) حين حسّر عنهما، ثم حمله فوضعه عند رأسه وقال: «أتعلم به قبر أخى وأدفن إليه من مات من أهلى»، قال: ورواه ابن شبة وابن ماجه وابن عدى عن أنس، والحاكم عن أبى رافع، وروى قبل ذلك عن محمد بن قدامة عن أبيه عن جدّه: لما دفن النبى (صلى الله عليه وآله) عثمان أمر بحجر فوضع عند رأسه ... الحديث. ثم حكى عن عبدالعزيز بن عمران أنه قال: سمعت بعض الناس يقول: كان عند رأس عثمان بن مظعون ورجليه حجران، وهو يرشد إلى جواز فعل كل ما يكون علامةً ومنازلاً للقبر «قال» وعن شيخ من بنى مخزوم يدعى عمر قال: كان عثمان بن مظعون أول من مات من المهاجرين فلحد له رسول الله (صلى الله عليه وآله) وفضل حجر من حجارة لحدّه، فحمله رسول الله (صلى الله عليه وآله) عليه وآله فوضعه عند رجله، فلمّا ولى مروان بن الحكم المدينة مرّ على ذلك الحجر فأمر به فرمى به وقال: والله لا يكون على قبر عثمان بن مظعون حجر يعرف به فأنته بنو أمية فقالوا: بثسما صنعت، عمدت إلى حجر وضعه النبى (صلى الله عليه وآله) فرميت به بثسما عملت فمر به فليرد. فقال: أما والله إذا رميت به فلا يرد! ثم قال [۳۰]: وروى ابن زباله عن ابن شهاب وغيره أن رسول الله (صلى الله عليه وآله) جعل أسفل مهراس [۳۱] علامةً على قبر عثمان بن مظعون ليدفن الناس حوله (إلى أن قال) فلما استعمل معاوية مروان بن الحكم على المدينة حمل المهراس فجعله على قبر عثمان، انتهى. وكفى بهذا الفعل دليلاً على ما كان عليه مروان من الاستهانة بالدين، وكان الوهابية فى هدمهم قبور الأئمة والصحابة والصالحين أرادوا الاقتداء به... وقد ورد أن فاطمة بنت رسول الله (صلى الله عليه وآله) كانت تزور قبر حمزة ترّمه وتصلحه وقد تعلمته بحجر، وذلك يدل على استحباب مرمة القبر وحفظه من الاندراس وعمل ما يكون علامةً

ودليلاً عليه، فإذا ثبت استحباب ذلك فكلما كان أبلغ في حفظه وعدم اندراسه كبناء القبة عليه كان أولى بالاستحباب، فإن هذا بمنزلة العلة المنصوصة، ومنه يعلم أن القبور يمتاز بعضها عن بعض بامتياز أصحابها في الدين. وعدم بناء القباب ونحوها في ذلك العصر للعسر الحاصل للمسلمين واحتياجهم إلى صرف الأموال إن وجدت فيما هو أهم، من الجهاد وإعاشة المسلمين، فلا يقاس به العصر المتأخر عن ذلك الذى اتسعت فيه أحوال المسلمين، وكما كان النبى (صلى الله عليه وآله) وأصحابه يقنعون من العيش بالبلغه، وبيوتهم لاطئة مبنية باللبن وسعف النخل ومسجده معظم عريش كعريش موسى، وخطبته فى الجمعة والعيد أولاً إلى جذع ثم عمل له منبر ولم يكن المنبر يمتاز كثيراً عن الجذع بغير الهيئه، فلما قويت شوكة الإسلام واتسعت حال المسلمين واستولوا على كنوز كسرى وقيصير تغيرت حالهم فى اللباس والمأكل والمشرب والمسكن، ووسعوا المسجدين النبوى والمكى وأجادوا بناءهما وبناء الحجره الشريفه وسائر المساجد، ولم يكونوا بشيء من ذلك عاصين ولا مبدعين، كذلك بنوا على قبور عظماء الدين تعظيماً لشأنهم كما فهموه من أحكام دينهم تصريحاً وتلويحاً. ولو سلمت الكراهه فى سائر القبور لا تسلم فى قبور الأنبياء وعظماء الشهداء كحمزه سيد الشهداء. ومنها: أن تكون حفظاً للقبر الذى ثبتت حرمة فى الشرع عن دخول الدواب والكلاب ووقوع القاذورات عليه، والقبور الشريفه اليوم فى البقيع وغيره بعدما ارتكبه الوهابيون من الأعمال الوحشيه فى حقها معرض لذلك كله. ومنها: استغلال الزائرين بها من الحر والقر عند ارادة الزيارة والصلاة بجانبها التى ثبت رجحانها بشرف المكان والدعاء عندها وقراءة القرآن الذى ثبت أنه أرحى للإجابة وأوفر فى الثواب ببركتها وبركه من حل فيها، والتدريس فيها، واللقاء المواعظ وغير ذلك من الفوائد، فهى بهذا الاعتبار داخله فى المواضع المعده للطاعات كالمساجد والمدارس والرباطات. ومنها: أن فى بنائها وتشبيدها تعظيماً لشعائر الإسلام وارغاماً لمنكريه. خامساً: أنها - مع الغض عمياً ذكر - مهجوره متروكه لم يعمل بها أحد من المسلمين قبل الوهابيه ومن ضارعه من عهد الصحابه إلى يومنا هذا، وما هذا حاله من الأحاديث لا يعمل به ولا يعول عليه ولو فرض صحه سنده باعتراف الوهابيه فضلاً عن غيرهم، ففى الرساله الأولى من رسائل (الهديه السنيه) المنسوبة لعبدالعزیز ابن محمد بن سعود [٣٢]: أن الحديث إذا شذ عن قواعد الشرع لا يعمل به، فإنهم قالوا: إن الحديث الصحيح الذى يعمل به إذا رواه العدل الضابط عن مثله من غير شذوذ ولا عله، انتهى. وأى شذوذ عن قواعد الشرع أعظم من مخالفه عمل المسلمين من الصدر الأول إلى اليوم من الصحابه والتابعين وتابعى التابعين وسائر المسلمين، وأى عله أكبر من ذلك ومن عمل بها أو ببعضها لم يحملها إلا على الكراهه، أو خصها بما لا يكون تعميره من إقامة شعائر الدين كقبور الأنبياء والأولياء والصالحين. أما عدم العمل بها فمن وجوه: أحدها: أن الكتابه المشتمل عليها بعضها لم يعمل بها أحد كما ستعرف فى فضلها. ثانيها: أن قبور الأنبياء التى حول بيت المقدس، كقبر داود (عليه السلام) فى القدس وقبور إبراهيم وبنيه إسحاق ويعقوب ويوسف (عليهم السلام) الذى نقله موسى (عليه السلام) من مصر إلى بيت المقدس فى بلد الخليل، كلها مبنية مشيده قد بنى عليها بالحجارة العاديه العظيمة قبل الإسلام وبقي ذلك بعد الفتح الإسلامى إلى اليوم. فعن ابن تيميه فى كتابه (الصرط المستقيم): أن البناء الذى على قبر إبراهيم الخليل (عليه السلام) كان موجوداً فى زمن الفتوح وزمن الصحابه، إلا أنه قال: كان باب ذلك البناء مسدوداً إلى سنة الأربعمائه. ولا شك أن عمر لما فتح بيت المقدس، رأى ذلك البناء ومع ذلك لم يهدمه، وسواء صح قول ابن تيميه أنه كان مسدوداً إلى الأربعمائه أو لم يصح لا يضرنا، لأنه يدل على عدم حرمة البناء على القبور، وقد مضت على هذا البناء الأعصار والدهور وتوالت عليه القرون ودول الإسلام ولم يسمع عن أحد من العلماء والصلحاء وأهل الدين وغيرهم قبل الوهابيه أنه أنكر ذلك أو أمر بهدمه أو حرمة أو فاه فى ذلك بنت شفه على كثرة ما يرد من الزوار والمترددین من جميع أقطار المعموره. وبذلك يظهر بطلان زعم الوهابيه! أن البناء على القبور حدث بعد عصر التابعين، وقول ابن بليهد: إنه حدث بعد القرون الخمسه [٣٣]. وهكذا يتضح من مجموع ما تقدم عدم وجود مستند نبوى يساعد على القول بحرمة البناء على القبور. [١]

مجموعه الرسائل والمسائل: ۱/۵۹ - ۶۰، ط مصر باشراف محمد رشيد رضا. [۲] زاد المعاد: ۶۶۱. [۳] الكهف: ۲۱. [۴] تفسير الرازي: ۱۱/۱۰۶ - دار الفكر - ۱۴۱۵ - ۱۹۹۵ م. [۵] فتح القدير: ۳/۲۷۷ - عالم الكتب. [۶] الحج: ۳۲. [۷] مجمع البيان: ۱/۴۷۶، ط القاهرة، دار التقريب. [۸] البقرة: ۱۵۸. [۹] الحج: ۳۶. [۱۰] المائدة: ۲. [۱۱] الميزان: ۱۴/۴۰۹. [۱۲] التفسير الكبير: ۴/۱۷۷. [۱۳] التفسير الكبير: ۱۱/۱۲۸. [۱۴] الشورى: ۲۳. [۱۵] مسند أحمد: ۱/۸۷، ط دار صادر بيروت. [۱۶] مسند أحمد: ۱/۹۶، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۵۰. [۱۷] ميزان الاعتدال، الذهبي: ۲/۱۶۹ برقم ۳۳۲۲. [۱۸] تهذيب التهذيب، ابن حجر: ۴/۱۵ في ترجمة سفيان. [۱۹] تهذيب التهذيب، ابن حجر: ۱۱/۲۱۸. [۲۰] عبد المعق. [۲۱] تهذيب التهذيب، ابن حجر: ۴/۱۱۵. [۲۲] المصدر السابق: ۲/۱۷۹. [۲۳] المصدر السابق: ۱/۱۴۸ برقم ۱۰۶. [۲۴] تهذيب التهذيب: ۴/۳۶۲. [۲۵] الفقه على المذاهب الأربعة: ۱/۵۳۵. [۲۶] الجامع لأحكام القرآن، القرطبي: ۱۰/۳۸۰. [۲۷] صحيح مسلم، كتاب الجنائز: ۳/۶۲، والسنن للترمذي: ۲/۲۰۸، ط المكتبة السلفية، وصحيح ابن ماجه: ۱/۴۷۳، كتاب الجنائز، و سنن النسائي: ۴/۸۷ - ۸۸، و سنن أبي داود: ۳/۲۱۶، باب البناء على القبر، ومسنند أحمد: ۳/۲۹۵ و ۳۳۲، ورواه أيضاً مرسلًا عن جابر: ۳۹۹. [۲۸] انظر: سنن ابن ماجه: ۱/۴۷۴، مسند أحمد: ۶/۲۹۹. [۲۹] وفاء الوفا: ۲/۸۵. [۳۰] وفاء الوفا: ۲/۱۰۰. [۳۱] في القاموس: المهراس حجر منقور يتوضأ منه (المؤلف). [۳۲] رسائل الهدية السيئة: ۲۱ ط المنار بمصر. [۳۳] كشف الإرتياب: ۳۷۸ - ۳۸۴.

حديث تزويج رسول الله خديجة

تزويج رسول الله

قال ابن هشام: فلما بلغ رسول الله صلى الله عليه وسلم خمسا وعشرين سنة تزوج خديجة بنت خويلد بن أسد بن عبد العزى بن قصي بن كلاب بن مرة ابن كعب بن لؤى بن غالب، فيما حدثني غير واحد من أهل العلم عن أبي عمر المدني. قال ابن إسحاق: وكانت خديجة بنت خويلد امرأة تاجرة ذات شرف ومال، تستأجر الرجال في مالها وتضاربهم إياه، بشئ تجعله لهم، وكانت قريش قوما تجارا، فلما بلغها عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بلغها: من صدق حديثه، وعظم أمانته، وكرم أخلاقه، بعثت إليه، فعرضت عليه أن يخرج في مال لها إلى الشام تاجرا، وتعطيه أفضل ما كانت تعطى غيره من التجار، مع غلام لها يقال له ميسرة، فقبله رسول الله صلى الله عليه وسلم منها، وخرج في مالها ذلك، وخرج معه غلامها ميسرة حتى قدم الشام. فنزل رسول الله صلى الله عليه وسلم في ظل شجرة قريبا من صومعة راهب من الرهبان، فاطلع الراهب إلى ميسرة، فقال له: من هذا الرجل الذي نزل تحت هذه الشجرة؟ قال له ميسرة: هذا رجل من قريش من أهل الحرم، فقال له الراهب: ما نزل تحت هذه الشجرة قط إلا نبي. ثم باع رسول الله صلى الله عليه وسلم سلعته التي خرج بها، واشترى ما أراد أن يشتري، ثم أقبل قافلا إلى مكة ومعه ميسرة، فكان ميسرة - فيما يزعمون - إذا كانت الهاجرة واشتد الحر يرى ملكين يظلالنه من الشمس، وهو يسير على بعيره، فلما قدم مكة على خديجة بمالها، باعت ما جاء به، فاضعف أوقريا. وحدثها ميسرة عن قول الراهب، وعما كان يرى من إظلال الملكين إياه. وكانت خديجة امرأة حازمة شريفة لبيبة، مع ما أراد الله بها من كرامته فلما أخبرها ميسرة بما أخبرها به بعثت إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت له فيما يزعمون: يا بن عم، إنني قد رغبت فيك لقربتك، وسطنك في قومك، وأمانتك، وحسن خلقك، وصدق حديثك، ثم عرضت عليه نفسها. وكانت خديجة يومئذ أوسط نساء قريش نسبا، وأعظمن شرفا، وأكثرهن مالا، كل قومها كان حريصا على ذلك منها لو يقدر عليه. وهي خديجة بنت خويلد بن أسد بن عبد العزى بن قصي بن كلاب بن مرة ابن كعب بن لؤى بن غالب بن فهر. وأمها: فاطمة بنت زائدة بن الاصم ابن رواحة بن حجر بن عبد بن معيص بن عامر بن لؤى بن غالب بن فهر. وأم فاطمة: هالة بنت عبد مناف بن الحارث بن عمرو بن منقذ بن عمرو بن معيص بن عامر بن لؤى بن غالب بن فهر. وأم هالة: قلابة بنت سعيد بن سعد ابن سهم بن عمرو بن هصيص بن كعب بن لؤى بن غالب بن فهر. فلما قالت ذلك لرسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر ذلك لاعمامه، فخرج معه عمه حمزة بن عبد المطلب،

رحمه الله، حتى دخل على خويلد بن أسد فخطبها إليه فتزوجها. قال ابن هشام: وأصدقها رسول الله صلى الله عليه وسلم عشرين بكرة، وكان أول امرأة تزوجها رسول الله صلى الله عليه وسلم، ولم يتزوج عليها غيرها حتى ماتت، رضى الله عنها. قال ابن إسحاق: فولدت لرسول الله صلى الله عليه وسلم ولده كلهم إلا إبراهيم: القاسم، وبه كان يكنى صلى الله عليه وسلم، والطاهر، والطيب، وزينب، ورقية، وأم كلثوم، وفاطمة عليهم السلام. قال ابن هشام: أكبر بنيه القاسم، ثم الطيب، ثم الطاهر، وأكبر بناته رقية، ثم زينب، ثم أم كلثوم، ثم فاطمة. قال ابن إسحاق: فأما القاسم، والطيب، والطاهر، فهلكوا في الجاهلية، وأما بناته فكلهن أدركن الإسلام، فأسلمن وهاجرن معه صلى الله عليه وسلم. قال ابن هشام: وأما إبراهيم فأمه مارية القبطية. حدثنا عبد الله بن وهب عن ابن لهيعة قال: أم إبراهيم مارية سريّة النبي صلى الله عليه وسلم التي أهداها إليه المقوقس من حفن من كورة أنصنا. قال ابن إسحاق: وكانت خديجة بنت خويلد قد ذكرت لورقة بن نوفل ابن أسد بن عبد العزى - وكان ابن عمها، وكان نصرانيا قد تتبع الكتب وعلم من علم الناس - ما ذكر لها غلامها ميسرة من قول الراهب، وما كان يرى منه إذ كان الملكان يظلاله، فقال ورقة: لئن كان هذا حقا يا خديجة، إن محمدا لنبي هذه الأمة. وقد عرفت أنه كائن لهذه الأمة نبي ينتظر، هذا زمانه، أو كما قال. قال: فجعل ورقة يستبطن الأمر ويقول: حتى متى؟ فقال ورقة في ذلك:

لججت و كنت فى الذكري لجوجا لهم طالما بعث الشيجا
ووصف من خديجة بعد وصف فقد قال انتظارى يا خديجا
بيطن المكتين على رجائى حديثك أن أرى منه خروجا
بما خبرتنا من قول قس من الرهبان أكره أن يعوجا
بأن محمدا سيسود فينا ويخصم من يكون له حجيجا
ويظهر فى البلاد ضياء نور يقيم به البرية أن تموجا
فيلقى من يحاربه خسارا ويلقى من يسالمة فلوجا
فياليتى إذا ما كان ذاكم شهدت فكنت أولهم ولوجا
ولوجا فى الذى كرهت قريش ولو عجت بمكتها عجيجا
أرجى بالذى كرهوا جميعا إلى ذى العرش إن سفلوا عروجا
وهل أمر السفالة غير كفر بمن يختار من سمك البروجا
فإن يبقوا وأبق تكن أمور يضج الكافرون لها ضجيجا
وإن أهلك فكل فتى سيلقى من الاقدار متلفه حروجا

حديث بنان الكعبة، وحكم رسول الله بين قريش فى وضع الحجر

قال ابن إسحاق: فلما بلغ رسول الله صلى الله عليه وسلم خمسا وثلاثين سنة اجتمعت قريش لبنان الكعبة، وكانوا يهمون بذلك ليسقفوها ويهابون هدمها وإنما كانت رضما فوق القامة، فأرادوا رفعها وتسقيفها، وذلك أن نفرا سرقوا كنز للكعبة، وإنما كان يكون فى بئر فى جوف الكعبة، وكان الذى وجد عنده الكنز دويكا، مولى لبنى مليح بن عمرو، من خزاعة - قال ابن هشام فقطعت قريش يده، وترعم قريش أن الذين سرقوه وضعوه عند دويك - وكان البحر قد رمى بسفينته إلى جدة لرجل من تجار الروم فتحطمت، فأخذوا خشبها فأعدوه لتسقيفها، وكان بمكة رجل قبطى نجار، فتهيا لهم فى أنفسهم بعض ما يصلحها. وكانت حية تخرج من بئر الكعبة التى كان يطرح فيها ما يهدى لها كل يوم، فتتشرق على جدار الكعبة، وكانت مما يهابون، وذلك أنه كان لا يدنو منها أحد إلا احزأت وكشت وفتحت فاهها، وكانوا يهابونها. فبينما هى ذات يوم تتشرق على جدار الكعبة، كما كانت تصنع، بعث الله إليها طائرا فاخطفها فذهب بها، فقالت قريش: إنا لنرجو أن يكون الله قد رضى ما أردنا: عندنا عامل رفيق، وعندنا خشب، وقد كفانا الله الحية.

فلما أجمعوا أمرهم فى هدمها وبنائها، قام أبو وهب بن عمرو بن عائذ بن عبد ابن عمران بن مخزوم - قال ابن هشام: عائذ: ابن عمران بن مخزوم - فتناول من الكعبة حجرا، فوثب من يده، حتى رجع إلى موضعه، فقال: يا معشر قريش لا تدخلوا فى بنائها من كسبكم إلا طيبا، لا يدخل فيها مهر بغي، ولا بيع ربا، ولا مظلمة أحد من الناس، والناس ينحلون هذا الكلام الوليد بن المغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم. قال ابن إسحاق: وقد حدثني عبد الله بن أبي نجيح المكي أنه حدث عن عبد الله بن صفوان بن أمية بن خلف بن وهب بن حذافة بن جمح بن عمرو بن هصيص بن كعب بن لؤى. أنه رأى ابنا لجعدة بن هبيرة بن أبي وهب بن عمرو يطوف بالبيت، فسأل عنه فقيل: هذا ابن لجعدة بن هبيرة، فقال عبد الله ابن صفوان عند ذلك: جد هذا - يعنى أبا وهب - الذى أخذ حجرا من الكعبة حين أجمعت قريش لهدمها، فوثب من يده، حتى رجع إلى موضعه، فقال عند ذلك: يا معشر قريش، لا تدخلوا فى بنائها من كسبكم إلا طيبا، لا تدخلوا فيها مهر بغي، ولا بيع ربا، ولا مظلمة أحد من الناس. قال ابن إسحاق: وأبو وهب خال أبى رسول الله صلى الله عليه وسلم، وكان شريفا، وله يقول شاعر من العرب:

ولو بأبى وهب أنخت مطيتى غدت من نداء رحلها غير خائب

بأبيض من فرعى لؤى بن غالب إذا حصلت أنسابها فى الذوائب

أبى لاخذ الضيم يرتاح للندى توسط جداه فروع الاطايب

عظيم رماد القدر يملا جفانه من الخبز يعلوهن مثل السائب

ثم إن قريشا جزأت الكعبة، فكان شق الباب لبني عبد مناف وزهرة، وكان ما بين الركن الاسود والركن اليماني لبني مخزوم وقبائل من قريش انضموا إليهم، وكان ظهر الكعبة لبني جمح وسهم، ابني عمرو بن هصيص بن كعب ابن لؤى، وكان شق الحجر لبني عبدالدار بن قصى، ولبنى أسد بن عبد العزى ابن قصى، ولبنى عدى بن كعب بن لؤى وهو الحطيم. ثم إن الناس هابوا هدمها وفرقوا منه، فقال الوليد بن المغيرة: أنا أبدوكم فى هدمها، فأخذ المعول، ثم قام عليها، وهو يقول: اللهم لم ترع - قال ابن هشام: ويقال: لم نزع - اللهم إنا لا نريد إلا الخير. ثم هدم من ناحية الركنين، فتربص الناس تلك الليلة، وقالوا: ننظر، فإن أصيب لم نهدم منها شيئا ورددناها كما كانت، وإن لم يصبه شئ فقد رضى الله صنعنا، فهدمنا، فأصبح الوليد من ليلته غاديا على عمله، فهدم وهدم الناس معه، حتى إذا انتهى الهدم بهم إلى الاساس، أساس إبراهيم، عليه السلام، أفضوا إلى حجارة خضر كالاسمنه (١) أخذ بعضها بعضا. قال ابن إسحاق: فحدثني بعض من يروى الحديث أن رجلا من قريش، ممن كان يهدمها، أدخل عتله بين حجرين منها ليقلع بها أحدهما، فلما تحرك الحجر تنقضت (٢) مكة بأسرها، فانتهوا عن ذلك الاساس. قال ابن إسحاق: وحدثت أن قريشا وجدوا فى الركن كتابا بالسرانية فلم يدرؤا ما هو حتى قرأه لهم رجل من يهود، فإذا هو: إنا لله ذو بكة، خلقتها يوم خلقت السموات والارض، وصورت الشمس والقمر، وحففتها بسبعة أملاك حنفاء، لا تزول حتى يزول أخشباها، مبارك لاهلها فى الماء واللبن. قال ابن هشام: أخشباها: جبالها. قال ابن إسحاق: وحدثت أنهم وجدوا فى المقام كتابا فيه: مكة بيت الله الحرام، يأتيها رزقها من ثلاث سبل، لا يحلها أول من أهلها. قال ابن إسحاق: وزعم ليث بن أبي سليم أنهم وجدوا حجرا فى الكعبة قبل مبعث النبى صلى الله عليه وسلم بأربعين سنة، إن كان ما ذكر حقا، مكتوبا فيه: من يزرع خيرا يحصد غبطة، ومن يزرع شرا يحصد ندامة، تعملون (١). يروى كالاسنة جمع سنان.

(٢). يريد: اهتزت. السيئات، وتجزون الحسنات! أجل، لا يجتنى من الشوك العنب. قال ابن إسحاق: ثم إن القبائل من قريش جمعت الحجارة لبنائها، كل قبيلة تجمع على حدة، ثم بنوها، حتى بلغ البنيان موضع الركن، فاختموا فيه، كل قبيلة تريد أن ترفعه إلى موضعه دون الاخرى، حتى تحاوروا وتحالفوا وأعدوا للقتال، فقربت بنو عبدالدار جفنة مملوءة دما ثم تعاقدوا هم وبنو عدى ابن كعب بن لؤى على الموت، وأدخلوا أيديهم فى ذلك الدم فى تلك الجفنة، فسموا لعقة الدم فمكثت قريش على ذلك أربع ليال أو خمسا، ثم إنهم اجتمعوا فى المسجد وتشاوروا وتناصفوا. فزعم بعض أهل الرواية: أن أبا أمية بن المغيرة بن عبد الله بن عمر ابن مخزوم - وكان عامنذ أسن قريش كلها - قال: يا معشر قريش، اجعلوا بينكم فيما تختلفون فيه أول من يدخل من باب هذا المسجد يقضى بينكم فيه، ففعلوا.

فكان أول داخل عليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم، فلما رأوه قالوا: هذا الامين، رضينا، هذا محمد، فلما انتهى إليهم وأخبروه الخبر، قال صلى الله عليه وسلم: هلم إلى ثوبا، فأتى به، فأخذ الركن فوضعه فيه بيده، ثم قال: لتأخذ كل قبيلة بناحية من الثوب، ثم ارفعه جميعا، ففعلوا، حتى إذا بلغوا بن موضعه وضعه هو بيده، ثم بنى عليه. وكانت قريش تسمى رسول الله صلى الله عليه وسلم، قبل أن ينزل عليه الوحي الامين فلما فرغوا من البنيان وبنوها على ما أرادوا، قال الزبير ابن عبد المطلب، فيما كان من أمر الحية التي كانت قريش تهاب بنيان الكعبة لها:

عجبت لما تصوبت العقاب إلى الثعبان وهي لها اضطراب
وقد كانت يكون لها كشيخ وأحيانا يكون لها وثاب
إذا قمنا إلى التأسيس شدت تهيبنا البناء وقد تهاب
فلما أن خشينا الرجز جاءت عقاب تتلثب لها انصباب
فضممتها إليها ثم خلت لنا البنيان ليس له حجاب
فقمنا حاشدين إلى بناء لنا منه القواعد والتراب
غداة نرفع التأسيس منه وليس على مسوينا ثياب
أعز به المليك بنى لؤى فليس لاصله منهم ذهاب
وقد حشدت هناك بنو عدى ومرة قد تقدمها كلاب
فبوأنا المليك بذاك عزا وعند الله يلتمس الثواب
قال ابن هشام: ويروى:

وليس على مساوينا ثياب وكانت الكعبة على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ثمانى عشرة ذراعا، وكانت تكسى القباطى، ثم كسيت البرود، وأول من كساها الديباج الحجاج بن يوسف.

حديث الحمس

قال ابن إسحاق: وقد كانت قريش - لا أدري أقبل الفيل أم بعده - ابتدعت رأى الحمس رأيا رأوه وأداروه، فقالوا: نحن بنو إبراهيم وأهل الحرمه وولاء البيت وقطان مكة (١) وساكنها، فليس لاحد من العرب مثل حقنا، ولا مثل منزلتنا، ولا تعرف له العرب مثل ما تعرف لنا، فلا تعظموا شيئا من الحل كما تعظمون الحرم، فإنكم إن فعلتم ذلك استخف العرب بحرمتمكم وقالوا: قد عظموا من الحل مثل ما عظموا من الحرم. فتركوا الوقوف على عرفه والافاضة منها، وهم يعرفون ويقرون أنها من المشاعر والحج ودين إبراهيم صلى الله عليه وسلم، ويرون لسائر العرب أن يقفوا عليها، وأن يفيضوا منها، إلا- أنهم قالوا: نحن أهل الحرم، فليس ينبغي لنا أن نخرج من الحرمه ولا نعظم غيرها كما نعظمها، نحن الحمس، والحمس أهل الحرم، ثم جعلوا لمن ولدوا من

(١). فى اوقاطن مكة وساكنها.العرب من ساكن الحل والحرم مثل الذى لهم، بولادتهم إياهم: يحل لهم ما يحل لهم، ويحرم عليهم ما يحرم عليهم. وكانت كنانة وخزاعة قد دخلوا معهم فى ذلك. قال ابن هشام: وحدثنى أبو عبيدة النحوى: أن بنى عامر بن صعصعة ابن معاوية بن بكر بن هوازن دخلوا معهم فى ذلك، وأنشدنى لعمر بن عبد المطلب:

أعباس لو كانت شيارا جيانا بتثليث ما ناصيت بعدى الاحامسا

قال ابن هشام: تثليث: موضع من بلادهم. والشيار: السمان الحسان. يعنى بالاحامس: بنى عامر بن صعصعة. وعباس: عباس بن مرداس السلمى، وكان أغار على بنى زييد بتثليث. وهذا البيت من قصيدة لعمر بن عبد المطلب: وأنشدنى للقيط بن زرارة الدارمى فى يوم جيلة:

أجزم إلى إنها بنو عبس المعشر الجلة فى القوم الحمس

لاذ بنى عبس كانوا يوم جبله حلفاء فى بنى عامر بن صعصعه. ويوم جبله يوم كان بين بنى حنظله بن مالك بن زيد مناة بن تميم، وبين بنى عامر بن صعصعه، فكان الظفر فيه لبنى عامر بن صعصعه على بنى حنظله، وقتل يومئذ لقيط بن زراره بن عدس، وأسر حاجب بن زراره ابن عدس، وانهزم عمرو بن عمرو بن عدس بن زيد بن عبد الله بن دارم ابن مالك بن حنظله، ففيه يقول جرير للفرزدق:

كأنك لم تشهد لقيطا وحاجبا وعمرو بن عمر وإذ دعوا يالدارم

وهذا البيت فى قصيده له. ثم التقوا يوم ذى نجب، فكان الظفر لحنظله على بنى عامر، وقتل يومئذ حسان بن معاوية الكندي، وهو ابن كبشه، وأسر يزيد بن الصعق الكلابي، وانهزم الطفيل بن مالك بن جعفر بن كلاب، أبو عامر بن الطفيل، ففيه يقول الفرزدق: (١)

ومنهن إذا نجى طفيل بن مالك على قرزل رجلا ركوض الهزائم
ونحن ضربنا هامة ابن خويلد نزيد على أم الفراه الجوائم
وهذا البيتان فى قصيده له. فقال جرير:

ونحن خضبنا لابن كبشه تاجه ولاقى امرأ فى ضمه الخيل مصقعا
وهذا البيت فى قصيده له. وحديث يوم جبله ويوم ذى نجب أطول مما ذكرنا، وإنما معنى من استقصائه ما ذكرت فى حديث يوم الفجار. قال ابن إسحاق: ثم ابتدعوا فى ذلك أمورا لم تكن لهم، حتى قالوا: لا ينبغى للحمس أن ياتقوا الاقط، ولا يسئلوا السمن وهم حرم، ولا يدخلوا بيتا من شعر، ولا يستظلوا إن استظلوا فى بيوت الادم ما كانوا حرما، ثم رفعوا فى ذلك فقالوا: لا ينبغى لاهل الحل أن يأكلوا من طعام جاءوا به معهم من الحل إلى الحرم، إذا جاءوا حجاجا أو عمارا، ولا يطوفوا بالبيت إذا قدموا أول طوافهم إلا فى ثياب الحمس، فإن لم يجدوا منها شيئا طافوا بالبيت عراه، فإن تكرم منهم متكرم من رجل أو امرأة، ولم يجد ثياب الحمس، فطاف فى ثيابه التى جاء بها من الحل، ألقاها إذا فرغ من طوافه، ثم لم ينتفع بها ولم يمسه هو ولا أحد غيره أبدا. فكانت العرب تسمى تلك الثياب اللقى، فحملوا على ذلك العرب، فدانت به، ووقفوا على عرفات، وأفاضوا منها، وطافوا بالبيت عراه: أما الرجال (١). البيتان فى ديوان الفرزدق (ص ٨٥٨) وقرزل: اسم فرس لطفيل بن مالك، وأم الفراه: فسرهما أبو ذر بالرماح، والصواب أنها كنية الرأس، والفرخ: مقدم الدماغ فيطوفون عراه، وأما النساء فتضع إحداهن ثيابها كلها إلا درعا مفرجا عليها، ثم تطوف فيه. فقالت امرأة من العرب، وهى كذلك تطوب بالبيت:

اليوم يبدو بعضه أو كله وما بدا منه فلا أحله

ومن طاف منهم فى ثيابه التى جاء فيها من الحل ألقاها، فلم ينتفع بها هو ولا غيره. فقال قائل من العرب يذكر شيئا تركه من ثيابه فلا يقربه، وهو يحبه:

كفى حزنا كرى عليه كأنه لقى بين أيدي الطائفين حريم

يقول: لا يمس. فكانوا كذلك حتى بعث الله تعالى محمدا صلى الله عليه وسلم، فأنزل عليه حين أحكم له دينه، وشرع له سنن حجه: (ثم أفيضوا من حيث أفاض الناس واستغفروا الله إن الله غفور رحيم - ١٩٩ من سورة البقرة) يعنى قريشا. والناس: العرب. فرفعهم فى سنة الحج إلى عرفات والوقوف عليها والافاضة منها. وأنزل الله عليه فيما كانوا حرموا على الناس من طعامهم ولبوسهم عند البيت، حين طافوا عراه وحرمو ما جاءوا به من الحل من الطعام: (يا بنى آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد، واكلوا واشربوا ولا تسرفوا، إنه لا يحب المسرفين. قل من حرم زينة الله التى أخرج لعباده والطيبات من الرزق، قل هى للذين آمنوا فى الحياة الدنيا خالصة يوم القيامة، كذلك نفصل الآيات لقوم يعلمون - ٣١ و ٣٢ من سورة الاعراف). فوضع الله تعالى أمر الحمس، وما كانت قريش ابتدعت منه على الناس بالاسلام حين بعث الله به رسوله صلى الله عليه وسلم. قال ابن إسحاق: حدثنى عبد الله بن أبى بكر بن محمد بن عمرو بن حزم، عن عثمان بن أبى سليمان (١) بن جبير بن مطعم، عن عمه نافع بن جبير، (١). فى ابن أبى سلمان وليس بذاك، وانظر الخلاصة ٢٥٩. عن أبىه جبير بن مطعم، قال: لقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل أن ينزل عليه الوحى، وإنه لواقف على بعير له بعرفات مع الناس

من بين قومه حتى يدفع معهم منها، توفيقا من الله عزوجل له، صلى الله عليه وآله وسلم تسليما كثيرا.

اخبار الكهان من العرب، والاحبار من يهود والرهبان من النصارى

وقع هذا العنوان فى امر حدوث الرجوم وإنذار الكهان برسول الله قال ابن إسحاق: وكانت الاحبار من يهود، والرهبان من النصارى، والكهان من العرب قد تحدثوا بأمر رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل مبعثه، لما تقارب من زمانه. أما الاحبار من يهود، والرهبان من النصارى، فعما وجدوا فى كتبهم من صفته وصفه زمانه، وما كان من عهد أنبيائهم إليهم فيه. وأما الكهان من العرب فأنتهم به الشياطين من الجن فيما تسترق من السمع، إذا كانت وهى لا تحجب عن ذلك بالقذف بالنجوم، وكان الكاهن والكاهنة لا يزال يقع منهما ذكر بعض أموره، ولا تلقى العرب لذلك فيه بالا، حتى بعثه الله تعالى، ووقعت تلك الامور التى كانوا يذكرون، فعرفوها. فلما تقارب أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم وحضر مبعثه، حجت الشياطين عن السمع، وحيل بينها وبين المقاعد التى كانت تقعد لاستراق السمع فيها، فرموا بالنجوم، فعرفت الجن أن ذلك لامر حدث من أمر الله فى العباد. يقول الله تبارك وتعالى لنيبه محمد صلى الله عليه وسلم حين بعثه، وهو يقص عليه خبر الجن إذ حجبا عن السمع فعرفوا ما عرفوا، وما أنكروا من ذلك حين رأوا ما رأوا: (قل أوحى إلى أنه استمع نفر من الجن فقالوا إنا سمعنا قرآنا عجبا يهدى إلى الرشده فآمنا به ولن نشرك بربنا أحدا. وأنه تعالى جد ربنا ما اتخذ صاحبة ولا ولدا. وأنه كان يقول سفيهننا على الله شططا. وأنا ظننا أن لن تقول الانس والجن على الله كذبا. وأنه كان رجال من الانس يعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا.) إلى قوله: (وأنا كنا نقعد منها مقاعد للسمع فمن يستمع الآن يجد له شهابا رصدا. وأنا لا ندرى أشد أريد بمن فى الارض أم أراد بهم ربهم رشدا - من ١ إلى ١٠ من سورة الجن.) فلما سمعت الجن القرآن عرفت أنها إنما منعت من السمع قبل ذلك لثلاثي شكل الوحي بشئ من خبر السماء، فيلتبس على أهل الارض ما جاءهم من الله فيه، لوقوع الحجمة، وقطع الشبهة، فآمنوا وصدقوا، ثم (ولوا إلى قومهم منذرين. قالوا: يا قومنا إنا سمعنا كتابا أنزل من بعد موسى مصدقا لما بين يديه يهدى إلى الحق وإلى طريق مستقيم - ٢٩ و ٣٠ من سورة الاحقاف) الآية. وكان قول الجن: (وأنا كان رجال من الانس يعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا - ٦ من سورة الجن.) أنه كان الرجل من العرب من قريش وغيرهم إذا سافر فنزل بطن واد من الارض ليبيت فيه قال: إن أعوذ بعزير هذا الوادى من الجن الليلة من شر ما فيه. قال ابن هشام: الرهق: الطغيان والسفه. قال رؤبة بن العجاج: - إذا تستبى الهيامة المرهقا - وهذا البيت فى أرجوزة له، والرهبان أيضا: طلبك الشئ حتى تدنو منه، فتأخذه أو لا تأخذه. قال رؤبة بن العجاج يصف حمير وحش: - بصبصن واقشعررن من خوف الرهق - وهذا البيت فى أرجوزة له. والرهبان أيضا: مصدر لقول الرجل للرجل: رهقت الاثم أو العسر الذى رهقتنى رهقا شديدا، أى حملت الاثم أو العسر الذى حملتنى حملا شديدا، وفى كتاب الله تعالى: (فخشينا أن يرهقهما طغيانا وكفرا - ٨٠ من سورة الكهف) وقوله: (ولا ترهقنى من أمرى عسرا - ٧٣ من سورة الكهف). قال ابن إسحاق: وحدثنى يعقوب بن عتبة بن المغيرة بن الاخنس أنه حدث: أن أول العرب فزع للرمى بالنجوم حين رمى بها، هذا الحى من ثقيف، وأنهم جاءوا إلى الرجل منهم يقال له عمرو بن أمية، أحد بنى علاج - قال: وكان أدهى العرب وأنكرها رأيا - فقالوا له: يا عمرو، ألم تر ما حدث فى السماء من القذف بهذه النجوم؟ قال: بلى، فانظروا فإن كانت معالم النجوم التى يهتدى بها فى البر والبحر، وتعرف بها الانواء من الصيف والشتاء، لما يصلح الناس فى معاشهم، هى التى يرمى بها، فهو والله طى الدنيا، وهلاك هذا الخلق الذى فيها، وإن كانت نجوما غيرها، وهى ثابتة على حالها، فهذا لامر أراد الله به هذا الخلق، فما هو؟ قال ابن إسحاق: وذكر محمد بن مسلم بن شهاب الزهرى عن على بن الحسين بن على بن أبى طالب عن عبد الله بن العباس عن نفر من الانصار: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لهم: ماذا كنتم تقولون فى هذا النجم الذى يرمى به؟ قالوا: يا نبي الله، كنا نقول حين رأيناها يرمى بها: مات ملك، ملك ولد مولود، مات مولود، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ليس ذلك كذلك، ولكن الله تبارك وتعالى كان إذا قضى فى خلقه أمرا سمعه حملة العرش، فسبحوا فسبح من تحتهم، فسبح لتسبيحهم من تحت ذلك، فلا يزال التسبيح يهبط حتى ينتهى إلى

السماء الدنيا فيسبحوا، ثم يقول بعضهم لبعض: مم سبحتم؟ فيقولون: سبح من فوقنا فسبحنا لتسبيحهم، فيقولون: ألا تسألون من فوقكم مم سبحوا؟ فيقولون مثل ذلك، حتى ينتهوا إلى حمله العرش، فيقال لهم: مم سبحتم؟ فيقولون: قضى الله في خلقه كذا وكذا، للامر الذى كان، فيهبط به الخبر من سماء إلى سماء حتى ينتهى إلى السماء الدنيا فيتحدثوا به، فتسترقه الشياطين بالسمع، على توهم واختلاف، ثم أتوا به الكهان من أهل الارض فيحدثوهم به، فيخطئون ويصيبون، فيتحدث به الكهان، فيصيبون بعضا ويخطئون بعضا. ثم إن الله عزوجل حجب الشياطين بهذه النجوم التى يقذفون بها، فانقطعت الكهانة اليوم، فلا كهانة. قال ابن إسحاق: وحدثني عمرو بن أبى جعفر عن محمد بن عبد الرحمن بن أبى لبيبة عن على بن الحسين بن على رضى الله عنه بمثل حديث ابن شهاب عنه. قال ابن إسحاق: وحدثني بعض أهل العلم: أن امرأة من بنى سهم، يقال لها الغيطة، كانت كاهنة في الجاهلية، جاءها صاحبها ليلة من الليالى، فانقض تحتها، ثم قال: أدر ما أدر، يوم عقر ونحر، فقالت قريش حين بلغها ذلك: ما يريد؟ ثم جاءها ليلة أخرى، فانقض تحتها، ثم قال: شعوب ما شعوب، تصرع فيه كعب لجنوب. فلما بلغ ذلك قريشا قالوا: ماذا يريد؟ إن هذا لامر هو كائن؟ فانظروا ما هو؟ فما عرفوه حتى كانت وقعة بدر وأحد بالشعب، فعرفوا أنه الذى كان جاء به إلى صاحبه. قال ابن هشام: الغيطة: من بنى مرة بن عبد مناة بن كنانة، إخوة مدلج بن مرة، وهى أم الغياطل الذين ذكر أبو طالب فى قوله: لقد سفهت أحلام قوم تبدلوا - بنى خلف قيضا بنا والغياطل فقيل لولدها: الغياطل، وهم من بنى سهم بن عمرو بن هصيص. وهذا البيت فى قصيدة لها سأذكرها فى موضعها إن شاء الله تعالى. قال ابن إسحاق: وحدثني على بن نافع الجرشي أن جنبا - بطنا من اليمن - كان لهم كاهن فى الجاهلية، فلما ذكر أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم وانتشر فى العرب، قالت له جنب: انظر لنا فى أمر هذا الرجل، واجتمعوا له فى أسفل جبله، فنزل عليهم حين طلعت الشمس، فوقف لهم قائما متكئا على قوس له، فرفع رأسه إلى السماء طويلا، ثم جعل ينزو، ثم قال: أيها الناس، إن الله أكرم محمدا واصطفاه، وطهر قلبه وحشاه، ومكته فيكم أيها الناس قليل، ثم أسند فى جبله راجعا من حيث جاء. قال ابن إسحاق: وحدثني من لا أتهم عن عبد الله بن كعب، مولى عثمان ابن عفان، أنه حدث أن عمر بن الخطاب، بينما هو جالس فى الناس فى مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم، إذا أقبل رجل من العرب داخلا المسجد، يريد عمر بن الخطاب، فلما نظر إليه عمر رضى الله عنه قال: إن هذا الرجل لعلى شركه ما فارقه بعد، أو لقد كان كاهنا فى الجاهلية. فسلم عليه الرجل، ثم جلس، فقال له عمر رضى الله عنه: هل أسلمت؟ قال: نعم يا أمير المؤمنين، قال له: فهل كنت كاهنا فى الجاهلية؟ فقال له الرجل: سبحان الله يا أمير المؤمنين! لقد خلت فى، واستقبلتني بأمر ما أراك قلته لاحد من رعيتك منذ وليت ما وليت، فقال له عمر: اللهم غفرا، قد كنا فى الجاهلية على شر من هذا، نعبد الاصنام، ونعتنق الاوثان، حتى أكرمنا الله برسول الله وبالإسلام، قال: نعم، والله يا أمير المؤمنين، لقد كنت كاهنا فى الجاهلية، قال: فأخبرني ما جاءك به صاحبك، قال: جاءني قبيل الاسلام بشهر أو شيعه، فقال: ألم تر إلى الجن وإبلاسه، وإياسها من دينها، ولحوقها بالقلاص وأحلاسها. قال ابن هشام: هذا الكلام سجع، وليس بشعر. قال عبد الله بن كعب: فقال عمر بن الخطاب عند ذلك يحدث الناس: والله إنى لعند وثن من أوثان الجاهلية فى نفر من قريش، قد ذبح له رجل من العرب عجلا، فنحن ننتظر قسمه ليقسم لنا منه، إذ سمعت من جوف العجل صوتا ما سمعت صوتا قط أنفذ منه، وذلك قبيل الاسلام بشهر أو شيعه، يقول: يا ذريح، أمر نجيح، رجل يصيح، يقول: لا إله إلا الله.

قال ابن هشام: ويقال رجل يصيح، بلسان فصيح، يقول: لا إله إلا الله وأنشدني بعض أهل العلم بالشعر:

عجبت للجن وإبلاسها وشدها العيس بأحلاسها

تهوى إلى مكة تبغى الهدى ما مؤمنو الجن كأنجاسها

قال ابن إسحاق: فهذا ما بلغنا من الكهان من العرب.

قال ابن إسحاق: وحدثني عاصم بن عمر (١) بن قتادة عن رجال من قومه قالوا: إن مما دعانا إلى الإسلام - مع رحمة الله تعالى وهداه لنا - لما كنا نسمع من رجال يهود، و كنا أهل شرك أصحاب أوثان، وكانوا أهل كتاب، عندهم علم ليس لنا، وكانت لا تزال بيننا وبينهم شرور، فإذا نلنا منهم بعض ما يكرهون قالوا لنا: إنه قد تقارب زمان نبي يبعث الآن نقتلكم معه قتل عاد وإرم، فكنا كثيرا ما نسمع ذلك منهم، فلما بعث الله رسول الله صلى الله عليه وسلم أجنبناه: حين دعانا إلى الله تعالى، وعرفنا ما كانوا يتوعدوننا به، فبادرناهم إليه، فآمنا به وكفروا به، ففينا وفيهم نزل هؤلاء الآيات من البقرة: (ولما جاءهم كتاب من عند الله مصدق لما معهم وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين - ٨٩ من سورة البقرة). قال ابن هشام: يستفتحون: يستنصرون، ويستفتحون أيضا يتحاكمون وفي كتاب الله تعالى: (ربنا افتح بيننا وبين قومنا بالحق وأنت خير الفاتحين - ٨٩ من سورة الاعراف). قال ابن إسحاق: وحدثني صالح بن إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف عن محمود بن لبيد أخى بنى عبد الأشهل، عن سلمة بن سلامة بن وقش،

(١). فى ب بن عمرو هنا فقط، وجاء على الصواب فيما بعد. وكان سلمة من أصحاب بدر، قال: كان لنا جار من يهود فى بنى عبد الأشهل قال: فخرج علينا يوما من بيته حتى وقف على بنى عبد الأشهل - قال سلمة: وأنا يومئذ من أحدث من فيه سنا، على برده لى، مضطجع فيها ببناء أهلى - فذكر القيامة والبعث والحساب والميزان والجنة والنار، قال: فقال ذلك لقوم أهل شرك أصحاب أوثان، لا يرون أن بعثا كائن بعد الموت، فقالوا له: ويحك يا فلان! أو ترى هذا كائنا، أن الناس يبعثون بعد موتهم إلى دار فيها جنة ونار و يجزون فيها بأعمالهم؟ قال: نعم، والذي يحلف به، ولود أن له بحظه من تلك النار أعظم تنور فى الدار، يحمونه ثم يدخلونه إياه فيطينونه عليه، بأن ينجو من تلك النار غدا، فقالوا له: ويحك يا فلان! فما آية ذلك؟ قال: نبي مبعوث من نحو هذه البلاد، وأشار بيده إلى مكة واليمن، فقالوا: ومتى تراه؟ قال: فنظر إلى، وأنا من أحدثهم سنا، فقال: إن يستنفذ هذا الغلام عمره يدركه. قال سلمة: فوالله ما ذهب الليل والنهار حتى بعث الله محمدا رسوله صلى الله عليه وسلم، وهو حى بين أظهرنا، فآمنا به وكفر به بغيا وحسدا. قال: فقلنا له: ويحك يا فلان! ألسنت الذى قلت لنا فيه ما قلت؟ قال: بلى، ولكن ليس به. قال ابن إسحاق: وحدثني عاصم بن عمر بن قتادة عن شيخ من بنى قريظة قال لى: هل تدري عم كان إسلام ثعلبة بن سعية وأسيد بن سعية وأسد ابن عبيد، نفر من بنى هذيل إخوة بنى قريظة، كانوا معهم فى جاهليتهم، ثم كانوا فى الإسلام؟ قال: قلت: لا والله، قال: فإن رجلا من يهود من أهل الشام، يقال له ابن الهيبان قدم علينا قبيل الإسلام بسنين، فحل بين أظهرنا، لا والله ما رأينا رجلا قط لا يصلى الخمس أفضل منه، فأقام عندنا، فكنا إذا قحط عنا المطر قلنا له: اخرج يابن الهيبان فاستسق لنا، فيقول: لا والله، حتى تقدموا بين يدي مخرجكم صدقة، فنقول له: كم؟ فيقول: صاعا من تمر، أو أو مدين من شعير. قال: فنخرجها ثم يخرج بنا إلى ظاهر حرتنا فيستسقى الله لنا. فوالله ما يبرح مجلسه حتى يمر السحاب ونسقى، قد فعل ذلك غير مرة ولا مرتين ولا ثلاث. قال: ثم حضرته الوفاة عندنا، فلما عرف أنه ميت قال: يا معشر يهود، ما ترونه أخرجنى من أرض الخمر والخمير إلى أرض البؤس والجوع؟ قال: قلنا: إنك أعلم (١)، قال: فإنى إنما قدمت هذه البلدة أتوكف خروج نبي قد أظلم زمانه، وهذه البلدة مهاجرة، فكنت أرجو أن يبعث فأتبعه، وقد أظلمكم زمانه، فلا تسبقن إليه يا معشر يهود، فإنه يبعث بسفك الدماء وسبى الذرارى والنساء ممن خالفه، فلا يمنعكم ذلك منه، فلما بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم وحاصر بنى قريظة، قال هؤلاء الفتية، وكانوا شبابا أحداثا: يا بنى قريظة، والله إنه للنبي الذى كان عهد إليكم فيه ابن الهيبان، قالوا: ليس به، قالوا: بلى والله، إنه لهو بصفته، فنزلوا وأسلموا وأحرزوا دماءهم وأموالهم وأهلهم. قال ابن إسحاق: فهذا ما بلغنا عن أخبار اليهود.

حديث إسلام سلمان

قال ابن إسحاق: وحدثني عاصم بن عمر بن قتادة الانصارى عن محمود بن لبيد عن عبد الله بن عباس، قال: حدثني سلمان الفارسي، وأنا أسمع من فيه قال: كنت رجلا فارسيا من أهل أصبهان من قرية يقال لها جى، وكان أبى دهقان قريته، وكنت أحب خلق الله إليه،

لم يزل به حبه إياي حتى حبسني في بيته كما تحبس الجارية، واجتهدت في المجوسية حتى كنت قطن النار الذي يوقدها، لا يتركها تخبو ساعة. قال: وكانت لابي ضعية عظيمة، فشغل في بنيان له يوما، فقال لي: يا بني، إني قد شغلت في بنيان هذا اليوم عن ضيعتي فاذهب إليها فاطلعها. وأمرني فيها ببعض ما يريد، ثم قال لي: ولا تحتبس عني فإنك إن احتبست عني كنت أهم إلى من ضيعتي، وشغلتني عن كل شيء من أمري. قال: فخرجت أريد ضيعته التي بعثني إليها، فمررت بكنيسة من كنائس النصارى، فسمعت أصواتهم فيها وهم يصلون، وكنت لا أدري ما أمر الناس، لحبس أبي إياي في بيته، فلما سمعت أصواتهم دخلت عليهم أنظر ما يصنعون، فلما رأيتهم أعجبتني صلاتهم ورغبت في أمرهم، وقلت: هذا والله خير من الدين الذي نحن عليه، فوالله ما برحتهم حتى غربت الشمس، وتركت ضيعه أبي فلم آتها، ثم قلت لهم: أين أصل هذا الدين؟ قالوا: بالشام. فرجعت إلى أبي، وقد بعث في طلبي، وشغلته عن عمله كله، فلما جئته قال: أي بني، أين كنت؟ أو لم أكن عهدت إلى ما عهدت؟ قال: قلت له: يا أبت مررت بأناس يصلون في كنيسة لهم، فأعجبني ما رأيت من دينهم، فوالله ما زلت عندهم حتى غربت الشمس، قال: أي بني، ليس في ذلك الدين خير، دينك ودين آبائك خير منه، قال: قلت له: كلا- والله، إنه لخير من ديننا. قال: فخافني فجعل في رجلي قيда، ثم حبسني في بيته. قال: وبعثت إلى النصارى فقلت لهم: إذا قدم عليكم ركب من الشام فأخبروني بهم. قال: فقدم عليهم ركب من الشام تجار من النصارى، فأخبروني بهم، فقلت لهم: إذا قضا حوائجهم، وأرادوا الرجعة إلى بلادهم فأذنوني بهم. قال: فلما أرادوا الرجعة إلى بلادهم أخبروني بهم، فألقيت الحديد من رجلي، ثم خرجت معهم حتى قدمت الشام. فلما قدمتها قلت: من أفضل أهل هذا الدين علما؟ قالوا: الاسقف في الكنيسة. قال: فجئته، فقلت له: إني قد رغبت في هذا الدين، فأحببت أن أكون معك، وأخدمك في كنيستك، فأتعلّم منك، وأصلى معك، قال: ادخل، فدخلت معه. قال: وكان رجل سوء، يأمرهم بالصدقة، ويرغبهم فيها، فإذا جمعوا إليه شيئا منها اكتنزه لنفسه، ولم يعطه المساكين، حتى جمع سبع قلال من ذهب وورق. قال: فأبغضته بغضا شديدا لما رأيت يصنع، ثم مات فاجتمعت إليه النصارى ليدفنوه، فقلت لهم: إن هذا كان رجل سوء. يأمركم بالصدقة ويرغبكم فيها، فإذا جئتموه بها اكتنزها لنفسه، ولم يعط المساكين منها شيئا. قال: فقالوا لي: وما علمك بذلك؟ قال: قلت لهم: أنا أدلكم على كتزه، قالوا: فدلنا عليه، قال: فأريتهم موضعه، فاستخرجوا منه سبع قلال مملوءة ذهبا وورقا. قال: فلما رأوها قالوا: والله لا ندفنه أبدا. قال: فصلبوه ورجموه بالحجارة، وجاءوا برجل آخر فجعلوه مكانه. قال: يقول سلمان: فما رأيت رجلا لا يصلح الخمس، أرى أنه كان أفضل منه و أزهّد في الدنيا، ولا أرغب في الآخرة ولا أدأب ليلا ونهارا منه. قال: فأحببته حبا لم أحبه شيئا قبله. قال: فأقمت معه زمنا طويلا، ثم حضرته الوفاة، فقلت له: يا فلان، إني قد كنت معك وأحببتك حبا لم أحبه شيئا قبلك، وقد حضرك ما ترى من أمر الله تعالى، فإلى من توصي بي؟ وبم تأمرني؟ قال: أي بني، والله أعلم اليوم أحدا على ما كنت عليه، فقد هلك الناس، وبدلوا وتركوا أكثر ما كانوا عليه، إلا رجلا بالموصل، وهو فلان، وهو على ما كنت عليه فالحق به. قال: فلما مات وغيب لحقت بصاحب الموصل، فقلت له: يا فلان، إن فلانا أوصاني عند موته أن ألحق بك، وأخبرني أنك على أمره، فقال لي: أقم عندي، فأقمت عنده، فوجدته خير رجل على أمر صاحبه، فلم يلبث أن مات. فلما حضرته الوفاة قلت له: يا فلان، إن فلانا أوصى بي إليك، وأمرني باللحوق بك، وقد حضرك من أمر الله ما ترى، فإلى من توصي بي؟ وبم تأمرني؟ قال: يا بني، والله ما أعلم رجلا على مثل ما كنا عليه، إلا رجلا بنصيبين، وهو فلان، فالحق به. فلما مات وغيب لحقت بصاحب نصيبين، فأخبرته خبري، وما أمرني به صاحبه، فقال: أقم عندي، فأقمت عنده، فوجدته على أمر صاحبه، فأقمت مع خير رجل، فوالله ما لبث أن نزل به الموت، فلما حضر قلت له: يا فلان إن فلانا كان أوصى بي إلى فلان، وإن فلانا أوصى بي إلى فلان، ثم أوصى بي فلان إليك. فإلى من توصي بي؟ وبم تأمرني؟ قال: يا بني، والله ما أعلمه بقي أحد على أمرنا آمرك أن تأتيه إلا رجلا بعمورية من أرض الروم، فإنه على مثل ما نحن عليه، فإن أحببت فاته فإنه على أمرنا. فلما مات وغيب لحقت بصاحب عمورية فأخبرته خبري، فقال: أقم عندي، فأقمت عند خير رجل، على هدى أصحابه وأمرهم. قال: واكتسبت حتى كانت لي بقرات وغنيمه. قال: ثم نزل به أمر الله تعالى، فلما حضر قلت له: يا فلان، إني كنت مع فلان فأوصى بي إلى فلان، ثم أوصى بي فلان إلى فلان، ثم أوصى بي فلان إليك، فإلى من توصي

بى؟ وبم تأمرنى؟ قال: أى بنى، والله ما أعلمه أصبح اليوم أحد على مثل ما كنا عليه من الناس آمرک به أن تأتیه. ولكنه قد أظل زمان نبى، وهو مبعوث بدین إبراهيم عليه السلام، يخرج بأرض العرب، مهاجره إلى أرض بين حرتين، بينهما نخل، به علامات لا تخفى: يأكل الهدية، ولا يأكل الصدقة، وبين كتفيه خاتم النبوة، فإن استطعت أن تلحق بتلك البلاد فافعل. قال: ثم مات وغيب، ومكثت بعمورية ما شاء الله أن أمكث، ثم مر بى نفر من كلب تجار، فقلت لهم: احملونى إلى أرض العرب وأعطیکم بقراتى هذه وغنيمتى هذه، قالوا: نعم، فأعطيتهموها وحملونى معهم، حتى إذا بلغوا وادى القرى ظلمونى فباعونى من رجل يهودى عبدا، فكنت عنده، ورأيت النخل، فرجوت أن يكون البلد الذى وصف لى صاحبى، ولم يحق فى نفسى، فبينما أنا عنده إذا قدم عليه ابن عم له من بنى قريظة من المدينة، فابتاعنى منه، فاحتملنى إلى المدينة، فوالله ما هو إلا أن رأيتها فعرفتھا بصفة صاحبى، فأقمت

بها، وبعث رسول الله صلى الله عليه وسلم فأقام بمكة ما أقام، لا أسمع له بذكر مع ما أنا فيه من شغل الرق، ثم هاجر إلى المدينة، فوالله إنى لفى رأس عذق لسيدى أعمل له فيه بعض العمل، وسيدى جالس تحتى، إذا أقبل ابن عم له حتى وقف عليه، فقال: يا فلان، قاتل الله بنى قيلة، والله إنهم الآن لمجتمعون بقاء على رجل قدم عليهم من مكة اليوم يزعمون أنه نبى. قال ابن هشام: قيلة: بنت كاهل بن عذرة بن سعد بن زيد بن ليث ابن سود بن أسلم بن الحاف بن قضاة، أم الاوس والخزرج. قال النعمان بن بشير الانصارى يمدح الاوس والخزرج:

بهاليل من أولاد قيلة لم يجد عليهم خليط فى مخالطة عتبا
مساميح أبطال يراحون للندى يرون عليهم فعل آبائهم نجبا

وهذا البيتان فى قصيدة له. قال ابن إسحاق: وحدثنى عاصم بن عمر بن قتادة الانصارى عن محمود ابن لبيد عن عبد الله بن عباس قال: قال سلمان: فلما سمعتها أخذتني العرواء - قال ابن هشام: والعرواء: الرعدة من البر والانتفاض، فإن كان مع ذلك عرق فهى الرضاء، وكلاهما ممدود - حتى ظننت أنى سأسقط على سيدى، فنزلت عن النخلة فجعلت أقول لابن عمه ذلك: ماذا تقول؟ فغضب سيدى فلكنى لكمة شديدة، ثم قال: مالك ولهذا! أقبل على عملك. قال: قلت: لا شىء، إنما أردت أن أستثبته عما قال. قال: وقد كان عندى شىء قد جمعته، فلما أمسيت أخذته، ثم ذهبت به إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو بقاء، فدخلت عليه، فقلت له: إنه قد بلغنى أنك رجل صالح، ومعك أصحاب لك غرباء ذوو حاجة، وهذا شىء قد كان عندى للصدقة، فرأيتكم أحق به من غيركم، قال: فقربته إليه، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لأصحابه: كلوا، وأمسك يده فلم يأكل. قال: فقلت فى نفسى: هذه واحدة. قال: ثم انصرفت عنه فجمعت شيئا، وتحول رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى المدينة، ثم جئته به فقلت له: إنى قد رأيتك لا تأكل الصدقة، وهذه هدية أكرمتك بها. قال: فأكل رسول الله صلى الله عليه وسلم منها، وأمر أصحابه فأكلوا معه. قال: فقلت فى نفسى: هاتان ثنتان، ثم جئت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو بيقع الغرقد، قد تبع جنازة رجل من أصحابه، و على شملتان لى، وهو جالس فى أصحابه، فسلمت عليه، ثم استدرت أنظر إلى ظهره، هل أرى الخاتم الذى وصف لى صاحبى، فلما رأنى رسول الله صلى الله عليه وسلم استدبرته عرف أنى أستثبت فى شىء وصف لى، فألقى رداءه عن ظهره، فنظرت إلى الخاتم فعرفته، فأكبت عليه أقبله وأبكى، فقال لى رسول الله صلى الله عليه وسلم: تحول، فتحولت فجلست بين يديه، فقصصت عليه حديثى كما حدثتك يا بن عباس، فأعجب رسول الله صلى الله عليه وسلم وعلى آله وسلم أن يسمع ذلك أصحابه. ثم شغل سلمان الرق حتى فاته مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بدر وأحد. قال سلمان: ثم قال لى رسول الله صلى الله عليه وسلم: كاتب يا سلمان، فكاتبى صاحبى على ثلاث مئة نخلة أحبها له بالفقر، وأربعين أوقية. فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لأصحابه: أعينوا أخاكم، فأعانونى بالنخل، الرجل بثلاثين ودية، والرجل بعشرين ودية، والرجل بخمس عشرة ودية، والرجل بعشر، يعين الرجل بقدر ما عنده، حتى اجتمعت لى ثلاث مئة ودية فقال لى رسول الله صلى الله عليه وسلم: اذهب يا سلمان فقفر لها، فإذا فرغت فأتنى أكن أنا أضعها بيدى. قال: فقبرت وأعاننى أصحابى، حتى إذا فرغت جئته فأخبرته، فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم معى إليها، فجعلنا نقرب إليه الودى، ويضعه رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده، حتى

فرغنا. فوالذی نفس سلمان بیده ما ماتت منها ودية واحدة. قال: فأدیت النخل وبقی علی المال. فأتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بمثل بیضة الدجاجة من ذهب، من بعض المعادن، فقال: ما فعل الفارسی المکاتب؟ قال: فدعیت له، فقال: خذ هذه فأدها مما علیک یا سلمان، قال: قلت: وأین تقع هذه یا رسول الله مما علی؟! فقال: خذها فإن الله سیؤدی بها عنک. قال: فأخذتها فوزنت لهم منها - والذی نفس سلمان بیده - أربعین أوقیة فأوفیتهم حقهم منها وعتق سلمان، فشهدت مع رسول الله صلی الله علیه وعلى آله وسلم الخندق حرا ثم لم یفتنی معه مشهد. قال ابن إسحاق: وحدثنی یزید بن أبی حبیب عن رجل من عبد القیس عن سلمان أنه قال: لما قلت: وأین تقع هذه من الذی علی یا رسول الله؟ أخذها رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلبها علی لسانه، ثم قال: خذها فأوفهم منها فأخذتها فأوفیتهم منها حقهم كله، أربعین أوقیة. قال ابن إسحاق: وحدثنی عاصم بن عمر بن قتادة، قال: حدثنی من لا أتهم عن عمر بن عبد العزیز بن مروان، قال: حدثت عن سلمان الفارسی أنه قال لرسول الله صلی الله علیه وسلم حين أخبره خبره: إن صاحب عموریة قال له: ائت كذا وكذا من أرض الشام، فإن بها رجلا بین غیضتین، یرج فی كل سنة من هذه الغیضة إلى هذه الغیضة مستجیزا، یعرضه ذوو الاسقام فلا یدعو لاحد منهم إلا شفی، فأسأله عن هذا الدین الذی تبتغی، فهو یخبرک عنه. قال سلمان: فخرجت حتی أتیت حیث وصف لی، فوجدت الناس قد اجتمعوا بمرضاهم هنالك، حتی خرج لهم تلك اللیلة مستجیزا من إحدى الغیضتین إلى الاخری، فغشیه الناس بمرضاهم، لا یدعو لمریض إلا شفی، وغلبنی علیه، فلم أخلص إلیه حتی دخل الغیضة التي یرید أن یدخل، إلا منكبه. قال: فتناولته، فقال: من هذا؟ والتفت إلی، فقلت: یرحمک الله، أخبرنی عن الحنیفة دین إبراهیم. قال إنک لتسأل عن شیء ما یسأل عنه الناس الیوم! قد أظلك زمان نبی یبعث بهذا الدین من أهل الحرم، فأتته فهو یحملک علیه، قال: ثم دخل. قال: فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لسلمان: لئن كنت صدقتنی یا سلمان، لقد لقیت عیسی ابن مریم، علی نبینا وعلیه السلام.

اولاد خدیجة من رسول الله

اولاد خدیجة من رسول الله

ولدت خدیجة من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم القاسم و به كان یکنی صلی الله علیه وآله وسلم (۵). و ولدت له أيضا عبد الله (۶). ثم ولدت له فاطمة علیها السلام (۷). وقالوا: ان زینب و أم کلثوم و رقیة بنات خدیجة من رسول الله (۸) و قد کذبنا ذلك. (۵). المواهب اللدنیة ۱/۱۹۶. (۶). المواهب اللدنیة ۱/۱۹۶، البدء و التاریخ ۵/۱۶، ۴/۱۳۹. (۷). المواهب اللدنیة ۱/۱۹۶. (۸). المصدر السابق. و قال البعض ان هند ابن خدیجة و هو ابن هالة، بل ان أباهالة کنیته أيضا أبوهند فاختلط علیهم! (۱). و قال المقدسی: ولدت خدیجة لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عبدمناف فی الجاهلیة و ولدت له فی الاسلام غلامین و أربع بنات: القاسم و به كان یکنی: أبالقاسم، فعاش حتی مشی ثم مات، و عبد الله مات صغیرا، و أم کلثوم، و زینب، و رقیة، و فاطمة (۲). و قال القسطلانی انها ولدت لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اثنی عشر ولدا کلهم ولد فی الاسلام عدا عبدمناف (۳) و لم یحدد أسماءهم. و الحارث بن ابی هالة لا رابطة له بخدیجة و نسبه الیها و للتخلص من ذلك فقد ذکره اول شهید فی الاسلام، قتل بعد بعثة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم!! (۴). بینما كان أول شهید فی الاسلام سمیة ام عمار بن یاسر، ثم یاسر (۵).

من هو الصهر الوحید للنبی

لقد أنزل بنو أمیة نعمتهم و حقدهم علی خدیجة فلم یدکروها بخیر بل جعلها راویتهم أبوهریره فی الجنة فی منزل من قصب! (۶). و لو كانت خدیجة أما حقا لزوجتی عثمان الأموی رقیة و أم کلثوم لأعطوها مکانتها اللازمة و أظهروا فضائلها! ولكنهم حاولوا الاستفادة من جاه و شرف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لصالح عثمان الأموی فجعلوه ذالنورین! و انتقصوا من جانب آخر خدیجة و رسول

الله صلى الله عليه وآله وسلم حقدا منهم

(۱). راجع نسب قریش، مصعب الزبیری ۲۲، سیره مغلطای ۱۲. (۲). البدء و التاريخ ۱۶/۵، ۱۳۹/۴. (۳). المواهب اللدنیة ۱/۱۹۶. (۴). الاصابة ۱/۲۹۳، الأوائل، العسکری ۱/۳۱۱، و ۳۱۲، محاضرة الأوائل ۴۶. (۵). صفین، المنقری ۳۲۵. (۶). الروض الأنف، السهیلی ۲/۴۲۴. علیهما و علی علی علیه السلام و فاطمة علیها السلام. و لم یحتج عثمان فی حیاته بانه صهر النبی صلی الله علیه و آله و سلم ابداء، و لم یقل النبی صلی الله علیه و آله و سلم: عثمان صهری. و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعلی علیه السلام: یا علی أوتیت ثلاثا لم یؤتتهن أحد و لا- أنا، أوتیت صهرا مثلی و لم أوت أنا مثلی. و أوتیت صدیقه مثل ابنتی، و لم أوت مثلها (زوجة). و أوتیت الحسن و الحسین من صلبک و لم أوت من صلبی مثلهما و لکنکم منی، و أنا منکم (۱). فهذا اوضح دلیل علی انه علیه السلام الصهر الوحید للنبی صلی الله علیه و آله و سلم. و قال عمر: لقد أوتی ابن ابی طالب ثلاث خصال لان تكون لی واحدة منهن أحب الی من حمر النعم: زوجة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابنته و ولدت له و... (۲) فلم یقل عمر: زوجة احدی بناته بل قال زوجة ابنته، و هذا یفضح سعة الهجمة الأمویة علی فضائل أهل البيت: و كثرة أكاذیبهم و لو كان عثمان صهرا للنبی صلی الله علیه و آله و سلم لما قال الرسول لعلی علیه السلام: أوتیت ثلاثا لم یؤتتهن أحد. و قال الجوهری واصفا قول الرسول صلی الله علیه و آله و سلم فی الغدير: علی الرضی صهری فأكرم به صهرا (۳). و من الأدلة الأخری علی كون علی علیه السلام سهرا وحيدا للنبی صلی الله علیه و آله و سلم: عن أبی ذر الغفاری قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: ان الله تعالی اطلع الی الارض اطلاعة من عرشه - بلا کیف و لا زوال - فاختارنی نبیا، و اختار علیا صهرا و أعطی له (۱). مناقب الکشی مخطوط، المناقب، عبدالله الشافعی ۵۰ مخطوط، درر السبطين، الزرندي الحنفی ۱۱۴، مقتل الحسین، الخوارزمی ۱۰۹/۱، احقاق الحق (قسم الملحقات) ۷۴/۵، ۴۴۴/۴ مناقب ابن شهر آشوب ۲/۲۳۳. (۲). الصواعق المحرقة الفصل ۳، الباب ۹، المستدرک، الحاکم ۱۲۵/۳. (۳). مناقب ابن شهر آشوب ۲/۲۳۳. فاطمة العذراء البتول، و لم یعط ذلك أحدا من النبیین. و أعطی الحسن و الحسین و لم یعط أحد مثلهما، و أعطی صهرا مثلی و أعطی الحوض، و جعل الیه قسمة الجنة و النار، و لم یعط ذلك الملائكة (۱). و لو كان عثمان صهرا للنبی صلی الله علیه و آله و سلم أيضا لذكره! اذن حشروا عثمان صهرا للنبی صلی الله علیه و آله و سلم کذبا و زورا فی زمن حکم معاویة و الأمویین و لم ینطق بها عثمان ابداء فی زمن حکمه. و قال عبدالله بن عمر لأحد الخوارج: أما عثمان فكان الله عفا عنه و أما أنتم فکرتهم أن تعفوا عنه. و أما علی، فابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ختنه، و أشار بیده، فقال هذا بیته حیث ترون (۲). فاقتصر ابن عمر علی وصف علی علیه السلام بختن رسول الله، و لو كان عثمان ختنه أيضا لذكره، و لأسرع البخاری الی ذکر ذلك! فیتوضح أنه ختنه و صهره صلی الله علیه و آله و سلم من الأوصاف المخصوصة بأمر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام. و الجدير بالذكر ان لقب ذی النورین قد اضفاه الأمویون متأخرا علی عثمان، و لم یکن له ذکر فی زمن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الخلفاء. ففي زمن حكومة عثمان لم یکن له ذکر. و فی أيام حصار المسلمین لبيت عثمان لم یحتج بنو أمیة و أعوان عثمان علی الجماهير الغاضبة بلقب ذی النورین، و لو كان له واقع لاستخدمه الأمویون خیر استخدام و لقاله عثمان لعائشة أثنا صراعهما الدامی و العنیف! (۱). ینایع المودة ۲۵۵، احقاق الحق (الملحقات) ۱۸/۷. (۲). صحیح البخاری ۶۸/۳.

هل كانت فاطمة عليها السلام بنتا وحيدة للنبي

المطالع للسيرة النبوية بدقة يدرك وجود رابطة مصاهرة بين النبي محمد صلى الله عليه وآله وسلم و علي عليه السلام من خلال زيارته المتكررة لبيت فاطمة عليها السلام. فبعد نزول آية التطهير بقي ستة أشهر يمر علي بيت فاطمة عليها السلام و يقول: السلام عليكم يا أهل بيت النبوة (۱). و ذكر رسول الله فاطمة عليها السلام كثيرا في أحاديثه فقد قال: من تسرق قطعت يدها، و لو كانت فاطمة بنت محمد. و ذكر كثيرون آلاف الروايات عن رابطة فاطمة عليها السلام بأبيها: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: فاطمة أم أبيها

(۲).

و روى ابن عباس؛ ان النبى صلى الله عليه و آله و سلم كان اذ قدم من سفر قبل ابنته فاطمة عليها السلام (۳).

و لم نجد ذكرا لمروره صلى الله عليه و آله و سلم على بيت زينب و لا رقيه و لا أم كلثوم! و جاء عن ابن مسعود: بينما رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عند البيت و أبوجهل و أصحاب له جلوس و قد نحرت جزور بالأمس، قال أبوجهل: أيكم يقول الى سلا جزور (۴) بنى فلان فيأخذه فيضعه في كتفى محمد اذ سجد؟ فانبعث أشقى القوم فأخذه، فلما سجد النبى صلى الله عليه و آله و سلم وضعه بين كتفيه فاستضحكوا، و جعل يميل على بعض و أنا قائم أنظر لو كانت لى منعاً طرحته عن ظهر رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم. و النبى صلى الله عليه و آله و سلم ساجد ما يرفع رأسه حتى انطلق انسان فأخبر فاطمة عليها السلام، فجاءت و هى جويرية، فطرحته عنه ثم أقبلت عليهم تشتمهم (۵). فأين أم كلثوم؟ (۱). سنن الترمذى ۲۹/۲، تفسير الطبرى ۵/۲۲، مسند أحمد ۲/۲۵۲. (۲). أسد الغابة ۷/۲۲۰، الاستيعاب ۴/۳۸۰. (۳). اسد الغابة ۷/۲۲۴، مجمع الزوائد ۸/۴۲، ذخائر العقبى ۳۶. (۴). لفاقة الولد فى بطن الناقة كالمشيمة. (۵). صحيح مسلم ۴/۶۶ ح ۱۷۹۴، صحيح البخارى ۳/۱۳۹۹ ح ۳۶۴۱، مسند أحمد ۱/۶۸۸، دلائل النبوة، البيهقى ۲۸۰-۲۷۹/۲. و قال المقدسى: كل ولد النبى صلى الله عليه و آله و سلم ولدوا فى الاسلام (۱). و جاء عن معركة أحد: جرح وجه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و كسرت ربايعته، و هشمت البيضة على رأسه، فكانت فاطمة عليها السلام بنت رسول الله تغسل الدم، و كان على بن أبى طالب عليها السلام يسكب عليها بالمجن (۲). و قدم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من غزاة له فدخل المسجد فصلى فيه ركعتين و كان يعجبه اذا قدم ان يدخل المسجد فيصلى فيه ركعتين، ثم خرج فأتى فاطمة، فبدا بها قتل بيوت أزواجه، فاستقبلته فاطمة عليها السلام و جعلت تقبل وجهه و عينيه و تبكى (۳). ففى كل هذه الأحاديث نجد علاقة الأبوة موجودة بين رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و فاطمة عليها السلام فقط و لا نجد ذكرا لهذه العلاقة بينه صلى الله عليه و آله و سلم و بين ربيتيه زينب و رقيه! لا فى مكة و لا فى المدينة! و ورد فى روايته: جاءت فاطمة عليها السلام بكسرة خبز فى معركة الخندق فرفعتها اليه، فقال: ما هذه يا فاطمة عليها السلام (۴). و كان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اذا سافر كان آخر عهده بانسان من أهله فاطمة عليها السلام، و أول من يدخل عليه اذا قدم فاطمة عليها السلام (۵). و أن فاطمة سلام الله عليها شكت ما تلقى من أثر الرحى فأتى النبى صلى الله عليه و آله و سلم سبى فانطلقت فلم تجده فوجدت عائشة فأخبرتها، فلما جاء النبى صلى الله عليه و آله و سلم أخبرته بمجئى (۱). البدء و التاريخ، المقدسى ۱۶/۵، ۱۳۹/۴. (۲). صحيح البخارى ۴/۱۴۹۶ ح ۳۸۴۷، صحيح مسلم ۴/۶۴ ح ۱۷۹۰. (۳). المستدرک، الحاكم ۳/۱۶۹، ح ۴۷۳۷، حلية الاولياء ۲/۳۰، المعجم الكبير، الطبرانى ۲۲/۲۲۵ ح ۵۹۵، مجمع الزوائد ۸/۲۶۲. (۴). كنز العمال ۱/۷۷، الطبقات ۸/۲۴، معجم الزوائد ۸/۲۶۲. (۵). مسند أحمد ۵/۲۷۵، سنن أبى داود ۴/۸۷ ح ۴۲۱۳، المستدرک ۱/۶۶۴ ح ۱۶۹، ۱۷۹۸، ۴۷۳۹، الصواعق المحرقة ۱۸۲، ۱۰۹، سنن البيهقى ۱/۲۶۱. فاطمة، فجاء النبى صلى الله عليه و آله و سلم اليها (۱). و مئات الاحاديث الأخرى المشابهة المثبتة لعلاقة الأبوة بين محمد صلى الله عليه و آله و سلم و ابنته فاطمة عليها السلام، و لا يوجد مثل هذه الأحاديث بين النبى صلى الله عليه و آله و سلم من جهة و زينب و رقيه من جهة أخرى. فهل غفل الأمويون عن سيرة النبى صلى الله عليه و آله و سلم مع رقيه و أم كلثوم ام كان قصدهم إضفاء لقب ذى النورين على عثمان الأموى! و اذا كانت أم كلثوم آخر من تزوج من بنات النبى صلى الله عليه و آله و سلم، و بقيت بنتا تعيش مع أبيها كما يدعون، فلماذا لم نر لها ذكرا مع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم مثلما جاء من الروايات فى فاطمة عليها السلام و أبيها صلى الله عليه و آله و سلم! و ذكر رقيه اقتصر على حياتها مع عثمان بن عفان و كذلك اقتصر ذلك زينب على حياتها مع أبى العاص. و لا يوجد ذكر لأم كلثوم مع النبى صلى الله عليه و آله و سلم و عثمان، مما يطل قضية وجود هذه المرأة فى الدنيا! بل هى من مختلقات الأمويين. و لو كان لها وجود لخطبها الانصار و المهاجرون فى المدينة، و لم يذكر ذلك احد! و لو كانت تعيش لوحدها مع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فى المدينة لذكرت الروايات سيرتها فى المدينة معه بنصوص صحيحة.

رقية و أم كلثوم امرأة واحدة أم اثنتان

لقد حاول الأمويون تبعا لسياسة معاوية في اضعاف الفضائل على عثمان اختراع مناقب في هذا المجال. و من هذه المناقب لقب ذى النورين على تقدير زواج عثمان من ابنتي رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم رقية و أم كلثوم. و بسبب هذا الهدف المنشود خبط الرواة خبط عشواء في هذا السبيل لوضع تلك (١). صحيح البخارى ١٣٥٨/٣ ح ٣٥٠٢، و ص ١١٣٣ ح ٢٩٤٥، صحيح مسلم ٢٦٢/٥ ح ٢٧٢٧، سنن أبى داود ٣١٥/٤ ح ٥٠٦٣، حلية الأولياء ٤١/٢. المنقبة فاختلفوا في رواياتهم اختلافا شديدا. و هذا الموضوع يدخل ضمن أمر معاوية بايجاد مناقب لعثمان بن عفان، و أبى بكر، و عمر لمنافسة بنى هاشم و بالخصوص أهل البيت عليهم السلام (١). لقد اخترعت السياسة امرأتين بأسم أم كلثوم، الأولى جعلتها بنتا لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و زوجها من عثمان بن عفان الأموى. و الثانية صنعتها يد الزبير بن بكار، و جعلتها بنتا لعلی و فاطمة عليها السلام و زوجها من عمر بن الخطاب. قال المفيد: ان خير تزويج عمر من أم كلثوم غير ثابت لانه من الزبير بن بكار (٢).

و من الروايات المزيفة رواية زواج عتبة و عتيبة ابنتي ابي لهب بأم كلثوم و رقية (٣) لأثبت وجود بنت للرسول اسمها ام كلثوم. و الحقيقة تتمثل في زواج عتبة و أبى العاص بن الربيع برقية و زينب ربيتي رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم. فقد جاء في رواية صحيحة: «قد زوج رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ابنتيه قبل البعثة كافرين يعبدان الأصنام أحدهما عتبة بن أبى لهب، و الآخر أبو العاص بن الربيع. فلما بعث النبي صلى الله عليه و آله و سلم فرق بينهما فماتت عتبة على الكفر، و أسلم أبو العاص فردها عليه بالنكاح الاول» (٤). و جاء في كتابي الانوار و البدع أن رقية و زينب كانتا ابنتي هالة أخت خديجة (٥). (١). الكامل في التاريخ، ابن الأثير ١٦٢/٣، الاستيعاب ٦٥/١، الأصابة ١٥٤/١، تاريخ الطبرى ٧٧/٦، مختصر تاريخ دمشق ٢٢٢/٣، الأغاني ٤٤/١٥، شرح النهج ١١٦/١. (٢). المسائل السروية، المسألة العاشرة. (٣). الدر المنثور ٤٠٩/٦، أسد الغابة ٤٥٦/٥، نسب قريش ٢٢. (٤). عدة رسائل للشيخ المفيد ص ٢٢٩، المسائل السروية، المسألة العاشرة، خرج عتبة بن ابى لهب من مكة الى المدينة مستخفيا لقتل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقتله أسد فى الطريق البحار ١٧/٤١٢.

(٥). البحار ١٩١/٢٢. و فى رواية: تزوجت رقية عثمان بن عفان و هاجرت معه الى الحبشة فى السنة الخامسة من البعثة و كانت حاملا، ثم رجعت معه الى المدينة و ماتت هناك (١). و فى رواية أخرى تزوج ثمان رقية فى مكة ثم ماتت فى المدينة مرجع المسلمين من غزوة بدر، فتزوج بعدها ام كلثوم و ماتت فى سنة ثمان، و قيل ماتت و لم يبين بها عثمان (٢). و بسبب عدم وجود حقيقة لتلك المرأة فقد قالوا بموتها المبكر فى السنة الثامنة!

و من أدلة عدم وجود امرأة بأسم أم كلثوم ما يلى: قال البلاذرى: ان خديجة تزوجت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و هى عذراء، و كانت رقية و زينب ابنتي هالة أخت خديجة (٣). لما هاجر أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام الى المدينة اصطحب معه الفواطم و أم أيمن و جماعة من ضعفاء المؤمنين (٤). فأين كانت أم كلثوم؟ أم أن خديجة ولدتها فى المدينة!! و للهرب من عدم وجود سيرة لأم كلثوم فى مكة فقد جعلوها أصغر بنات النبي صلى الله عليه و آله و سلم اذ جاء: كانت فاطمة و أختها أم كلثوم أصغر بنات رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، و أختلف فى الصغرى منهما، و قال ابن السراج: سمعت عبد الله الهاشمي يقول: ولدت فاطمة فى سنة احدى و أربعين من مولد النبي صلى الله عليه و آله و سلم (٥). (١). الاصابة ٤٩٠، ٣٠٤/٤، نهاية الارب ٢١٤، ٢١٢/١٨، تهذيب تاريخ دمشق ٢٩٨/١. (٢). قاموس الرجال ٤٠٦/١٠، تنقيح المقال ٧٤، ٧٣/٣، عن قرب الاسناد. (٣). مناقب آل ابى طالب ١٥٩/١. (٤). السيرة الحلبية ٥٣/٢. (٥). الاستيعاب بهامش الاصابة ٣٧٤، ٣٧٣/٤، نهاية الارب ٢١٣/١٨. و لما أنكرت السيرة النبوية ذكر طفولة أم كلثوم فى بيت النبي صلى الله عليه و آله و سلم فى المدينة فقد قدمها البعض فى العمر على زينب و رقية و فاطمة! (١) فجعلوا رقية هى الأصغر من الكل حتى من فاطمة عليها السلام (٢). اى حار الكتاب المتأخرون فى عمر أم كلثوم و عدم زواجها و بقائها فى

العشرين من عمرها تنتظر موت اختها رقيه ليتزوجها عثمان فيصبح ذا نورين! وجاء عن المقدسى قوله: كل ولد النبى صلى الله عليه و آله و سلم ولدوا فى الاسلام عدا عبدمناف فانه ولد فى الجاهلية (٣) و طبقا لهذا القول يستحيل ان تكون زينب و رقيه من بنات رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لأنهما تزوجتا عثمان و أبالعاص فى الجاهلية. و اذا قلنا بولادتهما بعد المبعث فيستحيل تزويج رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم زينب لأبى العاص الكافر، و يستحيل أن يتزوج عثمان رقيه و عمرها دون السنه الخامسة من العمر! و الحقيقة التى عليها معظم العلماء و الرواه أن فاطمه أصغرهن سنا (٤). فولاده فاطمه عليها السلام فى السنه الخامسة من البعثه (٥). و الصحيح أن عتبه بن ابي لهب طلق زوجته رقيه بعد المبعث النبوى فتزوجها عثمان بن عفان، و بقى أبو العاص بن الربيع مع زوجته زينب ربيبه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم طول مدة بقاء النبى صلى الله عليه و آله و سلم فى مكه و لم يطلقها رغم طلب طغاة قريش ذلك. (١). المواهب اللدنيه ١/١٩٦. (٢). الاستيعاب بهامش الاصابه ٢٨٢، ٢٩٩/٤ البدايه و النهايه ٢/٢٩٤، نسب قريش ٢١ مختصر تاريخ دمشق ٢٦٤، ٢٦٣/٢، الدر المنثور ٤/٤٠٤، السيره الحلبيه ٣/٣٠٨، الاصابه ٤/٣٠٤، دلائل النبوه البيهقى ٢/٧٠، تاريخ الخميس ١/٢٧٣، الوفاء ٦٥٦. (٣). البدء و التاريخ ٥/١٦، ٤/١٣٩، المواهب اللدنيه ١/١٩٦. (٤). الأوائل، العسكري ١/١٦٦، الروض الانف ١/٢١٥، السيره الحلبيه ٣/٣٠٨، تاريخ الخميس ١/٢٧٢، بهجة المحافل ٢/١٣٧، ذخائر العقبى ١٥٣. (٥). البحار ١٠-١/٤٣ عن الكافى مروج الذهب ٢/٢٨٩، الأثبات الوصيه، المسعودى، ذخائر العقبى ٥٢، تاريخ الخميس ١/٢٧٨. و فى معركة بدر أسر أبو العاص بن الربيع، فاتفق معه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم على طلاق زينب لأنها مسلمة و هو كافر فأخلى سبيلها و أرسلها الى المدينة (١). و جاء عن زواج عثمان برقيه: ان عثمان «تعاهد مع أبى بكر: لو زوج منى (الرسول صلى الله عليه و آله و سلم) رقيه لأسلمت» و ذلك بعد ان بشرته كاهنه بنبوه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم (٢). أى أن شرط دخول عثمان الاسلام تزويجه رقيه، فتألفه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم مثلما تأليف الكثير بالأموال و غيرها.

و لأن عثمان أسلم فى سبيل الدنيا بخبر كاهنه و زواج من بنت جميله بقى مكبا عليها تاركا للجهاد فارا من الحرب نابذا للعداله فى توزيع الأموال و المناصب الحكوميه كارها لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و أهل بيته، محبا لبنى أميه الزائغين عن الدين مضحيا بنفسه فى ذلك الطريق! و كانت رقيه ذات جمال رائع (٣). و عثمان رجل مغمور. و بعد معركة أحد بقى معاويه بن المغيرة الاموى فى المدينة يتجسس أخبار المسلمين، فذهب ليلا للاختفاء فى بيت عثمان بن عفان الأموى، و فى البيت رقيه ربيبه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، فأخفاه عثمان و عرفت رقيه ذلك! فنزل جبرائيل من السماء و أخبر النبى صلى الله عليه و آله و سلم بالقضيه، فأرسل صلى الله عليه و آله و سلم جماعه من المسلمين الى بيت عثمان فجاءوه بمعاويه بن المغيره.

فطلب عثمان من النبى صلى الله عليه و آله و سلم العفو عنه و امهاله ثلاثه أيام، فوافق النبى العطوف صلى الله عليه و آله و سلم على ذلك، فبقى معاويه فى اطراف المدينة يتجسس فأرسل اليه الرسول صلى الله عليه و آله و سلم عليا فقتله. فاعتقد عثمان بن عفان ان رقيه هى التى أخبرت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بأمر معاويه بن (١). شرح النهج ١٤/١٩٢، الاصابه ٣/٥٩٨، أسد الغابه ٥/٣٨٤. (٢). مناقب آل أبى طالب ١/٢٢. (٣). المواهب اللدنيه ١/١٩٧، ذخائر العقبى ١٦٢، التبيين فى أنساب القرشيين ٨٩، نور الابصار ٤٤. المغيره، و ليس جبرائيل مثلما يدعى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم تنكرا منه لقول رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقتلها ثم وطأ جارتها قبل دفنها! و أخبر جبرائيل النبى صلى الله عليه و آله و سلم بذلك فمنعه من دخول قبرها قائلا: لا يدخل قبرها من قارف (جامع) الليله أهله (١). فانتشر الخبر بين المسلمين و ساءت سمعه عثمان فى اخفائه لمعاويه فى بيته و خيانتة للمسلمين و قتله رقيه و منعه من دخول قبرها! و للتستر على هذه القضيه فقد صنع الأمويون لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بنتا اسمها ام كلثوم و زوجها من عثمان!! و وضعوا روايه كاذبه على لسانه صلى الله عليه و آله و سلم: لو كن عسرا لزوجتھن عثمان! (٢). و أراد الأمويون أيضا تفضيل عثمان على بنى هاشم و الخلفاء و الصحابه جميعا! لكونه ذا نورين! و قد توفيت زينب سنه ثمان للهجرة بالاتفاق، و توفى أبو العاص بن الربيع بعد وفاتها بأربع سنوات، أى فى السنه الثانيه عشره فى خلافة ابى بكر (٣).

الوليد الوحيد للكعبة حصلت معجزات كثيرة في العصر النبوي الشريف على رأسها مقتل اصحاب الفيل القادمين لهدم الكعبة و المعاجز التي رافقت ولادة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم في كلامه و بركته و ولادة وصيه على عليه السلام في جوف الكعبة و الصفات الانسانية الراقية التي وهبها له الله تعالى، و عقب ذلك انتصار الاسلام و دخول الناس في الدين افواجا. (۱). الطبقات ۳۸/۸، مسند أحمد ۲۲۸، ۱۲۶/۳، الحاكم ۴۷/۴، السيرة الحلبية ۲/۲۶۰، النزاع و التخاصم، المقریزی ۲۰، أنساب الاشراف ۳۳۸، ۳۳۷/۱، الغدير ۳۲۹/۹. (۲). الطبقات ۳۸/۸، سير اعلام النبلاء ۲/۲۵۳. (۳). سير اعلام النبلاء ۱/۳۳۵. فكان على عليه السلام و الكعبة معجزتان من معاجز الله سبحانه فقد انشق جدار الكعبة احتراماً لعلي عليه السلام و بعد ثلاثين سنة صعد على عليه السلام على كتف رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و حطم اصنام الكعبة (۱). ولد على بن ابي طالب عليه السلام بعد ولادة النبي صلى الله عليه و آله و سلم بثلاثين سنة اي قبل البعثة النبوية بعشر سنوات و هو المشهور (۲). و قد ولد أمير المؤمنين عليه السلام من شيخ الابطح ابي طالب و فاطمة بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف. و قال العلماء لم يولد أحد في جوف الكعبة قبل الاسلام و بعده غير على عليه السلام (۳) و عندما جاءها المخاظ ارسل الله لها صوتاً بالذهاب الى الكعبة و عندما طافت بها انشق لها جدار الكعبة فدخلت في جوفها و ولدت علياً عليه السلام. ذكر الحاكم في المستدرک على الصحيحين «و قد تواترت الاخبار ان فاطمة بنت اسد ولدت أمير المؤمنين على بن ابي طالب كرم الله وجهه في جوف الكعبة (۴). (۱). راجع تاريخ يعقوبی ۶۱- ۵۸/۲، المستدرک ۳/۶. (۲). الطبقات ۳/۲۱، الكافي ۱/۳۷۶، اعلام الوری ۱۵۳، تاريخ الخميس ۱/۲۸۶ الارشاد المفيد ۹، مناقب آل ابي طالب ۲/۷۸، تاريخ الخلفاء ۱۶۶، الفصول المهمة، ابن الصباغ ۱۲ الاستيعاب ۳/۳۰، سيرة ابن هشام ۱/۲۶۲ المستدرک، الحاكم ۳/۱۱۱، المناقب الخوارزمي ۱۷، ذخائر العقبی، البداية و النهاية ۳/۲۶، البحار ۷/۳۵. و اختلف الآخرون في سنة ولادته عليه السلام منهم من قال ولد قبل البعثة بسبع سنين و قيل اثنتي عشرة سنة او أكثر، التهذيب ۷/۳۳۶، تاريخ الخميس، ۱/۲۷۹، المعارف، ابن قتيبة ۵۱، ذخائر العقبی ۵۸ تاريخ بغداد ۱/۱۳۴، سنن البيهقي ۶/۲۰۶، أسد الغابة ۱۸- ۱۶/۴ مجمع الزوائد ۹/۱۰۲ نهاية الارب ۸/۱۸۱، فتح الباري ۷/۵۷. (۳). المستدرک، الحاكم ۳/۴۸۳، كفاية الطالب، اللكنجي الشافعي ۴۰۷، ۴۰۶، أسد الغابة ۴/۳۱، نزهة المجالس ۲/۲۰۴، الآلوسی في شرح الخريدة الغيبية ۱۵، شرح الشفا ۱/۱۵۱، حياة أمير المؤمنين، محمد صادق الصدر ۳۰، الفصول المهمة، ابن الصباغ ۱۲، مناقب الامام أمير المؤمنين، ابن المغازي ۷ السيرة الحلبية ۱/۱۳۹، تذكرة الخواص ۱۰، مروج الذهب ۲/۲ المناقب، محمد صالح الترمذی، آئنة تصوف ۱۳۱۱. (۴). المستدرک ۳/۵۵۰ ح ۶۰۴۴ و قال الشبلنجي: ولد رضى الله عنه بمكة داخل البيت الحرام يوم الجمعة ثالث عشر من رجب الحرام سنة ثلاثين من عام الفيل، قبل الهجرة بثلاث و عشرين سنة، و قيل بخمس و عشرين سنة، و قبل المبعث باثنتي عشرة سنة، و قيل بعشر سنين، و لم يولد في البيت الحرام قبله أحد سواه (۱). و قال أحمد بن عبدالرحيم الدهلوی الشهير بشاه ولي الله والد عبدالعزيز الدهلوی مصنف التحفة الاثني عشرية في كتابه ازالة الخفاء: تواترت الاخبار ان فاطمة بنت أسد ولدت أمير المؤمنين علياً عليه السلام في جوف الكعبة فانه ولد في يوم الجمعة ثالث عشر من شهر رجب بعد عام الفيل بثلاثين سنة في الكعبة، و لم يولد فيها احد سواه قبله و لا بعده (۲). و من الذين ذكروا و لادة على بن ابي طالب عليه السلام في الكعبة: المسعودی في مروج الذهب ۲/۲ و ابن الجوزي في تذكرة خواص الائمة، و الحلبي في السيرة النبوية ۱/۱۵۰ و على الحنفي في شرح الشفا ۱/۱۵۱، و عبدالرحمن الصفوري الشافعي في نزهة المجالس ۲/۲۰۴ و محمد مؤمن الشبلنجي في نور الابصار ۷۶ و حبيب الله الشنقيطي في كفاية الطالب ۳۷. و من الشيعة: الحسن بن محمد بن الحسن القمي في تاريخ قم و الشريف المرتضى في خصائص الائمة، و الشيخ المفيد في مسار الشيعة ۵۱ و مئات المصادر الاخرى. و قد حاول الزبير بن بكار (حسداً لمنزلة على عليه السلام في ولادته في الكعبة) ايجاد منقبة لاحد الصحابة توازي منزلة على عليه السلام تلك على خطي معاوية بن ابي سفيان، للانتقام من وصي المصطفى فانتخب عدواً لبني هاشم الا و هو حكيم بن حزام الطليق، الذي تلكأ عن بيعه على بن ابي طالب عليه السلام (مع مجموعة زيد بن ثابت و محمد (۱). نور الابصار ۷۶، الفصول المهمة، ابن الصباغ ۲۹. (۲). و اخرج الرواية ايضاً محمود الآلوسی صاحب التفسير الكبير في كتاب شرح الخريدة في شرح القصيدة العينية لعبد الباقي افندي العمري ۱۵. بن

مسلمة) و كان عثمانيا متصلبا) ۱). و اختلق له فضيلة الولادة في الكعبة) ۲). و آل الزبير بن المحاربين لأهل البيت عليهم السلام و كان عبدالله بن الزبير قد هم باحراق بني هاشم جميعا أثناء حكمه للحجاز) ۳). فحصر بني هاشم في بيت و جعل الحطب حوله بمستوى جداره و خيرهم بيت الموت بالنار و البيعة له! و لم يتورع عن احراقهم في داخل الحرم المكي) ۴). و يشارك حكيم بن حزام بن الزبير في حقدهم على أهل البيت عليهم السلام و كلهم من قبيلة بني عبد العزى. و بلغت عداوة حكيم بن حزام لبني هاشم درجة عالية اذ جاء: «لما كان يوم بدر جمعت قريش بني هاشم و حلفاءهم في قبة و خافوهم، فوكلوا بهم من يحفظهم و يشدد عليهم منهم حكيم بن حزام! (۵). و قد خرج حكيم بن حزام و ابوسفيان و صفوان بن أمية و عبدالله بن أبي ربيعة الى معركة حنين لا لنصر الاسلام بل كما قال الواقدي: «ينظرون لمن تكون الدائرة و اضطربوا خلف الناس و الناس يقتتلون» (۶). أى تسبوا في هزيمة المسلمين. فكانوا من المنافقين الى نهاية عمرهم. و الذى يقرأ مصادر هذه الحادثة يجد أنه لم يولد في الكعبة أحد سوى على عليه السلام، و من البعيد ان يجمع الله تعالى هذه الفضيلة لأمر المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام و عدوه الطليق حكيم بن حزام و هو القاتل على لسان نبيه صلى الله عليه و آله و سلم يا على لا يحبك الا مؤمن و لا يبغضك الا منافق. و اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره و أخذل من خذله. (۱). قاموس الرجال ۳/ ۳۸۷. (۲). تهذيب التهذيب ابن حجر ۲/ ۳۸۴. (۳). شرح النهج ۲۰/ ۱۴۷، مروج الذهب ۳۰/ ۸۶ طبع الميمنية. (۴). مروج الذهب ۳/ ۸۶ طبع الميمنية، البدء و التاريخ، البلخي ۲/ ۲۴۷، شرح النهج ۲۰/ ۱۴۷. (۵). طبقات ابن سعد ۴/ ۱۱۱. (۶). مغازى الواقدي ۲/ ۸۹۵. و تجتمع في حكيم بن حزام صفات الطليق الذى أكره على دخول الاسلام، و ان أباه حزام بن خويلد ممن قتل في حرب الفجار الآخر (۱) و كونه عثمانيا متصلبا، و من المنحرفين عن على بن ابي طالب عليه السلام، و من قبيلة الزبير بن العوام و ابن عمه (۲). قد انفرد بهذه الرواية الزبير بن بكار و عمه مصعب بن عبدالله و هما من أبناء عبدالله بن الزبير بن العوام. و قال أحمد بن على السليمانى: ان الزبير بن بكار كان من عداد من يضع الحديث، و قال مرة عنه: منكر الحديث (۳). و مات حكيم بالمدينة سنة أربع و خمسين، و بلغ ثراؤه انه باع دارا له من معاوية بستين ألف دينار! (۴) و كان هذا المبلغ عظيما بحيث ان معاوية عندما اشترى بيت حويطب بن عبد العزى في المدينة باربعين الف دينار استشرف لذلك الناس (۵) و لما استعظم الناس ذلك قال لهم معاوية: و ما اربعون الف دينار لرجل له خمس من العيال (۶). و استنقص عبدالله بن الزبير حكيم بن حزام لبيعه دار الندوة من معاوية (۷). و حب حكيم بن حزام للمال دفعه الى احتكار الطعام على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم (۸). و بينما مجاهد الانصار المهاجرون طيلة سنوات عديدة فقد بقى معظمهم يعيشون حالة الفقر و العوز، فى حين كان رجال مكة يجمعون الأموال و يدعمون الكفر! (۱). تهذيب الكمال ۷/ ۱۷۲. (۲). الاصابة، ابن حجر ۱/ ۳۴۹، الاستيعاب ۱/ ۳۲۰ هامش الاصابة. (۳). ميزان الاعتدال، الذهبى ۲/ ۶۶. (۴). المعارف، ابن قتيبة ۳۱۱. (۵). استشرفه حقه: ظلمه، أقرب الموارد ۱/ ۵۸۵. (۶). الاستيعاب، ابن عبد البر، بهامش الاصابة ۱/ ۳۸۴. (۷). الاصابة ۲/ ۴۵. (۸). وسائل الشيعه، كتاب التجارة ۳۱۶. و فى حنين اول معركة لطلاقه مكة بعد اكراههم على دخول الاسلام و رغم انهزمهم من ساحة القتال، بقيت أعينهم تصبو للاستحواذ على الغنائم! و على رأس هؤلاء ابوسفيان و أبناءه و حكيم بن حزام. فقد قال حكيم بن حزام: «سألت النبى صلى الله عليه و آله و سلم بحنين مئة من الأبل فأعطانيها، ثم سألته مئة فأعطانيها!» (۱) الظاهر أن كثرة أمواله مثيرة للشك فنسبوا بعضها الى عطايا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم كى يسكت الناس! بينما عاد الانصار الى المدينة بأيد خالية! و هم مسرورون بصحبتهم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم. و فى أيام خلافة عثمان عندما أصبحت قضية الحصول على الأموال الطائلة أسهل من زمن النبى صلى الله عليه و آله و سلم و أبى بكر و عمر تحول حكيم بن حزام الى المدينة و التف حول عثمان فكنز اموالا طائلة بلا ورع و لا تقوى. و قد جاء: «و هو أحد نفر الذين حملوا عثمان بن عفان و دفنوه ليلا» (۲). ثم ذهب حكيم بن حزام الى معاوية بن أبى سفيان رفيقه القديم فى مكة أيام العمل سوياً ضد محمد المصطفى صلى الله عليه و آله و سلم! فاعتنى معاوية و الأمويون عناية خاصة بمجموعة الأربعة اشخاص الذين دفنوا عثمان (۳) و بالطلاق حكيم بن حزام خاصة. و كان أمويا مخلصا للخط الأموى مثلما كان مخلصا لخط قريش فى الجاهلية، و تلك الأعمال و الصفات تكفى لاعطائه امتيازات الأمويين و

أموالهم! اليس كذلك؟ وكيف لا- وهو الذى حارب الحق فى الفجار و بدر و احد و الخندق و حنين و ناصر حرب بن أمية فى الفجار و حفيده معاوية فى الشام. و بعد فترة زمنية عرفت سر حب قريش لام حكيم و المتمثل فى كونها المحاربة (١). مختصر تاريخ دمشق لابن عساكر ٢٣٧/٧، طبقات ابن سعد ١٥٢/٢، مغازى الواقدي ٩٤٥/٢. (٢). مختصر تاريخ دمشق لابن عساكر ٢٣٨/٧، طبقات ابن سعد ٧٩، ٧٨/٣. (٣). طبقات ابن سعد ٧٩، ٧٨/٣. و الاسيرة الوحيدة فى معركة بدر (١)

تزوجه بخديجة و فضائلها و بعض أحوالها

تزوجه بخديجة و فضائلها و بعض أحوالها

أقول: سيأتى بعض فضائلها فى باب أحوال أبى طالب. ١ - ما: المفيد، عن ابن قولويه، عن أبيه، عن سعد، عن ابن عيسى، عن العباس بن عامر، عن أبان، عن بريد، عن الصادق عليه السلام قال (١): لما توفيت خديجة رضى الله عنها جعلت فاطمة عليها السلام تلوذ برسول الله صلى الله عليه وآله وتدور حوله، وتقول: أبه (٢) أين أمى؟ قال: فنزل جبرئيل عليه السلام فقال له: ربك يأمرك أن تقرء فاطمة السلام وتقول لها: إن أمك فى بيت من قصب (٣) كعابه من ذهب، وعمده ياقوت أحمر، بين آسية ومريم بنت عمران، فقالت فاطمة عليها السلام: إن الله هو السلام، ومنه السلام، وإليه السلام (٤). ٢ - ما: أبو عمرو (٥)، عن ابن عقده، عن أحمد بن محمد بن يحيى الجعفى، عن جابر ابن الحر النخعى، عن عبدالرحمن بن ميمون، عن أبيه قال: سمعت ابن عباس يقول: أول (١). فى المصدر: سمعت أبا عبدالله جعفر بن محمد عليهما السلام يقول (٢). فى المصدر: يا أبة. (٣). القصب: ما كان مستطيلاً من الجوهر. الدر الرطب. الزبرجد الرطب المرصع. (٤). المجالس: ١١٠. (٥). فى المصدر: أبو عمر عبدالواحد بن محمد بن عبدالله بن محمد بن مهدى. وفيه: محمد ابن يحيى الجعفى قال: حدثنا أبى قال: حدثنا الحسين بن عبدالكريم وهو أبو هلال الجعفى قال: حدثنا جابر بن الحر الجعفى. من آمن برسول الله صلى الله عليه وآله من الرجال على عليه السلام، ومن النساء خديجة عليها السلام (١). ٣ - ل: محمد بن على بن إسماعيل، عن أبى القاسم بن منيع، عن شيبان بن فروخ، عن داود بن أبى الفرات، عن علباء بن أحمر، عن عكرمة عن ابن عباس قال: خط رسول الله صلى الله عليه وآله أربع خطط فى الارض، وقال: أتدرون ما هذا؟ قلنا: الله ورسوله أعلم، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: أفضل نساء الجنة أربع: خديجة بنت خويلد، وفاطمة بنت محمد، ومريم بنت عمران، وآسية بنت مزاحم امرأة فرعون (٢). ٤ - ل: سليمان بن أحمد اللخمي (٣)، عن على بن عبدالعزيز، عن حجاج بن المنهال، عن داود بن أبى الفرات عن علباء (٤)، عن عكرمة، عن ابن عباس قال: خط رسول الله صلى الله عليه وآله أربع خطوط، ثم قال: خير نساء الجنة مريم بنت عمران، وخديجة بنت خويلد وفاطمة بنت محمد، وآسية بنت مزاحم امرأة فرعون (٥). ٥ - ل: ابن إدريس، عن أبيه، عن الأشعري، عن أبى عبدالله الرازى، عن ابن أبى عثمان، عن موسى بن بكر، عن أبى الحسن الاول عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الله اختار من النساء أربعاً: مريم، وآسية، وخديجة، وفاطمة (٦). أقول: سيأتى فيما أجاب أمير المؤمنين عليه السلام اليهودى الذى سأل عن خصال الاوصياء، فقال عليه السلام فيما قال: كنت أول من أسلم، فمكثنا بذلك ثلاث حجج، وما على وجه الارض خلق يصلى ويشهد لرسول الله صلى الله عليه وآله بما أتاه غيرى، وغير ابنة خويلد رحمها الله وقد فعل. (١). المجالس: ١٦٢. (٢). الخصال ١: ٩٦. (٣). اللخمي بالخاء نسبة إلى لحم، وهو بطن عظيم ينتسب إلى لحم واسمه مالك بن عدى بن الحارث بن مرة بن اد بن زيد بن يشجب بن عريب بن زيد بن كهلان بن سبأ بن يشجب بن يعرب بن قحطان، والرجل من مشايخ الصدوق كتب إليه من اصبهان. (٤). علباء بالكسر فالسكون ثم الباء والمد، وهو علباء بن أحمر اليشكري البصرى، كان من القراء. (٥). الخصال ١: ٩٦. (٦). المصدر ١: ١٠٧. ٦ - ل: ابن الوليد، عن الصفار، عن البرقى، عن أبى على الواسطى، عن عبدالله ابن عصمة، عن يحيى بن عبدالله، عن عمرو بن أبى المقدام، عن أبيه، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: دخل رسول الله صلى الله عليه وآله منزله، فاذا عائشة مقبلة على فاطمة تصايحها

وهى تقول: والله يا بنت خديجة ما ترين إلا أن لامك علينا فضلا، وأى فضل كان لها علينا؟! ما هى إلا كبعضنا، فسمع مقالتها لفاطمة فلما رأته فاطمة رسول الله صلى الله عليه وآله بكت، فقال: ما يبكيك يا بنت محمد؟! قالت: ذكرت أمى فتنقصتها فبكيته، فغضب رسول الله صلى الله عليه وآله ثم قال: مه يا حميراء، فإن الله تبارك وتعالى بارك فى الودود الولود، وإن خديجة رحمها الله ولدت منى طاهرا وهو عبدالله وهو المطهر، وولدت منى القاسم وفاطمة ورقية وام كلثوم وزينب، وأنت ممن أعظم الله رحمه فلم تلدى شيئا (١). ٧ - ص: تزوج النبى صلى الله عليه وآله بخديجة وهو ابن خمس وعشرين سنة، وتوفيت خديجة بعد أبى طالب بثلاثة أيام. ٨ - يج: روى عن جابر قال: كان سبب تزويج خديجة محمدا أن أبى طالب قال: يا محمد إنى أريد أن أزوجه ولا مال لى اساعدك به، وإن خديجة قرابتنا، وتخرج كل سنة قريشا فى مالها مع غلمانها يتجر لها ويأخذ وقر بعير (٢) مما أتى به، فهل لك أن تخرج؟ قال: نعم، فخرج أبوطالب إليها وقال لها: ذلك، ففرحت وقالت لغلماها ميسرة: أنت وهذا المال كله بحكم محمد صلى الله عليه وآله، فلما رجع ميسرة حدث أنه ما مر بشجرة ولا مدرة إلا قالت: السلام عليك يا رسول الله، وقال: جاء بحيرا الراهب، وخدمنا لما رأى الغمامة على رأسه تسير حيثما سار تظله بالنهار، وربحا فى ذلك السفر (٣) ربحا كثيرا، فلما انصرفا قال ميسرة: لو تقدمت يا محمد إلى مكة وبشرت خديجة بما قد ربحنا لكان أنفع لك، فتقدم محمد على راحلته، فكانت خديجة فى ذلك اليوم جالسة على غرفة مع نسوة فظهر لها محمد راكبا (٤)، فنظرت خديجة إلى غمامة عالية على رأسه تسير بسيره، ورأت ملكين (١). المصدر ٢: ٣٧ و ٣٨. (٢). أى حمل بعير. (٣). فى المصدر: وربحنا فى هذه السفرة. (٤). فى المصدر: راكبا على راحلته. عن يمينه وعن شماله (١)، فى يد كل واحد سيف مسلول، يجيئان (٢) فى الهواء معه، فقالت: إن لهذا الراكب لشأنا عظيما ليته جاء إلى دارى، فإذا هو محمد صلى الله عليه وآله قاصد لدارها (٣)، فنزلت حافية إلى باب الدار، وكانت إذا أرادت التحول من مكان إلى مكان حولت الجوارى السير الذى كانت عليه، فلما دنت منه قالت: يا محمد اخرج و واحضرنى (٤) عمك أبى طالب الساعة، وقد بعثت إلى عمها (٥) أن زوجنى من محمد إذا دخل عليك، فلما حضر أبوطالب قالت: اخرجنا إلى عمى ليزوجنى من محمد فقد قلت له فى ذلك، فدخل على عمها، وخطب أبوطالب الخطبة المعروفة، وعقد النكاح، فلما قام محمد صلى الله عليه وآله ليذهب مع أبى طالب قالت (٦) خديجة: إلى بيتك، فبيتي بيتك، وأنا جاريتك (٧). ٩ - د، قب: زوج أبوطالب خديجة من النبى، وذلك أن نساء قريش اجتمعن فى المسجد فى عيد، فإذا هن يهودى يقول: ليوشك أن يبعث فيكن نبى، فأىكن استطاعت أن تكون له أرضا يطأها فلتفعل، فحصبته، وقر ذلك القول فى قلب خديجة، وكان النبى صلى الله عليه وآله قد استأجرته خديجة على أن تعطيه بكرين، ويسير مع غلامها ميسرة إلى الشام، فلما أقبل فى سفرهما (٨) نزل النبى صلى الله عليه وآله تحت شجرة فرآه راهب يقال له: نسطور، فاستقبله وقبل يديه ورجليه وقال: أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمدا رسول الله، لما رأى منه علامات، وإنه نزل تحت الشجرة، ثم قال لميسرة: طأوعه فى أوامره ونواهيه فإنه نبى، والله ما جلس هذا المجلس بعد عيسى عليه السلام أحد غيره، ولقد (١). فى المصدر: ملك عن يمينه، وملك عن شماله. (٢). فى المصدر: يحنان. (٣). فى المصدر: إلى دارها. (٤). فى المصدر: واحضرنى. (٥). فى المصدر: عمها ورقة. (٦). فى المصدر: قالت له. (٧). الخرائج: ١٨٦ و ١٨٧. (٨). من سفرهما خ ل. بشر به عيسى عليه السلام، ومبشرا برسول يأتى من بعدى اسمه أحمد، وهو يملك الارض بأسرها، وقال ميسرة: يا محمد لقد جزنا عقبات بليئة كنا نجوزها بأيام كثيرة، وربحنا فى هذه السفرة ما لم نربح من أربعين (١) سنة ببركتك يا محمد، فاستقبل خديجة، وأبشرها بربحنا، وكانت وقتئذ جالسة على منظر لها، فرأت راكبا على يمينه ملك وصلت سيفه، وفوقه سحابة معلق عليها قنديل من زبرجده، وحوله قبة من ياقوته حمراء فظنت ملكا يأتى بخطبتها وقالت: اللهم إلى وإلى دارى، فلما أتى كان محمدا وبشرها بالارباح، فقالت: وأين ميسرة؟ قال: يقفو أثرى، قالت: فارجع إليه وكن معه، ومقصودها لتستيقن حال السحابة، فكانت السحابة تمر معه، فأقبل ميسرة إلى خديجة وأخبرها بحاله، وقال لها: إنى كنت آكل معه حتى يشبع (٢) ويبقى الطعام كما هو، وكنت أرى وقت الهاجرة ملكين يظللانه، فدعت خديجة بطبق عليه رطب، ودعت رجالا ورسول الله صلى الله عليه وآله فأكلوا حتى شبعوا، ولم ينقص شيئا، فأعتقت ميسرة وأولاده وأعطته عشرة آلاف درهم لتلك البشارة، ورتبت الخطبة من عمرو

بن أسد عمها. قال النسوى فى تاريخه: أنكحه إياها أبوها خويلد بن أسد، فخطب أبوطالب بما رواه الخركوشى فى شرف المصطفى، والزمخشرى فى ربيع الأبرار، وفى تفسيره الكشاف، وابن بطه فى الأبانة، والجوينى فى السير عن الحسن، والواقدى وأبى صالح والعتبى فقال: الحمد لله الذى جعلنا من زرع إبراهيم الخليل، ومن ذرية الصفى إسماعيل، وصئصئ (۳) معد، وعنصر مضر، وجعلنا حضنة بيته، وسواس (۴) حرمه، وجعل مسكننا بيتا محجوجا، وحرما أمنا، وجعلنا الحكام على الناس، ثم إن ابن أخى هذا محمد بن عبدالله لا يوازن برجل من قريش إلا- رجح به، ولا- يقاس بأحد منهم إلا- عظم عنه، وإن كان فى المال مقلا، (۱). فى أربعين خ ل. (۲). فى المناقب: حتى نشيع ويبقى الطعام بحاله. (۳). ضئصئ خ ل. (۴). قوله: حضنة البيت أى مربيه وكافله. وسواس جمع السائس: المدبر والمتولى لامر القوم ومن يصلح الخلق بارشادهم إلى الطريق المنجى فى عاجلهم وآجلهم. فإن المال ورق حائل (۱)، وظل زائل، وله والله خطب عظيم، ونأ شائع، وله رغبة فى خديجة، ولها فيه رغبة، فزوجوه والصدوق ما سألتموه من مالى عاجلة وآجلة فقال خويلد: زوجناه ورضينا به. وروى أنه قال بعض قريش: يا عجا أيمهر النساء الرجال، فغضب أبوطالب وقال: إذا كانوا مثل ابن أخى هذا طلبت الرجال بأعلى الأثمان، وإذا كانوا أمثالكم لم تزوجوا (۲) إلا بالمهر الغالى، فقال رجل من قريش يقال له: عبدالله بن غنم:

هنيئا مريئا يا خديجة قد جرت++ لك الطير فيما كان منك بأس

تزوجته (۳) خير البرية كلها ومن ذا الذى فى الناس مثل محمد؟

وبشر به المرء أن (۴) عيسى بن مريم وموسى بن عمران فىا قرب موعد

أقرت به الكتاب قدما بأنه رسول من البطحاء هاد ومهتد (۵).

بيان: قوله: فحصبته أى رمينه بالحصباء، وصئصئ بالمهملتين والمعجمتين: الاصل، قال فى النهاية: فى حديث الخوارج يخرج من ضئصئ هذا قوم يمرقون من الدين، الضئصئ: الاصل، يقال: ضئصئ صدق، وضؤؤؤ صدق، وحكى بعضهم ضئصئ بوزن فنديل، يريد أنه يخرج من نسله ومن عقبه، ورواه بعضهم بالصاد المهملة وهو بمعنا انتهى. وفى القاموس: الورق مثلثة، وككتف وجبل: الدارهم المضروبة، ومحركة الحى من كل حيوان، والمال من إبل ودرهم وغيرها انتهى. وفى الفقيه: رزق كما سيأتى، والحائل: المتغير. ۱۰ - قب: خرج النبى صلى الله عليه وآله إلى الشام فى تجارة لخديجة وله خمس وعشرون (۱). فى العدد: أمر حائل. (۲). فى المناقب: لم يزوجوا. (۳). تزوجت خ ل. (۴). البران خ ل. (۵). مناقب آل أبى طالب ۱: ۲۹ و ۳۰. العدد مخطوط. سنة، وتزوج بها بعد أشهر، قال الكلينى: تزوج خديجة وهو ابن بضع وعشرين سنة ولبث بها أربعين سنة وأشهر، وبنيت الكعبة ورضيت قريش بحكمه فيها وهو ابن خمس وثلاثين سنة (۱). أقول: أوردنا تاريخ وفاتها فى باب المبعث. ۱۱ - شى: عن زرارة وحرمان ومحمد بن مسلم، عن أبى جعفر عليه السلام قال: حدث أبوسعيد الخدرى أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: إن جبرئيل عليه السلام قال لى ليله اسرى بى حين رجعت وقلت: يا جبرئيل هل لك من حاجة؟ قال: حاجتى أن تقرأ على خديجة من الله ومنى السلام، وحدثنا عند ذلك أنها قالت حين لقاها نبى الله صلى الله عليه وآله فقال لها: الذى قال جبرئيل، فقالت: إن الله هو السلام، ومنه السلام، وإليه السلام، وعلى جبرئيل السلام (۲). ۱۲ - كشف: من مسند أحمد بن حنبل، عن عبدالله بن جعفر، عن على بن أبى طالب قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: خير نساها خديجة، وخير نساها مريم. ومنه، عن عبدالله بن جعفر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله امرت أن ابشر خديجة بيت من قصب لا- صخب فيه ولا- نصب. ومنه، عن ابن عباس: إن أول من صلى مع رسول الله صلى الله عليه وآله بعد خديجة على عليه السلام، وقال مرة: أسلم. وقد تقدم ذكر إسلامها رضى الله عنها، وأنها سبقت الناس كافة، فلا حاجة إلى إعادة ذلك، وهو مشهور. ومن المسند عن أنس بن مالك، عن النبى صلى الله عليه وآله قال: حسبك من نساء العالمين مريم بنت عمران، وخديجة بنت خويلد، وفاطمة بنت محمد، وآسية بنت مزاحم امرأة فرعون. ومنه، عن عبدالله بن أبى أوفى قال: بشر رسول الله صلى الله عليه وآله خديجة بيت فى الجنة (۱). المناقب ۱: ۱۱۹. (۲). تفسير العياشى: مخطوط. لا صخب فيه (۱) ولا نصب. وروى أن جبرئيل أتى النبى صلى الله عليه وآله فسأل عن خديجة فلم يجدها، فقال: إذا جاءت فأخبرها أن ربها يقرؤها السلام. وروى أبوهريرة قال: أتى

جبرئيل النبي صلى الله عليه وآله فقال: هذه خديجة قد أتتك معها إناء مغطى فيه إدام أو طعام أو شراب، فإذا هي أتتك فاقرأ عليها السلام من ربها، ومنى السلام، وبشرها بيت في الجنة من قصب لا صخب فيه ولا نصب (۲). وقال شريك: وقد سئل عن القصب قصب الذهب (۳). وقال الجوهرى: القصب: أنابيب من جوهر وذكر الحديث. وقال غيره: اللؤلؤ، وقال صاحب النهاية في غريب الحديث: القصب: لؤلؤ مجوف واسع كالقصر المنيف في هذا الحديث. والقصب من الجوهر: ما استطال منه في تجويف. وروى أن عجوزا دخلت على النبي صلى الله عليه وآله فألطفها، فلما خرجت سألته عائشة فقال: إنها كانت تأتينا في زمن خديجة، وإن حسن العهد من الإيمان. وعن علي عليه السلام قال: ذكر النبي صلى الله عليه وآله خديجة يوما وهو عند نسائه فبكى، فقالت عائشة: ما يبكيك على عجوز حمراء من عجائز بني أسد؟ فقال: صدقتني إذ كذبتهم، وآمنت بي إذ كفرتم، وولدت لى إذ عقمتم، قالت عائشة: فما زلت أتقرب إلى رسول الله صلى الله عليه وآله بذكرها. ونقلت من كتاب معالم العترة النبوية لابي محمد بن عبدالعزيز بن الاخضر الجنازى الحنبلى ذكر خديجة بنت خويلد ام المؤمنين، وتقدم إسلامها، وحسن موازرتها، وخطر فضلها، وشرف منزلتها، ذكر مرفوعا عن محمد بن إسحاق (۴) قال. كانت خديجة بنت خويلد (۱). فى المصدر: من قصب لا- صخب فيه. (۲). قلت: الاحاديث كلها موجودة فى مسند أحمد فى باب مسند على عليه السلام ومسند عبدالله جعفر وابن عباس وأنس وعبدالله بن أبى أوفى وأبى هريرة. (۳). فى المصدر: انه قصب الذهب. قلت: ولعل الصحيح: قال: إنه قصب الذهب. (۴). وأخرجه أيضا ابن هشام فى السيرة النبوية ۱: ۲۰۳ باسناده عن ابن اسحاق. امرأة تاجر ذات شرف ومال، تستأجر الرجال فى مالها، وتضاربهم إياه بشئ تجعله لهم منه، وكانت قريش قوما تجارا، فلما بلغها عن رسول الله صلى الله عليه وآله من صدق حديثه و عظيم أمانته وكرم أخلاقه بعثت إليه وعرضت عليه أن يخرج فى مالها تاجرا إلى الشام، وتعطيه أفضل ما كانت تعطى غيره من التجار، مع غلام لها يقال له: ميسرة، فقبله منها رسول الله صلى الله عليه وآله، وخرج فى مالها ذلك، ومعه غلامها ميسرة حتى قدم الشام، فنزل رسول الله صلى الله عليه وآله فى ظل شجرة قريبا من صومعة راهب، فاطلع الراهب إلى ميسرة فقال: من هذا الرجل الذى نزل تحت هذه الشجرة؟ فقال ميسرة: هذا رجل من قريش من أهل الحرم، فقال له الراهب: ما نزل تحت هذه الشجرة إلا نبي، ثم باع رسول الله صلى الله عليه وآله سلعة التى خرج فيها (۱)، واشترى ما أراد أن يشتري، ثم أقبل قافلا إلى مكة ومعه ميسرة، وكان ميسرة فيما يزعمون قال: إذا كانت الهاجرة (۲) واشتد الحر نزل ملكان يظلاله من الشمس، وهو يسير على بعيره، فلما قدم مكة على خديجة بمالها باعت ما جاء به فأضعف أو قريبا، وحدثها ميسرة عن قول الراهب وعما كان يرى من إطلائ الملكين، فبعثت إلى رسول الله فقالت له فيما يزعمون: يا ابن عم قد رغبت فيك لقرابتك منى، و شرفك فى قومك، وسطتك (۳) فيهم، وأمانتك عندهم، وحسن خلقك وصدق حديثك، ثم عرضت عليه نفسها، وكانت خديجة امرأة حازمة لبيبة، وهى يومئذ أوسط قريش نسبا وأعظمهم شرفا، وأكثرهم مالا، وكل قومها قد كان حريصا على ذلك لو يقدر عليه، فلما قالت لرسول الله صلى الله عليه وآله ما قالت ذكر ذلك لاعمامه، فخرج معه منهم حمزة بن عبدالمطلب حتى دخل على خويلد بن أسد فخطبها إليه فتزوجها رسول الله صلى الله عليه وآله. وروى بإسناده عن ابن شهاب الزهري قال: لما استوى رسول الله صلى الله عليه وآله وآله وبلغ أشده وليس له كثير مال استأجرته خديجة بنت خويلد إلى سوق حباشة، وهو سوق بتهامة، واستأجرت معه رجلا آخر من قريش، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما رأيت من صاحبة لا جيرئ (۱). فى السيرة: خرج بها. (۲). الهاجرة: نصف النهار فى القيظ، أو من عند زوال الشمس إلى العصر. (۳). سطتك بكسر السين وفتح الطاء أى شرفك وسامى منزلتك. خيرا من خديجة، ما كنا نرجع أنا وصاحبى إلا وجدنا عندها تحفة من طعام تخبأه لنا. ومنه، قال الدولابى يرفعه عن رجاله: إنه كان من بدء أمر رسول الله صلى الله عليه وآله أنه رأى فى المنام رؤيا فشق عليه، فذكر ذلك لصاحبه خديجة، فقالت له: أبشر، فإن الله تعالى لا يصنع بك إلا خيرا، فذكر لها أنه رأى أن بطنه اخرج فطهر وغسل ثم اعيد كما كان، قالت: هذا خير فأبشر، ثم استعلن له جبرئيل فأجلسه على ما شاء الله أن يجلسه عليه، وبشره برسالة الله حتى اطمأن، ثم قال: اقرأ، قال كيف أقرأ؟ قال: اقرأ باسم ربك الذى خلق - خلق الانسان من علق - اقرأ وربك الاكرم فقبل رسول الله صلى الله عليه وآله رسالة ربه واتبع الذى جاء به جبرئيل من عند الله، وانصرف إلى أهله،

فلما دخل على خديجة قال: أرايتك الذي كنت احدثك ورأيت في المنام فإنه جبرئيل استعلن، وأخبرها بالذي جاء من عند الله وسمع، فقالت: أبشر يا رسول الله، فوالله لا يفعل الله بك إلا خيراً، فاقبل الذي أتاك الله، وأبشر فإنك رسول الله حقا. وروى مرفوعاً إلى الزهري قال: كانت خديجة أول من آمن برسول الله صلى الله عليه وآله. وعن ابن شهاب: أنزل الله على رسوله القرآن والهدى وعنده خديجة بنت خويلد. وقال ابن حماد: بلغني أن رسول الله صلى الله عليه وآله تزوج خديجة على اثنتي عشرة أوقية ذهباً وهي يومئذ ابنة ثمانين سنة. وحدثني ابن البرقي أبو بكر، عن ابن هشام، عن غير واحد، عن أبي عمرو بن العلاء قال: تزوج رسول الله صلى الله عليه وآله خديجة وهو ابن خمس وعشرين سنة. وعن قتادة بن دعامة قال: كانت خديجة قبل أن يتزوج بها رسول الله صلى الله عليه وآله عند عتيق ابن عائذ بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم، يقال: ولدت له جارية وهي أم محمد بن صفيى المخزومي، ثم خلف عليها بعد عتيق أبو هالة هند بن زرارة التيمي، فولدت له هند بن هند، ثم تزوجها رسول الله صلى الله عليه وآله. وبإسناده يرفعه إلى محمد بن إسحاق قال: كانت خديجة أول من آمن بالله ورسوله وصدقت بما جاء من الله، ووازرته على أمره، فخفف الله بذلك عن رسول الله صلى الله عليه وآله، وكان لا يسمع شيئاً يكرهه من رد عليه وتكذيب له فيحزنه ذلك إلا فرج الله ذلك عن رسول الله صلى الله عليه وآله بها، إذا رجع إليها تثبته، وتخفف عنه، وتهون عليه أمر الناس حتى ماتت رحمها الله. وعن إسماعيل بن أبي حكيم مولى آل الزبير أنه حدث عن خديجة أنها قالت لرسول الله صلى الله عليه وآله: أى ابن عم أستطيع أن تخبرني بصاحبك هذا الذى يأتيك إذا جاءك؟ قال: نعم، قالت: فإذا جاءك فأخبرني، فجاء جبرئيل عليه السلام فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لخديجة: يا خديجة هذا جبرئيل قد جاءني، قالت: قم يا بن عم فاجلس على فخذي اليسرى، فقام رسول الله صلى الله عليه وآله فجلس عليها، قالت: هل تراه؟ قال: نعم، قالت: فتحول فاقعد على فخذي اليمنى، فتحول، فقالت: هل تراه؟ قال: نعم، قالت: فاجلس في حجرى، ففعل، قالت: هل تراه؟ قال: لا، قالت: يا بن عم اثبت وأبشر، فوالله إنه لملك (١) وما هو بشيطان. قال ابن إسحاق: قد حدث بهذا الحديث عبد الله بن حسن قال: سمعت أمى فاطمة بنت حسين تحدث بهذا الحديث عن خديجة إلا أنى سمعتها تقول: أدخلت رسول الله صلى الله عليه وآله بينها وبين درعها، فذهب عند ذلك جبرئيل، فقالت خديجة لرسول الله صلى الله عليه وآله: إن هذا لملك وما هو بشيطان. وعن ابن إسحاق أن خديجة بنت خويلد وأبا طالب ماتا فى عام واحد، فتتابع على رسول الله صلى الله عليه وآله هلاك خديجة وأبى طالب، وكانت خديجة وزيرة صدق على الاسلام، وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يسكن إليها. وعن عروة بن الزبير قال: توفيت خديجة قبل أن تفرض الصلاة، وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: أريت بخديجة بيتاً من قصب لا صخب فيه ولا نصب. وقال ابن هشام: حدثني من أتق به أن جبرئيل أتى النبى صلى الله عليه وآله فقال: أقرء خديجة من ربها السلام فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا خديجة هذا جبرئيل يقرئك من ربك السلام، فقالت خديجة: الله السلام، ومنه السلام. وعلى جبرئيل السلام. وروى أن آدم عليه السلام قال: إني لسيد البشر يوم القيامة إلا رجل من ذريتي (١). فى المصدر: إن هذا الملك كريم. نبى من الانبياء يقال له: محمد صلى الله عليه وآله (١)، فضل على بائنتين: زوجته عاونته وكانت له عوناً، وكانت زوجتى على عوناً، وإن الله أعانه على شيطانه فأسلم، وكفر شيطاني (٢). وعن عائشة قالت: كان رسول الله إذا ذكر خديجة لم يسأم من ثناء عليها واستغفار لها: فذكرها ذات يوم فحملتني الغيرة فقلت: لقد عوضك الله من كبيرة السن، قالت: فرأيت رسول الله صلى الله عليه وآله غضب غضباً شديداً، فسقطت فى يدي (٣)، فقلت: اللهم إنك إن أذهبت بغضب رسولك صلى الله عليه وآله لم اعد بذكرها (٤) بسوء ما بقيت، قالت: فلما رأى رسول الله صلى الله عليه وآله ما لقيت قال: كيف قلت؟ والله لقد آمنت بى إذ كفر الناس، وآوتنى إذ رفضنى الناس، وصدقتنى إذ كذبنى الناس، ورزقت منى (٥) حيث حرمتموه، قالت: فغدا وراح على بها شهراً. وروى أن خديجة رضوان الله عليها كانت تكنى أم هند. وعن ابن عباس أن عم خديجة عمرو بن أسد زوجها رسول الله صلى الله عليه وآله، وأن أباه مات قبل الفجار. وعن ابن عباس أنه تزوجها صلى الله عليه وآله وهي ابنة ثمانين سنة، ومهرها (٦) اثنتي عشرة أوقية، وكذلك كانت مهور نساؤه، وقيل: إنها ولدت قبل الفيل بخمسة عشر سنة، وتزوجها صلى الله عليه وآله وهي بنت أربعين سنة، ورسول الله صلى الله عليه وآله ابن خمس وعشرين سنة.

وحدیث عقیف ورؤیتة النبی صلی الله علیه وآله و خدیجةٌ وعلیا یصلون حین قدم تاجرا إلى (۱). فی المصدر: أحمد. (۲). لعل المراد بالشیطان النفس الامارة، أى أن الله أعانه على نفسه ووقفه فغلب علیها، و أدخلها تحت قيادة التسليم لامر مولاها، ولكنى لم اوفق على قیادتها فعصت وصدرت عنها ما یخالف رضى الله تعالى، هذا ما تحتمله ألفاظ الحدیث، لكنه غیر موافق لما علیه الامامية من عصمة الانبیاء علیهم السلام، فیجب طرحه أو حمله على غیر ذلك مما تقدم فی بابه. (۳). أى ندمت على ذلك. (۴). فی المصدر: لم أعد لذكر لها بسوء ما بقیت. (۵). فی المصدر: ورزقت منی الولد. (۶). فی المصدر: ومهرها النبی صلی الله علیه وآله. العباس، وقوله: لا والله ما علمت على ظهر الارض كلها على هذا الدین غیر هؤلاء الثلاثة قد تقدم ذكره بطریقه فلا حاجة لنا إلى ذكره، لانه لم یختلف فی أنها رضى الله عنها أول الناس إسلاما. وقال ابن سعد یرفعه إلى حکم بن حزام (۱): قال: توفیت خدیجة فی شهر رمضان سنة عشرة من النبوة، وهی ابنة خمس وستین سنة، فخرجنا بها من منزلها حتى دفناها بالحجون، فنزل رسول الله صلی الله علیه وآله فی حفرتها، ولم یکن یومئذ صلاة على الجنائز، قیل: ومتی ذلك یا أبا خالد؟ قال: قبل الهجرة بسنوات ثلاث أو نحوها، وبعد خروج بنی هاشم من الشعب بیسیر، قال: فكانت أول امرأة تزوجها رسول الله صلی الله علیه وآله، وأولاده کلهم منها إلا إبراهيم، فإنه من ماریة القبطية. هذا آخر ما نقلته من کتاب الجنابذی (۲). بیان: قوله: وسطتك بكسر السین، أى كونك وسطهم ومتوسطا بینهم، أى أشرفهم، قال الجوهری: وسط القوم أسطهم وسطا ووسطه، أى توسطتهم، وفلان وسط فی قومه: إذا كان أوسطهم نسبا وأرفعهم محلا انتهى. قوله صلی الله علیه وآله: ورزقت منی، أى الولد، أو الاسلام. (۳) قولها: فغدا وراح على بها شهرا، لعل المعنى أنه صلی الله علیه وآله كان إلى شهر یدکر خدیجة وفضلها فی الغدو والرواح، أو لما علم ندامتی فی أمرها كان یغدو ویروح إلى لطفابی (۴). ۱۳ - کا: بعض أصحابنا، عن علی بن الحسین، عن علی بن حسان، عن عبدالرحمن بن کثیر، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: لما أراد رسول الله صلی الله علیه وآله أن یتزوج خدیجة (۱). فی المصدر: حکیم بن حزام، وهو الصحیح، وهو حکیم بن حزام بن خویلد بن أسد بن عبد العزی الاسدی، أبو خالد المکی، ابن أخی خدیجة أم المؤمنین رضى الله عنها، وحزام بالحاء المهملة والزاء المعجمة. (۲). كشف الغمة: ۱۵۱ - ۱۵۳. (۳). قد عرفت أن الموجود فی المصدر: ورزقت منی الولد. فلا مجال لاحتمال الثانی، مع أن الاسلام قد ذکر قبلا فلا- وجه للاعادة. (۴). والظاهر أن المعنى كان یغدو ویروح شهرا بهذه الحالة أى بحالة الغضب. وأخرج ابن الاثیر الحدیث مسندا باختلاف فی ألفاظه فی اسد الغابة ۵: ۴۳۸. بنت خویلد أقبل أبوطالب فی أهل بیته ومعه نفر من قریش حتى دخل علی ورقة بن نوفل عم خدیجة، فابتدأ أبوطالب بالكلام فقال: الحمد لرب (۱) هذا البیت الذى جعلنا من زرع إبراهيم، وذریة إسماعیل وأنزلنا حرما آمنا، وجعلنا الحکام على الناس، وبارک لنا فی بلدنا الذى نحن فیهِ، ثم إن ابن أخی هذا یعنى رسول الله صلی الله علیه وآله ممن لا یوزن برجل من قریش إلا- رجح به، ولا یقاس به رجل إلا عظم عنه، ولا عدل له فی الخلق، وإن كان مقلا فی المال، فإن المال رفق جار، وظل زائل، وله فی خدیجة رغبة، ولها فیهِ رغبة، وقد جنناک (۲) لنخطبها إلیک برضاها وأمرها، والمهر على فی مالی الذى سألتموه عاجله وآجله، وله ورب هذا البیت حظ عظیم، ودين شائع، ورأى کامل ثم سکت أبوطالب فتکلم عمها وتلجلج، وقصر عن جواب أبی طالب وأدرکه القطع والبهر، وكان رجلا من القسیسین، فقالت خدیجة مبتدئة: یا عماء إنک وإن كنت أولى (۳) بنفسى منی فی الشهود فلست أولى بى من نفسى، قد زوجتک یا محمد نفسى، والمهر على فی مالی، فأمر عمک فلینحر ناقة فلیولم بها، وأدخل علی أهلک، قال (۴) أبوطالب: اشهدوا علیها بقبولها محمدا وضمانها المهر فی مالها، فقال بعض قریش: یا عجباه (۵) المهر على النساء للرجال؟ فغضب أبوطالب غضبا شديدا وقام على قدمیه، وكان ممن یهابه الرجال ویکره غضبه (۶)، فقال: إذا كانوا مثل ابن أخی هذا طلبت الرجال بأغلی الاثمان، وأعظم المهر، وإذا كانوا أمثالکم لم یزوجوا إلا بالمهر الغالی، ونحر أبوطالب ناقةً ودخل رسول الله صلی الله علیه وآله بأهله، فقال رجل من قریش یقال له: عبدالله (۷) بن غنم:

هنيئا مرثيا یا خدیجة قد جرت لك الطیر فیما كان منک بأسعد

(۱). الحمد لله خ ل. (۲). ولقد جنناک خ ل. (۳). أولى لى خ ل. (۴). فقال خ ل. (۵). واعجباه خ ل. (۶). فی المصدر: وكان ممن

تهابه الرجل وتكره غضبه. (۷). أبو عبد الله خ ل وفي المصدر: فقال رجل من قريش يقال له: عبد الله بن غنم شعرا.

تزوجت خير البرية كلها ومن ذا الذي في الناس مثل محمد؟

وبشر به البران عيسى بن مريم وموسى بن عمران فيا قرب موعد

أقرت به الكتاب قدما بأنه رسول من البطحاء هاد ومهتد (۱).

بيان: الزرع: الولد. قوله: فإن المال رقد جار أى عطاء مستمر، يجريه الله على عباده بقدر حاجتهم، وقد مر مكانه: ورق حائل، وسيأتى من الفقيه: رزق حائل. والبهر بالضم: انقطاع النفس من الاعياء، قولها: وإن كنت أولى بنفسى منى، لعل المعنى إنك وإن كنت أولى بأمرى فى محضر الناس عرفا، فلست أولى بأمرى واقعا، أو إن كنت أولى فى الحضور والتكلم بمحضر الناس، فلست أولى منى فى أصل الرضا والقبول، أو إن كنت قادرا على إهلاكى وامكنك فيه، لكنى لا امكنك فى ترك هذا الامر، ولعل الاوسط أظهر، قوله: قد جرت لك الطير، يقال للحظ من الخير والشر: طائر، لقول العرب: جرى لفلان الطائر بكذا من الخير والشر، على طريقة التفأل والطيئة، وأصله أنهم كانوا يتفألون ويتطيرون بالسوانح والبوارح (۲) من الطير عند توجههم إلى مقاصدهم ويحتمل أن يكون المعنى انتشر أسعد الاخبار منك فى الآفاق سريعا بسبب ما كان منك من حسن الاختيار، فإن الطير أسرع فى إيصال الاخبار من غيرها، والاول أظهر. والبر بالفتح: الصادق، والكثير البر. والقدم بالكسر: خلاف الحدوث، يقال: قد ما كان كذا. ۱۴ - كا: أبو على الأشعري، عن محمد بن سالم، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السلام قال: دخل رسول الله صلى الله عليه واله على خديجة حيث مات (۳) القاسم ابنها وهى تبكى، فقال لها: ما يبكيك، فقالت: درت دريرة فبكيت، فقال: يا خديجة أما ترضين إذا كان يوم القيامة أن تجئى إلى باب الجنة وهو قائم فيأخذ بيدك (۱). الفروع ۲: ۱۹ و ۲۰. (۲). السوانح جمع السانح: الذى يأتى من جانب اليمين، ويقابله البارح وهو الذى يأتى من جانب اليسار، والعرب تيمن بالسوانح، وتتشأم بالبوارح. (۳). فى المصدر: حين مات. فيدخلك الجنة، وينزلك أفضلها؟ وذلك لكل مؤمن، إن الله عزوجل أحكم وأكرم أن يسلب المؤمن ثمرة فؤاده ثم يعذبه بعدها أبدا (۱). ۱۵ - كا: العدة، عن البرقى، عن إسماعيل بن مهران، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السلام قال: توفى طاهر ابن رسول الله صلى الله عليه واله فنهى رسول الله صلى الله عليه واله خديجة عن البكاء، فقالت: بلى يا رسول الله، ولكن درت عليه الدريرة فبكيت، فقال لها: أما ترضين أن تجديه قائما على باب الجنة، فإذا رآك أخذ بيدك فأدخلك (۲) أطهرها مكانا، وأطيبها؟ قالت: وإن ذلك كذلك؟ قال: فإن الله أعز وأكرم من أن يسلب عبدا ثمرة فؤاده فيصبر ويحتسب ويحمد الله عزوجل ثم يعذبه (۳). ۱۶ - نهج: ولم يجمع بيت واحد يومئذ فى الاسلام غير رسول الله صلى الله عليه واله وخديجة وأنا ثالثها (۴). ۱۷ - يه: خطب أبو طالب رحمه الله لما تزوج النبى صلى الله عليه واله خديجة بنت خويلد رحمها الله بعد أن خطبها إلى أبيها، ومن الناس من يقول: إلى عمها، فأخذ بعضادتي (۵) الباب ومن شاهده من قريش حضور، فقال: الحمد لله الذى جعلنا من زرع إبراهيم وذرية إسماعيل، وجعل لنا بيتا محجوجا، وحرما آمنا، يجبى (۶) إليه ثمرات كل شئ وجعلنا الحكام على الناس فى بلدنا الذى نحن فيه (۷) ثم إن ابن أخى محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب لا يوزن برجل من قريش إلا رجح، ولا يقاس بأحد منهم إلا عظم عنه، وإن كان فى المال قل فإن المال رزق حائل، وظل زائل، وله فى خديجة رغبة، ولها فيه (۱). الفروع ۱: ۵۹. (۲). فادخلك الجنة خ ل. (۳). الفروع ۱: ۶۰. (۴). نهج البلاغة: الجزء الاول: ۴۱۷. (۵). عضداتا الباب: خشبته من جانبيه. (۶). أى يجمع. (۷). فى تاريخ اليعقوبى: بعد قوله: على الناس: وبارك لنا فى بلدنا الذى نحن به. رغبة، والصداق ما سألتهم عاجله وآجله (۱) من مالى، وله خطر (۲) عظيم، وشأن رفيع، ولسان شافع جسيم، فزوجه ودخل بها من الغد، فأول ما حملت ولدت عبد الله بن محمد صلى الله عليه واله (۳). ۱۸ - اقول: قال الكازرونى فى المنتقى: روى أن خزيمه بن حكيم السلمى كانت بينه وبين خديجة بنت خويلد رضى الله عنها قرابه، وإنه قدم عليها، وكان إذا قدم عليها أصابته بخير، فوجهته مع رسول الله صلى الله عليه واله وغلما لها يقال له: ميسرة فى تجارة إلى بصرى من أرض الشام، فأحب خزيمه رسول الله صلى الله عليه واله حبا شديدا، فكان لا يفارقه فى نومه ولا فى يقظته، فساروا حتى إذا كانوا بين الشام

والحجاز قام على ميسرة بعيران لخديجة، وكان رسول الله صلى الله عليه واله في أول الركب فخاف ميسرة على نفسه وعلى البعيرين، فانطلق يسعى إلى رسول الله صلى الله عليه واله فأخبره بذلك فأقبل النبي صلى الله عليه واله إلى البعيرين فوضع يديه على أخفافهما وعودهما، فانطلق البعيران يسعيان في أول الركب لهما رغاء (٤)، فلما رأى خزيمة ذلك علم أن له شأنًا عظيمًا، فحرص على لزومه ومحافظته، وساروا حتى إذا دخلوا الشام نزلوا براهب من رهبان الشام، فنزل رسول الله صلى الله عليه واله تحت شجرة، ونزل الناس متفرقين، وكانت الشجرة التي نزل تحتها شجرة يابس قحله (٥)، قد تساقط ورقها، ونخر عودها، فلما نزل رسول الله صلى الله عليه واله واطمأن تحتها أنورت وأشرقت واعشوشب ماحولها، وأينع (٦) ثمرها، وتدلت أغصانها، فرفرت (٧) على رسول الله صلى الله عليه واله، وكان ذلك بعين الراهب فلم يتمالك أن انحدر من صومعته، فقال له: سألتك باللات والعزى (٨)، فقال: إليك عنى (١). في المصدر: عاجله وآجله. (٢). الخطر: الشرف وارتفاع القدر. وفي تاريخ يعقوبى: وله والله خطب عظيم ونبا شايخ. (٣). من لا يحضره الفقيه: ٤١٣. واخرج نحوه يعقوبى في تاريخه ٢: ١٥. (٤). الرغاء: صوت الابل. (٥). قحل الشيء: يبس. (٦). أينع الثمر: أدرك وطاب وحن قطافه. (٧). أى فبسطت أغصانها عليه. (٨). فى المصدر: سألتك باللات والعزى ما اسمك؟. ثكلتك امك، فما تكلمت العرب بكلمة أثقل على من هذه الكلمة، وكان ذلك مكرًا من الراهب، وكان معه حين نزل من صومعته رق (١) أبيض، فجعل ينظر فيه مرة وإلى النبي صلى الله عليه واله اخرى، ثم أكب ينظر فيه مليا، فقال: هو هو ومنزل الانجيل، فلما سمع بذلك خزيمة ظن أن الراهب يريد بالنبي صلى الله عليه واله مكرًا، فضرب بيده إلى قائمة سيفه فانتزعه وجعل يصيح بأعلى صوته: يا آل غالب، فأقبل الناس يهرعون إليه من كل ناحية يقولون: ما الذى راعك؟ فلما نظر الراهب إلى ذلك أقبل يسعى إلى صومعته فدخلها وأغلق عليه بابها، ثم أشرف عليهم فقال: يا قوم ما الذى راعكم منى؟ فوالذى رفع السماوات بغير عمد ما نزل بى ركب هو أحب إلى منكم، وإنى لاجد فى هذه الصحيفة أن النازل تحت هذه الشجرة - وأومأ بيده إلى الشجرة التى تحتها رسول الله صلى الله عليه واله - هو رسول رب العالمين، يبعث بالسيف المسلول، وبالذبح الاكبر، وهو خاتم النبيين، فمن أطاعه نجا، ومن عصاه غوى، ثم أقبل على خزيمة فقال: ما تكون من هذا الرجل؟ أرجلا من قومه؟ قال: لا، ولكن خادم له، وحدثه بحديث البعيرين، فقال له الراهب: أيها الرجل إنه النبي الذى يبعث فى آخر الزمان، وإنى مفوض إليك أمرا، ومستكتمك خبرا، وعاهد إليك عهدا، فقال: ما هو؟ فإنى سامع لقولك، وكاتم لسرك، ومطيع لامرك، فقال: إنى أجد فى هذه الصحيفة أنه يظهر على البلاد، وينصر على العباد، ولا ترد له رايه، ولا تدرك له غايه، وإن له أعداء أكثرهم اليهود أعداء الله، فأحذرهم عليه، فأسر خزيمة ذلك فى نفسه، ثم أقبل على رسول الله صلى الله عليه واله فقال: يا محمد إنى لارى فيك شيئا ما رأيته فى أحد من الناس، إنى لاحسبك النبي الذى يذكر أنه يخرج من تهامة، وإنك لصريح (٢) فى ميلادك، والامين فى أنفوس قومك، وإنى لارى عليك من الناس محبة، وإنى مصدقك فى قولك، وناصرك على عدوك، فانطلقوا يؤمون الشام، فقصوا بها حوائجهم، ثم رجعوا، (١). الرق: جلد رقيق يكتب فيه. الصحيفة البيضاء. (٢). الصريح: الخالص، ولعل المراد أن ميلادك لم يشب بشئ من رسوم الجاهلية، أو أن نسبك الخالص، أو أنك خرجت من النكاح لم يدنسك السفاح. قال الكازرونى فى المنتقى: أى لست بكاذب عندهم. ثم قال: فأرسلت خديجة إلى عمها عمرو بن أسد ليزوجها، فحضر، ودخل رسول الله صلى الله عليه وآله فى عمومته فتزوجها وهو ابن خمس وعشرين سنة، وخديجة يومئذ بنت أربعين سنة. وقد روى قوم أنه زوجها أبوها فى حال سكره (١). قال الواقدي: هذا غلط، والصحيح أن عمها زوجها، وأن أباه مات قبل الفجار. وذكر أن أبا طالب خطب يومئذ، وذكر ما مر، فلما أتم أبو طالب خطبته تكلم ورقه بن نوفل، فقال: الحمد لله الذى جعلنا كما ذكرت، وفضلنا على ما عدت، فنحن سادة العرب وقادتها، وأنتم أهل ذلك كله، لا- تنكر العشيرة فضلكم، ولا- يرد أحد من الناس فخركم وشرفكم، وقد رغبتنا بالاتصال بحبلكم وشرفكم، فاشهدوا على معاشر قريش بأنى قد زوجت خديجة بنت خويلد من محمد بن عبد الله على أربعمأة دينار، ثم سكت ورقه، وتكلم أبو طالب وقال: قد أحببت أن يشركك عمها، فقال عمها، اشهدوا علىى يا معشر قريش إنى قد أنكحت محمد بن عبد الله خديجة بنت خويلد، وشهد على بذلك صنديد قريش، فأمرت خديجة جواريتها أن يرقصن ويضربن بالدفوف، وقالت: يا محمد مر

عمك أبا طالب ينحر بكرة من بكراتك، وأطعم الناس على الباب، وهلم فقل (٢) مع (١). ذكره الطبري في تاريخه ٢، ٣٦ عن الواقدي، وروى يعقوبى في تاريخه ٢: ١٤ و ١٥ ذلك عن عمار بن ياسر في عمه عمرو بن أسد، إلا أنه قال فلما أصبح عمها عمرو بن أسد أنك ما رأى فقيل له: هذا، فقال: متى زوجته؟ قيل له: بالامس، قال: ما فعلت، قيل له: بلى نشهد أنك قد فعلت، فلما رأى عمرو رسول الله قال: اشهدوا أنى لم أكن زوجته بالامس، فقد زوجته اليوم اه. قلت: فيهما غرابه وشذوذ، ولم يرد ذلك من طرق الامامية. بل ورد من طرق لا يعتمد عليها الامامية، وقد عرفت قبل ذلك في رواية الكليني أن خديجة لما رأت أن عمها تلجج وقصر عن الجواب قالت: يا عم لست أولى من نفسى، قد زوجتك يا محمد نفسى، وان ثبت في حديث صحيح أن غيرها كان المزوج لها فلا- ينافى ذلك بل يجمع بوقوع العقد منهما جميعا، كما يأتى نظير ذلك في عقد ورقة بن نوفل. (٢). من قال يقيل قيلولة: نام فى القائلة أى منتصف النهار. أهلكك فأطعم الناس، ودخل رسول الله صلى الله عليه واله، فقال مع أهله خديجة (١). ١٩ - اقول: قال أبو الحسن البكرى فى كتاب الانوار: مر النبى صلى الله عليه واله يوما بمنزل خديجة بنت خويلد، وهى جالسة فى ملا- من نسائها وجواربها وخدمها، وكان عندها حبر من أحبار اليهود، فلما مر النبى صلى الله عليه واله نظر إليه ذلك الحبر وقال: يا خديجة اعلمى أنه قد مر الآن ببابك شاب حدث السن، فأمرى من يأتى به، فأرسلت إليه جارية من جواربها، وقالت: يا سيدى مولاتى تطلبك، فأقبل ودخل منزل خديجة، فقالت: أيها الحبر هذا الذى أشرت إليه، قال: نعم هذا محمد بن عبد الله، قال له الحبر: اكشف لى عن بطنك، فكشف له، فلما رآه قال: هذا والله خاتم النبوة، فقالت (٢) له خديجة: لو رآك عمه وأنت تفتشه لحت عليك منه نازلة البلاء، وإن أعمامه ليحذرون عليه من أحبار اليهود، فقال الحبر: ومن يقدر على محمد هذا بسوء، هذا وحق الكليم رسول الملك العظيم فى آخر الزمان، فطوبى (٣) لمن يكون له بعلا، وتكون له زوجة وأهلا، فقد حازت شرف الدنيا والآخرة، فتعجبت خديجة، وانصرف محمد وقد اشتغل قلب خديجة بنت خويلد بحبه، وكانت خديجة ملكة عظيمة، وكان لها من الاموال والمواشى شئ لا يحصى، فقالت: أيها الحبر بم عرفت محمدا أنه نبى؟ قال: وجدت صفاته فى التوراة، إنه المبعوث آخر الزمان (٤)، يموت أبوه وامه، ويكفله جده وعمه، وسوف يتزوج بامرأة من قريش سيدة قومها، وأميرة عشيرتها، وأشار بيده إلى خديجة، ثم بعد ذلك قال لها: احفظى ما أقول لك يا خديجة وأنشأ يقول: (١). المنتقى فى مولود المصطفى: الباب الثامن فيما كان سنه خمس وعشرين من مولده صلى الله عليه وآله اه فيه: فقال مع أهله، فأقر الله عينه، وفرح أبوبال فرحا شديدا وقال: الحمد لله الذى أذهب عنا الحزن ودفن عنا الهموم. (٢). فى المصدر: فكشف عن بطنه، فلما رأى الحبر خاتم النبوة دهش لذلك، قالت. (٣). فى المصدر: هذا وحق الكليم على الجبل العظيم محمد صاحب البرهان، المبعوث فى آخر الزمان، المعطل بدينه سائر الاديان. فطوبى اه. (٤). أضاف فى المصدر هنا: يكسر الاصنام.

يا خديجة لا تنسى الآن قولى وخذى منه غاية المحصول

يا خديجة هذا النبى بلا شك هكذا قد قرأت فى الانجيل

سوف يأتى من الاله بوحي ثم يجيبى (١) من الاله بالتنزيل

ويزوجه بالفخار ويحظى (٢). فى الورى شامخا على كل جيل

فلما سمعت خديجة ما نطق به الحبر تعلق قلبها بالنبى صلى الله عليه واله، وكنتم أمرها، فلما خرج من عندها قال: اجتهدى أن لا يفوتك محمد، فهو الشرف فى الدنيا والآخرة (٣)، وكان لخديجة عم يقال له: ورقة، وكان قد قرأ الكتب كلها (٤)، وكان عالما حبرا، وكان يعرف صفات النبى الخارج فى آخر الزمان، وكان عند ورقة أنه يتزوج بامرأة (٥) سيدة من قريش، تسود قومها، وتنفق عليه مالها، وتمكنه من نفسها، وتساعده على كل الامور، فعلم ورقة أنه ليس بمكة أكثر مالا من خديجة، فرجا ورقة أن تكون ابنة أخيه خديجة، وكان يقول لها: يا خديجة سوف (٦) تتصلين برجل يكون أشرف أهل الارض والسماء، (١). أى يعطى. (٢). ويزوج بذات الفخار فيضحى خ ل. (٣). فى المصدر: فهو والله شرف الدنيا والآخرة. (٤). فى المصدر: يقال له: ورقة بن نوفل، وكان من كهان قريش، وكان قد قرأ صحف شيث عليه السلام وصحف ابراهيم عليه السلام، وقرأ التوراة والانجيل وزبور داود عليه السلام. (٥). فى

المصدر: بامرأة من قريش تكون سيده قومها وأميرة عشيرتها، تساعد وتعاوضه و تنفق عليه مالها، فعلم ورقه اه. (٦). في المصدر: فرجا ورقه أن تكون زوجته حتى تفوز بالنبي صلى الله عليه وآله، وكان ورقه إذا دخل على خديجة تقول لها: يا خديجة سوف تتصلين برجل يكون فيه شرف الدنيا ونعيم الآخرة، وكانت خديجة أغنى أهل مكة، وكان لها في كل قبيلة من العرب قريب من الوف من النوق والخيول والغنم، لأنها قد زوجت عبيدها بجواريتها، وفرقهم مع العرب، وأعطتهم بيوت الشعر، والخيول والابل، وجعلوا يتوالدون ويكثر، والدواب تلد وتكثر، وكان لها ازيد من أربعين ألف جمل تسافر بالتجارة إلى الشام والعراق والبحرين وعمان والطائف ومصر والحبشة وغيرها من الامصار، ومعها العبيد والغلمان والوكلاء، وكان أبوطالب اه. وكان لخديجة في كل ناحية عبيد ومواشى حتى قيل: إن لها ازيد من ثمانين ألف جمل متفرقة في كل مكان، وكان لها في كل ناحية تجارة، وفي كل بلد مال، مثل مصر والحبشة وغيرها، وكان أبوطالب رضى الله عنه قد كبر وضعف عن كثرة السفر، وترك ذلك من حيث كفل النبي صلى الله عليه واله، فدخل عليه النبي صلى الله عليه واله ذات يوم فوجده مهموما، فقال: ما لي أراك يا عم مهموما؟ فقال: يا ابن أخي اعلم أنه لا مال لنا، وقد اشتد الزمان علينا، وليس لنا مادة، وأنا قد كبرت، وضعف جسمي، وقل ما بيدي، واريد أن أنزل إلى ضريحي (١)، واريد أن أرى لك زوجة تسر قلبي يا ولدي لتسكن إليها، ومعيشة يرجع نفعها إليك، فقال له النبي صلى الله عليه واله: ما عندك يا عم من الرأي؟ قال: اعلم يا ابن أخي أن هذه خديجة بنت خويلد قد انتفع بمالها أكثر الناس، وهي تعطى مالها سائر من يسألها التجارة (٢)، ويسافرون به، فهل لك يا ابن أخي أن تمضى معي إليها ونسألها أن تعطيك مالا تتجر فيه، فقال: نعم، قم إليها وافعل ما بدا لك. قال أبو الحسن البكري: لما اجتمع بنو عبدالمطلب قال أبوطالب لآخوته: امضوا بنا إلى دار خديجة بنت خويلد حتى نسألها أن تعطى محمدا مالا يتجر به، فقاموا من وقتهم وساعتهم وساروا إلى دار خديجة، وكان لخديجة دار واسعة تسع أهل مكة جميعا، وقد جعلت أعلاها قبة من الحرير الازرق، وقد رقت في جوانبها صفة الشمس والقمر والنجوم، وقد ربطته من حبال الابرسم (٣) وأوتاد من الفولاذ، وكانت قد تزوجت برجلين أحدهما اسمه أبوشهاب وهو عمرو الكندي (٤)، والثاني اسمه عتيق بن عائذ، فلما ماتا خطبها عقبه بن أبي معيط، والصلت بن أبي يهاب، وكان لكل واحد منهما أربعمأة عبد وأمة، وخطبها أبو جهل بن هشام وأبوسفیان، وخديجة لا ترغب في واحد منهم، وكان (١). قبل أن انزل ضريحي أرى خ ل. أقول: هو الموجود في المصدر. (٢). في المصدر: وهي تعطى مالها من سألها التجارة. (٣). بحبال من الابرسم خ ل. وهو الموجود في المصدر. (٤). المشهور أنه أبو هالة مالك بن النباش بن زرارة التميمي، أو النباش بن زرارة أو هند بن النباش على اختلاف. قد تولع قلبها بالنبي صلى الله عليه واله لما سمعت (١) من الاحبار والرهبان والكهان، وما يذكرونه من الدلالات، وما رأت قريش من الآيات، فكانت تقول: سعدت من تكون لمحمد قرينه، فإنه يزين صاحبه (٢)، وازداد بها الوجد، ولج بها الشوق (٣)، فبعثت إلى عمها ورقه ابن نوفل فقالت له: يا عم اريد أن أتزوج وما أدري بمن يكون، وقد أكثر على الناس وقلبي لا يقبل منهم أحدا، فقال لها ورقه: يا خديجة ألا اعلمك بحديث غريب وأمر عجب؟ قالت: وما هو يا عم؟ قال: عندي كتاب من عهد عيسى عليه السلام فيه طلاس وعزائم، أعزم بها على ماء وتأخذينه وتغسلين به، ثم أكتب كتابا فيه كلمات من الزبور، وكلمات من الانجيل، فتضعيه تحت رأسك عند النوم وأنت على فراشك ملتفة بشيابك، فإن الذي يكون زوجك يأتيك في منامك حتى تعرفه باسمه وكنيته، فقالت: افعل يا عم، قال: حبا وكرامة، وكتب الكتاب، وأعطها إياه، وفعلت ما أمرها به ونامت فرأت كأن قد جاء إليها رجل لا بالطويل الشاهق، ولا بالقصير اللاذق، أدعج العينين، أزج الحاجبين، أحور المقلتين (٤)، عقيقى الشفتين، مورد الخدين، أزهر اللون، مليح الكون، معتدل القامة، تظله الغمامة، بين كتفيه علامة، راكب على فرس من نور، مزمم (٥) بسلسله من ذهب، على ظهره سرج من العقيان، مرصع بالدر والجوهر، له وجه كوجه الأدميين منشق الذنب، له أرجل كالبقر، خطوته مد البصر، وهو يرقل بالراكب، وكان خروجه من دار أبي طالب، فلما رأته خديجة ضمته إلى صدرها، وأجلسته في حجرها، ولم تنم باقى ليلتها إلى أن أقبلت إلى عمها ورقه، وقالت: أنعمت صباحا يا عم، قال: وأنت لقيت (١). في المصدر: وكان قد وقع محبة النبي صلى الله عليه واله في قلبها وقد تولع خاطرها به لما سمعت. (٢). فانه يزين صاحبه ولا يشين خ ل. (٣). لح عليها خ ل. (٤). دعجت العين: صارت

شديده السواد مع سعتها فصاحبها أدعج. وحورت العين: اشتد بياض بياضها وسواد سوادها فصاحبها أحور. والمقله: شحمه العين، أو هي السواد والبياض منها. العين ذاتها. (۵). مزوم خ ل. نجاحا، فلعلك رأيت شيئا في منامك، قالت: رأيت رجلا صفته كذا وكذا، فعندها قال ورقه: يا خديجه إن صدقت رؤياك تسعدين وترشدين، فإن الذي رأيت متوج بتاج الكرامه، الشفيح في العصاة يوم القيامة، سيد العرب والعجم، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب ابن هاشم، قالت: وكيف لي بما تقول يا عم وأنا كما يقول الشاعر:

أسير إليكم قاصدا لازوركم وقد قصرت بي عند ذاك رواحلي

وملك الاماني خدعه غير أنني اعلل حد الحادثات بباطل

احمل برق الشرق شوقا إليكم وأسأل ريح الغرب رد رسائلي

قال: فزاد بها الوجد، وكانت إذا خلت بنفسها فاضت عبرتها أسفا، وجرت دمعتها لهفا، وهي تقول:

كم أستر الوجد والاجفان تهتكه واطلق الشوق والاغضاء (۱) تمسكه

جفاني القلب لما أن تملكه غيري فوا أسفا لو كنت أملكه

ما ضر من لم يدع مني سوى رمقي لو كان يمسح بالباقي فيتركه

قال الراوي: وأعجب ما رأيت في هذا الامر العجيب والحديث الغريب أن خديجه لم تفرغ من شعرها إلا وقد طرق الباب، فقالت لجاريتها: انزلي وانظري من بالباب، لعل هذا خبر من الاحباب، ثم أنشأ يقول:

أيا ريح الجنوب لعل علم من الاحباب يطفى بعض حرى

ولم لا حملوك إلى منهم سلاما أشتريه ولو بعمري

وحق ودادهم إنى كتوم وإنى لا أبوح لهم بسرى

أراني الله وصلهم قريبا وكم يسر أتى من بعد عسر

فيوم من فراقكم كشهرو شهر من وصالكم كدهر

قال: ثم نزلت الجارية وإذا أولاد عبدالمطلب بالباب، فرجعت إلى خديجه وقالت: يا سيدتي إن بالباب سادات العرب، ذوى (۲) المعالى والرتب، أولاد عبدالمطلب، (۱). الاعضاء خ ل. (۲). من ذوى المعالى خ ل. فرمقت (۱) خديجه رمق الهوى، ونزل بها دهش الجوى (۲)، وقالت: افتحى لهم الباب، وأخبرى ميسره يعتد لهم المساند والوسائد، فإنى أرجو أن يكونوا قد أتوني بحبيبي محمد، ثم قالت شعرا:

ألد حياتي وصلكم ولقاكم ولست ألد العيش حتى أراكم

وما استحسنت عيني من الناس غيركم ولا لذ في قلبى حبيب سواكم

على الرأس والعينين جمله سعيكم ومن ذا الذى فى فعلكم قد عصاكم (۳).

فها أنا محسوب (۴) عليكم بأجمعى وروحي ومالى يا حبيبي فداكم

وما غيركم فى الحب يسكن مهجتى وإن شتمت تفتيش قلبى فهاكم

قال صاحب الحديث: وبسط لهم ميسره المجلس بأنواع الفرش فما استقر بالقوم الجلوس إلا وقد قدم لهم أصناف الطعام والفواكه من الطائف والشام، فأكلوا وأخذوا فى الحديث، فقالت لهم خديجه من وراء الحجاب بصوت عذب، وكلام رطب: يا سادات مكة أضاءت بكم الديار، وأشرقت بكم الانوار، فلعل لكم حاجه فتضى، أو ملامه (۵) فتمضى، فإن حوائجكم مقضية، وقناديلكم مضيئه، فقال أبوطالب رضى الله عنه: جئناك فى حاجه يعود نفعها إليك، وبركتها عليك، قالت: يا سيدى وما ذلك؟ قال: جئناك فى أمر ابن أخى محمد، فلما سمعت ذلك غاب (۶) رشداه عن الوجود، وأيقنت بحصول المقصود، وقالت شعرا:

بذكر كم يطفى الفؤاد من الوجد ورؤيتكم فيها شفا أعين الرمذ

ومن قال: إني أشتفى (۷) من هواكم فقد كذبوا لو مت فيه من الوجد

وما لي لا أملا سرورا بقربكم وقد كنت مشتاقا إليكم على البعد

(۱). رمق: أطال النظر. (۲). الجوى: شدة الوجد من حزن أو عشق. (۳). فيما أردتم عصاكم خ ل. (۴). محبوب خ ل. (۵). الملمة: النازلة الشديدة من نوازل الدنيا. (۶). غابت عن الوجود خ ل. وهو الموجود فى المصدر. (۷). أشتكى لهواكم خ ل. تشابه سرى فى هواكم وخاطرى (۱) - فابدى الذى أخفى وأخفى الذى ابدى ثم قالت بعد ذلك: يا سيدى أين محمد حتى نسمع ما يقول (۲)؟ قال العباس رضى الله عنه: أنا آتيكم به، فنهض وسار يطلبه من الابطح (۳) فلم يجده، فالتفت يمينا وشمالا فقالوا: ما تريد (۴)؟ فقال: اريد محمدا، فقالوا له: فى جبل حرى (۵)، فسار إليه فإذا هو فيه نائما فى مرقد إبراهيم الخليل عليه السلام ملتفا ببرده وعند رأسه ثعبان عظيم فى فمه طاقة ریحان يروحه بها، فلما نظر إليه العباس قال: خفت عليه من الثعبان، فجدبت سيفى وهممت بالثعبان (۶)، فحمل الثعبان على العباس، فلما رأى العباس ذلك صاح من وقته ادركنى يا ابن أختى، ففتح النبى صلى الله عليه واله عينيه فذهب الثعبان كأنه لم يكن، فقال النبى صلى الله عليه واله: ما لى أرى سيفك مسلولا؟ قال: رأيت هذا الثعبان عندك، فسلفت سيفى وقصدته خوفا عليك منه، فعرفت فى نفسى الغلبة فصحت بك (۷)، فلما فتحت عينك ذهب كأنه لم يكن، فتبسم النبى صلى الله عليه واله، وقال: يا عم ليس هذا بثعبان، ولكنه ملك من الملائكة، ولقد رأيتته مرارا، وخاطبته (۸) جهارا، وقال لى: يا محمد إنى ملكك من عند ربى موكل بحراستك فى الليل والنهار من كيد الاعداء والاشرار، قال: ما ينكر فضلک يا محمد (۹)، فقال له: سر معى إلى دار خديجة بنت خويلد تكون أمينا على أموالها، تسير (۱). وظاهرى خ ل. (۲). فى المصدر: وأين محمد حتى نحدثه بما تريدون، ونسمع ما يقول. (۳). فى الابطح خ ل. (۴). فى المصدر: قال له بعض أهل مكة: أراك يا سيدى التفت يمينا وشمالا، من تطلب؟. (۵). فى المصدر: قال: كان هنا من ساعة وتوجه طالب جبل حرى. (۶). فى المصدر: فلما نظر إليه العباس خاف عليه من الثعبان أن يقتله فجدب سيفه وهم بالثعبان. (۷). فى المصدر: بعد قوله: مسلولا: قال: رأيت ما أرعبنى، قال: وما رأيت شيئا يشبه السحر، وما كان أبونا يعرف السحر ولا أنت أيضا تعرفه، فأيش هذا؟ قال: رأيت عند رأسك ثعبان عظيم فخفت عليك منه، وأردت قتله فحمل على فأرعبنى فصحت بك اه قلت: ولعل الصحيح: قال: وما رأيت؟ قال: رأيت شيئا. (۸). خاطبنى خ ل. وهو الموجود فى المصدر. (۹). فى المصدر بعد ذلك: وانى وجدت لك مكانا تعمل فيه، فتبسم النبى صلى الله عليه وآله وقال: وأين يكون هذا؟ قال عند خديجة تكون أمينا على أموالها. بها حيث شئت، قال: اريد الشام، قال: ذلك إليك، فسار النبى صلى الله عليه واله والعباس إلى بيت خديجة، وكان من عادته صلى الله عليه واله إذا أراد زيارة قوم سبقه النور إلى بيتهم، فسبقه النور إلى بيت خديجة، فقالت لبعدها ميسرة: كيف غفلت عن الخيمة حتى عبرت الشمس إلى المجلس؟ قال: لست بغافل عنها، وخرج فلم يجد تغير وتد ولا طنب، ونظر إلى العباس فوجده قد أقبل هو والنبى صلى الله عليه واله معه، فرجع وقال لها: يا مولاتى هذا الذى رأيت من أنوار محمد صلى الله عليه واله، فجاءت خديجة لتنظر إلى محمد، فلما دخل المجلس نهض أعمامه إجلالا له، وأجلسوه فى أوساطهم، فلما استقر بهم الجلوس قدمت لهم خديجة الطعام (۱) فأكلوا، ثم قالت خديجة: يا سيدى أنست بك الديار، وأضاءت بك الاقدار (۲)، وأشرقت من طلعتك الانوار، أترضى أن تكون أمينا على أموالى تسير بها حيث شئت؟ قال: نعم رضيت، ثم قال: اريد الشام، قالت: ذلك إليك، وإنى قد جعلت لمن يسير على أموالى مائة وقيء من الذهب الاحمر، ومائة وقيء من الفضة البيضاء، وجملين وراحتين (۳)، فهل أنت راض؟ فقال أبو طالب رضى الله عنه، رضى ورضينا، وأنت يا خديجة محتاجة إليه، لانه من حين خلق ما وقف له العرب على صبوء، وأنه مكين أمين، قالت خديجة: تحسن يا سيدى تشد على الجمل وترفع عليه الاحمال؟ قال: نعم، قالت: يا ميسرة: ايتنى ببعير حتى أنظر كيف يشد عليه محمد، فخرج ميسرة وأتى ببعير شديد المراس، قوى الباس، لم يجسر أحد من الرعاة أن يخرج من بين الابل لشدة بأسه، فأدناه ليركبه فهدر وشقشق (۴) واحمرت عيناه، فقال له العباس: ما كان عندك أهون من هذا البعير؟ تريد أن تمتحن به ابن أختينا؟ فعند ذلك قال النبى صلى الله عليه وآله: دعها يا عم، فلما سمع البعير كلام البشير النذير برك على قدمى النبى صلى الله عليه وآله، وجعل يمرغ وجهه على قدمى النبى

صلى الله عليه وآله ونطق بكلام فصيح وقال: (١). وما يوجب به الاكرام خ. قلت والزيادة موجودة في المصدر. (٢). الاقطار خ ل. (٣). وراحلة خ ل. وهو الموجود في المصدر. (٤). هدر البعير: ردد صوته في حنجرته. شقشق: هدر وأخرج شقشقه. والشقشقة: شئ كالرثة يخرج البعير من فيه إذا هاج. من مثلى وقد لمس ظهري سيد المرسلين؟ فقلن النسوة اللاتي كن عند خديجة: ما هذا إلا سحر عظيم قد أحكمه هذا اليتيم، قالت لهم خديجة: ليس هذا سحرا، وإنما هو آيات بينات، وكرامات ظاهرات، ثم قالت:

نطق البعير بفضل أحمد مخبرا هذا الذي شرفت به ام القرى
هذا محمد خير مبعوث أتى فهو الشفيح وخير من وطأ الثرى
يا حاسديه تمزقوا من غيظكم فهو الحبيب ولا سواه فى الورى

قال: وخرج أولاد عبدالمطلب وأخذوا في اهبه السفر (١)، فالتفت خديجة إلى النبي صلى الله عليه وآله وقالت: يا سيدى ما معك غير هذه الثياب، فليست هذه تصلح للسفر، فقال: لست أملك غيرها، فبكت خديجة وقالت: عندي يا سيدى ما يصلح للسفر، غير أنهم طوال فامهل (٢) حتى اقصرها لك، فقال: هلمى بها، وكان صلى الله عليه وآله إذا لبس القصير يطول وإذا لبس الطويل يقصر، كأنه مفصل عليه (٣)، فأخرجت له ثوبين من قباطى (٤) مصر، وجبة عديئة، وبردة يمانية، وعمامة عراقية، وخفين من الادييم، وقضيب خيزران، فلبس النبي صلى الله عليه وآله الثياب وخرج كأنه البدر فى تمامه (٥)، فلما نظرت إليه جعلت تقول:

اوتيت من شرف الجمال فنونا ولقد فنتت بها القلوب فتونا
قد كونت للحسن فيك جواهر فيها دعيت الجواهر المكنونا
يا من أعار (٦) الطيبى فى لفتاته (٧). للحسن جيدا ساميا وجفونا
انظر إلى جسمى النحيل وكيف قد أجريت من دمع العيون عيونا

(١). الابهة: العدة. وزاد فى المصدر: وإصلاح شأنهم. (٢). فتمهل خ ل. (٣). قد فصل عليه خ ل. وهو الموجود فى المصدر. (٤). القباطى والقباطى جمع القبطية، والقبطية والقبطية: ثياب من كتان منسوبة إلى القبط. وفى المصدر: وبردة يمانية. وفيه: وعمامة شريفة من دق العراق بحاشيتين من حرير. (٥). كأنه البدر عند التمام، إذا انجلي عنه الغمام خ ل، وهو الموجود فى المصدر. (٦). أغار خ. (٧). فى فلواته خ ل.

أسهرت عيني فى هواك صبابه وملئت قلبى لوعه (١) وجنونا

ثم قالت: يا سيدى عندك ما تركب عليه؟ قال: إذا تعبت ركبت أى بعير أردت، قالت: وما يحملنى على ذلك (٢)؟ لا كانت الاموال دونك يا محمد (٣)، ثم قالت لبعدها ميسرة: ايتنى بناقتى الصهباء حتى يركبها سيدى محمد، فأتى بها ميسرة وهى تزيد على الاوصاف، لا يلحقها فى سيرها تعب، ولا يصيبها نصب، كأنها خميه مضروبه، أو قبه منصوبه، ثم التفتت إلى ميسرة وناصح وقالت لهما: اعلمنا أنتى قد أرسلت إليكما أمينا على أموالى، وأنه أمير قريش وسيدها (٤)، فلا يد على يده، فإن باع لا يمنع، و ترك لا يؤمر، وليكن كلامكما له بلطف وأدب، ولا يعلو كلامكما على كلامه، قال لبعدها ميسرة: والله يا سيدتى إن لمحمد عندي محبة عظيمة قديمة، والآن قد تضاعفت لمحبتك له، ثم إن النبي صلى الله عليه وآله ودع خديجة وركب راحلته وخرج وميسرة وناصح بين يديه، وعين الله ناظرة إليه، فعندها قالت خديجة شعرا:

قلب المحب إلى الاحباب مجذوب وجسمه بيد الاسقام منهوب
وقائل كيف طعم الحب قلت له: الحب عذب ولكن فيه تعذيب
أقذى (٥) الذين على خدى لبعدهم دمي ودمعى مسفوح ومسكوب
ما فى الخيام وقد سارت ركابهم (٦). إلا محب له فى القلب (٧) محبوب
كأنما يوسف فى كل ناحية (٨). والحز (٩) فى كل بيت فيه يعقوب

(١). اللوعة: الحزن والهوى والوجد. (٢). على تعبك خ ل. (٣). فى المصدر: دونك وفداك يا محمد. (٤). فى المصدر: قد ارسلت محمدا على اموالى، فانه أمين قريش وسيدها. (٥). أقدى خ ل. (٦). جمالهم خ ل. (٧). فى الركب خ ل. (٨). راحله خ ل. (٩). والحى خ ل، وهو الموجود فى المصدر. والحز: ألم فى القلب. ثم إن النبى صلى الله عليه واله سار مجدا للسير إلى الابطح، فوجد القوم مجتمعين، وهم لقدومه منتظرون، فلما نظروا إلى جمال سيد المرسلين وقد فاق الخلق أجمعين فرح المحب (١)، واغتم الحاسد (٢)، وظهر الحسد والكمد فيمن (٣) سبقت له الشقاوة من المكذبين (٤)، وزادت عقيدة من سبقت له السعادة من المؤمنين، فلما نظر العباس إليهم أنشأ يقول:

يا مخجل الشمس والبدر المنير إذا تبسم الثغر لمع البرق منه أضا

كم معجزات رأينا منك قد ظهرت يا سيدا ذكره يشفى به المرضى

فلما نظر النبى صلى الله عليه واله إلى أموال خديجة على الارض ولم يحمل منها شئ زعق على العبيد، وقال: ما الذى منعكم عن شد رحالكم؟ قالوا يا سيدنا لقله عددنا، وكثرة أموالنا، فأبرك راحلته، ونزل ولوى ذيله فى دور منطقته وصار يزعق بالبعير فيقول: ياذن الله تعالى، فتعجب الناس من فعله، فنظر العباس إلى النبى صلى الله عليه واله وقد احمرت وجناته من العرق، فقال: كيف اخلى الشمس تفرح هذا الوجه الكريم؟ فعمد إلى خشبه وقال: لاتخذن منها حشفه (٥) تظل (٦) محمدا من حر الشمس، فارتجت الاقطار وتجلى الملك الجبار، وأمر الامين جبرئيل عليه السلام أن يهبط (٧) إلى رضوان خازن الجنان وقل له: يخرج لك الغمامة التى خلقتها لحبيبي محمد صلى الله عليه واله قبل أن أخلق آدم بألفى عام، وانشرها على رأس حبيبي محمد، فلما رأوها شخصت نحوها الابصار، وقال العباس: إن (٨) محمدا لكريم على ربه، ولقد استغنى عن حجفتى (٩)، ثم أنشأ يقول: (١). المحبون خ ل، وفى المصدر: المحبوب. (٢). الحاسدون خ ل، وفى المصدر: الحسود. (٣). ممن خ ل، وهو الموجود فى المصدر. (٤). فى المصدر: وكتب من المكذبين، وبعده: وكتب من المؤمنين. (٥). الحشفة: الترس من جلد بلا خشب وفى المصدر المحففة. (٦). تظلل خ ل. (٧). اهبط خ ل. (٨). والله إن خ ل، وهو الموجود فى المصدر. (٩). فى المصدر: عن محفتى.

وقف الهوى بى حيث كنت (١) فليس لى متقدم عنكم ولا متأخر

ثم سار القوم حتى نزلوا بجحفة الوداع وحطوا رحالهم حتى يلحق بهم المتأخرون فقال مطعم بن عدى: يا قوم إنكم سائرون إلى أرض كثيرة المهامه والاوعار (٢)، وليس لكم مقدم تستشيرون به وترجعون إلى أمره، والرأى عندى أنكم تقدمون عليكم رجلا لتستندوا إلى رأيه، وترجعوا إلى أمره عن المنازع والمخالف، قالوا: نعم ما أشرت به، فقال بنو مخزوم: نحن نقدم علينا أخانا عمرو بن هشام المخزومى، وقال بنو عدى: نحن نقدم علينا أميرنا مطعم بن عدى، وقال بنو النضر: نحن نقدم علينا أميرنا النضر بن الحارث، وقال بنو زهرة: نحن نقدم علينا أميرنا احيه بن الجلاح، وقال بنو لوى: نحن نقدم علينا أبا سفيان صخر بن حرب، وقال ميسرة: والله ما نقدم علينا إلا سيدنا محمد بن عبدالله، وقال بنو هاشم: ونحن أيضا نقدم علينا محمدا، فقال أبو جهل: لان (٣) قدمتم علينا محمدا لاضعن هذا السيف فى بطنى، واخرجه من ظهري، فقبض حمزة على سيفه وقال: يا وغد (٤) الرجال، ويا نذل الافعال (٥)، والله ما اريد إلا أن يقطع الله يديك ورجليك ويعمى عينيك، فقال له النبى صلى الله عليه واله: اغمد سيفك يا عماء، ولا تستفتحوا سفركم بالشر، دعوهم يسيرون أول النهار، ونحن نسير آخره، فإن التقدم لقريش، وكان صلى الله عليه واله أول من تكلم بهذه الكلمة، وسار أبو جهل ومن يلوذ به، وقد استغنم (٦) من بنى هاشم الفرصة، وهو ينشد ويقول:

لقد ضلت حلوم بنى قصى وقد زعموا بتسييد (٧) اليتيم

(١). أنت خ ل. (٢). المهامه: المفازة البعيدة. البلد القفر. والوعر: المكان الصلب. المكان المخيف الوحش. (٣). والله لان خ ل، وفى المصدر: والله والله لان. (٤). الوغد: الضعيف العقل. الاحمق. الدنى. (٥). الفعال خ ل قلت: وهو الموجود فى المصدر، قوله نذل من نذل أى كان خسيسا محتقرا. كان ساقطا فى دين أو حسب فهو نذل.

(٦). فى المصدر: وقد استغنموا الفرصة. (٧). بتسديد خ ل.

وراموا للخلافة (١) غير كفو فكيف يكون ذا الامر العظيم؟

وإني فيهم ليث حمى بمصقول ولي جد كريم

فلو قصدوا عبيدة أو ظليما وصخر الحرب ذا الشرف القديم

لكننا راضيين لهم وكنا لهم تبعا على خلف (٢) ذميم

فأجابه العباس يقول:

ألا أيها الوغد الذى رام ثلبنا أتثلب قرنا (٣) فى الرجال كريم

أتثلب ياويك الكريم أخوا التقى حبيب لرب العالمين عظيم

ولو لا رجال قد عرفنا محلهم وهم عندنا فى مجذب (٤) ومقيم (٥).

لدارت سيوف يفلق الهام حدها بأيدى رجال كالليوث تقيم

حماء كماء (٦) كالا سود ضراغم إذا برزوا ردوا لكل زعيم

ثم إن القوم ساروا إلى أن بعدوا عن مكة، فنزلوا بواد يقال له: واد الامواه، لانه مجتمع السيول (٧) وأنهار الشام، ومنه تنبع عيون

الحجاز، فنزل به القوم وحطوا رحالهم، وإذا بالسحاب قد اجتمع (٨)، فقال النبي صلى الله عليه واله: ما أخوفنى على أهل هذا الوادى

أن يدهمهم (٩) السيل فيذهب بجميع أموالهم، والرأى (١٠) عندى أن نستند إلى هذا الجبل، قال له العباس: نعم ما رأيت يا ابن أختى،

فأمر النبي صلى الله عليه واله أن ينادى

(١). للرياسة خ ل. (٢). بلا- خلف خ ل. (٣). القرن: السيد. (٤). المجذب خ ل. (٥). ومهيم خ ل. (٦). الكماء جمع الكمى: الشجاع، أو

لابس السلاح لانه يكمى نفسه أى يسترها بالدرع والبيضة. (٧). فى المصدر: وسمى بذلك لانه مجمع السيول. (٨). قد أقبل خ ل وهو

الموجود فى المصدر. (٩). أى غشيم. (١٠). ولكن الرأى خ ل. فى القافلة أن ينقلوا رحالهم إلى نحو الجبل (١) مخافة السيل، ففعلوا إلا

رجلا من بنى جمح (٢) يقال له: مصعب، وكان له مال كثير: فأبى أن يتغير (٣) من مكانه، وقال: يا قوم ما أضعف قلوبكم؟ تنهزمون

عن شئ لم تروه ولم تعانيوه؟ فما استتم كلامه إلا وقد ترادفت السحاب والبرق ونزل السيل وامتلا الوادى من الحافة إلى الحافة (٤)، و

أصبح الجمحى وأمواله كأنه لم يكن، وأقام القوم فى ذلك المكان أربعة أيام والسيل يزداد، فقال ميسرة: يا سيدى هذه السيول لا

تنقطع إلى شهر، ولا تقطعه السفار (٥)، و إن أقمنا هاهنا أضر بنا المقام، ويفرغ الزاد، والرأى (٦) عندى أن نرجع إلى مكة، فلم يجبه

النبي صلى الله عليه واله إلى ذلك، ثم نام فرأى فى منامه ملكا يقول له: يا محمد لا تحزن، إذا كان غداة غد مر قومك بالرحيل، وقف

على شفير الوادى، فإذا رأيت الطير الابيض قد خط بجناحه فاتبع الخط، وأنت تقول: بسم الله وبالله، وأمر قومك أن يقولوا: هذه

الكلمة، فمن قالها سلم، ومن حاد عنها غرق، فاستيقظ النبي صلى الله عليه واله وهو فرح مسرور، ثم أمر ميسرة أن ينادى فى الناس

بالرحيل، فرحلوا وشد ميسرة رحاله، فقال الناس: يا ميسرة وكيف نسير وهذا الماء لا تقطعه إلا السفن؟ فقال: أما أنا فإن محمدا أمرنى،

وأنا لا- اخالفه فقال القوم: ونحن أيضا لا نخالفه، فبادر القوم، وتقدم النبي صلى الله عليه واله ووقف على شفير الوادى، وإذا بالطير

الايض قد أقبل من ذروة الجبل. وخط بجناحه خطا أبيض يلمع، فشم النبي صلى الله عليه واله أذياله واقتحم الماء وهو يقول: بسم الله

وبالله، فلم يصل الماء إلى نصف ساقه، ونادى أيها الناس لا يدخل أحد منكم الماء حتى يقول هذه الكلمة، فمن قالها سلم، (١). فى

المصدر: لحف الجبل قلت: هو بالكسر: أصل الجبل. (٢). فى نهاية الارب ٢٠٣: بنو جمح بطن من بنى هصيص من قريش من

العدنانية. (٣). فى المصدر: أن ينتقل. (٤). فى المصدر: والبرق قد لمع، والغيث قد نزل، والسيل قد تكاثر، وامتلاء الوادى من الفج إلى

الفج. (٥). السفن خ ل وهو الموجود فى المصدر. (٦). ولكن خ ل. ومن حاد عنها هلك، فاقتحم القوم الماء وهم يقولون: الكلمة (١)،

ولم يتأخر من القوم سوى رجلين: أحدهما من بنى جمح، والآخر من بنى عدى، فقال العدوى: بسم الله وبالله، وقال الجمحى: بسم

اللائت والعزى، فغرق الجمحى وأمواله، وسلم العدو و أمواله، فقال القوم للعدوى: ما بال صاحبك غرق؟ قال: إنه قد عوج لسانه وخالف قول النبى صلى الله عليه واله (۲) فغرق، فاعتم أبو جهل لعنه الله وقومه، وقالوا: ما هذا إلا سحر عظيم، فقال له بعض أصحابه: يا ابن هشام ما هذا بسحر، ولكن والله ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء أفضل من محمد، فلم يرد جوابا، وساروا حتى نزلوا على بئر وكان تنزل عليه العرب فى طريق الشام (۳)، فقال أبو جهل: والله لا جاد فى نفسى غبنه (۴) عظيمة إن رد محمد من سفره هذا سالما، ولقد عزمت على قتله، وكيف لى بالحيلة فى قتله وهو ينظر من ورائه كما ينظر من أمامه، ولكن أفعل فسوف تنظرون، ثم عمد إلى الرمل والحصى وملا حجره وكبس (۵) به البئر، فقال أصحابه: ولم تفعل ذلك؟ فقال: أريد دفن البئر حتى إذا جاء ركب بنى هاشم وقد أجهدهم العطش فيموتوا عن آخرهم، فتبادر القوم بالرمل والحصى ولم يتركوا للبئر أثرا، فقال أبو جهل لعنه الله: الآن قد بلغت مرادى، ثم التفت إلى عبد له اسمه فلاح وقال له: خذ هذه الراحلة، وهذه القربة والزاد واخف تحت الجبل (۶)، فإذا جاء ركب بنى هاشم يقدمهم محمد، وقد أجهدهم العطش والتعب ولم يجدوا للبئر أثرا فيموتوا فأتنى بخبرهم، فإذا أتيتنى وبشرتنى بموتهم أعتقتك وزوجتك بمن تريد من أهل مكة، فقال: حبا وكرامه، ثم سار أبو جهل وتأخر العبد كما أمره مولاه، وإذا بركب بنى هاشم قد أقبل يتقدمهم محمد، فتبادر القوم إلى البئر فلم يجدوا له أثرا، فضاقت صدورهم (۱). فى المصدر: وهم يقولون: بسم الله وبالله. (۲). فى المصدر: قول محمد (۳). أضاف فى المصدر: فحطوا رحالهم، وسقوا دوابهم، وأخذوا راحة. (۴). حرقة خ ل. (۵). كبس البئر: سواها ودفنها. (۶). لحف الجبل. وأيقنوا بالهلاك، فلاذوا بمحمد صلى الله عليه واله (۱)، فقال لهم: هل هنا موضع يعرف بالماء؟ قالوا نعم بئر قد ردمت (۲) بالرمل والحجارة (۳)، فمشى النبى صلى الله عليه واله حتى وقف على شفير البئر فرفع طرفه إلى السماء ونادى: يا عظيم الاسماء، يا باسط الارض، يا رافع السماء، قد أضر بنا الظمأء، فاسقنا المآء، فإذا بالحجارة والرمل قد تصلصلت (۴)، وعين المآء قد نبعت وتفجرت، وجرى المآء من تحت أقدامه، فسقى القوم دوابهم، وملئوا قربهم، وساروا و سار العبد إلى مولاه، وقال: ما وراءك يا فلاح؟ وقال: والله ما أفلح من عادى محمدا، وحدثهم بما عاين منه، فامتلى أبو جهل غيظا، وقال للعبد: غيب وجهك عنى، فلا أفلحت أبدا، ثم سار حتى وصل واديا من أودية الشام يقال له: ذبيان، وكان كثير الاشجار، إذ خرج من ذلك الوادى ثعبان عظيم كأنه النخلة السحوق، ففتح فاه وزفر، وخرج من عينيه الشرار، فجفلت منه ناقة أبى جهل لعنه الله، ولعبت بيديها ورجليها ورمته فكسرت أضلاعه، فغشى عليه، فلما أفاق قال لعيده: تأخروا (۵) إلى جانب الطريق، فإذا جاء ركب بنى هاشم يتقدمهم محمد قدموه علينا حتى إذا رأته ناقته الثعبان فعسى أن ترميه إلى الارض فيموت، ففعل العبيد ما أمرهم به، وإذا بركب بنى هاشم قد أقبل يتقدمهم محمد، فقال النبى صلى الله عليه واله: يا ابن هشام أراكم قد نزلتم وليس هو وقت نزولكم؟ فقال له: يا محمد، والله قد استحييت أن أتقدم عليك، وأنت سيد أهل الصفا، وأعلا حسبا ونسبا، فتقدم، فلعن الله من يبغضك، وفرح العباس بذلك، وأراد العباس أن يتقدم فنهاه النبى صلى الله عليه واله وقال: ارفق يا عم، فما تقديمهم لنا إلا لمكيدة لنا (۶)، ثم إنه صلى الله عليه واله تقدم أمامهم ودخل إلى ذلك الشعب، وإذا بالثعبان قد ظهر فجفلت منه ناقة النبى صلى الله عليه وآله، فزقق بها النبى صلى الله عليه واله وقال: ويحك (۱). فى المصدر: وشكوا إلى النبى صلى الله عليه وآله. (۲). أى سدت. (۳). فى المصدر: والحصى. مكان والحجارة. (۴). تصلصل: صوت.

(۵). فى المصدر: تنحوا. (۶). فى المصدر: فما قدمونا سوددا، وانما هى مكيدة، فقف حتى أتقدم أنا. ثم إن النبى. إه. كيف تخافين وعليك خاتم الرسل وإمام البشر؟ (۱). ثم التفت إلى الثعبان وقال له: ارجع من حيث أتيت، وإياك أن تتعرض لاحد من الركب (۲)، فنطق الثعبان بقدرة الله تعالى، وقال: السلام عليك يا محمد، السلام عليك يا أحمد، فقال النبى صلى الله عليه واله: السلام على من اتبع الهدى، وخشى عواقب الردى، وأطاع الملك الاعلى، فعندها قال: يا محمد ما أنا من هوام الارض، وإنما أنا ملك من ملوك الجن واسمى الهام بن الهيم، وقد آمنت على يد أبيك إبراهيم الخليل، وسألته الشفاعة، فقال: هى لولد يظهر من نسلى يقال له: محمد، ووعدنى (۳) أن أجمع بك فى هذا المكان، وقد طال بى الانتظار، وقد شاهدت المسيح عيسى بن مريم عليه السلام ليلة عرج به إلى السماء وهو يوصى الحوارين باتباعك، والدخول فى ملتك، والآن قد جمع الله شملى بك، فلا تنسنى من الشفاعة يا سيد المرسلين،

فقال له النبي صلى الله عليه واله: لك ذلك على، فعد من حيث جئت، ولا تتعرض لاحد من الركب، فغاب الثعبان، فلما نظر القوم إلى كلامه عجبوا من ذلك وازداد أعمام النبي صلى الله عليه وآله يقينا وفرحا. وازداد الجنود (٤) غيظا وحسدا، فأنشأ العباس يقول:

يا قاصدا نحو الحطيم وزمزم بلغ فضائل أحمد المتكرم

واشرح لهم ما عاينت عيناك من فضل لاحمد والسحاب الاركم

قل وأت بالآيات (٥) فى السيل الذى ملاء الفجاج بسيله المتراكم (٦).

ونجى الذى لم يخط قول محمد وهو الذى أخطا بوسط جهنم

والبئر لما أن أضربنا الظمآء فدعا الحبيب إلى الاله المنعم

فاضت عيوننا ثم سالت أنهرا وغدا السحود بحسرة وتغمغم

(١). خاتم النبيين وامام المرسلين خ ل وفى المصدر: سيد المرسلين وخاتم النبيين. (٢). أضاف فى المصدر: فانى محمد رسول الله،

والا شكوتك إلى إله السماء. (٣). وأوعدنى خ ل، وهو الموجود فى المصدر. (٤). الحسود خ ل، وهو الموجود فى المصدر. (٥). قد

بانت الايات خ ل. (٦). المتلاطم خ ل. والهام بن الهيم لما أن رأى خير البرية جاء كالمستسلم

ناداه أحمد فاستجاب مليا وشكى المحبة كالحبيب (١) المغرم

من عهد إبراهيم ظل مكانه يرجو الشفاعة خوف جسر (٢) جهنم

من ذا يقاس أحمد فى الفضل من كل البرية من فصيح وأعجم

وبه توسل فى الخطيئة آدم فليعلم الاخبار من لم يعلم

ولما فرغ العباس من شعره أجابه الزبير وأنشأ يقول شعرا:

يا للرجال ذوى البصائر والنظر قوموا انظروا أمرا مهولا قد خطر (٣).

هذا بيان صادق فى عصرنا من سيد عالى المراتب مفتخر

آياته قد أعزجت كل الورى من ذا يقانس عدها أو يختصر (٤).

منها الغمام تظله مهما مشى أنى يسير تظله وإذا خطر (٥).

وكذلك الوادى أتى مترادفا بالسيل يسحب للحجارة والشجر

ونجى الذى قد طاع قول محمد وهوى المخالف مستقرا فى سقر

وأزال عنا الضيم من حر الظماء من بعد ما بان التقلقل والضجر

والبئر فاضت بالمياء وأقبلت تجرى على الارض (٦) أشباه النهر (٧).

الهام فيه عبارة (٨) ودلالة لذوى العقول ذوى (٩) البصائر والفكر

كاد الحسود يذوب مما عاينت عيناه من فضل لاحمد قد ظهر

(١). كالكتيب خ ل. (٢). حر خ ل. (٣). حضر خ ل. (٤). مالا يقاس بعدها أو تنحصر خ ل. (٥). خضر خ ل. (٦). أراض وآراض جمع

الارض. (٧). على وجه الثرى شبه النهر خ ل. (٨). عزة خ ل. (٩). ذووا خ ل. صفحه : ٣٨

يا للرجال ألا انظروا أنواره تعلوا على نور الغزاة والقمر

الله فضل أحمدا واختاره ولقد أذل عدوه ثم احتقر

فأجابه حمزة رضى الله عنه يقول:

ما نالت الحساد فيك مرادهم طلبوا نقوص الحال منك فزادا

كادوا وما خافوا عواقب كيدهم والكيد مرجعه على من كادا

ما كل من طلب السعادة نالها بميكدة أو أن يروم عنادا
يا حاسدين محمدا يا ويلكم حسدا تمزق منكم الاكبادا
الله فضل أحمدا واختاره ولسوف يملكه الورى وبلادا (١).
وليملان الارض من إيمانه وليهدين عن الغوى (٢) من حادا

قال: فشكرهم النبي صلى الله عليه واله على ذلك وساروا جميعا ونزلوا واديا كانوا يتعاهدون فيه الماء قديما فلم يجدوا فيه شيئا من الماء، فشم النبي صلى الله عليه واله عن ذراعيه، وغمس كفيه فى الرمل، ورمق السماء (٣)، وهو يحرك شفثيه فنبع الماء من بين أصابعه تيارا (٤)، وجرى على وجه الارض أنهارا، فقال العباس: امسك يا ابن أخى حذرا من الماء أن يغرق أموالنا ثم شربوا (٥)، وملؤا قربهم، وسقوا دوابهم، فقال النبي صلى الله عليه واله لميسرة: لعل عندك شيئا من التمر فأحضره، وكان يأكل التمر، ويغرس النوى فى الارض (٦)، فقال له العباس: لم تفعل ذلك يا ابن أخى؟ قال: يا عم اريد أن أغرسها نخلا، قال: ومتى تطعم؟ (٧). (١).
وليملكن جمع الورى وبلادا خ ل. (٢). من الغوى خ ل. (٣). ورمق بطرفه إلى السماء خ ل. (٤). من تار الماء: هاج. والتيار: سريع الجرى. والموج الهائج. (٥). فى المصدر: امسك يا ابن أخى فقد كاد الماء يغرق رحالنا، ثم شربوا. (٦). فى المصدر: فقال النبي صلى الله عليه وآله: يا عم ما عندك شئ من التمر نأكل؟ قال العباس: نعم، فأناه العباس بقليل من التمر، وكان يأكل التمر ويبل النوى بريقه ثم يغمسه فى الثرى. (٧). فى المصدر: متى يثمر ويطعم؟ قال: الساعة نأكل منها ونتزود إن شاء الله تعالى، فقال له العباس: يا ابن أخى النخلة إذا غرست تثمر فى خمس سنين (١)، قال: يا عم سوف ترى من آيات ربي الكبرى، ثم ساروا حتى تواروا عن الوادى، فقال: يا عم (٢) ارجع إلى الموضوع الذى فيه النخلات واجمع لنا ما نأكله، فمضى العباس فرأى النخلات قد كبرت، وتمايلت (٣) أثمارها، وأزهت (٤) فأوقر منها راحلته، والتحق بالنبي صلى الله عليه واله، فكان يأكل من التمر ويطعم القوم فصاروا متعجبين من ذلك، فقال أبو جهل لعنه الله: لا تأكلوا يا قوم مما يصنعه محمد الساحر، فأجابه قومه وقالوا: يا ابن هشام اقصر عن الكلام، فما هذا بسحر، ثم سار القوم حتى وصلوا عقبه أيله، وكان بها دير، وكان مملوا رهبانا، وكان فيهم راهب يرجعون إلى رأيه وعقله يقال (٥) له: الفيلق بن اليونان بن عبدالصليب، وكان يكنى أبا خبير، وقد قرء الكتب، وعنده سفر فيه صفة النبي صلى الله عليه واله من عهد عيسى بن مريم عليه السلام، وكان إذا قرأ الانجيل على الرهبان ووصل إلى صفات النبي صلى الله عليه وآله بكى، وقال: يا أولادى متى تبشرونى بقدم البشير النذير، الذى يبعثه الله من تهامة، متوجا بتاج الكرامة، تظله الغمامة، يشفع فى العصاة يوم القيامة (٦)، فقال له الرهبان: لقد قتلت نفسك بالبكاء والاسف على هذا الذى تذكره، وعسى أن يكون قد قرب أوانه، فقال: إى والله إنه قد ظهر بالبيت الحرام، ودينه عنه الله الاسلام، فمتى تبشرونى بقدمه من أرض الحجاز، وهو تظله الغمامة، وأنشأ يقول شعرا:

لان نظرت عينى جمال أحبتى وهبت لبشرى الوصل ما ملكت يدي

وملكته روى ومالى غيرها وهذا قليل فى محبة أحمد

(١). فى المصدر: ثلاث سنين. (٢). فى المصدر: فالتفت النبي صلى الله عليه وآله إلى عمه العباس فقال: يا عم. (٣). فى المصدر: وبسقت بالتمر، وتمايلت. (٤). أزهت خ ل. (٥). فى المصدر: يعتمدون بقوله ويرجعون إلى رأيه يقال. (٦). أضاف فى المصدر بعد ذلك: ودام على ذلك زمانا طويلا.

سألت إلهى أن يمن بقربه ويجمع شملى بالنبي محمد

قال: وما زال الراهب كلما ذكر الحبيب أكثر النحيب إلى أن حال (١) منه النظر وزاد به الفكر، فعند ذلك أشرف بعض الرهبان، وقد أشرقت الانوار من جبين النبي المختار، فنظر الرهبان إلى الانوار وقد تلالات من الركب، وقد أقبل من الفلا وأشرق (٢) وعلا، تقدمهم سيد الامم، وقد نشرت على رأسه الغمامة، فقالوا: يا أبا الرهبان (٣) هذا ركب قد أقبل من الحجاز، فقال: يا أولادى وكم ركب قد أقبل وأتى وأنا اعلى نفسى بلعل وعسى؟ قالوا: يا أبانا قد رأينا نورا قد علا، فقال (٤): الآن قد زال الشقاء، وذهب العناء، ثم رفع طرفه

نحو السماء وقال: إلهي وسيدي ومولاي بجاه هذا المحبوب الذي زاد فيه تفكري إلا ما رددت على بصري، فما استتم كلامه حتى رد الله عليه بصره، فقال الراهب للرهبان: كيف رأيتم جاه هذا المحبوب عند علام الغيوب، ثم أنشأ يقول:

بدا النور من وجه النبي فأشرق وأحيا محبا بالصباة محرقا (۵).

وأبرأ عيوننا قد عمين من البكاء وأصبح من سوء المكاره مطلقا

ترى هل ترى عيناي طلعه وجهه وأصبح من رق الضلالة معتقا

ثم قال: يا أولادى إن كان هذا النبي المبعوث فى هذا الركب ينزل (۶) تحت هذه الشجرة فإنها (۷) تخضر وتثمر، فقد جلس تحتها عدة من الانبياء، وهى من عهد عيسى ابن مريم عليه السلام يابسة، وهذه البئر لم نر فيها (۸) ماء فإنه يأتى إليها ويشرب منها، فما كان (۱). فى المصدر: خلل (۲). والنور قد أشرق خ ل، وهو الموجود فى المصدر، وفيه: والركب قد أقبل من الفلا (۳). فى المصدر: يا أبانا (۴). فى المصدر: بعد قوله: قد علا: فقال: رأيتم النور؟ قالوا: نعم، قال (۵). موتقا خ ل (۶). فهو ينزل خ ل (۷). وانها خ ل (۸). من مدة مديدة لم نر خ ل. إلا قليلا وإذا الركب قد أقبل وحول البئر قد نزلوا، وحطوا الاحمال عن الجمال، وكان النبي صلى الله عليه واله يحب الخلوة بنفسه، فأقبل تحت الشجرة فاحضرت وأثمرت من وقتها وساعتها، فما استقر بهم الجلوس حتى قام النبي صلى الله عليه واله فمشى إلى البئر فنظر إليها واستحسن عمارتها، وتفل فيها فتفجرت منها عيون كثيرة، ونبع منها ماء معين، فلما رأى الراهب ذلك قال: يا أولادى هذا هو المطلوب فبادروا بصنع اللوائم من أحسن الطعام لتتشرف بسيد بنى هاشم، فإنه سيد الانام، لناخذ منه الذمة (۱) لسائر الرهبان، فبادر القوم لامره طائعين، وصنعوا اللوائم، وقال لهم: انزلوا إلى أمير هذا القوم (۲) وقولوا له: إن أبانا يسلم عليك، ويقول لك: إنه قد عمل (۳) وليمة وهو يسألك أن تجيبه وتأكل من زاده، فنزل بعض الرهبان فما رأى أحسن من أبى جهل لعنه الله، ولم ير رسول الله صلى الله عليه وآله، فأخبر أباه جهل بمقالة الراهب، فنادى فى العرب: إن هذا الراهب قد صنع لاجلى وليمة، واريد أن تجيبوا لدعوته (۴)، فقال القوم: من نترك عند أموالنا؟ فقال أبو جهل: اجعلوا محمدا عند أموالنا فهو الصادق الامين، وفى هذا المعنى قيل: شعر:

ومناقب شهد العدو بفضلها والفضل ما تشهد به الاعداء

فسار القوم إلى النبي صلى الله عليه وآله وسأله أن يجلس عند متاعهم. وسار القوم إلى الراهب يتقدمهم أبو جهل لعنه الله، وقد أعجب بنفسه، فلما دخلوا الدير أحضر (۵) لهم الطعام وناداهم بالرحب والاكرام، فأخذ القوم فى الاكل، وأخذ الراهب القلنسوة جعل ينظر فيه ويدور على القوم رجلا- رجلا (۶)، وجعل ينظر فيهم رجلا- رجلا فلم ير صفة النبي (۱). الذمم خ ل (۲). الركب خ ل (۳). فى المصدر: عمل لك. وفيه: أن تجيب عزيمة وتأكل وليمة (۴). فى المصدر: أن تجيبوا عزيمة. وتأكلوا من وليمة (۵). أحضروا (۶). وأخذ الراهب السفر فى يده وهو ينظر فيه ويدور على القوم رجلا- خ ل وهو الموجود فى المصدر. صلى الله عليه وآله (۱)، فرمى القلنسوة عن رأسه ونادى: واخييتاه، واطول شقوتاه (۲)، ثم جعل يقول: شعرا:

يا أهل نجد تقضى العمر فى أسف منكم وقلبي لم يبلغ أمانيه

يا ضيعة العمر لا وصل ألوذ به من قربكم لا ولا وعد ارجيه

قال: ثم بعد ذلك قال: يا سادات قريش هل بقى منكم أحمد (۳)؟ فقال أبو جهل: نعم بقى منا صبي صغير أجير على أموال بعض نساتنا، فما استتم كلامه حتى قام له حمزة وضربه ضربا وجيعا، وألقاه على قفاه، وقال: يا وغد الانام لم لا قلت: تأخر منا البشير النذير، السراج المنير، وما تركناه عند بضائعنا وأموالنا إلا لامانته وما فينا أصلح منه، ثم التفت حمزة إلى الراهب وقال: أرنى السفر، وأخبرنى بما فيه، فقال: سيدى هذا سفر فيه صفة النبي صلى الله عليه وآله، لا بالطويل الشاهق، ولا بالقصير اللاصق، معتدل القامة، بين كتفيه علامة، تظله الغمامة، يبعث من تهامة، شفيع العصاة يوم القيامة، قال العباس: يا راهب إذا رأيته تعرفه؟ قال: نعم، قال: سر معى إلى الشجرة، فإن صاحب هذه الصفة تحتها، فخرج الراهب من الدير يهرول فى خطواته حتى لحق بالنبي صلى الله عليه وآله، فلما رآه نهض

قائما لا- متكبيرا ولا- متجبيرا، فقال: مرحبا بالفيلق، بعد ما قال له الراهب: السلام عليك يا أبا الفتيان، فقال له النبي صلى الله عليه وآله وعليك السلام يا عالم الرهبان، ويا ابن اليونان يا ابن عبد الصليب (٤)، فقال الراهب: وما أدراك أنى الفيلق بن اليونان بن عبدالصليب؟ قال: الذى أخبرك أنى ابعث فى آخر الزمان بالامر العجيب، فانكب الراهب على قدميه يقبلهما وهو يقول: يا سيد البشر، لعلك أن تجيب لوليمتنا لتحصل لنا بها (٥) الكرامة. ونفوز بمحبتك يوم القيامة، فقال له النبي صلى الله عليه واله: اعلم أن القوم (١). فى المصدر: فلم يجد أحدا فيه الصفات التى عنده. (٢). فى المصدر: واطول تبعاه (٣). فى المصدر: أحد لم يحضر. (٤). فى المصدر: يابن اليونان بن عبدالصليب، قال: ومن أخبرك أنى. (٥). فى المصدر: بك. أودعونى فى أموالهم، فقال: يا مولاي تصدق علينا بالمسير، إن عدم لهم عقال على ببعير، فقال له النبي صلى الله عليه واله: سر، وسار معهم إلى ديرهم، وكان له بابان: واحد كبير، والآخر صغير، وقد وضعوا بحيال الباب الصغير كنيسة فيها تصاوير وتمائيل، فاذا دخل الرجل من الباب الصغير ليتلذذ بمعاجزه (١) وغرائب السجود للتصاوير فى الكنيسة، فخطر فى نفسه أنه يدخل النبي صلى الله عليه واله من الباب الصغير ليتلذذ بمعاجزه (١) وغرائب كراماته، فلما دخل الراهب أمامه داخله الفزع من النبي صلى الله عليه واله فلما دخل النبي صلى الله عليه واله من الباب القصير أمر الله تعالى عضادتى الباب أن ترتفع، فارتفع الباب حتى دخل النبي صلى الله عليه واله منتصب القامة، فلما أشرف على القوم قاموا له إجلالا، وأجلسوه فى أوساطهم على أعلى مكان، ووقف الراهب بين يديه، والرهبان حوله، فقدموا بين يديه طرائف الشام (٢)، ثم رمق الراهب بطرفه إلى السماء فقال: إلهى وسيدى ومولاي أرنى خاتم النبوة، فأرسل الله عزوجل جبرئيل ورفع ثيابه عن ظهره، فبان خاتم النبوة بين كتفيه، فسقط منه نور ساطع، فلما رآه الراهب خر ساجدا هيبه من ذلك النور، ثم رفع رأسه وقال: هو أنت حقا، ثم إن حمزة أنشأ يقول:

أنت المظلل بالغمام وقد رأى الرهبان أنك ذاك وانكشف الخبر

ربيت فى بجوح (٣) مكة بعد ما (٤). وضع الخليل وفاق فخرك من فخر

ورضعت فى سعد لثدى حلیمه كرما ففاض الثدى نحوك وانحدر

قال: فشكره النبي صلى الله عليه واله وتفرق القوم إلى رحالهم، وقد كمد أبوجهل غيظا، وبقي ميسرة والراهب مع النبي صلى الله عليه واله فقال الراهب: يا سيدى أبشر، فإن الله يوطئ لك رقاب (١). بمعجزاته خ ل وفى المصدر: لسدد معجزاته، ويشهدون غرائب كراماته اه قلت: لعله مصحف يسددون بمعجزاته. (٢). فى المصدر: والرهبان حوالبه، ومدحوه بأفصح لسان، وأوعده بالاجلال والاكرام، وقدموا بين يديه من طرائف الشام. (٣). بجوحه مكة: وسطها. (٤). حيث ما خ ل. العرب، وتملك سائر البلاد، وينزل عليك القرآن، وتدين لك الانام، ودينك عند الله هو الاسلام (١)، وتنكس الاصنام، وتمحق الاديان، وتخدم النيران، وتكسر الصلبان، ويبقى ذكرك إلى آخر الزمان، فأسألك يا سيدى أن تتصدق علينا بالذمام لسائر الرهبان لتأخذ منهم امتك الجزية فى ذلك الزمان، فياليتنى كنت معك حتى تبعث يا سيدى (٢)، فأعطاهم النبي صلى الله عليه واله الذمام، وأكرمهم (٣) غاية الاكرام. وقال الراهب لميسرة: يا ميسرة اقرأ مولاتك منى السلام، واعلم (٤) أنها قد ظفرت بسيد الانام، وأنه سيكون لك (٥) شأن من الشأن، وتفضل على سائر الخاص والعام، واحذرهما أن تفوتها القرب من هذا السيد، فإن الله تعالى سيجعل نسلها من نسله، وتبقى ذكرها إلى آخر الزمان، ويحسدها عليه كل أحد، وأعلمها أنه لا يدخل الجنة إلا من يؤمن به، ويصدق برسالته، وأنه أشرف الانبياء وأفضلهم، وأصفاهم سريرة، واحذر عليه من أعدائه اليهود فى الشام حتى يعود إلى بيت الحرام، ثم ودع الراهب وخرج النبي صلى الله عليه واله ولحق بالقوم، وساروا من وقتهم وساعتهم إلى أن نزلوا بأرض الشام (٦)، وحطوا رحالهم، فبادر أهل المدينة، واشتروا بضاعتهم، وباعت قريش بضائعها بأغلى أثمان، فى أحسن بيع، وأما ما كان من النبي صلى الله عليه واله فإنه لم يبع شيئا من بضاعته، فقال أبوجهل لعنه الله: والله ما رأيت خديجة سفره أشأم من هذه، لم يبع من بضاعتها شيئا (٧)، فلما أصبح الصباح نادى العرب (٨)، فلما أقبلت من كل جانب ومكان يريدون البضائع، فلم (١). أضاف فى المصدر هنا. وتبعث بالمعجزات والدلائل والايات البيئات. وفيه تنكسر الاصنام

وتمحو الاوثان. (۲). يا سيد ولد عدنان خ ل. وهو الموجود في المصدر. (۳). وأكرمه خ ل. (۴). وأعلمها خ ل. (۵). لها خ ل وهو الموجود في المصدر. (۶). فنزلوا بمدينة يقال لها: برا خ ل. وفي المصدر: حتى وصلوا الشام ونزلوا بمدينة برا. (۷). قط خ ل. (۸). أقلت العرب من دل خ ل. يجدوا إلا- بضائع خديجة، فباعها النبي صلى الله عليه واله بأضعاف ما باعت قريش (۱)، فاعتم أبو جهل لذلك غما شديدا، ولم يبق من بضائع خديجة إلا حمل أديم، فجاء رجل من اليهود يقال له سعيد بن قظمور، وكان من أحبار اليهود وكهانهم، وكان قد اطلع على صفة النبي صلى الله عليه واله فلما نظر إليه عرفه بالنور، وقال: هذا الذي يسفه أحلامنا (۲)، ويعطل أدياننا، ويرمل نسواننا، وأنا أحتال على قتله، ثم دنا من النبي صلى الله عليه واله وقال: يا سيدي بكم هذا الحمل؟ فقال: بخمس مائة درهم، لا- ينقص منها شيء، قال: اشتريت بشرط أن تسير معي إلى منزلي، وتأكل من طعامي حتى تحصل لنا البركة (۳)، فقال النبي صلى الله عليه واله: نعم، فأخذ اليهودي حمل الأديم وسار إلى منزله، وسار النبي صلى الله عليه واله، فلما قرب اليهودي من منزله سبق إلى زوجته، وقال لها: أريد منك أن تساعدني على قتل هذا الذي يعطل أدياننا، قالت: وكيف أصنع به؟ قال: خذي فرده (۴) الرحي واقعدى على باب الدار، فإذا رأيته قبض منا ثمن حمل الأديم وخرج امي عليه فرده الرحي (۵) حتى تقتليه، ونستريح منه، قال: فأخذت زوجة اليهودي الرحي، وطلعت على سطح الدار، فلما خرج النبي صلى الله عليه واله همت أن تلتقى عليه الرحي فأمسك الله يديها (۶)، ورجف قلبها، وقد غشى (۷) عليها من نور وجه رسول الله صلى الله عليه واله، وكان لها ولدان قائمان (۸) بفناء الدار فسقطت الرحي عليهما فماتا، فلما نظر اليهودي إلى ما جرى على أولاده نادى بأعلى صوته: يا بني قريظة فأجابوه من كل جانب ومكان، وقالوا له: ما ورائك؟ قال (۹): اعلموا أنه قد حل (۱۰).

(۱). واضاف في المصدر: وربحت بضائعها ربحا لم يخطر ببالهم. (۲). أي عقولنا. (۳). في المصدر: حتى تصل بكم البركة لانكم سكان بيت الله الحرام. (۴). طبقه الرحي خ ل. (۵). طبقه الرحي خ ل. (۶). على يديها خ ل. (۷). وكان قد غشى خ ل وهو الموجود في المصدر. (۸). نائمان خ ل وهو الموجود في المصدر. (۹). فقال خ ل وهو الموجود في المصدر. (۱۰). في المصدر: دخل. ببلدكم هذا الرجل الذي يعطل أديانكم، ويسفه أحلامكم (۱)، وقد دخل منزلي، و أكل من طعامي، وقتل أولادي، فلما سمعت اليهود ذلك منه ركبوا خيولهم، وجرودوا سيوفهم، وحملوا على قريش بأجمعهم، فلما نظر أعمام النبي صلى الله عليه واله إلى اليهود لبسوا دروعهم وبضهم (۲) وركبوا خيولهم العربية، وارتفع الصياح، وشهروا الصفاح (۳)، وقالوا: ما أبركه من صائح صاح (۴)، وركب حمزة على جواده وهو أشقر مضممر، حسن المنظر، مليح المخبر، صافي الجوهر، من خيل قيصر، وتقلد سيفه، واعتقل رمحه، ولبس درعه، وحمل على اليهود فهناك جاشت عليهم الخيل من كل مكان، وحل بهم الوبال، فأجمع (۵) رأيهم على أن ينفذوا منهم (۶) سبعة رجال من رؤسائهم بلا سلاح، فلما رأتهم قريش من غير سلاح قالوا: ما شأنكم! قالوا: يا معشر العرب إن هذا الرجل الذي معكم - يعنون بذلك النبي صلى الله عليه واله - أول من يبدئ بخراب دياركم، وقتل رجالكم، وتكسير أصنامكم، والرأى عندنا أن تسلموه لنا حتى نقتله ونستريح منه نحن وأنتم، فلما سمع حمزة الكلام قال: يا بلكم هيهات هيهات أن نسلمه إليكم، فهو نورنا وسراجنا، ولو تلفت فيه ارواحنا فهي فداء دون اموالنا، فلما سمع اليهود ذلك آيسوا (۷) من بلوغ مرادهم، ورجعوا على أعقابهم (۸)، فلما عاين قريش اليهود وقد إنقلب بعضهم على بعض رأوها فرصة (۱). أضاف في المصدر: ويخرب دياركم. (۲). في المصدر: لبسوا الدرود الداودية، واليسوف الهندية، والبيض الحلبية، والرماح الخطية.

(۳). أي سلوا سيوفهم ورفعوها. (۴). أضاف في المصدر: واليهود ثابتون لوقع الصفاح. (۵). في المصدر: فهناك حانت الاجال، ودارت عليهم الاحوال، وطحنت رحي الحرب رؤوس الابطال، وحل بهم الويل والنكال، وانهمزوا اليهود، وقد علاهم الويل، وحل بهم العذاب، فاجمعوا. (۶). في المصدر: إليهم. (۷). في المصدر: وان الارواح فداء والاموال، وان أردتم قطع الرؤوس واتلاف النفوس هلموا، فلما سمع اليهود كلامهم آيسوا. (۸). في المصدر أضاف: خائين. فرحل القوم يجدون السير إلى ديارهم، وقد غنموا أسلابا من اليهود، وخيلهم وسلاحهم، وقد فرحوا بالنصر والظفر، فلما استقاموا على الطريق قال لهم ميسرة: ما منكم أحد يا قوم إلا وقد سافر مرة

أو مرتين أو أكثر، فهل رأيتم أبرك من هذه السفرة، وأكثر من ربحها؟ وما ذلك إلا ببركة محمد صلى الله عليه واله، وهو قد نشأ فيكم وهو قليل المال، فهل لكم أن تجمعوا له شيئاً من بينكم على جهة الهدية حتى يستعين به على حاله، فقالوا له: والله لقد أصبت الرأي يا ميسرة، ثم إن القوم نزلوا منزلاً كثيراً الماء والأشجار والأنهار، فاستخرج كل واحد منهم شيئاً لطيفاً، وجاءوا به على سبيل الهدية، وكان يحب الهدية، ويكره الصدقة، فلما جمعه (١) بين يديه قالوا له: خذها مباركة عليك، فدفعتها إلى ميسرة ولم يرد جواباً، ثم إن القوم رحلوا يجدون السير، ويقطعون الفيافي والأودية إلى أن نزلوا دير الراهب، وهو الوادي الذي تزودوا منه التمر، ثم إنهم رحلوا حتى قربوا من مكة ونزلوا بحجفة (٢) الوداع، فأخذ الناس ينفذون إلى أهاليهم يبشرونهم بقدمهم وغنمهم، قال أبو جهل لعنه الله: يا قوم ما رأيت ربحاً أكثر من سفرتنا هذه، فقالوا (٣): نعم، قال: وأكثرنا أرباحاً محمد صلى الله عليه واله، قال: ما كنت أحسب أنه يجلبهم من أماكنهم، ويبيع عليهم بأعلى الثمن، ثم أخذ القوم في إنفاذ رسلهم، ونفذ أبو جهل وغيره (٤) رسلاً، فأقبل ميسرة إلى النبي صلى الله عليه واله وقال: يا قرّة العين هل ارشدك إلى خير يصل إليك؟ قال: ما هو؟ قال: تسير من وقتك وساعتك إلى مولاتي خديجة، وتبشرها بسلامة أموالنا، فإنها تعطى من يبشرها خيراً كثيراً، وأنا أحب أن يكون ذلك لك، فقم الآن وسر إلى مكة، وادخل على مولاتي خديجة وبشرها بسلامة أموالها، فقام النبي صلى الله عليه واله وقال: يا ميسرة اوصيك بمالك وبنفسك خيراً، وركب مستقبل الطريق وحده يريد مكة، وغاب عن الأبصار، فبعث الله ملكاً يطوى له البعيد، ويهون عليه الصعب الشديد، فلما أشرف على الجبال (١). في المصدر: جمعوها. (٢). في المصدر: بحجفة الوداع، بتقديم الجيم. (٣). في المصدر: قالوا يا سيدنا ما فينا من ربح مثل ما ربح محمد. (٤). ذكر في المصدر مكان غيره أسماء يطول ذكرهم. أرسل الله عليه النوم، فأوحى الله تعالى إلى جبرئيل: أن اهبط إلى جنات عدن، واخرج منه القبة التي خلقتها لصفوتي محمد صلى الله عليه واله قبل أن أخلق آدم عليه السلام بألفى عام، وانشرها على رأسه (١)، وكانت من الياقوت الأحمر، معلقة بعلائق من اللؤلؤ الأبيض يرى باطنها من ظاهرها، وظاهرها من باطنها، لها أربعة أركان، وأربعة أبواب، ركن من الربدجد، وركن من الياقوت، وركن من العقيان (٢) وركن من اللؤلؤ، وكذا الأبواب، فنزل جبرئيل واستخرجها فتباشرت الحور العين، وأشرفت من قصورها، وقلن: لك الحمد يا رحمان، هذا الآن يبعث صاحب القبة وهبت ريح الرحمة، وشفقت الأشجار، ونشر جبرئيل عليه السلام القبة على رأس النبي صلى الله عليه واله، وأحدقت الملائكة بأركانها، ثم أعلنوا (٣) بالتقديس والتسبيح، ونشر جبرئيل بين يديه ثلاثة أحلام، وتناولت الجبال، ونادت الأشجار والطيّار والملائكة، يقولون: لا إله إلا الله، محمد رسول الله صلى الله عليه واله، هنيئاً لك من عبد، ما أكرمك على الله تعالى؟ قال: وكانت خديجة متكئة على موضع عال وجواربها حولها، وعندها جماعة من نساء قريش، وهي تطيل النظر إلى شعاب مكة، إذ كشف الله تعالى عن بصرها دون غيرها، وقد نظرت (٤) نورا ساطعاً وضياء لامعاً من جهة باب المعلى، ثم إنها حققت النظر فرأت القبة والمحدثين بها، ناشرين أعلامها، والنبي صلى الله عليه واله نائم بها، فحارت في أمرها، فجعلت تنظر إليه، فقلن لها النسوة: ما لنا نراك باهتة يا بنت العم؟ فقالت: يا بنات العرب أنا نائمة أم يقظانة؟ فقلن: نعيذك بالله، بل أنت يقظانة، قالت لهن: انظروا (٥) إلى باب المعلى وانظروا (٦) إلى القبة، قلن: نعم رأينا، قالت لهن: وما (١). أضاف في المصدر: قال صاحب الحديث. (٢). العقيان: الذهب الخالص.

(٣). رفعوها خ ل، وفي المصدر: ثم أعلنوا بالتسبيح والتقديس والتهليل والتكبير والثناء على رب العالمين. (٤). في المصدر: فرأت. (٥). هكذا في نسخة المصنف والمصدر، والصحيح كما استظهر المصنف في الهامش، انظرن. (٦). هكذا في نسخة المصنف والمصدر، والصحيح كما استظهر المصنف في الهامش، انظرن.

الذي ترون (١) غير ذلك؟ قلن: نرى نورا ساطعاً، وضياء لامعاً، قد بلغ عنان السماء، قالت: وما الذي ترون (٢) غير ذلك؟ قلن: لم نر شيئاً، قالت: أما ترون (٣) القبة والراكب والطيّار الخضر المحديقين بالقبة، فقلن لها: لم نر شيئاً، قالت: أرى راكباً أبهى من نور الشمس في قبة خضراء (٤) لم أر أحسن منها على ناقة واسعة الخطأ، ولا شك أن الناقة هي ناقتي الصهباء، والراكب محمد صلى الله عليه واله، فقلن: يا سيدتنا ومن أين لمحمد صلى الله عليه واله ما تقولين، وليس يقدر على هذا كسرى ولا قيصر؟ فقالت لهن: فضل

محمد أعظم من ذلك، ثم إن الناقه دخلت بين الشعاب، ثم قصدت باب المعلى، ثم إن الملائكة عرجت إلى السماء، وعرج جبرئيل عليه السلام بالقبه والاعلام، وانتبه النبي صلى الله عليه واله من نومه، ودخل مكة، وقصد منزل خديجه فوجدها وهي تقول: متى يصل محمد حتى امتع بالنظر إليه؟ وهي تقوم وتقعده، وإذا بالنبي صلى الله عليه واله قد قرع الباب، قالت الجارية: من بالباب؟ قال: أنا محمد، قد جئت ابشر خديجه بقدم أموالها وسلامتها، فلما سمعت خديجه كلام رسول الله صلى الله عليه واله انحدرت إلى وسط الدار، ووقفت بالحجاب، وفتحت الجارية الباب، فقال: السلام عليكم يا أهل البيت، فقالت خديجه: هنيئا لك السلامة يا قره عيني، وأنت (٥) يهنئك سلامة أموالك، قالت خديجه: تهنئي سلامتك أنت يا قره العين، فوالله أنت عندي خير من جميع الاموال والاهل، ثم قالت: شعرا:

جاء الحبيب الذي أهواه من سفر والشمس قد أثرت في وجهه أثرا

عجبت للشمس من تقبيل وجنته (٦). والشمس لا ينبغي أن تدرك القمر

ثم قالت: يا حبيبي أين خلفت الركب؟ قال: بالجحفه، قالت: ومتى عهدك بهم؟ قال: ساعتى هذه، فلما سمعت خديجه كلامه اقشعر جلدتها، وقالت: سألتك بالله إنك فارقتهم بالجحفه؟ قال: نعم، ولكن طوى الله لى البعيد، قالت: والله ما كنت احب أن تجئ هكذا وحيدا، إنما كنت احب أن تكون أول القوم، وأنظر إليك، وأنت مقدم (١). هكذا فى النسخه، واستظهر المصنف فى الهامش أن الصحيح: ترين. (٢). هكذا فى النسخه، واستظهر المصنف فى الهامش أن الصحيح: ترين. (٣). هكذا فى النسخه، واستظهر المصنف فى الهامش أن الصحيح: ترين. (٤). فى المصدر: إنى أرى راكبا قد أنار من وجهه المشرق والمغرب فى قبه خضراء. (٥). فى المصدر: وانى. قلت: فعليه فيهنئك مصحف فنهئك. (٦). غرته خ ل. الرجال، وارسل إليك جوارى على رؤوس الجبال (١) بأيديهم المباخر والمعازف، وأمر عبيدى بالذبايح والعقائر، ويكون لك يوم مشهور، قال: يا خديجه إنى أتيت ولم يعلم بى أحد من أهل مكة، فإن أمرتني بالرجوع رجعت من هذه الساعه وتفعلين مرادك؟ فقالت له: يا سيدى امهل قليلا، ثم عملت له زادا ساخنا فوضعتة فى مزاده (٢)، وكانت العرب تعرفه بنقائه وطيب ريحه، وملات له قربه من ماء زمزم، وقالت له: ارجع أودعتك من طوى لك البعيد من الارض، فرجع النبي صلى الله عليه واله، ثم إن خديجه رجعت إلى موضعها لتتظر هل تعود القبه أم لا، وإذا بالقبه قد عادت وجبرئيل قد نزل، والملائكة قد أحدقوا بها كالاول، وفرحت خديجه بذلك، وأنشأت تقول:

نعم لى منكم ملزم أى ملزم ووصل مدى الايام لم يتصرم

ولو لم يكن قلب المتيم (٣) فيكم جريحا لما سالت دموعى بالدم

ولم يخل طرفى ساعه من خيالكم ومن حبكم قلبى ومن ذكركم فمى

ولو جبلا حملتموه بعادكم لمال وما زال (٤) جسمى وأعظمى

أشد على كبدى يدي فيردها بما فيه من وجد (٥) من الشوق مضرم

طويت الهوى والشوق ينشر طيه وكتمت أشجاني فلم تتكتم

فيارب قد طالت بنا شقه (٦) النوى وأنت قدير تنظم الشمل فانظم

قال: ثم إن النبي صلى الله عليه واله سار قليلا والتحق بالقوم، وبعضهم يقظان (٧)، وبعضهم رقود، فلما أحس به ميسره قال: من الطارق (٨) فى هذا الليل العاكر (٩)؟ قال: (١). فى المصدر: وارتب لك جوارى وعبيدى على رؤوس الجبال. (٢). فى المصدر: فى مزادته. (٣). المتيم: المحب العاشق. (٤). حال خ ل. (٥). جمر خ ل. (٦). مده خ ل. (٧). أيقاظ خ ل. وهو الموجود فى المصدر. (٨). السائر خ ل. وهو الموجود فى المصدر. (٩). من عكر الليل: اشتد سواده. أنا محمد بن عبدالله. قال: (١) يا سيدى ما عهدتك أن تهزء وعهدى بك أنك سائر، فما الذى أرجعك يا سيدى؟ فقال له: يا ميسره إنى سافرت ثم عدت، فضحكك ميسره وقال: سافرت إلى ذيل هذا الجبل، ثم عدت؟ قال النبي صلى الله عليه واله: بل قصدت البيت الحرام، فقال له ميسره: ما عهدت منك يا سيدى إلا الصدق،

فقال: يا ميسرة ما قلت لك إلا الصدق، فإن كان عندك شك فهذا خبز مولاتك خديجة، وهذا ماء زمزم، فلما نظر ميسرة إلى ذلك نهض قائما على قدميه، ونادى: يا معاشر قريش، ويا بنى النضر، ويا بنى زهرة، ويا بنى هاشم هل غاب محمد عنكم غير ساعتين أو أقل من ذلك؟ فقالوا: نعم، قال: قد سار إلى مكة ورجع، وهذا خبز مولاتي خديجة، وهذا ماء زمزم، فتعجب القم ودهشت عقولهم، وصاح أبو جهل لعنه الله وقال: لا- يبعد هذا على الساحر (٢)، فلما أصبح الصباح بلغ العرب، سبق الخبر بقدم القافلة، وخرج أهل مكة مبادرين، وسبق عبيد خديجة وجواربها و تفرقوا في شعاب مكة وأوديتها، بأيديهم المعازف والمباخر، فكان النبي صلى الله عليه واله ما يمر على عبد من عبيد خديجة إلا يعقر ناقه فرحا بقدمه، ثم تفرق الناس إلى منازلهم، ونظرت خديجة إلى جمالها وقد أقيمت كالعرائس، وكانت معتادة أن يموت بعض جمالها (٣) ويجرب بعضها إلا- تلك السفرة فإنها لم تنقص منها شعرة، فوقف قريش متعجبين من تلك الجمال، كلما مر بهم جمل بإزائه ناقه هيفاء فيقولون: لمن هذا (٤)؟ فيقال هذا (٥) ما (١). في المصدر: يا سيدى من ردك عن سرور يغم عليك؟ وكان عهدى بك أنك سائر إلى مولاتي خديجة، قال له النبي صلى الله عليه وآله: يا ميسرة سافرت ثم عدت، فضحك ميسرة وقال والله سيدى! ما عهدتك تستهزئ قط قال: يا ميسرة ما قلت لك الا صدقا. (٢). استظهر المصنف أن (على) (مصحف) عن (.) وفي المصدر: قال: فصاح بهم أبو جهل لعنه الله وقال: ما الذى أراه بكم؟ قالوا: ان محمدا سار إلى مكة ورجع من ساعته، قال: انصرفوا إلى رحالكم، فلو كان غير محمد لكان عجبا، ولكن الساحر لا يبعد عليه مشارق الارض ومغاربها، قال: فتفرق القوم إلى رحالهم وباتوا تلك الليلة، فرحلوا العرب، وسبق البشير بقدم العير، وخرج أهل مكة مبادرين. (٣). بعضها خ ل. (٤). هذه خ ل، وهو الموجود فى المصدر. (٥). هذه مما أفاد خ ل وهو الموجود فى المصدر. أفاده محمد صلى الله عليه واله لخديجة من الشام، فذهلت عقول قريش لذلك، فلما اجتمعت أموال خديجة فكروا رحالها، وعرضوا الجميع على خديجة وكانت جالسة خلف الحجاب، والنبي صلى الله عليه واله جالس وسط الدار، وميسرة يعرض عليها الامتعة شيئا فشيئا، فنظرت خديجة إلى شئ قد أدهشها، فبعثت إلى أبيها تعرفه بذلك، وترغبه فى محمد صلى الله عليه واله، فلم تك إلا ساعة واحدة وإذا بخويلد قد أقبل ودخل منزل ابنته خديجة، وهو متزين بالثياب، متقلد سيفا، فلما نظرت إليه قامت وأجلسته إلى جنبها، وابتدأته بالترحيب، وجعلت تعرض عليه البضائع، وهى تقول: يا أبت هذا كله ببركة محمد صلى الله عليه واله، والله يا أبتاه إنه مبارك الطلعة، ميمون الغرة فما ربحت ربحا أغنم (١) من هذه السفرة، ثم التفت إلى ميسرة وقالت: حدثنى كيف كان سفركم؟ وما الذى عاينت من محمد صلى الله عليه واله؟ قال: يا سيدتى وهل اطيق أن أصف لك بعضا من صفاته وما عاينت منه صلى الله عليه واله؟ ثم أخبرها بحديث السيل، والبئر، والثعبان، والنخل، وما أخبره الراهب، وما أوصاه إلى خديجة، فقالت: حسبك يا ميسرة: لقد زدتنى شوقا إلى محمد صلى الله عليه واله، إذ ذهب فأنت حر لوجه الله، وزوجتك وأولادك، ولك عندى ما تادهم، وراحتان، وخلعت عليه خلعة سنينة، وقد امتلا سرورا وفرحا، ثم إن خديجة التفت إلى النبي صلى الله عليه واله وقالت: ادن منى فلا حجاب اليوم بينى وبينك، ثم رفعت عنها الحجاب، وأمرت أن ينصب له كرسي من العاج والآبنوس، وأجلسته عليه، وقالت: يا سيدى كيف كان سفركم؟ فأخذ يحدثها بما باعه وما شراه، فرأت خديجة ربحا عظيما، وقالت: يا سيدى لقد فرحتنى بطلعتك، وأسعدتنى برؤيتك، فلا لقيت بؤسا، ولا رأيت نحوسا، ثم جعلت تقول: شعرا:

فلو أننى أمسيت فى كل نعمة ودامت لى الدنيا وملك الاكاسرة

فما سويت عندى جناح بعوضه إذا لم يكن عينى لعينك (٢) ناظرة

قال: ثم إن خديجة قالت: يا سيدى لك عندى حق البشارة زيادة على ما كان بيننا فهل لك الساعة من حاجة فتقضى؟ قال صلى الله عليه واله: حتى أستريح وأعود إليك، ثم خرج و(١). أعظم خ ل، وهو الموجود فى المصدر. (٢). لعينيك خ ل. دخل منزله عمه أبى طالب، وكان أبوطالب فرحا بما عاين من ابن أخيه، فقبل ما بين عينيه وجاءت (١) أعمامه حوله، وقال أبوطالب: يا ولدى ما الذى أعطتك خديجة؟ قال: وعدتنى (٢) الزيادة على ما بيننا، قال: هذه نعمة جليئة، وقد عزمت أن أترك لك بعيرين تسافر عليهما، وراحتين تصلح بهما شأنك، وأما الذهب والفضة أخطب لك بهما فتاه من نسوان قريش من قومك (٣) ثم لا- ابالى بالموت حيث

أتى، وكيف نزل، فقال: يا عماء افعل ما بدا لك، فلما كان وقت الغداة اغتسل النبي صلى الله عليه واله من وعك السفر (٤)، وتطيب وسرح رأسه، ولبس أفخر أثوابه وسار إلى منزل خديجة، فلم يجد عندها سوى ميسرة، فلما رآته فرحت بقدمه، وجعلت تقول:

دنا فرمى من قوس حاجبه سهما فصادفنى حتى قتلت به ظلما

وأسفر عن وجهه وأسبل شعره فبات يباهى (٥) البدر فى ليلة ظلماء

ولم أدر حتى زار من غير موعد على رغم واش ما أحاط به علما

وعلمنى من طيب حسن حديثه منادمه يستنطق الصخرة الصماء

قال: ثم التفت إليه وقالت: يا سيدى نعمت الصباح، ودامت لك الافراح، هل من حاجة فتقضى؟ فاستحيا وطأ رأسه وعرق جبينه، فأقبلت عليه تلاطفه فى الكلام، ثم قالت: يا سيدى إذا سألتك عن شئ تخبرنى؟ قال: نعم، قالت خديجة: إذا أخذت الجمال والمال من عندى ما تريد أن تصنع به؟ قال لها: وما تريدن بذلك يا خديجة؟ قالت: أزيدك وما أقدر عليه، قال اعلمى أن عمى أبا طالب قد أشار على أن يترك لى بعيرين اسافر بهما، وبعيرين أصلح بهما شأنى، والذهب والفضة يخطب لى بهما امرأة من قومى تقنع منى بالليل، ولا تكلفنى ما لا اطيق، فتبسمت خديجة، وقالت: يا سيدى أما (١). دارت خ ل، وهو الموجود فى المصدر. (٢). أوعدتنى بالزيادة خ ل، وهو الموجود فى المصدر. (٣). من نسوان قومك خ ل. (٤). أى من شدة السفر والمه وتعبه. (٥). فبت اباهى خ ل. ترضى (١) أنى أخطب لك امرأة تحسن بقلبي (٢)؟ قال: نعم، قالت: قد وجدت لك زوجة، وهى من أهل مكة من قومك، وهى أكثرهن مالا واحسنهن جمالا وأعظمهن كمالا، وأعفهن فرجا، وأبسطن يدا، طاهرة مصونة، تساعدك على الامور، وتقنع منك بالميسور ولا ترضى من غيرك بالكثير، وهى قريبة منك فى النسب (٣)، يحسدك عليها جميع الملوك والعرب، غير أنى أصف لك عيها، كما وصفت لك خيرها، قال: وما ذلك؟ قال: عرفت قبلك رجلين، وهى أكبر منك سنا، قال صلى الله عليه واله: سميتها لى، قالت: هى مملوكتك خديجة، فأطرق منها خجلا حتى عرق جبينه: وأمسك عن الكلام، فأعدت عليه القول مرة اخرى، وقالت: يا سيدى مالك لا تجيب؟ وأنت والله لى حبيب، وإنى لا اخالف لك أمرا، وأنشأت (٤) تقول:

يا سعد إن جزت بوادى الاراك بلغ (٥) قليبا ضاع منى هناك

واستفت غزلان الفلا سائلا هل لاسير الحب منهم فكاك؟

وإن ترى ركبا بوادى الحمى سائلهم عنى ومن لى بذاك؟

نعم سروا واستصبحوا ناظرى والآن عينى تشتهى أن تراك

ما فى من عضو ولا مفصل إلا وقد ركب منه (٦) هواك

عذبتنى (٧) بالهجر بعد الجفاء (٨). يا سيدى ماذا جزاء (٩) بذاك؟

فاحكم بما شئت وما ترتضى فالقلب ما يرضيه إلا رضاك

(١). ترضانى خ ل، وهو الموجود فى المصدر. (٢). تحسن لك قلبى خ ل. (٣). فى المصدر: وتقنع منك باليسير، ولا ترضى من غيرك ولو بذل لها كثير، كبيرة فى قومها مطاعة فى أمرها، وعشيرتها قريبة منك فى النسب.

(٤). بلسان حالها خ ل. (٥). أنشد خ ل. (٦). فيه خ ل. (٧). أوعدتنى خ ل. (٨). بعد الوفاء خ ل. (٩). ما جزاء هذا خ ل. قال: ثم ألحت

عليه بالكلام (١)، فقال لها: يا ابنة العم أنت امرأة ذات مال، وأنا فقير لا أملك إلا ما تجودين به على، وليس مثلك من يرغب فى

مثلى (٢)، وأنا أطلب امرأة يكون حالها كحالى، ومالها كمالى (٣)، وأنت ملكة لا يصلح لك إلا الملوك، فلما سمعت كلامه قالت:

والله يا محمد إن كان مالك قليلا فمالى كثير، ومن يسمح (٤) لك بنفسه كيف لا يسمح لك بماله؟ وأنا ومالى وجوارى (٥) وجميع

ما أملك بين يديك وفى حكمك، لا أمنعك منه شيئا، وحق الكعبة والصفاء ما كان ظنى أن تبعدنى عنك، ثم ذرفت (٦) عبرتها

وقالت: شعرا:

والله ما هب نسيم الشمال إلا تذكرت ليالى (٧) الوصال

ولا أضأ من نحوكم بارق إلا توهمت لطيف الخيال

أحبابنا! ما خطرت خطرة (٨). منكم غداة الوصل منى ببال

جور الليالى خصنى بالجفا منكم ومن يأمن جور الليل؟

رقوا وجودوا واعطفوا وارحموا لا بد لى منكم على كل حال

قال: ثم إن خديجة قالت: ورب احتجب عن الابصار (٩)، وعلم حقيقة (١٠) الاسرار (١). فى المصدر: فى الكلام (٢). فى المصدر:

وليس مثلك من يرغب فى ووصل مثلى، والراغب فى الفقير قليل (٣). زاد فى المصدر: أقنع بها وتقنع بى، وفيه: وأنت تصلح لك

الملوك يكونوا مثلك، مالهم كمالك، وحالهم كحالك (٤). أى من وجود لك (٥). فى المصدر: وعبيدى وجوارى (٦). أى سال

دمعها (٧). أيام خ ل (٨). فرقه خ ل (٩). فى المصدر: ورب الكعبة، وحق من اختفى عن الابصار (١٠). فى المصدر: وعلم خفية

الاسرار ما قلت لك قولاً اداعبك فيه، وما أنا الا فيما قلته محفة ولم أقل باطلا، قم وأمض إلى عمومتك. أنى محفة لك فى هذا الامر،

قم (١) إلى عمومتك وقل لهم: يخطبونى لك من أبى، ولا تخف من كثرة المهر، فهو عندى وأنا أقوم لك بالهدايا والمصانعات، فسر

وأحسن الظن فيمن أحسن بك الظن (٢)، فخرج النبى صلى الله عليه واله من عندها، ودخل على عمه أبى طالب و السرور فى وجهه

(٣)، فوجد أعمامه مجتمعين، فنظر إليه أبوطالب وقال: يابن أخى يهنتك ما أعطتك خديجة وأظنها قد غمرتك من عطايها، قال

محمد صلى الله عليه واله: يا عم لى إليك حاجة، قال: وما هى؟ قال، تنهض أنت وأعمامى هذه الساعة إلى خويلد، وتخطبون لى منه

خديجة، فلم يرد أحد منهم عليه جواباً غير أبى طالب، فقال: يا حبيبي إليك نصير، وبأمرك نستشير فى امورنا، وأنت تعلم أن خديجة

امرأة كاملة ميمونه فاضلة تخشى العار، وتحذر الشنار (٤)، وقد عرفت قبلك رجلين: أحدهما عتيق بن عائذ، والآخر عمرو الكندى،

وقد رزقت منه ولدا، وخطبها ملوك العرب ورؤسأؤهم وصناديد قريش وسادات بنى هاشم وملوك اليمن وأكابر الطائف، وبدلوا لها

الاموال، فلم ترغب فى أحد منهم، ورأت أنها أكبر منهم، وأنت يابن أخى فقير لا مال لك ولا تجارة، وخديجة امرأة مزاحه عليك،

فلا- تعلل نفسك بمزاحها، ولا تسمع قريشا هذا الامر (٥)، فقال أبولهب: يا ابن أخى لا- تجعلنا فى أفواه العرب، وأنت لا- تصلح

لخديجة، فقام إليه العباس وانتهره، وقال: والله إنك لردل الرجال، ردى الافعال، وما عسى أن يقولوا فى ابن أخى، والله إنه أكثر منهم

جمالا، وأزيد كمالا، وبماذا تتكبر عليه خديجة؟ لمالها أم لزيادة كمالها وجمالها؟ فاقسم برب الكعبة لان طلبت عليه مالا لاركن

جوادى وأطوف فى الفلوات، ولادخلن (١). ولكن قم خ ل (٢). فى المصدر، ولا- تخف إن كان يطلب منك مالا، فأنا والله أقوم لك

بالهدايا والاموال ومهما طلب أبى من المال أنا أقوم به، وهذه أموالى وذخائرى وعبيدى وجوارى كلها بين يديك خذ منها ما شئت،

فأنا لك طالبة، وفيك راغبة، ولا اريد سواك، فسر وأحسن الظن فيمن تحسن الظن بك، ولا تخيب قاصديك (٣). قد زاد خ ل (٤).

الشنار: العار. أقبح العيب (٥). فى المصدر: ولا تسمع قريش هذا الكلام أبدا. على الملوك حتى أجمع له ما تطلب عليه (١) خديجة.

قال النبى صلى الله عليه واله: يا معاشر الاعمام قد أطلتم الكلام فيما لا فائدة فيه، قوموا واخطبوا لى خديجة من أبيها، فما عندكم من

العلم مثل ما عندى منها، فهضت صفيه بنت عبدالمطلب رضى الله عنها، وقالت: والله أنا أعلم أن ابن أخى صادق فيما قاله، ويمكن أن

تكون خديجة مازحه عليه، ولكن أنا أروح وابين لكم الامر، ثم لبست أفخر ثيابها وسارت نحو منزل خديجة، فلقيتها بعض جوارىها

فى الطريق فسبقتها إلى الدار، وأعلمت خديجة بقدوم صفيه بنت عبدالمطلب، وكانت قد عزمت على النوم فأخلت لها المكان (٢)،

وقد عثرت خديجة بذيلها، فقالت: لا أفلح من عاداك يا محمد، فسمعت صفيه كلام خديجة فقالت فى نفسها: أجاد الدليل، ثم طرقت

الباب، ففتح و جاءت إلى خديجة فلقيتها بالرحب والتحية، وأرادت أن تأتى لها بطعام، فقالت: يا خديجة ما جئت لأكل طعام، بل يا

ابنة العم جئت أسألك عن كلام أهو صحيح أم لا؟ فقالت خديجة: بل هو صحيح إن شئت تخفيه أو شئت تبدييه، وأنا قد خطبت

محمدا لنفسى، وتحملت عنه مهري، فلا تكذبوه إن كان قد ذكر لكم بشئ (٣)، وإنى قد علمت أنه مؤيد من رب السماء، فتبسمت

صفيه وقالت: والله إنك لمعدورة فيمن أحببت، والله ما شاهدت عيني مثل نور جبينه، ولا أعذب من كلام ابن أخي، ولا أحلى من لفظه ثم أنشأت تقول: شعرا:

الله أكبر كل الحسن في العرب كم تحت غرة هذا البدر من عجب
قوامه (۴) ثم إن مالت ذوائبه من خلفه فهي تغنيه عن الأدب
تبت يد اللأئمي فيه وحاسده وليس لي في سواه قط من أرب (۵).

(۱). منه خ ل، وفي المصدر: ما طلبت من المال. (۲). في المصدر: وقد عزمت على النوم ونزلت إلى أسفل الدار، ولم تترك عندها أحدا من الجوارى وقامت تمشى. (۳). شيئا خ ل، وفي المصدر: إن كان قد نقل اليكم حديثا. (۴). قوائمه خ ل. (۵). الأرب: الحاجة. الغاية. قال: ثم إن صفيه رضي الله عنها عزمت على الخروج من بيتها، فقالت لها خديجة: امهلي قليلا، ثم أخرجت خلعة سنينة وخلعتها على صفيه، وضممتها إلى صدرها، وقالت يا صفيه: بالله عليك إلا ما أعتيتني على وصال محمد صلى الله عليه واله (۱)، قالت: نعم، ثم خرجت طالبة لآخوتها، فقالوا لها: ما وراءك يا صفيه، يا ابنه الطيبين؟ قالت: يا إخواني قوموا إن كنتم قائمين، فوالله إن لها في ابن أخيكم محمد صلى الله عليه واله رغبة ليس تدرك، ففرحوا بذلك كلهم غير أبي لهب، فإن كلامها زاده غيظا وحسدا لمحمد صلى الله عليه واله، وذلك بسبب الشقاوة السابقة (۲)، فزعم بهم العباس وقال: فما تعودكم إذ كان قد حصل الأمر؟ فنهضوا جميعا إلى دار خويلد، وقد عمد أبوطالب إلى النبي صلى الله عليه واله وألبسه أحسن الثياب، وقلده سيفا، وأركبه على جواده، ودار حوله عمومته وكلهم محدقون به، فلقامهم أبوبكر بن أبي قحافة وقال: إلى أين تريدون يا أولاد عبدالمطلب؟ لقد كنت قاصدا إليكم في حاجة خطرت ببالي، فقال له العباس: وما هي؟ أذكرها، قال: رأيت في منامي كأن نجما قد ظر في منزل أبي طالب وارتفع إلى افق السماء، وأثار واستنار إلى أن صار كالقمر الزاهر، ثم نزل بين الجدران فتبعته، فإذا هو قد دخل في بيت خديجة بنت خويلد، ودخل معها تحت الثياب، فما تأويله؟ قال له أبوطالب: ها نحن لها قاصدون، وعلى خطبتها معولون، ثم ساروا حتى وصلوا منزل خويلد فسبقتهم الجوارى إليه، وكان يشرب الخمر، وقد لعب الخمر في رأسه، فلما نظر إلى بني هاشم قام لهم وقال: مرحبا وأهلا بأبناء آبائنا وأعز الخلق علينا، فقال أبوطالب: يا خويلد ما جئنا إلا لحاجة (۳)، وأنت تعلم قربنا منكم، ونحن في هذا الحرم أبناء أب واحد، وقد جئنا خاطبين ابتتك خديجة لسيدنا (۴)، ونحن لها راغبون، فقال خويلد: (۱). في المصدر: برب الكعبة إلا ما ساعدتيني على ما أطلب من قرب محمد. (۲). في المصدر: وذلك بسبب الشقاوة السابقة ظهر به الحسد، وزاد الكمد، حيث أن خديجة تصل إلى محمد صلى الله عليه وآله. (۳). في المصدر: يا خويلد ما أتيناك للطعام ولا للشراب، وأنت تعلم أننا لك قرابة، وأنتم لنا بنو عم، ونحن في هذا الحرم بنو أب واحد، ليس لاحد شرف كشرفنا، ونحن وأنت في الحال سوى، ونحب أن لا تخالفنا، وتقرب ابتتك لسيدنا، فهو يزينها ولا يشينها، وقد جئناك خاطبين وفي ابتتك راغبين. (۴). محمد خ ل. ومن الخاطب منكم؟ ومن المخطوبة مني؟ فقال أبوطالب: الخاطب منا محمد ابن أخي، و المخطوبة خديجة، فلما سمع ذلك خويلد تغير لونه وكبر عليه وقال: والله إن فيكم الكفاية، وأنتم أعز الخلق علينا، ولكن خديجة قد ملكت نفسها وعقلها أوفر من عقلي (۱). وأنا لم تطب قلبي إن خطبها الملوكة، فكيف وهذا محمد فقير صعلوك (۲)؟ فقام إليه حمزة رضي الله عنه فقال له: لا يقدر (۳) اليوم بأمس، ولا تشاكل القمر بالشمس يا بادى الجهل، يا خسيب (۴) العقل، أما علمت أنك قد ضل رشدك. وغاب عقلك، أتلب ابن أخينا؟ أما علمت أنه إذا أراد أموالنا وأرواحنا قدمنا الكل بين يديه، ولكن سوف يبين لك غب (۵) فعلك، ثم نفص أثوابه ونهض، ونهض إخوانه وساروا إلى منازلهم، وبلغ الخبر خديجة من جارية لها، فقالت: ما وراءك؟ قالت: أمر يغم القلوب (۶)، فقالت لها: ماذا يا ويحك؟ قالت: إن أباك قد رد أولاد عبدالمطلب خائبين، فلما سمعت خديجة كلامها قالت: اطلب لي عمي ورقة، فخرجت الجارية وعادت ومعها ورقة، فلما جاءها استقبلته بأحسن قبول، وقالت: مرحبا بك يا عم، فلا غابت طلعتك عنى، ثم طرقت إلى الأرض وقد قطب حاجباها (۷)، فقال ورقة: حاشاك يا خديجة من سوء، ما الذي حل بك؟ قالت: يا عم ما حال السائل؟ وما نال (۸) المسؤل؟ قال: في أنحس حال، قال (۹): ولكن أراك (۱۰) يا (۱). في المصدر: وأرى أن

عقلها أعز من عقلي، ورأيها أعلى من رأي، وأنا فما يطيب قليان تخطبها الملوكة، وازوجها بفقير صعوك؟ (٢). الصعلوك: الفقير. (٣). لا تقدر خ ل وفي المصدر: لا يقاس. (٤). سخيف خ ل وفي المصدر: خسيس. قلت: خسيف العقل أى ناقص العقل. (٥). الغب: العاقبة. (٦). زاد فى المصدر ويرد المعافى مكروبا. (٧). قطبت حاجيها خ ل قلت: هو الموجود فى المصدر. قوله: قطبت أى قبضت ما بين عينيه كما يفعله العبوس. (٨). بال خ ل. (٩). فى المصدر: وإنى أراه فى أنحس حال. وأسقط قوله: قال. (١٠). فى المصدر: وأراك. خديجة تخاطبيني بهذا الكلام، كأنك تريدان الزواج؟ قالت: أجل، قال: يا خديجة لقد خطبك الملوكة والصناديد، ولم ترضى بأحد منهم، قالت: ما اريد من يخرجنى من مكه، فقال: والله ما منها (١) أحد إلا وقد خطبك، مثل شبيهة بن ربيعة، وعقبه بن أبى معيط، وأبى جهل بن هشام، والصلت بن أبى يهاب فأيتى (٢) عنهم جميعا، قالت: ما اريد من فيه عيب، ثم قالت: يا عم صف لى عيبيهم، قال: يا خديجة أما شبيهة فففيه سوء الظن، وأما عقبه فهو كثير السن، وأما أبوجهل فهو بخيل متكبر، كربه النفس، وأما الصلت فهو رجل مطلق، فقالت: لعن الله من ذكرت، وهل تعلم أنه خطبني (٣) غير هؤلاء؟ قال: سمعت أنه قد خطبك محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم، قالت يا عم صف لى عيبي، وكان ورقه عنده علم من الكتب السالفه بما يكون من أمر محمد صلى الله عليه واله، فلما سمع كلامها طأطأ رأسه وقال: أصف لك عيبي؟ قالت: نعم، قال: أصله أصيل، وفرعه طويل (٤) وطرفه كحيل، وخلقه جميل، وفضله عميم، وجوده عظيم، والله يا خديجة ما كذبت فيما قلت، قالت: يا عم صف لى عيبي كما وصفت لى خير، قال: يا خديجة: وجهه أقرم، وجبينه أزهر، وطرفه أحور، ولفظه أعذب (٥) من المسك الأذفر، وأحلى من السكر، وإذا مشى كأنه البدر إذا بدر، والوبل إذا أمطر، قالت (٦): يا عم صف لى عيبي، قال: يا خديجة مخلوق من الحسن (٧) الشامخ، والنسب الباذخ، وهو أحسن العالم سيره، وأصفاهم سريره (٨)، إذا مشى تخاله ينحدر من صيب، شعره كالغيب، وخده أزهر من الورد الأحمر، وريحه (١). فيها خ ل. وفى المصدر: قال: يا ابتى أما خطبك شبيهة بن ربيعة. (٢). أبيت خ ل صح. (٣). قد خطبني خ ل. (٤). زاد فى المصدر: وخده أسيل. (٥). أحسن خ ل. وفى المصدر: أحلى من السكر، وريحه أطيب من المسك الأذفر. (٦). فى المصدر: اذا مشى تخاله البدر إذا أبدر، لا والله بل هو أنور، قالت. (٧). هكذا فى الاصل، وفى نسخه وفى المصدر: الحسب. (٨). زاد فى المصدر: لا بالقصير اللاصق. قلت: الصيب: الموضع المنحدر. والغيب الشديد السواد من الخيل والليل. وفى المصدر: الغيب الأذفر. أزكى من المسك الأذفر، ولفظه أعذب من الشهد وأخير، اشهدك يا خديجة أنى احبه. قالت: يا عم أراك كلما قلت لك: صف لى عيبي وصفت لى حسنه؟ قال: يا ابتى وهل أنا أقدر على وصف خير، ثم أنشأ يقول:

لقد علمت كل القبائل والملا بأن حبيب الله أظهرهم قلبا

وأصدق من فى الارض قولاً وموعداً وأفضل خلق الله كلهم قربا

فقلت: يا ورقة إن أكثر الناس يثلبونه، قال: ثلبهم له إنه فقير، قالت: يا عم أما سمعت قول الشاعر:

إذا سلمت رؤوس الرجال من الأذى فما المال إلا مثل قلم الأظافر

ولكن يا عم إذا كان ماله قليلا فما لى كثير، وإنى يا عم محبة له على كل حال، فقال لها: إذن والله تسعدين وترشدين وتحضين (١)

بنى كريم، فقالت: يا عم أنا الذى خطبته لنفسى، فقال لها ورقة: وما الذى تعطينى وأنا ازوجك فى هذه الليلة بمحمد؟ فقالت: يا عم

وهل لى شئ دونك، أم يخفى عليك؟ وهذه ذخائرى بين يديك، ومترلى لك، وأنا كما قال القائل شعرا:

إذا تحققتم ما عند صاحبكم من الغرام فذاك العذر يكفيه

أنتم سكتتم بقلبي فهو منزلكم وصاحب البيت أدرى بالذى فيه

ثم قال ورقة: يا خديجة لست اريد شيئا من حطام الدنيا، وإنما اريد أن تشفعى لى عند محمد صلى الله عليه واله يوم القيامة واعلمى يا

خديجة أن بين أيدينا حساب وكتاب وعقاب وعذاب (٢)، ولا- ينجو إلا من تبع محمدا، وصدق برسالته، فياويل من زحزح (٣) عن

الجنة وادخل النار، فلما سمعت خديجة كلامه قالت: يا عم لك عندى ما طلبت، فخرج ورقة و(١). تحظين خ ل قلت: هكذا فى

الاصل، والصحيح إما الثاني أو ما فى المصدر وهو هكذا: وتقريين من نبي كريم، وزاد فى المصدر: ورسول عظيم، وإنه يا خديجة نبي هذه الامه، فقالت: يا عم والله انى احبه، وأنا الذى أمرته أن يخطبنى، فالان أنا الذى أمرته وأبى ابعده، قال ورقة: وهو ان أبيك، يا خديجة ما الذى تعطينى حتى ازوجك. (۲). هكذا فى الاصل والمصدر بالرفع. (۳). زحزحه: باعده أو أزاله عنه فتباعد فتحنى. دخل على أخيه خويلد وقد غلب عليه السكر، فجلس ورقة وقد ظهر الغيظ فى وجهه (۱)، وقال: يا أخى ما أغفلك عن نفسك؟ تريد أن تقتلها أنت بنفسك؟ فقال: ومن أين علمت يا أخى؟ فقال: لقد خلفت بنى عبدالمطلب وقلوبهم تغلى عليك كغلى القدر، وقد أراد حمزة أن يهجم عليك فى دارك، فقال خويلد: يا أخى وأى ذنب أذنبته عليهم حتى يفعلوا بى ذلك؟ قال: سمعتم يقولون إنك تثلب ابن أخيه وهو عليك قبيح، إن كان قد وقع منك ذلك والله ما وطئ الحصى مثل محمد، أنسيت (۲) ما جرى له فى صغره، وما بان له فى كبره؟ والله ما يثلبه إلا لثيم، قال خويلد: والله يا أخى ما تثلبت الرجل، وإنه خير منى وإنما أراد أن يتزوج بخديجة، فقال له أخوه: ماذا تنكر منه؟ قال خويلد: والله يا أخى ما أقول فيه: شيئاً، ولكن خشيت من وجهين: الاول تسبى العرب حيث أنى رددت أكابره وساداتهم، وازوجها الآن بفقر لا مال له، والثانى أنها لا ترضاه فقال ورقة: إن العرب ما منهم أحد إلا ويحب أن يزوجه بابنته، ويشتهى أن يكون محمد نسيبه وقريبه، وأما خديجة فمذ عاينت فضله رضيت به، وأما أنت فقد جلبت لنفسك عداوة بنى هاشم على غير شئ، وإنهم ما يتركونك غير ساعة لا سيما (۳) الاسد الهجوم، حمزة القضاء المحتوم، لا يصده عنك صاد، ولا يرده عنك راد، والله إن قبلت نصحى، وسرت معى إلى بنى هاشم سألتهم أن يرفعوا عنك يد العداوة، وتزوج محمدا صلى الله عليه واله بخديجة (۴)، والله ما تصلح إلا له، ولا يصلح إلا لها، فقال: يا أخى أخاف أن يهجموا بى ويقتلونى، فقال ورقة: ضمان هذا الامر على، فلا تخف، فنهضوا جميعاً وساروا حتى دخلا على أولاد عبدالمطلب، فوقفوا على الباب وكان من الامر المقدر أن فى ذلك الوقت كان أولاد عبدالمطلب جالسين، و(۱). فى المصدر بعد ذلك: فقال له خويلد: ما تشرب؟ قال: من يقتل أخوه فكيف يشرب؟ فقال خويلد: ومن يقتلنى؟ قال: أنت تقتل، قال خويلد: وكيف ذلك؟ قال: والله لقد خلفت. (۲). فى المصدر: فان كنت فعلت ذلك فقد والله وجب عليك القتل: والصدق أوفى، وصاحبه انجى وأغنى، والله ما احد أكبر من محمد، أنسيت. (۳). فى المصدر: غير ساعة، أو بعض ساعة، كل من يلقاك منهم قتلك، لا سيما. (۴). فى المصدر: وتزوج خديجة. بمحمد. بينهم النبى صلى الله عليه واله، فنظر إليه حمزة وقال: يا قره العين ما تقول (۱)؟ والله لئن أمرتنى لآتينك فى هذه الساعة برأس خويلد، فقال خويلد لورقة: اسمع يا أخى، فقال ورقة اسمع أنت، فقال، خويلد: دعنى أرجع، قال ورقة: لا، وانظر الآن ما أصنع، دعنا نأتى إليهم فإنهم لا يبعدون، من يأتى إليهم، ثم إن ورقة قرع الباب فقال النبى صلى الله عليه واله: لقد جاءكم خويلد وأخوه ورقة، فقام حمزة فأدخلهم، ويد خويلد فى يد ورقة، ونادى: نعمتم صباحاً ومساءً وكفيتهم شر الاعداء، يا أولاد زمزم والصفاء، فناداه أبو طالب: وأنت يا خويلد كفيت ما تحذر وتخشى، فانتهره حمزة وقال: لا- أهلا- ولا سهلاً لمن طلب منا بعداً، وأرانا هجراً وصداء، قال خويلد: ما كان ذلك منى يا سيدى، وأنتم تعلمون أن خديجة وافرة العقل، مالكة نفسها، وإنما تكلمت بهذا الكلام حتى أسمع ما تقول، والآن عرفت أن المرأة فيكم راغبة (۲)، فلا تؤاخذونى بما جرى، ونحن كما قال الشاعر:

ومن عجب الايام إنك هاجرى وما زالت الايام تبدئ العجائباً
وما لى ذنب أستحق به الجفا وإن كان لى ذنب أتيتك تائباً
والآن قد رضيت لرضاها، ولاجل القرابة والنسب، وقال: شعرا:
عودونى الوصال فالوصل عذب وارحموا فالفراق والهجر صعب
زعموا حين عاينوا أن جرمى فرط حبى لهم وما ذاك ذنب
لا وحق الخضوع عند التلاقى ما جزى من يجب أن لا يجب

فقال عند ذلك حمزة: يا خويلد أنت عندنا عزيز كريم، ولكن ما كان يجوز منك إذا جئناك أن تبعدنا، فقال ورقة: إنا لنحب محمداً

أشد محبة، ونحن على ما تقولون، ولكن اريد يا بنى هاشم أن تكون هذه الخطبة في غداة غد على رؤوس الانام (٣)، حتى (١). ما فكرت؟ وهو الموجود في المصدر. (٢). في المصدر بعد ذلك: ولكم طلبة، وقد جئتم لتقبلوا عذري، وتغفروا ذنبي، والان يا أولاد عبدالمطلب فان خديجة لكم محبة، وأنا أيضا موافق لها لاجل القرابة والنسابة، فلا تشتموا بنا الاعداء، قال: فقال حمزة: يا خويلد أنت عندنا عزيز كريم. (٣). الاشهاد خ ل. وهو الموجود في المصدر. يسمع الغائب والحاضر، فقال حمزة: لا نخالفكم فيما تقولون، فقال ورقة: اعلمكم أن أخي له لسان (١) لا يخلص به عند العرب، واريد أن يوكلني في أمر ابنته خديجة، حتى أصير أنا المجابوب، وأنتم تعلمون أني قد قرأت سائر الكتب وعرفت (٢) سائر الأديان، فقال حمزة: وكله يا خويلد على ذلك، فقال خويلد: اشهدكم يا أولاد هاشم أني قد وكلت أخي ورقة في أمر ابنتي خديجة، فقال ورقة: اريد أن يكون هذا الامر عند الكعبة، فساروا جميعا إلى الكعبة، فوجدوا العرب مجتمعين بين زمزم والمقام، وهم جماعات كثيرة، منهم (٣) الصلت بن أبي يهاب، ولثيمة بن الحجاج، وهاشم بن المغيرة، وأبو جهل بن هشام، وعثمان بن مبارك (٤) العميري، وأسد بن غويلب الدارمي، وعقبة بن أبي معيط، وامية بن خلف، وأبوسفيان بن حرب (٥)، فناداهم ورقة: نعمتم صباحا يا سكان حرم الله، فقالوا كلهم: أهلا وسهلا يا أبا البيان، فقال ورقة: يا معشر قريش، يا جميع من حضر أني أسألكم، ما تقولون في خديجة بنت خويلد؟ فنطق العرب بأجمعهم فقالوا: بخ بخ، لقد ذكرت والله الشرف الاوفى، والنسب الاعلى، والرأى الازكى، ومن لا يوجد لها نظير في نساء العرب والعجم، فقال: أتحمدون أن تكون بلا بعل؟ فقالوا: ليس بواجب، وقد وجدنا الخطاب لها كثيرا، وهي تأبى، قال ورقة: يا سادات العرب ألا وإن هذا أخي قد وكلني في أمرها، وهي قد أمرتني أن أزوجهها، وأعلمتني أن لها رغبة في سيد من سادات قريش، وسألته أن تسميه لى، فأبت، واحب أن تسمعوها الوكالة منه، وأن تحضروا كلكم جميعا غداة غد في منزلها، فما تسعكم غير دارها، وكان لها دار واسعة تسع أهل مكة، فلما سمعوا كلامه لم يبق أحد منهم إلا - يقول: أنا هو المطلوب، فقالوا: (١). في المصدر: لشأن. (٢). في المصدر: وفهمت. (٣). في المصدر: مثل النضر بن الحارث، ومطعم بن عدي، والصلب بن أبي أهاب المخزومي. (٤). في المصدر: مالك. (٥). زاد في المصدر: وصفوان بن امية وسادات مكة، فلما أشرف ورقة وخويلد عليهم نادى ورقة: يا أولاد زمزم والصفاء، ومن بهما يضرب الامثال في جميع الاقطار، فرغبوا العيب وقالوا أهلا - اه. نعم الوكيل والكفيل أنت، فقال ورقة لاخيه خويلد: تكلم ما دامت السادات حاضرين، قال خويلد: اشهدكم يا سادات العرب على أني قد نزعت نفسي من أمر ابنتي خديجة، وجعلت وكيلى وكفيلى في هذا الامر أخي، فلا رأى فوق رأيه، ولا - أمر فوق أمره، فقال ورقة: اسمعوا أيها السادات، وإنه غير مجنون ولا - مجبور ولا - مخمور، وإنى أزوجه بمن شئت، فقال العرب: سمعنا وأطعنا وشهدنا، وخرج خويلد وقد ذهب حكمها من يده، وسار ورقة إلى منزل خديجة وهو فرح مسرور، فلما نظرت إليه قالت: مرحبا وأهلا بك يا عم، لعلك قضيت الحاجة، قال: نعم يا خديجة يهئتك، وقد رجعت أحكامك (١) إلى، فأنا وكيلك، وفي غداة غد أزوجهك إن شاء الله تعالى بمحمد صلى الله عليه واله، فلما سمعت خديجة كلامه فرحت وخلعت عليه خلعة قد اشتراها عندها ميسرة من الشام بخمس مائة دينار، فقال ورقة: لا ترغيبني في مثل هذا، فلست براغب فيه، وإنما الرغبة في شفاعته محمد صلى الله عليه واله، فقالت: لك ذلك، ثم قال لها: يا خديجة قومي هذه الساعة، وجهزى أمرك، وجملني منزلك، واخرجني ذخائر، وعلقي ستورك، وانشرى حللك، واكمدى عدوك، فما يدخر المال إلا لمثل هذا اليوم، واصنعى وليمة لا يعوزك (٢) فيها شئ، فإن العرب في غداة غد يأتون كلهم إلى دارك، فلما سمعت منه ذلك نادت في عبيدها وجواربها، وأخرجوا الستور والمساند والوسائد والبسط المختلفة الالوان والحلل ذات الاثمان والعقود والقلائد ونشرت الرايات. وقد روت الرواة الذين شاهدوا تلك الليلة أن تلك العبيد والاماء الذين كانوا يرسم الخدمة لحمل الآنية ثمانون عبدا، وذبحت (٣) الذبائح، وعقرت العقائر، وعقدت الحلالات من كل لون، وجمعت الفواكه من كل فاكهة، وقصد ورقة منزل أبي طالب فوجده وإخوته (١). في المصدر: أمرك. (٢). أعوزه المطلوب: أعجزه وصعب عليه نيله. (٣). في المصدر: ولقد روت الرواة الذين كانوا شاهدوا تلك الليلة ذكروا أنه كان في منزل خديجة يرسم الخدمة من الجوار والعبيد مائة وستون، والجوار الذى يرسم الخدمة لا غير ستون، وكان لها من جملة الآنية في البيت ثمانون هاونا من ذهب،

وكان لها ما لا يحصى، وذبحت اه. مجتمعين، فقال لهم: نعمتم صباحا ومساء، ما يجبسكم عن إصلاح أمركم، انهضوا في أمر خديجة، فقد صار أمرها يبدى، فجذا كان غداً غداً إن شاء الله تعالى أزوجها بمحمد صلى الله عليه وآله (١)، فعندها قال محمد صلى الله عليه واله: لا أنسى الله لك ذلك يا ورقة، وجزاك فوق صنيعك معنا (٢)، ثم قال أبوطالب: الآن والله طاب قلبي، وعلمت أن أخي قد بلغ المنى، وقام لعمل الوليمة وإخوته عنده، فعند ذلك اهتر العرش والكرسى، وسجد الملائكة وأوحى الله تعالى إلى رضوان خازن الجنان أن يزينها، ويصف الحور والولدان، ويهيأ أقداح الشراب، ويزين الكواكب والأتربة (٣)، وأوحى إلى الامين جبرئيل عليه السلام، أن ينشر لواء الحمد على الكعبة، وتناولت الجبال، وسبحت بحمد الملك المتعال، على ما خص به محمداً صلى الله عليه واله، وفرحت الارض، وباتت مكة تغلى بأهلها كما يغلى المرجل (٤) على النار، فلما أصبحوا أقبلت الطوائف والاكابر والقبائل والعشائر، فلما دخلوا منزل خديجة وجدوها وقد أعدت لهم المساند والوسائد والكراسى والمراتب، وجعلت مجلس كل واحد منهم فى مرتبه ومحله، فدخل أبو جهل لعنه الله وهو يختال (٥) فى مشيته وزينته، وقد أرخى ذوائبه من ورائه، وحمائل سيفه على منكبه، وقد أهدت به بنو مخزوم، فنظر إلى صدر المجلس وقد نصب فيه كرسى عظيم، وتحتة أحد عشر كرسيًا، فى أعلى مكان مصفوفًا لم ير أحسن منها، فتقدم وأراد الجلوس على ذلك السرير العالى، فصاح به ميسرة وقال له: يا سيدى تمهل قليلا ولا تعجل، فقد وضعت منزلك عند بنى مخزوم، فرجع هو خجلان، وجلس فما كان إلا قليلا وإذا بأصوات قد علت، والعرب قد توثبت، وقد أقبل العباس (٦). (١). زاد فى المصدر: وما فعلت ذلك الا محبة لابن أخيكم. (٢). لنا خ ل. (٣). كواكب: فتيات تكعبت ثديهن أى نتأت وبرزت. والأتربة: لدات قرينات، مفردها ترب، وفى الاصل الجارية التى تلعب مع نظائرها فى التراب. (٤). المرجل: القدر. (٥). أى يتكبر، والمصدر: وهو يسحب أذياله، ويجر أطماره. (٦). النبى والعباس خ ل. وحمزة إلى جانبه، وسيفه مجرد من غمده، وأبوطالب يقدمهم، وحمزة يقول: يا أهل مكة الزموا الادب، وقللوا الكلام، وانهضوا على الاقدام، ودعوا الكبر، فإنه قد جاءكم صاحب الزمان (١) محمد المختار، من الملك الجبار، المتوج بالانوار، صاحب الهيبة والوقار، قد (٢) ورد عليكم، فنظرت العرب وإذا بالنبى صلى الله عليه واله قد جاء، وهو معتم بعمامة سوداء، تلوح ضياء جبينه من تحتها، وعليه قميص عبدالمطلب، وبردة اليباس، وفى رجليه نعلان لجده عبدالمطلب، وفى يده قضيب إبراهيم الخليل، متختم بخاتم من العقيق الاحمر، والناس محدقون به، ينظرون إليه، وقد أحاطت به عشيرته، وحمزة يحجبه عن أعين الناظرين، وقد شخصت إليه جميع المخلوقات والموجودات بالاشارة يسلمون عليه، وقد ذهلت العرب مما رأوا منه (٣)، وقام كل قاعد منهم على قدميه، وجلس النبى صلى الله عليه واله وأعمامه فى أعلى موضع ومكان، وهو المكان الذى نحى عنه أبو جهل وأصحابه، ولم يبق منهم جالس غير أبو جهل لعنه الله وأخزاه، وقال: إن كان الامر لخديجة لتأخذن محمداً (٤)، فتقدم إليه حمزة كالاسد، وقبض على أطرافه (٥)، وقال له: قم لاسلمت من النوائب، ولا نجوت من المصائب، فأخذ أبو جهل يده وضربها فى قائم (٦) سيفه، فسبقه حمزة، وقبض على يده حتى نبع الدم من تحت أطرافه، ووكره الحارث وقال له: ويلك يا ابن هاشم ما أنت عدل من نهض إليك من جملة الناس، ورأيت أنك أشرف منهم، لئن لم تقعد لآخذ رأسك، فخاف الفتنة وسكت وظن أنه زوج خديجة (٧)، فلما استقر بالناس الجلوس إذا (٨)، بخويلد (١). راعى الذمار، هذا محمد خ ل. (٢). فقد خ ل، وفى المصدر: قد أقبل عليكم. (٣). وقد ذهلت العقول مما رأوا منه، وخرست اللسان خ ل. (٤). فى المصدر: فنزل به الحسد وظهر به الكمد. (٥). فى المصدر: على أطواقه. (٦). على قائم خ ل. (٧). فى المصدر: وخاف أن يكون خديجة قد علمت ما جرى عليه، لانه كان ممن يرجوا أن يتزوج بها. (٨). وإذا خ ل وفى المصدر: وإذا بصرخة قد علت، فنظر الناس إليها وإذا بخويلد. قد أقبل، ودخل على خديجة (١) وهى تحت حجابها، وقال: يا خديجة أين عقلك؟ وأين سوددك؟ أنا لم أرض لك بالملوك، ورددتهم كبرا عليهم، وترضين الآن لنفسك بصبى صغير فقير يتيم ليس له مال أبداً، قد كان لك أجيرا، وهذا اليوم يكون لك بعلا؟ لا كان ذلك أبداً، والآن إن قبلته لاعلينك بهذا السيف، واليوم لا شك فيه تسفك الدماء، ونهض على قدميه وخرج كأنه مجنون حتى وقف على صدر المجلس وقال: يا معاشر العرب، ويا ذوى المعالى والرتب، اشهدكم على أنى لم أرض محمداً لابنتى بعلا، ولو دفع لى وزن جبل أبى قبيس ذهباً، فما بينى وبينه إلا السيف، فما

مثلى من يخذع بشرب المدام، ثم قال:

ولو أنها قالت: نعم لعلوتها بشفرة حد (۲) للجماجم فاصل

فمن رام تزويج ابنتى بمحمد وإن رضيت يا قوم لست بقابل

قال: فلما سمع أعمام النبى صلى الله عليه واله كلامه والحاضرون قال حمزة لأخيه أبى طالب مع إخوته: ما بقى للجلوس موضع، قوموا بنا (۳)، فينا هم فى ذلك إذ أقبلت جارية لخديجة، وأشارت إلى أبى طالب فقام معها، ووقف أبو طالب خلف الحجاب، فسلمت عليه خديجة، وقالت: نعمت صباحا ومساء، يا سيد الحرم، لا تغتر بشقشقة أبى، فإنه ينصلح بشئ قليل، ثم أعطته كيسا فيه ألفا دينار، وقالت: يا سيدى خذ هذا وسر به إليه، كأنك تعاتبه وصبه فى حجره، فإنه يرضى، فسار أبو طالب والناس حاضرون، وقال له: يا خويلد ادن منى، قال: لا أدنو منك أبدا، قال: يا خويلد إنه كلام تسمعه، فإن لم يرضك فما أحد يقهرك، وفتح (۴) أبو طالب الكيس وصبه فى حجر خويلد، وقال له: هذه عطية من ابن أخى لك، غير مهر ابنتك، فلما رأى خويلد المال انظفت ناره، وأقبل ووقف فى (۱). وقد صار معها خلق كثير خ. (۲). غضب خ ل. قلت: حد السكين: تشخذت ورق حدها. والحد من السيف: مقطعه. و الغضب: السيف القاطع. (۳). زاد فى المصدر: فما بقى قعود عند ثارات الفتن. (۴). فى المصدر: ثم دنا من أبى طالب، ففتح. الموقف الاول على رؤوس الجمع ونادى بأعلى صوته: يا معاشر العرب، وذوى المعالى والرتب، فوالله ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء بأفضل من محمد، ولقد رضيته لابنتى بعلا وكفوا، فكونوا على ذلك من الشاهدين، ثم قال العباس وقال: يا معاشر العرب لم تنكرون الفضل لاهله، هل سقيتم الغيث إلا ببن أخى؟ وهل اخضر زرعكم إلا به؟ وكم له عليكم من أياذ كنتموها، ولزتم له الحسد والعناد؟ وبالله أقسم ما فيكم من يعادل صيانتته ولا أمانته، واعلموا أن محمدا صلى الله عليه واله لم يخطب خديجة لمالها ولا جمالها، إن المال زائل وإلى نفاذ، ثم إن خويلدا (۱) أقبل وجلس إلى جانب رسول الله صلى الله عليه واله، وأمسك الناس عن الكلام حتى يسمعوا ما يقول خويلد، فقال خويلد: يا أبا طالب ما الانتظار عما طلبتم؟ اقضوا الامر، فإن الحكم لكم، وأنتم الرؤساء (۲) والخطباء، والبلغاء والفصحاء، فليخطب خطيبكم، ويكون العقد لنا ولكم، فنهض أبو طالب وأشار إلى الناس أن انصتوا، فأنصتوا فقال: الحمد لله الذى جعلنا من نسل إبراهيم الخليل، وأخرجنا من سلالة إسماعيل، وفضلنا وشرفنا على جميع العرب، وجعلنا فى حرمة، وأسبغ علينا من نعمه، وصرف عنا شر نومه (۳)، وساق إلينا الرزق من كل فج عميق، ومكان سحيق، والحمد لله على ما أولانا، وله الشكر على ما أعطانا، وما به حباننا وفضلنا على الانام، وعصمنا عن الحرام، وأمرنا بالمقاربة والوصل، وذلك ليكثر (۴) منا النسل، وبعد فاعلموا يا معاشر من حضر، أن ابن أخينا محمد بن عبدالله خاطب كريمتكم الموصوفة بالسخاء والعفة، وهى فتاتكم المعروفة، المذكور فضلها، الشامخ (۵) خطبها، وهو قد خطبها من أبيها خويلد على ما يجب من المال. (۱). فى المصدر: اعلموا أن المال يزول، والفخر لا يزول، فلا تظهروا الشر، ولا تطلبوا الفكر، قال: وكان قد أجمعهم بلجام واستكهم من الكلام، قال: ثم ان خويلد اه. (۲). فى المصدر: يا أبا طالب ما الذى يؤخركم عما انتم له طالبون، افصلوا الامر، فلکم الحكم وأنتم الاحباء، ولا بن أخيكم الرضى وانتم الرؤساء اه. (۳). زاد فى المصدر: وجعلنا فى الباد القفر. (۴). سقط من نسختى الانوار من قوله: وذلك ليكثر إلى قوله: وفى رجليها خلخالان من الذهب. (۵). الشائع خ ل قلت: الخطب: الشأن. ثم نهض ورقة وكان إلى جانب أخيه خويلد وقال: نريد مهرها المعجل دون المؤجل أربعمائة ألف (۱) دينار ذهباً، ومأة (۲) ناقه سود الحدق، حمر الوبر، وعشر حلل، وثمانية وعشرين عبداً وأمة، وليس ذلك بكثير علينا (۳)، قال له أبو طالب: رضينا بذلك، فقال خويلد: قد رضيت وزوجت خديجة بمحمد على ذلك، فقبل النبى صلى الله عليه واله عقد النكاح، فنهض عند ذلك حمزة وكان معه دراهم فشرها على الحاضرين، وكذلك أصحابه، فقام أبو جهل لعنه الله وقال: يا قوم رأينا الرجال يمهرون النساء أم النساء (۴) يمهرون الرجال؟ فنهض أبو طالب رضى الله عنه، وقال: ما لك يا لكع (۵) الرجال، ويا رئيس الارذال؟ مثل محمد صلى الله عليه واله يحمل إليه ويعطى، ومثلك من يهدى ولا يقبل منه، ثم سمع الناس مناديا ينادى من السماء: إن الله تعالى قد زوج بالطاهر الطاهرة، وبالصادق الصادقة، ثم رفع الحجاب، وخرجت منه جوار بأيديهن نثار ينثرن على الناس، وأمر الله عزوجل جبرئيل أن يرسل على الناس الطيب

على البر والفاجر، فكان الرجل يقول لصاحبه: من أين لك هذا الطيب؟ فيقول: هذا من طيب محمد، ثم نهض الناس إلى منازلهم، ومضى رسول الله صلى الله عليه واله إلى منزل عمه أبي طالب رضى الله عنه، وأعمامه حوله، وهو كالقمر، فاجتمعت نسوان قريش ونسوان بنى عبدالمطلب وبنى هاشم في دار خديجة، والفتيان (٦) يضربن الدفوف، وبعثت خديجة من يومها أربعة آلاف دينار إلى رسول الله صلى الله عليه واله، وقالت: يا سيدى انفضها إلى عمك العباس ينفذها إلى أبى، وأرسلت مع المال خلعة سنينة، فسار بها العباس وأبو طالب إلى منزل خويلد وألبساء الخلعة، فقام خويلد من وقته وساعته إلى دار خديجة، وقال: يا بنتى ما الانتظار بالدخول؟ جهزى نفسك، فهذا مهرك قد أتوا به إلى، وأعطونى هذه الخلعة، والله (١). أربعة آلاف خ ل، ولعله الصحيح كما يأتى بعد ذلك. (٢). ألف خ ل. (٣). عليكم خ ل. (٤). وما رأينا النساء خ ل.

(٥). اللعك: اللثيم. الاحمق. (٦). القينات خ ل صح. أقول: هى جمع القينة: الامه المغنيه. ما تزوج أحد بزواج مثلك، لا فى الحسن ولا فى الجمال، فسمع أبوجهل ذلك فقام فى الناس يقول: هذا المال من عند خديجة، فبلغ الخبر أبا طالب فخرج من وقته وساعته متقلدا سيفه، ووقف فى الابطح والعرب مجتمعون، وقال: يا معاشر العرب سمعنا قول قائل وعيب عائب، فإن كانت النساء قد أقمن بواجب حقنا فليس ذلك بعب، وحق لمحمد أن يعطى ويهدى إليه، فهذا جرى منها على رغم أنف من تكلم، وتكلم (١) بعض قريش من المبغضين بالازراء على خديجة حيث تزوجها محمد صلى الله عليه واله، وبلغ الخبر إلى خديجة فصنعت طعاما ودعت نساء المبغضين، فلما اجتمعن وأكلن قالت لهن: معاشر النساء بلغنى أن بعولتكن عابوا على فيما فعلته من أنى تزوجت محمدا، وأنا أسألكم هل فيكم مثله، أو فى بطن مكة شكله من جماله (٢) وكماله وفضله وأخلاقه الرضية؟ وأنا قد أخذته لاجل ما قد رأيت منه، وسمعت منه أشياء ما أحد رآها، فلا يتكلم أحد فيما لا يعنيه (٣)، فكف كل منهن (٤) عن الكلام. ثم إن خديجة قالت لعمها ورقة: خذ هذه الاموال وسر بها إلى محمد صلى الله عليه واله وقل له: إن هذه جميعها هدية له، وهى ملكه يتصرف فيها كيف شاء، وقل له: إن مالى وعيىدى وجميع ما أملك وما هو تحت يدي فقد وهبته لمحمد صلى الله عليه واله إجلالا وإعظاما له، فوقف ورقة بين زمزم والمقام ونادى بأعلى صوته: يا معاشر العرب إن خديجة تشهدكم على أنها قد وهبت نفسها ومالها وعيىدها وخدمها وجميع ما ملكت يمينها والمواشى والصداق والهدايا لمحمد صلى الله عليه واله، وجميع ما بذل لها مقبول منه، وهو هدية منها إليه إجلالا له وإعظاما ورغبة فيه، فكونوا عليها من الشاهدين، ثم سار ورقة إلى منزل أبى طالب رضى الله عنه، وكانت خديجة قد بعثت جارية ومعها خلعة سنينة، وقالت: ادخليها إلى محمد صلى الله عليه واله، فإذا دخل عليه عمى ورقة يخلعها عليه ليزداد فيه حبا، فلما دخل ورقة عليهم قدم المال إليهم، (١). وتكلمت بعض نساء قريش خ ل. (٢). فى جماله خ ل. (٣). من عنى الامر فلانا: شغله وأهمه. (٤). منهم خ ل. وقال: الذى قالته خديجة، فقام النبى صلى الله عليه واله وأفرغ عليه الخلعة، وزاده خلعة أخرى، فلما خرج ورقة تعجب الناس من حسنه وجماله، ثم أخذت خديجة فى جهازها، واعتدت صوافى (١) الذهب والفضة، وفيها الطيب والمسك والعنبر، فلما كانت الليلة الثالثة دخل عليها عمات النبى صلى الله عليه واله واجتمع السادات والاكابر فى اليوم الثالث كعادتهم، ونهض العباس وهو يقول:

أبشروا بالمواهب آل (٢) فهر وغالب! افخروا يا آل قومنا بالثناء (٣) والرغائب

شاع فى الناس فضلكم وعلى (٤) فى المراتب قد فخرتم بأحمد زين كل الاطايب

فهو كالبدر نوره مشرق (٥) غير غائب قد ظفرتى خديجة بجليل المواهب

بفتى هاشم الذى ماله من مناسب جمع الله شملكم فهو رب المطالب

أحمد سيد الورى خير ماش وراكب فعليه الصلاة ما سار عيس (٦) براكب

ثم إن خديجة قالت: اعلموا أن شأن محمد صلى الله عليه واله عظيم، وفضله عظيم، وجوده جسيم، ثم نثرت عليهن (٧) من المال والطيب ما دهش الحاضرين، وشجر طوبى تنثر فى الجنة على الحور العين، فجعلن يلتقطن النثار، ثم يتهادينه، ثم إن خديجة أنفذت إلى أبى طالب غنما كثيرا ودنانير ودراهم وثيابا وطيبا، وعمل أبو طالب وليمة عظيمة، ووقف النبى صلى الله عليه واله وشهد وسطه،

وأزرم نفسه خدمة جميع الناس، وأقام لاهل مكة الوليمة ثلاثة أيام، وأعمام النبي صلى الله عليه واله تحته في الخدمة، وأنفذت خديجة إلى الطائف وغيره، ودعت أهل الصنایع إلى منزلها، وصاغت المصاغ والحلي، وفصلت الثياب، وعملت الشمع بالعنبر (۱). صوانی خ ل. (۲). يا آل خ ل. (۳). بالسنة خ ل. (۴). علا خ ل. (۵). طالع خ ل. (۶). العيس: الابل البيض يخالط بياضها سواد خفيف. كرام الابل. (۷). عليهم خ ل. على هيئة الاشجار (۱)، وأجرت عليه الذهب، وعملت فيه التماثيل من المسك والعنبر، ولم تزل تعمل في شغل العرس ستة أشهر حتى فرغت من جميع ما تحتاج إليه، وعلقت ستور الديباج المطرز (۲)، ونقشت فيها صورة الشمس والقمر، وفرشت المجالس، ووضعت المساند والوسائد من الديباج والخز، وفرشت لرسول الله صلى الله عليه واله مجلسا على سرير تحت الابرسم والوشى (۳)، والسرير من العاج والآبنوس، مصفح بصفائح الذهب الوهاج (۴)، وألبست جواربها وخدمها ثياب الحرير والديباج المختلفات الالوان، ونظمت شعورهن باللؤلؤ والمرجان، وسورتهن (۵)، ووضعت في أعناقهن قلائد الذهب، وأوقفت الخدم (۶) بأيديهن المجامر من الذهب، وفيها الطيب والعنبر والبخور من العود والند (۷)، وجعلت في يد كل واحدة من الخدم مراوح منقوشة بالذهب، مقصبة (۸) بالفضة، وأوقفتهن عند مجلس رسول الله صلى الله عليه واله، ودفعت إلى بعضهن الدفوف والشموع، ونصبت في وسط الدار شمعا كثيرا على أمثال النخيل، فلما فرغت من ذلك دعت نسوان أهل مكة جميعهن فأقبلن إليها، ورفعت مجلس عمات النبي صلى الله عليه واله، ثم أرسلت إلى أبي طالب ليحضر وقت الزفاف، فلما كان تلك الليلة أقبل النبي صلى الله عليه واله بين أعمامه، وعليه ثياب من قباطى (۹) مصر، وعمامة حمراء، وعبيد بنى هاشم بأيديهم الشموع والمصابيح، وقد كثر الناس في شعاب مكة ينظرون إلى محمد صلى الله عليه وآله، ومنهم من وقف على السرادقات والنور يخرج من بين ثناياه (۱۰). (۱). الشجر خ ل. (۲). المسطر خ ل. (۳). الوشى: الثياب المنقشة. (۴). الوهاج: شديد الوهج. والوهج: اتقاد النار أو الشمس. (۵). أى ألبستهن السوار. والسوار: حلية كالطوق تلبسها المرأة في زندها أو معصمها. (۶). الخدام خ ل. (۷). المسك خ ل. أقول: الند: عود يتبخر به. (۸). مقصبة خ ل مفصصة خ ل. (۹). القباطى بتشديد الباء وتخفيفها جمع القبطية بضم القاف وكسرهما: ثياب من كتان منسوبة إلى القبط. (۱۰). ثيابه خ ل. ومن جبينه ومن تحت ثيابه، فلما وصلوا إلى دار خديجة دخل هو صلوات الله عليه وآله وهو كأنه القمر فى تمامه، قد خرج من الافق، وأعمامه محدقون به كأنهم اسود الشرى (۱)، فى أحسن زينه وفرحة، يكبرون الله ويحمدونه على ما وصلوا إليه من الكرامة، فدخلوا جميعا إلى دارها، وجلس النبي صلى الله عليه واله فى المجلس الذى هبى له فى دار خديجة رضى الله عنها، ونوره قد علا نور المصابيح، فذهلت النساء مما رأين من حسنه وجماله، ثم هبوا خديجة للجلاء (۲)، فخرجت أول مرة وعليها ثياب معمده (۳)، وعلى رأسها تاج من الذهب الاحمر، مرصع بالدر والجوهر، وفى رجليها خلخالان من الذهب، منقوش بالفيروزج، لم تر الا عين له نظيرا، وعليه قلائد لا تحصى من الزمرد والياقوت، فلما برزت ضربن النساء الدفوف. وجعلت بعض النساء تقول: شعرا:

أضحى الفخار لنا وعز الشأن ولقد فخرنا يا بنى العدنان (۴).

أخديجة نلت العلا (۵) بين الورى وفخرت فيه جملة الثقلان

أعنى محمدا الذى لا مثله ولد النساء فى سائر الأزمان

فيه (۶) المكارم والمعالي والحيما ما ناحت الاطيار فى الاغصان

صلوا عليه وسلموا وترحموا فهو المفضل من بنى عدنان

فتطاولى فيه خديجة! واعلمى أن قد خصصت بصفوة الرحمان

ثم أقبلن بها نساء بنى هاشم للجلوة الثانية على رسول الله صلى الله عليه واله، وقد أشرق من نور وجهها نور علا على جميع المصابيح والشموع، فتعجبت منها بنات عبدالمطلب حتى زاد فيها نور لم يرى الراؤون مثله، وذلك فضل لرسول الله صلى الله عليه واله وعطية من الله تعالى لها، (۱). الشرى: مأسدة جانب الفرات يضرب بها المثل. (۲). من جلا العروس على زوجته: عرضها عليه مجلوة. (۳). مغمدة خ ل. (۴). ولقد سمونا فى بنى عدنان خ ل صح. (۵). بيت العلا فينا ونعلو فى الورى || وتقاصرت عن مجدك الثقلان خ ل. (۶). فله خ

ل. وأقبلوا بها، وقد فاقت على جميع من حضر، وعليها سقلاط أبيض (١) مذهب، مرصع بالجواهر الاحمر والاخضر والاصفر، ومن كل الالوان، وكانت خديجة امرأة طويلة شامخة عريضة من النساء بيضاء لم ير فى عصرها أطف منها، ولا أحسن، وخرجت بين يديها صفيئة بنت عبدالمطلب رضى الله عنها، وقالت شعرا:

جاء السرور مع الفرح ومضى النحوس مع الترح

أنوارنا قد أقبلت والحال فيها قد نجح

بمحمد المذكور فى كل المفاوز والبطح

لو أن يوازن أحمد بالخلق كلهم رجح

ولقد بدا من فضله لقريش أمر قد وضح

ثم السعود لاحمد والسعد عنه ما برح

بخديجة نبت الكمال (٢). وبحر نايلها طفح

يا حسنها فى حليها والحلم منها ما برح (٣).

هذ النبى (٤) محمد ما فى مدائحه كلح (٥).

صلوا عليه تسعدوا والله عنكم قد صفح

ثم أقبلن بها رضى الله عنها حتى أوقفوها بين يدي النبى صلى الله عليه واله، ثم بعد ذلك أخذوا التاج ورفعوه من رأسها، ووضعوه على رأس النبى صلى الله عليه واله، ثم أتوا بالدفوف وهن يضربن لها، وقلن لها: يا خديجة لقد خصصت هذه الليلة بشئ ما خص به غيرك، ولا- ناله سواك من قبائل العرب والعجم، فهنيئا لك بما اوتيته، ووصل إليك من العز والشرف، وخرجت فى الجلوة الثالثة، وعليها ثوب (٦) أصفر، وعليها حلى وجوهر، وقد أضاء الموضع (١). أسود خ ل. (٢). خص الكريم خ ل. (٣). متضح خ ل. (٤). الامين خ ل. (٥). الكلح: العبوس والقبح.

(٦). فى ثوب خ ل وهو الموجود فى المصدر. من لمعان ذلك الجوهر الذى فى وسط الاكليل، وفى آخر الاكليل ياقوته حمراء تضىء، وقد أشرقت الدار من ذلك الجوهر (١) ومن نورها وحسنها، وأقبلت بين يديها صفيئة بنت عبدالمطلب رضى الله عنها، وهى تقول: شعرا:

أخذ الشوق موثقات الفؤاد وألقت السهاد (٢) بعد الرقاد

فليالى اللقا بنور التدانى مشرقات خلاف طول البعاد

فزت بالفخر يا خديجة إذ نلت من المصطفى عظيم الوداد

فغدا (٣) شكره على الناس فرضا شاملا كل حاضر ثم بادی

كبر الناس والملائك جمعا جبرئيل لدى السماء ينادى

فزت يا أحمد بكل الامانى فنجى الله عنك أهل العناد

فعليك الصلاة ما سرت (٤) العيس وحطت لثقلها فى البلاد

قال: ثم بعد ذلك أجلسوها مع النبى صلى الله عليه واله وخرج جميع الناس عنها، وبقي عندها فى أحسن حال، وأرخى بال، ولم يأخذ عليها أحدا من النساء حتى ماتت بعد ما بعث صلوات الله عليه وآله، وآمنت به، وصدقته وانتقلت إلى جنات عدن فى أعلى عليين من قصور الجنة (٥). أقول: وفى بعض النسخ بعد الايات: وخلا رسول الله صلى الله عليه واله مع عروسه، وأوحى الله إلى جبرئيل: أن اهبط إلى الجنة، وخذ قبضة من مسكها، وقبضة من عنبرها، وقبضة من كافورها، وانثرها على جبال مكة، ففعل فامتلات شعاب مكة وأوديتها ومنازلها وطرقها (١). فى المصدر: من الجواهر ومن لونها ومن نورها وحسنها وجمالها. أقول: ومن نورها أى من نور خديجة رضى الله

عنها. (٢). في النسخ المطبوعة: وألفت السهار، والسهاد والسهار قريب في المعنى. يقال: سهد أى ذهب عنه النوم. وسهر أى لم ينم ليلا. (٣). أى فصار. (٤). سارت خ ل. (٥). الانوار ومفتاح السرور والافكار: نسخه مخطوطة موجودة في مكتبتى، فيها زيادات أوردت بعضها في الذيل. من ذلك الطيب، حتى أن الرجل يقول إذا خلا مع زوجته: ما هذا الطيب؟ فتقول: هذا من طيب خديجة ومحمد صلى الله عليه واله. توضيح: المزمم: هو الذى شد عليه الزمام، وهو الذى يقاد به البعير. والعقيان من الذهب: الخالص. والارقال: ضرب من العدو، وفي بعض النسخ بالفاء من قولهم: فلان يرفل في مشيته، أى يتبختر. والاغضاء: إدناء الجفون. وباح بسره: أظهره. والجوى: الحرقه، وشدة الوجد من عشق أو حزن. والصبوة: الميل إلى الجهل. والمراس بالكسر: الشدة والقوة. ويقال: لفت وجهه أى صرفه. والصبابة: رقة الشوق وحرارته. ولوعة الحب: حرقته. والكمد بالتحريك: الحزن المكتوم. والحجفة: الترس. والوغد: الرجل الذى يخدم بطعام بطنه. والنذل: الخسيس والثلب: التصريح بالعيب والتنقص. والتغمم: الكلام لا يبين. وأغرم بالشئ: أوقع به. وخطر الرجل في مشيته: رفع يديه ووضعهما. وجفل: أسرع. والجافل: المنزعج. والغزاة: الشمس. والتيار (١): الموج، ويقال: قطع عرقا تيارا، أى سريعه الجرى، واعتكر الليل، وأعكر: اشتد سواده. والهيف بالتحريك: ضمير البطن والخاصرة. وفرس هيفاء: ضامرة. والسحيق: البعيد. والسقلاط: شئ من صوف تلقيه المرأة على هودجها، أو ثياب ككتان موشية، وكان وشيه خاتم. والعيس بالكسر: الابل البيض يخالط بياضها شئ من الشقرة. أقول: إنما أوردت تلك الحكاية لاشتمالها على بعض المعجزات والغرائب، وإن لم نثق بجميع ما اشتملت عليه، لعدم الاعتماد على سندها (٢)، كما أوأنا إليه، وإن كان مؤلفه من الافاضل والامثال. ٢٠ - د: فى الدر: إن فاطمة عليها السلام ولدت بعد ما أظهر الله نبوة أبيها صلى الله عليه واله (١). فى المطبوع: كشداد. (٢). جل روايات الواردة فيها مراسلات لم يعلم مأخذها، وهى بقصص العامة أشبه، وأما المؤلف فقد عرف قبلا الشك فى كونه من مشايخ الشهيد بل هو متقدم عليه وعلى ابن تيمية المتوفى سنة ٧٢٨، وعلى أى فالرجل مجهول لا- نعرف شيئا من حاله غير ما قدمناه فى اول الحكاية. بخمس سنين، وقريش تبنى البيت (١)، وروى أنها ولدت عليها السلام فى جميدى الآخرة يوم العشرين منه، سنة خمس وأربعين من مولد النبى صلى الله عليه واله. فى المناقب روى أن فاطمة عليها السلام ولدت بمكة بعد المبعث بخمس سنين، وبعد الاسرى بثلاث سنين فى العشرين من جميدى الآخرة، وولدت الحسن عليه السلام ولها اثنتا عشرة سنة، وقيل: إحدى عشرة سنة بعد الهجرة (٢)، وكان بين ولادتها الحسن وبين حملها بالحسين عليه السلام خمسون يوما. وروى أنها ولدت خمس سنين قبل ظهور الرسالة (٣)، ونزول الوحي، وقيل: بينا النبى صلى الله عليه واله جالس بالابطح ومعه عمار بن ياسر، والمنذر بن الضحاح، وأبوبكر، وعمر، وعلى بن أبى طالب، والعباس بن عبدالمطلب، وحمزة بن عبدالمطلب، إذ هبط عليه جبرئيل عليه السلام فى صورته العظمى، قد نشر أجنحته حتى أخذت من المشرق إلى المغرب، فناداه: يا محمد العلى الاعلى يقرء عليك السلام، وهو يأمرك أن تعتزل عن خديجة أربعين صباحا، فشق ذلك على النبى صلى الله عليه واله، وكان لها محبا وبها وامقا (٤)، قال: فأقام النبى صلى الله عليه وآله أربعين يوما، يصوم النهار، ويقوم الليل، حتى إذا كان فى آخر أيامه تلك بعث إلى خديجة بعمار بن ياسر وقال قل لها: يا خديجة لا تظنى أن انقطاعى عنك ولا قلى (٥)، ولكن ربي عزوجل أمرنى بذلك لتنفيذ أمره، فلا تظنى يا خديجة إلا خيرا، فإن الله عزوجل ليباهى بك كرام ملائكته كل يوم مرارا، فإذا جنك الليل فأجيفى (٦) الباب، وخذى مضجعك من فراشك، فإنى فى منزل فاطمة بنت أسد، فجعلت خديجة تحزن فى (١). قد عرفت سابقا ان بناء البيت كان قبل مبعثه صلى الله عليه وآله. نعم ذكر ذلك ايضا ابن الخشاب فى كتابه. (٢). أى وقيل: ولدت الحسن بعد الهجرة، ولها إحدى عشرة سنة. (٣). ذلك قول العامة، وسيأتى الخلاف فى ولادتها وبين أقوى الاقوال فى باب ولادتها فى المجلد العاشر على ترتيب المصنف. (٤). الواقى: المحب. (٥). هجرة ولا- قلى خ ل، أقول: أى ولا- غضب. (٦). قال الجوهرى: أجفت الباب: رددته. منه رحمه الله. كل يوم مرارا لفقده رسول الله صلى الله عليه واله، فلما كان فى كمال الاربعين هبط جبرئيل عليه السلام فقال: يا محمد العلى الاعلى يقرئك السلام، وهو يأمرك أن تتأهب لتحيته وتحفته، قال النبى صلى الله عليه واله: يا جبرئيل وما تحفة رب العالمين؟ وما تحيته؟ قال: لا علم لى، قال: فينا النبى صلى الله عليه واله كذلك إذ هبط ميكائيل ومعه طبق مغطى بمنديل سندس، أو

قال: إستبرق، فوضعه بين يدي النبي صلى الله عليه واله، وأقبل جبرئيل عليه السلام وقال: يا محمد يأمرك ربك أن تجعل الليلة إفتارك على هذا الطعام، فقال على بن أبي طالب عليه السلام: كان النبي صلى الله عليه واله إذ أراد أن يفطر أمرني أن افتح الباب لمن يرد إلى الإفطار، فلما كان في تلك الليلة أقعدني النبي صلى الله عليه واله على باب المنزل، وقال: يا بن أبي طالب إنه طعام محرم إلا- على، قال على عليه السلام: فجلست على الباب وخلا النبي صلى الله عليه واله بالطعام، وكشف الطبق، فإذا عذق (١) من رطب، وعنقود من عنب، فأكل النبي صلى الله عليه واله منه شبعاً، وشرب من الماء رياً، ومد يده للغسل فأفاض الماء عليه جبرئيل، وغسل يده ميكائيل، وتمند له إسرافيل، وارتفع فاضل الطعام مع الاناء إلى السماء، ثم قام النبي صلى الله عليه واله ليصلي فأقبل عليه جبرئيل، وقال: الصلاة محرمة عليك في وقتك حتى تأتي إلى منزل خديجة فتواقعها، فإن الله عزوجل آلى (٢) على نفسه أن يخلق من صلبك في هذه الليلة ذرية طيبة، فوثب رسول الله صلى الله عليه واله إلى منزل خديجة، قالت خديجة رضوان الله عليها: وكنت قد ألفت الوحده، فكان إذا جتني الليل غطيت رأسي، وأسجفت (٣) ستري، وغلقت بأبي، وصليت وردى (٤)، واطفأت مصباحي، وآويت إلى فراشي، فلما كان في تلك الليلة لم أكن بالنائمة ولا بالمنتبهة إذ جاء النبي صلى الله عليه وآله ففرع الباب، فناديت: من هذا الذي يقرع حلقة لا يقرعها إلا محمد صلى الله عليه واله؟ قالت خديجة: فنادى النبي صلى الله عليه واله بعدوبة كلامه وحلاوة منطقه: افتحي يا خديجة فإني محمد، قالت خديجة: فقمتم فرحة مستبشرة بالنبي صلى الله عليه واله، وفتحت الباب، ودخل (١). العذق بالكسر: عنقود العنب والرطب، يقال بالفارسية: خوشه. (٢). أى حلف. (٣). قال الجوهري: اسجفت الستر: أرسلته. منه. (٤). الورد: الصلاة، أو الجزء من القرآن يقوم به الانسان كل ليلة. النبي المنزل، وكان صلى الله عليه واله إذا دخل المنزل دعا بالاناء فظهر للصلاة، ثم يقوم فيصلي ركعتين يوجز فيهما، ثم يأوى إلى فراشه، فلما كان في تلك الليلة لم يدع بالاناء، ولم يتأهب بالصلاة (١) غير أنه أخذ بعضدي، وأقعدني على فراشه، وداعبني ومازحني، و كان بيني وبينه ما يكون بين المرأة وبعلمها، فلا والذي سمك السماء وأنبع الماء ما تباعد عني النبي صلى الله عليه واله حتى حسست بثقل فاطمة في بطني. وفيه عن المفضل بن عمر قال: قلت لابي عبدالله بن جعفر بن محمد عليهما السلام: كيف كانت ولادة فاطمة عليها السلام؟ قال: نعم، إن خديجة عليها رضوان الله لما تزوج بها رسول الله صلى الله عليه واله هجرتها نسوة مكة، فكن لا- يدخلن عليها ولا يسلمن عليها ولا يتركن امرأة تدخل عليها، فاستوحشت خديجة من ذلك، فلما حملت بفاطمة عليها السلام صارت تحدثها في بطنها وتصبرها، وكانت خديجة تكتم ذلك عن رسول الله صلى الله عليه واله، فدخل يوماً وسمع خديجة تحدث فاطمة، فقال لها: يا خديجة من يحدثك؟ قالت: الجنين الذي في بطني يحدثني ويؤنسنني، فقال لها: هذا جبرئيل يبشرني أنها انثى، وأنها النسمة الطاهرة الميمونة، وأن الله تبارك وتعالى سيجعل نسلي منها، وسيجعل من نسلها أئمة في الامم، يجعلهم خلفاء في أرضه بعد انقضاء وحيه، فلم تزل خديجة رضى الله عنها على ذلك إلى أن حضرت ولادتها، فوجهت إلى نساء قريش ونساء بنى هاشم يجئن ويلين منها ما تلى النساء من النساء، فأرسلن إليها عصيتينا ولم تقبلي قولنا، وتزوجت محمداً يتيماً أبى طالب فقيراً لا مال له، فلنسنا نجى ولا نلى من أمرك شيئاً، فاغتمت خديجة لذلك، فبينما هي كذلك إذ دخل عليها أربع نسوة طوال كأنهن من نساء بنى هاشم، ففزعن منهن، فقالت لها إحداهن: لا تحزنى يا خديجة، فإننا رسل ربك إليك، ونحن أخواتك: أنا سارة، وهذه آسية بنت مزاحم، وهى رفيقتك في الجنة، وهذه مريم بنت عمران، وهذه صفراء (٢) بنت شعيب، بعثنا الله تعالى إليك لنلى من أمرك ما تلى النساء من النساء، فجلست واحدة عن يمينها، والأخرى عن يسارها، والثالثة من بين يديها، والرابعة من خلفها، فوضعت خديجة فاطمة عليها السلام طاهرة مطهرة، فلما سقطت إلى (١). للصلاة خ ل. (٢). تقدم في باب أحوال موسى عليه السلام الخلاف في اسمها وانها الصفوراء او الصفراء. الأرض أشرق منها النور حتى دخل بيوتات مكة، ولم يبق في شرق الأرض ولا غربها موضع إلا أشرق فيه ذلك النور، فتناولتها المرأة التي كانت بين يديها فغسلتها بماء الكوثر، وأخرجت خرقتين بيضاوين أشد بياضا من اللبن، وأطيب رائحة من المسلك والعنبر، فلفتها بواحدة، وقنعتها بالأخرى، ثم استنطقتها فنطقت فاطمة عليها السلام بشهادة أن لا إله إلا الله، وأن أبى رسول الله صلى الله عليه واله سيد الانبياء، وأن بعلى سيد الاوصياء، وأن ولدى سيد الاسباط، ثم سلمت عليهن، وسمت كل

واحدة منهن باسمها، وضحكنا إليها وتباشرت (۱) الحور العين، وبشر أهل الجنة بعضهم بعضا بولادة فاطمة عليها السلام، وحدث فى السماء نور زاهر لم تره الملائكة قبل ذلك اليوم، فلذلك سميت الزهراء عليها السلام، و قالت: خذيها يا خديجة طاهرة مطهرة زكية ميمونة، بورك فيها وفى نسلها، فتناولتها خديجة عليها السلام فرحة مستبشرة، فألقمتها ثديها، فشربت فدر عليها، وكانت عليها السلام تنمى فى كل يوم كما ينمى الصبى فى شهر، وفى شهر كما ينمى الصبى فى سنة، صلى الله عليها وعلى أبيها وبعلمها وبنيتها (۲). كتاب الدر النظيم مثل ما مر من الروايات كلها (۳). أقول: سياى أحوال فاطمة صلوات الله عليها وولادتها فى المجلد العاشر، وأحوال سائر أولاد خديجة رضى الله عنها فى باب أحوال أولاد النبى صلى الله عليه واله (۱). وتباشرن خ ل (۲). العدد: مخطوط، ليست نسخته موجودة عندي (۳). الدر النظيم: ليست نسخته موجودة عندي.

اسمائها وعللها، ومعنى كونه اميا وانه كان عالما بكل لسان...

أسمائه صلى الله عليه وآله وعللها، ومعنى كونه صلى الله عليه وآله اميا وانه كان عالما بكل لسان، وذكر خواتيمه ونقوشها وأثوابه وسلاحه، ودوابه وغيرها مما يتعلق به صلى الله عليه وآله الايات: الاعراف ۷: الذين يتبعون الرسول النبى الامى ۱۵۷. وقال: فأمنوا بالله ورسوله النبى الامى ۱۵۸. التوبة ۹: لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم ۱۲۸. هود ۱۱: إننى لكم منه نذير وبشير ۲. العنكبوت ۲۹: وما كنت تتلو من قبله من كتاب ولا تخطه يمينك إذا لارتاب المبطلون ۴۸. الاحزاب ۳۳: يا أيها النبى إنا أرسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا وداعيا إلى الله يآذنه وسراجا منيرا ۴۵ و ۴۶. الفتح ۴۸: محمد رسول الله ۲۹. المزمّل ۷۳: يا أيها المزمّل - قم الليل إلا قليلا ۱ و ۲. المدثر ۷۴: يا أيها المدثر - قم فأندر ۱ و ۲. تفسير: (۱) قال الطبرسى رحمه الله الامى ذكر فى معناه أقوال: (۱). وها هنا آيات اخرى لم يذكره المصنف، منها فى سورة آل عمران ۱۴۳: وما محمد الا رسول. وفى سورة الاحزاب ۴۰: ما كان محمد أبا أحد من رجالكم. وفى سورة محمد ۲: وآمنوا بما نزل على محمد. وفى سورة الصف ۶: ومبشروا برسول يأتى من بعدى اسمه أحمد. بل مقتضى ما يذكر من الروايات وتأويلها أن يذكر آيات اخرى كقوله تعالى: طه وحم ويس و النجم و الشمس وضحيتها و التين و الزيتون و ذكر رسولنا و ن والقلم و عبد الله و غير ذلك مما سيمر بك. أحدها الذى لا يكتب ولا يقرأ. وثانيها: أنه منسوب إلى الامة، والمعنى أنه على جبهة الامة قبل استفادة الكتابة، وقيل: إن المراد بالامة العرب لانها لم تكن تحسن الكتابة. وثالثها: أنه منسوب إلى الام، والمعنى أنه على ما ولدته امه قبل تعلم الكتابة. ورابعها: أنه منسوب إلى ام القرى وهو مكة، وهو المروى عن أبى جعفر عليه السلام (۱). وفى قوله: ما عنتم: شديد عليه عنتم، أى ما يلحقكم من الضرر بترك الايمان (۲). وفى قوله تعالى: إذا لارتاب المبطلون: أى ولو كنت تقرأ كتابا أو تكتبه لوجد المبطلون طريقا إلى الشك فى أمرك (۳)، ولقالوا: إنما يقرأ علينا ما جمعه من كتب الاولين، قال السيد المرتضى قدس الله روحه: هذه الآية تدل على أن النبى صلى الله عليه واله ما كان يحسن الكتابة قبل النبوة، فأما بعدها فالذى نعتقه فى ذلك التجويز لكونه عالما بالقراءة والكتابة، والتجويز لكونه غير عالم بهما من غير قطع على أحد الامرين، وظاهر الآية يقتضى أن النفى قد تعلق بما قبل النبوة دون ما بعدها، ولأن التعليل فى الآية يقتضى اختصاص النفى بما قبل النبوة، لان المبطلين إنما يرتابون فى نبوته صلى الله عليه واله لو كان يحسن الكتابة قبل النبوة، فأما بعد النبوة فلا تعلق له بالريبة والتهمة، فيجوز أن (۱). مجمع البيان ۴: ۴۸۷ (۲). مجمع البيان ۵: ۸۶ (۳). فى المصدر بعد ذلك: وإلقاء الريبة لضعف الناس فى نبوتك، ولقالوا: إنما تقرأ علينا ما جمعه من كتب الاولين، فلما ساويتهم فى المولد والمنشأ ثم أتيت بما عجزوا عنه وجب أن يعلموا أنه من عند الله تعالى، وليس من عندك، إذ لم تجر العادة أن ينشأ الانسان بين قوم يشاهدون أحواله من صغره إلى كبره ويرونه فى حضره وسفره لا يتعلم شيئا من غيره ثم يأتى من عنده بشئ يعجز الكل عنه وعن بعضه، ويقرأ عليهم أفاصيص الاولين. قال الشريف الاجل المرتضى قدس الله روحه اه. يكون قد تعلمها من جبرئيل عليه السلام بعد النبوة (۱). وقال البيضاوى: المزمّل أصله المترمل، من ترمّل بثيابه: إذا تلفف بها، سمي به النبى صلى الله عليه واله تهجينا لما كان عليه، لانه كان نائما أو مرتعدا مما دهشه بدء الوحى، مترملا فى قطيفه، أو تحسينا له، إذ روى أنه صلى الله عليه واله كان يصلى متلففا ببقية مرط (۲) مفروش على عائشة، فنزل أو تشبيها له

في تناقله بالمتزمل، لانه لم يتمرن بعد في قيام الليل، أو من تزمل الزمل: إذا تحمل الحمل، أي الذي تحمل أعباء (٣) النبوة (٤). وقال: المدثر المتدثر، وهو لابس الدثار (٥)، وسيأتى بيانه في باب المبعث. ١ - في: بإسناده (٦) عن سليم بن قيس الهلالي قال: لما أقبلنا من صفين مع أمير المؤمنين عليه السلام نزل قريبا من دبر نصراني، إذ خرج علينا شيخ من الدير جميل الوجه، حسن الهيئة والسمت (٧)، معه كتاب أتى أمير المؤمنين عليه السلام فسلم عليه، ثم قال: إني من نسل حواري عيسى بن مريم، وكان أفضل حواري عيسى بن مريم الاثنى عشر وأحبهم إليه وآثرهم عنده، وإن عيسى أوصى إليه ودفع إليه كتبه وعلمه وحكمته، (١). مجمع البيان ٨: ٢٨٧. (٢). المرط: كل ثوب غير مخيط. كساء من صوف ونحوه يؤتزر به. (٣). الاعباء جمع العباء: الثقل والحمل. (٤). أنوار التنزيل ٢: ٥٥٧. (٥). أنوار التنزيل ٢: ٥٦٠. (٦). والاسناد هكذا: أحمد بن محمد بن سعيد بن عقده ومحمد بن همام بن سهيل وعبدالعزیز و عبدالواحد ابنا عبدالله بن يونس، عن رجالهم، عن عبدالرزاق بن همام، عن معمر بن راشد، عن أبان بن أبي عياش، عن سليم بن قيس. وأخبرنا به من غير هذه الطرق هارون بن محمد قال: حدثني أحمد بن عبيد (عبد خ) الله بن جعفر بن المعلى الهمداني قال: حدثني أبو الحسن عمرو بن جامع ابن عمرو بن حرب الكندي قال: حدثنا عبدالله بن المبارك شيخ لنا كوفي ثقة قال: حدثنا عبدالرزاق ابن همام. عن معمر، عن أبان بن أبي عياش، عن سليم بن قيس. (٧). السم: هيئة أهل الخير. فلم تزل (١) أهل هذا البيت على دينه متمسكين عليه (٢) لم يكفروا ولم يرتدوا ولم يغيروا، وتلك الكتب عندى إملاء عيسى بن مريم عليه السلام، وخط أبينا بيده، فيها كل شئ يفعل الناس من بعده، واسم ملك ملك (٣)، وإن الله يبعث رجلا من العرب من ولد إبراهيم خليل الله عليه السلام من أرض يقال لها: تهامة، من قرية يقال لها مكة - وساق الحديث إلى أن قال - اسمه محمد، وعبدالله، ويس، والفتاح، والخاتم، والحاشر، والعاقب، والماحي، والقائد، ونبي الله، وصفى الله، وجنب الله (٤)، وإنه يذكر إذا ذكر، أكرم (٥) خلق الله على الله: وأحبهم إلى الله، لم يخلق الله ملكا مقربا (٦) ولا نبيا مرسلا من آدم عليه السلام فمن سواه خيرا عند الله، ولا أحب إلى الله منه، يقعه يوم القيامة على عرشه، ويشفعه (٧) في كل من يشفع فيه باسمه جرى القلم في اللوح المحفوظ، محمد رسول الله الخبر (٨). ٢ - فس: أبي، عن القاسم بن محمد، عن علي (٩)، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله وأبي جعفر عليهما السلام قالان: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا صلى قام على أصابع رجله حتى تورمت، فأنزل الله تعالى: طه وهي بلغة طي يا محمد ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى (١٠). ٣ - كا: حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد بن سماعة، عن وهيب بن حفص، عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام - وساق الحديث إلى أن قال: - وكان رسول الله صلى الله عليه واله يقوم (١). في المصدر: فلم يزل. (٢). في المصدر: بملته خ صح. (٣). في المصدر: واسم ملك ملك منهم. (٤). حبيب الله خ ل. (٥). في المصدر: من أكرم. (٦). في المصدر: مكرما. (٧). أي يقبل شفاعته (٨). غيبة النعماني: ٣٥ و ٣٦. (٩). أي على بن أبي حمزة. (١٠). تفسير القمي: ٤١٧ و ٤١٨. على أطراف أصابع رجله، فأنزل الله سبحانه: طه ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى (١). ٤ - مع: محمد بن هارون الزنجاني (٢)، عن المعاذ بن المثنى، عن عبدالله بن أسماء، عن جويرية: عن سفيان بن سعيد (٣)، عن الصادق عليه السلام في خبر طويل سيأتى في كتاب القرآن قال: وأما طه فاسم من أسماء النبي صلى الله عليه واله، ومعناه يا طالب الحق الهادي إليه، وأما يس فاسم من أسماء النبي صلى الله عليه واله، معناه يا أيها السامع لوحىي والقرآن الحكيم إنك لمن المرسلين على صراط المستقيم (٤). ٥ - م: وبجاه ذريته الطيبة الطاهرة من آل طه ويس (٥). ٦ - فس: قال الصادق عليه السلام: يس اسم رسول الله صلى الله عليه واله، والدليل عليه قوله: إنك لمن المرسلين - على صراط مستقيم قال: على الطريق الواضح تنزيل العزيز الرحيم قال: القرآن لتندر قوما ما انذر آباؤهم إلى قوله: على أكثرهم يعني نزل (٦) به العذاب فهم لا يؤمنون (٧). ٧ - فر: بإسناده عن سليمان بن قيس العامري (٨) قال: سمعت عليا عليه السلام يقول: رسول الله صلى الله عليه واله يس ونحن آله (٩). ٨ - كا: العدة، عن البرقي، عن محمد بن عيسى، عن صفوان رفعه إلى أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام قال: هذا محمد أذن لهم في التسمية به، فمن أذن لهم في يس يعني (١). الاصول ٢: ٩٥. (٢). في المعاني: حدثنا أبو الحسن محمد بن هارون الرنجاني فيما كتب إلى علي بن ابي بن أحمد البغدادي الوراق قال: حدثنا معاذ بن المثنى العنبري.

(۳). في المصدر: الثوري. (۴). معاني الاخبار: ۱۱. (۵). تفسير العسكري. (۶). من نزل خ ل. (۷). تفسير القمي: ۵۴۸. (۸). في المصدر: فرات قال: حدثنا أحمد بن الحسن معننا عن سليم بن قيس العامري. (۹). تفسير فرات: ۱۳۱. التسمية وهو اسم النبي صلى الله عليه واله (۱). ۹ - ن: عن الريان بن الصلت (۲)، عن الرضا عليه السلام في حديث طويل في الفرق بين العترة والامة، وساق الحديث إلى أن قال عليه السلام: أخبروني عن قول الله عزوجل: يس والقرآن الحكيم فمن عنى بقوله: يس؟ قالت العلماء: يس محمد صلى الله عليه واله لم يشك فيه أحد، قال أبو الحسن عليه السلام: فإن الله عزوجل أعطى محمدا وآل محمد من ذلك فضلا لا يبلغ أحد كنه وصفه إلا- من عقله، وذلك أن الله عزوجل لم يسلم على أحد إلا على الانبياء عليهم السلام فقال تعالى: سلام على نوح في العالمين وقال: سلام على إبراهيم وقال: سلام على موسى وهارون ولم يقل: سلام على آل نوح، ولم يقل: سلام على آل إبراهيم، ولا قال (۳): سلام على آل موسى وهارون، وقال: سلام على آل يس: يعني آل محمد، وساق الحديث إلى أن قال: في قوله تعالى: قد أنزل الله إليكم ذكرا رسولا فالذكر رسول الله ونحن أهله (۴). أقول: سيأتي بتمامه في كتاب الامامة. ۱۰ - فس: سلام على آل يس قال: يس محمد، وآل محمد الائمة (۵). ۱۱ - مع: الطالقاني، عن الجلودي، عن محمد بن سهل، عن الخضر بن أبي فاطمة، عن وهب بن نافع، عن كادح، عن الصادق عليه السلام، عن آباءه، عن علي عليهم السلام في قوله عزوجل: سلام على آل يس قال: يس محمد، ونحن آل يس (۶). ۱۲ كا: أحمد بن مهرا، وعلي بن إبراهيم جميعا عن محمد بن علي، عن الحسن ابن راشد، عن يعقوب بن جعفر بن إبراهيم، عن أبي الحسن موسى عليه السلام في حديث طويل

(۱). فروع الكافي ۲: ۸۷. (۲). لم يذكر المصنف اسناد الحديث اختصارا وهو هكذا: حدثنا علي بن الحسين بن شاذويه المؤدب وجعفر بن محمد بن مسرور رضي الله عنهما قال: حدثنا محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري عن أبيه، عن الريان بن الصلت. (۳). في المصدر: ولم يقل. (۴). عيون أخبار الرضا: ۱۳۱ و ۱۳۲. (۵). تفسير القمي: ۵۵۹ و ۵۶۰. (۶). معاني الاخبار: ۴۱. سأله نصراني عن قوله تعالى: حم والكتاب المبين إلى قوله: منذرين ما تفسيرها في الباطن؟ فقال: أما حم فهو محمد، وهو في كتاب هود الذي انزل عليه، وهو منقوص الحروف، وأما الكتاب المبين فهو أمير المؤمنين علي عليه السلام الخبير (۱). ۱۳ - فس: والنجم إذا هوى قال: النجم رسول الله صلى الله عليه واله، إذا هوى لما اسرى به إلى السماء، وهو في الهواء، هذا رد على من أنكر المعراج، وهو قسم برسول الله صلى الله عليه واله، وهو فضل له على الانبياء (۲). بيان: هوى جاء بمعنى هبط، وبمعنى سعد، والمراد في الخبر الثاني. ۱۴ - فس: والنجم والشجر يسجدان قال: النجم رسول الله صلى الله عليه واله، وقد سماه الله في غير موضع، فقال: والنجم إذا هوى وقال: وعلامات وبالنجم هم يهتدون فالعلامات الاوصياء، والنجم رسول الله صلى الله عليه واله، قلت: يسجدان قال: يعبدان، قوله: والسماء رفعها ووضع الميزان قال: السماء رسول الله صلى الله عليه واله رفعه الله إليه و الميزان أمير المؤمنين عليه السلام نصبه لخلق، قلت: ألا- تطغوا في الميزان قال: لا تعصوا الامام، قلت: وأقيموا الوزن بالقسط قال: أقيموا الامام العدل (۳)، قلت: ولا تخسروا الميزان قال: لا تبخسوا الامام حقه ولا تظلموه (۴). ۱۵ - كا: علي بن محمد، عن علي بن العباس، عن علي بن حمران، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزوجل: والنجم إذا هوى قال: اقسام بقبض محمد إذا قبض الخبر (۵). ۱۶ - فس: أبي، عن سليمان الديلمي، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن قول الله: والشمس وضحيها قال: الشمس رسول الله صلى الله عليه واله، أوضح الله به (۱). اصول الكافي ۱: ۴۷۹. (۲). تفسير القمي: ۶۵۰ و ۶۵۱. (۳). والعدل خ ل وفي المصدر: بالعدل. (۴). تفسير القمي: ۶۵۸. (۵). الروضة: ۳۷۹ و ۳۸۰. أقول: الحديث طويل، وفيه: علي بن حماد، وهو الصحيح والرجل علي بن حماد المنقري الكوفي راجع جامع الروات ۱: ۵۷۷. للناس دينهم، قلت: والقمر إذا تليها قال: ذاك أمير المؤمنين عليه السلام (۱). ۱۷ - فر: بإسناده (۲) عن عكرمة وسئل عن قول الله: والشمس وضحيها - والمقر إذا تليها قال: الشمس وضحيها هو محمد (۳) صلى الله عليه واله والقمر إذا تليها أمير المؤمنين عليه السلام (۴) والنهار إذا جليها آل محمد، وهما الحسن والحسين (۵) والليل إذا يغشيها بنو امية، وقال ابن عباس هكذا، وقال أبو جعفر عليه السلام هكذا، وقال الحارث الاعور للحسين بن علي عليه السلام: يا ابن رسول الله أخبرني عن قول الله في

كتابه المبين: والشمس وضحيها قال: ويحك يا حارث ذلك محمد رسول الله صلى الله عليه واله، قلت: قوله: والقمر إذا تليها قال: ذلك أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام يتلو محمدا صلى الله عليه واله الخبر (٦). ١٨ - كا: العدة، عن سهل، عن محمد بن سليمان، عن أبيه، عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: سألته عن قول الله عزوجل: والشمس وضحيها قال: الشمس رسول الله صلى الله عليه واله أوضح الله عزوجل به للناس دينهم، قال: قلت: والقمر إذا تليها قال: ذاك أمير المؤمنين عليه السلام (١). تفسير القمى: ٧٢٦. (٢). والاسناد هكذا، فرات قال: حدثني زيد بن محمد بن جعفر التمار معننا عن عكرمة (٣). فى المصدر: محمد رسول الله صلى الله عليه وآله (٤). فى المصدر: أمير المؤمنين على بن أبي طالب عليه السلام (٥). فى المصدر: هم آل محمد صلى الله عليه وآله الحسن والحسين عليهما السلام أقول: إلى هنا تم فى المصدر حديث عكرمة، وأما ما بعد ذلك فهو موجود فى رواية أخرى وهى هكذا: فرات قال: حدثني الحسين بن سعيد معننا عن ابن عباس فى قول الله تعالى: والشمس وضحاها قال: رسول الله صلى الله عليه وآله والقمر إذا تلاها أمير المؤمنين على بن أبي طالب عليه السلام والنهار إذا جلاها الحسن والحسين عليهما السلام، والليل إذا يغشاها بنو امية، ثم ذكر حديثا آخر مثله وفيه زيادة باسناده عن عبدالله بن زيد، عن ابن زيد معننا عن ابن عباس. وأما رواية أبي جعفر عليه السلام والحارث فالموجود فى المصدر أنهما واحد هكذا: فرات قال: حدثني على بن محمد بن عمر الزهرى معننا عن أبي جعفر قال: قال الحارث الاعور للحسين بن على عليه السلام: يابن رسول الله جعلت فداك أخبرني عن قول الله فى كتابه: والشمس وضحاها ثم ذكر مثل حديث الحارث، فعلى ذلك إما نسخة المصنف كانت ناقصة، أو أراد المصنف الاختصار فوقع ما ترى (٦). تفسير فرات الكوفى: ٢١٢. تلا رسول الله صلى الله عليه واله ونفته بالعلم نفتا الخبر (١). ١٩ - فس: والتين والزيتون وطور سينين وهذا البلد الامين قال: التين رسول الله صلى الله عليه واله والزيتون أمير المؤمنين عليه السلام وطور سينين الحسن والحسين وهذا البلد الامين الاثمة عليهم السلام الخبر (٢). ٢٠ - فس: قد أنزل الله إليكم ذكرا رسولا قال: الذكر اسم رسول الله صلى الله عليه وآله، ونحن أهل الذكر (٣). ٢١ - ن: فى حديث طويل عن الرضا عليه السلام فى مناظرته عليه السلام مع أصحاب المقالات قال عليه السلام لرأس الجالوت: فى الانجيل مكتوب: ابن (٤) البرة ذاهب، والبار قليطا جاء من بعده، وهو يخفف الآصار (٥)، ويفسر لكم كل شىء، ويشهد لى كما شهدت له، أنا جنتكم بالامثال وهو يأتىكم بالتأويل، أتؤمن بهذا فى الانجيل؟ قال: نعم لا انكره الخبر (٦). ٢٢ - ن: فى أسئلة الشامى سأل أمير المؤمنين عليه السلام عن ستته من الانبياء لهم اسمان، فقال: يوشع بن نون، وهو ذو الكفل، ويعقوب بن إسحاق عليه السلام، وهو إسرائيل، والخضر عليه السلام، وهو حلقياء (٧)، ويونس عليه السلام، وهو ذو النون، وعيسى عليه السلام، وهو المسيح، ومحمد صلى الله عليه وآله، وهو أحمد صلوات الله عليهم (٨). (١). الروضة: ٥٠. قوله: نفته أى ألقى فى قلبه أو ألهمه. وأخرج الحديث فرات الكوفى فى تفسيره أيضا ص ٢١٣. (٢). تفسير القمى: ٨٣٠. (٣). تفسير القمى: ٦٨٦. (٤). فى المصدر: ان ابن البرة (٥). جمع الاصر بتثليث الهمزة: الثقل. الذنب. العهد (٦). عيون اخبار الرضا: ٩٣ و ٩٤، والحديث طويل وقد أخرجه المصنف مسندا فى كتاب الاحتجاجات راجع ج ١٠ ص ٢٩٩ - ٣١٠، والقطعة فى ٣٠٨. (٧). فى نسخة من المصدر: حلقياء. وفيما تقدم من كتاب الاحتجاجات: تاليا. جعليا خ ل. (٨). عيون أخبار الرضا: ١٣٦، والحديث طويل أخرجه المصنف مسندا فى كتاب الاحتجاجات ١٠: ٧٥ - ٨٢ والقطعة فى ٨٠. ٢٣ - مع: محمد بن عمرو البصرى، عن عبدالله بن على الكرخى، عن محمد بن عبدالله عن أبيه، عن عبدالرزاق، عن معمر، عن الزهرى، عن أنس قال: صلى رسول الله صلى الله عليه واله صلاة الفجر، فلما انفتل (١) من صلاته أقبل علينا بوجهه الكريم على الله عزوجل، ثم قال معاشر الناس! من افتقد الشمس فليتمسك بالقمر، ومن افتقد القمر فليتمسك بالزهرة، ومن افتقد الزهرة فليتمسك بالفرقدين، ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أنا الشمس، وعلى عليه السلام القمر، وفاطمة الزهرة، والحسن والحسين الفرقدان (٢). ٢٤ - شى: محمد بن الفضيل، عن أبي الحسن عليه السلام فى قول الله: وعلامات وبالنجم هم يهتدون قال: نحن العلامات، والنجم رسول الله صلى الله عليه وآله (٣). ٢٥ - ما: المفيد، عن ابن قولويه، عن أبيه، عن سعد، عن ابن عيسى، عن ابن محبوب، عن منصور بزرج (٤)، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام فى قول الله عزوجل: وعلامات وبالنجم هم يهتدون قال: النجم رسول الله صلى الله عليه وآله،

والعلامات الاثمة من بعده عليه وعليهم السلام (۵). ۲۶ - ما: أحمد بن محمد بن محمد بن الصلت، عن أحمد بن محمد بن سعيد، عن محمد بن عيسى بن هارون الضيرير، عن محمد بن زكريا المكي، عن كثير بن طارق، من ولد قنبر، عن زيد بن علي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله (۶) لعلي عليه السلام: يا علي خذ هذا الخاتم (۱). انقل من صلاته: انصرف عنها (۲). معاني الاخبار: ۳۹ وفي ذيله، وكتاب الله لا يفترقان حتى يردا على الحوض. وذكر شيخنا الصدوق فيه بأسانيده عن جابر بن عبدالله وأنس بن مالك نحوه (۳). تفسير العياشي: مخطوط (۴). بزرج معرب بزرک، والرجل هو منصور بن يونس بزرج أبو يحيى القرشي مولا لهم كوفي ثقة (۵). الامالي: ۱۰۲ (۶). في المصدر: قال: حدثني زيد بن علي في جهاز سوخ كنده بالكوفة ان أباه حدثه عن أبيه عن ابن عباس قال: أعطى رسول الله صلى الله عليه وآله عليا عليه السلام فقال: يا علي أعط هذا الخاتم النقاش لينقش عليه اه. أقول: سقط مفعول قوله: أعطى وهو خاتما. وانقش عليه محمد بن عبدالله، فأخذه أمير المؤمنين عليه السلام فأعطاه النقاش، وقال له: انقش عليه محمد بن عبدالله، فنقش النقاش، فأخطأت (۱) يده فنقش عليه محمد رسول الله، فجاء أمير المؤمنين عليه السلام فقال: ما فعل الخاتم؟ فقال: هوذا، فأخذه ونظر إلى نقشه فقال: ما أمرتك بهذا، قال: صدقت ولكن يدي أخطأت، فجاء به إلى رسول الله صلى الله عليه واله، فقال: يا رسول الله ما نقش النقاش ما أمرت به، ذكر أن يده أخطأت، فأخذ (۲) النبي صلى الله عليه واله ونظر إليه فقال: يا علي أنا محمد بن عبدالله، وأنا محمد رسول الله، وتختم به، فلما أصبح النبي صلى الله عليه واله نظر إلى خاتمه، فإذا تحته منقوش على ولي الله فتعجب من ذلك النبي صلى الله عليه واله، فجاء جبرئيل فقال: يا جبرئيل كان كذا وكذا، فقال: يا محمد كتبت ما أردت، وكتبنا ما أردنا (۳).

۲۷ - ع، ل، مع: محمد بن علي بن الشاه، عن محمد بن جعفر بن أحمد البغدادي، عن أبيه، عن أحمد بن السخت، عن محمد بن الاسود الوراق، عن أيوب بن سليمان، عن أبي البختری، عن محمد بن حميد، عن محمد بن المنكدر، عن جابر بن عبدالله قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أنا أشبه الناس بآدم عليه السلام، وإبراهيم عليه السلام أشبه الناس بي خلفه و خلقه، وسماني الله من فوق عرشه عشرة أسماء، وبين الله وصفى، وبشرني على لسان كل رسول بعثه إلى قومه، وسماني ونشر في التوراة اسمي، وبث ذكرى في أهل التوراة والانجيل، وعلمني كلامه (۴)، ورفعني في سمائه، وشق لي اسمي (۵) من أسمائه، فسماني محمدا وهو محمود، وأخرجني في خير قرن من امتي، وجعل اسمي في التوراة أحييد، فبالتوحيد حرم أجساد امتي على النار، وسماني في الانجيل أحمد، فأنا محمود في أهل السماء، وجعل امتي الحامدين، وجعل اسمي في الزبور ماح (۶)، محا الله عزوجل بي (۱). في المصدر: وأخطأت (۲). في المصدر: فأخذه (۳). المجالس والخبار: ۷۹ و ۸۰ (۴). في المصدر، كتابه (۵). في طبعه أمين الضرب: اسما - ظ. أقول: وهو الموجود في المصدر (۶). ماحي خ ل. وهو الموجود في العلل، وفيه: يمحي الله. من الارض عبادة الاوثان، وجعل اسمي في القرآن محمدا، فأنا محمود في جميع (۱) القيامة في فصل القضاء، لا يشفع أحد غيري، وسماني في القيامة حاشرا، يحشر الناس على قدمي وسماني الموقف، اوقف الناس بين يدي الله جل جلاله، وسماني العاقب، أنا عقب النبيين، ليس بعدي رسول، وجعلني رسول الرحمة، ورسول التوبة، ورسول الملاحم والمقفي (۲)، فقيت النبيين جماعة، وأنا القيم الكامل الجامع، ومن علي ربي وقال لي: يا محمد صلى الله عليك فقد أرسلت كل رسول إلى امته بلسانها، وأرسلتك إلى كل أحمر وأسود من خلقي، و نصرتك بالرعب الذي لم أنصر به أحدا، وأحللت لك الغنيمه ولم تحل لاحد قبلك، و أعطيتك ولامتك كنزا من كنوز عرشى: فاتحة الكتاب، وخاتمة سورة البقرة، و جعلت لك ولامتك الارض كلها مسجدا، وترابها طهورا، وأعطيت لك ولامتك التكبير، وقرنت ذكرك بذكى حتى لا يذكرني أحد من امتك إلا - ذكرك مع ذكرى، فطوبى لك يا محمد ولامتك (۳). توضيح: قال شارح الشفاء للقاضي عياض: احييد بضم الهمزة، وفتح المهملة، وسكون التحتية، فдал مهملة، وقيل: بفتح الهمزة، وسكون المهملة، وفتح التحتية، قال: سميت أحييد لاني احييد بامتي عن نار جهنم، أي أعدل بهم انتهى (۴). وأما أحمد في اللغة فأفعل مبالغة من صفة الحمد، ومحمد مفعول مبالغة من كثرة الحمد، فهو صلى الله عليه واله أجل من حمد، وأفضل من حمد، وأكثر الناس حمدا، فهو أحمد المحمودين الحامدين، فأحمد إما مبالغة من الفاعل، أو من مفعول. قوله صلى الله عليه واله: يحشر الناس على قدمي، كناية عن أنه أول من يحشر من الخلق، ثم يحشر الناس بعده،

وقيل: أى فى زمانه وعهده، ولا نبى بعده: وقيل: أى يقدم الخلق فى المحشر وهم خلفه. والملاحم جمع الملحمة وهو القتال. (۱). جمع
 خ ل صح. وفى المعانى: جميع أهل القيامة. (۲). فى المعانى: المقتفى. (۳). علل الشرائع: ۴۵، الخصال ۲: ۴۷ و ۴۸، معانى الاخبار:
 ۱۹. (۴). شرح الشفا ۱: ۴۹۸، وضبط أيضا بفتح فسكون فكسر وأيضاً بضم فكسر، فسكون. وقال الجزرى: فى أسمائه صلى الله عليه واله
 المقفى وهو المولى الذاهب، وقد قفى يقفى فهو مقف، يعنى أنه آخر الانبياء، المتبع لهم، فإذا قفى فلا نبى بعده. قوله: القيم، أى
 الكثير القيام بامور الخلق، والمتولى لارشادهم ومصالحهم، و يظهر من سائر الكتب أنه بالثاء المثناة، وإن الكامل الجامع تفسيره، وهو
 بضم القاف وفتح الثاء، قال الجزرى: فيه أتانى ملك فقال: أنت قثم، وخلقك قثم، القثم: المجتمع الخلق، وقيل: الجامع الكامل وقيل:
 الجموع (۱) للخير، وبه سمى الرجل قثم، معدول عن قائم، وهو الكثير العطاء انتهى. وقال القاضى فى الشفاء: روى أنه صلى الله عليه
 واله قال: أنا رسول الرحمة، ورسول الراحة، ورسول الملاحم، وأنا المقفى (۲)، قفيت النبيين، وأنا قيم، والقيم: الجامع الكامل كذا
 وجدته ولم أروه، وأرى أن صوابه قثم بالثاء وهو أشبه بالتفسير انتهى (۳). ۲۸ - لى، ع، مع: ما جيلويه، عن عمه، عن البرقى، عن على
 بن الحسين الرقى، عن عبدالله بن جبله، عن معاوية بن عمار، عن الحسن بن عبدالله، عن آبائه، عن جده الحسن بن على بن أبى طالب
 عليه السلام قال: جاء نفر من اليهود إلى رسول الله صلى الله عليه واله، فسأله أعلمهم فيما سأله، فقال له: لاي شئ سميت محمدا وأحمد
 وأبا القاسم وبشيرا ونذيرا وداعيا؟ فقال النبى صلى الله عليه واله: أما محمد فإنى محمود فى الارض، وأما أحمد فإنى محمود فى
 السماء، وأما أبو القاسم فإن الله عزوجل يقسم يوم القيامة قسمة النار، فمن كفر بى من الاولين والآخريين ففى النار، ويقسم قسمة الجنة،
 فمن آمن بى وأقر بنبوتى ففى الجنة، وأما الداعى فإنى أدعو الناس إلى دين بى عزوجل، وأما النذير فإنى انذر بالنار من عصانى، وأما
 البشير فإنى ابشر بالجنة من أطاعنى (۴). (۱). المجموع خ ل. (۲). وفى المصدر: المقفى، وذكر الشارح: المقفى وقال: هو أنسب. (۳).
 شرح الشفا ۱: ۴۹۰ و ۴۹۱. (۴). الامالى: ۱۱۲ - ۱۱۴، علل الشرائع: ۵۳، معانى الاخبار: ۱۹ و ۲۰، والحديث طويل أخرجه المصنف فى
 كتاب الاحتجاجات، راجع ۱۰: ۲۹۴ - ۳۰۲، والقطعة فى ۲۹۵. قول: قد مر فى باب نقوش الخواتيم (۱) فى خبر الحسين بن خالد أنه
 كان نقش خاتم النبى صلى الله عليه واله: لا إله إلا الله، محمد رسول الله. ۲۹ - ع، مع، ن: الطالقانى، عن أحمد الهمداني، عن على بن
 الحسين بن فضال، عن أبيه قال: سألت الرضا عليه السلام فقلت له: لم كنى النبى صلى الله عليه واله بأبى القاسم؟ فقال: لأنه كان له ابن
 يقال له: قاسم فكنى به، قال: فقلت: يا ابن رسول الله فهل ترانى أهلا للزيادة؟ فقال: نعم، أما علمت أن رسول الله صلى الله عليه واله
 قال: أنا وعلى أبو هذه الامة؟ قلت: بلى، قال: أما علمت أن رسول الله صلى الله عليه واله أب لجميع امته، وعلى بمنزلته (۲) فيهم؟
 قلت: بلى، قال: أما علمت أن عليا قاسم الجنة والنار؟ قلت: بلى، قال: فقيل له: أبو القاسم لأنه أبو قاسم الجنة والنار، فقلت له: وما معنى
 ذلك؟ فقال: إن شفقة الرسول (۳) على امته شفقة الآباء على الاولاد، وأفضل امته على عليه السلام، ومن بعده شفقة على عليه السلام
 عليهم كشفقته، لأنه وصيه وخليفته والامام بعده، فلذلك قال صلى الله عليه وآله: أنا وعلى أبو هذه الامة وصعد النبى صلى الله عليه
 واله المنبر فقال: من ترك ديننا أو ضياعا فعلى وإلى، ومن ترك مالا فلورثته فصار بذلك أولى بهم من آبائهم وامهاتهم، وصار أولى
 بهم منهم بأنفسهم، وكذلك أمير المؤمنين عليه السلام بعده جرى له مثل ما جرى لرسول الله صلى الله عليه واله (۴). بيان: قال
 الجزرى: فيه من ترك ضياعا فإلى، الضياع: العيال، وأصله مصدر ضاع يضيع، فسمى العيال بالمصدر، كما تقول: من مات وترك فقرا،
 أى فقراء، وإن كسرت الضاد كان جمع ضائع كجائع وجياح. ۳۰ - ب: هارون، عن ابن صدقه، عن جعفر، عن أبيه عليهما السلام إن
 خاتم رسول الله صلى الله عليه واله كان من فضة، ونقشه محمد رسول الله قال: وكان نقش خاتم على عليه السلام (۱). راجع ج ۱۱:
 ۶۳. (۲). وعلى عليه السلام فيهم بمنزلته خ. أقول: هذه الزيادة موجودة فى العلل، وفى العيون: وعلى عليه السلام منهم. أقول: لعله
 اصح. (۳). النبى خ ل، أقول: هو الموجود فى المصدر. (۴). علل الشرائع: ۵۳ و ۵۴، معانى الاخبار: ۲۰، عيون الاخبار: ۲۳۸ و ۲۳۹. الله
 الملك وكان نقش خاتم والدى رضى الله عنه العزة لله (۱). ۳۱ - ل: أبى، عن سعد: عن ابن عيسى، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن
 محمد بن مسلم، عن أبى جعفر عليه السلام قال: إن لرسول الله صلى الله عليه واله عشرة أسماء: خمسة منها فى القرآن، وخمسة ليست

في القرآن، فأما التي في القرآن: فمحمد، وأحمد، وعبدالله، ويس، ون، وأما التي ليست في القرآن: الفاتح، والخاتم، والكاف، والمقفى، والحاشر (٢). بيان: إنما سمي الفاتح لأنه أول النبيين، أو جميع المخلوقات خلقاً، أو به فتح الله أبواب الوجود والوجود على العباد (٣)، والكاف لأنه يكف ويدفع عن الناس البلايا والشُرور في الدنيا، والعذاب في الآخرة وفي بعض النسخ: الكافي. ٣٢ - ل: ابن الوليد، عن محمد العطار، عن الأشعري، عن أبي عبدالله الرازي، عن علي بن سليمان، عن عبدالله بن عبيد الله الهاشمي، عن إبراهيم بن أبي البلاد، عن أبيه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان لرسول الله صلى الله عليه واله خاتمان: أحدهما مكتوب عليه: لا إله إلا الله، محمد رسول الله والآخر: صدق الله (٤). ٣٣ - فس: قال: وسأل بعض اليهود رسول الله صلى الله عليه واله لم سميت محمداً وأحمداً وبشيراً ونذيراً؟ فقال: أما محمد فإنني في الأرض محمود، وأما أحمد فإنني في السماء أحمد منه في الأرض، وأما البشير فابشر من أطاع الله بالجنة، وأما النذير فأنذر من عصى الله بالنار (٥). ٣٤ - فس: يا أيها المزمّل قال: هو النبي صلى الله عليه واله كان يتزمل بثوبه وينام (٦). (١). (٢). (٣). (٤). الخصال ٢: ٤٨. (٣). أو الغالب على من كان يعبد دون الله. وما كان يعبد دونه. (٤). الخصال ١: ٣٢. (٥). تفسير القمي: ٦٧٧. (٦). تفسير القمي: ٧٠١. أيها المدثر قال: تدثر الرسول، فالمدثر يعني المتدثر بثوبه قم فأندر هو قيامه في الرجعة ينذر فيها (١). أقول: سيجيء في الأخبار أنه قال النبي صلى الله عليه واله: إن الله خلقني وعلياً من نور واحد، وشق لنا اسمين من أسمائه، فذو العرش محمود وأنا محمد، والله الأعلى وهذا علي. ٣٥ - ع: عبدالله بن محمد القرشي، عن محمد بن إبراهيم، عن أبي قريش، عن عبد الجبار ومحمد بن منصور الخزاز معا عن عبدالله بن ميمون القداح، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليهما السلام عن جابر بن عبدالله أن النبي صلى الله عليه واله كان يتختم بيمينه (٢). ٣٦ - ل: ابن موسى، عن ابن زكريا القطان، عن ابن حبيب، عن عبدالرحيم ابن علي الجبلي، وعبدالله بن الصلت، عن الحسن بن نصر الخزاز، عن عمرو بن طلحة، عن أسباط بن نصر، عن سماك بن حرب، عن عكرمة، عن ابن عباس قال: قدم يهوديان فسألوا أمير المؤمنين عليه السلام عن أشياء وسألوا عن وصف النبي صلى الله عليه واله فقال فيما قال: كان عمامته السحاب، وسيفه ذو الفقار، وبغلته دلدل، وحمارة يعفور، وناقته العضباء (٣)، وفرسه لزاز، وقضييه الممشوق. الخبر (٤). بيان: قال في النهاية: فيه أنه كان اسم عمامة النبي صلى الله عليه واله السحاب، سميت به تشبيهاً بسحاب المطر، لانسحابه في الهواء، وقال: دلدل في الأرض: ذهب ومر، يدلدل ويتلدلدل في مشيه: إذا اضطرب، ومنه الحديث كان اسم بغلته دلدل. وقال: فيه إن اسم حمارة النبي صلى الله عليه واله عفير هو تصغير تحقير لاعفر، من العفرة وهي الغبرة، ولون التراب، وفي حديث سعد بن عباد أنه خرج على حمارة يعفور ليعوده. قيل: سمي يعفورا لونه من العفرة، كما قيل في أخضر: يخضور، وقيل: سمي به تشبيهاً في عدوه باليعفور وهو الظبي، وقيل: الخشف. (١). تفسير القمي: ٧٠٢. (٢). علل الشرائع: ٦٤. (٣). بتقديم المهملة على المعجمة. (٤). الخصال ٢: ١٤٦ و ١٤٨. وقال: فيه كان اسم ناقته العضباء، هو علم لها، منقول من قولهم: ناقه عضباء، أي مشقوقة الأذن، ولم تكن مشقوقة الأذن، وقال بعضهم: إنها كانت مشقوقة الأذن، والاول أكثر. وقال الزمخشري: هو منقول من قولهم: ناقه عضباء، وهي القصيرة اليد. وقال: فيه كان لرسول الله صلى الله عليه واله فرس يقال له: اللزاز، سمي به لشدة تلززه واجتماع خلقه، ولز به الشيء، أي لزق به، كأنه يلزق بالمطلوب لسرعته. وقال الفيروز آبادي: جارية مشقوقة: حسنة القوام، وقضييه ممشوق: طويل دقيق. ٣٧ - ل: ابن الوليد، عن الصفار، عن عبدالله بن الصلت، عن يونس، عن ابن حميد، عن ابن قيس، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن اسم رسول الله صلى الله عليه واله في صحف إبراهيم عليه السلام الماحي، وفي توراة موسى عليه السلام الحاد، وفي إنجيل عيسى عليه السلام أحمد، وفي القرآن محمد، قيل: فما تأويل الماحي؟ فقال: الماحي صورة الاصنام، وماحي الاوثان والالزام وكل معبود دون الرحمان، قيل: فما تأويل الحاد؟ قال: يحاد من حاد الله ودينه، قريباً كان أو بعيداً، قيل: فما تأويل أحمد؟ قال: حسن ثناء الله عزوجل عليه في الكتب بما حمد من أفعاله، قيل: فما تأويل محمد؟ قال: إن الله وملائكته وجميع أنبيائه ورسله وجميع اممهم يحمدونه ويصلون عليه، وإن اسمه لمكتوب على العرش: محمد رسول الله صلى الله عليه واله وكان صلى الله عليه واله يلبس من القلائس اليمينية (١) والبيضاء والمضربة ذات الاذنين في الحرب، وكانت له عنزة يتكئ عليها، ويخرجها في العيدين فيخطب بها، وكان له قضيب يقال له: الممشوق، وكان له فسطاط يسمى

الكن، وكانت له قصعة تسمى المنبعة، وكان له قعب يسمى الرى، وكان له فرسان يقال لاحدهما: المرتجز، وللآخر السكب، وكان له بغلتان يقال لاحدهما (۲): دلدل، وللآخرى الشهباء، وكانت له ناقتان يقال لاحدهما: العضاء، وللآخرى الجدعاء، وكان له سيفان يقال لاحدهما: ذو الفقار، وللآخر العون، وكان له سيفان آخران يقال لاحدهما: المخدم، وللآخر (۱). اليمنة واليمنة برد يمنى. (۲). هكذا فى النسخة والمصدر وكذا فيما يأتى، والاصح: لاحدهما. كما فى الفقيه. الرسوم، وكان له حمار يسمى يعفور، وكانت له عمامة تسمى السحاب، وكان له درع تسمى ذات الفضول لها ثلاث حلقات فضة: حلقة بين يديها، وحلقتان خلفها، وكانت له راية تسمى العقاب، وكان له بعير يحمل عليه يقال له: الديباج، وكان له لوآء يسمى المعلوم، وكان له مغفر يقال له: الاسعد، فسلم ذلك كله إلى على عليه السلام عند موته، وأخرج خاتمه وجعله فى إصبغه، فذكر على عليه السلام أنه وجد فى قائمة سيف من سيوفه صحيفة فيها ثلاثة أحرف: صل من قطعك، وقل الحق ولو على نفسك: وأحسن إلى من أساء إليك، قال: وقال رسول الله صلى الله عليه واله: خمس لا أدعهن حتى الممات: الاكل على الحضيض مع العبيد، وركوبى الحمار مؤكفا (۱)، وحلبى العنز بيدي، ولبس الصوف (۲)، والتسليم على الصبيان لتكون سنة من بعدى (۳). يه: عن يونس مثله إلى قوله: من أساء إليك (۴). بيان: ضرب النجاد المضربة (۵): خاطها، ذكره الجوهري. وقال: العزة بالتحريك: أطول من العصا، وأقصر من الرمح، وفيه زج (۶) كزج الرمح، والكن (۱). وكف وأكف وآكف الحمار: وضع عليه الوكاف. والوكاف: البرذعة وكساء يلقي على ظهر الدابة. (۲). قد ورد فى بعض الاخبار مدح لبس الصوف، وفى بعضها ذمه، ولعل الاول يختص بزمان مقفر جذب يكون الناس فيه فى ضيق وشدة، كما يستفاد من حديث عن الصادق عليه السلام احتج فيه على الصوفية، وعلل فعل النبي صلى الله عليه وآله بذلك، وقال فيه: اذا أقبلت الدنيا فأحق أهلها بها أبرارها لافجارها، ومؤمنها لا منافقوها، ومسلموها لا كفارها أو الثانى ورد فى قوم كانوا يتقشفون بالملابس وغيرها ويتظاهرون بها، ويرون أنفسهم بذلك أفضل من غيرهم، ويعدون أنفسهم عاملين للسنة، وغيرهم تاركين لها، مثل جل الصوفية والباطنية وغيرهم من أهل البدع والاهواء الذين أدخلوا أنفسهم فى زى الزهد والصلاح: وقلبو حقائق الاسلام واحكامه على مزعمتهم وآرائهم الفاسدة أعاذنا الله والمسلمين من شرورهم. (۳). الامالى: ۴۴. (۴). الفقيه: ۵۱۹. (۵). النجاد هو المنجد أى من يعالج الفرش والوسائد ويخيطها. والمضرب: المخيط. والمضربة. كساء ذو طاقين بينهما قطن. (۶). الزج: الحديد التى فى أسفل الرمح. بالكسر: وقاء كل شئ وستره. والقعب: قذح من خشب مقعر. وقال الجزرى: فيه كان لرسول الله صلى الله عليه واله فرس يقال له: المرتجز، سمي به لحسن صهيله. وقال: فيه كان له فرس يسمى السكب، يقال له فرس سكب، أى كثير الجرى، كأنما يصب جريه صبا، وأصله من سكب الماء يسكبه. وقال الجوهري: الشبهة فى الالوان: البياض الذى غلب على السواد. وقال الجزرى: فيه إنه خطب على ناقته الجدعاء، هى المقطوعة الاذن، وقيل: لم تكن ناقته مقطوعة الاذن، وإنما كان هذا اسما، وقال: إنما سمي سيفه صلى الله عليه واله ذا الفقار لانه كان فيه حفر صغار حسان. وقال: الخدم: القطع، وبه سمي السيف مخدما. وقال الفيروز آبادى: الرسوم: الذى يبقى على السير يوما وليلة، والاصوب أنه بالباء كما سيأتى. قال فى النهاية فيه كان لرسول الله صلى الله عليه واله سيف يقال له: الرسوب، أى يمضى فى الضريبة، ويغيب فيها، وهى فعول من رسب: إذا ذهب إلى أسفل، وإذا ثبت. وفيه: إنه كان اسم درعه ذات الفضول، وقيل: ذو الفضول لفضله كان فيها وسعة. وقال: فيه إنه كان اسم رأيته العقاب، وهى العلم الضخم. أقول: سيأتى فى باب وصية النبي صلى الله عليه واله ذكر دوابه وسلاحه وأثوابه. ۳۸ - ص: الصدوق، عن عبدالله بن حامد، عن أحمد بن حمدان، عن عمرو بن محمد، عن محمد بن مؤيد، عن عبدالله بن محمد بن عقبة، عن أبى حذيفة، عن عبدالله بن حبيب الهذلى، عن أبى عبدالرحمن السلمى، عن أبى منصور قال: لما فتح الله على نبيه خير أصابه حمار أسود، فكلم النبي صلى الله عليه واله الحمار فكلمه، وقال: أخرج الله من نسل جدى ستين حمارا لم يركبها إلا نبي، ولم يبق من نسل جدى غيرى، ولا من الانبياء غيرك، وقد كنت أتوقعك، كنت قبلك ليهودى أعثر به عمدا، فكان يضرب بطنى، ويضرب ظهري، فقال النبي صلى الله عليه واله: سميتك يعفور، ثم قال: تشتهى الاناث يا يعفور؟ قال: لا، وكلما قيل: أجب رسول الله صلى الله عليه واله خرج إليه، فلما قبض رسول الله صلى الله عليه واله جاء إلى بئر فتردى (۱) فيها فصار قبره جزعا (۲). ۳۹ - ير: إبراهيم بن هاشم، عن

أعمش بن عيسى، عن حماد الطيافى (٣)، عن الكلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال لى: كم لمحمد (٤) اسم فى القرآن؟ قال: قلت: اسمان أو ثلاث، فقال: يا كلبي له عشرة أسماء وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل - ومبشرا برسول يأتي من بعدى اسمه أحمد - ولما قام عبد الله كادوا يكونون عليه لبدا - وطه ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى - ويس والقرآن الحكيم - إنك لمن المرسلين - على صراط مستقيم - ون والقلم وما يسطرون - ما أنت بنعمه ربك بمجنون - ويا أيها المزمل - ويا أيها المدثر - وإننا أنزلنا إليك ذكرا رسولا فالذكر اسم من أسماء محمد صلى الله عليه واله ونحن أهل الذكر، فسل يا كلبي عما بدا لك، قال: فأنسيت والله القرآن كله فما حفظت منه حرفا أسأله عنه (٥). ٤٠ - قب: فى أسمائه وألقابه صلى الله عليه واله: سماه فى القرآن بأربعمأة اسم: العالم وعلمك ما لم تكن تعلم الحاكم فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك الخاتم وخاتم النبيين العابد واعبد ربك الساجد وكن من الساجدين الشاهد إنا أرسلناك شاهدا المجاهد يا أيها النبي جاهد الكفار الظاهر طه ما أنزلنا الشاكر شاكرا لانعمه الصابر واصبر وما صبرك الذاكرا واذكر اسم ربك القاضى إذا قضى الله ورسوله الراضى لعلك ترضى الداعى وداعيا إلى الله الهادى وإنك لتهدى القارئ اقرأ (١). أى سقط فيها. (٢). قصص الانبياء: مخطوط. (٣). هكذا فى النسخ والمصدر، ولعل الطيافى مصحف الطنافسى. راجع تنقيح المقال ١: ٣٦٣: حماد بن بشير الطنافسى. (٤). سأله عليه السلام، لانه كان نسابه العرب، ويرى نفسه أعلم فيها، فأفاده أنه ناقص لا يعرف أسماء أشهر العرب وهو النبي صلى الله عليه وآله. (٥). بصائر الدرجات: ١٥٠. باسم ربك التالى يتلو عليهم الناهى وما نهاكم عنه الأمر وأمر أهللك الصادع بما تؤمر الصادق ص والقرآن القانت أمسن هو قانت الحافظ يحفظونه من أمر الله الغالب وإن جندنا العائل ووجدك عائلا الضال أى يهدى به الضال ووجدك ضالا الكريم إنه لقول رسول كريم الرحيم رؤف رحيم العظيم وإنك لعلى خلق اليتيم ألم يجدك المستقيم فاستقم كما امرت المعصوم والله يعصمك البشير إنا أرسلناك بالحق النذير بشيرا ونذيرا العزيز لقد جاءكم رسول الشهيد وجننا بك شهيدا الحريص حريص عليكم القريب ق والقرآن الحبيب، والمحب، والمحبوب، فى سبع مواضع حم النبي يا أيها النبي القوى ذوى قوة الوحي وكذلك أوحينا إليك الامى النبي الامى الامين مطاع ثم أمين المكين عند ذى العرش المبين وقل إنى أنا النذير المذكور فذكر إنما أنت المبشر ومبشرا برسول المنذر إنما أنت منذر المستغفر واستغفر لذنبك المسيح فسيح بحمد ربك المصلى فصل لربك المصدق مصدقا لما معكم المبلغ يا أيها الرسول بلغ المحدث وأما بنعمه ربك المؤمن آمن الرسول المتوكل وتوكل على الحى المزمل يا أيها المزمل المدثر يا أيها المدثر المتهجد ومن الليل فتهجد المنادى سمعنا مناديا المهتدى وهداه إلى صراط الحق قد جاءكم الحق بالصدق الذى جاء بالصدق الذكر إنا أرسلناك إليكم ذكرا البرهان قد جاءكم برهان الفضل قل بفضل الله المرسل إنك لمن المرسلين المبعوث هو الذى بعث المختار وربك يخلق المعفو عفى الله عنك المغفور ليغفر لك الله المكفى إنا كفيناك المرفوع والرفيع ورفعنا لك المؤيد هو الذى أيدك المنصور وينصرك الله المطاع مكين مطاع الحسنى وصدق بالحسنى الهدى وما منع الناس (١) الرسول يا أيها الرسول الرؤف بالمؤمنين رؤف النعمة يعرفون نعمة الله الرحمه وما أرسلناك إلا رحمة النور قد جاءكم من الله نور الفجر وليال المصباح (١). الاية هكذا: وما منع الناس أن يؤمنوا اذ جائهم الهدى. الاسراء: ٩٤. فى زجاجة السراج وسراجا منيرا الضحى والضحى والليل النجم والنجم إذا هوى الشمس ثم جعلنا الشمس البدر طه (١) الظل ألم تر إلى ربك البشر بشر مثلكم الناس أم يحسدون الناس الانسان خلق الانسان الرجل على رجل منكم الصاحب ما ضل صاحبكم العبد أسرى بعبد المجتبى ولكن الله يجتبى المقتنى فبهديهم اقتده المرتضى إلا من ارتضى المصطفى الله يصطفى أحمد من بعدى اسمه محمد رسول الله كهيعص، يس، طه، حم، عسق، كل حرف تدل على اسم له، مثل الكافى والهادى، والعارف، والسخى، والظاهر، وغير ذلك (٢). وأسماءه فى الاخبار: العاقب، وهو الذى يعقب الانبياء، الماحى: الذى يمحو به الكفر، ويقال: يمحو به سيئات من اتبعه، ويقال: الذى لا يكون بعده أحد. الحاشر: الذى يحشر الناس على قدميه. المقفى الذى قفى النبيين جماعة. الموقف: يوقف الناس بين يدى الله. القثم وهو الكامل الجامع. ومنه الناشر، والناصح، والوفى والمطاع، و النجى، والمأمون، والحنيف، والحبيب، والطيب، والسيد، والمقرب، والدافع، والشافع، والمشفع، والحامد، والمحمود، والموجه، والمتوكل، والغيث (٣). وفى

التوراة: مئيد مئيد (۴)، أى غفور رحيم، وقيل: مئيد مئيد (۵) أى محمد، وقيل: مود مود، وفى حكاية إن اسمه فيها مرقوفا، أى المحمود. وفى الزبور: قليطا، مثل أبى القاسم، فقالوا: (۶) بلقيطا، وقالوا: فاروق، وقالوا: محيئا. وفى الانجيل: طاب طاب، أى أحمد، ويقال: يعنى طيب طيب. (۱). هكذا فى النسخة والمصدر، ولم نجد من فسر طه بالبدر. (۲). فى كون جملة من هذه أسماء صلى الله عليه وآله نظر، والوجه ظاهر، لانه لم يصح مثلا أن يقال لمن امر بالصلاة: ان اسمه المصلى، او بالصيام ان اسمه الصائم. (۳). المغيث خ ل. (۴). فى المصدر: ميذميذ. (۵). ميذ ميذ. (۶). وقالوا خ ل. وفى كتاب شعيا: نور الامم، ركن المتواضعين، رسول التوبة، رسول البلا. وفى الصحف: بلقيطا، وفى صحف شيث: طاليسا، وفى صحف إدريس: بهيائل، وفى صحف إبراهيم: مود مود، وفى السماء الدنيا المجتبى، وفى الثانية المرتضى، وفى الثالثة المزكى، وفى الرابعة المصطفى، وفى الخامسة المنتجب، وفى السادسة المطهر والمجتبى، وفى السابعة المقرب والحبيب، ويسميه المقربون عبدالواحد، والسفرة الاول، والبررة الآخر، والكروبيون الصادق، والروحانيون الطاهر، والاولياء القاسم، والرضوان الاكبر، والجنة عبدالملك، والخور عبدالعطاء، وأهل الجنة عبد الديان، ومالك عبد المختار، وأهل الجحيم عبدالنجاه، والزبانية عبدالرحيم، والجحيم عبد المنان، وعلى ساق العرش رسول الله، وعلى الكرسي نبي الله، وعلى طوبى صفي الله، وعلى لوآء الحمد صفوة الله، وعلى باب الجنة خيرة الله، وعلى القمر قمر الاقمار، وعلى الشمس نور الانوار، والشياطين عبدالهيبة، والجن عبدالحميد، والموقف الداعي، والميزان صاحب، والحساب الداعي، والمقام المحمود الخطيب، والكوثر الساقى، والعرش المفضل، والكرسي عبد الكريم، والقلم عبدالحق، وجبرئيل عبدالجبار، وميكائيل عبدالوهاب، وإسرافيل عبد الفتاح، وعزرائيل عبدالنواب، والسحاب عبدالسلام، والريح عبدالاعلى، والبرق عبد المنعم، والرعد عبدالوكيل، والاحجار عبدالجليل، والتراب عبدالعزيز، والطيور عبدالقادر، والسبع عبدالعطاء، والجبل عبدالرفيع، والبحر عبدالؤمن، والحيتان عبدالمهيمن، وأهل الروم الحلیم، وأهل مصر المختار، وأهل مكة الامين، وأهل المدينة الميمون، والزنج مهمت، والترک سانجى، والعرب الامى، والعجم أحمد. ألقابه: حبيب الله، صفي الله، نعمه الله، عبدالله، خيرة الله، خلق الله (۱)، سيد المرسلين، إمام المتقين، خاتم النبيين، رسول الحمادين، رحمة العالمين، قائد الغر المحجلين، خير البرية، نبي الرحمة، صاحب الملحمة (۲)، محلل الصيبات، محرم الخبائث، مفتاح الجنة، دعوة إبراهيم، بشرى عيسى، خليفة الله فى الارض، زين القيامة ونورها وتاجها، صاحب اللواء يوم القيامة، (۱). فى المطبوع: خير خلق الله. (۲). الملحمة: الموقعة العظيمة. القتل فى الحرب. واضع الاصر والاعلال، أفصح العرب، سيد ولد آدم، ابن العواتك (۱)، ابن الفواطم (۲)، ابن الذبيحين، ابن بط؟؟؟ كة، العبد المؤيد، والرسول المسدد، والنبي المهذب، والصفى (۱). قال يعقوبى فى تاريخه ۲: ۹۹: واللاتى ولدنه من العواتك اثنتا عشرة عاتكة: عشر منهن مضريات وقحطانية وقضاعية، والمضريات ثلاث من قريش، وثلاث من سليم، وعدوانيتان، وهذلية وأسدية، فأما القرشيات فولدنه من قبل أسد بن عبدالعزيز، ام اسد بن عبدالعزيز الحطيا وهى ريطه بنت كعب بن سعد بن يتم بن مرة، وأما قبيلة بنت حذافة بن جمح، وأما امية بنت عامر بن الحارث وهو غسان بن خزاعة، وأما عاتكة بنت هلال بن وهيب بن ضبة بن الحارث بن فهر، وام هلال بن وهيب عاتكة بنت عتارة بن الطرب بن الحارث بن فهر، وأما عاتكة بنت يخلد بن النضر بن كنانة بن خزيمه. وأما السليميات فولدته من قبل هاشم، ام هاشم بن عبدمناف عاتكة بنت مرة بن سليم بن منصور، وام مرة بن هلال عاتكة بنت مرة بن عدى بن سليمان بن قصى بن خزاعة، ويقال: هى عاتكة بنت جابر بن قنفذ بن مالك بن عوف بن امرئ القيس بن بهثة بن سليم. وأما العدوانيتان فولدته من قبل امهات أبيه عبدالله، ومن قبل مالك بن النضر، فأما التى ولدته من قبل عبدالله فهى السابعة من امهاته، ويقال: الخامسة، وهى عاتكة بنت عامر بن ظرب بن عمرو بن يشكر بن الحارث، ومن قال: الخامسة فيقول: عاتكة بنت عبدالله بن الحارث بن وائلة ابن ظرب بن عمرو، وأما العدوانية الثالثة فام مالك بن النضر بن كنانة. وهى عاتكة بنت عدوان بن عمرو بن قيس بن عيلان. وأما الهذلية فولدته من قبل هاشم، وام هاشم عاتكة بنت مرة بن هلال، وأما ماوية بنت حورة بن عمرو بن سلول بن صعصعة بن معاوية بن بكر بن هوازن، فام معاوية بن بكر بن هوازن عاتكة بنت سعد بن هذيل. وأما الاسدية فولدته من قبل كلاب بن مرة، وهى الثالثة من امهاته وهى عاتكة بنت دودان بن اسد بن خزيمه. وأما القحطانية فولدته من

قبل غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة، وام غالب ليلي بنت سعد بن هذيل بن مدركة، وامها سلمى بنت طابخة بن إلياس بن مضر، وامها عاتكة بنت الازد بن الغوث بن نبت بن مالك بن زيد بن كهلان بن سبا بن يشجب بن يعر بن قحطان. وأما القضاء فولدت من قبل كعب بن لوى وهى الثالثة من امهاته: عاتكة بنت رشدان بن قيس ابن جهينة بن زيد بن سود بن أسلم بن الحاف بن قضاة انتهى. أقول: قوله فى السليميات: مرة بن سليم، أى مرة بن هلال بن فالج بن ذكوان بن ثعلبة بن بهثة ابن سليم بن منصور. فقد اختصره، واسقط الثالثة من السليميات أيضا وهى ام هلال بن فالج عاتكة بنت عصىة بن خفاف بن امرئ القيس بن بهثة. قد أورد ذلك البغدادى فى المحبر، وفيه ما قال يعقوبى مع اختلاف فى بعض الاسماء. (۲). ذكر يعقوبى فى تاريخه ۲: ۱۰۱ الفواطم قال: أخبرنى النسايون أنه ولدته من الفواطم أربع فواطم: قرشية، وقيسيتان وأزديّة، فأما القرشية فولدت من قبل أبيه عبدالله وهى فاطمة بنت عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم. والقيسيتان: ام عمرو بن عائذ بن عمران، وهى فاطمة بنت ربيعة بن عبدالعزيز بن رزام بن بكر بن هوازن، وامها فاطمة بنت الحارث بن بهثة بن سليم بن منصور. والازديّة: ام قصى بن كلاب، وهى فاطمة بنت سعد بن سهل (سيل - المحبر) انتهى أقول: وزاد البغدادى فى المحبر فى الاخير واحدة قال: وام بنى قصى حبي بنت حليل بن حبشية بن كعب بن سلول الخزاعية، وام حبي فاطمة بنت نصر بن عوف بن عمرو بن ربيعة بن حارثة بن خزاعة. المقرب، والحبيب المنتجب، والامين المنتخب، صاحب الحوض والكوثر، والتاج والمغفر، والخطبة والمنبر، والركن والمشعر، والوجه الانور، والخذ الاقمر، والجين الازهر، والدين الاظهر، والحسب الاظهر، والنسب الاشهر، محمد خير البشر، المختار للرسالة، الموضح للدلالة، المصطفى للوحى والنبوة، المرتضى للعلم والفتوة والمعجزات والادلة، نور فى الحرمين، شمس بين القمرين، شفيع من فى الدارين، نوره أشهر، وقلبه أظهر، وشرائعه أظهر، وبرهانه أزهر، وبيانه أبهر، وامته أكثر، صاحب الفضل والعطاء، والجود والسخاء، والتذكرة والبكاء، والخشوع والدعاء، والانابة والصفاء، والخوف والرجاء، والنور والضياء، والحوض واللواء، والقضيب والرداء، والناقة العضباء، والبغلة الشهباء، قائد الخلق يوم الجزاء، سراج الاصفياء، تاج الاولياء، إمام الاتقياء، خاتم الانبياء، صاحب المنشور والكتاب، والفرقان والخطاب، والحق والصواب، والدعوة والجواب، وقائد الخلق يوم الحساب، صاحب القضيب العجيب، والفناء الرحيب (۱)، والرأى المصيب، المشفق على البعيد والقريب، محمد الحبيب، صاحب القبلة اليمانية، والملء الحنيفة، والشريعة المرضية، والامة المهدية، والعترة الحسنية والحسينية، صاحب الدين والاسلام، والبيت الحرام، والركن والمقام، والصلاة والصيام، والشريعة والاحكام، والحل والحرام، صاحب الحجّة والبرهان، والحكمة والفرقان، والحق والبيان، والفضل والاحسان، والكرم والامتنان، والمحبة والعرفان، صاحب الخلق الجلى، والنور المضىء، والكتاب البهى، والدين الرضى، الرسول النبى الامى، صاحب الخلق العظيم، والدين القويم، والصرط المستقيم، والذكر الحكيم، والركن والحطيم، صاحب الدين والطاعة، والفصاحة والبراعة، و(۱). الفناء بالكسر: الساحة أمام البيت. الرحيب: المتسع. الكر (۱)، والشجاعة، والتوكل والقناعة، والحوض والشفاعة، صاحب الدين الظاهر، والحق الزاهر، والزمان الباهر، واللسان الداكر، والبدن الصابر، والقلب الشاكر، والاصل الظاهر، والآباء الاخير، والامهات الطواهر، صاحب الضياء والنور، والبركة والحبور (۲)، واليمن والسرور، واللسان الذكور (۳)، والبدن الصبور، والقلب الشكور، والبيت المعمور. كناه: أبو القاسم، وأبو الطاهر، وأبو الطيب، وأبو المساكين، أبو الدرتين، وأبو الريحانتين، وأبو السبطين. وفى التوراة أبو الارامل، وكناه جبرئيل بأبى إبراهيم لما ولد إبراهيم، وإنما يكنى بأبى القاسم بأول ولد يقال له: القاسم، ويقال: لانه يقسم الجنة يوم القيامة. صفاته: راكب الجمل، آكل الذراع، قابل الهدية، محرم الميتة، حامل الهراوة (۴)، خاتم النبوة. نسبة: العربى التهامى، الابطحي اليربى، المكى المدنى، القرشى الهاشمى المطلبى، فهو من جهة الاب هاشمى، ومن جهة الام زهرى، ومن الرضاع سعدى، و من الميلاد مكى، ومن الانشاء مدنى (۵). ۴۱ - قب: أفراسه: الورد، أهده التميم الدارى، والطرب سمي لحسن صهيله (۶)، ويقال: هو الطرف (۷)، والزاز وقد أهده المقوقس، سمي بذلك لانه كان ملززا موثقا، واللحيف أهده ربيعة بن أبى البراء، وسمى بذلك لانه كان كالمثحف بعرفه، والصحيح (۱). الكر بالفتح: الحملة فى الحرب. (۲). الحبور: السرور. النعمة. (۳). الذكور: الكثير الذكر. (۴). الهراوة: العصا الضخمة كهراوة الفأس والمعلول، وبالفارسية: جوب

دستی

(۵). مناقب آل أبي طالب ۱: ۱۰۲ - ۱۰۶ للطبعة الاولى في ايران. (۶). سمي لتشوقه وحسن صهيله. (۷). في هامش النسخة: الطرب ظ، وكلمة (ظ) علامة للظاهر. أنه الورد الذي أعطاه الداري، وسماه النبي صلى الله عليه واله اللحيق، والمرتج (۱)، وهو المشتري من الاعرابي الذي شهد فيه خزيمة، والسكب وكان أول فرس ركبه، وأول ما غزا عليه في احد، وكان ابتاعه من رجل من فزاره، ويقال اسمه: بريدة الملاح، ومنها يعسوب، والسبحه، وذو العقال، والملاوح، وقيل: مراوح. بغاله: أهدى إليه المقوقس دلدل، وكانت شهباء فدفعها إلى علي عليه السلام، ثم كانت للحسن عليه السلام ثم للحسين عليه السلام، ثم كبرت، وعميت، وهي أول بغلة ركبت في الاسلام، وقال التاريخي: أهدى إليه فروة بن عمرو الجذامي بغلة يقال لها: فضة. حمرة: أهدى له المقوقس يعفور مع دلدل، وأعطاه فروة الجذامي عفير مع فضة. ابلة: العصابة وكانت لا تسبق، والجدعاء، والقصواء، ويقال: القضاة، وهي ناقه اشتراها النبي صلى الله عليه واله من أبي بكر بأربع مائة درهم، وهاجر عليها، ثم نفقت عنده، و الصهباء، ومنها البغوم (۲)، والغيم، والنوق، ومروء، وكان له عشر لقاح يحلبها يسار كل ليلة قرنتين (۳) عظيمتين يفرقهما على نسائه، منها: مهرة، أرسل بها سعد بن عبادة والشقراء، والريا ابتاعهما بسوق النبط، والحباء (۴)، والسمر والعريس والسعدية والبغوم واليسيرة وبردة وكانت منائح رسول الله صلى الله عليه واله سبع اعتر يرعاهن ابن ام أيمن، وهي عجوة، وزمزم، وسقيا، وبركة، وورسه، وأطلال، وأطواف، وكانت له مائة من الغنم، وكان محزنب (۵) أحد بني النضير حبرا عالما أسلم، وقاتل مع رسول الله، وأوصى بماله (۱). سمي بذلك لحسن صهيله. (۲). العوم خ ل صح. (۳). قريتين خ ل، وهو الموجود في المصدر. (۴). الخبا خ ل. (۵). هكذا في النسخة، والصحيح كما في السيرة النبوية والامتناع والطبرى: مخيريق، قاتل مع رسول الله صلى الله عليه وآله في احد، وقال حين خرج: ان اصبحت فاموالى لمحمد صلى الله عليه وآله يضعها حيث أراد الله. لرسول الله صلى الله عليه واله، وهو سبع حوائط، وهي المبيت (۱)، والصائفه (۲)، والحسنى، وبرقه (۳)، والعواف، والكلال (۴)، ومشربه ام إبراهيم، وكان له صفايا (۵) ثلاثة: مال بني النضير، وخيبر، وفدك، فأعطى فدك والعوالي (۶) فاطمة عليها السلام وروى أنه وقف عليها، وكان له من الغنيمه الخمس، وصفى يصطفيه من المغنم ما شاء قبل القسمة، وسهمه مع المسلمين كرجل منهم، وكانت له الانفال، وكان ورث من أبيه ام أيمن فأعتقها، وورث خمسة أجمال أو ارك (۷) وقطعة (۸) غنم وسيفا. (۱). الميثب خ ل، أقول: وهكذا أيضا في من لا- يحضره الفقيه، وهو بكسر الميم، ثم الياء، ثم التاء، ذكره الطريحي في مجمع البحرين في وثب وقال: الميثب بكسر الميم: الارض السهلة وماء لعقيل، وماء بالمدينة احدى صدقاته صلى الله عليه واله انتهى، وقال الصدوق في من لا يحضره الفقيه: ۵۴۱ بعد ما ذكر وصية فاطمة عليها السلام بحوائطها السبعة، وعد منها الميثب: المسموع من ذكر أحد الحوائط الميثب، ولكنى سمعت السيد أبا عبدالله محمد بن الحسن الموسوي أدام الله توفيقه يذكر انها تعرف عندهم بالميثم. (۲). الصافية خ ل. أقول: ذكرها الصدوق أيضا الصافية، وأوردها الطريحي في مجمع البحرين في (صفا) وقال الصافية: أحد الحيطان السبعة لفاطمة عليها السلام. (۳). في من لا يحضره الفقيه: البرقة، وضبطها الطريحي في مجمع البحرين بضم الباء وسكون الراء وقال: أحد الحيطان السبعة الموقوفة على فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله في المدينة. (۴). الدلال خ ل صح أقول: هو الموجود أيضا في من لا- يحضره الفقيه، وأوردها الطريحي في (دلل) وعداها من الحيطان السبعة. (۵). الصفايا: كل ما كان يأخذه النبي ويختاره لنفسه من الغنيمه قبل القسمة. (۶). في النهاية: العوالي في غير موضع من الحديث، هي أماكن بأعلى أراضي المدينة، وأدناها من المدينة على أربعة أميال، وأبعدها من جهة نجد ثمانية، وفي الصحاح: العالية ما فوق نجد إلى أرض تهامة، وإلى ما وراء مكة وهي الحجاز وما والاها. وسيأتي ذكر العوالي وفدك في المجلد الثامن حسب ترتيب المصنف المشتمل على ما وقع من الجور والظلم على أهل بيت النبي صلى الله عليه وآله وبعده. (۷). أحمال أوراك خ ل. (۸). قطعة خ ل. سيوفه: ذو الفقار، والمخدم، والرسوب، ورثه من أبيه، والعصب، أعطاه سعد بن عبادة، وأصاب من بني قينقاع بتارا، وحتفا، وسيفا قلعا. رماحه: أصاب ثلاثا من بني قينقاع، وكان له رمح يقال له: المستوفى، وكان له عنزة يقال لها: المثني، أنفذها النجاشي، ويقال: إن النجاشي أعطى للزبير عنزة، فلما جاء إلى النبي صلى الله عليه وآله أعطاه إياها، فكان بلال

يحملها بين يديه يوم العيد، ويخرج بها فى أسفاره، فتركز بين يديه يصلى إليها، ويقولون: هى التى تحمل المؤذنون بين يدي الخلفاء. دروعه: ذات الفضول أعطاها سعد بن عباد، والفضة، ودرعان أصابهما من بنى قينقاع، وهما السعدية، وذات الوشاح، ويقال: كانت عنده درع داود التى لبسها لما قتل جالوت. قسيه: البيضاء، وكان من شوحط، والصفراء من نبع، والروحاء، أصاب هذه الثلاثة من بنى قينقاع، والكرع ويقال: كرار، وكان له ترس يقال له: الزلوق، وترس فيه تمثال رأس كبش أذهب الله، وكان له جعبه يقال لها: الكافورة، ودخل مكة وعلى رأسه مغفر يقال له: ذو السبوغ، ورآيته العقاب، ولواؤه أبيض، وكان له قضيب يسمى الممشوق، ومحجن ومحصرة تسمى العرجون، ومنطقه من أديم مبشور، فيها ثلاث حلق من فضة والابزيم، والطرف من فضة، وكان له قدح مضرب بثلاث ضبات فضة، وتور من حجارة يقال له: المخضب، وقدح من زجاج، ومغتسل من صفر، وقطيفة، وقصعة، وخاتم فضة نقشه: محمد رسول الله وأهدى له النجاشى خفين أسودين ساذجين، فلبسهما، وقالت عائشة: كان فراش النبى صلى الله عليه واله الذى يرقد فيه من آدم (١) حشوه ليف، وكانت ملحفته مصبوغة بورس أو زعفران، وكان يلبس يوم الجمعة برده الاحمر، ويعتم بالسحاب. ودخل مكة يوم الفتح وعليه عمامة سوداء، وكانت له ربعة فيها مشط عاج ومكحلة ومقراش ومسواك، ويقال: ترك يوم مات عشرة أثواب: ثوب حبرة (٢)، وإزارا عمانيا، وثوبين صحاريين، و(١). الادم جمع الاديم: الجلد المدبوغ. (٢). الحبرة: ضرب من برود أليمن. قميصا صحاريا، وقميصا سحوليا، وجبة يمنية، وخميصة، وكساء أبيض، وقلانس صغارا لاطئة ثلاثا أو أربعا، وإزارا طوله ثلاثة أشبار، وتوفى فى إزار غليظ من هذه اليمانية، وكساء يدعى بالملتدة، وكان له سرير أعطاه أسعد بن زرارة، وكان منبره ثلاثة مراقى من الطرفاء (١) إستعملت امرأة لغلام لها نجار اسمه ميمون، وكان مسجده بلا منارة، وكان بلال يؤذن على الارض، وكان شعار أصحاب رسول الله صلى الله عليه واله يا منصور أمت، وقال لمزنية: ما شعاركم؟ قالوا: حرام، قال: شعاركم حلال، وكان شعار المهاجرين يوم احد يا بنى عبد الله، والخزرج يا بنى عبد الرحمن، والايوس يا بنى عبد الله (٢). توضيح: فى القاموس: الورد من الخيل بين الكميت والاشقر. وفى المتقى: إن تميم الدارى أهدى لرسول الله صلى الله عليه واله فرسا يقال له: الورد. قوله: لحسن سهيله، يظهر منه أنه صححه بالطاء المهملة، والمضبوط فى سائر الكتب بالمعجمة، قال فى النهاية: الظرب ككتف: الجبل الصغير، وفيه كان له صلى الله عليه واله فرس يقال له: الظرب تشبيها بالجبل لقوته، ويقال: ظربت حوافر الدابة، أى اشتدت وصلبت، وقال: فيه إنه كان اسم فرسه صلى الله عليه واله اللجيف، رواه بعضهم بالجيم، فإن صح فهو من السرعة، لان اللجيف سهم عريض النصل، ورواه بعضهم بالحاء المهملة لطول ذنبه، فعيل بمعنى فاعل، كأنه يلحف الارض بذنبه، أى يغطيها به. وقال: فيه إنه كان يوم بدر على فرس يقال له: سبحة، هو من قولهم: فرس سابع إذا كان حسن مد اليدى فى الجرى. وفى القاموس: السبحة بالفتح: فرس للنبي صلى الله عليه واله. وفى النهاية: فيه إنه كان للنبي صلى الله عليه واله فرس يقال له: ذو العقال، العقال بالتحديد: داء فى رجلى الدواب، وقد يخفف، سمي به لدفع عين السوء عنه، وقال: فى أسماء دوابه صلى الله عليه وآله إن اسم فرسه ملاوح، وهو الضامر الذى لا يسمن، والسريع العطش والعظيم الالواح (٣)، وقال فى الحديث: إنه خطب على ناقته القصواء: هو لقب ناقته، و(١). الطرفاء: شجر يقال له بالفارسية: كز. (٢). مناقب آل أبى طالب ١: ١١٦ - ١١٨. (٣). لوح الجسد: عظمه ما خلا قصب اليدى والرجلين أو كل عظم منه فيه عرض كالكتف. القصواء: الناقة التى قطع طرف اذنها، وكل ما قطع من الاذن فهو جدع، فإذا بلغ الربع فهو قصو، فإذا جاوز فهو غضب، فإذا استوصلت فهو صلوم، ولم تكن ناقته صلى الله عليه واله قصواء، وإنما كان هذا لقبها، وقيل كانت مقطوعة الاذن انتهى. واللقاح جمع اللقوح وهى الناقة الحلوب. والمهرة بالضم: ولد الفرس وغيره أول ما ينتج، والمنيحة والمنحة: الغنم فيها لبن. أقول: ذكر جماعة من اللغويين وأهل السير والمناقب من العامة أن العضباء والجدعاء والضرماء والصلماء والمخضرمه كلها واحدة، وعدو اللقاح حنا وسمر وعريس وسعدية ويعوم ويسير وربى ومهريه وبردة. والمنايح: زمزم، وسقيا، وبركة، ودرسينه وأطلال وأطراف وعجر، قوله: أوارك قال الكازرونى: أى تأكل الاراك، وقال الفيروز آبادى: العضب: القطع. والسيف. وقال: البتر: القطع، وسيف باتر وبتر، والحفت: الهلاك. أقول: وعدوا من سيوفه القضيب، وقالوا: إنه أول سيف حمله، والقضيب: السيف اللطيف الدقيق، ويقال: إنه وصف بصاحب القضيب بهذا المعنى. قوله: يقال له: المثنى، قيل، هو المثوى،

وقيل: هما رمحان. قال الجزري: فيه إن رمح النبي صلى الله عليه واله كان اسمه المثوى، سمي به لانه يثبت المطعون به من الثوى: الاقامة. قوله: السعدية منهم من صححها بالعين المهملة، ومنهم بالمعجمة، ومنهم بالصاد والمعجمة، وزاد بعضهم فى دروعه: الخريق والبراء، والكازرونى صححه الخرنق بالنون كزبرج، وقال: لعلها سميت بذلك تشبيها بالناقاة إذا خرنقت، وإنما يقال لها: خرنقت: إذا كثر لحم جنبها، كالخرنق وهو ولد الارنب. وقال الجزري: فيه كان لرسول الله صلى الله عليه واله درع يقال لها: البراء، سميت بذلك لقصرها انتهى. والشوحط: شجر يتخذ منه القسى كالنبع، وعد من قسيه الكتوم، وقال الجزري: سميت به لانخفاض صوتها إذا رمى عنها ومنها السداد. قال الجزري: سميت به تفألاً بإصابة ما يرمى عليها، وقال: فيه كان اسم ترسه صلى الله عليه واله الزلوق، أى تزلق عنه السلاح فلا يخرقه. قوله: أذهب الله، روى أنه اهدى إليه صلى الله عليه واله ترس كان فيه تمثال كبش أو عقاب، وكان صلى الله عليه واله يكرهه، فوضع يده عليه فمحاها الله، وقيل: إنه وضعه فلما أصبح لم ير فيه التمثال، وعد من أتراسه صلى الله عليه واله الفتق والوفر، واختلف فى أن المصور كان أحد هذه الثلاثة أو غيرها، وقال الجزري: فيه إنه كان اسم كنانته الكافور، تشبيها بغلاف الطلع وأكمام الفواكه لانها تسترها وتقيها كالسهم فى الكنانة انتهى. وقيل: كان اسم الجعبة المنصله، وقيل: كان تسمى الجمع، وقال الجزري: سمي درعه صلى الله عليه واله ذو السبوغ لتمامها وسعتها، وقال بعضهم: كان ألويته صلى الله عليه واله بيضاء، وربما جعل فيها السواد، وربما كان من خمر نسائه، والمحجن بالكسر: عصا معوجة الرأس كالصولجان، وقال الجزري: فيه أنه خرج إلى البقيع ومعه مخرصة له، المخرصة: ما يختصر الانسان بيده فيمسكه من عصا أو عكازة أو مقرعة أو قضيب، وقد يتكئ عليه. قوله: مبشور أى مقشور، قال الجزري: بشرت الاديم: إذا أخذت باطنه بالشفرة. وقال الفيروزآبادى: الازبزم بالكسر: الذى فى رأس المنطقه وما أشبهه، وهو ذو لسان يدخل فيه الطرف الآخر انتهى. والضب: اللصوق، والضبة: حديدة عريضة يضرب بها الباب، والتور: شبه الاجانة. (١) وقال الجزري: الورس: نبت أصفر يصبغ به، وقال الربعة: إناء مربع كالجونة، وقال: فيه كفن رسول الله صلى الله عليه واله فى ثوبين صحاريين، صحار: قرية باليمن نسب الثوب إليها، وقيل: هو من الصحرة، وهى حمرة خفية كالغبرة، يقال: ثوب أصحر وصحارى، وقال: فيه أنه كفن فى ثلاثة أثواب سحولية، يروى بفتح السين وضمها، فالفتح منسوب إلى السحول وهو القصار، أو إلى سحول وهى قرية باليمن، وأما بالضم فهو جمع سحل، وهو الثوب الابيض النقى، ولا يكون إلا من قطن، وقيل: اسم القرية بالضم أيضاً، وقال: الخميصة: ثوب خز أو صوف معلم (٢)، وقيل: لا تسمى خميصة إلا أن تكون سوداء معلمة. قوله: لاطئة أى لاصقة بالرأس، والملبد: المرقع. ٤٢ - قب: قوله: محمد رسول الله قد سماه الله بهذا الاسم فى أربعة مواضع: وما محمد إلا رسول - ما كان محمد أباً أحد - وآمنوا بما نزل على محمد - ومحمد رسول الله قال (١). الاجانة: إناء تغسل فيه الثياب. (٢). من أعلم الثوب: جعل له علماً من طراز وغيره. سيبويه: أحمد على وزن أفعل يدل على فضله على سائر الانبياء لانه ألف التفضيل، و محمد على وزن مفعول، فالانبياء محمودون، وهو أكثر حمداً من المحمود، والتشديد للمبالغة، يدل على أنه كان أفضلهم. أنس قال رجل فى السوق: يا أب القاسم، فالتفت إليه رسول الله صلى الله عليه واله فقال الرجل: إنما أدعو ذاك، فقال صلى الله عليه واله: سموا باسمى، ولا تكتنوا بكنيتى. أبوهريرة إنه قال: لا تجمعوا بين اسمى وكنيتى، أنا أبو القاسم، الله يعطى وأنا اقسام. وروى أن قريشا لما بنت البيت وأرادت وضع الحجر تشاجروا فى وضعه حتى كاد القتال يقع، فدخل رسول الله صلى الله عليه واله فقالوا: يا محمد الامين قد رضينا بك، فأمر بثوب فبسط ووضع الحجر فى وسطه، ثم أمر من كل فخذ (١) من أفخاذ قريش أن يأخذ جانب الثوب، ثم رفعوا، فأخذ رسول الله صلى الله عليه واله بيده فوضعه. ويروى أنه كان يسمى الامين قبل ذلك بكثير وهو الصحيح (٢). ٤٣ - عم: البخارى فى الصحيح عن جبير بن مطعم قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه واله يقول: إن لى أسماء، أنا محمد، وأنا أحمد، وأنا الماحى يمحو الله بهى الكفر، وأنا الحاشر يحشر الناس على قدمى، وأنا العاقب الذى ليس بعده أحد. وقيل: إن الماحى الذى يمحو به سيئات من اتبعه. وفى خبر آخر: المقفى، ونبى التوبة، ونبى الملحمة، والخاتم، والغيث، والمتوكل، وأسماءه فى كتب الله السالفة كثيرة، منها مؤذ مؤذ بالعبرية فى التوراة، وفارق فى الزبور (٣). ٤٤ - كشف: من أسمائه صلى الله عليه واله أحمد، وقد نطق به القرآن أيضاً، واشتقاقه من الحمد كأحمر من الحمرة، ويجوز أن يكون نعتا

فى الحمد، قال ابن عباس رضى الله عنه:

(۱). الفخذ: ما انقسم فيه أنساب البطن كبنى هاشم وبنى امية. (۲). مناقب آل أبى طالب ۱: ۱۶۲. (۳). اعلام الورى: ۶ وفيه: وفاروق فى الزبور. اسمه فى التوراة أحمد الضحوك (۱) القتال، يركب البعير، ويلبس الشملة، ويجتري بالكسرة، سيفه على عاتقه. ومن أسمائه الماحى، عن جبير بن مطعم، عن أبىه قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: إن لى أسماء: أنا محمد، وأنا أحمد، وأنا الماحى يمحق بى الكفر، وقيل: يمحق به سيئات من اتبعه، ويجوز أن يمحق به الكفر وسيئات تابعيه، وأنا الحاشر يحشر الناس على قدمى، وأنا العاقب وهو الذى لا نبى بعده، وكل شىء خلف شيئا فهو عاقب، والمقفى وهو بمعنى العاقب لانه تبع الانبياء يقال: فلان يقفو أثر فلان أى يتبعه. ومن أسمائه صلى الله عليه واله: الشاهد، لانه يشهد فى القيامة للانبياء بالتبليغ، وعلى الامم أنهم (۲) بلغوا، قال الله تعالى: فكيف إذا جئنا من كل امه بشهيد وجئنا بك على هؤلاء شهيدا أى شاهدا، وقال الله تعالى: وكذلك جعلناكم امه وسطا لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا والمبشر من البشارة، لانه بشر (۳) أهل الجنة بالجنة، والنذير لاهل النار بالخزى نعوذ بالله العظيم، والداعى إلى الله لدعائه إلى الله وتوحيده وتمجيده، والسراج المنير، فلاضاهة الدنيا به، ومحو الكفر بأنوار رسالته، كما قال العباس عمه رضى الله عنه، يمدحه: (۴).

وأنت لما ولدت أشرق الارض وضاءت بنورك الافق

فنحن فى ذلك الضياء وفى النور وسبل الرشاد نخترق (۵).

ومن أسمائه: نبى الرحمة، قال الله عزوجل: وما أرسلناك إلا رحمة للعالمين قال صلى الله عليه واله: إنما أنا رحمة مهداة والرحمة فى كلام العرب العطف والرأفة والاشفاق، وكان بالمؤمنين رحيمًا كما وصفه الله تعالى، وقال عمه أبوطالب رحمه الله يمدحه: (۱). الضحوك: الكثير الضحك. (۲). فى المصدر: بأنهم. (۳). فى المصدر: يبشر أهل الايمان بالجنة. (۴). فى المصدر: يمدحه شعرا. (۵). خرق المفازة: قطعها حتى بلغ أقصاها. واخترق الارض: مر فيها عرضا على غير طريق. وأبيض يستسقى الغمام بوجهه - ثمال اليتامى عصمة للارامل (۱) ومن أسمائه: نبى الملحمة، ورد فى الحديث، والملحمة: الحرب، وسمى بذلك لانه بعث بالذبح، روى أنه سجد يوما فأتى بعض الكفار بسلى (۲) ناقة فألقاه على ظهره، والسلى بالقصر: الجلد الرقيقة التى يكون فيها الولد من المواشى، فقال: يا معشر قريش أى جوار هذا؟ والذى نفس محمد بيده لقد جئتكم بالذبح، فقام إليه أبوجهل ولاذ به من بينهم، وقال: يا محمد ما كنت جهولا، وسمى نبى الملحمة بذلك. ومن أسمائه صلى الله عليه واله: الضحوك كما تقدم أنه ورد فى التوراة، وإنما سمي بذلك لانه كان طيب النفس، وقد ورد أنه كانت فيه دعابة، وقال: إنى لامزح ولا أقول إلا حقا، وقال لعجوز: الجنة لا يدخلها العجز، فبكت فقال: إنهن يعدن أبكارا. وروى عنه مثل هذا كثير (۳)، وكان يضحك حتى يبدو ناخده، وقد ذكر الله سبحانه لنبىه لينة ورقته، فقال: فيما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك وكذلك كانت صفته صلى الله عليه واله على كثرة من ينتابه (۴) من جفات العرب، وأجلاف البادية، لا يراه أحد ذا ضجر، ولا ذا جفاء، ولكن لطيفا فى المنطق، رفيقا فى المعاملات، لينا عند الجوار، كان وجهه إذا عبست الوجوه دارة القمر عند امتلاء نوره، صلى الله عليه وآله الطاهرين. (۱). ثمال اليتامى: غياثهم الذى يقوم بأمرهم. وعصمة للارامل، العصمة: المنعة. والارامل: المساكين من رجال ونساء، ويقال لكل واحد من الفريقين على انفراده أرامل، وهو بالنساء أخص وأكثر استعمالا، ومعناه يمنعمهم من الضياع والحاجة. وقد يذكر الارمل والارملة ويريد بالاول من ماتت زوجته. وبالثانى الذى ماتت زوجها. (۲). السلى: الجلد الرقيق الذى يخرج فيه الولد من بطن امه ملفوفا فيه، وقيل: هو فى الماشية السلى، وفى الناس المشيمة والاول أشبه، لان المشيمة تخرج بعد الولد ولا يكون الولد فيها حين يخرج. قاله الجزرى فى النهاية، وقال الفيروزآبادى: المشيمة: محل الولد، ومثله قال غيره. (۳). فى المصدر: كثيرا.

(۴). انتابه: أتاها مرة بعد اخرى. ومن أسمائه: القتال، سيفه على عاتقه، سمي بذلك لحرصه على الجهاد، ومسارعتة إلى القراع، ودؤوبه (۱) فى ذات الله، وعدم إحجامه، ولذلك قال على عليه السلام: كنا إذا احمر البأس اتقينا برسول الله صلى الله عليه واله، لم يكن أحد

أقرب (۲) إلى العدو منه، وذلك المشهور من فعله يوم احد، إذ ذهب القوم في سمع الارض وبصرها، ويوم حنين إذ ولوا مدبرين، وغير ذلك من أيامه صلى الله عليه واله حتى أذل ياذن الله صناديدهم، وقتل طواغيتهم ودوحهم (۳)، واصطلم جماهيرهم، وكلفه الله القتال بنفسه، فقال: لا تكلف إلا نفسك فسمى صلى الله عليه واله القتال. ومن أسمائه: المتوكل، وهو الذي يكمل اموره إلى الله، فإذا أمره (۴) بشئ نهض غير هيب ولا ضرع (۵)، واشتقاقه من قولنا: رجل وكل، أى ضعيف، وكان صلى الله عليه واله إذا دهمه (۶) أمر عظيم، أو نزلت به ملمة (۷) راجعا إلى الله عزوجل غير متوكل على حول نفسه وقوتها، صابرا على الضنك (۸) والشدة، غير مستريح إلى الدنيا ولذاتها، لا يسحب إليها ذيلا، وهو القائل: ما لى وللدنيا إنما مثلى والدنيا كراكب أدركه المقييل فى أصل شجرة فقال (۹) فى ظلها ساعة ومضى. وقال صلى الله عليه واله: إذ أصبحت آمنا فى سربك (۱۰)، معافى فى بدنك، عندك قوت يومك (۱). دأب دؤوبا فى العمل: جد وتعب واستمر عليه. وأحجم عن الامر: كف أو نكص هيبه. (۲). فى المصدر: لم يكن منا أحد أقرب. (۳). أى وفرقهم. وفى المصدر: دوحهم بالمعجمة أى ذلهم. (۴). فى المصدر: فاذا أمره الله. (۵). ضرع: من ضعف وتذلل.

(۶). أى غشيه. (۷). الملمة: النازلة الشديدة من نوازل الدنيا. (۸). الضنك: الضيق من كل شئ. (۹). قال يقيل قيلولة: نام فى منتصف النهار. (۱۰). السرب بالفتح والكسر: الطريق، وبتحريك الراء: حجر الوحشى. وما فى الحديث هو المعنى الاول، أو الثانى كناية عن البيت. ويأتى السرب بالكسر أيضا بمعنى القلب والنفس، فىكون المعنى آمنا فى نفسك. فعلى الدنيا العفاء وقال لبعض نساءه: ألم أنهك أن تحبسى شيئا لغد فإن الله يأتى برزق كل غد. ومن أسمائه صلى الله عليه واله: القثم، وله معنيان: أحدهما من القثم وهو الاعطاء لانه كان أجود بالخير من الريح الهابئة، يعطى فلا يبخل، ويمنح فلا يمنع، وقال الاعرابى الذى سأله: إن محمدا يعطى عطاء من لا يخاف الفقر. وروى أنه أعطى يوم هوازن من العطايا ما قوم خمسمائة ألف وغير ذلك مما لا يحصى، والوجه الآخر أنه من القثم وهو الجمع يقال للرجل الجموع للخير: قثوم وقثم، كذا حدث به الخليل، فإن كان هذا الاسم من هذا فلم تبقى منقبه ربيعة ولا خلة (۱) جلية ولا فضيلة نبيلة إلا وكان لها جامعا، قال ابن فارس: والاول أصح وأقرب. ومن أسمائه: الفاتح: لفتح أبواب الايمان المنسدة، وإنارته الظلم المسودة، قال الله تعالى فى قصه من قال: ربنا افتح بيننا وبين قومنا بالحق أى احكم، فسمى صلى الله عليه واله فاتحا لان الله سبحانه حكمه فى خلقه يحملهم على المحجة البيضاء، ويجوز أن يكون من فتحه ما استغلق من العلم، وكذا روى عن على عليه السلام أنه كان يقول فى صفته: الفاتح لما استغلق والوجهان متقاربان. ومن أسمائه صلى الله عليه واله: الامين، وهو مأخوذ من الامانة وأدائها، وصدق الوعد، وكانت العرب تسميه بذلك قبل مبعثه، لما شاهدوه من أمانته، وكل من أمنت منه الخلف والكذب فهو أمين، ولهذا وصف به جبرئيل عليه السلام فقال: مطاع ثم أمين. ومن أسمائه صلى الله عليه واله: الخاتم، قال الله تعالى: وخاتم النبيين من قولك: ختمت الشئ أى تمته، وبلغت آخره، وهى خاتمة الشئ وختامه، ومنه ختم القرآن وختامه مسك أى آخر ما يستطعمونه عند فراغهم من شربه ريح المسك، فسمى به لانه آخر النبيين بعثه (۲) وإن كان فى الفضل أولا قال صلى الله عليه واله: نحن الآخرون السابقون يوم (۱). فى نسخه من المصدر: الخصلة. والمعنى واحد. (۲). فهو تتم النبوة بمجيئه، فلا يأتى بعده نبى ولا رسول. القيامة يريد أنهم اتوا الكتاب من قبلنا، واوتيناه من بعدهم، فأما المصطفى فقد شاركه فيه الانبياء صلى الله عليه وعليهم أجمعين، ومعنى الاصطفاء الاختيار، وكذلك الصفوة والخيرة، إلا- أن اسم المصطفى على الاطلاق ليس إلا- له صلى الله عليه واله، لانا نقول: آدم مصطفى، نوح مصطفى، إبراهيم مصطفى، فاذا قلنا: المصطفى تعين صلى الله عليه واله، وذلك من أرفع مناقبه وأعلى مراتبه. ومن أسمائه صلى الله عليه واله، الرسول النبى الامى، والرسول والنبي، قد شاركه فيهما الانبياء عليهم السلام والرسول من الرسالة والارسال، والنبي يجوز أن يكون من الانبياء: الاخبار (۱)، ويحتمل أن يكون من نبأ: إذا ارتفع، سمي بذلك لعلو مكانه، ولانه خيرة الله من خلقه، وأما الامى فقال قوم: إنه منسوب إلى مكة، وهى ام القرى، كما قال تعالى: بعث فى الاميين رسولا وقال آخرون: أراد الذى لا يكتب، قال ابن فارس: وهذا هو الوجه، لانه أدل على معجزه، وإن الله (۲) علمه علم الاولين والآخرين، ومن علم الكائنات ما لا يعلمه إلا الله تعالى، وهو امى، والدليل عليه قوله تعالى: وما كنت تتلو من قبله من كتاب ولا تخطه يمينك إذا لارتاب المبطلون وروى عنه: نحن

امه امیه لا نقرء ولا نكتب وقد روى غير هذا. ومن أسمائه صلى الله عليه واله: يا أيها المزمّل، يا أيها المدثر، ومعناها واحد، يقال: زمّله في ثوبه أي لفه، وتزمل بشيابه أي تدثر، والكريم في قوله تعالى: إنه لقول رسول كريم وسماه نورا في قوله تعالى: ولقد جاءكم من الله نور وكتاب مبين. ونعمه في قوله تعالى: يعرفون نعمه الله ثم ينكرونها وعبدا في قوله تعالى: نزل الفرقان على عبده لا تدعني (۳) إلا- بيا عبده، فإنه أشرف أسمائي، ورؤوفا ورحيما في قوله تعالى: بالمؤمنين رؤوف رحيم وسماه عبدالله في قوله: إنه لما قام عبدالله يدعوه وسماه طه ويس ومنذرا في قوله تعالى: إنما أنت منذر ومذكرا في قوله تعالى: إنما أنت مذكر.

(۱). في طبعه: وهو الاخبار. (۲). في المصدر: فان الله. (۳). هكذا في النسخة والمصدر، واستظهر المصنف في الهامش أن الصحيح: وقال: لا تدعني. ونبى التوبة، وروى البيهقي في كتاب دلائل النبوة بإسناده عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: إن الله خلق الخلائق قسمين فجعلني في خيرهما قسما، وذلك قوله تعالى: وأصحاب اليمين وأصحاب الشمال فأنا من أصحاب اليمين، وأنا من خير أصحاب اليمين، ثم جعل القسمين أثلاثا فجعلني في خيرهما ثلثا وقد رواه ابن الاخير الجنازدي، وذكر في كتابه معالم العترة النبوية، فذلك قوله: وأصحاب الميمنة - وأصحاب المشثمة - والسابقون السابقون فأنا من السابقين، وأنا خير السابقين، ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلني في خيرها قبيلة، وذلك قوله تعالى: جعلناكم شعوبا وقبائل (۱) فأنا أتقى ولد آدم وأكرمهم على الله ولا فخر، ثم جعل القبائل بيوتا فجعلني في خيرها بيتا، وذلك قوله عزوجل: إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا فأنا وأهل بيتي مطهرون من الذنوب (۲). قال عمه أبوطالب رضى الله عنه: (۳).

وشق له من اسمه كى يجعله فذو العرش محمود وهذا محمد

وقيل: إنه لحسان (۴) من قصيدة أولها:

ألم تر أن الله أرسل عبده وبرهانه والله أعلى وأمجّد

ومن صفاته صلى الله عليه واله التى وردت فى الحديث: راكب الجمل، ومحرم الميتة، وخاتم النبوة، وحامل الهراوة، وهى العصا الضخمة، والجمع الهراوى، بفتح الواو مثال المطايا، ورسول الرحمة، وقيل: إن اسمه فى التوراة مادما، وصاحب الملحمة، وكنيته أبوالارامل، واسمه فى الانجيل الفارقليط، وقال: أنا الاول والآخر أول فى النبوة (۵)، وآخر فى البعثة، وكنيته أبوالقاسم، وروى أنس أنه لما ولد له إبراهيم من مارية القبطية أتاه

(۱). فى المصدر: وجعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا. (۲). زاد فى المصدر هنا: وقد رواه ابن الاخير فى كتاب (به خ) معالم العترة النبوية. (۳). قبله: لقد أكرم الله النبى محمدا || فأكرم خلق الله فى الناس أحمد. (۴). بل ضمن حسان قصيدته هذا البيت. (۵). فى المصدر: لانه أول فى النبوة. جبريل عليه السلام فقال: السلام عليك أبا إبراهيم، أو يا أبا إبراهيم صلى الله عليه واله (۱). توضيح: قال فى النهاية: الموت الاحمر: القتل، لما فيه من حمرة الدم أو لشدته، يقال: موت أحمر، أى شديد، ومنه حديث على عليه السلام: كنا إذا احمر البأس اتقينا برسول الله صلى الله عليه واله أى إذا اشتدت الحرب استقبلنا العدو به، وجعلناه لنا وقاية، وقيل: أراد إذا اضطرت نار الحرب وتسعرت، كما يقال فى الشر بين القوم: اضطرت نارهم، تشبيها بحمرة النار، وكثيرا ما يطلقون الحمرة على الشدة، وقال: فى حديث قيله: لا تخبر اختي فتتبع أبا بكر بن وائل سمع الارض وبصرها يقال: خرج فلان بين سمع الارض وبصرها: إذا لم يدر أين يتوجه لانه يقع على الطريق، وقيل: أرادت بين طول الارض وعرضها، وقيل: أرادت بين سمع أهل الارض وبصرها، فحذفت المضاف، ويقال للرجل إذا غرر بنفسه وألقاها حيث لا يدرى: أين هو؟ ألقى نفسه بين سمع الارض وبصرها، وقال الزمخشري: هو تمثيل، أى لا يسمع كلامهما ولا يبصرهما إلا الارض، يعنى اختها والبكرى الذى تصحبه. وقال فى قوله عليه السلام: فعلى الدنيا العفاء أى الدروس، وذهاب الاثر، وقيل: العفاء: التراب. ۴۵ - كا: على، عن أبيه، عن النوفلى، عن السكونى، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يلبس من القلائس اليمنة (۲) والبيضاء والمضربة وذات الاذنين فى الحرب، وكانت عمامته السحاب، وكانت (۳) له برنس يتبرنس به (۴). بيان: قال الجزرى: البرنس هو كل ثوب رأسه منه ملتزق به من دراعة، أو جبة أو ممطر أو غيره، قال

الجوهري: هو قلنسوة طويلة كان يلبسها النساك في صدر الاسلام. ٤٦ - كا: علي عن أبيه: عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابنا (٥)، عن أبي عبدالله (١). كشف الغمة: ٦٤. (٢). في المصدر: اليمينية. وكلاهما صحيحان.

(٣). والصحيح كما في المصدر: وكان. (٤). فروع الكافي ٢: ٢٠٨. (٥). في المصدر: بعض أصحابه. عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يلبس قلنسوة بيضاء مضربة، وكان يلبس في الحرب قلنسوة لها اذنان (١). ٤٧ - كا: علي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان خاتم رسول الله صلى الله عليه واله من ورق (٢). ٤٨ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن عبدالله بن سنان، و معاوية بن وهب، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان خاتم رسول الله عليه السلام من ورق، قال: قلت له: كان فيه فص؟ قال: لا. (٣). ٤٩ - كا: محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن عبدالرحمن بن هاشم (٤)، عن أبي خديجة قال: الفص مدور، وقال: هكذا كان خاتم رسول الله صلى الله عليه واله (٥). ٥٠ - كا: العدة، عن سهل، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن ابن القداح، عن أبي عبدالله عليه السلام إن النبي صلى الله عليه واله كان يتختم بيمينه (٦). ٥١ - ثو: أبي، عن أحمد بن إدريس، عن الأشعري، عن يوسف بن السخت، عن الحسن بن سهل، عن ابن مهزيار قال: دخلت على أبي الحسن موسى عليه السلام فرأيت في يده خاتما فصه (٧) فيروزج نقشه الله الملك، قال: فأدمت النظر إليه فقال: ما لك تنظر فيه؟ هذا حجر أهدها جبرئيل عليه السلام لرسول الله صلى الله عليه واله من الجنة، فوهبه رسول الله صلى الله عليه واله لعلی عليه السلام (٨). ٥٢ - كا: العدة، عن سهل، عن بعض أصحابه، عن واصل بن سليمان، عن عبدالله (١). الفروع ٢: ٢٠٨. (٢). الفروع ٢: ٢١٠. (٣). الفروع ٢: ٢١٠. (٤). هكذا في النسخة المخطوطة والمطبوعة، والصحيح كما في المصدر: عبدالرحمن بن أبي هاشم راجع كتب الرجال. (٥). الفروع ٢: ٢١٠. (٦). الفروع ٢: ٢١٠. وفيه: في يمينه. (٧). فصح خ. (٨). ثواب الاعمال: ١٦٩ و ١٧٠. ابن سنان قال: ذكرنا خاتم رسول الله صلى الله عليه واله، فقال تحب أن اريكه؟ فقال: نعم، فدعا بحق مختوم ففتحه وأخرجه في قطنه، فإذا حلقة فضة، وفيه فص أسود، عليه مكتوب سطران: محمد رسول الله، قال: ثم قال: إن فص النبي صلى الله عليه واله أسود (١). ٥٣ - كا: علي، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان نعل سيف رسول الله صلى الله عليه واله وقائمه فضة، وبين ذلك حلق من فضة، ولبست درع رسول الله صلى الله عليه واله فكنت أسحبها (٢) وفيها ثلاث حلقات فضة من بين يديها وثنان من خلفها (٣). بيان: قال الجزري: فيه كان نعل سيف رسول الله صلى الله عليه واله من فضة، نعل السيف: الحديد التي تكون في أسفل القراب انتهى، وقائم السيف وقائمه: مقبضه. ٥٤ - كا: الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن مثنى، عن حاتم ابن إسماعيل، عن أبي عبدالله عليه السلام إن حلية سيف رسول الله صلى الله عليه واله كان فضة كلها، قائمه وقباعه (٤). بيان: قال الجزري: فيه كانت قبعة سيف رسول الله صلى الله عليه واله من فضة، هي التي تكون على رأس قائم السيف، وقيل هي ما تحت شاربى السيف (٥). ٥٥ - كا: علي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن علي بن عطية، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ما تختم رسول الله صلى الله عليه واله إلا يسيرا حتى تركه (٦). ٥٦ - كا: العدة، عن أحمد، عن ابن محبوب، عن ابن سنان، عن أبي عبدالله عليه السلام (١). الفروع ٢: ٢١٢. (٢). أي أجزها على الأرض لأنها كانت أطول من قامتي. (٣). الفروع ٢: ٢١٢. (٤). الفروع ٢: ٢١٢. (٥). في القاموس: الشاربان: انفان طويلان في أسفل قائم السيف. (٦). الفروع ٢: ٢١٠. أقول: قوله: ما تختم الا يسيرا لعل المعنى في خاتم ذهب، وهو إشارة إلى حديث ورد أن النبي صلى الله عليه وآله تختم في يساره بخاتم من ذهب ثم خرج على الناس فطفق ينظرون إليه فوضع يده اليمنى على خنصره اليسرى حتى رجع إلى البيت فرمى به فما لبسه. قال: كان نقش خاتم النبي صلى الله عليه واله محمد رسول الله صلى الله عليه واله (١). ٥٧ - العدة، عن سهل، عن محمد بن عيسى، عن الحسين بن خالد، عن الرضا عليه السلام مثله (٢). ٥٨ - كا: العدة، عن سهل، عن ابن شمون، عن الاصم، عن مسمع بن عبدالملك عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كانت بره ناقة رسول الله صلى الله عليه واله من فضة (٣). بيان: البره بالضم: حلقة تجعل في لحم الانف. ٥٩ - كا: علي، عن أبيه، عن بعض أصحابه، عن أبان عن رجل، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان في منزل رسول الله صلى الله عليه واله زوج حمام أحمر (٤). ٦٠ - كا: محمد بن يحيى، عن ابن

عیسی، عن ابن أشیم، عن صفوان قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن ذی الفقار سيف رسول الله صلى الله عليه واله، فقال: نزل به جبرئیل علیه السلام من السماء، وكانت (۵) حلقته فضة (۶). ۶۱ - كا: حمید، عن عبيدالله الدهقان، عن الطاطري، عن محمد بن زياد، عن أبان عن يحيى، عن (۷) أبي العلاء قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: درع رسول الله صلى الله عليه واله: ذات الفضول لها حلقتان من ورق في مقدمها، وحلقتان من ورق في مؤخرها، وقال: لبسها على عليه السلام يوم الجمل (۸). ۶۲ - وبهذا الاسناد، عن أبان، عن أبي بصير قال: كانت ناقه رسول الله صلى الله عليه واله (۱). الفروع ۲: ۲۱۱. وللحديث ذيل أورده في باب نقش أمير المؤمنين عليه السلام. (۲). الفروع ۲: ۲۱۲. وللحديث صدر وذيل. (۳). الفروع ۲: ۲۳۰. (۴). الفروع ۲: ۲۳۲.

(۵). وكانت حلتيه من فضة. (۶). روضة الكافي: ۲۶۷. (۷). هكذا في نسخة المصنف وغيره، وفيه وهم، والصحيح كما في المصدر: يحيى بن أبي العلاء. (۸). روضة الكافي: ۳۳۱. القصواء، إذا نزل عنها علق عليها زمامها، قال: فتخرج فتأتى المسلمين فيناولها الرجل الشيء، ويناولها هذا الشيء، فلا تلبث أن تشبع، قال فأدخلت رأسها في خباء سمره بن جندب فتناول عنزة فضرب بها على رأسها فشجها، فخرجت إلى النبي صلى الله عليه واله فشكته (۱). ۶۳ - أقول: روى الكازروني في المنتقى بإسناده عن ابن عباس قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يلبس القلانس تحت العمائم وبغير العمائم، ويلبس العمائم بغير القلانس، وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يلبس القلانس اليمانية، ومن البيض المضربة، ويلبس ذوات الأذان في الحرب، ما كان من السيجان الخضمر، وكان ربما نزع قلنسوته فجعلها ستره بين يديه وهو يصلي، وكان من خلق رسول الله صلى الله عليه وآله أن يسمى سلاحه ومتاعه ودوابه، وكان للنبي صلى الله عليه وآله أربعة أسياف: المجذم، والرسوب أهداهما له زيد الخير، وكان له أيضا القضيبي وذو الفقار صار إليه يوم بدر، وكان للعاص بن منبه بن الحجاج، وكان لا يفارقه في الحرب، وكان قباع سيفه وقائمه وحلقته وذوابته وبكراته ونعله من فضة، وكانت له حلقتان في الحمائل في موضعها من الظهر، وكانت له أربع أدرع: ذات الوشاح: والبترء، وذات المواشي، والخرنق، وقيل: كانت عنده درع داود النبي عليه السلام التي كان لبسها يوم قتل جالوت، وكانت له أربعة أفراس: المرتجز، وذو العقال، والسكب، والشحاء، ويقال البحر، وكان يركب البحر، وكان كميئا (۲)، وكانت منطقته من أديم مبشور فيها ثلاث حلق من فضة، والابزيم (۳)، والحلق على صنعة الفلك المضروبة من فضة، وكان اسم رمحه المثوى، وكانت له حربة يقال لها: العنزة، وكان يمشى بها ويدعم (۴) عليها، وكانت تحمل بين يديه في الأعياد، فيركبها أمامه، ويستتر بها ويصلي، وكان له محجن قدر ذراع يمشى به، ويركب به، ويعلقه بين يديه على بعيره. (۱).

روضة الكافي: ۳۳۲. قوله: فشكته إما باللسان أو بالإشارة، وعلى التقديرين فهو من معجزاته صلى الله عليه وآله. قاله المصنف في مرآت العقول. (۲). الكميئ: ما كان لونه بين الأسود والاحمر. (۳). تقدم تفسير ألفاظه الغريبة. (۴). أى يسند ويتكى عليها. وفي رواية: ويأخذ الشيء، وكانت له مخرصة تسمى العرجون، وكان اسم قوسه الكتوم، واسم كنانته الكافور، ونبله الموتصلة، وترسه الزلوق، ومغفره ذو السبوغ، واسم عمامته السحاب، واسم رداؤه الفتح، واسم رأيته العقاب، وكانت سوداء من صوف، وكانت أوليته بيضاء وربما جعل فيها السواد، وربما كان من خمر نسائه، وكانت له بغلة شهباء يقال لها: الدلدل، أهداها له المقوس ملك الاسكندرية، وهي التي قال لها في بعض الأماكن: اربضي دللد فربضت، وكان على عليه السلام يركبها بعد رسول الله صلى الله عليه وآله، وقال غير ابن عباس، وكان يركبها الحسن بعد علي، ثم ركبها الحسين، ومحمد بن الحنفية حتى كبرت وعميت، فدخلت مطبخة لبني مذحج فرماها رجل بسهم فقتلها، وكانت له بغلة يقال لها: الايلية، وكانت محذوفة (۱) طويلة، كأنها تقوم على رماح، حسنة السير، فأعجبته، وكان له حمار يدعى عفيرا، قال صلى الله عليه وآله له: اليعفور، وكان أخضر، وكانت له ناقه تسمى العضاء، ويقال: القصواء، وكانت صهباء، وكانت له شاة يشرب لبنها يقال لها: غينه، ويقال: غوثه، وكان له قدحان اسم أحدهما الريان، والآخر المضيب، وكان يسع كل واحد منهما قدر مد، فيه ثلاث ضبات حديد، وحلقة تعلق بها، وكان له تور من حجارة يقال له: المخضب والمخضد يتوضأ فيه، وكان له مخضب من شبة (۲) يكون فيه الحنآء و الكتم (۳) من حر كان يجده في رأسه صلى الله عليه وآله، وكانت له أربعة اسكندراتية أهداها المقوقس ملك مصر، وكان له نعلان من السبت (۴)، وكان له مخرصة ذات قباليين، وكانت صفراء، وكان له خفان ساذجان

أهداهما النجاشى ملك الحبشه، وكان له سرير وقطيفه وقصعه وجارية اسمها روضة. (۱). فى المصدر: مخدوفه، أقول: الخدوف من الدواب: السريعة السير.

(۲). الشبه: النحاس الاصفر. التى ترمى الحصى من سرعتها. التى ترفع رجليها إلى شق بطنها عند السير.

(۳). الكتم بالتحريك قيل: هو الوسمة وقيل: شئ يزرع مع الحناء ويشبه ورقه ورق الحناء ويطلع أعلى منه حتى يقع استظلال الحناء به، وبالضم: ورق نبت يجعل منه شئ يقال له بالفارسية: نيل. (۴). السبت: الجلد المدبوغ. وفى رواية أخرى عن ابن عباس أيضا أنه قال: كان لرسول الله صلى الله عليه واله سيف محلى قائمه من فضة، ونعله من فضة، وفيه حلق من فضة، وكان يسمى ذا الفقار، وكانت له قوس نبع (۱) تسمى السداد، وكانت له كنانة تسمى الجمع، وكانت له درع وشجه بالنحاس تسمى ذات الفضول، وكانت له حربة تسمى البيضاء، وكان له مجن (۲) يسمى الوفير، وكان له فرس أدهم يسمى السكب، وكانت له بغلة شهباء تسمى دلدل، وكانت له ناقه تسمى العضاء، وكان له حمار يسمى يعفور، وكان له فسطاط يسمى التركي، وكان له عنز يسمى اليمن، وكانت له ركوة تسمى الصادر، وكانت له مرآة تسمى المدله، وكانت له مقراض تسمى الجامع، وكانت له قضيب شوحط يسمى الممشوق. وفى بعض الروايات أنه كان لرسول الله صلى الله عليه واله ناقه جدعاء، وفى رواية حزماء، وفى رواية صرماء، وفى رواية صلما، وفى رواية مخضرمه، وهى التى قطع طرف اذنها، والتى هاجر عليها رسول الله صلى الله عليه واله كانت عليه، وكانت حين قدم رسول الله صلى الله عليه واله رباعية، قال بعض المحققين من علمائنا: هذه الصفات كلها كأنها لناقة واحدة كان باذنها ما عبر كل واحد من الرواة عنه بما يغلب على ظنه، وبما يعرفه منها. وروى عن موسى بن عبيد أنه سأل ابن عمريا أبا عبد الرحمن أكنتم تراهنون على عهد رسول الله صلى الله عليه واله؟ قال: نعم، لقد راهن على فرس يقال له: سبحة، فجاءت سابقه، فلهش (۳) ذلك وأعجبه. وفى رواية عن سهل بن سعد قال: كان للنبي صلى الله عليه واله عند أبي سعد ثلاثة أفراس يعلفهن، وسمعت أبي يسميهن اللزاز، واللحيف، والظرب، وقيل: اللجيف، وقيل: إن تميم الدارى أهدى له صلى الله عليه واله فرسا يقال له: الورد، فأعطاه عمر، وقيل: أول فرس ملكه رسول الله صلى الله عليه وآله كان فرسا ابتاعه بالمدينة من رجل من بنى فزارة بعشرة اواق، وكان (۱). النبع: شجر تتخذ منه السهام والقسى. (۲). المجن: كل ما وقى من السلاح. الترس. (۳). أى فلقدهش، وسيفسه قريبا. اسمه الظرب فسماه السكب، وكان أول ما غزى عليه فى احد، ويقال: إن المرتجز هو الذى اشتراه صلى الله عليه واله من أعرابي من بنى مرة فجحده فشهد له خزيمه بن ثابت، وكان فرسا أبيض. ثم قال: السيجان جمع الساج وهو الطيلسان. قوله: فجعلها ستره بين يديه يدل على طولها، لانه صلى الله عليه واله لما سئل عن قدر ما يستر المصلى، قال: مثل آخره الرحل. والقضيب: السيف اللطيف فى قول الاصمعى، تشبيها بالقضيب من الشجر، وقيل: بل القضيب من القضب بمعنى المقضوب، لا يسمى قضيبا إلا بعد القطع. والقباغ: ما يضبب طرف قائمه السيف، وأكثر ما يقال له: القبيعة، والذوابة ما يعلق به من قائمه. والبكرات: الحلق. ونعلق السيف: حديدة تكون فى آخر الغمد، كانت فضة فى سيف رسول الله صلى الله عليه واله. والسكب الواسع الجرى كأنه يسكب الارض، أى يصبها (۱). وقال الجزرى: يقال: ناقه شحوى، أى واسعة الخطو، ومنه أنه كان للنبي صلى الله عليه واله فرس يقال له الشحاء، هكذا روى بالمد وفسر بأنه الواسع الخطو. وقال الكازرونى: وسمى بالبحر لسعة جريه. والفلك بكسر الفاء جمع فلكة للثدى، أو فلكة المغزل. والعززة: رمح صغير. ويدعم عليها أى يتكى. والعرجون: من عيدان العنب. والموتصله من الوصل، كأنه سمي بذلك تفلأ بوصله إلى العدو. والدلدل لعلها سميت به تشبيها بالدلدل وهو القنفذ، أو بشئ يشبهه، فلعلها شبت به لقلته سكونها. والايلىة: منسوبة إلى قرية بالشام. والمخدوفه (۲): المقطوعة الذنب. والعفير: تصغير الاعفر كسويد وأسود حذفت همزتهما. والقياس اعيفر، وهو لون أبيض تعلوه حمرة، ويعفور مثل أعفر كأخضر ويخضور. والسبت بالكسر: جلود البقر المدبوغه (۳) وإنما سميت الركوة بالصادر لانه يصدر عنها بالرى. والجامع فى اسم المقراض لانه يجمع ما يراد قرضه به، وذلك من جودته. قوله: فلهش أى فلقدهش، يقال هش للمعروف، (۱). المنتقى فى مولود المصطفى: الفصل الرابع فى جامع أوصافه صلى الله عليه وآله. (۲).

فی المصدر: محذوفه ولعله مصحف. (۳). فی المصدر: والسبت: جلد لم یدبغ. أقول: فیہ وهم والصحیح ما فی الصلب. أى اشتهاه، ورجل هس: طلق المحیا انتهى (۱). ۶۴ - وقال القاضی عیاض فی الشفاء: روى عن محمد بن جبیر (۲) قال رسول الله صلى الله عليه واله: لى خمسة أسماء: أنا محمد، وأنا أحمد، وأنا الماحى الذى يمحو الله بى الكفر، وأنا الحاشر الذى يحشر الناس على قدمى، وأنا العاقب، قد سماه الله فى كتابه محمداً وأحمد، فمن خصائصه تعالى له أن ضمن أسماءه ثناءه، وطوى أثناء ذكر (۳) عظیم شكره، فأما اسمه أحمد فأفعل مبالغه من صفة الحمد، ومحمد مفعول مبالغه من كثرة الحمد، فهو صلى الله عليه واله أجل من حمد، وأفضل من حمد، وأكثر الناس حمداً، فهو أحمد المحمودين، وأحمد الحامدين، ومعه لو آء الحمد يوم القيامة لیتم له كمال الحمد، ويتشهر فى تلك العرصات بصفة الحمد، ويبعثه ربه هناك مقاما محمودا، كما وعده، يحمده فى الاولون والآخرون بشفاعته لهم، ويفتح عليه من المحامد كما قال صلى الله عليه واله ما لم يعط غيره، وسمى امته فى كتب أنبيائه بالحامدين، فحقيق أن يسمى محمداً وأحمد، ثم فى هذين الاسمين من عجائب خصائصه، وبدائع آياته فن آخر، وهو أن الله جل اسمه حمى أن يسمى بهما أحد قبل زمانه، أما أحمد الذى أتى فى الكتب وبشرت به الانبياء فممنع الله تعالى بحكمته أن يسمى به أحد غيره، ولا يدعى به مدعو قبله حتى لا يدخل (۴) لبس على ضعيف القلب، أو شك، وكذلك محمد أيضاً لم يسم به أحد من العرب ولا غيرهم إلى أن شاع قبيل وجوده وميلاده أن نيا يبعث اسمه محمد، فسمى قوم قليل أبنائهم لرجاء أن يكون أحدهم هو، والله أعلم حيث يجعل رسالته، وهم محمد بن احيه بن الجلاح الاوسى، ومحمد بن مسلمة الانصارى، ومحمد بن براء (۵) البكرى، ومحمد بن سفيان بن مجاشع، ومحمد بن حمران (۶) الجعفى، ومحمد بن خزاعى (۱). المنتقى فى مولود المصطفى: الفصل الرابع فى جامع أوصافه صلى الله عليه وآله. (۲). فى المصدر: محمد بن جبیر، عن أبيه، أقول: هو الصواب، لانه محمد بن جبیر بن مطعم ابن عدى بن نوفل المتوفى على رأس المائة، وهو تابعى. (۳). فى نسخة المصنف: ذكره. (۴). فى المصدر: حتى يدخل. (۵). فى المصدر: محمد بن براء، وفى المحبر: محمد بن بر بن عتوارة بن عامر بن ليث بن بكر ابن عبد مناة بن كنانة انتهى وقال شارح الشفاء: براء بفتح موحد، وتشديد دال مهملة بعدها الف ممدودة، وفى نسخة صحيحة براء موحد فراء ممدودة. وعده أبو موسى من الصحابة. (۶). فى المصدر: عمران، وفى المحبر وشرح الشفاء عن نسخة: حمران مثل ما فى الصلب. السلمى (۱) لا- سابع لهم، حتى تحققت السماتان له صلى الله عليه واله، ولم يناع فيهما، وأما قوله: وأنا الماحى فقد ورد فى الحديث فى تفسيره أنه الذى محيت به سيئات من اتبعه، وقيل: معنى على قدمى، أى يحشر الناس بمشاهدتى، كما قال: لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا وروى عنه صلى الله عليه واله: لى عشرة أسماء، وذكر منه طه ويس حكاه مكى، وقد قيل فى بعض التفاسير: طه أنه يا طاهر، يا هادى، وفى يس يا سيد، حكاه السلمى عن الواسطى، وعن جعفر بن محمد. ومن أسمائه صلى الله عليه واله: رسول الرحمة، ورسول الراحة، ورسول الملاحم. وفى حديثه صلى الله عليه واله قال: أتانى ملك فقال لى: أنت قثم أى مجتمع، والقثوم: الجامع للخير، ومن أسمائه صلى الله عليه واله: النور، والسراج المنير، والمنذر، والندير، والمبشر، والبشير، والشاهد، والشهيد، والحق المبين، وخاتم النبيين، والرؤوف الرحيم، والامين، وقدم صدق، ورحمة للعالمين، ونعمة الله، والعروة الوثقى، والصراط المستقيم، والنجم الثاقب، والكريم، والنبي الامى، وداعى الله، والمصطفى، والمجتبى، وأبوالقاسم، والحبيب، ورسول رب العالمين، والشفيع المشفع، والمتقى، والمصلح، والطاهر، والمهيمن، والصادق، والمصدق، والهادى، وسيد ولد آدم (۲)، وإما المتقين، وقائد الغر المحجلين، وحبیب الله، وخليل الرحمن، وصاحب الحوض المورود والشفاعة، والمقام المحمود، وصاحب الوسيلة، وصاحب التاج والمعراج، واللواء والقضيب، وراكب البراق والناقة والنجيب، وصاحب الحجة والسلطان، والخاتم والعلامة والبرهان، وصاحب الهراوة والنعلين. ومن أسمائه صلى الله عليه واله فى الكتب المتوكل، والمختار، ومقيم السنة، والمقدس، وروح القدس (۳)، وهو معنى البار قليط فى الانجيل، وقال تغلب: البار قليط: الذى يفرق بين الحق والباطل. ومن أسمائه صلى الله عليه واله فى الكتب السالفه ما ذم، ومعناه طيب طيب، وحمطايا، و(۱). ذكرهم أيضا البغدادي فى المحبر: ۱۳۰. (۲). زاد فى المصدر: وسيد المرسلين. (۳). زاد فى المصدر: وروح الحق. الخاتم، والخاتم حكاه كعب الاحبار، وقال تغلب: فالخاتم الذى ختم الانبياء (۱)، و

الخاتم أحسن الانبياء خلقا وخلقا، ويسمى بالسريانية مشفح والمتخما (٢)، واسمه أيضا في التوراة أحميد، روى ذلك عن ابن سيرين، ومعنى صاحب القضيب أى السيف، وقع ذلك مفسرا في الانجيل، قال: معه قضيب من حديد يقاتل به، وامته كذلك، وقد يحمل على أنه القضيب المشوق الذى كان يمسكه، وأما الهراوة فهى العصا، وأراها العصا المذكورة فى حديث الحوض، وأما التاج فالمراد به العمامة، ولم يكن حيثئذ إلا للعرب، والعمائم تيجان العرب، وكانت كنيته المشهورة أبا القاسم، وعن أنس أنه لما ولد له إبراهيم جاء جبرئيل عليه السلام فقال له: السلام عليك يا أبا إبراهيم (٣). ٦٥ - ع: العطار، عن سعد، عن عبدالله بن عامر، عن ابن أبى نجران، عن يحيى الحلبي، عن أبيه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سئل عن قول الله عزوجل: واوحى إلى هذا القرآن لانذركم به ومن بلغ قال: بكل لسان (٤). ير: عبدالله بن عامر (٥). بيان: اختلف فى قوله تعالى: ومن بلغ فقيل: المعنى ولا- خوف به من بلغه القرآن إلى يوم القيامة، وروى الحسن فى تفسيره عن النبى صلى الله عليه واله أنه قال: من بلغه أنى أدعو إلى أن لا- إله إلا- الله فقد بلغه، يعنى بلغته الحجة، وقامت عليه، وسيأتى الاخبار الكثيرة فى أن معناه ومن بلغ أن يكون إماما من آل محمد فهو ينذر بالقرآن كما أنذر به رسول الله صلى الله عليه واله، وأما هذا الخبر فلعله عليه السلام حملة على أحد المعنيين الاولين، والتقدير لانذر به من بلغه القرآن من أهل كل لسان، ولا يختص بالعرب، أو لانذر كل من بلغه دعوتى بلغتهم، واكلمهم بلسانهم، وهو أظهر، والله يعلم. ٦٦ - ع: ابن الوليد، عن سعد، عن ابن عيسى، عن الحسين بن سعيد، ومحمد البرقى، (١). فى المصدر: ختم به الانبياء. (٢). فى المصدر: المنحما. (٣). شرح الشفا ١: ٤٨٥ - ٥٠٠. (٤). علل الشرائع: ٥٣. (٥). بصائر الدرجات: ٦٢. عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: كان النبى صلى الله عليه واله يقرأ الكتاب ولا يكتب (١). ٦٧ - ع: أبى، عن سعد، عن ابن عيسى، عن البرزطى، عن أبان، عن الحسن الصيقل قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: كان مما من الله عزوجل به على نبيه صلى الله عليه واله أنه كان اميا لا يكتب ويقرأ الكتاب (٢). ٦٨ - فس: أبى، عن ابن أبى عمير، عن معاوية بن عمار، عن أبى عبدالله عليه السلام فى قوله: هو الذى بعث فى الاميين رسولا منهم قال: كانوا يكتبون، ولكن لم يكن معهم كتاب من عند الله، ولا بعث إليهم رسولا فنسبهم إلى الاميين (٣). ٦٩ - فس: قال على بن إبراهيم فى قوله: وما كنت تتلو من قبله من كتاب ولا تخطه بيمينك إذا لارتاب المبطون: وهو معطوف على قوله فى سورة الفرقان: اكتبها وهى تملى عليه بكرة وأصيلا فرد الله عليهم فقال: كيف يدعون أن الذى تقرأه أو تخبر به تكتبه عن غيرك وأنت ما كنت تتلو من قبله من كتاب ولا- تخطه بيمينك إذا لارتاب المبطون، أى شكوا (٤). ٧٠ - مع، ع: أبى، عن سعد، عن ابن عيسى، عن محمد البرقى، عن جعفر بن محمد الصوفى قال: سألت أبا جعفر محمد بن على الرضا عليه السلام فقلت: يا ابن رسول الله لم سمي النبى صلى الله عليه واله الامى؟ فقال: ما تقول الناس؟ قلت: يزعمون أنه إنما سمي الامى لانه لم يحسن أن يكتب، فقال عليه السلام: كذبوا عليهم لعنة الله، أنى ذلك والله يقول فى محكم كتابه: هو (٥) الذى بعث فى الاميين رسولا- منهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة فكيف كان يعلمهم ما لا- يحسن؟ والله لقد كان رسول الله صلى الله عليه واله يقرأ (١). علل الشرائع: ٥٣. (٢). علل الشرائع: ٥٣. (٣). تفسير القمى: ٦٧٨. (٤). تفسير القمى: ٤٩٧. (٥). فى نسخة المصنف والمصدر: وهو الذى. والمصحف الشريف خال عن العاطف. ويكتب باثنين وسبعين، أو قال: بثلاثة وسبعين لسانا، وإنما سمي الامى لانه كان من أهل مكة، ومكة من امهات القرى، وذلك قول الله عزوجل: لتندرام القرى ومن حولها (١). ختص، ير: ابن عيسى مثله (٢). ٧١ - ع: ابن الوليد، عن سعد، عن الخشاب، عن على بن حسان وعلى بن أسباط وغيره رفعه عن أبى جعفر عليه السلام قال: قلت: إن الناس يزعمون أن رسول الله صلى الله عليه واله لم يكتب ولا يقرأ فقال: كذبوا لعنهم الله، أنى يكون ذلك؟ وقد قال الله عزوجل: هو الذى (٣) بعث فى الاميين رسولا- منهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وإن كانوا من قبل لفى ضلال مبين فيكون يعلمهم الكتاب والحكمة، وليس يحسن أن يقرأ أو يكتب؟ قال: قلت: فلم سمي النبى الامى؟ قال: نسب إلى مكة وذلك قول الله عزوجل: لتندرام القرى ومن حولها فام القرى مكة، فقيل: امى لذلك (٤). ير: عبدالله بن محمد، عن الخشاب (٥). شى: عن ابن أسباط مثله (٦). ٧٢ - ع: أبى، عن سعد، عن معاوية بن حكيم، عن البرزطى، عن بعض أصحابه، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: كان مما من الله عزوجل

على رسول الله (ص) صلى الله عليه واله أنه كان يقرأ ولا يكتب، فلما توجه أبو سفيان إلى أحد كتب العباس إلى النبي صلى الله عليه واله، فجاءه الكتاب وهو في بعض حيطان المدينة، فقرءه ولم يخبر أصحابه وأمرهم أن يدخلوا المدينة، فلما (۱). علل الشرائع: ۵۳، معاني الاخبار: ۲۰. (۲). بصائر الدرجات: ۶۲. الاختصاص: مخطوط. (۳). في نسخة المصنف وعلل الشرائع: وهو الذي. والبصائر والمصحف الشريف خاليان عن العاطف. (۴). علل الشرائع: ۵۲. (۵). بصائر الدرجات: ۶۲ وفيه: علي بن أسباط أو غيره. (۶). تفسير العياشي: مخطوط. (۷). علي رسوله خ ل. دخلوا المدينة أخبرهم (۱). بيان: يمكن الجمع بين هذه الاخبار بوجهين: الاول أنه صلى الله عليه واله كان يقدر على الكتابة، ولكن كان لا يكتب، لضرب من المصلحة، الثاني أن نحمل أخبار عدم الكتابة والقراءة على عدم تعلمها من البشر، وسائر الاخبار على أنه كان يقدر عليهما بالاعجاز، وكيف لا يعلم من كان عالما بعلوم الاولين والآخرين، إن هذه النقوش موضوعة لهذه الحروف، ومن كان يقدر بإقدار الله تعالى له على شق القمر وأكبر منه كيف لا يقدر على نقش الحروف والكلمات على الصحائف والالواح؟ والله تعالى يعلم. ۷۳ - ع: الطالقاني، عن أحمد بن إسحاق المادرائي (۲)، عن أبي قلابة عبد الملك ابن محمد، عن غانم بن الحسن السعدي، عن مسلم بن خالد المكي، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليهما السلام قال: ما أنزل الله تبارك وتعالى كتابا ولا وحيا إلا بالعربية، فكان يقع في مسامع الانبياء بألسنة قومهم، وكان يقع في مسامع نبينا صلى الله عليه واله بالعربية، فإذا كلم به قومهم (۳) كلمهم بالعربية، فيقع في مسامعهم بلسانهم، وكان أحد لا يخاطب رسول الله صلى الله عليه واله بأى لسان خاطبه إلا وقع في مسامعه بالعربية، كل ذلك يترجم جبرئيل عليه السلام له وعنه تشريفا من الله عز وجل له صلى الله عليه واله (۴). ۷۴ - ير: الحسن بن علي، عن أحمد بن هلال، عن خلف بن حماد، عن عبدالرحمن ابن الحجاج قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إن النبي صلى الله عليه واله كان يقرأ ويكتب ويقرأ ما لم يكتب (۵). ۷۵ - قب: قوله: النبي الامي الذي يجدونه وقال عليه السلام: نحن امه اميه لا نكتب ولا نحسب. (۱). علل الشرائع: ۵۳. (۲). في المصدر: المادرائي بالبصرة. أقول: لعل الصحيح ما في المتن بالبدال المهملة، نسبة إلى مادرايا من أعمال البصرة. (۳). في المصدر: قومه. (۴). علل الشرائع: ۵۳. (۵). بصائر الدرجات: ۶۲. وقيل: امي منسوبة إلى امه يعنى جماعة عامه، والعامه لا تعلم الكتابة، ويقال: سمي بذلك لانه من العرب، وتدعى العرب الاميون. قوله: هو الذي بعث في الاميين وقيل: لانه يقول يوم القيامة: امي امي، وقيل: لانه الاصل، وهو بمنزلة الام التي يرجع الاولاد إليها، ومنه ام القرى، وقيل: لانه لاعته بمنزلة الوالدة الشفيقة بولدها، فإذا نوى في القيامة: يوم يفر المرء من أخيه تمسك بامته، وقيل: منسوبة إلى ام وهى لا تعلم الكتابة، لان الكتابة من أمارات الرجال، وقالوا: نسب إلى أمه، يعنى الخلقة، قال الاعشى: وإن معاوية الاكرمين - حسان الوجوه طوال الامم قال المرتضى في قوله تعالى: وما كنت تتلو من قبله من كتاب الآيه، ظاهر الآيه يقتضى نفي الكتابة والقراءة بما قبل النبوة دون ما بعدها، ولان التعليل في الآيه يقتضى اختصاص النفي بما قبل النبوة، لانهم إنما يرتابون في نبوته لو كان يحسنها قبل النبوة، فأما بعدها فلا تعلق له بالرؤية، فيجوز أن يكون تعلمهما من جبرئيل بعد النبوة، ويجوز أن لم يتعلم فلا يعلم، قال الشعبي وجماعة من أهل العلم: ما مات رسول الله صلى الله عليه واله حتى كتب وقرأ، وقد شهر في الصحاح والتواريخ قوله صلى الله عليه واله: ايتوني بدوات وكتف أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا (۱). (۱). مناقب آل أبي طالب ۱: ۱۶۱.

نادر في معنى كونه يتيما وضالا وعائلا، ومعنى انشراح صدره - وعلته يتمه...

نادر في معنى كونه صلى الله عليه وآله يتيما وضالا وعائلا، ومعنى انشراح صدره - وعلته يتمه، والعلته التي من أجلها لم يبق له صلى الله عليه وآله ولد ذكر الايات: الضحى ۹۳: والضحى - والليل إذا سجي - ما ودعك ربك وما قلى - وللآخرة خير لك من الاولى - ولسوف يعطيك ربك فترضى - ألم يجدرك يتيما فأوى - ووجدك ضالا فهدى - ووجدك عائلا فأغنى - فأما اليتيم فلا تقهر - وأما السائل فلا تنهر - وأما بنعمة ربك فحدث ۱ - ۱۱. بسم الله الرحمن الرحيم - ألم نشرح لك صدرك - ووضعنا عنك وزرك - الذى أنقض ظهرك - ورفعنا لك ذكرك - فإن مع العسر يسرا - إن مع العسر يسرا - فإذا فرغت فانصب - وإلى ربك فارغب ۱ - ۸. تفسير: قال المفسرون: في سبب نزول سورة الضحى: قال ابن عباس: احتبس الوحي عنه صلى الله عليه واله خمسة عشر يوما، فقال

المشركون: إن محمدا صلى الله عليه واله قد ودعه ربه و قلاه، ولو كان أمره من الله تعالى لتتابع عليه، فنزلت: وقيل: إنما احتبس اثني عشر يوما، وقيل أربعين يوما، وقيل: سألت اليهود رسول الله صلى الله عليه واله عن ذى القرنين، وأصحاب الكهف، وعن الروح، فقال: ساخبركم غدا، ولم يقل: إن شاء الله، فاحتبس عنه الوحي هذه الايام، فاغتم لشماتة الاعداء، فنزلت تسلية لقلبه: والضحي أى وقت ارتفاع الشمس أو النهار والليل إذا سجد أى سكن أهله، أو ركذ ظلامه ما ودعك ربك ما قطعك ربك قطع المودع، وهو جواب القسم وما قلى أى ما أبغضك ولسوف يعطيك ربك فترضى أى من الحوض والشفاعة وسائر ما أعد له من الكرامة، أو فى الدنيا أيضا من إعلاء الدين، وقمع الكافرين، ألم يجدك يتيما فأوى قال الطبرسى رحمه الله: فى معناه قولان: أحدهما أنه تقرير لنعمه الله عليه حين مات أبوه وبقي يتيما فأواه الله بأن سخر له عبدالمطلب ثم أبأ طالب (١)، وكان صلى الله عليه واله مات أبوه وهو فى بطن امه أو بعد ولادته بمدة قليلة، وماتت امه وهو ابن سنتين، ومات جده وهو ابن ثمانى سنين. وسئل الصادق عليه السلام لم أتم النبى صلى الله عليه واله عن أبويه؟ فقال: لثلا- يكون لمخلوق عليه حق. والآخر أن يكون المعنى ألم يجدك واحدا لا- مثل لك فى شرفك وفضلك فأواك إلى نفسه، واختصك برسالته، من قولهم: درة يتيمة: إذا لم يكن لها مثل، وقيل: فأواك، أى جعلك مأوى للايتام بعد أن كنت يتيما، وكفيلا للانام بعد أن كنت مكفولا. ووجدك ضالا فهدى فيه أقوال: أحدها وجدك ضالا عما أنت عليه الآن من النبوة والشريعة، أى كنت غافلا- عنهما فهداك إليهما، ونظيره ما كنت تدرى ما الكتاب ولا الايمان وقوله: وإن كنت من قبله لمن الغافلين فمعنى الضلال على هذا هو الذهاب عن العلم، مثل قوله تعالى: أن تضل إحداهما. وثانيها: أن المعنى وجدك متحيرا لا تعرف وجوه معاشك فهداك إليها، فإن الرجل إذا لم يهتد إلى طريق مكسبه يقال: إنه ضال (٢). وثالثها: أن المعنى وجدك لا تعرف الحق فهداك إليه بإتمام العقل، ونصب الأدلة والالطاف حتى عرفت الله بصفاته بين قوم ضلال مشركين. ورابعها: وجدك ضالا فى شعاب مكة فهداك إلى جدك عبدالمطلب، فروى أنه ضل فى شعاب مكة وهو صغير فرآه أبوجهل وردة إلى جده عبدالمطلب، فمن الله سبحانه بذلك عليه إذ رده إلى جده على يدي عدوه عن ابن عباس. وخامسها: ما روى أن حليمة بنت أبى ذؤيب لما أرضعته مدة وقضت حق الرضاع ثم أرادت رده إلى جده جاءت به حتى قربت من مكة فضل فى الطريق، فطلبته جزعة (١). فى المصدر زيادة هى: وسخره للاشفاق عليه وحببه إليه حتى كان أحب إليه من أولاده، فكفله ورباه، واليتيم من لا أب له.

(٢). فى المصدر: انه ضال لا- يدرى إلى أين يذهب، ومن أى وجه يكتسب. وكانت تقول: لئن لم أراه لارمين نفسى عن شاهق، وجعلت تصيح: وا محمدا، قالت: فدخلت مكة على تلك الحال، فرأيت شيخا متوكئا على عصا، فسألنى عن حالى فأخبرته فقال: لا تبكى فأنا أدلك على من يردك عليك، فأشار إلى هبل صنمهم الاعظم، ودخل البيت وطاف بهبل وقبل رأسه وقال: يا سيده لم تزل منتك جسيمه، رد محمدا على هذه السعدية، قال (١): فتساقطت الاصنام لما تفوه باسم محمد صلى الله عليه واله، وسمع صوت: إن هلاكنا على يدى محمد، فخرج وأسنانه تصطك، وخرجت إلى عبدالمطلب وأخبرته بالحال، فخرج وطاف بالبيت، ودعا الله سبحانه فنودى واشعر بمكانه، فأقبل عبدالمطلب فتلقاها ورقة بن نوفل فى الطريق، فبيناهما يسيران إذا النبى صلى الله عليه واله قائم تحت شجرة يجذب الاغصان، ويعبث (٢) بالورق، فقال عبدالمطلب: فداك نفسى، وحمله وردة إلى مكة (٣). وسادسها: ما روى أنه صلى الله عليه واله خرج مع عمه أبى طالب فى قافلة ميسرة (٤) غلام خديجة، فبينما هو راكب ذات ليلة ظلماء إذ جاء إبليس فأخذ بزمام ناقته فعدل به عن الطريق، فجاء جبرئيل عليه السلام فنفض إبليس (٥) نفخه وقع منها إلى الحبشة، وردة إلى القافلة، فمن الله عليه بذلك. وسابعها: أن المعنى وجدك مضلولا عنك فى قوم لا يعرفون حقك فهداهم إلى معرفتك وأرشدهم إلى فضلك، والاعتراف بصدقك، والمراد أنك كنت خاملا لا تذكر ولا تعرف فعرفك الله إلى الناس حتى عرفوك وعظموك. ووجدك عائلا أى فقيرا لا مال لك فأغنى أى فأغناك بمال خديجة، ثم بالغنائم، وقيل: فأغناك بالقناعة، ورضاك بما أعطاك وروى العياشى بإسناده عن أبى الحسن الرضا عليه السلام فى قوله: ألم يجدك يتيما فأوى قال عليه السلام: فردا لا مثل لك فى المخلوقين فأوى الناس إليك. (١). قالت خ ل. (٢). فى المصدر: ويلعب. (٣). ذكره فى المصدر عن كعب. (٤). مسيرة خ ل، أقول: هو وهم. (٥). فى المصدر: فنفض بابليس. ووجدك ضالا

فهدى أى ضالته فى قوم لا يعرفون فضلك فهداهم إليك. ووجدك عائلا تعول أقواما بالعلم فأغناهم بك. فأما اليتيم فلا تقهر أى لا تقهره على ماله فتذهب بحقه لضعفه. وقيل: أى لا- تحقر اليتيم فقد كنت يتيما وأما السائل فلا تنهر أى لا تنهره ولا ترده إذا أتاك يسألك، فقد كنت فقيرا، فأما أن تطعمه، وإما أن ترده ردا لينا وأما بنعمة ربك فحدث معناه اذكر نعم الله تعالى وأظهرها وحدث بها انتهى (١) كلامه رفع الله مقامه. وقال البيضاوى (٢) فى قوله تعالى: ألم نشرح لك صدرك: ألم نفسحه حتى وسع مناجات الحق ودعوة الخلق، فكان غائبا حاضرا؟ أو ألم نفسحه بما أودعنا فيه من الحكم، وأزلنا عنه ضيق الجهل؟ أو بما يسرنا لك تلقى الوحي بعد ما كان يشق عليك؟ وقيل: إنه إشارة إلى ما روى أن جبرئيل أتى رسول الله صلى الله عليه واله فى صباه أو يوم الميثاق فاستخرج قلبه وغسله، ثم ملأه إيمانا وعلما، ولعله إشارة إلى نحو ما سبق، ومعنى الاستفهام إنكار نفى الانسراح مبالغة فى إثباته، ولذلك عطف عليه ووضعنا عنك وزرك عبأك الثقيل الذى أنقض ظهرك الذى حملة على النقيض، وهو صوت الرحل عند الانتقال من ثقل الحمل، وهو ما ثقل عليه من فرطاته قبل البعث، أو جهله بالحكم والاحكام، أو حيرته، أو تلقى الوحي، أو ما كان يرى من ضلال قومه مع العجز عن إرشادهم، أو من إصرارهم وتعديهم فى إيذائه حين دعاهم إلى الايمان. ورفعنا لك ذكرك بالنبوة وغيرها فإن مع العسر كضيق الصدر والوزر المنقض للظهر وضلال القوم وإيذائهم يسرا كالشرح والوضع والتوفيق للاهتداء والطاعة، فلا تياس من روح الله إذا عراك ما يغمك إن مع العسر يسرا تكرر للتأكيد، أو استيناف وعدة بأن العسر مشفوع بيسر آخر، كثواب الآخرة فإذا فرغت من التبليغ فانصب فاتعب فى العبادة شكرا بما عددنا عليك من النعم السالفة، ووعدنا بالنعم (١). مجمع البيان ١٠: ٥٠٤ - ٥٠٦. (٢). ما نقله عن البيضاوى لا ينطبق على ما فى تفسيره، والظاهر أنه أخرجه عن غيره، ولا ينطبق أيضا على ما قاله الرازى والزمخشري فى تفسيرهما. الآتية، وقيل: فإذا فرغت من الغزو فانصب فى العبادة، أو فإذا فرغت من الصلاة فانصب فى الدعاء وإلى ربك فارغب بالسؤال، ولا تسأل غيره، فإنه القادر وحده على إسعافه (١). أقول: اعلم أن شق بطنه صلى الله عليه واله فى صغره فى روايات العامة كثيرة مستفيضة كما عرفت، وأما رواياتنا وإن لم يرد فيها بأسانيد معتبرة لم يرد نفيها أيضا، ولا- يابى عنه العقل أيضا، فنحن فى نفيه وإثباته من المتوقفين، كما أعرض عنه أكثر علمائنا (١). قال الشريف الرضى قدس الله روحه الشريف فى تلخيص البيان: ٢٧٩: وهذا القول مجاز واستعارة، لان النبى صلى الله عليه وآله لا يجوز أن ينتهى عظم ذنبه إلى حال انقراض الظهر وهو صوت تقعق العظام من ثقل الحمل، لان هذا القول لا يكون الا كناية عن الذنوب العظيمة و الافعال القبيحة، وذلك غير جائز على الانبياء عليهم السلام، فى قول من لا يجيز عليهم الصغائر والكبائر، وفى قول من يجيز عليهم الصغائر دون الكبائر، لان الله تعالى قد نزههم عن موبقات الانام ومستحقات مستقبحات ظ الافعال، اذ كانوا امناء وحيه، وأسنه أمره ونهيه، وسفرائه إلى خلقه، وقد استقصينا الكلام فى باب مفرد من كتابنا الكبير، فنقول: إن المراد هاهنا بوضع الوزر ليس على ما يظنه المخالفون، من كونه كناية عن الذنب، وإنما المراد به ما كان يعانىه النبى صلى الله عليه وآله من الامور المستصعبة والمواقف الخطرة فى أداء الرسالة، وتبليغ النذارة، وما كان يلاقه صلى الله عليه وآله من مضار قومه، ويتلقاه من مرامى ايدى معشره، وكل ذلك حرج فى صدره، وثقل على ظهره، فقرره الله تعالى بأنه أزال عنه تلك المخاوف كلها، و حط عن ظهره تلك الاعباء بأسرها، وأداله من أعدائه، وفضله على أكفائه، وقدم ذكره على كل ذكر، ورفع قدره على كل قدر، حتى أمن بعد الخيفة، واطمأن بعد القلق، وخرج من حقائق الضغطة إلى مفاصح الغبطة، ومن عقاب الانقباض إلى محال الانبساط، فلذلك قال سبحانه: ألم نشرح لك صدرك - ووضعنا عنك وزرك - الذى انقض ظهرك - ورفعنا لك ذكرك وهذه الامور التى امتن الله تعالى عليه بأنه فعلها به متشابهة فى المعنى، لان شرح الصدر ووضع الوزر إذا كان بمعنى ازالة الثقل من الهم، ورفع الذكر أحوال يشبه بعضها البعض، فلا معنى لتناول الوزر هنا على أنه الذنب والمعصية، ولا دليل فى الآية على ذلك، مع ما فى القول به من الغمز فى مزايا الانبياء الذين قد رفع الله سبحانه أقدارهم، وأعلى منارهم، وألزمنا اتباع مناهجهم وثقل طرائقهم وتقبل أوامرهم. فان قال قائل: إن هذه السورة مكية وكان نزولها وهو عليه السلام بعد فى حال الخوف والمراقبة وضعف اليد عن المغالبة، قيل له: لا يمتنع أن يكون الله تعالى بشره بما تؤول إليه عواقب أمره من انجلاء الكربة، وانحسار اللزبة، وقوة السلطان، وانتشار الاعلام، فقال المتوقع من

ذلك عنده مقام الواقع لتصديقه وسكونه إلى صحته، فزال ما كان يعانيه من أثقال الهموم، و يقاسيه من خناق الكروب، وهذا جواب مقنع بتوفيق الله وعونه. المتقدمين (١)، وإن كان يغلب على الظن وقوعه، والله يعلم وحججه عليهم السلام. ١ - ن: بالاسانيد الثلاثة عن الرضا، عن آبائه عليهم السلام قال: سئل على بن الحسين عليه السلام لم اتم النبي صلى الله عليه واله من أبويه؟ قال: لثلا يجب عليه حق لمخلوق (٢). ٢ - مع، ع: حمزة العلوى، عن أحمد الهمداني، عن على بن الحسين بن فضال، عن أخيه أحمد، عن محمد بن عبدالله بن مروان، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن الله عزوجل أيتم نبيه صلى الله عليه واله لثلا يكون لاحد عليه طاعة (٣). ٣ - ع: على بن حاتم القزويني فيما كتب إلى عن القاسم بن محمد، عن حمدان بن الحسين بن الوليد، عن عبدالله بن حماد، عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قلت له: لاي علة لم يبق لرسول الله صلى الله عليه واله ولد؟ قال: لان الله عزوجل خلق محمدا صلى الله عليه وآله نبيا وعليا عليه السلام وصيا، فلو كان لرسول الله صلى الله عليه واله ولد من بعده كان (٤) أولى برسول الله صلى الله عليه واله من أمير المؤمنين عليه السلام فكانت لا- تثبت (٥) وصية أمير المؤمنين عليه السلام (٦). ٤ - مع، ع: القطان، عن ابن زكريا القطان، عن ابن حبيب، عن ابن بهلول، عن أبيه، عن أبي الحسن العبدى، عن سليمان بن مهران، عن عباية بن ربعي، عن ابن عباس قال: سئل عن قول الله: ألم يجدك يتيما فأوى قال: إنما سمي يتيما لانه لم يكن له نظير على وجه الارض من الاولين والآخرين، فقال عزوجل (٧) ممتنا عليه (١). لعل المتقدمين من علمائنا أعرضوا عن ذكره لغرابته وشذوذه، وعدم وروده في حديث صحيح عن طريق المعصومين. (٢). عيون أخبار الرضا: ٢١٠. (٣). معاني الاخبار: ٢٠، علل الشرائع: ٥٥. (٤). لكان خ ل. (٥). فيه غموض، لان الوصاية والخلافة عند الامامية تثبت بنص النبي صلى الله عليه وآله، عن الله، فهي موهبة الهية ولا يشترط فيها فقدان الولد أو وجوده. (٦). علل الشرائع: ٥٥. (٧). في المصدر: فقال الله. نعمه: ألم يجدك يتيما أى وحيدا لا نظير لك؟ فأوى إليك الناس، وعرفهم فضلك حتى عرفوك ووجدك ضالا يقول: منسوباً عند قومك إلى الضلالة فهدهم بمعرفتك ووجدك عائلا يقول: فقيرا عند قومك يقولون: لا مال لك، فأغناك الله بمال خديجة، ثم زادك من فضله، فجعل دعاءك مستجابا حتى لو دعوت على حجر أن يجعله الله لك ذهبا لنقل عينه إلى مرادك، وأتاك بالطعام حيث لا طعام، وأتاك بالماء حيث لا ماء، و أعانك (١) بالملائكة حيث لا مغيث فأظفرك بهم على أعدائك (٢). ٥ - ن: فى خبر ابن الجهم (٣)، عن الرضا عليه السلام قال الله عزوجل لنبيه محمد صلى الله عليه واله: ألم يجدك يتيما فأوى يقول: ألم يجدك وحيدا فأوى إليك الناس؟ ووجدك ضالا يعنى عند قومك فهدى أى هدهم إلى معرفتك ووجدك عائلا فأغنى يقول: أغناك بأن جعل دعاءك مستجابا (٤). ٦ - فس: على بن الحسين، عن البرقى، عن أبيه، عن خالد بن يزيد، عن أبي الهيثم. عن زرارة، عن الامامين عليهما السلام فى قول الله تعالى: ألم يجدك يتيما فأوى أى إليك الناس ووجدك ضالا فهدى أى هدى إليك قوما لا يعرفونك حتى عرفوك ووجدك عائلا فأغنى أى وجدك تولى أقواما فأغناهم بعلمك. قال على بن إبراهيم: ثم قال (٥): ألم يجدك يتيما فأوى قال: اليتيم الذى لا مثل له، ولذلك سميت الدرّة: اليتيمة، لانه لا مثل لها ووجدك عائلا فأغنى بالوحى، فلا تسأل عن شىء أحدا ووجدك ضالا فهدى قال: وجدك ضالا فى قوم لا يعرفون فضل نبوتك فهدهم الله بك (٦). (١). فى المصدر: أغناك. (٢). معاني الاخبار: ٢٠، علل الشرائع: ٥٤ و ٥٥. (٣). والخبر طويل قطعه المصنف، ولم يذكر إسناده، وذكره الصدوق بهذا الاسناد: تميم ابن عبدالله بن تميم القرشى رضى الله عنه قال: حدثنى أبى، عن حمدان بن سليمان النيسابورى، عن على بن محمد بن الجهم. (٤). عيون أخبار الرضا: ١١١. (٥). فى قوله خ ل. (٦). تفسير القمى: ٧٢٩ والمراد بالامامين فى صدر الحديث الباقر والصادق عليهما السلام. ٧ - صح: عن الرضا، عن آبائه عليهم السلام قال: سئل محمد بن على بن الحسين عليه السلام لم اتم النبي صلى الله عليه واله من أبويه؟ قال: لثلا يوجد عليه حق لمخلوق (١). ٨ - كتر: محمد بن العباس، عن أبى داود، عن بكار (٢)، عن عبدالرحمن، عن إسماعيل ابن عبدالله (٣)، عن على بن عبيد الله (٤) بن العباس قال: عرض على رسول الله صلى الله عليه واله ما هو مفتوح على امته من بعده كفرا كفرا، فسر بذلك، فأنزل الله تعالى: وللآخرة خير لك من الاولى - ولسوف يعطيك ربك فترضى قال: فأعطاه الله ألف قصر فى الجنة، ترابه المسك، فى كل قصر ما ينبغى له من

الازواج والخدم (۵). بیان: قال الجزری، أهل الشام یسمون القرية کفرا، ومنه الحدیث عرض علی رسول الله صلی الله علیه واله ما هو مفتوح علی امته بعده کفرا کفرا، فسر ذلك. أى قرية قرية. ۹ - کنز: محمد بن العباس، عن محمد بن أحمد بن الحکم، عن محمد بن یونس، عن حماد بن عیسی، عن الصادق، عن أبیه علیهما السلام عن جابر بن عبدالله قال: دخل رسول الله صلی الله علیه واله علی فاطمة علیها السلام وهی تطحن بالرحی وعلیها کساء من أجله الابل، فلما نظر إلیا بکی وقال لها: یا فاطمة تعجلی مرارة الدنيا لنعم الآخرة غدا، فأنزل الله علیه: وللآخرة خیر لك من الأولى - ولسوف یعطیک ربك فترضی (۶). ۱۰ - کنز: محمد بن العباس، عن أحمد بن محمد النوفلی، عن أحمد بن محمد الكاتب، عن عیسی بن مهران یأسناده إلی زید بن علی علیه السلام فی قول الله تعالی: ولسوف یعطیک ربك فترضی قال: إن رضا رسول الله صلی الله علیه واله إدخال الله أهل بیته وشیعتهم الجنة (۷). (۱). صحیفه الرضا: ۳۸. (۲). عن ابن بکار خ ل. اقول: وفي المصدر: عن بکار بن عبدالرحمن. (۳). فی المصدر: عید الله. (۴). فی المصدر: عبدالله، وهو الصحیح. (۵). کنز جامع الفوائد: ۳۹۱ و ۳۹۲ والکنز هذا مختصر من کتاب تأویل الايات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة. (۶). کنز جامع الفوائد: ۳۹۲. (۷). کنز جامع الفوائد: ۳۹۲، وفي ذیله وكيف لا وانما خلقت الجنة لهم، والنار لاعدائهم أقول: محمد بن العباس فی صدر السند هو أبو عبدالله محمد بن العباس بن علی بن مروان بن الماهیار البزاز المعروف بابن الحجام، صاحب کتاب ما نزل من القرآن فی أهل البيت، وكان ثقة جلیلا من أصحابنا، قد ظفر السید شرف الدین الشولستانی المترجم فی المقدمة: ۱۴۹ علی قطعته من کتابه هذا واخرجه فی کتابه تأویل الايات الظاهرة.

اوصافه فی خلقته وشمائله وخاتم النبوة

۱ - ک، لی: الطالقانی، عن الجلودی، عن محمد بن عطیة، عن عبدالله بن عمرو، عن هشام بن جعفر، عن حماد، عن عبدالله بن سلیمان وكان قاریا للکتب قال: قرأت فی الانجیل یا عیسی جد فی امری، ولا تهزل، واسمع وأطع یابن الطاهرة الطهر البکر البتول، أنت من غیر فحل أنا خلقتک آیه للعالمین، فایای فاعبد، وعلی فتوکل، خذ الکتب بقوة، فسر لاهل سوريا السیرانیة (۱)، بلغ من بین یدیك أنى أنا الله الدائم الذى لا أزول، صدقوا النبى الامى، صاحب الجمل والمدرعة والتاج، وهى العمامة، والنعلین والهراوة وهى القضيب، الانجل العينین، الصلت الجبین، الواضح الخدین، الاقنى (۲) الانف، مفلج الثنایا، كأن عنقه إبریق فضة، كأن الذهب یجرى فی تراقیه، له شعرات من صدره إلی سرتة، لیس علی بطنه ولا علی صدره شعر، أسمر اللون، دقیق المسربة (۳)، شن الكف والقدم (۴)، إذا التفت التفت جميعا، وإذا مشى كأنما يتقلع (۱). بالسیرانیة خ ل. (۲). ألقى أنفه: ارتفع وسط قصبته وضاق منخراه فهو ألقى. (۳). فی النهاية: فی صفته علیه السلام أنه كان ذا مسربة، وفي حدیث آخر: كان دقیق المسربة. المسربة بضم الراء: ما دق من شعر الصدر سائلا إلی الجوف.

(۴). فی النهاية: شن الكفین والقدمین أى أنهما یميلان إلی الغلظ والقصر، وقيل هو الذى فی أنامله غلظ بلا قصر فی الرجال لانه أشد لقبضهم، ویذم فی النساء. من الصخرة (۱)، وینحدر من صلب، وإذا جاء مع القوم بذهم، عرقه فی وجهه كالؤلؤ (۲)، وریح المسك ینفح منه، لم یر قبله مثله ولا بعده، طیب الریح، نکاح النساء، ذو النسل القلیل، إنما نسله من مباركة لها بیت فی الجنة لا صحب فيه ولا نصب (۳) یكفلها فی آخر الزمان كما كفل زكريا امك، لها فرخان مستشهدان، كلامه القرآن ودينه الاسلام، وأنا السلام، طوبى لمن أدرك زمانه، وشهد أيامه وسمع كلامه، قال عیسی: یا رب وما طوبى؟ قال: شجرة فی الجنة أنا غرستها (۴)، تظل الجنان، أصلها من رضوان، ماؤها من تسنیم، برده برد الكافور، وطعمه طعم الزنجبیل، من یشرب من تلك العين شربة لا یظلم أبدا، فقال عیسی علیه السلام: اللهم اسقنی منها، قال: حرام یا عیسی علی البشر أن یشربوا منها حتى یشرب ذلك النبى صلی الله علیه واله، وحرام علی الامم أن یشربوا منها حتى یشرب امه ذلك النبى صلی الله علیه واله، أرفعك إلی ثم اهبطك فی آخر الزمان لترى من امه ذلك النبى صلی الله علیه واله العجائب، وتنعینهم علی اللعین الدجال، اهبطك فی وقت الصلاة لتصلی معهم إنهم امه مرحومة (۵). بیان: لا یبعد

أن يكون سوريا في تلك اللغة اسم سوري، قال في القاموس: السورى كطوبى موضع بالعراق، وهو من بلد السريانيين. وقال: المدرعة كمكنسة: ثوب كالدراعة، ولا تكون إلا من صوف، وقال: النجل بالتحريك: سعة العين فهو أنجل. قوله: صلت الجبين، قال الجزرى: أى واسعة، وقال الفيروز آبادى: رجل مفجل الثنايا: منفرجها، قوله: كأن الذهب يجرى فى تراقيه، لعله كناية عن حمرة ترقوته صلى الله عليه واله، أو سطوع النور منها. قوله: بذهم، قال الجزرى: فيه بذ العالمين، أى سبقهم وغلبهم. (١). أراد قوة مشيه، كأنه يرفع رجله من الارض رفعا قويا لا كمن يمشى اختيالا ويقارب خطاه فان ذلك من مشى النساء. (٢). فى كمال الدين: كاللؤلؤ الرطب. (٣). الصخب: الضجة واضطراب الاصوات للخصام. والنصب: التعب. الداء. (٤). زاد فى كمال الدين: بيدى. (٥). كما الدين: ٩٥ و ٩٦، الامالى: ١٦٣ و ١٦٤. أقول: فالمعنى أنه كان يغلبهم فى الحسن والبهاء، ويمتاز بينهم، أو يسبقهم فى المشى، و الاول أظهر، إذ سيأتى ما يخالف الثانى، والصخب بالتحريك: الصياح والجلبة. ٢ - فس: الحسين بن عبدالله السكىنى، عن أبى سعيد الجلى، عن عبد الملك ابن هارون، عن الصادق، عن آباءه عليهم السلام أن ملك الروم عرض على الحسين بن على عليه السلام صور الانبياء فعرض عليه صنما يلوح (١)، فلما نظر إليه بكى بكاء شديدا، فقال له الملك: ما يبكيك؟ فقال: هذه صفة جدى محمد صلى الله عليه واله: كثر اللحية، عريض الصدر، طويل العنق، عريض الجبهة، أفتى الأنف، أفلج الاسنان (٢)، حسن الوجه، قطط الشعر، طيب الريح، حسن الكلام، فصيح اللسان، كان يأمر بالمعروف، وينهى عن المنكر، بلغ عمره ثلاثا وستين سنة، ولم يخلف بعده إلا خاتم مكتوب عليه: لا إله إلا الله محمد رسول الله وكان يتختم فى يمينه، وخلف سيفه ذا الفقار، وقضيه وجبة صوف، وكساء صوف كان يتسول به لم يقطعه ولم يخيطة حتى لحق بالله، فقال الملك: إنا نجد فى الانجيل إنه يكون له ما يتصدق على سبطيه (٣)، فهل كان ذلك؟ فقال له الحسن عليه السلام: قد كان ذلك، فقال الملك: فبقى لكم ذلك؟ فقال: لا، قال الملك: أول فتنة هذه الامة عليها، ثم على ملك نبيكم واختيارهم على ذرية نبيهم (٤)، منكم القائم بالحق، الأمر بالمعروف، والنهى عن المنكر. الخبر (٥). بيان: قوله عليه السلام: قطط الشعر (٦) مناف لما سيأتى من الاخبار، ولعل المراد (١). واستظهر المصنف فى الهامش أن الصحيح: بلوح. وفى المصدر أيضا مثل المتن بالياء، والمعنى يلمع عنه النور.

(٢). فى المصدر: ابلج الاسنان. وهو من ابلج الصبح: أضاء وأشرق. (٣). فى المطبوع وفى المصدر: ما يتصدق به على سبطيه. (٤). فى المصدر: لهذه أول فتنة هذه الامة، غالبا أباكما وهما الاول والثانى على ملك نبيكم واختيار هذه الامة على ذرية نبيهم. (٥). تفسير القمى: ٥٩٨ والحديث طويل قد أخرجه المصنف فى كتاب الاحتجاجات: ج ١٠: ١٣٢ - ١٣٦، والقطعة فى: ١٣٤. (٦). رجل قطط الشعر: قصير الشعر جعده. عدم الاسترسال التام كما سيأتى، ولا يبعد أن يكون تصحيف السبط. ٣ - ما: ابن الصلت، عن ابن عقدة، عن أحمد بن محمد بن عبدالرحمن قراءة عن محمد بن عيسى العبدى (١) قال: حدثنا مولا على بن موسى، عن على بن موسى، عن أبيه موسى ابن جعفر، عن أبيه، عن جده، عن على عليهم السلام أنهم قالوا: يا على صف لنا نبينا صلى الله عليه واله كأننا نراه، فإننا مشتاقون إليه، فقال: كان نبى الله صلى الله عليه واله أبيض اللون، مشربا حمرة، أدعج العين، سبط الشعر، كثف (٢) اللحية، ذا وفرة، دقيق المسربة، كأنما عنقه إبريق فضة، يجرى فى تراقيه الذهب، له شعر من لبتة إلى سرتة كقضيب خيط إلى السرة، وليس فى بطنه ولا صدره شعر غيره، شثن الكفين والقدمين، شثن الكعبين، إذا مشى كأنما يتقلع من صخر، إذا أقبل كأنما ينحدر من صعب، إذا التفت التفت جميعا بأجمعه كله، ليس بالقصير المتردد، ولا بالطويل المتمتع (٣)، وكان فى الوجه تدوير (٤)، إذا كان فى الناس غمرهم، كأنما عرقه فى وجهه اللؤلؤ، عرفه أطيب من ريح المسك، ليس بالعاجز ولا باللثيم، أكرم الناس عشرة (٥)، وألنيهم عريكة، وأجودهم كفا، من خالطه بمعرفة أحبه، ومن رآه بديهة هابه، عزه بين عينيه، يقول باغته (٦): لم أر قبله ولا بعده مثله، صلى الله عليه وآله تسليما (٧). بيان: قال الجوهرى: الاشراب: خلط لون بلون، كأن أحدهما سقى الآخر، وإذا شدد يكون للتكثير والمبالغة، ويقال: أشرب الابيض حمرة، أى علاه ذلك، وقال: (١). هكذا فى النسخة، وفى المصدر: المعبدى، ولعلهما مصحفان، والصحيح العبيدى فهو محمد بن عيسى بن عبيد بن يقطين اليعقوبى الاسدى. (٢). كثر خ ل. أقول: هو الموجود فى المصدر. والمعنى واحد. (٣). المنمغط خ

ل. أقول: هكذا في النسخة، والمصدر مثل المتن، وظاهر ما يأتي في البيان أنه الممغط. فعلى أي فالمعنى واحد. (۴). تداوير خ ل. (۵). استظهر المصنف أن الصحيح: عشيرة. أقول: كلاهما يصحان والمصدر مثل المتن. (۶). في المصدر: ناعته. (۷). أمالي ابن الشيخ: ۲۱۷. الفيروز آبادي: الدعج بالتحريك والدعجة: شدة سواد العين مع سعتها، والادعج: الاسود. وقال الجزري في صفته صلى الله عليه واله: في عينه دعج، يريد أن سواد عينه كان شديد السواد، وقيل: الدعج: شدة سواد العين في شدة بياضها، وقال: السبط من الشعر: المنبسط المسترسل. وقال: الوفرة: شعر الرأس إذا وصل إلى شجمة الاذن. قوله: المتردد، قال الجزري أي المتناهي في القصر، كأنه تردد بعض خلقه على بعض وتداخلت أجزاءه، وقال في صفته صلى الله عليه واله: لم يكن بالطويل الممغط، وهو بتشديد الميم الثانية: المتناهي في الطول، وامغط النهار: إذا امتد، وممغط الحبل وغيره: إذا مددته، وأصله منمغط، والنون للمطاوعة فقلبت ميمًا، وادغمت في الميم، ويقال: بالعين المهملة بمعناه. قوله عليه السلام: غمرهم، قال الجزري: أي كان فوق كل من كان معه، والعريكة: الطبيعة، قوله عليه السلام: من رآه بديهة هابه، قال الجزري: أي مفاجأة وبغتة، يعنى من لقيه قبل الاختلاط به هابه لوقاره وسكونه، وإذا جالسه وخالطه بان حسن خلقه، قوله: عزه بين عينيه، تأكيد للسابق، ويفسر اللاحق، أي يظهر العز في وجهه أولاً قبل أن يعرف، يقول: باغته بالباء الموحدة والغين المعجمة أي من رآه بغته، وفي بعض النسخ غرة بالغين المعجمة والراء المهملة، ولعله من الغر بالفتح بمعنى حد السيف، فيرجع إلى الاول، أو هو بالضم بمعنى الغرة وهي البياض في الجبهة، وفي بعض النسخ ناعته بالنون والعين المهملة، ولا يخفى توجيهه، وسيأتي شرح سائر الفقرات في الاخبار الآتية. ۴ - ن: الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري، عن عبدالله بن محمد بن عبدالعزيز (۱)، عن إسماعيل بن محمد بن إسحاق بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عليهم السلام، بمدينة الرسول صلى الله عليه وآله، قال: حدثني علي بن موسى بن جعفر بن محمد عليهم السلام عن موسى بن جعفر بن محمد عليهم السلام عن أبيه، عن علي بن الحسين عليه السلام قال: قال الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام سألت خالي هند بن أبي هالة (۲) عن حلية رسول الله صلى الله عليه واله وكان (۱). في المصدر: عبدالعزيز بن منيع. أقول: هو البغوى الحافظ المعروف. (۲). هو هند بن أبي هالة التميمي، ربيب رسول الله صلى الله عليه وآله، امه خديجة ام المؤمنين رضى الله عنها. شهد بدرًا وقيل: بل شهد احداً وكان وصافاً لحلية رسول الله صلى الله عليه وآله وشمائله وأوصافه. وصافاً للنبي صلى الله عليه واله، فقال: كان رسول الله صلى الله عليه واله فخماً مفخماً، يتلائم وجهه تلائم القمر ليللة البدر، أطول من المربع، وأقصر من المشذب، عظيم الهامة (۱) رجل الشعر، إن انفرقت عقيقته (۲) فرق، وإلا فلا يجاوز شعره شحمة اذنيه، إذا هو وفرة، أزهر اللون، واسع الجبين، أزج الحواجب (۳)، سوابغ في غير قرن، بينهما له (۴) عرق يدره الغضب، أفتى العرنين، له نور يعلوه، يحسبه من لم يتأمله أشم (۵)، كث اللحية، سهل الخدين ضليع الفم، أشنب مفلج الاسنان، دقيق المسربة، كأن عنقه جيد دمية (۶) في صفاء الفضة، معتدل الخلق، بادنا متماسكا، سواء البطن والصدر (۷)، بعيد ما بين المنكبين، ضخم الكراديس، أنور المتجرد، موصول ما بين اللب والبؤة والسررة بشعر يجري كالخط، عارى الثديين والبطن مما سوى ذلك، أشعر الذراعين والمنكبين، وأعلى الصدر، طويل الزندين، رحب الراحة، شثن الكفين والقدمين، سائل الاطراف، سبط القصب، خمصان الاخمصين، مسيح القدمين، ينبو عنهما الماء، إذا زال زال قلعا، يخطو تكفؤا، ويمشى هونا، ذريع المشية (۸)، إذا مشى كأنما ينحط في صيب، وإذا التفت التفت جميعا، خافض الطرف، نظره إلى الارض أطول من نظره إلى السماء، جل نظره الملاحظة، ييدر (۹) من لقيه بالسلام. قال: قلت: فصف لي منطقته، فقال: كان صلى الله عليه واله مواصل (۱۰) الاحزان، دائم الفكر،

(۱). الهامة: الرأس. (۲). في المكارم ونسخة من العيوم: عقيصته. (۳). في العيون: الحاجبين. (۴). المصادر خالية من كلمة له. (۵). في النهاية: في صفته صلى الله عليه وآله يحسبه من لم يتأمله أشم، الشمم: ارتفاع قصبه الانف واستواء أعلاها وإشراف الارنبه قليلا، ومنه قصيدة كعب (شم العرائين أبطال لبوسهم) شم جمع أشم، والعرائين: الانوف، وهو كناية عن الرفعة والعلو وشرف الانفس. (۶). الدمية: الصورة المزينة فيها حمرة كالدم. (۷). في مكارم الاخلاق هنا زيادة هي: عريض الصدر. (۸). في المكارم: سريع المشية. (۹). أي يسبق. (۱۰). متواصل خ ل، أقول: هو الموجود في المصادر. ليست له راحة، ولا يتكلم في غير حاجة، (۱) يفتتح الكلام، ويختمه

بأشداقه (۲)، يتكلم بجوامع الكلم فصلا، لا فضول فيه ولا تقصير، دمثا ليس بالجافى ولا بالمهين، تعظم عنده النعمة وإن ذقت، لا يذم منها شيئا غير أنه كان لا يذم ذواقا (۳) ولا يمدحه ولا تغضبه الدنيا وما كان لها، فإذا تعوطى الحق لم يعرفه أحد، ولم يقم لغضبه شيء حتى ينتصر له (۴) إذا أشار أشار بكفه كلها، وإذا تعجب قلبها، وإذا تحدث اتصل بها، يضرب (۵) براحتة اليمنى باطن أبهامه اليسرى، وإذا غضب أعرض وأشاح، وإذا فرح غض طرفه (۶)، جل ضحكه التبسم، يفتر عن مثل حب الغمام (۷). قال الحسن: فكتمتها (۸) الحسين زمانا، ثم حدثته فوجدته قد سبقنى إليه، وسأله عما سألته عنه، ووجدته (۹) قد سأل أباه عن مدخل النبى صلى الله عليه واله ومخرجه، ومجلسه وشكله، فلم يدع منه شيئا، قال الحسين عليه السلام: سألت أبى عليه السلام عن مدخل رسول الله صلى الله عليه واله، فقال: كان دخوله لنفسه مآذونا له فى ذلك، فإذا آوى إلى منزله جزأ دخوله ثلاثة أجزاء: جزء لله. وجزء لاهله، وجزء لنفسه، ثم جزأ جزئه بينه وبين الناس فيرد ذلك بالخاصة على العامة، ولا يدخر (۱۰) عنهم منه شيئا، وكان من سيرته فى جزء (۱). فى المكارم زاد: طويل السكوت. وفى المعانى هى موجودة قبل قوله: لا يتكلم. (۲). قال فى النهاية بعد ذكر الحديث: الاشداق: جوانب الفم، وانما يكون ذلك لرحب شديقه، والعرب تمتدح بذلك. (۳). فى المكارم: ولا يذم ذواقا. واسقط قوله: غير أنه كان. (۴). زاد فى المكارم: ولا يغضب لنفسه ولا ينتصر لها. (۵). فى المعانى: يضرب، وفى العيون: وإذا تحدث قارب يده اليمنى من اليسرى فضرب بابهامه اليمنى راحة اليسرى، وإذا غضب أعرض بوجهه. وفى المكارم: وإذا تحدث أشار بها فضرب (فيضرب خ ل) براحتة اليمنى باطن أبهامه اليسرى. (۶). فى المكارم: من طرفه. (۷). الغمام: السحاب، يقال: يفتر عن مثل حب الغمام أى يكشف عن أسنان بيض كالبرد. (۸). فى العيون: فكتمت هذا الخبر. (۹). فى العيون والمعانى: فوجدته. (۱۰). زاد فى المكام: أو قال: لا يدخر. الشك من ابى غسان. الامه إيثار أهل الفضل بإذنه وقسمه على قدر فضلهم فى الدين، فمنهم ذو الحاجة، ومنهم ذو الحاجتين، ومنهم ذو الحوائج، فيتشاكل بهم ويشغلهم فيما أصلحهم والامه من مسألته عنهم (۱)، وإخبارهم بالذى ينبغى (۲)، ويقول: ليبلغ الشاهد منكم الغائب، و أبلغونى حاجه من لا يقدر على إبلاغ حاجته (۳)، فإنه من أبلغ سلطانا حاجه من لا يقدر على إبلاغها (۴) ثبت الله قدميه يوم القيامة لا يذكر عنده إلا ذلك، ولا يقيد (۵) من أحد عشره يدخلون روادا، ولا يفترقون إلا عن ذواق، ويخرجون أدله. فسألته (۶) عن مخرج رسول الله صلى الله عليه واله كيف كان يصنع فيه؟ فقال: كان صلى الله عليه واله (۷) يخزن لسانه إلا- عما يعنيه، ويؤلفهم ولا ينفرهم (۸)، ويكرم كريم كل قوم، ويؤليه عليهم، ويحذر الناس (۹) ويحترس منهم من غير أن يطوى عن أحد بشره ولا خلقه، ويتفقد أصحابه، ويسأل الناس عما فى الناس (۱۰)، ويحسن الحسن ويقويه، ويقبح القبيح ويوهنه، معتدل الامر، غير مختلف، لا- يغفل مخافة أن يغفلوا أو يميلوا (۱۱)، ولا- يقصر عن الحق ولا- يجوز، الذين يلونه من الناس خيارهم أفضلهم عنده أعمهم نصيحة للمسلمين، و (۱). فى العيون: وأصلح الامه من مسألته عنهم. ومثله فى المكارم الا- فى نسخة من مسألته عنهم. (۲). فى العيون والمكارم: ينبغى لهم. (۳). فى المكارم: من لا يستطيع إبلاغ حاجته. (۴). فى المكارم من لا يستطيع إبلاغها. (۵). ولا يقبل خ ل، وفى المعانى: ولا يقبل (يقيد خ ل) من أحد عشره، وفى العيون والمكارم: ولا يقبل من أحد غيره. (۶). فى المعانى والمكام: قال فسألته. (۷). فى المصادر: كان رسول الله صلى الله عليه وآله. (۸). فى المكارم: فيما يعنيه، ويؤلفهم ولا يفرقهم، او قال: ينفرهم. (شك مالك). (۹). فى المكارم: الفتن خ ل. (۱۰). فى العيون: عما الناس فيه. (۱۱). أن يملوا. قلت هو موجود فى نسخة من المكارم. وبعده: لكل حال عند عتاد (عباد خ ل). والظاهر أن هذه الجملة قد سقطت عن العيون والمعانى لما يأتى بعد ذلك تفسيرها فى كلام الصدوق. أعظمهم عنده منزله أحسنهم مواساة وموازرة. قال: وسألته (۱) عن مجلسه، فقال: كان صلى الله عليه واله لا يجلس ولا يقوم إلا على ذكر (۲)، ولا يوطن الاماكن (۳) وينهى عن إيظانها، وإذا انتهى إلى قوم جلس حيث ينتهى به المجلس ويأمر بذلك، ويعطى كل جلسائه نصيبه، ولا يحسب أحد من جلسائه أن أحدا (۴) أكرم عليه منه، من جالسه صابره (۵) حتى يكون هو المنصرف عنه، من سأله حاجه لم يرجع إلا بها (۶) أو بميسور من القول، قد وسع الناس منه خلقه، وصار لهم أبا (۷)، وصاروا عنده فى الحق سواء، مجلسه مجلس حلم وحياء وصدق وأمانه، لا ترفع فيه الاصوات، ولا تؤبن (۸) فيه الحرم، ولا- تنشى فلتاته، متعادلين (۹) متواصلين فيه بالتقوى، متواضعين يوقرون الكبير،

ويرحمون الصغیر، ويؤثرون ذا الحاجة، ويحفظون الغريب (۱۰). فقلت: فكيف كانت سيرته في جلسائه؟ فقال: كان دائم البشر، سهل الخلق، لين الجانب: ليس بفظ ولا صخاب ولا فحاش ولا عياب ولا مداح، يتغافل عما لا يشتهي، (۱). في المصادر: فسألته. (۲). في المصادر: ذكر الله جل اسمه. (۳). أي لا يتخذ لنفسه مجلسا يعرف به. (۴). في العيون، كل واحد من جلسائه نصيبه حتى لا يحسب احد. وفي المكارم: كل (من خ ل) جلسائه نصيبه حتى لا يحسب جليسه أن أحدا. (۵). في العيون: من جالسه أو نادمه لحاجة صابره. ومثله في المكارم إلا أن فيه: قاومه. والمعنى: قام معه، ومعنى نادمه جالسه. (۶). في العيون والمكارم: لم يردده إلا بها. (۷). في المكارم: قد وسع الناس منه بسطه وخلقه (بسطة وخلقا)، فكان (وكان) لهم أبا. وفي العيون: فصار لهم أبا رحيمًا. (۸). في المكارم: توهن خ ل. (۹). في المكارم: متعادلون متفاضلون فيه بالتقوى متواضعون، يوقرون فيه الكبير، ويرحمون فيه الصغير أقول: قوله: فيه أي في مجلسه صلى الله عليه وآله. (۱۰). في المكارم: ويحفظون، أو قال: يحوطون (يحيطون خ ل) (الغريب). شك أبوغسان. (فلا- يؤيس منه ولا يخيب فيه مؤمليه، قد ترك نفسه من ثلاث: المرء، والاكثر، وما لا يعنيه، وترك الناس من ثلاث: كان لا يذم أحدا، ولا يعيره، ولا يطلب عورته ولا عثراته (۱)، ولا يتكلم إلا فيما رجا (۲) ثوابه، إذا تكلم أطرق جلساؤه كأنما على رؤوسهم الطير، وإذا سكت تكلموا ولا يتنازعون عنده الحديث، من تكلم انصتوا له حتى يفرغ (۳)، حديثهم عنده حديث اوليهم (۴)، يضحك مما يضحكون منه، ويتعجب مما يتعجبون منه ويصبر للغريب على الجفوة في مسألته ومنطقه حتى أن كان أصحابه ليستجلبونهم، ويقول: إذا رأيتم طالب الحاجة يطلبها فارفدوه (۵)، ولا يقبل الثناء إلا من مكافئ، ولا يقطع على أحد كلامه حتى يجوز (۶) فيقطعه بنهي (۷) أو قيام. قال: فسألته عن سكوت رسول الله صلى الله عليه واله، فقال: كان سكوته على أربع: على الحلم، والحذر، والتقدير، والتفكير (۸)، فأما التقدير ففي تسوية النظر والاستماع بين الناس، وأما تفكره ففيما يبقى ويفنى، وجمع له الحلم في الصبر، فكان لا يغضبه شيء ولا يستفزه، وجمع له الحذر في أربع (۹): أخذ الحسن ليقتمدى به، وتركه القبيح لينتهي عنه، واجتهاده الرأي في صلاح (۱۰) امته، والقيام فيما جمع (۱۱) لهم خير الدنيا والآخرة (۱۲). (۱). في العيون والمعاني: عثرته ولا عورته. (۲). في العيون والمكارم: يرجو. (۳). في العيون: وإذا تكلم عنده أحد انصتوا له حتى يفرغ من حديثه. (۴). أولهم خ ل. (۵). فأوفدوه خ ل. وهو الموجود أيضا في نسخة من العيون. (۶). يجوز خ ل. (۷). بانتهاء خ ل، أقول: يوجد ذلك في نسخة من المكارم، وفيه: كلام، بدل قيام. (۸). في المصادر: التفكير (۹). في الحذر أربع خ ل. (۱۰). في العيون: في اصلاح. وفي المكارم: فيما أصلح. (۱۱). بما جمع. (۱۲). عيون الاخبار: ۱۷۶ - ۱۷۸ مع: الطالقاني، عن القاسم بن بندار المعروف بأبي صالح الحذاء، عن إبراهيم بن نصر بن عبدالعزيز، عن مالك بن إسماعيل النهدي، عن جميع بن عمير، عن عبدالرحمن العجلي قال: حدثني رجل بمكة، عن ابن أبي هالة التميمي، عن الحسن بن علي قال: سألت خالي هند بن أبي هالة، وكان وصافا عن حلية رسول الله صلى الله عليه واله. وحدثني الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري وساق الاسناد الذي مضى في ن (۱) إلى قوله: عن حلية رسول الله صلى الله عليه واله، ثم قال: وحدثني الحسن بن عبدالله بن سعيد، عن عبدالله بن أحمد بن عبدان، وجعفر بن محمد البزاز البغدادي معا، عن سفيان بن وكيع، عن جميع بن عمير، عن رجل من بني تميم من ولد أبي هالة، عن أبيه، عن الحسن بن علي عليه السلام قال: سألت خالي هند بن أبي هالة التميمي، وكان وصافا للنبي صلى الله عليه واله وأنا أشتهي أن يصف لي منه شيئا لعلني أتعلق به، فقال: كان رسول الله صلى الله عليه واله فخما مفخما، وساق الحديث إلى قوله: مثل حب الغمام، ثم قال: إلى هاهنا رواه أبو القاسم بن منيع، عن إسماعيل بن محمد بن إسحاق بن جعفر بن محمد، والباقي رواية عبدالرحمن إلى آخره، ثم قال: قال الحسن: فكتمتها الحسين، وساق الحديث إلى آخره كما نقلناه من ن ثم قال: حدثنا أبو علي أحمد بن يحيى المؤدب قال: حدثنا محمد بن الهيثم (۲)، قال: حدثنا عبدالله بن الصقر السكري أبو العباس، قال: حدثنا سفيان بن وكيع بن الجراح، قال: حدثني جميع بن عمير العجلي إملاء من كتابه قال: حدثني رجل من بني تميم من ولد أبي هالة التميمي، عن أبيه، عن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: سألت خالي هند بن أبي هالة التميمي وكان (۳) وصافا للنبي صلى الله عليه واله وأنا أشتهي أن يصف لي منه شيئا لعلني أتعلق به، فقال: كان رسول الله صلى الله عليه واله فخما مفخما. وذكر الحديث بطوله (۴). مكا:

بروایة الحسن والحسين صلوات الله عليهما من كتاب محمد بن إبراهيم بن إسحاق (۱). أى فى العيون. (۲). القاسم الانبارى. (۳). قال: وكان خ ل. (۴). معانى الاخبار: ۲۸ - ۳۰. الطالقانى، عن ثقافته، عن الحسن بن على عليه السلام قال: سألت خالى هند بن أبى هالة التميمى إلى آخر الخبر (۱). قال الصدوق رحمه الله فى مع (۲): سألت أبا أحمد الحسن بن عبد الله بن سعيد العسكرى عن تفسير هذا الخبر فقال: قوله: كان رسول الله فخما مفخما معناه كان عظيما معظما فى الصدور والعيون، ولم تكن (۳) خلقتة فى جسمه الضخامة وكثرة اللحم، وقوله: يتلألؤ وجهه تلالا- القمر، معناه ينير ويشرق كإشراق القمر، وقوله: أطول من المربع وأقصر من المشذب. المشذب (۴) عند العرب: الطويل الذى ليس بكثير اللحم، يقال: جذع مشذب: إذا طرحت عنه قشوره وما يجرى مجراها، ويقال لقشور الجذع التى (۵) تقشر عنه: الشذب، قال الشاعر فى صفة فرس: أما إذا استقبلته فكأنه فى العين جذع من أوال مشذب (۶).

وقوله: رجل الشعر، معناه فى شعره تكسر وتعقف، ويقال: شعر رجل: إذا كان كذلك، فإذا كان الشعر لا تكسر فيه (۷) قيل: شعر سبط ورسل، وقوله: إن انفرقت عقيقته، العقيقة: الشعر المجتمع فى الرأس، وعقيقه المولود: الشعر الذى يكون على رأسه من الرحم، ويقال لشعر المولود المتجدد بعد الشعر الاول الذى حلق: عقيقه، ويقال للذيحة التى تذيب عن المولود: عقيقه، وفى الحديث كل مولود مرتين بعقيقته، وعق النبى صلى الله عليه واله عن نفسه بعد ما جائته النبوة، وعق عن الحسن والحسين عليهما السلام كبشين. وقوله: أزهر اللون، معناه نير اللون، يقال: أصفر يزهر: إذا كان نيرا، (۱). مكارم الاخلاق: ۹ - ۱۴. (۲). أى فى المعانى. (۳). ولم يكن خ ل. (۴). فالمشذب. (۵). الذى خ ل. (۶). فى المصدر: شذب. (۷). فى المصدر: وإذا كان الشعر منبسطا لا تكسير فيه. والسراج يزهر، معناه نير (۱)، وقوله: أزج الحواجب، معناه طويل امتداد الحاجبين بوفور الشعر فيهما وجبينه إلى الصدغين، قال الشاعر:

إن ابتساما بالنقى الافلج ونظرا فى الحاجب المزجج

مئنئ من الفعال الاعوج

مئنئ: علامة، وفى حديث النبى صلى الله عليه واله: إن فى طول صلاة الرجل وقصر خطبته (۲) مئنئ من فقهه (۳). وقوله: أزج الحواجب (۴)، ولم يقل: الحاجبين: فهو على لغة من يوقع الجمع على التثنية، ويحتج بقول الله جل ثناؤه: وكنا لحكمهم شاهدين (۵) يريد لحكم داود وسليمان عليهما السلام، وقال النبى صلى الله عليه واله: الاثنان وما فوقهما جماعة وقال بعض العلماء: يجوز أن يكون جمع (۶)، فقال أزج الحواجب على أن كل قطعة من الحاجب اسمها حاجب، فأوقعت الحواجب على القواطع المختلفة، كما يقال للمرأة: حسنة الاجساد، وقد قال الاعشى:

ومثلك بيضاء مكورة (۷). وصاك العبير بأجسادها

صاك معناه لصق. وقوله: فى غير قرن، معناه أن الحاجبين إذا كان بينهما انكشاف وبيضاض يقال لهما: البلج والبلجة، يقال: حاجبه أبلج: إذا كان كذلك، وإذا اتصل الشعر فى وسط الحاجب فهو القرن. (۱). ينير خ ل. (۲). خطبه خ ل. (۳). فى فقهه خ ل. (۴). فى المصدر: وانما جمع الحاجب فى قوله: أزج الحواجب. (۵). الانبياء: ۷۸.

(۶). هكذا فى نسخة المصنف، والصحيح كما فى غيرها وفى المصدر: جمعا. (۷). مكر الثوب: صبغه بالمكر أى المغرة. والمغرة: الطين الاحمر يصنع به. وقال الزمخشري فى الاساس: وامرأة مكورة الساقين: خدلتها. أقول: خدل الساق: كانت خدلة أى ممتلئة ضخمة. وقوله: أفنى العرنين: القنا: أن يكون فى عظم الانف إحد يداب فى وسطه، والعرنين: الانف. وقوله: كث اللحية، معناه أن لحيته قصيرة كثيرة الشعر فيها، وقوله: ضليع الفم، معناه كبير الفم، ولم تزل العرب تمدح بكبير الفم وتهجو بصغره، قال الشاعر يهجو رجلا:

إن كان كدى وإقدامى لفى جرد بين العواسج أجنى حوله المصع

معناه إن كان كدى وإقدامى لرجل فمه مثل فم الجرد فى الصغر، والمصع: ثمر العوسج، وقال بعض الشعراء:

لحا الله أفواه الدبا من قبيلة

فغيرهم بصغر الافواه، كما مدحوا (۱) الخطاب بسعة الاشداق، وإلى هذا المعنى يصرف قوله أيضا: كان يفتح الكلام ويختمه بأشداقه، لان الشدق جميل مستحسن عندهم، يقال: خطيب أهرت (۲) الشديقين، وهريت الشدق، وسمى عمرو بن سعيد الاشدق، وقال الخنساء ترثي أخاها:

وأحیی من مخبأه حياء وأجرى من أبی لیث هزبر

هریت الشدق ریقال (۳) إذا ما عدا لم ینه عدوته بزجر

وقال ابن مقبل: هرت الشقاشق ظلامون للجزر. وقوله: الاشب من صفه الفم، قالوا: إنه الذى لريقه عذوبه وبرد، وقالوا أيضا: إن الشنب فى الفم: تحدر (۴) ورقه وحده فى أطراف الاسنان، ولا يكاد يكون هذا إلا مع الحدائث والشباب، قال الشاعر:

یا أبی أنت وفوك الاشب كأنما ذر علیه الزرنب

(۱). فى المصدر: كما مدحوا بأشداقه، لان الاشداق جميل عندهم، كما مدحوا الخطاب بسعة الاشداق.

(۲). الاهت والهرت: الواسع (۳). هكذا فى نسخة المصنف وغيرها والصحيح كما فى المصدر: ربال أو ريبال. أى الاسد (۴). فى المصدر: تحدد. ولعله أصوب.

وقوله: دقيق المسربة، فالمسربة: الشعر المستدق الممتد من اللبة إلى السرة، قال الحارث بن وعله الجومى: (۱).

الآن لما ابض مسربتى وعضضت من نابى على جذم

وقوله: كأن عنقه جيد دمية، فالدمية: الصورة، وجمعها دمي. قال الشاعر:

أو دمية صور محرابها أو درة سيقت إلى تاجر

والجيد: العنق. وقوله: بادن متماسك، معناه تام خلق الاعضاء ليس بمسترخى اللحم ولا بكثيره. وقوله: سواء البطن والصدر، معناه أن بطنه ضامر، وصدرة عريض، فمن هذه الجهة تساوى بطنه صدره، والكراديس: رؤوس العظام، وقوله: أنور المتجرد، معناه نير الجسد الذى تجرد من الثياب، وقوله: طويل الزندين، فى كل ذراع زندان وهما جانبا عظم الذراع، فرأس الزند الذى يلى الابهام يقال له: الكوع، ورأس الزند الذى يلى الخنصر يقال له: الكرسوع، وقوله: رحب الراحة، معناه واسع الراحة كبيرها، والعرب تمدح بكبر اليد، وتهجو بصغرها، قال الشاعر:

فناطوا من الكذاب كفا صغيرة وليس عليهم قتله بكبير

ناطوا معناه علقوا، وقالوا: رحب الراحة، أى كثير العطاء، كما قالوا: ضيق الباع فى الدم. وقوله: شثن الكفين، معناه خشن الكفين، والعرب تمدح الرجال بخشونة الكف، والنساء بنعمة الكف (۲)، وقوله: سائل الاطراف، أى تامها غير طويلة ولا قصيرة، وقوله: سبط القصب، معناه ممتد القصب، غير متعقدة، والقصب: العظام الجوف (۳) التى فيها مخ، نحو الساقين والذراعين، وقوله: خمصان الاخمصين، معناه أن أخمص رجله شديد الارتفاع من الارض، والاحمص: ما يرتفع (۴) عن الارض من وسط باطن الرجل وأسلفها، وإذا كان (۱). الجرمى خ ل. (۲). فى المصدر: بنعومة الكف. ومعناه لينه الكف. (۳). الحرف خ ل. (۴). فى المصدر: ما ارتفع. أسفل الرجل مستويا ليس فيها أخمص فصاحبه أرح، يقال: رجل أرح: إذا لم يكن لرجله أخمص، وقوله: مسيح القدمين، معناه ليس بكثير اللحم فىهما وعلى ظاهرهما، فلذلك ينبو الماء عنهما. وقوله: زال قلعا، معناه متثبا. يخطو تكفؤا، معناه خطاه كأنه يتكبر (۱) فيها أو يتبختر لقله الاستعجال معها، ولا- تبختر فيها ولا خيلاء. وقوله: يمشى هونا، معناه السكينة والوقار، وقوله: ذريع المشية، معناه واسع المشية من غير أن يظهر فيه استعجال وبدار، يقال: رجل ذريع فى مشيه، وامرأة ذراع: إذا كانت واسعة اليدين بالغزل. وقوله: كأنما ينحط فى صيب، الصيب: الانحدار، وقوله: دمتا، الدمث: اللين الخلق، فشه بالدمث من الرمل وهو اللين، قال قيس بن الخطيم:

يمشى كمشى الزهراء (۲) فى دمت الرمل إلى السهل دونه الجرف

والمهين: الحقير، وقد رواه بعضهم المهين يعنى لا يحتقر (۳) أصحابه ولا يذلهم، تعظم عنده النعمة، معناه من حسن خطابه أو معونته

بما يقل من الشأن كان عنده عظيما، وقوله: فإذا تعوطى الحق، معناه إذا تنوول غضب الله تبارك وتعالى، قال الاعشى:

تعاطى الضجيع إذا سامها بعيد الرقاد وعند الوسن

معناه تناوله، وقوله: إذا غضب أعرض وأشاح، قالوا: فى أشاح جد فى الغضب وانكمش، وقالوا: جد وجزع (٤)، واستعد لذلك، قال الشاعر:

وإعطائى على العلات مالى فضربى (٥) هامة البطل المشيح

وقوله: يسوق أصحابه، معناه يقدمهم بين يديه تواضعا وتكرمة لهم، ومن رواه يفوق، أراد يفضلهم ديناً وحلماً وكرماً. وقوله يفتر عن مثل حب الغمام، معناه يكشف شفثيه عن ثغر أبيض يشبه حب الغمام، يقال: قد فررت الفرس: إذا كشفت عن أسنانه، وفررت الرجل عما فى قلبه: إذا كشفت عنه، وقوله: لكل حال عنده عتاد، والعتاد: (١). ينكسر خ ل. (٢). فى المصدر: الزهر. (٣). لا- يحقر خ ل. (٤). خلافة جزع خ ل. (٥). وضربى خ ل: وهو الموجود فى المصدر، وفيه: وأعطى لى بدل إعطائى. العدة، يعنى أنه أعد للامور أشكالها ونظائرها، ومن رواه ولا يقيد من أحد عثرة، بالبدال أى من جنى (١) عليه جنائياً اغتفرها وصفح عنها تصفحاً وتكرماً، إذا كان تعطيلها لا يضيع من حقوق الله شيئاً، ولا يفسد متعبداً به ولا مفترضاً، ومن رواه يقيى باللام ذهب إلى أنه صلى الله عليه واله لا يضيع حقوق الناس التى يجب (٢) لبعضهم على بعض. وقوله: ثم يرد ذلك بالخاصة على العامة (٣)، معناه أنه كان يعتمد فى هذه الحال على أن الخاصة يرفع إلى العامة علومه وآدابه وفوائده، وفيه قول آخر: فيرد ذلك بالخاصة على العامة أن يجعل (٤) المجلس للعامة بعد الخاصة فتتوب الباء عن من و على عن إلى لقيام بعض الصفات مقام بعض، وقوله: يدخلون رواداً، الرواد جمع رائد، وهو الذى يتقدم القوم إلى المنزل يرتاد لهم الكلاء، يعنى أنهم ينفعون بما يسمعون من النبى صلى الله عليه واله من ورائهم كما ينفع الرائد من خلفه، وقوله: ولا يفترقون إلا عن ذواق، معناه عن علوم يدوقون من حلاوتها ما يذاق من الطعام المشتهى، والادلة: التى تدل الناس على امور دينهم، وقوله: ولا- تؤبن فيه الحرم، أى لا- تعاب، أبت الرجل فأنا آبن والمأبون: المعيب، والابنة: العيب، قال أبو الدرداء: إن تؤبن بما ليس فينا فربما زكينا بما ليس عندنا، ولعل ذا أن يكون بذلك، معناه إن نعيب بما ليس فينا، قال الاعشى:

سلاجم كالنخل ألبستها قضيب سرآء قليل الابن

وقوله: ولا تنشى فلتاته، معناه من غلط فيه غلطة لم يشنع (٥) ولم يتحدث بها، يقال: نثوت الحديد أنثوه نثوا: إذا حدثت به، وقوله: إذا تكلم أطرق جلساؤه كأن على رؤوسهم الطير، معناه أنهم كانوا لاجلالهم نبههم صلى الله عليه واله لا يتحركون، فكانت صفتهم صفة من على رأسه طائر يريد أن يصيده، فهو يخاف إن تحرك طيران الطائر وذهابه، وفيه قول آخر: إنهم كانوا يسكنون ولا يتحركون حتى يصيروا بذلك عند الطائر (١). فى المصدر: قال: أى من جنى. (٢). فى المصدر: تجب. (٣). فى مكارم الاخلاق: ثم يرد ذلك على العامة والخاصة

(٤). أى يجعل خ ل. (٥). لم تشع خ ل. صفحه : ١٦١ كالجدران والابنية التى لا يخاف الطير وقوعاً عليها، قال الشاعر:

إذا حلت بيوتهم (١) عكاظا حسبت على رؤوسهم الغربا

معناه لسكونهم تسقط الغربان على رؤوسهم، وخص بالغراب لانه من أشد الطير حذراً، وقوله: ولا يقبل الثناء إلا من مكافئ، معناه من صح عنده إسلامه حسن موقع ثنائه عليه عنده، ومن استشعر منه نفاقاً وضعفاً فى ديانتته ألقى ثنائه عليه ولم يحفل به (٢)، وقوله: إذا جاء كم طالب الحاجة يطلبها فاردوه، معناه فأعينوه واسعفوه على طلبته، يقال: رفدت الرجل رفداً بفتح الرآء فى المصدر، والرفد بكسر الرآء الاسم، يعنى به الهبة والعطية، تم الخبر بتفسيره والحمد لله كثيراً (٣). بيان: أقول: هذا الخبر من الاخبار المشهورة، روته العامة فى أكثر كتبهم، قوله: فخما مفخما، قال الجزرى وغيره: أى عظيماً معظماً فى الصدور والعيون، ولم تكن خلقته فى جسمه الضخامة، وقيل: الفخامة فى وجهه نبه (٤)، وامتلاؤه مع الجمال والمهابة، والمربوع: الذى ليس بالطويل ولا بالقصير، وقالوا: المشذب هو الطويل البائن الطول مع نقص فى لحمه، وأصله من النخلة الطويلة التى شذب عنها جريدها، أى قطع وفرق، وأوال كسحاب جزيرة بالبحرين، قوله:

رجل الشعر، أى لم يكن شديد الجعودة، ولا شديد السبوطه، بل بينهما، قوله: إن انفرت عقيقته، قال الحسين بن مسعود الفراء فى شرح السنه: العقيقه اسم لشعر على المولود حين يولد، سمي عقيقه لانه يحلق، وأصل العق: الشق والقطع، ومنه قيل للذبيحه عند الولاده: عقيقه، لانه يشق حلقومها، ثم قيل للشعر الذى ينبت بعد ذلك عقيقه أيضا على الاستعاره، وذلك معناه هاهنا يقول: إن انفرت شعر رأسه من ذات نفسه فرقه فى مفرقه، وإن لم ينفرت تركه وفره واحده على حالها، يقال: فرقت الشعر أفرقه فرقا، وقيل: العقيقه: اسم الشعر قبل أن يحلق، فإذا حلق ثم نبت (١). سوقهم خ ل. (٢). أى لم يبال به ولم يهتم له. (٣). معانى الاخبار: ٣٠ - ٣٢. (٤). النبل: الجسيم. ذو النجابه والفضل. زال عنه اسم العقيقه، سمي شعره عقيقه إذ لم ينقل أنه حلق فى صباه، ويروى عقيصته، وهى الشعر المعقوص، وهو نحو من المصفور (١) والوفره إلى شحمة الاذن، والجمه إلى المنكب، واللمه التى التمت بالمنكب. وقال الكازرونى فى المنتقى: العقيصه: هى الشعر المجموع المصفور، كأنه يريد إن انفرت شعره بعد ما جمعه وعقصه فرق شعره وتركه كل شئ منه فى منبته، وإلا- يبقى معقوصا، كان موضعه الذى يجمعه فيه حذاء اذنيه ويرسله هناك، وقال بعض علمائنا: هذا فى أول الاسلام يفعله كفعل أهل الكتاب، ثم فرق بعد، وهذا الفرق هو الذى يعد فى الخصال العشر من الفطره، وروى بعضهم عقيقته وهو تصحيف انتهى (٢). وقال الزمخشري: العقيقه: الشعر الذى يولد به، وكان تركها عندهم عيبا ولوما، وبنو هاشم أكرم، ومحمد بن عبدالله صلى الله عليه واله أكرم عليهم من أن يتركوه غير معقوق عنه، ولكن هنداً (٣) سمي شعره عقيقه لانه منها، ونباته من اصولها، كما سمت العرب أشياء كثيره بأسامى ما هى منه، ومن سببه، وانفرت مطاوع فرق، أى كان لا ينفرت شعره إلا أن ينفرت هو، وكان هذا فى صدر الاسلام، ويروى أنه إذا كان أمر لم يؤمر فيه بشئ يفعله المشركون وأهل الكتاب أخذ فيه بفعل أهل الكتاب، فسدل ناصيته ما شاء الله، ثم فرق بعد ذلك وفره. قوله: وفره، أى أعفاه عن الفرق، يعنى أن شعره إذا ترك فرقه لم يجاوز شحمة اذنيه، وإذا فرقه تجاوزها انتهى. وقال الجزرى: الأزهر: الابيض المستنير، وقال: الزجاج: تقويس فى الحاجب مع طول فى طرفه وامتداده، وقال: القرن بالتحريك: التقاء الحاجبين، وهذا خلاف ما روت ام معبد فى صفته صلى الله عليه واله: أزج أقرن أى مقرون الحاجبين، والأول الصحيح فى صفته، وسوايغ، حال من المجرر وهو الحواجب، أى أنها رقت فى حال سبوغها، ووضع الحواجب موضع الحاجبين، لان التثنيه جمع، وقال فى قوله: يدره الغضب: أى يمتلى دما إذا غضب، (١). ضفر الشعر: نسج بعضه على بعض عرضا. (٢). المنتقى فى مولود المصطفى: الفصل الرابع فى جامع أوصافه. (٣). أى هند ابن أبى هاله الراوى للحديث كما يتملى الضرع لبنا إذا در. وقال الزمخشري: يدره الغضب، أى يحركه من أدرت المرأة المغزل: إذا قتلته فتلا- شديدا. قوله: ممكوره أى مطويه الخلق. قوله: أفتى العرين، قال الجزرى: العرين بالكسر: الانف، وقيل: رأسه، والقنا فى الانف: طوله ودقه أرنبته مع حذب فى وسطه. والششم: ارتفاع قصبه الانف، واستواء أعلاها، وإشراف الارنبه قليلا- أقول: أى القنا الذى كان فيه لم يكن فاحشا مفرطا، بل كان لا يعلم إلا بعد التأمل، قوله: كث اللحيه، قالوا: الكثائنه فى اللحيه أن تكون غير رقيقه ولا طويله وفيها كثافه (١)، يقال: رجل كث اللحيه بالفتح. قوله: سهل الخدين، قال الجزرى: أى سائل الخدين، غير مرتفع الوجنتين. وقال الكازرونى: يجوز أن يريد به لبس فى خديه نتو، لان السهل ضد الحزن، وذكر بعضهم أنه يريد أسيل الخدين، لم يكثر لحمه ولم تغلظ جلده (٢). قوله: ضليع الفم، قال الجزرى: أى عظيمه، وقيل: واسعه، والعرب تحمد عظم الفم وتذم صغره انتهى. وقيل: أراد بالفم الاسنان، فقد يكنى بالفم عنها، أى كان تام الاسنان، شديدها فى تراصف، ولا يخفى بعده، والجرذ: نوع من الفار، ويقال: لحاه الله، أى قبحه ولعنه، والدبى بتخفيف الباء: الجراد قبل أن يطير، والشندق بالكسر: جانب الفم، والشندق بالتحريك: سعه الشندق. والهريت: الواسع الشديق. قوله: وأحبي أى أكثر حياء، والمخباة: المرأة المستوره. والريقان فيعال من أرقل: إذا أسرع، والشقشقه بالكسر شئ كالريه يخرجها البعير من فيه إذا هاج، وإذا قالوا للخطيب: ذو شقشقه فإنما يشبه بالفحل، ذكره الجوهري، وقال: ظلمت البعير: إذا نحرته من غير داء، قال ابن مقبل:

عاد الاذله فى دار وكان بها هرت الشقاشق ظلامون للجزر

(١). كثف: غلظ وكثر والتف. (٢). المنتقى فى مولود المصطفى: الفصل الرابع فى جامع أوصافه. وقال الزرنب: ضرب من النبات طيب

الرائحة، ثم ذكر البيت، وقال الجزري: الشنب: البياض، والبريق: التحديد فى الاسنان، وقال: الفلج: فرجة ما بين الثنايا و الرباعيات. وقال الجوهري: الجذم بالكسر: أصل الشئ وقد يفتح، وقال: وعضضت من نابى على جذم. قوله: جيد دمية، قال الجزري: الدمية: الصورة المصورة، وجمعها دمي، لأنها يتنوق فى صنعها ويبالغ فى تحسينها انتهى. قوله: معتدل الخلق، أى كل شئ من بدنه يليق بما لديه فى الحسن والتمام. قوله: بادنا، قال الجزري: البادن: الضخم، فلما قال: بادنا، أردفه بقوله: متماسكا، وهو الذى يمسك بعض أعضائه بعضها فهو معتدل الخلق. وقال: سواء البطن والصدر، أى هما متساويان لا ينبو أحدهما عن الآخر. وقال الزمخشري: يعنى أن بطنه غير مستفيض فهو مساو لصدره، و صدره عريض فهو مساو لبطنه. وقال الجزري: الكراديس هى رؤوس العظام، واحدها كردوس، وقيل هى ملتقى كل عظيمين ضخمين كالركبتين والمرفقين والمنكبين، أراد أنه ضخم الاعضاء قوله: أنور المتجرد، قال الجزري: أى ما جرد عنه الثياب من جسده وكشف، يريد أنه كان مشرق الجسد. وقال الكازرونى: المتجرد: الموضع الذى يستتر بالثياب فيتجر دعنها فى بعض الاحيان، يصفها بشدة البياض، وقد ورد فى حديث آخر أنه كان أسمر، وفى حديث آخر: أنه كان أبيض مشربا، وفى هذا الحديث أنه كان أزهر اللون، ووجه الجمع بينها أن السمرة كانت فيما يبرز للشمس من بدنه، والبياض فيما وراء الثياب، وقوله: أزهر يحمل على إشراق اللون، لا على البياض، وقيل: إن المشرب إذا اشبع حكى سمرا، فإذا ليس بينهما اختلاف، وفى حديث آخر: لم يكن بالابيض الامهق، وهو الذى يشبه بياض الجص، و الانور وضع موضع النير، كقوله تعالى: وهو أهون عليه (١) وكقولهم: الله أكبر (٢)، وقال: اللبنة بالفتح وتشديد الباء: المنحر، وعارى الثديين، أى لم يكن عليهما شعر، (١). الروم: ٢٧. (٢). المنتقى فى مولد المصطفى: الفصل الرابع فى جامع أوصافه. وقيل: أراد لم يكن عليهما لحم، فإنه قد جاء فى صفته أشعر الذراعين والمنكبين وأعلى الصدر انتهى. ولا يخفى بعد الاخير، وعدم الحاجة إليه لعدم التنافى. قوله: رحب الراحه، قال الكازرونى، يكون به عن السخاء والكرم، ويستدلون بهذه الخلقه على الكرم (١). قوله: فناطوا من الكذاب، قال الزمخشري: قاله الاخطل فى صلب المختار بن أبى عبيد. قوله: شثن الكفين والقدمين، قال الجزري: أى أنهما يميلان إلى الغلظ والقصر، وقيل: هو الذى فى أنامله غلظ بلا قصر، ويحمد ذلك فى الرجال، لأنه أشد لقبضهم، ويذم فى النساء. وقال صاحب ابن عباد فى المحيط: الشتون: اللبنة من الثياب، الواحد شتن، وروى فى الحديث فى صفه النبي صلى الله عليه واله أنه كان شثن الكف بالتاء، ومن رواه بالتاء فقد صحف انتهى وهو غريب. قوله: سائل الاطراف، قال الزمخشري: أى لم تكن متعقدة، وقال الجزري: أى ممتدها، ورواه بعضهم بالنون، بمعناه كجبريل وجبرين. قوله: سبط القصب، قال الجزري: السبط بسكون الباء وكسرها: الممتد الذى ليس فيه تعقد ولا نتو، والقصب يريد بها ساعديه وساقيه، وقال: الاخمص من القدم: الموضع الذى لا يلبصق بالارض منها عند الوطى، والخمصان: المبالغ منه، أى أن ذلك الموضع من أسفل قدمه شديد التجافى عن الارض، وسئل ابن الاعرابى عنه فقال: إذا كان خمص الاخمص بقدر لم يرتفع جدا ولم يستو أسفل القدم جدا فهو أحسن ما يكون، وإذا استوى وارتفع جدا فهو ذم، فيكون المعنى أن أخمصه معتدل الخمص بخلاف الاول. وقال الجوهري: رجل أرح، أى لا أخمص لقدميه، كأرجل الزنج. قوله: مسيح القدمين، أى ملساوان لئتان ليس فيهما تكسر ولا شقاق، فإذا أصابهما الماء نبأ عنهما، (١). المنتقى فى مولد المصطفى: الفصل الرابع فى جامع أوصافه. أى يسيل ويمر سريعا لملاستهما. وقال الجزري: فى صفته صلى الله عليه واله إذا مشى تعلق، أراد قوة مشيه، كأنه يرفع رجله من الارض رفعا قويا، لا كمن يمشى اختيالا وتقارب خطاه، فإن ذلك من مشى النساء ويوصفن به، وفى حديث أبى هالة: إذا زال زال قلعا، يروى بالفتح والضم، وبالفتح هو مصدر بمعنى الفاعل، أى يزول قلعا لرجله من الارض، وهو بالضم إما مصدر أو اسم وهو بمعنى الفتح، وقال الهروى: قرأت هذا الحرف فى كتاب غريب الحديث لابن الانبارى قلعا بفتح القاف وكسر اللام، وكذلك قرأته بنخط الازهرى، وهو كما جاء فى حديث آخر كأنما ينحط من صيب، والانحداد من الصيب والتقلع من الارض قريب بعضه من بعض، أراد أنه يستعمل الثبث ولا يبين منه فى هذه الحال استعجال ومبادرة شديدة، وقال فى صفه مشيه صلى الله عليه واله: كان إذا مشى تكفا تكفيا أى تمايل إلى قدام، هكذا روى غير مهموز، والاصل الهمز، وبعضهم يرويه مهموزا لان مصدر تفعل من الصحيح كتقدم تقدما، وتكفأ تكفؤا، والهمزة حرف صحيح، فأما إذا اعتل انكسرت عين المستقبل منه، نحو تخفى تخفيا فإذا

خففت الهمزة التحقت بالمعتل فصار تكفيا بالكسر. وقال الكازروني أى يتثبت فى مشيته حتى كأنه يميد كما يميد الغصن إذا هبت به الريح أو السفينة (١). وقال الجزرى: الهون: الرفق واللين والتثبت، وقال: ذريع المشى، أى واسع الخطو. وقال الكازروني: الذريع: السريع، وربما يظن هذا اللفظ ضد الاول ولا تضاد فيه، لان معناه أنه كان صلى الله عليه واله مع تثبته فى المشى يتابع بين الخطوات ويسبق غيره، كما ورد فى حديث آخر أنه كان يمشى على هينه وأصحابه يسرعون فى المشى فلا يدر كونه، أو ما هذا معناه، ويجوز أن يريد به نفى التبختر فى مشيه (٢). وقال القاضى فى الشفاء: التقلع: رفع الرجل بقوة، والتكفؤ: الميل إلى سنن المشى وقصده، والهون: الرفق والوقار، والذريع: الواسع الخطو، أى: أن مشيه كان يرفع فيه (١). المنتقى فى مولد المصطفى: الفصل الرابع فى جامع أوصافه. (٢). المنتقى فى مولد المصطفى: الفصل الرابع فى جامع أوصافه. رجليه بسرعة ويمد خطوه خلاف مشيه المختال، ويقصد سمته (١)، وكل ذلك برفق وتثبت دون عجله، كما قال: كأنما ينحط من صعب (٢). وقال الجزرى: الصبب: ما انحدر من الارض. قوله: وإذا التفت التفت جميعا، قال الجزرى: أراد أنه لا يسارق النظر، وقيل أراد لا يلقى عنقه يمنه ويسره إذا نظر إلى الشئ، وإنما يفعل ذلك الطائش الخفيف، ولكن كان يقبل جميعا ويدبر جميعا، قوله: جل نظره الملاحظه، قال الجزرى: هى مفاعله من اللحظ، وهو النظر بشق العين الذى يلى الصدغ، وأما الذى يلى الانف فالموق والماق. أقول: وفى الفائق وغيره من كتبهم بعد ذلك: يسوق أصحابه (٣) وقالوا فى تفسيره: أى يقدمهم أمامه، ويمشى خلفهم تواضعا، ولا يدع أحدا يمشى خلفه، قال بعضهم: وفى حديث آخر أنه كان يقول: اتركوا خلف ظهري للملائكة قوله: ليست له راحة، أى فراغ من الفكر والعمل، قوله: بأشداقه، قال الجزرى: الاشداق: جوانب الفم، وإنما يكون ذلك لرحب شديقه، والعرب تمتدح بذلك انتهى. وقيل: أى كان لا يتشدد فى الكلام بأن يفتح فاه كله، قوله: بجوامع الكلم، قال الجزرى: أى أنه كان كثير المعانى قليل الالفاظ، قوله: فصلا، أى بينا ظاهرا يفصل بين الحق والباطل، وقيل: أى الحكم الذى لا يعاب قائله، قوله: دمنا، قال الجزرى: أراد أنه كان لين الخلق فى سهوله، وأصله من الدمث، وهو الارض السهلة الرخوة، والرمل الذى ليس بمتلبد، قوله: ليس بالجافى، قال: أى ليس بالغليظ الخلقه والطبع، أو ليس بالذى يجفو أصحابه، والمهين يروى بضم الميم وفتحها، فالضم على الفاعل من أهان أى لا يهين من صحبه، والفتح على المفعول من المهانة: الحقارة، وهو مهين، أى حقير، قوله: تعظم عنده النعمة، فى الفائق: يعظم النعمة، وقال: أى لا يستصغر شيئا اوتيه، وإن كان صغيرا، وقال: الذواق: اسم ما يذاق، أى لا يصف الطعام بطيب ولا (١). السميت: الطريق والمحجج. (٢). شرح الشفاء ١: ٣٥٦ و ٣٥٧. (٣). يوجد أيضا فى المكارم. ببشاعة (١)، وقال الجزرى: الذواق: المأكل والمشروب، فعال بمعنى مفعول من الذوق، ويقع على المصدر، والاسم. قوله: فإذا تعوطى الحق، قال الجزرى: أى أنه كان من أحسن الناس خلقا مع أصحابه ما لم ير حقا يتعرض له بإهمال أو إبطال أو إفساد، فإذا رأى ذلك تنمر (٢) وتغير حتى أنكره من عرفه، كل ذلك لنصرة الحق، والتعاطى: التناول والجرأة على الشئ، من عطا الشئ، يعطوه: إذا أخذه وتناوله. أقول: وفى أكثر رواياتهم بعد قوله: حتى ينتصر له: لا- يغضب لنفسه ولا- ينتصر لها. قوله: يضرب براحته اليمنى، فى بعض رواياتهم بباطن راحته باليمنى. وقال الكازروني: اتصل بها تفسيره: فيضرب بباطن راحته أى يشير بكفه إلى حديثه (٣). وروى القاضى فى الشفاء هكذا: وإذا تحدث اتصل بها فضرب بأبهامه اليمنى راحة اليسرى (٤). قوله: وأشاح، قال الزمخشري: أى وجد فى الاعراض وبالغ. وقال الجزرى: فيه إنه ذكر النار ثم أعرض وأشاح، المشيخ: الحذر، والجاد فى الامر، وقيل: المقبل إليك المانع لما وراء ظهره، فيجوز أن يكون أشاح أحد هذه المعانى، أى حذر النار، كأنه ينظر إليها، أو وجد على الايصاء باتقائها، أو أقبل إليك فى خطابه، ومنه فى صفته: إذا غضب أعرض وأشاح، قوله: غضن طرفه، أى كسره وأطرق ولم يفتح عينه، وإنما كان يفعل ذلك ليكون أبعد من الاشر والمرح. قوله: جل ضحكك، بالضم أى معظمه، قوله: ويفتر عن مثل حب الغمام، أى (١). شع: عكس حسن وطاب. (٢). أى غضب وساء خلقه. (٣). المنتقى فى مولد المصطفى: الفصل الرابع فى جامع أوصافه. (٤). شرح الشفاء ١: ٣٤٢. يتبسم ويكثر حتى تبدو أسنانه من غير قهقهة، وهو من فررت الدابة أفرها فرا: إذا كشف شفتها لتعرف سننها، وافتر يفتر افتعل منه، وأراد بحب الغمام البرد. قوله عليه السلام: وشكله: قال الجزرى: أى عن مذهبه وقصده، وقيل: عما يشاكل أفعاله، والشكل بالكسر الدل (١)، وبالفتح: المثل، والمذهب.

وقال الكازروني: الشكل بالفتح: النحو، والسيره (٢). قوله: بالخاصه، قال الجزري وغيره: أراد أن العامه كانت لا تصل إليه في هذا الوقت، فكانت الخاصه تخبر العامه بما سمعت منه، فكأنه أوصل الفوائد إلى العامه بالخاصه، وقيل: إن الباء بمعنى (من) أي يجعل وقت العامه بعد وقت الخاصه وبدلاً منهم، قوله: وقسمه معطوف على الايثار، قوله: روادا، قال الجزري: أي طالبين العلم، ملتصقين بالحكم من عنده، ويخرجون أداء: هداة للناس، والرواد جمع رائد وهو الذي يتقدم القوم ليصير لهم الكلاء ومساقط الغيث. أقول: ومنهم من قرأ أذله بالذال المعجمه، أي يخرجون متعطين بما وعظوا، متواضعين من قوله: أذله على المؤمنين (٣) وهو تصحيف. قوله: إلا عن ذواق، قال الجزري: ضرب الذواق مثلاً- لما ينالون عنده من الخير، أي لا يفرقون إلا عن علم وأدب يتعلمونه، يقوم لانفسهم مقام الطعام والشراب لاجسادهم. وقال القاضي: ويشبه أن يكون على ظاهره (٤) أي في الغالب والاكثر، قوله: يحذر الناس بالتخفيف: ويحترس منهم، عطف تفسير له، ومنهم من قرأ على بناء التفعيل إيثاراً للتأسيس على التأكيد، أي كان يحذر الناس بعضهم من بعض، ويأمرهم بالحزم، ويحذر هو أيضاً منهم، والاول أظهر، قوله: لا يوطن الاماكن، أي لا يتخذ لنفسه مجلساً يعرف به فلا يجلس إلا فيه، وقد فسره بما بعده، قوله: من جالس، في بعض رواياتهم (١). الدل: حاله السكينه وحسن السيره. (٢). المنتقى في مولود المظفي: الفصل الرابع في جامع أوصافه صلى الله عليه وآله. (٣). المائدة: ٥٤. (٤). شرح الشفاء ١: ٣٥٧. بعد ذلك: أو قاومه، أي قام معه، قوله: ولا تؤين فيه الحرم، قال الجزري: أي لا يذكرن بقبیح، كان يصام مجلسه عن رفث القول، يقال: أبت الرجل ابنه: إذا رميته بخله (١) سوء، فهو مأبون، وهو مأخوذ من الابن وهو العقد تكون في القسي يفسدها و تعاب بها، قوله: سلاجم جمع سلجم، وهي الطويل، والسرآء بالفتح ممدودا، شجر يتخذ منه القسي، وقال الجوهري: الابنه بالضم: العقده في العود، ومنه قول الاعشى: قضيب سرآء كثير الابن، قوله: لا- تشي فلتاته، قال الجزري: أي لا تداع، يقال: ثوت الحديد أنثوه ثنوا، والثناء في الكلام يطلق على القبيح والحسن، يقال: ما أقبح ثناه وما أحسنه، والفلتات جمع فلتة وهي الزلة، أراد أنه لم يكن لمجلسه فلتات فنتشي. أقول: الضمير في فلتاته راجع إلى المجلس. قوله: متواصلين فيه بالتقوى، في بعض رواياتهم: يتواصون فيه بالتقوى، وفي بعضها: يتعاطفون بالتقوى، والفظ: السئ الخلق، والصخب بالصاد والسين: الضجة واضطراب الاصوات للخصام، قوله: كأنما على رؤوسهم الطير، قال الجزري: وصفهم بالسكون الوقار، وأنهم لم يكن فيهم طيش ولا- خفة، لادن الطير لا- تكاد تقع إلا- على شئ ساكن، وقال الفيروزآبادي: كأن على رؤوسهم الطير، أي ساكون هيبه، وأصله أن الغراب يقع على رأس البعير فيلقط منه القراد (٢)، فلا- يتحرك البعير لئلا ينفر عنه الغراب، قوله: لا يتنازعون عنده الحديث، أي إذا تكلم أحد منهم أمسكوا حتى يفرغ ثم يتكلم الآخر، فما بعده تفسيره، قوله: حديثهم عنده حديث اولاهم (٣)، وفي بعض النسخ: اولهم بالافراد، ولعله تأكيد للسابق، أي لا- يتكلم إلا- من سبق بالكلام، قوله: على الجفوة، أي غلظته وبعده من الآداب، قوله: ليستجلبونهم، أي يجيئون معهم بالغرباء إلى مجلسه من كثرة احتمالهم عنهم، وصبره على ما يكون منهم في سؤالهم إياه وغير ذلك، (١). الخلة بفتح الخاء وضمها: الخصلة. (٢). القرد والقراد: دويبه تتعلق بالبعير ونحوه، وهي كالقمل للانسان. (٣). الظاهر مما بعده أنه مصحف اولهم. والصحابه كانوا لا يجترؤون على مثل ذلك، وقال الجزري: رفته أرفده: إذا أعتته. أقول: وفي بعض رواياتهم: فأرشده، والظاهر أنه هنا فأوفدوه بالواو، قوله: إلا من مكافئ، قال الجزري: قال القتيبي: معناه إذا أنعم على رجل نعمه فكافاه بالثناء عليه قبل ثنائه، وإذا أثنى قبل أن ينعم عليه لم يقبله، وقال ابن الانباري: هذا غلط، إذ كان أحد لا ينفك من إنعام النبي صلى الله عليه واله، لان الله بعثه رحمه للناس كافه، فلا يخرج منها مكافئ ولا غير مكافئ، والثناء عليه فرض لا يتم الاسلام إلا به، وإنما المعنى أنه لا- يقبل الثناء عليه إلا من رجل يعرف حقيقه إسلامه، ولا يدخل عنده في جمله المنافقين الذين يقولون بألسنتهم: ما ليس في قلوبهم، وقال الازهرى: فيه قول ثالث إلا من مكافئ، أي مقارب غير مجاوز حد مثله، ولا مقصر عما رفعه الله إليه. قوله: حتى يجوزه، أي يتجاوز عن ذلك الكلام ويتمه ويريد إنشاء كلام آخر فيقطعه النبي صلى الله عليه واله بنهي أو قيام، وفي بعض النسخ ورواياتهم: بانتهاه، فيحتمل أن يكون المعنى فيقطع السائل بانتهاه أو قيام، وليس في أكثر النسخ الضمير في يجوزه فيحتمل أن يكون بالراء المهمله، أي إلا أن يجور ويتكلم بباطل كفحش أو غيبه فيقطعه صلى الله عليه واله بنهي أو قيام. ثم اعلم أن الصدوق رحمه الله ذكر

فی الشرح فقرتین لم یذکرهما فی الروایة (۱)، إذ الشرع شرح روایة اخرى، فذکره ولم یبال بعدم موافقته لما ذکره من الروایة: إحداهما: قوله: يسوق أصحابه، وقد مرت الإشارة إليها وإلى موضعها، والاخرى قوله: لكل حال عنده عتاد، قبل قوله: لا يقصر عن الحق، وقال الجزري في بيانه، أي ما يصلح لكل ما يقع من الامور، وإنما وصف الحسن عليه السلام هندا بأنه خاله لان أبا هالة كان زوج خديجة رضي الله عنها قبل النبي صلى الله عليه واله، فولدت له هندا وهالة كما سيأتي في أحوال خديجة رضي الله عنها. (۱).
 يحتمل اسقاطهما عن قلم النساخ. ۵ - ن: بإسناد التميمي، عن الرضا عليه السلام، عن آبائه، عن علي عليه السلام قال: ما رأيت أحدا أبعد ما بين المنكبين من رسول الله صلى الله عليه واله (۱). ۶ - ص: لم يمض النبي صلى الله عليه واله في طريق فیتبعه أحد إلا عرف أنه سلكه من طيب عرقه، ولم يكن يمر بحجر ولا شجر إلا سجد له (۲). ۷ - ير: الحسن بن علي بن النعمان، عن يحيى بن عمر، عن أبان الاحمر، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: إنا معاشر الانبياء تنام عيوننا، ولا تنام قلوبنا، ونرى من خلفنا كما نرى من بين أيدينا (۳). ۸ - ير: محمد بن الحسين، عن صفوان بن يحيى، عن ميمون القداح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: طلب أبوذر رسول الله صلى الله عليه واله فقيل له: إنه في حائط كذا وكذا، فمضى يطلبه فدخل إلى الحائط والنبي صلى الله عليه واله نائم، فأخذ عسيبا يابساً وكسره ليستبرئ به نوم رسول الله صلى الله عليه واله، قال: ففتح النبي صلى الله عليه واله عينه وقال: أتخدعني عن نفسي يا أبا ذر؟ أما علمت أنني أراكم في منامي كما أراكم في يقظتي (۴). بيان: قال الفيروز آبادي: العسيب: جريدة من النخل مستقيمة رقيقة يكشط حوصها، والذي لم ينبت عليه الخوص من السعف انتهى والاستبراء: كناية عن الامتحان، أي فعل ذلك ليستعلم أنه صلى الله عليه واله نائم أم لا، أو ليعلم أنه يعلم في منامه ما يقع عنده أم لا، قوله صلى الله عليه واله أتخدعني عن نفسي، أي أتمكر بي في أمر نفسي، وتدعى أنك تؤمن بي، وتفعل ما ينافي ذلك، فإن فعلك يدل على أنك تحسب أنني لا أرى في منامي ما أرى في يقظتي، أو المعنى أتخفيني عن نفسي، أي تحسبني غافلاً - عما يفعل بي وعندى، وعلى أي حال لا يخلو من تكلف، فإن الشائع في هذا الكلام أنه يستعمل فيمن يريد أن يغوى أحداً، ويضله عن الحق، ويوقعه فيما يضر بنفسه، فيمكن أن يكون عبر عن الشيء بلازمه، أي فعلك هذا يستلزم أن يمكن لاحد أن يخدعني ويوقعني فيما يضر بنفسى. (۱). عيون أخبار الرضا: ۲۲۲. (۲). قصص الانبياء: مخطوط. (۳). بصائر الدرجات: ۱۲۵. (۴). بصائر الدرجات: ۱۲۵. ۹ - ير: محمد بن الحسين، عن محمد بن سنان، عن الحسين بن المختار، عن زيد الشحام قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: طلب أبوذر رحمه الله رسول الله صلى الله عليه واله، فقيل له: إنه صلى الله عليه وآله في حائط كذا وكذا، فتوجه في طلبه، فوجده نائماً فأعظمه أن ينهيه، فأراد أن يستبرئ نومه صلى الله عليه واله (۱)، فسمعه رسول الله صلى الله عليه واله فرفع رأسه فقال: يا ابا ذر أتخدعني؟ أما علمت أنني أرى أعمالكم في منامي كما أراكم في يقظتي، إن عيني تنام وقلبي لا - ينام (۲). يج: مرسل مثله. ۱۰ - ير: علي بن إسماعيل، عن صفوان، عن العلاء، عن محمد، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: أراكم من خلفي كما أراكم بين يدي، لتقيمن صفوفكم أو ليخالفن الله بين قلوبكم (۳). ير: أيوب بن نوح، عن ابن المغيرة، عن علاء عن محمد مثله (۴). ۱۱ - ير: أحمد بن محمد، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام مثله (۵). ۱۲ - ير: الحسن بن علي، عن عيسى بن هشام، عن أبي إسماعيل كاتب شريح، عن أبي عتاب زياد مولى آل وغش، عن أبي عبد الله عليه السلام مثله (۶). (۱). فيه حذف يعلم من الحديث السابق. (۲). بصائر الدرجات: ۱۲۵. (۳). بصائر الدرجات: ۱۲۴، صدر الحديث هكذا: قال: قلت له: إنا نصلي في مسجد لنا فربما كان الصف امام وفيه انقطاع، فأمشى اليه بجانب حتى اقيمه؟ قال: نعم، كان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: أراكم من خلفي اه. (۴). بصائر الدرجات: ۱۲۴، وللحديث أيضاً صدر يوافق معنى ما تقدم. (۵). بصائر الدرجات: ۱۲۴، والحديث فيه هكذا: قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: أقيموا صفوفكم فاني أراكم من خلفي كما أراكم بين يدي، ولا تختلفوا فخالف الله بين قلوبكم. (۶). بصائر الدرجات: ۱۲۴، والحديث فيه هكذا: قال: سمعت يقول: أقيموا صفوفكم إذا رأيتم خلا، ولا عليكم، أن تأخذ وراك اذا وجدت ضيقاً في الصفوف فتم الصف الذي خلفك، أو تمشى منحرفاً فتم الصف الذي قدامك فهو خير، ثم قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: أقيموا

صفوفكم فاني أنظر إليكم من خلفي، ليقمين أو ليخالفن الله بين قلوبكم. أقول لعل الصحيح لتقيمين بالتاء. ١٣ - سر: محمد بن الحسين، عن يزيد بن إسحاق، عن هارون بن حمزة، عن أبي عبدالله عليه السلام مثله (١). ١٤ - سن: معاوية بن الحكيم، عن ابن المغيرة، عن إبراهيم بن معرض، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن عمر دخل على حفصة فقال: كيف رسول الله صلى الله عليه واله فيما فيه الرجال؟ فقالت: ما هو إلا رجل من الرجال، فأنف الله لنيبه صلى الله عليه واله فأنزل إليه صحفه فيها هريسه من سنبل الجنة، فأكلها فزاد في بضعه بضع أربعين رجلا (٢). بيان: البضع بالضم: الجماع، والثاني يحتمل الضم والكسر أيضا، والضم أظهر، قال الجزري: فيه صلاة الجماعة تفضل صلاة الواحد ببضع وعشرين درجة، البضع في العدد بالكسر، وقد يفتح: ما بين الثلاث إلى التسع، وقيل: ما بين الواحد إلى العشرة، وقال الجوهرى: تقول بضع سنين، وبضعة عشر رجلا، فإذا جاوزت لفظ العشر لا تقول: بضع وعشرون، وهذا يخالف ما جاء في الحديث انتهى، وترك العاطف هنا يضعف أيضا الحمل على الكسر. ١٥ - سن: أبي، عن محمد بن سنان، عن منصور الصيقل، عن أبيه، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن الله تبارك وتعالى أهدى إلى رسوله هريسه من هرائس الجنة، غرست في رياض الجنة، وفركها الحور العين فأكلها رسول الله صلى الله عليه واله فزاد في قوته بضع أربعين رجلا، وذلك شئ أراد الله أن يسر به نبيه صلى الله عليه واله (٣). ١٦ - كا: محمد بن يحيى، عن ابن عيسى، عن محمد بن سنان مثله، ثم قال: وفي حديث آخر رفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام قال: إن رسول الله صلى الله عليه واله شكى إلى ربه جل وعز وجع الظهر، فأمره بأكل الحب باللحم، يعنى الهريسه (٤). بيان: الفرق: الدلك. ١٧ - يج: من معجزاته صلى الله عليه واله أن الاخبار تواترت واعترف بها الكافر والمؤمن (١). بصائر الدرجات: ١٢٥، والحديث فيه مثل ذيل حديث أبي عتاب الا أن فيه: لتقيمين. (٢). المحاسن: ٤٠٤. (٣). المحاسن: ٤٠٤. (٤). فروع الكافي ٢: ١٧٠. بخاتم النبوة الذى بين كتفيه على شعرات متراكمة، تقدمت بها الانبياء قبل مولده بالزمن الطويل، فوافق ذلك ما أخبروا به عنه فى صفته صلى الله عليه واله (١). ١٨ - يج: روى أن النبى صلى الله عليه واله قال: أتموا الركوع، والسجود، فوالله إنى لاراكم من بعد ظهري إذا ركعتم وسجدتم (٢). ١٩ - قب: كان النبى صلى الله عليه واله قبل المبعث موصوفا بعشرين خصلة من خصال الانبياء لو انفرد واحد بأحدها لدل على جلاله، فكيف من اجتمعت فيه، كان نبيا أميناً، صادقاً حادقاً، أصيلاً نبيلاً، مكيناً، فصيحاً، نصيحاً، عاقلاً فاضلاً، عابداً زاهداً، سخياً مكياً (٣)، قانعا متواضعاً، حليماً رحيماً، غيوراً صبوراً، موافقاً مرافقاً، لم يخالط منجماً ولا كاهناً ولا عيافاً (٤)، ولما قالت قريش: إنه ساحر علمنا أنه قد أراهم ما لم يقدروا على مثله، وقالوا: هذا مجنون، لما هجم منه على شئ لم يفكر فى عاقبته منهم، وقالوا: هو كاهن، لانه أنبأ بالغائبات، وقالوا: معلم، لانه قد أنبأهم بما يكتمونونه من أسرارهم، فثبت صدقه من حيث قصدوا تكذيبه، وكان فيه خصال الضعفاء، ومن كان فيه بعضها لا ينظم أمره: كان يتيماً فقيراً، ضعيفاً وحيداً غريباً، بلا حصار ولا شكوة، كثير الاعداء، ومع جميع ذلك تعالى مكانه، وارتفع شأنه، فدل على نبوته صلى الله عليه واله، وكان الجلف (٥) البدوى يرى وجهه الكريم فيقول: والله ما هذا وجه كذاب، وكان صلى الله عليه واله ثابتاً فى الشدائد وهو مطلوب، وصابراً على البأساء والضراء وهو مكروب محروب (٦)، وكان زهداً فى الدنيا، راغباً فى الآخرة، فثبت له الملك، وكان يشهد كل عضو منه على معجزة:

(١). لم نجد الخبرين فى الخرائج، وقد أومأنا سابقاً أن نسخة خرائج المصنف كانت تتفاوت مع المطبوع، وتوجد فعلاً نسخة منه فى مكتبة سلطان العلماء تخالف المطبوع أيضاً. (٢). لم نجد الخبرين فى الخرائج، وقد أومأنا سابقاً أن نسخة خرائج المصنف كانت تتفاوت مع المطبوع، وتوجد فعلاً نسخة منه فى مكتبة سلطان العلماء تخالف المطبوع أيضاً. (٣). استظهر المصنف فى الهامش أنه مصحف كمي، والكمي: الشجاع، أو لابس السلاح لانه يكمى نفسه أى يسترها بالدرع والبيضة. (٤). العياف: المتكهن. الذى يعمل العيافة أى زجر الطير. (٥). الجلف: الغليظ الجافى. (٦). المحروب: الذى سلب ماله وترك بلا شئ. نوره: كان إذا مشى (١) فى ليلة ظلماء بداله نور كأنه قمر، قالت عائشة: فقدت إبرة ليلة فما كان فى منزلى سراج، فدخل النبى صلى الله عليه واله فوجدت الإبرة بنور وجهه. حمزة بن عمر الاسلمى قال: نفرنا مع النبى صلى الله عليه واله فى ليلة ظلماء فأضاءت أصابعه عرفه (٢). جابر بن عبدالله: إنه كان لا يمر فى طريق فيمر فيه إنسان بعد يومين إلا عرف أنه عبر فيه. مسلم: كان النبى صلى الله عليه واله يقبل عند ام سلمة فكانت تجمع عرقه وتجعله فى

الطيب. عبد الجبار بن وائل، عن أبيه قال: أتى رسول الله صلى الله عليه واله بدلو من ماء فشرب ثم توضأ فتمضمض، ثم مسح (٣) مجة في الدلو فصار مسكا أو أطيّب من المسك. ظله: لم يقع ظله على الأرض، لان الظل من الظلمة، وكان إذا وقف في الشمس والقمر والمصباح نوره يغلب أنوارها. قامتة: كلما مشى مع أحد كان أطول منه برأس، وإن كان طويلا. رأسه: كان يظله سحابة من الشمس، وتسير لمسيره، وتركد لركوده، ولا يطير الطير فوقه. عينيه (٤): كان يبصر من ورائه كما يبصر من أمامه، ويرى من خلفه كما يرى من قدامه. أنفه: لم يشم به منذ خلقه الله تعالى رائحة كريهة. فمه: كان يمّج في الكوز والبئر فيجدون له رائحة أطيّب من المسك. (١). في المصدر: كان إذا يمشى. (٢). العرف بالضم: ما ارتفع من رمل أو مكان ونحو ذلك، وسيحتمل أيضا أن يكون ذلك مصحف عرفه. وضبطه في نسخة المصنف بالفتح، ولم نعرف له معنى يناسب المقام. (٣). أي رمى به. (٤). في المصدر: عينه. لسانه: كان ينطق بلغات كثيرة. محاسنه: كانت فيه سبع عشرة طاقة نور يتلاؤ في عوارضه. اذنيه (١): كان يسمع في منامه كما يسمع في انتباهه، ويسمع كلام جبرئيل عند الناس ولا يسمعون. ربيع الابرار: إنه دخل أبوسفيان على النبي صلى الله عليه واله وهو يقاد فأحس بتكاثر الناس، فقال في نفسه: واللوات والعزى يا ابن أبي كبشه لاملانها عليك خيلا ورجلا، وإنى لارجو أن أرقى هذه الاعواد، فقال النبي صلى الله عليه واله: أو يكفينا الله شرك يا أبا سفيان. صدره: لم يكن على وجه الأرض أعلم منه. ظهره: كان بين كتفيه خاتم النبوة، كلما أبداه غطى نوره نور الشمس، مكتوب عليه: لا إله إلا الله وحده لا شريك له، توجه حيث شئت فأنت منصور. في حديث جابر بن سمرة: رأيت خاتمه غضروف كتفيه مثل بيض الحمامة. وسئل الخدرى عنه فقال: بضعة (٢) ناشزة. أبوزيد الانصارى: شعر مجتمع على كتفيه. السائب بن يزيد: مثل زر الحجلة، ولما شك في موت رسول الله صلى الله عليه واله وضعت أسماء بنت عميس يدها بين كتفيه، فقالت: قد توفي رسول الله صلى الله عليه واله قد رفع الخاتم. بطنه: كان يشد عليه الحجر من الغرث، فيشبع قلبه، كان تنام عيناه ولا ينام قلبه. يده: فار الماء من بين أصابعه، وسبح الحصى في كفه. ركبته: ولد مسرورا (٣) مختونا، وما احتلم قط، لان ذلك من الشيطان، وكان له شهوة أربعين نيبا. جلوسه: عائشة. قلت: يا رسول الله إنك تدخل الخلاء، فإذا خرجت دخلت على (١). في المصدر: اذنه. (٢). البضعة بالكسر والفتح: القطعة من اللحم. الناشزة: المرتفعة. (٣). أي مقطوع السرة، والسرة: التجويف الصغير المعهود في وسط البطن. أترك فما أرى شيئا إلا أنى أجد رائحة المسك، فقال: إنا معاشر الانبياء تنبت أجسادنا على أرواح الجنة، فما يخرج منه شئ إلا ابتلعتة الأرض. وتبعه رجل علم مراده فقال صلى الله عليه واله: إنا معاشر الانبياء لا يكون منا ما يكون من البشر. ام أيمن: أصبح رسول الله صلى الله عليه واله فقال: يا ام أيمن قومي فاهرقى ما فى الفخارة، يعنى البول، قلت: والله شربت ما فيها وكنت عطشى، قالت: فضحك حتى بدت نواجده، ثم قال: أما إنك لا تنجع بطنك أبدا (١). ومنه حديث دم الفصد. فخذة: كل دابة ركبها النبي صلى الله عليه واله بقيت على سننها لا تهزم قط. رجليه (٢): أرسلهما فى بئر ماء أجاج فعذب. قوته: كان لا يقاومه أحد. إسحاق بن بشار: إن ركانة بن عبد بن زيد بن هاشم كان من أشد قريش فخلا (٣)، فقال له النبي صلى الله عليه واله فى وادى أصم: يا ركانة ألا تتقى الله وتقبل ما أدعوك إليه؟ قال: إني لو أعلم أنه حق لا تبعتك، فقال النبي صلى الله عليه واله: أفأريت إن صرعتك أتعلم أن ما أقول: حق؟ قال: نعم، قال: قم حتى اصارعك، قال: فقام إليه ركانة فصارعه، فلما بطش به رسول الله صلى الله عليه واله أضجعه، قال: فعد، فعاد فصارعه، فقال: إن ذا لعجب يا قوم، إن صاحبكم أشحر أهل الأرض. حرمة: كان القمر يحرك مهده فى حال صباه، وكان لا يمر على شجرة إلا سلمت عليه، ولم يجلس عليه الذباب، ولم تدن منه هامة ولا سامة. مشيه: كان إذا مشى على الأرض السهلة لا يبين لقدميه أثر، وإذا مشى على الصلبة بان أثرهما. (١). هكذا فى المصدر أيضا، وقال المصنف: النجيع: دم البطن، ونحتمل قريبا أنه مصحف يوجع أو ييجع. (٢). فى المصدر: رجلاء. (٣). فى المصدر: فحلاء ولعله أصوب. هيبته: كان عظيما مهيبا فى النفوس حتى ارتاعت رسل كسرى، مع أنه كان بالتواضع موصوفا، وكان محبوبا فى القلوب حتى لا يقلبه (١) مصاحب، ولا يتباعد عنه مقارب، قال السدى فى قوله: سنلقى فى قلوب الذين كفروا الرعب (٢): لما ارتحل أبوسفيان و المشركون يوم احد متوجهين إلى مكة قالوا: ما صنعنا قتلناهم حتى لم يبق منهم إلا الشريد (٣) تركناهم، إذ هموا وقالوا: ارجعوا فاستأصلوهم، فلما عزموا على ذلك ألقى الله فى قلوبهم الرعب حتى رجعوا عما هموا.

وروی أن الكفار دخلوا مكة كالمهزمين مخافة أن يكون له الكرة عليهم، وقال صلى الله عليه وآله: نصرت بالرعب مسيرة شهر. قوله تعالى: وكف أيدي الناس عنكم (۴) وذلك أن النبي صلى الله عليه وآله لما قصد خيبر وحاصر أهلها همت قبائل من أسد وغطفان أن يغيروا (۵) على أهل المدينة، فكف الله عنهم بإلقاء الرعب في قلوبهم. قوله تعالى: هو الذي أيدك بنصره (۶) وقال صلى الله عليه وآله: لم نخل في ظفر (۷) إما في ابتداء الامر وإنما في انتهائه، وكان جميل بن معمر الفهري حفيظا لما يسمع، ويقول: إن في جوفى لقلبين أعقل بكل (۸) واحد منهما أفضل من عقل محمد، فكانت قريش تسميه ذا القلبين، فتلقيه أبو سفيان يوم بدر وهو آخذ بيده إحدى نعليه، والآخرى في رجله، فقال له: يا با معمر ما الخير؟ قال: انهزموا، قال: فما حال نعليك؟ قال: ما شعرت إلا أنها في رجلى لهيبة محمد، فتزل: ما جعل الله لرجل من قليين في جوفه (۹). (۱). (۱). أي لا- ييغضه. (۲). آل عمران: ۱۵۱. (۳). الشريد: الطريد. (۴). الفتح: ۲۰. (۵). أغار عليهم: هجم وأوقع بهم. (۶). الانفال: ۶۲. (۷). من ظفر ظ. (۸). في المصدر: لكل واحد. (۹). الاحزاب: ۴. أمير المؤمنين عليه السلام:

وينصر الله من لاقاه إن له نصرا يمثل بالكفار إذ عندوا (۱).

بيان: النبل: بالضم: الذكاء والنجابة، والمكانة: المنزلة، والعرف بالفتح: الريح الطيبة، وقال الجزري في صفة خاتم النبوة: إنه مثل زر الحجلة، الزر واحد الازرار التي تشد بها الكلل والستور، على ما يكون في حجلة العروس، وقيل: إنما هو بتقديم الراء على الزاي، ويريد بالحجلة القبجة (۲)، مأخوذاً من أرزت الجراة: إذا كبست ذنبها في الأرض فباضت، ويشهد له ما رواه الترمذي في كتابه بإسناده عن جابر بن سمرة قال: كان خاتم رسول الله صلى الله عليه وآله الذي بين كتفيه غدة حمراء مثل بيضة الحمامة انتهى. والغرث: الجوع، قوله: على أرواح الجنة، في بعض النسخ بالمهملتين، أي الأرواح التي تدخل الجنة، أو هي جمع الريح، أي أجسادنا طيبة كطيب ريح أهل الجنة، وفي بعض النسخ بالمعجمتين أي الحور، وقال الفيروز آبادي: النجيع: دم البطن. ۲۰ - قب: الترمذي في الشمائل والطبري في التاريخ والزمخشري في الفائق والفتال في الروضة: روى صفة النبي صلى الله عليه وآله واليه بروايات كثيرة منها عن أمير المؤمنين عليه السلام وابن عباس وأبي هريرة وجابر بن سمرة وهند بن أبي هالة أنه كان صلى الله عليه وآله فحما مفخما، في العيون معظما، وفي القلوب مكرما، يتلألؤ وجهه تلالا القمر ليلته البدر، أزهر منور اللون، مشربا بحمرة، لم تزر به مقلعة، لم تعبه ثجلة، أغر أبلج أحور أدعج أكحل أزج، عظيم الهامة، رشيق القامة، مقصدا واسع الجبين، أفنى العينين، أشكل العينين، مقرون الحاجبين، سهل الخدين صلتهم، طويل الزندين، شبح الذراعين، عظيم مشاشة المنكبين، طويل ما بين المنكبين، شثن الكفين، ضخم القدمين، عارى الثديين، خمصان الاخصمين، مخطوط المتيتين (۳)، أهدب الاشفار، كث اللحية، ذا وفرة، وافر السبله، أخضر الشمط، (۱). مناقب آل أبي طالب ۱: ۸۴ - ۸۶ ط ايران و ۱۰۷ - ۱۱۰ ط النجف وفيه: ما عندوا. (۲). القبجة: طائرة تشبه الحجل، يقال لها بالفارسية: كبك. (۳). في المصدر: المتينين. ولعله مصحف المتينين. ضليع الفم (۱) أشم أشنب (۲) مفلج الاسنان، سبط الشعر، دقيق المسربة، معتدل الخلق، مفاض البطن، عريض الصدر، كأن عنقه جيد دمية في صفاء الفضة، سائل الاطراف، منهوس (۳) العقب قصير الحنك، داني الجبهة، ضرب اللحم بين الرجلين، كان في خاصرته انفتاق، فعم الاوصال، لم يكن بالطويل البائن، ولا بالقصير الشائن، ولا بالطويل الممغط، ولا بالقصير المتردد، ولا بالجعد القطط، ولا بالسبط ولا بالمطهم ولا بالمكثم ولا بالابيض الامهق، ضخم الكراديس، جليل المشاش (۴)، كنوز المنخر (۵)، لم يكن في بطنه ولا في صدره شعر إلا موصل ما بين اللبة إلى السرة كالخط، جليل الكتد، أجرد ذا مسربة، وكان أكثر شبيهه في فودي رأسه وكان كفه كف عطار مسها بطيب، رحب الراحة، سبط القصب، وكان إذا رضى وسر فكأن وجهه المرأة، وكان فيه شيء من صور، يخطو تكفؤا، ويمشى الهوينا، يبدؤ القوم إذا سارع إلى خير، وإذا مشى تقلع كأنما ينحدر في صعب، إذا تبسم يتبسم عن مثل المنحدر عن بطون الغمام، وإذا افتر افتر عن سنا البرق إذا تلالا، لطيف الخلق، عظيم الخلق، لين الجانب إذا طلع بوجهه على الناس رأوا جبينه كأنه ضوء السراج المتوقد. كأن عرقه في وجهه اللؤلؤ، وريح عرقه أطيّب من ريح المسك الاذفر، بين كتفيه خاتم النبوة. أبو هريرة: كان يقبل جميعا ويدبر جميعا. جابر بن سمرة: كانت في ساقه (۶) حموشة.

أبو جحيفة: (۷) كان قد سمط عارضاه وعنفقته بيضاء. (۱). رجل ضليع الفم أى عظيمه. وتقدم شرح بعض اللغات المشككة فى الخبر السابق. (۲). فى المصدر: أغنب، أقول: فى القاموس: الغنب كصرد: دارات أو ساط أشداق الغلمان الملايح. (۳). منهوش خ ل. (۴). المشاش جمع المشاشة: النفس أو الطبيعة ورأس العظم اللين. (۵). فى المصدر: أنور المتجرد. وتقدم معناه. (۶). فى المصدر: فى ساقيه. (۷). فى المصدر: أبو جحيفة بتقديم المعجمة وهو الصحيح، اسم وهب بن عبدالله السوائى. يقال له: وهب الخير، صحابى معروف، وصحب امير المؤمنين عليا عليه السلام، مات سنة ۷۴م هانى: رأيت رسول الله صلى الله عليه واله ذا صفائر أربع، والصحيح أنه كان له ذؤابتين، و ومبدأها من هاشم. أنس: ما عدت فى رأس رسول الله صلى الله عليه واله ولحيته إلا أربع عشرة شعرة بيضاء، ويقال سبع عشرة. ابن عمر: إنما كان شبيه نحوا من عشرين شعرة بيضاء. البراء بن عازب: كان يضرب شعره كتفيه. أنس: له لمة إلى شحمة اذنيه. عائشة: كان شعره فوق الوفرة ودون الجمة (۱). بيان: قال الجزرى: فى صفته صلى الله عليه واله كان أزهر اللون، الأزهر: الابيض المستنير، والزهرة والزهرة: البياض النير، وهو أحسن الالوان انتهى. ويقال: زرى عليه، أى عابه، وزرى به، أى تهاون، والمقلة بالضم: الحدقة، وفى رواياتهم بالصاد المهملة والقاف، قال الجزرى: فى حديث ام معبد ولم تر به صقله، أى دقة ونحول، يقال: صقلت الناقة: إذا أضمرت، وقيل: أرادت أنه لم يكن منتفخ الخاصرة جدا، ولا ناحلا جدا، ويروى بالسين على الابدال من الصاد، ويروى صعلة، وهى صغر الرأس، وهى أيضا الدقة والنحول فى البدن، وقال فى قوله: لم تعب ثجلة. أى ضخم بطن، ويروى بالنون والحاء، أى نحول ودقة، وقال الجوهري: الثلجة بالضم: عظم البطن، وسعته، قوله: أغر، أى أبيض صافى اللون، قوله: أبلج، أى مشرق الوجه مسفرة، ذكره الجزرى، وقال الفيروز آبادى: الحور بالتحرك: أن يشتد بياض العين وسواد سوادها، وتستدير حدقتها، وترق جفونها، ويبيض ما حوالها، أو شدة بياضها، وسوادها فى شدة بياض الجسد. وقال: الكحل محركة: أن يعلوا نبات الاشفار سواد خلقه، أو أن يسود مواضع الكحل كحل، كفرح، فهو أكحل، والكحلاء: الشديدة سواد العين، أو التى كأنها مكحولة، وإن لم تكحل، وقال: رجل رشق: حسن القد لطيفه، وقال الجزرى: فى صفته صلى الله عليه واله (۱). مناقب آل أبى طالب ۱: ۱۰۷ و ۱۰۸ ط ايران و ۱۳۵ و ۱۳۶ ط النجف. كان أبيض مقصدا، هو الذى ليس بطويل ولا- قصير ولا- جسيم، كأن خلقه نحى (۱) القصد من الامور، والمعتدل الذى لا- يميل إلى طرفى الافراط والتفريط، وقال فى قوله: أشكل العينين: أى فى بياضها شىء من حمرة، وهو محمود محبوب، يقال: ماء أشكل: إذا خالطه الدم، وقال: فى صفته صلى الله عليه واله كان صلت الجبين، أى واسع، وقيل: الصلت: الاملس، وقيل: البارز، وفى حديث آخر. كان سهل الخدين صلتها، وقال فى صفته صلى الله عليه واله: أنه كان مشبوح الذراعين، أى طويلهما، وقيل: عريضهما، وفى رواية: كان شبح الذراعين، والشبح: مدك الشىء بين أو تاد كالجلد والحبل، وقال الجوهري: رجل مشبوح الذراعين: عريضهما، وكذلك شبح الذراعين بالتسكين، وقال الجزرى: فى صفته صلى الله عليه واله جليل المشاش، أى عظيم رؤوس العظام كالمرفقين والكعبين والركبتين، وقال الجوهري: هى رؤوس العظام اللينة التى يمكن مضغها، قوله: مخطوط المتيتين، لم أجد له معنى، ولعله إما تصحيف الليتين من ليت العنق: صفحته، أو المتين من متنى الظهر، وقال الجزرى: فى صفته صلى الله عليه واله كان أهدب الاشفار، وفى رواية: هدب الاشفار، أى طويل شعر الاجفان، وقال: فيه إنه كان وافر السبله، السبله بالتحريك: الشارب، والجمع السبال، قاله الجوهري: وقال الهروى: هى الشعرات التى تحت اللحي الاسفل، والسبله عند العرب: مقدم اللحية وما أسبل منها على الصدر، وقال فى صفته صلى الله عليه واله: كان أخضر الشمط، أى كانت الشعرات التى شابت منه قد اخضرت بالطيب والدهن المروح انتهى، أقول: الاظهر أن الخضرة كانت للخضاب، وإنما حمل على ذلك لانكار أكثرهم اختضابه صلى الله عليه وآله، وقال فى قوله: مفاض البطن: أى مستوى البطن مع الصدر، وقيل: المفاض ما يكون فيه امتلاء من فيض الاناء، ويريد به أسفل بطنه، وقال فى صفته صلى الله عليه واله: منهوس الكعبين، أى لحمهما قليل، والنهس: أخذ اللحم بأطراف الاسنان، والنهش: الاخذ بجمعها، ويروى منهوس القدمين، وبالشين أيضا، وقال فى صفة موسى عليه السلام: أنه ضرب من الرجال، هو الخفيف اللحم، الممشوق المستدق، وقال الجوهري: الضرب: الرجل الخفيف اللحم، وقال الجزرى فى صفته صلى الله عليه واله: كان فى خاصرتيه انفتاح، أى اتساع، وهو

محمود في (١). في النهاية: انحى به الرجال، مذموم في النساء، وقال: في صفته صلى الله عليه واله كان فعم الاوصال، أى ممتلى الاعضاء، يقال: فعمت الاناء وأفعمته: إذا بالغت في ملئه، وقال في الباین: أى المفرط طولاً الذى بعد عن قد الرجال الطوال، وقال: المطهم: المنتفخ الوجه، وقيل: الفاحش السمن، وقيل: النحيف الجسم، وهو من الاضداد، وقال: المكثم من الوجوه: القصير الحنك، الدانى الجبهه، المستدير مع خفه اللحم، أراد أنه كان أسيل الوجه ولم يكن مستديراً، وقال: الامهق: الكريه البياض كلون الجص: يريد أنه كان نير البياض، وقال: الكتد بفتح التاء وكسرها: مجتمع الكتفين، وهو الكاهل، وقال: الاجرد: الذى ليس على بدنه شعر، ولم يكن كذلك، وإنما أراد به أن الشعر كان فى أماكن من بدنه، كالمسربله، والساعدين والساقين، فإن ضد الاجرد الاشعر، وهو الذى على جميع بدنه شعر، وقال فى فودى رأسه: أى ناحيته، كل واحد منهما فود، وقيل: الفود: معظم شعر الرأس، وقال: الهوينا تصغير الهونى، تأنيث الهون، والغرض اللين، والتثيت، قوله: كان يقبل جميعاً، قد عرفت ما قيل فيه، وقد سمعت بعض مشائخى يقول: إنه كناية عن ضخامة جسمه، ورفاهة بدنه صلى الله عليه واله، أى كان لا يمكنه تحريك الرأس إلا بتحريك البدن، وهو من علامات الشجاعه كما هو المشاهد فى المعروفين بها، والحموشه: الدقه، وقال الجزرى: فيه أنه كان فى عنفته شعرات بيض، العنقه: الشعر الذى فى الشفه السفلى، وقيل: الشعر الذى بينها وبين الذقن انتهى، والصفائر: الذوائب المنسوجه، وقال الجزرى: فيه ما رأيت ذالمه أحسن من رسول الله صلى الله عليه واله، اللمه: من شعر الرأس دون الجمه، وسميت بذلك لأنها ألت بالمنكبين، فإذا زادت فهى الجمه: فقال: الجمه من شعر الرأس: ما سقط على المنكبين (١). ٢١ - شى: فى روايه صفوان الجمال، عن أبى عبدالله عليه السلام وعن سعد الاسكاف عن أبى جعفر عليه السلام: جاء أعرابى أحد بنى عامر فسأل عن النبى صلى الله عليه واله فلم يجده، قالوا: هو يفرج (٢)، فطلبه فلم يجده، قالوا: هو بمنى، قال: فطلبه فلم يجده، فقالوا: هو (١). تقدم شرح سائر اللغات الغريبه فى الاحاديث السابقه (٢). هكذا فى نسخه المصنف، وفى المطبوع: بقزح وهو الصحيح، قال ياقوت: قزح بضم أوله وفتح ثانيه، وحاء مهملة: القرن الذى يقف الامام عنده بالمزدلفه عن يمين الامام، وهو الميقده وهو الموضع الذى كانت توقد فيه النيران فى الجاهليه، وهو موقف قريش فى الجاهليه، اذ كانت لا تقف بعرفه انتهى، وفى المجمع: قزح كصرد: اسم جبل بالمزدلفه، قال الشيخ (أى الطوسى): هو جبل هناك يستحب الصعود عليه بعرفه، فطلبه فلم يجده، قالوا: هو بالمشاعر، قالوا: (١) فوجده فى الموقف، قال: حلوا لى النبى صلى الله عليه واله، فقال الناس: يا أعرابى ما أنكرك، إذا وجدت النبى صلى الله عليه واله وسط القوم وجدته مفخماً، قال: بل حلوه لى حتى لا أسأل عنه أحداً، قالوا: فإن نبى الله أطول من الربعه، وأقصر من الطويل الفاحش، كأن لونه فضه وذهب، أرجل الناس جمه، وأوسع الناس جبهه، بين عينيه غره، أقتى الانف، واسع الجبين، كث اللحيه، مفلج الاسنان، على شفته السفلى خال، كأن رقبته إبريق فضه، بعيد ما بين مشاشه المنكبين، كأن بطنه وصدرة سبل (٢) سبط البنان، عظيم البرائن، إذا مشى مشى متكفناً وإذا التفت التفت بأجمعه، كأن يده من لينها متن أرنب، إذا قام مع إنسان لم يفتل حتى يفتل صاحبه، وإذا جلس لم يحل حبوته (٣) حتى يقوم جليسه، فجاء الاعرابى فلما نظر إلى النبى صلى الله عليه واله عرفه، قال بمحجنه (٤) على رأس ناقه رسول الله صلى الله عليه واله عند ذنب ناقته فأقبل الناس تقول: ما أجرأك يا أعرابى؟ قال النبى صلى الله عليه واله: دعوه فإنه أرب (٥)، ثم قال: ما حاجتك؟ قال: جاءتنا رسلك تقيموا الصلاه، وتؤتوا الزكاه، وتحجوا البيت، وتغتسلوا من الجنابه، وبعثنى قومى إليك رائداً، أبغى (٦) أن أستحلفك وأخشى أن تغضب، قال: لا أغضب، إني أنا الذى سمانى الله فى التوراه والانجيل محمد رسول الله، المجتبى المصطفى، ليس (١). قال خ ل (٢). سواء خ ل (٣). الحبوه بالفتح والضم: ما يحتبى به أى يشتمل به من ثوب أو عمامه (٤). لعل المعنى: مال أو أشار بمحجنه. والمحجن: العصا المنعطفه الرأس، أو كل معطوف الرأس على الاطلاق (٥). أديب خ ل (٦). أى أطلب بفحاش ولا سخاب فى الاسواق، ولا يتبع السيئه السيئه، ولكن يتبع السيئه الحسنه، فسلى عما شئت، وأنا الذى سمانى الله فى القرآن: ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك فسل عما شئت، قال: إن الله الذى رفع السماوات بغير عمد هو أرسلك؟ قال: نعم هو أرسلنى، قال: بالله الذى قامت السماوات بأمره هو الذى أنزل عليك الكتاب، وأرسلك بالصلاه المفروضه، والزكاه المعقوله؟ قال: نعم، قال: وهو أمرك بالاعتسال من الجنابه وبالحدود كلها؟ قال: نعم،

قال: فإننا آمنّا بالله ورسله وكتابه واليوم الآخر والبعث والميزان والموقف والحلال والحرام صغيره وكبيره، قال: فاستغفر له النبي صلى الله عليه واله ودعا (١). توضيح: قال الجزري: في صفته صلى الله عليه واله أطول من المربع، هو بين الطويل والقصير، يقال: رجل ربةً ومربع، وقال الفيروزآبادي: البرثن كقنفذ: الكف مع الأصابع، ومخلب الاسد، أو هو للسبع كالاصبع للانسان. وقال الكازروني: في رواية، عن علي عليه السلام يصفه صلى الله عليه واله لـاعرابي: إذا نظرت إلى رسول الله صلى الله عليه واله عرفته ليس بالطويل المتثنى، ولا القصير الفاحش، أبيض مشرب حمرة، ربةً، أحسن الناس، شعره إلى شحمة أذنه، عريض الجبهة، ضخم العينين، أقرن الحاجبين مفلج الثنايا، أسيل الخد، كث اللحية، على شفته السفلى خال، كأن عنقه إبريق فضة، بعيد ما بين المنكبين، ضخم البرائن. كذا جاء في الرواية، وقال بعض علمائنا: وأظن الصواب: ضخم الكراديس ليس على ظهره ولا بطنه إلا شعر كقضب الفضة يجري، شثن الكفين، كأن كفه من لينها متن أرنب، إذا مشى مشى متقلعا، كأنه يهبط من صعب، وإذا التفت التفت بأجمعه، وإذا صوفح لم ينزع يده حتى ينزع الآخر، وإذا احتبى إليه رجل لم يحل حبوته حتى يكون الرجل هو الذي يحل حبوته، وإذا ضحكك تبسم، يجزي بالحسنه الحسنه، وبالسيئه الحسنه، ليس بسخاب في الاسواق. ثم قال: المتثنى: الذاهب طولاً يستعمل في طول لا عرض له، لا يتمسك طوله من غير عرض كأنه ينحني، قوله: إذا احتبى إليه رجل، من عادة العرب إذا جلس (١). تفسير العياشي: مخطوط. أحدهم متمكنا أن يحتبى بثوبه، فإذا أراد أن يقوم حل حبوته، يعنى إذا جلس إليه رجل لم يقم من عنده حتى يكون الرجل هو الذي يبدء بالقيام انتهى (١). وقال الجزري: فيه أن رجلا اعترض النبي صلى الله عليه واله يسأله، فصاح به الناس فقال: دعوا الرجل أرب ماله، في هذه اللفظة ثلاث روايات: أحدها أرب بوزن علم، ومعناها الدعاء عليه، أى اصيبت آرابه (٢) وسقطت، وهى كلمة لا يراد بها وقوع الامر، كما يقال: تربت يداك وقاتلك الله، وإنما ذكر في معنى التعجب، وفي هذا الدعاء من رسول الله صلى الله عليه واله قولان: أحدهما تعجبه من حرص المسائل ومزاحمته، والثاني لما رآه بهذه الحال من الحرص غلبه طبع البشرية فدعا عليه (٣)، وقيل: معناه احتاج فسأل، من أرب الرجل: إذا احتاج، ثم قال: ماله، أى أى شئ به وما يريد، والرواية الثانية: أرب ماله بوزن جمل (٤)، أى حاجة له، وما زائدة للتقليل، أى له حاجة يسيرة، وقيل: معناه حاجة جاءت به، فحذف، ثم سأل فقال: ماله، والرواية الثالثة: أرب بوزن كتف، والارب: الحاذق الكامل، أى هو أرب، فحذف المبتدأ، ثم سأل فقال: ماله؟ أى ما شأنه، ومثله الحديث الآخر: أنه جاءه رجل فقال: دلنى على عمل يدخلنى الجنة، فقال: أرب ما له؟ أى أنه ذو خبرة وعلم انتهى. اقول: كان فى المنقول منه دعوه فإنه أديب بالبدال المهملة والياء المثناة، ثم الموحدة، وكان يحتمل الرأء أيضا، وقد عرفت مما نقلنا تصحيحه وتوجيهه. ٢٢ - كا: العدة، عن سهل، عن محمد بن حسن بن شمون، عن علي بن محمد النوفلى، عن أبى الحسن عليه السلام قال ذكرت الصوت عنده، فقال: إن علي بن الحسين عليه السلام كان يقرء (٥) فربما يمر (٦) به المار فصعق من حسن صوته، وإن الامام لو أظهر من ذلك (١). المنتقى فى مولود المصطفى: الفصل الرابع فى جامع أوصافه صلى الله عليه وآله. (٢). آراب جمع الارب: العضو. (٣). وذلك يصح عند من يرى جواز غلبه طبع البشرية عليه كالجزري وأمثاله وأما الامامية فهم لا يجوزون ذلك. (٤). فى النهاية: بوزن حمل. (٥). يقرء القرآن خ ل. (٦). مر خ ل وهو الموجود فى المصدر. شيئا لما احتمله الناس من حسنه، قلت: ولم يكن رسول الله صلى الله عليه واله يصلى بالناس ويرفع صوته بالقرآن؟ فقال: إن رسول الله صلى الله عليه واله كان يحمل الناس من خلفه (١) ما يطيقون (٢). ٢٣ - كا: عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن سيف، عن عمرو بن شمر، عن جابر قال: قلت لابي جعفر عليه السلام: صف لى نبى الله صلى الله عليه واله، قال: كان نبى الله أبيض مشرب حمرة، أدعج العينين، مقرون الحاجبين، شثن الاطراف، كأن الذهب أفرغ على برائنه، عظيم مشاشه المنكبين، إذا التفت يلتفت جميعا من شدة استرساله، سربته (٣) سائلة من لبتة إلى سرتة كأنها وسط الفضة المصفاء، وكان عنقه إلى كاهله إبريق فضة، يكاد أنفه إذا شرب أن يرد الماء، وإذا مشى تكفأ كأنه ينزل فى صعب، لم ير مثل نبى الله صلى الله عليه وآله قبله ولا بعده صلى الله عليه واله (٤). بيان: قوله عليه السلام: كأن الذهب افرغ على برائنه، لعل المراد وصف صلابه كفه صلى الله عليه واله وشدة قبضه مع عدم يبس ينافى سهولة القبض، فإن الذهب لها جهة صلابه ولين، ويحتمل أن يكون التشبيه فى الحمرة أو فى

النور، وفي إعلام الوري: على تراقبه، وقد مر مثله. قوله عليه السلام: من شدة استرساله، الاستيناس والطمانينة إلى الانسان، والثقة به فيما يحدثه ذكره الجزري، وهذا يدل على أن التفاته صلى الله عليه واله جميعا إنما كان لعدم نخوته، وشدة لطفه، وحسن خلقه، لا- كما ظنه الا-كثر أنه إنما كان يفعل ذلك لمئاته ووقاره كما مر، والسربة بالضم: الشعر وسط الصدر إلى البطن. وقوله عليه السلام: كأنها وسط الفضة، تشبيه بليغ، حيث شبه هذا الخيط من الشعر في وسط البطن بما يتخيل الانسان من خط أسود في وسط الفضة المصقولة إذا كانت فيها حديبة فلا تغفل. (١). من خلقه خ ل. (٢). الاصول ٢: ١٥٦. (٣). سرته خ ل. أقول: هو مصحف. (٤). الاصول ١: ٤٤٣. ٢٤ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن حماد، عن أيوب بن هارون، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قلت له: أكان رسول الله صلى الله عليه واله يفرق شعره؟ قال: لا، لأن رسول الله صلى الله عليه واله (١) كان إذا طال شعره كان إلى شحمة اذنه (٢). ٢٥ - كا: العدة، عن سهل، عن محمد بن عيسى، عن عمرو بن إبراهيم، عن خلف ابن حماد، عن عمرو بن ثابت، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قلت: إنهم يروون أن الفرق من السنة، قال: من السنة، قلت: يزعمون أن النبي صلى الله عليه واله فرق، قال: ما فرق النبي صلى الله عليه واله ولا كانت الانبياء تمسك الشعر (٣). ٢٦ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي نصر، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: الفرق من السنة؟ قال: لا، قلت: فهل فرق رسول الله صلى الله عليه واله؟ قال: نعم، قلت: كيف فرق رسول الله صلى الله عليه واله وليس من السنة؟ قال: من أصابه ما أصاب رسول الله صلى الله عليه واله يفرق كما فرق رسول الله صلى الله عليه واله وإلا فلا (٤)، قلت: كيف؟ قال: إن رسول الله صلى الله عليه واله لما صد (٥) عن البيت وقد كان ساق الهدى وأحرم (٦) أراه الله الرؤيا بالحق لتدخلن المسجد الحرام إن شاء الله آمنين محلقيين رؤوسكم ومقصرين لا تخافون فعلم رسول الله صلى الله عليه واله أن الله سيفي له بما أراه، فمن ثم وفر ذلك الشعر الذي كان على رأسه حين أحرم، انتظارا لحلقه في الحرم حيث وعده الله عزوجل، فلما حلقه لم يعد في توفير الشعر، ولا كان ذلك من قبله صلى الله عليه واله (٧). ٢٧ - كا: عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن (١). في المصدر: ان رسول الله صلى الله عليه وآله. (٢). فروع الكافي ٢: ٢١٥.

(٣). فروع الكافي ٢: ٢١٥. (٤). في المصدر: كما فرق رسول الله صلى الله عليه فقد أصاب سنة رسول الله صلى الله عليه وآله والا فلا. (٥). أى منع. (٦). في المصدر: وأحرم وأراه الله الرؤيا التي أخبره الله بها في كتابه، إذ يقول: لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق اه. (٧). فروع الكافي ٢: ٢١٥. سنن، عن ابن مسكان، عن إسماعيل بن عمار، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا روئى في الليلة الظلماء روئى له نور كأنه شقة قمر (١). أقول: قال الكازرونى فى المتقى: روى عن على عليه السلام كان النبي صلى الله عليه واله ضخم الرأس، عظيم العينين، هذب الاشفار، مشرب العينين، حمرة، كث اللحية، أزهر اللون، شثن الكفين والقدمين، إذا مشى تكفأ كأنما يمشى فى صعد، وإذا التفت إلتفت جميعا. وفى رواية عنه عليه السلام أيضا قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله أبيض مشربا بياضه حمرة، أهدب الاشفار، أسود الحدقة، لا قصير ولا طويل، وهو إلى الطول أقرب، لا جعد ولا سبط عظيم المناكب، فى صدره مسربة، شثن الكف والقدم، كأن عرقه اللؤلؤ، إذا مشى تكفأ كأنه يمشى فى صعد، لم أر قبله ولا بعده مثله صلى الله عليه واله. وعنه عليه السلام أيضا: قال: ليس بالذاهب طولا، وفوق الربة، إذا جاء مع القوم غمرهم، أبيض ضخم الهامة، أغر أبلج، أهدب الاشفار، شثن الكفين والقدمين، إذا مشى يتقلع كأنما ينحدر من صعب، كأن العرق فى وجهه اللؤلؤ، لم أر قبله ولا بعده مثله، بأبى هو وامى صلى الله عليه واله. وفى رواية عنه عليه السلام أيضا: لم يكن بالطويل الممغط، ولا القصير المتردد، كأنه ربة من القوم، ولم يكن بالجعد القطط، ولا- بالسبط، كان جعدا رجلا، ولم يكن بالمطهم ولا المكثم، وكان فى الوجه تدوير (٢)، أبيض مشرب، أدعج العينين، أهدب الاشفار، جليل المشاش والكتد، أجرد، شثن الكفين والقدمين، إذا مشى يتقلع كأنما يمشى فى صعب، وإذا التفت التفت جميعه، بين كتفيه خاتم النبوة، وهو خاتم النبيين، أجود الناس كفا، وأرحب الناس صدرا، وأصدق الناس لهجة، وأوفى الناس ذمة، وألينهم عريكة، وأكرمهم عشرة، من رآه بديهة هابه، ومن خالطه معرفة أحبه، يقول ناعته: لم أر قبله ولا بعده

مثله (۱). اصول الكافي ۱: ۴۴۶. (۲). تدويرا خ ل. ثم قال: وقد فسر الاصمعي هذا الحديث فقال: الممغط: الذاهب طولاً ويروى هذا بالغين والعين، والمتردد: الداخل بعضه في بعض قصرًا، والمطمهم: البادن الكثير اللحم، والمكلثم: المدور الوجه كذا ذكره الاصمعي، وقال غيره: المكلثم من الوجه: القصير الحنك، الداني الجبهة، المستدير الوجه، ولا يكون إلا مع كثرة اللحم، وقال أبو عبيد: كان أسيلًا ولم يكن مستدير الوجه، وهذا الاختلاف يكون إذا لم يكن بعده قوله: وكان في الوجه تدوير، والوجه أن يقال: لم يكن بالاسيل جدا، ولا-المدور مع إفراط التدوير، كان بين المدور والاسيل، كأحسن ما يكون، إذ كل شيء من خلقه كان معتدلاً، والإفراط غير مستحب في شيء. وعن جابر بن سمرة قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله ضليع الفم، أشكل العينين، منهوش العقب. قال الراوي: قلت لسماك راويه عن جابر: ما معنى ضليع الفم؟ قال: عظيم الفم، قلت: ما أشكل العينين؟ قال: طويل شق العين، قلت: ما منهوش العقب؟ قال: قليل لحم العقب، والمنهوش بالسین المهملة: قليل اللحم أيضاً، ويروى بالحرفين. وعن ابن عباس قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله أفلج الثنيتين، إذا تكلم رأى كالتور يخرج من بين ثنياه. وعن أنس قال: ما عدت في رأس رسول الله صلى الله عليه واله ولحيته إلا أربع عشرة شعرة بيضاء. وقيل لجابر بن سمرة: كان في رأس رسول الله صلى الله عليه واله شيب؟ قال: لم يكن في رأس رسول الله صلى الله عليه واله شيب إلا شعرات في مفرق رأسه، إذا دهن واراهن الدهن. وقال عبدالله بن بشر: كان في عنقه شعرات بيض. وعن ابن عمر قال: كان شيب رسول الله صلى الله عليه واله نحو من عشرين شعرة. وفي الترمذي عن أبي رمته قال: أتيت النبي صلى الله عليه واله فرأيت الشيب أحمر. وعن أنس قال: ما شممت رائحة قط مسكة ولا عنبرة أطيب من رائحة النبي صلى الله عليه واله، ولا مسست شيئاً قط خزة ولا حريرة ألين من كف رسول الله عليه السلام، وقال أنس: كنا نعرف رسول الله صلى الله عليه واله إذا أقبل بطيب ريحه. وعن أبي هريرة: إن رجلاً أتى النبي صلى الله عليه واله فقال: يا رسول الله إنى زوجت ابنتي وإنى أحب أن تعينني بشيء، فقال: ما عندنا شيء، ولكن إذا كان غدا فتعال وجئني بقارورة واسعة الرأس، وعود شجر، وآية (۱) بيني وبينك أنى أجيب الباب، فأتاه بقارورة واسعة الرأس وعود شجر، فجعل رسول الله صلى الله عليه واله يسلم العرق من ذراعيه حتى امتلأت القارورة، فقال: خذها وأمر ابنتك إذا أرادت أن تطيب أن تغمس العود في القارورة وتطيب بها، وكانت إذا تطيبت شم أهل المدينة ذلك الطيب، فسموا بيت المتطيبين. وذكر البخاري في تاريخه الكبير عن جابر قال: لم يكن النبي صلى الله عليه واله يمر في طريق فتبعه أحد إلا عرف أنه سلكه من طيبه. وذكر إسحاق بن راهويه أن ذلك رائحته بلا طيب. وروى أنه صلى الله عليه واله كان إذا أراد أن يتغوط انشقت الأرض فابتلعت غائظه وبوله، وفاحت لذلك رائحة طيبة (۲). ۲۸ - ل، لى: محمد بن أحمد الاسدي، عن عبدالله بن زيدان، وعلى بن العباس البجليين، عن أبي كريب، عن معاوية بن هشام، عن شيبان (۳)، عن عكرمة، عن ابن عباس قال: قال رجل: يا رسول الله أسرع إليك الشيب، قال: شيبني هود والواقعة والمرسلات وعم يتسائلون (۴). ۲۹ - ما: ابن مخلد، عن ابن السماك عن يحيى بن أبي طالب، عن حماد بن سهيل (۵)، عن أبي نعيم، عن سفيان، عن ربيعة قال: سمعت أنسا يقول: كان في رأس رسول الله صلى الله عليه واله ولحيته عشرون طاقة بيضاء (۶). (۱). في المصدر: إيه، أى انطق بكلمة (۲). المنتقى في مولود المصطفى: الفصل الرابع في جامع أوصافه صلى الله عليه وآله (۳). في الخصال: شيبان، عن أبي إسحاق، عن عكرمة (۴). الامالى: ۱۴۱، الخصال ۱: ۹۳، وفي الخصال: أبوبكر بدل رجل (۵). في المصدر: حماد بن سهل الثوري، وأسقط يحيى بن أبي طالب (۶). أمالى ابن الشيخ: ۲۴۶. وفيه: ما كان ۳۰ - ع: أبي، عن سعد، عن ابن هاشم، عن ابن المغيرة، عن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: استأذنت زليخا على يوسف - وساق الحديث إلى أن قال -: قال لها: يا زليخا ما الذى دعاك إلى ما كان (۱)؟ قالت: حسن وجهك يا يوسف، فقال: كيف لو رأيت نيبا يقال له: محمد، يكون في آخر الزمان أحسن منى وجهها، وأحسن منى خلقها، وأسمح منى كفا، قالت: صدقت، قال: وكيف علمت أنى صدقت، قالت: لانك حين ذكرته وقع حبه فى قلبى، فأوحى الله عزوجل إلى يوسف: أنها قد صدقت، وقد أحببتها (۲) لحبها محمداً، فأمره الله تبارك وتعالى أن تزوجها (۳). ۳۱ - ص: بإسناده، إلى الصدوق عن عبدالله بن حامد، عن محمد بن حمدويه، عن محمد بن عبدالكريم، عن وهب بن جرير، عن أبيه، عن محمد بن إسحاق، عن عبدالله بن عبدالرحمن بن أبي الحسين، عن شهر

بن حوشب قال: لما قدم رسول الله صلى الله عليه واله المدينة أتاه رهط من اليهود، فقالوا: إنا سائلوك عن أربع خصال - وساق الحديث إلى أن قال - قالوا: أخبرنا عن نومك كيف هو؟ قال: أنشدكم بالله هل تعلمون من صفة هذا الرجل الذي تزعمون أنى لست به تنام عينه وقلبه يقظان؟ قالوا: اللهم نعم، قال: وكذا نومي. الخبر (٤). ٣٢ - كا: حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد الكندي، عن أحمد بن الحسن الميثمي، عن أبان بن عثمان، عن نعمان الرازي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: انهزم الناس يوم احد عن رسول الله صلى الله عليه واله، فغضب غضبا شديدا، قال: وكان إذا غضب انحدر عن جبينه (٥) مثل (١). في المصدر: إلى ما كان منك. (٢). في المصدر: وإني قد أحببتها. (٣). علل الشرائع: ٣٠ وفيه: أن يتزوجها. (٤). قصص الانبياء: مخطوط، واخرجه المصنف بتمامه في كتاب الاحتجاجات، راجع ج ٩: ٣٠٧. (٥). في المصدر: عن جبينه. اللؤلؤ من العرق (١). ٣٣ - كتاب الغارات: لابراهيم بن محمد الثقفي بإسناده عن إبراهيم بن محمد من ولد علي عليه السلام قال: كان علي عليه السلام إذا نعت النبي صلى الله عليه واله قال: لم يك بالطويل الممغط، ولا القصير المتردد، وكان ربعة من القوم، ولم يك بالجعد القلط ولا السبط، كان جعدا رجلا، ولم يك بالمطهم ولا المكثم، وكان في الوجه تدويرا، أبيض مشرب، أدعج العين، أهدب الاشفار، جليل المشاش والكتند، أجرد ذا مسربه، شثن الكفين والقدمين، إذا مشى تقلع كأنما يمشى في صيب، وإذا التفت التفت معا، بين كتفيه خاتم النبوة وهو خاتم النبيين، أجود الناس كفا، وأجره الناس صدرا، وأصدق الناس لهجة وأوفى الناس ذمة، وألينهم عريكة (٢)، وأكرمهم عشيرة (٣)، بأبي من لم يشع ثلاثا متواليه من خبز بر حتى فارق الدنيا، ولم ينخل دقيقة (٤). أقول: قد مضت الاخبار في وصف خاتم النبوة في الابواب السابقة فلا نعيدها.

مكارم أخلاقه وسيره وسننه وما أدبه الله تعالى به

الآيات: آل عمران ٣: فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم في الامر فإذا عزمت فتوكل على الله إن الله يحب المتوكلين. ١٥٩. الانعام ٦: قل لا أقول لكم عندى خزائن الله ولا أعلم الغيب ولا أقول لكم إنى ملك إن أتبع إلا ما يوحى إلى. ٥٠ (١). روضة الكافي: ١١٠. (٢). العريكة: الطبيعة. (٣). عشرة خ ل. (٤). الغارات: لم يطبع إلى آلان، وما ظفرت بنسخته. الاعراف ٧: خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلين. ١٩٩ التوبة ٩: ومنهم الذين يؤذون النبي ويقولون هو اذن قل اذن خير لكم يؤمن بالله ويؤمن للمؤمنين ورحمة للذين آمنوا منكم. ٦١ النحل ١٦: واصبر وما صبرك إلا بالله ولا تحزن عليهم ولا تك في ضيق مما يمركون. ١٢٧ الكهف ١٨: فلعلك باخع نفسك على آثارهم إن لم يؤمنوا بهذا الحديث أسفا. ٦ وقال تعالى: فلا تمار فيهم إلا مراء ظاهرا ولا تستفت فيهم منهم أحدا - ولا تقولن لشيئ إني فاعل ذلك غدا - إلا أن يشاء الله واذكر ربك إذا نسيت وقل عسى أن يهدين ربي لأقرب من هذا رشدا. ٢٢ - ٢٤ طه ٢٠: ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى - إلا تذكرة لمن يخشى. ١ - ٣ وقال تعالى: فاصبر على ما يقولون وسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل غروبها ومن آناء الليل فسبح وأطراف النهار لعلك ترضى - ولا تمدن عينيك إلى ما متعنا به أزواجا منهم زهرة الحياة الدنيا لنفتنهم فيه ورزق ربك خير وأبقى - وأمر أهلک بالصلوة واصطبر عليها لا نسألك رزقا نحن نرزقك والعاقبة للتقوى. ١٣٠ - ١٣٢ الشعراء ٢٦: وأنذر عشيرتک الاقربين - واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين - فإن عصوك فقل إني برئ مما تعملون - وتوكل على العزيز الرحيم - الذى يراک حين تقوم - وتقلبک فى الساجدين - إنه هو السميع العليم. ٢١٤ - ٢٢٠ النمل ٢٧: ولا تحزن عليهم ولا تكن فى ضيق مما يمكرون. ٧٠ إلى قوله تعالى: فتوكل على الله إنک على الحق المبین. ٧٩ وقال تعالى: إنما امرت أن أعبد رب هذه البلدة الذى حرّمها وله كل شئ وامرت أن أكون من المسلمين - وأن أتلو القرآن. ٩١ و ٩٢ العنكبوت ٢٨: اتل ما أوحى إليك من الكتاب وأقم الصلوة إن الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر ولذكر الله أكبر والله يعلم ما تصنعون. ٤٥ الروم ٣٠: فاصبر إن وعد الله حق ولا يستخفنك الذين لا يوقنون. ٦٠ الاحزاب ٣٣: وبشر المؤمنين بأن لهم من الله فضلا كبيرا - ولا تطع الكافرين والمنافقين ودع أذاهم وتوكل على الله وكفى بالله وکیلا. ٤٧ و ٤٨ فاطر ٣٥: فلا تذهب نفسك عليهم حسرات إن الله عليم بما يصنعون. ٨ يس ٣٦: وما علمناه الشعر وما ينبغي له إن هو

إلا- ذكر قرآن مبین. ٩٦ إلى قوله تعالى: فلا- يحزنك قولهم إنا نعلم ما يسرون وما يعلنون. ٧٦ المؤمن ٤٠: فاصبر إن وعد الله حق واستغفر لذنبك وسبح بحمد ربك بالعشى والابكار. ٥٥ السجدة ٤١: ولا تستوى الحسنه ولا السيئه إرفع بالتي هي أحسن فإذا الذي بينك وبينه عداوة كأنه ولي حميم - وما يلقاها إلا الذين صبروا وما يلقاها إلا ذو حظ عظيم - وإما ينزغتك من الشيطان نزع فاستعد بالله إنه هو السميع العليم. ٣٤ - ٣٦ الزخرف ٤٣: وقيله يا رب إن هؤلاء قوم لا يؤمنون - فاصفح عنهم وقل سلام فسوف يعلمون. ٨٨ و ٨٩ الاحقاف ٤٦: فاصبر كما صبر اولو العزم من الرسل ولا تستعجل لهم كأنهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا إلا ساعة من نهار بلاغ فهل يهلك إلا القوم الفاسقون. ٣٥ محمد ٤٧: فاعلم أنه لا- إله إلا- الله واستغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات والله يعلم متقلبكم ومثواكم. ١٩ ق ٥٠: فاصبر على ما يقولون وسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل الغروب - ومن الليل فسبحه وأدبار السجود. ٣٩ و ٤٠ إلى قوله تعالى: نحن أعلم بما يقولون وما أنت عليهم بجبار فذكر بالقرآن من يخاف وعيد. ٤٥ الطور ٥٢: وصبر لحكم ربك فإنك بأعيننا وسبح بحمد ربك حين تقوم ومن الليل فسبحه وإدبار النجوم. ٤٨ و ٤٩ القلم ٦٨: ن والقلم وما يسطرون - ما أنت بنعمة ربك بمجنون - وإن لك لأجرا غير ممنون - وإنك لعلى خلق عظيم - فستبصر ويبصرون - بأيكم المفتون. ١ - ٦ إلى قوله تعالى: فاصبر لحكم ربك ولا تكن كصاحب الحوت إذ نادى وهو مكظوم. ٤٨ المعارج ٧٠: فاصبر صبيرا جميلا. ٥ الجن ٧٢: قل إنما أَدعو ربي ولا اشرك به أحدا - قل إني لا أمك لكم ضرا ولا رشدا - قل إني لن يجيرني من الله أحد ولن أجد من دونه ملتحدا - إلا بلاغا من الله ورسالاته ومن يعص الله ورسوله فإن له نار جهنم خالدين فيها أبدا - حتى إذا رأوا ما يوعدون إما العذاب وإما الساعة (١) فسيعلمون من أضعف ناصرا وأقل عددا - قل إن أدري أقرب ما توعدون أم يجعل له ربي أمدا - عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا - إلا من ارتضى من رسول فإنه يسلك من بين يديه ومن خلفه رصدا - ليعلم أن قد أبلغوا رسالات ربهم وأحاط بما لديهم وأحصى كل شيء عددا. ٢١ - ٢٨ المزمل: يا أيها المزمل - قم الليل إلا قليلا - نصفه أو انقص منه قليلا - أو زد عليه ورتل القرآن ترتيلا - إنا سنلقى عليك قولاً ثقيلا - إن ناشئة الليل هي أشد وطأ وأقوم قيلا - إن لك في النهار سبحا طويلا - واذكر اسم ربك وتبتل إليه تبتيلا - رب المشرق والمغرب لا- إله إلا- هو فاتخذه وكيلا - واصبر على ما يقولون واهجرهم هجرا جميلا - وذرنى والمكذبين اولى النعمة ومهلهم قليلا. ١ - ١١ إلى قوله تعالى: إن ربك يعلم أنك تقوم أدنى من ثلثي الليل ونصفه وثلثه وطائفة من الذين معك والله يقدر الليل والنهار علم أن لن تحصوه فتاب عليكم فاقرأوا ما تيسر من القرآن علم أن سيكون منكم مرضى وآخرون يضربون في الأرض يبتغون من فضل الله وآخرون يقاتلون في سبيل الله فاقروا ما تيسر منه. ٢٠(١). هكذا في النسخة، وهو وهم، قوله: اما العذاب واما الساعة زائدة والمصحف الشريف خال عنها. المدثر ٧٤: يا أيها المدثر - قم فأندر - وربك فكبر - وثيابك فطهر - والرجز فاهجر - ولا تمنن تستكثر - ولربك فاصبر. ١ - ٧ الدهر ٧٦: إنا نحن نزلنا عليك القرآن تنزيلا - فاصبر لحكم ربك ولا تطع منهم آثما أو كفورا - واذكر اسم ربك بكرة وأصيلا - ومن الليل فاسجد له وسبحه ليلا طويلا. ٢٣ - ٢٦ تفسير: قال الطبرسي رحمه الله: فيما رحمة ما زائدة من الله لنت لهم أي أن لينك لهم مما يوجب دخولهم في الدين ولو كنت فظا أي جافيا سئ الخلق غليظ القلب أي قاسي الفؤاد، غير ذي رحمة لانفضوا من حولك لتفرق أصحابك عنك، فاعف عنهم ما بينك وبينهم واستغفر لهم ما بينهم وبينى (١) وشاورهم في الامر أي استخراج آرائهم، واعلم ما عندهم، واختلف في فائدة مشاورته إياهم مع استغنائهم بالوحي على أقوال: أحدها: أن ذلك على وجه التطييب لنفوسهم، والتألف لهم، والرفع من أقدارهم. وثانيها: أن ذلك ليقنتدى به امته في المشاورة، ولا يرونها نقيصة، كما مدحوا بأن أمرهم شورى بينهم (٢). وثالثها: أن ذلك لامرين: لاجلال أصحابه، وليقتدى امته به في ذلك. ورابعها: أن ذلك ليتمتعنهم بالمشاورة، ليتميز الناصح من الغاش. وخامسها: أن ذلك في امور الدنيا، ومكائد الحرب، ولقاء العدو، وفي مثل ذلك يجوز أن يستعين بآرائهم فإذا عزمت أي فإذا عقدت قلبك على الفعل وإمضائه، ورووا عن جعفر بن محمد، وعن جابر بن يزيد فإذا عزمت بالضم، فالمعنى إذا عزمت لك ووقفتك وأرشدتك فتوكل على الله أي فاعتمد على الله، وثق به، وفوض أمرك إليه، وفي هذه الآية دلالة على تخصيص (٣) نبينا صلى الله عليه واله بمكارم الاخلاق، ومحاسن الافعال، (١). زاد في المصدر: وقيل: معناه

فاعف عنهم فرارهم من احد واستغفر لهم من ذلك الذنب.(۲). الشورى: ۳۸.(۳). فى المصدر: اختصاص نبينا صلى الله عليه وآله ومن عجيب أمره أنه كان أجمع الناس لدواعى الترفع، ثم كان أدناهم إلى التواضع، و ذلك أنه صلى الله عليه واله كان أوسط الناس نسبا، وأوفرهم حسبا، وأسخاهم وأشجعهم وأزكاهم وأفصحهم، وهذه كلها من دواعى الترفع، ثم كان من تواضعه أنه كان يرفع الثوب، ويخفف النعل، ويركب الحمار، ويعلف الناضح (۱)، ويجب دعوة المملوك، ويجلس فى الارض، ويأكل فى الارض (۲)، وكان يدعو إلى الله من غير زبر ولا كهر (۳) ولا زجر، ولقد أحسن من مدحه فى قوله.

فما حملت من ناقة فوق ظهرها أبر وأوفى ذمه من محمد (۴).

وفى قوله تعالى: قل لا أقول لكم عندى خزائن الله أى خزائن رحمته، أو مقدوراته، أو أرزاق الخلائق ولا أعلم الغيب الذى يختص الله تعالى بعلمه، وإنما أعلم ما علمنى ولا أقول لكم إنى ملك أى لا أقدر على ما يقدر عليه الملك، فاشاهد من أمر الله وغيبه ما تشاهده الملائكة إن أتبع إلا ما يوحى إلى يريد ما أخبركم إلا بما أنزل الله إلى (۵). أقول: الحاصل أنى لا أقدر أن آتيكم بمعجزة وآية إلا بما أقدرنى الله عليه، و أذن لى فيه، ولا أعلم شيئا إلا بتعليمه تعالى، ولا أعلم شيئا من قبل نفسى إلا بإلهام أو وحى منه تعالى، ولا أقول: إنى مبرأ من الصفات البشرية من الاكل والشرب وغير ذلك. وقال الطبرسى رحمه الله فى قوله تعالى: خذ العفو أى ما عفا من أموال الناس، أى ما فضل من النفقة، فكان رسول الله صلى الله عليه واله يأخذ الفضل من أموالهم ليس فيها شئ موقت، ثم نزلت آية الزكاة فصار منسوخا بها، وقيل: معناه خذ العفو من أخلاق الناس،(۱). الناضح: البعير يستقى عليه.(۲). فى المصدر: ويأكل على الارض.(۳).

زبره عن الامر: منعه ونهاه عنه، زبر السائل: انتهره. وفى المصدر: من غير زئر، وهو من زأر الاسد: صات من صدره. والكهر: استقبالك إنسانا بوجه عابس تهاونا به.(۴). مجمع البيان ۲: ۵۲۶ و ۵۲۷. وفى المنقول اختصار وكذا فى ما يأتى.(۵). مجمع البيان ۴: ۳۰۴.واقبل الميسور منها، وقيل: هو العفو فى قبول العذر من المعتذر، وترك المؤاخذه بالاساءة وأمر بالعرف يعنى بالمعروف، وهو كل ما حسن فى العقل فعله أو الشرع وأعرض عن الجاهلين أى أعرض عنهم عند قيام الحجّة عليهم، والاياس من قبولهم، ولا تقابلهم بالسفه صيانة لقدرك (۱). وفى قوله تعالى: ومنهم الذين يؤذون النبى ويقولون هو اذن أى يستمع إلى ما يقال له ويصغى إليه ويقبله قل اذن خير لكم أى يستمع إلى ما هو خير لكم وهو الوحى (۲)، أو هو يسمع الخير ويعمل به ومنهم من قرأ: اذن خير لكم بالرفع والتونين فيهما، فالمعنى أن كونه اذنا أصلح لكم، لانه يقبل عذركم، ويستمع إليكم، ولو لم يقبل عذركم لكان شرا لكم، فكيف تعيونه بما هو أصلح لكم؟ يؤمن بالله ويؤمن للمؤمنين أى لا يضره كونه اذنا فإنه اذن خير فلا يقبل إلا الخير الصادق من الله، و يصدق المؤمنين أيضا فيما يخبرونه، ويقبل منهم، دون المنافقين، وقيل: يؤمن للمؤمنين أى يؤمنهم فيما يلقى إليهم من الامان ورحمة للذين آمنوا منكم أى وهو رحمة لهم لانهم إنما نالوا الايمان بهدايته ودعائه إياهم (۳). وفى قوله تعالى: واصبر: أى فيما تبلغه من الرسالة، وفيما تلقاه من الاذى وما صبرك إلا بالله أى بتوفيقه وتيسيره وترغيبه فيه ولا تحزن عليهم أى على المشركين فى إعراضهم عنك، فإنه يكون الظفر والنصرة لك عليهم، ولا عتب عليك فى إعراضهم ولا تك فى ضيق مما يمكرون أى لا يكن صدرك فى ضيق من مكرهم بك وبأصحابك، فإن الله يرد كيدهم فى نحورهم (۴). وفى قوله: فعلك باخع نفسك على آثارهم أى مهلك وقاتل نفسك على آثار قومك الذين قالوا: لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا، تمردا منهم على ربهم (۱). مجمع البيان ۴: ۵۱۲.(۲). فى المصدر: أى هو اذن خير يستمع إلى ما هو خير لكم وهو الوحى.(۳). مجمع البيان ۵: ۴۴ و ۴۵.(۴). مجمع البيان ۶: ۳۹۳.إن لم يؤمنوا بهذا الحديث أى القرآن أسفا أى حزنا وتلهفا (۱). وفى قوله تعالى: فلا تمار فيهم أى فلا تجادل الخائضين فى أمر الفتية وعددهم إلا مرآء ظاهرا أى إلا بما أظهرنا لك من أمرهم، أى إلا بحجة ودلالة وإخبار من الله سبحانه أو الامراء يشهده الناس ويحضرونه، فلو أخبرتهم فى غير مرأى من الناس لكذبوا عليك، ولبسوا (۲) على الضعفة، فادعوا أنهم كانوا يعرفونه، لان ذلك من غوامض علومهم ولا تستفت فيهم منهم أحدا أى لا تستخبر فى أهل الكهف وعددهم من أهل الكتاب أحدا والخطاب له صلى الله عليه واله والمراد غيره ولا تقولن لشيء إنى فاعل ذلك غدا إلا أن يشاء الله فيه وجهان: أحدهما: أنه نهى من الله سبحانه لنبىه صلى الله عليه واله أن يقول: إنى أفعل شيئا فى الغد

إلا- أن يقيد ذلك بمشيئة الله تعالى، فيقول: إن شاء الله تعالى، وفيه إضمار القول. وثانيهما: أن قوله: أن يشاء الله بمعنى المصدر، وتقديره: ولا تقولن إنى فاعل شيئاً غدا إلا بمشيئة الله، والمعنى لا تقل: إنى أفعل إلا ما يشاء الله ويريده من الطاعات (٣) واذكر ربك إذا نسيت أى إذا نسيت الاستثناء ثم تذكرت فقل: إن شاء الله، وإن كان بعد يوم أو شهر أو سنة، وقد روى ذلك عن أئمتنا عليهم السلام، ويمكن أن يكون الوجه فيه أنه إذا استثنى بعد النسيان فإنه يحصل له ثواب المستثنى من غير أن يؤثر الاستثناء بعد انفصال الكلام فى الكلام، وفى إبطال الحنث وسقوط الكفارة فى اليمين، وقيل: معناه واذكر ربك إذا غضبت بالاستغفار ليزول عنك الغضب، وقيل: إنه أمر بالانقطاع إلى الله تعالى، ومعناه واذكر ربك إذا نسيت شيئاً بك إليه حاجة يذكره لك، وقيل: المراد به الصلاة، والمعنى إذا نسيت صلاة فصلها إذ ذكرتها (٤). (١). مجمع البيان ٦: ٤٥٠. (٢). لبس عليه الامر: خلطه وجعله مشتبهاً بغيره خافياً. (٣). فى المصدر: ويريده، وإذا كان الله تعالى لا- يشاء إلا- الطاعات فكانه قال: لا تقل: إنى أفعل إلا الطاعات. (٤). مجمع البيان ٦: ٤٦٠ و ٤٦١. اقول: يحتمل أن يكون الخطاب متوجهاً إليه صلى الله عليه واله والمراد به غيره، ويمكن أن يكون المراد بالنسيان الترك، وسيأتى الكلام فى إن شاء الله تعالى. ثم قال فى قوله: وقل عسى أن يهدين ربي لأقرب من هذا رشداً: أى قل: عسى أن يعطينى ربي من الآيات والدلالات على النبوة ما يكون أقرب إلى الرشد وأدل من قصة أصحاب الكهف (١). قوله تعالى: طه ذهب أكثر المفسرين إلى أن معناه يا رجل بلسان الحبشية أو النبطية (٢)، وقيل: هو من أسماء النبى صلى الله عليه واله. وقال الطبرسى: روى عن الحسن أنه قرأ طه بفتح الطاء وسكون الهاء، فإن صح فأصله (طأ) فابدل من الهمزة هاء، ومعناه طأ الارض بقدميك جميعاً، فقد روى أن النبى صلى الله عليه واله كان يرفع إحدى رجله فى الصلاة ليزيد تبعه، فأنزل الله: طه ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى فوضعها، وروى ذلك عن أبى عبدالله عليه السلام، وقال قتادة: كان يصلى الليل كله ويلق صدره بحبل حتى لا يغلبه النوم، فأمره الله سبحانه أن يخفف عن نفسه، وذكر أنه ما أنزل عليه الوحي ليتعب كل هذا التعب (٣). قوله تعالى: ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى قال البيضاوى: ما أنزلناه عليك لتتعب بفرط تأسفك على كفر قريس، إذ ما عليك إلا- أن تبلغ، أو بكثرة الرياضة وكثرة التهجد والقيام على ساق، والشقاء شائع بمعنى التعب، وقيل: رد وتكذيب للكفرة، فإنهم لما رأوا كثرة عبادته قالوا: إنك لتشقى بترك ديننا، وإن القرآن أنزل عليك لتشقى به إلا تذكرة لكن تذكيراً، وانتصابه على الاستثناء المنقطع لمن يخشى لمن فى قلبه خشية ورقه يتأثر بالانذار، أو لمن علم الله منه أنه يخشى بالتخويف منه، فإنه المنتفع به (٤). (١). مجمع البيان ٦: ٤٦٢. (٢). وقال الكلبي: هى بلغه عك، وأنشد لتميم بن نويرة: هتفت بظه فى القتال فلم يجب - فخفت لعمري أن يكون موائلا. وقال الآخر: إن السفاهة طه من خلائفكم - لا بارك الله فى القوم الملاعين. قاله الطبرسى. (٣). مجمع البيان ٧: ٢. (٤). أنوار التنزيل ٢: ٥٠. قوله تعالى: وسبح بحمد ربك قيل: أى وصل وأنت حامد لربك على هدايته وتوفيقه، أو نزهه عن الشرك وعن سائر ما يضيفون إليه من النقائص حامداً له على ما ميزك بالهدى، معترفاً بأنه المولى للنعم كلها قبل طلوع الشمس يعنى الفجر وقبل غروبها يعنى الظهر والعصر، لانهما فى آخر النهار (١)، أو العصر وحده ومن آناء الليل ساعاته فسبح يعنى المغرب والعشاء، وقيل: صلاة الليل وأطراف النهار تكرير لصلاتي الصبح والمغرب، إرادة الاختصاص، أو أمر بصلاة الظهر، فإنه نهاية النصف الاول من النهار، وبداية النصف الاخير لعلك ترضى أى سبح فى هذه الاوقات طمعا أن تنال عند الله ما به ترضى نفسك ولا- تمدن عينيك أى نظر عينيك إلى ما متعنا به استحساناً وتمنياً أن يكون لك مثله أزواجاً منهم أصنافاً من الكفرة زهرة الحيوه الدنيا الزهرة: الزينة والبهجة، منصوب بمحذوف دل عليه متعنا أو به على تضمينه معنى أعطينا لنتفتنهم فيه أى لنبلوهم ونختبرهم فيه، أو لنعذبهم فى الآخرة بسببه ورزق ربك وما ادخره لك فى الآخرة، أو ما رزقك من الهدى والنبوة خير مما منحهم فى الدنيا وأبقى فإنه لا ينقطع (٢). وأمر أهللك بالصلاة قال الطبرسى: أى أهل بيتك وأهل دينك بالصلوة، روى أبو سعيد الخدرى قال: لما نزلت هذه الآية كان رسول الله صلى الله عليه واله يأتى باب فاطمة وعلى تسعة أشهر وقت كل صلاة (٣) فيقول: الصلاة يرحمكم الله، إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا. ورواه ابن عقدة من طرق كثيرة عن أهل البيت عليهم السلام وعن غيرهم، مثل أبى بردة (٤)، وأبى رافع. وقال أبو جعفر عليه السلام: أمره الله تعالى أن يخص أهله دون الناس ليعلم

الناس أن لاهله عند الله منزلة ليست للناس، فأمرهم مع الناس عامة، وأمرهم خاصة. (۱). في المصدر: من آخر النهار. (۲). أنوار التنزيل ۲: ۷۳. (۳). في المصدر: وقت كل صلاة، وفيه: رحمكم الله. (۴). في المصدر: أبي برزة. واصطبر عليها أي وأصبر على فعلها وعلى أمرهم بها لا نسألك رزقا لخلقنا ولا لنفسك، بل كلفناك للعبادة وأداء الرسالة، وضمنا رزق جميع العباد نحن نرزقك الخطاب للنبي صلى الله عليه واله، والمراد به جميع الخلق، أي نرزق جميعهم ولا- نسترزقهم والعاقبة للتقوى أي العاقبة المحمودة لاهل التقوى. (۱). قوله تعالى: واخفض جناحك أي لين جانبك لهم، مستعار من خفض الطائر جناحه: إذا أراد أن ينحط الذي يراك حين تقوم أي إلى التهجيد، أو للانذار وتقلبك في الساجدين أي ترددك في تصفح أحوال المتجهدين، كما روى أنه صلى الله عليه واله لما نسخ فرض قيام الليل طاف تلك الليلة ببيوت أصحابه لينظر ما يصنعون حرصا على كثرة طاعتهم، فوجدها كبيوت الزنابير لما سمع من دندنتهم (۲) بذكر الله والتلاوة، أو تصرفك فيما بين المصلين بالقيام والركوع والسجود والوقوف إذا أمهم (۳). قال الطبرسي: وقيل معناه وتقلبك في أصلاب الموحدين من نبي إلى نبي حتى أخرجك نبيا (۴)، وهو المروى عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام، قالوا: في أصلاب النبيين نبي بعد نبي حتى أخرج من صلب أبيه من نكاح غير سفاح، من لدن آدم (۵). قوله تعالى: إن الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر أي سبب للانتهاك عن المعاصي حال الاشتغال بها وغيرها، من حيث أنها تذكر الله وتورث للنفس خشية منه، أو الصلاة الكاملة هي التي تكون كذلك، فإن لم تكن كذلك فكأنها ليست بصلاة، كما روى الطبرسي (۶) مرسلا عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من أحب أن يعلم أقبلت صلاته أم لم (۱). مجمع البيان ۷: ۳۷. (۲). دندن الرجل: نغم ولم يفهم منه كلام. (۳). الظاهر أنه مصحف، والصحيح امتهم بلفظة الخطاب. (۴). رواه عن ابن عباس في رواية عطاء وعكرمة. (۵). مجمع البيان ۷: ۲۰۷. (۶). مجمع البيان ۸: ۲۸۵. تقبل؟ فليظن هل منعه صلاته عن الفحشاء والمنكر، فبقدر ما منعه قبلت منه ولذكر الله أكبر أي ذكر الله إياكم برحمته أكبر من ذكركم إياه بطاعته، أو ذكر العبد لله في جميع الأحوال أكبر الطاعات، أو أكبر في النهي عن الفحشاء والمنكر، وسيأتي لها في كتاب الامامة تأويلات آخر. قوله تعالى: فاصبر أي على أذاهم إن وعد الله بنصرتك وإظهار دينك على الدين كله حق ولا يستخفنك أي ولا يحملنك على الخفة والقلق الذين لا يوقنون بتكذيبهم. قوله تعالى: وبشر المؤمنين بأن لهم من الله فضلا كبيرا على سائر الامم ولا تطع الكافرين والمنافقين تهيج له على ما هو عليه من مخالفتهم ودع أذاهم أي إيذاءهم إياك، ولا تحتفل به (۱)، أو إيذاءك إياهم مجازاة ومؤاخذه على كفرهم، و لذلك قيل: إنه منسوخ وكفى بالله وكيلا موكولا إليه الامر في الاحوال كلها. قوله تعالى: فلا تذهب نفسك عليهم حسرات أي فلا تهلك نفسك عليهم للحسرات على غيهم وإصرارهم على التكذيب. إن الله عليم بما يصنعون فيجازيهم عليه. قوله تعالى: وما علمناه الشعر قال البيضاوي: رد لقولهم: إن محمدا شاعر، أي ما علمناه الشعر بتعليم القرآن، فإنه غير مقفى ولا موزون، وليس معناه ما يتوخاه (۲) الشعراء من التخيلات المرغبة والمنفرة وما ينبغى له وما يصح له الشعر ولا يتأتى له إن أراد قرضه على ما اخترتم طبعه نحو من أربعين سنة، وقوله:

أنا النبي لا كذب أنا ابن عبدالمطلب

وقوله:

هل أنت إلا أصعب دमित وفي سبيل الله ما لقيت

اتفاقي من غير تكلف وقصد منه إلى ذلك، وقد يقع مثله كثيرا في تضاعيف المنشورات، على أن الخليل ما عد المشطور من الرجز شعرا، وروى أنه حرك البائين، و(۱). أي لا تبال به ولا تهتم له. (۲). وخي الامر: تطلبه دون سواه. كسر التاء الاولى بلا إشباع، وسكن الثانية، وقيل: الضمير للقرآن أي وما يصح للقرآن أن يكون شعرا (۱). وفي قوله تعالى: واستغفر لذنبك: وأقبل على أمر دينك وتدارك فرطاتك بترك الاولى (۲) والاهتمام بأمر العدى بالاستغفار، فإنه تعالى كافيك في النصر وإظهار الامر وسبح بحمد ربك بالعشى والابكار: ودم على التسيح والتحميد لربك، وقيل: صل لهذين الوقتين، إذ كان الواجب بمكة ركعتان (۳) بكرة، وركعتان عشاء (۴). وفي قوله تعالى: ولا تستوى الحسنة ولا السيئة: أي في الجزاء وحسن العاقبة إذ دفع أي السيئة حيث اعترضتك بالتي هي

أحسن منها وهي الحسنه، أو بأحسن ما يمكن رفعها به من الحسنات فإذا الذي بينك وبينه عداوة كأنه ولي حميم أي إذا فعلت ذلك صار عدوك المشاق مثل الولي الشفيق وما يلقاها أي هذه السجية وهي مقابلة الاساءة بالاحسان إلا الذين صبروا فإنها تحبس النفس عن الانتقام وما يلقاها إلا ذو حظ عظيم من الخير وكمال النفس، وقيل: الحظ العظيم: الجنة وإما يترغتك من الشيطان نزع أي نخس (٥)، شبه به وسوسته لأنها بعث على ما لا ينبغي كالدفع بما هو أسوء فاستعد بالله من شره ولا تطعه إنه هو السميع لاستعاذتك العليم بنيتك أو بصلاحيك (٦). وفي قوله تعالى: وقيله: عطف على الساعة (٧) أي وقول الرسول فاصفح عنهم فأعرض عن دعوتهم آيسا عن إيمانهم وقل سلام تسلم منكم ومتاركه فسوف (١). أنوار التنزيل ٢: ٣١٦. (٢). في المصدر: كترك الاولي. (٣). الصحيح كما في المصدر: ركعتين بكرة، وركعتين عشاء. (٤). أنوار التنزيل ٢: ٣٧٨. (٥). أي ازعاج وتهييج. (٦). أنوار التنزيل ٢: ٣٨٩. (٧). في قوله تعالى: (وعنده علم الساعة) منه قدس سره. يعلمون تسلية للرسول، وتهديد لهم (١). وفي قوله تعالى: ولا تستعجل لهم: أي لكفار قريش بالعذاب فإنه نازل بهم في وقته لا محالة كأنهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا إلا ساعة من نهار استقصروا من هو له مدة لبثهم في الدنيا حتى يحسبونها ساعة بلاغ أي هذا الذي وعظمت به، أو هذه السورة كفاية، أو تبلغ من الرسول صلى الله عليه واله (٢). قوله تعالى: فاعلم أنه لا إله إلا الله قال الطبرسي رحمه الله: أي أقم على هذا العلم، واثبت عليه، وقيل: يتعلق بما قبله، أي إذا جاءتهم الساعة فاعلم أنه لا إله إلا الله، أي يبطل الممالك (٣) عند ذلك فلا ملك ولا حكم لاحد إلا الله، وقيل: إن هذا إخبار بموته، أي فاعلم أن الحي الذي لا يموت هو الله وحده، وقيل: إنه صلى الله عليه واله كان ضيق الصدر من أذى قومه فليل له: فاعلم أنه لا كاشف لذلك إلا الله واستغفر لذنبك الخطاب له والمراد به الامة، (٤)، وقيل: المراد به الانقطاع إلى الله تعالى، فإن الاستغفار عبادة يستحق به الثواب. والله يعلم متقلبكم ومثواكم أي متصرفكم في أعمالكم في الدنيا، ومصيركم في الآخرة إلى الجنة أو إلى النار، وقيل: متقلبكم في أصلاب الآباء إلى أرحام الامهات، ومثواكم أي مقامكم في الارض، وقيل: متقلبكم من ظهر إلى بطن، ومثواكم في القبور، وقيل: متصرفكم بالنهار (٥)، ومضجعكم بالليل (٦). وقال البيضاوي في قوله تعالى: وسبح بحمد ربك: أي نزهه عن العجز عما يمكن، والوصف بما يوجب التشبيه، حامدا له على ما أنعم عليك من إصابه الحق وغيرها قبل طلوع الشمس وقبل الغروب يعني الفجر والعصر ومن آناء الليل فسبحه أي (١). أنوار التنزيل ٢: ٤١٥. (٢). أنوار التنزيل ٢: ٤٣٣. (٣). في المصدر: يبطل الملك. (٤). زاد في المصدر: وانما خوطب بذلك لتستن امته بسنته. (٥). في المصدر: متصرفكم في النهار. (٦). مجمع البيان ٩: ١٠٢ و ١٠٣. وسبحه بعض الليل وأدبار السجود وأعقاب الصلاة، وقيل: المراد بالتسبيح الصلاة، فالصلاة قبل الطلوع الصبح، وقبل الغروب الظهر والعصر، ومن الليل العشاء آن والتهجد، وأدبار السجود النوافل بعد المكتوبات، وقيل: الوتر بعد العشاء (١). وقال الطبرسي رحمه الله: وأدبار السجود فيه أقوال: أحدها: أن المراد به الركعتان بعد المغرب وإدبار النجوم الركعتان قبل الفجر عن علي والحسن بن علي عليهم السلام. وثانيها: أنه التسبيح بعد كل صلاة. وثالثها: أنه النوافل بعد المفروضات. ورابعها: أنه الوتر من آخر الليل، وروى (٢) ذلك عن أبي عبد الله عليه السلام (٣). قوله تعالى: وما أنت عليهم بجبار قال البيضاوي: أي بمسلط (٤) تقسرم على الايمان، أو تفعل بهم ما تريد، وإنما أنت داع (٥). وفي قوله تعالى: واصبرك لحكم ربك: يأمهاتهم وإبقائك في عنائهم فإنك بأعيننا في حفظنا بحيث نراك ونكلاك وسبح بحمد ربك حين تقوم عن أي مكان قمت، أو من منامك، أو إلى الصلاة ومن الليل فسبحه فإن العبادة فيه أشق على النفس وأبعد عن الرئاء وإدبار النجوم وإذا أدبرت النجوم من آخر الليل (٦). وقال الطبرسي رحمه الله: يعني الركعتين قبل صلاة الفجر وهو المروى عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام (٧). (١). أنوار التنزيل ٢: ٤٦٠ و ٤٦١. (٢). المصدر خال عن العاطف. (٣). مجمع البيان ٩: ١٥٠. (٤). في المصدر: بمتسلط. أقول: القسر. القهر والاكراء على أمر. (٥). أنوار التنزيل ٢: ٤٦١.

(٦). أنوار التنزيل ٢: ٤٧١. (٧). مجمع البيان ٩: ١٧٠. وقال البيضاوي في قوله تعالى: ن: من أسماء الحروف، وقيل: اسم الحوت والمراد به الجنس أو اليهموت وهو الذي عليه الارض، أو الدواة، فإن بعض الحيتان يستخرج منه شئ أسود يكتب به (١). وقال الطبرسي: روى مرفوعا إلى النبي صلى الله عليه واله قال: هو نهر في الجنة قال الله له: كن مدادا فجمد، وكان أبيض من اللبن، وأحلى من الشهد، ثم

قال للقلم: اكتب فكتب القلم ما كان وهو كائن إلى يوم القيامة، عن أبي جعفر الباقر عليه السلام (۲). والقلم قال البيضاوى: هو الذى خط اللوح، أو الذى يخط به، أقسم به لكثرة فوائده وما يسطرون وما يكتبون، والضمير للقلم بالمعنى الاول على التعظيم، أو بالمعنى (۳) الثانى على إرادة الجنس، وإسناد الفعل إلى الآلة وإجرائه (۴) مجرى اولى العلم لاقامته مقامه، أو لاصحابه، أو للحفاظه، وما مصدرية أو موصولة ما أنت بنعمة ربك بمجنون جواب القسم، والمعنى ما أنت بمجنون منعما عليك بالنبوة وحصافه (۵) الرأى وإن لك لاجرا على الاحتمال أو الابلاغ غير ممنون مقطوع، أو ممنون به عليك من الناس، فإنه تعالى يعطيك بلا توسط وإنك لعلى خلق عظيم إذ تحتمل من قومك ما لا يحتمله أمثالك فستبصر ويصرون - بأيكم المفتون أيكم الذى فتن بالجنون، والباء مزيدة، أو بأيكم الجنون، على أن المفتون مصدر، أو بأى الفريقين منكم الجنون؟ أبقريق المؤمنين، أو بفريق الكافرين؟ أى فى أيهما (۶) من يستحق هذا الاسم فاصبر لحكم ربك وهو إمهالهم وتأخير نصرتك عليهم ولا تكن كصاحب (۱). أنوار التنزيل ۲: ۵۳۷. (۲). مجمع البيان ۱۰: ۳۳۲، أقول: ذكر الطبرسى زائدا على ما قال البيضاوى: أنه اسم من أسماء السورة، وقيل: هو حرف من حروف الرحمن، وقيل: لوح من نور. (۳). فى المصدر: وبالمعنى الثانى. (۴). فى المصدر: وإجراؤه. (۵). أى جودة الرأى. (۶). فى المصدر: فى أيهما يوجد من يستحق هذا الاسم. لحوت يونس إذ نادى فى بطن الحوت وهو مكظوم مملو غيظا فى الضجرة فتبتلى ببلائه (۱). وقال الطبرسى رحمه الله: إنك لعلى خلق عظيم أى على دين عظيم، وقيل: معناه إنك متخلق بأخلاق الاسلام، وعلى طبع كريم، وقيل: سمي خلقه عظيما لاجتماع مكارم الاخلاق فيه، ويعضده ما روى عنه صلى الله عليه واله أنه قال: إنما بعثت لاتمم مكارم الاخلاق، وقال صلى الله عليه واله: أدبنى ربي فأحسن تأديبي وقال: وأخبرنى السيد أبو الحمد مهدي بن نزار الحسينى، عن أبى القاسم الحسكافى بإسناده (۲) عن الضحاك بن مزاحم قال: لما رأته قريش تقديم النبى صلى الله عليه واله عليا عليه السلام وإعظامه له نالوا من على عليه السلام، وقالوا: قد افتتن به محمد صلى الله عليه واله، فأنزل الله تعالى ن والقلم وما يسطرون قسم أقسم الله به ما أنت يا محمد بنعمة ربك بمجنون - وإنك لعلى خلق عظيم يعنى القرآن إلى قوله: بمن ضل عن سبيله وهم النفر الذين قالوا ما قالوا وهو أعلم بالمهتدين على ابن أبى طالب عليه السلام (۳). وقال البيضاوى فى قوله تعالى: ملتحد أى منحرفا وملتجئا إلا بلاغا من الله استثناء من قوله: لا أملك فإن التبليغ إرشاد وإنقاذ، أو من ملتحد ورسالاته عطف على بلاغا من الله. ومن يعص الله ورسوله فى الامر بالتوحيد، إذ الكلام فيه حتى إذا رأوا ما يوعدون فى الدنيا كوقعة بدر أو فى الآخرة قل إن أدرى أى ما أدرى أم يجعل له ربي أمدا غاية يطول مدتها، كأنه لما سمع المشركون حتى إذا رأوا ما يوعدون قالوا: متى يكون؟ إنكارا، قيل: قل: إنه كائن لا محالة، ولكن لا أدرى وقته فلا يظهر فلا يطلع (۱). أنوار التنزيل ۲: ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۴۱ وفيه: من الضجرة. (۲). الاسناد هكذا: الحسكافى قال: حدثنا أبو عبد الله الشيرازى قال: حدثنا أبو بكر الجرجانى قال: حدثنا أبو أحمد البصرى قال حدثنى عمرو بن محمد بن تركى، قال: حدثنا محمد بن الفضل، قال حدثنا محمد بن شعيب، عن عمرو بن شمر، عن دلهم بن صالح، عن الضحاك بن مزاحم. (۳). مجمع البيان ۱۰: ۳۳۳ و ۳۳۴. على غيبه أحدا أى على الغيب المخصوص به علمه إلا من ارتضى يعلم بعضه حتى يكون له معجزة من رسول بيان من. فإنه يسلك من بين يديه من بين يدي المرتضى ومن خلفه رسدا حرسا من الملائكة يحرسونه من اختطاف الشياطين وتخاليطهم ليعلم أن قد أبلغوا أى ليعلم النبى الموحى إليه أن قد أبلغ جبرئيل والملائكة النازلون بالوحى، أو ليعلم الله أن أبلغ (۱) الانبياء بمعنى ليعلم به موجودا رسالات ربه كما هى محروسة عن التغير وأحاط بما لديهم بما عند الرسل وأحصى كل شىء عددا حتى القطر والرمل (۲). وفى قوله تعالى: يا أيها المزمل - قم الليل أى قم إلى الصلاة، أو داوم عليها إلا قليلا نصفه أو انقص منه قليلا أو زد عليه الاستثناء من الليل و نصفه بدل من قليلا وقتله بالنسبة إلى الكل، والتخيير بين قيام النصف والزائد عليه كالثلاثين، والناقص عنه كالثلاث، أو نصفه بدل من الليل والاستثناء منه، والضمير فى منه و عليه للاقل من النصف كالثلاث، فيكون التخيير بينه وبين الاقل منه كالربع، والاكثر منه كالنصف، أو للنصف، والتخيير بين أن يقوم أقل منه على البت، وأن يختار أحد الامرين من الاقل والاكثر، أو الاستثناء من أعداد الليل، فإنه عام، والتخيير بين قيام النصف والناقص عنه والزائد عليه ورتل القرآن ترتيبا اقرأه على تؤدة وتبيين حروف بحيث يتمكن السامع من عددا إنا سنلقى

عليك قولاً ثقيلاً يعنى القرآن. فإنه لما فيه من التكاليف الشاقّة ثقيل على المكلفين، أو رصين لرزانه لفظه ومتانته معناه، أو ثقيل على المتأمل فيه لافتقاره إلى مزيد تصفية للسر، وتحديد للنظر (۳)، أو ثقيل في الميزان، أو على الكفار والفجار، أو ثقيل تلقيه لقول عائشة: رأيتَه ينزل عليه الوحي في اليوم (۱). في المصدر: أن قد أبلغ (۲). أنوار التنزيل ۲: ۵۵۶ و ۵۵۷. (۳). في المصدر: وتجريد للنظر. الشديّد البرد فينضم عنه (۱)، وإن جبينه ليرفض (۲) عرقاً إن ناشئة الليل إن النفس التي تنشأ من مضجعتها إلى العبادة، من نشأ من مكانه: إذا نهض، أو قيام الليل على أن الناشئة له، أو العبادة التي تنشأ بالليل، أي تحدث، أو ساعات الليل، فإنها تحدث واحدة بعد أخرى، أو ساعاتها الأولى من نشأت: إذا ابتدأت هي أشد وطأ أي كلفه، أو ثبات قدم وأقوم قِيلاً وأسد مقالاً، أو أثبت قراءة لحضور القلب، وهدوء الاصوات (۳) إن لك في النهار سبحاً طويلاً تقلباً في مهامك واشتغالاتها، فعليك بالتهجد، فإن مناجات الحق تستدعي فراغاً واذكر اسم ربك ودم على ذكره ليلاً ونهاراً وتبتل إليه تبتيلاً وانقطع إليه بالعبادة، وجرّد نفسك عما سواه رب المشرق والمغرب خبر محذوف، أو مبتدأ خبره لا إله إلا هو. فاتخذته وكيلاً مسبب عن التهليل (۴)، فإن توحده باللوهية يقتضى أن توكل إليه الأمور واصبر على ما يقولون من الخرافات واهجرهم هجراً جميلاً. بأن تجانبهم وتداريهم ولا تكافئهم، وتكل أمرهم إلى الله كما قال: وذرنى والمكذبين دعنى وإياهم، وكل إلى أمرهم أولى النعمة أرباب التنعم، يريد صناديد قريش ومهلهم قليلاً زماناً أو إمهالاً إن ربك يعلم أنك تقوم أدنى من ثلثي الليل ونصفه وثلثه استعار الأدنى للأقل، لأن الأقرب إلى الشيء أقل بعداً منه، ونصفه وثلثه عطف على أدنى. وطائفة من الذين معك ويقوم ذلك جماعة من أصحابك والله يقدر الليل والنهار لا يعلم مقادير ساعاتهما كما هي إلا الله علم أن لن تحصوه أى لن تحصوا تقدير الاوقات، ولن تستطيعوا ضبط الساعات فتأب عليكم بالترخيص في ترك القيام المقدور (۵)، ورفع التبعه (۱). أى فيقطع عنه.

(۲). أى يسيل ويرشش. (۳). أى سكونها. (۴). فى المصدر: التهليل. (۵). فى المصدر: القيام المقدر. فيه فاقروا ما تيسر من القرآن فصلوا ما تيسر عليكم من صلاة الليل، عبر عن الصلاة بالقراءة كما عبر عنها بسائر أركانها، قيل: كان التهجد واجبا على التخيير المذكور، فعسر عليهم القيام به فسنخ به، ثم نسخ هذا بالصلوات الخمس، أو فاقروا القرآن بعينه كيفما تيسر عليهم علم أن سيكون منكم مرضى استيناف يبين حكمه أخرى مقتضية للتخيير والتخفيف، ولذلك كرر الحكم مرتباً عليه، وقال: وآخرون يضربون فى الأرض يبتغون من فضل الله والضرب فى الأرض: ابتغاء للفضل، أو المسافرة للتجارة، وتحصيل العلم (۱). يا أيها المدثر أى المتدثر، وهو لا يس الدثار، وسيأتى القول فيه قم من مضجعتك، أو قم قيام عزم وجد فأنذر مطلق للتعميم، أو مقدر بمفعول دل عليه قوله: وأنذر عشيرتكم الاقربين. وربك فكبر وخصص ربك بالتكبير وهو وصفه بالكبرياء عقداً وقولاً و ثيابك فطهر من النجاسات فإن التطهير واجب فى الصلاة، محبوب فى غيرها، وذلك بغسلها أو بحفظها عن النجاسة كتقصيرها مخافة جر الذبول فيها، وهو أول ما امر به من رفض العادات المذمومة، أو طهر نفسك من الاخلاق والافعال الذميمة (۲) أو فطهر دثار النبوة عما يدنسه من الحقد والضجر وقلة الصبر والرجز فاهجر واهجر العذاب بالثبات على هجر ما يؤدى إليه من الشرك وغيره من القبائح ولا تمنن تستكثر ولا تعط مستكثراً، نهى عن الاستغزاز، وهو أن يهب شيئاً طامعاً فى عوض أكثر، نهى تنزيهه، أو نهياً خاصاً به صلى الله عليه واله، أو لا تمنن على الله بعبادتك مستكثراً إياها، أو على الناس بالتبليغ مستكثراً به الاجر منهم، أو مستكثراً إياه ولربك ولو جهه أو أمره فاصبر فاستعمل الصبر، أو فاصبر على مشاق التكاليف وأذى المشركين (۳). وفى قوله تعالى: ولا تطع منهم آثماً أو كفوراً أى كل واحد من مرتكب (۱). أنوار التنزيل ۲: ۵۵۷ - ۵۶۰. (۲). فى المصدر، من الاخلاق الذميمة والافعال الدنية. وزاد بعد ذلك فيكون أمر باستكمال القوة العملية بعد أمره باستكمال القوة النظرية والدعاء اليه. (۳). أنوار التنزيل ۲: ۵۶۰ و ۵۶۱. الاثم، الداعى لك إليه، ومن الغالى فى الكفر الداعى إليه واذكر اسم ربك بكرة وأصيلاً أى وداوم على ذكره، أو دم على صلاة الفجر والظهر والعصر، فإن الاصيل يتناول وقتيهما ومن الليل فاسجد له وبعض الليل فصل له، ولعل المراد به صلاة المغرب والعشاء وسبحه ليلاً طويلاً وتهجد له طائفة طويلة من الليل (۱). ۱ - ل، لى: أبى، عن على، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن أبان الاحمر، عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال: جاء رجل إلى رسول الله صلى

الله عليه واله وقد بلى ثوبه، فحمل إليه اثني عشر درهما، فقال: يا على خذ هذه الدراهم فاشتر لي ثوبا ألبسه، قال على عليه السلام: فجئت إلى السوق فاشترت له قميصا باثني عشر درهما، وجئت به إلى رسول الله صلى الله عليه واله، فنظر إليه فقال: يا على غير هذا أحب إلي، أترى صاحبه يقلبنا؟ فقلت: لا - أدرى، فقال: انظر، فجئت إلى صاحبه فقلت: إن رسول الله صلى الله عليه واله قد كره هذا يريد ثوبا دونه (٢) فأقلنا فيه، فرد على الدراهم، وجئت به. (٣) إلى رسول الله صلى الله عليه واله فمشى معي إلى السوق لبيتاع قميصا، فنظر إلى جارية قاعده على الطريق تبكي، فقال لها رسول الله صلى الله عليه واله: ما شأنك؟ قالت: يا رسول الله إن أهل بيتي (٤) أعطوني أربعة دراهم لا اشتري لهم بها حاجة فضاعت فلا أجسر أن أرجع إليهم، فأعطاه رسول الله صلى الله عليه واله أربعة دراهم، وقال: ارجعي إلى أهلك، ومضى رسول الله صلى الله عليه واله إلى السوق فاشترى قميصا بأربعة دراهم، ولبسه وحمد الله، وخرج فرأى رجلا عريانا يقول: من كساني كساء الله من ثياب الجنة، فخلع رسول الله صلى الله عليه واله قميصه الذي اشتراه وكساه السائل، ثم رجع إلى السوق فاشترى بالاربعة التي بقيت قميصا آخر، فلبسه وحمد الله ورجع إلى منزله، وإذا الجارية قاعده على الطريق (٥)، فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله: ما لك لا تأتين أهلك؟ قالت: يا رسول الله إني قد أبطأت عليهم (١). أنوار التنزيل ٢: ٥٧٣، وفيه وفي ما تقدم قبله اختصار من المصنف (٢). في الخصال: يريد غيره (٣). في الخصال: فجئت بها (٤). في الخصال: إن أهلي أعطوني (٥). في الخصال: فإذا الجارية قاعده على الطريق تبكي. وأخاف (١) أن يضربوني، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: مرى بين يدي ودليني على أهلك، فجاء رسول الله صلى الله عليه واله حتى وقف على باب دارهم، ثم قال: السلام عليكم يا أهل الدار، فلم يجيبوه، فأعاد السلام فلم يجيبوه، فأعاد السلام فقالوا: عليك السلام يا رسول الله ورحمة الله وبركاته، فقال لهم: ما لكم تركتم إجابتي في أول السلام والثاني؟ قالوا: يا رسول الله سمعنا سلامك فأحببنا أن تستكثر منه، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: إن هذه الجارية أبطأت عليكم فلا تؤاخذوها، فقالوا: يا رسول الله هي حرة لممشاك، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: الحمد لله، ما رأيت اثني عشر درهما أعظم بركة من هذه، كسى الله بها عريانين، وأعتق بها نسمة (٢). ٢ - لى: ابن الوليد، عن الصفار، عن عبد الله بن الصلت، عن يونس، عن ابن حميد، عن محمد بن قيس، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: خمس لا أدعهن حتى الممات: الأكل على الحضيض مع العبيد، وركوبى الحمار مؤكفا، وحلبى العنز بيدي، ولبس الصوف، والتسليم على الصبيان، لتكون (٣) سنة من بعدى (٤). ٣ - ن، ع: المظفر العلوى، عن ابن العياشى، عن أبيه، عن على بن الحسن ابن فضال، عن محمد بن الوليد، عن العباس بن هلال، عن الرضا، عن آباءه، عن على عليهم السلام مثله (٥). ل: ابن المتوكل، عن السعد آبادى، عن البرقى، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، وصفوان معا عن الحسين بن مصعب، عن أبي عبد الله، عن آباءه عليهم السلام مثله (٦). (١). الخصال خال عن العاطف (٢). الخصال ٢: ٨٦ و ٨٧، الامالى: ١٤٤. (٣). لتكون ذلك خ ل. (٤). الامالى: ٤٤. (٥). عيون أخبار الرضا: ٢٣٥، علل الشرائع: ٥٤. وفيهما: ليكون (٦). الخصال ١: ١٣٠. بيان: الأكل على الحضيض: الأكل على الأرض من غير أن يكون خوان، قال الجوهري: والحضيض: القرار من الأرض عند منقطع الجبل، وفي الحديث إنه اهدى إلى رسول الله صلى الله عليه واله هدية فلم يجد شيئا يضعه عليه، فقال: ضعه بالحضيض، فإنما أنا عبد آكل كما يأكل العبد يعنى بالأرض. وقال الفيروز آبادى: إكاف الحمار ككتاب وغراب ووكافه: برذعته (١)، والاكاف: صانعه، وآكف الحمار إيكافا وأكفه تأكيفا: شده عليه. أقول: سيأتى شرح الخبر بتمامه فى كتاب الآداب والسنن إن شاء الله تعالى. ٤ - لى: العطار، عن أبيه، عن ابن عيسى، عن أبيه، عن صفوان بن يحيى، عن العيص بن القاسم قال: قلت للصادق جعفر بن محمد عليه السلام: حديث يروى عن أبيك عليه السلام أنه قال: ما شبع رسول الله صلى الله عليه واله من خبز بر قط، أهو صحيح؟ فقال: لا، ما أكل رسول الله صلى الله عليه وآله خبز بر قط، ولا شبع من خبز شعير قط (٢). ٥ - لى: ابن إدريس، عن ابن عيسى، عن محمد بن يحيى الخزاز، عن موسى بن إسماعيل، عن أبيه، عن موسى بن جعفر، عن أبيه، عن آباءه عليهم السلام عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: إن يهوديا كان له على رسول الله صلى الله عليه واله دنائير فتقاضاه فقال له: يا يهودى ما عندى ما أعطيك فقال: فإنى لا افارقك يا محمد حتى تقضىنى، فقال: إذا أجلس معك، فجلس معه حتى صلى فى ذلك الموضع الظهر والعصر والمغرب والعشاء

الآخرة والغدا، وكان أصحاب رسول الله صلى الله عليه واله يتهددونه ويتواعدون، فظن رسول الله صلى الله عليه واله إليهم فقال: ما الذى تصنعون به؟ فقالوا يا رسول الله يهودى يحبسك؟ فقال صلى الله عليه واله: لم يبعثنى ربي عزوجل بأن أظلم معاهدا ولا غيره، فلما علا النهار قال اليهودى: أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدا عبده ورسوله، وشطر مالى فى سبيل الله، أما والله ما فعلت بك الذى فعلت إلا لانظر إلى نعتك فى التوراة، فإنى قرأت نعتك فى التوراة: محمد بن عبدالله مولده بمكة (۱). البرذعة والبرذعة: كساء يلقى على ظهر الدابة. (۲). الامالى: ۱۹۲. ومهاجره طبيئة، وليس بفظ ولا غليظ ولا سخاب، ولا متزين (۱) بالفحش، ولا قول الخنآء، وأنا أشهد أن لا إله إلا الله، وأنتك رسول الله صلى الله عليه واله، وهذا مالى، فاحكم فيه بما أنزل الله، وكان اليهودى كثير المال، ثم قال عليه السلام: (۲) كان فراش رسول الله صلى الله عليه واله عباءة، وكانت مرفقته أدم حشوها ليف، فثبتت له ذات ليلة، فلما أصبح قال: لقد منعنى الفراش الليلة الصلاة، فأمر عليه السلام أن يجعل بطاق واحد (۳). بيان: قال الجزرى: فيه من قتل معاهدا لم يقبل الله منه صرفا ولا عدلا، يجوز أن يكون بكسر الهاء وفتحها على الفاعل والمفعول، وهو فى الحديث بالفتح أشهر وأكثر، والمعاهد: من كان بينك وبينه عهد، وأكثر ما يطلق فى الحديث على أهل الذمة، وقد يطلق على غيرهم من الكفار إذا صولحو على ترك الحرب مدة ما، وقال: الشطر: (۴). النصف. وقال الجوهري: طبيئة على وزن شبيبة: اسم مدينة الرسول صلى الله عليه واله، والصخب بالصاد وبالسين: الضجة، واضطراب الاصوات للخصام. قوله عليه السلام: ولا متزين، فى بعض النسخ بالزآء المعجمة، أى لم يجعل الفحش زينة كما يتخذها اللثام، وفى بعضها بالرآء أى لا يدنس نفسه بذلك. والخنآء أيضا الفحش فى القول، والمرفقة بالكسر: الوسادة. ۶ - فس: أبى، عن ابن أبى عمير، عن عبدالله بن سنان، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله فى بيت ام سلمة فى ليلتها، ففقدته من الفراش، فدخلها فى ذلك ما يدخل النساء، فقامت تطلبه فى جوانب البيت حتى انتهت إليه وهو فى جانب من البيت قائم رافع يديه (۵) يبكى وهو يقول: اللهم لا تنزع منى (۶) صالح ما أعطيتنى أبدا (۷)، (۱). ولا صخاب، ولا متزين خ ل (۲). فى المصدر: ثم قال على عليه السلام (۳). الامالى: ۲۷۹. (۴). شطر المال: قسمه نصفين. (۵). فى المصدر: قائما رافعا يديه. (۶). تنزع عنى خ ل (۷). فى المصدر بعد ذلك: اللهم ولا تكلنى إلى نفسى طرفة عين أبدا، اللهم لا تشمت بى عدوا ولا حاسدا أبدا، اللهم لا تردنى فى سوء استنقذتنى منه أبدا. اللهم لا تشمت بى عدوا ولا حاسدا أبدا، اللهم ولا تردنى فى سوء استنقذتنى منه أبدا، اللهم ولا تكلنى إلى نفسى طرفة عين أبدا قال: فانصرفت ام سلمة تبكى حتى انصرف رسول الله صلى الله عليه واله لبكائها فقال لها: ما يبكيك يا ام سلمة؟ فقالت: بأبى أنت وامى يا رسول الله ولم لا أبكى وأنت بالمكان الذى أنت به من الله، قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر، تسأل أن لا يشمت بك عدوا أبدا، وأن لا يردك فى سوء استنقذك منه أبدا، وأن لا ينزع منك صالحا أعطاك (۱) أبدا، وأن لا يكلك إلى نفسك طرفة عين أبدا؟ فقال: يا ام سلمة وما يؤمننى؟ وإنما وكل الله يونس بن متى إلى نفسه طرفة عين وكان منه ما كان (۲). ۷ - ب: ابن طريف (۳)، عن ابن علوان، عن جعفر، عن أبيه عليهما السلام قال: جاء إلى النبى صلى الله عليه واله سائل يسأله، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: هل من أحد عنده سلف؟ فقام رجل من الانصار من بنى الجبلى (۴) فقال: عندي يا رسول الله، قال: فأعط هذا السائل أربعة أوساق تمر، قال: فأعطاه، قال: ثم جاء الانصارى بعد إلى النبى صلى الله عليه واله يتقاضاه فقال له: يكون إن شاء الله ثم عاد إليه (۵) فقال: يكون إن شاء الله، ثم عاد إليه الثالثة فقال: يكون إن شاء الله، فقال: قد أكثرت يا رسول الله من قول: يكون إن شاء الله، قال: فضحك رسول الله، وقال: هل من رجل عنده سلف؟ قال: فقام رجل فقال له: عندي (۱). فى المصدر: صالح ما أعطاك (۲). تفسير القمى: ۴۳۲. (۳). هكذا فى النسخة وفيه وهم، والصحيح ظريف بالطاء المعجمة، والرجل هو الحسن بن ظريف بن ناصح الكوفى المترجم فى فهرستى النجاشى والشيخ وخلاصة العلامة وغيرها (۴). هكذا فى الكتاب ومصدره ولم نقف عليه فى كتاب الانساب، ولعله مصحف بنو الحبلى بالحاء المهملة، قال القلقشندى فى نهاية الارب: ۵۱: بنو الحبلى بطن من الخزرج من القحطانية، وهم بنو الحبلى واسمه سالم بن غنم بن عوف بن الخزرج. وذكره ابن الاثير أيضا فى اللباب فى تهذيب الانساب ۱: ۲۷۵ و ۲۷۶ وضبطه بضم الحاء وسكون الباء، وذكره أيضا الفيروزآبادى فى القاموس (۵). فى المصدر: ثم عاد إليه الثانية. يا رسول الله، قال:

وكم عندك؟ قال: ما شئت، قال: فأعط هذا ثمانية أوسق من تمر، فقال الانصاري: إنما لي أربعة يا رسول الله، قال رسول الله صلى الله عليه واله: وأربعة أيضا (۱). ۸ - ب: ابن طريف (۲)، عن ابن علوان، عن جعفر، عن أبيه عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله لم يورث ديناراً ولا درهماً ولا عبداً ولا وليدةً ولا شاةً ولا بعيراً، ولقد قبض صلى الله عليه وآله (۳) وأن درعه مرهونة عند يهودى من يهود المدينة بعشرين صاعاً من شعير استلفها (۴) نفقة لاهله (۵). ۹ - ب: أبوالبخترى، عن جعفر، عن أبيه عليه السلام أن المساكين كانوا يبيتون فى المسجد على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله، فأفطر النبى صلى الله عليه وآله مع المساكين الذين فى المسجد ذات ليلة عند المنبر فى برمة (۶) فأكل منها ثلاثون رجلاً، ثم ردت إلى أزواجه سبعهن (۷). ۱۰ - ب: محمد بن الوليد، عن ابن بكير قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الصلاة قاعداً أو يتوكأ على عصا، أو على حائط؟ فقال: لا، ما شأن أبيك وشأن هذا؟ ما بلغ أبوك هذا بعد أن رسول الله صلى الله عليه وآله بعد ما عظم أو بعد ما ثقل كان يصلى وهو قائم، ورفع إحدى رجله حتى أنزل الله تبارك وتعالى: طه ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى فوضعها (۸). بيان: لعل تحمل هذه الاثقال فى العبادة كان فى الشريعة ثم نسخ. ۱۱ - ل: محمد بن عمر الحافظ البغدادي، عن إسحاق بن جعفر العلوي، عن أبيه جعفر بن محمد، عن علي بن محمد العلوي المعروف بالمشلل، عن سليمان بن محمد القرشي، (۱). قرب الاسناد: ۴۴.

(۲). ذكرنا آنفاً أن الصحيح ظريف بالطاء المعجمة (۳). لقد قبض رسول الله خ ل. (۴). استلفها خ ل، وهو الموجود فى المصدر. (۵). قرب الاسناد: ۴۴. (۶). البرمة: القدر من الحجر. (۷). قرب الاسناد: ۶۹. (۸). قرب الاسناد: ۷۹ و ۸۰ وللحديث ذيل تركه المصنف. عن إسحاق بن أبي زياد، عن جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي عليهما السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: خمس لست بتاركهن حتى الممات: لباسى الصوف (۱)، وركوبى الحمار مؤكفاً، وأكلى مع العبيد، وخصفى النعل بىدى، وتسليمى على الصبيان لتكون سنة من بعدى (۲). ۱۲ - ن: بالاسانيد الثلاثة، عن الرضا، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أتانى ملك فقال: يا محمد إن ربك يقرئك السلام، ويقول: إن شئت جعلت لك بطحاء مكة ذهباً، قال: فرفع رأسه إلى السماء وقال (۳): يا رب أشيع يوماً فأحمدك، وأجوع يوماً فأسألك (۴). صح: عنه عليه السلام مثله (۵). جا: عمر بن محمد، عن ابن مهرويه، عن داود بن سليمان، عنه عليه السلام مثله (۶). ۱۳ - ن: بإسناد التميمي (۷)، عن الرضا، عن آبائه، عن علي عليهم السلام قال: كان النبى صلى الله عليه وآله يضحى بكبشين أملحين أقرنين (۸). ۱۴ - ن: بهذا الاسناد قال: إن النبى صلى الله عليه وآله كان يتختم فى يمينه (۹). ۱۵ - ن: وبهذا الاسناد قال: ما شبع النبى صلى الله عليه وآله من خبز بر ثلاثة أيام حتى مضى لسبيله (۱۰). (۱). قد أسفلنا سابقاً أن الروايات تختلف فى لبس الصوف، فبعضها تدم ذلك، وبعضها تستحسنه وذكرنا وجهها فى رفع التخالف هناك. (۲). الحديث قد سقط عن الطبع فى المطبوع أولاً، وهو موجود فى طبعه قم. راجع ص ۲۲۱. (۳). فى المجالس: فرفعت رأسى إلى السماء وقلت. (۴). عيون أخبار الرضا: ۱۹۹. (۵). صحيفه الرضا: ۲۲. (۶). أمالى المفيد: ۷۲ و ۷۳. (۷). الاسناد هكذا: حدثنا محمد بن عمر الحافظ قال: حدثنا الحسن بن عبد الله التميمي قال: حدثنى أبى قال: حدثنى سيدى على بن موسى الرضا عليه السلام اه. (۸). عيون أخبار الرضا: ۲۲۳. (۹). عيون أخبار الرضا: ۲۲۳. (۱۰). عيون أخبار الرضا: ۲۲۴. ۱۶ - ن: الحسين بن أحمد البيهقي، عن محمد بن يحيى الصولى، عن سهل بن القاسم النوشجاني قال: قال رجل للرضا عليه السلام: يابن رسول الله إنه يروى عن عروة بن زبير أنه قال: توفى النبى صلى الله عليه وآله (۱) وهو فى تقيته، فقال: أما بعد قول الله عزوجل: يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس فإنه أزال كل تقيه بضمن الله عزوجل له وبين أمر الله، ولكن قريشا فعلت ما اشتهدت بعده، وأما قبل نزول هذه الآية ففعله (۲). ۱۷ - ما: المفيد، عن الحسين بن محمد التمار، عن محمد بن إسكاب (۳)، عن مصعب بن المقدم بن شريح، عن أبيه، عن عائشة أن النبى صلى الله عليه وآله كان إذا رأى ناشئاً ترك كل شئ، وإن كان فى صلاة، وقال: اللهم إني أعوذ بك من شر ما فيه فإن ذهب حمد الله، وإن أمطر قال: اللهم اجعله ناشئاً نافعا والناشي: السحاب، والمخيلة أيضاً: السحابة (۴). بيان: قوله: والناشي إلى آخر الكلام إما كلام الشيخ، أو بعض الروايات وقال الجزري: فيه كان إذا رأى ناشئاً فى افق السماء، أى سحاباً لم يتكامل اجتماعه و

اصطحابه. ۱۸ - ما: ابن حشیش (۵)، عن أحمد، عن سليمان بن أحمد الطبرانی، عن عمرو ابن ثور (۶)، عن محمد بن يوسف (۷)، عن سفیان الثوری، عن عبدالرحمن بن القاسم، عن أبيه، عن عائشة قال: ما شبع آل محمد عليه السلام ثلاثة أيام تباعا حتى لحق بالله عزوجل (۸). (۱). في المصدر: رسول الله صلى الله عليه وآله (۲). عيون اخبار الرضا: ۲۷۱ و ۲۷۲. (۳). في المصدر: محمد بن، اسكاف، بالفاء. (۴). أمالي ابن الشيخ: ۸۰. (۵). في المصدر: خشيش بالخاء المعجمة، وفي بعض المواضع منه خنيس، وفي أخرى: محمد بن علي بن خشيش بن نصر بن جعفر بن ابراهيم التميمي. (۶). وصفه في المصدر: بالجزامی. (۷). وصفه في المصدر: بالفريابي. (۸). مجالس ابن الشيخ: ۱۹۶. ۱۹ - ما: ابن مخلد، عن الخالدي (۱)، عن الحسن بن علي القطان، عن عباد ابن موسى (۲)، عن إبراهيم بن سليمان (۳)، عن عبدالله بن مسلم، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يجلس على الارض، ويأكل على الارض، و يعتقل الشاة، و يجيب دعوة المملوك على خبز الشعير (۴). ۲۰ - ما: حمويه بن علي، عن محمد بن محمد بن بكر الهزالي (۵)، عن الفضل بن الجباب (۶)، عن سلم، عن أبي هلال، عن بكر بن عبدالله أن عمر بن الخطاب دخل على النبي صلى الله عليه واله وهو موقوذ - أو قال: محموم - فقال له عمر: يا رسول الله ما أشد وعكك أو حماك؟ فقال: ما منعى ذلك أن قرأت الليلة ثلاثين سورة فيهن السبع الطول، فقال عمر: يا رسول الله غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر وأنت تجتهد هذا الاجتهاد؟ فقال: يا عمر أفلا أكون عبدا شكورا؟ (۷). بيان: قال الفيروزآبادي: الموقوذ: الشديد المرض المشرف، ووقذه: صرعه، و سكنه، وغلبه، وتركه عليلا كأوقذه، وقال: الوعك: أدنى الحمى ووجعها ومغتها (۸) في البدن، وألم من شدة التعب. ۲۱ - ع: علي بن حاتم، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل، عن الحسين بن (۱). ابن مخلد هو محمد بن محمد بن مخلد، والخالدي في المصدر: الخلدي. (۲). وصفه في المصدر بالختلي. (۳). في المصدر: أبوإسماعيل ابراهيم بن سليمان المؤدب. (۴). مجالس ابن الشيخ: ۲۵۰. (۵). هكذا في النسخة، وفي المصدر: الهزاني وهو الصحيح، قال ابن الاثير في اللباب ۳: ۲۹۰: الهزاني بكسر الهاء وفتح الزاي المشددة وبعد الالف نون، هذه النسبة إلى هزان وهو بطن من عتيك، والعتيك من ربيعه، وهو هزان بن صباح بن عتيك، منهم أبوروق أحمد بن محمد بن بكر الهزاني حدث هو وأبوه. (۶). كناه في المصدر أبا خليفة. ولقبه بالجحفي. (۷). مجالس ابن الشيخ: ۲۵۷. (۸). مغته الحمى: أصابته وأخذته. موسى، عن أبيه، عن موسى بن جعفر، عن أبيه، عن جده، عن علي بن الحسين، عن أبيه، عن علي بن أبي طالب عليهم السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله مكفرا لا يشكر معروفه، ولقد كان معروفه على القرشي والعربي والعجمي، ومن كان أعظم معروفا من رسول الله صلى الله عليه وآله على هذا الخلق؟ وكذلك نحن أهل البيت مكفرون لا يشكر معروفا، وخيار المؤمنين مكفرون لا يشكر معروفهم (۱). ۲۲ - ع: أبي، عن القاسم بن محمد بن علي بن إبراهيم النهاوندي، عن صالح بن راهويه، عن أبي جويد مولى الرضا عليه السلام عن الرضا عليه السلام قال: نزل جبرئيل على النبي صلى الله عليه واله فقال: يا محمد إن ربك يقرئك السلام، ويقول: إن الابكار من النساء بمنزلة الثمر على الشجر، فإذا أبيع الثمر فلا دواء له إلا اجتناؤه، وإلا أفسدته الشمس، وغيرته الريح، وإن الابكار إذا أدركن ما تدرك النساء فلا دواء لهن إلا البعول، وإلا لم يؤمن عليهن الفتنة، فصعد رسول الله صلى الله عليه واله المنبر فجمع الناس ثم أعلمهم ما امر الله عزوجل به، فقالوا: ممن يا رسول الله؟ فقال: من الاكفاء، فقالوا: ومن الاكفاء؟ فقال: المؤمنون بعضهم أكفاء بعض، ثم لم ينزل حتى زوج ضباعة من المقداد بن الاسود، ثم قال: أيها الناس إنني زوجت ابنة عمي المقداد ليتضع النكاح (۲). ۲۳ - ير: محمد بن الحسين، عن جعفر بن محمد بن يونس، عن حماد بن عثمان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن النبي صلى الله عليه واله كان في مكان ومعه رجل من أصحابه وأراد قضاء حاجه، فقام إلى الاشائين يعني النخلتين، فقال لهم اجتمعا، فاستتر بهما النبي صلى الله عليه واله فقضى حاجته، ثم قام فجاء الرجل فلم ير شيئا (۳). بيان: قال الجوهرى: الاشاء بالفتح والمد: صغار النخل. ۲۴ - ص: الصدوق: عن عبدالله بن حامد، عن أحمد بن محمد بن الحسين، عن محمد بن يحيى أبي صالح، عن الليث، عن يونس، عن ابن شهاب، عن أبي سلمة، أن جابر بن عبدالله (۱). علل الشرائع: ۱۸۷. (۲). علل الشرائع: ۱۹۳. قوله: ليتضع أى ليخط. (۳). بصائر الدرجات: ۱۸. قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه واله بمر الظهران (۱) يرعى الغنم

(۲)، وإن رسول الله صلى الله عليه واله قال: عليكم بالاسود منه فإنه أطيبه، قالوا: ترعى الغنم؟ قال: نعم وهل نبي إلا رعاها؟ (۳). ۲۵ - ص: الصدوق، عن أبيه، عن محمد العطار، عن الأشعري، عن سيف بن حاتم، عن رجل من ولد عمار يقال له: أبو لؤلؤه سماه عن آبائه قال: قال عمار رضى الله عنه: كنت أرى غنيمه أهلى، وكان محمد صلى الله عليه واله يرعى أيضا، فقلت: يا محمد هل لك فى فخ فإنى تركتها روضة برق؟ قال: نعم، فجئتها من الغد وقد سبقنى محمد صلى الله عليه واله وهو قائم يذود غنمه عن الروضة قال: إنى كنت واعدتك فكرهت أن أرى قبلك (۴). بيان: قال الفيروز آبادى: البرق محرکه: الحمل معرب بره، وقال: الأبرق: غلظ فيه حجارة ورمل وطين مختلطة، والبرقه بالضم: غلظ، الأبرق وبرق: ديار العرب تنيف على مائه منها: برقه الأثمار، والأوجال، والأجداد، وعدھا إلى أن قال: والنجد، ويثرب، واليمامة، هذه برق العرب. ۲۶ - سن: أبى، عن النوفلى، عن أبيه، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: خلق الله العقل فقال له: أدبر فأدبر، ثم قال له: أقبل فأقبل، ثم قال: ما خلقت خلقا أحب إلى منك، فأعطى الله (۵) محمدا تسعة وتسعين جزء، ثم قسم بين العباد جزء واحدا (۶). ۲۷ - صح: عن الرضا، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: ضعفت عن (۱). قال ياقوت: ظهران: واد قرب مكة، وعنده قرية يقال له: مر، تضاف إلى هذا الوادى فيقال: مر الظهران (۲). نرى الغنم خ (۳). قصص الانبياء: مخطوط (۴). قصص الانبياء: مخطوط (۵). فى المصدر: قال: فأعطى الله (۶). المحاسن: ۱۹۲. الصلاة والجماع (۱)، فنزلت على قدر من السماء، فأكلت منها فزاد فى قوتى قوة أربعين رجلا - فى البطش والجماع (۲). ۲۸ - صح: عن الرضا، عن آبائه عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: كنا مع النبى صلى الله عليه واله فى حفر الخندق إذ جاءت فاطمة ومعها كسيرة من خبز فدفعتها إلى النبى صلى الله عليه وآله، فقال النبى صلى الله عليه واله: ما هذه الكسيرة؟ قالت: خبزته قرصا (۳) للحسن والحسين جئتكم منه بهذه الكسيرة، فقال النبى صلى الله عليه واله: يا فاطمة أما إنه أول طعام دخل جوف أبيك منذ ثلاث (۴). ن: بالاسانيد الثلاثة عنه عليه السلام مثله (۵). ۲۹ - سن: على بن الحكم، عن أبى المغراء، عن ابن خارجه، عن أبى بصير، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يأكل أكل العبد، ويجلس جلوس العبد، ويعلم أنه عبد (۶). بيان: أكل العبد: الأكل على الأرض كما مر، وجلوس العبد: الجلوس على الركبتين. ۳۰ - سن: أبى، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يأكل أكل العبد، ويجلس جلسة العبد، وكان يأكل على الحضيض، وينام على الحضيض. ۳۱ - سن: صفوان، عن ابن مسكان، عن الحسن الصيقل قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: مرت امرأة بدوية (۷) برسول الله صلى الله عليه وآله وهو يأكل وهو جالس على (۱). فى المصدر: ضعفت عن الصلاة والصيام والجماع (۲). صحيفه الرضا: ۱۱. (۳). فى المصدر: قالت: خبز اخبزته للحسن. وفى العيون: قرصا خبزتها (۴). صحيفه الرضا: ۱۵. (۵). عيون اخبار الرضا: ۲۰۵ و ۲۰۶. (۶). المحاسن: ۴۵۶. (۷). بذية خ ل. الحضيض، فقالت: يا محمد والله إنك لتأكل أكل العبد، وتجلس جلوسه، فقال لها رسول الله صلى الله عليه واله: ويحك أى عبد أعبد منى؟ قالت: فناولنى لقمه من طعامك، فناولها، فقالت: لا والله إلا التى فى فمك (۱)، فأخرج رسول الله صلى الله عليه واله اللقمه من فمه فناولها، فأكلتها، قال أبو عبد الله عليه السلام: فما أصابها داء حتى فارقت الدنيا (۲). مكا: من كتاب النبوه، عن أبى عبد الله عليه السلام مثله (۳). كا: على، عن أبيه، عن صفوان مثله (۴). ۳۲ - يج: روى عن الصادق عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه واله أقبل إلى الجعرانه (۵) فقسم فيها الاموال، وجعل الناس يسألونه فيعطيه حتى ألجؤوه إلى الشجرة، فأخذت برده وخذشت ظهره حتى جلوه عنها وهم يسألونه، فقال: أيها الناس ردوا على بردى، والله لو كان عندى عدد شجر تهامة نعماً لقسمته بينكم، ثم ما ألفتيمونى جباناً ولا بخيلاً، ثم خرج من الجعرانه فى ذى القعدة، قال: فما رأيت تلك الشجرة إلا خضراء كأنما يرش عليه الماء. ۳۳ - وفى رواية اخرى: حتى انتزعت الشجرة رداً، وخذشت الشجرة ظهره (۶). بيان: قال الجوهرى: جلوا عن أوطانهم وجلوتهم أنا، يتعدى ولا يتعدى. ۳۴ - قب: أما آدابه صلى الله عليه واله فقد جمعها بعض العلماء والتقطها من الاخبار: كان النبى صلى الله عليه واله أحكم الناس وأحلمهم وأشجعهم وأعدلهم وأعطفهم، لم تمس يده يد امرأة (۱). فى المصدر: فى فيك، وفى الكافى: إلا الذى فى فيك (۲). حتى فارقت الدنيا روحها خ ل. المحاسن: ۴۵۷. (۳). مكارم الاخلاق:

۱۵. (۴). فروع الكافي ۲: ۱۵۷. (۵). الجعرائه بكسر اوله، وسكون الثانى، وقد يكسر ويشدد الراء: هى ماء بين الطائف و مكة، وهى إلى مكة أقرب، قيل: هى من مكة على بريد من طريق العراق. (۶). لم نجد الحديث فى الخرائج المطبوع، وذكرنا قبل ذلك كرا را أن نسخه خرائج المصنف كانت تتفاوت مع المطبوع. لا تحل، وأسخرى الناس، لا يثبت عنده دينار ولا درهم، فان فضل ولم يجد من يعطيه و يجنه الليل لم يأو إلى منزله حتى يتبرء منه إلى من يحتاج إليه، لا يأخذ مما آتاه الله إلا قوت عامه فقط من يسير ما يجد من التمر والشعير، ويضع سائر ذلك فى سبيل الله، ولا يسأل شيئاً إلا أعطاه، ثم يعود إلى قوت عامه فيؤثر منه حتى ربما احتاج قبل انقضاء العام إن لم يأت شئ، وكان يجلس على الارض، وينام عليها، ويأكل عليها، وكان يخصف النعل، ويرقع الثوب، ويفتح الباب، ويحلب الشاة، ويعقل البعير فيحلبها، ويطحن مع الخادم إذا أعيأ، ويضع ظهوره بالليل بيده، ولا يتقدمه مطرق، ولا يجلس مكتئباً، ويخدم فى مهنة أهله، ويقطع اللحم، وإذا جلس على الطعام جلس محقراً، وكان يقطع أصابعه، ولم يتجشأ قط، ويجب دعوة الحر والعبد ولو على ذراع أو كراع، ويقبل الهدية ولو أنها جرعة لبن ويأكلها، ولا يأكل الصدقة، لا يثبت بصره فى وجه أحد، يغضب لربه ولا يغضب لنفسه، وكان يعصب (۱) الحجر على بطنه من الجوع، يأكل ما حضر، ولا يرد ما وجد، لا يلبس ثوبين، يلبس برداً حبرة يمينه، وشملة (۲) جبة صوف، والغليظ من القطن والكتان، وأكثر ثيابه البياض، ويلبس العمامة (۳)، ويلبس القميص من قبل ميامنه، وكان له ثوب للجمعة خاصة، وكان إذا لبس جديداً أعطى خلق ثيابه مسكيناً، وكان له عباء يفرش له حيث ما ينقل ثنى (۴) ثنيتين، يلبس خاتم فضة فى خنصره الايمن، يحب البطيخ، ويكره الريح الرديئة: ويستاك عند الوضوء، يردف (۵) خلفه عبده أو غيره، يركب (۶) ما أمكنه من فرس أو بلغة أو حمار، ويركب الحمار بلا سرج وعليه العذار (۷)، ويمشى راجلاً و (۱). أى يشد. (۲). الشملة: كساء واسع يشتمل به. (۳). فى المصدر: ويلبس العمامة تحت العمامة. (۴). أى يطوى ويرد بعضه على بعض. (۵). فى المصدر: ويرد. (۶). فى المصدر: ويركب. (۷). العذار بالكسر: ما سال من اللجام على خد الفرس. حافياً بلا رداء ولا عمامة ولا قلنسوة، ويشيع الجنائز، ويعود المرضى فى أقصى المدينة، يجالس الفقراء، ويؤاكل المساكين، ويناولهم بيده، ويكرم أهل الفضل فى أخلاقهم، ويتألف أهل الشرف بالبر لهم، يصل ذوى رحمه من غير أن يؤثرهم على غيرهم إلا. بما أمر الله، ولا يجفو على أحد، يقبل معذرة المعتذر إليه، وكان أكثر الناس تبسماً ما لم ينزل عليه قرآن أو لم تجر عظة، وربما ضحك من غير قهقهة، لا يرتفع على عبيده وإمائه فى مأكل ولا ملبس (۱)، ما شتم أحداً بشتمه ولا لعن امرأة ولا خادماً بلعنه، ولا لاموا أحداً إلا قال: دعوه، ولا يأتيه أحد حر أو عبد أو أمة إلا قام معه فى حاجته، لا فظ ولا غليظ، ولا صخاب فى الاسواق، ولا يجزى بالسيئة السيئة، ولكن يغفر ويصفح، يبدأ من لقيه بالسلام، ومن رآه (۲) بحاجه صابره حتى يكون هو المنصرف، ما أخذ أحد يده فيرسل يده حتى يرسلها، وإذا القى مسلماً بدأه بالمصافحة، وكان لا يقوم ولا يجلس إلا على ذكر الله، وكان لا يجلس إليه أحد وهو يصلى إلا خفف صلاته وأقبل عليه، وقال: ألك حاجة؟ وكان أكثر جلوسه أن ينصب ساقيه جميعاً، يجلس (۳) حيث ينتهى به المجلس، وكان أكثر ما يجلس مستقبل القبلة، وكان يكرم من يدخل عليه حتى ربما بسط ثوبه، ويؤثر الداخل بالوسادة التى تحته، وكان فى الرضا والغضب لا يقول: إلا حقاً، وكان يأكل القثاء بالرطب والملح، وكان أحب الفواكه الرطبة إليه البطيخ والعنب، وأكثر طعامه الماء والتمر، وكان يتمتع اللبن بالتمر ويسميها الاطيين، وكان أحب الطعام إليه اللحم، ويأكل الثريد باللحم، وكان يحب القرع، وكان يأكل لحم الصيد ولا يصيده، وكان يأكل الخبز والسمن، وكان يحب من الشاة الذراع والكتف، ومن القدر الدبا، ومن الصباغ الخل، ومن التمر العجوة (۴)، ومن البقول الهندبا والباذروج (۵) والبقلة اللينة (۶). (۱). فى المصدر: ولا. فى ملبس. (۲). أى قصده وأتاه. (۳). فى المصدر: وكان يجلس. (۴). العجوة: التمر المحشى فى وعائه. (۵). الهندبا والهندباء: بقل معروف، يقال له بالفارسية: كاسنى. والباذروج قال الفيروزآبادى بفتح الذال: بقله يقوى القلب جدا ويقبض إلا ان يصادف فضله فيسهل. (۶). مناقب آل أبى طالب ۱: ۱۰۰ و ۱۰۱. بيان: قوله: لا يتقدمه مطرق، أى كان أكثر الناس إطفاء إلى الارض حياء، يقال: أطفق، أى سكت ولم يكلم، وأرخى عينيه ينظر إلى الارض، والمهنة بالفتح والكسر: الخدمة، ولطع الاصابع: لحسها ومصها بعد الطعام: والكراع كغراب من البقر والغنم: مستدق الساق. وقال الفيروزآبادى: المجمع: تمر يعجن بلبن، وتمجع: أكل التمر

الیابس باللبن معاً، وأكل التمر وشرب عليه اللبن. ۳۵ - مكا: فی تواضعه وحيائه: عن أنس بن مالك قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يعود المريض، ويتبع الجنازة، ويوجب دعوة المملوك، ويركب الحمار، وكان يوم خيبر ويوم قريظة والنضير على حمار مخطوم (۱) بجبل من ليف تحته اكاف من ليف. وعن أنس بن مالك قال: لم يكن شخص أحب إليهم من رسول الله، وكانوا إذا رأوه لم يقوموا إليه لما يعرفون من كراهيته (۲). وعن ابن عباس قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يجلس على الارض، ويأكل على الارض ويعتقل الشاة، ويوجب دعوة المملوك. وعن أنس بن مالك قال: إن رسول الله صلى الله عليه واله مر على صبيان فسلم عليهم وهو مغذ. عن أسماء بنت يزيد أن النبي صلى الله عليه واله مر بنسوة فسلم عليهن. وعن ابن مسعود قال: أتى النبي صلى الله عليه واله رجل يكلمه فأرعد، فقال: هون عليك، فلست بملك، إنما أنا ابن امرأة كانت تأكل القد (۳). عن أبي ذر قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يجلس بين ظهراني (۴) أصحابه فيجئ الغريب فلا يدري أيهم هو، حتى يسأل، فطلبنا إلى النبي صلى الله عليه واله أن يجعل مجلسا يعرفه الغريب إذا أتاه، فبيننا له دكانا (۵) من طين، وكان يجلس عليه، ونجلس بجانبه (۱). خطمه بالخطام: جعله على أنفه، والخطام: جبل يجعل في عنق البعير وغيره ويشئ في خطمه وأنفه (۲). في المصدر: كراهية لذلك (۳). مكارم الاخلاق: ۱۴. (۴). ظهراني بالفتح أى وسطهم (۵). الدكان: شئ كالمصطبة يقعد عليه. والمصطبة: مكان ممهد قليل الارتفاع عن الارض، يجلس عليه. وسئلت عائشة ما كان النبي صلى الله عليه واله يصنع إذا خلا؟ قالت: يخطئ ثوبه، ويخفف نعله، ويصنع ما يصنع الرجل في أهله. وعنهما: أحب العمل إلى رسول الله صلى الله عليه واله الخياطة. وعن أنس بن مالك قال: خدمت النبي صلى الله عليه واله تسع سنين فما أعلمه قال لي قط: هلا فعلت كذا وكذا؟ ولا عاب على شيئاً قط. وعن أنس بن مالك قال: صحبت رسول الله صلى الله عليه واله عشر سنين، وشممت العطر كله فلم أشم نكهة أطيب من نكهته، وكان إذا لقيه واحد (۱) من أصحابه قام معه، فلم ينصرف حتى يكون الرجل ينصرف عنه (۲)، وإذا لقيه أحد من أصحابه فتناول يده ناولها إياه، فلم ينزع عنه حتى يكون الرجل هو الذي ينزع عنه، وما أخرج ركبته بين جليس (۳) له قط، وما قعد إلى رسول الله صلى الله عليه واله رجل قط فقام حتى يقوم (۴). وعن أنس بن مالك قال: إن النبي صلى الله عليه واله أدركه أعرابي فأخذ بردائه فجذبه جذبة شديدة حتى نظرت إلى صفحة عنق رسول الله صلى الله عليه واله وقد أثرت به حاشية الرداء من شدة جذبته، ثم قال له: يا محمد مر لي من مال الله الذي عندك، فالتفت إليه رسول الله صلى الله عليه واله فضحك وأمر له بعطاء. عن أبي سعيد الخدري يقول: كان رسول الله صلى الله عليه واله حياً (۵) لا يسأل شيئاً إلا أعطاه. وعنه قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله أشد حياءً من العذراء في خدرها، وكان إذا كره شيئاً عرفناه في وجهه. وعن ابن مسعود قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: لا يبلغني أحد منكم عن أصحابي شيئاً (۱). في نسخة من المصدر: أحد (۲). في المصدر: حتى يكون الرجل هو الذي ينصرف عنه (۳). في المصدر: بين يدي جليس (۴). مكارم الاخلاق: ۱۵.

(۵). الحي: ذو الحياء. فإنني احب أن أخرج إليكم وأنا سليم الصدر (۱). في جوده: عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله أجود الناس كفاً، وأكرمهم عشرة (۲)، من خالطه فعرفه أحبه. من كتاب النبوة عن ابن عباس، عن النبي صلى الله عليه واله قال: أنا أديب الله وعلى أديبي، أمرني ربي بالسخاء والبر، ونهاني عن البخل والجفاء، وما شئ أبغض إلى الله عزوجل من البخل وسوء الخلق، وإنه ليفسد العمل كما يفسد الطين (۳) العسل. وبرواية اخرى عن أمير المؤمنين عليه السلام كان إذا وصف رسول الله صلى الله عليه واله قال: كان أجود الناس كفاً، وأجرء الناس صدراً، وأصدق الناس لهجةً، وأوفاهم ذمّةً، وألينهم عريكةً: وأكرمهم عشرة، ومن رآه بديهته هابه، ومن خالطه فعرفه أحبه، لم أر مثله قبله ولا بعده. وعن ابن عمر قال: ما رأيت أحداً أجود ولا أنجد ولا أشجع ولا أوفياً (۴) من رسول الله صلى الله عليه وآله (۵). وعن جابر بن عبد الله قال: ما سئل رسول الله صلى الله عليه واله شئ (۶) قط قال: لا. وعن ابن عباس قال: كان المسلمون لا ينظرون إلى أبي سفيان ولا يقاعدونه، فقال: يا رسول الله ثلاث أعطينهن، قال: نعم، قال: عندى أحسن العرب وأجمله ام حبيبة أزوجكها (۷)، قال: نعم، قال: ومعاوية تجعله كاتباً بين يديك، قال: نعم، قال مرني (۱). مكارم الاخلاق: ۱۶. (۲). في نسخة من المصدر: عشيرة (۳). في نسخة من المصدر: الخل (۴). أى أنظف (۵).

مكارم الاخلاق: ۱۶. (۶). شيئا خ ل وفي نسخه من المصدر: لم يكن يسأل رسول الله صلى الله عليه وآله وفيها: فتقول: لا. (۷). هذا لا يصح لان النبي صلى الله عليه وآله زوج ام حبيبة سنة سبع من الهجرة وأبوسفيان أسلم عام الفتح في سنة ثمان بعد تزويجه صلى الله عليه وآله اياها. حتى اقاتل الكفار كما قاتلت المسلمين، قال: نعم، قال ابن زميل: ولو لا أنه طلب ذلك من النبي صلى الله عليه وآله ما أعطاه، لانه لم يكن يسأل شيئا قط إلا قال: نعم. وعن عمر أن رجلا أتى النبي صلى الله عليه وآله فقال (۱): ما عندى شئ، ولكن اتبع على، فإذا جاءنا شئ قضينا، قال عمر: فقلت: يا رسول الله ما كلفك الله ما لا تقدر عليه، قال: فكره النبي صلى الله عليه وآله، فقال (۲) الرجل: أنفق ولا تخف من ذى العرش إقلا، قال: فتبسم النبي صلى الله عليه وآله وعرف السرور في وجهه (۳). في شجاعته: عن علي عليه السلام قال: لقد رأيتني يوم بدر ونحن نلوذ بالنبي صلى الله عليه وآله وهو أقربنا إلى العدو، وكان من أشد الناس يومئذ بأسا. وعنه عليه السلام قال: كنا إذا احمر البأس ولقى القوم القوم اتقينا برسول الله صلى الله عليه وآله فما يكون أحد أقرب إلى العدو منه. وعن أنس بن مالك قال: كان بالمدينة فرغ فركب النبي صلى الله عليه وآله فرسا لابي طلحة، فقال: ما رأينا من شئ وإن وجدناه لبحرا. وبروايه اخرى عن أنس قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله أشجع الناس، وأحسن الناس، وأجود الناس، قال: فزع أهل المدينة ليلة فانطلق الناس قبل الصوت، قال: قتلناهم رسول الله صلى الله عليه وآله وقد سبقهم وهو يقول: لن (۴) تراعوا، وهو على فرس لابي طلحة وفي عنقه السيف، قال: فجعل يقول للناس: لم تراعوا وجدناه بحرا، أو أنه لبحر (۵). في علامه رضاه وغبه: عن ابن عمر قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يعرف رضاه وغبه في وجهه، كان إذا رضى فكأنما تلاحك الجدر (۶) وجهه، وإذا غضب خسف لونه واسود. (۱). في المصدر: فسأله فقال. (۲). في المصدر: فكره النبي صلى الله عليه وآله قوله ذلك فقال. (۳). مكارم الاخلاق: ۱۷. وفيه: حتى عرف السرور في وجهه. (۴). لم تراعوا خ ل. (۵). مكارم الاخلاق: ۱۷. (۶). هكذا في نسخة المصنف، والظاهر أنه مصحف الجدر. كما في المصدر وما يأتي بعد ذلك وفي تفسير اللغات. عن كعب بن مالك قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا سره الامر استنار وجهه كأنه دائرة القمر. عن امير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا رأى ما يحب قال: الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات. عن عبدالله بن مسعود، يقول: شهدت من المقداد مشهدا لان أكون أنا صاحبه أحب إلى مما في الارض من شئ، قال: كان النبي صلى الله عليه وآله إذا غضب احمر وجهه. عن ابن عمر قال: كان النبي صلى الله عليه وآله يعرف رضاه وغبه بوجهه، كان إذا رضى فكأنما تلاحك الجدر وجهه (۱)، وإذا غضب خسف لونه واسود. قال أبوالبدر: سمعت أبا الحكم الليثي يقول: هي المرأة توضع في الشمس فيرى ضوءها على الجدر يعني قوله: تلاحك (۲) الجدر. في الرفق بامته: عن أنس قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا فقد الرجل من إخوانه ثلاثة أيام سأل عنه، فإن كان غائبا دعا له، وإن كان شاهدا زاره، وإن كان مريضا عاده. عن جابر بن عبدالله قال: غزا رسول الله صلى الله عليه وآله إحدى وعشرين غزوة بنفسه، شاهدت (۳) منها تسعة عشر، وغبت عن اثنتين، فبينما أنا معه في بعض غزواته إذ أعيانا ضحى (۴) تحتى بالليل فبرك، وكان رسول الله صلى الله عليه وآله في آخرنا في أخريات الناس، فيزجي الضعيف ويردف (۵) ويدعو لهم، فانتهى إلى وأنا أقول: يا لهف امياه (۶)، وما زال لنا ناضح سوء، فقال: من هذا؟ فقلت: أنا جابر بأبي أنت وامى يا رسول الله، قال: ما (۱). في المصدر: فكأنما يلاحك الجدر ضوء وجهه. (۲). في المصدر: يلاحك. (۳). شهدت خ ل. (۴). أى أعجزنا بعيرى. وبرك البعير: استناخ، وهو أن يلصق صدره بالارض.

(۵). في نسخة من المصدر: ويردفة. (۶). في نسخة من المصدر، اماه. شأنك؟ قلت: أعيانا ناضحى، فقال: أمعك عصا؟ فقلت: نعم، فضره، ثم بعته، ثم أناخه ووطئ على ذراعه، وقال: اركب فركبت فسأيرته فجعل جملى يسبقه، فاستغفر لى تلك الليلة خمس وعشرين مرة، فقال لى: ما ترك عبدالله من الولد؟ يعنى أباه، قلت: سيع نسوة، قال: أبوك عليه دين؟ قلت: نعم، قال: فإذا قدمت المدينة فقاطعهم، فإن أبوا فإذا حضر جذاذ (۱) نخلكم فأذنى، وقال: هل تزوجت؟ قلت: نعم، قال: بمن؟ قلت: بفلان بنت فلان بأيم (۲) كانت بالمدينة، قال: فهلا- فناهة تلاعبها وتلاعبك؟ قلت: يا رسول الله كن عندى نسوة خرق (۳)، يعنى أخواته: فكرهت أن آتيهن بامرأة خرقاء، فقلت: هذه أجمع لامرى، قال: أصبت ورشدت، فقال: بكم اشتريت جملك؟ فقلت: بخمس أواق من ذهب، قال: قد أخذناه

(۴)، فلما قدم المدينة أتيته بالجمل فقال: يا بلال أعطه خمس اواق من ذهب يستعين به (۵) في دين عبدالله، وزده ثلاثا واردد عليه جملة، قال: هل قاطعت غرماً عبدالله؟ قلت: لا يا رسول الله، قال: أترك وقاء (۶)؟ قلت: لا، قال: لا عليك إذا حضر جذاذ (۷) نخلكم فأذني، فأذنته فجاء فدعا لنا فجددنا واستوفى كل غريم كان يطلب تمرا وقاء، وبقي لنا ما كنا نجد وأكثر، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: ارفعوا ولا- تكيلوا فرغناه وأكلنا منه زمانا (۸). وعن ابن عباس قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا حدث الحديث أو سأل عن الامر كرره ثلاثا ليفهم ويفهم عنه (۱). جذاذ النخل: صرامها أى قطع ثمرتها، وفي المصدر: جداد بالمهملة، والمعنى واحد (۲). أم الرجل من زوجته أو المرأة من زوجها: فقدتها أو فقدته، فهو وهى أيم (۳). جمع الخرقاء: الحمقاء (۴). فى نسخة من المصدر: قال: يعينه ولك ظهره إلى المدينة (۵). فى المصدر: يستعين بها، وفيه: ورد عليه جملة (۶). فى نسخة من المصدر: أتراك وفاء؟ أقول: تراك ككتاب (۷). فى المصدر: فاذا حضر جداد نخلكم. وفيه بعد ذلك: فجدونا (۸). مكارم الاخلاق: ۱۸ و ۱۹. وعن ابن عمر قال: قال رجل: يا رسول الله، فقال: لبيك. وروى عن زيد بن ثابت أن النبي صلى الله عليه وآله كنا إذا جلسنا إليه إن أخذنا بحديث فى ذكر الآخرة أخذ معنا، وإن أخذنا فى الدنيا أخذ معنا، وإن أخذنا فى ذكر الطعام والشراب أخذ معنا، فكل هذا احديثكم عن رسول الله صلى الله عليه واله. عن أبى الحميساء (۱) قال: بايعت النبي صلى الله عليه واله قبل أن يبعث فواعدنيه (۲) مكانا فنسيته يومى والغد، فأتيته يوم الثالث، فقال صلى الله عليه واله: يا فتى لقد شققت (۳) على، أنا هاهنا منذ ثلاثة أيام. وعن جرير بن عبدالله أن النبي صلى الله عليه واله دخل بعض بيوته فامتلا البيت، ودخل جرير فقعده خارج البيت، فأبصره النبي صلى الله عليه واله فأخذ ثوبه فلفه فرمى به إليه، وقال: اجلس على هذا، فأخذ جرير (۴) فوضعه على وجهه فقبله. عن سلمان الفارسي قال: دخلت على رسول الله صلى الله عليه واله وهو متكئ على وسادة فألقاها إلى، ثم قال: يا سلمان ما من مسلم دخل على أخيه المسلم فيلقى له الوسادة إكراما له إلا غفر الله له (۵). فى بكائه صلى الله عليه واله: عن أنس بن مالك قال: رأيت إبراهيم بن رسول الله صلى الله عليه واله وهو يجود بنفسه فدمعت عيناه (۶)، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: تدمع العين، ويحزن القلب، ولا أقول: إلا ما يرضى ربنا وإنا بك يا إبراهيم لمحزونون (۷). عن خالد بن سلمة المخزومي قال: لما أصيب زيد بن حارثة انطلق رسول الله صلى الله عليه واله (۱). فى نسخة من المصدر: ابن أبى حمساء (۲). فى المصدر: فواعدته (۳). أى أوقعتنى فى المشقة (۴). فى المصدر: فأخذه جرير (۵). مكارم الاخلاق: ۱۹ و ۲۰. وفى المصدر بعد ذلك زيادة أوردها فى الباب الاتى (۶). فى المصدر: عينا رسول الله صلى الله عليه واله فقال: تدمع العين (۷). مكارم الاخلاق: ۲۰. إلى منزله، فلما رأته ابنته جهشت فانتحب (۱) رسول الله صلى الله عليه واله، وقال له بعض أصحابه: ما هذا يا رسول الله؟ قال: هذا شوق الحبيب إلى الحبيب. فى مشيه صلى الله عليه واله: عن على بن أبى طالب عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا مشى تكفأ تكفأ كأنما يتقلع من صيب، لم أر قبله ولا بعده مثله. عن جابر قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا خرج مشى أصحابه أمامه، وتركوا ظهره للملائكة. عن ابن عباس قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا مشى مشى مشيا يعرف أنه ليس بمشى عاجز ولا بكسلان. عن أنس بن مالك قال: كنا إذا أتينا النبي صلى الله عليه واله جلسنا حلقة (۲). وروى أن رسول الله لا يدع أحدا يمشى معه إذا كان راكبا حتى يحملهم معه، فإن أبى قال: تقدم أمامى، وأدركنى فى المكان الذى تريد، ودعاه صلى الله عليه واله قوم من أهل المدينة إلى طعام صنعوه له ولاصحاب له خمسة، فأجاب دعوتهم، فلما كان فى بعض الطريق أدر كههم سادس فماشاهم، فلما دنوا من بيت القوم قال للرجل السادس: إن القوم لم يدعوك، فاجلس حتى نذكر لهم مكانك ونستأذنهم بك (۳). فى جمل من أحواله وأخلاقه: من كتاب النبوة عن على عليه السلام قال: ما صافح رسول الله صلى الله عليه واله أحدا قط فنزع يده من يده حتى يكون هو الذى ينزع يده، وما فواضه أحد قط فى حاجة أو حديث فانصرف حتى يكون الرجل ينصرف (۴)، وما نازعه الحديث حتى يكون (۵) هو الذى يسكت، وما رأى مقدا رجله بين يدي جليس له قط، ولا عرض له (۱). جهش: فزع باكيا. أو متهينا للبكاء. انتحب: بكى شديدا (۲). خلفه خ ل ومثله فى نسخة من المصدر (۳). مكارم الاخلاق: ۲۱ و ۲۲، وفى نسخة منه: ونستأذنهم لك (۴). فى المصدر: حتى يكون الرجل هو الذى ينصرف (۵). فى المصدر: وما نازعه أحد الحديث فيسكت حتى يكون. قط أمران إلا أخذ

بأشدهما (۱)، وما انتصر نفسه من مظلمة حتى ينتهك محارم الله فيكون حينئذ غضبه لله تبارك وتعالى، وما أكل متكئا قط حتى فارق الدنيا، وما سئل شيئا قط فقال: لا، وما رد سائلا حاجة (۲) إلا بها أو بميسور من القول، وكان أخف الناس صلاة في تمام، وكان أقصر الناس خطبة وأقله هذرا (۳)، وكان يعرف بالريح الطيب إذا أقبل، وكان إذا أكل مع القوم كان أول من يبدأ، وآخر من يرفع يده، وكان إذا أكل مما يليه، فإذا كان الرطب والتمر جالت يده، وإذا شرب شرب ثلاثة أنفاس، وكان يمص الماء مصا، ولا يعبه عبا (۴)، وكان يمينه لطعامه وشرابه وأخذه وإعطائه، كان (۵) لا يأخذه إلا بيمينه، ولا يعطى إلا بيمينه، وكان شماله لما سوى ذلك من بدنه، وكان يحب التيمن في كل اموره: في لبسه وتنعله وترجله، وكان إذا دعا دعا ثلاثا، وإذا تكلم تكلم وترا، وإذا استأذن استأذن ثلاثا، وكان كلامه فصلا يتبينه كل من سمعه، وإذا تكلم رأى كالنور يخرج من بين ثناياه، وإذا رأيته قلت: أفلج الثنتين، وليس بأفلج، وكان نظره اللحظ بعينه، وكان لا يكلم أحدا بشئ يكرهه، وكان إذا مشى ينحط من صلب (۶)، وكان يقول: إن خياركم أحسنكم (۷) أخلاقا، وكان لا يذم ذواقا ولا يمدحه، ولا يتنازع أصحابه الحديث عنده، وكان المحدث عنه يقول: لم أر بعيني مثله قبله ولا بعده صلى الله عليه وآله. عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله إذا رأى في الليلة الظلماء رأى له نور كأنه شقة قمر. (۱). في نسخة من المصدر: ولا خير بين أمرين إلا أخذ بأشدهما. (۲). في المصدر: وما رد سائلا حاجة قط. (۳). في المصدر: وأقلهم هذرا. أقول: هذر الرجل في كلامه: خلط وتكلم بما لا ينبغي. الهذر: سقط الكلام الذي لا يعبا به. كثرة الكلام. والمراد أنه صلى الله عليه وآله لم يكن يهذر. (۴). مص الماء: شربه شربا رفيقا مع جذب نفس. عب الماء: شربه بلا تنفس. (۵). في المصدر: فكان. (۶). في المصدر: كأنما ينحط من صلب، وهو الصحيح كما تقدم. (۷). أحاسنكم خ ل. عنه عليه السلام قال: نزل جبرئيل عليه السلام على رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: إن الله جل جلاله يقرئك السلام ويقول لك: هذه بطحاء مكة تكون لك رضاضه (۱) ذهبا، قال: فنظر النبي صلى الله عليه وآله إلى السماء ثلاثا ثم قال: لا يارب، ولكن أشبع يوما فأحمدك، وأجوع يوما فأسألك. وعنه عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يحب الركوب على الحمار مؤكفا، والاكل على الحضيض مع العبيد، ومناولة السائل بيديه (۲). وعن جابر بن عبدالله قال: في (۳) رسول الله صلى الله عليه وآله خصال: لم يكن في طريق فيتبعه أحد إلا عرف أنه قد سلكه من طيب عرفه، أو ريح عرقه، ولم يكن يمر بحجر ولا مدر (۴) إلا سجد له. وعن ثابت بن أنس (۵) بن مالك قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله كان أزهر اللون، كأن لونه اللؤلؤ، وإذا مشى تكفأ، وما شممت رائحة مسك ولا عنبر أطيب من رائحته، ولا مسست ديباجة ولا حريرا ألين من كف رسول الله صلى الله عليه وآله، وكان أخف الناس صلاة في تمام. عن جرير بن عبدالله قال: لما بعث النبي صلى الله عليه وآله أتيته لبايعه، فقال لي: يا جرير (۱). الرضاض. ما صغر ودق من الحصى. والموجود في المصدر: هذه بطحاء مكة إن شئت أن تكون لك ذهبا. (۲). الحديث في المصدر هكذا: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لست أدع ركوب الحمار. مؤكفا، والاكل على الحصي مع العبيد، ومناولة السائل بيديه. (۳). في المصدر: كان في رسول الله صلى الله عليه وآله. (۴). ولا شجر خ ل، وهو الموجود في المصدر. (۵). ثابت عن أنس خ ل، أقول: في المصدر أيضا ثابت بن أنس بن مالك، والظاهر أنه مصحف والصحيح ثابت عن أنس، أي ثابت البناني، عن أنس بن مالك بن النضر الانصاري المدني خادم رسول الله صلى الله عليه وآله، راجع تهذيب التهذيب ۱: ۳۷۶. لاى شئ جئت؟ قال: قلت: جئت لاسلم على يديك يا رسول الله فألقى لي كساءه ثم أقبل على أصحابه فقال: إذا أتاكم كريم قوم فأكرموه. وعن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وعد رجلا إلى الصخرة، فقال: أنا لك هاهنا حتى تأتي، فاشتدت الشمس عليه، فقال له أصحابه: يا رسول الله لو أنك تحولت إلى الظل، قال: وعدته إلى (۱) هاهنا، وإن لم يجئ كان منه المحشر (۲). وعن عائشة قال: قلت: يا رسول الله لو (۳) أنك إذا دخلت الخلاء فخرجت دخلت في أثرك فلم أر شيئا خرج منك، غير أني أجد رائحة المسك، قال: يا عائشة إنا معشر الانبياء ينبت (۴) أجسادنا على أرواح أهل الجنة، فما خرج منا من شئ ابتلعت الارض. وعن ابن عباس قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله دخل عليه عمر وهو على حصير قد أثر في جنبه، فقال: يا نبي الله لو اتخذت فراشا، فقال: ما لي وللدنيا، ما متلى

ومثل الدنيا إلا كراكب سار في يوم صائف (۵) فاستظل تحت شجرة ساعة من نهار ثم راح وتركها. وعن ابن عباس قال: إن رسول الله صلى الله عليه واله توفي ودرعه مرهونة عند رجل من اليهود على ثلاثين صاعاً من شعير، أخذها رزقا لعياله. وعن أبي رافع قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه واله يقول: إذا سميتم محمدا فلا تقبحوه، (۱). المصدر: خال عن لفظه إلى (۲). في المصدر: كان منه الجسر، أقول: قال الجزري في النهاية: عنه من ترك القرآن شهرين لم يقرأه فقد جشره أي تباعد عنه، يقال: جشر عن أهله أي غاب عنهم، فالمعنى وإن لم يجئ كان منه التباعد والغيبة. (۳). خلى المصدر عن لفظه (ل) (۴). في المصدر: بنيت أجسادنا. (۵). أي في يوم حار. ولا تجبهوه (۱) ولا تضربوه، بورك لبيت فيه محمد، ومجلس فيه محمد، ورفقه فيها محمد (۲). في جلوسه وأمر أصحابه في آداب الجلوس وكان صلى الله عليه واله يؤتى بالصبي الصغير ليدعو له بالبركة أو يسميه، فيأخذه فيضعه في حجره تكريماً لاهله، وربما بال الصبي عليه، فيصيح بعض من رآه حين بال (۳)، فيقول صلى الله عليه واله: لا ترموا بالصبي، فيدعه حتى يقضى بوله، ثم يفرغ له من دعائه أو تسميته ويبلغ سرور أهله فيه، ولا يرون أنه يتأذى ببول صبيهم، فإذا انصرفوا غسل ثوبه بعد. ودخل رجل المسجد وهو جالس وحده فترحز له (۴)، فقال الرجل: في المكان سعة يا رسول الله، فقال صلى الله عليه واله: إن حق المسلم على المسلم إذا رآه يريد الجلوس إليه أن يترحز له. وروى أن رسول الله صلى الله عليه واله قال: من أحب أن يمثل له الرجال فليتبوء مقعده في النار (۵). وقال صلى الله عليه واله: لا تقوموا كما تقوم الاعاجم بعضهم لبعض (۶) وروى عن أبي عبد الله عليه السلام من كتاب المحاسن قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا دخل منزلاً قعد في أدنى المجلس حين يدخل. وعنه عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا جلس تجاه القبلة. وروى عنه عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه واله قال: إذا أتى أحدكم مجلساً فليجلس حيث ما انتهى مجلسه. (۱). أي لا- تردوه عن حاجته. (۲). مكارم الاخلاق: ۲۲ - ۲۵. (۳). في نسخة من المصدر: حين يبول. (۴). أي تباعد وتنحى له. (۵). من النار خ ل. (۶). في المصدر بعد ذلك: ولا بأس بأن يتخلل عن مكانه (موضعه خ ل). وروى أن رسول الله صلى الله عليه واله قال: إذا قام أحدكم من مجلسه ثم رجع فهو أولى بمكانه. وروى عن النبي صلى الله عليه واله أنه قال: أعطوا المجالس حقها، قيل: وما حقها؟ قال: غضوا أبصاركم، وردوا السلام، وارشدوا الاعمي، وأمروا بالمعروف، وانهوا عن المنكر. عن أبي أمامة قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا جلس جلس القرفصاء. من كتاب المحاسن: وكان النبي صلى الله عليه واله يجلس ثلاثاً: يجلس القرفصاء وهي أن يقيم ساقيه، ويستقبلهما (۲) بيديه فيشد يده في ذراعه، وكان يجثو على ركبتيه، وكان يثنى رجلاً واحدةً ويبسط عليها الاخرى، ولم ير متربعا قط، وكان يجثو على ركبتيه ولا يتكئ (۳). في صفة أخلاقه في مطعمه من كتاب مواليد الصادقين كان رسول الله صلى الله عليه واله يأكل كل الاصناف من الطعام، وكان يأكل ما أحل الله له، مع أهله وخدمه إذا أكلوا، ومع من يدعوه من المسلمين على الارض، وعلى ما أكلوا عليه، ومما أكلوا، إلا- أن ينزل به ضيف يأكل مع ضيفه، وكان أحب الطعام إليه ما كان على ضفف (۴)، ولقد قال ذات يوم وعنده أصحابه: اللهم إنا نسألك من فضلك ورحمتك اللذين لا يملكهما غيرك فينأهم كذلك إذ اهدى إلى النبي صلى الله عليه واله شاء مشوية، فقال: خذوا هذا من فضل الله، ونحن ننتظر رحمته، وكان صلى الله عليه واله إذا وضعت المائدة بين يديه قال: بسم الله اللهم اجعلها نعمة مشكورة تصل (۵) بها نعمة الجنة وكان (۱). في المصدر: فليست الاولى. (۲). في المصدر: ويستقلهما (يستقبلهما خ ل) بيديه، فيشد يده في ذراعيه. قوله: يجثو أي يجلس على ركبتيه. (۳). مكارم الاخلاق: ۲۵ و ۲۶. (۴). ذكر المصنف فيما يأتي لها معاني، ويمكن أن يكون المعنى كان أحب الطعام إليه ما كان عن حاجة فلا يأكل مع الشيع وعدم الميل والحاجة. (۵). في المصدر: نصل. كثيرا إذا جلس يأكل ما بين يديه، ويجمع ركبتيه وقدميه (۱)، كما يجلس المصلي في اثنتين، إلا أن الركبة فوق الركبة، والقدم على القدم، ويقول صلى الله عليه واله: أنا عبد آكل كما يأكل العبد، وأجلس كما يجلس العبد. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما أكل رسول الله صلى الله عليه واله متكئا منذ بعثه الله عزوجل نبياً حتى قبضه الله إليه، متواضعا لله عزوجل، وكان صلى الله عليه واله إذا وضع يده في الطعام قال: بسم الله بارك لنا (۲) فيما رزقتنا وعليك خلفه. من مجموع أبي، عن الصادق، عن آبائه عليهم السلام إن

رسول الله صلى الله عليه واله كان إذا أفطر قال: اللهم لك صمنا، وعلى رزقك أفطرتنا، فتقبله منا، ذهب الظمآن، وابتلت العروق، وبقي الأجر. وقال: وكان رسول الله صلى الله عليه واله إذا أكل عند قوم قال: أفطر عندكم الصائمون، و أكل طعامكم الأبرار. وقال: دعوة الصائم يستجاب عند إفطاره. وقد جاءت الرواية أن النبي صلى الله عليه واله كان يفطر على التمر، وكان إذا وجد السكر أفطر عليه (٣). عن الصادق عليه السلام أن النبي صلى الله عليه واله كان يفطر على الحلو، فإذا لم يجد يفطر على الماء الفاتر، وكان يقول: إنه ينقى الكبد والمعدة، ويطيب النكهة والضم، ويقوى الأضراس والحدق، ويحدد الناظر (٤)، ويغسل الذنوب غسلا، ويسكن العروق الهائجة والمرء الغالبة، ويقطع البلغم، ويطفى الحراة عن المعدة، ويذهب بالصداع. وكان صلى الله عليه واله لا يأكل الحار حتى يبرد، ويقول: إن الله لم يطعمنا نارا، إن الطعام الحار غير ذى بركة فأبردوه (١). فى نسخة من المصدر: وكان كثيرا إذا جلس ليأكل يجمع ركبته وقدميه (٢). فى المصدر: بسم الله اللهم بارك لنا (٣). مكارم الاخلاق: ٢٦ و ٢٧ (٤). من حددت السكين: رقت حده، ثم يقال لكل ما دق فى نفسه من حيث الخلقه أو من حيث المعنى كالبصر والبصيرة حديد، فيقال: هو حديد النظر وحديد الفهم، قال عز وجل: فبصرك اليوم حديد. وكان صلى الله عليه واله إذا أكل سمي ويأكل بثلاث أصابع ومما يليه، ولا يتناول من بين يدي غيره، ويؤتى بالطعام فيشرع قبل القوم ثم يشرعون، وكان يأكل بأصابعه الثلاث: الأبهام، والتي يليها (١)، والوسطى، وربما استعان بالرابعة، وكان صلى الله عليه وآله يأكل بكفه كلها، ولم يأكل بإصبعين، ويقول: إن الأكل بإصبعين هو أكلة الشيطان. ولقد جاءه بعض أصحابه يوما بفالودج فأكل منه، وقال: مم هذا يا أبا عبد الله؟ فقال: بأبي أنت وامى نجعل السمن والعسل فى البرمة (٢) ونضعها على النار، ثم نغليه، ثم نأخذ مخ الحنطة إذا طحنت فنلقيه على السمن والعسل، ثم نسوئه (٣) حتى ينضج، فيأتى كما ترى، فقال صلى الله عليه واله: إن هذا الطعام طيب. ولقد كان يأكل الشعير إذا كان غير منخول (٤) خبزا أو عصيدة (٥) فى حالة كل ذلك كان يأكل صلى الله عليه واله (٦). ومن كتاب روضة الواعظين: قال العيص بن القاسم: قلت للصادق عليه السلام: حديث يروى عن أبيك عليه السلام: أنه قال: ما شبع رسول الله صلى الله عليه واله من خبز برقط أهو صحيح؟ فقال: لا، ما أكل رسول الله صلى الله عليه واله خبز برقط، ولا شبع من خبز شعير قط (٧). وقالت عايشة: ما شبع رسول الله صلى الله عليه واله من خبز الشعير يومين حتى مات. وروى أن رسول الله صلى الله عليه واله لم يأكل على خوان قط حتى مات، ولا أكل خبزا مرققا حتى مات. وقالت عايشة: ما زالت الدنيا علينا عسرة كدره حتى قبض رسول الله صلى الله عليه واله، فلما (١). فى المصدر: والتي تليها (٢). البرمة: القدر من الحجر (٣). أى نخلطه (٤). فى المصدر: ولقد كان يأكل الشعير غير منخول (٥). العصيدة: دقيق بلت بالسمن ويطحخ (٦). فى المصدر: كان يأكله صلى الله عليه وآله (٧). مكارم الاخلاق: ٢٨. قبض صبت الدنيا علينا صبا. ومن كتاب النبوة عن أبى عبدالله عليه السلام قال: ما زال طعام رسول الله صلى الله عليه واله الشعير حتى قبضه الله إليه. عن أنس قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يجب دعوة المملوك، ويردغه خلفه، ويضع طعامه على الارض، وكان يأكل القثاء بالرطب، والقثاء بالملح، وكان يأكل الفاكهة الرطبة، وكان أحبها إليه البطيخ والعنب، وكان يأكل البطيخ بالخبز، وربما أكل بالسكر، وكان صلى الله عليه واله ربما أكل البطيخ بالرطب فيستعين باليدين جميعا. ولقد جلس يوما يأكل رطبا فيأكل بيمينه (١)، وأمسك النوى بيساره، ولم يلقه فى الارض، فمرت به شاة قريبة منه فأشار إليها بالنوى الذى فى كفه فدنت إليه وجعلت تأكل من كفه اليسرى، ويأكل هو بيمينه، ويلقى إليها النوى حتى فرغ، وانصرفت الشاة حينئذ. وكان صلى الله عليه واله إذا كان صائما يفطر على الرطب فى زمانه، وكان ربما أكل العنب حبة حبة، وكان صلى الله عليه واله ربما (٢) أكله خرطا (٣) حتى ترى روال على لحيته كتحدرد اللؤلؤ. والروال: الماء الذى يخرج من تحت القشر (٤). وكان صلى الله عليه واله يأكل الحيس، وكان صلى الله عليه واله يأكل التمر ويشرب عليه الماء، وكان التمر والماء أكثر طعامه، وكان يتمجع اللبن والتمر ويسميها الاطيين، وكان يأكل العصيدة من الشعير بإهالة الشحم، وكان صلى الله عليه واله يأكل الهريسة أكثر ما يأكل، ويتسحر بها، وكان جبرئيل قد جاءه بها من الجنة يتسحر بها (٥)، وكان يأكل فى بيته مما يأكل (١). فى المصدر: يأكل بيمينه (٢). وربما خ ل (٣). خرط العنقود: وضعه فى فيه وأخرج عمشوشه عاريا، والعمشوش: العنقود اكل بعض ما عليه (٤). مكارم الاخلاق: ٢٩ و ٣٠ (٥). فى المصدر: فتسحر بها. الناس،

وكان صلى الله عليه واله يأكل اللحم طيخا بالخبز (١)، ويأكله مشويا بالخبز، وكان يأكل القديد وحده، وربما أكله بالخبز، وكان أحب الطعام إليه اللحم، ويقول: هو يزيد في السمع والبصر، وكان يقول صلى الله عليه واله: اللحم سيد الطعام في الدنيا والآخرة، فلو سألت (٢) ربي أن يطعمنيه كل يوم لفعل، وكان يأكل الثريد بالقرع (٣) واللحم، وكان يحب القرع ويقول: إنها شجرة أخى يونس، وكان صلى الله عليه واله يعجبه الدبا (٤) ويلتقطه من الصحفة، وكان صلى الله عليه واله يأكل الدجاج ولحم الوحش ولحم الطير الذي يصاد، وكان لا يبتاعه ولا يصيده، ويحب أن يصاد له ويؤتى به مصنوعاً فأكله، أو غير مصنوع فيصنع له فيأكله، وكان إذا أكل اللحم لم يطأطئ رأسه إليه، ويرفعه إلى فيه، ثم ينتهسه انتهاسا (٥)، وكان يأكل الخبز والسمن، وكان يحب من الشاة الذراع والكتف، ومن الصباغ الخل، ومن البقول الهندبا، والبادروج، وبقلة الانصار، ويقال: إنها الكرنب، وكان صلى الله عليه واله لا يأكل الثوم ولا البصل ولا الكراث ولا العسل الذي فيه المغاير، والمغافير: ما يبقى من الشجر في بطون النحل فيلقيه في العسل فيبقى له ريح في الفم، وما ذم رسول الله صلى الله عليه واله طعاماً قط، كان إذا أعجبه أكله، وإذا كرهه تركه، وكان صلى الله عليه واله ما عاف من شيء، فإنه لا يحرمه على غيره (٦)، ولا يبغضه إليه، وكان صلى الله عليه واله يلحس الصحفة ويقول: آخر الصحفة أعظم الطعام بركة، وكان صلى الله عليه واله إذا فرغ من طعامه لعق أصابعه الثلاث التي أكل بها، فإن بقي فيها شيء عاوده فلحقها حتى يتنظف (٧)، ولا يمسح يده بالمنديل حتى يلحقها واحدة واحدة، ويقول: لا يدري في أي الأصابع البركة، وكان صلى الله عليه واله يأكل البرد (٨) ويتفقد (١). وبالخبز خ ل. (٢). في المصدر: ولو سألت. (٣). القرع: نوع من اليقطين يقال له بالفارسية: كدو. (٤). الدبى: أصغر الجراد، والدباء بضم الفاء وتشديد الباء والمد، وقيل: يجوز القصر أيضاً: القرع، وقيل: الدباء أعم لأن القرع لا يطلق إلا على الرطب، وقيل: الدباء هو اليايس منه. (٥). في نسخة من المصدر: ينتهسه انتهاشا. (٦). في نسخة من المصدر: وكان صلى الله عليه وآله إذا عاف شيئاً لا يحرمه على غيره. (٧). في المصدر: حتى تتنظف. (٨). البرد: ماء الغمام يتجمد في الهواء البارد ويسقط على الأرض حبوباً، يقال له بالفارسية: تترك ذلك أصحابه فيلتقطونه له فيأكله، ويقول: إنه يذهب باكلة الاسنان، وكان صلى الله عليه واله يغسل يديه من الطعام حتى ينقيهما، فلا يوجد لما أكل ريح، وكان صلى الله عليه واله إذا أكل الخبز واللحم خاصة غسل يديه غسلًا جيداً، ثم مسح بفضل الماء الذي في يده وجهه، وكان صلى الله عليه واله لا يأكل وحده ما يمكنه، وقال: ألا انبئكم بشراركم؟ قالوا: بلى، قال: من أكل وحده، وضرب عبده، ومنع رفته (١). في صفة أخلاقه في مشربه صلى الله عليه وآله وكان صلى الله عليه واله إذا شرب بدأ فسمى، وحسا (٢) حسوة وحسوتين، ثم يقطع فيحمد الله، ثم يعود فيسمى، ثم يزيد في الثالثة، ثم يقطع فيحمد الله، وكان له في شربه ثلاث تسميات، وثلاث تحميدات، ويمص الماء مصاً، ولا يعبه (٣) عباً، ويقول: إن الكباد من العب، وكان صلى الله عليه واله لا يتنفس في الأثناء إذا شرب، فإن أراد أن يتنفس أبعده الأثناء عن فيه حتى يتنفس، وكان ربما شرب بنفس واحد حتى يفرغ، وكان صلى الله عليه واله يشرب في أقداح القوارير التي يؤتى بها من الشام، ويشرب في الاقداح التي يتخذ من الخشب، وفي الجلود، ويشرب في الخزف، ويشرب بكفيه، يصب الماء فيهما ويشرب، ويقول: ليس إناء أطيب من اليد، ويشرب من أفواه القرب والادوى، ولا يختنثها اختنثاً، ويقول: إن اختنثتها ينتنثها، وكان صلى الله عليه واله يشرب قائماً، وربما شرب (٤) راكباً، وربما قام فشرب من القربة أو الجرّة أو الاداوة، وفي كل إناء يجده وفي يديه، وكان صلى الله عليه واله يشرب الماء الذي حلب عليه اللبن، ويشرب السويق. وكان صلى الله عليه واله أحب الاشربة إليه الحلو، وفي رواية أحب الشراب إلى رسول الله صلى الله عليه واله الحلو البارد، وكان يشرب الماء على العسل، وكان يماث (٥) له الخبز فيشربه أيضاً، و (١). مكارم الاخلاق: ٣٠ - ٣٢. (٢). حسا الشيء: شربه شيئاً بعد شيء. (٣). تقدم معناهما. (٤). في المصدر: يشرب. (٥). أي يخلط. كان صلى الله عليه واله يقول: سيد الاشربة في الدنيا والآخرة الماء. وقال أنس بن مالك: كانت لرسول الله صلى الله عليه واله شربة يفطر عليها، وشربة للسحر، وربما كانت واحدة، وربما كانت لبناً، وربما كانت الشربة خبزاً يماث، فهيأتها له صلى الله عليه واله ذات ليلة فاحتبس النبي صلى الله عليه واله فظننت أن بعض أصحابه دعاه، فشربتها حين احتبس، فجاء صلى الله عليه واله بعد العشاء بساعة، فسألت بعض من كان معه هل كان النبي صلى الله عليه واله أفطر في مكان أودعاه أحد؟ فقال: لا، فبت

بلیله لا- یعلمها إلا الله من غم (۱) أن یطلبها منی النبی صلی الله علیه واله ولا- یجدها فیبیت جائعا، فأصبح صائما وما سألتنی عنها ولا ذکرها حتی الساعة، ولقد قرب إلیه إناء فیہ لبن وابن عباس عن یمینہ وخالد بن الولید عن یساره، فشرّب، ثم قال لعبد الله ابن عباس: إن الشربة لک، أفتأذن أن اعطی خالد بن الولید؟ یرید السن (۲)، فقال ابن عباس: لا والله، لا اوثر بفضل رسول الله صلی الله علیه واله أحدا، فتناول ابن عباس القدح فشربه. ولقد جاءه صلی الله علیه واله ابن خولی إناء فیہ عسل ولبن، فأبی أن یشربه، فقال شربتان فی شربة، وإناء ان فی إناء واحد؟ فأبی أن یشربه، ثم قال: ما احرمه، ولكنی أکره الفخر والحساب بفضول الدنيا غدا، واحب التواضع، فإن من تواضع لله رفعه الله (۳). فی صفة أخلاقه فی الطیب والدهن ولبس الثیاب، وفی غسل رأسه صلی الله علیه وآله وكان صلی الله علیه واله إذا غسل رأسه ولحیته غسلهما بالسدر (۴). فی دهنه: وكان یحب الدهن، ویکره الشعث (۵)، ویقول: إن الدهن یدهب بالبؤس، كان یدهن بأصناف من الدهن، وكان إذا دهن بدأ برأسه ولحیته، ویقول: إن (۱). فی نسخة من المصدر: من خوف. (۲). فی نسخة من المصدر: یرید السن (۳). مکارم الاخلاق: ۳۲ و ۳۳. (۴). مکارم الاخلاق: ۳۴. (۵). شعث الشعر: كان مغبرا متلبدا. الرأس قبل اللحیة، وكان یدهن بالبنفسج ویقول: هو أفضل الادهان، وكان صلی الله علیه واله إذا دهن بدأ بحاجیبه، ثم بشاریبه، ثم یدخل فی أنفه ویشمه، ثم یدهن رأسه، وكان صلی الله علیه واله یدهن حاجیبه من الصداع، ویدهن شاریبه بدهن سوی دهن لحیته (۱). فی تسریحه: وكان صلی الله علیه واله یمتشط (۲) ویرجل رأسه بالمدری وترجله نساؤه، و تتفقد نساؤه تسریحه إذا سرح رأسه ولحیته فیاخذن المشاطة، فیقال: إن الشعر الذی فی أیدی الناس من تلك المشاطات، فأما ما حلق فی عمرته وحجته فإن جبرئیل علیه السلام كان ینزل فیاخذه فیعرج به إلی السماء، ولربما سرح لحیته فی الیوم مرتین، وكان صلی الله علیه واله یضع المشط تحت وسادته إذا امتشط به، ویقول: إن المشط یدهب بالوباء، وكان صلی الله علیه واله یسرح تحت لحیته أربعین مرة، ومن فوقها سبع مرات، ویقول: إنه یزید فی الدهن ویقطع البلغم. وفی روایة عن النبی صلی الله علیه واله أنه قال: من أمر المشط علی رأسه ولحیته وصدرة سبع مرات لم یقاربه داء أبدا (۳). فی طیه: وكان صلی الله علیه واله یتطیب بالمسک حتی یری ویبصه فی مفرقه، وكان صلی الله علیه واله یتطیب بذکور الطیب وهو المسک والعنبر، وكان صلی الله علیه واله یتطیب بالغالیة تطیبه بها نساؤه بأیدیهن، وكان صلی الله علیه واله یتستجر بالعود القماری (۴)، وكان یعرف فی اللیلة المظلمة قبل أن یری بالطیب، فیقال: هذا النبی صلی الله علیه واله. عن الصادق علیه السلام قال: كان رسول الله صلی الله علیه واله ینفق علی الطیب أكثر مما ینفق علی الطعام (۵).

(۱). مکارم الاخلاق: ۳۴. (۲). مشط ومشط الشعر: سرحه وخلص بعضه من بعض، وامتشط مطاوع مشط. ورجل الشعر: سرحه. (۳). مکارم الاخلاق: ۳۴ و ۳۵. (۴). منسوب إلی قمار بالفتح ویروی بالكسر: موضع بالهند، ینسب الیه العود، قال یاقوت: هكذا تقوله العامة، والذی ذکره اهل المعرفة: قامرون: موضع فی بلاد الهند یعرف منه العود النهایة فی الجودة. (۵). فی نسخة من المصدر: أكثر ما ینفق علی غیره. وقال الباقر علیه السلام: كان فی رسول الله صلی الله علیه واله ثلاث خصال لم یکن (۱) فی أحد غیره لم یکن له فی، وكان لا یمر فی طریق فیمر فیہ (۲) بعد یومین أو ثلاثة إلا عرف أنه قد مر فیہ لطیب عرفه، وكان لا یمر بحجر ولا بشجر إلا سجد له، وكان صلی الله علیه واله لا یرض علیه طیب إلا تطیب به، ویقول: هو طیب ریحہ، خفیف محمله (۳)، وإن لم یتطیب وضع إصبعة فی ذلك الطیب ثم لعق منه، وكان صلی الله علیه واله یقول: جعل (۴) لذتی فی النساء والطیب، وجعل قره عینی فی الصلاة والصوم (۵). فی تکحلہ: وكان صلی الله علیه واله یتکحل فی عینه الیمنی ثلاثا، وفی الیسری ثنتین، وقال: من شاء اکتحل ثلاثا وكل حین، ومن فعل دون ذلك أو فوکه فلا- حرج، وربما اکتحل وهو صائم، وكانت له مکحلة یتکحل بها باللیل، وكان کحله الاثمد (۶). فی نظره فی المرأة: وكان صلی الله علیه واله ینظر فی المرأة، ویرجل جمته ویمتشط، وربما نظر فی الماء وسوی جمته فیہ، ولقد كان یتجمل لاصحابه فضلا علی تجملہ لاهله (۷)، وقال ذلك لعایشة حین رأتہ ینظر فی رکوة فیها ماء فی حجرتها ویسوی فیها جمته، وهو یرج إلی أصحابه، فقالت: بأبی أنت وامی تتمرأ فی الركوة وتسوی جمتک وأنت النبی وخیر خلقه؟ فقال: إن الله تعالی یحب من عبده إذا خرج إلی إخوانه أن یتھیا لهم ویتجمل (۸). فی اطلائه: وكان رسول الله صلی الله علیه واله یطلی فیطلیه من یطلیه حتی إذا بلغ ما تحت

(۱). في المصدر: لم تكن. (۲). في المصدر: فيمرفيه أحد. (۳). في المصدر: خفيف حمله. (۴). في نسخة من المصدر: جعل الله. (۵). مكارم الاخلاق: ۳۴ و ۳۵. (۶). مكارم الاخلاق: ۳۶. (۷). في المصدر: فضلا عن تجمله لاهله. (۸). مكارم الاخلاق: ۳۶. الازار تولاه بنفسه، وكان صلى الله عليه واله لا يفارقه في أسفاره قارورة الدهن والمكحلة والمقراض والمرآة والمسواك والمشط. وفي رواية: تكون معه الخيوط والابرة والمخفف والسيور (۱)، فيخيط ثيابه، ويخفف نعله، وكان صلى الله عليه واله إذا استاك استاك عرضا (۲). في لباسه: وكان رسول الله صلى الله عليه واله يلبس الشملة يأتزر بها (۳)، ويلبس النمرة يأتزر بها، فيحسن عليه النمرة لسوادها على بياض ما يبدو من ساقيه وقدميه، وقيل: لقد قبضه الله عزوجل وأن له لنمرة تنسج في بني عبدالاشهل ليلبسها صلى الله عليه واله، وربما كان صلى الله عليه واله يصلى بالناس وهو لابس الشملة، وقال أنس: ربما رأيته يصلى بنا الظهر في شملة عاقدا طرفيها بين كتفيه (۴). في عمامته وقلنسوته: وكان صلى الله عليه وآله يلبس القلانيس تحت العمام، ويلبس القلانيس بغير العمام، والعمائم بغير القلانيس، وكان يلبس البرطله، وكان صلى الله عليه واله يلبس من القلانيس التيهية اليمينية، (۵) ومن البيض المصرية (۶)، ويلبس القلانيس ذوات الأذان في الحرب، منها ما يكون من السيجان الخضضر، وكان ربما نزع قلنسوته فجعلها ستره بين يديه يصلى إليها، وكان صلى الله عليه واله كثيرا ما يتعمم العمام (۷) الخز السود في أسفاره وغيرها، ويعتجر اعتجارا وربما لم يكن (۸) له العمامة فيشد العصابة على رأسه أو على جبهته، وكان شد العصابة من فعالة كثيرا ما يرى عليه، وكانت له عمامة يعتم بها يقال لها: السحاب، (۱). المخفف: مخرز الاسكاف، والسيور جمع السير: قده من الجلد مستطيلة. (۲). مكارم الاخلاق: ۳۶. (۳). في المصدر: ويأتزر بها، وكذا فيما بعد. وفيه: فتحسن عليه. (۴). مكارم الاخلاق: ۳۷. (۵). في المصدر: من القلانيس اليمينية. (۶). المضربة خ ل. (۷). في المصدر: بعمائم الخز السود. (۸). في المصدر: لم تكن فكساها عليا عليه السلام، وكان ربما طلع على فيها، فيقول: أتاكم على عليه السلام في السحاب (۱)، يعني عمامته التي وهب له (۲). وقالت عائشة: ولقد لبس رسول الله صلى الله عليه واله جبه صوف، وعمامة صوف ثم خرج فخطب الناس على المنبر، فما رأيت شيئا مما خلق الله تعالى أحسن منه فيها (۳). في كيفية لبسه: وكان صلى الله عليه واله إذا لبس ثوبا جديدا قال: الحمد لله الذي كساني ما يوارى عورتى، وأتجمل به في الناس وكان إذا نزع نزع من مياسره أولا، وكان من فعله إذا لبس الثوب الجديد حمد الله، ثم يدعو مسكينا فيعطيه خلقانه (۴)، ثم يقول: ما من مسلم يكسو مسلما من سمل ثيابه لا يكسوه إلا الله عزوجل إلا كان في ضمان الله وحرزه وحيزه ما وراه حيا وميتا (۵)، وكان صلى الله عليه واله إذا لبس ثيابه واستوى قائما قبل أن يخرج قال: اللهم بك استترت، وإليك توجهت، وبك اعتصمت، وعليك توكلت، اللهم أنت تقتي، وأنت رجائي، اللهم اكفني ما أهمنى وما لا أهمنى به وما أنت أعلم به منى، عز جارك، وجل ثناؤك، ولا إله غيرك، اللهم زدنى التقوى، واغفر لى ذنبى، ووجهنى للخير حيث ما توجهت، ثم يندفع لحاجته، وكان له صلى الله عليه واله ثوبان للجمعة خاصة سوى ثيابه فى غير الجمعة، وكانت له خرقة ومنديل يمسح به وجهه من الوضوء، وربما لم يكن معه المنديل فيمسح وجهه بطرف الرداء الذى يكون عليه (۶). فى خاتمه: وكان صلى الله عليه واله لبس خاتما من فضة وكان فضه حبشى (۷)، فجعل الفص مما يلى بطن الكف، ولبس خاتما من حديد ملويا عليه فضة، أهداها له معاذ بن جبل، فيه محمد رسول الله ولبس رسول الله (۸) خاتمه فى يده اليمنى، ثم نقله إلى شماله، (۱). فى نسخة من المصدر: تحت السحاب. (۲). فى نسخة من المصدر: وهبها له. (۳). مكارم الاخلاق: ۳۷ و ۳۸. (۴). فى نسخة من المصدر: فيعطيه القديم. (۵). فى نسخة من المصدر: وخيره (حيزه) وأمانه حيا وميتا. (۶). مكارم الاخلاق: ۳۸. (۷). هكذا فى نسخة المصنف، والصحيح كما فى المصدر: وكان فضه حبشيا. (۸). خلى المصدر عن قوله: رسول الله صلى الله عليه وآله. وكذا فيما بعده. وكان خاتمه الآخر الذى قبض وهو فى يده خاتم فضة، فضه فضة ظاهرا، كما يلبس الناس خواتيمهم، وفيه محمد رسول الله وكان رسول الله صلى الله عليه واله يستنجى بيساره وهو فيها (۱). ويروى أنه لم يزل كان فى يمينه إلى أن قبض، وكان صلى الله عليه واله ربما جعل خاتمه فى إصبه الوسطى فى المفصل الثانى منها، وربما لبسه كذلك فى الاصبع التى تلى الابهام، وكان ربما خرج على أصحابه وفى خاتمه خيط مربوط ليستذكر به الشئ، وكان صلى الله عليه واله يختم بخواتيمه على الكتب، ويقول: الخاتم على الكتاب حرز من التهمة (۲).

فی نعله: وكان صلى الله عليه وآله يلبس النعلين بقبالتين، وكانت مخصرة معقبة حسنة التخصير مما يلي مقدم العقب، مستوية ليست بملسنة، وكان منها ما يكون في موضع الشئ الخارج قليلا، وكان كثيرا ما يلبس السبئية التي ليس لها شعر، وكان إذا لبس بدأ باليمنى، وإذا خلع بدأ باليسرى، وكان يأمر بلبس النعلين جميعا، وتركهما جميعا، كراهة أن يلبس واحدة دون اخرى، وكان يلبس من الخفاف من كل ضرب (۳). في فراشه: الذي قبض (۴) وهو عنده من أسمال (۵) وادى القرى، محشوا وبرا، وقيل: كان طوله ذراعين أو نحوهما، وعرضه ذراع وشبر. عن على عليه السلام: كان فراش رسول الله صلى الله عليه وآله عباءة، وكانت مرفقته ادم حشوها ليف، فثبت ذات ليلة، فلما أصبح قال: لقد منعتى الليلة الفراش الصلاة، فأمر عليه السلام أن يجعل بطاق واحد. وكان له فراش من ادم حشوه ليف، وكانت له صلى الله عليه وآله عباءة تفرش له حيثما انتقل، (۱). فيه غرابة ظاهرة، ولعله من طرق العامة وقد ورد من أئمة أهل البيت عليهم السلام آثار على خلافه، راجع كتاب وسائل الشيعة (۲). مكارم الاخلاق: ۳۸ و ۳۹. مكارم الاخلاق: ۳۹. (۴). في المصدر: في فراشه: وكان فراشه صلى الله عليه وآله الذي قبض (۵). في المصدر: أسمال. ولعله الصحيح. وتثنى ثنتين، وكان صلى الله عليه وآله كثيرا ما يتوسد وسادة له من ادم حشوها ليف، ويجلس عليها، وكانت له قטיפه فديمة يلبسها يتخشع بها، وكانت له قטיפه مصرية قصيرة الخمل، وكان له بساط من شعر يجلس عليه، وربما صلى عليه (۱). في نومه: وكان ينام على الحصر ليس تحته شئ غيره، وكان يستاك إذا أراد أن ينام ويأخذ مضجعه، وكان صلى الله عليه وآله إذا آوى إلى فراشه اضطجع على شقه الايمن، ووضع يده اليمنى تحت خده الايمن ثم يقول: اللهم قنى عذابك يوم تبعث عبادك (۲). في دعائه عند مضجعه: وكان له أصناف من الاقاويل يقولها إذا أخذ مضجعه: فمنها أنه كان يقول: اللهم إني أعوذ بك بمعافاتك من عقوبتك، وأعوذ برضاك من سخطك، وأعوذ بك منك، اللهم إني لا أستطيع أن أبلغ في الثناء عليك ولو حرصت، أنت كما أثبتت على نفسك وكان صلى الله عليه وآله يقول عند منامه: بسم الله اموت وأحيا، وإلى الله المصير، اللهم آمن روعتى، واستر عورتى، وأد عنى أمانتى. ما يقول عند نومه: كان صلى الله عليه وآله يقرأ آية الكرسي عند منامه، ويقول: أتانى جبرئيل فقال: يا محمد إن عفريتا من الجن يكيدك فى منامك فعليك بآية الكرسي. عن أبى جعفر عليه السلام (۳) قال: ما استيقظ رسول الله صلى الله عليه وآله من نوم قط إلا خر لله عزوجل ساجدا. وروى أنه صلى الله عليه وآله لا ينام (۴) إلا والسواك عند رأسه، فإذا نهض بدأ بالسواك، وقال صلى الله عليه وآله: لقد امرت بالسواك حتى خشيت أن يكتب على، وكان صلى الله عليه وآله: مما يقول إذا استيقظ: الحمد لله الذى أحيانى بعد موتى، إن ربي لغفور شكور وكان يقول صلى الله عليه وآله: اللهم إني أسألك خير هذا اليوم ونوره وهده وبركته وطهوره ومعافاته، اللهم إني (۱). مكارم الاخلاق: ۳۹ و ۴۰. مكارم الاخلاق: ۴۰. (۲). في المصدر: ما يقول عند استيقاظه: عن أبى جعفر عليه السلام (۴). في المصدر: كان لا ينام. أسألك خيره وخير ما فيه، وأعوذ بك من شره وشر ما بعده (۱). فى سواكه: وكان صلى الله عليه وآله يستاك كل ليلة ثلاث مرات: مرة قبل نومه، ومرة إذا قام من نومه إلى ورده، ومرة قبل خروجه إلى صلاة الصبح، وكان يستاك بالاراك، أمره بذلك جبرئيل عليه السلام. وعن الصادق عليه السلام قال: إني لاكره للرجل أن يموت وقد بقيت خلة من خلال رسول الله صلى الله عليه وآله لم يأت بها (۲). بيان: قوله: وهو مغذ أى مسرع، من قولهم: أغذ إغذاذا: إذا أسرع فى السير. والقد بالفتح: جلد السخلة الماعزة، وبالكسر: سير يقد من جلد غير مدبوغ. والقديد: اللحم المقدد، وفى النهاية: فيه كانوا يأكلون القد يريد جلد السخلة فى الجذب انتهى. والجذب: الجذب، والنجدة: الشجاعة، وقال الجزرى: فيه لو تعلمون ما فى هذه الامة من الموت الاحمر، يعنى القتل، لما فيه من حمرة الدم أو لشدته، يقال: موت أحمر، أى شديد، ومنه حديث على عليه السلام: كنا إذا احمر البأس اتقينا برسول الله صلى الله عليه وآله أى إذا اشتدت الحرب استقبلنا العدو به وجعلناه لنا وقاية، وقيل: أراد إذا اضطرت نار الحرب وتسعرت، كما يقال فى الشر بين القوم: اضطرت نارهم، تشبيها بحمرة النار، وكثيرا ما يطلقون الحمرة على الشدة، وقال: وفيه إنه ركب فرسا لابي طلحة فقال: إن وجدناه لبحرا، أى واسع الجرى، وسمى البحر بحرا لسعته انتهى. قوله صلى الله عليه وآله: لن تراعوا، هو من الروع بمعنى الفزع، وقال الجزرى: فى صفته صلى الله عليه وآله إذا سر فكأن وجهه المرآة، وكان الجدر تلاحك وجهه، الملاحكة: شدة الملائمة، أى يرى شخص

الجدر فی وجهه، وقال الجوهري: الدارة: التي حول القمر، وهي الهالة قوله: فيزجي الضعيف، أي يسوقه ليلحقه بالرفاق، والناضح: البعير الذي يستقي عليه. قوله: جالت يده، أي أخذ من كل جانب. قوله: لا تترموا بالصبي، من باب الافعال، أي لا تقطعوا عليه بوله، ومثل الرجل يمثل مثولا: إذا انتصب قائما، وقال الجزري: فيه أنه لم يشبع من خبز ولحم إلا على ضفف، الضفف: الضيق والشدة، أي لم يشبع منها إلا عن ضيق، وقيل: (۱). مكارم الاخلاق: ۴۰ و ۴۱. (۲). مكارم الاخلاق: ۴۰ و ۴۱. الضفف: اجتماع الناس، يقال: ضف القوم على الماء يصفون ضفا وضففا، أي لم يأكل خبزا ولحما وحده، ولكن يأكل مع الناس، وقيل: الضفف أن تكون الاكلة أكثر من مقدار الطعام، والخفف: أن يكونوا بمقداره، وقال: الحيس هو الطعام المتخذ من التمر والاقط والسمن، وقد يجعل عوض الاقط الدقيق، أو الفتيت، وقال: كل شيء مما يؤتدم به إهالة، وقيل: هو ما اذيب من الالية والشحم. وقال: النهس: أكل اللحم بأطراف الاسنان، والنهش: الاخذ بجمعها، وقال الفيروزآبادي بقله الانصار الكرنب، والكرنب بالضم وكسمند: السلوق، أو نوع منه أحلى، والكباد بالضم: وجع الكبد، وقال الجزري: فيه نهى عن اختناث الاسقية، خنت السقاء: إذا تئيت فمه إلى خارج وشربت منه، وقال: المدري: شيء يعمل من حديد، أو خشب على شكل سن من أسنان المشط وأطول منه يسرح به الشعر الملبد، ويستعمله من لا مشط له انتهى. والمشاة بالضم: الشعر الذي يسقط من الرأس واللحية عند التسريح بالمشط، والوباء بالقصر والمد: الطاعون والمرض العام. والويص بالمهمل: البريق. وقال الجزري في حديث عايشة إنه كان يتطيب بذكارة الطيب، الذكارة بالكسر: ما يصلح للرجل كالمسك والعنبر والعود، وهي جمع ذكر، والذكورة مثله، ومنه الحديث كانوا يكرهون المؤنث من الطيب، ولا يرون بذكورته بأسا، هو ما لا لون له كالعود والكافور والعنبر، والمؤنث: طيب النساء كالخلوق والزعفران انتهى. والاثمد بالكسر (۱): حجر الكحل: وقال الجزري فيه لا يتمراً (۲) أحدكم في الدنيا، أي لا ينظر فيها، هو يتفعل من الرؤية، والميم زائدة، وفي القاموس: الشملة بالفتح: كساء دون القטיפه يشتمل به، وقال: النمرة كفرحة: شملة فيها خطوط بيض وسود، أو برده من صوف تلبسها الاعراب انتهى. والبرطلة: قلنسوة طويلة، والساج: الطيلسان الاخضر، والجمع سيجان، واعتجار العمامة: هو أن يلفها على رأسه، ويرد طرفها على وجهه، ولا يعمل منها شيئا تحت ذقنه، (۱). بكسر الهمزة والميم وبضمهما (۲). الموجود في النهاية هكذا: وفيه لا يتمر أي أحدكم في الدنيا، أي لا ينظر فيها، وهو ينفعل من الرؤية، والميم زائدة، وفي رواية: لا يتمر أحدكم بالدنيا، من الشئ المرئ. والسمل بالتحريك: الخلق من الثياب، وقال الجزري: في حديث خاتم النبي صلى الله عليه واله فيه فص حبشى، يحتمل أنه أراد من الجزع أو العقيق لان معدنهما اليمن والحبشة، أو نوعا آخر ينسب إليهما. (۱) قوله: وهو فيها، حمل على التقيه، أو على أنه من موضوعات العامة، وربما حمل على بيان الجواز، وكذا الاستدكار إما من الموضوعات، أو محمول على أنه صلى الله عليه واله إنما فعله للتعليم، والقبال بالكسر: زمام النعل، وهو السير الذي يكون بين الاصبين، قوله: مخرصة أي مستدقة الوسط. والمعقبه هي التي لها نتو من عقبه من جهة الفوق، ويحتمل من جهة التحت على بعد، والملسنة كمعظمة: ما فيها طول ولطافة كهية اللسان. قال الزمخشري في الفائق: فيه أن نعله صلى الله عليه واله كانت معقبه مخرصة ملسنة، أي مصيرا لها عقب مستدقة الخصر، وهو وسطها، مخرطة الصدر، مرققته من أعلاه على شكل اللسان انتهى. قوله: وكان منها، لعل المعنى أن بعضها كانت ملسنة لكن قليلا، وقال الجوهري السبت بالكسر: جلود البقر المدبوغة بالقرظ (۲) يحذى منه النعال السبتيه. ۳۶ - جا: أبوغالب الزراري، عن محمد بن سليمان، عن ابن أبي الخطاب، عن محمد بن يحيى الخزاز، عن غياث بن إبراهيم، عن الصادق، عن أبيه، عن جده عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا خطب حمد الله وأثنى عليه، ثم قال: أما بعد فإن أصدق الحديث كتاب الله، وأفضل الهدى هدى محمد صلى الله عليه واله، وشر الامور محدثاتها، وكل بدعة ضلالة، ويرفع صوته، وتحمار وجنتاه، ويذكر الساعة وقيامها، حتى كأنه منذر جيش يقول: صبحتكم الساعة، مستكم الساعة ثم يقول: بعثت أنا والساعة كهاتين - ويجمع بين سبأتيه - من ترك مالا - فلاهله، ومن ترك ديننا فعلى وإلى (۳). ۳۷ - مكا: في كتاب مواليد الصادقين قال: محمد بن إبراهيم الطالقاني: وخبرت (۱). إليها خ ل. (۲). قرظ: ورق السلم يدبغ به.

(۳). مجالس المفيد: ۱۲۳. أنه اعتزل صلى الله عليه واله نسائه في مشربه، والمشربه (۱)، العلية، فدخل عليه عمرو في البيت اهب عطنة

وقرظ، والنبى صلى الله عليه واله نائم على حصير قد أثر فى جنبه، فوجد عمر ريح الاهب، فقال: يا رسول الله ما هذه الريح (۲)؟ قال: يا عمر هذا متاع الحى، فلما جلس النبى صلى الله عليه واله قد أثر (۳) الحصير فى جنبه، فقال عمر: أما أنا فأشهد أنك رسول الله، ولانت أكرم على الله من قيصر وكسرى، وهما فيما هما فيه من الدنيا، وأنت على الحصير قد أثر فى جنبك، فقال النبى صلى الله عليه وآله: أما ترضى أن يكون لهم الدنيا ولنا الآخرة (۴). بيان: العلية بضم العين، وتشديد اللام المكسورة، والياء: الغرفة، وقال الجوهرى: الاهب بضم الهمزة والهاء وبفتحة جمع إهاب وهو الجلد، وقيل: إنما يقال للجلد: إهاب قبل الدبغ، فأما بعده فلا، والعطنة: المنتنة التى هى فى دباغها انتهى. والقرظ بالتحريك: ورق السلم يدبغ به. ۳۸ - فر: جعفر بن أحمد معنعنا عن محمد بن كعب القرظى قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يتحارسه أصحابه، فأنزل الله تعالى إليه: يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك إلى آخر الآية، قال: فترك الحرس حين أخبره الله تعالى أنه يعصمه من الناس بقوله: والله يعصمك من الناس (۵). ۳۹ - كا: على، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي الحسن الانبارى، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يحمد الله فى كل يوم ثلاث مائة وستين مرة، عدد عروق الجسد، يقول: الحمد لله رب العالمين كثيرا على كل حال (۶). (۱). فى المصدر: وروى أنه اعتزل نساء فى مشربة له شهرين. (۲). فى المصدر: ما هذه الاهب. (۳). كان قد أثرخ ل وفى المصدر: وكان. (۴). مكارم الاخلاق: ۱۵۰ و ۱۵۱. (۵). تفسير فرات: ۳۷. (۶). اصول الكافي ۲: ۵۰۳. ۴۰ - كا: العدة، عن البرقى، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن طلحة بن زيد، عن أبي عبدالله عليه السلام إن رسول الله صلى الله عليه واله كان لا يقوم من مجلس وإن خف حتى يستغفر الله عزوجل خمسا وعشرين مرة (۱). ۴۱ - كا: على، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن معاوية بن عمار، عن الحارث بن المغيرة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يستغفر الله عزوجل كل يوم سبعين مرة، ويتوب إلى الله سبعين مرة (۲). ۴۲ - كا: الحسين بن محمد، عن المعلى، عن الوشاء، عن أبان، عن ابن ميمون (۳) القداح، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: إنى لأعجب كيف لا أشيب إذا قرأت القرآن (۴). ۴۳ - كا: على، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن اذينة، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: دخل يهودى على رسول الله صلى الله عليه واله وعائشه عنده، فقال: السام (۵) عليكم، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: عليك، ثم دخل آخر فقال: مثل ذلك فرد عليه كما رد على صاحبه، ثم دخل آخر فقال: مثل ذلك، فرد رسول الله صلى الله عليه واله كما رد على صاحبه (۶)، فغضبت عائشه فقالت: عليكم السام (۷) والغضب واللعنة يا معشر اليهود، يا إخوة القردة والخنازير، فقال لها رسول الله صلى الله عليه واله: يا عائشه إن الفحش لو كان ممثلا لكان مثال سوء، إن الرفق لم يوضع على شئ قط إلا زانه، ولم يرفع عنه قط إلا شانه، قال: قالت: يا رسول الله أما سمعت إلى قولهم: السام عليكم؟ فقال: بلى، أما سمعت ما رددت عليهم؟ قلت: عليكم، فإذا سلم عليكم مسلم فقولوا: السلام عليكم، وإذا سلم (۱). اصول الكافي ۲: ۵۰۴. (۲). اصول الكافي ۲: ۵۰۴ و ۵۰۵. (۳). فى المصدر: ميمون القداح، وصححه الاربيللى فى جامع الروات. (۴). اصول الكافي ۲: ۶۳۲، وللحديث صدر تركه المصنف. (۵). السام: الموت. (۶). صاحبيه خ ل وهو الموجود فى المصدر. (۷). فى المصدر: السام عليك. عليكم كافر فقولوا عليك (۱). ۴۴ - كا: العدة، عن البرقى، عن النوفلى، عن عبدالعظيم بن عبدالله العلوى رفعه قال: كان النبى صلى الله عليه واله يجلس ثلاثا: القرفصاء وهو أن يقيم ساقيه ويستقبلهما بيديه ويشد يده فى ذراعه، وكان يجثو على ركبتيه، وكان يثنى رجلا واحدة، ويبسط عليها الاخرى، ولم ير صلى الله عليه واله متربعا قط (۲). ۴۵ - كا: محمد بن يحيى، عن ابن عيسى، عن معمر بن خلاد قال: سألت أبا الحسن عليه السلام فقلت: جعلت فداك الرجل يكون مع القوم فيجرى بينهم كلام (۳) يمزحون ويضحكون، فقال: لا بأس ما لم يكن، فظننت أنه عنى الفحش، ثم قال: إن رسول الله صلى الله عليه واله كان يأتيه الاعرابى فيهدى له الهدية، ثم يقول مكانه: أعطنا ثمن هديتنا، فيضحك رسول الله صلى الله عليه وآله، وكان إذا اغتم يقول: ما فعل الاعرابى ليته أتاننا (۴). ۴۶ - كا: الحسن بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن على، عن حماد بن عثمان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: رأى رسول الله صلى الله عليه واله امرأة فأعجبته، فدخل على ام سلمة (۵) وكان يومها فأصاب منها، وخرج إلى الناس ورأسه يقطر، فقال: أيها الناس إنما النظر من الشيطان، فمن وجد من ذلك شيئا فليأت أهله (۶).

بيان: لعله صلى الله عليه واله إنما فعل ذلك وأظهر لتعليم غيره (٧). ٤٧ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن جميل بن دراج،

(١). اصول الكافي ٢: ٤٤٨. (٢). اصول الكافي ٢: ٦٦١. (٣). كلاما خ ل أقول: هو مصحف. (٤). اصول الكافي ٢: ٦٦٣. (٥). إلى ام سلمة خ ل. (٦). الكافي ٢: ٦٦٤. (٧). ومع ذلك محمول على ما لم يمكن الصبر وخاف الوقوع فى حرام، والا فلعله يكره اتيان أهله فى هذا الحال، لروايات مذكورة فى محله. عن أبى عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يقسم لحظاته بين أصحابه، فينظر إلى ذا وينظر إلى ذا بالسوية، قال: ولم ييسط رسول الله صلى الله عليه واله رجليه بين أصحابه قط، وإن كان ليصافحه الرجل فما يترك رسول الله صلى الله عليه واله يده من يده حتى يكون هو التارك، فلما فطنوا لذلك كان الرجل إذا صافحه قال (١) بيده فزرعها من يده (٢). ٤٨ - كا: العدة، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن العلاء، عن محمد، عن أبى جعفر عليه السلام قال: قال النبى صلى الله عليه واله: ما زال جبرئيل يوصينى بالسواك حتى خفت أن اخفى أو ادرد (٣). بيان: قال الجزرى: فيه لزمت السواك حتى كدت اخفى فمى، أى استقصى على أسناني فأذهبها بالتسوك، وقال: فيه لزمت السواك حتى خشيت أن يدردنى، أى يذهب بأسناني، والدرد: سقوط الاسنان. ٤٩ - كا: العدة، عن البرقى، وعلى، عن أبيه جميعا عن الاصفهاني، عن المنقرى، عن سفيان بن عتيبة (٤)، عن أبى عبدالله عليه السلام إن النبى صلى الله عليه واله قال: أنا أولى بكل مؤمن من نفسه، وعلى أولى به من بعدى، فقيل له: ما معنى ذلك؟ فقال: قول النبى صلى الله عليه واله: من ترك ديناً أو ضياعاً فعلى، ومن ترك مالا فلورثته، فالرجل ليست عليه على نفسه ولاية إذا لم يكن له مال، وليس له على عياله أمر ولا - نهى إذا لم يجر عليهم النفقة، والنبى وأمير المؤمنين ومن بعدهما ألزمهم هذا، فمن هناك صاروا أولى بهم من أنفسهم، وما كان سبب إسلام عامة اليهود إلا من بعد هذا القول من رسول الله صلى الله عليه واله، وإنهم آمنوا على (١). حكى الفيروز آبادى فى القاموس عن ابن الانبارى أن قال يجيئ بمعنى تكلم وضرب و غلب ومات ومال واستراح وأقبل، ويعبر بها عن التهيؤ للفعال والاستعداد لها، يقال، قال فأكل، وقال: فضرب، وقال: فتكلم انتهى. أقول: ولعل المناسب فى المقام المعنى الخامس أو الاخير. (٢). اصول الكافي ٢: ٦٧١. (٣). فروع الكافي ١: ٨. (٤). عينه خ ل أقول هذا هو الصحيح، وهو بضم العين المهملة ويائين فنون ثم هاء تصغير، والرجل هو سفيان بن عيينة بن أبى عمران ميمون الهلالي أبو محمد الكوفى، ترجمه النجاشى، و الكشى وابن داود فى رجالهم، وابن حجر فى التقریب. أنفسهم وعلى عيالاتهم (١). بيان: قال الجزرى: فيه من ترك ضياعاً فإلى، الضياع: العيال، وأصله مصدر ضاع يضيع ضياعاً، فسمى العيال بالمصدر، وإن كسرت الضاد كان جمع ضايح كجايح وجياح انتهى. قوله عليه السلام: ليست له على نفسه ولاية، لأنه إما أن يصير أجيراً لغيره فيكون لغيره عليه الولاية، أو يشتغل بسائر المكاسب وجوباً، فليس له الاشتغال بفضول الطاعات والمباحات، أو ليست له على نفسه ولاية أن يمنعها عن السؤال والطلب، أو المعنى أن الامام لما كان منقفاً عليه حينئذ فله الولاية عليه، فليس له حقيقة على نفسه ولاية، أو أنه لما لم يكن له مال يجعله بضاعة للكسب فلا - ولاية له على نفسه بأن يكلف نفسه الكسب، وأما عدم الامر والنهى له على عياله فلأنه ليس له منعهم عن الخروج من البيت، ولا الامر بالخدمات، لأنه يجب عليهم الخروج لتحصيل المعاش. ٥٠ - كا: على، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن عمر بن اذينة، عن زرارة، عن أبى جعفر عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يصنع بمن مات من بنى هاشم خاصة شيئاً لا يصنعه بأحد من المسلمين، كان إذا صلى على الهاشمى ونضح (٢) قبره بالماء وضع رسول الله صلى الله عليه واله كفه على القبر حتى ترى أصابعه فى الطين، فكان الغريب يقدم أو المسافر من أهل المدينة فيرى القبر الجديد عليه أثر كف رسول الله صلى الله عليه واله، فيقول: من مات من آل محمد؟ صلى الله عليه واله (٣). ٥١ - كا: الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أبان بن عثمان، عن زيد الشحام، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: ما أكل رسول الله صلى الله عليه واله متكئاً منذ بعثه الله عز وجل حتى قبض (٤)، وكان يأكل أكلة العبد، ويجلس جلسة العبد، قلت: ولم ذاك؟ قال: تواضعاً لله عز وجل (٥). (١). اصول الكافي: ٤٠٦. (٢). نضحه: رشه. به. (٣). فروع الكافي ١: ٥٥. (٤). فى المصدر: إلى أن قبضه. (٥). فروع الكافي ٢: ١٥٧. ٥٢ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن

محمد، عن علي بن الحكم، عن أبي المعز (١)، عن هارون بن خارجه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يأكل أكل العبد، ويجلس جلسة العبد، ويعلم أنه عبد (٢). ٥٣ - كا: الحسين بن محمد، عن المعلى، عن الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجة قال: سألت بشير الدهان أبا عبدالله عليه السلام وأنا حاضر، فقال: هل كان رسول الله صلى الله عليه واله يأكل متكئا على يمينه وعلى يساره؟ فقال: ما كان رسول الله يأكل متكئا على يمينه ولا على يساره صلى الله عليه واله، ولكن يجلس (٣) جلسة العبد، قلت: ولم ذلك؟ قال: تواضعاً لله عز وجل (٤). ٥٤ - كا: أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن معلى بن عثمان (٥)، عن المعلى بن خنيس قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: ما أكل نبي الله وهو متكئ منذ بعثه الله عز وجل، وكان يكره أن يتشبه بالملوك، ونحن لا نستطيع أن نفعل (٦). ٥٥ - كا: أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن محمد بن سالم، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يأكل (١). هكذا في النسخة، وقد تقدم قبلاً في الحديث ٢٩: المغراء، قال المامقاني في تنقيح المقال ١: ٣٧٩ المعزى بكسر الميم، وسكون العين، وفتح الزاي بعدها ألف بمعنى المعز وهو خلاف الضأن، وقد جعلها العلامة في إيضاح الاشتباه بالقصر، وابن طاووس وتلميذه ابن داود والسيد الداماد بالمد، والفرق بينهما أن الممدود يكتب بالألف كصفراء، والمقصود بالباء كحلبى، وظاهر القاموس وغيره أن القياس هو القصر لأنه ذكره بالياء ثم قال: ويمد، أقول: وبالجملة فالرجل هو حميد بن المثنى العجلي الكوفي الصيرفي. (٢). فروع الكافي ٢: ١٥٧. (٣). في المصدر: ولكن كان يجلس. (٤). فروع الكافي ٢: ١٥٧. (٥). هذا هو الصحيح، وأما ما في بعض النسخ: معلى بن أبي عثمان فهو مصحف، لأن أبا عثمان كنية معلى لا كنية أبيه، وأما اسم أبيه عثمان أو زيد على اختلاف ذكره النجاشي. (٦). فروع الكافي ٢: ١٥٧ و ١٥٨. أكل العبد، ويجلس جلسة العبد، وكان يأكل على الحضيض، وينام على الحضيض (١). ٥٦ - كا: العدة، عن البرقي، عن علي بن محمد القاساني، عن أبي أيوب سليمان بن مقبل المدني (٢)، عن داود بن عبدالله بن محمد الجعفرى، عن أبيه أن رسول الله صلى الله عليه واله كان في بعض مغازيه فمر به ركب وهو يصلى، فوقفوا على أصحاب رسول الله صلى الله عليه واله فسألوه (٣) عن رسول الله صلى الله عليه واله ودعوا وأثنوا وقالوا: لو لا أنا عجال لانتظرنا رسول الله صلى الله عليه وآله، فأقرأه منا السلام ومضوا، فانفتل (٤) رسول الله صلى الله عليه واله مغضبا، ثم قال لهم: يقف عليكم الركب ويسألونكم عنى ويبلغونى السلام ولا تعرضون عليهم الغداء، ليعز على قوم فيهم خليلي جعفر أن يجوزوه حتى يتغدوا عنده (٥). ٥٧ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن معاوية بن وهب، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يجعل العترة بين يديه إذا صلى (٦). بيان: قال الجوهري: العترة بالتحريك: أطول من العصا، وأقصر من الرمح، وفيه زج كزج الرمح. ٥٨ - كا: عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن ابن سنان، عن ابن مسكان، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان طول رحل رسول الله صلى الله عليه وآله ذراعا، وكان إذا صلى (٧) وضعه بين يديه ليستتر به ممن يمر بين يديه (٨). ٥٩ - كا: حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد بن سماعة، عن وهيب بن حفص، عن (١). فروع الكافي ٢: ١٥٧. (٢). في المصدر: سليمان بن مقاتل المدني. (٣). في المصدر: وسألوه. (٤). أى فانصرف عن صلاته، وفي المصدر: فأقبل. (٥). فروع الكافي ٢: ١٥٨. (٦). فروع الكافي ١: ٨١ و ٨٢. (٧). فإذا صلى خ ل. (٨). فروع الكافي ١: ٨٢. أبو بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله عند عايشة ليلتها، فقالت: يا رسول الله لم تتعب نفسك وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر؟ فقال: يا عايشة ألا أكون عبدا شكورا؟ قال: وكان رسول الله صلى الله عليه واله يقوم على أطراف أصابع رجله، فأنزل الله سبحانه: طه ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى (١). ٦٠ - كا: العدة، عن البرقي، عن عثمان بن عيسى، عن عبدالله بن مسكان، عن أبي عبدالله عليه السلام إن رسول الله صلى الله عليه واله كان في سفر يسير على ناقه له، إذ نزل فسجد خمس سجديات، فلما ركب قالوا: يا رسول الله إنا رأيناك صنعت شيئا لم تصنعه، فقال صلى الله عليه واله: نعم استقبلنى جبرئيل عليه السلام فبشرنى ببشارات من الله عز وجل، فسجدت لله شكرا لكل بشرى سجدة (٢). ٦١ - كا: العدة، عن البرقي، عن أبيه، عن حماد، عن حريز، عن بحر السقا قال: قال لى أبو عبدالله عليه السلام:

يا بحر حسن الخلق يسر، ثم قال: ألا اخبرك بحديث ما هو في يدي أحد من أهل المدينة؟ قلت: بلى، قال: بينما (۳) رسول الله صلى الله عليه واله ذات يوم جالس في المسجد إذ جاءت (۴) جارية لبعض الانصار وهو قائم، فأخذت بطرف ثوبه، فقام لها النبي صلى الله عليه واله فلم تقل: شيئاً، ولم يقل لها النبي صلى الله عليه واله: شيئاً حتى فعلت ذلك ثلاث مرات، فقام لها النبي صلى الله عليه واله في الرابعة وهي خلفه، فأخذت هدبه من ثوبه ثم رجعت، فقال لها الناس: فعل الله بك وفعل حبست رسول الله ثلاث مرات لا تقولين له: شيئاً، ولا هو يقول لك: شيئاً، ما كانت حاجتك إليه؟ قالت: إن لنا مريضاً فأرسلني أهلي لآخذ هدبه من ثوبه ليستشفى بها، فلما أردت أخذها رأني فقام، فاستحييت أن أخذها وهو يراني، وأكره أن استأمره في أخذها فأخذتها (۵). (۱). اصول الكافي ۲: ۹۵. (۲). اصول الكافي ۲: ۹۸. (۳). بينا خ ل. (۴). إذا جاءت خ ل. (۵). اصول الكافي ۲: ۱۰۲. بيان: هدبة الثوب: طرفه مما يلي طرته. ۶۲ - كا: محمد بن يحيى، عن ابن عيسى، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن رسول الله صلى الله عليه واله أتى باليهودية التي سمت الشاة للنبي صلى الله عليه وآله، فقال لها: ما حملك على ما صنعت؟ فقالت: قلت: إن كان نبيا لم يضره، وإن كان ملكاً أرحت الناس منه، فقال: فعفا رسول الله صلى الله عليه واله عنها (۱). ۶۳ - كا: حميد بن زياد، عن الخشاب، عن ابن بقاح، عن عمرو بن جميع، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: دخل رسول الله صلى الله عليه واله على عايشة فرأى كسرته كاد أن يطأها فأخذها واكلها، وقال: يا حميرى أكرمي جوار نعم الله عليك، فإنها لم تنفر من قوم فكادت تعود إليهم (۲). ۶۴ - كا: علي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عبدالرحمن بن الحجاج، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: أفطر رسول الله عشيبة خميس في مسجد قبا، فقال: هل من شراب؟ فأتاه أوس بن خولى الانصارى بعس (۳) مخيض (۴) بعسل، فلما وضعه على فيه نحاه، ثم قال: شرابان يكتفى بأحدهما من صاحبه، لا أشربه ولا احرمه: ولكن أتواضع لله، فإن من تواضع لله رفعه الله، ومن تكبر خفضه الله، ومن اقتصد في معيشته رزقه الله، ومن بذر حرمه الله، ومن أكثر ذكر (۵) الموت أحبه الله (۶). ين: ابن أبي عمير مثله (۷). ۶۵ - كا: العدة، عن البرقي، عن ابن فضال، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن (۱). اصول الكافي ۲: ۱۰۸. (۲). فروع الكافي ۲: ۱۶۵. (۳). من لبن: ين. (۴). العس: بضم وتشديد السين: القدح أو الاناء الكبير. والمخيض. ما مخض من اللبن و اخذ زبده. (۵). ذكر الله. ين. (۶). اصول الكافي ۲: ۱۲۲. (۷). الزهد، أو المؤمن: مخطوط، ليست موجودة عندي نسختهما. مسلم قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يذكر أنه أتى رسول الله صلى الله عليه واله ملك، فقال: إن الله تعالى يخبرك أن تكون عبدا رسولاً متواضعاً، أو ملكاً رسولاً، قال: فنظر إلى جبرئيل وأوماً بيده أن تواضع، فقال: عبدا متواضعاً رسولاً، فقال الرسول (۱): مع أنه لا ينقصك مما عند ربك شيئاً، قال: ومعه مفاتيح خزائن الارض (۲). ۶۶ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن يحيى الخثعمي، عن طلحة بن زيد، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ما أعجب رسول الله صلى الله عليه واله شيء من الدنيا إلا أن يكون فيها جائعاً خائفاً (۳). ۶۷ - كا: العدة، عن البرقي، عن القاسم بن يحيى، عن جده الحسن بن راشد، عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: خرج النبي صلى الله عليه واله وهو محزون، فأتاه ملك ومعه مفاتيح خزائن الارض فقال: يا محمد هذه مفاتيح خزائن الدنيا، (۴) يقول لك ربك افتح وخذ منها ما شئت من غير أن ينقص (۵) شيئاً عندي، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: الدنيا دار من لا دار له، ولها يجمع من لا عقل له، فقال الملك: والذي بعثك بالحق (۶) لقد سمعت هذا الكلام من ملك يقول في السماء الرابعة حين اعطيت المفاتيح (۷). ۶۸ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن عيسى، عن محمد بن يحيى، عن طلحة بن زيد، عن أبي عبدالله، عن أبيه عليهما السلام أن رسول الله صلى الله عليه واله أجرى الخيل التي أضمرت من الحصباء إلى مسجد بنى زريق، وسبقها من ثلاث نخلات، فأعطى السابق عذقا، وأعطى المصلي (۸) عذقا، وأعطى الثالث عذقا (۹). (۱). أى الملك. (۲). اصول الكافي ۲: ۱۲۲. (۳). اصول الكافي ۲: ۱۲۹. (۴). فى المصدر: خزائن الارض (۵). فى المصدر: تنقص. (۶). فى المصدر: بعثك بالحق نبيا. (۷). اصول الكافي ۲: ۱۲۹. (۸). المصلي فى خيل الحلبة هو الثانى، سمي ب لان رأسه يكون عند صلا الاول، وهو ما عن يمين الذنب وشماله، قاله الجزرى. (۹). فروع الكافي ۱: ۳۴۱. كا: علي، عن أبيه، عن محمد بن يحيى، عن طلحة بن زيد، عن أبي عبدالله عليه السلام مثله (۱). ۶۹ - كا: علي، عن أبيه، عن النوفلى، عن السكونى، عن أبي عبدالله

عليه السلام قال: كان أحب الاصباع إلى رسول الله صلى الله عليه واله الخل والزيت (۲). ۷۰ - كا: الحسين بن محمد، عن المعلى، عن الوشاء، عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: دخل رسول الله صلى الله عليه واله إلى ام سلمة رضى الله عنها فقربت إليه كسرة، فقال: هل عندك إدام؟ فقالت: لا يا رسول الله ما عندى إلا خل فقال صلى الله عليه واله: نعم الادام الخل، ما افتقر بيت فيه خل (۳). بيان: قوله: ما افتقر (۴)، فى بعض النسخ بتقدم القاف على الفاء، وفى بعضها بالعكس، والاول أظهر، قال الجزرى: فيه ما أقفر بيت فيه خل، أى ما خلا من الادام وما عدم أهله الادام، والقفار: الطعام بلا ادم، وأقفر الرجل: إذا أكل الخبز وحده من القفر والقفار وهى الارض الخالية التى لا ماء بها. ۷۱ - كا: على، عن أبيه، عن النوفلى، عن السكونى، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن النبى صلى الله عليه واله اتى بطعام حار جدا، فقال: ما كان الله ليطعمنا النار، أقروه حتى يبرد ويمكن، فإنه طعام ممحوق (۵) البركة، وللشيطان فيه نصيب (۶). ۷۲ - كا: على، عن أبيه، عن القاسانى، عن أبي أيوب المدينى، عن سليمان الجعفرى، عن الرضا عليه السلام إن رسول الله صلى الله عليه واله كان يعجبه النظر إلى الاترح الاخضر، والتفاح الاحمر (۷). (۱). فروع الكافى ۱: ۳۴۱. (۲). فروع الكافى ۲: ۱۷۲. (۳). فروع الكافى ۲: ۱۷۲. (۴). فى المصدر: ما أقفر. (۵). محق الله الشئ: نقضه وذهب ببركته. (۶). فروع الكافى ۲: ۱۷۰ و ۱۷۱. (۷). فروع الكافى ۲: ۱۸۱. ۷۳ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن بعض أصحابه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله يأكل الرطب بالخربز (۱). ۷۴ - كا: على، عن أبيه، عن النوفلى، عن السكونى، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يأكل البطيخ بالتمر (۲). ۷۵ - كا: العدة، عن سهل، عن جعفر بن محمد الاشعري، عن ابن القداح، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان النبى صلى الله عليه واله يعجبه الرطب بالخربز (۳). ۷۶ - كا: العدة، عن البرقى، عن محمد بن عيسى، عن عبيد الله الدهقان، عن درست، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن أبي الحسن الاول عليه السلام قال: أكل رسول الله صلى الله عليه واله البطيخ بالسكر، وأكل صلى الله عليه واله البطيخ بالرطب (۴). ۷۷ - كا: على، عن أبيه، عن النوفلى، عن السكونى، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: كان يعجب رسول الله صلى الله عليه واله من البقول الحوك (۵). بيان: قال الفيروز آبادى: الحوك: البادروج، والبقلة الحمقاء. ۷۸ - كا: محمد بن يحيى، عن سهل، عن جعفر بن محمد الاشعري، عن ابن القداح، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا شرب الماء قال: الحمد لله الذى سقانا عذبا زلالا، ولم يسقنا ملحا اجاجا، ولم يؤاخذنا بذنوبنا (۶). ۷۹ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن إبراهيم الكرخى، عن طلحة بن زيد، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يشرب فى الاقداح الشامية يجاء بها من الشام، وتهدى له صلى الله عليه واله (۷). ۸۰ - كا: بهذا الاسناد عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان النبى صلى الله عليه واله يعجبه أن يشرب فى القدح الشامى، وكان يقول: هذا أنظف آنتكم (۸). (۱). فروع الكافى ۲: ۱۸۱. (۲). فروع الكافى ۲: ۱۸۱. (۳). فروع الكافى ۲: ۱۸۱. (۴). فروع الكافى ۲: ۱۸۱. (۵). فروع الكافى ۲: ۱۸۲. (۶). فروع الكافى ۲: ۱۸۶. (۷). فروع الكافى ۲: ۱۸۷. (۸). فروع الكافى ۲: ۱۸۷. ۸۱ - كا: على، عن أبيه، عن بعض أصحابه، عن عنبسة بن مصعب، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول: أتى النبى صلى الله عليه واله بشئ فقسمه فلم يسع أهل الصفة جميعا، فخص به اناسا منهم، فخاف رسول الله صلى الله عليه وآله أن يكون قد دخل قلوب الآخرين شئ، فخرج إليهم فقال: معذرة إلى الله عزوجل، وإليكم يا أهل الصفة، إنا اوتينا بشئ فأردنا أن نقسمه بينكم فلم يسعكم، فخصصت به اناسا منكم، خشينا جزعهم وهلعهم (۱). ۸۲ - كا: العدة، عن سهل، عن إسماعيل بن مهران، عن أيمن بن محرز، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ما صافح رسول الله صلى الله عليه واله رجلا قط فتزع يده حتى يكون هو الذى يتزع (۲) يده منه (۳). ۸۳ - كا: العدة عن سهل، عن جعفر بن محمد الاشعري، عن ابن القداح، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لقي النبى صلى الله عليه واله حذيفة فمد النبى صلى الله عليه واله يده فكف حذيفة يده، فقال النبى صلى الله عليه واله: يا حذيفة بسطت يدي إليك فكففت يدك عنى؟ فقال حذيفة: يا رسول الله بيدك الرغبة، ولكنى كنت جنبا فلم احب أن تمس يدي يدك وأنا جنب، فقال النبى صلى الله عليه واله: أما تعلم أن المسلمين إذا التقيا فتصافحا تحاتت (۴) ذنوبهما كما يتحات ورق الشجر (۵). ۸۴ - كا: على بن محمد

بن عبدالله، عن البرقي، عن أبيه، عن إسماعيل بن مهران، عن أيمن بن محرز، عن زيد الشحام (٦)، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال: ما منع رسول الله

(١). فروع الكافي ١: ١٥٥. والهلع: الجزغ والضجر عند المصائب. الحرص والشح على المال. (٢). هو النازع خ ل. (٣). الاصول ٢: ١٧٢. (٤). تحات الورق من الشجر: تناثر. (٥). الاصول ٢: ١٨٣. (٦). في المصدر: عن أبي اسامه عن زيد، وهو مصحف ولفظة (عن) زيادة من الطابع، لان أبا اسامه كنية زيد الشحام. صلى الله عليه وآله سائلا قط، إن كان عنده أعطى، وإلا قال: يأتي الله به (١). ٨٥ - كا: علي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله أول ما بعث يصوم (٢) حتى يقال: ما يفطر، و يفطر حتى يقال: ما يصوم، ثم ترك ذلك وصام يوما وأفطر يوما وهو صوم داود عليه السلام، ثم ترك ذلك وصام الثلاثة الايام الغر، ثم ترك ذلك وفرقها في كل عشرة (٣) يوما: خميسين بينهما أربعاء، فقبض عليه وآله السلام وهو يعمل ذلك (٤). بيان: الايام الغر: الايام البيض في وسط الشهر. ٨٦ - كا: العدة، عن سهل، عن الحسن بن محبوب، عن جميل بن صالح، عن محمد ابن مروان قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يصوم حتى يقال: لا يفطر، ثم صام يوما وأفطر يوما، ثم صام الاثني والخميس، ثم آل (٥) من ذلك إلى صيام ثلاثة أيام في الشهر: الخميس في أول الشهر، وأربعاء في وسط الشهر، وخميس في آخر الشهر، وكان يقول: ذلك صوم الدهر، وقد كان أبي يقول: ما من أحد أبغض إلى من رجل يقال له: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يفعل كذا وكذا، فيقول: لا يعذبني الله على أن أجتهد في الصلاة، كأنه يرى أن رسول الله صلى الله عليه وآله ترك شيئا من الفضل عجزا عنه (٦). ٨٧ - كا: علي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حفص بن البختري، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كن نساء النبي صلى الله عليه وآله إذا كان عليهن صيام أخرن ذلك إلى شعبان كراهة أن يمنعن رسول الله صلى الله عليه وآله، فإذا كان شعبان صمن، وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: (١). فروع الكافي ١: ١٦٦. (٢). كان يصوم خ ل. (٣). عشرة أيام خ ل. (٤). الفروع ١: ١٨٧. (٥). أي رجع. (٦). فروع الكافي ١: ١٨٧ و ١٨٨. شعبان شهرى (١). ٨٨ - كا: أحمد بن محمد، عن علي بن الحسن، عن أحمد بن صبيح، عن عنبسة العابد قال: قبض النبي صلى الله عليه وآله على صوم شعبان ورمضان وثلاثة أيام في كل شهر: أول خميس، وأوسط أربعاء، وآخر خميس (٢). ٨٩ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن عبدالرحمن بن عثمان، عن رجل من أهل اليمامة كان مع أبي الحسن أيام حبس ببغداد، قال: قال أبو الحسن عليه السلام: إن الله عزوجل قال لنيبه صلى الله عليه وآله: وثيابك فطهر، وكانت ثيابه طاهرة، وإنما أمره بالتشمير (٣). ٩٠ - كا: علي بن محمد، عن البرقي، عن أبيه، عن النضر، عن موسى بن بكر، عن عجلان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله كان لا يسأله أحد من الدنيا شيئا إلا أعطاه، فأرسلت إليه امرأة ابنا لها فقالت: انطلق إليه فأسأله، فإن قال لك: ليس عندنا شيء فقل: أعطني قميصك، قال: فأخذ قميصه فرمى به إليه. وفي نسخة اخرى: وأعطاه، فأدبه الله عزوجل (٤) تبارك وتعالى على القصد فقال: ولا تجعل يدك مغلولة إلى عنقك ولا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما محسورا (٥). ٩١ - كا: علي، عن أبيه، ومحمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير، عن سليمان الفزاري (٦)، عن رجل، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يكتحل بالاثمد إذا آوى إلى فراشه وترا وترا (٧). ٩٢ - كا: العدة، عن سهل، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن ابن القداح، عن (١). فروع الكافي ١: ١٨٨. (٢). فروع الكافي ١: ١٨٨. (٣). فروع الكافي ٢: ٢٠٧. (٤). تبارك وتعالى خ ل. (٥). فروع الكافي ١: ١٧٨، وللحديث صدر تركه المصنف. (٦). في المصدر: سليم الفزاري. (٧). فروع الكافي ٢: ٢١٧. أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما زال جبرئيل عليه السلام يوصيني بالسواك حتى خشيت أن أدرد واحفى (١). ٩٣ - كا: العدة، عن البرقي، عن موسى بن القاسم، عن صفوان، عن زرارة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله كان يكتحل قبل أن ينام أربعاء في اليمنى، وثلاثاء في اليسرى (٢). توضيح: لعل المعنى أنه صلى الله عليه وآله قد كان يفعل كذلك لثلاثا ينافى الخبر السابق، و يحتمل أن يكون المراد بالسابق كونهما معا وترا، فيكون التكرير للتأكيد، أو اللبالي، لكنه بعيد، ويمكن حمل السابق

على التقيئة لكونه أوفق بأخبار المخالفين إذ أكثرهم رويوا أنه صلى الله عليه واله كان يكتحل في كل عين ثلاثا. ٩٤ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن الحصين بن أبي العلاء، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن رسول الله صلى الله عليه واله مر في بعض طرق المدينة وسوداء تلتقط السرقين، فقبل لها: تنحى عن طريق رسول الله صلى الله عليه واله، فقالت: إن الطريق لمعرض (٣)، فهم بها بعض القوم أن يتناولها، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: دعوها فإنها جبارة (٤). ٩٥ - ين: عبد الله بن سنان، عن علي بن شجرة، عن عمه بشير (٥)، عن أبي جعفر عليه السلام مثله (٦). ٩٦ - كا: علي، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان النبي صلى الله عليه واله إذا خرج في الصيف من البيت خرج يوم الخميس، وإذا أراد أن يدخل في الشتاء من البرد دخل يوم الجمعة، وروي أيضا كان دخوله وخروجه ليلة الجمعة (٧). (١). فروع الكافي ٢: ٢١٨. (٢). فروع الكافي ٢: ٢١٨. (٣). أي عريض وواسع. (٤). اصول الكافي ٢: ٣٠٩. (٥). أي بشير النبال. (٦). المؤمن للحسين بن سعيد: مخطوط. (٧). فروع الكافي ٢: ٢٢٨. ٩٧ - كا: أحمد بن عبد الله، عن البرقي، عن عبد بن مالك (١)، عن هارون بن الجهم، عن الكاهلي، عن معاذ بياح الاكسية قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يحلب عنز أهله (٢). ٩٨ - كا: محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد بن أحمد، عن ذكره، عن منصور بن العباس، عن صفوان بن يحيى، عن عبد الله بن مسكان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا أفطر بدأ بحلوآء يفطر عليها، فإن لم يجد فسكرة أو تمرات، فإذا أعوز ذلك كله فمآء فاتر (٣). ٩٩ - كا: علي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن مهزم، عن طلحة بن زيد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يفطر على التمر في زمن التمر، وعلى الرطب في زمن الرطب (٤). ١٠٠ - كا: علي، عن أبيه، عن جعفر بن عبد الله الاشعري، عن ابن القداح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله أول ما يفطر عليه في زمن الرطب الرطب، وفي زمن التمر التمر (٥). ١٠١ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة، عن أبي بصير، قال: قال أبي عبد الله عليه السلام: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا دخل العشر الاواخر شد المتزر، واجتنب النساء، وأحى الليل، وتفرغ للعبادة (٦). ١٠٢ - كا: علي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد (٧)، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا كان العشر الاواخر اعتكف في المسجد وضربت له قبة من (١). في نسخة من المصدر: عبيد بن مالك، وفي تنقيح المقال وجامع الرواة: عبد الله بن مالك (٢). فروع الكافي ١: ٣٥٢. (٣). فروع الكافي ١: ٢٠٥. (٤). فروع الكافي ١: ٢٠٥. (٥). فروع الكافي ١: ٢٠٥. (٦). فروع الكافي ١: ٢٠٥. (٧). عن الحلبي خ ل. أقول: الموجود في المصدر المطبوع قديما: حماد، عن أبي عبد الله عليه السلام وفي مرآت العقول والكافي المطبوع جديدا: حماد عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام، وهو الصحيح. شعر، وشمر المتزر، وطوى فراشه، فقال بعضهم: واعتزل النساء، فقال أبو عبد الله عليه السلام: أما اعتزال النساء فلا (١). بيان: طي الفراش كناية عن اجتناب النساء، أو النوم، والاول أظهر والاعتزال المنفى الاعتزال بالكلية. ١٠٣ - كا: علي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كانت بدر في شهر رمضان فلم يعتكف رسول الله صلى الله عليه واله، فلما أن كان من قابل اعتكف عشرين: عشرا لعامه، وعشرا قضاء لما فاتته (٢). ١٠٤ - كا: العدة، عن سهل، عن أحمد بن محمد، عن داود بن الحصين، عن أبي العباس، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: اعتكف رسول الله صلى الله عليه واله في شهر رمضان في العشر الاول، ثم اعتكف في الثانية في العشر الوسطى، ثم اعتكف في الثالثة في العشر الاواخر، ثم لم يزل يعتكف في العشر الاواخر (٣). ١٠٥ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن أبي الفرج قال: سأل أبان أبا عبد الله عليه السلام أكان لرسول الله صلى الله عليه واله طواف يعرف به؟ فقال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يطوف بالليل والنهار عشرة أسابيع: ثلاثة أول الليل، وثلاثة آخر الليل، واثنين إذا أصبح، واثنين بعد الظهر وكان فيما بين ذلك راحته (٤). ١٠٦ - كا: علي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عبد الله بن سنان قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يذبح يوم الاضحى كبشين: أحدهما عن نفسه، والآخر عن من لم يجد من امته (٥). ١٠٧ - كا: علي، عن أبيه، عن ابن مرار، عن يونس، عن ابن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا بأس بالرجل يمر على الثمرة ويأكل منها ولا يفسد،

وقد نهى (١). فروع الكافي ١: ٢١٢. (٢). فروع الكافي ١: ٢١٢. (٣). فروع الكافي ١: ٢١٢. (٤). فروع الكافي ١: ٢٨٣. (٥). فروع الكافي ١: ٣٠١. رسول الله صلى الله عليه واله أن تبني الحيطان بالمدينة لمكان المارة (١). ١٠٨ - كا: علي بن محمد بن عبدالله، عن البرقي، عن القاساني، عن حدثه، عن عبدالله بن القاسم الجعفرى، عن أبيه قال: كان النبي صلى الله عليه واله إذا بلغت الثمار أمر بالحيطان فثلثت (٢). ١٠٩ - كا: محمد بن يحيى، عن ابن عيسى، عن ابن فضال، عن ابن القداح، عن أبي عبدالله قال: كان النبي صلى الله عليه واله يعجبه الدبا ويلتقطه من الصحفة (٣). ١١٠ - محص: عن أبي سعيد الخدرى، أنه وضع يده على رسول الله صلى الله عليه واله وعليه حمى فوجدها من فوق اللحاف، فقال: ما أشدها عليك يا رسول الله؟ قال: إنا كذلك يشتد علينا البلاء ويضعف لنا الاجر (٤). ١١١ - كا: محمد بن يحيى، عن احمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر، عن يحيى الحلبي، عن معاوية بن وهب، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: مات رسول الله صلى الله عليه واله وعليه دين (٥). ١١٢ - كا: العدة، عن البرقي، عن ابن مهران، عن ابن عميرة، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله: يأكل الهدية، ولا يأكل الصدقة (٦). ١١٣ - كا: علي، عن أبيه، عن النوفلى، عن السكونى، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: لو اهدى إلى كراع (٧) لقبته (٨). (١). فروع الكافي ١: ١٦١. (٢). فروع الكافي ١: ١٦١. (٣). فروع الكافي ٢: ١٨٣. (٤). التمحيص: مخطوط، ليست نسخته موجودة عندي. (٥). فروع الكافي ١: ٢٥٣. (٦). فروع الكافي ١: ٣٦٩، وفي ذيله: ويقول تهادوا فان الهدية تسل السخائم، وتجلي ضغائن العداوة والاحقاد. (٧). الكراع من البقر والغنم: بمنزلة الوظيف من الفرس، وهو مستدق الساق، وقيل: الكراع من الدواب: ما دون الكعب، والكراع من الانسان: ما دون الركبة من مقدم الساق. (٨). فروع الكافي ١: ٣٦٩. ١١٤ - كا: العدة، عن سهل، عن النهدي، عن موسى بن عمر بن بزيع، عن الرضا عليه السلام قال: إن رسول الله صلى الله عليه واله كان إذا أخذ في طريق رجوع في غيره (١). ١١٥ - يب: محمد بن علي بن محبوب، عن ابن معروف، عن ابن المغيرة، عن معاوية بن وهب قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول - وذكر صلاة النبي صلى الله عليه واله - قال: كان يأتي بطهور فيتحمم (٢) عند رأسه، ويوضع سواكه تحت فراشه، ثم ينام ما شاء الله، فإذا استيقظ جلس، ثم قلب بصره في السماء، ثم تلا الآيات من آل عمران: إن في خلق السموات والارض (٣) الآية، ثم يستن ويتطهر، ثم يقوم إلى المسجد فيركع أربع ركعات على قدر قراءته (٤) ركوعه، وسجوده على قدر ركوعه، يركع حتى يقال: متى يرفع رأسه؟ ويسجد حتى يقال: متى يرفع رأسه؟ ثم يعود إلى فراشه فينام ما شاء الله، ثم يستيقظ فيجلس فيتلو الآيات من آل عمران، ويقلب بصره في السماء، ثم يستن ويتطهر (٧) ويقوم إلى المسجد فيوتر ويصلى الركعتين، ثم يخرج إلى الصلاة (٨). (١). فروع الكافي ١: ٤٢٠، والحديث منقول معناه، والاصل هكذا، قال: قلت للرضا عليه السلام. جعلت فداك إن الناس رووا أن رسول الله صلى الله عليه وآله كان إذا أخذ في طريق رجوع في غيره، فكذا كان يفعل؟ قال: فقال: نعم، وأنا أفعله كثيرا فافعله، ثم قال لى: اما انه أرزق لك انتهى، وذكره أيضا في كتاب الروضة: ١٤٧ بهذه العبارة أيضا. (٢). هكذا في النسخة، وفي المصدر فيتخمر، وهو الصحيح، أى فيغطي. (٣). واختلاف الليل والنهار خ. (٤). فى المصدر: على قدر قراءة ركوعه. (٥). ثم يقوم خ ل، ومثله فى المصدر. (٦). فيركع خ ل، ومثله فى المصدر. (٧). ثم يتطهر خ ل ومثله فى المصدر. (٨). تهذيب الاحكام ١: ٢٣١. بيان: الاستئنان: استعمال السواك. ١١٦ - كا: العدة، عن سهل وأبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار جميعا، عن ابن فضال، عن علي بن عقبه، عن سعيد بن عمرو الجعفى، عن محمد بن مسلم قال: دخلت على أبي جعفر عليه السلام ذات يوم وهو يأكل متكئا (١) قال: وقد كان يبلغنا أن ذلك يكره (٢)، فجعلت أنظر إليه، فدعاني إلى طعامه، فلما فرغ قال: يا محمد لعلك ترى أن رسول الله صلى الله عليه واله رآته عين يأكل وهو متك منذ أن بعثه الله (٣) إلى أن قبضه؟ ثم رد على نفسه فقال: لا والله ما رآته عين يأكل وهو متك من أن بعثه الله إلى أن قبضه، ثم قال: يا محمد لعلك ترى أنه شبع من خبز البر ثلاثة أيام متواليه من أن بعثه الله إلى أن قبضه؟ ثم إنه رد على نفسه ثم قال (٤): لا والله ما شبع من خبز البر ثلاثة أيام متواليه منذ بعثه الله (٥)

تعالى إلى أن قبضه، أما أنى لا أقول: إنه كان لا يجد، لقد كان يجيز الرجل الواحد بالماء من الابل (٦)، فلو أراد أن يأكل لاكل ولقد أتاه جبرئيل عليه السلام بمفاتيح خزائن الارض ثلاث مرات يخيره من غير أن ينقصه الله تبارك وتعالى مما أعد الله له يوم القيامة شيئا، فيختار التواضع لربه عزوجل، وما سئل شيئا قط فيقول: لا، إن كان أعطى، وإن لم يكن قال: يكون، وما أعطى على الله شيئا قط إلا سلم ذلك إليه، حتى أن كان يعطى الرجل الجنة فيسلم الله ذلك له، ثم تناولني بيده (٧)، وقال: وإن كان صاحبكم (٨) ليجلس جلسة العبد، ويأكل أكلة العبد، ويطعم الناس خبز البر واللحم، ويرجع إلى (١). لعله كان يفعله لبيان الجواز، أو كان به ضعف أو مرض. (٢). فى المجالس: وقد كان يبلغنا أنه ينهى عن ذلك. (٣). من أن بعثه الله خ ل، وهو الموجود فى المصدر. (٤). فقال خ ل. (٥). من أن بعثه خ ل. (٦). أى جعلها جائزة له. (٧). من يناوله بيده خ ل. (٨). أراد عليا عليه السلام. أهله فيأكل الخبز (١) والزيت، وإن كان يشتري القميص السنبلاني (٢)، ثم يخير غلامه خيرهما، ثم يلبس الباقي، فإذا جاز أصابعه قطعه، وإذا جاز كعبه حذفه، وما ورد عليه أمران قط كلاهما لله رضا إلا أخذ بأشدهما على بدنه، ولقد ولي الناس خمس سنين فما وضع آجرة على آجرة، ولا لبنه على لبنه، ولا أقطع قطيعه (٣)، ولا أورث بيضاء ولا حمراء إلا سبع مائة درهم فضلت من عطاياه أراد أن يتاع لاهله بها خادما، وما أطاق أحد عمله، لقد كان على بن الحسين عليه السلام لينظر فى الكتاب من كتب على عليه السلام فيضرب به الارض ويقول: من يطبق هذا؟ (٤). ما: الحسين بن إبراهيم القزويني، عن محمد بن وهبان، عن محمد بن أحمد بن زكريا، عن الحسن بن فضال، عن على بن عقبه مثله (٥). ١١٧ - كا: العدة، عن سهل، عن البنزطى، عن حماد بن عثمان قال: حدثنى على بن المغيرة قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إن جبرئيل عليه السلام أتى رسول الله صلى الله عليه واله فخيره، وأشار عليه (٦) بالتواضع، وكان له ناصحا، فكان رسول الله صلى الله عليه واله يأكل أكلة العبد، ويجلس جلسة العبد تواضعا لله تبارك وتعالى، ثم أتاه عند الموت بمفاتيح خزائن الدنيا فقال: هذه مفاتيح خزائن الدنيا بعث بها إليك ربك ليكون لك ما أقلت (٧) الارض، من غير أن ينقصك شيئا، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: فى الرفيق الاعلى (٨). بيان: قال الجزرى: فى حديث الدعاء: وألحقتى بالرفيق الاعلى، الرفيق جماعة (١). الخلل خ ل. (٢). القميصين السنبلانيين. (٣). أى لم يجعل غلة بلد رزقا لشخص، أو لم يفرز بلدا له من غير حق. (٤). روضة الكافي: ١٢٩ - ١٣١. (٥). المجالس للطوسى: ٦٨، وقد سقط عن المطبوع ما بعد قوله: ينهى عن ذلك. (٦). وأشار إليه خ ل. (٧). أى حملته ورفعته. (٨). روضة الكافي: ١٣١. الانبياء يسكنون أعلى عليين، وهو اسم جاء على فعيل، وهو معناه الجماعة، كالصديق والخليط يقع على الواحد والجمع، ومنه قوله تعالى: وحسن اولئك رفيقا وقيل: معنى ألحقتى بالرفيق الاعلى، أى بالله تعالى، يقال: الله رفيق بعباده، من الرفق والرأفة، ومنه حديث عائشة: سمعته يقول عند موته: بل الرفيق الاعلى، وذلك أنه خير بين البقاء فى الدنيا وبين ما عند الله فاختر ما عند الله. ١١٨ - كا: سهل (١)، عن ابن فضال، عن على بن عقبه، عن عبدالمؤمن الانصارى، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: عرضت على بطحاء مكة ذهابا، فقلت: يا رب لا، ولكن أشبع يوما، وأجوع يوما، فإذا شبت حمدتك وشكرتك، وإذا جعت دعوتك وذكرتك (٢). ما: الحسين بن إبراهيم القزويني، عن محمد بن وهبان، عن محمد بن أحمد بن زكريا، عن ابن فضال مثله (٣). ١١٩ - كا: على، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن هشام وغيره، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: ما كان شئ أحب إلى رسول الله صلى الله عليه واله من أن يظل (٤) خائفا جائعا فى الله عزوجل (٥). ١٢٠ - كا: العدة، عن ابن عيسى، عن على بن الحكم، عن أبى المغرا (٦)، عن (١). فيه وهم، لان الكليني لا يروى عن سهل بن زياد إلا بواسطة عدة، فالصحيح العدة، عن سهل، ومنشأ الوهم أن الحديث فى المصدر مصدر بسهل معلق على ما قبله وهو الحديث المتقدم، وهو عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد، فغفل المصنف عن تعليق الحديث، أو أورده معلقا على ما قبله كما فى المصدر، وهو الاقرب. (٢). روضة الكافي: ١٣١. (٣). أمالى الطوسى: ٧٣ و ٧٤. (٤). أى يدخله فى كنفه. وفى بعض نسخ المصدر: يصل. (٥). روضة الكافي: ١٢٩. (٦). تقدم عن تنقيح المقال أن ضبطه المعزى، أو المعزاء، وأضاف فى الكنى وجها ثالثا وهو المغراء بتقديم المعجمة. زيد الشحام، عن عمرو بن سعيد بن هلال، عن أبى عبدالله قال إياك أن تطمح نفسك (١) إلى من فوقك وكفى بما قال الله عزوجل لرسول الله صلى الله عليه واله: فلا تعجبك أموالهم ولا أولادهم

(۲) وقال الله عزوجل لرسوله: ولا تمدن عينيك إلى ما متعنا به أزواجنا منهم زهرة الحياة الدنيا (۳) فإن خفت شيئا من ذلك فاذكر عيش رسول الله صلى الله عليه واله، فإنما كان قوته الشعير وحلواه التمر، ووقوده (۴) السعف إذا وجده (۵). كا: محمد بن يحيى، عن ابن عيسى، عن محمد بن سنان، عن عمار بن مروان، عن الشحام مثله (۶). ين: فضالة، عن أبي المغرا مثله (۷). ۱۲۱ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن عمر بن عبدالعزيز، عن جميل، عن أبي عبدالله صلى الله عليه واله قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يقسم لحظاته بين أصحابه، ينظر إلى ذا وينظر إلى ذا بالسوية (۸). ۱۲۲ - كا: محمد، عن أحمد، عن ابن فضال، عن بعض أصحابنا. قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: ما كلم رسول الله صلى الله عليه واله العباد بكنه عقله قط، قال رسول الله صلى الله عليه واله: إنا معشر (۹) الانبياء (۱). أي ترفع. (۲). التوبة: ۵۵. (۳). طه: ۱۳۱.

(۴). الوقود: ما توقد به النار أي ما اشتعلت به. (۵). روضة الكافي: ۱۶۸، وللحديث صدر تركه المصنف وهو هكذا: قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام: إني لا أكاد ألقاك إلا في السنين، فأوصني بشئ آخذ به: قال: اوصيك بتقوى الله وصدق الحديث والورع والاجتهاد، واعلم أنه لا ينفع اجتهاد لا ورع معه، وإياك اه. وفي ذيله: وإذا أصبت بمصيبة فاذكر مصابك برسول الله صلى الله عليه وآله فان الخلق لم يصابوا بمثله قط. وأخرج الذيل أيضا في الفروع ۱: ۶۰. (۶). الاصول ۲: ۱۳۷، وفيه: زيد الشحام، عن عمرو بن هلال، والظاهر أن عمرو بن هلال هو عمرو بن سعيد بن هلال، نسبة هنا إلى الجد. (۷). ين: مخطوط. (۸). روضة الكافي: ۲۶۸. (۹). في المصدر: معاشر الانبياء. امرنا أن نكلم الناس على قدر عقولهم (۱). ۱۲۳ - ين: حماد، عن العرقوفى (۲)، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: بينا رسول الله صلى الله عليه واله ذات يوم عنده عايشة فاستأذن عليه رجل، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: بشئ أخو العشيرة، وقامت عايشة فدخلت البيت، وأذن له رسول الله صلى الله عليه واله فدخل، فأقبل رسول الله صلى الله عليه واله عليه حتى إذا فرغ من حديثه خرج، فقالت له عايشة: يا رسول الله بينا أنت تذكره إذ أقبلت عليه بوجهك وبشرك (۳)، فقال لها رسول الله صلى الله عليه واله: إن من أشرف عباد الله من يكره مجالسته لفحشه (۴). ۱۲۴ - ين: محمد بن سنان، عن ابن مسكان، عن الصيقل، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: مرت برسول الله صلى الله عليه واله امرأة بذيئة وهو يأكل، فقالت: يا محمد إنك لتأكل أكل العبد وتجلس جلوسه، فقال لها: ويحك وأي عبد أعبد مني؟ قالت: أما لا فناولني لقمته من طعامك، فناولها رسول الله صلى الله عليه واله لقمته من طعامه، فقالت: لا- والله إلا إلى في من فيك، قال: فأخرج اللقمة من فيه فتناولها إياها فأكلتها، قال أبو عبدالله عليه السلام فما أصابت بداء حتى فارقت الدنيا (۵).

۱۲۵ - ين: ابن أبي عمير، عن ابن سنان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن النبي صلى الله عليه واله كان قوته الشعير من غير آدم (۶). ۱۲۶ - ين: فضالة، عن ابن عميرة، عن ابن مسكان، عن عمار بن حيان قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: إن رسول الله صلى الله عليه واله أتته اخت له من الرضاعة، فلما أن نظر إليها سر بها وبسط رداؤه لها فأجلسها عليه، ثم أقبل يحدثها ويضحك في وجهها، ثم قامت فذهبت، ثم جاء أخوها فلم يصنع به ما صنع بها، فقيل: يا رسول الله صنعت باخته ما لم تصنع (۱). روضة الكافي: ۲۶۸. (۲). نسبة إلى عرقوف بفتح الاولتين، وسكون الراء وضم القاف: قرية من نواحي نهر عيسى بينها وبين بغداد أربعة فراسخ. وقيل: هي قرية من نواحي الدجيل. والعرقوفى هذا هو شعيب بن يعقوب أبو يعقوب ابن اخت أبي بصير يحيى ابن القاسم. (۳). البشر: بشاشة الوجه. (۴). ين: مخطوط، وتقدم حديث الصيقل عن المحاسن، ومنتنه أوضح. (۵). ين: مخطوط، وتقدم حديث الصيقل عن المحاسن، ومنتنه أوضح. (۶). ين: مخطوط، وتقدم حديث الصيقل عن المحاسن، ومنتنه أوضح. به وهو رجل؟ فقال: لأنها كانت أبرا بأبيها منه (۱). ۱۲۷ - ين: فضالة، عن أبان، عن عبدالله بن طلحة، عن أبي عبدالله صلى الله عليه واله قال: استقبل رسول الله صلى الله عليه واله رجل من بني فهد وهو يضرب عبدا له، والعبد يقول: أعود بالله، فلم يقطع الرجل عنه، فلما أبصر العبد برسول الله صلى الله عليه واله قال: أعود بمحمد فأقع عنه الضرب، فقال: رسول الله صلى الله عليه واله: يتعوذ بالله فلا تعيده؟ ويتعوذ بمحمد فتعيذه؟ والله أحق أن يجار عائذه من محمد، فقال الرجل: هو حر لوجه الله، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: والذي بعثني بالحق نبيا لو لم تفعل لواقع وجهك حر النار

(۲). ۱۲۸ - ين: فضالهُ، عن أبان بن عثمان، عن سلمة بن أبي حفص، عن أبي عبد الله، عن أبيه عليهما السلام عن جابر قال: مر رسول الله صلى الله عليه واله بالسوق وأقبل يريد العالمة والناس يكتنفه، فمر بجدي أسك على مزبله ملقى وهو ميت، فأخذ باذنه، فقال: أيكم يحب أن يكون هذا له بدرهم؟ قالوا مانحاً أنه لنا بشيء، وما نصنع به؟ قال: أفتحون أنه لكم؟ قالوا: لا، حتى قال ذلك ثلاث مرات، فقالوا: والله لو كان حيا كان عيباً، فكيف وهو ميت؟ فقال رسول الله صلى الله عليه واله: إن الدنيا على الله أهون من هذا عليكم (۳). بيان: قال الجزري: فيه أنه مر بجدي أسك، أي مصطلم الاذنين مقطوعهما، قولهم: كان عيباً، أي معيباً، كذا فيما عندنا من النسخة، وكذا وجدت في كتاب رياض الصالحين (۴) للنووي رواه عن جابر، ولعل فيه تصحيحاً. ۱۲۹ - ين: النضر، عن ابن سنان قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: دخل على النبي صلى الله عليه واله رجل وهو على حصير قد أثر في جسمه، ووسادة ليف قد أثرت في خده، فجعل يمسح ويقول: ما رضى بهذا كسرى ولا قيصر، إنهم ينامون على الحرير والديباج، أنت على هذا الحصير؟ قال: فقال رسول الله صلى الله عليه واله: لانا خير منهما والله، لانا أكرم منهما (۱). ين: مخطوط (۲). ين: مخطوط (۳). ين: مخطوط (۴). رياض الصالحين: ۲۲۲ وفيه: والله لو كان حيا كان عيباً انه أسك فكيف وهو ميت؟! وقال: رواه مسلم. وقال: الاسك: صغير الاذن. والله، ما أنا والدنيا، إنما مثل الدنيا كمثل راكب مر على شجرة ولها فئ فاستظل تحتها، فلما أن مال الظل عنها ارتحل فذهب وتركها (۱). ۱۳۰ - ين: النضر، عن عاصم، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: جاءني ملك فقال: يا محمد ربك يقرئك السلام ويقول لك: إن شئت جعلت لك بطحاء مكة رضراض (۲) ذهب، قال: فرفع النبي صلى الله عليه واله رأسه إلى السماء فقال: يا رب أشبع يوماً فأحمدك، وأجوع يوماً فأسألك (۳). ۱۳۱ ين: بعض أصحابنا، عن علي بن شجرة، عن عمه بشير النبال، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قدم أعرابي النبي صلى الله عليه واله فقال: يا رسول الله تسابقني بناقتك هذه، فسابقه فسبقه الاعرابي، فقال رسول الله صلى الله عليه واله إنكم رفعتموها فأحب الله أن يضعها (۴)، إن الجبال تطاولت لسفينه نوح عليه السلام، وكان الجودي أشد تواضعا فحب الله (۵) بها الجودي (۶). ۱۳۲ - ين: صفوان بن يحيى، عن النضر (۷) عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يتوب إلى الله في كل يوم سبعين مرة من غير ذنب، كان يقول: أتوب إلى الله (۸). ۱۳۳ - محص: عن ابن أبي يعفور قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن رجلاً من (۱). المؤمن: مخطوط. وتقدم نحوه قبلاً (۲). الرضراض: ما صغر ودق من الحصى (۳). ين: مخطوط (۴). ذكر البرقي الحديث في المحاسن باسناده عن ابن بكير وفيه: انها ترفعت وحق على الله أن لا يرتفع شيء إلا وضعه الله (۵). هكذا في النسخ، ولعله مصحف (۶). ين: مخطوط (۷). هكذا في النسخ، والظاهر أنه مصحف النصري بالصاد المهملة، لقب الحارث بن المغيرة، وهو من بني نصر بن معاوية على ما صرح به النجاشي في الفهرست (۸). ين: مخطوط. الانصار أهدى إلى رسول الله صلى الله عليه واله صاعاً من رطب، فقال رسول الله صلى الله عليه واله للخادم (۱) التي جاءت به: ادخلي فانظري هل تجدين في البيت قصعة أو طبقاً فتأبني به؟ فدخلت ثم خرجت إليه فقالت: ما أصبت قصعة ولا طبقاً، فكس رسول الله صلى الله عليه واله بثوبه مكاناً من الارض، ثم قال لها: ضعيه هاهنا على الحضيض، ثم قال: والذي نفسي بيده لو كانت الدنيا تعدل عند الله مثقال جناح بعوضة ما أعطى كافراً ولا منافقاً منها شيئاً (۲). ۱۳۴ - نهج: إلى أن بعث الله سبحانه محمداً صلى الله عليه واله (۳) لانجاز عدته، وتام نبوته، مأخوذاً على النبيين ميثاقه، مشهورة سماته (۴)، كريماً ميلاده (۵). ۱۳۵ - نهج: حتى بعث الله محمداً صلى الله عليه واله شهيداً وبشيراً ونذيراً، خير البرية طفلاً، وأنجبها كهلاً، أظهر المطهرين شيمه، وأجود المستمطرين ديمه (۶). بيان: الشيمه بالكسر: الخلق والطبيعة، والاستمطار: طلب المطر، وطلب العطاء الكثير مجازاً، والديمه بالكسر: المطر الدائم، فيمكن أن يقرء على بناء المفعول، أي أجود من طلب منه العطاء الدائم الكثير، أو على بناء الفاعل إشارة إلى استجابته دعائه في الاستسقاء فيحتمل أن يكون أجود مأخوذاً من الجود بمعنى المطر الكثير والله يعلم. ۱۳۶ - نهج: ولقد كان في رسول الله صلى الله عليه واله كاف لك في الاسوة (۷)، ودليل لك (۸) على ذم الدنيا وعيبيها، وكثرة مخازيها ومساوئها، إذ قبضت عنه أطرافها، ووطئت لغيره أكنافها، وفطم من رضاعها، وزوى عن زخارفها - وساقها إلى قوله عليه السلام - : فتأس بنبيك (۱). يطلق الخادم على المذكر والمؤنث (۲). التمهيص:

مخطوط. (۳). محمدا رسول الله صلى الله عليه وآله. (۴). سمات جمع السمة: العلامة، والمراد علاماته التي ذكرت في كتب الانبياء السابقين الذين بشروا به. (۵). نهج البلاغة ۱: ۲۷. (۶). نهج البلاغة ۱: ۲۱۶. وفيه وأمطر المستمطرين ديمة. (۷). الاسوة: القدوة. (۸). في المصدر: ودليل ذلك. الاظهر الاطيب صلى الله عليه واله، فإن فيه اسوة لمن تأسى، وعزآء لمن تعزى، وأحب العباد إلى الله تعالى المتأسى بنبيه صلى الله عليه واله، والمقتص لآثره، وقضم الدنيا قضمًا، ولم يعرها طرفًا، أهضم أهل الدنيا كشحًا، وأخصمهم من الدنيا بطنا، عرضت عليه الدنيا (۱) فأبى أن يقبلها، وعلم أن الله سبحانه أبغض شيئًا فأبغضه، وحقر شيئًا فحقره، وصغر شيئًا فصغره، ولو لم يكن فينا إلا حينا ما أبغض الله (۲) وتعظيمنا ما صغر الله لكفى به شقاقًا لله، ومحادة (۳) عن أمر الله، ولقد كان رسول الله صلى الله عليه واله يأكل على الارض، ويجلس جلسة العبد ويخصف بيده نعله، ويرقع بيده ثوبه، ويركب الحمار العارى، ويردف خلفه، ويكون الستر على باب بيته فتكون فيه التصاوير فيقول: يا فلانة - لاحدى أزواجه - غيبه عنى، فإنى إذا نظرت إليه ذكرت الدنيا وزخارفها، فأعرض عن الدنيا بقلبه، وأمات ذكرها من نفسه، وأحب أن تغيب زينتها عن عينه، لكيلا يتخذ منها رياشا، ولا يعتقدها قرارا، ولا يرجوا فيها مقاما، فأخرجها من النفس، وأشخصها عن القلب (۴)، وغيبها عن البصر، وكذلك من أبغض شيئًا أبغض أن ينظر (۵) إليه، وأن يذكر عنده، ولقد كان في رسول الله صلى الله عليه واله ما يدللك على مساوى الدنيا وعيوبها، إذ جاع فيها مع خاصته، وزويت عنه زخارفها مع عظيم زلفته، فلينظر ناظر بعقله أكرم الله محمدا صلى الله عليه واله بذلك أم أهانه؟ فإن قال: أهانه فقد كذب والعظيم (۶)، وإن قال: أكرمه فليعلم أن الله قد أهان غيره حيث بسط الدنيا له، وزواها عن أقرب الناس منه، فتأسى متأس بنبيه، واقتص أثره، وولج مولجه، وإلا فلا يأمن الهلكة، فإن الله جعل محمدا صلى الله عليه واله علما للساعة، ومبشرا بالجنة ومنذرا بالعقوبة، خرج من الدنيا خميصا، وورد الآخرة سليما، لم يضع حجرا على حجر حتى (۱). عرضت عليه الدنيا عرضا فابى خ ل. (۲). فى المصدر: ما أبغض الله ورسوله، وكذا فيما بعده. ما صغر الله ورسوله. (۳). المحادة: المخالفة فى عناد. (۴). أى أزعجها وأبعدها. (۵). فى المصدر: من ينظر إليه. (۶). فى المصدر: وأتى بالافك العظيم. مضى لسبيله، وأجاب دعوى ربه، فما أعظم منه الله عندنا حين أنعم علينا به سلفا نتبعه، وقائدا نطأ عقبه (۱). بيان: المخازى: المقابح، قوله عليه السلام: وطئت بالثديد أى هيات، وبالتخفيف من قولهم: وطأت لك المجلس، أى جعلته سهلا لينا، قوله عليه السلام: زوى أى قبض، قوله عليه السلام: قضم الدنيا، فى أكثر النسخ بالضاد المعجمة، وهو أكل الشئ اليابس بأطراف الاسنان، أى تناول منها قدر الكفاف وما تدعو إليه الضرورة، والتنوين فى قضا للتقليل، وفى بعضها بالصاد المهملة بمعنى الكسر. قوله عليه السلام: ولم يعرها طرفا، من الاعارة، أى لم يلتفت إليها نظر إعاره، فكيف بأن يجعلها مطمح نظره؟ ويقال: رجل أهضم: إذا كان خميصا لقله الاكل، والكشخ: الخاصرة، قوله: جلسة العبد، قال ابن أبى الحديد: وهى أن يضع قصبتي ساقيه على الارض ويعتمد عليها بباطن فخذه (۲)، يقال لها بالفارسية: دوزانو، والرياش إما جمع الريش، أو مرادفه، وهو اللباس الفاخر، ويطلق على المال والخصب والمعاش. قوله عليه السلام: خميصا، أى جائعا. ۱۳۷ - ع: ابن الوليد، عن محمد العطار، عن الاشعري، عن على بن الريان، عن عبيد الله بن عبد الله الواسطى، عن واصل بن سليمان، أو عن درست يرفعه إلى أبى عبد الله عليه السلام قال: قلت له: لم كان رسول الله صلى الله عليه واله يحب الذراع أكثر من حبه لسائر أعضاء الشاة؟ قال: فقال: لان آدم قرب قربانا عن الانبياء من ذريته فسمى لكل نبى عضوا، وسمى لرسول الله صلى الله عليه واله الذراع، فمن ثم كان يحب الذراع ويشتهيها ويحبها ويفضلها (۳). ۱۳۸ - وفى حديث آخر: إن رسول الله صلى الله عليه واله كان يحب الذراع لقربها من المرعيوبعدها من المبال (۴). ۱۳۹ - يز: إبراهيم بن هاشم، عن جعفر بن محمد، عن القداح، عن أبى عبد الله (۱). نهج البلاغة ۱: ۳۱۱ - ۳۱۵. (۲). شرح نهج البلاغة لابن أبى الحديد ۲: ۴۷۲. (۳). علل الشرائع: ۵۶. أقول: لا- اختلاف بين الروایتين، لجواز التعليل بكل منهما. (۴). علل الشرائع: ۵۶. أقول: لا- اختلاف بين الروایتين، لجواز التعليل بكل منهما. قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يحب الذراع والكتف، ويكره الورك لقربها من المبال (۱). ۱۴۰ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن زرارة، عن أبى جعفر عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يعجبه الذراع (۲). ۱۴۱ - ما: جماعة، عن أبى المفضل، عن

إبراهيم بن حفص بن عمر العسكري بالمصيصة (٣) من أصل كتابه، عن عبدالله بن الهيثم الانماطى، عن الحسين بن علوان الكلبي، عن عمرو بن خالد الواسطى، عن محمد، وزيد ابني على، عن أبيهما عليه السلام عن أبيه الحسين عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يرفع يديه إذا ابتهل ودعا كما يستطعم المسكين (٤). ١٤٢ - ما: جماعة، عن أبي المفضل، عن أحمد بن عبدالرحيم بن سعد، عن إسماعيل ابن محمد العلوى، عن أبيه، عن جده إسحاق بن جعفر، عن أخيه، عن آبائه، عن على عليهم السلام قال: سمعت النبي صلى الله عليه واله يقول: بعثت بمكارم الاخلاق ومحاسنها (٥). ١٤٣ - ما: جماعة، عن أبي المفضل، عن جعفر بن محمد بن جعفر العلوى، عن أحمد ابن عبدالمنعم الصيداوى (٦)، عن حسين بن شداد الجعفى، عن أبيه شداد بن رشيد، عن عمرو بن عبدالله بن هند (٧)، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال على بن الحسين عليه السلام: (١). بصائر الدرجات: ١٤٨. وللحديث صدر وذيل (٢). فروع الكافي ٢: ١٦٩. (٣). المصيصة بالفتح ثم الكسر والتشديد وياء ساكنة، وقيل: بتخفيف الصاد: مدينة على شاطئ جيحان من ثغور الشام، بين انطاكية وبلاد الروم تقارب طرس (٤). أمالى الشيخ: ٢٢، أقول: اى المجالس والخبار، وهو المطبوع فى آخر أمالى ابن الشيخ (٥). أمالى الشيخ: ٢٧. (٦). فى المصدر: حدثنا أبو عبدالله جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن العلوى الحسينى قال: حدثنا أبو نصر أحمد بن عبدالمنعم بن نصر الصيداوى (٧). وصفه فى المصدر: بالجملى. ولعله عبدالله بن هند الجملى فامل. إن جدى رسول الله صلى الله عليه واله قد غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر، فلم يدع الاجتهاد له وتعبد بأبى هو وامى حتى انتفخ الساق، وورم القدم، وقيل له: أتفعل هذا وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر؟ قال: أفلا أكون عبدا شكورا. الخبر (١). ١٤٤ - ما: جماعة، عن أبي المفضل، عن غياث بن مصعب الخجندى (٢)، عن محمد ابن حماد الشاشى، عن حاتم الاصم، عن شقيق (٣) البلخى، عن أخبره من أهل العلم قال: قيل للنبي صلى الله عليه واله: كيف أصبحت؟ قال: بخير من رجل لم يصبح صائما، ولم يعد مريضا، ولم يشهد جنازة (٤). ١٤٥ - ما: جماعة، عن أبي المفضل، عن إسماعيل بن موسى البجلي. عن عبدالله ابن عمر بن أبان، عن معاوية بن هشام، عن سفیان الثورى، عن حبيب بن أبى ثابت، عن عطاء، عن ابن عباس قال: قيل للنبي صلى الله عليه واله: كيف أصبحت؟ قال: بخير من قوم لم يشهدوا جنازة، ولم يعودوا مريضا (٥). بيان: الظاهر أن (من) فى الخبر السابق فى قوله: (من رجل) بيانية، وهو تميز عن الضمير فى أصبحت كقولهم: لله درك من فارس، وعز من قائل، ويالك من ليل، وفى الثانى يحتمل ذلك بأن يكون أصبحت فى قوة أصبحنا، وأن تكون تبعيضية، ويكون حالا عن الضمير، أى حالكونى من قوم هم كذلك (٦). ١٤٦ - ما: الحسين بن إبراهيم القزوينى، عن محمد بن وهبان، عن أحمد بن إبراهيم ابن أحمد، عن الحسن بن على الزعفرانى، عن البرقى، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم، عن أبى اسامه، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: قلت له: بلغنا أن رسول الله (١). أمالى الشيخ: ٤٧ و ٤٨، والحديث طويل راجعه (٢). فى المصدر: غياث بن مصعب بن عبدة أبو العباس الخجندى الريايطى (٣). فى المصدر: شقيق بن إبراهيم (٤). أمالى الشيخ: ٤٩. (٥). أمالى الشيخ: ٤٩. (٦). الظاهر أنه صلى الله عليه وآله ذكر التفضيل وأراد معنى آخر وهو كراهة ترك شهود الجنازة وعبادة المريض. صلى الله عليه وآله لم يشبع من خبز بر ثلاثة أيام قط، قال: فقال أبو عبدالله عليه السلام: ما أكله قط، قلت: فأى شئ كان يأكل؟ قال: كان طعام رسول الله صلى الله عليه واله الشعير إذا وجدته، وحلواه التمر، ووقوده السعف (١). ١٤٧ - ما: أحمد بن عبدون، عن على بن محمد بن الزبير، عن على بن فضال (٢)، عن العباس بن عامر، عن أحمد بن رزق، عن الفضيل (٣) قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: خرج رسول الله صلى الله عليه واله يريد حاجة فإذا (٤) بالفضل بن العباس، قال: فقال: احملا هذا الغلام خلفى، قال: فاعتنق رسول الله صلى الله عليه واله بيده من خلفه على الغلام، ثم قال: يا غلام خف الله تجده أمامك، يا غلام خف الله يكفك ما سواه (٥) إلى آخر ما سيأتى فى باب مواعظه صلى الله عليه واله. ١٤٨ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن على بن الحكم، عن أبى جميلة، عن محمد الحلبي وزرارة ومحمد بن مسلم، عن أبى جعفر وأبى عبدالله عليه السلام فى قول الله عزوجل: واذكر ربك إذا نسيت (٦) قال: إذا حلف الرجل فنسى أن يستثنى، فليستثن إذا ذكر (٧). ١٤٩ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد وعلى بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن ابن محبوب، عن أبى جعفر الاحوال، عن سلام بن المستنير، عن أبى جعفر عليه السلام

في قول الله عزوجل: ولقد عهدنا إلى آدم من قبل فنسى ولم نجد له عزما (۸) قال: فقال: إن الله عزوجل لما قال لآدم: ادخل الجنة، قال له: يا آدم لا تقرب هذه الشجرة، قال: وأراه (۱). أمالي الشيخ: ۶۰. (۲). أي على بن الحسين بن فضال، على ما في المصدر. (۳). أي الفضيل بن يسار. على ما في المصدر. (۴). في المصدر: فاذا هو. (۵). أمالي الشيخ: ۶۵. (۶). الكهف: ۲۴. (۷). فروع الكافي ۲: ۳۷۰. (۸). طه: ۱۱۵. إياها، فقال آدم لربه: كيف أقربها ولقد نهيتني عنها أنا وزوجتي، قال: فقال لهما: لا تقرباها، يعني لا تأكلا منها، فقال آدم وزوجته: نعم يا ربنا لا نقربها ولا نأكل منها، ولم يستثيا في قولهما: نعم، فوكلهما الله في ذلك إلى أنفسهما وإلى ذكرهما، قال: وقد قال الله عزوجل لنبيه صلى الله عليه واله في الكتاب: ولا تقولن لشيء إني فاعل ذلك غدا إلا أن يشاء الله (۱) أن لا أفعله، فتسبق مشيئة الله في أن لا أفعله، فلا أقدر على أن أفعله، قال: فلذلك قال الله عزوجل واذكر ربك إذا نسيت (۲) أي استثن مشيئة الله في فعلك (۳).

۱۵۰ - كا: العدة، عن البرقي، عن أبيه، عن أبي البختری، عن أبي عبدالله عليه السلام إن رسول الله كان يتطيب بالمسك حتى يرى ويبصه في مفارقه (۴). بيان: الوبيص: البريق. ۱۵۱ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كانت لرسوله الله صلى الله عليه واله ممسكة إذا هو توضأ أخذها بيده وهي رطبة، فكان إذا خرج عرفوا أنه رسول الله صلى الله عليه واله برائحته (۵). ۱۵۲ - كا: العدة، عن البرقي، عن نوح بن شعيب، عن بعض أصحابنا، عن أبي الحسن عليه السلام قال: كان يرى ويبص المسك في مفرق رسول الله صلى الله عليه واله (۶). ۱۵۳ - كا: محمد بن يحيى، عن غير واحد، عن الخشاب، عن غياث بن كلوب، عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبدالله عليه السلام إن رسول الله صلى الله عليه واله كان إذا اشتكى رأسه استعط بدهن الجلجلان (۷) وهو السمسم (۸). ۱۵۴ - كا: العدة، عن البرقي، عن بعض أصحابه، عن ابن اخت الاوازعي، عن (۱). الكهف: ۲۲ و ۲۳. (۲). الكهف: ۲۲ و ۲۳. (۳). فروع الكافي ۲: ۳۷۰. (۴). الفروع ۲: ۲۲۳. (۵). الفروع ۲: ۲۲۳. (۶). الفروع ۲: ۲۲۳. (۷). هكذا في نسخة المصنف، وهو مصحف الجلجلان. والجلجلان بالفارسية: كنجند. (۸). فروع الكافي ۲: ۲۲۶. مسعدة بن اليسع، عن قيس الباهلي (۱) إن النبي صلى الله عليه واله يحب أن يستعط بدهن السمسم (۲). ۱۵۵ - كا: العدة، عن سهل، عن النوفلي، عن عيسى (۳) بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علي، عن أبيه، عن جده قال: كانت من أيمان رسول الله صلى الله عليه واله لا واستغفر الله (۴). ۱۵۶ - كا: علي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي أيوب الخزاز، عن محمد بن مسلم قال: إن العقرب لدغت رسول الله صلى الله عليه واله، فقال: لعنك الله، فما تبالين مؤمنا أذيت أم كافرا، ثم دعا بالملح فدلكه فهدأت، ثم قال أبو جعفر عليه السلام: لو يعلم الناس ما في الملح ما بغوا معه درياقا (۵). ۱۵۷ - كا: العدة، عن البرقي، عن أبيه وعمرو بن إبراهيم جميعا، عن خلف بن حماد، عن يعقوب بن شعيب، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لدغت رسول الله صلى الله عليه واله عقرب فنفضها وقال: لعنك الله فما يسلم منك مؤمن ولا كافر، ثم دعا بملح فوضعه على موضع اللدغة ثم عصره بإبهامه حتى ذاب: ثم قال: لو يعلم الناس ما في الملح ما احتاجوا معه إلى ترياق (۶). ۱۵۸ - كا: علي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: وطئ رسول الله صلى الله عليه واله الرمضاء (۷) فأحرقته، فوطئ على الرجل وهو البقلة الحمقاء (۸) فسكن عنه حر الرمضاء، فدعا لها وكان يجهبها ويقول: من بقله ما أبركها (۹). (۱). في المصدر: قيس الباهلي، عن أبي عبدالله عليه السلام. (۲). فروع الكافي ۲: ۲۲۶. (۳). في المصدر وفي مرآت العقول: النوفلي، عن السكوني، عن عيسى اه. (۴). فروع الكافي ۲: ۳۷۵. (۵). فروع الكافي ۲: ۱۷۲. (۶). فروع الكافي ۲: ۱۷۲. (۷). الرمضاء: الارض الحامية من شدة حر الشمس. (۸). البقلة الحمقاء والبقلة الرجل بالفارسية: خرفه. ويقال لها: البقلة المباركة أيضا. (۹). الفروع ۲: ۱۵۹. ۱۸۲ - كا: علي، عن أبيه، ومحمد بن إسماعيل، عن الفضل جميعا، عن ابن أبي عمير، وصفوان، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن النبي صلى الله عليه واله مد يده إلى الحجر فسلعته عقرب، فقال: لعنك الله، لا برا تدعين ولا فاجرا. ۱۶۰ - فس: أبي، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: كان بينا رسول الله صلى الله عليه واله جالسا وعنده جبرئيل إذ حانت (۱) من جبرئيل نظرة قبل السماء فانتقع لونه حتى صار كأنه كركم، ثم لاذ برسول الله صلى الله عليه واله فنظر رسول الله صلى الله عليه واله إلى حيث نظر جبرئيل عليه السلام فإذا شيء قد ملا بين الخافقين مقبلا، حتى كان

كقاب الارض (۲)، فقال: يا محمد إني رسول الله إليك، أخيرك أن تكون ملكا رسولا أحب إليك، أو تكون عبدا رسولا؟ فالتفت رسول الله صلى الله عليه واله إلى جبرئيل وقد رجع إليه لونه، فقال جبرئيل: بل كن عبدا رسولا، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: بل أكون عبدا رسولا، فرفع الملك رجله اليمنى فوضعها في كبد السماء الدنيا، ثم رفع الأخرى فوضعها في الثانية، ثم رفع اليمنى فوضعها في الثالثة، ثم هكذا حتى انتهى إلى السماء السابعة، كل سماء خطوة (۳)، وكلما ارتفع صغر حتى صار آخر ذلك مثل الصر (۴)، فالتفت رسول الله صلى الله عليه واله إلى جبرئيل فقال: لقد رأيت منك ذعرا (۵)، وما رأيت شيئا كان أذعر لي من تغير لونك، فقال: يا نبي الله لا تلمني، أتدري من هذا؟ قال: لا، قال: هذا إسرافيل حاجب الرب، ولم ينزل من مكانه منذ خلق الله السماوات والأرض، فلما رأته منحطاً ظننت أنه جاء بقيام الساعة، فكان الذي رأيت من تغير لوني لذلك، فلما رأيت ما اصطفاك الله به رجع إلى لوني ونفسي، أما رأيت كما ارتفع صغراً، إنه ليس شيء يدنو من الرب إلا صغراً لعظمته، إن هذا حاجب (۱). في المصدر: إذ حانت بالمعجزة (۲). حتى دنا من الأرض خ ل وفي المصدر: حتى كان كقاب قوسين أو أدنى من الأرض ثم قال اه أقول: القاب: المقدار: ما بين نصف وتر القوس وطرفه. وقاب قوسين مثل في قرب المسافة (۳). في المصدر: بعدد كل سماء خطوة (۴). الصر: طائر كالعصفور أصفر (۵). في المصدر: رايتك ذعرا إه. أقول: فيكون وصفاً. وفيه: وما رأيت مثله، وما رأيت شيئا كان أذعر لي من تغير لونك. لرب وأقرب خلق الله منه، واللوح بين عينيه من ياقوته حمراء، فإذا تكلم الرب تبارك وتعالى بالوحى ضرب اللوح جيئه فنظر فيه، ثم ألقى إلينا نسي (۱) به في السماوات والأرض، إنه لادنى خلق الرحمن منه، وبينه وبينه تسعون (۲) حجاً من نور يقطع دونها الأبصار، ما يعد ولا يوصف، وإنى لأقرب الخلق منه، وبينى وبينه مسيرة ألف عام (۳). بيان: يقال: انتقع لونه على بناء المجهول: إذا تغير من خوف أو ألم، والكركم بالضم: الزعفران (۴) قوله: من الرب، أى من موضع ظهور عظمته وجلاله وصدور أمره ونهيه ووحيه. ۱۶۰ - نوادر الراوندى: بإسناده (۵) عن موسى بن جعفر، عن آبائه عليهم السلام قال: قال على عليه السلام: بينا رسول الله صلى الله عليه واله يتوضأ إذ لاذ به هر البيت، وعرف رسول الله صلى الله عليه وآله أنه عطشان، فأصغى (۶) إليه الإناء حتى شرب منه الهر، وتوضأ بفضله (۷). ۱۶۱ - وبهذا الإسناد قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا أكل عند القوم قال: أفطر عندكم الصائمون، وأكل طعامكم الأبرار، وصلت عليكم الملائكة الأخيار (۸). ۱۶۲ - أسرار الصلاة: قال أبوذر رضى الله عنه: قام رسول الله صلى الله عليه واله ليله يردد قوله تعالى: إن تعذبهم (۹) فإنهم عبادك، وإن تغفر لهم فإنك أنت العزيز الحكيم (۱۰). (۱). في المصدر: ثم ألقاه إلينا ففسعى (۲). في المصدر: سبعون. وفيه: تقطع دونها الأبصار، وما لا يعد ولا يوصف (۳). تفسير القمى: ۳۸۹ و ۳۹۰. (۴). وقيل: هو المعصفر، وقيل: شئ كالورس، وقيل: عروق الصفر. وعروق الصفر بالفارسية: زردجوبه (۵). راجع المجلد الأول: ۵۴ فانك تجد فيه إسناد النوادر (۶). أصغى الإناء: أماله (۷). نوادر الراوندى: ۳۹ فيه: بينما، وفيه: ثم توضأ بفضله (۸). نوادر الراوندى: ۳۵. (۹). المائدة: ۱۱۸. (۱۰). الرسائل المنسوب إلى الشهيد: ۱۳۷. ولما قال رسول الله صلى الله عليه واله لابن مسعود: اقرأ على، قال: ففتحت سورة النساء فلما بلغت فكيف إذا جئنا من كل أمة بشهيد وجئنا بك على هؤلاء شهيدا (۱) رأيت عيناه تذرغان من الدمع، فقال لى: حسبك الآن (۲).

نادر فيه ذكر مزاحه وضحكه وهو من الباب الاول ۱ - قب: كان صلى الله عليه واله يمزح ولا يقول: إلا حقاً، قال أنس: مات نغير لابي عمير وهو ابن لام سليم، فجعل النبي صلى الله عليه واله يقول: يابا عمير ما فعل النغير؟. وكان حادى بعض نسوته خادمه أنجشة فقال له: يا أنجشة ارفق بالقوارير. وفي رواية: لا تكسر القوارير. وكان له عبد أسود فى سفر، فكان كل من أعيأ ألقى عليه بعض متاعه حتى حمل شيئاً كثيراً، فمر به النبي صلى الله عليه واله فقال: أنت سفينة فأعتقه. وقال رجل: احملنى يا رسول الله، فقال: إنا حاملوك على ولد ناقه، فقال: ما أصنع بولد ناقه؟ قال صلى الله عليه واله: وهل يلد الأبل إلا النوق. واستدبر رجلاً من ورائه وأخذ بعضده، وقال: من يشتري هذا العبد؟ يعنى أنه عبد الله. وقال صلى الله عليه واله لاحد: لا تنس ياذا الأذنين. زيد بن أسلم إنه قال لامرأة وذكرت زوجها: أهذا الذى فى عينيه بياض؟ فقالت لا، ما بعينه بياض، وحكت لزوجها فقال: أما ترين بياض عيني أكثر من سوادها؟ ورأى صلى الله

عليه واله جملا عليه حنطه، فقال: تمشى الهريسة. (۱). النساء: ۴۱. (۲). الرسائل المنسوب إلى الشهيد: ۱۳۹. ورأى بلالا وقد خرج بطنه، فقال صلى الله عليه واله: ام حيين، وام حيين: ضرب من الغطاية ويقال: إنها الحرباء (۱). وقال صلى الله عليه واله للحسين: حزقة (۲) حزقة ترق عين بقية. ابن عباس إنه صلى الله عليه واله كسى بعض نسائه ثوبا واسعا، فقال لها: البسيه واحمدى الله، وجرى منه ذيلا كذيل العروس. وقالت عجوز من الانصار للنبي صلى الله عليه واله، ادع لى بالجنه، فقال صلى الله عليه واله: إن الجنة لا يدخلها العجز، فبكت المرأة فضحك النبي صلى الله عليه واله وقال أما سمعت قول الله تعالى: إنا أنشأناهن إنشاء - فجعلناهن أبكارا (۳). وقال للعجوز الاشجعية: يا أشجعية لا- تدخل العجوز الجنة، فرآها بلال باكية، فوصفها للنبي صلى الله عليه واله فقال: والاسود كذلك، فجلسا بيكيان، فرآهما العباس فذكرهما له، فقال: والشيخ كذلك، ثم دعاهم وطيب قلوبهم، وقال: ينشئهم الله كأحسن ما كانوا، وذكر أنهم يدخلون الجنة شبانا منورين، وقال: إن أهل الجنة جردمرد مكحلون. وقال صلى الله عليه واله لرجل: - حين قال: أنت نبي الله حقا نعلمه، ودينك الاسلام دينا نعظمه نبغى مع الاسلام شيئا نقضمه، ونحن حول هذا ندندن - يا على اقض حاجته، فأشبعه على عليه السلام وأعطاه ناقه وجله تمر. وجاء أعرابي فقال: يا رسول الله بلغنا أن المسيح يعنى الدجال يأتي الناس بالثريد وقد هلكوا جميعا جوعا، أفترى بأبى أنت وامى أن أكف من ثريده تعففا وترهدا؟ فضحك رسول الله صلى الله عليه واله ثم قال: بل يغنيك الله بما يغني به المؤمنين. وقبل جد خالد القسرى امرأة فشكت إلى النبي صلى الله عليه واله فأرسل إليه فاعترف، وقال: إن شاءت أن تقتص فلتقتص، فتبسم رسول الله صلى الله عليه واله وأصحابه، وقال: أو لا تعود؟ (۱). الحرباء بالكسر والمد: حيوان أكبر من العظاءة يستقبل الشمس، ويدور معها كيف دارت يتلون ألوانا بحر الشمس، يقال له بالفارسية: آفتاب برست. (۲). بفتح الحاء وضم الزاء، أو بضمهما. (۳). الواقعة: ۳۵ و ۳۶. فقال: لا والله يا رسول الله، فتجاوز عنه. ورأى صلى الله عليه واله صهيبا يأكل تمرا، فقال صلى الله عليه واله: أتأكل التمر وعينك رمدة؟ فقال: يا رسول الله إني أمضغه من هذا الجانب، وتشتكى عيني من هذا الجانب. ونهى صلى الله عليه واله أبا هريرة عن مزاح العرب، فسرق نعل النبي صلى الله عليه واله ورهن بالتمر و جلس بحذائه صلى الله عليه واله يأكل، فقال صلى الله عليه واله: يا أبا هريرة ما تأكل؟ فقال: نعل رسول الله صلى الله عليه وآله. وقال سويط المهاجرى لنعيمان البدرى: أطعمنى، وكان على الزاد فى سفر، فقال: حتى تجئى الاصحاب، فمروا بقوم فقال لهم سويط: تشترون منى عبدا لى؟ قالوا: نعم، قال: إنه عبد له كلام وهو قائل لكم: إنى حر، فإن سمعتم مقاله تفسدوا على عبدى، فاشتروه بعشرة قلائص، ثم جاؤا فوضعوا فى عنقه حبلا، فقال نعيمان: هذا، يستهزئ بكم وإنى حر، فقالوا: قد عرفنا خبرك، وانطلقوا به حتى أدركهم القوم وخلصوه، فضحك النبي صلى الله عليه واله من ذلك حيناً. وكان نعيمان هذا أيضا مزاحا، فسمع محرمة بن نوفل وقد كف بصره يقول: ألا رجل يقودنى حتى أبول؟ فأخذ نعيمان بيده، فلما بلغ مؤخر المسجد قال: ها هنا قبل، فبال فصيح به، فقال: من قادنى؟ قيل: نعيمان، قال: الله (۱) على أن أضربه بعصا هذه، فبلغ نعيمان فقال: هل لك فى نعيمان؟ قال: نعم، قال: قم، فقام معه فأتى به عثمان وهو يصلى، فقال: دونك الرجل، فجمع يديه بالعصا ثم ضربه، فقال الناس: أمير المؤمنين، فقال: من قادنى؟ قالوا: نعيمان، قال: لا أعود إلى نعيمان أبدا. ورأى نعيمان مع أعرابى عكة غسل، فاشترها منه، وجاء بها إلى بيت عايشة فى يومها، وقال: خذوها، فتوهم النبي صلى الله عليه واله أنه أهداها له، ومر نعيمان والاعرابى على الباب، فلما طال قعوده قال: يا هؤلاء ردوها على إن لم تحضر قيمتها، فعلم رسول الله صلى الله عليه وآله القصة فوزن له الثمن، وقال لنعيمان: ما حملك على ما فعلت؟ فقال: رأيت رسول الله صلى الله عليه واله يحب العسل، ورأيت الاعرابى معه العكة، فضحك رسول الله صلى الله عليه واله (۱). فى المصدر: لله على. وهو الصواب. ولم يظهر له نكرا (۱). بيان: قال الجزرى: فيه إنه قال لابي عمير أخى أنس: يابا عمير ما فعل النغير؟ هو تصغير النغر وهو طائر يشبه العصفور أحمر المنقار. وقال: فى حديث أنجشه، فى رواية البراء ابن مالك: رويدك رفقا بالقوارير، أراد النساء، شبههن بالقوارير من الزجاج، لانه يسرع إليها الكسر، وكان أنجشه يحدو و ينشد القرائض والرجز فلم يأمن أن يصيبهن، أو يقع فى قلوبهن حداؤه، فأمره بالكف عن ذلك. وفى المثل: الغناء رقية الزنا، وقيل: إن الابل إذا سمعت الحداء أسرع فى المشى واشتدت، فأزعجت الراكب وأتعبته، فنهاه عن ذلك لان النساء يضعفن عن شدة الحركة،

وقال: ام حبین هی دویبه کالحرباء عظیمه البطن، إذا مشت تطأطئ رأسها كثيرا، وترفعه لعظم بطنها، فهي تقع على رأسها وتقوم، ومنه الحديث إنه رأى بلالا وقد خرج بطنه، فقال: ام حبین، تشبها له بها، وهذا من مزحه صلى الله عليه واله. وقال: فيه إنه صلى الله عليه واله كان يرقص الحسن والحسين عليهما السلام ويقول: حزقه حزقه ترق عين بقة، فترقى الغلام حتى وضع قدمه على صدره، الحزقه: الضعيف المقارب الخطو من ضعفه، وقيل: القصير العظيم البطن، فذكرها له على سبيل المداعبة والتأنيس له، وترق بمعنى اصعد، وعين بقة كناية عن صغر العين، وحزقه مرفوع على خبر مبتداء محذوف، تقديره أنت حزقه، وحزقه الثاني كذلك، أو أنه خبر مكرر، ومن لم ينون حزقه فحذف حرف النداء وهي في الشذوذ، كقولهم: أطرق كرى (٢)، لان حرف النداء إنما يحذف من العلم المضموم والمضاف انتهى. والعجز بضمين جمع العجوزة، والجرد جمع الـجرد وهو الذى لا- شعر عليه، والمرد جمع الامرء، والقضم: الاكل بأطراف الاسنان. قال الجزرى: فيه أنه سأل رجلا ما تدعو فى صلاتك؟ فقال: أدعو بكذا وكذا، وأسأل ربي الجنة، وأتعوذ به من النار، وأما دندنتك ودندنة معاذ فلا نحسها، (١). مناقب آل أبي طالب ١: ١٠١ و ١٠٢.

(٢). الكرى: المكترى. المكارى. فقال صلى الله عليه واله: حولهما ندندن، الدندنة: أن يتكلم الرجل بالكلام تسمع نغمته ولا يفهم، والضمير فى حولهما للجنة والنار، أى حولهما ندندن وفى طلبهما انتهى. والعكة بالضم: وعاء من جلود مستدير يجعل فيه العسل والسمن. ٢ - مكا: روى أن رسول الله صلى الله عليه واله يقول: إنى لا مزح ولا- أقول: إلا- حقا. وعن ابن عباس: إن رجلا سأله أكان النبى صلى الله عليه واله يمزح؟ فقال: كان النبى صلى الله عليه واله يمزح. وعن حسن (١) بن على عليهما السلام قال: سألت خالى هنداء عن صفة رسول الله صلى الله عليه واله، فقال: إذا كان غضب أعرض وأشاح، وإذا فرح غض طرفه، جل ضحكه التبسم، يفتر عن مثل حبة الغمام (٢). عن أنس بن مالك قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه واله تبسم حتى بدت نواجذه. عن أبى الدرداء قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا حدث بحديث تبسم فى حديثه. عن يونس الشيبانى قال: قال لى أبو عبدالله عليه السلام: كيف مداعبة بعضكم بعضا؟ قلت: قليلا، قال: فلا تفعلوا (٣)، فإن المداعبة من حسن الخلق، وإنك لتدخل بها السرور على أخيك، ولقد كان النبى صلى الله عليه واله يداعب الرجل يريد به أن يسره (٤). (٣) - نوارى الراوندى: بإسناده عن جعفر بن محمد، عن آباءه عليهم السلام قال: قال على عليه السلام: بصر رسول الله صلى الله عليه واله امرأة عجوزا درداء (٥)، فقال: أما إنه لا يدخل الجنة عجوزا درداء، فبكت، فقال صلى الله عليه واله لها: ما يبكيك؟ فقالت: يا رسول الله إنى درداء، فضحك رسول الله صلى الله عليه واله وقال: لا تدخلين الجنة على حالك (٦). (١). فى المصدر: الحسن. (٢). تقدمت معانى بعض ألفاظه. (٣). فى المصدر: هلا- تفعلوا. (٤). مكارم الاخلاق: ٢٠ و ٢١. (٥). درداء: التى ذهبت أسنانه. (٦). نوارى الراوندى: ١٠. ٤ - وبهذا الاسناد قال: قال على عليه السلام: نظر رسول الله صلى الله عليه واله إلى امرأة رمضاء العينين (١)، فقال أما إنه لا تدخل الجنة رمضاء العينين، فبكت وقالت: يا رسول الله وإنى لفى النار؟ فقال: لا، ولكن لا تدخلين الجنة على مثل صورتك هذه، ثم قال رسول الله صلى الله عليه واله: لا يدخل الجنة أعور ولا أعمى على هذا المعنى (٢). أقول: سيأتى عدد حججه وعمره صلى الله عليه واله فى باب حجة الوداع.

فضائله وخصائصه وما امتن الله به على عباده

الآيات: البقرة ٢: إنا أرسلناك بالحق بشيرا ونذيرا ولا تسأل عن أصحاب الجحيم ١١٩. آل عمران ٣: إن أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه وهذا النبى والذين آمنوا والله ولى المؤمنين ٦٨. الاعراف ٧: فأمنوا بالله ورسوله النبى الامى الذى يؤمن بالله وكلماته واتبعوه لعلكم تهتدون ١٥٨. وقال تعالى: قل لا أملك لنفسى نفعا ولا ضرا إلا ما شاء الله ولو كنت أعلم الغيب لاستكثرت من الخير وما مسنى السوء إن أنا إلا نذير وبشير لقوم يؤمنون ١٨٨. الانفال ٨: واذكروا إذ أنتم قليل مستضعفون فى الارض تخافون أن يتخطفكم الناس فأواكم وأيدكم بنصره ورزقكم من الطيبات لعلكم تشكرون ٢٦. وقال تعالى: وما كان الله ليعذبهم وأنت فيهم وما كان الله معذبهم وهم يستغفرون ٣٣. التوبة ٩: والذين يؤذون رسول الله لهم عذاب أليم. إلى قوله: والله وسوله أحق أن يرضوه إن كانوا مؤمنين - ألم يعلموا أنه من (١). رمصت عينه: سال منها الرمص. والرمص: وسخ أبيض فى مجرى الدمع من العين. (٢). نوارى الراوندى: ١٠. يحادد

الله ورسوله فإن له نار جهنم خالدا فيها ذلك الخزي العظيم ٦١ - ٦٣. وقال تعالى: لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم - فإن تولوا فقل حسبي الله لا إله إلا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم ١٢٨ و ١٢٩. هود ١١: أفمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه ومن قبله كتاب موسى إماما ورحمة أولئك يؤمنون به ومن يكفر به من الأحزاب فالنار موعده فلا تك في مرية منه إنه الحق من ربك ولكن أكثر الناس لا يؤمنون ١٧. الحجر ١٥: لعمر ك إنهم لفي سكرتهم يعمهون ٧٢. الاسرى ١٧: وما منعنا أن نرسل بالآيات إلا أن كذب بها الأولون. إلى قوله تعالى: وما نرسل بالآيات إلا تخويفا ٥٩. وقال تعالى: ومن الليل فتهجد به نافلة لك عسى أن يبعثك ربك مقاما محمودا - وقل رب أدخلني مدخل صدق وأخرجني مخرج صدق واجعل لي من لدنك سلطانا نصيرا - وقل جاء الحق وزهق الباطل إن الباطل كان زهوقا ٧٩ - ٨١. وقال تعالى: وما أرسلناك إلا مبشرا ونذيرا ١٠٥. الانبياء ٢١: وما أرسلناك إلا رحمة للعالمين ١٠٧. الاحزاب ٣٣: النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم وأزواجه امهاتهم وأولوا الارحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله ٦. وقال تعالى: ما كان محمد أبا أحد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين وكان الله بكل شئ عليما ٤٠. وقال تعالى: يا أيها النبي إنا أرسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا - وداعيا إلى الله بإذنه وسراجا منيرا ٤٥ و ٤٦. سبا ٣٤: وما أرسلناك إلا كافة للناس بشيرا ونذيرا ولكن أكثر الناس لا يعلمون ٢٨. الفتح ٤٨: هو الذي أرسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله وكفى بالله شهيدا - محمد رسول الله ٢٨ و ٢٩. النجم ٥٣: والنجم إذا هوى - ما ضل صاحبكم وما غوى - وما ينطق عن الهوى - إن هو إلا - وحى يوحى - علمه شديد القوى - ذو مرة فاستوى ١ - ٦. الحشر ٥٩: وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا واتقوا الله إن الله شديد العقاب ٧. الجمعة ٦٢: هو الذي بعث في الاميين رسولا - منهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمه الكتاب والحكمة وإن كانوا من قبل لفي ضلال مبين - وآخرين منهم لما يلحقوا بهم وهو العزيز الحكيم - ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم ٢ - ٤. الطلاق ٦٥: الذين (١) آمنوا قد أنزل الله إليكم ذكرا - رسولا - يتلو عليكم آيات الله مبينات ليخرج الذين آمنوا وعملوا الصالحات من الظلمات إلى النور ١٠ - ١١. الكوثر ١٠٨: إنا أعطيناك الكوثر - فصل لربك وانحر - إن شائتك هو الابتر ١ - ٣. تفسير: ولا تسأل عن أصحاب الجحيم فيه تسليء للرسول بأنه ليس عليه إجبارهم على القبول، وليس عليه إلا البلاغ، وإنه لا يؤاخذ بذنوبهم إن أولى الناس بإبراهيم أى أخصهم به، وأقربهم منه، أو أحقهم بنصرته بالحجة أو بالمعونة للذين اتبعوه من امته وهذا النبي والذين آمنوا لموافقتهم له فى أكثر ما شرع لهم على الاصاله، أو يتولون نصرته بالحجة لما كان عليه من الحق والله ولى المؤمنين ينصرهم و يجازيهم الحسنى لايمانهم وكلماته أى ما أنزل عليه وعلى سائر الرسل من كتبه و وحيه، وسيأتى فى الاخبار أن الائمة عليهم السلام كلمات (٢) الله قل لا أملك لنفسى نفعا ولا ضرا أى جلب نفع ولا دفع ضرر، وهو إظهار للعبودية، والتبرى من ادعاء العلم (١). أول الاية: أعد الله لهم عذابا شديدا فاتقوا الله يا اولى الالباب الذين آمنوا. (٢). ارادة هذا المعنى فى هذه الاية بالخصوص محل تأمل بل منع ظاهر، ضرورة أن المعنى يصير: فآمنوا بالله ورسوله النبى الامى الذى يؤمن بالله وبالائمة، وهو كما ترى غير صحيح، لا يساعده ظهور، ولا يوافقه الاعتبار، نعم هذا المعنى الوارد فى الاخبار صحيح فى محله ومورده لا فى أمثال تلك الاية، وسيوافيك تلك الاخبار فى كتاب الامامة. بالغيوب من قبل نفسه إلا ما شاء الله من ذلك فيلهمنى إياه ويوفقنى له ولو كنت أعلم الغيب أى لو كنت أعلمه لخالفت حالى ما هى عليه من استكثار المنافع واجتناب المضار حتى لا يمسنى سوء، ويحتمل أن يكون المعنى لو كنت أعلم الغيب من قبل نفسى يغير وحى من الله لكنت أستعمله فى جلب المنافع ودفع المضار، ولكنى لما كنت أعلمه بالوحى لا جرم أنى راض بقضائه تعالى، ولا أسعى فى دفع ما أعلم وقوعه على من المصائب بقضائه تعالى، فلا ينافى ما سيأتى أنهم عليهم السلام كانوا يعلمون ما كان وما يكون إلى يوم القيامة، كذا خطر بالبال والله يعلم حقيقة الحال. واذكروا الخطاب للمهاجرين أو للعرب إذا أنتم قليل مستضعفون فى أرض مكة تستضعفكم قريش أو العرب، كانوا أذلاء فى أيدي الروم تخافون أن يتخطفكم الناس التخطف: الاخذ بسرعة، والناس: كفار قريش أو من عداهم، فإنهم كانوا جميعا معادين مضادين لهم فأواكم إلى المدينة، أو جعل لكم مأوى يتحصنون به عن أعاديكم وأيدكم بنصره على الكفار، أو بمظاهرة الانصار، أو بإمداد الملائكة يوم بدر ورزقكم من

الطيبات يعنى الغنائم أحلها لكم، ولم يحلها لاحد قبلكم، أو الاعم مما أعطاهم من الاطعمه اللذيده لعلكم تشكرون هذه النعم وما كان الله ليعذبهم وأنت فيهم أى ما كان الله يعذب أهل مكة بعذاب الاستيصال وأنت مقيم بين أظهرهم لفضلك، ويحتمل الاعم، كما سيأتى فى الاخبار أنه صلى الله عليه واله و أهل بيته عليهم السلام أمان لأهل الارض من عذاب الاستيصال وما كان الله معذبهم وهم يستغفرون المراد باستغفارهم إما استغفار من بقى فيهم من المؤمنين لم يهاجروا، فلما خرجوا أذن الله فى فتح مكة، أو الاعم بالنسبة إلى جميع أهل البلاد والازمان من يحادد الله المحادة: المشاقه والمخالفة. لقد جاءكم رسول من أنفسكم قال الطبرسى رحمه الله: القراءة المشهورة من أنفسكم بضم الفاء، وقرأ ابن عباس وابن عليه وابن محيصة والزهرى من أنفسكم بفتح الفاء، وقيل: إنها قراءة فاطمة عليه السلام (١)، أى من أشرفكم ومن خياركم، وعلى (١). لعلها سمعت عنها عليها السلام حين خطبت خطبة التى ألقاها على أبى بكر وجماعة من الصحابة بعد فوت أبيها صلى الله عليه وآله. وفيها تلك الاية. المشهور أى من جنسكم، قيل: ليس فى العرب قبيلة إلا وقد ولدت النبى صلى الله عليه واله وله فيهم نسب، وقيل: معناه أنه من نكاح لم يصبه شئ من ولادة الجاهلية عن الصادق عليه السلام عزيز عليه ما عنتم أى شديد عليه عنتكم وما يلحقكم من الضرر بترك الايمان حريص عليكم أى على من لم يؤمن بالمؤمنين رؤف رحيم الرأفة: شدة الرحمة. قال الطبرسى رؤوف بالمطيعين، رحيم بالمدنيين، أو رؤوف بأقربائه، رحيم بأوليائه، أو رؤوف بمن رآه، رحيم بمن لم يره، وقال بعض السلف: لم يجمع الله لاحد من الانبياء بين اسمين من أسمائه إلا النبى صلى الله عليه واله، فإنه قال: بالمؤمنين رؤوف رحيم وقال: إن الله (١) بالناس لرؤف رحيم (٢). فإن تولوا عنك وأعرضوا عن قبول قولك والاقرار بنبوتك فقل حسبى الله أى الله كافى. قوله تعالى: أفمن كان على بينة من ربه المراد به النبى صلى الله عليه واله، والبينة القرآن، أو الاعم منه ومن المعجزات والبراهين، أو المؤمنون، والبينة: الحجة ويتلوه شاهد منه أى ويتبعه من يشهد بصحته منه، فقيل: هو جبرئيل يتلو القرآن على النبى صلى الله عليه واله، وسيأتى الاخبار المستفيضة بأنه أمير المؤمنين عليه السلام، وذهب إليه كثير من مفسرى الخاصة والعامه، وقيل: هو ملك يسدده ويحفظه، وقيل: هو القرآن على الاحتمال الاخير ومن قبله أى قبل القرآن أو محمد صلى الله عليه واله كتاب موسى يشهد له إماما يؤتم به فى امور الدين ورحمة أى نعمه من الله على عباده اولئك يؤمنون به أى النبى والشاهد، أو الشاهد باعتبار الجنس، فإنه يشمل الائمة عليهم السلام، أو المؤمنون يؤمنون بالنبى، أو القرآن ومن يكفر به من الاحزاب أى من مشركى العرب وفرق الكفار فالنار موعده مصيره ومستقره فلا تك فى مريه أى فى شك منه أى من القرآن، أو الموعد، والخطاب للنبى صلى الله عليه واله، والمراد به الامه أو عام. قوله تعالى: لعمر ك قال الطبرسى رحمه الله: أى وحياتك يا محمد، ومدة بقائك (٣)، (١). البقرة: ١٤٣، والحج: ٦٥. (٢). مجمع البيان ٥: ٨٥ و ٨٦. (٣). فى المصدر: ومدة بقائك حيا.

قال ابن عباس: ما خلق الله عزوجل ولا ذراً ولا برأ نفساً أكرم عليه من محمد صلى الله عليه واله، وما سمعت الله أقسم بحياة أحد إلا بحياته (١). قوله تعالى: وما منعنا أن نرسل بالآيات أى التى اقترحتها قريش: من قلب الصفا ذهباً، وإحياء الموتى وغير ذلك إلا أن كذب بها الاولون من الامم السابقة فعذبوا بعذاب الاستيصال، إذ عادة الله تعالى فى الامم أن من اقترح منهم آية فاجيب إليها ثم لم يؤمن أن يعاجل بعذاب الاستيصال، وقد صرفه الله تعالى عن هذه الامه ببركة النبى صلى الله عليه وآله وما نرسل بالآيات إلا تخويفاً أى لا نرسل الآيات المقترحة إلا تخويفاً من نزول العذاب العاجل كالتليعة والمقدمة له، فإن لم يخافوا وقع عليهم، و يحتمل أن يكون المراد القرآن والمعجزات الواقعة، فإنها تخويف، وإنذار بعذاب الآخرة. ومن الليل فتهجد به قال الطبرسى رحمه الله: خطاب للنبى صلى الله عليه وآله، أى فصل القرآن، ولا يكون التهجد إلا بعد النوم عن مجاهد وأكثر المفسرين، وقال بعضهم: ما يتقلب به فى كل الليل يسمى تهجداً، والتهجد: الذى يلقي الهجود أى النوم عن نفسه، كما يقال: المتخرج والمتأثم نافله لك أى زيادة لك على الفرائض، لان صلاة الليل كانت فريضة على النبى صلى الله عليه وآله وفضيلة لغيره، وقيل: كانت واجبة عليه ففسخ وجوبها بهذه الآيه، وقيل: إن معناه فضيلة لك وكفارة لغيرك (٢)، وقيل: نافله لك ولغيرك، وإنما اختصه بالخطاب لما فى ذلك من دعاء الغير للاقتداء به (٣) عسى أن يبعثك ربك مقاماً محموداً عسى من الله واجبه، والمقام بمعنى البعث، فهو مصدر من غير جنسه، أى يبعثك يوم

القيامة بعثا أنت محمود فيه، ويجوز أن يجعل البعث بمعنى الاقامة، أى يقيمك ربك مقاما تحمدك فيه الاولون والآخرون وهو مقام الشفاعة، يشرف فيه (١). مجمع البيان ٦: ٣٤٢. (٢). فى المصدر: لائن كل إنسان يخاف أن لا يقبل فرضه فيكون نفعه كفارة، والنبى صلى الله عليه وآله لا يحتاج إلى كفارة. (٣). فى المصدر: إلى الاقتداء به، والحث على الاستئنان بسنته. على جميع الخلائق، يسأل فيعطى، ويشفع فيشفع، وقد أجمع المفسرون على أن المقام المحمود هو مقام الشفاعة، وهو المقام الذى يشفع فيه للناس، وهو المقام الذى يعطى فيه لواء الحمد، فيوضع فى كفه، وتجتمع تحته الانبياء والملائكة، فيكون صلى الله عليه وآله أول شافع وأول مشفع وقل يا محمد رب أدخلنى مدخل صدق وأخرجنى مخرج صدق المدخل والمخرج مصدر الادخال والاخراج، فالتقدير أدخلنى إدخال صدق، وأخرجنى إخراج صدق، وفى معناه أقول: أحدها: أن المعنى أدخلنى فى جميع ما أرسلتنى به إدخال صدق، وأخرجنى منه سالما إخراج صدق (١). وثانيها: أدخلنى المدينة، وأخرجنى منها إلى مكة للفتح. وثالثها: أنه امر بهذا الدعاء إذا دخل فى أمر، أو خرج من أمر، والمراد أدخلنى فى كل أمر مدخل صدق. ورابعها: أدخلنى القبر مدخل صدق، وأخرجنى منه عند البعث مخرج صدق، و مدخل الصدق: ما تحمد عاقبته فى الدنيا والدين واجعل لى من لدنك سلطانا نصيرا أى اجعل لى عزا أمتنع به ممن يحاول صدق عن إقامة فرائضك، وقوة تنصرنى بها على من عادانى فيك، وقيل: اجعل لى ملكا عزيزا أقهر به العصاة، فنصر بالرعب حتى خافه العدو على مسيرة شهر، وقيل: حجة بينة أتقوى بها على سائر الأديان، وسماه نصيرا لانه يقع به (٢) النصرة على الأعداء فهو كالمعين وقل جاء الحق أى ظهر الحق وهو الاسلام والدين وزهق أى بطل الباطل وهو الشرك، وروى عن عبدالله بن مسعود أنه قال: دخل النبى صلى الله عليه وآله مكة، وحول البيت ثلاثمائة وستون صنما، فجعل يطعنهما ويقول: جاء الحق وزهق الباطل إن الباطل كان زهوقا أورده البخارى فى الصحيح، قال الكلبي: فجعل (٣) ينكب لوجهه إذا قال ذلك، وأهل مكة يقولون: ما رأينا رجلا (١). فى المصدر زيادة هى: أى أعنى على الوحي والرسالة. (٢). فى المصدر: تقع به. (٣). فى المصدر: فجعل الصنم. أسحر من محمد إن الباطل كان زهوقا أى مضمحلا ذاهبا هالكا لا ثبات له (١). وفى قوله تعالى: وما أرسلناك إلا رحمة للعالمين: أى نعمة عليهم، قال ابن عباس: رحمة للبر والفاجر والمؤمن والكافر، فهو رحمة للمؤمن فى الدنيا والآخرة، ورحمة للكافر بأن عوفى مما أصاب الامم من الخسف والمسح، وروى أن النبى صلى الله عليه وآله قال لجبرئيل لما نزلت هذه الآية: هل أصابك من هذه الرحمة شئ؟ قال: نعم، إى كنت أخشى عاقبة الامر فآمنت بك لما أثنى (٢) على بقوله: ذى قوة عند ذى العرش مكين (٣) وقد قال صلى الله عليه وآله: إنما أنا رحمة مهداة وقيل: إن الوجه فى أنه نعمة على الكافر أنه عرضه للإيمان والثواب الدائم وهده وإن لم يهتد، كمن قدم الطعام إلى جائع فلم يأكل فإنه منع عليه وإن لم يقبل (٤). وفى قوله تعالى: النبى صلى الله عليه وآله أولى بالمؤمنين من أنفسهم: قيل: فيه أقوال: أحدها: أنه أحق بتدبيرهم، وحكمه عليهم أنفذ من حكمهم على أنفسهم لوجوب طاعته (٥). وثانيها: أنه أولى بهم فى الدعوة، فإذا دعاهم النبى صلى الله عليه وآله إلى شئ ودعتهم أنفسهم إلى شئ كانت طاعته أولى لهم من طاعة أنفسهم (٦). وثالثها أن حكمه أنفذ عليهم من حكم بعضهم على بعض، وروى أن النبى صلى الله عليه وآله لما أراد غزوة تبوك وأمر الناس بالخروج قال قوم: نستأذن آباءنا وامهاتنا، فنزلت. وروى عن ابى وابن مسعود وابن عباس أنهم كانوا يقرؤون: النبى أولى بالمؤمنين من أنفسهم وأزواجه امهاتهم وهو أب لهم وكذلك هو فى مصحف ابى، وروى ذلك عن (١). مجمع البيان ٦: ٤٣٤ و ٤٣٥. (٢). فى المصدر: لما أثنى الله. (٣). التكوير: ٢٠. (٤). مجمع البيان ٧: ٦٧. (٥). فى المصدر: وحكمه أنفذ عليهم من حكمهم على أنفسهم خلاف ما يحكم به، لوجوب طاعته التى هو مقرونه بطاعة الله تعالى. (٦). وهذا قريب من الاول. أبى جعفر وأبى عبدالله عليهما السلام، قال مجاهد: وكل نبى أب لامته، ولذلك صار المؤمنين إخوة (١). وفى قوله تعالى: ما كان محمد أبأ أحد من رجالكم: الذين لم يلدهم، وفى هذا بيان أنه ليس بأب لزيد فيحرم عليه زوجته (٢)، فلماذا أشار إليهم فقال: من رجالكم وقد ولد له صلى الله عليه وآله أولاد ذكور: إبراهيم، والقاسم، والطيب، والمطهر، فكان أباهم، وقد صح أنه قال للحسن عليه السلام: إن ابنى هذا سيد وقال أيضا للحسن والحسين عليهما السلام: ابناى هذان إمامان قاما أو قعدا وقال صلى الله عليه وآله: إن كل بنى بنت ينسبون إلى أبيهم إلا أولاد فاطمة فإنى أنا أبوهم وقيل: أراد

بقوله: رجالكم البالغين من رجال ذلك الوقت، ولم يكن أحد من أبنائه رجلا في ذلك الوقت ولكن رسول الله أى ولكن كان رسول الله لا- يترك ما أباحه الله تعالى بقول الجاهل، وقيل: إن الوجه فى اتصاله بما قبله أنه أراد سبحانه ليس يلزم طاعته صلى الله عليه واله وتعظيمه لمكان النسب بينه وبينكم، ولمكان الابوة، بل إنما يجب ذلك عليكم لمكان النبوة وخاتم النبيين أى وآخر النبيين، ختمت النبوة به، فشريعتة باقية إلى يوم الدين (۳). وفى قوله تعالى: إنا أرسلناك شاهدا: على امتك فيما يفعلونه من طاعة و معصية وإيمان وكفر، لتشهد لهم وعليهم يوم القيامة ومبشرا لمن أطاعنى وأطاعك بالجنة ونذيرا لمن عصانى وعصاك بالنار وداعيا إلى الله والاقرار بوحدانيته (۴)، وامثال أوامره ونواهيه بإذنه أى بعلمه وأمره وسراجا منيرا يهتدى بك فى الدين كما يهتدى بالسراج، والمنير الذى يصدر النور من جهته إما بفعله، وإما لانه سبب له، فالقمر منير، والسراج منير بهذا المعنى، والله منير السماوات والارض، وقيل: عنى بالسراج المنير القرآن، والتقدير ذا سراج (۵). (۱). مجمع البيان ۸: ۳۳۸. (۲). فى المصدر: فتحرم عليه زوجته. (۳). مجمع البيان ۸: ۳۶۱ و ۳۶۲. (۴). فى المصدر: أى وبعثناك داعيا إلى الله والاقرار بوحدانيته. (۵). مجمع البيان ۸: ۳۶۳. وفى قوله تعالى: إلا كافة للناس أى عامة للناس كلهم: العرب والعجم وسائر الامم، ويؤيده الحديث المروى عن ابن عباس، عن النبى صلى الله عليه واله: اعطيت خمسا ولا أقول فخرا: بعثت إلى الاحمر والاسود، وجعلت لى الارض طهورا ومسجدا، واحل لى المغنم، ولم يحل لاحد قبلى، ونصرت بالرعب فهو يسير أمامى مسيرة شهر، واعطيت الشفاعة فادخرتها لامتى يوم القيامة. وقيل: معناه جامعا للناس بالانذار والدعوة، وقيل: كافا للناس، أى مانعا لهم عما هم عليه من الكفر والمعاصى بالوعد والوعيد، والهاء للمبالغة (۱). وفى قوله تعالى: بالهدى: أى بالدليل الواضح: أو بالقرآن ودين الحق أى الاسلام ليظهره على الدين كله أى ليظهر دين الاسلام بالحجج والبراهين على جميع الاديان، وقيل: بالغلبة والقهر والانتشار فى البلدان، وقيل: إن تمام ذلك عند خروج المهدي عليه السلام، فلا يبقى فى الارض دين سوى دين الاسلام (۲). وفى قوله تعالى: والنجم إذا هوى فيه أقوال: أحدها: أن الله أقسم بالقرآن إذا انزل نجوم متفرقة على رسول الله صلى الله عليه واله فى ثلاث وعشرين سنة، فسمى القرآن نجما لتفرقه فى النزول (۳). وثانيها: أنه أراد به الثريا، أقسم بها إذا سقطت وغابت مع الفجر، والعرب تطلق اسم النجم على الثريا خاصة. وثالثها: أن المراد به جماعة النجوم إذا هوت، أى سقطت وغابت وخفيت عن الحس، وأراد به الجنس. ورابعها: أنه يعنى به الرجوم من النجوم، وهو ما يرمى به الشياطين عند استراق السمع، وروت العامة عن جعفر الصادق عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه واله (۴) نزل من السماء (۱). مجمع البيان ۸: ۳۹۱. (۲). مجمع البيان ۹: ۱۲۷. (۳). فى المصدر: والعرب تسمى التفريق تنجيما، والمفروق منجما. (۴). هكذا فى المصدر، وفيه سقط، وفى المصدر: أنه قال: محمد رسول الله صلى الله عليه وآله. السابعة ليلة المعراج، ولما نزلت السورة أخبر بذلك عتبة بن أبى لهب، فجاء إلى النبى صلى الله عليه وآله وطلق ابنته وتفل فى وجهه، وقال: كفرت بالنجم وبرب النجم، فدعا صلى الله عليه وآله وقال: اللهم سلط عليه كلبا من كلابك فخرج عتبة إلى الشام فتزل. فى بعض الطريق، وألقى الله عليه الرعب، فقال لاصحابه: أنيمونى بينكم (۱)، ففعلوا فجاء أسد فافترسه من بين الناس. ما ضل صاحبكم وما غوى يعنى النبى صلى الله عليه وآله، أى ما عدل عن الحق وما فارق الهدى، وما غوى فيما يؤديه إليكم، ومعنى غوى ضل، وإنما أعاده تأكيدا، وقيل: معناه ما خاب عن إصابة الرشد، وقيل: ما خاب سعيه بل ينال ثواب الله وكرامته وما ينطق عن الهوى أى وليس ينطق بالهوى وميل الطبع إن هو إلا- وحى يوحى أى ما القرآن وما ينطق به من الاحكام إلا وحى من الله يوحى إليه، أى يأتيه به جبرئيل وهو قوله: علمه شديد القوى يعنى جبرئيل، أى القوى فى نفسه وخلقته ذو مرة أى ذو قوة وشدة فى خلقه عن الكلبى، قال: ومن قوته أنه اقتلع قرى قوم لوط من الماء الاسود فرفعها إلى السماء، ثم قلبها، ومن شدته صحبته لقوم ثمود حتى هلكوا، وقيل: معناه ذو صحة وخلق حسن، وقيل: شديد القوى فى ذات الله، ذو مرة، أى صحة من الجسم، سليم من الآفات والعيوب، وقيل: ذو مرة، أى ذو مرور فى الهواء، ذهابا (۲) وجائيا ونازلا وصاعدا فاستوى جبرئيل عليه السلام على صورته التى خلق عليها بعد انحداره إلى محمد صلى الله عليه واله (۳). وفى قوله تعالى: وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا أى ما أعطاكم الرسول من الفئ فخذوه وارضوا به، وما أمركم به فافعلوه، وما نهاكم عنه فانتهوا، فإنه لا يأمر ولا ينهاى إلا عن أمر الله، وروى زيد الشحام عن أبى

عبدالله عليه السلام قال: ما أعطى الله نبياً من الانبياء شيئاً إلا وقد أعطى محمداً صلى الله عليه واله، قال لسليمان عليه السلام: فامنن (۱).
 فى المصدر: أنيمونى بينكم ليلاً (۲). هكذا فى نسخة المصنف، والصحيح كما فى الطبعة الحروفية والمصدر: ذاهبا (۳). مجمع البيان
 ۹: ۱۷۲ و ۱۷۳. أو أمسك بغير حساب وقال لرسول الله صلى الله عليه واله: ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا (۱). وفى قوله
 تعالى: هو الذى بعث فى الاميين يعنى العرب، وكانت امه اميه لا تكتب ولا تقرأ، ولم يبعث إليهم نبي، وقيل: يعنى أهل مكه، لان مكه
 تسمى ام القرى رسولا منهم يعنى محمداً صلى الله عليه واله، نسبه نسبهم، وهو من جنسهم، ووجه النعمه فى أنه جعل النبوه فى امي
 موافقه لما تقدمت البشاره به فى كتب الانبياء السالفه، ولانه أبعد من توهم الاستعانه على ما أتى به من الحكمة بالحكم التى تلاها،
 والكتب التى قرأها، وأقرب إلى العلم بأن ما يخبرهم به من أخبار الامم الماضيه والقرون الخاليه على وفق ما فى كتبهم ليس ذلك إلا
 بالوحى يتلو عليهم آياته أى يقرأ عليهم القرآن ويزكيهم أى يطهرهم من الكفر والذنوب، ويدعوهم إلى ما يصيرون به أذكيا
 ويعلمهم الكتاب والحكمه الكتاب: القرآن، والحكمه: الشرايع، وقيل: إن الحكمة تعم الكتاب والسنة وكل ما أراده الله تعالى، فإن
 الحكمة هى العلم الذى يعمل عليه فيما يجتبي، أو يجتنب من امور الدين والدنيا وإن كانوا من قبل لفى ضلال مبين معناه وما كانوا
 من قبل بعثه إليهم إلا فى عدول عن الحق، وذهاب عن الدين بين ظاهر وآخرين منهم أى ويعلم آخرين من المؤمنين لما يخلقوا بهم
 وهم كل من بعد الصحابه إلى يوم القيامة فإن الله سبحانه بعث النبي صلى الله عليه واله إليهم، وشريعته تلزمهم، وإن لم يلحقوا بزمان
 الصحابه، وقيل: هم الاعاجم ومن لا يتكلم بلغة العرب، وروى ذلك عن أبى جعفر عليه السلام، وروى أن النبي صلى الله عليه واله قرأ
 هذه الآية فليل له: من هؤلاء؟ فوضع يده على كتف سلمان وقال: لو كان الدين (۲) فى الثريا لئلا تلته رجال من هؤلاء. وعلى هذا فإنما
 قال: منهم لانهم إذا أسلموا صاروا منهم، وقيل: إن قوله: لما يخلقوا بهم يعنى فى الفضل والسابقه، فإن التابعين لا يدركون شأن
 السابقين من (۱). مجمع البيان ۹: ۲۶۱. أقول: تقدم حديث الشحام وما بمعناه وشرح له فى ج ۱۴: ۸۵ - ۸۷. (۲). فى المصدر: لو كان
 الايمان. الصحابه وخيار المؤمنين وهو العزيز الذى لا يغالب الحكيم فى جميع أفعاله ذلك فضل الله يعنى النبوه التى خص الله بها
 رسوله يؤتیه أى يعطيه من يشاء بحسب ما يعلمه من صلاحه للبعثه وتحمل أعباء (۱) الرساله والله ذو الفضل العظيم ذو المن العظيم
 على خلقه ببعث محمد صلى الله عليه واله (۲). وفى قوله تعالى: قد أنزل الله إليكم ذكراً يعنى القرآن، وقيل: يعنى الرسول، روى ذلك
 عن أبى عبدالله عليه السلام رسولا إما بدل من ذكراً فالرسول إما جبرئيل أو محمد صلى الله عليه وآله، أو مفعول محذوف، أى أرسل
 رسولا، فالرسول محمد صلى الله عليه واله، أو مفعول قوله: ذكراً أى أنزل إليكم أن ذكر رسولا، فالرسول يحتمل الوجهين، ويجوز
 على الاول أن يكون المراد بالذكر الشرف، أى ذا ذكر، والظلمات الكفر والجهل، والنور الايمان والعلم (۳). وفى قوله تعالى: إنا
 أعطيناك الكوثر: اختلفوا فى تفسير الكوثر، فقيل: هو نهر فى الجنه، وروى عن أبى عبدالله عليه السلام أنه قال: نهر فى الجنه أعطاه الله
 نبيه عوضاً من ابنه. وقيل: هو حوض النبى صلى الله عليه واله الذى يكثر الناس عليه يوم القيامة وقيل: الكوثر: الخير الكثير، وقيل: هو
 النبوه والكتاب، وقيل: هو القرآن، وقيل: هو كثرة الاشياء و الاتباع (۴)، وقيل: هو كثرة النسل والذريه، وقيل: هو الشفاعه، روه عن
 الصادق عليه السلام، واللفظ محتمل للكل (۵)، فيجب أن يحمل على جميع ما ذكر من الاقوال، فقد أعطاه الله سبحانه الخير الكثير فى
 الدنيا، ووعده الخير الكثير فى الآخرة فصل لربك وانحر أمره سبحانه بالشكر على هذه النعمه العظيمه بأن قال: فصل صلاة العيد وانحر
 (۱). الاعباء جمع العبء: الثقل والحمل (۲). مجمع البيان ۱۰: ۲۸۴. (۳). مجمع البيان ۱۰: ۳۱۰. (۴). فى المصدر: كثرة الاصحاب
 والاشياء (۵). وان كان المعنى السابع أنسب لسبب النزول وأظهر لقوله: ان شانتك هو الابتر. هديك وقيل: فصل لربك صلاة الغداء
 المفروضه بجمع (۱)، وانحر البدن بمنى، وقيل صلى المكتوبه واستقبل القبلة بنحرك، وتقول العرب: منازلنا تتناحر، أى هذا ينحر هذا،
 أى يستقبله. وعن على عليه السلام معناه ارفع يديك إلى النحر فى صلاتك. وعن عمر بن يزيد قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام
 يقول فى قوله: فصل لربك وانحر هو رفع يديك حذاء وجهك. وروى عنه عليه السلام عبدالله بن سنان مثله. وعن جميل قال: قلت
 لابي عبدالله عليه السلام: فصل لربك وانحر فقال: بيده هكذا، يعنى استقبال بيديه حذو وجهه (۲) القبلة فى افتتاح الصلاة. وعن حماد

بن عثمان قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن النحر، فرفع يده إلى صدره فقال: هكذا، ثم رفعها فوق ذلك، فقال: هكذا، يعني استقبال يديه القبلة في استفتاح الصلاة (۳). إن شئتُك هو الابتز معناه أن مبغضك هو المنقطع عن الخير، وهو العاص بن وائل، وقيل: معناه أنه الأقل الاذل بانقطاعه عن كل خير، وقيل: معناه أنه لا ولد له على الحقيقة، وأن من ينتسب إليه ليس بولد له، قال مجاهد: الابتز: الذي لا عقب له، وهو جواب لقول قريش: إن محمدا لا عقب له، يموت فنستريح منه، ويدرس ذكره، إذ لا يقوم مقامه من يدعو إليه فينقطع أمره، وفي هذه السورة دلالات على صدق نبينا صلى الله عليه وآله (۱). جمع بفتح فسكون: المزدلفة. المشعر. سمي جمعا لاجتماع الناس به (۲). في المصدر: حذاء وجهه (۳). وروى الطبرسي ما في معناه من طرق العامة قال: روى عن مقاتل بن حيان، عن الاصمغ، عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: لما نزلت هذه السورة، قال النبي صلى الله عليه وآله لجبريل: ما هذه النحية التي أمرني بها ربي؟ قال: ليست بنحية، ولكنه يأمرك إذا تحرمت للصلاة أن ترفع يديك إذا كبرت وإذا ركعت، وإذا رفعت رأسك من الركوع، وإذا سجدت، فانه صلاتنا و صلاة الملائكة في السماوات السبع، فان لكل شئ زينة وإن زينة الصلاة رفع الايدي عند كل تكبيرة. ووصحة نبوته: أحدها: أنه أخبر عما في نفوس أعدائه، وما جرى على ألسنتهم، ولم يكن بلغه ذلك فكان كما أخبره. وثانيها: أنه قال: أعطيناك الكوثر فانظر كيف انتشر دينه، وعلا أمره، وكثرت ذريته حتى صار نسبه أكثر من كل نسب، ولم يكن شئ من ذلك في تلك الحال. وثالثها: أن جميع فصحاء العرب والعجم قد عجزوا عن الاتيان بمثل هذه السورة على وجازة ألفاظها مع تحديه (۱) إياهم بذلك، وحرصهم على بطلان أمره منذ بعث صلى الله عليه وآله إلى يوم الناس هذا، وهذا غاية الاعجاز. ورابعها: أنه سبحانه وعده بالنصر على أعدائه، وأخبره بسقوط أمرهم وانقطاع دينهم، أو عقبهم، فكان المخبر على ما أخبر به هذا، وفي هذه السورة الوجيزة من تشاكل المقاطع للفواصل، وسهولة مخارج الحروف بحسن التأليف والتقابل لكل من معانيها بما هو أولى به ما لا يخفى على من عرف مجارى كلام العرب (۲). ۱ - لى: ابن الوليد، عن ابن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن إسماعيل الجعفي أنه سمع أبا جعفر يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اعطيت خمسا لم يعطها أحد قبلي: جعلت لى الارض مسجدا وطهورا، واحل لى المغنم، ونصرت بالرعب، واعطيت جوامع الكلام، واعطيت الشفاعة (۳). بيان: قوله صلى الله عليه وآله: مسجدا، أى مصلى بخلاف الامم السابقة فإنهم كانوا لا يجوز لهم الصلاة اختيارا إلا فى بيعهم وكنائسهم، أو ما يصح السجود عليه، والاول أشهر وطهورا أى ما يتطهر به من الاحداث بالتيمم، ومن الاخبار لبعض الاشياء كباطن القدم والخف، ومخرج النجو فى الاستنجاء بالاحجار والمدر، والمغنم بالفتح: ما يصاب (۱). تحدى الرجل: باراه وغالبه. المبارات: المسابقة. والنبي صلى الله عليه وآله دعاهم إلى الاتيان بمثل القرآن، وأخبرهم بأنهم لم يمكنهم ذلك (۲). مجمع البيان ۱۰: ۵۴۹ و ۵۵۰ (۳). أمالى الصدوق: ۱۳۰. من أموال المشركين فى الحرب، والمشهور أن حل المغنم من خصائصه وخصائص امته صلى الله عليه وآله، وأن الامم المتقدمة منهم من لم يبيح لهم جهاد الكفار، ومنهم من ابيح لهم لكن لم يبيح لهم الغنائم، وكانت غنائمهم توضع فتأتى نار فتحرقها، وأباحها الله لهذه الامم. قوله: ونصرت بالرعب، كان مما خصه الله تعالى به أنه كان يخافه العدو وبينه وبينه مسيرة شهر، وقيل: المراد بجوامع الكلام القرآن حيث جمع الله فيه معانى كثيرة بألفاظ يسيرة، وقيل: سائر كلماته الموجزة المشتملة على حكم عظيمة ومعانى كثيرة. ۲ - لى: الدقاق، عن الاسدى، عن النخعي، عن النوفلى، عن على بن أبى حمزة، عن يحيى بن أبى إسحاق (۱)، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده، عن أبيه عليهم السلام قال: سئل النبي صلى الله عليه وآله أين كنت وآدم فى الجنة؟ قال: كنت فى صلبه، وهبط بى إلى الارض فى صلبه، وركبت السفينة فى صلب أبى نوح، وقذف بى فى النار فى صلب أبى إبراهيم، لم يلتق فى أبوان على سفاح قط، لم يزل (۲) الله عزوجل ينقلنى من الاصلاب الطيبة إلى الارحام الطاهرة، هاديا مهديا حتى أخذ الله بالنبوة عهدى، وبالاسلام ميثاقى، وبين كل شئ من صفتى، وأثبت فى التوراة والانجيل ذكرى، ورقا (۳)، بى إلى سمائه، وشق لى اسما من أسمائه (۴)، امتى الحمادون، فذو العرش (۵)، محمود، وأنا محمد (۶). ۳ - مع: القطان، عن السكرى، عن الجوهرى، عن ابن عماره، عن أبيه، (۱). يحتمل كونه أبا بصير الاسدى لروايته على بن أبى حمزة عنه، فعليه فأبو إسحاق لعلة كنية أبيه، بناء على ما ذكره النجاشى أنه يحيى بن

القاسم، وأما لو ثبت ما قيل: من أنه يحيى بن أبي القاسم فكلمه (أبي) زائدة، وصحيحه يحيى بن إسحاق. (٢). ولم يزل الله خ ل. (٣). هكذا في المصدر، ورقى معتل يائي يكتب بالباء فالصحيح كما في المصدر: رقاني، أي رفغني وصعدني. (٤). من أسمائه الحسنى خ ل، وهو الموجود في المصدر. (٥). وذو العرش خ ل. (٦). أمالي الصدوق: ٣٧١. عن جابر الجعفي، عن جابر الأنصاري قال: سئل رسول الله صلى الله عليه واله وذكر مثله (١). ثم قال الصدوق: وقد رويت هذا الحديث من طرق كثيرة. ٤ - لى: الطالقاني، عن الجلودى (٢)، عن يحيى بن عبد الحميد الحماني، عن الحسين بن الربيع، عن الأعمش، عن عباية بن ربعي، عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الله عز وجل قسم الخلق قسمين، فجعلني في خيرهما قسما، وذلك قوله عز وجل في ذكر أصحاب اليمين وأصحاب الشمال، وأنا من أصحاب اليمين، وأنا خير أصحاب اليمين، ثم جعل القسمين أثلاثا فجعلني في خيرهما (٣) ثلثا، وذلك قوله عز وجل: فأصحاب اليمين ما أصحاب اليمين - وأصحاب المشئمة ما أصحاب المشئمة - والسابقون السابقون (٤) وأنا من السابقين، وأنا خير السابقين، ثم جعل الأثلاث قبائل فجعلني في خيرها قبيلة، وذلك قوله عز وجل: وجعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا إن أكرمكم عند الله أتقاكم (٥) فأنا أتقى ولد آدم، وأكرمهم على الله جل ثناؤه ولا - فخر، ثم جعل القبائل بيوتا فجعلني في خيرها بيتا، وذلك قوله عز وجل: إنما يريد الله (٦) ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا (٧). ٥ - فس: الحسن (٨) بن علي، عن أبيه، عن الحسن بن سعيد، عن الحسين بن علوان، عن علي بن الحسن البعدي (٩)، عن أبي هارون العبدى، عن ربيعة السعدى، (١). معانى الاخبار: ٢١. (٢). فى المصدر: الجلودى قال: حدثنا الحسين بن حميد قال حدثنا يحيى عن عبد الحميد الحماني. وفى نسخة من المصدر: الحسين بن أبي الربيع. (٣). فى خيرها خ ل وهو الموجود فى المصدر. (٤). الواقعة: ٨ - ١٠. (٥). الحجرات: ١٣. (٦). الاحزاب: ٣٣. (٧). أمالي الصدوق: ٣٧٤. (٨). الحسين خ ل. (٩). فى المصدر: علي بن الحسين العبدى. أقول: فى اسم أبيه خلاف. عن حذيفة بن اليمان، عن النبي صلى الله عليه واله مثله مع زيادات (١). بيان: قوله صلى الله عليه واله: ولا - فخر، أى أقوله معتدا بالنعمة لا - فخرا واستكبارا. ٦ - ما: المفيد، عن علي بن محمد بن رباح (٢)، عن أبي علي الحسن بن محمد، عن ابن محبوب عن ابن رثاب، عن أبي بصير، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين عليهما السلام قال: إن أبا ذر وسلمان خرجا فى طلب رسول الله صلى الله عليه واله، فقيل لهما إنه توجه إلى ناحية قبا، فاتبعاه فوجداه ساجدا تحت الشجرة، فجلسا ينتظرانه حتى ظنا أنه نائم، فأهويا ليوقظه فرفع رأسه إليهما، ثم قال: قد رأيت مكانكما، وسمعت مقالتكما، ولم أكن راقدا إن الله بعث كل نبي كان قبلى إلى أمته بلسان قومه، وبعثنى إلى كل أسود وأحمر بالعربية، وأعطاني فى امتى خمس خصال لم يعطها نبيا كان قبلى: نصرنى بالرعب، تسمع (٣) بى القوم وبينى وبينهم مسيرة شهر فيؤمنون بى، وأحل لى المغنم، وجعل لى الأرض مسجدا وطهورا، أينما كنت منها أتيتم من تربتها، وأصلى عليها، وجعل لكل نبي مسألة فسألوه إياها، فأعطاهم ذلك فى الدنيا، وأعطاني مسألة فأخرت مسألتى لشفاعة المؤمنين (٤) من امتى يوم القيامة (٥)، ففعل ذلك، وأعطاني جوامع العلم، ومفاتيح الكلام، ولم يعط (١). تفسير القمى: ٦٦١. أقول: وذكر فرات بن ابراهيم فى تفسيره: ١٦٢ باسناده عن محمد بن عيسى بن زكريا الدهقان، قال: حدثنا يونس يعنى ابن علي القطان. قال: حدثنى ابراهيم يعنى ابن الحكم، عن أبيه، عن عبدالعزيز بن عبد الصمد قال: حدثنى أبوهارون العبدى، عن ربيعة السعدى، عن حذيفة بن اليمان، عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال: إن الله خلق الخلق قسمين قبائل فجعلني فى خيرها قبيلة، وذلك قوله: يا أيها الناس إنا خلقناكم من ذكر. آلاية فأنا أتقى ولد آدم وقبيلتى خير القبائل، وأكرمها على الله ولا فخر. (٢). فى المصدر وبشارة المصطفى أخبرنى أبو عبدالله محمد بن علي بن رباح القرشى اجازة قال: حدثنى أبى قال: حدثنا أبوعلی الحسن بن محمد. أقول: أما رباح فقد ضبطه العلامة فى الخلاصة بالباء الموحدة فى علي بن محمد بن علي بن عمر بن رباح. (٣). فى المصدرين: يسمع. (٤). فى بشارة المصطفى: لشفاعة المذنبين. (٥). فى المصدرين: إلى يوم القيامة. ما أعطاني نبيا قبلى، فمسألتى بالغة إلى يوم القيامة لمن لقي الله لا يشرك به شيئا، مؤمنا بى، مواليا لوصيى، محبا لاهل بيتى (١). بشا: الحسن بن الحسين بن بابويه، عن شيخ الطائفة، عن المفيد، عن محمد بن علي ابن رباح، عن أبيه، عن الحسن بن محمد مثله (٢). بيان: قوله صلى الله عليه واله: بلسان قومه، لعل المراد أن كل نبي من اولى العزم وغيرهم إنما كان يبعث

أولاً- إلى قوم بلسانهم، وإن كان أولو العزم منهم يعم دينهم بعدهم أهل سائر اللغات بتوسط غير أولى العزم من الأنبياء والأوصياء، أو كان في زمانهم أيضاً يبعث نبي آخر إلى قوم بلسانهم، فيبلغهم دين هذا النبي صلى الله عليه واله، وأما نبينا صلى الله عليه واله فإنه قد بعث إلى الجميع بلسانه (٣)، وبلغهم ذلك في زمانه بنفسه، فبعث إلى كسرى وقيصر وسائر الفرق، وبلغهم رسالته. قوله صلى الله عليه واله: فمأسألتى بالغة، أى دعوتى وشفاعتى كاملة تبلغ إلى يوم القيامة لهم، فأدعو لهم فى الدنيا، وأشفع لهم فى الآخرة. ٧ - ما: المفيد، عن أحمد بن الوليد، عن أبيه، عن سعيد بن عبدالله بن موسى (٤)، عن محمد بن عبدالرحمن العزمى (٥)، عن المعلى بن هلال، عن الكلبي، عن أبي صالح، عن عبدالله بن العباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله يقول: أعطانى الله تعالى خمسا، وأعطى عليا عليه السلام خمسا: أعطانى جوامع الكلم، وأعطى عليا جوامع العلم، وجعلنى نبيا، وجعله (١). مجالس ابن الشيخ: ٣٥ و ٣٦. (٢). بشارة المصطفى: ١٠٣، وفيه وأعطى عليا مفاتيح الكلام. وفيه: لا يشرك به شيئا، فيرضى مواليا لوصيى محبا لاهل بيتى. (٣). أى بالعربية. (٤). هكذا فى النسخة ومصدره، والظاهر أنه مصحف سعد، عن عبدالله بن موسى، كما يأتى فى الحديث ١٢ فى طريق الصدوق. (٥). العزمى بفتح العين وسكون الراء وفتح الزاى نسبة إلى جبانة عزم بالكوفة، أو نسبة إلى عزم: قوم كانوا بالبصرة، كما حكى عن ابن دريد، أو كما قال السمعاني فى الأنساب: وظنى أنه بطن من فزاره، وجبانة عزم الكوفة معروفة، ولعل هذه القبيلة نزلت بها فنسب الموضوع إليهم. وصيا، وأعطانى الكوثر وأعطاه السلسيل، وأعطانى الوحى، وأعطاه الألهام، واسرى بى إليه، وفتح له أبواب السماء (١) والحجب حتى نظر إلى ونظرت إليه، قال: ثم بكى رسول الله صلى الله عليه واله فقلت له: ما يبكيك فداك أبى وامى؟ فقال: يا ابن عباس إن أول ما كلمنى (٢) به أن قال: يا محمد انظر تحتك، فنظرت إلى الحجب قد انخرقت، وإلى أبواب السماء قد فتحت (٣)، ونظرت إلى على وهو رافع رأسه إلى (٤) فكلمنى وكلمته وكلمنى ربى عزوجل فقلت: يا رسول الله بم كلمك ربك؟ قال: لى: يا محمد إنى جعلت عليا وصيىك ووزيرك وخليفتك من بعدك، فأعلمه، فها هو يسمع كلامك فأعلمته، وأنا بين يدى ربى عزوجل، فقال لى: قد قبلت وأطعت، فأمر الله الملائكة أن تسلم عليه ففعلت، فرد عليهم السلام ورأيت الملائكة يتباشرون به، وما مررت بملائكة من ملائكة السماء، إلا هتؤنى وقالوا لى: يا محمد والذى بعثك بالحق لقد دخل السرور على جميع الملائكة باستخلاف الله عزوجل لك ابن عمك، ورأيت حملة العرش قد نكسوا رؤوسهم إلى الارض، فقلت: يا جبرئيل لم نكس حملة العرش رؤوسهم؟ فقال: يا محمد ما من ملك من الملائكة إلا وقد نظر إلى وجه على بن أبى طالب استبشارا به ما خلا حملة العرش، فإنهم استأذنوا الله عزوجل فى هذه الساعة، فأذن لهم أن ينظروا إلى على بن أبى طالب فنظروا إليه، فلما هبطت جعلت اخبره بذلك وهو يخبرنى به، فعملت أنى لم أطأ موطئا (٥) إلا- وقد كشف لعلى عنه حتى نظر إليه، قال ابن عباس: قلت: يا رسول الله اوصنى، فقال: عليك بمودة على بن أبى طالب، والذى بعثنى بالحق نبيا، لا- يقبل الله من عبد حسنة حتى يسأله عن حب على بن (١). فى الفضائل: أبواب السماوات. (٢). فى الروضة: كلمنى ربى، وفى الفضائل: كلمنى به ربى. (٣). فى الفضائل: قد انفتحت. وفى الروضة: فنظرت وإذا بالحجب قد اخترقت، وأبواب السماء قد تفتحت، حتى نظرت. (٤). فى الروضة: إلى السماء. (٥). فى الروضة: ما وطأت موضعا إلا وقد كشف له حتى نظر إلى ما نظرت إليه، فعند ذلك قال ابن عباس: يا رسول الله أحب أن توصينى بشىء قال: يا ابن عباس اعلم أن الله عزوجل لا- يقبل حسنة من أحد حتى يسأله اه. أبى طالب وهو تعالى أعلم، فإن جاءه بولايته قبل عمله على ما كان منه (١)، وإن لم يأت بولايته لم يسأله عن شىء ثم أمر به إلى النار، يا ابن عباس والذى بعثنى بالحق نبيا إن النار لاشد غضبا على مبغض على منها (٢) على من زعم أن الله ولدا، يابن عباس لو أن الملائكة المقربين والأنبياء المرسلين اجتمعوا على بغضه (٣) ولن يفعلوا لعذبهم الله بالنار، قلت: يا رسول الله وهل يبغضه أحد؟ قال: يابن عباس نعم يبغضه قوم يذكرون أنهم من امتى لم يجعل الله لهم فى الاسلام نصيبا، يا ابن عباس إن من علامة بغضهم له تفضيلهم من هو دونه عليه (٤)، والذى بعثنى بالحق (٥) ما بعث الله نبيا أكرم عليه منى، ولا وصيا أكرم عليه من وصيى على، قال ابن عباس: فلم أزل له كما أمرنى رسول الله صلى الله عليه وآله وأوصانى بمودته، وإنه لا كبر عملى عندى، قال ابن عباس: ثم مضى من الزمان ما مضى، وحضرت رسول الله صلى الله عليه واله الوفاة حضرته فقلت: فداك أبى وامى يا رسول

الله قد دنا أجلك فما تأمرني؟ فقال: يا ابن عباس خالف من خالف عليا ولا (۱). في المصدر: فان جاء بولايته. وفي الفضائل: فمن مات على ولايته وفيه: وإن لم يأت بولايته لا يقبل من عمله شيء، ثم يؤمر به إلى النار. وفي الروضة: فان كان من أهل الولاية قبل عمله على ما كان فيه، وإن لم يكن من أهل ولايته لم يسأله عن شيء حتى يأمر به إلى النار، وإن النار أشد بغضا على مبغض على ممن زعم أن الله ولدا. (۲). في الفضائل: منهم. (۳). في المصدر: على بغض على، وفي الفضائل: على بغض على بن أبي طالب مع ما يقع من عبادتهم في السماوات لعذبهم الله تعالى في النار. وفي الروضة: لو أن الملائكة والنبين والمرسلين أجمعوا على بغض على عليه السلام لعذبهم الله في جهنم، وما كانوا ليفعلوا، قلت: يا رسول الله وكيف يبغضونه؟ قال: يابن عباس يكون قوم يذكرون أنهم من امتي لم يجعل الله لهم في الاسلام نصيبا، ويفضلون عليه غيره، والذي بعثني بالحق نبيا، لا نبى أكرم على الله منى، ولا وصى أكرم على الله من وصى على ابن أبي طالب. هذا آخر الحديث في الروضة في رواية ابن مسعود وابن عباس، وذكر بعده عن ابن عباس فقط. (۴). في الفضائل: لمن هو أدون منه عليه. (۵). في المصدر والفضائل: بعثني بالحق نبيا. تكونن له ظهيرا (۱) ولا-وليا، قلت: يا رسول الله فلم لا تأمر الناس بترك مخالفته؟ قال: فبكي عليه وآله السلام حتى اغمى عليه، ثم قال: يابن عباس سبق فيهم علم ربي، والذي بعثني بالحق نبيا لا يخرج أحد ممن خالفه من الدنيا وأنكر حقه حتى يغير الله تعالى ما به من نعمه، يابن عباس، إذا أردت أن تلقى الله وهو عنك راض فاسلك طريقه على بن أبي طالب ومل معه حيث مال، وارض به إماما، وعاد من عاداه ووال من والاه، يابن عباس احذر (۲) أن يدخلك شك فيه، فإن الشك (۳) في على كفر بالله تعالى (۴). فض، يل: بالاسناد عن ابن مسعود وابن عباس مثله (۵). بيان: قوله صلى الله عليه واله: ولن يفعلوا، أى والحال أنهم لا يفعلون ذلك أبدا، قوله صلى الله عليه وآله: وإنه لا كبر عملي أى أعد ولايته أكبر أعمالى. ۸- ب: ابن طريف (۶)، عن ابن علوان، عن جعفر، عن أبيه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الله تبارك وتعالى جعل (۷) الناس نصفين، فكنت في النصف الخير، ثم قسم النصف الخير ثلاثة فكتب في ثلث الخير، وما عرق في عرق سفاح قط، وما عرق في إلا- عرق نكاح كنيكاح الاسلام حتى آدم (۸). توضيح: قوله صلى الله عليه واله: ثم قسم النصف الخير ثلاثة، المراد بنصف الخير أصحاب اليمين، ولعل المراد أنه قسمه نصفين حتى صاروا مع أصحاب الشمال ثلاثة كما مر، أو الثلاثة باعتبار التسمية بالسابقين والمقربين، أو قسمة السابقين إلى الانبياء، وغيرهم، (۱). في المصدر والفضائل: ولا تكونن لهم ظهيرا. (۲). في الفضائل: احذر من أن يدخلك. (۳). في الروضة: فان اليسير من الشك فيه كفر. (۴). مجالس ابن الشيخ: ۶۴ - ۶۵. (۵). فضائل شاذان بن جبرئيل: ۵ - ۷، رواه عن ابن عباس فقط، الروضة: ۱۵۶، وفيهما اختلافات لفظية ذكرت بعضها. (۶). الصحيح: ظريف بالمعجمة، والرجل هو الحسن بن ظريف بن ناصح المذكور في التراجم. (۷). في المصدر: قسم. وفيه: الثلث الاخير. (۸). قرب الاسناد: ۵۳. أو إلى اولى العزم وغيرهم، وقال الفيروز آبادي: عرق في الارض: ذهب، وأعرق الشجر: اشتدت عروقه في الارض. ۹ - ل: ابن بندار، عن محمد بن جمهور الحمادي، عن صالح بن محمد البغدادي، عن سعيد بن سليمان، ومحمد بن بكار، وإسماعيل بن إبراهيم قالوا: حدثنا الفرغ بن فضالة، عن لقمان بن عامر، عن أبي أمامة قال: قلت: يا رسول الله ما كان بدؤ أمرك؟ قال: دعوة أبي إبراهيم، وبشرى عيسى بن مريم، ورأت امي أنه خرج منها شيء أضاءت منه قصور الشام (۱). بيان: قوله: ما كان بدؤ أمرك، أى ابتداء ظهوره، ودعوة إبراهيم عليه السلام قوله: ربنا وابعث فيهم رسولا منهم يتلوا عليهم آياتك (۲) وبشارة عيسى عليه السلام قوله: ومبشرا برسول يأتي من بعدى اسمه أحمد (۳). - ۱۰ - ل: ابن الوليد، عن الصفار، عن محمد بن عبد الجبار، عن الحسن بن على ابن فضال، عن ظريف بن ناصح، عن إبراهيم بن يحيى قال: حدثني جعفر بن محمد، عن أبيه عليهما السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: قسم الله تبارك وتعالى أهل الارض قسمين، فجعلني في خيرهما، ثم قسم النصف الآخر على ثلاثة، فكنت خير الثلاثة، ثم اختار العرب من الناس، ثم اختار قريشا من العرب، ثم اختار بنى هاشم من قريش، ثم اختار بنى عبد المطلب من بنى هاشم، ثم اختارني من بنى عبد المطلب (۴). ۱۱ - ل: ابن بندار، عن مجاهد بن أعين، عن أبي بكر بن أبي العوام، عن بريدة (۵)، عن سليمان التميمي، عن سيار، عن أبي أمامة قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: فضلت بأربع: جعلت (۶) لامتى الارض مسجدا وظهورا، وأيما رجل من امتي أراد الصلاة فلم يجد (۱). الخصال

۱: ۸۳. (۲). البقرة: ۱۲۹. (۳). الصف: ۶. (۴). الخصال: ۱: ۱۹ و ۲۰. (۵). في المصدر في طبعه: عن يزيد. (۶). جعلت لي خ ل. ماء ووجد الارض فقد جعلت له مسجدا و طهورا، ونصرت بالرعب مسيرة شهر يسير بين يدي، واحلت لامتي الغنائم، وارسلت إلى الناس كافة (۱). بيان: ظاهره أن البعثة إلى الناس كافة من خصائصه صلى الله عليه واله، وهو مخالف لما هو المشهور من أن بعض اولي العزم أيضا كانوا كذلك، ويمكن أن يحمل على أن المراد إرساله إلى كل من في زمانه ومن يأتي بعده من غير نسخ لشريعته، على أن التفضيل بتلك الامور لا ينافي شركة غيره معه فيها والله يعلم. ۱۲ - ما: المفيد، عن أحمد بن الوليد، عن أبيه، عن سعد، عن عبدالله بن هارون (۲)، عن محمد بن عبدالرحمن العزمي، عن المعلى بن هلال، عن الكلبي، عن أبي صالح، عن ابن عباس قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه واله يقول: أعطاني الله خمسا، وأعطى عليا خمسا: أعطاني جوامع الكلم، وأعطى عليا جوامع العلم، وجعلني نبيا، وجعل عليا وصيا، وأعطاني الكوثر، وأعطى عليا السلسيل، وأعطاني الوحي، وأعطى عليا الالهام، وأسرى بي إليه، وفتحت له أبواب السماء حتى رأى ما رأيت، ونظر إلى ما نظرت إليه، ثم قال: يا ابن عباس خالف عليا ولا تكونن له ظهيرا ولا وليا، فوالذي بعثني بالحق ما يخالفه أحد إلا غير الله ما به من نعمه، وشوه (۴) خلقه قبل إدخاله النار، يا ابن عباس لا تشك في علي فإن الشك فيه كفر (۵) يخرج عن الايمان، ويوجب الخلود في النار (۶). ل: أبي، عن سعد، عن عبدالله بن موسى بن هارون المفتي، عن محمد بن عبدالرحمن العزمي إلى قوله: إلى ما نظرت إليه (۷)، ثم قال: والحديث طويل (۸). (۱). الخصال: ۱: ۹۴. (۲). هو عبدالله بن موسى بن هارون الاتي بعد ذلك. (۳). في المصدر: يا بن عباس من خالف عليا فلا تكونن ظهيرا له ولا وليا. (۴). أي قبح خلقه. (۵). المصدر خال عن كلمة: كفر. (۶). أمالي ابن الشيخ: ۱۱۸. (۷). في الخصال: وفتح له أبواب السماوات، والحجب حتى نظر إلى ما نظرت إليه. (۸). الخصال: ۱: ۱۴۱، ثم قال: أخذنا موضع الحاجة، وقد أخرجه بتمامه في كتاب المعراج. ۱۳ - ل: ابن إدريس، عن أبيه، عن الأشعري، عن أبي عبدالله الرازي، عن ابن أبي عثمان، عن موسى بن بكر، عن أبي الحسن الاول عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: إن الله تبارك وتعالى اختار من الانبياء أربعة للسيف: إبراهيم، وداود، وموسى، وأنا والخير (۱). ۱۴ - ل: ابن الوليد، عن الصفار وسعد معا، عن ابن عيسى والبرقي معا، عن محمد البرقي، عن محمد بن سنان، عن أبي الجارود. عن سعيد بن جبیر: عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: اعطيت خمسا لم يعطها أحد قبلي: جعلت لي الارض مسجدا و طهورا، و نصرت بالرعب، واحل لي المغنم، واعطيت جوامع الكلم، واعطيت الشفاعة (۲). ۱۵ - ما: المفيد، عن عمر بن محمد الزيات، عن علي بن العباس، عن أحمد بن منصور الرقادي (۳)، عن محمد بن مصعب، عن الاوزاعي، عن شداد أبي عمار، عن واثله بن الاصقع (۴). قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: إن الله اصطفى إسماعيل من ولد إبراهيم، واصطفى كنانة من بني إسماعيل، واصطفى قريشا من بني كنانة، واصطفى هاشما من قريش، واصطفاني من هاشم (۵). ۱۶ - ما: جماعة، عن أبي المفضل، عن محمد بن محمد بن سليمان، عن عبدالسلام بن عبد الحميد إمام حران، عن موسى بن أعين، قال أبوالمفضل: وحدثنى نصر بن الجهم (۶)، عن محمد (۱). الخصال: ۱: ۱۰۷، وللحديث صدر وذيل ترك المصنف ذكرهما هنا لعدم الحاجة إليهما. (۲). الخصال: ۱: ۱۴۰ و ۱۴۱. (۳). هكذا في نسخة المصنف، وفي المصدر: الرمادي وهو الصحيح، قال ابن حجر في التقريب: ۱۶: أحمد بن منصور بن سيار البغدادي الرمادي ابوبكر ثقة حافظ، طعن فيه أبو داود لمذهبه في الوقف في القرآن، من الحادية عشرة، مات سنة خمس وستين (أي بعد المأتين) وله ثلاث وثمانون. (۴). هكذا في نسخة المصنف، وفي المصدر: واصلة بن الاصقع، وفي كل منهما وهم والصحيح، واثله بن الاصقع بالسين المهملة على ما في التقريب وأسد الغابة وغيرهما، وقد صرح الفيروزآبادي أيضا بذلك في القاموس في السقع. (۵). أمالي ابن الشيخ: ۱۵۴. (۶). في المصدر: أبو القاسم المفيد بأردبيل. ابن مسلم بن وارة (۱) عن محمد بن مسلم بن أعين (۲)، عن أبيه، عن عطاء بن السائب، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين، عن أبيه، عن جده، عن علي بن أبي طالب صلوات الله عليهم أجمعين عن النبي صلى الله عليه واله قال: اعطيت خمسا لم يعطهن نبي كان قبلي: ارسلت إلى الابيض والاسود والاحمر، وجعلت لي الارض (۳) مسجدا، ونصرت بالرعب، واحلت لي الغنائم ولم تحل لاحد - أو قال: لنبي قبلي، واعطيت جوامع الكلم، قال عطا: فسألت أبا جعفر عليه السلام

قلت: ما جوامع الكلم؟ قال: القرآن، قال أبوالمفضل: هذا حديث حران ولم يحدث به في هذا الطريق إلا موسى بن جعفر (۴) الحراني (۵). أقول: الابواب مشحونه بأخبار فضائله صلى الله عليه واله، وقد مر خبر جابر في باب أسمائه صلى الله عليه وآله في ذلك. ۱۷ - ما: ابن بسران (۶)، عن إسماعيل بن محمد الصفار، عن الحسن بن عرفه، عن هاشم بن القاسم، عن سليمان بن المغيرة، عن ثابت البناني، عن أنس بن مالك قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: أتى يوم القيامة باب الجنة فأستفتح، فيقول الخازن: من أنت؟

(۱). في المصدر: محمد بن مسلم بن زوارة، وفيه وهم، والصحيح ما في الصلب. والرجل هو محمد بن مسلم بن عثمان بن عبد الله الرازي المعروف بابن وارة بفتح الراء المخففة. (۲). هكذا في نسخة المصنف، وفي المصدر: محمد بن موسى بن اعين، وهو الصحيح وهو محمد بن موسى بن أعين الجزري أبو يحيى الحراني، صرح ابن حجر في تهذيب التهذيب ۹: ۴۷۹ أنه يروى عن أبيه، وفي ابن وارة المذكور في ۴۵۱ أنه يروى عن محمد بن موسى بن أعين الجزري. وسيأتي في ذيل الخبر ما يؤيد أيضا ذلك. (۳). في المصدر: طهورا ومسجدا. (۴). هكذا في النسخة، والصحيح كما في المصدر: موسى بن أعين الحراني. (۵). أمالي ابن الشيخ: ۳۰۹. (۶). هكذا في النسخة، وفي المصدر: ابن بشران ولعله الصحيح، وسماه الطوسي في الامالي: ۲۵۱: أبا الحسن بن علي بن محمد بن عبد الله بن بشران المعدل. أقول: ولعل كلمة ابن (قبل على زيادة من النساخ. فأقول: أنا محمد، فيقول: بك امرت أن لا أفتح لاحد قبلك (۱). ۱۸ - شى: عن زارة وحران، عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليه السلام قال: إني أوحيت إليك كما أوحيت إلى نوح والنبين من بعده فجمع له كل وحى. بيان: في القرآن: إنا أوحينا إليك كما أوحينا (۲) ولعل في قرائتهم عليهم السلام كان هكذا، أو نقل للآية بالمعنى (۳)، والغرض أن المراد بالتشبيه التشبيه الكامل، فكل ما أوحى إليهم أوحى إليه صلى الله عليه واله. ۱۹ - جا: المراغي، عن عبد الكريم بن محمد، عن عثمان بن أبي شيبة، عن مصعب، عن الازاعي، عن شداد أبي عمار (۴)، عن واثلة قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: إن الله اصطفى من ولد إبراهيم إسماعيل، واصطفى من إسماعيل كنانة واصطفى من كنانة قريشا، واصطفى من قريش بنى هاشم، واصطفاني من بنى هاشم (۵). ۲۰ - ن: بالاسناد (۶) إلى دارم، عن الرضا، عن آبائه، عن النبي صلى الله عليه واله قال: أنا خاتم النبين، وعلى خاتم الوصين (۷). ۲۱ - ن: بالاسانيد الثلاثة (۸) عن الرضا، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أنا سيد ولد آدم ولا فخر (۹). (۱). أمالي ابن الشيخ: ۲۵۲. (۲). النساء: ۱۶۲. (۳). أو وقع التصحيف من نساخ تفسير العياشى، ولعله أنسب لانا رأينا أن أبا جعفر عليه السلام قرء على ما هو الموجود في المصحف الشريف في رواية اخرى وأيضا لو كانت له قراءة غير ما هو المشهور لنقلت لنا. (۴). المراغي هو أبو الحسن علي بن خالد المراغي، وعبد الكريم وصفه في المصدر بالجلبى، ومصعب وصفه بالقرقستاني، وشداد هو ابن عبد الله القرشى ابوعمار الدمشقى. (۵). مجالس المفيد: ۱۲۶، وفيه سقط. (۶). اسناد دارم مذكور في الفصل الرابع من المقدمة. راجع ج ۱: ۵۲. (۷). عيون أخبار الرضا: ۲۳. (۸). الاسانيد الثلاثة مذكورة بتفصيلها في الفصل الرابع من المقدمة. راجع ج ۱: ۵۱. (۹). عيون أخبار الرضا: ۲۰۲. ۲۲ - ما: أبو عمرو عبد الواحد بن محمد بن مهدى، عن ابن عقدة، عن الحسن بن جعفر بن مدرار، عن عمه طاهر، عن الحسن بن عمار، عن عمرو بن مرة، عن عبد الله بن الحارث، عن علي عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: أنا سيد ولد آدم يوم القيامة ولا فخر، وأنا أول من تنشق الارض عنه ولا فخر، وأنا أول شافع وأول مشفع (۱). ۲۳ - شى: عن منصور بن حازم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لم يزل رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إني أخاف إن عصيت ربي عذاب يوم عظيم (۲) حتى نزلت سورة الفتح فلم يعد إلى ذلك الكلام (۳). بيان: إنما لم يعد صلى الله عليه وآله إلى هذا القول لقوله تعالى: ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر. ۲۴ - ل: إسماعيل بن منصور القصار، عن محمد بن القاسم بن محمد بن عبد الله العلوى (۴)، عن سليمان بن عبد الله الدمشقى، عن أحمد بن أبان، عن عبدالعزيز بن محمد، عن موسى (۵) ابن عبيدة، عن عبد الله بن دينار، عن ام هانى بنت أبي طالب قالت: قال رسول الله صلى الله عليه واله: أظهر الله تبارك وتعالى الاسلام على يدي، وأنزل الفرقان على، وفتح الكعبة على يدي، وفضلنى على جميع خلقه، وجعلنى فى الدنيا سيد ولد آدم، وفى الآخرة، زين القيامة، وكرم دخول الجنة على الانبياء حتى أدخلها أنا، وكرمها على اممهم حتى تدخلها امتى، وجعل الخلافة فى أهل بيتى من بعدى إلى النسخ فى

الصور، فمن كفر بما أقول فقد كفر بالله العظيم (۶). (۱). أمالي ابن الشيخ: ۱۷۰. (۲). الانعام: ۱۵. (۳). أخرجه البحراني أيضا في تفسير البرهان ۴: ۱۹۵. وأخرج أيضا حديث زرارَةَ وحرمان في ج ۱: ۴۲۷. (۴). في المصدر: عبدالله بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام. (۵). في المصدر: ابن موسى بن عبيدة، وهو مصحف، والرجل هو موسى بن عبيدة بن نسيط الربذي أبو العزيز المدني، ضعفه ابن حجر في التقريب: ۵۱۳ لا سيما في عبدالله بن دينار، توفي في ۱۵۳. أقول: في تضعيفه نظر. (۶). الخصال ۲: ۴۲. ۲۵ - ج: عن ابن عباس قال: خرج من المدينة أربعون رجلا من اليهود، قالوا: انطلقوا بنا إلى هذا الكاهن الكذاب حتى نوبخه في وجهه ونكذبه، فإنه يقول: أنا رسول الله رب العالمين (۱)، فكيف يكون رسولا. وآدم خير منه، ونوح خير منه؟ وذكروا الانبياء عليهم السلام، فقال النبي صلى الله عليه واله لعبدالله بن سلام: التوراة بيني وبينكم، فرضيت اليهود بالتوراة، فقالت اليهود: آدم خير منك لأن الله تعالى خلقه بيده ونفخ فيه من روحه، فقال النبي صلى الله عليه واله آدم النبي أبي، وقد اعطيت أنا أفضل مما اعطى آدم، فقالت اليهود: وما ذاك؟ قال: إن المنادي ينادي كل يوم خمس مرات: أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمدا رسول الله (۲)، ولم يقل آدم رسول الله، ولواء الحمد بيدي يوم القيامة، وليس بيد آدم، فقالت اليهود: صدقت يا محمد وهو مكتوب في التوراة، قال: هذه واحدة، قالت اليهود: موسى خير منك، قال النبي صلى الله عليه واله ولم؟ قالوا: لأن الله عزوجل كلمه بأربعة آلاف كلمة، ولم يكلمك بشيء، فقال النبي صلى الله عليه واله: لقد اعطيت أنا أفضل من ذلك، قالوا: وما ذاك؟ قال: قوله عزوجل: سبحانه الذي أسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى الذي باركنا حوله (۳) وحملت على جناح جبرئيل عليه السلام حتى انتهت إلى السماء السابعة فجاوزت سدره المنتهى عندها جنة المأوى، حتى تعلقت بساق العرش، فنوديت من ساق العرش: إني أنا الله لا إله إلا أنا، السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر الرؤوف الرحيم ورأيت بقلبي، وما رأيت بعيني، فهذا أفضل من ذلك، فقالت اليهود: صدقت يا محمد وهو مكتوب في التوراة، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: هذا إثنان، قالوا: نوح خير منك (۴)، قال النبي صلى الله عليه واله: ولم ذلك؟ قالوا: لأنه ركب في السفينة (۵) فجرت على الجودي، قال النبي صلى الله عليه واله: لقد اعطيت أنا أفضل من ذلك، قالوا: وما ذاك؟ قال: إن الله عزوجل أعطاني (۱). في المصدر: رسول رب العالمين. (۲). في المصدر: وأن محمدا رسول الله. (۳). الاسراء: ۱. (۴). في المصدر: هذه اثنتان، قالوا: نوح أفضل منك. (۵). في المصدر: ركب السفينة. نهرا في السماء مجراه من تحت العرش، وعليه ألف قصر لبنه من ذهب، ولبنه من فضة، حشيشها الزعفران، ورضراضها (۱) الدر والياقوت، وأرضها المسك الأبيض، فذاك خير لي ولامتي، وذلك قوله تعالى: إنا أعطيناك الكوثر (۲) قالوا: صدقت يا محمد، وهو مكتوب في التوراة، هذا خير من ذاك، قال النبي صلى الله عليه واله: هذه ثلاثة، قالوا: إبراهيم خير منك، قال: ولم ذاك؟ قالوا: لأن الله اتخذه خليلا، قال النبي صلى الله عليه واله: إن كان إبراهيم خليله فأنا حبيبه محمد، قالوا: ولم سميت محمدا؟ قال: سمانى الله محمدا، وشق اسمي من اسمه، هو المحمود وأنا محمد، وامتي الحامدون (۳)، قالت اليهود: صدقت يا محمد هذا خير من ذاك، قال صلى الله عليه واله: هذه أربعة، قالت اليهود: عيسى خير منك، قال صلى الله عليه واله: ولم ذاك؟ قالوا: لأن عيسى بن مريم عليه السلام كان ذات يوم بعقبه بيت المقدس فجاءته الشياطين ليحملوه، فأمر الله عزوجل جبرئيل أن يضرب بجناحه الأيمن وجوه الشياطين، وألقاهم في النار، فضرب بأجنحته وجوههم وألقاهم في النار، قال النبي صلى الله عليه واله: أنا اعطيت أفضل من ذلك، قالوا: وما هو؟ قال: أقبلت يوم بدر من قتال المشركين وأنا جائع شديد الجوع، فلما وردت المدينة استقبلتني امرأة يهودية وعلى رأسها جفنة، وفي الجفنة جدى مشوى، وفي كمها شيء من سكر، فقالت: الحمد لله الذى منحك السلامة، وأعطاك النصر والظفر على الأعداء، وإنى قد كنت نذرت لله نذرا إن أقبلت سالما غانما من غزاة بدر لاذبحن هذا الجدى ولاشوينه ولاحملنه إليك لتأكله، قال النبي صلى الله عليه واله: فنزلت عن بغلتي الشهباء فضربت بيدي إلى الجدى لآكله فاستنطق الله الجدى، فاستوى على أربع قوائم، وقال: يا محمد لا تأكلنى فإنى مسموم، قالوا: صدقت يا محمد هذا خير من ذاك، قال النبي صلى الله عليه واله: هذه خمسة، قالوا: بقيت واحدة، ثم تقوم من عندك، قال: هاتوا، قالوا: سليمان خير منك قال: ولم ذاك؟ قالوا: لأن الله عزوجل سخر له الشياطين والانس والجن (۴) والرياح (۱). الرضراض: ما صغر

ودق من الحصى. (۲). الكوثر: ۱. (۳). وامتى الحامدون على كل حال. (۴). زاد فى المصدر: والطيور. والسباع، فقال النبى صلى الله عليه وآله: فقد سخر الله لى البراق، وهو خير من الدنيا بحذافيرها، وهى دابة من دواب الجنة، وجهها مثل وجه آدمى، وحوافرها مثل حوافر الخيل، وذنبها مثل ذنب البقر، فوق الحمار ودون البغل، سرجه من ياقوتة حمراء، وركابه من درة بيضاء، مزومة بسبعين ألف زمام (۱) من ذهب، عليه جناحان مكللان بالدر والياقوت والزبرجد، مكتوب بين عينيه إلا إله إلا الله وحده لا شريك له، محمد رسول الله، قالت اليهود: صدقت يا محمد وهو مكتوب فى التوراة، هذا خير من ذاك يا محمد، نشهد أن لا إله إلا الله، وأنك رسول الله، قال لهم رسول الله: لقد أقام نوح فى قومه ودعاهم ألف سنة إلا خمسين عاما، ثم وصفهم الله فقللهم فقال: وما آمن معه إلا قليل ولقد تعبنى فى سنى القليلة (۲) ما لم يتبع نوحا فى طول عمره وكبر سنه، وإن فى الجنة عشرين ومائة ألف صف، امتى منها ثمانون صفا (۳)، وإن الله عزوجل جعل كتابى المهيمن على كتبهم، الناسخ لهم، ولقد جئت بتحليل ما حرموا، وبتحريم بعض ما حللوا (۴) من ذلك، إن موسى جاء بتحريم صيد الحيتان يوم السبت حتى أن الله قال: لمن اعتدى منهم (۵): كونوا قرده خاسئين (۶) فكانوا، ولقد جئت بتحليل صيدها حتى صار صيدها حلالا، قال الله عزوجل: احل لكم صيد البحر وطعامه متاعا لكم (۷) وجئت بتحليل الشحوك كلها وكنتم لا تأكلونها، ثم إن الله عزوجل صلى على فى كتابه قال الله: إن الله وملائكته يصلون على النبى يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما (۸) ثم وصفنى الله تعالى بالرأفة والرحمة، وذكر (۱). فى المصدر: بألف زمام. (۲). فى المصدر وكتاب الاحتجاجات: ولقد تعبنى فى سنى القليلة وعمرى اليسير. (۳). الف صف خ ل صح، اقول: فى المصدر: وإن فى الجنة عشرين ومائة ألف صف، امتى منها ثمانون صفا وهو الصحيح كما تقدم فى الاحتجاجات. (۴). فى المصدر: ما أحلوا. (۵). فى المصدر: حتى أن الله تعالى قال لمن اعدى منهم فى صيدها يوم السبت كونوا قرده خاسئين. (۶). البقرة: ۶۵. (۷). المائدة: ۹۶. (۸). الاحزاب: ۵۶. فى كتابه: لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عتتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم (۱) فأنز الله (۲) عزوجل أن لا يكلمونى حتى يتصدقوا بصدقة، وما كان ذلك لنبى قط، قال الله عزوجل: يا أيها الذين آمنوا إذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجويكم صدقة (۳) ثم وضعها عنهم بعد أن فرضها عليهم برحمته (۴). ۲۶ - سن: أبو إسحاق الثقفى، عن محمد بن مروان، عن أبان بن عثمان، عن ذكره، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: إن الله تبارك وتعالى أعطى محمدا شرائع نوح وإبراهيم وموسى وعيسى عليهم السلام: التوحيد والاخلاص وخلع الانداد والفترة الحنيفة (۵) السمحة، لا رهبانية ولا سياحة (۶)، احل فيها الطيبات، وحرّم فيها الخبيثات، ووضع عنهم (۱). التوبة: ۱۲۸. (۲). فى المصدر: وأنزل الله. (۳). المجادلة: ۱۲. (۴). الاحتجاج: ۲۸ و ۲۹، وفيه: بعد أن افترضها عليهم برحمته ومنته، وأخرجه المصنف، أيضا فى كتاب الاحتجاجات. راجع ۹: ۲۹۸ - ۲۹۲. وذكر هنا وجهها لذكر عيسى عليه السلام و أكل الجدى. (۵). والحنيفة خ ل، وهو الموجود فى المصدر. والسمحة: السهلة. (۶). قد كانت الرهبانية وهى الاعتزال عن الناس إلى دير أو كهف أو مغارة للتعبد والسياحة فى الامصار وهى التعطل عن المشاغل وعدم الدخول فيما يهيم المجتمع من الصناعات والتجارات ما شاعت فى النصرارى، وكانت بدعة ابتدعوها فى دين المسيح عليه السلام ولم تكن فى دينه، ثم انتشرت منهم فى البلاد والمذاهب حتى جاء الاسلام، فرأى أنها جريمة تضر بالمجتمع، وتهدم أساس الحضارة، وتبطل حقوق الانسانية، ونواميس البشرية مع أن الله تعالى وضع الاديان حفظا لنواميس الاجتماع، وابقاء للنوع الانسانى، فهدم صلى الله عليه وآله أساس الرهبنة، وانقض اركانه فقال: لا رهبانية ولا سياحة ووضع أساس الدين على ما يصلح به الدنيا والاخرة، و شرع قوانين يفوز عامله فى الدارين جميعا، فلم يكن حثه على الصلاة مثلا بأكثر من حثه على التجارة والزراعة والنكاح، ولم يكن نظره إلى ما يصلح به الدنيا أقصر من نظره إلى ما يصلح الاخرة به، وكان يصف نفسه بذى العينين إيعازا إلى ذلك، هذا ما جاء به نبى الاسلام نبى الرحمة والحكمة، وأما المسلمون فلم نعلم كيفما غفلوا عن هذا النواميس الاسلامية وقوانينها وتعليم نبيهم فكيف أثر فيهم ما كان نبيهم يحذرهم عنه؟ كيف أثر فيهم تعاليم الرهبنة؟ ومن أين اعدوا من هذا الداء المزمّن والسمّ الناقع؟ فأصبحوا مستضعفين فى الارض، مههورين فى أيدي من كانوا يسودون عليهم فى الامس، سبحانه الله ما جزيتنا إلا بسوء أعمالنا وبرفضنا تعاليم نبيك، نسيناك فأنسيتنا أنفسنا، و ما تجازى إلا الكفور. إصرهم والاغلال التى كانت عليهم، فعرف فضله

بذلك، ثم افترض عليه فيها الصلاة و الزكاة و الصيام و الحج و الامر بالمعروف، و النهى عن المنكر، و الحلال و الحرام، و الموارث و الحدود و الفرائض و الجهاد فى سبيل الله و زاده الوضوء، و فضله بفاتحة الكتاب، و بخواتيم سورة البقرة و المفصل (١)، و أحل له المغنم و الفى، و نصره بالرعب، و جعل له الارض مسجدا و طهورا، و أرسله كافة إلى الابيض و الاسود، و الجن و الانس، و أعطاه الجزية، و أسر المشركين و فداهم، ثم كلف ما لم يكلف أحد (٢) من الانبياء، أنزل عليه سيفا من السماء فى غير غمد، و قيل له: قاتل (٣) فى سبيل الله لا- تكلف إلا نفسك (٤). كا: على، عن أبيه، عن البنظى، و العدة عن البرقى، عن إبراهيم بن محمد الثقفى، عن محمد بن مروان جميعا، عن أبان بن عثمان مثله (٥). بيان: الظاهر أن المراد بالشرائع اصول الدين، و قوله: التوحيد و الاخلاص و خلع الانداد بيان لها، و الفطرة الحنيفية معطوف على الشرائع، و إنما خص عليه السلام ما به الاشتراك بهذه الثلاثة مع اشتراك كثير من العبادات بينه صلى الله عليه و آله و بينهم لاختلاف الكيفيات فيها دون هذه الثلاثة، و يحتمل أن يكون المراد بها الاصول و اصول الفروع المشتركة، و إن اختلف فى الخصوصيات و الكيفيات، و حينئذ يكون جميع تلك الفقرات إلى قوله عليه السلام: و زاده بيان للشرائع، و يشكل بالرهبانية و السياحة إذ المشهور أن (١). قال الطريحي فى مجمع البحرين: فى الحديث فصلت بالمفصل، قيل: سمي به لكثرة ما يقع فيه من فصول التسمية بين السور، و قيل: لقصر سوره، و اختلف فى اوله، فقيل: من سورة ق، و قيل: من سورة محمد، و قيل: من سورة الفتح، و عن النووى مفصل القرآن من محمد، و قصاره من الضحى إلى آخره، و مطولاته إلى عم، و متوسطاته إلى الضحى، و فى الخبر: المفصل ثمان وستون سورة. (٢). أحدا خ ل أقول: و فى المصدر: ثم كلفه ما لم يكلف احدا من الانبياء. (٣). النساء: ٨٤، فيه: فقاتل. (٤). المحاسن: ٢٨٧ و ٢٨٨. (٥). الاصول ٢: ١٧. عدمهما من خصائصه صلى الله عليه و آله، إلا أن يقال: المراد عدم الوجوب، و هو مشترك، أو يقال: إنهما لم يكونا فى شريعة عيسى عليه السلام أيضا، بل كانتا من مبتدعات امته، كما يؤمى إليه قوله تعالى: و رهبانية ابتدعوها ما كتبناها عليهم (١) أو يقال: ذكر هذا من خصائصه صلى الله عليه و آله بين الكلام لبيان الفرق، و أما الجهاد فيمكن أن يكون واجبا على عيسى عليه السلام بشرط لم يتحقق، فلذا لم يجاهد، و الاول أظهر، و إن كان قوله: و زاده و فضله بالآخر أوفق، و الاصر بالكسر: الذنب، و الثقل، و المراد بالاصر و الاغلال التكاليف الشاقة التى كانت على الامم السالفة، و خواتيم سورة البقرة من قوله تعالى: آمن الرسول (٢) إلى آخر السورة، و المفصل من سورة محمد إلى آخر القرآن. ٢٧ - قب: فارق نبينا صلى الله عليه و آله جماعة النبيين بمأة و خمسين خصلة، منها فى باب النبوة، قوله: و خاتم النبيين (٣) و قوله: اعطيت جوامع الكلم و قوله: ارسلت إلى الخلق كافة و بقاء دولته: ليظهره على الدين كله (٤) و العجز عن الاتيان بمثل كتابه: قل لئن اجتمعت الانس و الجن (٥) و كان ممنوعا من الشعر و روايته: و ما علمناه الشعر (٦) و تسهيل شريعته: ما جعل عليكم فى الدين من حرج (٧) و إضعاف ثواب الطاعة: من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها (٨) و رفع العذاب: و ما كان الله ليعذبهم و أنت فيهم (٩) و فرض محبة أهل بيته: قل لا أسئلكم عليه أجرا (١٠) و فى باب امته: كنتم خير امه (١١) - هو سماكم المسلمين (١٢) - إنما المؤمنون (١٣) - الذين اصطفينا من عبادنا (١٤) - هو اجتباكم الله (١٥) - ولى الذين آمنوا (١٦) - هو الذى يصلى عليكم (١٧) - (١). الحديد: ٢٧. (٢). البقرة: ٢٨٥ و ٢٨٦. (٣). الاحزاب: ٤٠. (٤). التوبة: ٣٤. و الفتح: ٢٨. و الصف: ٩. (٥). الاسراء: ٨٨.

(٦). يس: ٦٩. (٧). الحج: ٧٨. (٨). الانعام: ١٦٠. (٩). الانفال: ٣٤. (١٠). الشورى: ٢٣. (١١). آل عمران: ١١٠.

(١٢). الحج: ٧٨. (١٣). الانفال: ٢. و النور: ٦٢. (١٤). فاطر: ٣٢. (١٥). الحج: ٧٨. (١٦). البقرة: ٢٥٥. (١٧). الاحزاب: ٤٣. و يستغفرون للذين آمنوا (١) يعنى الملائكة، و إفشاء السلام و إذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا (٢) و فى باب الطهارة كمال الوضوء، و التيمم، و الاستنجاء بالحجارة، و إن الماء مزيل للنجاسات، و أن لا يؤثر النجاسة فى الماء الكثير، و قوله: جعلت لى الارض مسجدا و ترابها طهورا، و كان ينام ثم يصلى و يقول: تنام عيني و لا تنام قلبى و يقال: فرض عليه السواك، و هو قد سنه لنا. و فى باب الصلاة: الاذان و الاقامة، و الجمعة، و الجماعة، و الركوع، و السجوتين، و التشهد، و السلام، و صلاة الليل، و الوتر، و صلاة الكسوفين، و الاستسقاء، و صلوة العشاء الآخرة. و فى باب الزكاة: حرم عليه الزكاة و الصدقة، و هدية الكافر، و أحل له الخمس و الانفال و الغنيمه، و جعل زكاة المال ربع

الخمس، لا- ربع المال. وفي باب الصيام: شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن (٣) وليلة القدر، والعيدين، وتحليل الطعام والشراب، واللمس ليل الصيام إلى وقت الصبح، وحرص صوم الوصال، وقالوا: ابيح له الوصال في الصوم، وكتب عليه الاضحية وسنها لنا، وكذلك الفطرة على وجهه. وفي باب الحج يقال: احل له دخول مكة بغير إحرام، وعقد النكاح وهو محرم، وفي باب الجهاد يمددكم ربكم (٤) وقوله نصرت بالرعب، واحلت لي الغنائم وكان إذا لبس لامته (٥) لم ينزعها حتى يقاتل، ولا يرجع إذا خرج، ولا ينهزم إذا لقي العدو وإن كثروا عليه، وإنه أفرس العالمين، وخص بالحمى. وفي باب النكاح: حرم عليه نكاح الاماء والذميات، والامساك بمن كرهت نكاحه، وحرص أزواجه على الخلق، وخص بإسقاط المهر، والعقد بلفظ الهبة، والعدد ما شاء بعد (١). غافر: ٧٠. (٢). الانعام: ٥٤. (٣). البقرة: ١٨٥. (٤). آل عمران: ١٢٥. (٥). اللامة: الدرع التخخير، والعزل عن اراد، وكان طلاقه زائدا على طلاق امته، والواحدة من نسائه إذا أتت بفاحشة ضعف لها العذاب. أبو عبد الله عليه السلام في قوله: لا تحل لك النساء من بعد (١) يعني قوله: حرمت عليكم امهاتكم (٢) الآية. وفي باب الاحكام: تخفيف الامر على امته، والقربان بغير الفضيحة، وتيسير التوبة بغير القتل، وستر المعصية على المذنب، ورفع الخطاء والنسيان وما استكره عليه، والتخيير بين القصاص والدية والعفو، والفرق بين الخطاء والعمد، والتوبة من الذنب دون إبانة العضو، وتحليل مجالسة الحائض، والانتفاع بما نالته، وتحليل تزويج نساء أهل الكتاب لامته. وفي باب الآداب: لم يكن له خاتنة الاعين، يعنى الغمز بالعين، والرمز باليد، وحرص عليه أكل الثوم على وجهه. وفي باب الآخرة وذلك أنه أول من تشق عنه الارض، وأول من يدخل الجنة: وأنه يشهد لجميع الانبياء بالآداء، وله الشفاعة، ولواء الحمد والحوض والكوثر، ويسأل في غير يوم القيامة، وكل الناس يسألون في أنفسهم، وأنه أرفع النبيين درجة، وأكثرهم امه (٣). ٢٨ - قب: كان له اثنان وعشرون خاصية: كان أحسن الخلائق: الذي خلقك فسواك (٤) وأجملهم: لقد خلقنا الانسان في أحسن تقويم (٥) وأطهرهم: طه - ما أنزلنا (٦) وأفضلهم: وكان فضل الله عليك كبيرا (٧) وأعزهم: لقد جاءكم رسول (٨). (١). الصحيح: لا- يحل. راجع الاحزاب: ٥٢. (٢). النساء: ٢٢. (٣). مناقب آل أبي طالب ١: ٩٨ و ٩٩. (٤). الانفطار: ٧. (٥). التين: ٤. (٦). طه: ١ و (٧). في المصحف الشريف: عظيما. راجع النساء: ١١٣. (٨). التوبة: ١٢٨. وأشرفهم: إنا أرسلناك (١) وأظهر معجزة: قل لئن اجتمعت الانس والجن (٢) وأهيب الناس: سنلقى في قلوب الذين (٣) وأكملهم سعادة: عسى أن يبعثك ربك (٤) وأكرمهم كرامة: سبحان الذي أسرى (٥) وأقربهم منزلة: ثم دنى فتدلى (٦) وأقواهم نصرة: وينصرك الله نصرا (٧) وأصحهم رؤيا: لقد صدق الله رسوله الرؤيا (٨) وأكملهم رسالة: الله نزل أحسن الحديث (٩) وأحسنهم دعوة: فبشر عبادي الذين (١٠) وأعصمهم عصمة: والله يعصمك (١١) وأبعدهم صيتا: ورفعنا لك ذكرك (١٢) وأحسنهم خلقا: وإنك لعلی خلق (١٣) وأبقاهم ولاية: ليظهره على الدين كله (١٤) وأعلاهم خاصية (١٥): لعمر ك (١٦) وأجلهم خليفة: إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا (١٧) وأطهرهم أولادا: إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس (١٨) وإن الله تعالى وضع ثلاثة أشياء على هوى الرسول: الصلاة: ومن آناء الليل فسيح وأطراف النهار (١٩) والشفاعة: ولسوف يعطيك ربك (٢٠) والقبلة: فلنولينك قبلة (٢١) كقول الناس: من حب فلان لفلان أنه إن أمره يتحويل القبلة لحولها، وأعطى التوراة لموسى عليه السلام، والانجيل لعيسى عليه السلام، والزبور لداود عليه السلام، وقال النبي صلى الله عليه واله: اوتيت السبع الطوال مكان التوراة، والمائتين مكان الانجيل، والمئتان مكان الزبور، وفضلني ربي بالمفصل، وإنه (١). البقرة: ١١٩. والاحزاب: ٤٥. (٢). لاسراء: ٨٨. (٣). آل عمران: ١٥١. (٤). الاسراء: ٧٩. (٥). الاسراء: ١. (٦). النجم: ٨. (٧). الفتح: ٣. (٨). الفتح: ٢٧. (٩). الزمر: ٢٣. (١٠). الزمر: ١٧ و (١١). المائدة: ٦٧. (١٢). الشرح: ٤. (١٣). القلم: ٤. (١٤). التوبة: ٣٣، والفتح: ٢٨. الصف: ٩. (١٥). خاصة خ ل. (١٦). الحجر: ٧٢. (١٧). الاحزاب: ٣٣. (١٨). المائدة: ٥٥. (١٩). طه: ١٣. (٢٠). الضحى: ٥. (٢١). البقرة: ١٤٤. شاركه مع نفسه في عشرة مواضع: والله العزة ورسوله (١) - أطيعوا الله وأطيعوا الرسول (٢) - ومن يعص الله ورسوله (٣) - إن الذين يؤذون الله ورسوله (٤) - استجيبوا لله وللرسول (٥) - وينصرون الله ورسوله (٦) - إذا نصحو الله ورسوله (٧) - فأذنوا بحرب من الله ورسوله (٨) - فأمنوا بالله ورسوله (٩) - ومن يتول الله ورسوله (١٠) ومن جلاله قدره أن الله نسخ بشريعته سائر الشرايع، ولم ينسخ شريعته (١١)، ونهى الخلق أن يدعو باسمه: لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضا (١٢)

وإنما كان ينبغي أن يدعى (١٣) له: يا أيها الرسول، يا أيها النبي، ولم يأذن بالجهر عليه: يا أيها الذين آمنوا لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي (١٤) وإن الله تعالى أرسل سائر الأنبياء إلى طائفة دون أخرى، قوله: وما أرسلنا من نبي إلا بلسان قومه (١٥) كما قال: (١). المنافقون: ٨. (٢). النساء: ٥٩. المائدة: ٩٢. النور: ٥٤. محمد: ٣٣. التغابن: ١٢. (٣). النساء: ١٤. الاحزاب: ٣٦. الجن: ٢٣. (٤). الاحزاب: ٥٧. (٥). الانفال: ٢٤. (٦). الحشر: ٨. (٧). هكذا في النسخة ومصدره، والصحيح كما في المصحف الشريف: ورسوله. راجع التوبة: ٩١. (٨). البقرة: ٢٧٩. (٩). الاعراف: ١٥٨. التغابن: ٨. (١٠). المائدة: ٥٩. (١١). أي بارسال نبي بعده، فانه خاتم النبيين. (١٢). النور: ٦٣. (١٣). في المصدر: أن يدعو له. (١٤). الحجرات: ٢. (١٥). هكذا في الكتاب ومصدره، والصحيح كما في المصحف الشريف: من رسول. راجع ابراهيم: ٤٤. إذا أرسلنا نوحا إلى قومه (١) - وإلى عاد أخاهم هودا (٢) - وإلى ثمود أخاهم صالحا (٣) قرية واحدة لم يكمل (٤) له أربعين بيتا وإلى مدين أخاهم شعيبا (٥) ولم تكمل أربعين بيتا ثم أرسلنا موسى وأخاه هارون (٦) إلى مصر وحدها، وأرسل إبراهيم عليه السلام بكوثي (٧)، وهي قرية من السواد، وكان بعده لاسحاق عليه السلام، ويعقوب عليه السلام في أرض كنعان، ويوسف عليه السلام في أرض مصر، ويوشع عليه السلام إلى بني إسرائيل في البرية، وإلياس عليه السلام في الجبال، وأرسل نبينا صلى الله عليه واله إلى الناس كافة قوله: نذيرا للبشر (٨) وإلى الجن أيضا قوله: وإذ صرفنا إليك نفرا من الجن (٩) وإلى الشياطين أيضا، قال صلى الله عليه واله: إن الله أعانني على شيطان حتى أسلم على يدي. قوله: وما أرسلناك إلا كافة (١٠) وقال قوله صلى الله عليه واله: بعثت إلى الأحمر والأسود والابيض وقال صلى الله عليه واله: بعثت إلى الثقلين (١١) وإنه علق خمسة أشياء باتباعه: المحبة (١٢) فاتبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم (١٣). (١). نوح: ١. (٢). الاعراف: ٦٥. هود: ٥٠. (٣). الاعراف: ٧٣. هود: ٦١. (٤). في المصدر: لم تكمل. (٥). الاعراف: ٨٥. هود: ٨٤. العنكبوت: ٣٦. (٦). المؤمنون: ٤٥. (٧). كوئي العراق كوئيان: أحدهما كوئي الطريق، والآخر كوئي ربي، وبها مشهد ابراهيم الخليل عليه السلام وبها مولده، وهما من أرض بابل، وبها طرح إبراهيم عليه السلام في النار، وهما ناحيتان. قاله ياقوت. (٨). المدثر: ٣٦. (٩). الاحقاف: ٢٩. (١٠). سبأ: ٢٨. (١١). الثقل محركة: متاع السفر وحشه، وكل شئ نفيس مصون، ومنه الحديث: إنني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي قاله الفيروزآبادي في القاموس، وقال الجزري في النهاية: فيه: إنني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي سماهما ثقلين، لادن الاخذ بهما والعمل بهما ثقيل، ويقال لكل خطير: ثقل، فسماهما ثقلين إعظاما لقدرهما وتفخيما لشأنهما. (١٢). والمغفرة ظ. (١٣). آل عمران: ١. والفلاح: فاتبعوه لعلكم تفلحون (١) والهداية: فمن تبع هداي فلا يضل ولا يشقى (٢) والرحمة: فسأكتبها للذين (٣) الآية (٤)، وإنه مدح كل عضو من أعضائه: نفسه: لا- تكلف إلا نفسك (٥) رأسه: يا أيها المدثر (٦) شعره: والليل إذا سجي (٧) عينه: ولا تمدن عينيك (٨) بصره: ما زاغ البصر (٩) اذنه: ويقولون: هو اذن (١٠) لسانه: وإنما يسرناه بلسانك (١١) كلامه: وما ينطق عن الهوى (١٢) وجهه: قد نرى تقلب وجهك (١٣) خده: ولا تصعر خدك (١٤) فؤاده: ما كذب الفؤاد (١٥) قلبه: على (١). هكذا في الكتاب ومصدره، والصحيح كما في المصحف الشريف: واتبعوه لعلكم تهتدون راجع الاعراف: ١٥٨. (٢). هكذا في الكتاب ومصدره، والصحيح كما في المصحف الشريف: فمن اتبع راجع طه: ١٢٣. (٣). الاعراف: ١٣٩. (٤). زاد في المصدر بعد ذلك، المقام أربعة: مقام الشوق لشعيب حيث بكى من خوف الله، ومقام السلام لابراهيم (٤) إذ جاء ربه بقلب سليم (٥) ومقام المناجاة لموسى (٦) وقربناه نجيا (٧) ومقام المحبة للنبي صلى الله عليه وآله فكان قاب قوسين (٨). وسمى الله تعالى نوحا شكورا: (٩) إنه كان عبدا شكورا (١٠) وإبراهيم حليما: (١١) إن ابراهيم لحليم (١٢) وموسى كليما: (١٣) وكلم الله موسى تكليما (١٤) وجمع له كما جمع لنفسه فقال: (١٥) إن الله بالناس لرؤوف رحيم (١٦) وله (١٧) بالمؤمنين رؤوف رحيم (١٨) قيل: هما واحد، وقيل: الرؤف شدة الرحمة، رؤف بالمطيعين، رحيم بالمدنيين، رؤف بأقربائه، رحيم بأصحابه، رؤف بعترته، رحيم بامته، رؤف بمن رآه، رحيم بمن لم يره، وإنه مدح اه. (١٩). النساء: ٨٤. (٢٠). المدثر: ١. (٢١). الضحى: ٢. (٢٢). طه: ١٣١. (٢٣). النجم: ١٧. (٢٤). التوبة: ٦١. أقول: بل قوله تعالى: قل اذن خير لكم (٢٥). (١١). مريم: ٩٧. الدخان: ٥٨. (١٢). النجم: ٣. (١٣). البقرة: ١٤٤. (١٤). لقمان: ١٨، أقول: ذلك قول لقمان لابنه. (١٥). النجم: ١١. صفحه: ٣٣٩ قلبك (١) صدره: ألم نشرح لك صدرك (٢) ظهره: الذي أنفض ظهرك (٣) يده: ولا تجعل يدك (٤) قيامه: حين تقوم (٥)

صوته: فوق صوت النبي (۶) رجله: طه - ما أنزلنا (۷) يعنى طأ الارض بقدميك، روحه: لعمر ك إنهم لفي سكرتهم يعمهون (۸) خلقه: وإنك لعلى خلق عظيم (۹) ثوبه: وثيابك فطهر (۱۰) علمه: وعلمك ما لم تكن تعلم (۱۱) صلاته: فتهجد به نافله لك (۱۲) صومه: إن لك في النهار (۱۳) كتابه: وإنه لكتاب عزيز (۱۴) دينه: دينهم الذي ارتضى لهم (۱۵) امته: كنت خير امه (۱۶) قبلته: فلنولينك قبلة (۱۷) بلده: لا اقسم بهذا البلد (۱۸) قضاياه: إذا قضى الله ورسوله (۱۹) جنده: والعاديات ضبحا (۲۰) عزته: والله العزة ولرسوله (۲۱) عصمته: والله يعصمك من الناس (۲۲) شفاعته: فلعلك ترضى (۲۳) صلابته: برائه من الله ورسوله (۲۴) وصيه: إنما وليكم الله ورسوله (۲۵) أهل بيته: ليذهب (۲۶) عنكم الرجس أهل البيت (۲۷). (۱). البقرة: ۹۷. الشعراء: ۱۹۴. (۲). الشرح: ۱. (۳). الشرح: ۳. (۴). الاسراء: ۲۹. (۵). الشعراء: ۲۱۸. (۶). الحجرات: ۲. (۷). طه: ۱ و ۲. (۸). الحجر: ۷۲. (۹). القلم: ۴. (۱۰). المدثر: ۴. (۱۱). النساء: ۱۱۳. (۱۲). الاسراء: ۷۹. (۱۳). المزمّل: ۷.

(۱۴). فصلت: ۴۱. (۱۵). النور: ۵۵. (۱۶). آل عمران: ۱۱۰. (۱۷). البقرة: ۱۴۴. (۱۸). البلد: ۱. (۱۹). الاحزاب: ۳۶. (۲۰). العاديات: ۱. (۲۱). المنافقون: ۸. (۲۲). المائدة: ۶۷. (۲۳). هكذا في الكتاب ومصدره، والصحيح كما في لمصحف الشريف (لعلك ترضى) راجع طه: ۱۳۰. (۲۴). التوبة: ۱. (۲۵). المائدة: ۵۵. (۲۶). الاحزاب: ۳۳. (۲۷). مناقب آل أبي طالب ۱: ۱۵۹ و ۱۶۰. وفي دلالة بعض الايات على المدح نظر ۲۹ - شى: عن سليمان بن خالد قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام: قول الناس لعلى عليه السلام: إن كان له حق فما منعه أن يقوم به؟ قال: فقال: إن الله لم يكلف هذا إلا إنسانا واحدا: رسول الله صلى الله عليه واله، قال: فقاتل في سبيل الله لا تكلف إلا نفسك وحرص المؤمنين (۱) فليس هذا إلا- للرسول، وقال لغيره: إلا متحرفا لقتال أو متحيزا إلى فئة (۲) فلم يكن يومئذ فئة يعينونه على أمره (۳). ۳۰ - شى: عن زيد الشحام، عن جعفر بن محمد قال: ما سأل رسول الله صلى الله عليه واله شيئا قط فقال: لا، إن كان عنده أعطاه، وإن لم يكن عنده قال: يكون إن شاء الله، ولا كافي بالسيئه قط، وما ألقى (۴) سرية مذ نزلت عليه فقاتل في سبيل الله لا تكلف إلا- نفسك إلا ولى بنفسه (۵). ۳۱ - شى: أبان، عن أبي عبدالله عليه السلام لما نزلت على رسول الله صلى الله عليه واله: لا تكلف إلا نفسك قال (۶): كان أشجع الناس من لاذ برسول الله عليه وآله السلام (۷). بيان: أى كان عليه السلام بحيث يكون أشجع الناس من لحق به ولجأ إليه، لانه كان أقرب الناس وأجرأهم عليهم، كما روى عن أمير المؤمنين أنه كان يقول: كنا إذا احمر البأس اتقينا برسول الله صلى الله عليه واله، فما يكون أحد أقرب إلى العدو منه. ۳۲ - شى: عن الثمالى، عن عيص، عن أبي عبدالله عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه واله: كلف ما لم يكلف أحد أن يقاتل في سبيل الله وحده، وقال: حرص المؤمنين على القتال وقال: إنما كلفتم اليسير من الامر أن تذكروا الله (۸). (۱). النساء: ۸۴. (۲). الانفال: ۱۶. (۳). تفسير العياشى: مخطوط. وأخرجه البحرانى فى تفسير البرهان ۱: ۳۹۸ وفيه: ان الله لا يكلف هذا لانسان واحد الا رسول الله صلى الله عليه وآله وأورد نحوه فى حديث باسناد آخر فى ج ۲: ۷۰. (۴). فى تفسير البرهان: وما لقي. (۵). تفسير العياشى: مخطوط. وأخرجه البحرانى أيضا فى البرهان ۱، ۳۹۸. (۶). كذا. (۷). تفسير العياشى: مخطوط، وأخرجهما البحرانى أيضا فى البرهان ۱: ۳۹۸.

(۸). تفسير العياشى: مخطوط، وأخرجهما البحرانى أيضا فى البرهان ۱: ۳۳. ۳۹۸ - ارشاد القلوب: بالاسناد يرفعه إلى الامام موسى بن جعفر عليه السلام قال: قال: حدثنى أبى جعفر، عن أبيه، قال: حدثنى أبى على، قال: حدثنى أبى الحسين بن على ابن أبى طالب عليه السلام قال: بينما أصحاب رسول الله صلى الله عليه واله جلوس فى مسجده بعد وفاته عليه السلام يتذاكرون فضل رسول الله صلى الله عليه واله إذ دخل علينا خبر من أحبار يهود أهل الشام (۱) قد قرأ التوراة والانجيل والزبور، وصحف إبراهيم والانبياء، وعرف دلائلهم، فسلم علينا وجلس، ثم لبث هنيهة، ثم قال: يا امه محمد ما تركتم لنبى درجة ولا لمرسل فضيلة إلا وقد تحملتموها (۲) لنيبكم، فهل عندكم جواب إن أنا سألتكم؟ فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: سل يا أخا اليهود ما أحببت (۳) فإنى اجيبك عن كل ما تسأل بعون الله تعالى ومنه (۴)، فوالله ما أعطى الله عزوجل نبيا ولا مرسلا درجة ولا فضيلة إلا وقد جمعها لمحمد صلى الله عليه واله، وزاده على الانبياء والمرسلين أضعافا مضاعفة، ولقد كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا ذكر لنفسه فضيلة قال: ولا فخر وأنا أذكر لك اليوم من

فضله من غير إزرآء (۵) على أحد من الانبيآء ما يقر الله به أعين المؤمنين، شكر الله على ما أعطى محمدا صلى الله عليه واله الآن (۶)، فاعلم يا أبا اليهود إنه كان من فضله عند ربه تبارك وتعالى وشرفه ما أوجب المغفرة والعفو لمن خفض الصوت عنده، فقال جل ثناؤه في كتابه: إن الذين يغيظون أصواتهم عند رسول الله أولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتوقى لهم مغفرة وأجر عظيم (۷) ثم قرن طاعته بطاعته فقال: ومن يطع الرسول فقد أطاع الله (۸) ثم قره من قلوب المؤمنين وحببه إليهم، (۱). في المصدر: من أحبار اليهود من أهل الشام. (۲). نحلتموها خ ل. (۳). عما أحببت خ ل. (۴). في المصدر: ومشيته. (۵). في المصدر: وأنا ذاكر لك اليوم من فضائله من غير ازراء منى. (۶). في المصدر: وزاده عليهم الآن. (۷). الحجرات: ۳. (۸). النساء: ۸۰. وكان يقول صلى الله عليه واله: حبي خالط (۱) دمآء امتى فهم يؤثرونى على الآباء وعلى الامهات وعلى أنفسهم ولقد كان أقرب الناس (۲) وأرؤفهم، فقال تبارك وتعالى: لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم (۳) وقال عزوجل: النبى أولى بالمؤمنين من أنفسهم وأزواجه امهاتهم (۴) والله لقد بلغ من فضله صلى الله عليه واله فى الدنيا ومن فضله صلى الله عليه واله فى الآخرة ما تقصر عنه الصفات، ولكن اخبرك بما يحمله قلبك، ولا يدفعه عقلك ولا تنكره بعلم إن كان عندك، لقد بلغ من فضله صلى الله عليه واله أن أهل النار يهتفون ويصرخون بأصواتهم ندما أن لا يكونوا أجابوه فى الدنيا، فقال الله عزوجل: يوم تقلب وجوههم فى النار يقولون يا ليتنا أطعنا الله وأطعنا الرسول (۵) ولقد ذكره الله تبارك وتعالى مع الرسل فبدأ به وهو آخرهم لكرامته صلى الله عليه واله، فقال جل ثناؤه: وإذ أخذنا من النبيين ميثاقهم ومنك ومن نوح (۶) وقال: إنا أوحينا إليك كما أوحينا إلى نوح والنبيين من بعده (۷) والنبيون قبله (۸)، فبدأ به وهو آخرهم، ولقد فضله الله على جميع الانبياء، وفضل امته على جميع الامم فقال عز وجل: كنتم خير امه اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر (۹) فقال اليهودى: إن آدم عليه السلام أسجد الله عزوجل له ملائكته، فهل فضل لمحمد صلى الله عليه واله مثل ذلك (۱۰)؟ فقال عليه السلام: قد كان ذلك، ولئن أسجد الله لآدم ملائكته فإن ذلك لما أودع الله عزوجل صلبه من الأنوار والشرف، إذ كان هو الوعاء، ولم يكن سجودهم عبادة له، وإنما كان سجودهم طاعة لامر الله عزوجل وتكرمة وتحيه، مثل السلام من الانسان على الانسان، واعترافا لآدم عليه السلام بالفضيلة، وقد أعطى الله محمد صلى الله عليه واله أفضل من ذلك، وهو أن الله صلى عليه، وأمر ملائكته أن يصلوا

(۱). فى المصدر: خالط حبي دمآء امتى فانهم. (۲). فى المصدر: أرحم الناس. (۳). التوبة: ۱۲۸. (۴). الاحزاب: ۶.

(۵). الاحزاب: ۶۶. (۶). الاحزاب: ۷. (۷). النساء: ۱۶۳. (۸). من قبله خ ل. (۹). آل عمران: ۱۱۰. (۱۰). فى المصدر: بمثل ذلك. عليه، وتعبد جميع خلقه بالصلاة عليه إلى يوم القيامة، فقال جل ثناؤه: إن الله وملائكته يصلون على النبى يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما (۱) فلا يصلى عليه أحد فى حياته ولا بعد وفاته إلا صلى الله عليه بذلك عشرا، وأعطاه من الحسنات عشرا، بكل صلاة صلى عليه، ولا يصلى عليه أحد بعد وفاته إلا وهو يعلم بذلك ويرد على المصلى والمسلم مثل ذلك، ثم إن الله عزوجل جعل دعاء امته فيما يسألون ربهم جل ثناؤه موقوفا عن الاجابة (۲) حتى يصلوا فيه عليه صلى الله عليه واله، فهذا أكبر وأعظم مما أعطى الله آدم عليه السلام، ولقد أنطق الله عزوجل صم الصخور والشجر بالسلام والتحية له، وكنا نمر معه صلى الله عليه واله فلا يمر بشعب (۳) ولا شجر (۴) إلا قالت: السلام عليك يا رسول الله، تحية له، وإقرار بنبوته صلى الله عليه واله، وزاده الله عزوجل تكريمة بأخذ ميثاقه قبل النبيين، وأخذ ميثاق النبيين بالتسليم والرضا والتصديق له، فقال جل ثناؤه: وإذ أخذنا من النبيين ميثاقهم ومنك ومن نوح وإبراهيم (۵) وقال عزوجل: وإذ أخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه قال: أقررتم وأخذتم على ذلكم إصرى (۶) قالوا أقرنا قال فاشهدوا وأنا معكم من الشاهدين (۷) وقال الله عزوجل: النبى أولى بالمؤمنين من أنفسهم (۸) وقال الله تعالى: ورفعنا لك ذكرك (۹) فلا يرفع رافع صوته بكلمة الاخلاص: بشهادة أن لا إله إلا الله حتى يرفع صوته معها بأن محمدا رسول الله فى الاذان والاقامة والصلاة (۱۰) والاعياد والجمع ومواقيت الحج وفى كل خطبة حتى فى خطب النكاح وفى الادعية، ثم ذكر اليهودى مناقب الانبيآء وأمير المؤمنين عليه السلام يثبت للنبي صلى الله عليه واله ما هو أعظم منها، تركنا

ذکرها طلبا (۱). الاحزاب: ۵۶. (۲). فی المصدر: موقوفا من إجابته. (۳). فی المصدر: يعيش ولعله أظهر. (۴). ولا شجرة خ ل. (۵). الاحزاب: ۷. (۶). أى عهدى. (۷). آل عمران: ۸۱. (۸). الاحزاب: ۶. (۹). الشرح: ۴. (۱۰). والصلوات خ ل. للاختصار حتى وصل إلى أن قال اليهودى: فإن الله عزوجل ناجى (۱) موسى على جبل طور سيناء بثلاثمائة وثلاثة عشر كلمة (۲) يقول لها فيها: يا موسى إني أنا الله فهل فعل بمحمد شيئا من ذلك؟ قال على عليه السلام: لقد كان كذلك ومحمد صلى الله عليه واله (۳) ناجاه الله جل ثناؤه فوق سبع سماوات رفعه عليهن، فناجاه فى موطنين: أحدهما عند سدره المنتهى، وكان له هناك مقام محمود، ثم عرج به حتى انتهى إلى ساق العرش (۴)، فقال عزوجل: ثم دنى فتدلى (۵) ودنى له رفرفا أخضر اغشى (۶) عليه نور عظيم حتى كان فى دنوه كقاب قوسين أو أدنى، وهو مقدار ما بين الحاجب إلى الحاجب، وناجاه بما ذكره الله عزوجل فى كتابه، قال تعالى: لله ما فى السموات وما فى الارض وإن تبدوا ما فى أنفسكم أو تخفوه يحاسبكم به الله فيغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء (۷) وكانت هذه الآية قد عرضت على سائر الامم من لدن آدم إلى أن بعث محمد صلى الله عليه واله فأبوا جميعا أن يقبلوها (۸) من ثقلها، وقبلها محمد (۹)، فلما رأى الله عزوجل منه ومن امته القبول خفف عنه ثقلها، فقال الله عزوجل: آمن الرسول بما انزل إليه من ربه ثم إن الله عزوجل تكرم على محمد، وأشفق (۱۰) على امته من تشديد الآية التى قبلها هو وامته فأجاب عن نفسه وامته فقال: والمؤمنون كل امن (۱). فى المصدر: نادى. (۲). فى المصدر: بعد قوله: كلمة: مع كل كلمة يقول له: يا موسى. (۳). ومحمدا خ ل. (۴). فى المصدر: حتى انتهى به إلى ساق العرش. وقال. (۵). النجم: ۸. (۶). فى النهاية: فى حديث ابن مسعود فى قوله تعالى: (لقد رآى من آيات ربه الكبرى) قال رأى رفرفا أخضر سد الافق، أى بساطا، وقيل: فراشا. انتهى. وفى المصدر: ناله رفرفا أخضر غشى عليه. (۷). البقرة: ۲۸۴. (۸). أى المحاسبة: بما يخفوه فى أنفسهم وما يضمرون والعقاب عليه. (۹). فى المصدر: وقبلها محمد صلى الله عليه وآله وامته. (۱۰). أشفق عليه: حاذر وخاف. وحنا وعطف. ولعل المراد هو الثانى. بالله وملائكته وكتبه ورسله لا نفرق بين أحد من رسله فقال الله عزوجل: لهم المغفرة والجنة إذا فعلوا ذلك، فقال النبى صلى الله عليه واله: سمعنا وأطعنا غفرانك ربنا وإليك المصير يعنى المرجع فى الآخرة، فأجابه قد فعلت بتائبى امتك قد أوجبت لهم المغفرة، ثم قال الله تعالى: أما إذا قبلتها أنت وامتك وقد كانت عرضت (۱) من قبل على الانبياء والامم فلم يقبلوها فحق على أن أرفعها عن امتك، فقال الله تعالى: لا يكلف الله نفسا إلا وسعها لها ما كسبت من خير وعليها ما اكتسبت من شر، ثم ألهم الله عزوجل نبيه أن قال: ربنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطأنا فقال الله سبحانه: أعطيتك لكرامتك يا محمد، إن الامم السالفة كانوا إذا نسوا ما ذكروا (۲) فتحت عليهم أبواب عذابي (۳)، و رفعت ذلك عن امتك، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: ربنا ولا تحمل علينا إصرا كما حملته على الذين من قبلنا يعنى بالآصار الشدائد التى كانت على الامم ممن كان قبل محمد، فقال عزوجل: لقد رفعت عن امتك الآصار التى كانت على الامم السالفة، وذلك أنى جعلت على الامم أن لا أقبل (۴) فعلا- إلا فى بقاع الارض التى اخترتها لهم وإن بعدت، وقد جعلت الارض لك ولامتك طهورا ومسجدا، فهذه من الآصار وقد رفعتها عن امتك، وقد كانت الامم السالفة تحمل قرايينها على أعناقها إلى بيت المقدس، فمن قبلت ذلك منه أرسلت على قربانه نارا تأكله، وإن لم أقبل ذلك منه رجع به مشورا (۵)، وقد جعلت قربان امتك فى بطون فقرائها ومساكينها، فمن قبلت ذلك منه اضاعف له الثواب أضعافا مضاعفة، وإن لم أقبل (۶) ذلك منه رفعت عنه به عقوبات الدنيا، وقد رفعت لك عن امتك وهى من الآصار التى كانت (۷)، وكانت الامم السالفة مفروضا عليهم صلاتها (۸) فى كبد (۱). فى المصدر: من قبل عرضتها. (۲). ما ذكروا به خ ل. (۳). فلعله كان يجب عليهم أن يتحفظوا من النسيان والخطاء. (۴). فى المصدر: لا أقبل منهم فعلا. (۵). أى مطرودا خائبا. (۶). فى المصدر: ومن لم أقبل. (۷). فى المصدر: كانت على الامم السالفة. (۸). صلواتها خ ل. الليل (۱) وأنصاف النهار، وهى من الشدائد التى كانت (۲)، وقد رفعتها عن امتك، وفرضت عليهم صلاتهم فى أطراف الليل والنهار فى أوقات نشاطهم، وكانت الامم السالفة مفروضا عليهم خمسون صلاة فى خمسين وقتا، وهى من الآصار التى كانت عليهم، وقد رفعتها عن امتك، وكانت الامم السالفة حسنتهم بحسنه واحده، وسيئتهم بسيئته واحده، وجعلتك لامتك الحسنه بعشر أمثالها، والسيئته بواحدة (۳)، وكانت الامم السالفة إذا نوى أحدهم حسنة لم تكتب لهم (۴)، وإذا هم بالسيئة كتبتها عليهم

(۵) و إن لم يفعلها، وقد رفعت ذلك عن امتك، فإذا هم أحدهم بسيئته ولم يعملها لم تكتب عليه، وإذا هم أحدهم بحسنه ولم يعملها كتبت له حسنه، وكانت الامم السالفه إذا أذنبوا كتبت ذنوبهم على أبوابهم، وجعلت توبتهم من الذنب أن احرم عليهم بعد التوبه (۶) أحب الطعام إليهم، وكانت الامم السالفه يتوب أحدهم من الذنب الواحد المائه سنه، و المأتى سنه، ثم لم أقبل توبته دون أن اعاقبه في الدنيا بعقوبه، وقد رفعت ذلك عن امتك، وإن الرجل من امتك ليذنب المائه سنه ثم يتوب ويندم طرفه عين فأغفر له ذلك كله و أقبل توبته، وكانت الامم السالفه إذا أصابهم إذا (۷) نجس قرضوه من أجسادهم، وقد جعلت الماء طهورا لامتك من جميع الانجاس، والصعيد في الاوقات، وهذه الآصار (۸) التي كانت عليهم رفعتها عن امتك. قال رسول الله صلى الله عليه واله: اللهم إذ قد فعلت ذلك بي فردني، فألهمه الله سبحانه أن قال: (۱). أي وسطها. والانصاف جمع النصف. (۲). في المصدر: كانت عليهم. (۳). في المصدر: بسيئته واحده. (۴). له خ ل وهو الموجود في المصدر. (۵). عليه خ ل، وهو الموجود في المصدر، وفيه: وإن لم يعملها. (۶). المصدر خال عن قوله: بعد التوبه. (۷). أذى نجس خ ل. وفي المصدر: أصابتهم أدنى نجس. (۸). في المصدر: وهذه من الاصار. ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به قال الله عزوجل: قد فعلت ذلك بامتك، وقد رفعت عنهم عظيم بلايا الامم، وذلك حكى في جميع الامم أن لا اكلف نفسا فوق طاقتها (۱)، قال: واعف عنا واغفر لنا وارحمنا أنت مولانا قال: قال الله تعالى: قد فعلت ذلك بتائبى امتك (۲)، ثم قال: فانصرنا على القوم الكافرين (۳) قال الله عزوجل: قد فعلت ذلك، وجعلت امتك يا محمد كالشامه البيضاء في الثور الاسود، هم القادرون، وهم القاهرون، يستخدمون ولا يستخدمون لكرامتك (۴)، وحق على أن اظهر دينك على الاديان حتى لا يبقى في شرق الارض ولا غربها دين إلا دينك، ويؤدون إلى أهل دينك الجزية وهم صاغرون، ولقد رآه نزله اخرى - عند سدره المنتهى - عندها جنه المأوى - إذ يغشى السدره ما يغشى - ما زاغ البصر وما طغى - لقد رأى من آيات ربه الكبرى (۵) فهذا أعظم يا أخا اليهود من مناجاته لموسى عليه السلام على طور سيناء، ثم زاد الله لمحمد صلى الله عليه واله (۶) أن مثل النبيين فصلى بهم وهم خلفه يقتدون به، ولقد عاين تلك الليله الجنه والنار، وعرج به إلى سماء سماء، فسلمت عليه الملائكه، فهذا أكثر من ذلك. قال اليهودى: فإن الله عزوجل ألقى على موسى محبه منه، فقال عليه السلام له: لقد كان كذلك، ومحمد صلى الله عليه واله ألقى عليه محبه منه، فسماه حبيبا، وذلك أن الله تعالى جل ثناؤه أرى إبراهيم صورة محمد وامته، فقال: يا رب ما رأيت من امم الانبياء أنور ولا أزهر من هذه الامه، فمن هذا؟ فنودى هذا محمد حبيبي، لا حبيب لى من خلقى غيره، أجريت ذكره قبل أن أخلق سمائي (۷) وأرضى وسميته نيا وأبوك آدم يومئذ من الطين، و(۱). ولعل الاصار التي سبقت ذكرها لم تكن فوق طاقتهم، وكانوا يطيقونها بخلاف هذه الامه، فانهم كانوا أضعف من هؤلاء طاقتهم. (۲). في المصدر: تباهى للامم بدل قوله: بتائبى امتك. وكذا فيما تقدم. (۳). البقره: ۲۸۴ - ۲۸۶. (۴). في المصدر: ولا يخدمون لكرامتك على. (۵). النجم: ۱۳ - ۱۸. (۶). محمدا خ ل وهو الموجود في المصدر. (۷). في المصدر: أحببته قبل أن أخلق سمائي. أجريت فيه روحه (۱)، (ولقد القيت أنت معه في الذروه الاولى) (۲) وأقسم بحياته في كتابه، فقال جل ثناؤه: لعمر ك إنهم لفي سكرتهم يعمهون (۳) أي وحياتك يا محمد، وكفى بهذا رفعة وشرفا من الله عز وجل ورتبه، قال اليهودى: فأخبرني عما فضل الله به امته على سائر الامم، قال عليه السلام: لقد فضل الله امته صلى الله عليه واله على سائر الامم بأشياء كثيره أنا أذكر لك منها قليلا - من كثير، من ذلك قول الله عزوجل: كنتم خير امه اخرجت للناس (۴) (ومن ذلك أنه إذا كان يوم القيامة وجمع الله الخلق في صعيد واحد سأله الله عزوجل النبيين هل بلغتكم؟ فيقولون: نعم، فيسأل الامم فيقولون: ما جاءنا من بشير ولا نذير، فيقول الله جل ثناؤه وهو أعلم بذلك للنبيين: من شهداء كم اليوم؟ فيقولون: محمد و امته، فتشد لهم امه محمد بالتبليغ، وتصديق شهادتهم، وشهاده (۵) محمد صلى الله عليه واله فيؤمنون عند ذلك، وذلك قوله تعالى: لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا (۶) يقول: يكون محمد عليكم شهيدا أنكم قد بلغتكم الرساله، ومنها أنهم أول الناس حسابا، وأسرعهم دخولا إلى الجنه قبل سائر الامم كلها. ومنها أيضا أن الله عزوجل فرض عليهم في الليل والنهار خمس صلوات في خمس أوقات: اثنتان بالليل، وثلاث بالنهار، ثم جعل هذه الخمس صلوات تعدل خمسين صلاه، وجعلها كفارة خطاياهم، فقال عزوجل: إن الحسنات يذهبن السيئات (۷) يقول: صلاه الخمس

تكفر الذنوب ما اجتنبت (۸) الكبائر. ومنها أيضا أن الله تعالى جعل لهم الحسنه الواحدة التى يهيم بها العبد ولا يعملها

- (۱). روحا خ ل. وهو الموجود فى المصدر. (۲). المصدر خال عما وضعناه بين الهالين. (۳). الحجر: ۷۲. (۴). آل عمران: ۱۱۰. (۵).
وتصدق شهاداتهم محمد صلى الله عليه وآله خ ل. (۶). البقرة: ۱۴۳. (۷). هود: ۱۱۴. (۸). ما اجتنب العبد خ ل، وهو الموجود فى
المصدر. حسنه واحده يكتبها له، فإن عملها كتبت (۱) له عشر حسنات وأمثالها إلى سبعمائة ضعف فصاعدا. ومنها أن الله عز وجل
يدخل الجنة من أهل هذه الامه سبعين ألفا بغير حساب، ووجوههم (۲) مثل القمر ليله البدر، والذين يلونهم على أحسن ما يكون
الكوكب (۳) الدرى فى افق السماء، والذين يلونهم على أشد كوكب فى السماء إضاءة، ولا اختلاف بينهم ولا تباغض بينهم. ومنها أن
القاتل منهم عمدا إن شاء أولياء المقتول (۴) أن يعفوا عنه فعلوا، وإن شأوا قبلوا الديه، وعلى أهل التوراه وهم أهل دينك (۵) يقتل
القاتل ولا يعفى عنه، ولا تؤخذ منه ديه، قال الله عزوجل: ذلك تخفيف من ربكم ورحمه (۶). ومنها أن الله عزوجل جعل فاتحه
الكتاب نصفها لنفسه، ونصفها لعبده، قال الله تعالى: قسمت بينى وبين عبدى هذه السوره، فإذا قال أحدهم: الحمد لله فقد حمدنى،
وإذا قال: رب العالمين فقد عرفنى، وإذا قال: الرحمن الرحيم فقد مدحنى، وإذا قال: مالك يوم الدين فقد أثنى على، وإذا قال: إياك
نعبد وإياك نستعين (۷) فقد صدق عبدى فى عبادتى بعد ما سألتى، وبقية هذه السوره له. ومنها أن الله تعالى بعث جبرائيل عليه السلام
(۸) إلى النبى صلى الله عليه واله أن بشر امتك بالزین والسناء (۹) والرفعه والكرامة والنصر. (۱). فى المصدر: كتبها له. (۲). خلى
المصدر عن العاطف. (۳). مثل الكوكب خ صح. (۴). فى المصدر: أولياء دم المقتول أن يعفوا عنه فعلوا ذلك. (۵). فى المصدر: وهم
أهل دينكم، والظاهر أنهما مصحف دينهم. (۶). البقرة: ۷۸. (۷). الحمد: ۱ - ۵. (۸). فى المصدر: جبرئيل. (۹). السناء: الرفعه.
الضياء. ومنها أن الله سبحانه أباحهم صدقاتهم يأكلونها، ويجعلونها فى بطون فقرائهم يأكلون منها ويطعمون، وكانت صدقات من قبلهم
من الامم المؤمنين (۱) يحملونها إلى مكان قصى (۲) فيحرقونها بالنار. ومنها أن الله عزوجل جعل الشفاعة لهم خاصة دون الامم، والله
تعالى يتجاوز عن ذنوبهم العظام لشفاعة (۳) نبهم صلى الله عليه واله. ومنها أن يقال يوم القيامة: ليتقدم الحامدون، فتقدم امه محمد
صلى الله عليه واله قبل الامم، وهو مكتوب امه محمد الحامدون (۴)، يحمدون الله عزوجل على كل منزله، ويكبرونه على كل نحد
(۵)، مناديهم فى جوف السماء له (۶) دوى كدوى النحل. ومنها أن الله لا يهلكهم بجوع، ولا يجمعهم على ضلاله (۷)، ولا يسلط
عليهم عدوا من غيرهم، ولا يساخ ببقيتهم (۸)، وجعل لهم الطاعون شهاده (۹). ومنها أن الله جعل لمن صلى على نبيه عشر حسنات
(۱۰)، ومحا عنه عشر سيئات، (۱). فى المصدر: من كان قبلهم من الامم الماضين. (۲). القصى: البعيد. (۳). فى المصدر: بشفاعة. (۴). فى
المصدر: امه محمد هم الحامدون. (۵). كل محل خ ل أقول: النجد: ما اشرف من الارض وارتفع. وفى المصدر: على كل حال. (۶).
لهم دوى خ ل. أقول هو الموجود فى المصدر، والدوى: الصوت. (۷). فلا أقل من ان تكون فيهم فرقه ناجيه بخلاف سائر الامم حيث
اجتمعوا على ضلاله. (۸). ولا يساخ أى ولا ينخسف. وفى المصدر: ولا يساخ ببيضتهم، فمعناه: يبقى عزهم وسلطنتهم إلى يوم القيامة،
ويحتمل أنه مصحف: ولا يستباح ببيضتهم، قال الجزرى فى النهايه: فيه لا تسلط عليهم عدوا فيستبيح بيضتهم أى مجتمعهم وموضع
سلطانهم ومستقر دعوتهم، وبيضة الدار: وسطها ومعظمها، أراد عدوا يستأصلهم ويهلكهم جميعا، قيل: أراد إذا هلك أصل البيضة كان
هلاك كل ما فيها من طعم أو فرخ، وإذا لم يهلك أصل البيضة ربما سلم بعض فراخها، قيل: أراد بالبيضة الخوذه، فكانه شبه مكان
اجتماعهم والتامهم ببيضة الحديد. (۹). أى يشيهم به ثواب الشهاده والطاعون: الوباء وكل مرض عام. (۱۰). فى المصدر: جعل لمن
صلى منهم على نبيهم صلاه واحده عشر حسنات. ورد الله سبحانه عليه مثل صلاته على النبى صلى الله عليه واله. ومنها أنه جعلهم
أزواجا ثلاثه امما، فمنهم ظالم لنفسه، ومنهم مقتصد، ومنهم سابق بالخيرات، والسابق بالخيرات يدخل الجنة بغير حساب، والمقتصد
يحاسب. (۱) حسابا سيرا، والظالم لنفسه مغفور له إنشاء الله. ومنها أن الله عزوجل جعل توبتهم الندم والاستغفار والترک للاصرار،
وكانت بنو إسرائيل توبتهم قتل النفس (۲). ومنها قول الله عزوجل لنبيه صلى الله عليه واله: امتك هذه مرحومه، عذابها (۳) فى الدنيا
الزلزله والفقر. ومنها أن الله عزوجل يكتب للمريض الكبير (۴) من الحسنات على حسب ما كان يعمل فى شبابه وصحته من أعمال

الخير، يقول الله سبحانه للملائكة: استكتبوا (۵) لعبدى مثل حسناته قبل ذلك ما دام فى وثاقى (۶). ومنها أن الله عزوجل ألزم أمه محمد صلى الله عليه واله كلمه التقوى، وجعل بدؤ الشفاعه لهم فى الآخرة. ومنها أن النبى صلى الله عليه واله رأى فى السماء ليلة عرج به إليها ملائكة قياما وركوعا منذ خلقوا، فقال: يا جبرئيل هذه هى العبادة، فقال جبرئيل: صدقت يا محمد، فاسأل ربك أن يعطى امتك القنوت والركوع والسجود فى صلاتهم، فأعطاهم الله تعالى ذلك، فأمه محمد صلى الله عليه واله يقتدون بالملائكة الذين (۷) فى السماء، قال (۸) النبى صلى الله عليه واله: إن اليهود (۱). يحاسب نفسه خ ل. (۲). فى المصدر: وكانت توبه بنى إسرائيل قتل أنفسهم. أقول: كانت توبتهم ذلك فى بعض الذنوب كعبادة العجل. (۳). فى المصدر: عذابهم. (۴). والكبير خ ل. (۵). اكتبوا خ ل صح. وفى المصدر: يقول الله سبحانه لملائكته: اكتبوا. (۶). الوثاق: ما يشد به من قيد وحبل ونحوهما. والمريض كأنه شد بالوثاق، لممنوعيته عن مزاوله ما يفعله الصحيح. (۷). فى المصدر: الذين هم فى السماء. (۸). وقال خ يحسدونكم على صلاتكم وركوعكم وسجودكم (۱). بيان: الأزراء: التحقير والتهاون والعيب. قوله عليه السلام: والنيون من قبله، أى كان نيون من قبل نوح فلم يذكرهم بعد نوح، بل ذكر بعده من جاء بعده، وبدأ بنينا قبل من تقدمه، ويحتمل إرجاع الضمير فى قبله إلى النبى صلى الله عليه واله، أى النيون الذين ذكر الله. أنهم بعد نوح كانوا قبله صلى الله عليه واله، وقد بدأ الله به قبل نوح وقبلهم فى الآية الاولى، ولعله أظهر (۲)، ويؤيده أن كلمه من ليست فى بعض النسخ. والشامه: الخال. قوله: ولقد القيت أنت معه، على بناء المجهول. فى الذروه الاولى، لعله من ذرو الريح، وذرو الحب أى نثره، أى ألقيتك معه حين أخرجت ذرية آدم من صلبه، ونثرتهم، وأخذت عليهم الميثاق، ولا يبعد أن يكون فى الاصل والتقيت معه فى الذر الاولى، أى لقيته فى عالم الذر السابق حين أخذت ميثاقه منك ومن سائر النبيين. قوله: على كل نجد، أى مكان مرتفع. ۳۴ - فر: محمد بن أحمد معنعنا عن أبى جعفر عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام: إن النبى صلى الله عليه واله اتى علم النبيين، وعلم الوصيين، وعلم ما هو كائن إلى أن تقوم الساعة، ثم تلا هذه الآية يقول الله لنبىه صلى الله عليه واله: هذا ذكر (۳) من معى وذكر من قبلى (۴). ۳۵ - ختص: جماعة من أصحابنا، عن محمد بن جعفر المؤدب، عن عدة من أصحابنا (۵) عن ابن أبى الخطاب، عن ابن أسباط، عن الحسن بن زياد، عن صفوان الجمال، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: قال لى: يا صفوان هل تدري كم بعث الله من نبى؟ قال: قلت: ما أدرى. قال: بعث الله مائة ألف نبى وأربعة وأربعين ألف نبى (۶)، ومثلهم أوصياء بصدق (۱). إرشاد القلوب ۲: ۲۱۷ - ۲۲۶. (۲). والمعنى أن تعالى ذكره مع النبيين فبدأ به والنيون قبله صلى الله عليه وآله. (۳). الانبياء: ۲۴. (۴). تفسير فرات: ۹۶. (۵). تقدم الحديث فى باب معنى النبوة من كتاب قصص الانبياء ۱۱: ۵۹ وفيه: عن بعض أصحابه. (۶). تقدمت فى باب معنى النبوة روايات فيها أن عدتهم مائة ألف وأربعة وعشرون ألف نبى وفيها غير ذلك. راجع الحديث، وأداء الامانه، والزهد فى الدنيا، وما بعث الله نبيا خيرا من محمد صلى الله عليه واله، ولا وصيا خيرا من وصيه (۱). ۳۶ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن صالح بن سهل، عن أبى عبدالله عليه السلام إن بعض قريش قال لرسول الله صلى الله عليه واله: بأى شى سبقت الانبياء، وأنت بعثت آخرهم وخاتمهم؟ قال: إني كنت أول من آمن بربى، وأول من أجاب حيث أخذ الله ميثاق النبيين وأشهدهم على أنفسهم ألت بربكم (۲) فكانت أنا أول نبى قال (۳): بلى، فسبقتهم بالاقرار بالله عزوجل (۴). ۳۷ - كا: محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن على بن إسماعيل، عن محمد بن إسماعيل، عن سعدان بن مسلم، عن صالح بن سهل، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: سئل رسول الله صلى الله عليه واله بأى شى سبقت ولد آدم؟ قال: إننى أول من أقر بربى، إن الله أخذ ميثاق النبيين وأشهدهم على أنفسهم ألت بربكم قالوا: بلى (۵) فكانت أول من أجاب (۶). ۳۸ - كا: عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة قال: قلت لابى عبدالله عليه السلام: قول الله عزوجل: فاصبر كما صبر اولو العزم من الرسل (۷) فقال: نوح وإبراهيم وموسى وعيسى عليهم السلام ومحمد صلى الله عليه واله، قلت: كيف صاروا اولوا العزم (۸)؟ قال: لان نوحا بعث بكتاب وشريعته، وكل من جاء بعد نوح أخذ بكتاب نوح وشريعته ومنهاجه حتى جاء إبراهيم عليه السلام بالصحف وبعزيمة ترك كتاب (۱). الاختصاص: مخطوط. (۲). الاعراف: ۱۷۲. (۳). أول من قال خ ل. (۴). اصول الكافى ۲:

۱۰. (۵). الاعراف: ۱۷۲.

(۶). اصول الكافي ۲: ۱۲. (۷). الاحقاف: ۳۵. (۸). هكذا في نسخة المصنف، وفي الطبعة الحروفية والمصدر، اولى العزم وهو الصحيح. نوح عليه السلام لا كفرا به، فكل نبي جاء بعد إبراهيم عليه السلام أخذ بشريعة إبراهيم عليه السلام ومنهجه وبالصحف حتى جاء موسى عليه السلام بالتوراة وشريعته ومنهجه وبعزيمة ترك الصحف، فكل نبي جاء بعد موسى عليه السلام أخذ بالتوراة وشريعته ومنهجه، حتى جاء المسيح عليه السلام بالانجيل وبعزيمة ترك شريعة (۱) موسى عليه السلام ومنهجه، فكل نبي جاء بعد المسيح عليه السلام أخذ بشريعته ومنهجه حتى جاء محمد صلى الله عليه واله فجاء بالقرآن وبشريعته ومنهجه، فحلاله حلال إلى يوم القيامة وحرامه حرام إلى يوم القيامة (۲). ۳۹ - ن: بالاسانيد الثلاثة (۳) عن الرضا، عن آباءه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله إن موسى عليه السلام سأل ربه عزوجل فقال: يا رب اجعلني من امة محمد صلى الله عليه واله فأوحى الله تعالى إليه يا موسى إنك لا تصل إلى ذلك (۴). صح: عنه عليه السلام مثله (۵). ۴۰ - ل: في وصية النبي صلى الله عليه واله (۶) لعلى عليه السلام يا على إن الله عزوجل أشرف على الدنيا فاختراني منها على رجال العالمين، ثم اطع الثانية فاخترك على رجال العالمين بعدى، ثم اطع الثالثة فاختر الائمة من ولدك على رجال العالمين بعدك، ثم اطع الرابعة فاختر فاطمة على نساء العالمين (۷). ۴۱ - فر: عن سليمان الديلمي (۸) عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى: اولئك (۱). لعل المراد بعض ما كان في شريعة موسى عليه السلام، ونسخ في شريعة عيسى عليه السلام، والا فعيسى عليه كان يتبع شريعة موسى في الفروع (۲). اصول الكافي ۲: ۱۷. (۳). ذكر المصنف الاسانيد الثلاث بتفصيلها في الفصل الرابع من المقدمة. راجع ج ۱: ۵۱. (۴). عيون أخبار الرضا: ۲۰۰. (۵). صحيفة الرضا: ۲۹. (۶). اخرج المصنف إسناد الوصية في الفصل الرابع من المقدمة راجع ج ۱: ۵۲. الخصال ۱: ۹۶ و ۹۷. (۸). في المصدر: فرات قال: حدثنا محمد بن القاسم بن عبيد معننا عن سليمان الديلمي قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام إذ دخل عليه أبو بصير وقد أخذه النفس، فلما أن أخذ مجلسه قال أبو عبدالله عليه السلام: يا أبا محمد ما هذا النفس العالی؟ قال: جعلت فداك يا بن رسول الله: كبرت سني، ودق عظمي، واقترب اجلي، ولست أدري ما أرد عليه من أمر آخرتي، فقال أبو عبدالله عليه السلام: يا أبا محمد وانك لتقول: هذا؟ فقال: وكيف لا أقول: هذا؟ فذكر كلاما، ثم قال: يا أبا محمد لقد ذكرهم الله في كتابه المبين بقوله: اولئك اه. وفي ذيله: فسموا بالصلاح كما سماكم الله يا ابا محمد. مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين (۱) فرسول الله في الآية النبيين (۲)، ونحن في هذا الموضع الصديقين والشهداء، وأنتم الصالحون. الخبر (۳). ۴۲ - يد، مع: إبراهيم بن هارون الهيتي (۴)، عن محمد بن أحمد بن أبي الثلج، عن الحسين بن أيوب، عن محمد بن غالب، عن علي بن الحسين، عن الحسن بن أيوب، عن الحسين بن سليمان، عن محمد بن مروان الذهلي، عن الفضيل بن يسار قال: قلت لابي عبدالله الصادق عليه السلام: الله نور السماوات والارض (۵) قال: كذلك الله عزوجل، قال: قلت: مثل نوره قال لي: محمد صلى الله عليه واله، قلت: كمشكاة قال: صدر محمد صلى الله عليه واله، قلت: فيها مصباح قال: فيه نور العلم، يعني النبوة، قلت: المصباح في زجاجة قال: علم رسول الله صلى الله عليه واله صدر إلى قلب على عليه السلام، قلت: كأنها قال: لاي شيء تقرأ كأنها قلت: وكيف (۶) جعلت فداك؟ قال: كأنه (۷) كوكب دري قلت: توقد (۸) من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية قال: ذاك أمير المؤمنين على بن أبي طالب (۱). النساء: ۶۹. (۲). أي من النبيين. وكذا فيما بعده (۳). تفسير فرات: ۳۶. (۴). الهيتي منسوب إلى هيت بالكسر: بلدة على الفرات من نواحي بغداد فوق الانبار. وبلدة من قرى حوران من ناحية اللوى من اعمال دمشق. فما في المصدر: (الهيتي) مصحف. (۵). النور: ۳۵. (۶). في معاني الاخبار: وكيف أقرأ. (۷). قراءة (كأنها) متواتر أجمعت الامة عليها، فلا يعارضها ذلك، لانه خبر واحد معارض بمثله حيث وردت في روايات اخرى قراءة (كأنها) مع أن الحديث في نفسه أيضا ضعيف. (۸). في التوحيد المطبوع: (يوقد) وفي نسخة مخطوطة والمعاني: (توقد) وهما قراءة. عليه السلام لا يهودى ولا نصرانى، قلت: يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار قال: يكاد العلم يخرج من فم العالم من آل محمد من قبل أن ينطق به، قلت: نور على نور قال: الامام على أثر الامام (۱). ۴۳ - فس: أبي، عن عبدالله بن جندب، عن الرضا عليه السلام،

أنه كتب إليه: مثلنا في كتاب الله كمثل المشكاة والمشكاة في القنديل، فنحن المشكاة فيها مصباح المصباح محمد رسول الله صلى الله عليه واله المصباح في زجاجة من عنصره الطاهرة، إلى قوله تعالى: لا شرقية ولا غربية لا دعية ولا منكرة، يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسه نار القرآن نور على نور إمام بعد إمام يهدي الله لنوره من يشاء الآية، فالنور على يهدي الله لولايتنا من أحب، حق (۲) على الله أن يبعث ولينا مشرقا وجهه، نيرا برهانه (۳)، ظاهرة عند الله حجته. الخبر (۴). ۴۴ - ختص، ير: محمد بن الحسين، عن ابن سنان، عن عمار بن مروان، عن المنخل، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قوله تبارك وتعالى: الله نور السماوات والارض مثل نوره فهو محمد صلى الله عليه واله فيها مصباح وهو العلم المصباح في زجاجة فزعم أن الزجاجة أمير المؤمنين عليه السلام، وعلم نبي الله عنده (۵). ۴۵ - كشف: من دلائل الحميري عن محمد الرقاشي (۶) قال: كتبت إلى أبي محمد عليه السلام أسأله عن المشكاة، فرجع الجواب: المشكاة قلب محمد صلى الله عليه واله (۷). أقول: سيأتي سائر الاخبار في ذلك مع شرحها في كتاب الامامة، وقد مر بعضها في كتاب التوحيد. (۱). معاني الاخبار: ۹، التوحيد: ۱۴۸، وفيه: في أثر الامام. (۲). وحق خ ل. (۳). في المصدر: منيرا برهانه. (۴). تفسير القمي: ۴۵۷ و ۴۵۸. والحديث فيه طويل، ذكر المصنف بعضه. (۵). الاختصاص: مخطوط، بصائر الدرجات: ۴۸ و ۸۵. (۶). في المصدر: محمد بن درياب المرقاشي. (۷). كشف الغمّة: ۳۰۷. في الحديث تقطيع. ۴۶ - كنز: ياسناده عن عبدالله بن سليمان قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام: قوله تعالى: قد جاءكم برهان من ربكم وأنزلنا إليكم نورا مبينا (۱) قال: البرهان رسول الله صلى الله عليه واله والنور المبين على بن أبي طالب عليه السلام (۲). ۴۷ - كا: العدة، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن يحيى الخثعمي، عن هشام، عن ابن أبي يعفور قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: سادة النبيين والمرسلين خمسة، وهم اولوا العزم من الرسل، وعليهم دارت الرحى: نوح، وإبراهيم، وموسى، وعيسى، ومحمد صلى الله عليه واله عليهم (۳) وعلى جميع الانبياء (۴). ۴۸ - كا: الحسين بن محمد، عن المعلى، عن الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن ابن اذينة، عن بريد قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزوجل: وكذلك جعلناكم أمة وسطا لتكونوا شهداء على الناس (۵) فقال: نحن الامّة الوسطى، ونحن شهداء لله على خلقه، وحجبه في أرضه، قلت: قول الله عزوجل: ملء أبيكم إبراهيم قال: إيانا عنى خاصة هو سماكم المسلمين من قبل في الكتب التي مضت وفي هذا القرآن ليكون الرسول عليكم شهيدا (۶) فرسول الله صلى الله عليه واله الشهيد علينا بما بلغنا عن الله عزوجل، ونحن الشهداء على الناس (۷)، فمن صدق صدقناه يوم القيامة، ومن كذب كذبناه (۸). ۴۹ - وبهذا الاسناد عن الوشاء، عن أحمد بن عمر الحلال قال: سألت أبا الحسن (۱). النساء: ۱۷۴. (۲). كنز الفوائد: ۷۱. (۳). في المصدر: صلى الله عليه وآله وعلى جميع الانبياء. (۴). اصول الكافي ۱: ۱۷۵. (۵). البقرة: ۱۴۳. (۶). في المصحف الشريف: شهيدا عليكم راجع سورة الحج: ۷۸. (۷). تفسير لما بعد الآية: وتكونوا شهداء على الناس. (۸). اصول الكافي ۱: ۱۹۰. وفيه: كذبناه يوم القيامة. عليه السلام عن قول الله عزوجل: أفمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه (۱) فقال: أمير المؤمنين عليه السلام الشاهد على رسول الله صلى الله عليه واله، ورسول الله صلى الله عليه واله على بينة من ربه (۲). ۵۰ - كا: على، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن اذينة، عن بريد، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزوجل: إنما أنت منذر ولكل قوم هاد (۳) فقال: رسول الله صلى الله عليه واله المنذر، ولكل زان منا هاد يهديهم إلى ما جاء به نبي الله صلى الله عليه واله، ثم الهداة من بعده على، ثم الاوصياء واحد بعد واحد (۴). ۵۱ - كا: أحمد بن مهرا، عن محمد بن علي، ومحمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد جميعا، عن محمد بن سنان، عن المفضل، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ما جاء به على عليه السلام آخذ به، وما نهى عنه أنه انتهى عنه، جرى له من الفضل ما جرى لمحمد صلى الله عليه واله، ولمحمد صلى الله عليه وآله الفضل على جميع من خلق الله. الخبر (۵). كا: الحسين بن محمد، عن المعلى، عن محمد بن جمهور، عن ابن سنان مثله (۶). ۵۲ - كا: علي بن محمد، ومحمد بن الحسن، عن سهل، عن محمد بن الوليد شباب الصيرفي، عن سعيد الاعرج، عن أبي عبدالله عليه السلام مثله (۷). ۵۳ - كا: محمد بن يحيى، وأحمد بن محمد، عن محمد بن الحسين، عن علي بن حسان، عن أبي عبدالله الرياحي، عن أبي الصامت الحلواني، عن أبي جعفر عليه السلام قال: فضل (۸) أمير المؤمنين عليه السلام ما جاء به آخذ به، وما نهى عنه أنه انتهى عنه، جرى له من الطاعة بعد (۱). هود: ۱۷. (۲). اصول الكافي:

۱۹۰. (۳). الرعد: ۷. (۴). اصول الكافي: ۱۹۱. (۵). اصول الكافي ۱: ۱۹۶. وفيه مثل ما جرى. (۶). اصول الكافي ۱: ۱۹۷. (۷). اصول الكافي ۱: ۱۹۷، والحديث طويل، وفيه: يؤخذ به، وما نهى عنه ينتهى عنه. (۸). فضل على بناء للمفعول من التفعيل، ويحتمل المصدر. رسول الله صلى الله عليه واله ما لرسول الله صلى الله عليه واله والفضل لمحمد صلى الله عليه واله، المتقدم بين يديه كالمقدم بين يدي الله ورسوله، والمتفضل عليه كالمفضل على رسول الله صلى الله عليه واله، والراد عليه في صغيرة أو كبيرة على حد الشرك بالله، فإن رسول الله صلى الله عليه واله باب الله الذي لا يؤتى إلا منه، وسبيله الذي من سلكه وصل إلى الله عزوجل، وكذلك كان أمير المؤمنين عليه السلام من بعده، الخبر (۱). ۵۴ - كا: الحسين بن محمد، عن المعلى، عن أبي داود المسترق، عن داود الجصاص قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: وعلامات وبالنجم هم يهتدون (۲) قال: النجم رسول الله صلى الله عليه واله، والعلامات هم الائمة (۳). ۵۵ - كا: الحسين بن محمد، عن المعلى، عن الوشاء، عن عبد الله بن عجلان، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزوجل: فاستلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون (۴) قال: رسول الله صلى الله عليه واله الذكر، أنا والائمة عليهم السلام أهل الذكر، وقوله عزوجل: وإنه لذكر لك ولقومك وسوف تسألون (۵) قال أبو جعفر عليه السلام: نحن قومه، ونحن المسؤولون (۶). ۵۶ - كا: الحسين بن محمد، عن المعلى، عن ابن اورمه، عن علي بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزوجل: ألم تر إلى الذين بدلوا نعمة الله كفرا (۷) الآية، قال: عنى بها قريشا قاطبة: الذين عادوا رسول الله صلى الله عليه وآله، ونصبوا له الحرب، ووجدوا وصية وصيه (۸). (۱). اصول الكافي ۱: ۱۹۷ و ۱۹۸. (۲). النحل: ۱۶. (۳). اصول الكافي ۱: ۲۰۶. (۴). النحل: ۴۳. (۵). الزخرف: ۴۴. (۶). اصول الكافي ۱: ۲۱۰. (۷). ابراهيم: ۲۸. (۸). اصول الكافي ۱: ۲۱۷. ۵۷ - كا: العدة، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن عبد الله بن بحر، عن ابن مسكان، عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله، عن محمد بن مسلم قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: الائمة بمنزلة رسول الله صلى الله عليه واله (۱)، إلا أنهم ليسوا بأنبياء، ولا يحل لهم من النساء ما يحل للنبي صلى الله عليه واله، فهم بمنزلة (۲) رسول الله صلى الله عليه واله (۳). بيان: ظاهر اشتراك سائر الخصائص بينه صلى الله عليه واله وبينهم عليهم السلام، وهو خلاف المشهور، ويحتمل أن يكون ذكر النساء على سبيل المثال، والمراد جميع الخصائص. ۵۸ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن أبي زاهر، عن الخشاب، عن علي بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال (۴): الذين آمنوا واتبعتهم ذريتهم بإيمان ألحقنا بهم ذريتهم وما ألتناهم من عملهم من شيء (۵) قال: الذين آمنوا النبي صلى الله عليه واله وأمير المؤمنين عليه السلام، وذريته الائمة والأوصياء صلوات الله عليهم، ألحقنا بهم ولم ننقص ذريتهم الحجة التي جاء بها محمد صلى الله عليه واله في علي صلوات الله عليه، وحجتهم واحدة، وطاعتهم واحدة (۶). ۵۹ - كا: أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن علي بن إسماعيل: عن صفوان، عن ابن مسكان، عن الحارث بن المغيرة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول: قال رسول الله صلى الله عليه واله: نحن في الأمر والفهم والحلال والحرام نجري مجرى واحد، فأما رسول الله صلى الله عليه واله وعلى عليه السلام فلهما فضلها (۷). ۶۰ - مع: أبي، عن سعد، عن الاصبهاني، عن المنقري، عن حفص، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: جاء إبليس إلى موسى بن عمران عليه السلام وهو يناجي ربه، فقال له: (۱). في وجوب الطاعة وحرمة العصيان. (۲). في المصدر: فأما ما خلا ذلك فهم فيه بمنزلة رسول الله صلى الله عليه وآله. (۳). اصول الكافي ۱: ۲۷۰. (۴). في نسخة من المصدر: قال الله تعالى. (۵). الطور: ۲۱. (۶). اصول الكافي ۱: ۲۷۵. (۷). اصول الكافي ۱: ۲۷۵. ملك من الملائكة: ما ترجو منه وهو على هذه الحال يناجي ربه؟ فقال: أرجو منه ما رجوت من أبيه آدم وهو في الجنة، وكان فيما ناجاه أن قال له: يا موسى لا أقبل الصلاة إلا لمن تواضع لعظمتي، وألزم قلبه خوفاً، وقطع نهاره بذكرى، ولم يبت مصراً على الخطيئة، وعرق حق أوليائي وأحبائي، فقال: يا رب تعنى بأحبائك وأوليائك إبراهيم وإسحاق ويعقوب؟ فقال: هم كذلك يا موسى، إلا أنى أردت من من أجله خلقت آدم وحواء، ومن من أجله خلقت الجنة والنار، فقال موسى: ومن هو يا رب؟ قال: محمد، أحمد، شققت اسمه من اسمي، لاني أنا المحمود، فقال موسى: يا رب اجعلني من امته، قال: أنت يا موسى من امته إذا عرفته، وعرفت منزلته، ومنزلته أهل بيته، إن مثله ومثل أهل بيته ومن خلقت كمثل الفردوس في الجنان، لا

يبس ورقها، ولا- يتغير طعمها، فمن عرفهم وعرف حقهم جعلت له عند الجهل حلما، وعند الظلمة نورا، واجيبه قبل أن يدعو (۱)، واعطيه قبل أن يسألني. والحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة (۲). ۶۱ - فر: عن عبيد بن كثير، عن محمد بن الجعيد، عن يحيى بن معلى (۳)، عن إسرائيل، عن جابر الجعفي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله لما اسرى بي إلى السماء قال لي العزيز (۴) الجبار: يا محمد إنى اطلعت إلى الارض اطلاعة فاخترتك منها، واشتقت لك اسما من أسمائي، لا اذكر في مكان إلا- ذكرت معي، فأنا محمود (۵) وأنت محمد، ثم اطلعت الثانية اطلاعة فاخترت منها عليا، واشتقت له اسما من أسمائي فأنا الاعلى وهو على، يا محمد خلقتك وخلقت عليا وفاطمة والحسن والحسين أشباح نور (۱). في المصدر: قبل أن يدعوني (۲). معاني الاخبار: ۲۰. (۳). في المصدر: يحيى بن يعلى، ولعله يحيى بن يعلى الاسلمى الكوفى المترجم فى التقريب: ۵۵۶، وفيه أنه شيعى (۴). فى المصدر: قال لى العزيز: آمن الرسول بما انزل اليه من ربه قلت: والمؤمنون قال: صدقت يا محمد، من خلفت لامتك من بعدك؟ قلت: خيرها لاهلها، قال: على بن أبى طالب؟ قلت: نعم: يا رب، قال: يا محمد انى اطلعت (۵). فى المصدر: فأنا محمود. من نورى، وعرضت ولايتكم على السماوات (۱) وعلى الارضين ومن فيهن، فمن قبل ولايتكم كان عندى من الاظفرين، ومن جحدها كان عندى من الكفار (۲)، يا محمد لو أن عبدا عبدنى حتى ينقطع أو يصير كالشن البالى (۳) ثم أتانى جاحدا لولايتكم ما غفرت له حتى يقر بولايتكم. الخبر (۴). ۶۲ - ن: ابن عبدوس، عن ابن قتيبة، عن حمدان بن سليمان، عن الهروى، عن الرضا عليه السلام فى خبر طويل: قال: إن آدم عليه السلام، لما أكرمه الله تعالى بإسجاد ملائكته و بإدخال الجنة (۵) قال فى نفسه: هل خلق الله بشرا أفضل منى؟ فعلم الله عزوجل ما وقع فى نفسه، فناده ارفع رأسك يا آدم فانظر إلى ساق عرشى، فرفع آدم عليه السلام رأسه فنظر إلى ساق العرش، فوجد عليه مكتوبا: لا- إله إلا الله، محمد رسول الله، على بن أبى طالب أمير المؤمنين، وزوجته فاطمة سيدة نساء العالمين، والحسن والحسين سيد شباب أهل الجنة، فقال آدم عليه السلام: يا رب من هؤلاء؟ فقال عزوجل: هؤلاء من ذريتك، وهم خير منك ومن جميع خلقى، ولو لا- هم ما خلقتك ولا- خلقت الجنة والنار، ولا السماء والارض، فإياك أن تنظر إليهم بعين الحسد فاخرجك عن جوارى، فنظر إليهم بعين الحسد (۶) وتمنى منزلتهم فتلسط عليه الشيطان حتى أكل من الشجرة التى نهى عنها، وتسلط على حواء لنظرها إلى فاطمة عليها السلام بعين الحسد حتى أكلت من الشجرة كما أكل آدم، فأخرجهما الله عزوجل عن جنته، وأهبطهما عن جواره إلى الارض (۷). (۱). فى المصدر: على السماء وأهلها (۲). فى المصدر: من الكافرين (۳). أى كالقربة الخلق (۴). تفسير فرات: ۵. (۵). فى المصدر: بإسجاد ملائكته له و بإدخاله الجنة (۶). قال المصنف: المراد بالحسد الغبطة التى لم تكن تنبغى له عليه السلام، ويؤيده قوله عليه السلام: وتمنى منزلتهم (۷). عيون أخبار الرضا: ۱۷۰. وأخرجه بتمامه عنه وعن المعانى فى باب ارتكاب ترك الاولى ومعناه راجع ۱۱: ۱۶۴ و ۱۶۵. أقول: سيأتى أخبار كثيرة فى فضله صلى الله عليه واله فى كتاب الامامة، وأبواب فضائل أصحاب الكساء، وفضائل أمير المؤمنين عليه السلام. ۶۳ - ب: ابن عيسى، عن البرزطى، عن الرضا عليه السلام أنه عليه السلام كتب إليه: قال أبو جعفر عليه السلام: لا يستكمل عبد الايمان حتى يعرف أنه يجرى لآخرهم ما يجرى لاولهم فى الحجة والطاعة والحلال والحرام سواء (۱)، ولمحمد صلى الله عليه واله وأمير المؤمنين فصلهما (۲). ۶۴ - ن: فيما بين الرضا عليه السلام (۳) عند المأمون من فضل العترة الطاهرة قال: الذكر رسول الله صلى الله عليه واله، ونحن أهله، وذلك بين فى كتاب الله حيث يقول: الذين آمنوا قد أنزل الله إليكم ذكرا - رسولا- يتلو عليكم آيات الله مبينات (۴) فالذكر رسول الله صلى الله عليه واله ونحن أهله (۵). ۶۵ - مع: الطالقانى، عن الجلودى، عن عبد الله بن محمد، عن العباسى، عن محمد ابن هلال، عن نائل بن نجيح، عن عمرو بن شمر، عن جابر قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزوجل: كشجرة طيبة أصلها ثابت وفرعها فى السماء - تؤتى اكلها كل حين بإذن ربها (۶) قال أما الشجرة فرسول الله صلى الله عليه واله، وفرعها على عليه السلام، وغصن الشجرة فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه واله، وثمرها أولادها عليهم السلام، وورقها شيعتنا، ثم قال عليه السلام: إن المؤمن من شيعتنا ليموت فيسقط من الشجرة ورقة، وإن المولود من شيعتنا ليولد فتورق الشجرة ورقة (۷). أقول: سيأتى مثله بأسانيد فى كتاب الامامة (۱). المصدر خال عن كلمة: سواء (۲). قرب الاسناد: ۱۵۳. وفيه: ولاير المؤمنين

عليه السلام. (۳). ذكره الصدوق باسناده عن علي بن الحسين بن شاذويه المؤدب وجعفر بن محمد بن مسرور رضى الله عنهما قالوا: حدثنا محمد بن عبدالله بن جعفر الحميرى، عن أبيه، عن الريان بن الصلت. (۴). الطلاق: ۱۰ و ۱۱. (۵). عيون أخبار الرضا: ۱۳۲. (۶). أبراهيم: ۲۴ و ۲۵. (۷). معانى الاخبار: ۱۱۳. ۶۶ - ك: الهمدانى، عن علي، عن أبيه، عن علي بن معبد، عن الحسين بن خالد، عن أبي الحسن (۱) موسى عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله أنا سيد من خلق الله، وأنا خير من جبرئيل وإسرافيل، وحمله العرش، وجميع الملائكة المقربين (۲)، وأنبياء الله المرسلين، وأنا صاحب الشفاعة والحوض الشريف، وأنا وعلى أبو هذه الامه، من عرفنا فقد عرف الله، ومن أنكرنا فقد أنكر الله عزوجل، ومن على سبنا امتى، وسيدا شباب أهل الجنة الحسن والحسين، ومن ولد الحسين أئمة تسعة، طاعتهم طاعتى، ومعصيتهم معصيتى، تاسعهم قائمهم ومهديهم (۳). ۶۷ - شف: من كتاب الامامة عن بيدار بن (۴) عاصم، عن حدثه، عن عبدالله ابن سنان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لما خلق الله العرش خلق ملكين فاكتنفاه فقال: اشهدا أن لا إله إلا أنا، فشهدا، ثم قال: اشهدا أن محمدا رسول الله فشهدا، ثم قال: اشهدا أن عليا أمير المؤمنين فشهدا (۵). ۶۸ - ارشاد القلوب: عن أبي ذر الغفارى رضى الله عنه قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: افتخر إسرافيل على جبرائيل فقال: أنا خير منك، قال: ولم أنت خير منى؟ قال: لاني صاحب الثمانية حمله العرش، وأنا صاحب النفخة فى الصور، وأنا أقرب الملائكة إلى الله تعالى، قال جبرائيل عليه السلام: أنا خير منك، فقال: بما أنت خير منى؟ قال: لانى أمين الله على وحيه، وأنا رسوله إلى الانبياء والمرسلين، وأنا صاحب الخسوف والقذوف (۶)، وما أهلك الله امه من الامم إلا على يدى، فاخصما إلى الله تعالى فأوحى إليهما: اسكتا (۷)، فوعزتى وجلالى لقد خلقت من هو خير منكما، قالوا: يا رب (۱). فى المصدر: على بن موسى. (۲). فى المصدر: من جبرئيل وميكائيل واسرافيل وحمله العرش، وجميع ملائكة الله المقربين.

(۳). كمال الدين: ۱۵۱ و ۱۵۲. (۴). هكذا فى الكتاب، وفى المصدر: بندار بتقديم النون على الباء، والظاهر أنهما مصحفان عن بندار بتقديم الباء. (۵). كشف اليقين: ۵۵. (۶). فى المصدر: صاحب الكسوف والخسوف. (۷). فى المصدر: فأوحى الله إليهما أن اسكتا. أو تخلق خيرا منا (۱) ونحن خلقنا من نور؟ قال الله تعالى: نعم، وأوحى (۲) إلى حجب القدرة: انكشفى (۳)، فانكشف فإذا على ساق العرش الايمن مكتوب: لا إله إلا الله، محمد (۴) وعلى وفاطمة والحسن والحسين خير خلق الله (۵) فقال جبرائيل: يا رب فإني أسألك بحقهم عليك إلا جعلتني خادهم، قال الله تعالى: قد جعلت، فجبرائيل من أهل البيت وإنه لخادنا (۶). ۶۹ - فس: الحسين بن محمد، عن المعلى، عن بسطام بن مرة عن إسحاق بن حسان، عن الهيثم بن واقد، عن علي بن الحسين العبدى، عن سعد الاسكاف، عن الاصبغ أنه سأل أمير المؤمنين عليه السلام عن قول الله عزوجل: سبح اسم ربك الاعلى (۷) فقال: مكتوب على قائمة العرش قبل أن يخلق الله السماوات والارضين بألفى عام (۸): لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأن محمدا عبده ورسوله، فاشهدوا بهما، وأن عليا عليه السلام وصى محمد صلى الله عليه واله (۹). ۷۰ - شف: من كتاب الامامة عن هشام بن سالم، عن الحارث بن المغيرة النضرى (۱۰) قال: حول العرش كتاب جليل مسطور: إنى أنا الله لا إله إلا أنا، محمد رسول الله، على أمير المؤمنين (۱۱). ۷۱ - صح: عن الرضا، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: إنا أهل بيت (۱). فى المصدر: أو تخلق من هو خير منا ونحن خلقنا من نور الله. (۲). فى المصدر: وأوما. (۳). فى المصدر: أن انكشفى. (۴). فى المصدر: محمد رسول الله. (۵). فى المصدر: أحباؤ الله. (۶). إرشاد القلوب ۲: ۲۱۴. (۷). الاعلى: ۱. (۸). فى المصدر: والارض بألف سنة. (۹). تفسير القمى: ۷۲۱ و ۷۲۲. (۱۰). الصحيح النضرى بالمهملة، صرح به النجاشى وقال: إنه من بنى نصر بن معاوية. (۱۱). كشف اليقين: ۵۵. لا تحل لنا الصدقة وامرنا باسباغ الوضوء، وأن لا تنزى حمارا على (۱) عتيقه، ولا نمسح على خف (۲). ۷۲ - جع، لى: ما جيلويه، عن عمه، عن أحمد بن هلال، عن الفضل بن دكين، عن معمر بن راشد قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: أتى يهودى النبى صلى الله عليه واله فقام بين يديه يحد النظر (۳) إليه، فقال: يا يهودى حاجتك؟ (۴) قال: أنت أفضل أم موسى بن عمران النبى الذى كلمه الله، وأنزل عليه التوراة والعصا، وخلق له البحر، وأظله بالغمام؟ فقال له النبى صلى الله عليه واله: إنه يكره للعبد أن يزكى نفسه، ولكنى أقول: إن آدم عليه السلام لما أصاب الخطيئة كانت

توبته أن قال: اللهم إني أسألك بحق محمد وآل محمد لما غفرت لي فغفرها الله له، وإن نوحا لما ركب في السفينة (٥) وخاف الغرق قال: اللهم إني أسألك بحق محمد وآل محمد لما أنجيتني من الغرق فنجاه الله عنه، وإن إبراهيم عليه السلام لما ألقى في النار قال: اللهم إني أسألك بحق محمد وآل محمد لما أنجيتني منها فجعلها الله عليه بردا و سلاما، وإن موسى عليه السلام لما ألقى عصاه وأوجس في نفسه خيفة قال: اللهم إني أسألك بحق محمد وآل محمد لما أمنتني فقال الله جل جلاله: لا تخف إنك أنت الأعلى (٦) يا يهودى إن موسى لو أدركنى ثم لم يؤمن بى وبنبوتى ما نفعه إيمانه شيئا، ولا نفعته النبوة، يا يهودى ومن ذريتى المهدي إذا خرج نزل عيسى بن مريم لنصرته وقدمه وصلى خلفه (٧). ج: عن معمر مثله (٨). (١). أنزاه: جعله ينزوا، أى وقع عليه ووطئه. والعتيق مؤنث العتيق: الفرس الرائع. (٢). صحيفة الرضا: ٥. (٣). أحد إليه النظر: بالغ في النظر إليه. (٤). فى جامع الاخبار والاحتجاج: ما حاجتك؟ فقال: (٥). فى الاحتجاج: لما ركب السفينة. (٦). طه: ٦٨. (٧). جامع الاخبار: ٨ - ٩. الامالى: ١٣١ و ١٣٢، فيهما وفى الاحتجاج: قدمه. (٨). الاحتجاج: ٢٧ - ٢٨ فيه: ويصلى خلفه. ٧٣ - ص: بالاسناد عن الصدوق، عن هانى بن محمد، عن أبيه، عن محمد بن أحمد بن بطة عن أبيه، عن محمد بن عبد الوهاب، عن أبي الحارث الفهرى، عن عبد الله بن إسماعيل، عن عبد الرحمن بن أبي زيد بن أسلم (١)، عن أبيه، عن جده، عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: لما أكل آدم من الشجرة رفع رأسه إلى السماء فقال: أسألك بحق محمد إلا رحمتنى فأوحى الله إليه: ومن محمد؟ فقال: تبارك اسمك، لما خلقتنى رفعت رأسى إلى عرشك فإذا فيه مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله فعلمت أنه ليس أحد أعظم عندك قدرا ممن جعلت اسمه مع اسمك، فأوحى الله إليه يا آدم إنه لآخر النبيين من ذريتك، فلو لا محمد ما خلقتك (٢). ٧٤ - شى: عن محمد بن عيسى بن عبد الله العلوى، عن أبيه، عن جده، عن على عليه السلام قال: الكلمات التى تلقاها آدم من ربه قال: يا رب أسألك بحق محمد لما تبت على، قال: وما علمك بمحمد؟ قال: رأيته فى سرادقك الأعظم مكتوبا وأنا فى الجنة (٣). أقول: سيأتى جل الاخبار فى ذلك فى كتاب الامامة. ٧٥ - ب: الطيالسى، عن فضيل بن عثمان قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: اتقوا الله وعظموا الله وعظموا رسوله (٤)، ولا تفضلوا على رسول الله صلى الله عليه واله أحدا، فإن الله تبارك وتعالى قد فضله. الخبر (٥). (١). الصحيح عبد الرحمن بن زيد بن أسلم، فلفظة أبي زائدة، والرجل هو عبد الرحمن بن زيد بن أسلم العدوى مولاهم المدنى، ترجمه ابن حجر فى التقريب: ٣٠٨، والتهذيب ٦: ١٧٧، وقد تقدم الخير فى باب ارتكاب ترك الاولى ومعناه ١١: ١٨١، وذكرنا فى الهامش أنه عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب العدوى، وهو وهم، والصحيح ما ذكرنا هنا: وترجمنا هناك أبا الحارث الفهرى. راجع (٢). قصص الانبياء: مخطوط. (٣). تفسير العياشى: مخطوط. وتقدم الحديث فى ج ١١: ١٨٧ أيضا. (٤). فى المصدر: رسول الله. (٥). قرب الاسناد: ٦١. ٧٦ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن عبد الله بن محمد بن أخى حماد الكاتب، عن الحسين بن عبد الله قال: قلت لابي عبد الله عليه السلام: كان رسول الله صلى الله عليه وآله سيد ولد آدم؟ فقال: كان والله سيد من خلق الله، وما برأ الله بريء خيرا من محمد صلى الله عليه واله (١). ٧٧ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحجال، عن حماد، عن أبي عبد الله عليه السلام وذكر رسول الله صلى الله عليه واله فقال: قال أمير المؤمنين: ما برأ الله نسمة خيرا من محمد صلى الله عليه واله (٢). ٧٨ - كا: على بن محمد، عن سهل، عن محمد بن الوليد، عن يونس بن يعقوب، عن سنان بن طريف، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنا أول أهل بيت نوه الله (٣) بأسماءنا، إنه لما خلق السماوات والارض أمر مناديا فنادى: أشهد أن لا إله إلا الله ثلاثا أشهد أن محمدا رسول الله ثلاثا؟ أشهد أن عليا أمير المؤمنين حقا ثلاثا (٤). ٧٩ - كا: على بن محمد وغيره، عن سهل، عن محمد بن الوليد شباب الصيرفى، عن مالك بن إسماعيل المهدي، عن عبد السلام بن حارث، عن سالم بن أبي حفصة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: كان فى رسول الله صلى الله عليه واله ثلاثة لم تكن فى أحد غيره: لم يكن له فى، و كان لا يمر فى طريق فيمر فيه بعد يومين أو ثلاثة إلا عرف أنه قد مر فيه لطيب عرفه، وكان لا يمر بحجر ولا شجر إلا سجد له (٥). بيان: العرف بالفتح: الريح الطيبة. وسيأتى فى بعض الاخبار أن بعض الاصحاب رأوا بعض الائمة عليهم السلام بلا فى، فيمكن أن يكون دوام ذلك من خواصه صلى الله عليه واله، أو يكون الحصر إضافيا بالنسبة إلى غيرهم عليهم

السلام. (۱). اصول الكافي ۱: ۴۴۰. (۲). اصول الكافي ۱: ۴۴۰. النسمة: الانسان، أو كل دابة فيها روح. (۳). أي أشاد بذكرنا وأظهر أسماءنا. (۴). اصول الكافي ۱: ۴۴۱. (۵). اصول الكافي ۱: ۴۴۲. ۸۰ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن إسحاق بن غالب، عن أبي عبد الله عليه السلام في خطبة له خاصة يذكر فيها حال النبي صلى الله عليه واله والائمة عليهم السلام وصفاتهم: فلم يمنع ربنا لحلمه وأناته (۱) وعطفه ما كان من عظيم جرمهم وقبيح أفعالهم أن انتجب لهم أحب أنبيائه إليه، وأكرمهم عليه، محمد بن عبد الله صلى الله عليه واله في حومة العز مولده، وفي دومة الكرم محتده، غير مشوب حسبه، ولا ممزوج نسبه، ولا - مجهول عند أهل العلم صفته، بشرت به الانبياء في كتبها، ونطقت به العلماء بنعتها، وتأملت الحكماء بوصفها، مهذب لا يداني، هاشمي لا - يوازي أبطحي لا يسامي، شيمته الحياء، وطبيعته السخاء، مجبول على أوقار النبوة وأخلاقها، مطبوع على أوصاف الرسالة وأحلامها، إلى أن انتهت به أسباب مقادير الله إلى أوقاتها، وجرى بأمر الله القضاء فيه إلى نهاياتها، أداه محتوم قضاء الله إلى غاياتها، تبشر به كل امه من بعدها، ويدفعه كل أب إلى أب من ظهر إلى ظهر، لم يخلطه في عنصره سفاح، ولم ينجسه في ولادته نكاح، من لدن آدم عليه السلام إلى أبيه عبد الله في خير فرقه، وأكرم سبط، وأمنع رهط (۲) وأكلا حمل، وأودع حجر، اصطفاه الله وارتضاه واجتباها، وآتاه من العلم مفاتيحه، ومن الكرم ينابيعه، ابتعته رحمة للعباد، وربيعا للبلاد، وأنزل الله إليه الكتاب، فيه البيان والتبيان: قرآنا عربيا غير ذي عوج لعلهم يتقون (۳) قد بينه للناس ونهجه بعلم قد فصله، ودين قد أوضحه، وفرائض قد أوجبها، وحدود حدها للناس وبينها، وامور قد كشفها لخلقها وأعلنها، فيها دلالة إلى النجاة، ومعالم تدعو إلى هداة (۴)، فبلغ رسول الله صلى الله عليه واله ما أرسل به، وصدع بما أمر، وأدى ما حمل من أثقال النبوة، وصبر لربه، وجاهد في سبيله، ونصح لامته، ودعاهم إلى النجاة، وحثهم على الذكر، ودلهم على سبيل الهدى بمناهج و دواع أسس للعباد أساسها، ومنار رفع لهم أعلامها، كيلا يضلوا من بعده، وكان بهم رؤفا رحيم (۵). (۱). الاناة: الوقار والحلم. (۲). أي أعز قوم وأقواهم. (۳). الزمر: ۲۸. (۴). هداة خ. (۵). اصول الكافي ۱: ۴۴۴ و ۴۴۵. بيان: حومة البحر والرمل والقتال وغيره: معظمه، وأشد موضع منه، ودومة الشيء بالضم والفتح: أصله، وكذا المحتد بكسر التاء: الاصل، وحتد بالمكان: أقام به، ولعل المراد بالاول نسل إبراهيم أو هاشم، وبالتالي مكة شرفها الله، أو الاول إبراهيم عليه السلام، والثاني هاشم، أو هما مكة، والاول أظهر، والمراد بالحسب إما الاخلاق الكريمة، أو الاسباب الشريفة، أو هما معا، قوله: بنعتها، الضمير راجع إلى العلماء، والاضافة إلى الفاعل، وكذا الفقرة التالية لها، قوله: لا يداني على بناء المجهول، أي لا يدانيه في الكمال أحد، وكذا لا يوازي ولا يسامي، والمسامة: المفارقة، والشيمة بالكسر: الخلق، وأوقار النبوة: أثقالها، كناية عن الشرئ العظيم التي لا تكون النبوة بدونها، أي صارت تلك الاخلاق جبلته وطبعه وعليها خلق، وأحلامها: عقولها، أو جمع الحلم في مقابلة السفه والخرق. قوله عليه السلام: إلى أوقاتها، الضمير راجع إلى المقادير، أي أوصلته أسباب مقادير الله إلى أوقات حصول ما قدر فيه من وجوده، أو وفاته وانقضاء مدته، والاول أظهر، وكذا ضمير نهاياتها وغاياتها راجعان إلى القضاء أو المقادير، وقوله: تبشر به، استياف أو عطف بيان للجمل السابقة. قوله: نكاح، أي باطل من أنكحة الجاهلية، والسبط بالكسر: ولد الولد، والقبيلة العظيمة، والكلاءة: الحفظ والحراسة، والحجر حجر عبدالمطلب وأبي طالب، ونهجه بالتخفيف أي أوضحه. وقوله: بعلم، أما متعلق بقوله: بينه، أو حال عن الكتاب، والمستتر في قوله: وفصله وقراينه إما راجع إلى الله، أو الرسول، أو الكتاب. قوله: فيها، أي في تلك الامور، وقوله: معالم، إما مرفوع معطوف على دلالة، أو مجرور معطوف على النجاة، ويمكن أن يقرأ هداة بالتاء، والضمير أظهر. ويقال: صدع بالحجة: إذا تكلم بها جهارا، والمراد بالذكر إما القرآن أو الاعم، والضمير في قوله: أساسها راجع إلى المناهج والدواعي، والمراد بالتأسيس إما الوضع أو الاحكام والاتقان، وبسبيل الهدى منهج الشرع، وبالمناهج والدواعي أوصياؤه صلوات الله عليهم، والمراد بالتأسيس نصب الادلة على خلافتهم، ويمكن أن يراد بالمناهج الائمة، وبالادواعي الادلة الدالة على وجوب متابعتهم، وكذا المنار كناية عن الائمة عليهم السلام، ورفع الاعلام عن نصب الادلة. ۸۱ - كا: ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول: اللهم صلى على محمد صفيك وخليلك ونجيك المدبر لامرك (۱). ۸۲ - ما: الحسين بن إبراهيم القزويني، عن محمد بن وهبان، عن علي بن جيش

(۲)، عن العباس بن محمد بن الحسين، عن أبيه، عن صفوان بن يحيى، عن الحسين بن أبي غندر، عن المفضل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما بعث الله نبيا أكرم من محمد صلى الله عليه واله، ولا خلق الله قبله أحدا، ولا أنذر الله خلقه بأحد من خلقه قبل محمد، فذلك (۳) قوله تعالى: هذا نذير من النذر الأولى (۴) وقال: إنما أنت منذر ولكل قوم هاد (۵) فلم يكن قبله مطاع في الخلق، ولا يكون بعده إلى أن تقوم الساعة في كل قرن إلى أن يرث الله الأرض ومن عليها (۶). بيان: قوله عليه السلام: ولا خلق الله قبله أحدا، أى هو أول المخلوقات (۷) كما مرت الاخبار الكثيرة في ذلك، قوله عليه السلام: ولا أنذر الله خلقه بأحد من خلقه قبل محمد صلى الله عليه واله، أى كان منذرا في عالم الذر، فكان إنذاره قبل كل أحد، والاستشهاد بالآية الأولى إما بحملها على أن المراد بها أن هذا، أى محمدا صلى الله عليه واله من جملة النذر السابقة، وليس إنذاره مختصا بهذا الزمان، أو بحملها على أن المعنى بها إنما أنت منذر للنذر الأولى في عالم الذر: بأن تكون كلمة (من) للتعليل كقوله تعالى: مما خطيئاتهم (۸) أو بمعنى (على) كقوله تعالى: ونصرناه من القوم (۹) ويؤيد الوجهين ما رواه الصفار بإسناده إلى على (۱). اصول الكافي: (۲). ۴۵۱. هكذا في النسخة والصحيح كما في المصدر: على بن حبشى، وهو على بن حبشى بن قونى المترجم في رجال الشيخ وفهرسته. (۳). فلذلك خ ل. (۴). النجم: ۵۶. (۵). الرعد: ۷. (۶). مجالس الشيخ: ۶۳. (۷). أو المعنى وما خلق الله قبله أحدا أكرم منه. (۸). نوح: ۲۵. (۹). الانبياء ۷۷. ابن معمر، عن أبيه قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تبارك وتعالى: هذا نذير من النذر الأولى قال: يعنى به محمدا، حيث دعاهم إلى الاقرار بالله في الذر الاول، وبالآية الثانية لان مفادها على المشهور بين المفسرين إنما أنت منذر وهاد لكل قوم، فيكون هاديا للانبياء واممهم، ويحتمل أن يكون غرضه عليه السلام حصر الانذار فيه صلى الله عليه واله، أى لم يكن من أنذر قبله منذرا حقيقة، وإنما المنذر والمطاع على الاطلاق هو صلى الله عليه واله، كما يدل عليه آخر الخبر، فلا استشهاد بالآية الأولى إما بحملها على الاخير من المعنيين، فإنه لما كان منذرا للنذر فهو المنذر للجميع حقيقة، وإنما كانوا نوابه في الانذار، كما أن من بعده من الاوصياء كذلك، أو بحملها على أن المراد به الحصر، أى هذا منذر حسب من جملة من يسمون بالنذر من الانبياء السابقة، وبالتالي بحملها على أن قوله: ولكل قوم هاد من قبيل عطف الجملة على الجملة، ويكون المراد بالجزء الأولى حصر الانذار فيه صلى الله عليه واله على سبيل القلب، أى ليس المنذر إلا أنت، وأما غيرك فهم هادون من قبلك، أو على الوجه الذى قررناه فى الوجه الاول، ولعله أقل تكلفا، هذا ما خطر بالبال فى حل هذا الخبر الذى حير الافهام (۱)، والله يعلم أسرار أئمة الانام. وقال الصدوق رحمه الله فى الهداية (۲) يجب أن يعتقد أن النبوة حق، كما اعتقدنا أن التوحيد حق، وأن الانبياء الذين بعثهم الله مائة ألف نبي وأربعة وعشرون ألف نبي، جاؤا بالحق من عند الحق، وأن قولهم قول الله، وأمرهم أمر الله، وطاعتهم طاعة الله، ومعصيتهم معصية الله، وأنهم (۳) لم ينطقوا إلا - عن الله عزوجل وعن وحيه، وأن سادة الانبياء خمسة، الذين عليهم دارت الرحي، وهم أصحاب الشرائع، وهم اولو العزم: نوح وإبراهيم وموسى وعيسى ومحمد صلوات الله عليه وعليهم، وأن محمدا سيدهم وأفضلهم، وأنه جاء بالحق وصدق المرسلين (۴)، وأن الذين آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور (۱). ومع ذلك كله الحديث لا يخلو عن غرابة، مع ما يرى فى إسناده من الضعف والجهالة. (۲). الهداية: ۵ و ۶. (۳). فى المصدر: فانهم. (۴). فى المصدر زيادة هـ: وان الذين كذبوه ذائقوا العذاب الاليم. الذى انزل معه اولئك هم المفلحون، ويجب أن يعتقد أن الله تبارك وتعالى لم يخلق خلقا أفضل من محمد صلى الله عليه واله، ومن بعده الائمة صلوات الله عليهم، وأنهم أحب الخلق إلى الله عزوجل وأكرمهم عليه، وأولهم إقرارا به، لما أخذ الله ميثاق النبيين فى الذر وأشهدهم على أنفسهم ألسنت بربكم قالوا: بلى، وأن الله بعث نبيه صلى الله عليه واله إلى الانبياء عليهم السلام فى فى الذر، وأن الله أعطى ما أعطى كل نبي على قدر معرفته نبينا صلى الله عليه واله، وسبقه إلى الاقرار به، ونعتقد (۱) أن الله تبارك وتعالى خلق جميع ما خلق له ولاهل بيته صلوات الله عليهم، وأنه لولاهم ما خلق الله السماء والأرض ولا الجنة ولا النار ولا آدم ولا حواء ولا الملائكة ولا شيئا مما خلق صلوات الله عليهم أجمعين. ۸۳ - كا: العدة، عن سهل وأحمد بن محمد جميعا، عن ابن محبوب، عن إبراهيم الكرخي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: لو اهدى إلى كراع لقلت، وكان ذلك من الدين، ولو أن كافرا أو منافقا اهدى إلى وسقا (۲) ما قبلت، وكان ذلك من

الدين، أبى الله تعالى لى زبد المشركين والمنافقين وطعامهم (۳). بيان: هذا الخبر يدل على حرمة هدية المشركين عليه صلى الله عليه واله، فيكون من خصائصه كما ذكره ابن شهر آشوب، ويدل عليه خبر آخر سياتى فى باب قصة صديقه قبل البعثة، ولم يذكره الاكثر لما اشتهر من أنه صلى الله عليه واله قبل هدية النجاشى والمقوقس واكيدر بل كسرى أيضا، كما رواه الصدوق فى الفقيه عن ثوير بن أبى فاختة، عن أبيه، عن على عليه السلام قال: أهدى كسرى للنبي صلى الله عليه واله فقبل منه، وأهدى قيصر للنبي صلى الله عليه واله فقبل منه، وأهدت له الملوك فقبل منهم (۴). فقيل: إنه كان حراما فنسخ، ويحتمل أن يكون الحرمة مع عدم المصلحة فى قبولها، مع أنه يحتمل أن يكون هؤلاء الذين قبل صلى الله عليه واله هديتهم كانوا أسلموا ولم يظهر وا (۱). فى المصدر: ونبينا صلى الله عليه وآله سبقهم إلى الاقرار به، ويعتقد (۲). الوسق: ستون صاعا، وقيل: حمل البعير (۳). فروع الكافى ۱: ۳۶۸. (۴). من لا يحضره الفقيه: ۳۹۰. إسلامهم لقومه تقيّة كما هو الظاهر من أحوال النجاشى، لكن هذا فى بعضهم ككسرى بعيد. قال فى النهاية: فيه: إنا لا نقبل زبد المشركين الزبد بسكون الباء: الرfid و العطاء، قال الخطابى: يشبه أن يكون هذا الحديث منسوخا لانه قد قبل هدية غير واحد من المشركين، أهدى له المقوقس ماريّة، والبغلة أهدى له اكيدر دومة فقبل منهما، وقيل: إنما رد هديته ليغظه بردها فيحمله ذلك على الاسلام، وقيل: ردها لان للهدية موضعا من القلب، ولا يجوز عليه أن يميل بقلبه إلى مشرك فردها قطعاً لسبب الميل، و ليس ذلك مناقضا لقبوله هدية النجاشى والمقوقس واكيدر، لانهم أهل الكتاب انتهى (۱). ۸۴ - فر: الحسين بن سعيد، وأحمد بن الحسن معنعنا، عن أبى جعفر محمد بن على عليه السلام قوله تعالى (۲): الذى يراك حين تقوم - وتقبلك فى الساجدين (۳) قال: يراك حين تقوم بأمره، وتقبلك فى أصلاب الانبياء نبي بعد نبي (۴). ۸۵ - فر: على بن محمد بن على بن عمر الزهرى (۵)، عن عبدالله بن عباس رضى الله عنه قال: قام رسول الله صلى الله عليه واله فىنا خطيبا فقال: الحمد لله على آلائه وبلائه عندنا أهل البيت، وأستعين الله على نكبات الدنيا وموبقات الآخرة (۶)، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأنى محمدا عبده ورسوله، أرسلنى برسالته إلى جميع خلقه ليهلك من هلك عن بينة، ويحيى من حى عن بينة (۷) واصطفانى على جميع العالمين من الاولين و الآخريين، أعطانى مفاتيح خزائنه كلها، واستودعنى سره، وأمرنى بأمره، فكان القائم، وأنا الخاتم، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلى العظيم، واتقوا الله حق تقاته ولا تموتن إلا (۱). النهاية ۲: ۱۲۸. راجع معالم السنن ۳: ۴۱ ففیه اختلاف مع المنقول (۲). فى المصدر: فى قوله تعالى (۳). الشعراء: ۱۱۸ و ۱۱۹. (۴). تفسير فرات: ۱۰۸. (۵). فى المصدر: معنعنا عن عبدالله بن عباس (۶). نكبات الدنيا: مصائبها. والموبقات: المهالك (۷). الانفال: ۴۲. وأنتم مسلمون (۱) واعلموا أن الله بكل شىء محيط وأن الله بكل شىء عليم، أيها الناس إنه سيكون بعدى قوم يكذبون على فلا تقبلوا منهم ذلك، وامور يأتى (۲). من بعدى يزعم أهلها أنها عنى، ومعاذ الله أن أقول على الله إلا حقا، فما أمرتكم إلا بما أمرنى به، ولا دعوتكم إلا إليه، وسيعلم الذين ظلموا أى منقلب ينقلبون. قال: فقام إليه عبادة بن الصامت فقال: متى ذلك يا رسول الله؟ ومن هؤلاء؟ عرفناهم لنحذرهم، فقال: أقوام قد استعدوا للخلافة من يومهم هذا، وسيظهرون لكم إذا بلغت النفس معنى هاهنا، وأوماً بيده إلى خلقه، فقال له عبادة بن الصامت: إذا كان كذلك فإلى من يا رسول الله؟ قال: فإذا كان ذلك فعليكم بالسمع والطاعة للسابقين من عترتى، فإنهم يصدونكم عن البغى (۳)، ويهدونكم إلى الرشد، ويدعونكم إلى الحق، فيحيون كتابى (۴) وسنتى وحديثى، ويموتون البدع، ويقمعون بالحق أهلها (۵)، ويزولون مع الحق حيث ما زال (۶)، فلن يخيل إلى أنكم تعملون، ولكنى محتج عليكم، إذا أنا أعلمتكم ذلك فقد أعلمتكم (۷)، أيها الناس إن الله تبارك وتعالى خلقنى وأهل بيتى من طينته لم يخلق منها أحدا غيرنا (۸)، فكان أول من ابتداء من خلقه، فلما خلقنا فتق بنورنا كل ظلمة، و أحيى بنا كل طينة طيبة، وأمات بنا كل طينة خبيثة، ثم قال: هؤلاء خيار خلقى، و حملة عرشى، وخزان علمى، وسادة أهل السماء والارض، هؤلاء الابرار المهتدون، المهتدى بهم، من جاءنى بطاعتهم وولايتهم أولجته جنتى وكرامتى، ومن جاءنى بعداوتهم والبراءة منهم أولجته نارى، وضاعفت عليه عذابى، وذلك جزاء الضالمين، ثم قال: نحن أهل (۱). آل عمران: ۱۰۲. (۲). فى المصدر: فيقبل منهم ذلك، وامور تأتى.

(۳). فى المصدر: يصدونكم عن الغى (۴). فى المصدر: كتاب ربي (۵). فى المصدر: فيقيمون بالحق أهلها (۶). أى يذهبون

ويتحولون مع الحق حيشما ذهب وتحول. قوله: فلن يخيل أى لن أتوهم ذلك ولن يشته ذلك على. (۷). أى فقد أعلمتكم بحقيقة الامر وبواقعه. (۸). فى المصدر: غيرنا وموالينا. الايمان بالله ملاكه (۱) وتماهه حقا حقا، وبنا سدد الاعمال الصالحة (۲)، ونحن وصية الله فى الاولين والآخرين، وإن منا الرقيب على خلق الله، ونحن قسم الله، أقسم بنا حيث يقول الله تعالى: اتقوا الله الذى تساءلون به والارحام إن الله كان عليك رقيبا (۳) أيها الناس إنا أهل البيت عصمنا الله من أن نكون مفتونين أو فاتنين، أو مفتنين (۴)، أو كذابين أو كاهنين، أو ساحرين أو عاثفين، أو خائنين أو زاجرين، أو مبتدعين أو مرتابين، أو صادفين (۵) عن الحق منافقين، فمن كان فيه شئ من هذه الخصال فليس منا، ولا نحن منه (۶)، والله منه برئ ونحن منه برآء، ومن برأ الله منه أدخله جهنم وبئس المهاده، وإنا أهل البيت (۷) طهرنا الله من كل نجس، فنحن الصادقون إذا نطقوا، والعالمون إذا سئلوا، والحافظون لما استودعوا، جمع الله لنا عشر خصال لم يجتمعن لاحد قبلنا (۸)، ولا- يكون لاحد غيرنا: العلم والحلم والحكم، واللب (۹) والنبوة (۱۰) والشجاعة، والصدق والصبر والطهارة والعفاف، فنحن كلمة التقوى، وسبيل الهدى، والمثل الاعلى، والحجة العظمى، والعروة الوثقى، فماذا بعد الحق إلا الضلال فأنى تصرفون (۱۱). (۱). ملاكه أى قوامه. (۲). فى المصدر: وبنا سداد الاعمال الصالحة. (۳). النساء: ۱. أقول: قال الطبرسى: فى معناه قولان: أحدهما أنه من قولهم: أسألك بالله أن تفعل كذا، وانشدك بالله والرحم، ونشدتك الله والرحم، وعلى هذا يكون قوله: (والارحام) عطفًا على موضع قوله (به) والمعنى انكم كما تعظمون الله باقوالكم فعظموه بطاعتكم اياه. (۴). المفتون: الضال، ومن وقع فى الفتنة. الفاتن: المضل عن الحق، ومن أوقع غيره فى الفتنة. (۵). فى المصدر أو صادين عن الحق. (۶). فى المصدر فليس منى ولا أنا منه. (۷). فى المصدر وانا أهل بيت. (۸). فى المصدر: بعدنا. (۹). اللب: العقل الخالص من الشوائب أو ما ذكا من العقل. (۱۰). فى المصدر: الفتوة، مكان النبوة. وفيه: الصدق والطهارة والعفافة والولاية. وفيه: المحجة العظمى والعروة الوثقى والحق الذى أمر الله فى المودة. (۱۱). تفسير فرات: ۱۱۰ و ۱۱۱ والاية فى سورة يونس: ۳۲. بيان: العائف: المتكهن، قاله الجوهري، وقال: الزجر: العيافة، وهو ضرب من التكهن، تقول: زجرت أنه يكون كذا وكذا، وصدف: أعرض، وسيأتى تفسير سائر الفقرات فى كتاب الامامة. ۸۶ - يب: محمد بن أحمد بن يحيى، عن الحسن بن على بن عبدالله، عن ابن فضال، عن مروان، عن عمار الساباطى قال: كنا جلوسا عند أبى عبدالله عليه السلام بمنى فقال له رجل: ما تقول فى النوافل؟ فقال: فريضة، قال: ففزعنا وفرع الرجل، فقال أبو عبدالله عليه السلام: إنما أعنى صلاة الليل على رسول الله صلى الله عليه واله، إن الله يقول: ومن الليل فتهجد به نافلة لك (۱). ۸۷ - كا: أبو على الاشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن على بن حديد، عن مرزم، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: إن الله كلف رسول الله ما لم يكلف (۲) أحدا من خلقه، كلفه أن يخرج على الناس كلهم وحده بنفسه إن لم يجد فئة تقاتل معه، ولم يكلف هذا أحدا من خلقه قبله ولا بعده، ثم تلا هذه الآية فقاتل فى سبيل الله لا تكلف إلا نفسك (۳) ثم قال: وجعل الله له أن يأخذ له ما أخذ لنفسه، فقال عز وجل: من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها (۴) وجعلت الصلاة على رسول الله صلى الله عليه واله بعشر حسنة (۵). ۸۸ - ختص: عن على بن سويد السائي، عن أبى الحسن الاول عليه السلام قال: ما خلق الله خلقا أفضل من محمد صلى الله عليه وآله، ولا خلق خلقا بعد محمد أفضل من على عليه السلام (۶). ۸۹ - ختص: عن جابر بن يزيد، عن أبى جعفر عليه السلام فى قول الله تبارك وتعالى: (۱). تهذيب الاحكام ۱: ۲۰۴. والاية فى سورة الاسراء: ۷۹. (۲). فى المصدر: ما لم يكلفه.

(۳). النساء: ۸۴. (۴). الاعراف: ۱۶۰. (۵). روضة الكافي: ۲۷۴ و ۲۷۵. (۶). الاختصاص: مخطوط. عسى أن يبعثك ربك مقاما محمودا (۱) قال: يجلسه على العرش (۲). ۹۰ - نهج: اجعل شرائف صلواتك ونوامى بركاتك على محمد عبدك ورسولك الخاتم لما سبق، والفتاح لما انغلق، والمعلن الحق بالحق، والدافع جيشات الاباطيل، والدماغ صولات الاضاليل، كما حمل فاضطلع قائما بأمرك، مستوفزا فى مرضاتك، غيرنا كل عن قدم، ولا واه فى عزم، واعيا لوحيك، حافظا على عهدك، ماضيا على نفاذ أمرك، حتى أورى قبس القابس، وأضاء الطريق للخابط، وهديت به القلوب بعد خوضات الفتن والاثم، وأقام موضحات الاعلام، ونيرات الاحكام، فهو أمينك المأمون، وخازن علمك المخزون، وشهيدك يوم الدين، وبعيئك بالحق ورسولك إلى الخلق (۳). تبين: الخاتم لما سبق، أى

الوحي والرسالة، والفتاح لما انغلق، يقال: انغلق واستغلق: إذا عسر فتحه، أي فتح ما انغلق وأبهم على الناس من مسائل الدين والتوحيد والشرائع، والسبيل إلى الله تعالى، والمعلن الحق بالحق، أي مظهر الدين بالمعجزات، أو بالحرب والخصومة، يقال: حاق فلانا فحقه أي خاصمه فغلبه، أو بالبيان الواضح، أو بعضه ببعض، فإن بالاصول تظهر الفروع، أو بمعونة الحق تعالى، والجيشات جمع جيشة من جاشت القدر: إذا ارتفع غليانها، والباطيل جمع باطل على غير قياس، أي دافع ثوران الباطل، وفتن المشركين، وما كانت عادة لهم من الغارات والحروب، والدماغ: المهلك، من دمغه: إذا شجه حتى بلغ الدماغ، وفيه الهلاك، والاضاليل أيضا جمع ضال، على غير قياس، والصولة: الحملة والوثبة والسطوة، قوله عليه السلام: كما حمل، الكاف للتعليل، أي صل عليه لذلك أو للتشبيه، أي صلاة تشبه وتناسب ما فعل، قوله: فاضطلع، أي قوى على حمله، من الضلاعة، وهي القوة، قوله: مستوفزا، أي مستعجلا، والنكول: الرجوع، والقدم بالضم: التقدم والاقدام، أي لم يرجع عن التقدم في الجهاد وغيره من امور الدين، والوهي: الضعف، وتقول: وعيت الحديث: إذا حفظته وفهمته، ومضى في الامر: نفذ، أي كان (۱). الاسراء: ۷۹. (۲). الاختصاص: مخطوط. قوله: يجلسه على العرش كناية عن رفعة مقامه وتفوقه على الخلائق أجمعين. (۳). نهج البلاغة ۱: ۱۳۰ - ۱۳۲. مصرا في إنفاذ أمرك وإجرائه، ويقال: روى الزند، أي خرجت ناره، وأوريته أنا، والقبس: الشعلة والقابس: الذي يطلب النار، والمراد بالقبس هنا نور الحق، أي أشعل أنوار الدين حتى ظهر الحق للمقتبيين قوله: للخابط أي الذي يخبط لو لا ضوء نوره، قوله: بعد خوضات الفتن، خاض الماء: دخله، أي بعد أن خاضوا في الفتن أطوارا، والاعلام جمع علم، وهو ما يستدل به على الطريق من منار وجبل ونحوهما، والموضحات يحتمل الفتح والكسر كما لا يخفى، ونيرات الاحكام، أي الاحكام الواضحة الحقة، والمأمون تأكيد، والمراد بالعلم المخزون الامور التي لا تتعلق بالتكاليف، لانها لا يخزن عن المكلفين، قوله عليه السلام: وشهيدك، أي شاهدك على الخلق، قوله: وبعيثك، أي مبعوثك بالدين الثابت. ۹۱ - نهج: فاستودعهم في أفضل مستودع، وأقرهم في خير مستقر، تناسختهم كرائم الاصلاب إلى مطهرات الارحام، كلما مضى سلف (۱) قام منهم بدين الله خلف، حتى أفضت كرامه الله سبحانه إلى محمد صلى الله عليه واله، فأخرجه من أفضل المعادن منبتا، وأعز الارومات مغرسا، من الشجرة التي صدع منها أنبياءه، وانتجب (۲) منها امناءه، عترته خير العتر، واسرته خير الاسر، وشجرته خير الشجر، نبتت في حرم، وبسقت في كرم، لها فروع طوال، وثمر لا- ينال (۳)، فهو إمام من اتقى، وبصيرة من اهتدى، سراج لمع ضوءه، وشهاب سطر نوره، وزند يرق لمعه، سيرته القصد، وسنته الرشد، وكلامه الفصل، وحكمه العدل، أرسله على حين فترة من الرسل، وهفوة عن العمل، وغباوة من الامم (۴). بيان: قوله عليه السلام: في أفضل مستودع، الظاهر أن المراد بالمستودع والمستقر الاصلاب والارحام، فيكون ما بعده بيانا له، ويحتمل أن يكون المراد محل أرواحهم في عالم النذر. قوله: تناسختهم، أي تناقلتهم، قوله: حتى أفضت أي انتهت، والارومة: الاصل، ويحتمل أن يكون المراد بأفضل المعادن وأعز الارومات شجرة النبوة، وقيل: (۱). في المصدر: مضى منهم سلف. (۲). في المصدر: انتخب. (۳). في المصدر: وثمره لا تنال. (۴). نهج البلاغة ۱: ۲۰۱ و ۲۰۲. مكة شرفها الله، وقيل: نسبه وعشيرته، والصدع: الشق، والعتر: أخص من الاسرة، والاسرة: الرهط الادنون، وقيل: أراد بالشجر في الموضوعين إبراهيم عليه السلام وقيل: أراد هاشما، بقرينة قوله: نبتت في حرم، أي مكة، كذا قيل والظاهر أن تحمل الشجرة ثانيا على نفسه وأهل بيته، كما ورد في أخبار كثيرة في تفسير الشجرة الطيبة، والمراد بالفروع الاثمة، وطولها كناية عن بلوغهم في الشرف والفضل الغاية البعيدة، والمراد بالثمر علومهم ومعارفهم، وعدم النيل لغموض أسرارها بحيث لا تصل العقول إليها، والزند: العود الذي يقدح به النار، والقصد: الوسط والاعتدال في الامور من غير إفراط وتفریط، والفصل: الفاصل بين الحق والباطل، والهفوة: الزلة، والغباوة: الجهل وقله الفطنة. ۹۲ - نهج: مستقره خير مستقر، ومنبته أشرف منبت، في معادن الكرامة، ومماهد السلامة، قد صرفت نحوه أفئدة الابرار، وثبتت إليه أزمة الابصار، دفن به الضغائن، وأطفأ به النوائر (۱)، ألف به إخوانا، وفرق به أقرانا (۲)، أعز به الذلة، وأذل به العزة، كلامه بيان، وصمته لسان (۳). بيان: يحتمل زائدا على ما تقدم أن يكون المراد بالمستقر المدينة، وبالمنبت مكة زادهما الله تعالى شرفا، قوله عليه السلام: ومماهد السلامة، قال ابن الميثم: المهاد: الفراش، ولما قال: في معادن وهي جمع معدن قال: بحكم القرينة والازدواج: ومماهد وإن لم يكن الواحد منها

ممهدا، كما قالوا: الغدايا والعشايا ومأجورات ومأزورات ونحو ذلك، ويعنى السلامة هاهنا البراءة من العيوب، أى فى نسب طاهر غير مأبون ولا معيب، ويحتمل أن يراد بمعادن الكرامة ومماهد السلامة مكة والمدينة، فإنهما محل العبادة والسلامة من عذابه، والفوز بكرامته، ويحتمل أن يراد بمماهد السلامة ما نشأ عليه من مكارم الاخلاق الممهدة للسلامة من سخط الله، قوله: وثبتت، أى عطفت وصرفت، قوله: دفن به، أى أخفى وأذهب، والضغائن جمع ضغينة، وهى الحقد، والنوائر جمع نائرة، وهى العداوة، (١). فى المصدر: النائرة، وهى الغضب والضجة والشغب، ولعله مصحف. (٢). أى فرق به جماعة كانوا أقرانا والافا على الشرك. (٣). نهج البلاغة ١: ٢٠٣ و ٢٠٤. والمراد بالذلة ذلة الاسلام، وبالغزة عزة الشرك، قوله عليه السلام: وصمته لسان، فيه وجهان: أحدهما أنه كان يسكت عما لا ينبغى من القول، فيعلم الناس السكوت عما لا يعينهم، وثانيهما: أن سكوته صلى الله عليه واله عن بعض أفعال الصحابة وعدم النهى عنها كان تقريرا لها، ودليلا على الاباحة. ٩٣ - نهج: حتى أورى قبا لقبس، وأثار علما لحابس، فهو أمينك وشهيدك يوم الدين، وبعيثك نعمة، ورسولك بالحق رحمة، اللهم اقم له مقسما (١) من عدلك، وأجزه مضاعفات الخير من فضلك، اللهم أعل على بناءه البانين بناءه، وأكرم لديك نزله، وشرف عندك منزله، وآته الوسيلة (٢)، وأعطه السناء (٣) والفضيلة، واحشرنا فى زمرة غير خزايا (٤) ولا نادمين، ولا ناكبين (٥) ولا ناكثين (٦)، ولا ضالين، ولا مفتونين (٧). بيان: الحابس: الواقف فى مكانه الذى حبس ناقته ضلالا، فهو يخط ولا يدري كيف يهتدى، والمراد ببناؤه قواعد دينه أو كمالاته، والنزل بالضم: ما يهيا للضيف. ٩٤ - نهج: اختاره من شجرة الانبياء. ومشكاة الضياء، وذوابة العلياء (٨)، وسرة (١). المقسم: النصيب والحظ من نعمه والائه التى يقسمها بين العباد. (٢). قال الجزرى فى النهاية فى حديث الاذان: اللهم آت محمدا الوسيلة: الوسيلة هى ما يتوصل به إلى الشئ ويتقرب به، والمراد به فى الحديث القرب من الله تعالى، وقيل: هى الشفاعة يوم القيامة، وقيل: هى منزلة من منازل الجنة. (٣). السناء: الرفعة. (٤). الخزايا جمع خزيان، من خزى: وقع فى بلية. ذل وهان. خجل من قبيح ارتكبه. (٥). من نكب عن الطريق: إذا عدل. أى ولا عادلين عن طريق الحق والصواب. (٦). أى ولا ناقضين عهدك (٧). نهج البلاغة ١: ٢٢١. فيه: ولا ضالين ولا مضلين ولا مفتونين. (٨). قال الجزرى فى النهاية: الذوائب جمع ذوابة وهى الشعر المصفور من شعر الرأس، و ذوابة الجبل أعلاه، ثم استعير للجزى والشرف والمرتبة. أى اختاره من أشرف العرب وذوى أقدارهم. البطحاء (١)، ومصايح الظلمة، وينابيع الحكمة (٢). ٩٥ - نهج: وأشهد أن محمدا نجيب الله (٣)، وسفير وحيه، ورسول رحمته (٤). ٩٦ - نهج: وأشهد أن محمدا عبده وسيد عباده، كلما نسخ (٥) الله الخلق فرقتين جعله فى خيرهما، لم يسهم فيه عاهر، ولا ضرب فيه فاجر (٦). بيان: النسخ: الازالة والتغيير، استعير هنا للقسمه لانها إزالة للمقسوم وتغيير له، والعاهر: الزانى، ويطلق على الذكر والاثنى، وكذلك الفاجر. تذييب: أقول: قد ذكر علمائنا رضى الله عنهم بعض خصائصه صلى الله عليه واله فى كتبهم، وجمعها العلامة رحمه الله فى كتاب التذكرة، فلنورد ملخص ما ذكره رحمه الله، قال فى التذكرة: فأما الواجبات عليه دون غيره من امته امور: الاول السواك، الثانى الوتر، الثالث الاضحية، روى عنه صلى الله عليه واله أنه قال: ثلاث كتب على، ولم يكتب عليكم: السواك، والوتر، والاضحية. وفى حديث آخر: كتب على الوتر، ولم يكتب عليكم، وكتب على السواك، ولم يكتب عليكم، وكتبت على الاضحية، ولم تكتب عليكم. وتردد الشافعى (٧) فى وجوب السواك عليه صلى الله عليه واله. الرابع: قيام الليل لقوله تعالى: ومن الليل فتهجد به نافله لك (٨) وإن أشعر لفظ النافلة بالسنة، ولكنها فى اللغة الزيادة، ولان السنة جبر للفريضة، وكان صلى الله عليه واله معصوما من النقصان فى الفرائض، واختلف الشافعية فقال بعضهم: كان ذلك واجبا عليه، (١). سره الوادى: بطنه أو أفضل مواضعه. (٢). نهج البلاغة ١: ٢٢٣ و ٢٢٤. (٣). أى مختاره المصطفى. (٤). نهج البلاغة ١: ٤٣٣. (٥). قيل: نسخ الخلق: نقلهم بالتناسل عن اصولهم فجعلهم بعد الوحدة فى الاصول فرقا. (٦). نهج البلاغة ١: ٤٥٦. (٧). فى المصدر: أصحاب الشافعى. (٨). الاسراء: ٧٩. وقال بعضهم: كان واجبا عليه وعلى امته فنسخ. أقول: ذكر الوتر مع قيام الليل يشتمل على تكرار ظاهرا، والاصل فيه أن العامة رووا حديثا عن عايشة أن النبى صلى الله عليه واله قال: ثلاث على فريضة ولكم سنة: الوتر، والسواك، وقيام الليل ولذا جمعوا بينهما تبعا للرواية، كما يظهر من شارح الوجيزة، وتبعهم أصحابنا رضوان الله عليهم. وقال الشهيد الثانى قدس سره: اعلم أن بين قيام الليل وبين

الوتر الواجبين عليه مغايرة العموم والخصوص المطلق، لان قيام الليل بالتهجد يحصل بالوتر وبغيره، فلا يلزم من وجوبه وجوبه، وأما الوتر فلما كان من العبادات الواقعة بالليل فهو من جملة التهجد بل أفضله، فقد يقال: إن إيجابه يغني عن إيجاب قيام الليل وجوابه أن قيام الليل وإن تحقق بالوتر لكن مفهومه مغاير لمفهومه، لان الواجب من القيام لما كان يتأدى به وبغيره، وبالكثر منه والقليل كان كل فرد يأتي به منه موصوفاً بالوجوب، لانه أحد أفراد الواجب الكلي، وهذا القدر لا يتأدى بإيجاب الوتر خاصة، ولا يفيد فائدته، فلا بد من الجمع بينهما. ثم قال في التذكرة: الخامس: قضاء دين من مات معسراً، لقوله صلى الله عليه واله: من مات وخلف مالا فلورثته، ومن مات وخلف ديناً أو كلاً فعلى (١) وإلى هذا مذهب الجمهور، وقال بعضهم: كان ذلك كراماً منه، وهذا اللفظ لا يمكن حمله على الضمان، لان من صحح ضمان المجهول لم يصحح على هذا الوجه، وللشافعية وجهان في أن الامام هل يجب عليه قضاء دين المعسر إذا مات، وكان في بيت المال سعة تزيد على حاجة الاحياء، لما في إيجابه من الترغيب في اقتراض المحتاجين. السادس: مشاورة اولي النهي لقوله تعالى: وشاورهم في الامر (٢) وقيل: إنه لم يكن واجبا عليه، بل امر لاستمالة قلوبهم، وهو المعتمد، فإن عقل النبي صلى الله عليه واله أوفر من عقول كل البشر. (١). في المصدر: أو كلا فالي، وعلى هذا مذهب الجمهور. (٢). آل عمران: ١٥٩. السابع: إنكار المنكر إذا رآه وإظهاره، لان إقراره على ذلك يوجب جوازه، فإن الله تعالى ضمن له النصر والاطهار. الثامن: كان عليه تخيير نسائه بين مفارقتها، ومصاحبته بقوله تعالى: يا أيها النبي قل لأزواجك إن كنتن تردن الحياة الدنيا وزينتها فتعالين امتعكن واسرحكن سراحاً جميلاً - وإن كنتن تردن الله ورسوله والدار الآخرة فإن الله أعد للمحسنات منكن أجراً عظيماً (١) والاصل فيه أن النبي صلى الله عليه واله أثر لنفسه الفقر والصبر عليه، فامر بتخيير نسائه (٢) بين مفارقتها واختيار زينة الدنيا، وبين اختياره والصبر على ضر الفقر، لثلا يكون مكرهاً لهن على الضر والفقر، هذا هو المشهور، وللشافعية وجه في التخيير لم يكن واجبا عليه، وإنما كان مندوباً، والمشهور الاول، ثم إن رسول الله صلى الله عليه واله لما خيرهن اخترنه والدار الآخرة، فحرم الله تعالى على رسوله التزويج عليهن، والتبديل بهن من أزواج، ثم نسخ ذلك ليكون المنه لرسول الله صلى الله عليه واله بترك التزوج عليهن بقوله تعالى: إنا أحللنا لك أزواجك اللاتي آتيت أجورهن (٣) قالت عائشة: إن النبي صلى الله عليه واله لم يمت حتى احل له النساء تعني اللاتي حظرن عليه، وقال أبو حنيفة: إن التحريم باق لم ينسخ، وقد روى أن بعض نساء النبي صلى الله عليه واله طلبت منه حلقة من ذهب، فصاغ لها حلقة من فضة وطلاها بالزعفران، فقالت: لا- اريد إلا- من ذهب، فاعتم النبي صلى الله عليه واله لذلك، فنزلت آية التخيير. وقيل: إنما خيرته لانه لم يمكنه التوسعة عليهن، فربما يكون فيهن من يكره المقام معه فتزهره عن ذلك. وروى أن النبي صلى الله عليه واله كان يطالب بامور لا يملكها، وكان نساؤه يكثرن مطالبته حتى قال عمر: كنا معاشر المهاجرين متسلطين على نساتنا بمكة، وكانت نساء الانصار متسلطات على الانزواج، فاختلط نساؤنا فيهن فتخلفن بأخلاقهن، وكلمت امرأتي (١). الاحزاب: ٢٨ و ٢٩. (٢). في المصدر: فأمره بتخيير نسائه. (٣). الاحزاب: ٥٠. يوماً فراجعتني، فرفعت يدي لأضربها وقلت: أتراجعي يا لكعاء (١)؟ فقالت: إن نساء رسول الله صلى الله عليه وآله يراجعنه، وهو خير منك، فقلت: خابت حفصة وخسرت، ثم أتيت حفصة وسألتها فقالت: إن رسول الله صلى الله عليه وآله قد يظل على بعض نساته طول نهاره غضباناً، فقلت: لا تغتري بابنة أبي قحافة، فإنها حبة (٢) رسول الله صلى الله عليه واله يحمل منها ما لا يحمل منك، وقال عمر: كنت قد ناوبت رجلاً من الانصار حضور مجلس رسول الله صلى الله عليه واله ليخبر كل واحد منا صاحبه فيما يجري، ففرع الانصاري باب الدار يوماً، فقلت: أجهنا غسان؟ وكان قد اخبرنا بأن غسان تنعل خيولها لتغزونا، فقال: أمر أظع من ذلك، طلق رسول الله صلى الله عليه واله جميع نسائه، فخرجت من البيت، ورأيت أصحاب رسول الله صلى الله عليه واله يبكون حوله وهو جالس، وكان أنس على البيت (٣)، فقلت: استأذن لي فلم يجب، فانصرفت فنازعتني نفسي وعاودت فلم يجب، حتى فعلت ذلك ثلاثاً، فسمع رسول الله صلى الله عليه واله صوتي فأذن، فدخلت فرأيت نائماً على حصير من الليف، فاستوى وأثر الليف في جنبه، فقلت: إن قيصر وكسرى يفرشان الديباج والحريز، فقال: أفي شك أنت يا عمر؟ أما علمت أنها لهم في الدنيا، ولنا في الآخرة، ثم قصصت عليه القصة فابتسم لما سمع قولي لحفصة: لا تغتري بابنة أبي قحافة، ثم قلت: طلقت نساءك؟ فقال: لا. وروى أنه كان آلي

من نسائه شهرا، فمكث في غرفة شهرا، فنزل قوله تعالى: يا أيها النبي قل لأزواجك (٤) الآية، فبدأ رسول الله صلى الله عليه واله بعائشة وقال: إني ملق إليك أمرا فلا تبادريني بالجواب حتى تؤامري (٥) أبويك، وتلا الآية، فقالت: أفيك أوامر أبوي؟ اخترت الله ورسوله والدار الآخرة، ثم قالت: لا تخبر أزواجك بذلك، وكانت تريد أن يخترن فيفارقهن رسول الله صلى الله عليه واله، فدار صلى الله عليه واله على نسائه وكان يخبرهن (١). اللكعاء: اللثيمة. (٢). الحبة بالكسر: المحبوبة. (٣). في المصدر: وكان اسامه على البيت. (٤). ذكرنا موضعه آنفا. (٥). أي حتى تشاوري أبويك. بما جرى لعائشة، فاخترن بأجمعن الله ورسوله، وهذا التخيير عند العامة كناية في الطلاق وعندنا أنه ليس له حكم. وقال الشهيد الثاني والشيخ علي رحمهما الله: هذا التخيير عند العامة القائلين بوقوع الطلاق بالكناية كناية عن الطلاق، وقال بعضهم: إنه صريح فيه، وعندنا ليس له حكم بنفسه، بل ظاهر الآية أن من اختارت الحياة الدنيا وزينتها يطلقها، لقوله تعالى: إن كنتن تردن الحياة الدنيا وزينتها فتعالين وامتعنن واسرحكن سراحا جميلا (١). أقول: سيأتى القول فيه في باب. ثم قال في التذكرة: وأما المحرمات فقسمان: الأول ما حرم عليه خاصة في غير النكاح، وهو امور: الأول: الزكاة المفروضة، صيانة لمنصبه العلي عن أوساخ أموال الناس التي تعطى على سبيل الترحم، وتنبى عن ذل الآخذ، وابدل بالفى الذى يؤخذ على سبيل القهر والغلبة، المنبى عن عز الآخذ، وذل المأخوذ منه، ويشركه (٢) في حرمتها اولوا القربى، لكن التحريم عليهم بسببه أيضا، فالخاصة (٣) عائده إليه، قال رسول الله صلى الله عليه واله: إنا أهل بيت لا تحل لنا الصدقة. أقول: قال الشهيد الثاني رحمه الله بعد ذكر هذا الوجه: مع أنها لا تحرم عليهم مطلقا، بل من غير الهاشمى مع وفاء نصيبهم من الخمس بكفائتهم، وأما عليه صلى الله عليه واله فإنها تحرم مطلقا، ولعل هذا أولى من الجواب السابق، لأن ذاك مبنى على مساواتهم له في ذلك كما تراه العامة، فاشتركوا في ذلك الجواب، والجواب الثانى مختص بقاعدتنا. رجعنا إلى كلام التذكرة: الثانى: الصدقة المندوبة، الأقرب تحريمها على رسول الله صلى الله عليه واله لما تقدم، وهو (١). ذكرنا موضعه آنفا. (٢). فى المصدر: ويشاركه. (٣). فى المصدر: وفى غير نسخة المصنف: فالخاصية. أحد قولى الشافعى تعظيما له وتكريما، وفى الثانى يجوز، وحكم الامام عندنا حكم النبى صلى الله عليه واله. الثالث: إنه كان صلى الله عليه واله لا يأكل الثوم والبصل والكراث، وهل كان محرما عليه؟ الأقرب لا، وللشافعية وجهان، لكنه كان يمتنع منها لثلا يتأذى بها من ينجيه من الملائكة، روى أنه صلى الله عليه واله اتى بقدر فيها بقول فوجد لها ريحا فقربها إلى بعض أصحابه، وقال له: كل فإنى اناجى من لا تناجى. الرابع: إنه صلى الله عليه واله كان لا يأكل متكئا، روى أنه صلى الله عليه واله قال: أنا آكل كما تأكل العبيد، وأجلس كما تجلس العبيد. وهل كان ذلك محرما عليه أو مكروها كما فى حق الامه؟ الأقرب الثانى، وللشافعية وجهان. الخامس: يحرم عليه الخط والشعر تأكيدا لحجته، وبيانا لمعجزته، قال الله تعالى: ولا تخطه يمينك (١) وقال تعالى: وما علمناه الشعر (٢) وقد اختلف فى أنه صلى الله عليه واله كان يحسنهما أم لا، وأصح قولى الشافعى الثانى، وإنما يتجه التحريم على الاول. السادس: كان صلى الله عليه واله إذا لبس لامة (٣) الحرب يحرم عليه نزعها حتى يلقى العدو ويقاتل، قال صلى الله عليه واله: ما كان لنبى إذا لبس لامة أن ينزعها حتى يلقى العدو وهو المشهور عند الشافعية: ولهم وجه: إنه كان مكروها لا محرما. السابع: كان صلى الله عليه واله إذا ابتدأ بتطوع حرم عليه تركه قبل إتمامه، وفيه خلاف. الثامن: كان يحرم أن يمد عينيه إلى ما متع الله به الناس، قال الله تعالى: ولا تمدن عينيك (٤) الآية. (١). العنكبوت: ٤٨. (٢). يس: ٦٩. (٣). اللامة: الدرع. (٤). الحجر: ٨٨. التاسع: كان يحرم عليه خائنة الاعين، قال صلى الله عليه واله: ما كان لنبى أن يكون له خائنة الاعين وفسروها بالاياء إلى مباح: من ضرب، أو قتل على خلاف ما يظهر ويشعر به الحال، وإنما قيل له: خائنة الاعين لانه سبب الخيانة (١)، من حيث أنه يخفى، ولا يحرم ذلك على غيره إلا- فى محذور، وبالجملة أن يظهر خلاف ما يضم، وطرده بعض الفقهاء ذلك فى مكائده الحروب وهو ضعيف، وقد صح أن رسول الله صلى الله عليه واله كان إذا أراد سفرا ورى بغيره. العاشر: اختلفوا فى أنه هل كان يحرم عليه أن يصلى على من عليه دين أم لا على قولين. الحادى عشر: اختلفوا فى أنه هل كان يجوز أن يصلى على من عليه دين مع وجود الضامن. الثانى عشر: لم يكن له أن يمن ليستكثر، قال الله تعالى: ولا تمنن تستكثر (٢)، أى لا تعط شيئا لتنال أكثر منه، قال المفسرون: إنه كان من خواصه صلى الله عليه واله. الثانى: ما حرم عليه خاصة فى النكاح وهو امور:

الاول: إمساك من تكره نكاحه وترغب عنه، لانه صلى الله عليه واله نكح امرأه ذات جمال، فلقت أن تقول لرسول الله صلى الله عليه وآله: أعود بالله منك، وقيل لها: إن هذا الكلام يعجبه، فلما قالت ذلك قال صلى الله عليه واله: لقد استعدت بمعاذ وطلقها. وللشافعية وجه غريب: أن كان لا يحرم إمساكها لكن فارقها تكراً منه، ومات رسول الله صلى الله عليه واله عن تسع نساء: عايشة، وحفصة، وأم سلمة بنت ابن أمية المخزومي، وأم حبيبة بنت أبي سفيان، وميمونة بنت الحارث الهلالية، وجويرية بنت الحارث الخزاعية، وسودة بنت زمعة، وصفية بنت حي بن أخطب الخيرية، وزينب بنت جحش، وجميع من تزوج بهن خمسة عشر، وجمع بين إحدى عشرة، ودخل بثلاث عشرة، وفارق امرأتين في حياته: إحداهما الكلبيّة، وهي التي رأى بكشحها بياضاً، فقال لها: (١). في المصدر: لانه شبه الخيانة. (٢). المدثر: ٦. الحقى بأهلك، والآخرى التي تعوذت منه، وقال أبو عبيد: تزوج رسول الله صلى الله عليه واله ثمانية عشر امرأة، واتخذ من الاماء ثلاثاً (١). الثاني: نكاح الكفار (٢)، عندنا لا يصح للمسلم على الاقوى. لقوله تعالى: ولا تنكحوا المشركات حتى يؤمن (٣) وقال: ولا تمسكوا بعصم الكوافر (٤) وقال بعض علمائنا: إنه يصح، وهو مذهب جماعة من العامة، فعندنا التحريم بطريق الاولى ثابت في حق النبي صلى الله عليه واله، واختلف في مشروعيته له من جوز من العامة في حق الامه على قولين: أحدهما المنع، لقوله صلى الله عليه واله: زوجاتي في الدنيا زوجاتي في الآخرة والجنة محرمة على الكافرين، ولانه أشرف من أن يضع ماءه في رحم كافرة، والله تعالى أكرم زوجاته إذ جعلهن امهات المؤمنين، والكافرة لا تصلح لذلك، لان هذه اسوة (٥) الكرامة، وبقوله تعالى: إنما المشركون نجس (٦) ولقوله: كل سبب ونسب ينقطع يوم القيامة إلا- سببي ونسبي وذلك لا يصح في الكافرة. والثاني الجواز لان ذبائهم له حلال فكذلك نساؤهم، والمقدمة الاولى ممنوعة فإن ذبائح أهل الكتاب عندنا محرمة، وأما نكاح الامه فلم يجز له بلا خلاف بين الاكثر، وأما وطى الامه فكان سائغاً له مسلمة كانت أو كتيبة، لقوله تعالى: وما ملكت أيمانكم (٧) وقوله تعالى: وما ملكت يمينك (٨) ولم يفصل، وملك صلى الله عليه واله مارية القبطية وكانت مسلمة، وملك صفية وهي مشركة، فكانت عنده إلى أن أسلمت فأعتقها وتزوجها، وجوز بعضهم نكاح الامه المسلمة له صلى الله عليه واله بالعقد، كما يجوز بالملك والنكاح أوسع منه من الامه، ولكن الاكثر على المنع، لان نكاح الامه مشروط بالخوف من (١). سيأتي أحوال أزواجه في بابه. (٢). في المصدر: نكاح الكتيبة. (٣). البقرة: ٢٢١. (٤). الممتحنة: ١٠. (٥). الاسوة: القدوة. (٦). التوبة: ٢٨. (٧). النساء: ٣ وفيه: أو. (٨). الاحزاب: ٥٠. العنت، والنبي صلى الله عليه واله معصوم، وبفقدان طول (١) الحره، ونكاحه صلى الله عليه واله مستغنى (٢) عن المهر ابتداء وانتهاء، وبأن من نكح أمه كان ولده منها رقيقاً عند جماعة، ومنصب النبي صلى الله عليه وآله منزّه عن ذلك، لكن من جوز له نكاح الامه قال: خوف العنت إنما يشترط في حق الامه، ومنع من اشتراط فقدان الطول، وأما رق الولد فقد التزم (٣) بعض الشافعية وجها مستبعداً فيه بذلك، والصحيح خلافه لانه عندنا يتبع أشرف الطرفين. واما التخفيفات: فقسمان: الاول ما يتعلق بغير النكاح وهي امور: الاول: الوصال في الصوم، كان مباحاً للنبي صلى الله عليه واله، وحرام على امته، ومعناه أنه يطوى الليل بلا أكل وشرب (٤) مع صيام النهار، لا أن يكون صائماً، لان الصوم في الليل لا ينعقد، بل إذا دخل الليل صار الصائم مفطراً إجماعاً، فلما نهى النبي صلى الله عليه واله امته عن الوصال قيل له: إنك تواصل، فقال: إنى لست كأحدكم، إنى أظل عند ربي يطعمني ويسقيني. وفي رواية: إنى أبيت عند ربي فيطعمني ويسقيني. قيل: معناه يسقيني ويغذي بوجهه. وقال الشهيد الثاني نور الله ضريحه: الوصال يتحقق بأمرين: أحدهما الجمع بين الليل والنهار عن تروك الصوم بالنية، والثاني تأخير عشائه إلى سحوره بالنية كذلك (٥)، بحيث يكون صائماً مجموع ذلك الوقت، والوصال بمعنييه محرم على امته، (١). الطول: القدرة والغنى. (٢). هكذا في النسخة: والصحيح: مستغن. (٣). في المصدر: فقد أزم. (٤). في المصدر: ولا شرب. (٥). والروايات قد وردت بمعنيين، ففي مرسله الصدوق عن الصادق عليه السلام: الوصال الذي نهى عنه هو أن يجعل الرجل عشاه سحوره. وفي حديث الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الوصال في الصيام أن يجعل عشاه سحوره. وفي حديث سليمان الديلمي عنه عليه السلام: وإنما قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا وصال في صيام يعني لا يصوم الرجل يومين متوالين من غير إفطار. وفي حديث حفص عنه عليه السلام: المواصل في الصيام يصوم يوماً وليلته ويفطر في السحر. ومباح له صلى الله

عليه واله، ثم نقل كلام التذكرة وقال: ليس بجيد، لان الاكل بالليل ليس بواجب، وقد صرح به هو في المنتهى، فقال: لو أمسك عن الطعام يومين لا بنية الصيام بل بنية الافطار فيه فالاقوى عدم التحريم، وعلى ما ذكره هنا لا فرق بينه صلى الله عليه واله وبين غيره، بل المراد الصوم فيهما معا بالنية، فإن هذا حكم مختص به محرم على غيره. اقول: ما ذكره رحمه الله هو المطابق لكلام الاكثر، لكن الاخبار الواردة في تفسيره تقتضى التحريم (١) مطلقا، وأيضا لو كان المراد مع النية فلا وجه للتخصيص بهذين الفردين، بل الظاهر أنه لو نوى دخول ساعة من الليل مثلا في الصوم كان تشريعا محرما، وسيأتى تمام القول في ذلك في كتاب الصوم إن شاء الله تعالى. ثم قال في التذكرة: الثاني اصطفاء ما يختاره من الغنيمه قبل القسمه، كجارية حسنه، وثوب مترفع (٢)، وفرس جواد، وغير ذلك، ويقال لذلك الذى اختاره: الصفى والصفية والجمع الصفايا، ومن صفاياه صفية بنت حبي، اصطفاها واعتقاها وتزوجها، و ذو الفقار. الثالث: خمس الفى والغنيمه كان لرسول الله صلى الله عليه واله الاستبداد به، وأربعة أخماس الفى كانت له أيضا. الرابع: ابيح له دخول مكة بغير إحرام، خلافا لامته، فإنه محرم عليهم على خلاف. الخامس: ابيحت له ولائته كرامة له الغنائم، وكانت حراما على من قبله من الانبياء، بل امروا بجمعها، فتنزل نار من السماء فتأكلها، وإنه كان يقضى لنفسه، وفي غيره خلاف، وأن يحكم لنفسه ولولده، وأن يشهد لنفسه ولولده، وأن يقبل شهادة من شهد له (٣). السادس: ابيح له أن يحمى لنفسه الارض لرعى ماشيته، وكان حراما على من قبله من الانبياء (١). راجع الاحاديث (٢). رفع الثوب: خلاف غلط. وفي الحديث: ثوب حسن (٣). فى المصدر: من يشهد له. قبله من الانبياء عليهم السلام، والائمة بعده ليس لهم أن يحموا لانفسهم. وقال المحقق الثانى رحمه الله فى شرح القواعد: وهذا عندنا مشترك بينه وبين الائمة عليهم السلام، وقول المصنف رحمه الله فى التذكرة: والائمة بعده ليس لهم أن يحموا لانفسهم ليس جاريا على مذهبننا. ثم قال فى التذكرة: ابيح له أن يأخذ الطعام والشراب من المالك، وإن اضطر إليها (١)، لان حفظه لنفسه الشريفة أولى من حفظ نفس غيره، وعليه البذل و الفداء بمهجته مهجة رسول الله صلى الله عليه واله، لانه صلى الله عليه واله أولى بالمؤمنين من أنفسهم. وقال المحقق فى شرح القواعد: وينبغى أن يكون الامام كذلك كما يرشد إليه التعليل، ولم أقف على تصريح فى ذلك. ثم قال فى التذكرة: الثامن: كان لا ينتقض وضوءه بالنوم، وبه قال الشافعية: وحكى أبو العباس منهم وجها آخر غريبا، وكذلك حكى وجهين فى انتقاض وضوءه باللمس. التاسع: كان يجوز له أن يدخل المسجد جنبا، ومنعه بعض الشافعية: وقال لا اخا له صحيحا. العاشر: قيل: إنه كان يجوز له أن يقتل من آمنه وهو غلط، فإنه من يحرم (٢) عليه خائنة الاعين كيف يجوز له قتل من آمنه؟ الحادى عشر: قيل: إنه كان يجوز له لعن من شاء من غير سبب يقتضيه، لان لعنه رحمة، واستبعده الجماعة، وروى أبو هريرة أن النبى صلى الله عليه واله، قال: اللهم انى أتخذ عندك عهدا لن تخلفه، إنما أنا بشر فأى المؤمنين آذيتهم بتهمة ولعنة (٣) فاجعلها له صلاة وزكاة وقربة يتقرب بها إليك يوم القيامة وهو عندنا باطل لانه معصوم لا يجوز منه لعن الغير وسبه بغير سبب، والحديث لو سلم إنما هو لسبب (١). فى المصدر: وإن اضطر إليهما (٢). فى المصدر: فان من يحرم عليه (٣). فى المصدر: أو لعنته. ومن التخفيفات (١) ما يتعلق بالنكاح وهى امور: الاول: الزيادة على أربع نساء، فإنه صلى الله عليه واله مات عن تسع، وهل كان له الزيادة على تسع؟ الاولى الجواز لامتناع الجور عليه، وللشافعية وجهان: هذا أصحهما، والثانى المنع، وأما انحصار طلاقه فى الثلاث فالوجه فى ذلك كما فى حق الامه، وهو أحد وجهى الشافعية، والثانى العدم كما لم ينحصر عدد زوجاته صلى الله عليه واله. الثانى: العقد بلفظ الهبة، لقوله تعالى: وامرأة مؤمنة إن وهبت نفسها للنبي (٢) فلا يجب المهر حينئذ بالعقد ولا بالدخول، لا ابتداء ولا انتهاء كما هو قضية الهبة، وهو أظهر وجهى الشافعية، والثانى: المنع، كما فى حق الامه، وعلى الاول هل يشترط لفظ النكاح من جهة النبى صلى الله عليه واله؟ للشافعية وجهان: أحدهما نعم، لظاهر قوله تعالى: أن يستكحها (٣) والثانى لا يشترط فى حق الواهبة (٤)، وهل ينعقد نكاحه بمعنى الهبة فى حق الواهبة، وخاصية النبى صلى الله عليه واله ليست فى إسقاط المهر، بل فى الانعقاد بلفظ الهبة. الثالث: كان إذا رغب صلى الله عليه واله فى نكاح امرأة فإن كانت خلية فعليها الاجابة، ويحرم على غيره خطبتها، وللشافعية وجه: إنه لا- يحرم، وإن كانت ذات زوج وجب على الزوج طلاقها لينكحها لقضية زيد (٥)، ولعل السر فيه من جانب الزوج امتحان إيمانه واعتقاده بتكليفه النزول عن أهله، ومن جانب النبى صلى الله عليه واله ابتلاؤه ببليه

البشرية، ومنعه من خائنة الاعين، ومن الاضرار الذى يخالف الاظهار كما قال تعالى: وتخفى فى نفسك ما الله مبديه (٦) ولا شئ ادعى إلى غض البصر وحفظ لمجاريه الاتفاقيه (٧) من هذا (١). فى المصدر: القسم الثانى من التخفيفات.(٢). الاحزاب: ٥٠. (٣). الاحزاب: ٥٠.(٤). فى المصدر: أن يشترط فى حق الواهبه.(٥). فى المصدر: كفضيه زيد. (٦). الاحزاب: ٣٧.(٧). فى المصدر: وحفظه عن المحابه الاتفاقيه.التكليف، وليس هذا من باب التخفيفات، كما قاله الفقهاء، بل هو فى حقه غاية التشديد (١) إذ لو كلف بذلك آحاد الناس لما فتحوا أعينهم فى الشوارع خوفا من ذلك، ولهذا قالت عائشه: لو كان صلى الله عليه واله يخفى آيه لاخفى هذه. الرابع: انعقاد نكاحه بغير ولى وشهود، وهو عندنا ثابت فى حقه صلى الله عليه واله وحق امته (٢) إذ لا نشترط نحن ذلك، وللشافعيه وجهان. الخامس: انعقاد نكاحه فى الاحرام، وللشافعيه فيه وجهان: أحدهما الجواز، لما روى أنه صلى الله عليه واله نكح ميمونه محرما، والثانى المنع كما لم يحل له الوطى فى الاحرام، والمشهور عندهم أنه نكح ميمونه حلالا. السادس: هل كان يجب عليه القسم بين زوجته بحيث إذا باتت عند واحدة منهن ليله وجب عليه أن يبيت عند الباقيات كذلك أم لا يجب؟ قال الشهيد الثانى رحمه الله: اختلف العلماء فى ذلك، فقال بعضهم: لا يجب عليه ذلك لقوله تعالى: ترجى من تشاء منهن و تؤوى إليك من تشاء ومن ابتغيت ممن عزلت فلا جناح عليك (٣) ومعنى ترجى تؤخر

(١). فيه تأمل واضح يعلم بمراجعة الايه وتفسيرها، ولعله يأتي الكلام فيه فى باب. (٢). فى ثبوت جواز النكاح بغير ولى مطلقا فى حق امته محل تأمل بل منع.(٣). الاحزاب: ٥١. قال الطبرسى فى معناه: أى تؤخر وتبعد من تشاء من أزواجك، وتضم إليك من تشاء منهن، واختلف فى معناه على اقوال: احدها: أن المراد تقدم من تشاء من نسائك فى الايواء إليك وهو الدعاء للفراش، وتؤخر من تشاء فى ذلك، وتدخل من تشاء منهن فى القسم، ولا تدخل من تشاء، عن قتاده، قال: وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يقسم بين أزواجه وأباح الله له ترك ذلك. ثانيها: أن المراد تعزل من تشاء منهن بغير طلاق، وترد إليك من تشاء منهن بعد عزلك إياها بلا تجديد عقد. ثالثها: أن المراد تطلق من تشاء منهن وتمسك من تشاء. رابعها: أن المراد تترك نكاح من تشاء من نساء امتك، وتنكح منهن من تشاء، عن الحسن، قال: وكان صلى الله عليه وآله إذا خطب امرأة لم يكن لغيره أن يخطبها حتى يتزوجها أو يتركها. خامسها: تقبل من تشاء من المؤمنات اللاتي يهين أنفسهن لك فتؤويها إليك، وتترك من تشاء منهن فلا تقبلها. ومن ابتغيت ممن عزلت فلا جناح عليك أى إن أردت أن تؤوى إليك امرأة ممن عزلتهن عن ذلك وتضمها إليك فلا سبيل عليك بلوم ولا عتب، ولا إثم عليك فى ابتغائها، أباح الله سبحانه له ترك القسم فى النساء حتى يؤخر من يشاء عن وقت نوبتها، ويأمن من يشاء فى غير وقت نوبتها، وله أن يعزل من يشاء، وله أن يرد المعزولة إن شاء، فضله الله بذلك على جميع الخلق. وتترك إيوائه إليك، ومضاجعته بقريته قسيمه، وهو قوله: وتؤوى إليك من تشاء أى تضمه إليك وتضاجعه، ثم لا يتعين ذلك عليك، بل لك بعد الارجاع أن تتغى ممن عزلت ما شئت، وتؤويه إليك، وهذا ظاهر فى عدم وجوب القسمه عليه صلى الله عليه واله، حتى روى أن بعد نزول الآيه ترك القسمه لجماعه من نسائه، وأوى إليه جماعه منهن معينات، وقال آخرون: بل تجب القسمه عليه كغيره لعموم الأدلة الداله عليها، ولانه لم يزل يقسم بين نسائه حتى كان يطاف به وهو مريض عليهن، ويقول: هذا قسمي فيما أملك، وأنت أعلم بما لا أملك، يعنى قلبه صلى الله عليه واله، والمحقق رحمه الله استضعف الاستدلال بالآيه على عدم وجوب القسمه، بأنه كما يحتمل أن يكون المشيه فى الارجاع والايواء لجميع نسائه يحتمل أن يكون متعلقا بالواهبات أنفسهن خاصه، فلا- يكون دليلا على التخيير مطلقا، وحينئذ فيكون اختيار قول ثالث وهو وجوب القسمه لمن تزوجهن بالعقد، و عدمها لمن وهبت نفسها، وفى هذا عندى نظر، لان ضمير الجمع المؤنث فى قوله: ترجى من تشاء منهن واللفظ العام فى قوله: ومن ابتغيت لا يصح عوده للواهبات، لانه لم يتقدم ذكر الهبه إلا لامرأة واحدة، وهى قوله: وامرأة مؤمنه إن وهبت نفسها للنبي إن أراد النبي أن يستنكحها فوجد ضمير الهبه فى مواضع من الآيه، ثم عقبه بقوله: ترجى من تشاء منهن فلا- يحسن عوده إلى الواهبات، إذ لم يسبق لهن ذكر على وجه الجمع، بل إلى جميع الأزواج المذكورات فى هذه الآيه، وهى قوله تعالى: يا أيها النبي إنا أحللتنا لك أزواجك اللاتي آتيت أجورهن وما ملكت يمينك مما أفاء الله عليك وبنات عمك وبنات عماتك

و بنات خالك و بنات خالاتك اللاتي هاجرن معك وامرأة مؤمنة إن وهبت نفسها للنبي (١) الآية، ثم عقبها بقوله: ترجى من تشاء منهن الآية، وهذا هو ظاهر في عود ضمير النسوة المخير فيهن إلى من سبق من أزواجه جمع، وأيضا فإن النبي صلى الله عليه واله لم يتزوج بالهبة إلا امرأة واحدة على ما ذكره المحدثون والمفسرون، وهو المناسب لسياق الآية، فكيف يجعل ضمير الجمع عائدا إلى الواهبات، وليس له منهن إلا واحدة، ثم لو تنزلنا وسلمنا جواز عوده إلى الواهبات لما جاز حمله عليه بمجرد الاحتمال، مع وجود اللفظ العام (١). الاحزاب: ٥٠. الشامل لجمعهم، وأيضا فإن غاية الهبة أن تزويجه صلى الله عليه واله يجوز بلفظ الهبة من جانب المرأة أو من الطرفين، وذلك لا يخرج الواهبة عن أن تكون زوجة فيلحقها ما يلحق غيرها من أزواجه، لا أنها تصير بسبب الهبة بمنزلة الامه، وحينئذ فتخصيص الحكم بالواهبات لا وجه له أصلا، وأما فعله صلى الله عليه واله فجاز كونه بطريق التفضل والانصاف وجبر القلوب، كما قال الله تعالى: ذلك أدنى أن تقر أعينهن ولا يحزن ويرضين بما آتيتهن كلهن (١) انتهى كلامه رحمه الله. ورجعنا إلى كلام التذكرة: السابع: إنه كان يجوز للنبي صلى الله عليه واله تزويج المرأة ممن شاء بغير إذن وليها، وتزويجها من نفسه، وتولى الطرفين من غير إذن وليهما، وهل (٢) كان يجب عليه نفقة زوجاته؟ وجهان لهم، بناء على الخلاف في المهر، وكانت المرأة تحل له بتزويج الله تعالى، قال سبحانه في قصة زيد: فلما قضى زيد منها وطرا زوجناكها (٣) وقيل: إنه نكحها بمهر، وحملوا زوجها على إحلال الله تعالى له نكاحها، وأعتق صلى الله عليه وآله صفية رضى الله عنها وتزوجها وجعل عتقها صداقها، وهو ثابت عندنا في حق امته، وجوز بعض الشافعية له الجمع بين المرأة وعمتها أو خالتها، وإنه كان يجوز له الجمع بين الاختين، وكذا في الجمع بين الام وبناتها، وهو عندنا بعيد، لأن خطاب الله تعالى يدخل فيه لنبي صلى الله عليه واله. وأما الفضل (٤) والكرامات فقسمان: الاول في النكاح، وهو امور: الاول: تحريم زوجاته على غيره (٥)، قال الشهيد الثاني قدس الله سره: من جملة خواصه صلى الله عليه واله تحريم أزواجه من بعده على غيره، لقوله تعالى: وما كان لكم أن تؤذوا رسول الله ولا أن تنكحوا أزواجه من بعده أبدا (٦) وهي متناولة بعمومها لمن مات عنها من أزواجه، سواء (١). الاحزاب: ٥١. (٢). في المصدر قبل ذلك: وسوغ الشافعية أن ينكح المعتدة في وجهه، وهل كان إه. (٣). الاحزاب: ٣٧. (٤). في المصدر: وأما الفضائل والكرامات. (٥). في المصدر: تحريم زوجاته اللواتي مات عنهن على غيره. (٦). الاحزاب: ٥٣. كانت مدخولا بها أم لا، لصدق الزوجية عليهما ولم يمت صلى الله عليه واله عن زوجة في عصمته إلا مدخولا بها، ونقل المحقق الاجماع على تحريم المدخول بها، والخلاف في غيرها ليس بجيد، لعدم الخلاف أولا، وعدم الفرض الثاني ثانيا، وإنما الخلاف فيمن فارقتها في حياته بفسخ، أو طلاق، كالتى وجد بكشحتها بياضا، والمستعيذة، فإن فيه أوجها أصحها عندنا تحريمها مطلقا، لصدق نسبة زوجيتها إليه صلى الله عليه واله بعد الفراق في الجملة، فيدخل في عموم الآية (١)، والثاني أنها لا تحرم مطلقا، لأنه يصدق في حياته أن يقال: ليست زوجته الآن، ولا عراضه صلى الله عليه واله عنها، وانقطاع اعتنائها بها. والثالث: إن كانت مدخولا بها حرمت وإلا فلا لما روى أن الأشعث بن قيس نكح المستعيذة في زمان عمر فهم برجمها فاخبر أن النبي صلى الله عليه واله فارقتها قبل أن يمسخها فخلاها، ولم ينكر عليه أحد من الصحابة. وروى الكليني في الحسن عن عمر بن اذينة في حديث طويل أن النبي صلى الله عليه واله فارق المستعيذة، وامرأة اخرى من كنده، قالت لما مات ولده إبراهيم: لو كان نيا ما مات ابنه فتزوجتا (٢) بعده باذن الاولين، وأن أبا جعفر عليه السلام قال ما نهى الله عزوجل عن شئ إلا وقد عصى فيه، لقد نكحوا أزواج رسول الله صلى الله عليه واله من بعده، وذكر هاتين العامرية والكندية، ثقال أبو جعفر عليه السلام: لو سألتكم عن رجل تزوج امرأة فطلقها قبل أن يدخل بها أتجل لابنه لقالوا: لا، فرسول الله أعظم حرمة من آبائهم. وفي رواية اخرى عن زرارة عنه عليه السلام نحوه، وقال في حديثه: وهم يستحلون أن يتزوجوا (٣) امهاتهم؟ وإن أزواج النبي صلى الله عليه واله في الحرمة مثل امهاتهم إن كانوا مؤمنين (٤). إذا تقرر ذلك فنقول: تحريم أزواجه صلى الله عليه واله لما ذكرناه من النهى المؤكد عنه في (١). إن لم نقل: إنها ظاهرة في اللواتي كن زوجاته حين موته صلى الله عليه وآله، نعم يدل على ذلك الحديث الاتي. (٢). في الحديث: فتزوجتا فجدم أحد الرجلين، وجن الاخر. (٣). في الكافي: وهم لا يستحلون أن يتزوجوا امهاتهم. (٤). فروع الكافي ٢: ٣٣ و ٣٤. القرآن لا لتسميتهن امهات المؤمنين في قوله تعالى: وأزواجه امهاتهم (١)

ولا لتسميته صلى الله عليه وآله والدا، لان ذلك وقع على وجه المجاز لا الحقيقة، كناية عن تحريم نكاحهن، ووجوب احترامهن، ومن ثم لم يجز النظر إليهن، ولا الخلوة بهن، ولا يقال لبناتهن: أخوات المؤمنين، لانهن لا يحرمن على المؤمنين، فقد زوج رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة عليها السلام بعلى عليه السلام، واختيها: رقية وأم كلثوم عثمان، وكذا لا يقال لأبائهن واهلهن: أجداد المؤمنين وجداتهم، ولا لآخواتهن وأخواتهن أحوال المؤمنين وخالاتهم، وللشافعية وجه ضعيف فى إطلاق ذلك كله، وهو فى غاية البعد انتهى.

ثم قال رحمه الله فى التذكرة: الثانى: إن أزواجه امهات المؤمنين، سواء فيه من ماتت تحت النبى، ومن مات النبى صلى الله عليه وآله وهى تحته، وليست الامومة هنا حقيقة، ثم ذكر نحو ما ذكره الشهيد الثانى رحمه الله فى ذلك. الثالث: تفضيل زوجاته على غيرهن بأن جعل ثوابهن وعقابهن على الضعف. الرابع: لا يحل لغيرهن من الرجال أن يسألن شيئاً إلا- من وراء حجاب لقوله تعالى: إذا سألتموهن متاعاً فاسألوهن من وراء حجاب (٢) وأما غيرهن فيجوز أن يسألن مشافهة. الثانى: فى غير النكاح، وهو امور: الاول: أنه خاتم النبيين صلى الله عليه وآله. الثانى: إن له خير الامم (٣)، لقوله تعالى: كنتم خير امه (٤) تكرمه له صلى الله عليه وآله وتشريفاً.

الثالث: نسخ جميع الشرائع بشريعته. الرابع: جعل شريعته مؤبده. الخامس: جعل كتابه معجزاً بخلاف كتب سائر الانبياء عليهم السلام. (١). الاحزاب: ٦. (٢). الاحزاب: ٥٣. (٣). فى المصدر: امته خير الامم. (٤). آل عمران: ١١٠. السادس: حفظ كتابه عن التبديل والتغيير، واقيم بعده حجة على الناس، ومعجزات غيره من الانبياء انقضت بانقراضهم. السابع: نصر بالرعب على مسيرة شهر، فكان العدو يرهبه من مسيرة شهر. الثامن: جعلت له الارض مسجداً، وترابها طهوراً. التاسع: احلت له الغنائم دون غيره من الانبياء عليهم السلام. العاشر: يشفع فى أهل الكباثر، لقوله صلى الله عليه وآله: ذخرت شفاعتى لاهل الكباثر من امتى. الحادى عشر: بعث إلى الناس عامه. الثانى عشر: سيد ولد آدم يوم القيامة. الثالث عشر: أول من تنشق عنه الارض. الرابع عشر: أول شافع ومشفع. الخامس عشر: أول من يقرع باب الجنة. السادس عشر: أكثر الانبياء تبعاً. السابع عشر: امته معصومة لا تجتمع على الضلالة. اقول: قال المحقق فى شرح القواعد: فى عد هذا من الخصائص نظر، لان الحديث غير معلوم الثبوت، وامته صلى الله عليه وآله مع دخول المعصوم عليه السلام فيهم لا- تجتمع على ضلالة لكن باعتبار المعصوم فقط، ولا- دخل لغيره فى ذلك، وبدونه هم كسائر الامم، على أن الامم الماضين مع أوصياء أنبيائهم كهذه الامه مع المعصوم، فلا اختصاص (١). ثم قال فى التذكرة: الثامن عشر: صفوف امته كصفوف الملائكة. التاسع عشر: تمام عينه ولا ينام قلبه. العشرون: كان يرى من ورائه كما يرى من قدامه، بمعنى التحفظ والحس، وكذلك قوله صلى الله عليه وآله: تمام عينى ولا ينام قلبى. (١). يمكن أن يقال: إن امته لا يجتمع على الضلالة، لان فيها فرقة فى جميع الاعصار يتبعون الحق، ولو اتبع غيرهم غير سواء السبيل، فعليه يثبت الاختصاص. الحادى والعشرون: كان تطوعه بالصلاة قاعداً كتطوعه قائماً وإن لم يكن عذر (١)، وفى حق غيره ذلك على النصف من هذا. الثانى والعشرون: مخاطبة المصلى بقوله: السلام عليك ورحمة الله وبركاته (٢)، ولا يخاطب سائر الناس. الثالث والعشرون: يحرم على غيره رفع صوته على صوت النبى. الرابع والعشرون: يحرم على غيره نداؤه (٣) من وراء الحجرات للآية (٤). الخامس والعشرون: نادى الله تعالى الانبياء، وحكى عنهم بأسمائهم، فقال تعالى: يوسف أعرض عن هذا (٥) - أن يا إبراهيم (٦) - يا نوح (٧) وميز نبينا صلى الله عليه وآله بالنداء بألقابه الشريفة فقال تعالى: يا أيها النبى (٨) - يا أيها الرسول (٩) يا أيها المزمّل (١٠) - يا أيها المدثر (١١) ولم يذكر اسمه فى القرآن إلا فى أربعة مواضع شهد له فيها بالرسالة لافتقار الشهادة إلى ذكر اسمه، فقال: محمد رسول الله (١٢) - ما كان محمداً أباً أحد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين (١٣) - والذين آمنوا وعملوا الصالحات وآمنوا بما نزل على محمد وهو الحق من ربهم (١٤) - برسول يأتى من بعدى (١٥) اسمه أحمد (١٦)، وكان يحرم أن ينادى باسمه (١). فى المصدر: وان لم يكن له عذر. (٢). فى المصدر: السلام عليك أيها النبى ورحمة الله وبركاته. (٣). فى المصدر: مناداته. (٤). والآية ان الذين ينادونك من وراء الحجرات أكثرهم لا يعقلون الحجرات: ٤. (٥). يوسف: ٢٩. (٦). الصافات: ١٠٤. (٧). هود: ٤٦. (٨). الانفال: ٦٤ و ٦٥ و ٧٠ والتوبة: ٧٣ وفى غيرها. (٩). المائدة: ٤١ و ٦٧. (١٠). المزمّل: ١. (١١). المدثر: ١. (١٢). الفتح: ٢٩. (١٣). الاحزاب: ٤٠. (١٤). محمد: ٢. (١٥). الصف: ٦. (١٦). فى الهامش: كأنه رحمه الله غفل عما فى سورة آل عمران: وما محمد

إلا- رسول قد خلت من قبله الرسل ومعه خمسة مواضع، لكن لا يخل بمقصوده، منه عفى عنه. أقول: راجع آل عمران: ۱۴۴. فيقول: يا محمد، يا أحمد، ولكن يقول (۱): يا نبي الله، يا رسول الله، يا خيرة الله، إلى غير ذلك من صفاته الجليلة. السادس والعشرون: كان يستشفى به. السابع والعشرون: كان يتبرك ببوله ودمه. الثامن والعشرون: من زنى بحضرتة أو استهان به كفر. التاسع والعشرون: يجب على المصلي إذا دعاه يجيبه (۲) ولا تبطل صلاته، وللشافعية وجه: إنه لا يجب وتبطل به الصلاة. الثلاثون: كان أولاد بناته ينسبون إليه، وأولاد بنات غيره لا ينسبون إليه، لقوله صلى الله عليه واله: كل سب ونسب ينقطع يوم القيامة إلا سبى ونسبى وقيل: معناه أنه لا ينتفع يومئذ بسائر الانساب، وينتفع بالنسبة إليه صلى الله عليه واله. مسألة: قال صلى الله عليه واله: سمو باسمي، ولا تكونوا بكنتي واختفلوا، فقال الشافعي: إنه ليس لاحد أن يكنى بأبي القاسم سواء كان اسمه محمداً أو لم يكن، ومنهم من حمله على كراهة الجمع بين الاسم والكنية، وجوزوا الافراد وهو الوجه، لأن الناس لم يزالوا بكنته صلى الله عليه واله يكون (۳) في جميع الاعصار من غير إنكار. انتهى (۴). ويؤيد ما اختاره رحمه الله ما رواه الكليني والشيخ عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام أن النبي صلى الله عليه وآله نهى عن أربع كنى: عن أبي عيسى، وعن أبي الحكم، وعن أبي مالك، وعن أبي القاسم إذا كان الاسم محمداً (۵). أقول: هذا جملة ما ذكره أصحابنا وأكثر مخالفتنا من خصائصه صلى الله عليه واله، ولم نتعرض للكلام عليها وإن كان لبعضها مجال للقول فيه لقله الجدوى، ولأننا أوردنا من الاخبار في هذا الباب وغيره ما يظهر به جلية الحال لمن أراد الاطلاع عليه، والله الموفق للسداد. (۱). أي المنادي. (۲). في المصدر: أن يجيبه. (۳). في المصدر: يكون بكنته. (۴). التذكرة: مقدمات النكاح. (۵). فروع الكافي ۲: ۸۷.

نادر في اللطائف في فضل نبينا في الفضائل والمعجزات على الانبياء

۱ - قب: إن كان لآدم عليه السلام سجود الملائكة مرة فلمحمد صلوات الله والملائكة والناس أجمعين كل ساعة إلى يوم القيامة، وإن كان آدم قبله الملائكة فجعله الله إمام الانبياء ليلة المعراج فصار إمام آدم عليه السلام، وإن خلق آدم عليه السلام من طين فإنه خلق من النور، قوله: كنت نبيا وآدم بين الماء والطين وإن كان آدم أول الخلق فقد صار محمد قبله قوله: إن الله خلقني من نور وخلق ذلك النور قبل آدم بألف سنة. وإن كان آدم عليه السلام أبوالبشر فمحمد صلى الله عليه واله سيد النذر، قوله صلى الله عليه واله: آدم و من دونه تحت لوائى يوم القيامة. وإن كان آدم عليه السلام أول الانبياء فنبوؤة محمد أقدم منه، قوله: كنت نبيا وآدم عليه السلام منحول (۱) في طينته. وإن عجزت الملائكة عن آدم عليه السلام فاعطى القرآن الذى عجز عنه الاولون والآخرون، وإن قيل لآدم عليه السلام: فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه (۲) فقال له: ليغفر لك الله (۳). وإن دخل آدم فى الجنة فقد عرج به إلى قاب قوسين أو أدنى. إدريس: قوله: ورفعناه مكانا عليا (۴) أى السماء، وللنبي: ورفعنا لك ذكرك (۵) وناجى إدريس عليه السلام ربه، ونادى الله محمداً: فأوحى إلى عبده ما أوحى (۶) وأطعم إدريس عليه السلام بعد وفاته، وقد أطعمه الله فى حال حياته، قوله صلى الله عليه واله: إنى لست كأحدكم (۱). من نخل الدقيق: غربله وأزال نخالته. (۲). البقرة: ۳۷. (۳). الفتح: ۲. (۴). مريم: ۵۷. (۵). الشرح: ۴. (۶). النجم: ۱۰. إنى أبيت عند ربي يطعمنى ويسقيني. نوح عليه السلام: جرت له السفينة على الماء وهى تجرى للكافر والمؤمن، ولمحمد صلى الله عليه واله جرى الحجر على الماء، وذلك أنه كان على شفير غدير ووراء الغدير تل عظيم، فقال عكرمة ابن أبى جهل: يا محمد إن كنت نبيا فادع من صخور ذلك التل حتى يخوض الماء فيعبر، فدعا بالصخرة فجعلت تأتى على وجه الماء حتى مثلت بين يديه، فأمرها بالرجوع فرجعت كما جاءت. واجيبت دعوته على قومه: لاتذر على الارض (۱) فهطلت له السماء بالعقوبة، واجيبت لمحمد بالرحمة حيث قال: حوالينا ولا علينا فنوح عليه السلام رسول العقوبة، ومحمد صلى الله عليه واله رسول الرحمة: وما أرسلناك إلا رحمة (۲) دعا نوح لنفسه ولنفر يسير: رب اغفر لى ولوالدى (۳) ومحمد دعا لامته من ولد منهم ومن لم يولد: واعف عنا (۴) وقال له: وجعلنا ذريته هم الباقين (۵) وقال لمحمد: ذرية بعضها من بعض (۶) كانت سفينة نوح عليه السلام سبب النجاة فى الدنيا، وذرية محمد صلى الله عليه

واله سبب النجاة في العقبى (۷) قوله: مثل أهل بيتي كسفينه نوح الخير. وقال نوح عليه السلام: إن ابني من أهلي (۸) فقيل له: إنه ليس من أهلك (۹) ومحمد لما علنت من قومه المعاندة شهر عليهم سيف النعمة، ولم ينظر إليهم بعين المقة. قال حسان:

وإن كان نوح نجى سالما على الفلك بالقوم لما نجى

فإن النبي نجى سالما إلى الغار في الليل لما دجى

(۱). نوح: ۲۶. (۲). الانبياء: ۱۰۷. (۳). نوح: ۲۸. (۴). البقرة: ۲۸۶. (۵). الصافات: ۷۷. (۶). آل عمران: ۳۴. (۷). بل في الدنيا والاخرة، لانهم هدوا الناس إلى مصالحهم الدنيا والاخرة، فيهم نجوا من مهالك الدنيا وعذاب الاخرة، وفازوا بسعادتهما. (۸). هود: ۴۵. (۹). هود: ۴۶. هود عليه السلام انتصر من أعدائه بالريح، قوله: وفي عاد إذ أرسلنا عليهم (۱) ومحمد نصره الله يوم الاحزاب والخندق بالريح والملائكة: قوله: بجنود لم تروها (۲) فزاد الله محمدا على هود بثلاثة آلاف ملك، وفضله على هود بأن ريح عاد ريح سخط، وريح محمد صلى الله عليه واله ريح رحمة قوله: يا أيها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم إذ جاءكم (۳) الآية، وصبر هود في ذات الله وأعذر قومه إذ كذب، والنبي صلى الله عليه واله صبر في ذات الله وأعذر قومه إذ كذب وشرذ، وحصب بالحصى (۴) وعلاه أبو جهل بسلى (۵) شاء، فأوحى الله إلى جاثيل ملك الجبال: أن شق الجبال واته إلى أمر محمد صلى الله عليه واله، فأتاه فقال له: قد امرت لك بالطاعة، فإن امرت أطقت عليهم الجبال فأهلكتهم بها، قال: إنما بعثت رحمة اهد قومي فإنهم لا يعلمون. صالح عليه السلام خرجت لصالح ناقة عشراء (۶) من بين صخرة صماء، واخرج لنبينا صلى الله عليه واله رجل من وسط الجبل يدعو له ويقول: اللهم ارفع له ذكرا، اللهم أوجب له أجرا، اللهم احفظ عنه وزرا وعقر ناقته، وعقر أولاد محمد أبو القاسم البارع صلى الله عليه واله.

لناقة صالح نادت اناس وقد جسروا على قتل الحسين

وكان لصاح ينذر قومه فقيل له: يا صالح ائتنا بعذاب الله، ومحمد نبي الرحمة، قوله: وما أرسلناك إلا رحمة (۷) والناقة لم تناطقه ولم تشهد له بالنبوة وقد تكلم مع النبي صلى الله عليه واله نوق كثيرة. لوط، قال حسان بن ثابت: (۱). الذاريات: ۴۱. (۲). التوبة: ۴۰. أقول: هذه آية الغار، وأما نصرته في يوم الاحزاب والخندق ففي آية: وجنود لم تروها وهي في الاحزاب: ۹، ونصره في يوم حنين فقال: وأنزل جنودا لم تروها التوبة: ۲۶. (۳). الاحزاب: ۹. (۴). أي رمى بالحصى. (۵). السلى: جلده فيها الولد، وإذا انقطع في البطن هلكت الام والولد. (۶). العشراء من النوق: التي مضى لحملها عشرة أشهر أو ثمانية، أو هي كالفساء من النساء. (۷). الانبياء: ۱۰۷. وإن كان لوط دعا ربه على القوم فاستوصلوا بالبلا

فإن النبي ببدر دعا على المشركين بسيف الفنا

فناداه جبريل من فوقه بلييك لبيك سل ما تشاء

إبراهيم عليه السلام نظر من الملك إلى الملك: وكذلك نرى إبراهيم (۱) والحبیب نظر من الملك إلى الملك: ألم ترى إلى ربك كيف مد الظل (۲). الخليل عليه السلام طالب قال: إنى ذاهب إلى ربي (۳) والحبیب مطلوب: أسرى بعبده ليلا (۴) قال الخليل عليه السلام: والذي أطمع أن يغفر لي (۵) وقيل للحبیب: ليغفر لك الله (۶) وقال الخليل: ولا تخزني (۷) وللحبیب: يوم لا يخزي الله (۸) وقال الخليل عليه السلام وسط النار: حسبى الله، وقيل للحبیب: يا أيها النبي حسبك الله (۹) قال الخليل عليه السلام: واجعل لي لسان صدق (۱۰) وقيل للحبیب صلى الله عليه واله: ورفعنا لك ذكرك (۱۱) قال الخليل عليه السلام: وأرنا مناسكنا (۱۲) وقيل للحبیب صلى الله عليه واله: لنريه (۱۳) الخليل عليه السلام (۱۴) واجعلني من ورثة جنة النعيم (۱۵) وللحبیب صلى الله عليه واله وللآخرة خير لك (۱۶) الخليل عليه السلام: والذي هو يطعمني (۱۷) وللحبیب صلى الله عليه واله أطعمهم من جوع (۱۸) لاجلك. الخليل عليه السلام بخل على أعدائه بالرزق وارزق أهله من الثمرات (۱۹) والحبیب صلى الله عليه وآله سخا بها على الأعداء حتى عوتب: ولا تبسطها كل البسط (۲۰) الخليل عليه السلام أقسم بالله: وتالله لا كيدن أصناكم (۲۱) وأقسم الله بالحبیب: لعمرك (۱). الانعام: ۷۵. (۲). الفرقان: ۴۵. (۳). الصفات: ۹۹. (۴). الاسراء: ۱. (۵). الشعراء: ۸۲. (۶). الفتح: ۲. (۷). الشعراء: ۸۷. (۸). التحريم: ۸. (۹). الانفال: ۶۴. (۱۰). الشعراء:

۸۴.(۱۱). الشرح: ۴.(۱۲). البقرة: ۱۲۸.(۱۳). الاسراء: ۱.(۱۴). في المصدر: قال الخليل.(۱۵). الشعراء: ۸۵.(۱۶). الضحى: ۴.(۱۷). الشعراء: ۷۹.(۱۸). قریش: ۴.(۱۹). البقرة: ۱۲۶.(۲۰). الاسراء: ۲۹.(۲۱). الانبياء: ۵۷.إنهم (۱) واتخذ مقام الخليل قبله: واتخذوا من مقام إبراهيم (۲) وجعل أحوال الحبيب وأفعاله وأقواله قبله: لقد كان لكم في رسول الله اسوة (۳) الخليل عليه السلام كسر أصنام قوم بالخفية غضبا لله، والحبيب كسر عن الكعبة ثلاثمائة وستين صنما، وأذل من عبدها بالسيف، اصطفى الخليل عليه السلام بعد الابتلاء: ولقد اصطفيناه (۴) واصطفى الحبيب صلى الله عليه وآله قبل الابتلاء: الله يصطفى (۵) الخليل عليه السلام بذل ماله لاجل الجليل، وخلق الجليل العالم لاجل الحبيب صلى الله عليه وآله، مقام الخليل عليه السلام مقام الخدمة: واتخذوا من مقام إبراهيم (۶) ومقام الحبيب صلى الله عليه وآله مقام الشفاعة: عسى أن يبعثك (۷) والشفيع أفضل من الخادم، الخليل عليه السلام طلب ابتداء الوصلة قال: هذا ربي (۸) والحبيب صلى الله عليه وآله طلب بقاء الوصلة: وامرت أن أكون من المسلمين (۹) وللبقاء فضل على الابتداء، صير الله حر النار على الخليل عليه السلام بردا وسلاما، وصير السم في جوفه سلاما حين سمته الخبيرية، ثم سخر له نار جهنم التي كانت نار الدنيا كلها جزء منها، كان الخليل عليه السلام مناديا بالحج والقربان: وأذن في الناس بالحج (۱۰) والحبيب مناديا بالاسلام و الايمان: مناديا ينادى للايمان أن آمنوا بربكم (۱۱) قال لل خليل عليه السلام: أو لم تؤمن (۱۲) وقال للحبيب صلى الله عليه وآله: آمن الرسول (۱۳) قال الخليل: فإنهم عدو لى (۱۴) وقيل للحبيب عليه السلام: لولاك لما خلقت الافلاك وقيل (۱۵) لل خليل عليه السلام. وفديناه بذبح (۱۶) والحبيب صلى الله عليه وآله فدى أبوه عبد الله بمائة ناقة، وبارك في أولاد الخليل عليه السلام حتى عفوا، فامر داود عليه السلام فى أيامه بإحصائهم فعجزوا عن ذلك، فأوحى (۱) الحجر: ۷۲.(۲). البقرة: ۱۲۵.(۳). الاحزاب: ۲۱.(۴). البقرة: ۱۳۰.(۵). الحج: ۷۵.(۶). البقرة: ۱۲۵.(۷). الاسراء: ۷۹.(۸). الانعام: ۷۶.(۹). النمل: ۹۱.(۱۰). الحج: ۲۷.(۱۱). آل عمران: ۱۹۳.(۱۲). البقرة: ۲۶۰.(۱۳). البقرة: ۲۸۵.(۱۴). الشعراء: ۷۷.(۱۵). فى المصدر: وقال لل خليل عليه السلام.(۱۶). الصفات: ۱۰۷.الله تعالى إليه لما أطاعنى بذبح ولده كثرت ذريته، والحبيب صلى الله عليه وآله لما ابتلى أيضا بذبح ابنه الحسين عليه السلام كثرت أولاده، وصل الخليل إلى الجليل بالواسطة: وكذلك نرى إبراهيم (۱) ووصل الحبيب صلى الله عليه وآله بلا واسطة: ثم دنا فقتلى (۲) أراد الخليل عليه السلام رضا الملك فى رفع الكعبة: وإذ يرفع إبراهيم القواعد من البيت (۳) وأراد الله القبلة فى رضا الحبيب: فلنولينك قبلة ترضاها (۴) كان الابتلاء لل خليل أولاد، والاجتباء آخرا: واذا ابتلى إبراهيم ربه بكلمات (۵) والحبيب صلى الله عليه وآله ابتداءه بشاره: ليظهره على الدين (۶) سأل الخليل: واجنبني وبنى أن نعبد الاصنام (۷) وقال للحبيب صلى الله عليه وآله: إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس (۸) الخليل من يخالك، و الحبيب من تخاله (۹)، فلا جرم ولسوف يعطيك ربك فترضى (۱۰) الخليل: المراد، الخليل: عطشان، والحبيب: ريان. قال صاحب العين: مخرج الحاء أقصى من مخرج الخاء بدرجته، فإن الخاء من الحلق، والحاء من الفؤاد، فإذا ذكرت الخليل لم تملأ فاك، لانه من الحلق، وإذا ذكرت الحبيب ملأت فاك وقلبك، لانه من الفؤاد، قالوا: أظهر الله الخليل، ولم يظهر الحبيب، الجواب أنه أظهر المحبة لمتبعيه، فكيف المتبوع: قوله: إن كنتم تحبون الله فاتبعونى يحييكم الله (۱۱). يعقوب: كان له اثنا عشر ابنا، ومحمد كان له اثنا عشر وصيا، وجعل الاسباط من سلالة صلبه. ومريم بنت عمران من بناته، والهداة فى ذريته (۱۲). قوله: ووهبنا له إسحق ويعقوب وجعلنا فى ذريتهما النبوة والكتاب (۱۳) و (۱). الانعام: ۷۵.(۲). النجم: ۸.(۳). البقرة: ۱۲۷.(۴). البقرة: ۱۴۴.(۵). البقرة: ۱۲۴.(۶). التوبة: ۳۳. والفتح: ۲۸. الصف: ۹.(۷). ابراهيم: ۳۵.(۸). الاحزاب: ۳۳.(۹). خاله: صادق و آخاه.(۱۰). الضحى: ۵.(۱۱). آل عمران: ۳۱.(۱۲). فى المصدر: والهداية فى ذريته.(۱۳). العنكبوت: ۲۷. محمد أرفع ذكرا من ذلك، جعلت فاطمة عليها السلام سيدة نساء العالمين من بناته، والحسن و الحسين عليهما السلام من ذريته، وآتاه الكتاب المحفوظ لا يبدل ولا يغير (۱)، وصبر يعقوب عليه السلام على فراق ولده حتى كاد يحرض، وصبر محمد صلى الله عليه وآله على وفاة إبراهيم وعلى ما علم من فحوى ما يجرى على ذريته. يوسف عليه السلام إن كان له جمال فلمحمد صلى الله عليه وآله ملاحه وكمال، قوله صلى الله عليه وآله: كان يوسف عليه السلام أحسن ولكننى أملك. وإن كان يوسف فى الليل نورانيا فمحمد فى الدنيا والعقبى نورانى، ففى الدنيا يهدى الله لنوره، وفى

العقبی: انظرونا نقتبس (۲). یوسف علیه السلام دعا لمالك بن ذعر ليكثر ماله وولده، قال النبي صلى الله عليه واله: ستدرک (۳) ولدا لی یسمى الباقر، فإذا لقيته فأقرأه منی السلام، وقال لانس: اللهم أطل عمره، وأكثر ماله وولده فبقی إلى أيام عمر بن عبدالعزیز، وله عشرون من الذکور، وثمانون من الاناث، وكانت شجراته كل حول ذوات ثمرتين. صبر یوسف علیه السلام فی الجب والحبس والفرقة والمعصية، ومحمد قاسی من كثرة الغربة والفرقة، وحبس فی الشعب ثلاث سنين، وفي الغار ثلاث ليال، وكان لیوسف علیه السلام رؤياه، ولمحمد: لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق لتدخلن المسجد الحرام (۴). موسى علیه السلام أعطاه الله اثنتی عشرة عینا، قوله: فانفجرت منه اثنتا عشرة (۵) عینا ومحمد أمر البراء بن عازب بغرس سهمه يوم الميضاة (۶) بالحديبية فی قلب جافة فتفجرت اثنتا عشرة عینا حتى كفت ثمانية آلاف رجل، وكان لموسى علیه السلام انفجار الماء من الحجر، ولمحمد علیه السلام انفجار الماء من بين أصابعه، وهذا أعجب، وأنزل الله لموسى (۱). أى لا ينسخ، ولا یصل إليه یدی التصحيف والتحريف. (۲). الحديد: ۱۳. (۳). المخاطب جابر بن عبدالله الانصارى الصحابي. (۴). الفتح: ۲۷. (۵). البقرة: ۶۰. (۶). الميضاة والميضاة: الموضوع يتوضأ فيه. المطهرة يتوضأ منها. عمودا من السماء یضئ لهم ليلتهم، ويرتفع نهارهم، ورسول الله أعطى بعض أصحابه عصا تضئ أمامه وبين يديه، وأعطى قتادة بن النعمان عرجونا (۱)، فكان العرجون یضئ أمامه عشرا. قوله: ولقد آتينا موسى تسع آيات بينات (۲) قال ابن عباس والضحاك: اليد، والعصا، والحجر، والبحر، والطوفان، والجراد، والقمل، والضفادع، والدم، یروی أن النبي صلى الله عليه واله استتر للوضوء فی بعض أسفاره إلى الشام فأحاط به اليهود بالسيف، فأثار الله من تحت رجله جرادا فاحتوشتهم (۳)، وجعلت تأكلهم حتى أتت علی جملتهم، وكانوا مأتی نفر، وقال علیه السلام: إن بين الركن والصفاء قبور سبعين نيا ما ماتوا إلا بضر الجوع والقمل وتبعه قوم يوما خاليا فنظر أحدهم إلى ثياب نفسه وفيها قمل، ثم جعل بدنه يحكه، فأنف من أصحابه، وانسل (۴)، وأبصر آخر وآخر مثل ذلك حتى وجد كلهم من نفسه، ثم زاد ذلك عليهم حتى استولى ذلك عليهم فماتوا كلهم من خمسة أيام إلى شهرين، وهم جماعة بقتله فخرجوا نحو المدينة من مكة فسلط الله علی مزادهم ورواياهم وسطائهم الجرذان فخرقتها ونقبتها وسال مياهاها، فلما عطشوا شعروا فرجعوا القهقري إلى الحياض التي كانوا تزودوا منها تلك المياة، وإذا الجرذان قد سبقتهم إليها فنقبت اصولها وسال فی الحرة (۵) مياهاها، فتماوتوا، ولم ینفلت منهم إلا واحد لا یزال یقول: یا رب محمد وآل محمد، قد تبت من أذاه، ففرج عنی بجاه محمد وآل محمد، فوردت علیه قافلة فسقوه وحملوه وأمتعه القوم (۶)، فآمن بالنبي صلى الله عليه واله، فجعل رسول الله صلى الله عليه واله له تلك الجمال والاموال، واحتجم النبي صلى الله عليه واله مرة فدفع الدم الخارج منه إلى أبی سعید الخدری، وقال: غيبه، فذهب فشربه، فقال: ماذا صنعت به؟ قال: شربته، قال: أو لم

(۱). العرجون: أصل العذق الذي یعوج ویبقى علی النخل یابسا بعد أن تقطع عنه المشاریح. (۲). الاسراء: ۱۰۱.
(۳). أى أحذقت بهم وجعلتهم فی وسطها. (۴). انسل أى انطلق مستخفيا. (۵). الحرة: الارض ذات حجارة نخرة سود كانها احترت بالنار. (۶). أى وحملوا أمتعة القوم. أقل لك: غيبه؟ فقال: قد غيبته فی وعاء حریر، فقال: إياك وأن تعود لمثل هذا، ثم اعلم أن الله قد حرم علی النار لحمك ودمك لما اختلط بدمی ولحمی، واستهزأ به أربعون نفرا من المنافقين، فقال صلى الله عليه واله: أما إن الله یعذبهم بالدم، فلحقهم الرعاف الدائم، و سیلان الدماء من أضراسهم، فكان طعامهم وشرابهم یختلط بدمائهم، فبقوا كذلك أربعين صباحا، ثم هلکوا. قوله: اسلك یدک فی جيبك تخرج بیضاء (۱) واعطى أفضل منه، وهو أن نورا كان عن يمينه حيث ما جلس، وكان یراه الناس كلهم، وقد بقی ذلك النور إلى قیام الساعة، وكان یحب أن یأتیه الحسان، فیناديهما: هلما إلى، فیقبلان نحوه من البعد قد بلغهما صوته، فیقول بسبابته هكذا، یرجها من الباب، فتضئ لهما أحسن من ضوء القمر والشمس، فیأتیان، ثم تعود الاصبغ كما كانت، وتفعل فی إنصرافهما مثل ذلك قوله: وأن ألق عصاك (۲) وله ما روى أن الزبير بن العوام انكسر سيفه فی بعض الغزوات فأخذ النبي صلى الله عليه واله خشبة فمسحها من جانبيه، فصارت سیفا أجود ما یكون وأضر بها (۳)، فكان یقاتل به، وإن الله تعالی قلب جذوع سقوف یهود نازعوه أفاعی، وهی أكثر من مائة جذع، وقصدت نحوهم، والتقت متاع بیتهم، فمات منهم أربعة، وخبل جماعة

(۴) وأسلم آخرون، وقالوا: اللهم بجاه محمد الذي اصطفيته، وعلى الذي ارتضيته، وأوليائهما الذين من سلم لهم أمرهم اجتبته، فأنشر الله الاربعه. قوله: فاضرب بعصاك البحر (۵) قال أمير المؤمنين عليه السلام: خرجنا معه يعنى النبي صلى الله عليه واله إلى خيبر، فإذا نحن بواد يشخب فقدرناه فإذا هو أربع عشرة قامه، فقالوا: يا رسول الله العدو من ورائنا، والوادي أمامنا، كما قال أصحاب موسى عليه السلام: إنا لمدركون (۶) فنزل رسول الله صلى الله عليه واله ثم قال: اللهم إنك جعلت لكل مرسل دلالة (۱). القصص: ۳۲. (۲). القصص: ۳۱. (۳). استظهر المصنف في الهامش أن الصحيح: وأعطاهما. (۴). أصابهم جنون. (۵). الصحيح كما في المصحف الشريف: (أن اضرب) راجع سورة الشعراء: ۶۳. (۶). الشعراء: ۶۱. فأرني قدرتك وركب فعبرت الخيل لاتندی حوافرها، والابل لاتندی أخفافها، فرجعنا فكان فتحها، وفي رواية أنس إنه مطرت السماء ثلاثة أيام ولياليها بوادي الخزان (۱)، فقالوا: يا رسول الله هول عظيم، فقال: أيها الناس اتبعوني، وكنت آخر الناس، ولقد رأيت الماء ما بل أخفاف الابل. قوله: ولقد أخذنا آل فرعون بالسنين (۲) وروى أن النبي صلى الله عليه واله قال: اللهم العن رعلا وذكوان (۳)، اللهم اشدد وطأتك على مضر، اللهم اجعل سنيهم كسني يوسف ففي الخبر أن الرجل كان منهم يلحق صاحبه فلا يمكنه الدنو، فإذا دنا منه لا يبصره من شدة دخان الجوع، وكان يجلب (۴) إليهم من كل ناحية، فإذا اشتروه وقبضوه لم يصلوا به إلى بيوتهم حتى يتسوس (۵) ويتنن، فأكلوا الكلاب الميتة والجيف والجلود، ونبشوا القبور، وأحرقوا عظام الموتى فأكلوها، وأكلت المرأة طفلها، وكان الدخان متراكما بين السماء والارض، وذلك قوله: فارتقب يوم تأتي السماء بدخان مبين - يغشى الناس هذا عذاب أليم (۶) فقال أبو سفيان ورؤساء قريش: يا محمد أتأمرنا بصله الرحم؟ فأدرك قومك فقد هلكوا، فدعا لهم، وذلك قوله: ربنا اكشف عنا العذاب إنا موقنون (۷) فقال الله تعالى: إنا كاشفوا العذاب قليلا إنكم عائدون (۸) فعاد إليهم الخصب والدعة، وهو (۱). استظهر في المصدر: أن الصحيح: الخزاز، أقول: ولعله كذلك راجع معجم البلدان ۲: ۳۶۴. (۲). الاعراف: ۱۳۰. (۳). بنو رعل: بطن من بهته من العدنانية، وهم بنو رعل بن مالك ابن عوف بن امرئ القيس بن بهته، وبنو ذكوان أيضا بطن من بهته من سليم من العدنانية، وهم بنو ذكوان بن ثعلبة بن بهته، قال القلقشندى بعد ترجمتهما بذلك: وهم الذين مكث النبي صلى الله عليه وآله شهر ايقنت في الصلاة ويدعو عليهم. (۴). أى يساق ويجئ بالطعام إليهم. (۵). سوس الطعام: وقع فيه السوسو. والسوس: دود يقع في الصوف والخشب والثياب والبر ونحوها. (۶). الدخان: ۱۰ و ۱۱. (۷). هكذا في الكتاب، والصحيح كما في المصدر والمصحف الشريف: انا مؤمنون راجع سورة الدخان: ۱۲. (۸). الدخان: ۱۵. قوله: فليعبدوا رب هذا البيت (۱) الآية، انتقم الله لموسى عليه السلام من فرعون، وانتقم لمحمد صلى الله عليه واله من الفراعنة: سيهزم الجمع ويولون الدبر (۲) كان لموسى عليه السلام عصا، ولمحمد صلى الله عليه واله ذو الفقار، خلف موسى عليه السلام هارون عليه السلام في قومه، وخلف محمد صلى الله عليه واله عليا عليه السلام في قومه: أنت منى بمنزلة هارون من موسى وكان لموسى عليه السلام اثنا عشر نقيبا، ولمحمد صلى الله عليه واله اثنا عشر إماما، كان لموسى عليه السلام انفلاق البحر في الارض: فانفلق فكان كل فرق (۳) ولمحمد صلى الله عليه واله انشقاق القمر في السماء وذلك أعجب: اقتربت الساعة وانشق القمر (۴) العصا بلغت البحر فانفلق: فاضرب بعصاك البحر (۵) وأشار بالاصبع إلى القمر فانشق، وقال موسى عليه السلام: رب اشرح لى صدري (۶) وقال الله له: ألم نشرح لك صدرك (۷) وقال لموسى وهارون عليهما السلام: فقولا له قولنا لنا (۸) وقال لمحمد صلى الله عليه واله واغلظ عليهم (۹) - ولا- تطع كل حلاف (۱۰) وأعطى الله موسى عليه السلام المن والسلوى، وأحل الغنائم لمحمد صلى الله عليه واله ولائته، ولم يحل لاحد قبله، وقال في حق موسى: وظللنا عليهم الغمام (۱۱) يعنى في التيه، والنبي صلى الله عليه واله كان يسير الغمام فوقه، وكلم الله موسى تكليما على طور سيناء، وناجى الله محمدا عند سدره المنتهى، وكان واسطه بين الحق، وبين موسى عليه السلام، ولم يكن بين محمد صلى الله عليه واله وربه أحد: فأوحى إلى عبده (۱۲) وليس من مشى برجليه كمن اسرى بسره (۱۳)، وليس من ناداه كمن ناجاه، ومن بعد نودى، ومن قرب نوحى، ولم يكلم موسى عليه السلام إلا بعد أربعين ليلة، ومحمد صلى الله عليه واله كان نائما في بيت ام هانى فخرج به، ومعراج موسى عليه السلام بعد الموعود، ومعراج محمد صلى الله عليه واله بلا وعد، واختار موسى قومه سبعين رجلا، واختير محمد وهو فريد، ولم يحتمل موسى

عليه السلام (۱). قریش: ۳. (۲). القمر: ۴۵. (۳). الشعراء: ۶۳. (۴). القمر: ۱. (۵). الشعراء: ۶۳. وفي المصحف الشريف: (أن اضرب) ولعله منقول بالمعنى. (۶). طه: ۲۵. (۷). الشرح: ۱. (۸). طه: ۴۴. (۹). التوبة: ۷۳. (۱۰). القلم: ۱۰. (۱۱). الاعراف: ۱۶۰. (۱۲). النجم: ۱۰. (۱۳). أى بشخصه وحقيقته. ما رآه: فخر موسى صعقا (۱) واحتمل محمد ذلك: لقد رأى من آيات ربه (۲) معراج موسى عليه السلام نهارا، ومعراج محمد صلى الله عليه واله ليلا، ومعراج موسى عليه السلام على الارض، ومعراج محمد صلى الله عليه واله فوق السماوات السبع، أخبر بما جرى بينه وبين موسى عليه السلام، وكنتم ما جرى بينه وبين محمد: فأوحى إلى عبده ما أوحى (۳) قوله: ولما جاء موسى لميقاتنا (۴) كأنه جاء من عند فرعون لقد جاءكم رسول (۵) كأنه جاء من عند الله وقال لموسى: وأوحينا إلى موسى وأخيه أن تبوءا لقومكما بمصر بيوتا (۶) وأخرج النبي من مسجده ما خلا- العترة، وفي هذا تبيان قوله: أنت منى بمنزلة هارون من موسى. حسان:

لئن كلم الله موسى على شريف من الطور يوم النداء

فإن النبي أبا قاسم حبي بالرسالة فوق السماء

وقد صار بالقرب من ربه على قاب قوسين لما دنا

وإن فجر الماء موسى لكم (۷). عيوننا من الصخر ضرب العصا

فمن كف أحمد قد فجرت عيون من الماء يوم الظما

وإن كان هارون من بعده حبي بالوزارة يوم الملا

فإن الوزارة قد نالها على بلا شك يوم النداء

كعب بن مالك الانصارى: فإن يك موسى كلم الله جهرة على جبل الطور المنيف (۸) المعظم

فقد كلم الله النبي محمدا على الموضع الاعلى الرفيع المسوم

داود عليه السلام كان له سلسلة الحكومة ليميز الحق من الباطل، ولمحمد صلى الله عليه واله القرآن: (۱). الاعراف: ۱۴۲، وفيه:

وخر. (۲). النجم: ۱۸. (۳). النجم: ۱۰. (۴). الاعراف: ۱۴۳. (۵). التوبة: ۱۲۸. (۶). يونس: ۸۷. (۷). فى المصدر: لهم. وهو الصحيح. (۸).

جبل منيف: مرتفع مشرف. ما فرطنا فى الكتاب من شئ (۱) وليست السلسلة كالكتاب، والسلسلة قد فئت والقرآن بقى إلى آخر الدهر،

وكان له النعمة، ولمحمد صلى الله عليه واله الحلاوة: وإذا سمعوا ما انزل إلى الرسول (۲) وكان له ثلاثون ألف حرس، وكان حارس

محمد هو الله تعالى: والله يعصمك من الناس (۳) وسبحت له الوحوش والطيور والجبال، فالله تعالى وملائكته يشهدون لمحمد: وكفى

بالله شهيدا - محمد رسول الله (۴) وقال له: وألنا له الحديد (۵) وألان قلب محمد بالرحمة والشفاعة: فيما رحمة من الله لنت لهم (۶)

وألان لهم (۷) الصم الصخور الصلاب وجعلها غارا، وكان يحلب الشاة المجهودة، ويمسح عرضها فيحلب منها كيف شاء، وسخر له

الجبال وكان يسبحن، وأخذ النبي أحجارا فأمسكها فسبحن فى كفه، وله الطير محشورة كل له أبواب، ولمحمد البراق، وقال له:

وشددنا ملكه (۸) وشدد ملك محمد حتى نسخ بشريعته سائر الشرائع، وقال لداود: ولا تتبع الهوى (۹) وقال لمحمد صلى الله عليه

واله: ما ضل صاحبكم (۱۰). حسان:

وإن كان داود قد أوبت (۱۱). جبال لديه وطيرو الهوا

ففى كف أحمد قد سبحت بتقدیس ربي صغار الحصى

سليمان سخرت له الريح: غدوها شهر ورواحها شهر (۱۲) يقال: إنه غدا من العراق، وقال (۱۳) بمرؤ، وأمسى بيلخ، وأكرم محمدا

بالبراق خطوته مد البصر، وقال: علمنا منطق الطير (۱۴) وروى أن الحمرة فجعت بأحد ولدها، فجاءت إلى (۱). الانعام: ۳۸. (۲).

المائدة: ۸۳. (۳). المائدة: ۶۷. (۴). الفتح: ۲۸ و ۲۹. (۵). سبأ: ۱۰. (۶). آل عمران: ۱۵۹. (۷). الظاهر كما فى هامش النسخة أن الصحيح:

وألان له. (۸). ص: ۲۰. (۹). ص: ۲۶. (۱۰). النجم: ۲. (۱۱). أى قد رجعت معه بالتسييح. (۱۲). سبأ: ۱۲. (۱۳). قال: نام فى القافلة أى

منتصف النهار. (۱۴). النمل: ۱۶. النبي صلى الله عليه واله وقد جعلت ترف على رأس رسول الله صلى الله عليه واله، فقال: أيكم فجع (۱) هذه؟ فقال رجل من القوم: أنا أخذت بيضها، فقال النبي صلى الله عليه واله: ارددها، ومنه كلام البعير و العجل والضبي والشاة والذئب والذئب، وسخرت له (۲) الجن والشياطين، وقال للنبي صلى الله عليه واله: قل اوحى إلى أنه استمع نفر من الجن (۳)، وقوله: وإذ صرفنا إليك نفرا من الجن (۴) وهو التسعة من أشرف الجن بنصيين واليمن من بنى عمرو بن عامر، منهم شصاه، ومصاه، والمهلكان، والمرزبان، والمازمان، ونضاه، وهاضب، وعمرو، وبايعوه على العبادات، واعتذروا بأنهم قالوا على الله: شططا، وسليمان عليه السلام كان يصفدهم لعصيانهم، وبنينا أتوه طائعين راغبين، وسأل سليمان ملكا دنيا: رب هب لي ملكا (۵) وعرض مفاتيح خزائن الدنيا على محمد صلى الله عليه واله فردها، فستان بين من يسأل وبين من يعطى فلا- يقبل، فأعطاه الله الكوثر والشفاعة والمقام المحمود ولسوف يعطيك ربك فترضى (۶) وقال لسليمان: امنن أو أمسك بغير حساب (۷) وقال لسليمان: ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا (۸). حسان بن ثابت:

وإن كانت الجن قد ساسها سليمان والريح تجرى رخا

فشهر غدو به دأبنا وشهر رواح به إن يشا

فإن النبي سرى ليلة من المسجدين إلى المرتقى

كعب بن مالك:

وإن تك نمل البر بالوهم كلمت سليمان ذا الملك الذي ليس بالعمى

فهذا نبى الله أحمد سبحت صغار الحصى فى كفه بالترنم

يحيى عليه السلام قال الله تعالى له: وآتيناه الحكم صبيا (۹) وكان فى عصر لا جاهلية (۱). فجعه: أوجعه باعدامه ما يتعلق به من أهل أو مال. (۲). أى لسليمان عليه السلام. (۳). الجن: ۱. (۴). الاحقاف: ۲۹. (۵). ص: ۳۵ وهو منقول معناه والايه هكذا: قال رب اغفر لى وهب لى ملكا. (۶). الضحى: ۵. (۷). ص: ۳۹. وفيه: فامنن. (۸). الحشر: ۷ وفيه: وما آتاكم. (۹). مريم: ۱۲. فيه، ومحمد صلى الله عليه واله اوتى الحكم والفهم صبيا بين عبدة الاوثان وحزب الشيطان، وكان يحيى عليه السلام أعبد أهل زمانه وأزهدهم، ومحمد أزهدهم، وأعبدهم، حتى قيل: طه ما أنزلنا (۱). حسان بن ثابت:

وإن كان يحيى بكت عينه صغيرا وطهره فى الصبي

فإن النبى بكى قائما حزينا على الرجل خوف الرجا

فناداه أن طه (۲) أبا قاسم ولا تشق بالوحى لما أتى

عيسى عليه السلام وإبرئ الاكمه والابرص (۳) وبنينا صلى الله عليه واله أتاه معاذ بن عفرا (۴). فقال: يا رسول الله إنى قد تزوجت، وقالوا للزوجة: إن بجنبى بياضا، فكرهت أن تزف إلى، فقال: اكشف لى عن جنبك، فكشف له عن جنبه، فمسحه بعود فذهب ما به من البرص، ولقد أتاه من جهينه أجذم يتقطع من الجذام، فشكا إليه، فأخذ قدحا من ماء فتفل فيه، ثم قال: امسح به جسدك ففعل فبرا، وأبرا صاحب السلعة (۵)، وأتته امرأة فقالت: يا رسول الله إن ابني قد أشرف على حياض الموت، كلما أتته بطعام وقع عليه التثاؤب (۶)، فقام وقمنا معه، فلما أتيناها قال له: جانب يا عدو الله ولى الله، فأنا رسول الله، فجانبه الشيطان، فقام صحيحا، وأتاه رجل وبه ادرة (۷) عظيمة، فقال: هذه الادرة تمنعنى من التطهير والوضوء، فدعا بماء فبرك فيه ودعاه وتفل فيه، ثم أمره أن يفيض عليه (۸)، ففعل الرجل، وأغفى وإغفائه وانتبه فإذا هى قد تقلصت، وجاءت امرأة ومعها (۱). طه: ۱.

(۲). فى المصدر: فناداه طه. (۳). آل عمران: ۴۹. (۴). هكذا فى النسخة، والصحيح: عفراء بالمد، والرجل هو معاذ بن الحارث بن رفاعة الانصارى النجارى. (۵). السلعة: خراج فى البدن أو زيادة فيه كالغدة بين الجلد واللحم. (۶). ثناء: أصابه كسل وفترة كفترة النعاس. (۷). فى النهاية: الادرة بالضم: نفخة فى الخصية. (۸). أى يفرغه عليه. عكة (۱) سمن واقط ومعها ابنة لها فقالت: يا رسول الله

ولدت هذه كمها (۲)، فأخذ رسول الله صلى الله عليه واله عودا فمسح به عينيها فأبصرتا. ومنه حديث قتادة بن ربعي ومحمد بن مسلمة و عبدالله بن أنيس. قوله: واحيي الموتى بإذن الله (۳) قال الكلبي: كان عيسى عليه السلام يحيي الاموات بياحي يا قيوم، وقيل إنه أحیی أربعة أنفس، وهم عاذر، وابن العجوز، وابنة العاشر، وسام بن نوح، قال الرضا عليه السلام: لقد اجتمعت قريش إلى رسول الله صلى الله عليه واله فسألوه أن يحيي لهم موتاهم، فوجه معهم على بن أبي طالب عليه السلام فقال: اذهب إلى الجبانة (۴) فناد باسم هؤلاء الرهط الذين يسألون عنهم بأعلى صوتك: يا فلان، ويا فلان، ويا فلان، يقول لكم رسول الله: قوموا بإذن الله، فقاموا ينفضون التراب عن رؤوسهم، فأقبلت قريش تسألهم عن امورهم، ثم أخبروهم أن محمدا قد بعث نبيا، فقالوا: وددنا أنا أدركناه فنؤمن به، و أحیی صلى الله عليه واله النفر الذين قتلوا يوم بدر فخطبهم وكلمهم وعيرهم بكفرهم. قوله: وانبئكم بما تأكلون وما تدخرون (۵) ومحمد صلى الله عليه واله كان ينبئ بأشياء كثيرة، منها: قصة حاطب بن أبي بلتعنة، وإنفاذ كتابه إلى مكة، ومنها قصة عباس و سبب إسلامه. ابن جريح في قوله: ويعلمه الكتاب والحكمة (۶) إن الله تعالى أعطى عيسى عليه السلام تسعة أشياء من الحظ، ولسائر الناس جزءا وروى عن النبي صلى الله عليه واله اوتيت القرآن ومثليه. انشد:

وإن كان من مات يحيى لكم يناديه عيسى برب العلى

(۱). العكة: زيق للسمن أصفر من القربة. (۲). هكذا في النسخة، والصحيح: كمها بالمد، كما في المصدر. (۳). آل عمران: ۴۹. (۴). الجبانة: المقبرة. الصحراء. (۵). آل عمران: ۴۹. (۶). آل عمران: ۴۸. فإن الذراع لقد سمها يهود لاحمد يوم القرى (۱). فنادته أنى لمسمومة فلا تقربنى وقيت الاذى (۲).

بيان: الحمره بضم الحاء وتشديد الميم المفتوحة: ضرب من الطير كالعصفور. ۲ - قب: قد مدح الله اثني عشر من الانبياء باثني عشر نوعا من الطاعة: مدح إسحاق عليه السلام ويعقوب عليه السلام بالطاعة: ووهبنا له إسحاق ويعقوب (۳) ولعيسى بالزهادة، قيل له: لو اتخذت منزلا- أو اشتريت دابة، فقال ما قال، ولسليمان بالسخا، وكان يطعم كل يوم سبعمائه جريب من الحواري (۴)، وهو يأكل الخشكار، (۵) ولابراهيم عليه السلام بالرحمة: إن إبراهيم لحليم أواه منيب (۶)، وفيه قصة المجوس الذين أسلموا من ضيافته، ولنوح عليه السلام بالصلابة: رب لا تذر على الارض (۷) وأيضا من موسى وهارون عليهما السلام: ربنا إنك آتيت فرعون (۸) فبالغ نبينا صلى الله عليه واله في هذه الخصال حتى نهاه عن ذلك: الاستغفار: استغفر لهم أو لا تستغفر لهم (۹) المجاهدة: ولا تعجل بالقرآن (۱۰) العبادة: طه ما أنزلنا (۱۱) الزهد: لم تحرم ما أحل الله لك (۱۲) وفيه حديث ماريه، و عرض عليه مفاتيح الدنيا فأبى، السخا: ولا تجعل يدك مغلولة (۱۳) الرحمة: واغظ عليهم (۱۴) وقال: فلعلك باخع نفسك (۱۵) الصلابة: لست عليهم بمصيطن (۱۶) - يا أيها النبي جاهد (۱). أى يوم الضيافة. (۲). مناقب آل أبي طالب ۱: ۱۴۸ - ۱۵۷. (۳). الانعام: ۸۴. (۴). الحواري بضم الحاء وتشديد الواو: الدقيق الابيض. (۵). تقدم في باب قصص سليمان عليه السلام نحوه عن كتاب الدعوات، قال المصنف هناك: الخشكار لم اجده في أكثر كتب اللغة، فكانه معرب مولده، وفي كتب الطب وبعض كتب اللغة أنه الخبز المأخوذ من الدقيق غير المنخول، وقيل: إنه الخبز اليابس، والاول هو المراد هنا انتهى أقول: في بعض نسخ المصدر: الخشار بالضم: وهو فضالة المائدة. وما لا لب له من الشعير. (۶). هود: ۷۵. (۷). نوح: ۲۶. (۸). التوبة: ۸۰. (۹). طه: ۱۱۴. (۱۰). طه: ۱. (۱۱). يونس: ۸۸. (۱۲). التحريم: ۱. (۱۳). الاسراء: ۲۹. (۱۴). التوبة: ۷۳. (۱۵). الكهف: ۶. (۱۶). الغاشية: ۲۲. الكفار (۱) وفيه قصة ابن مكتوم. الانذار: نبئ عبادى أنى أنا الغفور الرحيم (۲) عيب آلهتهم: ولا- تسبوا الذين يدعون من دون الله (۳). وإنه تعالى أقسم لا-جله بخمسة عشر قسما: بهدايته: والنجم إذا هوى (۴) برسالته: يس والقرآن الحكيم (۵) بولى عهده: والعاديات ضبحا (۶) بمعراجة: لتركبن طبقا عن طبق (۷) بشريعته: والعصر إن الانسان لفى خسر (۸) بكتابه: ق - والقرآن المجيد (۹) بخلقه: لقد خلقنا الانسان فى أحسن تقويم (۱۰) بخلقه: ن والقلم (۱۱) بزيادة نوافله: طه ما أنزلنا (۱۲) بطهارته: فلا أقسم بما تبصرون (۱۳) ببلده: لا أقسم بهذا البلد (۱۴) بمحبته: والضحى والليل (۱۵) بتهديد موزيه: كلا لئن لم ينته (۱۶)

بعقوبه أعدائه: كلا إنهم عن ربهم يومئذ (۱۷) بعمره: لعمرک إنهم لفي سكرتهم يعمهون (۱۸) ومن شدة فرط المحب (۱۹) أن يحلف بعمر حبيبه، وكل ما سأل الانبياء من الله تعالى أعطاه الله بلا سؤال: آدم عليه السلام: وإن لم تغفر لنا (۲۰) وله: ليغفر لك الله (۲۱) نوح عليه السلام: لا تدر على الارض (۲۲) وله: إنا كفيناك المستهزئين (۲۳) إبراهيم عليه السلام: ولا تخزني يوم يبعثون (۲۴) وله يوم لا- يخزي الله النبي (۲۵) شعيب عليه السلام: ربنا افتح بيننا (۲۶) وله: إنا فتحنا لك (۲۷) لوط عليه السلام: رب انصرنى على (۱) التوبة: ۷۳. (۲) الحجر: ۴۹. (۳) الانعام: ۱۰۸. (۴) النجم: ۱. (۵) يس: ۱. (۶) العاديات: ۱. (۷) الانشقاق: ۱۹. (۸) العصر: ۱. (۹) ق: ۱. (۱۰) التين: ۴. (۱۱) القلم: ۱. (۱۲) طه: ۱. (۱۳) الحاقة: ۳۸. (۱۴) البلد: ۱. (۱۵) الضحى: ۱. (۱۶) العلق: ۱۵. (۱۷) المطففين: ۵. (۱۸) الحجر: ۷۲. (۱۹) في المصدر: فرط المحبة. (۲۰) الاعراف: ۲۲. (۲۱) الفتح: ۲. (۲۲) نوح: ۲۶. (۲۳) الحجر: ۹۵. (۲۴) الشعراء: ۸۷. (۲۵) التحريم: ۸. (۲۶) الاعراف: ۸۹. (۲۷) الفتح: ۱. القوم (۱) وله: وينصرك الله (۲) موسى عليه السلام: قال رب اشرح لي صدري (۳) وله: ألم نشرح لك (۴) موسى عليه السلام: اخلفني في قومي (۵) وله: إنما وليكم الله (۶) المقام أربعة: مقام الشوق لشعيب عليه السلام حيث بكى من خوف الله، ومقام السلام لابراهيم عليه السلام: إذ جاء ربه بقلب سليم (۷) ومقام المناجات لموسى عليه السلام: وقربناه نجيا (۸) ومقام المحبة للنبي صلى الله عليه واله: فكان قاب قوسين (۹) وسمى الله تعالى نوحا شكورا: إنه كان عبدا شكورا (۱۰) وإبراهيم عليه السلام حليما: إن إبراهيم لحليم (۱۱) وموسى عليه السلام كليما: وكلم الله موسى تكليما (۱۲) وجمع له كما جمع لنفسه فقال: إن الله بالناس لرؤوف رحيم (۱۳) وله: بالمؤمنين رؤوف رحيم (۱۴) قيل: هما واحد، وقيل: الرؤوف: شدة الرحمة، رؤوف بالمطيعين، رحيم بالمذنبين، رؤوف بأقربائه رحيم بأصحابه، رؤوف بعترته، رحيم بامته، رؤوف بمن رآه، رحيم بمن لم يره (۱۵). (۱) العنكبوت: ۳۰. (۲) الفتح: ۳. (۳) طه: ۲۵. (۴) الشرح: ۱. (۵) الاعراف: ۱۴۲. (۶) المائدة: ۵۵. (۷) الصافات: ۸۴. (۸) مريم: ۵۲. (۹) النجم: ۹. (۱۰) الاسراء: ۳. (۱۱) هود: ۷۵. (۱۲) النساء: ۱۶۴. (۱۳) البقرة: ۱۴۳. (۱۴) التوبة: ۱۲۸. (۱۵) مناقب آل أبي طالب ۱: ۱۵۸ - ۱۶۰

موسوعة المصطفى والعترة فاطمه الزهراء

ام فاطمه

كانت خديجة بنت خويلد- ام الزهراء (عليها السلام)- من أسره أصيله، لها مكانه و شرف في قريش، عرفت بالعلم و المعرفة، و التضحية و الفداء، و حمايه الكعبه و «حينما جاء تبع- ملك اليمن- ليأخذ الحجر الأسود من المسجد الحرام الى اليمن، هب خويلد لحمايته و منعه عن ذلك» (۱). و أسيد بن عبدالعزيز- جد خديجه- كان من المبرزين في حلف الفضول الذي تداعت له قبائل من قريش، فتعاقدوا و تعاهدوا على أن لا- يجدوا بمكه مظلوما من أهلها أو غيرهم ممن دخلها من سائر الناس، الا قاموا معه و كانوا على من ظلمه حتى ترد مظلومه. قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): «لقد شهدت في دار عبدالله بن جدعان حلفا ما أحب لي به حمر النعم، و لو أدعى به في الاسلام لأجبت» (۲). و كان ورقه بن نوفل- ابن عم خديجه- أحد الأربعة الذين رفضوا عباده الأوثان، و بحثوا عن الدين الحق. قال ابن اسحاق: و اجمعت قريش يوما في عيد لهم عند صنم من أصنامهم كانوا يعظمونه و ينحرون له و يعكفون عنده و يدبرون به، و كان ذلك عيدا لهم في كل سنه يوما، فلخص منهم أربعة نفر نجيا، ثم قال بعضهم لبعض: تصاقوا وليكنم بعضكم على بعض. قالوا: أجل- و هم ورقه بن نوفل و ثلاثه آخرون- فقال بعضهم لبعض: تعلموا- و الله- ما قومكم على شيء، لقد أخطأوا

(۱). الروض الأنف ج ۱ ص ۲۱۳. (۲). سيره ابن هشام ج ۱ ص ۱۴۱. دين أبيهم ابراهيم؛ ما حجر نطيف به لا يسمع و لا يبصر، و لا يضر و لا ينفع؟! افتفروا في البلدان يلتمسون الحنفيه، دين ابراهيم (۱). و حينما نزل الوحي على رسول الله (صلى الله عليه و آله) انطلقت خديجه (عليها السلام) الى ورقه بن نوفل- هذا الرجل العالم- فأخبرته بما أخبرها به رسول الله (صلى الله عليه و آله) أنه رأى و سمع،

فقال ورقه بن نوفل: قدوس، قدوس.. انه لنبى هذه الامه، فقولى له: فليثبت فرجعت خديجه الى رسول الله (صلى الله عليه وآله). فأخبرته بما قال ورقه. فليقه ورقه بن نوفل و هو يطوف فقال: يا ابن أختى، أخبرنى بما رأيت و سمعت، فأخبره رسول الله (صلى الله عليه وآله) فقال له ورقه: و الذى نفسى بيده انك لنبى هذه الامه، و لقد جاءك الناموس الأكبر الذى جاء موسى، و لتكذبه، و لتؤذنه، و لتخرجه، و لتقاتلنه (٢)، و لئن أنا أدركت ذلك اليوم لأنصرون الله نصرنا يعلمه. ثم أدنى رأسه منه فقبل يافوخه، ثم أنصرف رسول الله (صلى الله عليه وآله) الى منزله (٣)... يفهم من هذه الروايات و أمثالها أن خديجه كانت من الاسر كانت من الاسر العريقه المعروفه بالعلم و العلماء و كان ذووها على الحنيفه دين ابراهيم، ينتظرون دين الحق (١). سيره ابن هشام ج ١ ص ٢٣٧. (٢). الهاء فى هذه الأفعال للسكته (٣). سيره ابن هشام ج ١ ص ٢٥٣ و ٢٥٤.

المرأة الناجره

مع أن التاريخ لم يتعرض للجزئيات المتعلقة بحياه السيده خديجه، الا أن ما وصل الينا يمكن أن يرسم بعض معالم شخصيتها المتميزه و البارزه. زوجت خديجه فى أول شبابها (عتيق بن عائذ) الا أنه لم يعيش طويلا، و سرعان ما رحل عنها و ترك لها ثروه طائله و مالا كثيرا. فتزوجت بعد فتره بتاجر من بنى تميم اسمه (هند بن بناس)، و لم يعيش - أيضا - حيث ودع الدنيا فى ربيع عمره، و خلف وراءه خديجه مع أموال و ثروه طائله. و هنا ينبغى الالتفات الى نكته مهمه تكشف عن روح هذه المرأه الشريفه الكبيره، و همته العالیه، و حربتها و استقلالها. و هى: ان خديجه التى ورثت اموالا طائله، و ثروه هائله من زوجها، لم تترك هذه الأموال راکده، و لم تراب بها فى زمن كان الربا رائجا، و انما استثمرت هذه الأموال فى التجاره، و استخدمت رجالا صالحين لهذا الغرض، و استطاعت أن تكسب عن طريق التجاره ثروه ضخمة حتى قيل: «ان لها أزيد من ثمانين الف جمل متفرقه فى كل مكان، و كان لها فى كل ناحيه تجاره، و فى كل بلد مال، مثل مصر و الحبشه و غيرها» (١).

«و كانت خديجه بنت خويلد امراه ذات شرف و مال، تستأجر الرجال فى مالها و تضاربهم» (٢). و لابد أن نقول: ان اداره قافله تجاريه كبيره من هذا القبيل فى ذلك العصر فى الجزيره العربيه كان أمرا عسيرا، و لا سيما اذا كان المدير امراه، فى زمن كانت امراه محرومه من جميع حقوقها الاجتماعيه، و كثيرا ما كان الرجال (١). البحار ج ١٦ ص ٢٢. (٢). سيره ابن هشام ج ١ ص ١٩٩. القساه يثدون بناتهم دون ذنب. اذن، لا بد لهذه المرأه العظيمة من نبوغ متفوق، و شخصيه الرسول و خيره بشؤون الحياه كافيه تؤهلها لا داره تلك التجاره الواسعه (١). و من نبوغها وحده ذكائها و نظرتها البعيده أدركت عظمه شخصيته الرسول الأكرام (صلى الله عليه وآله) و سمو أخلاقه و مستقبله الزاهر قبل تكليفه برساله السماء، فأخترته زوجا لها من دون الرجال و الشخصيات المرموقه الذين تقدموا لخطبتها، بل و هى التى تقدمت و عرضت نفسها و رغبت فى الاقتران به، على رغم البون الشامع بين حياتها الماديه و حياته البسيطه، على رغم كونها امراه، و من صفات المرأه الحرص على تملكك، لا سيما اذا كانت أرملة و ليس لها كفيل و لا حام يحميها. و مع ذلك كله فقد عشقت شخصيته و مكارم أخلاقه و بذلت له نفسها و ما تملك، قبل البعثه و بعدها و مكنته من التصرف و بذل مالها فى سبيل الله و الاسلام. و كان لأموال السيده الطاهره خديجه بنت خويلد (رضوان الله عليها) الأثر البالغ، و الركيه الأولى، و المنعطف الخطير فى تثبيت دعائم الاسلام يومذاك و تقويته، اذ كان الدين الاسلامى و بر عما، و فى خطواته الأولى و فى دور التكوين، و كان بأمس الحاجه الى المال لتبليغ رساله السماء و بلوغ هدفه، فيفيض الله سبحانه لخدمه الاسلام السيده خديجه و أموالها، و بفضلها تحقق الهدف الأول المنشود، فكان ركنا من أركان الاسلام، و قد أشار سبحانه و تعالى بهذه الآيه (و وجدك عائلا فأغنى) أغناك بمال خديجه، قال (صلى الله عليه وآله): «ما نفعنى مال قط مثل ما نفعنى مال خديجه» (١). انظر: فاطمه الزهراء النموذجيه فى الاسلام / ابراهيم أمينى / تعريب على جمال الحسينى.

بلغ محمد بن عبدالله (صلى الله عليه و آله) ريعان الشباب مفعما بالفضائل، و الاستقامه، و الخلق القويم، و الانقطاع الى عباده ربه الواحد الأحد، مبتلا الى الله سبحانه و تعالى، يحمل بين جنبته روح الانسانيه، و التفانى فى اسعاد الآخرين، و يقطر ايمانا و حبا و خلقا جسد مكارم الأخلاق بكمالها و تمامها. و مثل هذا الشخص العظيم لابد أن يفكر بالاقتران بامرأه تشاطر هذه الصفات، و ترتفع الى مستوى حياته، و تعاضده فى بلوغ أهدافه المقدسه، و تفهمه و تصمد أمام الهزات و الصدمات التى تنتظره فى المستقبل، و تبذل كل غال و نفيس فى سبيل نيل الأهداف الساميه. و لم يكن فى سماء تفكير محمد (صلى الله عليه و آله) ثمه امرأه تفهمه، و تتحسس مشاعره و احساسه، و تصلح لتحمل هذه المهمه الصعبه، و تكون جديره بمشاركته، غير أن الله قيض له السيده الطاهره خديجه الكبرى (عليها السلام)، المرأه العاقله، اللبيه، الفاضله، الحنون، الثريه، سيده مكه الأولى. و لم يخطر على بال رسول الله (صلى الله عليه و آله) أن يتزوج من امرأه ثريه، و لم يشغل المال باله لحظه واحده من حياته المباركه، الا أن السيده خديجه بنت خويلد (عليها السلام) هى التى غرضت نفسها عليه، و اختارته لنفسها بعلا، و يا لها من سعاده!! و لم يكن زواج رسول الله (صلى الله عليه و آله) و اقرانه بالسيده خديجه الكبرى يشبه الزواج المتعارف بين الناس، و لا بين الخاصه من عليه القوم، بل يعتبر هذا الزوج الوحيد من نوعه فى الجزيره العربيه، و خاصه بين قريش، اذ كان ذلك القران الميمون المبارك نتيجه حب و تعلق، و تحديق فى أعماق الروح و المستقبل و الذوات المقدسه، دونما التفات الى أى دافع مادى أو سياسى أو ما يشبه ذلك مما يحدث بين العظماء و الرؤساء فى العالم. و لم يكن هناك تناسب بين طريقه حياه محمد (صلى الله عليه و آله) الموصوفه بالبساطه و الزهد، حيث كان يغيش فى حمايه و كفاله عمه أبى طالب، شيخ البطحاء بعد وفاه جده عبدالمطلب، سيد قريش و عظيمهم، و كانت حياتهم العفيفه البسيطه أقرب ما تكون الى الكفاف و الزهد على الرغم من علو قدرهم و مقامهم الشامخ فى مكه، و بين قريش بصوره خاصه، و فى الجزيره العربيه، و فى أوساط القبائل بصوره عامه. و بين حياه و معشيه سيده مكه الأولى «خديجه بنت خويلد» القرشيه، التى كانت تعتبر أثرى قرشيه و أغنى امرأه فى مكه، حيث كانت أموالها و تجارتها سائرته فى رحلاتها صيفا و شتاء، بين مكه و الشام، و بين مكه و اليمن، سيده بركتها كان يعيش العشرات بل المئات من الناس بفضل خدمتها فى تجارتها. و كانت (عليها السلام) لا زالت تحتفظ بانوثتها و جاذبيتها على الرغم من انجابها و بلوغها الأربعين عاما من عمرها. و قصه زواج خديجه من رسول الله (صلى الله عليه و آله) تعد منعطفها مهما و من النقاط اللامعه النورانيه فى حياتها. فلما توفى زوجها عنها ظهرت عليها روح الاستقلال، و الاعتماد على النفس، و الحريره بشكل واضح، و كانت تمارس التجاره كأفضل الرجال عقلا و رشدا. و رفضت - باصرار - الزواج من الملوك و الأشراف و الاثرياء الذين تقدموا اليها - لما عرفت به من الشرف و النسب الرفيع و الثروه - و بذلوا لها الكثير من الأموال مهرا، و رضيت باندفاع للزواج من محمد (صلى الله عليه و آله) الفقير اليتيم؛ لم ترفض أولئك و ترضى بمحمد (صلى الله عليه و آله) فحسب، بل تقدمت بشوق و اندفاع لتقترح على محمد (صلى الله عليه و آله) الزواج منها على أن يكون المهر من أموالها. فأصبح هذا الأمر سببا لسخرية نساء قريش و نقدهن اللاذع. و قد اشتهر أن النساء يعشقن الثروه و الكماليات فى الحياه، و غايه مطامحن أن يتزوجن من ثرى شريف يعشن فى بيته بهدوء، و يشتغلن بالتجمل و الأنايس، و خديجه لم تبحث عن الرجل الغنى، لأن أفكارها أجل و أرفع من هذا، و انما هى تنتظر الزوج العظيم، و الرجل القوى، و الشخصيه اللامعه، و الروحانيه الشفافه التى تنجى العالم من وحل الجاهليه، و مستنقع التخلف و التعاسه. و التاريخ يروى لنا أن خديجه سمعت من العلماء و الأحبار أن محمدا (صلى الله عليه و آله) نبى آخر الزمان فتعلق قلبها به، فأرسلت اليه تسأله الخروج الى الشام فى قافله مع مولاها ميسره - ليراقب تحركاته و سلوكه عن كثب، و لعل هذا العمل كان اختبارا لما سمعته من العلماء و الأحبار - فسافر النبى بعيرها الى الشام، فرأى ميسره منه فى الطريق العجائب، و حينما عادوا من السفر حكى لها ما شاهده، فبعثت الى رسول الله (صلى الله عليه و آله)، فقالت له: يا ابن العم، قد رغبت فيك لقرابتك منى، و شرفك فى قومك و وسطك فيهم، و أمانتك عندهم، و حسن خلقك، و صدق حديثك، ثم عرضت عليه نفسها (١). فلما أراد رسول الله (صلى الله عليه و آله) أن يتزوج خديجه بنت خويلد

أقبل أبوطالب في أهل بيته و معه نفر من قريش حتى دخل على عم خديجه، فابتدأ أبوطالب بالكلام قائلاً: «الحمد لرب هذا البيت الذى جعلنا من زرع ابراهيم و ذريه اسماعيل، و أنزلنا حرماً آمناً، و جعلنا الحكام على الناس، و بارك لنا فى بلدنا الذى نحن فيه، ثم ان ابن اخى هذا- يعنى محمدا (صلى الله عليه و آله)- ممن لا يوزن برجل من قريش الا رجح به، و لا يقاس به رجل الا عظم عنه، و لا عدل له فى الخلق، و ان كان مقلاً فى المال فان المال رقد جار و ظل زائل، و له فى خديجه (۱). البحار ج ۱۶ ص ۹. رغبه، و قد جنناك لنخطبها اليك برضاها و أمرها، و المهر على فى مالى الذى سألتموه عاجلاً و آجلاً، و له و رب هذا البيت حظ عظيم، و دين شائع، و رأى كامل.» ثم سكت أبوطالب، فتكلم عمها و تلجلج و قصر عن جواب أبى طالب و أدركه القطع و البهر، و كان رجلاً عالماً، فقالت خديجه مبتدئه: يا عماء انك و ان كنت أولى بنفسى منى فى الشهود فلست أولى بى من نفسى. قد زوجتك يا محمد نفسى و المهر على فى مالى، فأمر عمك فلينحر ناقه فليولم بها (۱). و يروى ان خديجه و كلت ابن عمها ورقه فى أمرها، فلما عاد ورقه الى منزل خديجه بالبشرى، و هو فرح مسرور نظرت اليه فقالت: مرحباً و أهلاً بك يا ابن عم، لعلك قضيت الحاجه. قال: نعم يا خديجه يهنتك، و قد رجعت أحكامك الى و أنا و كيلك و فى غداه غد ازوجك ان شاء الله تعالى بمحمد (صلى الله عليه و آله). فلما سمعت خديجه كلامه فرحت و خلعت عليه خلعه قد اشتراها عندها نيسره من الشام بخمس مائة دينار (۲). و لما خطب أبوطالب (عليه السلام) الخطبه المعروفه، و عقد النكاح، قام محمد (صلى الله عليه و آله) ليذهب مع أبى طالب، فقالت خديجه: الى بيتك، فيبتي بيتك و أنا جاريتك (۳). و هكذا تزوج الرسول (صلى الله عليه و آله).... و كان لهذا الزواج أهميه كبرى فى حياته، لأنه كان فقيراً معدماً من جهه المال- و قد يكون لهذا السبب أو لا سبب اخرى تأخر زواجه المبارك الى سن الخامسة و العشرين-، و وحيداً ليس (۱). البحار ج ۱۶ ص ۱۴، تذكره الخواص ص ۳۰۲. (۲). البحار ج ۱۶ ص ۶۵. (۳). سفينه البحار ج ۱۶ ص ۲۷۹. له عائله من جهه اخرى، و بزواجه المبارك ارتفع الفقر و الحرمان، و وجد من يشاركه همومه، و يشاوره فى أمر، و يقاسمه مر الحياه و حلثها (۱). كما أن خديجه (عليها السلام) فرحت بهذا الزواج فرحاً شديداً و غمرتها سعادته ما بعدها سعادته، سعادته تحقيق أمانيتها باقترانها بالرجل المأمول حيث أغلى أمانيتها و غايه مقصودها. و فى ختام هذه الفقره نود أن نذكر بعض ما ورد من أشعار انشدت فى زواج النبى (صلى الله عليه و آله) بخديجه (عليها السلام): قال عبدالله بن غنم:

هنيئاً مريئاً يا خديجه قد جرت لك الطير فيما كان منك بأسعد
تزوجت من خير البريه كلها و من ذا الذى فى الناس مثل محمد؟
و به بشر البران عيسى بن مريم و موسى بن عمران فيا قرب موعد
قرب به الكتاب قدما بانه رسول من البطحاء هاد و مهتد.

و قال حير من أحبار اليهود مبشراً خديجه (عليها السلام) بنبوه محمد (صلى الله عليه و آله):

يا خديج لا تنسى الآن قولى و خذى منه غايه المحصول
يا خديج هذا النبى بلا شك هكذا قد قرأت فى الانجيل
سوف يأتى من الاله بوحي و يحيى من الاله بالتنزيل

و يزوجه ذات الفخار فيضحى فى الورى شامخاً على كل جيل.

(۱). أنظر: فاطمه الزهراء المرأه النموذجيه فى السلام / ابراهيم أمينى / تعريب على جمال الحسينى. صفحه : ۲۵ و أنشأ العباس يقول:

أبشروا آل فهر و غالب افخروا يا قومنا بالثنا و الرغائب

شاع فى الناس فضلكم و علا فى المراتب قد فخرتم بأحمد زين كل الأطايب

فهو كالبدر نوره مشرق غير غائب قد ظفرت خديجه بجليل المواهب

بفتى هاشم الذى ما له من مناسب جمع الله شملكم فهو رب المطالب

أحمد سيد الورى خير ماش و راکب فعليه الصلاه ما سار عيسى براكب و العيسى الابل البيض يخالط بياضها سواد خفيف كرام الابل.
 قالت بعض النساء ممن حضرن عقد خديجه (عليها السلام):
 أضحى الفخار لنا و عز الشان و لقد فخرنا يا بنى العدنان
 أخذيجه نلت العلا بين الورى و فخرت فيه جمله الثقلان
 أعنى محمدا الذى لا مثله ولدت النساء فى الأزمان
 صلوا عليه و سلموا و ترحموا فهو المفضل من بنى العدنان
 فتطاولى فيه خديجه! و اعلمى أن قد خصصت بصفوه الرحمن
 و خرجت بين يديها صفيه بنت عبدالمطلب (رضى الله عنها) و قالت:
 جاء السرور مع الفرح و مضى النحوس مع الترح
 أنوارنا قد أقبلت و الحال فيها قد نجح
 بمحمد المذكور فى كل المفاوز و البطح
 لو أن يوازن أحمد بالخلق كلهم رجح
 و لقد بدا من فضله لقريش أمر قد وضح
 ثم السعود لأحمد و السعد عنه ما برح
 بخديجه بنت الكمال و بحر نايلها طفح
 يا حسنها فى حليها و الحلم منها ما برح
 هذا الأمين محمد ما فى مدائحه كلح.
 صلوا عليه تسعدوا والله عنكم قد صفح
 و قالت أيضا:

أخذ الشوق موثقات الفؤاد و ألفت السهاد بعد الرقاد
 فليالى القا بنور التدانى مشرقات خلاف طول البعاد
 فزت بالفخر يا خديجه اذ نلت من المصطفى عظيم الوداد
 فعذا شكره على الناس فرضا شاملا كل حاضر ثم بادی
 كبر الناس و الملائك جمعاً جبرئيل لدى السماء ينادى
 فزت يا أحمد بكل الأمانى فنحى الله عنك أهل العناد
 فعليك الصلاه ما سرت العيس و حطت لثقلها فى البلاد
 البيت الأول فى الاسلام

نعم،.... اجتمع شمل محمد و خديجه، و تأسست الأسره، و بنى البيت الذى يغمره الحب و السعاده و الحنان و الدفء العائلى و التفاهم، فقد كانت خديجه أول من آمن بدعوه الرسول الـكـرام (صلى الله عليه و آله)، و بذلت كل ما بوسعها من أجل أهدافه المقدسه، و جعلت ثروتها بين يدي الرسول (صلى الله عليه و آله) و قالت: جميع ما أملك بين يديك و فى حكمك، اصرفه كيف تشاء فى سبيل اعلاء كلمه الله و نشر دينه. و تأسست أول أسره فى الاسلام من لبنات ثلاث: محمد، و خديجه، و على (ا)، و كانت بذره الثوره الاسلاميه العالميه، و تحملت وظائفها الجسماء، و مسؤوليتها الشاقه فى محاربه الكفر و الشرك و عباده الأوثان، و نشر رايه التوحيد فى العالم، و اشاعه العدل فى ربوعه. و لم يك على وجه الأرض بيت اسلامى سواه، و هو القاعده الولى للتوحيد التى ضمت

جنوداً أوفياء، تجهزوا واستعدوا للنفوذ الى العالم، و فتح قلوب الناس، و بث عقيدته التوحيد فيها. عميد البيت محمد (صلى الله عليه و آله) و قد قال الله فيه: و انك لعلى خلق عظيم (القلم: ۴). و سيده شؤونه الداخليه خديجه (عليها السلام). و كان الرسول (صلى الله عليه و آله) يحب خديجه من أعماق قلبه، و يحترمها غايه الاحترام. يقول هشام: كان رسول الله (صلى الله عليه و آله) يودها و يحترمها و يشاورها في اموره كلها، و كانت وزير صدق، و هى أول امرأه أنت به، و لم (۱). نهج البلاغه: الخطبه القاصعه، مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۱۸۰. يتزوج في حياتها أحدا غيرها (۱).

و يروى عن الرسول (صلى الله عليه و آله) انه قال: «.... و خير نساء امتى خديجه بنت خويلد» (۲). و قال (صلى الله عليه و آله): «خير نساءها خديجه» (۳). و في روايه عن عائشه قالت: كان رسول الله (صلى الله عليه و آله) اذا ذكر خديجه لم يسأم من الثناء عليها و الاستغفار لها، فذكرها ذات يوم فحملتني الغيره، فقلت: و هل كانت الا عجوزا قد أخلف الله لك خيرا منها؟ قالت: فغضب حتى أهتر مقدم شعره و قال: «والله ما أخلف لي خيرا منها؛ لقد آمنت بي اذ كفر الناس، و صدقتني اذ كذبنى الناس، و أنفقتني ما لها اذ حرمني الناس، و رزقني الله أولادها اذ حرمني أولاد النساء». قالت: فقلت في نفسي: والله لا أذكرها بسوء أبدا (۴). و قد ورد في الروايه: أن جبرئيل (عليه السلام) أتى رسول الله (صلى الله عليه و آله) فقال:

«يا محمد، هذه خديجه قد أتتك، فاقراها السلام من ربها، و بشرها بيت في الجنه من قصب، لا صخب فيه و لا نصب» (۵). و قال (صلى الله عليه و آله): «يا خديجه.... ان الله - عزوجل - ليهاى بك كرام ملائكته كل يوم مرارا» (۶). (۱). تذكره الخواص، سبط بن الجوزى ط النجف ۱۲۸۳ ص ۳۰۲. (۲). المصدر السابق. (۳). كشف الغمه ج ۲ ص ۷۱. (۴). تذكره الخواص ص ۳۰۳. كشف الغمه ج ۲ ص ۷۸. (۵). تذكره الخواص ص ۳۰۲. (۶). البحار ج ۱۶ ص ۷۸. و كان (صلى الله عليه و آله) يحترم صدائقتها اكراما و تقديرا لها. روى عن أنس قال: كان النبي (صلى الله عليه و آله) اذا اتى بهديه قال: «اذهبوا الى بيت فلانه، فانها كانت صديقه لخديجه، انها كانت تحبها» (۱). و في الصحيحين: ان عائشه قالت: ما غرت على أحد من نساء رسول الله ما غرت على خديجه، و ما رأيتها قط، و لكن كان رسول الله يكثر ذكرها، و ربما ذبح الشاه فيقطع أعضائها و يبعث بها الى صدائق خديجه. فأقول: كأنه لم تكن في الدنيا امرأه الا- خديجه. فيقول: «انها كانت، و كان لي منها الأولاد». و روى عنه (صلى الله عليه و آله) انه كان اذا ذبح الشاه يقول: «ارسلوا الى أصدقاء خديجه». فتسأله عائشه في ذلك فيقول: «انى لأحب حبيبا». و يروى: ان امرأه جاءته (صلى الله عليه و آله) و هو في حجره عائشه فاستقبلها و احتفى بها، و أسرع في قضاء حاجتها، فتعجبت عائشه من ذلك، فقال لها رسول الله (صلى الله عليه و آله): «انها كانت تاتينا في حياه خديجه». و جرت مره محاوره بين رسول الله (صلى الله عليه و آله) و زوجته عائشه، و حين شعرت بالغيره تملأ قلبها من كثره رسول الله (صلى الله عليه و آله) لخديجه، و تعاقب جبه بها، فقالت له: ما تذكر من عجوز حمراء الشدين، قد أبدلك الله خيرا منها؟! فألم النبي (صلى الله عليه و آله) هذا القول؟ ورد عليها قائلاً: «ما أبدلنى الله خيرا منها، كانت ام العيال، و ربه البيت: آمنت بي حين (۱). سفينه البحار ج ۱ ص ۳۸۰. كذبنى الناس، و واستنى بمالها حين حرمنى الناس، و رزقت منها الولد و حرمت من غيرها» (۱). و خديجه بنت خويلد (عليها السلام) حريه بهذا الفدر و المقام عند رسول الله (صلى الله عليه و آله) بعد أن حازت المقام الرفيع و الدرجه الساميه عند ربها، فهى المرأه التى حباها رب العالمين، و بشرها بالخلد و النعيم. و لذا قال فيها رسول الله (صلى الله عليه و آله): «أفضل نساء أهل الجنه خديجه بنت خويلد، و فاطمه بنت محمد، و مريم بنت عمران، و آسيه بنت مزاحم امرأه فرعون» (۲). و قابلته خديجه حبا بحب، و وفاء بوفاء، و تضحيه بتضحيه، آمنت به و بدعوته و بأهدافه المقدسه، و بذلت تمام وجودها من أجل ذلك، و قالت له بتواضع و خشوع: البيت بيتك، و جميع ما أملكك تحت يدك، و أنا جاريتك. و كانت توازره على أمره، فخفف الله بذلك رسول الله (صلى الله عليه و آله)، و كان لا يسمع شيئا يكرهه من رد عليه و تكذيب له فيحزنه ذلك، الا فرج الله ذلك عن رسوله (صلى الله عليه و آله) و آله) بها، اذا رجع اليها تثبته، و تخفف عنه، و تهون عليه أمر الناس، حتى ماتت - رحمها الله -.... و كان الرسول (صلى الله عليه و آله) يسكن اليها، و يشاورها في المهم من اموره (۳). نعم.... هذا هو منبت الزهراء.. فقد ولدت لأبوين مضحيين، و فى (۱). باقر شريف

القرشى - حياه الامام الحسن بن على (عليه السلام) ج ١ / ط ٣ / ص ٤٠ نقلًا - عن اسعاف الراغبين المطبوع على هامش نور الابصار للشبلنجى ص ٩٦. و ما يقرب من ذلك في مسند أحمد ج ٦ ص ١٥٠. و في سنن ابن ماجه في باب الغيره من أبواب النكاح. (٢).
 محب الدين الطبرى - ذخائر العقبى في مناقب ذوى القربى ص ٤٢ ط ١٩٦٧ / و روى نظيره الحاكم في مستدرکه ج ٣ ص ١٥٧ و ص ١٢٥ و خرجه أحمد و أبوحاتم. (٣). البحار ج ١٦ ص ١٠. جو يغمره الحب و الحنان و الوثام.. في بيت رسول الله (صلى الله عليه و آله). و هذه هي خديجه ام فاطمه، و ذاك أبوها محمد رسول الله (صلى الله عليه و آله)، فقى أجواء هذا البيت ولدت الزهراء، و تحت آله. و هذه هي خديجه ام فاطمه، و ذاك أبوها محمد رسول الله (صلى الله عليه و آله)، فقى أجواء هذا البيت ولدت الزهراء، و تحت هذه الظلال عاشت و تر عرعت، و في هذه الرعايه نشأت و تربت، و كان طبيعيا أن تؤثر هذه البيئه العائليه على حياه فاطمه، و شخصيتها، فتأثر بأبويها، و تقتدى بخيره خلق الله، خلقا و انسانيه.. فكانت خير النساء، و قدوه المرأه المسلمه، و ام الأئمه الهداه. و مما لا شك فيه فان عوامل الوراثه و البيئه هذه و التى توفرت لفاطمه (عليها السلام)... مع بقيه العوامل قد صاغت من فاطمه الوليده الولي في عالم الاسلام لا يضاهاى... هذه فاطمه الزهراء (صلى الله عليه و آله) سليله أبوين جمعا المكارم بكل أطرافه. سليله الرساله السماويه و الوحي الالهى و طيب الارومه. سليله النور و المآثر الحميده و المجد التليد. هذه نظره خاطفه أو صورته مصغره للنبوغ الفكرى، و العبقريات الفذه التى تمثلت في شخص سيدتنا الطاهره فاطمه الزهراء، و بذلك تظهر لنا الحقائق في صورته حياتها على ضوء الوراثه.

الأمر السماوى

قبل الدخول في صلب الحديث و ددنا الاشاره الى نكته نظرهما كتمهيد موجز لما سيأتى: ان النطفه التى تنعقد في الرحم و يتكون منها الجنين انما تترشح من الدم، و الدم يستخلص من الطعام (أى طعام كان)، بعد الانتهاء من عمليات الهضم و التمثيل في الأجهزة التى أعدها الله سبحانه لذلك. فلا شك أن الطعام آثارا موضوعيه على النطفه المستخلصه منه بالنتيجه، و من ثم بالجنين المتكون منها، و سلوك الفرد الذى نشأ منها، فان كان طيبا فيترك آثاره الحسنه، و ان كان خبيثا ترك آثاره السيئه. (و البلد الطيب يخرج نباته باذن ربه و الذى خبث لا يخرج الا نكدا... (الأعراف: ٥٨). فستان بين من انعقدت نطفته من لحم الخنزير و الخمور و مال السحت و الحرام و السرقة و الغصب و ما شاكل، و بين من انعقدت نطفته من رزق الله الطيب الحلال، فهذا يشب على الفضيله و الخيرات، و ذاك يميل الى الخبائث و المنكرات. و من جهه اخرى فان الأبتعاد عن اللقاء الجنسي يؤدى الى الشوق و الهيام، و هذا بنفسه له دور فعال في انعقاد النطفه و تكوين الجنين و نسخ خيوط شخصيته المستقبلية. و بعد هذا التمهيد نطلق الى الروايات التى جاءت تخبرنا عن الأمر السماوى الذى توجه الى رسول الله (صلى الله عليه و آله) - و هو يتضمن ما مر معنا آنفا - قبل أن تنعقد نطفه الصديقه الطاهره فاطمه الزهراء: روى الشيخ المجلسى في (البحار) في الجزء ١٦ ص ٨٧ قال: بينا النبى (صلى الله عليه و آله) جالس بالأبطح اذ هبط عليه جبرئيل (عليه السلام) فناداه: «يا محمد، العلى الأعلى يقروك السلام، و هو يأمرك أن تعتزل خديجه أربعين صباحا». فبعث الى خديجه بعمار بن ياسر، و قال: قل لها: «يا خديجه، لا تظنى أن انتقطاعى عنك هجره و لا قلى، و لكن ربي - عزوجل - أمرنى بذلك لينفذ أمره، فلا تظنى يا خديجه الا خيرا، فان الله - عزوجل - ليهاى بك كرام ملائكته كل يوم مرارا، فاذا جنك الليل فاجيفى الباب و خذى مضجعك من فراشك، فانى في بيت فاطمه بنت أسد». قال: فأقام النبى (صلى الله عليه و آله) أربعين يوما يصوم النهار و يقوم الليل. فجعلت خديجه تحزن في كل يوم مرارا لفقده رسول الله (صلى الله عليه و آله). فلما كان كمال الأربعين هبط جبرئيل (عليه السلام) فقال: «يا محمد: العلى الأعلى يقروك السلام، و هو يأمرك أن تتاهب لتحيته و تحفته». قال النبى (صلى الله عليه و آله): «يا جبرئيل و ما تحفه رب العالمين؟ و ما تحيته؟!».

قال: لا علم لى. قال: بينا النبى (صلى الله عليه و آله) كذلك اذ هبط ميكائيل و معه طبق مغطى بمنديل سندس، فوضعه بين يدي النبى (صلى الله عليه و آله)، و أقبل جبرئيل (عليه السلام) و قال: «يا محمد: يأمرك ربك أن تعجل الليله افطارك على هذا الطعام...». فأكل النبى (صلى الله عليه و آله) شبعاء، و شرب من الماء ربا، ثم قام النبى (صلى الله عليه و آله) ليصلى فأقبل عليه جبرئيل و قال: «الصلاه

محرمه (۱) عليك في وقتك حتى منزل خديجه.... فان الله - عزوجل - آلى على نفسه أن يخلق من صلبك في هذه الليلة ذريه طيبه». فوثب رسول الله (صلى الله عليه و آله) الى منزل خديجه. قالت خديجه (رضى الله عنها): و كنت قد ألفت الوحده فكان اذا جننى الليل غطيت رأسى، و أسجفت ستري، و غلقت بابى، و صليت وردى، و أطفأت مصباحى، و آويت الى فراشى. فلما كان فى تلك الليلة لم أكن بالنائمه و لا - بالمنتبهه، اذ جاء النبى (صلى الله عليه و آله) ففرع الباب فناديت: من هذا الذى يقرع حلقه لا يقرعها الا محمد (صلى الله عليه و آله)؟ قالت خديجه: فنادى النبى (صلى الله عليه و آله) بعدوبه كلامه و حلاوه منطقه: «افتحى يا خديجه، فانى محمد». و فتحت الباب، و دخل النبى المنزل.... فلا والذى سمك السماء و أنبع الماء ما تباعد عنى النبى (صلى الله عليه و آله) حتى أحسست بثقل فاطمه فى بطنى (۲). و قد ذكر هذا الحديث مفصلا جم غفير من علماء العامه بالفاظ مختلفه لكنها تودى الى معنى واحد، منهم: الخوارزمى فى (مقتل الحسين) (عليه السلام) ص ۶۳ - ۶۸. الذهبى فى (الاعتدال) ج ۲ ص ۲۶. تلخيص المستدرک ج ۳ ص ۱۵۶. العسقلانى فى (لسان الميزان) ج ۴ ص ۳۶. و ثمة أحاديث اخرى بهذا المعنى مع اختلاف يسير فى الألفاظ، و اتفاق فى المضمون و الجوهر، و كلها تنص على أن نطفه السيده فاطمه الزهراء (۱). قد يكون المراد الصلاه النافله. (۲). البحار ج ۱۶ ص ۷۸. (عليها السلام) كانت من طعام الجنه، سواء كان ذلك من الرطب، أو العنب، أو التفاح، أو هبطت عليه المائده من السماء فى طبق، أو انه أكل من الجنه لما صعد الى السماء، و اليك بعض تلك الأحاديث بصوره مجمله مع بعض التصرف فى العبارة: عن الامام الرضا (عليه السلام) قال: قال النبى (صلى الله عليه و آله): «لما عرج بى الى السماء أخذ بيدي جبرئيل فأدخلنى الجنه فناولنى من رطبها فأكلته (و فى روايه) فتحول ذلك نطفه فى صلبى، فلما هبطت (الى الأرض) واقعت خديجه فحملت بفاطمه، ففاطمه حوراء انسيه، فكلما اشتقت الى رائحه الجنه شممت رائحه ابنتى فاطمه». و فى روايه اخرى عن الامام الباقر (عليه السلام)، عن جابر بن عبدالله الأنصارى، و فى اخرى عن ابن عباس: و قد روى الحديث بألفاظ مختلفه، و معانى متقاربه كل من: الخطيب البغدادى فى تاريخه ج ۵ ص ۸۷. الخوارزمى فى (مقتل الحسين) (عليه السلام) ص ۶۳. محمد بن أحمد الدمشقى، فى (ميزان اعتدال) ج ۱ ص ۳۸. الزرندى فى (نظم درر السمطين). العسقلانى فى (لسان الميزان) ج ۵ ص ۱۶۰. القندوزى فى (ينابيع الموده). محب الدين الطبرى فى (ذخائر العقبى). و أورد هؤلاء رواياتهم عن عائشه، و ابن عباس، و سعيد بن مالك، و عمر ابن خطاب و غيرهم (۱). (۱). للمزيد من التفاصيل انظر: عوالم العلوم و المعارف ج ۶، و البحار ج ۶ و ۱۰ و ۴۳، و الفصول المهمه.

فتره الحمل

بدأت آثار الحمل تظهر تدريجيا على خديجه، و بذلك خرجت هذه المرأه الشرفه المضحيه من عزلتها و همومها، و انكسر عنها حصار الوحده، و أخذت تستأنس بجنينها الذى تضمه فى أحشائها. يقول الامام الصادق (عليه السلام): «ان خديجه (عليها السلام) لما تزوجت برسول الله (صلى الله عليه و آله) هجرتها نسوه مكه، فكن لا يدخلن عليها و لا يسلمن عليها، و لا يتركن امرأه تدخل عليها، فأستوحشت خديجه من ذلك، و كانت تغتم و تحزن اذا خرج رسول الله (صلى الله عليه و آله)، فلما حملت بفاطمه صارت تحدثها فى بطنها و تصبرها. فدخل يوما رسول الله و سمع خديجه تحدث فاطمه، فقال لها: يا خديجه، من يحدثك؟! قالت: الجنين الذى فى بطنى يحدثنى و يؤنسنى. فقال لها: هذا جبرئيل يبشرنى أنها انثى، و أنها النسمة الطاهره الميمونه، و أن الله - تبارك و تعالى - سيجعل نسلى منها، و سيجعل من نسلها أئمه الامه، يجعلهم خلفاءه فى أرضه بعد انقضاء وحيه» (۱). روى عبدالرحمن الشافعى فى (تزهه المجالس) ج ۲ ص ۲۲۷. قالت امها خديجه (رضى الله عنها): لما حملت بفاطمه كانت حملا خفيفا، تكلمنى من باطنى. و روى الدهلوى فى (تجهيز الجيش) عن كتاب (مدح الخلفاء الراشدين): انه لما حملت بفاطمه كانت تكلمها من بطنها، و كانت تكتمه عن النبى (صلى الله عليه و آله)، فدخل عليها يوما و جدها تتكلم و ليس معها (۱). البحار ج ۱۶ ص ۸۰. دلائل الامامه ص ۸. غيرها، فسألها عن كانت تخاطب. فقالت: ما فى بطنى (صلى الله عليه و آله): «أبشرى يا خديجه، هذه بنت، جعلها الله ام أحد عشر من خلفائى يخرجون بعدى و

بعد أيهم». نعم.. هذه خديجه التي بذلت كل غال و نفيس، و صبرت على الأذى و الهجر و الواحده من أجل الأهداف المقدسه، و قدمت محمدا و دعوته على كل شىء سوى الله سبحانه، تسمع من فم الرسول (صلى الله عليه و آله) هذه البشرى.... ان الله حباها بهذه السعاه، و اجتباها لهذه الكرامه، و جعل أئمه الدين و المعصومين منها. ففتح البشر و السرور على وجهها، و امتلاً قلبها غطبه و حورا، و ازدادت اصرارا على التضحية و الفداء، و اشتد تعلقها و أنسها بالله و برسوله و بجنيها الذي تحمله بين جنيها، حتى وصل الأمر، ان الله سبحانه و تعالى أوحى الى رسوله (صلى الله عليه و آله) أن يبشر خديجه ان الله بنى لها فى الجنة قصرا من قصب لا- نصب فيه لا صخب. و جعلها و ابنتها فاطمه الزهراء (عليهما السلام) من سيدات أهل الجنة.

ولاده فاطمه

تصرمت أيام الحمل، و لم تزل خديجه (رضى الله عنها) على ذلك الى أن حضرتها الولاده، فوجهت الى نساء قريش و نساء بنى هاشم يجئن و يلين منها ما تلى النساء من النساء. فأرسلن اليها: عصيتنا و لم تقبلى قولنا، و تزوجت محمدا يتيم أبى طالب، فقيرا لا مال له، فلسنا نجىء و لا- نلى من أمرك شيئا. فاغتمت خديجه لذلك.. فبينما هى كذلك اذ دخل عليها أربع نسوة طوال كأنهن من نساء بنى هاشم، ففزعت منهن، فقالت احدهن: لا تحزنى يا خديجه، فانا رسل ربك اليك، و نحن أخواتك: أنا ساره، و هذه آسيه بنت مزاحم، و هى رفيقتك فى الجنة، و هذه مريم بنت عمران، و هذه كلثم اخت موسى بن عمران، بعثنا الله- تعالى- اليك لنلى من أمرك ما تلى النساء من النساء. فجلست واحده عن يمينها، و الاخرى عن يسارها، و الثالثه من بين يديها، و الرابعه من خلفها، فوضعت فاطمه (عليها السلام) طاهره مطهره، فلما سقطت الى الأرض أشرق منها نور حتى دخل بيوتات مكه. و قالت النسوة: خذيها يا خديجه طاهره مطهره زكيه ميمونه، بورك فيها و فى نسلها، فتناولتها فرحه مستبشره (١).

يا حبذا من ليله الميلاد الليله العشرين من جمادى

ميلاد بنت المصطفى الرسول صديقه طاهره بتول

(١). البحار ج ٦ ص ٨٠-٨١، و ج ٤٣ ص ٢ ح ١. أمالى الصدوق ص ٤٧٠ ح ١، مصباح الأنوار عن حماد مثله.

سيده انسيه حوراء فاطمه زكيه زهراء

يا ليله سر بها محمد اذ ولدت بنت النبى أحمد

ميلادها سر قلوب البشر لأنها شفيعه فى المحشر

و قرت العيون من ابناها كذاك قرت عين من والاها

خديجه بمكه مليكه كانت على العريش و الأريكه

حقت لها فخرت مدى الزمن ببنتها ام الحسين و الحسن

نور الاله قد ضحى و أشرق غصن النبى قد علا و أورد

و أشرقت مكه بالأنوار و طيبه كذاك بالأزهار

بكل الآفاق ضياؤها ضحى أنار أطباق السموات العلى

و نورها قد كان قنديل الضياء معلقا فى ساق عرش الكبرياء

عن جابر عن أبى عبدالله (عليه السلام) قال: قلت: لم سميت فاطمه الزهراء «زهراء»؟ فقال: «لان الله عزوجل خلقها من عظمته، فلما أشرقت أضواء السماوات و الأرضين بنورها، و غشت أبصار الملائكه، و خرت الملائكه لله ساجدين و قالوا: الهنا و سيدنا، ما هذا النور؟ فأوحى الله اليهم: هذا نور من نوري، أسكنته سمائى، خلقتة من عظمتى، أخرجة من صلب نبى من أنبيائى، أفضله على جميع الأنبياء، و أخرج من ذلك النور أئمه يقومون بأمرى يهدون الى حقى و أجعلهم خلفائى فى أرضى بعد انقضاء وحيى».

تاریخ الولاده

وقع الخلاف بين علماء الاسلام فى تاريخ ولادتها (عليها السلام) الا أن المشهور بين علماء الاماميه أنه فى يوم الجمعة فى العشرين من شهر جمادى الثانى فى السنه الخامسه من البعته و أكثر علماء العامه قالوا: أنها لدت قبل البعته: قال عبدالرحمن بن الجوزى فى كتاب (تذكرة الخواص) ص ۳۰۶. قال علماء السير: أولدتها خديجه و قریش تبني البيت الحرام قبل النبوه بخمس سنين. و قال محمد بن يوسف الحنفى فى كتاب (نظم درر السمطين) ص ۱۷۵: ولدت و قریش تبني الكعبه. و روى الطبرى فى ذخائر العقبى ص ۵۳ عن ابن عباس: ولدت فاطمه و قریش تبني البيت و رسول (صلى الله عليه و آله) ابن خمس و ثلاثين سنه.

و قال أبو الفرج فى كتاب (مقاتل الطالبين) ص ۳۰: كام مولد فاطمه (عليها السلام) قبل النبوه و قریش حينئذ تبني الكعبه. و قال المجلسى فى البحار ج ۴۳ ص ۲۱۳: أن عبدالله بن الحسن دخل على هشام بن عبدالملك و عنده الكلبي، فقال هشام لعبدالله بن الحسن: يا محمد أبامحمد، كم بلغت فاطمه بنت رسول الله من السن؟ فقال: بلغت ثلاثين. فقال للكلبي: ما تقول؟ قال: بلغت خمسا و ثلاثين. فقال هشام لعبدالله: أسمع ما يقول الكلبي؟! فقال عبدالله: يا امير المؤمنين، سلنى عن امي فأنا أعلم بها، و سل الكلبي عن امه فهو أعلم بها. و لكن أكثر العلماء الاماميه مثل: ابن شهر آشوب فى المناقب ج ۳ ص ۳۵۷، و الكلينى فى اصول الكافى ج ۱ ص ۴۵۸، و المجلسى فى بحار الانوار ج ۴۳ ص ۶، و حياه القلوب ج ۲ ص ۱۴۹، و المحدث القمى فى منتهى الآمال ج ۱ ص ۹۴، و محمد تقى سيهر فى ناسخ التواريخ ص ۱۷، و على بن عيسى فى كشف الغمه ج ۲ ص ۱۷۳، و الطبرى فى دلائل الامامه ص ۱۰، و الفيض الكاشانى فى الوافى ج ۱ ص ۱۷۳. قال هؤلاء العلماء و غيرهم: ان فاطمه (عليها السلام) ولدت بعد البعته بخمس سنين، و عمدتهم فى ذلك ما روى عن الأئمه الأطهار (عليهم السلام). روى أبو بصير عن ابى عبدالله جعفر بن محمد (عليه السلام) قال: «ولدت فاطمه فى جمادى الآخره يوم العشرين سنه خمس و أربعين من مولد النبى (صلى الله عليه و آله)، فأقامت بمكه ثمان سنين، و بالمدينه عشر سنين، و بعد وفاه أبيها خمسه و سبعين يوما، و قبضت فى جمادى الآخره يوم الثلاثاء لثلاث خلون منه سنه احدى عشره من الهجره» (۱). و لا يخفى على القارى الكريم أن وفاه الزهراء فى ۳ جمادى الآخره لا تتناسب مع روايه بقائها (۷۵) يوما بعد أبيها، و تناسب روايه (۹۵) يوما أكثر. لذا لا يبعد أن يكون لفظ (تسعين) فى الروايه مصحفا عن لفظ (سبعين). و عن حبيب السجستانى قال: سمعت أبا جعفر (عليه السلام) يقول: «ولدت فاطمه بنت محمد (عليها السلام) بعد مبعث رسول الله (صلى الله عليه و آله) بخمس سنين، و توفيت و لها ثمانى عشره سنه، و خمسه و سبعون يوما» (۲). (۱). (۲). دلائل الامامه ص ۱۰. (۲). اصول الكافى ج ۱ ص ۴۵۷. و روى أنها تزوجت و عمرها تسع سنوات (۱). عن سعيد بن المسيب قال: فقلت لعلى بن الحسين (عليه السلام) فمتى زوج رسول الله (صلى الله عليه و آله) فاطمه من على (عليها السلام)؟ فقال: «بالمدينه بعد الهجره بسنه، و كان لها يومئذ تسع سنين». يستفاد من هذه الروايات و أضرابها أن ولادتها (عليها السلام) كانت بعد البعته بخمس سنين. روى صاحب كشف الغمه عن أبى جعفر (عليه السلام) قال: «ولدت فاطمه بعد ما أظهر الله نبوه و أنزل عليه الوحى بخمس سنين، و قریش تبني البيت، و توفيت و لها ثمانيه عشر عاما و خمسه و سبعون يوما» (۲). و هذه الروايه - كما تلاحظ - تنطوى على تناقض داخلى، فهى تقول: انها ولدت بعد البعته بخمس سنين، و توفيت و عمرها ثمانيه عشر سنه، و فى نفس الوقت تقول: انها ولدت و قریش تبني البيت، و انما كان بناء البيت قبل البعته بخمس سنين هو الثابت و الصحيح. و لا يمكن الجمع بين القولين الا - أن يقال: أن هناك اشتباه وقع فى الروايه، كان تكون كلمه (قبل البعته) بدلت اشتباها بكلمه (بعد از البعته)، و أو أن جمله (و قریش تبني البيت) اضافته من الراوى. و قال الكففى فى المصباح: كان مولد فاطمه (عليها السلام) فى اليوم العشرين من جمادى الآخره (يوم الجمعة) سنه اثنتين من المبعث.

اتضح مما سبق أن تاريخ ولاده الزهراء (عليها السلام)، مورد اختلاف (۱). روضه الكافى ص ۳۴۰. (۲). كشف الغمه ج ۲ ص ۷۵. بين علماء الاسلام، و لكن أهل البيت أدرى بالذى فيه، و أبناء الزهراء الأئمه الأطهار (عليهم السلام) أعرف بتاريخ ولاده امهم و المروى

عنهم أنها ولدت لخمس سنين بعد البعثة، و قولهم على أقوال علماء العامة. قد يقال: توفقت خديجه بعد عشر سنين من البعثة، و عمرها ۶۵ سنة، و على القول بأن فاطمه ولدت بعد خمس سنين من البعثة، يكون حمل خديجه بها فى سن التاسعه و الخمسين، و هذه النتيجة غريبه لا يمكن تصديقها! نقول فى مقام الجواب على هذا الاشكال: أولاً: لا نسل أن عمر خديجه حين الوفاه ۶۵ سنة، و انما على قول ابن عباس: (انه) صلى الله عليه و آله (تزوجها و هى ابنة ثمانى و عشرين سنة) (۱). فيكون عمرها عند الحمل بفاطمه ۴۸ سنة. و قول ابن عباس مقدم على غيره لأنه أقرب برسول الله (صلى الله عليه و آله) و أعرف بشؤونه الشخصيه من غيره. و على هذا يكون عمر خديجه حين البعثة ۴۳ سنة، و حين ولاده فاطمه - أى فى السنه الخامسه من البعثة - ۴۸ سنة، و الحمل فى مثل هذه السنين لا يعد خارقاً للعادة. ثانياً: لو لم نقبل روايه ابن عباس، و قلنا: انها تزوجت فى سن الأربعين يكون حملها بفاطمه فى سن ۵۹ و هذا الأمر ليس محالاً أيضاً؛ لأن الفقهاء و العلماء قالوا: ان القرشيه ترى دم الحيض، و يمكن أن تحمل فى هذه السنين - مع ندرته - ممكن و له شواهد فى الحاضر و الماضى (۲).

(۱). كشف الغمه ج ۲ ص ۱۳۹. (۲). السيده أكرم الموسوى من «سرخون» فى مدينه «بندرعباس» الايرانيه ولدت توأمين و عمرها ۶۵ سنة و عمر زوجها ۷۴ سنة. قال طبيب معروف لمراسل جريده «اطلاعات» الايرانيه: تاريخ الطب يشير الى أن أصغر امراه حملت فى سن الرابعه و سبعة شهور، و أكبر ام فى العالم عمرها ۶۷ سنة (جريده اطلاعات ۲۸/ بهمن - و هو أحد الشهور الايرانيه - ۱۳۵۱ هجرى شمسى)، كما أن السيده «شوشتا» عمرها ۶۶ سنة و وضعت ولداً فى أصفهان، و قال زوجها «يحيى» لمراسل جريده اطلاعات: «لدى ۸ أولاد، أربعة ذكور و أربع اناث، و أكبر ولدى عمره ۵۰ سنة و أصغرهم عمره ۲۵ سنة. (اطلاعات ۲۰ ارديهشت ۱۳۵۱). و أى مانع فى أن تكون خديجه (عليها السلام) أيضاً من هذه النوادر؟! و بعد كل ما نذكر بان الاختلاف فى تاريخ ولادتها (عليها السلام) يسرى الى تاريخ زواجها و وفاتها أيضاً. فلو قلنا: ان ولادتها قبل البعثة بخمس سنين، يلزم أن يكون عمرها الشريف حين الزواج ۱۸ سنة و عند الوفاه ۲۸ سنة، و لو قلنا أن ولادتها بعد البعثة بخمس سنين، يلزم أن يكون عمرها الشريف حين الزواج تسع سنين تقريباً، و عند الوفاه ثمانيه عشر سنة (۱). (۱). انظر: فاطمه الزهراء المرأة النموذجيه فى الاسلام/ ابراهيم أمينى / تعريب على جمال الحسينى ط: ۱.

تسميه فاطمه

تعتبر تسميه المولود، من سنن الله تعالى فى خلقه و قد سمى الله تبارك و تعالى آدم و حواء (عليهما السلام) يوم خلقهما، و قال تعالى: و علم آدم الأسماء ملها و قد سار الناس على هذه السنه و السيره، و تفننوا فى وضع الأسماء على مواليدهم نظراً للظروف و الأذواق و المستويات المختلفه باختلاف العصور و الاجيال. أما أولياء الله فانهم يعيرون التسميه اهتماماً كبيراً و يهدفون من وارئه غايه عظيمه لأن الانسان ينادى و يدعى باسمه، و للاسم تأثير عميق فى نفسه و شتان بين الأسم الحسن الجميل ذى المدلول الطيب، و بين الاسم السيء القبيح. فهذه امراه عمران ولدت بنتاً فقالت: (انى سميتها مريم) كما اختار الله سبحانه و تعالى لنبيه يحيى (عليه السلام) هذا الاسم قبل أن تنعقد نطفته، يقول تبارك و تعالى فى كتابه المجيد: (يا زكريا انا نبشرك بغلام اسمه يحيى لم نجعل له من قبل سمياً). فاذا عرفت هذا هلم معى لنستعرض طائفه كبيره من الأحاديث التى تذكر اسم السيده فاطمه الزهراء (عليها السلام) و وجه التسميه لها، و انها انما سميت بفاطمه لاسباب و مناسبات موضوعيه، روعى فيها مدلول الاسم و علاقته بالسمى و صدقه عليه (مصادقته).

خديجه بنت خويلد رضوان الله عليه زوجة النبي

اسمها ونسبها :

اسمها خديجه بنت خويلد بن أسد بن عبد العزى بن قصي القرشى الأسيدي أم المؤمنين ، زوج النبي صلى الله عليه وآله

زواجها من النبي (صلى الله عليه وآله) :

كانت خديجة ذات شرف ومال كثير ، وتجارة بينها وبين أهل الشام ، وكانت تستأجر الرجال وتدفع المال مضاربة ، فلما شاع في مكة لقب الرسول (صلى الله عليه وآله) بـ (الصادق الأمين) أرسلت إليه خديجة ، فسألته الخروج إلى الشام في تجارتها ، فقبل النبي (صلى الله عليه وآله) فخرج إلى الشام فباع بضاعتها واشترى غيرها وعاد بها إلى مكة ، فربحت تلك البضاعة ربحاً وبيعاً . وقد شاء الله أن يتجه قلب خديجة نحو النبي (صلى الله عليه وآله) ، فعرضت عليه الزواج ، فقبل وتم زواجهما ، وعندها كان سن النبي (صلى الله عليه وآله) خمسة وعشرون سنة .

إسلامها :

لا شك أن أول امرأة آمنت بدين النبي محمد (صلى الله عليه وآله) هي خديجة (رضوان الله عليها) . فقد ورد عن ابن عباس أنه قال : أول من آمن برسول الله (صلى الله عليه وآله) من الرجال علي (عليه السلام) ومن النساء خديجة (رضوان الله عليها) .

صفاتنا :

جاء في كتاب كشف الغم أنه : كانت خديجة (رضوان الله عليها) امرأة حازمة لبيبة شريفة ومن أوسط قريش نسباً ، وأعظمهم شرفاً ، وأكثرهم مالاً ، وقد كانت آزرت زوجها رسول الله (صلى الله عليه وآله) أيام المحنة فحفف الله تعالى عنه بها . وكان (صلى الله عليه وآله) لا يسمع شيئاً يكرهه من مشركي مكة من الرد والتكذيب إلا خففته عنه وهونته ، وبقيت هكذا تسانده حتى آخر لحظة من حياتها .

منزلتها :

لخديجة (رضوان الله عليها) منزلة عالية يغبطها عليها الملائكة المقربون ، حتى أن جبرئيل (عليه السلام) أتى إلى النبي (صلى الله عليه وآله) فقال : أقرء خديجة من ربها السلام ، فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله) : يا خديجة ، هذا جبرئيل يُقرئك من ربك السلام ، فقالت خديجة : الله السلام ومنه السلام وعلى جبرئيل السلام . أما عن فضائلها فإن القلم ليعجز عن ذلك ، وكفانا في هذا المجال الحديث النبوي الشريف : (أفضل نساء أهل الجنة خديجة بن خويلد ، وفاطمة بنت محمد ، ومريم بنت عمران ، وآسية بنت مزاحم امرأة فرعون . دورها الرسالي :

يمكن تقسيم دورها في دعم الرسالة الإسلامية إلى قسمين :

الأول

: ويشمل موقفها من النبي (صلى الله عليه وآله) عندما نزل عليه الوحي وطلب منه أن يقرأ الآية الكريمة : إقرأ باسم ربك الذي خلق ، وأخبرها بذلك وقال لها : لقد خشيت على نفسي ، فقالت له : كلا والله ، ما يخزيك الله أبداً ، إنك لتصل الرحم ، وتحمل الكل ، وتكسب المعدوم ، وتقري الضيف ، وتعين على نوائب الحق . فقد آمنت به خديجة عندما كفر به الناس ، وصدقته عندما كذبه الناس .

الثانی :

ویشمل الدور الكبير الذى لعبته أموالها فى دعم وإسناد الرسالة الإسلامية ، ولا يخفى ما للأموال من دور كبير فى الوصول إلى أى هدف كان . فقد أنفقت خديجة (رضوان الله عليها) أموالها فى أيام تعرض المسلمون للاضطهاد والحصار الاقتصادى الذى فرضه مشركو مكة ، حتى أن النبى (صلى الله عليه وآله) قال : (ما نفعنى مال قط مثل ما نفعنى مال خديجة .

وفاتها :

توفيت خديجة (رضوان الله عليها) فى العاشر من شهر رمضان قبل الهجرة بثلاث سنين ، ودفنت فى مكة بمقبرة الحجون

أُمُ الْمُؤْمِنِينَ خَدِيجَةُ

فى بيت من البيوت العريقة وذات السمعة الطيبة والمكانة العالية فى الحجاز ، ولدت سيدتنا خديجة لأبوين قرشيين : فأبوها خويلد بن أسد بن عبد العزى بن قصى بن كلاب بن مرة ابن كعب بن لؤى ابن غالب بن فهر بن مالك بن النضر من كنانة . . . من قريش ، فهو من بنى أسد . وقدمات فى حرب الفجار ، التى قامت فى الجاهلية فى الأشهر الحرم بين قريش وقيس عيلان ، ويومذاك كان عمر خديجة - إذا ما أخذنا برواية أن عمرها حين زواجها من الرسول (صلى الله عليه وآله) أربعون سنة - ثلاثين سنة . وأما أمها فهى فاطمة بنت زائدة بن الأصم بن فهر بن لؤى بن غالب . فهى تجتمع مع زوجها خويلد فى لؤى بن غالب . . . من كنانة من قريش . خديجة القرشية الأسيديّة تلتقى نسباً مع النسب الكريم لرسول الله (صلى الله عليه وآله) فى جدّه الرابع «قصى» ، فهو محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصى . . . وهى بالتالى أقرب نسائه إليه (صلى الله عليه وآله) . كانت تدعى فى الجاهلية بالطاهرة ، وسيدة نساء قريش ، وسيدة قريش . وهى يومئذ أوسط نساء قريش نسباً ، وأعظمهنّ شرفاً ، وأكثرهنّ مالا وأحسنهنّ جمالا . . وفى لفظ كان يقال لها سيدة قريش ؛ لأن الوسط فى ذكر النسب من أوصاف المدح والتفضيل ، يقال : فلان أوسط القبيلة أعرقها فى نفسها . . . ١

عمرُ خديجة :

الاهتمام بعمرها أمر طبيعى جداً ؛ لأنه جزء من دراسة حياتها المباركة بعد أن اقترنت برسول الله (صلى الله عليه وآله) ، وصارت حياتها جزءاً من حياته الشخصية والدينية بكل أبعادها . ولكن هذا الاهتمام بدلا من أن يولد لدينا القطع بعمرها عمق الاختلاف فيه تبعاً لاختلاف الروايات والأخبار وبالتالى الآراء عن ولادتها ، وعن عمرها وحياتها حين اقترانها بالرسول الكريم (صلى الله عليه وآله) ، وراحت - اعتماداً على تلك الروايات - أقوال قدماء المؤرخين بالذات وأقوال مَن جاراهم من الكتاب المحدثين توسع ذلك الاختلاف وثبتته ولم تستطع حسمه بما تقدمه من أدلة . وابتداء نشير إلى بعض روايات سنّها ومصادرها : فعن ابن عباس : كانت خديجة يوم تزوجها رسول الله (صلى الله عليه وآله) ابنة ثمان وعشرين سنة ٢ . وعن حكيم بن مزاحم (ابن أخيها) : تزوج رسول الله (صلى الله عليه وآله) خديجة وهى ابنة أربعين سنة ، ورسول الله (صلى الله عليه وآله) ابن خمس وعشرين سنة . ويقول مزاحم : وكانت أسنّ منى بسنتين ، ولدت قبل الفيل بخمس عشرة سنة ، وولدت أنا قبل الفيل بثلاث عشرة سنة ٣ (فقد ولد (صلى الله عليه وآله) بعد وقع الفيل بخمسين يوماً . . .) ٤ . وذكر الواقدي : أنها كانت لما تزوجها رسول الله (صلى الله عليه وآله) بنت خمس وأربعين سنة . وعن البيهقي والحاكم : . . . وأن عمره (صلى الله عليه وآله) كان خمساً وعشرين وعمرها خمساً وثلاثين . كما أن هناك من يقول : إنها ابنة ٢٥ سنة ، أو ٣٠ سنة . . . يقول صاحب كتاب اتحاف الورى بأخبار أمّ القرى . . . خطب النبى (صلى الله عليه وآله) الى

خديجه نفسها ، وكانت ابنة أربعين سنة . ويقال : ابنة خمس وأربعين ويقال : . . . ثمان وأربعين سنة ويقال : . . . ست وأربعين ، وقيل . . . ثلاثين ، ويقال : . . . ثمان وعشرين . . . فالأقوال إذن في مسألة عمرها مختلفة ، وقد ذهب جلال مظهر في كتابه : محمد رسول الله ، سيرته وأثره في الحضارة إلى (أنها كانت ابنة ٢٥ سنة) دون أن يذكر سبباً مرجحاً لذلك . في حين اعتمدت بنت الشاطئ في كتابها نساء النبي رواية الأربعين ، التي اعتمدها الطبري والواقدي ورواها حكيم بن مزاحم . وهيكل هو الآخر اعتمد في كتابه حياة محمد ما اعتمده الطبري والواقدي . وقد ذكر كل من الدكتور عبد الصبور شاهين وإصلاح عبدالسلام في أمهات المؤمنين : وقد أجمعت كتب التاريخ والسير ، إلا رواية واحدة في الطبقات على أن السيدة خديجة كانت في الأربعين من عمرها ، عند زواجها . إن ما ذكره بعيد عن الدقة ، فأين هو الإجماع ، وهذه المصادر وكتب التاريخ بين أيدينا قد ذكرت روايات متعددة . . . ، وكلها تشير إلى الاختلاف في سنّها؟! وذهب ابن اسحاق ، كما في مستدرک الحاكم ، إلى أن خديجة كانت في الثامنة والعشرين من العمر ٥. في حين ذهب العقاد في كتابه فاطمة الزهراء والفاطميون إلى اعتماد رواية ٢٥ ، ٢٨ سنة ، حيث يرى أن المرأة في بلاد كجزيرة العرب يبكر فيها النمو ويبكر فيها الهرم ، فلا تصدى للزواج بعد الأربعين . وهذا ردّ صريح على من أخذ برواية الأربعين ، الذين أخذوا في اعتبارهم أن السيدة خديجة قد تزوجت قبل رسول الله (صلى الله عليه وآله) من عتيق بن عائذ ومن بعده من أبي هالة زُرارة ، وأنجبت لهما أولاداً ، ثم مكثت بعد وفاة زوجها الثاني مدة ليست قصيرة ، راغبة في تنمية ثروتها وأموالها ، التي ورثتها من أبيها الذي كان ثرياً ومن قبيلة ذات مال وفير ، ومن زوجها ، عازفة عن الزواج الثالث ؛ لأن كل من تقدّم لزواجها - كما زعم - إنما كان تدفعه الرغبة في ثروتها ، ولأنها لم تجد فيهم من الشرف والأمانة والصدق ، هذه الصفات التي كانت تنشدها ، حتى تستطيع أن تأمنه على أموالها وتجاريتها . . . حتى قدر لرسول الله (صلى الله عليه وآله) أن يضارب بتجاريتها ، وقد قبلت به لمعرفتها بأنه الصادق الأمين ، وهو الذي عُرف بهذا بينهم ، وفعلاً سافر إلى الشام ببضاعتها وعاد ببضاعة أخرى وفيرة وأرباح عالية لم تعهدها من قبل ، مع ما حدّثها عنه غلامها ميسرة ، الذي كان برفقة محمد وخدمته ، فزادت معرفتها به ، وعظم تعلقها به ، ورأت فيه ما كانت تتمنى ، فتزوجته . وقد استعان أصحاب رواية الأربعين بذيل الرواية نفسها عن حكيم بن مزاحم على تأييد ما ذهبوا إليه ، وذيلها يقول : إنها توفيت في شهر رمضان سنة عشر من النبوة وهي يومئذ ابنة خمس وستين سنة ٦. . . وأخذ على هذا الرأي : أنها كيف أنجبت في هذه السن المتأخرة؟! وأجيب عن ذلك بأنه من المشاهد وجود نساء قد أنجن بعد الأربعين ، بل بعد الخمسين أيضاً ، وهذا الأمر يتوقف على توفر عوامله ، التي منها صحة المرأة واستعدادها وقابليتها وبيئتها ، وما تعيشه المرأة من رفاهية في حياتها واستقرار وراحة . . . وهو ما توفر للسيدة خديجة . علماً بأن هناك من يقول : إن آخر ما أنجبت خديجة فاطمة الزهراء وهي في الخمسين إن لم تكن أقل من ذلك من عمرها المبارك ، ومعنى هذا أنها لم تنجب بعد الخمسين سنة وكانت هذه الفترة ١٥ سنة . فالمدائني قال : ولدت فاطمة قبل النبوة بخمس سنين . وفي رواية جعفر بن سليمان : ولدت فاطمة سنة إحدى وأربعين من مولد النبي (صلى الله عليه وآله) . وعن أبي جعفر : . . . أما أنت يا فاطمة فولدت وقریش تبنى الكعبة والنبي (صلى الله عليه وآله) ابن خمس وثلاثين سنة . فهذه الروايات تبين أن فاطمة - وهي آخر مولود لخديجة - ولدت وخديجة بعد لم تتجاوز الخمسين من عمرها . وعلى رواية الأربعين كانت البعثة وخديجة في الخامسة والخمسين من عمرها . . . وقد ترد بعض الملاحظات على مسألة التمسك برواية ٤٠ وأنها قد تزوجت مرتين . . . ١ - لماذا هذا الاصرار على التمسك برواية الأربعين وعدّها هي المشهورة ، وهي رواية من عدّة روايات (٤٥ سنة ، ٢٨ سنة ، ٢٥ سنة ، ٣٠ سنة . . .) . . . ليس هذا ترجيحاً بلا مرجح؟ ٢ - امرأة بهذا العمر (٤٠ ، ٤٥ سنة ، وفي أجواء كأجواء الحجاز الحارة جداً ، التي يسرع الكبر فيها إلى الإنسان ، وقد تقدم لخطبتها - كما تقول الأخبار - أعظم قریش نسباً ومالا ورفضتهم ، بل وتمناها وتهالك عليها كل شريف وعظيم ، فقد كان ممن خطبها عقبه بن أبي معيط ، والصلت بن أبي يهاب وكان لكل واحد منهما أربعمئة عبد وأمه ، وخطبها أبو جهل بن هشام ، وأبو سفيان ٧، فهل كل هذا يكون من أجل امرأة بهذه السن المتأخرة ، ومن أجل امرأة عاشت بيتين (بيت عتيق ، وبيت «أبو هالة») ، وأنجبت واحداً على رواية ، واثنين على رواية أخرى ، وثلاثة على رواية ثالثة ، وهم (هند والحارث وبنت اسمها زينب) ٨ ،

وترملت بعدهما وعاشت سنين أخرى؟! أو يصح هذا وهم قادرون بما عندهم من شرف ومال وجاه أن يتزوجوا بما يحلو لهم من النساء من بيوتات عريية أخرى ذات شرف وعفة ومال وجمال؟! ثم إن زوجها السابقين لم يكونا بدرجة عالية من المكانة ، ومع هذا قبلت بهما وهي في شبابها . . . فكيف وقد تقدم بها العمر ترفض زعماء قريش وأشرافها؟! وإن قيل إنها قررت تنمية ثروتها ، فإن هذا ادعاء سطرته أقلام الكتاب ، ولا يصلح أن يكون مبرراً يفرض عليها ما دامت لم تصرح به ، علماً بأن في قبال هذا الادعاء ادعاءً يقول : إنها إنما رفضتهم جميعاً لعدم توفر الصفات التي تريدها فيمن تقدم لخطبتها ، وهو ادعاء أقوى من ادعاء الكتاب لأنه من أقرب الناس لها .

قال ابو القاسم الكوفي : إن الإجماع من الخاص والعام ، من أهل الأنام ونقله الأخبار ، على أنه لم يبق من أشرف قريش ، ومن ساداتهم ، وذوى النجدة منهم ، إلا من خطب خديجة ، ورام تزويجها ، فامتنعت على جميعهم من ذلك ، فلما تزوجها رسول الله (صلى الله عليه وآله) غضب عليها نساء قريش وهجرنها ، وقلن لها : خطبك أشرف قريش ، وأمرأؤهم فلم تتزوجي أحداً منهم ، وتزوجت محمداً يتيم أبى طالب فقيراً ، لا مال له؟! فكيف يجوز في نظر أهل الفهم أن تكون خديجة ، يتزوجها أعرابي من تميم ، وتمتنع من سادات قريش ، وأشرافها على ما وصفناه؟! ألا يعلم ذوو التمييز والنظر أنه من أبين المحال ، وأفضع المقال؟! ٣٩ - وفي الاستغناء ذكر بعض أنه كانت لخديجة أخت اسمها هالة ١٠ تزوجها رجل مخزومي ، فولدت له بنتاً اسمها هالة ، ثم خلف عليها رجل تميمي يقال له أبو هند فأولدها ولداً اسمه هند . . . وكان لهذا التميمي امرأة أخرى قد ولدت له زينب ورقية ، فماتت ومات التميمي ، فلحق ولده هند بقومه وبقيت هالة أخت خديجة والطفلتان اللتان من التميمي وزوجته الأخرى ففضمتهم خديجة إليها ، وبعد أن تزوجت بالرسول (صلى الله عليه وآله) ماتت هالة ، فبقيت الطفلتان في حجر خديجة والرسول (صلى الله عليه وآله) . . . وكان العرب يزعمون أن الربيب بنت ، ونسبتا إليه (صلى الله عليه وآله) ، مع أنهما ابنتا أبى هالة زوج أختها ، وكذلك كان الحال بالنسبة لهند نفسه ١١ . أريد من هذا كله أن أقول : إن ما يناسب صفات هذه السيدة ، وما يلائم كل ما قيل بحقها ، ورغبة الآخرين فيها ، وما يبعدنا عن مسألة كل ما يرد من إشكالات حول عمرها وقدرتها على الانجاب ، وما دامت الروايات كلها قد تكون بمستوى واحد وليس لواحدة على الأخرى ترجيح ، أرى أن الأخذ برواية ٢٥ ، أو ٢٨ كما ذهب إليه العقاد أولى ، لأن هاتين الروايتين تناسبان واقع حياة هذه المرأة لا غير .

أما زواجها السابق لمرتين فهو أيضاً محل تأمل وتوقف ، وقد وردت أدلة وأقوال على أنها باكر كما ذهب إلى ذلك كل من أحمد البلاذري ، وأبو القاسم الكوفي في كتابيهما ، والمرتضى في الشافى ، وأبو جعفر في التلخيص : أن النبى تزوج بها وكانت عذراء ، هذا ما نقله ابن شهر آشوب في المناقب في ترتيب أزواجه (صلى الله عليه وآله) ، حيث يقول : تزوج بمكة أولاً خديجة بنت خويلد قالوا : وكانت عند عتيق بن عايد المخزومي ومن ثم عند أبى هالة زرارة بن نباش الأسدى . وروى أحمد البلاذري ، وأبو القاسم الكوفي في كتابيهما ، والمرتضى في الشافى ، وأبو جعفر في التلخيص : أن النبى تزوج بها وكانت عذراء ، يؤكد ذلك ما ذكر في كتابى الأنوار والبدع : أن رقية وزينب كانتا ابنتى هالة أخذت خديجة ١٢ .

الزواج المبارك :

استجمعت أحاسيسها وراحت تستمتع فرحةً مسرورةً لحديث غلامها ميسرة ، الذى صحب النبى (صلى الله عليه وآله) وهو يضارب في تجارة لخديجة في الشام ، وراح يحدثها عن سيرة محمد معه وعن أخلاقه وطباعه وصفاته الجميلة ، وعمّا كان يراه من كراماته التى لم ير ميسرة مثيلاً لها من قبل على كثرة سفراته مع آخرين ، فأعجبت به ، وقد أسر كل مشاعرها ، وامتلك كل عواطفها ، وتحركت في قلبها أسراره ، وكأنها تريد لهذا الحديث ألا يتوقف أو ينتهى ، ثم راحت تحدق في مستقبل فتى بنى هاشم الصادق الأمين ، الذى غدا صدقه يملأ الآفاق ، وأمانته يلهج بها كل لسان ، ماذا يخفى المستقبل لهذا اليتيم الهاشمى ، وما هو ذاك الشأن العظيم الذى ينتظره؟!

لقد تمثلت أمام عينها شخصيته بكل ما فيها من نبل صفاته ورقه شمائله، وعظيم وكرم أخلاقه، وجمال روحه وشرفه وفضله على الجميع. لاحت من ميسرة نظرة إلى سيدته، فردت طرفها وعلتها العفة وهي أنبل نساء عصرها حياءً وأعظمهن خلقاً... فانقلبت غبطتها تلك وفرحتها إلى حب لم تحس به من قبل، والى ود ما لامس مثله أحاسيسها أبداً، وإلى إكبار وتكريم ولجا قلبها ملاً كل منهما عليها حياتها... وهي التي تمردت على واقع نساء قومها، وامتنعت أمام أعظم قريش شرفاً ونسباً وثراءً ومكانة... فالتفت بعد حين إلى أختها على قول وإلى صديقتها نفيسة بنت منبه على قول آخر لتسرها بأن ما قاله ميسرة عن محمد قد نفذ إلى روحها، وأنها وجدت فيه ما كانت تتمناه ولم تجده فيمن تقدم لخطبتها، فما كان من نفيسة - وقد سرت بما سمعته - إلا أن بادرت إليه - على رواية - فقالت له: ما يمنعك أن تتزوج؟ قال: ما بيدي ما أتزوج به. قالت: فإن كفيت ذلك، ودُعيت إلى الجمال والمال والشرف والكفاءة، ألا تجيب؟ قال: فمن هي؟! قالت: خديجة. قال: كيف لى بذلك؟! فقالت نفيسة، وقد علت ملامح وجهها الفرحة: على ذلك، وسارعت لتبلغ خديجة بما سمعته من محمد. وفي رواية... وكانت لبيبة حازمة، فبعثت إليه تقول: يا ابن عم، نى قد رغبت فيك لقرابتك وأمانتك وحسن خلقك وصدق حديثك ١٣. لقد خصها الله بكرامه أذخرها لها، وكانت له من الشاكرين، واختارها لمكانتها وصفاتها لتكون امرأة خاتم رسله، وسيد الأولين والآخرين محمد ابن عبدالله. لم يتأخر محمد فى إبلاغ عمه (أبو طالب) وعشيرته بذلك، كما لم تتأخر خديجة فقد أبلغت عمها عمرو بن أسد، الذى حضر، ودخل رسول الله (صلى الله عليه وآله) عليه فى عمومته، ومعه بنو هاشم وسائر رؤساء مضر، فخطب أبو طالب فقال: الحمد لله الذى جعلنا من ذرية إبراهيم، وزرع إسماعيل، وضئضى معد، وعنصر مضر، وجعلنا حصنة بيته، وسؤاس حرمه، وجعل لنا بيتاً محجوباً، وحرماً آمناً، وجعلنا الحكام على الناس، ثم إن ابن أخى هذا محمد بن عبد الله لا يؤزن به رجل من قريش إلا رجح به شرفاً ونبلاً وفضلاً وعقلاً، فإن كان فى المال فلا، فإن المال ظل زائل، وأمر حائل، وعارية مسترجعة. ومحمد من قد عرفتم قرايته، وقد خطب خديجة، وبذل لها من الصداق ما آجله وعاجله من مالى هذا، وهو مع هذا - والله - له نبأ عظيم، وخطر جليل أو «له والله خطب عظيم ونبأ شائع». فتروجها وأصدقها عشرين بكرة، وقيل اثنتى عشرة (اثنتين وعشرين) أوقيه ذهباً ونشا (نصف أوقية)، والأوقية أربعون درهماً، والنش عشرون درهماً فذلك خمسمائة درهم. وفى رواية - فقال لأعمامه... فجاء معه حمزة عمه حتى دخل على خويلد [خويلد بن أسد، وقيل: بل عمرو بن خويلد بن أسد، وقيل بل عمرو بن أمية عمها، وكان شيخاً كبيراً وهو الصحيح، على ما فى نهاية الأرب ١٦/٩٨، وعند ابن سعد فى الطبقات ١/١٣٢] وعن جمهرة النسب للكلبى ص ٧٤ وهو عمرو بن أسد ابن عبد العزى، وهو يومئذ شيخ كبير لم يبق لأسد لصلبه يومئذ غيره، ولم يلد عمرو ابن أسد شيئاً [١٤].

إذن فقد اشتهر أن عمها عمرو بن أسد، هو الذى زوجها، وإن قيل: إن الذى زوجها عمرو بن خويلد لأن أباه مات قبل حرب الفجار، وهذا كله يكذب المزاعم، التى رويت من أن أباه زوجها بعد أن سقته خمراً... لتحصل بذلك على موافقته لأنه لا يوافق من تزويجها من فقير يتيم... ففى رواية أحمد فى مسنده: حدثنا أبو كامل، ثنا حماد، عن عمارة ابن أبى عمار، عن ابن عباس - فيما يحسب حماد - أن رسول الله (صلى الله عليه وآله) ذكر خديجة، وكان أبوها يرغب عن أن يزوجه، فصنعت هى طعاماً وشراباً، فدعت أباه وزمراً من قريش فطعموا وشربوا ثم تملوا، فقالت لأبيها: إن محمداً يخطبنى فزوجنى إياه، فزوجها إياه، فخلقته (طيبته، وفى المسند «فجملته») وألبسته حُلمة كعادتهم، فلما صحا نظر، فإذا هو مخلوق فقال: ما شأنى؟ فقالت: زوجتنى محمداً، فقال: وأنا أزوج يتيم أبى طالب! لا لعمري، فقالت: أما تستحي؟ تريد أن تسفه نفسك معى عند قريش بأنك كنت سكران، فلم تزل به حتى رضى. وقد روى طرفاً منه الأعمش، عن أبى خالد الوالى، عن جابر بن سيرة أو غيره. كما ذكر مختصر تاريخ دمشق رواية نسبت إلى عمار بن ياسر تشبه هذه الرواية. وهذا ما نفاه الواقدى بعد نقله بقوله: وهذا غلط، والثبت عندنا المحفوظ من حديث محمد بن عبدالله بن مسلم، عن أبيه، عن محمد بن جبير بن مطعم، ومن حديث ابن أبى الزناد، عن هشام ابن عروة، عن أبيه، عن عائشة. ومن حديث ابن أبى حبيبة، عن داود بن الحصين، عن عكرمة، عن ابن عباس أن عمها عمرو بن أسد زوجها رسول الله (صلى الله عليه وآله).

عليه وآله)، وأن أباه مات قبل الفجار ١٥. وقد بلغت تلك الرواية من الضعف والسخف درجة كبيرة، فهي إضافة إلى منافاتها لأخلاق هذه السيدة المباركة حتى قبل زواجها برسول الله (صلى الله عليه وآله)، فقد شهد لها - في الجاهلية - بسمو الخلق والنجابة والشرف وبرجاعة عقلها وقوة شخصيتها، مع ما لها من المكانة الكبيرة عند أهلها وعشيرتها، مما جعلها موضع فخر واعتزاز ومما يؤهلها لاقتناع أبيها - على فرض حياته - بهذا الزواج. يقول صاحب السيرة الحلبيّة عنها: امرأة حازمة أى ضابطة جلدة أى قوية شريفه أى مع ما أراد الله تعالى لها من الكرامة ومن الخير... فامرأة تحمل هذه الصفات لا أظنها بحاجة إلى أن تستعين بأسلوب يتنافى مع كلّ ما من الله تعالى عليها من صفات كريمة، قد وصفت خديجة نفسياً بهذا الأسلوب - حسب الرواية - بقولها إلى أبيها: تريد أن تسفه نفسك معي عند قريش بأنك كنت سكران. فهو إذن أمر معيب عندهم فكيف تركبه؟! وإضافة إلى هذا فإن الرواية تتنافى مع الرواية الأخرى التي نالت إجماع أكثر المؤرخين من أن أباهم توفي من قبل وأن عمها هو الذي زوجها، وعلى رواية ضعيفة أن أخاها زوجها. وتم هذا الزواج المبارك، بعد رجوع النبي (صلى الله عليه وآله) من سفره إلى الشام بشهرين وخمسة وعشرين يوماً، وقبل بعثته نبياً بخمس عشرة سنة، وبعد أن أكمل (صلى الله عليه وآله) خمساً وعشرين سنة وشهراً وعشرة أيام من عمره المبارك ١٦، وأخذت هذه السيدة مكانها الذي اختارته السماء لها لتكون بجانبه (صلى الله عليه وآله) وهو يستعد لتحمل مهام أعظم رسالة سماوية إلى الناس كافة، كانت للرسول (صلى الله عليه وآله) نعم الزوجة ونعم السكن ونعم النصير، وكان لها أحسن حظ طالما انتظرت وتمنتها، ولم ينجو هذا الاقتران من حسد وبغض وغضب، فقد أحدث هزة بين الرجال، الذين سبق لهم أن توافدوا على عتبة بابها، وهم يحملون معهم كلّ المغريات ليخطبوا يدها، إلا أنهم عادوا من حيث أتوا خائبين بعد أن رفضتهم، ولم تعبأ بما حملوه معهم من مال، ولم يجد شرفهم وزعاماتهم أى أثر في نفسها. فلاذ بعضهم بالسكوت، والبغض والحسد ياكلان قلبه، في حين لم يتمالك بعض آخر أحاسيسه ولسانه فقال: ما هذا إلا سحر، مسكينه خديجة، فقد سحرها اليتيم فشغفت به. كما غضب عليها نساء قريش وهجرنها، وقلن لها: خطبك أشرف قريش، وأمرأؤهم، فلم تتزوجي أحداً منهم، وتزوجت محمداً يتيماً أبى طالب، فقيراً لا مال له؟! فما كان من خديجة - بعدما سمعت بذلك كله - إلا أن صنعت طعاماً ودعت نساء قريش وكان بينهن نساء المبغضين فلما اجتمعن وأكلن قالت لهن: معاشر النساء بلغني أن بعولتكن عابوا عليّ فيما فعلته من أني تزوجت محمداً، وأنا أسألكم هل فيكم مثله، أو في بطن مكة شكله من جماله وكماله وفضله وأخلاقه الرضية؟! وأنا قد أخذته لأجل ما قد رأيت منه، وسمعت منه أشياء ما أحد رآها، فلا يتكلم أحد فيما لا - يعنيه، فكفّ كلّ منهن ومنهم عن الكلام ١٧. وقد تابع الزوجان حياتهما المباركة هذه، وجهادهما الدؤوب، وقدر لخديجة أن تكون في قلب الأحداث الجسام المملوءة بالآلام والشدائد المضنية، ووهبت كلّ ما تملكه من ثروة وهو كثير ووضعت بين يدي رسول الله (صلى الله عليه وآله) ليضمّه إلى سيف علي (عليه السلام).

أنجبت له (صلى الله عليه وآله) كلّ أولاده إلا إبراهيم فهو من مارية القبطية. وهم القاسم وبه كان (صلى الله عليه وآله) يكنى والطيب والطاهر - على قول - وقد ماتوا صغاراً رضعاً قبل بعثته المباركة، ورقية وزينب - على قول - وأمّ كلثوم وفاطمة الزهراء التي تزوجها الإمام علي (عليه السلام). ولم يتزوج رسول الله (صلى الله عليه وآله) غيرها طيلة حياتها المباركة معه، التي دامت قرابة خمس وعشرين سنة.

إسلامها :

من بركات الله تعالى الخاصة بهذه المرأة أن من عليها بأن اختارها لتكون أول نساء العالمين إسلاماً وأسبقهن تصديقاً برسول الله ودعوته، وأخلص نسائه (صلى الله عليه وآله) جهاداً، وأعظمهن وفاءً وطاعةً له، وأصبرهن تحملاً لما لاقاه رسول الله من ضروب الأذى والتضييق، وأكثرهن بذلاً وعطاءً في سبيل الله ورسوله، فعن عبدالله بن مسعود: إن أول شيء علمت من أمر رسول الله (صلى الله عليه وآله) وآله قدمت مكة مع عمومة لى أو ناس من قومي نبتاع منها متاعاً، فكان في بغيتنا شراء عطر، فأرشدنا إلى العباس بن عبدالمطلب،

فانتهينا إليه وهو جالس إلى زمزم ، فجلسنا إليه ، فبينما نحن عنده إذ أقبل رجل من باب الصفا أبيض ، . . . كأنه القمر ليلة البدر ، يمشى على يمينه غلام ، حسن الوجه . . . تفقوهم امرأة ، قد سترت محاسنها ، حتى قصد نحو الحجر فاستلمه ثم استلمه الغلام ، واستلمته المرأة ، ثم طاف بالبيت سبعاً والغلام والمرأة يطوفان معه ، ثم استقبل الركن ، فرفع يديه وكبر ، وقامت المرأة خلفهما ، فرفعت يديها وكبرت ، ثم ركع فأطال الركوع ، ثم رفع رأسه من الركوع ، ففقت ملياً ، ثم سجد وسجد الغلام معه والمرأة ، يتبعونه ، يصنعون مثلما يصنع ، فرأينا شيئاً أنكرناه ، لم نكن نعرفه بمكة ، فأقبلنا على العباس فقلنا : يا أبا الفضل ، إن هذا الدين حدث فيكم ، أو أمر لم نكن نعرفه فيكم . قال : أجل ، والله ، ما تعرفون هذا؟ قال : قلنا : لا ، والله ما نعرفه ، قال : هذا ابن أخي محمد بن عبدالله ، والغلام على بن أبي طالب ، والمرأة خديجة بنت خويلد امرأته أما ، والله ، ما على وجه الأرض أحد نعلمه يعبد الله بهذا الدين إلا هؤلاء الثلاثة . لقد آمنت برسول الله ، ولم يسبقها إلى ذلك إلا الإمام على (عليه السلام) كيف لا يكون كذلك ، وقد قرأت - بما ألهمها الله تعالى ، وبما منحها من قدره وحكمته وبصيرة ونظرة ثاقبة لمستقبل الصادق الأمين - مستقبله وأنه ذو شأن كبير ومقام كريم ومنزلة محمودة؟! لقد واكبت مسيرته المباركة وهو في غار حراء ، بخدمتها الصادقة وكلماتها الطيبة ، التي تدل على مدى اخلاصها ونباهتها وصفائها : «وهيات خديجة لزوجها ما يناسبه من حياة ، فلما لجأ للتحنن في غار حراء ، كانت تعدُّ له ما يحتاجه من طعام وشراب خلال الفترة ، التي اعتكف فيها بالغار ، فلما جاءه الوحي كانت أول من صدقه ، وعانت معه صراع قريش ضده ، وكانت البلم الشافي لجراحه من هؤلاء المعتدين ، ودخلت معه الشعب عندما قرر سادة قريش أن يقطعوا المسلمين . . .» ١٨ . كانت تسمعه كلمات رقيقة هادئة كلما دخل بيتها عائداً من غار حراء ، كلمات ملؤها الحنان والحب . تدعوه أن يطمئن ، وتدعوه أحياناً أن يهدأ وينام ، فكان يقول لها : مضى عهد النوم يا خديجة . لقد كانت كلماتها تلاحقه وهو في بيته ، وهو خارج منه ، وهو في الغار ، وهو يدعو عشيرته للإيمان ، وهو في دار الأرقم يدعو الناس سرّاً ، وهو في كل مكان في مكة يقارع قريشاً وشركها جهراً ، وهو يرى أعداءه والمتربصين به ، والمبغضين له ، فكانت تخفف عنه كلّ معاناته وكلّ ما يلقاه من أذى وتكذيب وعت من قومه . وكان (صلى الله عليه وآله) يصرح ويفضي لها بكلّ شيء يقول ابن هشام في سيرته : وآمنت به خديجة بنت خويلد ، وصدقت بما جاءه من الله ، ووازرته على أمره ، . . . فخفف الله بذلك عن نبيه (صلى الله عليه وآله) ، لا يسمع شيئاً مما يكرهه من ردّ عليه وتكذيب له ، فيحزنه ذلك ، إلا فرّج الله عنه بها إذا رجع إليها ، تثبته وتخفف عليه ، وتصدقته وتهوّن عليه أمر الله ، رحمها الله تعالى ١٩ . ومن كلماتها له (صلى الله عليه وآله) أيضاً : أبشر ، فوالله ، لا يخزيك الله أبداً ، والله ، إنك لتصل الرحم ، وتصدق الحديث ، وتؤدى الأمانة ، وتحمل الكلّ ، وتقرى الضيف ، وتعين على نوائب الدهر .

في شعب أبي طالب :

ما انفكت قريش تصعد عداءها لرسول الله (صلى الله عليه وآله) ودعوته الجديدة ، ولم يتوقف عملها في تجذير ذلك العداء في نفوس أبنائها قولاً وعملاً . وكلما ازداد رسول الله (صلى الله عليه وآله) وصبه التزاماً بموقفهم وثباتاً على مبادئهم ازداد عداء قريش لهم وأذاها . وقد رأت أن أهله وعشيرته قد وفروا له الرعاية والحماية ، فعزمت على شن حملتها على هذه الاسرة ، وارتأت أن تتخذ وسيلة غير الحرب في أول أمرها فلعلّها تصل إلى أهدافها دون قتال وما يجزّه هذا القتال من ويلات وانقسامات بين قبائلها . فاجتمع زعماءها وكتبوا الصحيفة ، التي قرروا فيها : مقاطعة بنى هاشم على المستويات الاجتماعية والاقتصادية فلا يتزوجون منهم ، ولا يزوجونهم ، ولا يبيعون لهم ولا يشترون منهم ، ولا يكلمونهم ، ولا يزورون مرضاهم ، ولا يشيعون موتاهم ، وأكروههم أن يلزموا الشعب وهو طريق بين جبلين . أما نتائج هذه المقاطعة - التي استمرت حوالي ثلاث سنوات - فقد كانت قاسية جداً على بنى هاشم ، ومسهم بسببها الضر بل الجوع والحرمان . . . ولم تنقض إلا بعد أن أشفق بعض القرشيين على بنى هاشم بسبب ما نالهم من أذى وعذاب ، فخرقوا هذه الوثيقة ، وعادوا إلى الاتصال بهم ٢٠ وهناك رواية : أن الأرضة أتت على كل شيء في الصحيفة ، ولم تدع إلا اسم الله جلّ وعلا وقد

أوصى الله لمحمد بذلك ، فنقل ذلك إلى عمه أبي طالب ، فتحدى أبو طالب جماعة المشركين ، وأحضروا الصحيفة فظهر صدق محمد . هذه خلاصة المقاطعة ، التي كانت خديجة ضحية من ضحاياها ، فقد أصابها الضرر أيما إصابة ، وعانت معاناة عظيمة من آثار هذه المحاصرة الظالمة ، ولكنها لاذت بالصبر ، ووقفت إلى جانب رسول الله (صلى الله عليه وآله) موقفاً ، يندر أن تقف مثله امرأة ، وكان لشخصيتها ومكانتها وهبتها في النفوس الأثر الكبير ، إلى درجة أنها صارت من أسباب قيام خلاف ونزاع أدى إلى انهيار موقف قريش ، وترك العمل بالصحيفة وفشل المقاطعة . ففي السيرة النبوية ٢١: أن أبا جهل لقي حكيم بن حزام بن خويلد ، ومعه غلام يحمل قمحاً إلى خديجة بنت خويلد زوجة الرسول وعمه حكيم ، فتعلق به أبو جهل ، وقال : أتذهب بالطعام إلى بني هاشم ، والله ، لا تبرح أنت وطعامك حتى أضحك بمكة ، فجاءه أبو البختری ، وقال له : مالك وله؟ إنه طعام كان لعمته رغبت إليه فيه ، فكيف تمنعه؟ فأبى أبو جهل ، وقام نزاع كان من أسباب إغفال الصحيفة ونهاية المقاطعة . كما كان لهشام بن عمرو بن الحارث العاملي الذي كان من أقرباء خديجة دور آخر في بذر الخلاف بين زعماء المقاطعة ، فقد كان أكثر الناس إقداماً على مساعدة المحصورين المقاطعين ، فكان يدخل أحمال الطعام إلى بني هاشم في الشعب . . . وأرادت قريش معاقبته . فانبرى أبو سفيان وقال : دعوه ، رجل وصل رحمه ، أما والله إنني أحلف بالله لو فعلنا مثل ما فعل كان أحسن ٢٢ .

مكاتها في قلب الرسول (صلى الله عليه وآله)

لم تتحمل أم المؤمنين عائشة وهي ترى رسول الله (صلى الله عليه وآله) يذكر خديجة ، فقالت : ما زلت تذكر بحسرة وألم عجوزاً من عجائز قريش حمراء الشدقين ، هلكت من عدة سنين ، وقد أبدلك الله خيراً منها! فما كان من رسول الله (صلى الله عليه وآله) بعد أن تغير وجهه الكريم ، إلا - وزجرها غاضباً ، وقال : «والله ما أبدلني الله خيراً منها» ولم يكتف (صلى الله عليه وآله) بهذا بل راح يذكر مناقبها - التي ما فتئ يعيشها (صلى الله عليه وآله) في حياته المباركة - : «آمنت بي حين كفر الناس ، وصدقنتني إذ كذبني الناس ، وواستني بمالها إذ حرمني الناس ، ورزقني منها الله الولد دون غيرها من النساء . . . فقالت عائشة في نفسها : والله لا أذكرها بعدها أبداً ٢٣ . وقبل ذلك لم تتوقف غير أم المؤمنين عائشة من أم المؤمنين خديجة ، التي احتلت تلك المكانة العظيمة من قلب رسول الله (صلى الله عليه وآله) وظهر ذلك كله في مواقف عملية للرسول الكريم ، حتى بعد وفاتها سلام الله عليها . رأته عائشة يوماً وقد ذبح شاةً يقول : أرسلوا إلى أصدقاء خديجة منها ، وهنا أيضاً ، لم تتوقف عائشة عن أن تسمعه شيئاً ، فقال : «إني لأحب حببيها» ٢٤ . وظلت الغيرة لا - تنفك عن قلبها من سيدتنا خديجة ، لا لشيء - فالأمر كله بعد موتها - إلا لأنها سبقتها إلى نفس رسول الله (صلى الله عليه وآله) وإلى قلبه فاحتلته بما امتلكنه من خلق عال وشرف رفيع وإيمان صادق وجهاد خالص وذكر طيب ، وبما قدمته من حياتها التي استرخصتها وثروتها وأموالها ، كل ذلك وضعت بين يديه المباركتين لنيل مرضاء الله ولتعيه (صلى الله عليه وآله) وهو يحمل أعظم رسالة وأخطر مسؤولية تبليغية تغييرية عرضتها السماء وعرفتها الإنسانية . وحينما نصره الله تعالى وفتحت أبواب مكة له - وكان وقتها قد مرّ على وفاتها أكثر من عشر سنوات ، وكانت كل تلك السنين مليئة بالأحداث والشؤون المريعة ، ولكنها مع كل ذلك لم تشغله عن ذكره لخديجة - أقام في قبة ضربت له هناك إلى جوار قبرها - حيث روحها التي تحفق حوله فتريحه وتؤنسه وترافقه وهو يشرف على فتح مكة ، ويطوف بالكعبة ، ويحطم رموز الكفر والشرك ، وهو بين لحظة وأخرى يرمق دارها حيث نبع الحب وحيث السكينة والموودة والحنان والتضحية . وفيما قالته أم المؤمنين عائشة ، كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) إذا ذكر خديجة لم يكذب يسأم من ثناء عليها واستغفار . فذكرها ذات يوم فاحتملتنى الغيرة ، فقلت : لقد عوضك الله من كبيرة السن ، قالت : فرأيت رسول الله (صلى الله عليه وآله) غضب غضباً أسقطت في جلدی ، وقلت في نفسي : اللهم إنك إن أذهبت غضب رسول الله عني ، لم أعد أذكرها بسوء ما بقيت . فلما رأى النبي (صلى الله عليه وآله) ما لقيت ، قال : كيف قلت؟ والله ، لقد آمنت بي إذا كفر بي الناس ، وآوتني إذ رفضني الناس ، وصدقنتني إذ كذبني الناس ، ورزقتني الولد إذ حرمتموه مني . قالت : فعدا وراح عليّ بها شهراً . أما ما ورد فيها عن رسول

الله (صلى الله عليه وآله) : - فعن عبدالله بن جعفر بن أبي طالب رضوان الله تعالى عليهما : أن رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال : أمرت أن أبشر خديجةً ببيت من قصب ، لا صخب فيه ولا نصب . قال ابن هشام : القصب ههنا : اللؤلؤ المجوف ٢٥ . - وعن عائشة ، قالت : ما غرتُ من أحد ما غرتُ على خديجةً ، ولقد هلكت قبل أن يتزوجني رسول الله (صلى الله عليه وآله) بثلاث سنين ، ولقد أمر أن يبشرها ببيت من قصب في الجنة ٢٦ . - وقال ابن هشام : وحدثني من أثق به ، أن جبريل (عليه السلام) أتى رسول الله (صلى الله عليه وآله) فقال : أقرئ خديجةً السلام من ربِّها ، فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله) : يا خديجةً ، هذا جبريل يُقرئك السلام من ربك ، فقالت خديجةً : الله السلام ، ومنه السلام ، وعلى جبريل السلام .

عام الحزن :

شاءت السماء أن تمتحن هذا القلب الكبير ، وقد امتحنته مرات ومرات ، ولكن هذه المرّة في زوجته التي أبت إلاّ - أن تعيش كبيرة وتموت كبيرة ، والتي كانت له وزير صدق على الإسلام ٢٧ ، وكانت شريكته في حياته كلّها ، في دعوته ، وفي تبليغها لها ، وفي جهاده وتضحياته . لقد رحلت عنه في السنة العاشرة من البعثة النبوية ، ودفنت في مقبرة الحجون بمكة بعد أن رحل قبلها - بشهور على قول وبأيام على قول آخر - عمّه أبو طالب الذي كان له عضداً وحرزاً في أمره ، ومنعه وناصراً على قومه ٢٨ . لقد رحلت هذه المرأة العظيمة ، لتنتهي برحيلها ورحيل أبي طالب العم المدافع والمحامى القوى أولى مراحل رسالة السماء ، التي شكلت الفترة المكيّة الأولى بكلّ آلامها وأحداثها ، كما كانت الفترة التأسيسية لهذه الرسالة المباركة ، وكان لوجوديهما المباركين الأثر العظيم في تشكيل تلك المرحلة التي دامت قرابة عشر سنوات وفي بقائها واستمرارها وثباتها . لقد رحلت هذه السيدة المباركة ، بعد أن وصل نداء الإسلام الحبشة ، وتجاوز صداه بقاع الحجاز ، وبعد أن حملته قلوب صادقة ونفوس مضحية ، وأياد قوية . . . رحلت هذه السيدة الجليلة ، وغابت عن دنياه ، ولكنها لم ترحل عن قلبه النابض بمواقفها الصادقة . رحلت هذه المرأة المباركة ولكنها ظلت ماثلة دائماً أمامه ، ولم ينس ذكرها أو يتأس عنها ، أو يدخل قلبه غيرها ، أو يحتل مكانها منه ، بل ولم تستطع أيّ واحدة من نساءه - مهما بذلت من جهد - أن تبعد طيفها عنه (صلى الله عليه وآله) ، وهو الذي ما فتئ يذكرها ، وكان ذكره لها يثير غيرة بعض نساءه ، وكانت أشدهن غيرة أمّ المؤمنين عائشة ، فبذلت ما تستطيعه من أجل أن تنسيه ذلك الطيف الجميل وتلك الذكرى العطرة ، أو أن تخمد أو على الأقل تخفف ذلك من قلبه فما استطاعت ، مع أنها كانت في مطلع صباها ونضارة شبابها . . فسلاماً على خديجة في الخالدين

الهوامش :

- (١) انظر السيرة الحلبية ١/١٣٧ ، باب تزوجه (صلى الله عليه وآله) خديجة بنت خويلد (رض) . (٢) مختصر تاريخ دمشق ٢/٢٧٥ . (٣) مختصر تاريخ دمشق ٢/٢٧٥ . (٤) انظر الطبقات الكبرى لابن سعد ١/١٠٠ ، وأنساب الأشراف للبلاذري ص ٩٢ . (٥) مستدرک الحاكم ٣/١٨٢ ، وقد كان كلام ابن اسحاق بلا إسناد .
- (٦) مختصر تاريخ دمشق ٢/٢٧١ . (٧) انظر البحار ١٦/٢٢ . (٨) جوامع السيرة النبوية ، ابن حزم الأندلسي المتوفى سنة ٤٥٦هـ دار الكتب العلمية - بيروت . (٩) لها ذكر في كتب الأنساب ، فراجع على سبيل المثال : نسب قريش لمصعب الزبيرى ص ١٥٧ - ١٥٨ . (١٠) الاستغاثة ١/٧٠ .
- (١١) راجع الصحيح في سيرة النبي (صلى الله عليه وآله) ، والاستغاثة ١/٦٨ - ٦٩ ورسالة مطبوعة طبعه حجرية في آخر مكارم الأخلاق ص ٦ . (١٢) المناقب لابن شهر آشوب المازندراني المتوفى سنة ٥٨٨ ، ١/١٥٩ .
- (١٣) السيرة الحلبية ١/١٣٧ . (١٤) السيرة الحلبية ١/١٣٨ . (١٥) انظر تاريخ الطبري ١/٥٢٢ .
- (١٦) اتحاف الوري بأخبار أمّ القرى - السنة ٢٦ . (١٧) البحار للمجلسي ١٩/٧١ . (١٨) سير أعلام النبلاء ١/٨١ . (١٩) السيرة النبوية

لابن هشام ۱/۲۴۰. (۲۰) السيرة النبوية لابن هشام ۱/۱۱۰، ۲۳۱، ابن القيم ۲/۴۶. (۲۱) لابن هشام ۲/۵. (۲۲) تاريخ قريش ص ۳۱۶
 للدكتور حسين مؤنس. (۲۳) الاستيعاب ۴/۱۸۲۴. (۲۴) الاستيعاب ۴/۱۸۲۴. (۲۵) الروض الأنف، وانظر سيرة بن هشام ۱/۲۴۱.
 (۲۶) الروض الأنف، وانظر سيرة بن هشام ۱/۲۴۱. (۲۷) السيرة النبوية لابن هشام ۲/۴۱۶.
 (۲۸) السيرة النبوية لابن هشام ۲/۴۱۶.

الصحيح من سيرة النبي الأعظم

خديجة في بيت النبي

السفر الثاني إلى الشام ويقولون: إنه (صلى الله عليه وآله وسلم) قد سافر سفره الثاني إلى الشام، وهو في الخامسة والعشرين من عمره (۱). ويقولون: إن سفره هذا كان في تجارة لخديجة. وإن أبا طالب هو الذي اقترح عليه ذلك، حينما اشتد الزمان، وألحت عليهم سنون منكورة، فلم يقبل (صلى الله عليه وآله وسلم) أن يعرض نفسه على خديجة. فبلغ خديجة ما جرى بينه (صلى الله عليه وآله وسلم) وبين أبي طالب؛ فبادرت هي، وبذلت للرسول (صلى الله عليه وآله وسلم) ضعف ما كانت تبذله لغيره؛ لما تعرفه من صدق حديثه، وعظيم أمانته، وكرم أخلاقه. ويروى بعضهم: أن أبا طالب نفسه قد كلم خديجة في ذلك، فأظهرت سرورها ورغبتها، وبذلت له ما شاء من الأجر. فسافر (صلى الله عليه وآله وسلم) إلى الشام، وربح في تجارته أضعاف ما كان يربحه غيره، وظهرت له في سفره بعض الكرامات الباهرة، فلما عادت القافلة إلى مكة أخبر ميسرة غلام خديجة، سيده بذلك، (۱). وفي البحار ج ۱۶ ص ۹ عن بعضهم: إن سفره كان إلى سوق حباشة بتهماء، وكذا في كشف الغمة ج ۲ ص ۱۳۵ عن الجنابذي في معالم العترة.. فذكرت ذلك بالإضافة إلى ما ظهر لها هي منه (صلى الله عليه وآله وسلم) لورقة بن نوفل، ابن عمها كما يقولون: وإن كنا نحن نشك في ذلك (۱) فقال لها: إن كان ذلك حقا، فهو نبي هذه الأمة (۲). ثم اهتمت خديجة بالعمل على الاقتران به (صلى الله عليه وآله وسلم)، كما سنرى. هكذا يقولون، ولكننا نشك في بعض ما تقدم. ولا سيما وأن ورقة لم يسلم حتى بعد أن بعث رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم). كما أن قولهم: إن خديجة قد استأجرت في تجارتها. لا يمكن المساعدة عليه، وذلك لأننا نجد المؤرخ الأقدم، الثبت ابن واضح، المعروف باليعقوبي يقول: (وإنه ما كان مما يقول الناس: إنها استأجرت بشيء، ولا كان أجيراً لأحد قط) (۳). ولعل في عزة نفس النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) وإبائها. وأيضاً في تسديد الله تعالى له. وأيضاً في شرف أبي طالب وسؤدده، ما يبعد كثيراً أن يكون قد صدر شيء مما نسب إلى أبي طالب منه. وعلى هذا، فقد يكون سفره (صلى الله عليه وآله وسلم) إلى (۱). سيأتي إن شاء الله بعض الكلام حول بعض ما يقال عن ورقة بن نوفل، ودوره في بدء الوحي (۲). راجع: البداية والنهاية ج ۲ ص ۲۹۶ والسيرة الحلبية ج ۱ ص ۱۳۶. (۳). تاريخ اليعقوبي ج ۲ ص ۲۱ ونقل عن سفر السعادة: أنه صلى الله عليه وآله بعد البعثة، وقبل الهجرة كان يشتري أكثر مما يبيع، وبعد الهجرة لم يبيع إلا ثلاث مرات، أما شراؤه فكثير.. وأما شراؤه فكثير.. وأما شراؤه فكثير.. وأما شراؤه فكثير.. وليس لنا مجال لتحقيق ذلك.. الشام، لا لكونه كان أجيراً لخديجة، وإنما لأنه كان يضارب بأموالها، أو شريكاً لها. ويدل على ذلك تصريح رواية الجنابذي بالمضاربة (۱) فراجع. ويؤيده ما رواه المجلسي من أن أبا طالب قد ذكر له (صلى الله عليه وآله وسلم) اتجار الناس بأموال خديجة، وحثه على أن يبادر إلى ذلك، ففعل، وسافر إلى الشام (۲).

زواجه بخديجة

ولقد كانت خديجة (عليها السلام) من خيرة نساء قريش شرفاً، وأكثرهن مالاً، وأحسنهن جمالاً. وكانت تدعى في الجاهلية ب (الطاهرة)، (۳) ويقال لها: (سيدة قريش). وكل قومها كان حريصاً على الاقتران بها لو يقدر عليه (۴). (۱). البحار ج ۱۶ ص ۹، وكشف

الغمة ج ۲ ص ۱۳۴ عن معالم العترة للجنابدى..(۲). البحارج ۱۶ ص ۲۲ عن البكرى وص ۳ عن الخرائج والجرائح ص ۱۸۶ و ۱۸۷.(۳). راجع الإصابة ج ۴ ص ۲۸۱/۲۸۲ والبدایة والنهاية ج ۲ ص ۲۹۴ وتاريخ الإسلام للذهبي ج ۲ الترجمة النبوية ص ۱۵۲ وقسم السيرة النبوية ص ۲۳۷ وتهذيب الأسماء ج ۲ ص ۳۴۲ والاستيعاب) بهامش الإصابة(ج ۴ ص ۲۷۹ والإصابة ج ۴ ص ۲۸۱ وسيرة مغلطای ص ۱۲ وسير أعلام النبلاء ج ۲ ص ۱۱۱ والمواهب اللدنية ج ۱ ص ۳۸ و ۲۰۰ والروض الأنف ج ۱ ص ۲۱۵ وتاريخ الخميس ۱/۲۶۴ وأسد الغابة ج ۷ ص ۷۸ ط دار الشعب والسيرة الحلبية ج ۱ ص ۱۳۷ والسيرة النبوية لدحلان ج ۱ ص ۵۵ والثقات ج ۱ ص ۴۶.(۴). راجع: البداية والنهاية ج ۲ ص ۲۹۴ وبهجة المحافل ج ۱ ص ۴۷. والسيرة النبوية لابن هشام ج ۱ ص ۲۰۱ وتاريخ الخميس ج ۱ ص ۲۶۳ وطبقات ابن سعد ج ۱ ص ۱۳۱ ط دار صادر والسيرة الحلبية ج ۱ ص ۱۳۷ والسيرة النبوية لدحلان ج ۱ ص ۵۵. وقد خطبها عظماء قريش، وبدلوا لها الأموال. وممن خطبها عقبه بن أبي معيط، والصلت بن أبي يهاب، وأبو جهل، وأبو سفيان (۱) فرفضتهم جميعاً، واختارت النبي (صلى الله عليه وآله وسلم)، لما عرفته فيه من كرم الأخلاق، وشرف النفس، والسجايا الكريمة العلية. ونكاد نقطع - بسبب تضافر النصوص - بأنها هي التي قد أبدت أولاً رغبتها في الاقتران به (صلى الله عليه وآله وسلم). فذهب أبو طالب في أهل بيته، ونفر من قريش إلى وليها، وهو عمها عمرو بن أسد؛ لأن أباهما كان قد قتل قبل ذلك في حرب الفجار أو قبلها (۲). وأما أنه خطبها إلى ورقة بن نوفل، وعمها معا، أو إلى ورقة وحده (۳) فمردود، بأنه: قد ادعى الإجماع على الأول (۴). وأما أنا فلا أدري ما أقول في ورقة هذا. وفي كل واد أثر من ثعلبة، فهو يُحشر في كل كبيرة وصغيرة، فيما يتعلق بالرسول الأعظم (صلى الله عليه وآله وسلم)، وإن ذلك ليدعوني(۱). البحارج ۱۶ ص ۲۲.(۲). كشف الغمة ج ۲ ص ۱۳۹، والبحارج ۱۶ ص ۱۲ عنه وص ۱۹ عن الواقدي، وراجع: الأوائل ج ۱ ص ۱۶۰ وفي السيرة الحلبية ج ۱ ص ۱۳۸: أن المحفوظ عن أهل العلم أنه مات قبل الفجار، وتاريخ الخميس ج ۱ ص ۲۶۴. وتهذيب تاريخ دمشق ج ۱ ص ۳۰۳ عن الواقدي، والإصابة ج ۴ ص ۲۸۲ والبدایة والنهاية ج ۲ ص ۲۹۶.(۳). البحارج ۱۶ ص ۱۹ عن الواقدي والسيرة الحلبية ج ۱ ص ۱۲۹ والكافي ج ۵ ص ۳۷۴/۳۷۵، وفيه أن ورقة كان عم خديجة وكذا في البحارج ۱۶ ص ۱۴ و ۲۱ عنه وعن البكرى، وهو غير صحيح لأن ورقة هو ابن نوفل بن أسد وخديجة هي بنت خويلد بن أسد..(۴). السيرة الحلبية ج ۱ ص ۱۳۷. إلى الشك في كونه شخصية حقيقية، أو أسطورية. ويلاحظ: أن نفس الدور الذي يعطى لأبيها تارة، ولعمها أخرى، يعطى لورقة بن نوفل ثلثة حتى الجمل والكلمات، فضلاً عن المواقف والحركات. فلترجع الروايات التي تحكى هذه القضية، وليقارن بينها (۱). وسياتى إن شاء الله مزيد من الكلام حول ورقة هذا. نعود إلى القول: إن أبا طالب قد ذهب لخطبة خديجة، وليس حمزة الذي اقتصر عليه ابن هشام في سيرته (۲) لأن ذلك لا ينسجم مع ما كان لأبي طالب من المكانة والسؤدد في قريش، من جهة، ولأن حمزة كان يكبر النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) بستين أو بأربع (۳) كما قيل من جهة أخرى. هذا بالإضافة إلى مخالفة ذلك لما يذكره عامة المؤرخين في المقام. وقد اعتذر البعض عن ذلك: بأن من الممكن أن يكون حمزة قد حضر مع أبي طالب؛ فنسب ذلك إليه (۴). وهو اعتذار واه؛ إذ لماذا لم ينسب ذلك إلى غير حمزة، ممن حضر مع أبي طالب من بنى هاشم وغيرهم من القرشيين؟! ويظهر: أن ثمة من يهتم بسلب هذه المكرمة عن أبي طالب (عليه السلام)، وإعطائها لأى كان من الناس سواه، حتى لحمزة. ولا ضير في ذلك عنده مادام أنه قد استشهد في وقت مبكر.(۱). راجع المصادر المتقدمة والآية.(۲). راجع: سيرة ابن هشام ج ۱ ص ۲۰۱ والسيرة الحلبية ج ۱ ص ۱۳۸ ونقل أيضاً عن المحب الطبرى.(۳). تقدمت مصادر ذلك حين الحديث حول إرضاع ثوبية لرسول الله (ص.(۴). السيرة الحلبية ج ۱ ص ۱۳۹.

خطبة أبي طالب

وعلى كل حال فقد خطبها أبو طالب له (صلى الله عليه وآله وسلم) قبل بعثته (صلى الله عليه وآله وسلم) بخمس عشرة سنة، على المشهور. وقال في خطبته - كما يروى المؤرخون - (الحمد لرب هذا البيت، الذي جعلنا من زرع إبراهيم، وذرية إسماعيل، وأنزلنا

حرماً آمناً، وجعلنا الحكام على الناس، وبارك لنا في بلدنا الذي نحن فيه. ثم إن ابن أخى هذا - يعنى رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) - ممن لا يوزن برجل من قريش إلا رجح به، ولا يقاس به رجل إلا عظم عنه، ولا عدل له فى الخلق، وإن كان مقللاً فى المال؛ فإن المال رقد جار، وظل زائل، وله فى خديجة رغبة، وقد جئناك لخطبها إليك، برضاها وأمرها، والمهر على فى مالى الذى سألتموه عاجله وآجله. وله - ورب هذا البيت - حظ عظيم، ودين شائع، ورأى كامل (۱).

نظرة فى كلمات أبى طالب

وخطبة أبى طالب المتقدمة تظهر مكانة الرسول الفضلى فى قلوب (۱). الكافى ج ۵ ص ۳۷۴/۳۷۵، والبحار ج ۱۶ ص ۱۴ عنه وص ۱۶ عمن لا يحضره الفقيه ص ۴۱۳، وفى ص ۵ عن شرف المصطفى، والكشاف، وريع الأبرار والإبانة لابن بطه، والسيره للجوينى، عن الحسن والواقدى، وأبى صالح والعتبى، والمناقب ج ۱ ص ۴۲، والحلييه ج ۱ ص ۱۳۹، وتاريخ يعقوبى ج ۲ ص ۲۰، والأوائل لأبى هلال ج ۱ ص ۱۶۲ وتاريخ الخميس ج ۱ ص ۲۶۴ والمواهب اللدنيه ج ۱ ص ۳۹ وبهجة المحافل ج ۱ ص ۴۸ والسيره النبويه لدحلان ج ۱ ص ۵۵.

الناس. وهى صريحة فى أن الناس كانوا يجدون فى الرسول علامات النبوة ونور الهداية. ويتوقعون أن يكون هو الذى بشر به عيسى وموسى (عليهما السلام)، وأنه كان لا يوزن به أحد إلا رجح به، ولا يقاس به رجل إلا عظم عنه. ثم إن كلمات أبى طالب تدل دلالة واضحة على ما كان يتمتع به بنو هاشم، من شرف وسؤدد، حتى ليقول (رحمه الله) وجعلنا الحكام على الناس. وتدل أيضاً على أن العرب كانت تعتبر الحرم موضع أمن للقاصى والدانى، وقد تقدم ما يدل على ذلك أيضاً. ثم إن حديثه عن فقر النبى (صلى الله عليه وآله وسلم)، وإعطاء الضابطه للتفضيل بين الرجال، يدل على واقعية أبى طالب، وأنه ينظر إلى الإنسان بمنظار سام ونبيل، كما أنه يتعامل مع الواقع بحنكه ووعى وأناة. وبعد، فإن كلماته تلك تدل أيضاً على أن قريشاً كانت تعتبر انتسابها إلى إبراهيم وإسماعيل، وسدانتهما للبيت، كل شىء بالنسبة لها، وقد أشرنا إلى هذا الأمر فى الفصل الأول. ولتراجع خطبة أبى طالب (رحمه الله) حين موته، والتى يخاطب بها قريشاً، فإنها خطبة جليئة، لا تتعد عن هذه الخطبة فى مراميها وأهدافها.

و دين شائع

ويتسأل بعض المحققين هنا: أنه كيف يمكن الجمع بين قوله: (ودين شائع)، وبين قوله تعالى: (ما كنت تدري ما الكتاب ولا الإيمان) (۱). وقوله: (وما كنت ترجو أن يلقى إليك الكتاب) (۲). (۱). الشورى، الآية: ۵۲. (۲). القصص الآية، ۸۶. وجوابه: أولاً: إن الآيات ربما تكون ناظرة إلى المراحل الأولى من حياة النبى الأعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فهو لم يكن يعلم، ثم علم، وأما متى علم؛ فالآيات لا تحدد لنا ذلك؛ فلربما يكون قد علم حينما كان فى سن العشرين مثلاً، أو قبل ذلك أو بعده. وثانياً: إن السيد الطباطبائى يقول: إن الآيات ناظرة إلى نفى العلم التفصيلى، أما العلم الإجمالى فقد كان موجوداً؛ لأن عبد المطلب وأبا طالب وغيرهما كانوا مؤمنين بالله، وكتبه إجمالاً، والنبى أيضاً كذلك (۱)، لا سيما إذا قوينا أنه (صلى الله عليه وآله وسلم) كان نبياً منذ صغره - كما ذهب إليه البعض - ولسوف يأتى ذلك إن شاء الله تعالى فى فصل بحوث تسبق السيرة. وثالثاً: إن من معانى الدين: (السيرة، والتدبير، والورع، والعادة، والشأن)؛ فلعل القصد فى هذه العبارة، كان إلى أحد هذه المعانى.

ورابعاً: إن هذه الآيات بمثابة قضية شرطية مفادها: أنه صلى الله عليه وآله وسلم لولا - لطف الله به لم يكن يدري ما الكتاب ولا الإيمان، لأنك أنت بنفسك وبما لديك من قدرات ذاتية لست قادراً على شىء وكذلك هو صلى الله عليه وآله وسلم لم يكن يرجو ذلك لولا الله سبحانه.

وعلى كل حال فإن أبا طالب قد ضمن المهر فى ماله، كما هو صريح خطبته، ولكن خديجة رضوان الله تعالى عليها عادت؛ فضمنت المهر فى مالها، فقال البعض: يا عجباً! المهر على النساء للرجال؟! (۱). راجع: تفسير الميزان ج ۱۸ ص ۷۷. فغضب أبو طالب، وقال: إذا كانوا مثل ابن أخى هذا طلبت الرجال بأغلى الأثمان، وأعظم المهر، وإن كانوا أمثالكم لم يزوجوا إلا بالمهر الغالى. ولكن يبقى: أن بعض الروايات تفيد: أن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) نفسه قد أمهرها عشرين بكرة (۱) وذلك ينافى أن يكون أبو طالب قد ضمن المهر، أو هى ضمنته دونه، أو هى لأبى طالب. إلا- أن يكون المراد: أنه (صلى الله عليه وآله وسلم) قد أمهرها بواسطة أبى طالب. وقيل: إن علياً (عليه السلام) هو الذى ضمن المهر، قالوا: (وهو غلط، لأن علياً لم يكن ولد على جميع الأقوال فى مقدار عمره (۲). ويرد عليه: أن ثمة أقوالاً- وإن كنا لا نشك فى عدم صحتها - تفيد: أنه (عليه السلام) قد ولد قبل البعثة بعشرين، أو بثلاث وعشرين سنة. ولذا قال مغلطاي: (وهو غلط، كان على إذ ذاك صغيراً لم يبلغ سبع سنين) (۳). ونحن نغلط هذه الأقوال، ونستغربها، إذ أن ذلك معناه أنه (عليه السلام) قد استشهد وعمره ست وسبعون سنة. وهو ما لم يقل به أحد. فنحن لا نقبل قول مغلطاي، ولا نقبل قول أولئك الذين يزعمون أنه قد ضمن المهر، وذلك لما سيأتى فى تاريخ ميلاده عليه الصلاة والسلام. (۱). السيرة الحلبية ج ۱ ص ۱۳۸ وراجع: تاريخ الخميس ج ۱ ص ۲۶۵ والسيرة النبوية لابن هشام ج ۱ ص ۲۰۱ والسيرة النبوية لابن كثير ج ۱ ص ۲۶۳ والسيرة النبوية لدحلان ج ۱ ص ۱۰۷. (۲). السيرة الحلبية ج ۱ ص ۱۳۹ عن الفسوى فى كتاب: ما روى أهل الكوفة مخالفاً لأهل المدينة، وسيرة مغلطاي ص ۱۲، والأوائل ج ۱ ص ۱۶۱.

(۳). سيرة مغلطاي ص ۱۲. ثم نقول: إن أبا هلال العسكري ذكر أنه لما قيل: من يضمن المهر؟ قال على وهو صغير: (أبى فلما بلغ الخبر أبا طالب جعل يقول: بأبى أنت وأمى) (۱).

ولربما يمكن تقريب هذا إذا أخذنا بعين الاعتبار ما يقال: من أن علياً (عليه السلام) قد ولد قبل البعثة بعشر أو بخمس عشرة سنة أو ست عشرة سنة، بل بثلاث وعشرين سنة، حسب بعض الأقوال النادرة. ثم قارنا بينها وبين الأقوال التى تقر: أنه (صلى الله عليه وآله وسلم) قد تزوج خديجة وهو ابن ثلاثين سنة، أى قبل البعثة بعشر سنوات، أو وهو ابن سبع وثلاثين سنة، كما عن ابن جريج (۲) أى قبل البعثة بثلاث سنوات، وقيل: تزوجها قبل البعثة بخمس سنين (۳). فلعله (عليه السلام) قد قال ذلك وهو طفل صغير فاستحسن ذلك منه أبوه أبو طالب. وعن مقدار المهر، قيل: إنه عشرون بكرة. وقيل: إثنا عشر أوقية ونش، أى ما يعادل خمس مئة درهم، وقيل غير ذلك (۴).

عمر خديجة حين الزواج

ويلاحظ هنا: مدى الاختلاف والتفاوت فى عمر خديجة حين (۱). الأوائل لأبى هلال العسكري ج ۱ ص ۱۶۱. (۲). راجع تاريخ الخميس ج ۱ ص ۲۶۴. وراجع: مجمع الزوائد ج ۹/۲۱۹. وذكرت بعض الأقوال فى التبيين فى أنساب القرشيين ص ۶۲ وتاريخ اليعقوبى ج ۲ ص ۲۰ ومختصر تاريخ دمشق ج ۲ ص ۲۷۵ قيل: تزوجها وهو ابن ثلاثين سنة وكذا فى الاستيعاب (بهاشم الإصابة) ج ۴ ص ۲۸۸ وسيرة مغلطاي ص ۱۲ ومثله فى المواهب اللدنية ج ۱ ص ۳۸ و ۲۰۲ والروض الأنف ج ۱/۲۱۶. (۳). الأوائل ج ۱ ص ۱۶۱. (۴). راجع: السيرة الحلبية ج ۱ ص ۱۳۸ و ۱۳۹. اقترانها بالرسول الأكرم (صلى الله عليه وآله وسلم). وهى تتراوح ما بين ال ۲۵ سنة إلى ال ۴۶ سنة وهى على النحو الآتى: ألف - ۲۵ سنة وصححه البيهقى (۱). ب - ۲۸ سنة. هو ما رجحه كثيرون (۲). ج - ۳۰ سنة (۳). د - ۳۵ سنة (۴). ه - ۴۰ سنة (۵). (۱). دلائل النبوة للبيهقى ط دار الكتب العلمية ج ۲ ص ۷۱ والبداية والنهاية ج ۲ ص ۲۹۴ و ۲۹۵ ومحمد رسول الله، سيرته وأثره فى الحضارة ص ۴۵ وراجع: السيرة النبوية لابن كثير ج ۱ ص ۲۶۵ والسيرة الحلبية ج ۱ ص ۱۴۰. (۲). شذرات الذهب ج ۱ ص ۱۴ واقتصر عليه فى بهجة المحافل ج ۱ ص ۴۸ ورواه عن ابن عباس كل من: أنساب الأشراف (قسم حياة النبى) ص (ص ۹۸ وتهذيب تاريخ دمشق ج ۱ ص ۳۰۳ وسير أعلام النبلاء ج ۲ ص ۱۱۱ ومختصر تاريخ دمشق ج ۲ ص ۲۷۵.

والبهار ج ۱۶ ص ۱۲ عن الجنابذی. کلهم عن ابن عباس. ورواه فی مستدرک الحاکم ج ۳ ص ۱۸۲ عن ابن إسحاق، دون أن يذكر له قولاً- آخر. وراجع سیره مغلطای ص ۱۲ والمحبر ص ۷۹ وتهذيب الأسماء ج ۲ ص ۳۴۲ وتاريخ الخميس ج ۱ ص ۲۶۴ والسيرة الحلییه ج ۱ ص ۱۴۰.

(۳). راجع: السیره الحلییه ج ۱ ص ۱۴۰ وتاريخ الخميس ج ۱ ص ۲۶۴ وسیره مغلطای ص ۱۲ وتهذيب تاريخ دمشق ج ۱ ص ۳۰۳. (۴). البداية والنهاية ج ۲ ص ۲۹۵ والسیره النبویه لابن كثير ج ۱ ص ۲۶۵ وراجع: السیره الحلییه ج ۱ ص ۱۴۰. (۵). أنساب الأشراف (قسم حياة النبي) ص (ص ۹۸ وسیره مغلطای ص ۱۲ والمحبر ص ۴۹ والمواهب اللدنیه ج ۱ ص ۳۸ و ۲۰۲ وشذرات الذهب ج ۱ ص ۱۴ وتاريخ الخميس ج ۱ ص ۲۶۴ وأسد الغابة) دار الشعب (ج ۷ ص ۸۰ والسیره الحلییه ج ۱ ص ۱۴۰ والسیره النبویه لدحلان ج ۱ ص ۵۵ ط دار المعرفة وراجع: تاريخ الإسلام للذهبي ج ۲ ص ۱۵۲ ومختصر تاريخ دمشق ج ۲ ص ۲۷۵ وتهذيب الأسماء ج ۲ ص ۳۴۲ والطبقات الكبرى لابن سعد ط صادر - ج ۱ ص ۱۳۲، والبهار ج ۱۶ ص ۱۹ و ۱۲ وتهذيب تاريخ دمشق ج ۱ ص ۳۰۳، عن حكيم بن حزام - و. ۴۴ سنه (۱). ز. - ۴۵ سنه (۲). ج. - ۴۶ سنه (۳). وقد تقدم: أن الكثيرين قد رجحوا القول الثاني، كما ذكره ابن العماد. أما البيهقي فقد صحح القول الأول، حيث قال: (بلغت خديجة خمساً وستين سنه، ويقال: خمسين سنه، وهو أصح) (۴) فإذا كانت رحمها الله قد تزوجت برسول الله قبل البعثه بخمس عشره سنه كما جزم به البيهقي نفسه (۵). فإن ذلك معناه: أن عمرها حين زواجها كان خمساً وعشرين سنه. ورجح هذا القول غير البيهقي أيضاً (۶). أما الحاکم، الذي روى لنا القول الثاني المتقدم عن ابن إسحاق، (۱). تهذيب تاريخ دمشق ج ۱ ص ۳۰۳ عن الواقدي. (۲). تهذيب الأسماء ج ۲ ص ۳۴۲ ومختصر تاريخ دمشق ج ۲ ص ۲۷۵ عن الواقدي والسیره الحلییه ج ۱ ص ۱۴۰ وراجع: سیره مغلطای ص ۱۲ وتاريخ الخميس ج ۱ ص ۳۰۱. (۳). راجع: أنساب الأشراف (قسم حياة النبي) ص (ص ۹۸. (۴). دلائل النبوه ج ۲ ص ۷۱. (۵). دلائل النبوه ج ۲ ص ۷۲ ط دار الكتب العلمیه والبداية والنهاية ج ۲ ص ۲۹۵. وغير ذلك كثير. (۶). محمد رسول الله: سيرته، وأثره في الحضارة ص ۴۵. فإنه لم يوضح لنا حقيقة ما يذهب إليه، غير أنه حين روى عن هشام بن عروه قوله: إن خديجة قد توفيت وعمرها خمس وستون سنه. قال: (هذا قول شاذ، فإن الذي عندي: أنها لم تبلغ ستين سنه) (۱). فكلامه هذا يدل على أنه يعتبر القول بأنها قد تزوجت بالنبي وعمرها أربعون سنه، شاذ. ويرى: أن عمرها كان أقل من خمس وثلاثين حينئذٍ، ولكنه لم يبين القول الذي يذهب إليه، هل هو ثلاثون؟ أو ثمان وعشرون؟ أو خمس وعشرون؟

يتيم قريش، أكذوبة مفضوحة

وعن ابن إسحاق: أن خديجة قالت له صلى الله عليه وآله وسلم: يا محمد، ألا تتزوج؟ قال: ومن؟ قالت: أنا. قال: ومن لي بك؟ أنت أيم قريش، وأنا يتيم قريش؟ قالت: إخطب إلخ.. (۲). بل يذكر البعض أن أبا طالب قال للنبي (صلى الله عليه وآله وسلم): أخاف ألا يفعلوا، أيم قريش. وأنت يتيم قريش. ثم إن أبا طالب أرسل بدلاً عنه حمزة؛ لأنه خاف إن ذهب بنفسه أن يردوه فتكون الفضيحة (۳). وفي نص آخر: أن خديجة حين طلبت من أبي طالب أن يخطبها لمحمد من عمها، قال أبو طالب لها: (يا خديجة، لا تستهزئي) (۴). (۱). مستدرک الحاکم ج ۳ ص ۱۸۲. (۲). السیره الحلییه ج ۱ ص ۱۳۸. (۳). الأوائل لأبي هلال العسكري ج ۱ ص ۱۶۰/۱۶۱. (۴). السیره الحلییه ج ۱ ص ۱۳۸. ونحن لا نشك في كذب كل ذلك؛ إذ كيف يمكن أن يصدر ذلك من رجل يزيد عمره على الخمس وعشرين عاماً: أن يصف نفسه بأنه: يتيم. هذا مع العلم بأنه قد نشأ وتربى في أعرق بيت في العرب؛ فكيف لم يكن يعرف أن اليتيم لا يطلق في لغة العرب إلا على غير البالغ؟! وأيضاً، فإن صدور ذلك من رجل هو في عقل وإدراك، وشخصية النبي (صلى الله عليه وآله وسلم)، والذي هو من أعرق عائلة عربيّه، وأشرفها، والذي كان في إباهه وسمو نفسه يفوق كل وصف، ويتجاوز كل حد - إن صدور ذلك منه - يكاد يلحق بالمستحيلات والممتنعات. ثم إنه لماذا اتصف محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) فقط باليتيم؟ مع أن عبد المطلب قد مات وابناه العباس وحمزة صغيران لم يبلغا الحلم؟! (۱) والظاهر هو أن هذا من مجعولات أعداء الدين، أو من أهل

الكتاب، أو من أذنب بنى أمية، الذين كانوا يحاولون الحط من شأن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) كما قدمناه في الجزء الأول من هذا الكتاب. وهكذا يقال تماماً بالنسبة لما ينسب لأبي طالب (عليه السلام)، لا سيما وأنه هو نفسه يُقرّض النبي بذلك التقريض العظيم المتقدم. ولعل الأصح هو أن القائل لذلك هو نساء قريش، كما سيأتي حين الحديث عن عدم صحته ما يقال من زواجها من رجلين قبله (صلى الله عليه وآله وسلم). وهكذا يقال تماماً بالنسبة لما يقال: من أن عمها كان يأنف من أن (١). هذا ما ذكره المحقق البهائى السيد مهدي الروحاني حفظه الله. يزوجه من محمد، يتيم أبي طالب (١)؛ فاحتالت هي عليه حتى سقته الخمر، فزوجه في حال سكره؛ فلما أفاق، ووجد نفسه أمام الواقع لم يجد بداً من القبول. وكذا قولهم: إنه (صلى الله عليه وآله وسلم) قد دخل على خديجة قبل التزويج، فأخذت بيده فضمته إلى صدرها (٢). إلى غير ذلك من كلام عجيب وغريب، يتناقض تماماً مع كل أخلاق وسجايا النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) وسيرته، فإن كل ذلك كذب، ليس الهدف منه إلا الحط من كرامة النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) وتنقصه من قبل أعداء الإسلام، ومصائد الشيطان، نعوذ بالله من الخذلان.

هل تزوج خديجة طمعا في مالها؟!!

هذا، وقد جاء في كلمات بعض المتهمين على الإسلام كلام باطل، تكذبه كل الشواهد التاريخية، وهو أنه (صلى الله عليه وآله وسلم) إنما تزوج خديجة طمعا في مالها (٣). ولسنا نريد الإسهاب في الإجابة على هذا الهذيان، فإن حياة النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) من بدايتها إلى نهايتها لخير شاهدٍ على أنه (صلى الله عليه وآله وسلم) ما كان يقيم للمال وزناً. وقد انفقت خديجة سلام الله عليها كل أموالها طائعة رغبة، ليس على النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) وملذاته، وإنما على الدعوة إلى (١). السيرة الحلبية ج ١ ص ١٣٨ وتاريخ الإسلام (السيرة النبوية) ص ٦٥ ط دار الكتاب العربي، ومسنند أحمد ج ١ ص ٣١٢ ومجمع الزوائد ج ٩ ص ٢٢٠. (٢). السيرة الحلبية ج ١ ص ١٤٠. (٣). النبوة، تأليف الشيخ محمد حسن آل ياسين ص ٦٣. الإسلام، وفي سبيل هذا الدين. وأيضاً فإن خديجة هي التي عرضت نفسها على النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) (١) ولم يتقدم هو (صلى الله عليه وآله وسلم) بطلب يدها، ليقل: إنه إنما فعل ذلك طمعا في مالها. ويرى الشيخ محمد حسن آل ياسين أن حبه (صلى الله عليه وآله وسلم) وتقديره لها في أيام حياتها بل وبعد مماتها، حتى لقد كان ذلك منه يثير بعض زوجاته اللواتي ما رأين، ولا عشن مع خديجة، دليل واضح على بطلان هذا الزعم (٢).

خديجة مثل أعلى

وبالنسبة لعرض خديجة نفسها عليه (صلى الله عليه وآله وسلم) نقول: هكذا، تفعل الحرة العاقلة اللببية، فلا تغرها زبارج الدنيا وبهارجها، ولا تبحت عن اللذة لأجل اللذة، ولا عن المال والشهرة، وإنما تبحت عما يخدم هدفها الأسمى في الحياة، فتفعل - كما فعلت خديجة - ترد زعماء قريش، أصحاب المال والجاه، والقدرة، والسلطان، وتبحت عن رجل فقير لا مال له، تبادر هي لعرض نفسها عليه؛ لأن كل ذلك لا يملأ عينها، لأنه كله ربما يكون سبباً في تدمير الحياة والإنسان، وحتى الإنسانية جمعاء. وإنما هي تنظر فقط إلى الأخلاق الفاضلة، والسجايا الكريمة، وإلى الواقعية في التعامل، والسمو في الهدف. (١). البداية والنهاية ج ٢ ص ٢٩٤ والسيرة الحلبية ج ١ ص ١٣٧ والسيرة النبوية لابن هشام ج ١ ص ٢٠١/٢٠٠ وتاريخ الخميس ج ١ ص ٢٦٤. (٢). كتاب النبوة ص ٦٣. لأن كل ذلك هو الذي يسخر المال، والجاه، والقوة، وكل شيء لخدمة الإنسان والإنسانية، وتكاملها في الدرجات العلى.

خديجة بين نساء قريش

وتجدر الإشارة هنا إلى أن عامة المؤرخين على اختلاف أذواقهم، ومشاربهم، ونحلهم، يقولون: إن خديجة كانت أجمل نساء قريش. كما أنه لا ريب في أنها أفضل نساء صلوات الله وسلامه عليها. ولعل ذلك يفسر لنا السبب في غيرة بعض نساء النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) عليه

وآله وسلم) منها، حتى بعد وفاتها؛ بحيث كن يحاولن تنقصها، والإزراء عليها باستمرار، مع أنهن لم يدركنها في بيت الزوجية أصلاً. هذا، ولعل أم سلمة تأتي في المرتبة الثانية بين أزواجه (صلى الله عليه وآله وسلم) بعد خديجة، فضلاً وإخلاصاً، وولاء، وحتى جمالاً، كما يظهر من كلام للإمام الباقر (عليه السلام). وعلى كل حال: فقد كانت ذوات الجمال والإخلاص من أزواجه (صلى الله عليه وآله وسلم) يواجهن الغيرة القاتلة، والتأمر المستمر من قبل البعض الآخر من نسائه (صلى الله عليه وآله وسلم)، ممن لم يكن لهن نصيب من جمال، ولا من التزام تام بالأدب النبوي الكريم. بل كن يؤذنه (صلى الله عليه وآله وسلم) بمواقفهن وتصرفاتهن (۱).

هل تزوجت خديجة بأحد قبل النبي؟!

ثم إنه قد قيل: إنه (صلى الله عليه وآله وسلم) لم يتزوج بكرةً غير (۱). سيأتي لذلك مزيد توضيح في فصل: حتى بيعه العقبه، في الجزء الثالث من هذا الكتاب. عائشة، وأما خديجة، فيقولون: إنها قد تزوجت قبله (صلى الله عليه وآله وسلم) برجلين، ولها منهما بعض الأولاد. وهما عتيق بن عائذ بن عبد الله المخزومي، وأبو هالة التميمي. أما نحن فنقول: إننا نشك في دعواهم تلك، ونحتمل جداً أن يكون كثير مما يقال في هذا الموضوع قد صنعتها يد السياسة. ولا نريد أن نسهب في الكلام عن اختلافهم في اسم أبي هالة، هل هو النباش بن زرارة أو عكسه، أو هند، أو مالك، وهل هو صحابي أولاً. وهل تزوجته قبل عتيق. أو تزوجت عتيقاً قبله (۱). ولا في كون هند الذي ولدته خديجة هو ابن هذا الزوج أو ذاك، فإن كان ابن عتيق، فهو أنثى (۲) وإلا- فهو ذكر. وأنه هل قتل مع علي في حرب الجمل، أو مات بالطاعون بالبصرة (۳). لا، لا نريد أن نطيل بذلك، وإنما نكتفي بتسجيل الملاحظات التالية: أولاً: قال ابن شهر آشوب: (وروى أحمد البلاذري، وأبو القاسم الكوفي في كتابيهما، والمرتضى في الشافي، وأبو جعفر في التلخيص: أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم) تزوج بها، وكانت عذراء. يؤكد ذلك ما ذكر في كتابي الأنوار والبدع: أن رقية وزينب كانتا (۱). راجع الأوائل ج ۱ هامش ص ۱۵۹. (۲). راجع: الأوائل ج ۱ ص ۱۵۹ وقال: إن هنداً هذه قد تزوجت من صيفي بن عائذ فولدت محمد بن صيفي. (۳). للاطلاع على هذه الاختلافات وغيرها راجع المصادر التالية، وقارن بينها: الإصاغة ج ۳ ص ۶۱۱/۶۱۲، ونسب قريش لمصعب الزبيرى ص ۲۲، والسيرة الحلبية ج ۱ ص ۱۴۰، وقاموس الرجال ج ۱ ص ۴۳۱، ونقل عن البلاذري وأسد الغابة ج ۵ ص ۱۲/۱۳ و ۷۱، وغير ذلك.. ابنتي هالة أخت خديجة (۱). وثانياً: قال أبو القاسم الكوفي: (إن الإجماع من الخاص والعام، من أهل الانال) الآثار ظ (ونقله الأخبار، على أنه لم يبق من أشرف قريش، ومن ساداتهم وذوي النجدة منهم، إلا- من خطب خديجة، ورام تزويجها، فامتنعت على جميعهم من ذلك؛ فلما تزوجها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) غضب عليها نساء قريش وهجرنها، وقلن لها: خطبك أشرف قريش وأمرأؤهم فلم تتزوجي أحداً منهم، وتزوجت محمداً يتيماً أبي طالب، فقيراً، لا- مال له؟! فكيف يجوز في نظر أهل الفهم أن تكون خديجة، يتزوجها أعرابي من تميم، وتمتنع من سادات قريش، وأشرفها على ما وصفناه؟! ألا يعلم ذوو التمييز والنظر: أنه من أبين المحال، وأفظع المقال؟! (۲). وأما الرد على ذلك بأنه لا يمكن أن تبقى امرأة شريفةً وجميلةً هذه المدة الطويلة بلا زواج. فليس على ما يرام، لأن ذلك لا يبرر رفضها لعظماء قريش وقبولها بأعرابي من بني تميم. وأما كيف يتركها أبوها أو وليها بلا تزويج. فقد قلنا: إن أباه قد قتل في حرب الفجار، وأما وليها، فلم يكن له سلطة الأب ليحبرها على الزواج ممن أراد. وبقاء المرأة الشريفة والجميلة مدة بلا زواج ليس بعزيز. إذا كانت تصبر إلى أن تجد الرجل الفاضل الكامل، الذي كان يعز وجوده في تلك الفترة. (۱). مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۱۵۹، والبحار: ورجال المامقاني، وقاموس الرجال كلهم عن المناقب. (۲). الاستغاثة ج ۱ ص ۷۰. وثالثاً: كيف لم يعيرها زعماء قريش الذين خطبوا فردتهم، بزواجها من أعرابي بوال على عقبه؟! وابعاً: لقد ذكروا: أن أول شهيد في الإسلام ابن لخديجة رحمها الله، اسمه الحارث بن أبي هالة، استشهد حينما جهر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالدعوة (۱). ونقول: إن ذلك لا يمكن قبوله، حيث قد روى بسند صحيح عندهم، عن قتادة: أن أول شهيد في الإسلام هو سمية والدة عمار (۲)، وكذا روى عن مجاهد (۳). وعن ابن عباس: (قتل أبو عمار وأم عمار، وهما أول قتيلين قتل من المسلمين) (۴). إلا أن يدعى: أن سمية كانت أول

من استشهد من النساء، والحارث كان أول من استشهد من الرجال. ولكنه احتمال بعيد، ومخالف لظاهر كلماتهم، لا سيما وأن كلمة شهيد تطلق على الذكر والأنثى بلفظ واحد، مثل قتيل وجريح. فإن معنى كلمة: (شهيد): شخص، أو ذات ثبتت لها صفة الشهادة، لأن المشتقات تدل على ذات ثبت لها وصف ما؛ فكلمة تقي معناها: شخص له التقوى، وقائم أيضاً كذلك. وكلمة شخص أو ذات أو نحوها تصدق على الرجل على حدة، (١). الأوائل لأبي هلال العسكري ج ١ ص ٣١١ - ٣١٢ والإصابة ج ١ ص ٢٩٣ عنه وعن ابن الكلبي وابن حزم ومحاضرة الأوائل ص ٤٦. (٢). الإصابة ج ٤ ص ٣٣٥ وطبقات ابن سعد ج ٨ ص ١٩٣ ط ليدن. (٣). الاستيعاب هامش الإصابة ج ٤ ص ٣٣١. (٤). صفين للمنقري ص ٣٢٥. وعلى المرأة كذلك، وعلى كليهما معا. وعلى هذا الأساس نفسر كلمة: طلب العلم فريضة على كل مسلم، بحيث يشمل الرجل والمرأة معا. أما إذا كان المشتق فيه (أل) الموصولية، مثل القائم والمتقى، فإن الأمر يصبح أوضح وأجلى، وذلك لأن (أل) بمنزلة (الذي) فالقائم معناه الشخص الذي له القيام. فيصح أن يراد بها الرجل، والمرأة، وهما معا أيضاً. وعلى هذا الأساس جرت التعابير القرآنية، مثل: المتقين، المؤمنين الشاكرين إلخ.. فإنها تشمل الرجل والمرأة على حد سواء. وذلك واضح لا يخفى. فتلخص مما تقدم: أن هذا النص لا يدل على وجود ابن خديجه، ما دام أنه قد ثبت حصول الكذب في جزء منه. ولعل هذا الكذب قد جاء لأجل الإيحاء بطريق غير مباشر بأن لخديجه ولداً من النبي (صلى الله عليه وآله وسلم)، وأن ذلك غير قابل للنقاش - ولكن - قد قيل: لا حافظه لكذب. وخامساً: لقد روى أنه كانت لخديجه أخت اسمها هالة (١)، تزوجها رجل مخزومي، فولدت له بنتاً اسمها هالة، ثم خلف عليها - أي على هالة الأولى - رجل تميمي يقال له: أبو هند؛ فأولدها ولداً اسمه هند. وكان لهذا التميمي امرأة أخرى قد ولدت له زينب ورقية، فماتت، ومات التميمي، فلحق ولده هند بقومه، وبقيت هالة أخت خديجه والطفلتان اللتان من التميمي وزوجته الأخرى؛ فضمتهن خديجه إليها، وبعد أن تزوجت بالرسول (صلى الله عليه وآله وسلم) ماتت هالة، فبقيت الطفلتان في حجر خديجه والرسول (صلى الله عليه وآله وسلم). (١). لها ذكر في كتب الأنساب، فراجع على سبيل المثال: نسب قريش لمصعب الزبيري. وكان العرب يزعمون: أن الربيبة بنت، ولأجل ذلك نسبتا إليه (صلى الله عليه وآله وسلم)، مع أنهما ابنتا أبي هند زوج أختها وكذلك كان الحال بالنسبة لهند نفسه (١). ولربما يمكن تأييد هذه الروايات بما ورد من الاختلاف في اسم والد هند، فلتراجع المصادر التي ذكرناها ثمة.

زوجتا عثمان، هل هما بنات النبي؟!

وإننا بالإضافة إلى ما قدمناه آنفاً عن الاستغاثة نذكر: أولاً: أن مما يدل على عدم كون زوجتي عثمان بنات له (صلى الله عليه وآله وسلم) - عدا عن كون بعض الأقوال تنافي ذلك - ما ذكره المقدسي، عن سعيد بن أبي عروه، عن قتادة، قال: ولدت خديجه لرسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): عبد مناف في الجاهلية، وولدت له في الإسلام غلامين، وأربع بنات: القاسم، وبه كان يكنى: أبا القاسم؛ فعاش حتى مشى، ثم مات، و عبد الله، مات صغيراً. وأم كلثوم. وزينب. ورقية. وفاطمة (٢). وقال القسطلاني بعد كلام له: (وقيل: ولد له ولد قبل المبعث، يقال له: عبد مناف، فيكونون على هذا اثني عشر، وكلهم سوى هذا ولد في الإسلام بعد المبعث) (٣). كما أن بعضهم ينص على أنه قد صح عنده: أن رقية كانت أصغر (١). راجع: الاستغاثة ج ١ ص ٦٨ - ٦٩، ورسالة حول بنات النبي صلى الله عليه وآله وسلم مطبوعة ط حجرية في آخر مكارم الأخلاق ص ٦. (٢). البدء والتاريخ ج ٥ ص ١٦ وج ٤ ص ١٣٩. (٣). المواهب اللدنية ج ١ ص ١٩٦. من الكل حتى من فاطمة عليها السلام (١). وبعد هذا، فكيف نصدق قول من يقول: إنهما تزوجتا في الجاهلية من ابني أبي لهب، ثم جاء الإسلام ففارقاهما. يقول المقدسي: (فزوج رسول الله رقية عثمان بن عفان، وهاجرت معه في الهجرتين إلى الحبشة، وأسقطت في الهجرة الأولى علقه في السفينة) (٢). نعم، كيف نصدق هذا، ونحن نعلم: أن الهجرة الأولى إلى الحبشة كانت بعد البعثة بخمس سنين، فكيف تكون رقية قد تزوجت قبل البعثة بـ ابن أبي لهب، ثم فارقها ليتزوجها عثمان، ثم تحمل منه قبل الهجرة إلى الحبشة، وهي إنما ولدت بعد البعثة؟! إن ذلك لعجيب!! وعجيب حقاً!! وثانياً: لقد ذكرت بعض الروايات: أن أبا

لهب قد أمر ولديه بطلاق رقية وأم كلثوم بعد نزول سورة (تبت يدا أبي لهب) (۳). مع أنهم يقولون: إن هذه السورة قد نزلت حينما كان النبي والمسلمون محصورين في الشعب (۴). وقد كان ذلك بعد الهجرة الأولى إلى الحبشة (۱). راجع: الإصابة ج ۴ ص ۳۰۴ عن الجرجاني، والاستيعاب بهامش الإصابة ج ۴ ص ۲۹۹، ۲۸۲. وفي ص ۲۸۱ عن الزبير بن بكار؛ أن عبد الله، ثم أم كلثوم، ثم فاطمة، ثم رقية كلهم ولدوا بعد الإسلام، وكذا في البداية والنهاية ج ۲ ص ۲۹۴. ونسب قريش صفحة ۲۱. (۲). البدء والتاريخ ج ۵ ص ۱۷ وتهذيب تاريخ دمشق ج ۱ ص ۲۹۸. (۳). نسب قريش لمصعب الزبيرى ص ۲۲ وتهذيب تاريخ دمشق ج ۱ ص ۲۹۳ و ۲۹۸ وأسد الغابة ج ۵ ص ۴۵۶ والاستيعاب (مطبوع بهامش الإصابة) ج ۴ ص ۲۹۹ والدر المنثور ج ۶ ص ۴۰۹ عن الطبراني. (۴). الدر المنثور ج ۶ ص ۴۰۸ عن أبي نعيم في الدلائل. وثالثاً: لقد روى: أن خديجة ولدت للنبي عبد الله، ثم أبطأ عليها الولد، فبينما رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يكلم رجلاً، والعاص بن وائل ينظر إليه، إذ مر رجل فسأل العاص عن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) وقال: من هذا؟ قال: هذا الأبتري. فأنزل الله: (إن شانئك هو الأبتري) (۱). فظاهر الرواية: أنها حين ولدت عبد الله لم تكن قد ولدت غيره، أو أن من ولدتهم ماتوا جميعاً حتى لم يعد للنبي أولاد أصلاً. مع أن رقية كانت عند عثمان قبل ولادة فاطمة، فلا يصح وصف العاص للنبي (صلى الله عليه وآله وسلم) بالأبتري فتزول الآية. إلا أن يقال: إن العرب لم تكن تهتم بالبنات، بل الميزان عندهم هو خصوص الذكور، ولأجل ذلك وصفه العاص بالأبتري. ورابعاً: قد تقدم أن هناك من يقول: إن خديجة إنما تزوجت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) قبل البعثة بعشر أو ثلاث، أو بخمس سنوات، فكيف تكون رقية وزينب قد ولدتا من خديجة، وتزوجتا قبل البعثة؟! وخامساً: أن الدولابي يقول: إن عثمان كان قد تزوج رقية في الجاهلية (۲). وذلك كله يؤكد ويؤكد: أن رقية التي تزوجها عثمان هي غير رقية التي يدعى أنها بنت الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم)، والتي يقال: (۱). راجع تهذيب تاريخ دمشق ج ۱ ص ۲۹۴ والدر المنثور ج ۶ ص ۴۰۴. (۲). راجع: المواهب اللدنية ج ۱ ص ۱۹۷. إنها ولدت بعد البعثة، وأن التي تزوجها عثمان هي ربيبة النبي (صلى الله عليه وآله وسلم)، لا ابنته. وقد كانت العرب تطلق على ربيبة الرجل أنها ابنته كما قلنا، وكذلك يقال بالنسبة لأم كلثوم، لأن الفرض أنها قد ولدت بعد البعثة أيضاً.

هل زينب بنت الرسول أم ربيته؟

وأما عن زينب فلا نستطيع أن نطمئن إلى أنها كانت بنت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) أيضاً، لأننا بالإضافة إلى أن ما قدمناه آنفاً حول زوجتي عثمان، كله يعينه جارٍ هنا إذا كان أبو العاص بن الربيع قد تزوجها قبل البعثة - نشير إلى ما يلي: ۱ - قال مغلاطى عن خديجة: (ثم خلف عليها أبو هالة النباش بن زارة فولدت له هنداً، والحريث، وزينب، وكانت تكنى أم هند، وتدعى الطاهرة) (۱). (۲). وعن عمرو بن دينار: أن حسن بن محمد بن علي أخبره: أن أبا العاص بن الربيع بن عبد العزى بن عبد شمس بن عبد مناف، وكان زوجاً لبنت خديجة فجىء به للنبي (صلى الله عليه وآله وسلم) في قد، فحلتها زينب بنت النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) إلخ (۲). فالتعبير أولاً ببنت خديجة يشير أنها لم تكن ابنته (صلى الله عليه وآله وسلم) وإن كان عاد فذكر أنها بنت النبي؛ فلا يبعد أنه يريد بنوتها له بالربيبة، وإلا فلماذا خصها أولاً بأنها بنت خديجة؟! فنسبها إلى خديجة أولاً يكون قرينة على إرادة بنوتها للنبي (صلى الله عليه وآله وسلم) بالربيبة. (۱). سيرة مغلاطى ص ۱۲. (۲). المصنف للحافظ عبد الرزاق ج ۵ ص ۲۲۴. ۳ - ويذكر الشيخ محمد حسن آل ياسين عن زينب أن: بعض المصادر تقول: إنها ولدت وعمره (صلى الله عليه وآله وسلم) ثلاثين سنة (۱)، وتزوجها أبو العاص بن الربيع قبل البعثة، وولدت له علياً مات صغيراً، وأمامة، أسلمت حين أسلمت أمها أول البعثة النبوية (۲). وذلك غير معقول، فإنه لا يمكن لبنت في العاشرة أن تتزوج، ويولد لها بنت، وتكبر تلك البنت حتى تسلم مع أمها في أول البعثة؛ وهذا حيث لا تزال أمها في العاشرة من عمرها (۳). ولكن كلام هذا الباحث غير متين، لأن المقصود بالتي أسلمت هي وأمها هو زينب وخديجة، وليس المقصود هو أمامة زينب وذلك ظاهر لا يخفى. وبالنسبة لأم كلثوم فإن الروايات تذكر: أن علياً حين هاجر اصطحب معه خصوص الفواطم،

وأم أيمن، وجماعة من ضعفاء المؤمنين (۴). وليست أم كلثوم بينهم؛ فهل هاجرت قبل ذلك، أو بعده وحدها؟ وكيف لم يصطحبها على (عليه السلام) معه ليحميها من كيد قريش؟ ولماذا؟ ولماذا؟! وبعد ما تقدم نستطيع أن نقول: إننا لا يمكن أن نظمن بشكل نهائي إلى ما يقال: من أن عثمان قد تزوج ابنتي رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) للاحتفال القوي بأن تكونا ربيتيه. وكذا بالنسبة لزینب زوجة أبي العاص (۱). أسد الغابة ج ۵ ص ۴۶۷، ونهاية الإرب ج ۱۸ ص ۲۱۱، والاستيعاب هامش الإصا ب ج ۴ ص ۳۱۱. (۲). راجع: كتاب النبوة هامش ص ۶۵. (۳). راجع هامش كتاب النبوة للشيخ محمد حسن آل ياسين ص ۶۵.

(۴). سيرة المصطفى ص ۲۵۹. والسيرة الحلبية ج ۲ ص ۵۳. وعلى هذا فيصح أن يقال: لمن تزوج ربيته لشخص: أن ذلك الشخص قد صاهره، ونال درجة من القرب منه، وعلى هذا فلا منافاة بين ما ذكرنا، وبين قول أمير المؤمنين (عليه السلام) لعثمان: (وقد نلت من صهره ما لم ينال) (۱). لكن يبقى: أن ذلك الصهر هل قام بواجباته تجاه ذلك الذي أكرمه بتزويج ربيتيه له؟! فهذا بحث آخر، وله مجال آخر، وستأتي بعض الإشارات لما كان من عثمان في حق زوجته ربيتي النبي الأكرم (صلى الله عليه وآله وسلم). ومهما يكن من أمر فقد طبع لنا كتاب باسم بنات النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) أم ربائبه، فليرجع إليه من أراد التفصيل.

منافسون لعلی

ولعل إصرار الآخرين على بنوتهن له (صلى الله عليه وآله وسلم)، وإرسالهم له إرسال المسلمات، يهدف إلى إيجاد منافسين لعلی في فضائله الخارجية، ولذلك أطلقوا على عثمان لقب (ذی النورین)!! هذا، مع العلم بأن سيرته لم تكن مع هاتين البنيتين على ما يرام، كما سوف نشير إليه حين الحديث عن وفاتهما في الجزء الرابع من هذا الكتاب إن شاء الله تعالى. ويلاحظ أيضاً: روايتهم الموضوعه حول زواج على بنت أبي جهل، والتي مدح فيها رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) مصاهرة أبي (۱). نهج البلاغه ج ۲ ص ۸۵ وأنساب الأشراف ج ۵ ص ۶۰ والعقد الفريد ج ۳ ص ۳۷۶ والجمل ص ۱۰۰ عن المدائني والغدير ج ۹ ص ۷۴. عن بعض من تقدم وعن تاريخ الأمم والملوك ج ۵ ص ۹۶ وعن الكامل في التاريخ ج ۳ ص ۶۳ وعن البدايه والنهائيه ج ۷ ص ۱۶۸. العاص له (صلى الله عليه وآله وسلم)، تعريضاً بعلی (عليه السلام) حيث كان في مقام تحذيره، والإزرار عليه. وسيأتي أيضاً في الجزء الرابع من هذا الكتاب بعض الكلام عن هذا الموضوع إن شاء الله تعالى.

حياة الصديقة فاطمة دراسة و تحليل

من الولادة إلى الهجرة

عاشت فاطمة الزهراء مع أمها خديجة بنت خويلد - حسب ما قيل - خمس سنوات، و المؤرخون و إن لم يكتبوا لنا بوضوح عن تلك الأيام و السنوات، ولكن لا شك أنها قضت مع أمها في تلك الأيام العسيرة و الصعبة من أذى المشركين لرسول الله صلى الله عليه و آله و لسائر المسلمين بشتى أنواعه.

حديث سلمى أو أسماء مع خديجة

و لم يسجل لنا التاريخ إلّا ما ورد عن أسماء بنت عميس (۱) تبين حال خديجة حالة الاحتضار و شدة غمها على فاطمة صلوات الله عليها و خوفها عليها من أنها حديثه عهد بصبا، و خوفها من أن لا يكون لها من يتولّى أمرها ليلة زفافها؛ و ما ورد أيضاً من وصايا حالة الاحتضار و وصيتها بفاطمة، و إليك ماورد في هذا الصدد:

«لما مرضت خديجة المرضة التي توفيت فيها حضرتها أسماء بنت عميس، قالت أسماء: حضرت وفاة خديجة فبكت فقلت: أتبكين و

أنت سيّدة نساء العالمين و أنت زوجة النبي صلى الله عليه و آله مبشرة على لسانه الجنّة؟ فقالت: ما لهذا بكيت و لكن المرأة ليلة زفافها لا بدّ لها من امرأة تفضى إليها بسرّها و تستعين بها على حوائجها و فاطمة حديثه عهد بصبا(۱). قلت: والظاهر أنّه حصل اشتباه في الاسم بين سلمى و أسماء، فأسماء بنت عميس لم تكن في تلك الأيام في مكّة و إنّما كانت مع زوجها جعفر بن أبي طالب في الحبشة. و أخاف أن لا يكون لها من يتولّى أمرها، فقلت: يا سيّدتى لك عهد الله إن بقيت إلى ذلك الوقت أن أقوم مقامك في هذا الأمر، فلما كانت ليلة زفاف فاطمة جاء النبي صلى الله عليه و آله و أمر النساء فخرجن قالت أسماء: فبقيت أنا فلما رأى رسول الله سوادى قال: «من أنت» فقلت: أسماء بنت عميس. فقال: «ألم أمرك أن تخرجي» فقلت بلى يا رسول الله فداك أبي و أمى و ما قصدت خلافك و لكنّي أعطيت خديجة عهداً هكذا. فبكى رسول الله صلى الله عليه و آله و قال: «بالله لهذا وقفت» فقلت: نعم والله فدعا لى. (۱).

وصايا خديجة لرسول الله في حق فاطمة

و لما اشتدّ مرضها قالت: يا رسول الله اسمع وصاياي أولاً، فإنّي قاصرة في حقك فاعفني يا رسول الله، قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «حاشا و كلّا ما رأيت منك تقصيراً فقد بلغت جهدك، و تعبت في داري غاية التعب، و لقد بذلت أموالك، و صرفت في سبيل الله جميع مالك». قالت: يا رسول الله الوصية الثانية أوصيك بهذه، و أشارت إلى فاطمة، فإنّها يتيمه غريبه من بعدى فلا يؤذيها أحد من نساء قريش، و لا يلطمنّ خدّها، و لا يصحن في وجهها، و لا يرونها مكروهاً. و أمّا الوصية الثالثة: فإنّي أقولها لابنتي فاطمة و هي تقول لك فإنّي مستحية منك يا رسول الله، فقام النبي و خرج من الحجره فدعت بفاطمة و قالت: «يا حبيبتي و قره عيني قولى لأبيك: إنّ أمى تقول: أنا خائفه من القبر أريد منك رداءك الذي تلبسه حين نزول الوحي تكفّنني فيه»، فخرجت فاطمة و قالت لأبيها ما قالت أمها خديجة، فقام النبي صلى الله عليه و آله و سلّم الرداء إلى فاطمة، و جاءت به إلى أمها، فسرت به سروراً عظيماً. (۲).

موت خديجة و حزن فاطمة

بقيت السيّدة فاطمة الزهراء عليها السلام بعد أمها مصابة بفقدانها و حزينه على خلوّ مقامها، و اشتدّ حزنها أيضاً حينما رأت شدّه غمّ أبيها رسول الله صلى الله عليه و آله على خديجة بحيث بقى أياماً لا يخرج من البيت معتمماً بفقدانها. و أمّا الحوادث التي وقعت بعد موت خديجة إلى (۱). شجرة طوبى، ج ۲، ص ۲۳۴. (۲). شجرة طوبى، ج ۲، ص ۲۳۴. هجرة فاطمة فهى:

حزن فاطمة على فقد خديجة

ففى تلك الأيام التي كانت تبكى على أمها سألت أباه رسول الله صلى الله عليه و آله عن مكان خديجة فنزل جبرئيل الأمين على النبي الكريم لتسليّة فاطمة و إخباره عن مكانه خديجة. قال الصادق عليه السلام: «إنّ خديجة لما توفيت جعلت فاطمة تلوذ برسول الله صلى الله عليه و آله و تدور حوله، و تسأله: يا أبتاه أين أمى؟ فجعل النبي صلى الله عليه و آله لا يجيبها فجعلت تدور و تسأله: يا أبتاه أين أمى؟ و رسول الله لا يدرى ما يقول، فنزل جبرئيل فقال: إن ربك يأمرك أن تقرأ على فاطمة السلام و تقول لها: إنّ أمك في بيت من قصب، كعابه من ذهب و عمدّه ياقوت أحمر، بين آسيه امرأة فرعون و مريم بنت عمران، فقالت: إنّ الله هو السلام و منه السلام و إليه السلام». (۱).

الاستهانة برسول الله و دفاع فاطمة

بقيت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و آله بعد أمها ثلاث سنوات في مكّة و هى تعاني أصعب المشاكل و أمرها ممّا ترى ما

يصنع بأبيها من ظلم و أذى من قبل المشركين. روى عن عبدالله بن مسعود أنه قال: بينا رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم قائماً يصلى بمكة و أناس من قريش فى حلقه فىهم أبو جهل بن هشام فقال: ما يمنع أحدكم أن يأتى الجزور التى نحرها آل فلان فىأخذ سلاها ثم يأتى به حتى إذا سجد وضعه على ظهره، قال عبدالله: فانبعث أشقى القوم و أنا أنظر إليه فجاء به حتى وضعه على ظهره، قال عبدالله: لو كانت لى يومئذ منعه لمنعته، و جاءت فاطمة رضوان الله عليها و هى يومئذ صبيته حتى أماطته عن ظهر أبيها ثم جاءت حتى قامت على رؤوسهم فأوسعتهم شتماً، قال: فو الله لقد رأيت بعضهم يضحك حتى أنه ليطرح نفسه على صاحبه من الضحك، فلما سلم النبي صلى الله عليه وآله أقبل على القوم فقال: «اللهم عليك بفلان و فلان»، فلما رأوا النبي صلى الله عليه وآله قد دعا أسقط فى أيديهم. قال: فوالذى لا إله إلا غيره، ما سمى النبي صلى الله عليه وآله أحداً إلا و قد رأيت (١). الخرائج و الجرائح، ج ٢، ص ٥٢٩. يوم بدر و قد أخذ برجله يجز إلى القلب مقتولاً. (١). و عن ابن عباس: أن قريشاً اجتمعوا فى الحجر فتعاقدوا بالللات و العزى و مناة لو رأينا محمداً لقمنا مقام رجل واحد و لقتلناه، فدخلت فاطمة على النبي صلى الله عليه وآله باكية و حكّت مقاتلهم فقال: يا بنية ادنى وضوء فتوضاً و خرج إلى المسجد، فلما رأوه قالوا: ها هو ذا و خفضت رؤوسهم و سقطت أذقانهم فى صدورهم، فلم يصل إليه رجل منهم، فأخذ النبي صلى الله عليه وآله قبضته من التراب فحصبهم بها و قال: «شاهت الوجوه»، فما أصاب رجلاً منهم إلا قتل يوم بدر. (٢). (١). أمالى السيد المرتضى، ج ٢، ص ١٩؛ صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٤١٨؛ صحيح البخارى، ج ١، ص ٦٩. (٢). مناقب آل أبى طالب، ج ١، ص ٧١، إنها فاطمة، ص ٨٩.

سيد المرسلين (المجلد ١)؛ جعفر سبحانى

هل عمل النبي أجيراً لخديجة

وهنا لا بدّ من التذكير بنقطة فى هذا المجال وهى: هل عمل النبي صلى الله عليه وآله وسلم أجيراً فى أموال خديجة، أم أنه قد عمل فى تجارتها بصورة أخرى كالمضاربة، وذلك بأن تعاقد النبي مع خديجة على أن يتاجر بأموالها على أن يشاركها فى ارباح تلك التجارة؟ إن مكانة البيت الهاشمى، وإباء النبي الأكرم صلى الله عليه وآله، و مناعة طبعه، كل تلك الأمور والخصال توجب أن يكون عمل النبي فى أموال خديجة قد تم بالصورة الثانية (أى العمل فى تجارتها على نحو المضاربة لا الإجارة)، وتؤيد هذا المطلب أمور هى: أولاً: انه لا يوجد فى اقتراح أبى طالب أيّة اشارة ولا أى كلام عن الإجارة، بل قد تحاور أبو طالب مع إخوته (أعمام النبي) فى هذه المسألة من قبل وقال: «امضوا بنا إلى دار خديجة بنت خويلد حتى نسألها ان تعطى محمداً مالاً يتجر به» (٢). (١). بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٢٢، السيرة الحلبية ج ١ ص ١٣٢ و ١٣٣، الكامل فى التاريخ: ج ٢ ص ٢٤. (٢). بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٢٢. ثانياً: ان المؤرخ الأقدم المعروف باليعقوبى كتب تاريخه: ان النبي ما كان أجيراً لأحد قط (١). ثالثاً: ان الجنازى صرح فى كتابه «معالم العترة» بأن «خديجة» كانت تضارب الرجال فى مالها، بشىء تجعله لهم منه (أى من ذلك المال او من ربحه) (٢). تهيأت قافلة قريش التجارية للسفر الى الشام، وفيها أموال «خديجة» أيضاً، فى هذه الاثناء جعلت «خديجة» بغيراً قوياً وشيئاً من البضاعة الثمينه تحت تصرف وكيلها (أى النبي صلى الله عليه وآله) وامرت غلاميها (ميسرة و ناصحاً) اللذين قررت ان يرافقه صلى الله عليه وآله، بان يمثلا- أوامرهم، ويطيعاه، ويتعاملا معه بأدب طوال تلك الرحلة، ولا يخالفاه فى شىء (٣). وأخيراً وصلت القافلة إلى مقصدها واستفاد الجميع فى هذه الرحلة التجارية أرباحاً، إلا أن النبي صلى الله عليه وآله ربح اكثر من الجميع، كما أنه ابتاع أشياء من الشام لبيعها فى سوق «تهامة». ثم عادت تلك القافلة التجارية إلى «مكة» بعد ذلك المكسب الكبير، والحصول على الربح الوفير. ولقد تسنى لفتى قريش «محمداً» أن يمرّ - للمرة الثانية فى هذه السفرة - على ديار عاد و ثمود. وقد حملة الصمت الكبير الذى كان يخيم على ديار واطلال تلك الجماعة العاصية المتمردة فى نقلة روحانية الى العوالم الأخرى اكثر فاكثر، هذا مضافاً إلى أن هذه الرحلة جدّدت خواطره وذكرياته فى السفرة

الأولى، فقد تذكّر يوم طوى مع عمه «أبي طالب» هذه الصحارى نفسها وهذه القفار ذاتها، وما كان يحظى (١). تاريخ يعقوبى: ج ٢ ص ٢١. (٢). بحار الأنوار ج ١٦ ص ٩ نقلًا عن معالم العترة. (٣). قالت خديجة لهما: إعلما أنني قد أرسلت اليكما أميناً على أموالى وأنه أمير قريش وسيدها، فلا يدُّ على يده، فإن باع لا يُمنع وإن ترك لا يؤمر وليكن كلامكما له بلطف وأدب ولا يعلو كلامكما على كلامه، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٢٩. فيها من عمه من الحذب والعناية. وعندما اقتربت قافلة قريش إلى «مكة»، وصارت عند مشارفها، التفت «ميسرة» غلامٌ خديجة، إلى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَالَ: «يا محمد لقد ربحتنا فى هذه السفرة ببركتك ما لم نربح فى اربعين سنة، فاستقبل بخديجة وأبشرها بربحنا» فأخذ النبي باقتراح ميسرة، وسبق القافلة العائدة فى الدخول إلى مكة، وتوجه نحو بيت «خديجة» بينما كانت خديجة جالسة فى غرفتها، فلما رأت النبي مقبلاً عليها، نزلت من منظرتها وركضت نحوه واستقبلته، وأدخلته فى غرفتها، فخبّرها رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَا ربحوا، ببيان جميل، وكلام بليغ، فسرت «خديجة» بذلك سروراً عظيماً، ثم قدم «ميسرة» فى الأثر، ودخل عليها، وأخبرها بكل ما رآه وشاهد من النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فى تلك السفرة من الكرامة والخير، والخلق العظيم، والخصال الكريمة، ومن الأمور التى كانت برمتها تدل على عظمة شخصيته صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وسمو خصاله (١)، ومن جملة ما حدثها به ميسرة هو أنه لما وقع بين النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وبين رجل تلاح وجداً فى بيع قال له ذلك الرجل: إحلف باللات والعزى، فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ما حلفتُ بهما قط، وإنى لأمرُّ فاعرضُ عنهما (٢). وحدثها أيضاً بأنه لما مرَّ ببصرى نزل فى ظل شجرة ليستريح فقال راهبٌ كان يعيش هناك لما رأى النبي يستريح فى ظل تلك الشجرة - : «ما نزل تحت هذه الشجرة قط إلا نبى» سأل عن اسمه، فأخبره ميسرة باسمه فقال: «هو نبيّ وهو آخر الأنبياء، إنه هو هو ومُنزَلُ الانجيل، وقد قرأت عنه بشائر كثيرة» (٣).

(١). الخرايغ: ص ١٨٦، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٥. (٢). الطبقات الكبرى: ج ١ ص ١٣٠ وفى بحار الأنوار: ج ١٦ ص ١٨: انه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: إِلَيْكَ عَنِ ثَكَلْتِكَ أَمِيكَ فَمَا تَكَلَّمْتُ الْعَرَبُ بِكَلِمَةٍ أَثْقَلَ عَلَيَّ مِنْ هَذِهِ الْكَلِمَةِ. (٣). بحار الأنوار: ج ١٦ ص ١٨، الطبقات الكبرى: ج ١ ص ١٣٠، الكامل لابن الأثير: ج ٢ ص ٢٤ و ٢٥.

خديجة زوجة الرسول الاولى

حتى قبل ذلك اليوم لم تكن حالة النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ووضعه المالى يُحسدُ عليه، فقد كان بحاجة إلى مساعدة عمه «أبي طالب» المالى، ولم يكن شغله على النحو الذى يكفى لضمان نفقاته، من جانب، وتمكينه من اختيار زوجة وشريكة حياة وتكوين عائلة، من جانب آخر. ولكن هذه السفرة إلى الشام وبخاصة على نحو الوكالة والمضاربة فى أموال امرأه جليله، معروفة فى قريش (أعنى خديجة) ساعدت والى حد كبير على تثبيت وضعه الاقتصادى وتقوية بنيتة المالىة. ولقد اعجبت «خديجة» بعظمة فتى قريش وسمو أخلاقه، ومقدرته التجارية حتى أنها أرادت أن تعطيه زيادة على ما تعاقدوا عليه، وتقديراً له، واعجاباً به، ولكنه اكتفى بأخذ ما تقرر فى البداية ثم توجه إلى بيت عمه «أبي طالب» وقدم كل ما أخذه من «خديجة» إلى عمه «أبي طالب» ليوسع به على أهله. ففرح «أبو طالب» بما عاين من ابن اخيه، وبقية أبيه «عبد المطلب»، وأخيه «عبد الله» وأغرورقت عيناه بالدموع، وسرَّ بما حقق من نجاح وما حصل عليه من ربح من تلك التجارة سروراً كبيراً، واستعد أن يعطيه بعيرين يسافر عليهما ويتاجر، وراحلتين يصلح بهما شأنه، ليتسنى له بأن يحصل على ثروة ومال يعطيه لعمه ليختار له زوجة. فى مثل هذه الظروف بالذات عزم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عزمًا قاطعاً على أن يتخذ لنفسه شريكة حياة ويكوّن أسرة، ولكن كيف وقع الاختيار على «خديجة» التى سبق لها أن رفضت كل طلبات الزواج التى تقدم بها كبار الاثرياء والشخصيات القرشية مثل «عقبه بن أبى معيط»، و«أبى جهل» و«أبى سفيان» للزواج بها؟!، وماذا كانت العلل التى جمعت هذين الشخصين غير المشابهين، من حيث مستوى الحياة، والثناء؟ وكيف ظهرت تلك الرابطة القوية، وتلك العلاقة المعنوية العميقة، والألفة والمحبة بينهما إلى درجة أن «خديجة» سلام الله عليها وهبت كل ثروتها للنبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لينفقها فى

نشر الإسلام، وإعلاء كلمة الحق، وإرساء قواعد التوحيد، وبث الدين الجديد، وأصبحت تلك الدار المفخمة التي كانت تزينها الكراسى المرصعة، والستر المطرزة، المصنوعة من أعلى الأقمشة الهنديّة، والإيرانيّة، ملجأ للمسلمين، وملتقى لانصار الرسالة!! لا بدّ من البحث عن جذور هذه الحوادث في تاريخ حياة «خديجة» نفسها، فإن من المسلمّ والبديهيّ أن هذا النوع من الفداء، والتفاني والإيثار لم يكن ثابتاً ليتحقق ما لم يكن لها جذور معنوية وطارهرة. إن صفحات التاريخ لتشهد بأنّ هذا الزواج كان ناشئاً من إيمان «خديجة» بتقوى عزيز قريش وفتاها الامين «محمّد» وطهره، وحبها الشديد لعفته وكرم أخلاقه، ولهذا قال النبيّ الاكرم صلّى الله عليه وآله في حقها: «أفضل نساء الجنّة أربع: خديجة...» (١). إنها أول امرأة آمنت برسول الله صلّى الله عليه وآله. فقد قال علي أمير المؤمنين عليه السلام في خطبته التي يشير فيها إلى غربته الإسلام في مبدأ البعثة النبوية الشريفة: «لم يجمع بيتٌ واحدٌ يومئذٍ في الإسلام غير رسول الله وخديجة وأنا ثالثهما» (٢). ويكتب «ابن الأثير» قائلاً: إنّ عفيفاً الكندي كان إمراً تاجراً قدم مكة أيام الحج فرأى رجلاً قام تجاه الكعبة يصليّ ثم خرجت امرأة تصليّ معه، ثم خرج غلامٌ فقام يصليّ معه، فمضى يسأل العباس عمّ النبيّ عن هؤلاء، وعن هذا الدين، فقال العباس: (١). خصال الصدوق: ج ١ ص ٩٦ وغيره. (٢). الكامل: ج ٢ ص ٣٧، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد المعتزلي الشافعي: ج ١٣ ص ١٩٧ - ٢٠١. هذا محمّد بن عبد الله ابن أخي زعم أن الله ارسله، وهذه امرأته خديجة آمنت به، وهذا الغلام علي بن أبي طالب آمن به، وأيم الله ما أعلم على ظهر الأرض أحداً على هذا الدين إلا هؤلاء الثلاثة (١). وينبغي هنا أن نعطي لمحة عن مكانة خديجة في الإسلام تكميلاً لهذه الدراسة.

خديجة في أحاديث الرسول

لقد اكتسبت «خديجة» بفضل إيمانها العميق بالرسالة المحمديّة، وتفانيها في سبيل الإسلام، وبسبب حرصها العجيب على حياة صاحب الرسالة وسلامته، وعملها المخلص على انجاح مهمته، ومشاركتها الفعّالة، في دفع عجلة الدعوة إلى الامام، ومشاطرتها للنبي في أكثر ما تحمله من محن واذى بصبر واستقامة وحب ورغبة. لقد اكتسبت خديجة بفضل كل هذا وغيره مكانة سامية في الإسلام، حتى ان النبيّ ذكرها في أحاديث كثيرة وأشاد بفضلها، ومكانتها وشرفها على غيرها من النساء المسلمات المؤمنات، وذلك ولا شك ينطوي على أكثر من هدف. فمن جملة الأهداف التي ربما توخاها النبيّ صلّى الله عليه وآله من الاشادة بخديجة سلام الله عليها الفات نظر المرأة المسلمة إلى القدوة التي ينبغي أن تقتدى بها في حياتها وسلوكها في جميع المجالات والأبعاد، والظروف، والحالات. هذا مضافاً إلى ما يمكن أن تقدمه المرأة وهي نصف المجتمع (إن لم تكن أكثره أحياناً) من دعم جدّي للرسالة، مادياً كان أو معنوياً. وفيما يلي نأتي ببعض الأحاديث الشريفة التي تعكس مكانة خديجة، ومقامها، ومدى إسهامها في نصرته الإسلام ودعم دعوته، وإرساء قواعده. ١ - عن أبي زرع عن أبي هريرة يقول قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: (١). شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ج ١٣ ص ٢٢٥ و ٢٢٦. «أتاني جبرئيل عليه السلام فقال يا رسول الله هذه خديجة قد أتتك ومعها آنية فيها ادم أو طعام أو شراب، فإذا هي أتتك فاقرأ عليها السلام من ربّها ومنّي، وبشّرها بيبيّ في الجنّة من قصب لا صخب فيه ولا نصب» (١). ٢ - عن عائشة قالت: ما غرت على امرأة ما غرت على خديجة، ولقد هلكت قبل أن يتزوجني بثلاث سنين، لما كنتُ اسمعه يذكرها، ولقد أمره ربّه عزّ وجلّ ان يبشّرها بيبيّ من قصب في الجنّة، وإن كان ليذبح الشاة ثم يهديها إلى خلاتها (أي خلياتها وصدقاتها) (٢). ٣ - وعن عائشة أيضاً قالت ما غرت على نساء النبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم إلا على خديجة، واني لم أدركها، (قالت): وكان رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم إذا ذبح الشاة فيقول: أرسلوا بها إلى اصدقاء خديجة قالت: «أي عائشة» فاغضبته يوماً فقلت: خديجة!! فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم: «اني قد رزقت حبّها» (٣). ٤ - ومن هذا القبيل ما كان يقوم به رسول الله صلّى الله عليه وآله مع صاحبات خديجة من الاحترام لهن والاحتفال بهنّ: فقد وقف صلّى الله عليه وآله وسلّم على عجوز فجعل يسألها، ويتحفها، وقال: «ان حسن العهد من الايمان، انها كانت تأتينا أيام خديجة» (٤). ٥ - وروى عن انس قال كان النبيّ صلّى الله عليه وآله إذا أتى بهديئة قال: «إذهبوا بها إلى بيت فلانة

فانها كانت صديقهً لخديجةً إنها كانت تحب خديجةً» (۵). (۱). صحيح مسلم: ج ۷ ص ۱۳۳، مستدرک الحاکم: ج ۳ ص ۱۸۴ و ۱۸۵ بطرق متعددة صحيحة على شرط الشيخين. (۲). صحيح مسلم: ج ۷ ص ۱۳۴، ومثلها في صحيح البخاري: ج ۵ ص ۳۸ و ۳۹. (۳). صحيح مسلم: ج ۷ ص ۱۳۴، ومثلها في صحيح البخاري: ج ۵ ص ۳۸ و ۳۹. (۴). شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ج ۱۸، ص ۱۰۸. (۵). سفينة البحار: ج ۱ ص ۳۸۰ (خدج (۶) - روى مجاهد عن الشعبي عن مسروق عن عائشة قالت: كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لا يكاد يخرج من البيت حتى يذكر خديجةً فيحسُن الثناء عليها، فذكرها يوماً من الايام فادركنتي الغيرة فقلت: هل كانت إلا عجوزاً فقد أبدلك الله خيراً منها، فغضب حتى اهتر مقدّم شعره من الغضب، ثم قال: «لا والله ما أبدلني الله خيراً منها، آمنت بي إذ كفر الناس، وصدقتني وكذبني الناس وواستني في مالها إذ حرمني الناس ورزقني الله منها أولاداً إذ حرمني أولاد النساء» قالت عائشة فقلت في نفسي: لا أذكرها بسيتهاً أبداً (۱). (۷) - عن يعلى بن المغيرة عن ابن أبي رواد قال: دخل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ على خديجة في مرضها الذي ماتت فيه، فقال لها: «يا خديجة أنت كرهين ما أرى منك، وقد يجعل الله في الكره خيراً كثيراً، أما علمت أن الله تعالى زوجني معك في الجنة مريم بنت عمران، وكلتم أخت موسى وآسية امرأة فرعون...» (۲). (۸) - عن عكرمة عن ابن عباس قال خط رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أربع خطط في الأرض وقال: أتدرون ما هذا؟ قلنا: الله ورسوله أعلم، فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أفضل نساء الجنة أربع: خديجة بنت خويلد، وفاطمة بنت محمّد، ومريم بنت عمران وآسية بنت مزاحم امرأة فرعون» (۳). (۹) - عن أنس جاء جبرئيل الى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وعنده خديجة فقال: إن الله يقرئ خديجة السلام فقالت: إن الله هو السلام، وعليك السلام، ورحمة الله وبركاته (۴). (۱۰) - عن أبي الحسن الأول (الكاظم) عليه السلام قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أسد الغابة: ج ۵ ص ۴۳۸، ورواه مسلم أيضاً: ج ۷ ص ۱۳۴، وكذا البخاري: ج ۵ ص ۳۹ وقد حذف آخرها من: فغضب حتى.. الى آخر الرواية. (۲). السيرة الحلبية: ج ۱ ص ۳۴۷، وأسد الغابة: ج ۵ ص ۴۳۹. (۳). الخصال للصدوق: ج ۱ ص ۹۶، كما في بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۲. (۴). المستدرک على الصحيحين: ج ۳ ص ۱۸۱۶. الله عليه وآله: «إن الله اختار من النساء اربعاً: مريم وآسية وخديجة وفاطمة» (۱). (۱۱) - عن أبي اليقظان عمران بن عبد الله عن ربيعة السعدي قال أتيت حذيفة بن اليمان وهو في مسجد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فسمعته يقول: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يقول: «خديجة بنت خويلد سابقة نساء العالمين إلى الايمان بالله وبمحمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)» (۲). (۱۲) - عن عروة قال قالت عائشة لفاطمة رضی الله عنها بنت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ألا ابشرك أنى سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يقول: «سيدات نساء أهل الجنة أربع: مريم بنت عمران، وفاطمة بنت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وخديجة بنت خويلد وآسية» (۳). (۱۳) - عن أبي عبد الله (الصادق) عليه السلام قال: دخل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منزله، فاذا عائشة مقبلة على فاطمة تصايحها وهي تقول: والله يا بنت خديجة، ما ترين إلا- أن لأميك علينا فضلاً، وأى فضل كان لها علينا؟! ما هى إلا كبعضنا، فسمع صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قوله: «خديجة بنت خويلد، فما رأيت فاطمة رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بكت، فقال: ما يبكيك يا بنت محمّد؟! قالت: ذكرت أمى فتقصتها فبكيته، فغضب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ثم قال: «مه يا حميراء، فان الله تبارك وتعالى بارك في الودود الولود، وأن خديجة رحمها الله ولدت منى طاهراً، وهو عبد الله وهو المطهر وولدت منى القاسم، وفاطمة، ورقية، وأم كلثوم، وزينب، وأنت ممن أعقم الله رحمه فلم تلدى» (۱). الخصال: ج ۱ ص ۹۶، كما في البحار: ج ۱۶ ص ۲. (۲). المستدرک على الصحيحين: ج ۳ ص ۱۸۴ - ۱۸۶ ووردت روايات بمضمون ذيل الحديث في صحيح مسلم: ج ۷ ص ۱۳۳.

(۳). المستدرک على الصحيحين: ج ۳ ص ۱۸۴ - ۱۸۶ ووردت روايات بمضمون ذيل الحديث في صحيح مسلم: ج ۷ ص ۱۳۳. شيئاً» (۱). أجل هذه هى «خديجة بنت خويلد» شرفً وعقلً، وحبً عميقً لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ووفاءً وإخلاصاً، وتضحياً بالغالى والرخيص فى سبيل الإسلام الحنيف. هذه هى «خديجة» أول من آمنت بالله ورسوله، وصدقت محمّداً فيما جاء به عن ربه، من النساء، وآزره، فكان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لا يسمع من المشركين شيئاً يكرهه من ردّ عليه، وتكذيب له الا فرج الله عنه بخديجة التى كانت

تخفف عنه (٢)، وتهون عليه ما يلقي من قومه، بما تمنحه من لطفها، وعطفها، وعنايتها به صلى الله عليه وآله، في غاية الاخلاص والود والتفاني. ولهذا كان رسول الله صلى الله عليه وآله يحبها حباً شديداً ويجلها ويقدرها حق قدرها (٣)، ولم يفتأ يذكرها، ولم يتزوج عليها غيرها حتى رحلت وفاء لها، واحتراماً لشخصها ومشاعرها، وكان يغضب إذا ذكرها احد بسوء، كيف وهي التي آمنت به اذ كفر به الناس، وصدقته اذ كذبها الناس، وواسته في مالها اذ حرمه الناس. ولهذا أيضاً كانت وفاتها مصيبة عظيمة أحزنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ودفعته إلى أن يسمى ذلك العام الذي توفي فيه ناصراً وحامياً، ورفيقاً لآله (زوجته هذه: خديجة بنت خويلد وعمه المؤمن الصامد الصابر ابو طالب عليهما السلام) بعام الحداد، او عام الحزن، (٤) وان يلزم بيته ويقل الخروج (٥). (١).

الخصال: ج ٢ ص ٣٧ و ٣٨، كما في بحار الأنوار: ج ١٦، ص ٣. (٢). اعلام النساء لعمر رضا كحالة: ج ١ ص ٣٢٨. (٣). اعلام النساء: ج ١ ص ٣٣٠. (٤). تاريخ يعقوبي: ج ٢ ص ٣٥، وقد روى عنه صلى الله عليه وآله أنه قال بهذه المناسبة: «اجتمعت على هذه الأمة مصيبتان لا- أدرى بأيهما أنا أشدّ جزعاً» المصدر نفسه، وراجع تاريخ الخميس: ج ١ ص ٣٠١ نقلاً عن سيرة مغلطاي. (٥). السيرة الحلبية: ج ١ ص ٣٤٧، المواهب اللدنية حسب نقل تاريخ الخميس: ج ١ ص ٣٠٢ وفيه إضافة: ونالت قريش منه ما لم تكن تنال. وأن ينزل صلى الله عليه وآله عند دفنها في حفرتها، ويدخلها القبر بيده، في الحجون (١). عن ابن عباس في حديث طويل في زواج فاطمة الزهراء عليها السلام بعلي عليه السلام اجتمعت نساء رسول الله صلى الله عليه وآله، وكان يومئذ في بيت عائشة ليسألته أن يدخل الزهراء على (علي) عليه السلام فاحدقن به وقلن: فديناك بآبائنا وأمهاتنا يا رسول الله قد اجتمعنا لأمر لو أن «خديجة» في الأحياء لقزت بذلك عينها. قالت أم سلمة: فلما ذكرنا «خديجة» بكى رسول الله صلى الله عليه وآله ثم قال: «خديجة و ابن مثل خديجة، صدقتني حين كذبني الناس ووازرتنى على دين الله وأعانتني عليه بمالها، إن الله عز وجل أمرني أن ابشر خديجة بيت في الجنة من قصب (الزمرّد) لا صخب فيه ولا نصب» (٢). لقد كانت خديجة من خيرة نساء قريش شرفاً، واكثرهن مالاً، واحسنهن جمالاً وأقواهن عقلاً وفهماً وكانت تدعى في الجاهلية بالطاهرة لشدة عفائها وصيانتها (٣) ويقال لها: سيده قريش (٤)، وكان لها من المكانة والمنزلة بحيث كان كل قومها وسراة أبناء جلدتها حريصين على الاقتران بها (٥)، وقد خطبها - كما يحدثنا التاريخ - عظماء قريش وبذلوا لها الأموال، وممن خطبها «عقبه بن ابي معيط» و«الصلت بن ابي يهاب» و«ابو جهل» و«ابو سفيان» فرفضتهم جميعاً، واختارت رسول الله - وهي في سن الأربعين وهو صلى الله عليه وآله في الخامسة والعشرين - وهي تمتلك تلکم الثروة الطائلة، وهو صلى الله عليه وآله لا يمتلك من حطام الدنيا إلا- الشيء اليسير اليسير، رغبة في الاقتران به ولما عرفت فيه من كرم الأخلاق، وشرف النفس، والسجيا الكريمة والصفات العالية، وهي ما كانت تبحث عنه في حياتها وتتعشقه واذا بتلك المرأة الغنية الثرية العائشة في (١). السيرة الحلبية: ج ١ ص ٣٤٦. (٢). بحار الأنوار: ج ٤٣ ص ١٣١ نقلاً عن كشف اليقين. (٣). السيرة الحلبية: ج ١ ص ١٣٧. (٤). السيرة الحلبية: ج ١ ص ١٣٧. (٥). السيرة الحلبية: ج ١ ص ١٣٧. أفضل عيش تصبغ في بيت زوجها الرسول صلى الله عليه وآله تلك الزوجة المطيعة الخاضعة، الوفية المخلصة، وتسارع الى قبول دعوته، واعتناق دينه بوعى وبصيرة وارادة منها واختيار، وهي تعلم ما ينطوي عليه ذلك من مخاطر ومتاعب، وتجعل كل ثروتها في خدمة العقيدة والمبدأ، وتشاطر زوجها آلامه، ومتاعبه، وترضى بأن تذوق مرارة الحصار في شعب أبي طالب ثلاث سنوات وفي سنّ الرابعة أو الخامسة والستين. وهي مع ذلك تواجه كل ذلك بصبر وثبات (١)، ودون أن يذكر عنها تبرّم او توجع.

هذا مضافاً إلى أنها كانت تعامل رسول الله صلى الله عليه وآله بأدب تام يليق بمقام الرسالة والنبوة، على العكس من غيرها من بعض نساء النبي اللاتي كنّ ربما يثرن سخطه وغضبه، ويؤذينه في نفسه وأهله. واليك فيما يأتي بعض ما قاله عنها كبار الشخصيات، والمؤرخين ممّا يكشف عن عظيم مكانتها عند المسلمين أيضاً، قال امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام: «كنت أول من أسلم، فمكثنا بذلك ثلاث حجج وما على الأرض خلقٌ يُصلى ويشهد لرسول الله صلى الله عليه وآله بما أتاه غيري، وغير ابنه خويلد رحمها الله وقد فعل» (٢). وقال محمّد بن اسحاق: كانت خديجة أول من آمن بالله ورسوله وصدقت بما جاء من الله، ووازرته على أمره

فخفف الله بذلك عن رسول الله، وكان لا يسمع شيئاً يكرهه من ردّ عليه وتكذيب له فيحزنه ذلك إلا فرج الله ذلك عن رسول الله صلى الله عليه وآله بها اذا رجع إليها تبتُّه، وتخفف عنه، وتهون (١). شرح نهج البلاغة لابن ابى الحديد: ج ١٤ ص ٥٩ قال: خديجة بنت خويلد وهى عند رسول الله صلى الله عليه وآله محاصرة فى الشعب. (٢). بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٢ ومثله فى روايات متعددة فى شرح نهج البلاغة لابن أبى الحديد: ج ٤ ص ١١٩ و١٢٠. ليه امر الناس حتى ماتت رحمها الله (١). وعنه أيضاً: أن «خديجة بنت خويلد» و«ابا طالب» ماتا فى عام واحد، فتتابع على رسول الله عليه وآله هلاك خديجة وابى طالب وكانت خديجة وزيرة صدق على الإسلام، وكان رسول الله يسكن اليها (٢). وقال أبو امامة ابن النقاش: ان سبق خديجة وتأثيرها فى اول الإسلام ومؤازرتها ونصرتها وقيامها لله بمالها ونفسها لم يشركها فيه احدٌ لا عائشة ولا غيرها من أمهات المؤمنين (٣). وقد جاء فى المنتقى: ان رسول الله صلى الله عليه وآله عندما أمر بأن يصدع بالرسالة صعد على الصفا، وأخبر الناس بما أمره الله به فرماه أبو جهل قبحه الله بحجر فشج بين عينيه، وتبعه المشركون بالحجارة فهرب حتى أتى الجبل، فسمع علىّ وخديجة بذلك فراحا يلتمسانه صلى الله عليه وآله وهو جائع عطشان مرهق، ومضت خديجة تبحث عنه فى كل مكان فى الوادى وهى تناديه بحرقة وألم، وتبكي وتنحب، فنظر جبرئيل إلى خديجة تجول فى الوادى فقال: يا رسول الله ألا ترى إلى خديجة فقد أبكت لبكائها ملائكة السماء؟ أدعها اليك فاقراها منى السلام وقل لها: إن الله يقرئك السلام، ويبشّرها أن لها فى الجنة بيتاً من قصب لا نصب فيه ولا صخب فدعاها النبى صلى الله عليه وآله والدماء تسيل من وجهه على الارض وهو يمسخها ويردها، وبقي رسول الله وصلى الله عليه وآله، وعلى وخديجة هناك حتى جَنَّ الليلُ فانصرفوا جميعاً ودخلت به خديجةُ منزلها، فأقعدهته على الموضع الذى فيه الصخرة واطلته بصخرة من فوق رأسه، وقامت فى وجهه تستره ببردتها وأقبل المشركون يرمونه بالحجارة، فاذا جاءت من فوق رأسه صخرة وقته الصخرة، واذا رموه من تحته وقتة الجدران الخيط، واذا رُمى من بين يديه وقتة خديجة رضى الله عنها بنفسها، وجعلت تنادى يا معشر قريش ترمى الحزرة (١). بحار الأنوار: ج ١٦، ص ١٠ - ١٢. (٢). نفس المصدر. (٣). تاريخ الخمس فى أحوال أنف نفيس: ج ١ ص ٢٦٦. فى منزلها؟ فلما سمعوا ذلك انصرفوا عنه، وأصبح رسول الله صلى الله عليه وآله، وغدا إلى المسجد يُصلى (١). ولقد بلغ من خضوعها لرسول الله صلى الله عليه وآله وحبها له أنها بعد أن تم عقدُ زواجها برسول الله صلى الله عليه وآله قالت له صلى الله عليه وآله: «إلى بيتك، فبيتي بيتك، وأنا جاريتك» (٢). وجاء فى السيرة الدحلانية بهامش السيرة الحلبية: ولسبقها إلى الإسلام وحسن المعروف جزاها الله سبحانه فبعث جبرئيل الى النبى صلى الله عليه وآله وهو بغار حراء وقال له: اقرأ عليها السلام من ربها ومنى، وبشرها ببيت فى الجنة من قصب لا صخب فيه ولا نصب، فقالت: هو السلام ومنه السلام وعلى جبرئيل السلام، وعليك يا رسول الله السلام ورحمة الله وبركاته، وهذا من وفور فقهها رضى الله عنها حيث جعلت مكان ردّ السلام على الله الثناء عليه ثم غايرت بين ما يلىق به وما يلىق بغيره، قال ابن هشام والقصب هنا اللؤلؤ المجوف، وابدى السهيلي لنى النصب لطيفة هى انه صلى الله عليه وآله لما دعاها الى الايمان أجابت طوعاً ولم تحوجه لرفع صوت ولا منازعة ولا نصب بل ازالته عنه كل تعب، وآنتسته من كل وحشة، وهونت عليه كل عسير فناسب ان تكون منزلتها التى بشرها بها ربها بالصفة المقابلة لفعالها وصورة حالها رضى الله عنها واقراء السلام من ربها خصوصية لم تكن لسواها، وتميزت أيضاً بأنها لم تسؤه صلى الله عليه وآله وسلم ولم تغاضبه قط، وقد جزاها فلم يتزوج عليها مدة حياتها وبلغت منه ما لم تبلغه امرأة قط من زواجه (٣).

افتخار اهل البيت بخديجة عليها السلام:

وما يدل على سمو مقامها وعلو منزلتها أن اهل البيت عليهم السلام طالما (١). بحار الأنوار: ج ١٨ ص ٢٤٣. (٢). بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٤ نقلاً عن الخرائج والجراح ص ١٨٦ و١٨٧.

(٣). السيرة الحلبية: ج ١ ص ١٦٩ الهامش. افتخروا بأن خديجة منهم، وانهم من خديجة وقد كانوا يعتزون بها، ويشيدون بمكانتها: فقد خطب معاوية بالكوفة حين دخلها والحسن والحسين عليهما السلام جالسان تحت المنبر فذكر علياً عليه السلام فقال منه ثم نال من

الحسن فقام الحسين عليه السلام ليردّ عليه فأخذه الحسن بيده وأجلسه ثم قام فقال: «أيها الذاكرُ عليّاً أنا الحسن وأبى عليّ وأنت معاويةُ وأبوك صخرٌ وأمى فاطمة وأمك هند وجدى رسول الله وجدك عتبةُ بن ربيعة وجدتى خديجةُ وجدتك قتيلةُ فلعن الله أحملاً ذكراً والأمناء حسباً وشرّاً قديماً وحديثاً. فقال طوائفٌ من أهل المسجد: آمين (۱). وقيل: ان «الحسين» عليه السلام ساير «أنس بن مالك» فاتى قبر خديجة فبكى ثم قال: إذهب عني قال «أنس»، فاستخفيتُ عنه فلما طال وقوفه في الصلاة سمعته يقول:

يا ربّ يا ربّ أنت مولاهُ فارحم عبيداً إليك ملجأهُ
يا ذا المعالي عليك مُعتمدى طوبى لمن كنت انت مولاهُ
طوبى لمن كان خادماً أرقاً يشكو إلى ذى الجلال بلواهُ

الى آخر الايات (۲). هكذا كان اهل البيت النبوى - اقتداءً برسول الله صلى الله عليه وآله يحترمون خديجة ويكرمونها لما كان لها من شخصيّة عظيمة ولما اسدته الى الإسلام والى رسول الإسلام من خدمات لا- تنسى على مرّ الدهور. ان بيان ونقل الاحاديث والروايات، وكذا الاقوال التى وردت فى شأن خديجة والحديث عن شخصيتها ومكانتها ومدى إسهامها فى انجاح ونصرة الدعوة المحمديّة خارج عن امكانيه هذه الدراسة، ونطاقها، لذلك نكتفى بهذه الالماعه (۱). شرح نهج البلاغه لابن أبى الحديد المعتزلى: ج ۱۶، ص ۴۶ و ۴۷. (۲). بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۱۹۳ نقلاً- عن عيون المحاسن. العابرة تاركين الكلام باسهاب حولها إلى مجال آخر. ولنعد إلى تبيين الأسباب الظاهرية والباطنية لزواجها من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم.

العلل الظاهرية والحقيقية وراء زواج خديجة بالنبي

إن الانسان المادى الذى ينظر الى كل ما يحيط به من خلال المنظار المادى، ويفسره تفسيراً مادياً قد يتصور (وبالاحرى يظن) أن «خديجة» كانت امرأة تاجرة تُهمها تجارتها، وتنميه ثروتها، ولأنها كانت بحاجة ماسه الى رجل أمين قبل أى شىء، لذلك وجدت ضالتها فى محمّد الصادق الامين صلى الله عليه وآله فتروجت منه، بعد أن عرضت نفسها عليه ومحمّد صلى الله عليه وآله هو الآخر حيث انه كان يعلم بغناها و ثروتها، قبل بهذا العرض رغم ما كان بينه وبينها من فارق فى السن كبير. ولكن التاريخ يثبت أن ثمة أسباباً وعدلاً معنويّة لا ماديّة هى التى دفعت بخديجة للزواج بأمين قريش وفتاها الصادق الطاهر. واليك فى ما يأتى شواهدنا على هذا الامر: ۱- عندما سألت «خديجة» ميسره عما رآه فى رحلته من فتى قريش «محمّد» فخبّرها ميسره بما شاهد ورأى من «محمّد» فى تلك السفره، وبما سمعه من راهب الشام حوله أحسّت «خديجة» فى نفسها بشوق عظيم ورغبة شديدة نحوه كانت نابعه من اعجابها بمعنويّه محمّد صلى الله عليه وآله وكريم خصاله، وعظيم أخلاقه، فقالت من دون إرادتها: «حسبك يا ميسره، لقد زدتنى شوقاً إلى محمّد صلى الله عليه وآله، إذ هب فانت حرّ لوجه الله، وزوجتك وأولادك ولك عندى مائتا درهم وراحتان» ثم خلعت عليه خلعه سنه (۱). ثم إنها ذكرت ما سمعته من «ميسره» لورقه بن نوفل وكان من حكماء (۱). بحار الأنوار: ج ۱۶، ص ۵۲. العرب: فقال ورقة: «لئن كان هذا حقاً يا خديجة إن محمّداً نبيّ هذه الأمه» (۱). (۲) - مرّ النبيّ صلى الله عليه وآله يوماً بمنزل «خديجة بنت خويلد» وهى جالسه فى ملاء من نسائها وجواربها وخدمها وكان عندها حبرٌ من أحبار اليهود، فلما مرّ النبيّ صلى الله عليه وآله نظر إليه ذلك الحبر وقال: يا خديجة مرى من يأتى بهذا الشاب، فأرسلت اليه من أتى به، ودخل منزل «خديجة»، فقال له الحبر: إكشف عن ظهرك فلما كشف له قال الحبر: هذا والله خاتم النبوه فقالت له خديجة: لو رآك عمه وأنت تفتّشه لحتّ عليك منه نازله البلاء وان أعمامه ليحذرون عليه من أحبار اليهود. فقال الحبر: ومن يقدر على «محمّد» هذا بسوء، هذا وحق الكليم رسول الملك العظيم فى آخر الزمان، فطوبى لمن يكون له بعلاً، وتكون له زوجة وأهلاً فقد حازت شرف الدنيا والآخرة. فتعجّبت «خديجة»، وانصرف «محمّد» وقد اشتغل قلب «خديجة» بنت خويلد بحبه فقالت: أيها الحبر بم عرفت محمّداً انه نبيّ؟ قال: وجدت صفاته فى التوراه انه المبعوث آخر الزمان يموت أبوه وأمّه، ويكفله جدّه وعمه، وسوف يتزوج بامرأة من قريش سيده قومها وأميره عشيرتها، وأشار بيده الى خديجة فلما سمعت «خديجة» ما نطق به الحبر تعلق قلبها بالنبيّ صلى الله عليه وآله فلما خرج من عندها قال: إجتهدى ان لا يفوتك «محمّد» فهو الشرف فى الدنيا والآخرة

(۲).۳ - لقد كان ورقة بن نوفل (وهو عم خديجة و كان من كهان قريش وقد قرأ صحف «شيث» عليه السلام و صحف «إبراهيم» عليه السلام و قرأ التوراة و الانجيل و زبور «داود» عليه السلام) يقول دائماً: سُبِّعْتُ رجلٌ من قريش في آخر (۱). السيرة النبوية: ج ۱ ص ۱۹۱، السيرة الحلبية: ج ۱ ص ۱۳۶. (۲). بحار الأنوار: ج ۱۶، ص ۲۰ و ۲۱ نقلاً عن كتاب الأنوار لأبي الحسن البكري. الزمان يتزوج بامرأة من قريش تسود قومها (أو تكون سيده قومها، وأميرة عشيرتها)، ولهذا كان يقول لها: «يا خديجة سوف تتصلين برجل يكون أشرف أهل الأرض و السماء» (۱). هذه قضايا ذكرها بعض المؤرخين، وهي منقولة و مثبتة في طائفة كبيرة من الكتب التاريخية، وهي بمجموعها تدل على العلل الحقيقية و الباطنية لرغبة خديجة في الزواج برسول الله صلى الله عليه وآله، و إن هذه الرغبة كانت ناشئة من اعجاب «خديجة» بأخلاق فتى قريش الأمين، و نبله، و طهارته، و عظيم سجايه و خصاله، و حبها لهذه الأمور، و ليس هناك أى أثر في علل هذا الزواج لامانة «محمد» و كونه أصلح من غيره لهذا السبب للقيام بتجارة «خديجة».

كيف تمت خطبة خديجة؟

من المسلم به أن اقتراح الزواج جاء من جانب «خديجة» نفسها أولاً، حتى أن ابن هشام (۲) نقل في سيرته: ان «خديجة» لما أخبرها ميسرة بما أخبرها به بعثت إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فقالت له: «يا ابن عم إنى قد رغبت فيك لقربتك و سطتك (أى شرفك و مكاتتك) في قومك، و أمانتك و حسن خلقك، و صدق حديثك» ثم اقترحت عليه أن تتزوج به. و يعتقد أكثر المؤرخين أن «نفيسه بنت عليّة» بلغت رسالة «خديجة» إلى النبي صلى الله عليه وآله على النحو التالي: قالت: لرسول الله صلى الله عليه وآله: «يا محمد ما يمنعك أن تتزوج... ولو دُعيت الى الجمال و المال و الشرف و الكفاءة الا تجيب؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: فمن هي؟ فقالت خديجة، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: وكيف لى بذلك، فقالت: عليّ، فذهبت الى خديجة فأخبرتها، فأرسلت خديجة إلى رسول الله صلى (۱). بحار الأنوار: ج ۱۶، ص ۲۱. (۲). السيرة النبوية: ج ۱ ص ۱۸۹ و ۱۹۰. الله عليه وآله بوكيها «عمرو بن اسد» (۱) لتحديد ساعه من اجل مراسم الخطبة في محضر من الاقارب (۲). فشاور النبي صلى الله عليه وآله أعمامه و في مقدمتهم «أبو طالب»، ثم عقدوا مجلساً فخماً حضره كبار و جوه قريش، و رؤساؤها فخطب «أبو طالب»، و بعد ان حمد الله و اثنى عليه و وصف ابن أخيه محمداً بقوله: «ثم إن ابن أخى هذا محمد بن عبد الله لا يوزن به رجل إلا رجح به شرفاً و نبلاً و فضلاً و عقلاً، و إن كان فى المال فإن المال ظل زائل، و أمرٌ حائلٌ و عاريةٌ مُسترجعة، و له فى خديجة رغبةٌ و لها فيه رغبةٌ، و الصِّداق ما سألتهم عاجله و آجله من مالى، و محمداً من قد عرفتم قربته». و حيث أن «أبا طالب» تعرّض فى خطبته لذكر قريش، و بنى هاشم و فضيلتهم، و منزلتهم بين العرب، لذلك تكلم «ورقة بن نوفل بن اسد» الذى كان من أقارب خديجة (۳) و قال فى خطبة له: «لا تنكروا العشيرة فضلكم، و لا يرُدُّ أحدٌ من الناس فخركم و شرفكم و قد رغبتنا فى الإتصال بحبلكم و شرفكم» (۴). ثم أجرى عقد النكاح و مهرها النبي صلى الله عليه وآله أربعمائه دينار و قيل أصدقها عشرين بكرة (۵). (۱). المعروف ان والد خديجة توفي فى حرب الفجار و لهذا قام بالايجاب من قبلها عمها عمرو بن اسد و لهذا لا يصح ما ذكره بعض المؤرخين من أن خويلد (والد خديجة) امتنع من تزويجها لرسول الله صلى الله عليه وآله فى بداية الأمر، ثم رضى بذلك نزولاً عند رغبة خديجة. (۲). تاريخ الخميس: ج ۱ ص ۲۶۴. (۳). المعروف أن ورقة كان عمّاً لخديجة و لكن هذا موضع نقاش لأن «خديجة بنت خويلد بن اسد» و ورقة بن نوفل بن اسد فيكونان اولاد عمومة أى أنه ابن عم خديجة و هى بنت عمه. و لذلك جاء فى بعض المصادر و صفه ب«ابن عمها» (تاريخ الخميس: ج ۱ ص ۲۸۲) و راجع قبله السيرة النبوية لابن هشام: ج ۱، ص ۲۰۳. (۴). بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۱۶، مناقب آل أبي طالب: ج ۱ ص ۳۰، السيرة الحلبية: ج ۱ ص ۱۳۹، تاريخ الخميس: ج ۱ ص ۲۶۴. (۵). السيرة الحلبية: ج ۱ ص ۱۳۹.

عمر خديجة عند زواجها بالنبي

المعروف المشهور أن خديجة عليها السلام تزوجت من رسول الله صلى الله عليه وآله و هى فى سنّ الأربعين و أنها وُلدت قبل عام

الفيل بخمسة عشر عاماً. وذكر البعض أقل من ذلك أيضاً. وذكر أنها تزوجت قبل النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرَجُلَيْنِ أَوْلَهُمَا «عَتِيقُ بْنُ عَائِدَةَ» ثم من بعده أبو هالة التميمي اللّذين توفي كل منهما بعيد زواجه بخديجة (١). (١). ربما يُشكك في أن تكون خديجة عليها السلام قد تزوجت قبل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَحَدٍ وَهِيَ الَّتِي امْتَنَعَتْ عَنْ كُلِّ مَنْ خَطَبَهَا وَرَامَ تَزْوِيجَهَا مِنْ سَادَاتِ قُرَيْشٍ وَاشْرَافِهَا. راجع الاستغاثه: ج ١، ص ٧٠.

من الزواج الى البعثة

تعتبر فترة الشباب من أهم وأخطر الفترات في حياة الإنسان ففي هذه الفترة تبلغ الغريزة الجنسية نضجها وكمالها، وتصبح النفس البشرية لعبة في أيدي الأهواء ويغلب طوفان الشهوة على فضاء العقل، ويغطي الظلام سماء التفكير، وتشتد حاكمية الغرائز المادية، وتتضاءل شعله العقل، وتترائي أمام عيون الشباب بين الحين والآخر، وصباحاً مساءً صروح عظيمة من الآمال الخيالية. ولو ملك الإنسان - في مثل هذه الفترة - شيئاً من الثروة، لتحوّلت حياته إلى مسألة في غاية الخطورة فالغرائز الحيوانية، وصحة المزاج من جهة والامكانيات المادية والمالية من جهة أخرى تتعاضدان وتغرقان المرء في بحر من الشهوات، والنزوات، وتهيئان له عالماً بعيداً عن التفكير في المستقبل. ومن هنا يصف المرّبون العلماء تلك الفترة الحساسة بأنها الحدّ الفاصل بين الشقاء والسعادة، والفترة التي قلما يستطيع شاب أن يرسم لنفسه فيها مساراً معقولاً، ويختار لنفسه طريقاً واضحاً على أمل الحصول على الملكات الفاضلة، والنفسية الرفيعة الطاهرة التي تحفظه عن أي خطر متوقع. (١) حقاً إن كبح جماح (١). والى هذه الحقيقة أشار الإمام جعفر الصادق عليه السلام بقوله: إِنَّ الْفِرَاقَ وَالشَّبَابَ وَالْجَدَّةَ || مَفْسُدَةٌ لِلْمَرْءِ أَى مَفْسُدَةٌ النَّفْسِ، وَزَمَّهَا وَحَفَظَهَا مِنَ الْإِنْتِزَاقِ فِي مَهَاوِي الشَّهَوَاتِ، وَالنِّزَوَاتِ فِي مِثْلِ هَذِهِ الْفِتْرَةِ لَهْوٌ أَمْرٌ جَدَّ عَسِيرٌ، وَلَوْ أَنَّ الْإِنْسَانَ حُرِّمَ مِنْ تَرْبِيَةِ عَائِلِيَّةٍ صَحِيحَةٍ مُسْتَقِيمَةٍ كَانَ عَلَيْهِ أَنْ يَنْتَظِرَ مُصِيراً سَيِّئاً، وَمُسْتَقْبَلاً فِي غَايَةِ الْبُؤْسِ وَالشَّقَاءِ.

فترة الشباب في حياة رسول الله

ليس من شك في ان فتى قريش «محمدًا» صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَتَمَتَّعُ فِي أَيَّامِ شَبَابِهِ بِصِحَّةٍ جَيِّدَةٍ، وَقُوَّةٍ بَدَنِيَّةٍ عَالِيَةٍ، وَكَانَ شَجَاعاً قَوِيًّا، لِأَنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ تَرَبَّى فِي بَيْتِهِ حُرّاً بَعِيدَةً عَنْ ضَوْءِ الْحَيَاةِ، وَفَتَحَ عَيْنِيهِ فِي عَائِلَةٍ اتَّصَفَ بِجَمِيعِ أَفْرَادِهَا وَأَعْضَائِهَا بِالشَّجَاعَةِ وَالْفُرُوسِيَّةِ، هَذَا مِنْ جَانِبٍ، وَمِنْ جَانِبٍ آخَرَ كَانَ يَمْتَلِكُ ثَرَوَةً «خَدِيجَةً» الطائفة فكانت ظروف الترف، والعيش الشهوانى متوفرة له بشكل كامل، ولكن كيف ترى استفاد من هذه الامكانيات المادية؟ هل مدّ موائد العيش واللذة وشارك في مجالس السهر والسمر واللهو واللعب، واطلق العنان لشهوته، وفكر في إشباع غرائزه الجنسية كغيره من شباب ذلك العصر، وتلك البيئة الفاسدة؟ أم أنّه اختار لنفسه منهجاً آخر في حياته، واستفاد من كل تلك الإمكانيات في سبيل تحقيق حياة زاخرة بالمعنوية، الأمر الذي تبدو ملامحه بجلاء لمن تتبع تلك الفترة الحساسة من تاريخه. ان التاريخ ليشهد بأنه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَعِيشُ كَمَا يَعِيشُ أَى رَجُلٍ رَجُلٍ عَاقِلٍ لَبِيبٍ وَفَاضِلٍ رَشِيدٍ، وَأَنَّهُ طَوَى تِلْكَ السَّنَوَاتِ الْحَسَّاسَةَ مِنْ حَيَاتِهِ كَأَحْسَنِ مَا يَكُونُ، بَعِيداً عَنِ الْعِبْثِ وَالتَّرْفِ وَالضِّيَاعِ وَالانْتِزَاقِ إِلَى الشَّهَوَاتِ وَالانْسِيَاقِ وَرَاءَ التَّوْفَاقِ. بل ان التاريخ ليشهد بأنه كان اشد ما يكون نفوراً من اللهو، والعبث، والترف والمجون فقد كانت تلوح على محياه دائماً آثار التفكير والتأمل، وكثيراً ما كان يلجأ الى سفوح الجبال او الكهوف والمغارات للابتعاد عن الجوّ الإجماعى الموبوء في مكة، يلبث هناك أياماً يتأمل فيها في آثار القدرة الإلهية، وفي عظمة الصنع الالهي، الرائع البديع.

احاسيسه ومشاعره الإنسانية في فترة الشباب

ولقد وقعت في احدي أسواق مكة ذات يوم حادثه هيجت مشاعره الانسانية وحركت عواطفه واحاسيسه، فقد رأى مقامراً قد خسر

بعيره وبيته، بل بلغ الأمر به أن استرقه منافسه عشرة أعوام. وقد آلمت هذه القصة المأساوية فتى قريش «محمداً» بشدة، الى درجة أنه لم يُعِدَّ يحتمل البقاء في «مكة» ذلك اليوم فغادرها من فوره وذهب الى الجبال المحيطة بمكة ثم عاد بعد هزيع من الليل. لقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله ينزعج بشدة لهذه المشاهد المحزنة والاضاع المأساوية، وكان يتعجب من ضعف عقول قومه، وانحطاط مداركهم. ولقد كان بيت «خديجة» قبل زواج النبي صلى الله عليه وآله بها ملاذاً للفقراء وكعبة لآمال المساكين والمحرومين، وبعد أن تزوج النبي صلى الله عليه وآله بها لم يطرأ على وضع ذلك البيت أي تغيير من جهة الانفاق والبدل. ففي سنين الجذب والقحط التي كانت تضرب مكة وضواحيها بين الحين والآخر ربما قدمت «حليمة السعدية» مكة لتزور ولدها الرضاعي «محمداً» فكان النبي صلى الله عليه وآله يكرمها ويحترمها، ويفرش رداءه تحت أقدامها، ويصغى لكلامها بعناية ولطف، وفاء لجميلها، وعرفاناً لعواطفها وأمومتها. فقد روى أن «حليمة» قدمت على رسول الله صلى الله عليه وآله مكة بعد تزوجه خديجة، فشكت إليه جذب البلاد وهلاك المواشى فكلم رسول الله صلى الله عليه وآله «خديجة» فأعطتها بعيراً وأربعين شاة، وانصرفت الى أهلها موفورة، مسرورة. وروى أيضاً انه استأذنت «حليمة» عليه ذات مرة فلما دخلت عليه قال: «أُمِّي أُمِّي» وعمد إلى رداءه فبسطه لها فقعدت عليه (١). (١). السيرة الحلبية: ج ١ ص ١٠٣.

اولاد خديجة

لا ريب في أن وجود الأولاد في الحياة العائليّة ممّا يقوّى أواصر الوشيجة الزوجية، ويعمّق جذورها، ويمنح الجوّ العائلي بهاء، ورونقاً، وجمالاً خاصاً. ولقد أنجبت «خديجة» لرسول الله صلى الله عليه وآله ستة من الأولاد اثنين من الذكور، أكبرهما «القاسم» ثم «عبد الله» اللذان كانا يُدعيان ب: «الطاهر» و«الطيب» وأربعة من الإناث. كتب ابن هشام يقول في هذا الصدد: أكبر بناته رُقِيَّة ثم زينب ثم أمّ كلثوم، ثم فاطمة. فأما الذكور من أولاده صلى الله عليه وآله فماتوا قبل البعثة، وأما بناته فكلهن أدركن الإسلام (١). ورغم أن النبي صلى الله عليه وآله قد عُرف بصبره وجلده في الحوادث والنوائب فربما انعكست احزانه القلبية في قطرات دموعه الساخنة المنحدرة على خديه الشريفتين في موت أولاده. ولقد بلغ به الحزن والغم لموت ولده «إبراهيم» من زوجته ماريّة القبطية حدّاً لم يحدث لغيره من أولاده، إلا أنه رغم ذلك الحزن الآخذ من قلبه مأخذاً لم يفتر لسانه عن حمد الله وشكره حتى أن اعرابياً اعترض عليه صلى الله عليه وآله لما وجده يبكي على ولده قائلاً: أولم تكن نهيت عن البكاء اجابه بقوله: «انما هذا رحمة، ومن لا يرحم لا يرحم» (٢).

حدس لا أساس له من الواقع!!

لقد كتب الدكتور هيكل في كتابه: «حياة محمّد» يقول: «لا ريب أن (١). مناقب ابن شهر آشوب: ج ١ ص ١٤٠، قرب الأسناد: ٦ و٧، الخصال: ج ٢ ص ٣٧، بحار الأنوار: ج ٢٢ ص ١٥ - ١٥٢. وقد ذكر البعض للنبي صلى الله عليه وآله أكثر من ولدين، يراجع تاريخ الطبري: ج ٢ ص ٣٥، بحار الأنوار: ج ٢٢ ص ١٦٦. (٢). بحار الأنوار: ج ٢٢ ص ١٥١. خديجة عند موت كل واحد منهما (اي ولدى النبي: القاسم وعبد الله) في الجاهلية توجهت إلى آلهتها الاصنام تسألها ما بالها لم تشملها برحمتها وبرها» (١). إن هذا الكلام لا يستند إلى أي دليل تاريخي، وليس هو بالتالي إلا حدس باطل، وإدعاء فارغ ليس له من منشأ إلا ان أغلبية أهل ذلك العصر كانوا عبدة أوثان، فلا بُدَّ ان خديجة كانت على منوالهم!!

في حين ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يبغض الأصنام والأوثان من بداية شبابه، وقد اتضح موقفه منها أكثر في سفرته الى الشام في أموال خديجة يوم قال لمن استحلّفه باللات والعزى: «اليك عنى، فما تكلمت العرب بكلمة أثقل على من هذه». مع ذلك كيف يمكن القول بأن امرأة لبيبة عاقلة لم يكن شدة حبها وشغفها بزوجها موضع شك، أن تتوجه عند موت ولديها إلى الاصنام التي كانت ابغض الأشياء عند زوجها، وخاصة أن حبها لزوجها «محمّد» وبل إقدامها على الزواج منه انما كان بسبب ما كان يتحلى به من

ایمان ومعنویة، وصفات فاضلة، وملكات اخلاقیة عالیة، فهی قد سمعت عنه بأنه آخر نبی، وأنه خاتم المرسلین، فكیف والحال هذه
يمكن ان یحتمل احد انها - مع هذا الاعتقاد - بثت شكواها وحزنها الى الاوثان والاصنام؟؟

دعی رسول الله: زید بن حارثة

عند الحجر الاسود أعلن رسول الله (صلی الله علیه وآله) عن تبنيه له... ذلك هو زید بن حارثة. وكان «زید» ممن سبأه العرب من
حدود الشام، وباعوه فی أسواق مكة رقیقاً لأحد أقرباء «خدیجة» یدعی «حکیم بن حزام»، ولكن لا یعرف کیف انتقل إلى «خدیجة»
فی ما بعد؟(۱). حياة محمد: ص ۱۲۸. یقول هیکل فی کتابه «حياة محمد» فی هذا الصدد «لقد ترک موت ولدی رسول الله صلی الله
علیه وآله فی نفس النبى أثراً عمیقاً حتى إذا جىء بزید بن حارثة یباع طلب الی «خدیجة» أن تبتاعه ففعلت ثم اعتقه وتبناه» (۱). ولكن
اکثر المؤرخین یقولون: ان «حکیم بن حزام» قد اشتراه لعمته «خدیجة بنت خویلد»، وقد أحبه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
لذکائه وطهره، فوهبته «خدیجة» له عند زواجه صلی الله علیه وآله منها. ففتش عنه والدّه «حارثة» حتى عرف بمكانه فی مكة، فقدمها،
ودخل علی النبى صلی الله علیه وآله، فطلب منه صلی الله علیه وآله أن یأذن لزید لیرحل معه إلى موطنه، فدعاه رسول الله صلی الله
علیه وآله وخیره بین المقام معه صلی الله علیه وآله والرحیل الی موطنه مع أبیه، فاختر المقام مع رسول الله صلی الله علیه وآله لما
وجد من خلقه، وحنانه، ولطفه العظیم فلما رأى رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ذلك اخرجہ الی الحجر وأعتقه ثم تبناه علی
مرأى من الناس ومسمع قائلًا: «یا من حضر اشهدوا أن زیداً ابنى» (۲). (۱). حياة محمد: ص ۱۲۸. (۲). الاصابة: ج ۱ ص ۵۴۵ و ۵۴۶،
أسد الغابة: ج ۲ ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

الكوثر فی أحوال فاطمة بنت النبى الأطهر (جلد ۱)؛ سید محمد باقر موسوی

تكوين فاطمة و انعقاد نطقها من ثمار الجنة

۲۷۲ / ۱- قيل: بینا النبى صلی الله علیه وآله وسلم جالس بالأبطح و معه عمّار بن یاسر والمنذر بن الضحاح و أبوبکر و عمر و علی
بن أبی طالب علیه السلام و العباس بن عبدالمطلب و حمزة بن عبدالمطلب، إذ هبط علیه جبرئیل علیه السلام فی صورته العظمی قد نشر
أجنحته حتى أخذت من المشرق إلى المغرب فناده: یا محمد! العلی الأعلى یقرء علیک السلام، و هو یأمرک أن تعتزل عن خدیجة
أربعین صباحاً. فشق ذلك علی النبى صلی الله علیه وآله وسلم، و كان لها محباً و بها و امقاً. قال: فأقام النبى صلی الله علیه وآله وسلم
أربعین يوماً یصوم النهار، و یقوم اللیل حتى إذا كان فی آخر أيامه تلك بعث إلى خدیجة بعمّار بن یاسر، و قال: قل لها: یا خدیجة! لا
تظنی أن انقطاعی عنک، و لاقلی، ولكن ربی عزّ و جلّ أمرنی بذلك لتنفذ أمره، فلا تظنی یا خدیجة! إلا خيراً، فإنّ الله عزّ و جلّ
لیباهی بک کرام ملائکته کلّ یوم مراراً، فإذا جنّک اللیل فأجیفی الباب وخذی مضجعک من فراشک، فإتی فی منزل فاطمة بنت
أسد. فجعلت خدیجة علیها السلام تحزن فی کلّ یوم مراراً لفقد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم. فلما كان فی کمال الأربعین هبط
جبرئیل علیه السلام فقال: یا محمد! العلی الأعلى یقرئک السلام و هو یأمرک أن تتأهب لتحتيته و تحفته. قال النبى صلی الله علیه وآله و
سلم: یا جبرئیل! و ما تحفة ربّ العالمین، و ما تحتيته؟

قال: لاعلم لی. قال: بینا النبى صلی الله علیه وآله وسلم كذلك، إذ هبط میکائیل و معه طبق مغطی بمنديل سندس - أو قال: إستبرق -
فوضعه بین یدى النبى صلی الله علیه وآله وسلم، و أقبل جبرئیل علیه السلام و قال یا محمد! یأمرک ربّک أن تجعل اللیلة إفتارک
علی هذا الطعام. فقال علی بن أبی طالب علیه السلام: كان النبى صلی الله علیه وآله وسلم إذا أراد أن یفطر أمرنی أن أفتح الباب لمن
یرد إلى الإفطار، فلما كان فی تلك اللیلة أقعدنی النبى صلی الله علیه وآله وسلم علی باب المنزل، و قال: یا بن أبی طالب! إنّه طعام

محرم إلاً علی. قال علی علیه السلام: فجلست على الباب و خلا النبي صلى الله عليه و آله و سلم بالطعام، و كشف الطبق فإذا عذق من رطب و عنقود من عنب، فأكل النبي صلى الله عليه و آله و سلم منه شبعاً و شرب من الماء ريثاً، و مديده للغسل، فأفاض الماء عليه جبرئيل، و غسل يده ميكائيل، و تمندل له إسرافيل، و ارتفع فاضل الطعام مع الإناء إلى السماء. ثم قام النبي صلى الله عليه و آله و سلم ليصلي، فأقبل عليه جبرئيل و قال: الصلاة محرمة عليك في وقتك حتى تأتي إلى منزل خديجة عليها السلام فتواقعها، فإن الله عز و جل آلى على نفسه أن يخلق من صلبك في هذه الليلة ذرية طيبة. فوثب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إلى منزل خديجة. قالت خديجة رضوان الله عليها: و كنت قد ألفت الوحدة، فكان إذا جئتني الليل غطيت رأسي و أسجفت ستري، و غلقت بابي، و صليت وردى، و أطفأت مصباحي، و آويت إلى فراشي، فلما كان في تلك الليلة لم أكن بالنائمة و لا بالمنتبهة، إذ جاء النبي صلى الله عليه و آله و سلم ففرع الباب فناديت: من هذا الذي يفرع حلقة لا يفرعها إلا محمد صلى الله عليه و آله و سلم. قالت خديجة عليها السلام: فنادى النبي صلى الله عليه و آله و سلم بعذوبة كلامه و حلاوة منطقه: افتحي يا خديجة! فإني محمد. قالت خديجة عليها السلام: فقلت فرحة مستبشرة بالنبي صلى الله عليه و آله و سلم و فتحت الباب و دخل النبي المنزل، و كان صلى الله عليه و آله و سلم إذا دخل المنزل دعا بالإناء فتطهر للصلاة، ثم يقوم فيصلي ركعتين يوجز فيهما، ثم يأوى إلى فراشه، فلما كان في تلك الليلة لم يدع بالإناء و لم يتأهب بالصلاة غير أنه أخذ بعضدى و أقعدني على فراشه و داعبني و مازحني و كان بيني و بينه ما يكون بين المرأة و بعلها، فلا و ألدني سمك السماء و أنبع الماء؛ ما تباعد عني النبي صلى الله عليه و آله و سلم حتى حسست بثقل فاطمة عليها السلام في بطني.

(۱). و رواه في «عوامل العلوم» نقلاً عن «در النظيم» (مثله). (۲). ۲ / ۲۷۳ - سلمان الفارسي رضي الله عنه قال: دخلت على فاطمة سلام الله عليها و الحسن و الحسين عليهما السلام يلعبان بين يديها، ففرحت بهما فرحاً شديداً، فلم ألبث حتى دخل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، فقلت: يا رسول الله! أخبرني بفضيلة هؤلاء لآزاد لهم حباً. فقال: يا سلمان! ليلة أسرى بي إلى السماء أدارني جبرئيل في سماواته و جنانه... إلى أن قال: فقالوا: يا محمد! ربنا السلام يقرىء عليك السلام و قد أتحنك بهذه التفاحة. قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: فأخذت تلك التفاحة فوضعتها تحت جناح جبرئيل، فلما هبط بي إلى الأرض أكلت تلك التفاحة، فجمع الله ماءها في ظهري، فغشيت خديجة بنت خويلد، فحملت بفاطمة عليها السلام من ماء التفاحة. فأوحى الله عز و جل إلي: أن قد ولد لك حوراء إنسية، فزوج النور من النور: فاطمة من علي، فإني قد زوجتها في السماء، و جعلت خمس الأرض مهرها، و ستخرج فيما بينهما ذرية طيبة، و هما سراجا الجنة الحسن و الحسين، و يخرج من صلب الحسين عليه السلام أنثى يقتلون و يخذلون، فالويل لقاتلهم و خال لهم.... (۳). ۳ / ۲۷۴ - السيوطي في «الدر المثور» في ذيل تفسير قوله تعالى: (سُبْحَانَ) (۱). البحار: ۱۶ / ۷۸ - ۸۰. (۲). العوالم: ۱۱ / ۲۴. (۳). فاطمة الزهراء عليها السلام بهجه قلب المصطفى: ۱۳۵ و ۱۳۶، و قد تقدم تمامه.

الذي أسرى بعدي لئلا من المسجد الحرام (۱). قال: و أخرج الطبراني، عن عائشة قالت: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: لما أسرى بي إلى السماء أدخلت الجنة فوقفت على شجرة من أشجار الجنة لم أر في الجنة أحسن منها، و لا أبيض ورقاً، و لا أطيب ثمرة، فتناولت ثمرة من ثمرتها، فأكلتها فصارت نطفة في صلبي. فلما هبطت إلى الأرض وقعت خديجة، فحملت بفاطمة عليها السلام، فإذا أنا اشتقت إلى ريح الجنة شممت ريح فاطمة عليها السلام. (۲). و روى في «مستدرک الصحیحین» بسنده عن سعد بن مالك قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: أتاني جبرئيل بسفرجله من الجنة، فأكلتها ليلة أسرى بي (مثله). (۳). ۴ / ۲۷۵ - قال مؤلف «ذخائر العقبى»: عن ابن عباس قال: كان النبي صلى الله عليه و آله و سلم يكتر القبل لفاطمة عليها السلام، فقالت له عائشة: إنك تكثر تقبيل فاطمة عليها السلام. فقال: إن جبرئيل ليلة أسرى بي أدخلني الجنة، فأطعمني من جميع ثمارها، فصار ماء في صلبي، فحملت خديجة بفاطمة عليها السلام، فإذا اشتقت لتلك الثمار قبلت فاطمة عليها السلام، فأصبت من رائحتها جميع تلك الثمار التي أكلتها. قال: أخرجه أبو الفضل بن خيرون. (۴). ۵ / ۲۷۶ - روى الملمأ في سيرته: إن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال: أتاني جبرئيل بتفاحة من الجنة، فأكلتها و وقعت خديجة عليها السلام، فحملت بفاطمة عليها السلام. (۱). الاسراء: ۱. (۲). فضائل الخمسة: ۳ / ۱۲۲ و ۱۲۳. (۳). مستدرک

الصحيحين: ۱۵۶/۳. (۴). ذخائر العقبي: ۳۶، فضائل الخمسه: ۱۲۳/۳. فقالت: إني حملت حملاً خفيفاً، فإذا خرجت حدّثني الذي في بطني، الحديث. (۱). ۲۷۷/۶- عائشة قالت: قلت: يا رسول الله! مالك إذا جاءت فاطمة عليها السلام قبلتها حتى تجعل لسانك في فيها كله، كأنك تريد أن تلعقها عسلاً؟ قال: نعم يا عائشة!... ادخلني جبرئيل الجنّة، فناولني منها تفاحة... وهي حوراء إنسيّة كلما اشتقت إلى الجنّة قبلتها. (۲). أقول: وذكره المحبّ الطبري أيضاً في ذخائره وقال: أخرجه أبو سعد في «شرف النبوة». (۳). ۲۷۸/۷- ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ابنتي فاطمة حوراء آدميّة لم تحض ولم تطمّث، وإنّما سمّاها فاطمة، لأنّ الله فطمها وحبّيها عن النار. أقول: وذكره ابن حجر أيضاً في صواعقه وقال: أخرجه النسائي. (۴). ۲۷۹/۸- ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن أبي عبيدة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يكثر تقبيل فاطمة عليها السلام، فأنكرت ذلك عائشة. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا عائشة! إنّي لَمّا أُسرى بي إلى السماء دخلت الجنّة، فأدناني جبرئيل من شجرة طوبى، وناولني من ثمارها، فأكلته فحوّل الله ذلك ماء في ظهري. فلمّا هبطت إلى الأرض واقعت خديجة، فحملت بفاطمة عليها السلام، فما قبلتها قطّ إلّا وجدت رائحة شجرة طوبى منها. (۵). (۱). ذخائر العقبي: ۴۴، فضائل الخمسه: ۱۲۴/۳. (۲). تاريخ بغداد: ۸۷/۵. (۳). فضائل الخمسه: ۱۲۴/۳. (۴). فضائل الخمسه: ۱۲۴/۳، عن تاريخ بغداد: ۲۳۱/۱۲، والصواعق المحرقة: ۹۶. (۵). البحار: ۴۳/۶. ۲۸۰/۹- القطان، عن السكّري، عن الجوهري، عن ابن عمّارة، عن أبيه، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام، عن جابر بن عبد الله قال: قيل: يا رسول الله! إنك تلثم فاطمة عليها السلام وتلمسها وتدنيتها منك وتفعل بها ما لا تفعله بأحد من بناتك. فقال: إنّ جبرئيل عليه السلام أتاني بتفاحة من تفاح الجنّة، فأكلتها فتحوّل ماء في صلبى، ثم واقعت خديجة، فحملت بفاطمة عليها السلام، فأنا أشمّ منها رائحة الجنّة. (۱). ۲۸۱/۱۰- القطان، عن السكّري، عن الجوهري، عن عمر بن عمران، عن عبيد الله بن موسى العبسي، عن جبله المكي، عن طاووس اليماني، عن ابن عباس قال: دخلت عائشة على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو يقبّل فاطمة عليها السلام فقالت له: أتحبّها يا رسول الله؟! قال: أمّا والله! لو علمت حبّي لها لأزددت لها حبّاً، إنّه لَمّا عرج بي إلى السماء الرابعة أذن جبرئيل وأقام ميكائيل... إلى أن قال: ثمّ تقدّمت أمامي فإذا أنا برطب ألين من الزبد، وأطيب رائحة من المسك، وأحلى من العسل، فأخذت رطبة فأكلتها، فتحوّل الرطبة نطفة في صلبى. فلمّا أن هبطت إلى الأرض واقعت خديجة، فحملت بفاطمة عليها السلام، ففاطمة عليها السلام حوراء إنسيّة، فإذا اشتقت إلى الجنّة شممت رائحة فاطمة عليها السلام. (۲). ۲۸۲/۱۱- حارثة بن قدامة قال: حدّثني سلمان قال: حدّثني عمّار وقال: أخبرك عجباً. قلت: حدّثني يا عمّار! قال: نعم؛ شهدت عليّ بن أبي طالب عليه السلام وقد ولج على فاطمة عليها السلام، فلمّا (۱). البحار: ۴۳/۵. (۲). البحار: ۴۳/۵ و ۶، وقد تقدم تمام الخبر. أبصرت به ناديت: أدن لأحدّثك بما كان وبما هو كائن وبما لم يكن إلى يوم القيامة حين تقوم الساعة. قال عمّار: فرأيت أمير المؤمنين عليه السلام يرجع القهقري، فرجعت برجوعه، إذ دخل على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال له: أدن يا أبا الحسن! فدنا، فلمّا اطمأنّ به المجلس، قال له: تحدّثني أم أحدّثك؟ قال: الحديث منك أحسن يا رسول الله! فقال: كأنّي بك وقد دخلت على فاطمة عليها السلام وقالت لك كيت وكيت، فرجعت. فقال عليّ عليه السلام: نور فاطمة عليها السلام من نورنا؟ فقال صلى الله عليه وآله وسلم: أو لا تعلم؟ فسجد عليّ عليها السلام شكراً لله تعالى. قال عمّار: فخرج أمير المؤمنين عليه السلام وخرجت بخروجه، فولج على فاطمة عليها السلام وولجت معه، فقالت: كأنك رجعت إلى أبي صلى الله عليه وآله وسلم فأخبرته بما قلته لك؟

قال: كان كذلك يا فاطمة! فقالت: اعلم يا أبا الحسن! إنّ الله تعالى خلق نوري وكان يسبح الله جلّ جلاله، ثمّ أودعه شجرة من شجر الجنّة، فأضائت فلمّا دخل أبي الجنّة أوحى الله تعالى إليه إلهاماً أن اقتطف الثمرة من تلك الشجرة وأدرها في لهواتك، ففعل. فأودعني الله سبحانه صلب أبي صلى الله عليه وآله وسلم، ثمّ أودعني خديجة بنت خويلد، فوضعتني وأنا من ذلك النور، أعلم ما كان وما يكون وما لم يكن. يا أبا الحسن! المؤمن ينظر بنور الله تعالى. (۱). (۱). البحار: ۴۳/۸، عن عيون المعجزات. ۲۸۳/۱۲- الهمداني، عن عليّ، عن أبيه، عن الهروي، عن الرضا عليه السلام قال: قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: لَمّا عرج بي إلى السماء

أخذ بيدي جبرئيل عليه السلام فأدخلني الجنة، فناولني من رطبها فأكلته، فتحوّل ذلك نطفةً في صلبى، فلما هبطت إلى الأرض واقعت خديجةً فحملت بفاطمة عليها السلام، ففاطمة عليها السلام حوراء إنسيّة، فكُلما اشتقت إلى رائحة الجنة شممت رائحته ابنتى فاطمة عليها السلام. (١). أقول: يدلّ على هذا المعنى روايات كثيرة خاصّة روايات عنوان: «إنّ فاطمة عليها السلام حوراء إنسيّة»، وغيره من العناوين، و الروايات التي تدلّ على أنّ ثمار الجنة صارت نطفتها عليها السلام فى صلب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، وأنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى سيره إلى السماء والجنة أكل من ثمار الجنة، أو أتى بها جبرئيل إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم، وأنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حملت خديجة بفاطمة سلام الله عليهما كثيرة، و متّفق عليها عند الفريقين: الشيعة و أهل السنة، و علماؤهم أخرجوا رواياتهم فى كتبهم المعتمدة عندهم، و نقلت بعضها هنا. فإذا تحصل النتيجة القطعية من هذه الروايات؛ أنّ مولد فاطمة عليها السلام كانت بعد مبعث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، إذ أنّ النبي صلى الله عليه وآله وسلم قبل البعثة لم يسرى إلى السماء و لم يدخل الجنة، و لم ينزل عليه الملائكة، و لم يرتبط مع الملائكة ظاهراً بالاتفاق.

فالقول بأنّ مولد فاطمة عليها السلام كانت قبل المبعث باطلٌ و مردودٌ قطعاً. والحمد لله على ما هادنا لهذا... (١). البحار: ٤/٤٣، و قد تقدم.

تكلّمها فى بطن أمّها و كيفيّة ولادتها

٢٨٤ / ١ - أحمد بن محمّد الخليلي، عن محمّد بن أبي بكر الفقيه، عن أحمد بن محمّد بن النوفلي، عن إسحاق بن يزيد، عن حماد بن عيسى، عن زرعة بن محمّد، عن المفصل بن عمر قال: قلت لأبى عبد الله الصادق عليه السلام: كيف كان ولادة فاطمة عليها السلام؟ فقال: نعم؛ إنّ خديجة عليها السلام لما تزوج بها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هجرتها نسوة مكّة، فكنّ لا يدخلن عليها، و لا يسلمن عليها، و لا يتركن إمراة تدخل عليها، فاستوحشت خديجة لذلك، و كان جزعها و غمّها حذراً عليه صلى الله عليه وآله وسلم، فلما حملت بفاطمة عليها السلام كانت فاطمة عليها السلام تتحدّثها من بطنها و تصبّرها، و كانت تكتم ذلك من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فدخل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فدخل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فدخل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فدخل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فقال لها: يا خديجة! من تحدّثين. قالت: الجنين الذى فى بطنى يحدّثنى و يؤنسنى. قال: يا خديجة! هذا جبرئيل يخبرنى (بيشّرنى) أنّها أنثى، و أنّها النسلة الطاهرة الميمونة، و إنّ الله تبارك و تعالى سيجعل نسلى منها، و سيجعل من نسلها أئمّة، و يجعلهم خلفاء فى أرضه بعد انقضاء وحيه. فلم تزل خديجة عليها السلام على ذلك إلى أن حضرت ولادتها، فوجهت إلى نساء قريش و بنى هاشم أن تعالين لتلين منّى ماتلى النساء من النساء. فأرسلن إليها: أنت عصيتنا و لم تقبلى قولنا، و تزوجت محمّداً يتيم أبى طالب فقيراً لا مال له، فلسنا نجىء و لانلى من أمرك شيئاً. فاغتمت خديجة عليها السلام لذلك، فبينما هى كذلك إذ دخل عليها أربع نسوة سمر طوال كأنهن من نساء بنى هاشم، ففزعت منهنّ لما رأتهنّ. قالت إحداهنّ: لا تحزنى يا خديجة! فإنّا رسل ربك إليك، و نحن أخواتك: أنا سارة، و هذه آسية بنت مزاحم، و هى رفيقتك فى الجنة، و هذه مريم بنت عمران، و هذه كلثم أخت موسى بن عمران، بعثنا الله إليك لنلى منك ماتلى النساء من النساء. فجلست واحدة عن يمينها، و أخرى عن يسارها، و الثالثة بين يديها، و الرابعة من خلفها، فوضعت فاطمة عليها السلام طاهرة مطهّرة، فلما سقطت إلى الأرض أشرق منها النور حتّى دخل بيوتات مكّة، و لم يبق فى شرق الأرض و لا غربها موضع إلّا أشرق فيه ذلك النور. و دخل عشر من الحورالعين، كلّ واحدة منهنّ معها طست من الجنة و إبريق من الجنة، و فى الإبريق ماء من الكوثر، فتناولتها المرأة التى كانت بين يديها، فغسّلتها بماء الكوثر، و أخرجت خرقتين بيضاوين أشدّ بياضاً من اللبن، و أطيب ريحاً من المسك و العنبر، فلقتها بواحدة و وقعتها بالثانية، ثم استنطقتها، فنطقت فاطمة عليها السلام بالشهادتين و قالت: أشهد أن لا إله إلّا الله، و أنّ أبى رسول الله سيّد الأنبياء، و أنّ بعلى سيّد الأوصياء و ولدى سادة الأسباط. ثم سلّمت عليهنّ، و سمّت كلّ واحدة منهنّ بإسمها، و أقبلن يضحكن إليها و تباشرت الحورالعين. و بشر أهل السماء بعضهم بعضاً بولادة فاطمة عليها السلام، و حدث فى السماء

نور زاهر لم تره الملائكة قبل ذلك. و قالت النسوة: خذيها يا خديجة! طاهرة مطهرة زكية ميمونة، بورك فيها و في نسلها. فتناولتها فرحة مستبشرة و ألقمتها ثديها، فدرّ عليها، فكانت فاطمة عليها السلام تنمي في اليوم كما ينمي الصبي في الشهر، و تنمي في الشهر كما ينمي الصبي في السنة. (۱). مصباح الأنوار: عن أبي المفضل الشيباني، عن موسى بن محمد الأشعري ابن بنت سعد بن عبد الله، عن الحسن بن محمد بن إسماعيل المعروف بابن أبي الشوارب، عن عبيد الله بن علي بن أشيم، عن يعقوب بن يزيد، عن حماد (مثله). و ذكر في «الدرّ النظيم» مثله. (۲). أمالي الصدوق: الحسين بن علي بن أحمد، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن أبي بكر، عن أحمد بن محمد النوفلي، عن إسحاق بن يزيد، عن حماد بن عيسى، عن زرعة بن محمد، عن المفضل بن عمر قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: كيف كان ولادة فاطمة عليها السلام؟ الحديث، (مثله). (۳). أقول: رواه في موضع آخر من «البحار» عن «المناقب» مرسلًا، و في آخره: صلى الله عليها و على أبيها و بعلها و بنيتها. (۴). ۲/ ۲۸۵ - بعض الرواة الكرام: إن خديجة الكبرى رضی الله عنه تمت يوماً من الأيام على سيد الأنام صلى الله عليه و آله و سلم أن تنظر إلى بعض فاكهه دارالسلام. فأتى جبرئيل إلى المفضل على الكونين من الجنة بتفاحتين و قال: يا محمد! يقول لك من جعل لكل شيء قدرًا: كل واحدة و أطعم الأخرى لخديجة الكبرى فاعشها، فإني خالق منكما فاطمة الزهراء. ففعل المختار ما أشار به الأمين و أمر، فلما سأله الكفار أن يريهم انشقاق (۱). البحار: ۲/ ۴۳ - ۳، عن أمالي الطوسي. (۲). البحار: ۳/ ۴۳ و ۴. (۳). أمالي الصدوق: ۳۵۴، عنه البحار: ۶/ ۲۴۷ ح ۷۹. (۴). البحار: ۱۶/ ۸۰ و ۸۱. القمر و قد بان لخديجة عليها السلام حملها بفاطمة عليها السلام و ظهر، قالت خديجة عليها السلام و اخيبة من كذب محمدًا صلى الله عليه و آله و سلم و هو خير رسول و نبيّ! فنادت فاطمة عليها السلام من بطنها: يا أمّيا! لا- تحزني و لا- ترهبي، فإن الله مع أبي، الخبر. (۱). ۳/ ۲۸۶ - ذكر الشيخ عز الدين عبد السلام الشافعي في رسالته في مدح الخلفاء الراشدين: أنه لما حملت خديجة بفاطمة عليها السلام كانت تكلمها ما في بطنها، و كانت تكتمها عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم، فدخل عليها يوماً و وجدها تتكلم و ليس معها غيرها، فسألها عمّن كانت تخاطبه. فقالت: مع ما في بطني، فإنه يتكلم معي. فقال النبي صلى الله عليه و آله و سلم: أبشري يا خديجة! هذه بنت جعلها الله أمّ أحد عشر من خلفائي، يخرجون بعدى و بعد أبيهم صلوات الله عليهم أجمعين. فلما سأله الكفار أن يريهم انشقاق القمر و قد بان لخديجة عليها السلام حملها بفاطمة عليها السلام و ظهر، قالت خديجة: و اخيبة من كذب محمدًا صلى الله عليه و آله و سلم، و هو خير رسول و نبيّ! فنادت فاطمة عليها السلام من بطنها: يا أمّيا! لا- تحزني و لا- ترهبي، فإن الله مع أبي، فلما أمد حملها و انقضى وضعت فاطمة عليها السلام فأشرق بنور وجهها الفضاء. (۲). ۴/ ۲۸۷ - عن خديجة رضی الله عنها قالت: لما حملت بفاطمة عليها السلام حملت حملًا خفيفًا حدثني الذي في بطني، فلما قربت ولادتها دخل عليّ أربع نسوة عليهنّ من الجمال و النور ما لا يوصف. فقالت إحداهنّ: أنا أمّك حواء، و قالت الأخرى: أنا آسية بنت مزاحم، (۱). فاطمة الزهراء عليها السلام بهجه قلب المصطفى: ۴۵. (۲). فاطمة الزهراء بهجه قلب المصطفى: ۴۵. (۲). فاطمة الزهراء بهجه قلب المصطفى: ۱۲۹ و ۱۳۰، و روى في العوالم: ۱۱/ ۴۶ (مثله). و قالت الأخرى: أنا كلثم أخت موسى، و قالت الأخرى: أنا مريم بنت عمران أمّ عيسى، جئنا لتلى من أمرك ما تلى النساء. فولدت فاطمة عليها السلام فوقعت الأرض ساجدة رافعة إصبعها. (۱). ۵/ ۲۸۸ - روى المملا في سيرته: إن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال: أتاني جبرئيل بتفاحة من الجنة فأكلتها و وقعت خديجة عليها السلام، فحملت بفاطمة عليها السلام، فقالت: إنني حملت حملًا خفيفًا، فإذا خرجت حدثني الذي في بطني. فلما أرادت أن تضع بعثت إلى نساء قريش لتأتينها فيلين منها ما تلى النساء ممّن تلد. فلم يفعلن و قلن: لا تأتيك و قد صرت زوجة محمد. فبينما هي كذلك، إذ دخل عليها أربع نسوة عليهنّ من الجمال و النور ما لا- يوصف، فقالت لها إحداهنّ: أنا أمّيك حواء، و قالت الأخرى: أنا آسية بنت مزاحم، و قالت الأخرى: أنا كلثم أخت موسى، و قالت الأخرى: أنا مريم بنت عمران أمّ عيسى، جئنا لتلى من أمرك ما تلى النساء. قالت: فولدت فاطمة سلام الله عليها، فوقعت حين وقعت على الأرض ساجدة رافعة إصبعها. (۲). أقول: أورده بعينه في «العوالم» عن ذخائر العقبي. (۳). ۳/ ۲۸۹ - ابن عباس - في حديث - قال: و كانت خديجة عليها السلام إذا ولدت ولدًا دفعته لمن يرضعه، فلما ولدت فاطمة عليها السلام لم يرضعها أحد غيرها. (۴). (۱). فاطمة الزهراء عليها السلام بهجه قلب المصطفى: ۱۲۹. (۲). فضائل الخمسة: ۳/ ۱۲۵، عن ذخائر العقبي:

۴۴. (۳). العوالم: ۱۱ / ۴۵. (۴). العوالم: ۱۱ / ۴۶، عن التاريخ الكبير.

تاريخ ولادة فاطمة

۲۹۰ / ۱- ولدت عليها السلام بعد النبوة بخمس سنين، و بعد الإسراء بثلاث سنين، و أقامت مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بمكة ثمان سنين، ثم هاجرت مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى المدينة، فزوجها من علي صلوات الله عليه بعد مقدمهم المدينة بسنة. و قبض النبي صلى الله عليه وآله وسلم و لفاطمة عليها السلام يومئذ ثمانى عشرة سنة، و عاشت بعد أبيها اثنتين و سبعين يوماً. (۱). ۲۹۱ / ۲- ولدت فاطمة عليها السلام بعد مبعث النبي صلى الله عليه وآله وسلم بخمس سنين، و توفيت و لها ثمانى عشرة سنة و خمسة و سبعون يوماً، بقيت بعد أبيها خمسة و سبعين يوماً. (۲). ۲۹۲ / ۳- قال الشيخ المفيد فى كتاب «حدائق الرياض»: يوم العشرين من جمادى الآخرة كان مولد السيدة الزهراء عليها السلام سنة اثنتين من المبعث. (۳). ۲۹۳ / ۴- عبدالله بن جعفر و سعد بن عبدالله جميعاً، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علي بن مهزيار، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن حبيب السجستاني قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: ولدت فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله وسلم بعد مبعث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بخمس سنين، (۱). البحار: ۷ / ۴۳، عن روضة الواعظين. (۲). البحار: ۷ / ۴۳، عن الكافي. (۳). البحار: ۸ / ۴۳، عن اقبال الاعمال. و توفيت و لها ثمانى عشرة سنة و خمسة و سبعون يوماً. (۱). ۲۹۴ / ۵- فى اليوم العشرين من جمادى الآخرة (يوم الجمعة) سنة اثنتين من المبعث كان مولد فاطمة عليها السلام فى بعض الروايات. و فى رواية أخرى: سنة خمس من المبعث. و العامة تروى أن مولدها عليها السلام قبل المبعث بخمس سنين!! (۲). أقول: يأتى روايات العامة بعد. ۲۹۵ / ۶- أبوالمفضل الشيباني، عن محمد بن همام، عن أحمد بن محمد البرقي، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عبد الرحمان بن أبي نجران، عن ابن سنان، عن ابن مسكان، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ولدت فاطمة عليها السلام فى جمادى الآخرة اليوم العشرين منها سنة خمس و أربعين من مولد النبي صلى الله عليه وآله وسلم، فأقامت بمكة ثمان سنين، و بالمدينة عشر سنين، و بعد وفات أبيها خمسا و سبعين يوماً. و قبضت فى جمادى الآخرة يوم الثلاثاء لثلاث خلون منه سنة إحدى عشرة من الهجرة. (۳). ۲۹۶ / ۷- فى الدر: إن فاطمة عليها السلام ولدت بعد ما أظهر الله نبوة أبيها صلى الله عليه وآله وسلم بخمس سنين، و قريش تبنى البيت. و روى: إنها ولدت عليها السلام فى جمادى الآخرة يوم العشرين منه سنة خمس و أربعين من مولد النبي صلى الله عليه وآله وسلم و آله و سلم. ۲۹۷ / ۸- فى «المناقب»: روى: إن فاطمة عليها السلام ولدت بمكة بعد المبعث (۱). البحار: ۹ / ۴۳، عن الكافي. (۲). البحار: ۹ / ۴۳، عن المصباح. (۳). البحار: ۹ / ۴۳، عن دلائل الامامة. بخمس سنين، و بعد الإسراء بثلاث سنين فى العشرين من جمادى الآخرة. و ولدت الحسن عليه السلام و لها اثنتا عشرة سنة. و قيل: احدى عشرة سنة. بعد الهجرة، و كان بين ولادتها الحسن عليه السلام و بين حملها بالحسين عليه السلام خمسون يوماً. (۱). ۲۹۸ / ۹- محمد بن يحيى عن أحمد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي حمزة، عن سعيد بن المسيب، عن علي بن الحسين عليهما السلام... و لم يولد لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من خديجة عليها السلام على فطرة الإسلام إلا فاطمة عليها السلام. (۲). ۲۹۹ / ۱۰- حدثت الرواة، عن أبي جعفر محمد بن علي عليهما السلام: أن فاطمة عليها السلام ولدت بعد ما أظهر الله نبوة نبيه صلى الله عليه وآله وسلم، و أنزل عليه الوحي بخمس سنين. فزوجها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام بعد مقدمه المدينة نحواً من سنة، و بنى بها بعد سنة، و كان مولد فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعد مبعث النبي صلى الله عليه وآله وسلم و آله و سلم بخمس سنين. (۳). ۳۰۰ / ۱۱- فى كتاب «مواليد الأئمة عليهم السلام» بسنده، عن نصر بن علي الجهضمي قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن عمر فاطمة عليها السلام؟ قال: ولدت فاطمة عليها السلام بعد ما أظهر الله نبوته بخمس سنين، و قريش تبنى البيت، و توفيت و لها ثمانى عشرة سنة و خمسة و سبعون يوماً، و كان عمرها مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم بمكة ثمانى سنين، و هاجرت مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم إلى المدينة، و أقامت بالمدينة عشر سنين. و أقامت مع أمير المؤمنين عليه السلام

من بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خمسة و سبعين يوماً، و ولدت الحسن بن عليّ عليهما السلام و لها إحدى عشرة سنة بعد الهجرة. (۴). (۱). البحار: ۷۷ / ۱۶ ح ۲۰، عن العدد. (۲). البحار: ۱۱۵ / ۱۹، العوالم: ۳۵ / ۱۱، عن الكافي. (۳). العوالم: ۳۶ / ۱۱، عن الهداية للخصيبي. (۴). العوالم: ۳۷ / ۱۱، عن مجموعه نفيسه.

يا حَبْدًا من ليلة الميلاد الليلة العشرين من جمادى

ميلاد بنت المصطفى الرسول صدّيقه طاهرة بتول

سيّده إنسيّه حوراء فاطمه زكيّه زهراء

يا ليلة سرّ بها محمّد صلى الله عليه وآله وسلم إذ ولدت بنت النبيّ أحمد صلى الله عليه وآله وسلم

شعر=ميلادها سرّ قلوب البشر لأنّها شفيعة في المحشر

و قرت العيون من أبنائها كذاك قرت عين من والها

خديجة بمكّه مليكة كانت على العرش والأريكة

حقّت لها لو فخرت مدى الزمن بينتها أمّ الحسين والحسن

نور الإله قد ضحى و أشرق غصن النبيّ قد على و أورك

و أشرقت مكّه بالأنوار و طيبة كذلك بالأزهار

بكلّ الآفاق ضياؤها ضحى أنار أطباق السماوات العلى

و نورها قد كان قنديل الضياء معلّقاً في ساق عرش الكبرياء

أقول: نذكر بعد هذه الروايات أقوال المخالفين في تاريخ ميلادها عليها السلام، وانظر كم الفرق بينهما؟ ۱۲ / ۳۰۱ - المختار في مناقب الأختيار: فاطمة عليها السلام بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ولدتها خديجة عليها السلام و قريش تبني البيت قبل النبوة بخمس سنين، و هي أصغر بناته و هي سيّدة نساء العالمين، تزوّجها عليّ بن أبي طالب عليها السلام في السنة الثانية قبل الهجرة. (۱). ۱۳ / ۳۰۲ - قال ابن الجوزي: ولدت فاطمة عليها السلام قبل النبوة بخمس سنين. (۱). العوالم: ۳۹ / ۱۱. و أشهر الروايات هي أنّها عليها السلام أصغر بنات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و أكبرهنّ مرتبة و منزلة. (۱).

۱۴ / ۳۰۳ - من بعض كتب المخالفين بإسناده عن عبدالله بن محمّد بن سليمان الهاشمي، عن أبيه، عن جدّه قال: ولدت فاطمة عليها السلام سنة إحدى و أربعين من مولد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم. و زعم محمّد بن إسحاق: إنّ فاطمة عليها السلام ولدت قبل أن يوحى إلى النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم و كذلك سائر أولاده من خديجة عليها السلام.

و في روايتي عن الحافظ أبي المنصور الديلمي بروايته، عن أبي علي الحداد، عن ابن نعيم الحافظ في كتاب «معرفة الصحابة»: إنّ فاطمة عليها السلام كانت أصغر بنات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سنّاً، ولدت و قريش تبني الكعبة، و كانت فيما قبل تكتّى أم أسماء. (۲). ۱۵ / ۳۰۴ - و قال أبو الفرج في كتاب «مقاتل الطالبيين»: كان مولد فاطمة عليها السلام قبل النبوة و قريش حينئذ تبني الكعبة، و كان

تزيوج عليّ بن أبي طالب عليها السلام إياها في صفر بعد مقدم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المدينة، و بنى بها بعد رجوعه من غزاة بدر، و لها يومئذ ثمانى عشرة سنة، حدّثني بذلك الحسن بن عليّ، عن الحارث، عن ابن سعد، عن الواقدي، عن أبي بكر بن عبدالله بن أبي سبرة، عن إسحاق بن عبدالله أبي فروة، عن جعفر بن محمّد بن عليّ عليها السلام. (۳). ۱۶ / ۳۰۵ - الإمام المهاجر:

أمّ الحسين فاطمة الزهراء البتول عليها السلام سيّدة نساء العالمين ولدت قبل النبوة بخمس سنين أيام بناء البيت. (۴). ۱۷ / ۳۰۶ - منال الطالب في مناقب الإمام عليّ بن أبي طالب عليها السلام: كان مولد (۱). العوالم: ۳۹ / ۱۱، عن وسيله النجاه. (۲). البحار: ۸ / ۴۳ و ۹، العوالم: ۳۴ / ۱۱ و ۳۵. (۳). البحار: ۸ / ۴۳ و ۹، العوالم: ۳۴ / ۱۱ و ۳۵. (۴). العوالم: ۳۹ / ۱۱. فاطمة له صلى الله عليه وآله وسلم و قريش تبني الكعبة قبل النبوة بخمس سنين، و تزوّجها عليّ عليها السلام في شهر رمضان من السنة الثانية من الهجرة، و بنى بها في ذى الحجّة.

(۱). ۳۰۷/۱۸- الثغور الباسمة فی مناقب سیدتنا فاطمة علیها السلام: ذکر ابن إسحاق، إن مولدها و قریش تبنی الکعبة، و بنت قریش الکعبة قبل المبعث بسبع سنين و نصف. و قيل: ولدت عام المبعث، و قيل: غير ذلك، و كانت وفاتها علیها السلام بعد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم. (۲). ۳۰۸/۱۹- تاریخ دمشق: بإسناده عن عبدالله بن المؤمل، عن أبيه، قال: ولدت فاطمة علیها السلام قبل النبوة بأربع سنين. (۳). ۳۰۹/۲۰- أهل البيت عليهم السلام: واختلف فی سنّها وقت الزواج، فقيل: إن عمرها حين تزويجها تسع سنين، أو عشر سنين، أو إحدى عشرة سنة، لأنها تزوّجت بعلي عليه السلام بعد الهجرة بسنة، و قيل بستين. (۴). ۳۱۰/۲۱- و فی المناقب: ولدت فاطمة علیها السلام بعد النبوة بخمس سنين بعد بدر. (۵). ۳۱۱/۲۲- و فی الاستيعاب: كان سنّها يوم تزويجها خمس عشرة سنة و خمسة أشهر، و كان سنّ علي عليه السلام إحدى و عشرين سنة. (۶).

۳۱۲/۲۳- تهذيب التهذيب: عن ابن جريح قال لي غير واحد: كانت فاطمة علیها السلام أصغرهنّ- أي بنات رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم- و أحبهنّ إلى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم. (۷). ۳۱۳/۲۴- البدء والتاريخ: و كانت- أي فاطمة علیها السلام- أحبّ البنات إلى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و أطفهنّ به. (۸). ۳۱۴/۲۵- مفتاح النجا: و أمّا فاطمة علیها السلام فهي أصغر بنات الرسول صلى الله عليه و آله و سلم (۱). العوالم: ۳۹/۱۱. (۲). العوالم: ۳۹/۱۱. (۳). العوالم: ۳۹/۱۱ و ۴۰. (۴). العوالم: ۳۹/۱۱ و ۴۰. (۵). العوالم: ۳۹/۱۱ و ۴۰. (۶). العوالم: ۳۹/۱۱ و ۴۰. (۷). العوالم: ۳۹/۱۱ و ۴۰. (۸). العوالم: ۳۹/۱۱ و ۴۰. و أحبّ أولاده إليه. (۱). أقول: أكثر علماء العامية و رواتهم يقولون و يروون بأنّ ولادة فاطمة علیها السلام كانت قبل المبعث، مع أنّهم رأوا أورووا حديث المعراج والجنّة و أكل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من ثمار الجنّة و انعقاد نطفتها علیها السلام من تلك الثمار، كما ذكرتها في محلّها، و مع ذلك يميلون إلى القول بأنّ ميلادها قبل المبعث بسنين. لعلّ السرّ في ذلك أنّهم يريدون أن يلقوا الشبهة في روايات ثمار الجنّة و روايات المعراج أو المعارضة بين الفريقين من الروايات حتّى يتنزّلوا بزعمهم من مقامها علیها السلام و منزلتها عند الله تعالى و من عظمتها عند الرسول صلى الله عليه و آله و سلم، و أن يقلّلوا من شأنها و موقعيتها عند المسلمين، و أن يخففوا جرائم هؤلاء السّذين ارتكبوا الظلم عليها من إحراق بيتها و غضب حقّها و قتل جنينها و إسقاطه. و لعلّ بعض الروايات جعلوها لينتصروا للأبناء هند آكلة الأكباد، و على رغم أنّهم روايات كثيرة تثبت أنّ مولد فاطمة علیها السلام كانت بعد مبعث النبي صلى الله عليه و آله و سلم، و أنّ نطفتها انعقدت من ثمار الجنّة أكلها رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، و هذه الروايات متّفقة عليها الفريقين أخرجوها في كتبهم المعتمدة عندهم، كما بيّنا قبل هذا، فراجع. و أمّا القول بأنّ مولدها علیها السلام كانت قبل المبعث؛ فمردود، لأنّهم انفردوا به، و باعتقادنا وضعه الوضّاعون لترضى به بنو آكلة الأكباد، ثم كتبوه و أخرجوه في كتبهم غفلة عن هذا أو تغافلاً.

و أنزل الله تعالى في شأنها علیها السلام آيات من كتابه؛ آية التطهير و آية المبالغة و غيرها، و بيّن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قدرها و منزلتها في روايات لا تعدّ و لا تحصى، و لا ينكر مثل ذلك لكثرتها و تواترها بين المسلمين. (۱). العوالم: ۳۹/۱۱ و ۴۰. إشكال و دفع بقى هنا مسألة ينبغي الإشارة إليها و هي أنّه يمكن أن يقال: بناء على القول بولادتها علیها السلام بعد المبعث، يكون عمر أمّها خديجة علیها السلام ستين سنة، لأنّ لها حين الزواج مع النبي صلى الله عليه و آله و سلم أربعين سنة والنبي صلى الله عليه و آله و سلم كان ابن خمس و عشرين سنة، و نزل عليه الوحي في الأربعين، و بعد مضي خمس سنوات من نزول الوحي ولدت فاطمة علیها السلام، فيكون سن النبي صلى الله عليه و آله و سلم خمس و أربعين سنة، و سنّها ستون سنة و الولادة في هذا السنّ غريبة. قلنا: هذا أمر طبيعي، لأنّها حملت بفاطمة علیها السلام في سنة تسع و خمسين من عمرها، و وضعتها في سنة ستين منه، و هذا أمر عادي من القرشيات، مع أنّ في مدّة عمرها حين الزواج مع النبي صلى الله عليه و آله و سلم أقوالاً أخر، و بالالتزام بها تنحسم مادّة الإشكال. قال ابن حمّاد الحنبلي: و روي كثيرون أنّها ابنة ثمان و عشرين. و قال البلاذري: تزوّج رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم خديجة علیها السلام و هو ابن خمس و عشرين سنة، و هي ابنة أربعين سنة، و ذلك أثبت عند العلماء.... و يقال: إنّ تزوّجها و هو ابن ثلاث و عشرين سنة و هي ابنة ثمان و عشرين سنة. و في «البحار»: عن ابن عباس و ابن حمّاد مثل ذلك. و في «المناقب» لابن شهر آشوب: روى

أحمد البلاذري و أبو القاسم الكوفي في كتابهما، والمرتضى في «الشافي» و أبو جعفر في «التلخيص»: إن النبي صلى الله عليه وآله وسلم تزوج بها و كانت عذراء، يؤكد ذلك ما ذكر في كتابي «الأنوار» و «البدع»: إن رقية و زينب كانتا ابنتي هالة أخت خديجة. (۱). (۱). فاطمة الزهراء عليها السلام بهجة قلب المصطفى: ۱۴۳ و ۱۴۴. أقول: هذا الدفع عن الإشكال متين و قوي على فرض سنّها عليها السلام عند الزواج مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم أربعين سنة، والحقّ أنّه كان أقلّ من ذلك و على فرض كون ولادتها عليها السلام بعد المبعث بخمس سنين، ولكن هناك رواية عن «مصباح الكفعمي» تدلّ على أنّ ولادتها عليها السلام كانت سنة اثنتين من المبعث (۱)، و تقلل سنّ خديجة عليها السلام بثلاثة سنوات، و تنزل و ترجع سنّها على سبعة و خمسين سنة، فلا يتوجّه الإشكال عليها أبداً. والمهمّ عندنا وجود دليل قطعي على إثبات وقوع ميلادها عليها السلام بعد مبعث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و مع وجود الدليل القطعي لا مورد للإشكال إلا عند الشاكين و المترددين أو المفترين، و في هذا الدفع كفاية. ۳۱۵/ ۲۶- ذكر ابن الخشاب عن شيوخه يرفعه، عن أبي جعفر محمد بن عليّ عليهما السلام قال: ولدت فاطمة عليها السلام بعد ما أظهر الله نبوة نبيّه، و أنزل عليه الوحي بخمس سنين، و قرّش تبني البيت، و توفيت و لها ثمانى عشرة سنة و خمسة و سبعين يوماً. و في رواية صدقة: ثمانى عشرة سنة و شهر و خمسة عشر يوماً، و كان عمرها مع أبيها بمكة ثمانى سنين، و هاجرت إلى المدينة مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فأقامت معه عشر سنين، و كان عمرها ثمانى عشرة سنة، فأقامت مع عليّ أمير المؤمنين عليه السلام بعد وفاة أبيها خمسة و سبعين يوماً. و في رواية أخرى: أربعين يوماً. و قال الذارع: أنا أقول: فعمرها على هذه الرواية ثمانى عشرة سنة و شهر و عشرة أيام، و ولدت الحسن عليه السلام و لها إحدى عشر سنة بعد الهجرة بثلاث سنين، الخبر. (۲). (۱). البحار: ۴۳/ ۹. (۲). البحار: ۴۳/ ۷ ح ۸، عن كشف الغمّة. ۳۱۶/ ۲۷- ولدت عليها السلام بعد المبعث بخمس سنين، و توفيت و لها ثمان عشرة سنة و خمسة و سبعون يوماً، و عاشت بعد أبيها خمسة و سبعين يوماً لا ترى كاشرة و لا ضاحكة. (۱). أقول: العجب من جلاله الدكتور السيد جعفر الشهيدى فى كتابه فى حياة فاطمة الزهراء عليها السلام حيث يقول بعد التحقيق فى تاريخ ولادة سيّدة نساء العالمين عليها السلام و بعد ذكر قول العامّة و الخاصّة: لا فائدة فى هذا البحث، يعنى سواء كان ولادتها قبل المبعث فى سنة بناء الكعبة، كما قالوا به العامّة، أو كان بعد المبعث بخمس سنين، كما قالوا به علماء الشيعة، و سواء كانت عمرها فى وقت التزويج و الوفاة قليلة أو كثيرة بعشر سنين؛ فهى بنت النبي صلى الله عليه وآله وسلم و كاملة نساء المربوبات، و صاحبة أخلاق عالية الإسلامى، و نحن المسلمون من الرجال و النساء لابدّ لنا أن نتعلّم منها التقوى و الحلم و الفضيلة و الإيمان بالله و الخوف من الله و سائر الخصال العالية الإنسانيّة (۲). انتهى ملخص كلامه. ولكن غفل هذا المحقق عن أشياء كثيرة مهمّة و عن المعارف التى دائرة مدار تاريخ ولادتها عليها السلام، لها اهتمام تامّ و دخل عظيم فى العقيدة و المعرفة بشأنها عليها السلام، فإذا كانت ولادتها بعد المبعث يترتب عليها و تثبت اعتزال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن خديجة أربعين يوماً بأمر الله سبحانه لأجل العبادة و الرياضة حتى يأتى جبرئيل بأمر الله من ثمار الجنّة و انعقدت منها نطفة فاطمة عليها السلام. و كذلك تثبت أحاديث المعراجيّة فى كيفية إنعقاد نطفة فاطمة عليها السلام من ثمار الجنّة، و تثبت أنّها حوراء إنسيّة، و مجيء نساء العاليات من الجنّة، لمعاونة (۱). مجمع البحرين: ۶/ ۱۳۱ (فطم). (۲). زندگانی فاطمة الزهراء عليها السلام (الفارسيّة، ط. سنة ۱۳۷۱- طهران). خديجة عليها السلام و غسلهنّ فاطمة عليها السلام بماء الكوثر. و تثبت سائر الكرامات و المعجزات و المعارف و الأسرار الأئمّة عليهم السلام. و يترتب أيضاً على ذلك فوائد كثيرة ليس للبحث عنها مجال. و أمّا رواة العامّة؛ فقد بذلوا جهدهم و اختلقوا و جعلوا أكاذيبهم لإطفاء نور الله بأفواههم و الله متمّ نوره ولو كره الكافرون، ولكن نحن الشيعة نأخذ أقوال علمائنا و أحاديثاً كثيرة معتبرة من طريق أهل بيت نبيّنا عليهم السلام على أنّ ولادتها بعد المبعث بخمس سنين، و لا نعتمد على رواة هؤلاء القوم و جعل أكاذيبهم و مختلفاتهم، لأنّ مؤرّخهم إمّا كانوا مغترّين و اعتمدوا على الروايات، الضعيفة و ليس لهم دليل معتبر يعتمدون عليه، و رضوا بأن يكتبون ما قال الناس، أو مغرضين يميلون إلى بنى أميّة، أو مغرضين عن الحقيقة و الواقع فى ذلك. و نحن نتمسك بقول أهل بيت الوحي و الطهارة عليهم السلام، لأنّهم الصادقون و أعرف بتاريخ ولادة أمهم سلام الله عليهم أجمعين، و على هذا القول الحقّ يترتب فوائد

كثيره والمعارف والإعتقادات الصحيحه لشأن سيد نساء العالمين عليها السلام. ومع هذا أقول: روايات كثيره و متفق عليها الفريقين أخرجوها فى كتبهم فى أن نطفتها عليها السلام صارت من ثمار الجنه فى صلب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ومنها حملت خديجه بفاطمه سلام الله عليها، وقد ذكرت قبل هذا، فراجع.

حياة المحرر الاعظم الرسول الاكرم محمد (المجلد ١)؛ باقر شريف قرشى

تجارته بأموال خديجه

كانت ام المؤمنين خديجه بنت خويلد تاجره ذات شرف و مال، و كانت تستأجر الرجال فى أموالها و تضاربهم بشىء معين من الأرباح، و قد كانت ذا ثراء عريض، و انبرى أبوطالب الى ابن أخيه محمد صلى الله عليه وآله وسلم، و كان فى سن الخامسة و العشرين، فقال له: «يا بن أخى، أنا رجل لا مال لى، و قد اشتد الزمان علينا، و قد بلغنى أن خديجه استأجرت فلانا بيكرين، و لسنا نرضى لك بمثل ما أعطته، فهل لك أن أكلمها»، فقال له الرسول: «لك ما أحببت يا عم»، و انبرى أبوطالب الى خديجه فعرض عليها الأمر، فاستجابت له و رحبت به، فعاد أبوطالب الى ابن أخيه و أخبره بالأمر، و قال له: «هذا رزق ساقه الله تعالى لك». و زودته خديجه بمال و فير، و أرسلت معه خادمها ميسره، و أوصته بخدمته و أن ينقل لها ما يشاهده منه من أحداث، و سارت القافله تطوى البيداء حتى انتهت الى سوق بصرى، فنزل الرسول صلى الله عليه وآله وسلم تحت ظل شجرة قريبه من صومعه راهب يسمى نسطورا، فنظر الى النبى جالس فى ظلال تكل الشجرة، ففزع و قال لميسره- و كان يعرفه -: «يا ميسره من هذا الذى تحت الشجرة؟..» (رجل من قريش..) «ما نزل تحت هذه الشجرة بعد عيسى الانبياء». و انبرى الراهب مسرعا نحو الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم)، و هو خاضع، فقبل رأسه و قدميه، و قال له: «آمنت بك، و أنا أشهد أنك الذى ذكرك الله تعالى فى التوراه..» و طلب منه أن يريه كتفه، فكشف له عنه فاذا هو خاتم النبوه يشع نورا، فانبرى قائلا: «أشهد أنك رسول الله النبى الامى الذى بشر بك عيسى، و أنك صاحب الحوض و الشفاعه و لواء الحمد..» و وعى ذلك ميسره، فبهر منه، كما شاهد السحابه تظله وحده من حر الشمس، و ربح النبى فى سفرته ربحا كثيرا، و قال ميسره للنبى: «اتجرنا لخديجه أربعين سفره ما رأينا ربحا قط أكثر من هذا الريح على وجهك..» (١). و قفل النبى (صلى الله عليه وآله وسلم) مع القافله راجعين الى مكه، و قد ملئت نفس ميسره اعجابا بما شاهده من الكرامات والمعجز من النبى (صلى الله عليه وآله وسلم)، فسارع الى خديجه فأخبرها بما شاهده من معاز النبى و من الأرباح الكثيره التى ربح فيها. دخل النبى مكه فاستقبلته خديجه و رحبت به أجمل ترحيب و أخذ يحدثها (١). السيره النبويه / زينى دحلان: ٥٤ / ١- ببلاغته و روعه فصاحته - عن الأرباح التى ظفر بها، فزادها إعجابا و إكبارا و تعظيما، و قد أيقنت أيقانا لا يخاطره شك أن له شأنا عظيما، و أنه أعظم مصلح اجتماعى فى الأرض. (١).

قران النبى بخديجه

و ملئت نفس خديجه إكبارا و موده للنبى (صلى الله عليه وآله وسلم)، و قد رغبت بالزواج منه، و كان عمرها أربعين سنه، و عمر النبى (صلى الله عليه وآله وسلم) خمس و عشرون سنه، و عرضت رغبتها المحله فى الاقتران منه على اختها على قول، أو على صديقتها نفيسه بنت منيه على قول آخر، و سارعت نحو النبى صلى الله عليه وآله وسلم، فقالت له: «ما يمنعك أن تتزوج؟...» «ما بيدى ما أتزوج به..» «ان كفيت ذلك، و دعيت الى الجمال و المال و الشرف و الكفاءه ألا تجيب؟..» «من هى؟..» «خديجه..» و رضى النبى صلى الله عليه وآله وسلم بذلك، و سارعت المرأة الى خديجه فأخبرتها بذلك، و سرت سرورا بالغا، و علمت أنها تتزوج بسيد ولد آدم، و حددت الساعه، و طلب النبى من أعمامه الحضور لخطبه خديجه، فسارعوا لاجابته، يتقدمهم أبوطالب و حمزه و بقيه

أعمامه و أقبلوا الى دار خديجة، فاستقبلهم عمها عمر بن أسد فرحب بهم، و لما استقر بهم الجلوس و تصدر أبو طالب الجماعة التي جاءت لخطبة خديجة للنبي صلى الله عليه و آله و سلم، قال: «الحمد لله الذي جعلنا من ذرية ابراهيم، و زرع اسماعيل، و جعل لنا بلداً (١). الطبقات الكبرى / ابن عسدر: ٨٢ / ١، القسم الأول. حراما و بيتا محبوبا، و جعلنا الحكام على الناس. ثم ان محمد بن عبد الله ابن أخي من لا يوازنه فتى في قريش الا رجح به، برا و فضلا و كرما و عقلا و مجدا و نبلا، و ان كان في المال قل، فان المال ظل زائل، و عارية مسترجعة، و له في خديجة بنت خويلد رغبته، و لها فيه مثل ذلك، و ما أحببتم في الصداق فعلى» (١). فاستجاب لهم و رحب بهم، و ثم العقد بين النبي و خديجة. و قد بدأت حياة جديدة للنبي صلى الله عليه و آله و سلم، و بنى بأكرم سيده في قريش و أوفرهن عقلا- و دينا و عفة و جمالا، و قد سخرت جميع امكانياتها الاقتصادية لخدمة النبي، و أخلصت له في الحب كأعظم ما يكون الاخلاص، و أعانتة على مكاره الدهر. و أقام النبي صلى الله عليه و آله و سلم مع زوجته في سعة من المال، فقد أسبغ الله عليه من فضله و نعمته، و كان أهل مكة ينظرون اليه نظرة غبطة أو حسد على اقترانه بخديجة التي لم تستعجب لتجار قريش و أشرفها حينما خطبوها و استجابت لفتى ليس عنده أى سمعة من المال، و على أية حال، فقد ملكت خديجة قلب النبي صلى الله عليه و آله و سلم، فرأى الوفاء و الشرف و سمو النفس و الكمال فيها، كمال رأت فيه النبيل و الصدق و الكمال الذي لم يحظ به أى فتى من قريش.

مُسند فاطمه الزهراء؛ حسين اسلامي

خديجة في بيت من قصب في الجنة

٧٦ (٤) - الخرائج: روى: ان ابا عبد الله عليه السلام، قال: «ان خديجة (عليها السلام) لما توفيت جعلت فاطمه (عليها السلام) تلوذ برسول الله (صلى الله عليه و آله) و تدور حوله، و تسأله: يا رسول الله! اين امي؟ فجعل النبي (صلى الله عليه و آله) لا يجيبها، فجعلت تدور على من تسأله، و رسول الله (صلى الله عليه و آله) لا يدرى ما يقول، فنزل جبرئيل (عليه السلام)، فقال: ان ربك يأمرك ان تقرأ على فاطمه السلام، و تقول لها: انامك في بيت من قصب، كعابه من ذهب، و عمدته من ياقوت احمر، بين آسية امرأة فرعون، و مريم بنت عمران. فقالت فاطمه (عليها السلام): ان الله هو السلام، و منه السلام، و اليه السلام.» (٢). قال المؤلف: و نقل هذه الرواية الشيخ في «اماليه» هكذا: المفيد، عن ابن قولويه، (١). التفسير المنسوب الى الامام عليه السلام: ٣٣٠، ٣٣٤، عنه «البحار» ٢٣: ٢٥٩، ٢٦١. (٢). بحار الانوار ٢٧: ٤٣، عوالم العلوم ١١: ١١٥، ينابيع المودة: ٢٦٢ بتفاوت يسير، امالي الشيخ: ١١٠. عن ابيه، عن سعد، عن ابن عيسى، عن العباس بن عامر، عن ابان، عن بريد، عن الصادق عليه السلام قال: «لما توفيت خديجة (رضي الله عنها) جعلت فاطمه (عليها السلام) تلوذ (الى آخره).» (١). ان الله يقرأ خديجة السلام. و قد روى: السلام من الله تعالى على خديجة ايضا، كما روى ابن هشام، فقال: حدثني من اثق به: ان جبرئيل (عليه السلام) اتى النبي صلى الله عليه و آله فقال: اقرأ خديجة من ربها السلام. فقال رسول الله (صلى الله عليه و آله): «يا خديجة! هذا جبرئيل يقرؤك من ربك: السلام.» قالت خديجة: الله السلام، و منه السلام، و على جبرئيل السلام. (٢).

خديجة ولود للامامة، ودود للنبوّة

٧٧ (٥) - الخصال: ابن الوليد، عن الصفار، عن البرقي، عن ابي علي الواسطي، عن عبد الله بن عصمة، عن يحيى بن عبد الله، عن عمرو بن ابي المقدم، عن ابيه، عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: «دخل رسول الله (صلى الله عليه و آله) منزله، فاذا عائشة مقبله على فاطمه (عليها السلام) تصايحها، و هي تقول: والله، يا بنت خديجة! ما ترين الا- ان لامك علينا فضلا، و اى فضل كان لها علينا؟ ما هي الا كبعضنا، فتسمع مقالتها لفاطمه (عليها السلام). فلما رأت فاطمه رسول الله (صلى الله عليه و آله) بكت، فقال لها: ما يبكيك يا بنت محمد؟ قالت (عليها السلام): ذكرت امي، فتنقصتها، فبكيك. فغضب رسول الله (صلى الله عليه و آله) ثم قال: مه، يا حميراء! فان الله

تبارك و تعالى بارك في الولود الودود، و ان خديجة- رحمها الله- ولدت منى طاهرا و هو عبدالله و هو المطهر، و ولدت منى: القاسم، و فاطمة، و رقية، و ام كلثوم، و زينب، و انت ممن اعقم الله (۱). بحار الانوار ۱۶: ۱. (۲). بحار الانوار ۱۶: ۱۱. رحمه، فلم تلدى شيئا (۱). ۷۸. (۶)- المناقب: قال: دخل النبي صلى الله عليه و آله على فاطمه (عليها السلام) فرآها منزعة فقال لها: «مالك؟» فقالت (عليها السلام): «الحميراء افتخرت على امي، انها لم تعرف رجلا قبلك، و ان امي عرفتها مسنة». فقال عليه السلام: «ان بطن امك كان للامامة و عاء» (۲). (۱). الخصال ۲: ۴۰۴ عنه بحار الانوار ۱۶: ۳، المناقب ۲: ۹۷. (۲). بحار الانوار ۴۳: ۴۳.

كيف كانت ولادة فاطمه؟

۷۹ (۱)- غاية المرام: عن ابن بابويه، قال: حدثني ابو عبدالله احمد بن محمد الخليلي، عن محمد بن ابي بكر الفقيه، عن احمد بن محمد النوفلي، عن اسحاق بن يزيد، عن حماد بن عيسى، عن زرعة بن محمد، عن المفضل بن عمرو، قال: قلت لأبي عبدالله الصادق عليه السلام: كيف كان ولادة فاطمه عليها السلام؟ فقال (عليه السلام): «نعم، ان خديجة (عليها السلام) لما تزوج بها رسول الله (صلى الله عليه و آله) هجرتها نسوة مكة، فكن لا يدخلن عليها، و لا يسلمن عليها، و لا يتركن امرأة تدخل عليها، فاستوحشت خديجة (عليها السلام) لذلك، و كان جزعها و غمها حذرا عليه (صلوات الله عليه) فلما حملت بفاطمة كانت فاطمه (عليها السلام) تحدثها من بطنها و تصبرها... فلم تزل خديجة (عليها السلام) على ذلك الى ان حضرت ولادتها... فلما سقطت الى الارض، اشرق منها النور، حتى دخل بيوتات مكة، و لم يبق في شرق الارض و لا غربها موضع، الا اشرق فيه ذلك النور، و دخل عشر من الحور العين... ثم استنطقتها. فنطقت فاطمه (عليها السلام) (بشهادتين) و قالت: اشهد ان لا اله الا الله، و ان ابي رسول الله سيد الانبياء، و ان بعلى سيد الاوصياء، و ولدى سادة الاسباط، ثم سلمت عليهن، و سمت كل واحدة منهن باسمها...» الحديث (۱). ۸۰. (۲)- و ذكر الشيخ احمد الرحمانى صاحب كتاب «فاطمه الزهراء» حديثا عن كتاب «مناقب الطاهرين» للشيخ عماد الدين الطبرى- المخطوط- فى (م/ ملك بطهران): ان خديجة (عليها السلام) كانت تصلى يوما، فقصدت ان تسلم فى الثالثة، فنادتها فاطمه (عليها السلام) من بطنها: «قومى يا اماه! فانك فى الثالثة» (۲). ۸۱. (۳)- الجنة العاصمة: عن الشيخ ابي مدين شعيب الحريش: (۳) فلما سأله الكفار: ان يريهم انشقاق القمر و قد بان لخديجة حملها بفاطمة عليهما السلام و ظهر، قالت خديجة: و اخيبة من كذب محمدا (صلى الله عليه و آله) و هو خير رسول و نبى، فنادت فاطمه (عليها السلام) من بطنها: «يا اماه! لا تحزنى، و لا ترهبى، فان الله مع ابي». فلما تم امد حملها و انقضى، وضعت فاطمه (عليها السلام) فأشرق بنور وجهها الفضاء (۴). (۱). غاية المرام: ۱۷۷، دلائل الامامة: ۸، بحار الانوار: ۴۳: ۲. (۲). مستدرک فاطمة الزهراء (عليها السلام) من «مناقب الطاهرين» - المخطوط - فى (مكتبة ملك فى طهران)، و مكتبة آية الله ملا على الهمداني. و قد اشكل بان اضافة الركعتين فى الصلاة الرباعية كانت بعد مولد فاطمة (سلام الله عليها) فكيف صلت خديجة الصلاة تلك ركعات حتى تنادىها فاطمه عليها السلام من بطنها، بقولها: «قومى، يا اماه! فانك فى الثالثة؟! و اجيب عن ذلك: بان مولدها كان بعدها لا قبلها، لما ورد عن الصادق عليه السلام: «ان الله عز و جل انزل على نبيه (صلى الله عليه و آله) لكل صلاة ركعتين فى الحضر، فأضاف اليها رسول الله (صلى الله عليه و آله) لكل صلاة ركعتين فى الحضر، و قصر فيها فى السفر، الا المغرب و الغداة، فلما صلى المغرب بلغه مولد فاطمه (عليها السلام) اضاف اليها ركعة، شكرا لله عز و جل، فلما ان ولد الحسين (عليه السلام) اضاف اليها ركعتين، شكرا لله، فقال: (للمذكر مثل حظ الانثيين) فتركها على حالها فى الحضر و السفر». (علل الشرائع: ۳۲۴). (۳). فى كتابه الروض الفائق: ص ۲۱۴ (ط/ مصطفى الحلبي). (۴). الجنة العاصمة: ۱۹۰ عن «الروض الفائق»: ۲۱۴ (ط/ القاهرة- مصطفى الحلبي)، و نقل ذلك الرحمانى فى كتاب «فاطمة الزهراء (عليها السلام)»: ۴۵ و ۱۲۹، عن «الروض الفائق» أيضا: ۲۵۵ و ۳۱۴.

فاطمۃ الزهراء من المهد إلى الحد

زواج الرسول الأعظم

تزوج الرسول العظيم (صلى الله عليه وآله وسلم) بالسيدة خديجة الكبرى و هو ابن خمس و عشرين سنة، و هي بنت أربعين سنة، و قيل: ستة و عشرين سنة (١). و قيل: ثمانية و عشرين سنة (٢). و يقال إنها كانت قد تزوجت قبل الرسول بزوجين متعاقبين، و قيل: بل كانت عذراء يوم تزوجها الرسول و لكنه غير مشهور. لم يكن زواج الرسول بالسيدة خديجة يشبه الزواج المتعارف بين الناس بل يعتبر هو الزواج الوحيد من نوعه، إذ لم يكن ذلك القرآن الميمون نتيجة حب و غرام، بل لم يكن هناك دافع مادى أو ما يشبهه من الأغراض التي كثيراً تحدث في زواج العظماء من جوانب السياسة. بل لم يكن هناك تناسب بين الرسول و بين السيدة خديجة من حيث الحياة الاقتصادية، فالرسول العظيم كان يعيش تحت كفالة عمه الفقير أبى طالب. و السيدة خديجة هي أثرى و أغنى امرأة في مكة، فهناك بون شاسع في مستوى المعيشة بين هذا و تلك. (١). جنات الخلود. (٢). البحار ج ١٦. و لكن السيدة خديجة كانت قد علمت أو سمعت أن للرسول مستقبلاً متألئياً واسع النطاق، و لعل غلامها (ميسرة) هو الذى حدثها بما جرى للرسول في أثناء رحلته إلى الشام قصد التجارة بأموال خديجة، أو بلغها كلام راهب دير بصرى قرب الشام في حق الرسول. فهنا اقترحت السيدة خديجة قضية الزواج، و فاتحت الرسول، و طلبت منه أن يطلب يدها من والدها خويلد أو عمها «على قول». لكن الرسول كان يفضل أن يتزوج بامرأة فقيرة تنسجم حياتها مع حياة، و اعتذر من خديجة، و امتنع من تلبية طلبها لهذا السبب. لكن السيدة خديجة العاقلة اللبيرة الفاضلة أجابته بأنها تهب نفسها للنبي، فهل يصعب عليها أن تبذل أموالها له، و تجعلها تحت تصرف الرسول؟ و طلبت من الرسول أن يرسل أعمامه إلى أبيها خويلد ليخطبوها. هنا.. فوجئ أعمام الرسول بهذا النبأ الوحيد من نوعه، و استولت الدهشة على عمات الرسول حينما سمعن منه الخبر. إنه لعجيب!! سيدة تملك الآلاف من الأموال، و يعيش العشرات و المئات من العملاء و الأجراء من بركات أموالها و تجارتها القائمة صيفاً و شتاءً، بين اليمن و مكة و بين مكة و الشام. سيدة خطبها الأمراء و الأشراف فرفضتهم. هكذا سیده كيف تقدم نفسها هبةً لشاب فقير يعيش تحت كفالة عمه الفقير أبى طالب؟ فيا ترى هل صدقت خديجة في تقديم نفسها للرسول؟ و هل لهذا الخبر نصيب من الحقيقة؟ قامت صفية بنت عبدالمطلب «عمة النبي» و توجهت إلى دار خديجة للتحقيق عن الخبر، و إذا بها تجد الترحيب و الاستعداد بجميع معنى الكلمة.

السيدة خديجة على أبواب السعادة

رجعت صفية إلى أخوتها «أعمام النبي» و أخبرتهم بصدق الخبر، و استولت الفرحة على أعمام النبي، فرحة ممزوجة بالتعجب و الدهشة و الدهول. فإن خديجة خطبها الأمراء و أشراف العرب فرفضت و لم توافق، إذ إنها لم ترهم لها أكفاءً، فما الذى دعاها إلى انتخاب هذا الزوج الفقير الذى لا يملك من حطام الدنيا تبرا، و لا من الأرض البسيطة شبراً؟ يا للعجب العجيب!! قام أعمام النبي و قصدوا دار خديجة، و خطبوها من أبيها خويلد أو عمها، فامتنع ثم وافق بعد ذلك. ثم لابد من تقديم مبلغ من المال صداقاً يليق بمقام خديجة، فكيف يمكن تحصيل هذا المال؟ و من أين؟ و من الذى يتبرع بالصدقة؟ و إذا بالسيدة خديجة تباغتهم مرة أخرى، و تدفع إلى الرسول أربعة آلاف دينار هدية، و تطلب منه أن يجعل ذلك المبلغ صداقاً لها و يقدمه إلى أبيها خويلد. و فى رواية: أن أباطالب هو الذى دفع الصداق من ماله. إن كانت السيدة خديجة تؤمن بالقيم، و تضخى بالمادة فى سبيل تحصيل الشرف فإن أباه خويلد لم يكن يحمل هذه الفكرة، و كثيراً ما تجد التفاوت الكثير بين ثقافة الأب و ابنه أو ابنته. و هذا الاختلاف فى التفكير موجود بين طبقات الناس، و حتى بين الأخ و أخيه، و الرجل و زوجته، و الأب و ما ولد. كانت هذه المبادرة نادرة عجيبة جداً، فلم يعهد أحد فى العرب أن المرأة تقدم الصداق لزوجها، فلا- عجب إذا هاج الحسد بأبى جهل و قال: «يا قوم رأينا الرجال يمهرن النساء، و ما رأينا النساء

يمهرون الرجال». فيجيبه أبو طالب مغضباً: «ما لك؟ يا لكع الرجال! مثل محمد يُحمل إليه و يُعطى، و مثلك يُهدى و لا يُقبل منه» أو قال: «إذا كانوا مثل ابن أخي هذا، طلبت الرجال بأعلى الأثمان و أعظم المهر، و إذا كانوا أمثالكم لم يزوّجوا إلا بالمهر الغالي». و تمّ الزواج المبارك الميمون على أحسن ما يرام، و انتقل الرسول إلى دار السيدة خديجة، فكانت خديجة تشعر أنها في أسعد أيام حياتها إذ أنها و صلت إلى أعلى أمانيتها و أحلى أحلامها. أنجبت السيدة خديجة أولاداً ماتوا كلهم في أيام الصغر، و أنجبت بنات أربع: زينب و أم كلثوم و رقية و فاطمة الزهراء، و كانت فاطمة أصغرهن سنّاً و أجلهنّ شأنّاً و أعظمنّ قدرّاً. و هناك اختلاف بين المؤرخين و المحدثين حول البنّتين الأوليين، فقيل: إنهما ليستا من بنات النبي، و الصحيح أنهما من بناته و صلبه، و سيأتي الكلام حول ذلك في المستقبل بالمناسبة بإذن الله (۱). (۱). اقتطفنا تفاصيل زواج السيدة خديجة من بحار الانوار ج ۱۶.

كَلِمَةُ خَاطِفَةُ حَوْلَ «الْمَاورِئِيَّاتِ»

هذه هي السيدة خديجة الكبرى، و هذا بعض مناقبها و فضائلها التي تعتبر كل فضيلة منها مثلاً رائعاً للإنسان الكامل، و هذه السيدة هي التي أنجبت السيدة فاطمة الزهراء، و أرضعتها اللبن الممزوج بالمواهب و الفضائل. و فاطمة الزهراء سليله أبو بن هذا بعض ما يتعلق بحياتها و محاسنها، و هذه نظرة خاطفة أو صورة مصغرة يمكن لنا أن ننظر منها إلى عبقرية سيدتنا فاطمة الزهراء و بذلك تظهر لنا زاوية من حياتها على ضوء الوراثة. و هناك حقائق ثابتة لا يمكن إنكارها، و قد صرحت بذلك أحاديث شريفة كثيرة متواترة عن الرسول الاقدس و اهل بيته الطاهرين (عليهم السلام) لم يكتشفها العلم الحديث و لم تصل اليها الا كتشافات الحديثه بالرغم من وصولها الى الذره فمافوقها و الى الكواكب فمادونها. تلك الحقائق لا مجال للالات و المجاهران تعزوها و تحيط بها علما، و لا طريق لعدسات التصوير ان تلتقطها و لو بالاشعه البنفسجيه و ما فوق البنفسجيه. و تقشل دون ادراكها مقاييس الطبيعه و المنطق، فالحقيقه فوق ادراك الماده و الموازين المنطقيه، فلا- تدرك بالحواس الخمس (الباصره، السامعه، شئت ان تسميها بال) الماورائيات (فلك ذلك. و قبل عرض تلك الحقائق لا بدّ من تمهيد مقدمه موجزة فنقول: إن النطفة التي تتعقد- في الرحم و يتكوّن منها الجنين- انما تتكوّن من الدم، و الدم يستخلص من الطعام بعد إنهاء عمليات الهضم و النضج و الطبخ في المختبرات التي يحتويها الجسم، فلا شك أن النطفة المتكوّنة من الدم المستخلص من لحم الخنزير أو الخمر «مثلاً» تختلف عن النطفة المتكوّنة من الدم المستخلص من لحم الغنم أو ما أشبه ذلك، لأن نوعيه هذا اللحم تختلف اختلافاً كبيراً عن نوعيه ذاك، فكذلك تختلف منتجات كل واحد منهما. و للطعام تأثير خاص في روح الإنسان و نفسه، فهناك أطعمه مفرّحة للقلب، مهدئة للأعصاب، تخفف عن توترها، و هناك أطعمه مفعولها عكس ذلك. و للطعام الحلال و الطاهر تأثير في نفس الإنسان و روحه، بعكس الطعام النجس كالخمر أو الحرام كالمسروق و المغصوب. و نفس التأثير يظهر في النطفة التي تتعقد من الطعام الحلال أو الحرام، أو الطاهر أو النجس، و لو أردنا استعراض الشواهد و إقامة الأدلة و البراهين على ذلك لطال بنا الكلام و خرج الكتاب عن أسلوبه و موضوعه المقصود. و على هذا الغرار للطعام الذي يأكله الأبوان كل التأثير في توجيه الطفل و تسييره نحو الخير و الشر، إذ من ذلك الطعام تتكون النطفة، ثم تنتقل من صلب رجل إلى رحم زوجته، و تلتصق بجدار الرحم، و تنمو و تكبر حتى تكمل جنيناً تاماً. فالطعام من حيث النوعية و من حيث الحكم الشرعي كالحلال و الحرام، و الطاهر له تأثير عجيب مدهش في مصير الطفل، و كيفية تفكيره في الأمور و اختيار حياة الدينيه، و توجيهه نحو الاعتدال و الاستقامة أو الانحراف و الانجراف. و كذلك الحالة النفسية الموجودة عند الزوجين عند العملية الجنسية لها كل التأثير في مقدرات الطفل و حالاته و نفسياته في المستقبل. فالخوف و القلق لهما أسوأ الأثر في مستقبل الطفل المسكين، و بالعكس الطمأنينة و الهدوء النفسي له أحسن الأثر في الطفل. كذلك الرغبة الملحة و الشوق الشديد يؤثر في جمال الطفل و حسنه و ذكائه، بينما عدم الرغبة و ضعف الشهوة بسبب خلاف ذلك. و انطلاقاً من هاتين النقطتين: نقطه تأثير الطعام و نقطه تأثير الحالة النفسية تنتقل بالقراء إلى طائفة من الأحاديث المتواترة، فقد ذكر شيخنا المجلسي (قدّس سره) في الجزء السادس عشر من البحار هذا الحديث الشريف:

اعتزال النبي عن خديجه

... هبط جبرئيل على رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فناده يا محمد! العلى الأعلى يقرأ عليك السلام، و هو يأمرك أن تعتزل خديجه أربعين صباحاً. فشق ذلك على النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) و كان لها محباً و بها و امقاً (محباً) فأقام النبي أربعين يوماً يصوم النهار و يقوم الليل، حتى إذا كان فى آخر أيامه تلك. بعث إلى خديجه بعمار بن ياسر و قال: قل لها: يا خديجه لا تظنى أن انقطاعى عنك هجره و لا قلى، و لكن ربي أمرنى بذلك لينفذ أمره، فلا تظنى يا خديجه إلا خيراً، فإن الله (عز و جل) لياهى بك كرام ملائكته كل يوم مراراً. فإذا جنك الليل فأجيفى (ردى) الباب، و خذى مضجعك منفراشك، فإنى فى منزل فاطمه بنت أسد. فجعلت خديجه تحزن كل يوم مراراً لفقد رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فلما كان فى كمال الأربعين هبط جبرئيل فقال: يا محمد! العلى الأعلى يقرئك السلام و هو يأمرك أن تتأهب لتحيته و تحفته.

طعام الجنة

فقال النبي (صلى الله عليه وآله وسلم): يا جبرئيل و ما تحفة رب العالمين و ما تحيته؟؟ فقال جبرئيل: لا علم لى. فبينما النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) كذلك إذ هبط ميكائيل و معه طبق مغطى بمنديل سندس أو إستبرق، فوضعه بين يدى النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) و أقبل جبرئيل (عليه السلام) و قال: يا محمد يأمرك ربك أن تجعل الليلة إفتارك على هذا الطعام. قال على بن أبى طالب (عليه السلام): كان النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) إذا أراد أن يفطر أمرنى أن أفتح الباب لمن يرد من الأفتار فلما كان فى تلك الليلة أقعدنى النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) على باب المنزل و قال: يا بن أبى طالب إنه طعام محرّم إلا على. قال على (عليه السلام): فجلست على الباب، و خلى النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) بالطعام، و كشف الطبق، فإذا عذق من رطب، و عنقود من عنب، فأكل النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) منه شبعاً و شرب من الماء رياً، و مدّ يده للغسل، فأفاض الماء عليه حبرئيل، و غسل يده ميكائيل و تمندله إسرافيل، و ارتفع فاضل (باقى) الطعام مع الإناء إلى السماء. ثم قام النبي ليصلى فأقبل عليه جبرئيل و قال: الصلاة محرمة عليك فى وقتك حتى تأتى إلى منزل خديجه فتواقعها، فإن الله (عز و جل) آلى (حلف) على نفسه أن يخلق من صلبك هذه الليلة ذرية طيبة. فوثب النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) إلى منزل خديجه؛ قالت خديجه: و قد كنت قد ألفت الوحده، فكان إذا جننى الليل غطيت رأسى، و سجفت (أرسلت) سترى و غلقت بابى، و صليت و ردى، و أطفأت مصباحى، و آويت إلى فراشى؛ فلما كانت تلك الليلة لم أكن نائمة و لا بالمتبهه إذ جاء النبي ففرع الباب، فناديت: من هذا الذى يقرع حلقه لا يقرعها إلا محمد؟ فنادى النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) بعذوبه كلامه و حلاوه منقه: افتحى يا خديجه فإنى محمد. قالت خديجه: فقمى مستبشرة بالنبي، و فتحت الباب، و دخل النبي المنزل. و كان النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) إذا دخل المنزل دعا بالإناء فتطهر للصلاة، ثم يقوم فيصلى ركعتين يوجز فيهما، ثم يأوى إلى فراشه.

فلما كانت تلك الليلة لم يدع بالإناء و لم يتأهب للصلاة... بل كان بينى و بينه ما يكون بين المرأة و بعلمها، فلا و الذى سمك السماء، و أنبع الماء؛ ما تباعد عنى النبي حتى حسست بثقل فاطمه فى بطنى... الى آخره (١). نستفيد من هذا الحديث أموراً: ١- إن الله تعالى أمر نبيه أن يعتزل خديجه، و أن ينقطع عن رؤيتها لفترة حتى يزداد بها شوقاً و رغبه. ٢- اشتغاله بالمزيد من العباده للمزيد من روحانيه النفس و سموها (١). البحار ج ١٦ / ٧٨. و تعاليتها بسبب الاتصال بالعالم الأعلى. ٣- إفتاره بالتحفة السماويه الطاهره، السريعه التحول إلى النطفه بسبب لطافتها. ٤- تكوّن النطفه من طعام سماوى لطيف، لا يشبه الأطمعه الماديه. ٥- التوجه إلى دار خديجه فوراً استعداداً لانتقال النطفه مع تلك المقدمات. و قد ذكر هذا الحديث- من علماء العامه- بتغيير يسير كل من: ١- الخوارزمى فى مقتل الحسين ص ٦٣-٦٨. ٢- الذهبى فى الاعتدال ج ٢ ص ٢٦٣-٢٦٤. تلخيص المستدرک ج ٣ ص ١٥٦. ٤- العسقلانى فى لسان الميزان ج ٤ ص ٣٦. ثم

هناك أحاديث كثيرة بهذا المعنى مع اختلاف يسير في ألفاظها، و اتفاقها حول النقطة الجوهرية، و هي انعقاد نطفة السيدة فاطمة الزهراء من طعام الجنة و نذكر من بعض تلك الأحاديث الجملة المرتبطة بالموضوع رعايةً للاختصار، فنقول: عن الإمام الرضا (عليه السلام) قال: قال النبي (صلى الله عليه و آله و سلم): لما عُرج بي إلى السماء أخذ بيدي جبرئيل فأدخلني الجنة فناولني من رطبها فأكلته، فتحول ذلك نطفة في صلبى فلما هبطت واقعت خديجة، فحملت بفاطمة، ففاطمة حوراء إنسيّة، فكلما اشتقت إلى رائحة الجنة شممت رائحة ابنتي فاطمة (۱). عن الإمام الباقر (عليه السلام) عن جابر بن عبد الله قال: قيل لرسول (۱). الامالى للصدوق. الله (صلى الله عليه و آله و سلم): إنك لتلثم فاطمة و تلزمها و تدنيها منك. .. و تفعل بها ما لا تفعله بأحد من بناتك؟ فقال (صلى الله عليه و آله و سلم): إن جبرئيل أتاني بتفاحه من تفاح الجنة فأكلتها فتحول ماء في صلبى ثم واقعت خديجة فحملت بفاطمة. و أنا أشم منها رائحة الجنة (۱). و عن ابن عباس قال: دخلت عائشة على رسول الله و هو يقبل فاطمة، فقالت له: أتجيبها يا رسول الله؟ قال: أما والله لو علمت حبي لها لازددت لها حباً، إنه لما عُرج بي إلى السماء الرابعة... إلى أن يقول: فإذا برطب ألين من الزبد، و أطيّب من المسك، و أحلى من العسل، فأخذت رطبة فأكلتها فتحولت الرطبة نطفة في صلبى، فلما أن هبطت إلى الأرض واقعت خديجة فحملت بفاطمة، ففاطمة حوراء إنسيّة، فإذا اشتقت إلى الجنة شممت رائحة فاطمة (۲). و قد روى هذا الحديث بألفاظ مختلفة كلٌّ من: ۱- الخطيب البغدادي في تاريخه ج ۵ ص ۸۷. ۲- الخوارزمي في مقتل الحسين ص ۶۳. ۳- الحافظ الذهبي في مقتل الحسين ص ۶۳. ۴- الزرندی في (نظم درر السمطين). ۵- العسقلاني في لسان الميزان ج ۵ ص ۱۶۰. ۶- القندوزي في ينابيع المودة. ۷- محب الدين الطبري في ذخائر العقبي ص ۳۴. (۱). علل الشرائع (۲). البحار ج ۱۶. و هذه الأحاديث مروية عن عائشة و ابن عباس و سعيد بن مالك و عمر بن الخطاب. ۸- و روى ذلك الشيخ شُعب المصري في (الروض الفائق) ص ۲۱۴ قال: «روى بعض الرواة الكرام: أن خديجة الكبرى (رضى الله عنها) تمت يوماً من الأيام على سيد الأنام أن تنظر إلى بعض فاكهة دار السلام، فأتى جبرئيل إلى المفضل على الكونين من الجنة بتفاحتين و قال: يا محمد يقول لك من جعل لكل شيء قدراً: كل واحدة و أطمع الأخرى لخديجة الكبرى، و أغشها، فإنى خالق منكما فاطمة الزهراء. ففعل المختار ما أشار به الأمين و أمر... إلى أن قال: فكان المختار كلما اشتاق إلى الجنة و نعيمها قبل فاطمة و شمّ طيب نسيمها، فيقول- حين يستنشق نسيمها القدسية: إن فاطمة حوراء إنسيّة». و هناك روايات متواترة بهذا المضمون، و اكتفينا بما ذكرنا. بقيت هنا كلمة لا- بأس بالإشارة إليها، و هي أن الأحاديث كما تراها تصرح بأن السيدة خديجة حملت بفاطمة (عليها السلام) بعد المعراج مباشرة، و كان المعراج على ما هو المذكور في بعض كتب الحديث في السنة الثالثة من المبعث، و في بعضها: في السنة الثانية و قيل غير ذلك. و ستأتيك طائفة من الأحاديث من أئمة أهل البيت (عليهم السلام) تصرح بولادتها بعد المبعث بخمس سنين، و معنى هذا أنها بقيت في بطن أمها أكثر من عامين، و هذا غير صحيح قطعاً، فكيف يمكن الجمع بين القولين؟. يمكن أن تُحل هذه المشكلة بما يلي: ۱- إن رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) عُرج به إلى السماء أكثر من مرة كما في كتاب الكافي (۱) و هذا عندي أحسن الوجوه. ۲- الأخذ بالقول المروى بولادتها في السنة الثانية أو الثالثة من المبعث (كما سيأتي) و هذا يتفق مع القول بالمعراج في تلك السنة نفسها، و خاصة بعد الالتفات إلى اختلاف الأقوال حول الشهر الذي كان فيه المعراج.

الجين يتكلم مع امه

و من جملة مزايا السيدة فاطمة الزهراء (عليها السلام) أنها كانت تكلم أمها خديجة و هي في بطنها. و لم ينفرد علماء الشيعة بذكر هذه الفضيلة، بل شاركهم كثير من علماء العامة و محدثيهم، فقد روى عبدالرحمن الصفوري الشافعي في (نزهة المجالس) ج ۲ ص ۲۲۷: (قالت أمها خديجة) رضي الله عنها: (لما حملت بفاطمة كانت حملاً خفيفاً، تكلمنى من باطنى. و روى الدهلوى في (تجهيز الجيش) عن كتاب (مدح الخلفاء الراشدين): «أنه لما حملت خديجة بفاطمة كانت تكلمها ما فى بطنها، و كانت تكتمها عن النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) فدخل عليها يوماً و جدتها تتكلم و ليس معها غيرها، فسألها عنمن كانت تخاطبه فقالت: ما فى بطنى، فإنه

يتكلم معى. فقال النبى (صلى الله عليه و آله و سلم): أبشرى يا خديجة، هذه بنت جعلها الله أم أحد عشر من خلفائى يخرجون بعدى و بعد أبيهم». و ذكر شعيب بن سعد المصرى فى «الروض الفائق ص ٢١٤: فلما سأله الكفار أن يريهم انشقاق القمر، و قد بان لخديجة حملها بفاطمه (١). الكافى ج ١ / ٤٤٢ باب مولد النبى حديث ١٣. و ظهر، قالت خديجة: وا خيبة من كذب محمداً و هو خير رسول ربى. فنادت فاطمة- من بطنها: يا أماه لا تحزنى و لا ترهبنى، فإن الله مع أبى. فلما تم حملها و انقضى، وضعت فاطمة فأشرق بنور وجهها الفضاء. و قد مرّ عليك فى (المقدمة) الحديث المروى عن السيدة خديجة حول تكلم السيدة فاطمة الزهراء و هى فى بطن أمها.

عيون الاثر (المجلد ١)

ذكر وفاة خديجة و أبى طالب

روينا عن الدولابى ثنا أبو الاشعث أحمد بن المقدم العجلي ثنا زهير بن العلاء ثنا سعيد بن أبى عروبة عن قتادة قال توفيت خديجة بمكة قبل الهجرة بثلاث سنين و هى أول من آمن بالنبى صلى الله عليه وسلم، قال و ثنا احمد بن عبد الجبار قال حدثنى يونس بن بكير عن ابن إسحق قال ثم ان خديجة بنت خويلد و أبى طالب ماتا فى عام واحد فتباعت على رسول الله صلى الله عليه وسلم مصيبتان هلاك خديجة و أبى طالب و كانت خديجة و زيرة صدق على الاسلام و كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسكن إليها قال و قال زياد البكائى عن ابن إسحق إن خديجة و أبى طالب هلكا فى عام واحد و كان هلاكهما بعد عشر سنين مضين من مبعث رسول الله صلى الله عليه وسلم و ذلك قبل مهاجرة صلى الله عليه وسلم إلى المدينة بثلاث سنين. و ذكر ابن قتيبة أن خديجة توفيت بعد أبى طالب بثلاثة أيام. و ذكر البيهقى نحوه. و عن الواقدى توفيت خديجة قبل أبى طالب بخمس و ثلاثين ليلة و قيل غير ذلك فلما هلك أبو طالب نالت قريش من رسول الله صلى الله عليه وسلم من الاذى ما لم تكن تطمع فيه فى حياة أبى طالب حتى اعترضه سفينه من سفهاء قريش فشر على رأسه ترابا فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم بيته و التراب على رأسه فقامت إليه احدى بناته فجعلت تغسل عنه التراب و هى تبكى و رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تبكى يا بنىة فان الله مانع أباك و يقول بين ذلك ما نالت منى قريش شيئاً أكرهه حتى مات أبو طالب. قال و لما اشتكى أبو طالب و بلغ قريشا ثقله قال بعضهم لبعض إن حمزة و عمر قد أسلما و قد فشا أمر محمد فى قبائل قريش كلها فانطلقوا بنا إلى أبى طالب فليأخذ لنا على ابن أخيه و ليعطه منا فانا و الله ما نأمن أن ينتزونا أمرنا فمشوا إلى أبى طالب و كلموه و هم أشراف قومه عتبة و شيبه ابنا ربيعة و أبو جهل بن هشام و أمية بن خلف و أبو سفيان بن حرب فى رجال من أشرافهم فقالوا يا أبا طالب إنك منا حيث قد علمت و قد حضر ك ما ترى و تخوفنا عليك و قد علمت الذى بيننا و بين ابن أخيك فادعه و خذ له منا و خذ لنا منه ليكف عنا و نكف عنه و ليدعنا و ديننا و ندعه و دينه فبعث إليه أبو طالب فجاءه فقال يا ابن أخى هؤلاء أشراف قومك و قد اجتمعوا لك ليعطوك و ليأخذوا منك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم كلمة واحدة تعطونها و تملكون بها و أبى ان يقول لا إله إلا الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أما و الله لا استغفرن لك ما لم انه عنك فأنزل الله عزوجل (ما كان للنبي و الذين آمنوا أن يستغفروا للمشركين ولو كانوا أولى قربى من بعد ما تبين لهم أنهم أصحاب الجحيم) و أنزل الله فى أبى طالب فقال لرسول الله صلى الله عليه وسلم (إنك لا تهدى من أحببت ولكن الله يهدى من يشاء و هو أعلم بالمهتدين) و رواه مسلم من حديث أبى هريرة أيضا و فيه لولا أن تعيرنى قريش يقولون إنما حملة على ذلك الخزع (١) لاقررت بها عينك. و فى الصحيح من حديث أبى سعيد الخدرى رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر عنده عمه أبو طالب فقال لعله تنفعه شفاعتى يوم القيامة فيجعل فى ضحضاح (٢) من النار. و عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أهون (١). أى الضعف. و فى الاصل " الخزع " و هو خطأ، و فى نسخة " الخزع " قال فى النهاية: قال ثعلب إنما هو بالخاء و الراء. و فى الاقتباس: و اختاره جماعة و صوبه القاضى عياض وغيره (٢). الضحضاح فى الاصل مارق من الماء على وجه الارض ما يبلغ الكعيبين فاستعاره للنار. و قيل الضحضاح هو ما قرب من القمر. اهل النار فى النار

عذابا أبو طالب وهو منتعل بنعلین من نار یغلی منهما دماغه. وأخبرنا عبدالرحیم (۱) بقراءة والدی علیه اخبرکم أبو علی حنبل بن عبدالله بن الفرّج قال انا أبو القاسم بن الحصین قال انا أبو علی بن المذهب قال انا أبو بکر القطعی قال انا عبدالله بن احمد ثنا أبی ثنا محمد بن جعفر ثنا شعبه عن أبی إسحق قال سمعت ناجیه بن کعب یحدث عن علی انه أتى النبی صلی الله علیه وسلم فقال إن أبا طالب مات فقال له النبی صلی الله علیه وسلم اذهب فواره فقال انه مات مشرکا قال اذهب فواره فلما واریته رجعت إلى النبی صلی الله علیه وسلم فقال لی اغتسل. واخبرنا أبو الفضل بن الموصلی قال اخبرنا أبو علی بن سعاده الرصافی قال انا هبة الله بن محمد الشیبانی قال انا الحسن بن علی التیمی انا احمد بن جعفر بن حمدان قال انا عبدالله بن احمد ثنا أبی ثنا محمد بن جعفر ثنا شعبه عن یعلی بن عطاء عن وکیع بن عدس عن أبی رزین عمه قال قلت یا رسول الله أين أمی قال أمک فی النار قال قلت أين من مضی من اهلك قال أما ترضی ان تكون أمک مع أمی قال عبدالله قال أبی الصواب حدس. وذكر بعض اهل العلم فی الجمع بین هذه الروایات ما حاصله ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یزل راقیا فی المقامات السنیة صاعدا فی الدرجات العلیة إلى ان قبض الله روحه الطاهرة إلیه وأزلفه بما خصه به لدهیه من الكرامة حین القدوم علیه فمن الجائر أن تكون هذه درجه حصلت له صلی الله علیه وسلم بعد أن لم تكن وأن یكون الاحیاء والایمان متأخرا عن تلك الاحادیث فلا تعارض. وقال السهلی شهادة العباس لابی طالب لو أداها بعد ما أسلم كانت مقبولة لان العدل إذا قال سمعت وقال من هو أعدل منه لم اسمع أخذ بقول من أثبت السماع ولكن العباس شهد بذلك قبل ان یسلم. قلت قد أسلم العباس بعد ذلك وسأل رسول الله صلی الله علیه وسلم

(۱). فی الظاهرية " عبدالرحیم المزی. " عن حال أبی طالب فیما أخبرنا عبدالرحیم بن یوسف بقراءة أبی علیه وقرأت علی أبی الهیجاء غازی بن أبی الفضل قال انا أبو حفص بن طبرزد قال انا ابن الحسین قال انا أبو طالب بن غیلان قال انا أبو بکر الشافعی ثنا بشر بن موسی ثنا الحمیدی ثنا سفیان ثنا عبدالملک بن عمیر قال سمعت عبدالله بن الحرث بن نوفل قال سمعت العباس یقول قلت یا رسول الله إن أبا طالب كان یحفظک وینصرک فهل نفعه ذاک قال نعم وجدته فی غمرات من النار فأخرجته إلى ضحضاح (۱) صحیح الاسناد مشهور متفق علیه من حدیث العباس فی الصحیحین ولو كانت هذه الشهادة عنده لادها بعد إسلامه وعلم حال أبی طالب ولم یسأل، والمعتبر حالة الاداء دون التحمل. وفيما ذكره السهلی ان الحرث بن عبدالعزی ابا رسول الله صلی الله علیه وسلم من الرضاة قدم علی رسول الله صلی الله علیه وسلم مکة فأسلم وحسن اسلامه فی خبر ذكره من طریق یونس بن بکیر عن ابن إسحق عن أبیه عن رجال من بنی سعد بن بکر. (۱). الضحضاح مارق من الماء علی وجه الارض ما یبلغ الکعبین فاستعاره للنار.

۱۸- در وصف حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها

مشخصات کتاب

نویسنده: واحد تحقیقات موسسه جهانی سبطین (ع)

ناشر: موسسه جهانی سبطین (ع)

مقدمه

خدیجه دختر خویلد از نیکوترین و عقیقترین زنان عرب قبل از اسلام و در دوره اسلامی نخستین زنی که به پیامبر اکرم (ص)، شوهرش، ایمان آورد و آن چه از مال دنیا در اختیار داشت - در راه پیشرفت اسلام - کریمانه بذل کرد. خدیجه آن قدر ارزش الهی داشت که برای او مانند مریم مائده های آسمانی نازل می شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

خداوند از میان زنان چهار زن را برتری داده است. آسیه .مریم. خدیجه. فاطمه از عایشه ، زوجه پیامبر (ص) ، نقل شده است که گفت " : احترام هیچ یک از زنان به پایه حرمت و عزت خدیجه نمی رسید . رسول الله (ص) پیوسته از او به نیکی یاد می کرد و به حدی او را محترم می شمرد که گویا زنی مانند خدیجه نبوده است ."

عایشه سپس نقل می کند : روزی به پیغمبر (ص) گفتم : خدیجه پیر زنی بیش نبوده و خداوند بهتر از او را به تو عطا کرده است. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سخت بر آشفت به طوری که رگک پیشانی اش بر آمد . سپس فرمود : به خدا سوگند بهتر از خدیجه کسی برای من نبود . روزی که همه مردم کافر و بت پرست بودند ، او به من ایمان آورد. روزی که همه مرا به جادوگری و دروغگویی نسبت می دادند ، او مرا تصدیق کرد ، روزی که همه از من روی می گردانیدند ، خدیجه تمام اموال خود را در اختیار من گذاشت و آنها را در راه من بی دریغ خرج

کرد خداوند از او دختری به من بخشید که مظهر پاکی و عفت و تقوا بود . عایشه می گوید : با خود گفتم دیگر از خدیجه به بدی نام نخواهم برد. عایشه می گوید: «من در مورد زنان پیامبر از هیچ کدام به اندازه خدیجه حساس نبودم زیرا پیامبر مرتب از او تعریف می کرد و من هرگز او را ندیده بودم..

در شجره ی طوبی آمده است: خدیجه علیها سلام زیباترین زنها از نظر جمال، کاملترین از نظر عقل، تمام ترین از نظر رأی و تصمیم گیری، و زیادهترین از نظر عفت، دین، حیا، مرووت و مال بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود

«اسلام با شمشیر علی(ع) و مال خدیجه علیها السلام بر پا و استوار شد و استقامت یافت.» اگر خدیجه نبود کدام زن شایستگی آن را داشت که مادر حضرت فاطمه علیها سلام باشد و اگر فاطمه نبود چه کسی شایستگی فرزندی خدیجه را داشت و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود خدیجه و فاطمه چگونه می توانستند به مقام سروری زنان عالم نایل آیند.

درباره خدیجه همسر گرامی پیامبر اکرم ص ، اطلاعات زیادی گزارش نشده است و کاش فقط با کمبود اطلاعات روبه رو بودیم زیرا همان گزارشاتی هم که واصل شده دارای تناقضات فراوان و شگفت آور است و متأسفانه آن قسمتی که بر سر زبانها جریان دارد، زندگی واقعی آن بانوی بزرگوار را به نمایش نمی گذارد و این مقاله در پی آن است تا علاوه بر آنچه که بر افواه جاری است سیمای دیگری از خدیجه کبری عرضه کند. در سرزمین حجاز، مردی پا به عرصه زندگی گذاشت نام احمد (یا محمد (ص) را برایش در نظر گرفتند و او همان کسی است که در چند دهه بعد، بشریت را با آئینی آسمانی آشنا کرد. و بارزترین نقطه عطف را در طومار دینداری رقم زد.

براستی چه ویژگی هایی در آن شخص موجب گزینش الهی وی شد؟ نگارنده مقاله در صدد پرداختن به این موضوع نیست ولی برای پرداختن به سیمای خدیجه طاهره ناگزیر از ذکر بعضی خصوصیات محمد (ص) است آن حضرت مظهر و نماد پاکی و پاکیزگی بود. کسی بود که در جامعه منحط آن دیار، به عنوان یک فرد پسندیده و ستوده شهرت یافت و راستگو و راست کردار بود و در شهر نا آشنا با آب به پاکیزگی بسیار اهمیت می داد.

استحمام و مسواک زدن جزو برنامه مستمرش محسوب می شد. درد مردم و جامعه آزارش می داد و برای رفع آلام مردم اقدام عملی نیز می کرد و به همین دلیل در گروه معدود جوانمردان و آزادگان جای گرفت و همه از خود می پرسیدند چنان شخصی برای ازدواج چه برنامه ای خواهد داشت و معیارهای انسانی که صلاحیت ابلاغ وحی الهی را دارا خواهد شد، برای پیوند زناشویی چیست گزیده گزیش شده الهی کیست و باید چه صفائی داشته باشد؟ آیا همانطور که خدا از میان آدمیان وی را به دلایل انسانی و صفاتی نیکو برگزید، او نیز از میان بانوان آن دیار، کسی را گزینش خواهد کرد که چنین باشد؟ مگر غیر از این احتمال دیگری

متصور است

پس سیمای همسر محمد را باید از این منظر در کتب تاریخ جستجو کرد. آری خدیجه همان کسی است که در جامعه مکه به طاهره یعنی بانوی پاک مشهور شد. گرچه جامعه جاهلی آن زمان به تدریج با پاکی و پاکیزگی به مفهوم عام آشنا می‌شد، ولی قدر مسلم با پاکی بیگانه هم نبود و پاکان را می‌ستود و به همین دلیل خدیجه را، طاهره لقب داد و احمد را محمد. طاهره لقبی که نماد تمام نمای خوبی در آن زمان و آن دیار بود.

بنابر این حلقه اتصال محمد و خدیجه (طاهره را براحتمی می‌توان از این رهگذر بدست آورد و از بسیاری از گزارشات نامعقول دوری جست گزارشاتی که در پی آنند تا خدیجه را دارای ثروت فراوان و بی حساب معرفی کنند و همان را، نقطه آغاز این آشنائی و ازدواج دانسته و نوشته‌اند.

خدیجه قبل ازدواج با حضرت محمد (ص دو بار دیگر ازدواج کرده و دارای چند فرزند نیز بوده و زمان ازدواج با محمد (ص ، ۴۰ سال و یا کمی بیشتر سن داشته است و نیز می‌گویند خدیجه بود که پیشنهاد ازدواج با محمد را مطرح کرد. اینکه معروف است خدیجه طاهره قبل از ازدواج با پیامبر (ص ۲ بار ازدواج کرده صرفاً یک گزارش تاریخی است که متضاد آن نیز گزارش شده و در چند کتاب تاریخی آمده «ان النبی (ص تزوج بها و کانت عذرا (پیامبر گرامی با خدیجه ازدواج کرد در حالیکه خدیجه دوشیزه و باکره بود) ولی مظلومیت مضاعف خدیجه در طول تاریخ به دست بعضی سیره نویسان کم دقت و راویان اولیه مغرض رقم خورده است

آنان دلیل ازدواج‌های قبلی وی را وجود فرزندان از آن ازدواج‌ها می‌دانند در حالیکه کودکان مورد اشاره مورخان فرزندان خواهر خدیجه یا فرزندان شوهر خواهر خدیجه از زن دیگر بودند که علی‌الظاهر بعد از مرگ والدین آنها (یا هر دلیل دیگری و فقدان سرپرست آن بانوی نمونه فداکاری کرد، آنها را به نزد خود آورد و به همراه پیامبر گرامی (ص با تمام محبت از آنها نگهداری می‌کرد و به همین دلیل است که خدیجه علاوه بر صفت طاهره دارای لقبی دیگر یعنی «ام‌الایتام مادر یتیمان نیز هست و این لقب در رابطه با مادری کردن وی در حق آن کودکان است

البته این عنوان را مردم آن دوران به وی دادند

و بدیهی است که شخصیت طاهره خدیجه راضی به کاربرد کلمه ایتام و یتیمان نبوده باشند زیرا او فقط مادری کرده بدون هیچگونه طعن و نیش حال آنکه در لقب مذکور، نوعی بی مهری مشاهده می‌شود.

بهر جهت این لقب را هر کس به خدیجه داده باشد نشان از روحیه بلند و انسانی خدیجه دارد. حس نوعدوستی فداکاری و آزادگی همان ویژگیهایی که شوی او نیز در مرتبه بالاتر، دارای آن بود. متأسفانه در گزارش بعضی راویان مغرض نه تنها با انتساب این فرزندان به خدیجه ویژگی فداکاری و انسانیت او نادیده گرفته شده بلکه همان فرزندان را یکی از دلایل ازدواج‌های قبلی وی قلمداد کرده‌اند.

هر چند که گزارشگران دیگری به این واقعیت مهم پی برده و آن را تصحیح کرده‌اند. از دلایل محکم در رد ازدواج‌های قبلی خدیجه گزارشی هست که در بسیاری از کتب تاریخ آمده و کسی نیست که آنرا نشنیده باشد. این مضمون که می‌گویند، خدیجه به دلیل شخصیت ممتازش دارای خواستگارهای فراوان بود و بزرگان و اشراف قریش خواهان ازدواج با وی بودند ولی او به تمام اشراف مدعی جواب رد داد و چون جواب مثبت به محمد داد، مورد اعتراض زنان قریش واقع شد که چرا به احدی از امیران جواب مثبت ندادی اما با یتیم ابوطالب (محمد) ازدواج کردی

گزارش مذکور علاوه بر اینکه به روشنی ازدواج‌های قبلی وی را مردود اعلام می‌کند، حاکی از آن است که خدیجه همانطور که

از القابش (طاهره و ام الایتام بر می آید، برای ازدواج ملاک‌هایی جز ملاکهای موجود در جامعه را مد نظر داشته و ثروت و دارایی امیران و بزرگان قریش او را نفریفته بلکه پاکی او بدنبال پاکی بزرگتری بوده است (جذب پاکی بزرگتر شدن پاکان).

در مورد سن خدیجه

هم برخلاف آنچه بر افواه جاری و ساری است و عدد چهل قید شده گفتنی است که به احتمال قریب به یقین این عدد ناشی از تخمین بعضی سیره‌نویسان به دلیل فرض قبلی آنان در مورد دوبار ازدواج کردن خدیجه و فرزند داشتن وی بوده و اگر ازدواج‌های قبلی او را منتفی بدانیم موضوع سنش نیز خود به خود حل خواهد شد.

بنا به نقل جعفر مرتضی عاملی در کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم سن خدیجه هنگام ازدواج با پیامبر (ص) متفاوت ذکر شده و مورخان مختلف آن را ۲۵ سال ۲۸ سال ۳۰ سال ۳۵ سال ۴۰ سال ۴۴ سال ۴۵ سال و ۴۶ سال اعلام کرده‌اند. در بحارالانوار (ج ۱۶ ص ۱۲) از قول ابن عباس سن وی هنگام ازدواج با پیامبر (ص)، ۲۲ سال ذکر شده است

جعفر مرتضی عاملی

عدد ۲۸ سال را قول ترجیحی اکثریت دانسته و باتوجه به رد ازدواج‌های قبلی وی قطعی است که سن او هنگام وصلت با پیامبر گرامی (ص)، باید خیلی کمتر از آنچه شهرت دارد، بوده باشد. و اگرچه نمی‌توان به‌طور قطع سن خدیجه طاهره را به‌دست آورد ولی به نظر می‌رسد سن اعلام شده در بحارالانوار از قول ابن عباس به صحت نزدیک‌تر است که در اینصورت با قول ترجیحی اکثریت (بنا به ادعای جعفر مرتضی عاملی خیلی تفاوت ندارد).

در هر صورت بعضی از سن‌های ادعائی یاد شده (بویژه از ۳۵ تا ۴۶ سال نه باتحلیل صحیح وقایع تاریخی سازگار است و نه باعلوم پزشکی و تجارب انسان‌ها. زیرا کسانی که سن حضرت خدیجه را هنگام ازدواج با پیامبر (ص) حدود ۴۰ سال اظهار کرده‌اند همان کسانی هستند که ولادت حضرت زهرا (س) را، ۵ سال بعد از بعثت یعنی ۲۰ سال بعد از ازدواج رسول اکرم (ص) با خدیجه می‌دانند.

بدین ترتیب سن خدیجه هنگام تولد حضرت فاطمه (س)

باید حدود ۶۰ سال باشد که طبیعی است در این حدود سن (بین ۵۵ سال تا ۶۶ سال بارداری از نظر علمی و پزشکی و تجربه و واقعیت مردود است و اگر عوام‌الناس بگویند سن بارداری برای سادات ۱۰ سال بیش از حد معمول است باید گفت اگر چنین باشد، همین مطلب بزرگترین سند و معجزه برای حقانیت آئین اسلام در نزد جهانیان می‌توانست باشد که البته نه چنین مطلبی واقعیت دارد و نه نگارنده به دنبال چنین موهوماتی است

گذشته از آنکه اصولاً خدیجه جزو سادات مرسوم به شمار نمی‌آیند، از سویی ممکن است عده‌ای استدلال کنند در قرآن مواردی از بارداری در سنین کهنسالی مطرح شده (همسر حضرت ابراهیم (ع) و حضرت زکریا) و این امر در مورد حضرت خدیجه نیز می‌تواند از این نوع (معجزه الهی) باشد. جواب این است که آیا اجازه داریم هرگاه از تحلیل و تحقیق کم می‌آوریم متمسک به استثنائاتی شویم که در قرآن و خود قرآن نیز غیرعادی و غیرطبیعی بودن آن را ذکر کرده است

ثانیا وقتی قرآن دو مورد مزبور را در مورد پیامبران پیشین ذکر کرده چطور ممکن است معجزه‌ای را که مربوط به آورنده قرآن است مسکوت گذاشته باشد.

از این نکته نیز اگر بگذریم نوبت به موضوع خواستگاری خدیجه از پیامبر می‌رسد بدون تردید خواستگاری یک زن بیوه چهل و

چند ساله که دارای چند فرزند بوده و سابقه دوبار شوهر کردن را داشته از یک جوان نمونه قریش با حدود ۲۵ سال سن گستاخانه و خودخواهانه است و این امر با اخلاق قریش سازگاری نداشته است و اگر بپذیریم وی یک دوشیزه (عذراء) فداکار و پاکی بوده که سنی حدود سن پیامبر (ص) را داشته لذا موضوع خواستگاری از این زاویه با صفات وی متفی است و به خصوص که مراسم خواستگاری رسمی کسان پیامبر (ص) (به‌ویژه حضرت ابوطالب از خدیجه و کسان وی در کتب معتبر تاریخی ذکر شده است هر چند که ممکن است بدلیل وجود صفات برجسته محمد بن عبدالله (ص) ، پیام‌های اولیه از سوی خدیجه ارسال شده باشد، ولی طبیعی‌تر، همان خواستگاری معمول محمد (ص) و کسان وی از خدیجه و بزرگ وی به‌دلیل وجود صفات نیکو در این زن آزاده‌ای بود که به پاکی و مهر و محبت شهرت داشته است

ظاهراً اصلی‌ترین امتیازی که برای حضرت خدیجه در امر پیشقدم شدن در ازدواج مطرح می‌کنند همانا مال و ثروت زیاد وی است که اگر چنین شخصیت ملکوتی و منحصر به فرد پیامبر به ازدواج با فردی که تنها امتیازش ثروت اوست راضی نمی‌شد. مگر در اصل ثروت فراوان و بسیار خدیجه تردید کنیم هر چند نظر قطعی نمی‌توان داد.

خدیجه در جامعه‌ای پا به عرضه وجود نهاد

که بسیاری از ارزش‌ها و اخلاقیات در آن کم‌رنگ شده بود و او در همان جامعه ملقب به صفت طاهره (پاک) شد. او نهاد دقیق مهرورزی و محبت به کودکان بی‌سرپرست بود. و به دلیل همان صفات برجسته انسانی و بسیاری صفات نیکوی دیگر که متأسفانه خبری از آن‌ها نداریم با اشرف انسان‌های دوران آفرینش سرچشمه نیکی و پاکی محمد مصطفی (ص) ، پیوند برقرار کرد و به همراه آن حضرت به ادامه سرپرستی از فرزندان پدراخت که بعدها منتسب به پیامبر (ص) و خدیجه شدند و حتی همسران آن دختران نیز، به لقب دامادهای پیامبر (ص) مفتخر شده اند .

شاید بدلیل وجود همین فرزندان بوده که آن خانواده نورانی از داشتن فرزندان حقیقی به تعداد متعارف زمان حیاتشان منصرف شده‌اند. اگر چه گفته می‌شود خدیجه طاهره اولین کسی بود که به حضرت محمد (ص) ایمان آورد و آغاز ایمان وی به رسول‌الله (ص) به لحظه آغازین وحی و بعثت وی برمی‌گردد او از سالها قبل به پاکی محمد (ص) و خداواری وی ایمان آورده بود و بدیهی است اگر بعد از سفارت رسمی الهی خاتم‌الانبیاء (ص) ، اولین گرونده رسمی باشد.

در روایات اسلامی که از طریق شیعه و اهل تسنن نقل شده و نیز در کلام بزرگان و اندیشمندان در شأن و مقام ارجمند ام‌المومنین حضرت خدیجه کبری (س) سخن فراوان با تعبیرات گوناگون به میان آمده است

به گفته صاحب مستدرک سفینه البحار

«فضائل حضرت خدیجه (س) که در ابواب مختلف روایات آمده بیش از آن است که (قابل شمارش باشد)». (۱)

حاصل توجه به این روایات پی‌بردن به راز عظمت او، و شناخت شایستگی‌های او است از رسول اکرم (ص) نقل است که: «خیر نساء خدیجه و خیر نساءها مریم ابنه عمران» «بهترین زنان دنیا خدیجه (س) و مریم دختر عمران هستند» (۲)

«خیرنساء العالمین مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد (ص)»

بهترین زنان جهانیان عبارتند از: مریم دختر عمران آسیه بنت مزاحم خدیجه دختر خویلد و فاطمه (س) دختر حضرت محمد (ص) (۳)

ابن عباس می‌گوید: روزی رسول خدا (ص) چهار خط کشید. آنگاه پرسید: آیا می‌دانید این خط‌ها چیست گفتیم خدا و رسولش دانایتر است فرمود: «خیر نساء الجنه مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد، و آسیه بنت مزاحم امراه فرعون بهترین زنان بهشت مریم دختر عمران خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد (ص) و آسیه بنت مزاحم همسر فرعون است (۴)

پیامبر (ص به عایشه که در حال برتری جویی به فاطمه (ع بود فرمود: «او ما فاعلمت ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران و علیا و الحسن و الحسین و حمزه و جعفر و فاطمه و خدیجه علی العالمین
آیا نمی‌دانی که خداوند، آدم نوح آل ابراهیم آل عمران علی (ع ، حسن (ع ، حسین (ع ، حمزه جعفر، فاطمه (ع و خدیجه (ع را بر
جهانیان برگزید». (۵)

پیامبر (ص فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت ای رسول خدا! این خدیجه (ع است هرگاه نزد تو آمد، بر او از سوی پروردگارش و
از طرف من سلام برسان «و بشرها ببیت فی الجنة من قصب لاصخب و لانصب» و او را به خانه‌ای از یک قطعه (زبرجد) در بهشت
که در آن رنج و ناآرامی نیست مژده بده (۶)

«اربع نسوه سیدات سادات عالمهن مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد، و افضلهن عالما
فاطمه چهار زن سرور زنان جهان خود می‌باشند که عبارتند از: مریم دختر عمران آسیه دختر مزاحم خدیجه دختر خویلد و فاطمه
دختر محمد (ص ، و بهترین آنها در جهان فاطمه (ع است (۷)

«حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد (ص و آسیه بنت مزاحم

در میان بانوان دو جهان در فضیلت و کمال کافی است مریم خدیجه فاطمه و آسیه (علیهن السلام)» (۸)

پیامبر اکرم (ص در تفسیر (آیه ۲۲ مطففین «عینا یشرب بها المقربون همان چشمه بهشتی که مقربان از آن می‌نوشند». فرمود:

«المقربون السابقون رسول الله و علی بن ابیطالب و الائمه فاطمه و خدیجه (۹)

روزی پیامبر (ص به علی (ع فرمود: «تو همسری مانند فاطمه (س داری که من چنان همسری ندارم تو مادر زنی مثل خدیجه (س
داری که من چنین مادرزنی ندارم» (۱۰)

روایت شده است

روزی جبرئیل به حضور پیامبر (ص آمد و جویای خدیجه (ع شد، پیامبر (ص او را نیافت جبرئیل گفت «وقتی که او آمد، به او خبر
برده که پروردگارش به او سلام می‌رساند.» (۱۱)

پیامبر اکرم (ص در چهل شبانه‌روز اعتزال از خدیجه (ع توسط عمار یاسر به خدیجه چنین پیام داد: «ان الله عز وجل لیباهی بک
کرام ملائکته کل یوم مرارا؛

همانا خداوند متعال به افتخار وجود تو هر روز به طور مکرر به فرشتگان بزرگش افتخار می‌کند» (۱۲)

روزی رسول خدا (ص در مسجد در حضور مردم در شأن حسن و حسین (ع مطالبی فرمود، از جمله چنین گفت «ایها الناس الا
اخبرکم بخیر الناس جدا و جده

ای مردم آیا شما را خبر ندهم به بهترین انسانها از جهت جد و جده «

حاضران عرض کردند: «آری خبر بده» فرمود:

«الحسن و الحسین جدھما رسول الله و جدتھما خدیجه بنت خویلد؛

آنها حسن و حسین (ع هستند که جدشان رسول خدا محمد (ص است و جده آنها خدیجه (ع دختر خویلد می‌باشد» (۱۳)

در آن هنگام که پیامبر (ص در بستر رحلت قرار گرفت حضرت زهرا (س بسیار پریشان و گریان بود، پیامبر (ص حضرت زهرا را به
وجود پربرکت مولاعلی دلداری داد، و در فرازی ضمن یاد از خدیجه (ع فرمود: «دل خوش دار که ان علیا اول من آمن بالله عزوجل
و رسوله من هذه الامة هو و خدیجه امک همانا علی (ع نخستین شخص از این امت است که به ذات پاک خدا و رسولش ایمان

آورد، او و خدیجه (س مادر تو اولین افرادی هستند که به اسلام پیوستند.» (۱۴)

پیامبر اکرم بعد از وفات خدیجه کبری (ع همواره از خاطرات شیرین و ایثار آن بانوی گرامی به نیکی یاد می‌کرد و هرگاه به یاد او می‌افتاد، اشک فراق بر دیدگانش جاری می‌شد از جمله

روزی پیامبر (ص در نزد چند از نفر از همسران خود بود، ناگاه سخنی از حضرت خدیجه (ع به میان آمد، پیامبر (ص آن چنان آشفته و پراحساس شد که قطره‌های اشک از چشمانش سرازیر گشت

عایشه به آن حضرت گفت «چرا گریه می‌کنی آیا برای یک پیرزن گندمگون از فرزندان اسد، باید گریه کرد؟»

پیامبر در پاسخ به او فرمود: «صدقتی اذ کذبتم و آمنت بی اذ کفرتم و ولدت لی اذ عقمتم

او هنگامیکه شما مرا تکذیب می‌کردید، تصدیق کرد و هنگامیکه کافر بودید، او به من ایمان آورد؛ و برای من فرزندان آورد در حالی که شما نازا هستید.» (۱۵)

نیز روایت شده

روزی پیرزنی نزد رسول اکرم (ص آمد، آن حضرت او را مورد لطف سرشار قرار داد، وقتی آن پیرزن رفت عایشه علت آن همه مهربانی به پیرزن را از پیامبر (ص پرسید، او در جواب فرمود:

«انها كانت تاتينا في زمن خديجه و ان حسن العهد من الايمان

این پیرزن در عصر زندگی خدیجه ع ، به خانه ما می‌آمد و از کمک‌ها و الطاف سرشار خدیجه ع برخوردار بود، همانا نیک نگهداری عهد و سابقه از ایمان است» (۱۶)

و مطابق روایت دیگر عایشه گفت «هرگاه پیامبر (ص گوسفندی ذبح می‌کرد، می‌فرمود: از گوشتش برای دوستان خدیجه (ع بفرستید، یک روز در این باره با آن حضرت سخن گفتم فرمود:

«انی لاحب حبيها: من دوست خديجه (ع را دوست دارم» (۱۷)

یاد خدیجه در خواستگاری حضرت زهر

در جریان مراسم خواستگاری مولا علی (ع از حضرت زهرا پس از آن که ام سلمه به همراه ام‌ایمن کنیز آزاد شده و برخی دیگر از همسران پیامبر نزد وی رفتند تا او را در جریان درخواست امام علی (ع برای همسری با فاطمه الزهرا (س قرار بدهند، در بخشی از گفتار خود به حضرت خدیجه اشاره نمودند و آرزو کردند ای کاش آن مادر یگانه در این مراسم حضور می‌یافت و می‌توانست در مراسم ازدواج جگر گوشه‌اش حاضر باشد.

تا سخن به نام خدیجه رسید ناگهان پیامبر اکرم (ص به صدای بلند شروع به گریستن نمود؛ سپس فرمودند: «خدیجه و این مثل خدیجه صدقتانی حین کذبنی الناس و وازرتنی علی دین الله و اعانتنی علیه بمالها، ان الله عزوجل امر فی ان ابشر خدیجه بییت فی الجنه من قصب لا صخب فیه و لانصب

خدیجه کجاست همانند خدیجه در آن هنگام که مردم مرا تکذیب می‌کردند، او مرا تصدیق کرد، و او برای دین خدا با من همکاری و همیاری نمود، و با ثروت خود مرا برای پیشبرد دین کمک کرد، خداوند متعال به من فرمان داده است که خدیجه (ع را به داشتن خانه‌ای از یک گوهر در بهشت که رنج و ناآرامی در آن نیست مژده بدهم»

خدیجه در احادیث معراج نبی

ابوسعید خدری می‌گوید: رسول خدا (ص فرمود: وقتی که در شب معراج جبرئیل مرا به سوی آسمانها برد و سیر داد، هنگام مراجعت به جبرئیل گفتم «آیا حاجتی داری»

جبرئیل گفت «حاجت من این است که سلام خدا و سلام مرا به خدیجه ع برسانی

پیامبر (ص) وقتی که به زمین رسید، سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه ع ابلاغ کرد، خدیجه گفت «ان الله هو السلام و منه السلام و الیه السلام و علی جبرئیل السلام همانا ذات پاک خدا سلام است و از او است سلام و سلام به سوی او باز گردد و بر جبرئیل سلام باد.» (۱۸)

گفتار انبیای الهی ائمه و اصحاب صدر اسلام

ابن سعد مورخ عرب از قول آدم (ع) چنین می گوید:

«آدم در بهشت به حوا گفت یکی از مزایایی که خدا نصیب رسول الله کرد این بود که جفتی چون خدیجه نصیب او نمود و خدیجه پیوسته برای انجام رسانیدن مشیت خداوند به محمد کمک می کرد در صورتی که حوا سبب گردید که من در بهشت بر خلاف اراده خداوند رفتار نمایم» (۱۹)

امام حسین (ع) در روز عاشورا در ضمن خطبه‌ای که خود را به دشمن معرفی می کرد، فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که جده من خدیجه ع دختر خویند است» (۲۰)

و نیز خطاب به دشمن فرمود: «آیا می دانید که من فرزند همسر پیامبر شما خدیجه (ع) هستم» (۲۱)

امام سجاد (ع) در مجلس شاهانه یزید در دمشق در خطبه معروف خود، این چنین خود را معرفی می کند: «انا بن خدیجه الکبری من پسر خدیجه بانوی بزرگ اسلام هستم» (۲۲)

حضرت زینب (س) در کربلا- در روز یازدهم محرم سال ۶۱ هـ ق هنگامی که کنار پیکرهای پاره پاره شهیدان آمد، و مطالبی جانسوز گفت از جمله در آنجا پس از ذکر پیامبر (ص) و علی (ع) از خدیجه یاد کرد و فرمود: «بابی خدیجه الکبری پدرم به فدای خدیجه بانوی بزرگ باد.» (۲۳)

زیدبن علی (ع) که انقلاب و شورش عظیمی بر ضد حکومت طاغوتی هشام بن عبدالملک نمود و سرانجام به شهادت رسید، در سخنی در برابر دشمن چنین احتجاج می کند:

«و نحن احق بالموده ابونا رسول الله وجدتنا خدیجه ..»

و ما سزاوارتر به مودت و دوستی هستیم چرا که پدر ما رسول خدا (ص) و جده ما خدیجه (ع) است» (۲۴)

عبدالله ابن زبیر با آن که با خاندان رسالت دشمنی کرد در گفتگویی با ابن عباس به خدیجه ع به عنوان عمه‌اش افتخار نموده و می گوید:

«الست تعلم ان عمتی خدیجه سیده نساء العالمین آیا نمی دانی که عمه‌ام خدیجه (ع) سرور بانوان جهان است» (۲۵)

«در عصر امامت امام حسن (ع) پس از آنکه معاویه بر اوضاع مسلط شد، به کوفه آمد و چند روز در کوفه ماند، و از مردم برای خود بیعت گرفت پس از پایان کار بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و در آن خطبه آنچه توانست به ساحت مقدس امیرمومنان علی (ع) جسارت کرد و ناسزا گفت با این که امام حسن (ع) و امام حسین (ع) در مجلس حاضر بودند، حسین (ع) برخاست تا پاسخ معاویه را بدهد، امام حسن (ع) دست او را گرفت و نشانید و خود برخاست و فرمود: «ای آنکه علی (ع) را به بدی یاد کردی منم حسن و پدرم علی (ع) است و تویی معاویه و پدرت ضحری می باشد، مادر من فاطمه علیها سلام الله و مادر تو هند جگرخوار است جد من رسول خدا (ص) است جد تو حرب است» (و جدتی خدیجه و جدتک فتیله ..)

جده من خدیجه (بانوی بزرگ اسلام ولی جده توفتیله (زن زشتکار جاهلیت است خداوند لعنت کند از ما آنکس که نامش پلید و حسب و نسبتش پست و سابقه‌اش بد، و دارای کفر و نفاق است» (۲۶)

در حدیث موثقی از حضرت زهرا (س) منقول است که چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه علیها السلام بر گرد پدر بزرگوار خود می گردید و می گفت «ای پدر! مادر من کجاست پس جبرئیل نازل شد و گفت پروردگارت تو را امر می کند که فاطمه را سلام

برسانی و بگویی که مادر تو در خانه‌ای است ازنی که کعب آنها از طلا است و به جای پی عمودها از یاقوت سرخ می‌باشد و خانه او در میان خانه آسیه و مریم دختر عمران است چون حضرت رسول (ص) پیغام حق تعالی را به فاطمه (س) رسانید. فاطمه (س) گفت خدا است سالم از نقصها و از اوست سلامتی‌ها و به سوی او برمی‌گردد تحیتها» (۲۷)

خدیجه (ع) در ادعیه زیارتنامه‌ها، و واژگان مقدس

کتاب مقدس تورات حضرت خدیجه (س) را به نهر آبی تشبیه نموده است که آب آن آب حیات است و در دو طرف کنار آن آب درخت حیات وجود دارد، آن درخت دارای دوازده نوع میوه است و برگ‌های آن درخت موجب شفای امت‌ها است (۲۸) در یکی از زیارتنامه‌های رسول خدا (ص) چنین آمده است

«السلام علی ازواجک الطاهرات الخیرات امهات المومنین خصوصاً الصدیقه الطاهره الزکیه الراضیه المرضیه خدیجه الکبری ام المومنین

سلام بر همسران پاک و نیک تو، مادران مومنان به خصوص سلام بر بانوی راستین و پاک و پاکیزه خشنود و پسندیده خدیجه بانوی بزرگ مادر مومنان» (۲۹)

در یکی از زیارتنامه‌های دیگر از خدیجه (ع) چنین تعبیر شده «السلام علی خدیجه سیده نساء العالمین سلام بر خدیجه (ع) سرور زنان جهانیان» (۳۰)

حضرت خدیجه (ع) ارتباط عمیق و بسیار بالایی با درگاه خداوند داشت از این رو دارای قوت قلب محکم و استوار بود. آن بانوی بزرگوار اسلام برای خود دارای حرز (کلمات پر محتوای پناهندگی به خدا) بود و در پرتو آن همواره رابطه خود را با خدا برقرار می‌ساخت

سیدبن طاووس در کتاب مهج الدعوات دو حرز را نقل کرده که این چنین است

۱- «بسم الله الرحمن الرحيم يا حي يا قيوم برحمتك استغيث فاغثنی ، ولا تهلكن الی نفسی طرفه عین ابداء، و اصلح لی شائب کله به نام خداوند بخشنده بخشایشگر! ای خدای زنده و استوار! به رحمت پناهنده شدم به من پناه بده و مرا هرگز به اندازه یک چشم برهم زدن به خودم وانگذار، همه حال و زندگی مرا سامان بخش»

۲- «بسم الله الرحمن الرحيم يا الله يا حافظ يا حفيظ يا رقيب

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر! ای خدا، ای نگهبان ای نگهدارنده و ای مراقب و پاسدار»

خدیجه در کلام اندیشمندان و بزرگان معاصر

دانشمند عرب (سنیه قراعد): تاریخ در مقابل عظمت ام‌المومنین خدیجه ع سر فرود می‌آورد، و در برابرش متواضعانه دست بسته می‌ایستد، نمی‌داند نام این بانو را در کدام شناسنامه بزرگان ثبت نماید» (۳۹)

سلیمان کتانی نویسنده عرب خدیجه ثروتش را به محمد بخشید. ولی این احساس را نداشت که می‌بخشد، بلکه این احساس را داشت که از او هدایت را که بر همه گنج‌های سراسر جهان برتری دارد، کسب می‌نماید، او احساس می‌کرد محبت و دوستی را به حضرت محمد (ص) اهدا می‌کند، ولی در عوض همه ابعاد سعادت را از او کسب می‌کند» (۳۲)

عالم بزرگ شیخ حرعاملی متوفی به (۱۱۴۰ هـ) صاحب کتاب وسایل الشیعه شعری در وصف او سوره است

زوجته خدیجه و فضله

ابان عند قولها و فعله

بنت خویلد الفتی المکرم

الماجد الموید المعظم

لها من الجنه بیت من قصب
لاصخب فيه ولالها نصب
و هذه مورہ لفظ الخبر
عن النبي المصطفى المطهر

«همسر پیامبر خدیجه که فضل و برتری او از گفتار و رفتارش آشکار است دختر خویلد آن جوانمرد بزرگوار، و ارجمند تایید شده و بلند مقام برای خدیجه و در بهشت خانه‌ای از یک قطعه گوهر بلورین آماده شده است که در ناآرامی و رنج نیست این موضوع عین سخن پیامبر برگزیده پاک خدا است که خدیجه در بهشت دارای چنین خانه‌ای می‌باشد».

بنت الشاملی نویسنده عرب آیا دیگری غیر از خدیجه را می‌شناسید که با عشقی آتشین و مهر و ایمانی استوار بی آن که اندک تردیدی به دل راه دهد یا ذره‌ای از باورش به بزرگداشت همیشگی خدا و پیغمبر بکاهد، دعوت دین را از غار حرا پذیرا شود». (۳۳)

منابع

- ۱- خدیجه اسطوره مقاومت و ایثار، صفحه ۱۸۶، اشتهاردی محمد مهدی
- ۲- صحیح بخاری ج ۴، ص ۱۶۴.
- ۳- الاستیعاب ج ۲، ص ۷۲۰.
- ۴- بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۲، ج ۱۶، ص ۲.
- ۵- خدیجه اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۱۸۷، نقل از بحار ج ۳۷، ص ۶۳.
- ۶- اسد الغابه ج ۵، ص ۴۳۸.
- ۷- ذخائر العقبی ص ۴۴.
- ۸- کشف الغمه ج ۲، ص ۷۱.
- ۹- جمع البیان ج ۱۰، ص ۳۲۰.
- ۱۰- بحار، ج ۴۰، ص ۶۸ به نقل از خدیجه اسطوره مقاومت و ایثار ص ۱۹۰.
- ۱۱- همان ج ۱۶، ص ۸.
- ۱۲- کشف الغمه ج ۲، ص ۷۲.
- ۱۳- بحار، ج ۴۳، ص ۳۰۲، به نقل از خدیجه اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۱۹۸.
- ۱۴- بحار، ج ۲۲، ص ۵۰۲.
- ۱۵- همان ج ۱۶، ص ۸.
- ۱۶- خدیجه اسطوره ایثار و مقاومت ص ۲۰۷.
- ۱۷- ریاحین الشریعه ج ۲، ص ۲۰۶.
- ۱۸- کشف الغمه ج ۲، ص ۱۳۳.
- ۱۹- محمد پیغمبری که از او باید شناخت کنستان ویرژیل گنورگیو، ترجمه ذبیح الله منصور ص ۵۰.
- ۲۰- بحار، ج ۴۴، ص ۳۱۸.
- ۲۱- همان ج ۴۵، ص ۶.
- ۲۲- همان ج ۴۴، ص ۱۷۴.

- ۲۳- همان ج ۴۵، ص ۵۹.
- ۲۴- خدیجه اسطوره ایثار و مقاومت ص ۲۰۰.
- ۲۵- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۳۲۵.
- ۲۶- خدیجه (ع) اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۲۰۱.
- ۲۷- حیوه القلوب علامه محمدباقر مجلسی ج ۳، ص ۲۱۸.
- ۲۸- کتاب مقدس عهد جدید، مکاشفه یوحنا، باب ۲۲.
- ۲۹- بحار ج ۱۰۰، ص ۱۸۹.
- ۳۰- همان ج ۱۰۲، ص ۲۷۲.
- ۳۱- نساء محمد (ص، ص ۳۸).
- ۳۲- خدیجه (ع، علی محمد دخیل ص ۳۲).
- ۳۳- حیاه‌الائمہ هاشم معروف الحسنی ص ۶۷.

۱۹- درگذشت حضرت خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

نویسندگان: فهیمه صمدی، زهرا خنیفرزاده، لیلا سالمی
ناشر: سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

احادیثی از پیامبر درباره حضرت خدیجه علیها السلام

بهترین زنان اهل بهشت چهارنفرند: خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله وسلم و آسیه زن فرعون و مریم دختر عمران. ۱

چهار زن سرور زنان زمان خویشند: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و بهترین آنها فاطمه است. ۲

ای خدیجه، در حق خود جز نیکی گمان مبر که خداوند بزرگ بارها با ملایک خود به تو مباحثات می‌کند. ۳

سخنان دانشمندان درباره خدیجه

زبیر بن بکّار گفته است: خدیجه، در عصر جاهلیت «طاهره» خوانده می‌شد.

هشام بن محمد: رسول خدا خدیجه را دوست داشت و به او احترام می‌گذاشت و در بعضی کارها با او مشورت می‌کرد. او وزیر صدق و راستی بود و نخستین زنی است که به پیامبر ایمان آورد و پیامبر تا وقتی که خدیجه زنده بود، هرگز همسر دیگری برنگزید.

تمام فرزندانش بجز ابراهیم از خدیجه بودند. ۴

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است:

سمیه قرّاعه گفته است: تاریخ در مقابل عظمت حضرت خدیجه سر فرود می‌آورد و در برابرش متواضعانه و دست بسته می‌ایستد.

دارنده مال و جمال و کمال

دکتر علی ابراهیم حسن، پژوهشگر جهان عرب، درباره مقام حضرت خدیجه می‌نویسد: «اگر بخواهیم همسری نمونه، با اخلاص، پاک دامن، موقر و خردمند را نام ببریم، والاتر از خدیجه، همسر پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، نخواهیم یافت؛ بانویی بس خردمند که هم عصر جاهلیت، و هم اسلام را درک کرد و در هر دو دوره از منزلتی والا بهره‌مند بود؛ تا جایی که در عصر جاهلیت طاهره نامیده می‌شد و مال و جمال و کمال را در یک جا جمع کرده بود و این ویژگی‌ها هر گاه در یک زن جمع شود - که معمولاً این اتفاق کم پیش می‌آید - نشان دهنده عظمت و بلندی مقام وی خواهد بود.» ۵.

تولد یگانه خلقت

وقتی زمان تولد فاطمه زهرا علیها السلام می‌رسد، خدیجه کبری از زنان قریش می‌خواهد تا او را یاری کنند. زنان تقاضایش را رد کردند و گفتند تو حرفمان را نشنیدی و با یتیم عبدالله ازدواج کردی و تمام ثروت را به او بخشیدی؛ غافل از این که آنان سعادت یاری خدیجه و شرکت در تولد بهترین زنان عالم را نداشتند. خداوند مقرر کرده بود که چهار زن از بهشت از بهترین زنان عالم همراه با فرشتگان به یاری او بیایند و دل رنجور خدیجه را شاد کنند و در تولد گل سرسبد زنان عالم؛ خدیجه را یاری نمایند.

سال غم و اندوه

در سال دهم بعثت حضرت خدیجه کبری از شدت ضعف و ناراحتی در شعب ابی طالب پیامبر را تنها می‌گذارد. حضرت خدیجه، در فاصله سی یا سی و پنج روز پس از رحلت عموی پیامبر، ابوطالب، از دنیا می‌رود و بدین ترتیب، هر دو یار رسول خدا، او را تنها می‌گذارند. ۶. پیامبر در غم از دست دادن ایشان آن سال را «عام الحزن» یعنی سال اندوه نام نهاد. رحلت این بانوی بزرگوار را به تمامی مسلمانان جهان تسلیت می‌گوییم.

منزلت حضرت خدیجه نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

پیامبر پس از خدیجه تا آخر عمر خدیجه را فراموش نکرد و هر از چند گاهی از او تقدیر و تمجید می‌کرد. عایشه گفته است: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از خانه بیرون نمی‌رفت مگر این که به نوعی از خدیجه یاد می‌کرد و از وی به نیکی ستایش می‌نمود. روزی او را به یاد آورد. رشک و حسد وجودم را فرا گرفت. گفتم آیا او بیش از یک پیرزن بود؟ خداوند زن بهتری به تو عطا فرموده است. پیغمبر خشمگین شد. آن گاه فرمود: سوگند به خدا، پروردگار بهتر از او را به من نداد. او به من ایمان آورد در هنگامی که مردمان به من کفر می‌ورزیدند. و از او به من فرزندان عطا کرد در حالی که مرا از فرزندان دیگر زنان محروم نمود.» عایشه گفت: «با خود گفتم دیگر هرگز خدیجه را به بدی یاد نخواهم کرد.» ۷.

بانوی عرب

خدیجه بنت خویلد زنی بود دارای نام و مورد احترام همه قبیله خویش. در زمانی که دختران را زنده به گور می‌کردند، و بیشتر زنان بردگانی بیش نبودند، در دوران تاریک جاهلیت اعراب، خدیجه توانست با اخلاق نیک و بزرگواری و بزرگ‌منشی، و از سویی ثروت فراوان، در میان زنان قریش و دیگر قبایل برتری یابد؛ آن گونه که او را «ملکه عرب» و «سیده بطحا» لقب داده بودند؛ زنی اندیشمند و فهیم که لیاقت همسری با گل سرسبد پیامبران، حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، و مادری سرور زنان عالم، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را دارا بود. همسری فداکار و عقیف که در راه محبت پیامبر از همه کس و همه چیز خود گذشت و

همه امکانات و توانمندی‌های خود را وقف پیامبر اسلام و مکتب او کرد.

یوسف حجاز

ای خدیجه، تو نشان دادی که می‌توان در میان همه تاریکی‌ها و جهالت‌ها درخشید. به ما آموختی که می‌شود در تاریکی‌ها پرنور بود. می‌توان چون شمع تمام هستی خود را در طبق اخلاص نهاد و سوخت و به دیگران روشنایی داد. به ما یاد دادی که دل می‌تواند پر از نور هدایت شود، هرچند گرداگرد انسان را پلشتی و پلیدی فرا گرفته باشد؛ می‌توانیم دل به کالای بی‌ارزش دنیا نسپریم، و هرچند ثروتمندترین مردم باشیم، اسیر مال‌اندوزی و مال‌پرستی نشویم. تو دنیای بی‌ارزش را بخشیدی و یوسف زیبای حجاز را از آن خویش ساختی.

اولین بانوی مسلمان

حضرت خدیجه علیها السلام اولین بانویی است که دعوت رسول حق را لیبیک گفت و به پیام آسمانی او پاسخ مثبت داد و در کنار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با همه توان ایستاد و پایداری کرد. در همان زمان که پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از آزار کوردلان رنج می‌برد، در کنارش کسی بود که خاطر او را شاد و کام او را شیرین می‌کرد و از بار گران‌اندوهش می‌کاست. همان بانوی گران‌قدر و ارجمندی که شریک زندگی و یاور محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود.

درگذشت خدیجه علیها السلام

حضرت خدیجه علیها السلام همسر باوفای پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از گذشت ۲۵ سال زندگی سراسر مهر و گذشت و وفا، در سال دهم هجرت پیامبر خدا را تنها گذاشت و به سوی جهان ابدی بال گشود. پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هنگام تدفین وی، خود به درون قبر خدیجه رفتند و با دست‌های مهربان خود خدیجه را به خاک سپردند. پیامبر پس از عروج ملکوتی یار و مونس خود بسیار غمناک بود.

گل زیبای بهشت

ای خدیجه گل زیبای بهشت / بانوی اعظم و والای بهشت
 تو که در بین زنان ممتازی / با رسول قُرضی هم‌رازی
 به جلال و به شرف یکتایی / مادر فاطمه زهرایی
 فرد اول تویی از خیل زنان / که بیاورد به احمد ایمان
 ثروت و مال تو و تیغ علی / اعتبار تو و تبلیغ علی
 هر دو شد رونق دین اسلام / به علی و تو، زما باد سلام
 دم جان دادن خود دُر سفتی / در وصایا به پیمبر گفתי
 به ره عشق منم مدهوش / کفتم کن به ردای دوش ۹

از همه می‌برد و به تو می‌پیوندد

حضرت خدیجه بعد از ازدواج با پیامبر از سوی تمام زنان و خویشان طرد شده بود به او سلام نمی‌کردند و جواب سلام او را

نمی‌دادند. زنان مکه جاهلانه او را ملامت می‌کردند که با وجود جاه و مال و مقام همسر یتیم عبدالله شده است. حضرت خدیجه بی‌توجه به همه این ملامت‌ها تنها دغدغه خاطرش این بود که نکند این سخنان یاوه موجب رنجش خاطر بهترین مخلوق خدا و همسر مهربانش شود.

آرامش جان رسول

یکی از موهباتی که خدا به انسان می‌دهد داشتن همسری مهربان و صبور است و خدیجه موهبت خدا به پیغمبر بود او پاسدار آرامش و آسایش خانه رسول خدا بود. زخم‌های جسم و جان همسر را التیام می‌بخشید و اسباب آرامش جان پیغمبر خدا را فراهم می‌کرد و او را در به جای آوردن وظیفه خطیرش - که همانا روشن کردن چراغ هدایت مردم بود - یاری می‌داد.

بانوی اول اسلام

خدیجه علیها السلام افتخار و شایستگی این را داشت که بانوی اول اسلام باشد. در آن جوّ دهشت‌زای جاهلیت چراغ هدایت و ایمان در ضمیر خدیجه علیها السلام روشن بود. خدیجه اولین کسی بود که به پیامبری محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و به یگانگی خدای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ایمان آورد. هنگامی که رسول خدا از غارحراء به خانه خدیجه علیها السلام آمد، از او پرسید: ای محمد، این چه نوری است که در تو مشاهده می‌کنم؟» پیامبر گفت: «این نور پیغمبری است. بگو لااله الاالله محمد رسول الله». خدیجه علیها السلام گفت: سال‌هاست که از پیغمبری تو خبر دارم. سپس شهادتین گفت و به آن حضرت ایمان آورد.

مجاهد در راه خدا

بعد از مبعوث شدن پیامبر خدا و شروع مبارزه مخفیانه و آشکارا با سیاهی جهل، خدیجه همیشه بسان یآوری مهربان و همسری دل‌سوز در کنار پیام‌آور مهر و راستی بود. همسر رسول‌الله مجاهد در راه معبود بود و همسر خویش را در به انجام رساندن رسالت خطیرش که - جهاد در راه حق و راستی است - یاری می‌داد و در این راه‌دشوار از هیچ کاری فروگذار نکرد. او همیشه به زره ایمان مجهز بود و طوفان سختی‌ها او را هرگز از پای در نیاورد و ذره‌ای از اعتقاد و ایمان راسخش کم نکرد.

سرمشق زنان عالم

اسلام نه تنها راه درست زیستن را به بشر می‌آموزد، بلکه در مکتب اسلام انسان‌هایی تربیت می‌شوند که تجسم آموزه‌های ناب اسلامی هستند. خدیجه اولین نماد زن مسلمان است؛ زن مسلمانی که مزین به تمام صفات والای انسانی است. خدیجه علیها السلام بانوی صبور، فهیم، مهربان، دل‌سوز، مؤمن و مقید بود و به جاست رهروان راه اسلام، و به ویژه بانوان مسلمان، وی را سرلوحه زندگی و خط مشی خویش قرار دهند. سخنی چند در مورد خدیجه علیها السلام

خدیجه کیست؟

پدر او خُوَیَلد بن اسد و مادر او فاطمه دختر زائده است. تولّد حضرت خدیجه علیها السلام سال ۶۸ پیش از هجرت است. ازدواج مبارک خدیجه با وجود مبارک و نازنین حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هنگامی بود که ۲۵ سال از عمر شریف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و چهل سال از عمر حضرت خدیجه علیها السلام می‌گذشت. او از لحاظ نسب از همه زنان پیغمبر

صلی الله علیه و آله و سلم به پیغمبر نزدیک تر است. او در ماه رمضان سال دهم بعثت و اندکی پس از وفات حضرت ابوطالب در گذشت. پیغمبر او را در «حجون» دفن کرد و خود او را در قبر گذاشت. ۱۰

اسلام خدیجه علیها السلام

سخن از اسلام خدیجه، سخن گفتن از آغاز رسالت و بامداد اسلام است. همه امت اتفاق نظر دارند که خدیجه اولین بانویی است که اسلام آورده است. ابویحیی بن عقیف گفته است: در جاهلیت به مکه و به نزد عباس بن عبدالمطلب آمدم. نزد او نشسته بودم که جوانی آمد و چشم به آسمان افکند و آن گاه رو به کعبه ایستاد. پس از اندکی پسر بچه‌ای آمد و در طرف راست او ایستاد. پس از اندکی زنی آمد و پشت آن دو ایستاد. آن جوان و آن پسر بچه و آن زن هر سه با هم به رکوع و سجود پرداختند. من گفتم ای عباس، این امری عظیم است. عباس گفت آری. آیا می‌دانی این جوان کیست؟ گفتم: نه. گفت: این محمد بن عبدالله پسر برادر من است و این پسر بچه علی پسر برادر من است و این خدیجه همسر محمد است. ۱۱

بردباری در سوگ فرزند

در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده که چون قاسم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، از دنیا رفت خدیجه گریه می‌کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد دانه مروارید گران‌بهایی بود که از دستم رفت! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای خدیجه آیا دوست نمی‌داری روز قیامت شود او را ببینی که بر در بهشت ایستاده و چون نظرش بر تو افتد، دست تو را بگیرد و داخل بهشت گرداند و تو را در پاکیزه‌ترین منزل‌ها جای دهد؟ خدیجه علیها السلام عرض کرد: این برای من است یا برای هر بنده مؤمنی؟ فرمودند: برای هر بنده مؤمن است که صبر کند و نیت خود را برای خدا خالص گرداند. خداوند حکیم تر و کریم تر از این است که میوه دل بنده مؤمن را بگیرد و با وجود این او را عذاب کند. ۱۲

خدیجه در آخرین لحظات

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به سادگی نمی‌توانست خبر دل‌خراش درگذشت خدیجه را بپذیرد. او به این ترتیب، انسانی را از کف می‌داد که عالی‌ترین نمونه وفا و فداکاری و صفا و مهر بود. آخرین سخن خدیجه علیها السلام، به هنگامی که بر بستر مرگ خفته بود، از رنج‌هایی که در راه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دیده بود کم ارجح تر نبود. لحظه‌ای که آثار مرگ در چهره او نمایان گشت، به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین می‌گوید: «ای رسول خدا، من در حق تو کوتاهی کردم و آنچه شایسته تو بود، انجام ندادم. از من در گذر. اگر اکنون دل در طلب چیزی داشته باشم، خشنودی توست». این کلمات بر لبان پاکش می‌لغزد، و آخرین نفس‌هایش را با خشوع و ایمان برمی‌آورد. خدا، خدیجه را رحمت کند که برای عقیده و رسالتش کوشش کرد. ۱۳

خدیجه بنت خویلد، بانوی گرانقدر عرب

خدیجه بنت خویلد - عزیزترین و محبوب‌ترین زنان جهان اسلام است او ایمان و علم و تقوا را به هم آمیخت و با این حال به همسری بزرگ‌ترین منجی عالم انسانیت مفتخر گردید. خدیجه در زیبایی و وقار و ادب و رسوم زندگی در حد کمال بوده است. دوری گزیدن زنان مکه از خدیجه در هنگام انتخاب محمد امین صلی الله علیه و آله و سلم، بهترین دلیل فکر عالی و همت بلند و دورانیشی و عزت نفس او بود که حقیقت را بر همه چیز ترجیح داد. خدیجه در راه عقیده و ایمان خویش هر چه داشت داد و دنیا و متاع آن را در راه دوست صرف کرد.

سخن عبدالملک بن هشام درباره خدیجه علیها السلام

عبدالملک بن هشام گفته است: خدیجه دختر خویلد به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورد و پیامبرش را تصدیق کرد. پروردگار بدین امر بار اندوه را از پیامبرش سبک کرد و پیغمبر سخن ناخوشایند و تکذیبی که او را غمگین کند نشنید مگر این که خداوند آن را به وجود حضرت خدیجه علیها السلام برطرف ساخت. ۱۴

ازدواج خدیجه علیها السلام

خدیجه دختر خویلد که زنی تجارت پیشه بود و مردان را برای بازرگانی اجیر می کرد، چون از راست گویی و امانت داری رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خبر یافت، کسی را نزد وی فرستاد و به او پیشنهاد کرد که با سرمایه خدیجه و همراه غلام وی، میسره، برای تجارت رهسپار شام شود رسول خدا پذیرفت و با میسره رهسپار شام شد و چون به بُصَیرِی رسید، راهب مسیحی ایشان را دید و میسره را به پیامبری او مژده داد. میسره نیز در این سفر کراماتی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مشاهده کرد. چون به مکه بازگشت آنچه را خود دیده بود و از راهب شنیده بود، به خدیجه علیها السلام گفت و او را آگاه ساخت. خدیجه هم به ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رغبت نمود و در پی رسول خدا فرستاد و علاقه مندی خویش را به ازدواج با وی اظهار داشت. رسول خدا نیز با عموهای خویش مشورت کرد و با عموی خود حمزه نزد خویلد پدر خدیجه رفت و خدیجه را خواستگاری کرد. ۱۵

پی نوشت ها

۱. الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۲۰.
 ۲. ذخائر العقبی، ص ۴۴.
 ۳. منتهی الامال، ص ۲۴۷.
 ۴. تذکره الخواص، ص ۳۱۲.
 ۵. خدیجه (به نقل از: نساء لهن فی تاریخ الاسلامی نصیب، صص ۲۱ و ۲۳).
 ۶. منتهی الامال.
 ۷. الاصابه، ج ۴، ص ۲۷۵.
 ۸. ترجمه خصائص الزینبیه، ص ۱۶۴.
 ۹. محمود سیفی شیرازی، لب تشنگان عشق، ص ۴۷.
 ۱۰. دکتر حریرچی، خدیجه علیها السلام، ص ۱۰.
 ۱۱. خصائص امیرالمؤمنین، ص ۴۵.
 ۱۲. زندگانی حضرت زهرا علیها السلام، ص ۱۱۷.
 ۱۳. محمدعلی بحر العلوم، همگام با پیامبر، ص ۱۱۸.
 ۱۴. دکتر فیروز حریرچی، زنان بزرگ اسلام، ص ۳۰.
 ۱۵. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۸.
- منبع: www.khadijeh.com

۲۰- روایت های تاریخی متفاوت

مشخصات کتاب

نویسنده: ابی بکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی
ناشر: سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

مقدمه

ابوبکر احمد بن حسین بن بیهقی، متولد شعبان ۳۸۴ هجری در خسروجرد و از بزرگان اهل حدیث است. او برای کسب دانش به بغداد، کوفه و مکه مسافرت کرد و سپس به زادگاه خود برگشت و مقیم نیشابور شد و در دهم جمادی الاول سال ۴۵۸ درگذشت و در همان زادگاه خود دفن گردید.

گفته اند که بیهقی مردی سخت وارسته و پارسا بود. در زمان سلجوقیان از طرف خواجه نظام الملک برای جلب دانشمندان تلاشهای بسیاری نمود. او سی سال آخر عمر خود را بجز روزهای حرام، روزه گرفت. به همین دلیل سیره نویسان بعد از او نوشته های بیهقی را مستند کار خود قرار داده اند. مطالب زیر برگرفته از کتاب دلال النبوة اوست که درباره ی حضرت خدیجه، اشتغال پیامبر گرامی قبل از ازدواج در کاروان تجاری خدیجه و سرانجام درباره ازدواج پیامبر گرامی و خدیجه، سخنانی را از قول راویان آن زمان نقل کرده است:

ابوهریره می گوید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده است مگر اینکه چوپان گوسپند بوده است. یکی از اصحاب گفت آیا شما هم چوپان گوسپند بوده اید؟ پیامبر فرمود آری من در مقابل اجرت نیم دانگ برای اهل مکه چوپانی می کردم. این حدیث را بخاری هم نقل نموده است.

جابر بن عبدالله میگوید پیامبر میگفت دو سفر برای خدیجه انجام دادم که اجرت هر یک ماده شتری بود.

ابن اسحق میگوید خدیجه دختر خویلد بانویی شریف و ثروتمند و بازرگان بود که مردان را اجیر میکرد که برای او به طریق مضاربه کار کنند و برای آنها سهمی هم معین می کرد؛ قریش هم که اصلاً قبیله ای بازرگان بودند؛ چون موضوع راستی و امانت و اخلاق پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شنید کسی پیش او فرستاد و پیشنهاد نمود که به منظور بازرگانی با سرمایه ی خدیجه مسافرتی به شام نماید و تعهد نمود که حق الزحمه بیشتری به آن حضرت خواهد پرداخت و خدمتکار خود میسره را هم همراه او خواهد نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این پیشنهاد را پذیرفت و همراه کالاهای بازرگانی خدیجه و میسره به شام رفت. حدود شام نزدیک صومعه راهبی، پیامبر زیر سایه ی درختی فرود آمد، راهب از میسره پرسید این کیست؟ گفت مردی از اهل مکه و از قبیله ی قریش است راهب گفت زیر سایه ی این درخت کسی جز پیامبران نمی نشیند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کالای خدیجه را فروخت و آنچه لازم بود خرید و با کاروان به مکه روان گردید، میسره که همراه او بود میگوید هنگام ظهر و گرما دو فرشته با بالهای خود بر پیامبر سایه می افکندند و او همچنان بر شتر خود سوار بود و راه را قطع می نمود.

چون به مکه رسیدند پیامبر کالایی را که از شام آورده بود فروخت و سود این سفر دو برابر یا نزدیک به دو برابر سفرهای دیگر بود. میسره هم گفتار راهب و موضوع سایه گسترده دو فرشته را برای خدیجه گفت، خدیجه بانویی خردمند و دوراندیش و شریف بود، خداوند هم خواست که او را گرامی بدارد، این بود که پس از نقل مطالب، کسی به سراغ پیامبر فرستاد و پیغام داد که ای پسرعمو من به واسطه ی خویشاوندی و شرف و بزرگواری تو و ارزش تو در میان قوم و امانت و راستی و حسن خلق تو، مایل به ازدواج با تو هستم. خدیجه هم میان زنان قریش از همه محترم تر و شریف تر و مالدارتر بود، آنچنان که همه مردان قریش خواستار و

آرزومند ازدواج با او بودند.

خدیجه دختر خویلد است، خویلد پسر اسد و او پسر عبدالعزی و او پسر قصی و قصی پسر کلاب است.

آنچه درباره‌ی ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه آمده است

ابن شهاب میگوید، چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حد بلوغ و رشد رسید و سرمایه‌ای هم نداشت، خدیجه آن حضرت را اجیر ساخت که به بازار حباشه برود و چون برگشت با یکدیگر ازدواج نمودند و پیامبر با خدیجه زندگی میکرد و پسرش به نام قاسم از خدیجه متولد شد، برخی از تاریخ نویسان پنداشته اند که پسر دیگری هم به نام طاهر متولد شده است و برخی دیگر گفته اند که پیامبر از خدیجه پسر دیگری غیر از قاسم نداشتند. چهار دختر به نام زینب و ام کلثوم و رقیه و فاطمه هم از خدیجه متولد شدند و پس از تولد یکی از پسرها حالت انزوا طلبی و گوشه گیری در پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر گردید. و هم از زهری روایت است که گفت نخستین زنی که پیامبر با او ازدواج کرد، خدیجه دختر خویلد بود. این ازدواج در جاهلیت صورت گرفت و پدر خویلد دختر خود را به آیین به همسری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درآورده بود. خدیجه برای پیامبر قاسم را آورد که کنیه رسول خدا از اوست و پسر دیگری به نام طاهر و چهار دختر به نام های زینب، ام کلثوم، رقیه، و فاطمه علیها السلام.

از ابن اسحق روایت شده است

که میگفت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از بعثت با خدیجه ازدواج فرمود و فرزندان آن حضرت هم همگی پیش از بعثت متولد شدند که چهار دختر به نام های زینب، ام کلثوم، رقیه، و فاطمه، بودند و سه پسر به نامهای قاسم، طاهر و طیب که این هر سه پسر قبل از مبعث مردند و پیامبر کنیه‌ی خود را از فرزندش قاسم گرفته بود ولی دختران آن حضرت اسلام را درک کرده و ایمان آوردند و با پدر به مدینه هجرت کردند.

از محمد بن علی (ع) روایت است که قاسم فرزند پیامبر به آن حد از عمر رسید که تنها سوار چارپایان میشد و اسب سواری می کرد و چون خداوند او را به سوی خود گرفت عمروعاص گفت دنباله و عقب پیامبر از لحاظ پسر قطع گردید و سوره کوثر در این موقع نازل شد «انا اعطیناک الکوثر» یعنی «عوض قاسم کوثر را به تو عنایت کرده ایم برای پروردگار خود نماز بگزار و قربانی کن، همانا کسی که ترا سرزنش میکند بی عقب است».

ظاهراً در این روایت از جهتی ضعیفی وجود دارد زیرا مشهور آن است که این روایت درباره پدر عمرو بن عاص است یعنی عاص بن وائل.

از مجاهد هم روایت شده است که این روایت درباره عاص بن وائل هر کس محمد را سرزنش کند خود بی عقب و ابر است. ابن عباس می گوید خدیجه برای پیامبر دو پسر و چهار دختر آورد قاسم و عبدالله، ام کلثوم، زینب و فاطمه و رقیه. از مصعب بن عبدالله زبیری روایت است که بزرگترین فرزند رسول خدا، قاسم بود و پس از او به ترتیب، زینب، عبدالله، ام کلثوم، فاطمه و رقیه رضوان الله علیهم بوده اند. قاسم نخستین فرزندی بود که در مکه درگذشت. بعد عبدالله مُرد و خدیجه شصت و پنج سال عمر کرد یا پنجاه و پنج سال که این صحیح تر است.

همچنین جعفر هاشمی روایت میکند که فاطمه علیها السلام در چهل و یک سالگی پیامبر متولد شده است.

عبدالله بن حارث روایت میکند

که مردم درباره‌ی ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه مختلف صحبت می کردند عمار یاسر گفت مردم در این باره گوناگون و زیاد صحبت می دارند و هیچ کس به اندازه‌ی من این مطلب را نمی داند من هم سن و سال پیامبر و دوست صمیمی آن حضرت بودم روزی همراه پیامبر بیرون رفته بودیم در محله خروره به خواهر خدیجه برخوردیم که بر روی تشک پوستی که خریده بود نشسته بود، او مرا صدا زد من پیش او رفتم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم منتظر ایستاد.

خواهر خدیجه به من گفت این دوست تو دلش نمی خواهد که با خدیجه ازدواج کند؟ من برگشتم و این موضوع را با پیامبر در بین گذاشتم، حضرت فرمود چرا قسم به جان خودم، من دوباره پیش خواهر خدیجه رفتم و پاسخ پیامبر را به او گفتم، گفت فردا صبح به خانه ما بیایید، فردای آن روز صبح زود به خانه آنها رفتیم دیدیم گاوی کشته اند و پدر خدیجه جامه زیبایی پوشیده و بوی خوشی به کار برده است، خدیجه با برادر خود صحبت داشته بود و او هم با پدر صحبت کرده بود. خویلد شراب خورده و مست بود و فرزندش درباره پیامبر و ارزش و اهمیت آن حضرت صحبت داشت و خواهش کرد که خدیجه را به همسری پیامبر درآورد و او هم موافقت نمود و از گوشت گاو خوراک فراوان تهیه کرده بودند و زن و شوهر هم از همان غذا خوردند، پدر خدیجه چون از مستی هوشیار گردید گفت این جامه زیبا چیست؟ و این همه خوراک و بوی خوش برای چه؟ خواهر خدیجه که با عمار صحبت کرده بود گفت این جامه را محمد صلی الله علیه و آله و سلم دامادت برایت آورده است و ماده گاوی هم هدیه آورده بود و چون خدیجه را به همسری او درآوردی گاو را کشتیم.

خویلد انکار کرد

و گفت من خدیجه را به همسری محمد صلی الله علیه و آله و سلم درنیاورده ام و درحالیکه داد و بیداد میکرد خود را به حجر اسماعیل رساند. بنی هاشم هم بیرون آمدند و همراه پیامبر نزد او رفتند و با او صحبت کردند، خویلد گفت حالا آن کسی که می گویند من خدیجه را به همسری او داده ام کجاست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش آمد همین که خویلد او را دید گفت بسیار خوب اگر قبلاً موافقت کرده ام که مبارک و فرخنده باشد و اگر هم آن وقت موافقت نکرده ام حالا با جان و دل موافقم. مؤملی میگوید عمرو بن اسد عموی خدیجه عهده دار تزویج خدیجه به پیامبر بوده است.

ابوعبدالله حافظ می گوید پیامبر در بیست و پنج سالگی و پانزده سال قبل از بعثت با خدیجه ازدواج فرمود. عمر بن ابی بکر معروف به مؤملی روایت میکند که عمرو بن اسد عموی خدیجه او را به همسری پیامبر درآورد و پیامبر بیست و پنج ساله بودند و همان سالی بود که قریش کعبه را تجدید ساختمان نمودند.

۲۱- زندگینامه حضرت خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

مؤلف: جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم

ناشر: مجله حوزه

زندگینامه

پدر او خویلد بن اسد و مادر او فاطمه دختر زائده است. تولد حضرت خدیجه علیها السلام سال ۶۸ پیش از هجرت است. ازدواج مبارک خدیجه با وجود مبارک و نازنین حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی بود که ۲۵ سال از عمر شریف پیامبر

صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و چهل سال از عمر حضرت خدیجه علیها‌السلام می‌گذشت. او از لحاظ نسب از همه زنان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به پیغمبر نزدیک‌تر است. او در ماه رمضان سال دهم بعثت و اندکی پس از وفات حضرت ابوطالب درگذشت. پیغمبر او را در «حجون» دفن کرد و خود او را در قبر گذاشت.

فرزندان خدیجه

در تعداد فرزندان حضرت خدیجه، میان مورخان اختلاف است. به گفته مشهور: ثمره ازدواج رسول خدا و خدیجه، شش فرزند بود. ۱- هاشم. ۲- عبدالله. به این دو «طاهر» و «طیب می‌گفتند». ۳- رقیه. ۴- زینب. ۵- ام کلثوم. ۶- فاطمه. رقیه بزرگترین دخترانش بود و زینب، ام کلثوم و فاطمه به ترتیب پس از رقیه قرار داشتند. پسران خدیجه پیش از بعثت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، بدرود زندگی گفتند. ولی دخترانش، نبوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را درک کردند. گروهی از محققان معتقدند: قاسم و همه دختران رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از بعثت به دنیا آمدند و چندروز پس از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مدینه هجرت کردند.

خدیجه در دوران جاهلیت

حضرت خدیجه علیها‌السلام در دوران جوانی با تشکیل کاروان‌های تجاری به کسب درآمد پرداخت. وی با مدیریت و درایتی قوی و به دور از رسم تاجران زمانه که رباخواری را از اصول ثروت اندوزی قرار داده بودند، به تجارت روی آورده بود. تاریخ‌نگاران، بارها از او با عنوان‌هایی همچون «بانوی دوراندیش و خردمند» یا «بانوی عاقل» یاد کرده‌اند. حضرت خدیجه علیها‌السلام یکی از ثروتمندترین مکه بود، ولی هرگز از یاری فقیران روی برنگرداند و خانه‌اش همواره کعبه آمال مردم بینوا و پناه‌گاه نیازمندان بود. کرم، سخاوت، دوراندیشی، درایت، عفت و پاک‌دامنی، از وی بانویی پرهیزکار و مورد احترام ساخته بود. لقب «بانوی بانوان قریش» که در آن زمان به وی داده شد، نشان دهنده جایگاه او در میان مردم است.

نخستین بانوی مسلمان

حضرت خدیجه علیها‌السلام نخستین زنی بود که به پیامبری حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌ایمان آورد و اولین بانویی بود که همراه امام علی علیه‌السلام با پیامبر به نماز ایستاد و پیشانی بندگی بر خاک سایید. تاریخ‌نویسان از یکی از همسران پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌ونقل کرده‌اند که می‌گفت: من همواره از علاقه پیامبر به خدیجه در شگفت بودم؛ چرا که حضرت بسیار از او یاد می‌کرد و اگر گوسفندی می‌کشت، به سراغ دوستان خدیجه می‌رفت و سهمی برای آنها می‌فرستاد. روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌ونقل در حالی که خانه را ترک می‌کرد، نام خدیجه را بر زبان آورد و از او تعریف کرد. کار به جایی رسید که صبر خویش را از دست دادم و با کمال جرئت گفتم: «وی پیرزنی بیش نبود و خدا بهتر از او را نصیب شما کرده است!» گفتار من چنان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌ونقل را متأثر ساخت که آثار خشم و غضب در چهره ایشان ظاهر شد. در این هنگام رو به من کرد و فرمود: «ابدا چنین نیست!... هرگز همسری بهتر از او نصیب من نشده است. خدیجه هنگامی به من ایمان آورد که همه مردم در کفر و شرک به سر می‌بردند. او ثروت خود را در سخت‌ترین لحظات در اختیار من گذاشت. خدا از او فرزندان نصیب کرد که به دیگر همسرانم نداد.»

خصوصیات حضرت خدیجه علیها‌السلام

خدیدجه از بزرگترین بانوان اسلام به شمار می‌رود. او اولین زنی بود که به اسلام گروید؛ چنان که علی بن ابی طالب (ع) اولین مردی بود که اسلام آورد. اولین زنی که نماز خواند، خدیجه بود. او انسانی روشن بین و دور اندیش بود. با گذشت، علاقه‌مند به معنویات، وزین و با وقار، معتقد به حق و حقیقت و متمایل به اخبار آسمانی بود. همین شرافت برای او بس که همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و گسترش اسلام به کمک مال و ثروت او تحقق یافت. خدیجه از کتب آسمانی آگاهی داشت و علاوه بر کثرت اموال و املاک، او را «ملکه بطحاء» می‌گفتند. از نظر عقل و زیرکی نیز برتری فوق العاده‌ای داشت و مهمتر اینکه حتی قبل از اسلام وی را «طاهره» و «مبارکه» و «سیده زنان می‌خواندند. جالب این است که او از کسانی بود که انتظار ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌کشید و همیشه از ورقه بن نوفل و دیگر علما جوایز نشانه‌های نبوت می‌شد. اشعار فصیح و پر معنای وی در شان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از علم و ادب و کمال و محبت او به آن بزرگوار حکایت می‌کند. نمونه‌ای از اشعار خدیجه در باره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین است: فلواننی امسیت فی کل نعمه و دامت لی الدنیا و تملک الاکاسره فما سویت عندی جناح بعوضه اذا لم یکن عینی لعینک ناظره اگر تمام نعمتهای دنیا از آن من باشد و ملک و مملکت کسرها و پادشاهان را داشته باشم، در نظرم هیچ ارزش ندارد زمانی که چشم به چشم تو نیافتند. دیگر خصوصیت خدیجه این است که او دارای شم اقتصادی و روح بازرگانی بود و آوازه شهرتش در این امر به شام هم رسیده بود. البته سجایای اخلاقی حضرت خدیجه چنان زیاد است که قلم از بیان آن ناتوان است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «افضل نساء اهل الجنه خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم». چه می‌توان گفت در شان کسی که مایه آرامش و تسلی خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود؟! در تاریخ می‌خوانیم: «حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر وقت از تکذیب قریش و اذیت‌های ایشان محزون و آزرده می‌شدند، هیچ چیز آن حضرت را مسرور نمی‌کرد مگر یاد خدیجه؛ و هرگاه خدیجه را می‌دید مسرور می‌شد» ذهبی می‌گوید: مناقب و فضایل خدیجه بسیار است؛ او از جمله زنان کامل، عاقل، والا، پای‌بند به دیانت و عفیف و کریم و از اهل بهشت بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کرارا او را مدح و ثنا می‌گفت و بر سایر امهات مومنین ترجیح می‌داد و از او بسیار تجلیل می‌کرد. به حدی که عایشه می‌گفت: بر هیچ یک از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به اندازه خدیجه رشک نورزیدم و این بدان سبب بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار او را یاد کرد.

خدمات حضرت خدیجه به اسلام

حضرت خدیجه علیها السلام در ۲۴ سال زندگی مشترک با پیامبر گرامی اسلام، خدمات بسیاری برای آن بزرگوار و دین اسلام انجام داد. حمایت‌های مالی، روحی، عاطفی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله، تصدیق و تأیید پیامبر در روزگاری که هیچ کس تأییدش نمی‌کرد و یاری ایشان در برابر آزار مشرکان، گوشه‌هایی از این خدمات ارزشمند است. حضرت خدیجه علیها السلام پس از ازدواج با پیامبر، دارایی‌اش را به ایشان بخشید تا آن را هرگونه می‌خواهد مصرف کند. رسول گرامی اسلام در این زمینه می‌فرماید: «هیچ ثروتی به اندازه ثروت خدیجه علیها السلام برای من سودمند نبود». حضرت خدیجه علیها السلام، این بانوی بزرگوار نه تنها از عمق جان به رسالت پیامبر ایمان آورد، بلکه او را در برابر سختی‌ها و تکذیب مشرکان و بدخواهان یاری داد. تا زنده بود، اجازه نداد آزار و شکنجه مشرکان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت آید. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله با باری از مصیبت و اندوه به خانه می‌آمد، خدیجه او را دل‌داری می‌داد و نگرانی را از ذهن و خاطرش می‌زدود.

آخرین مال

اموال حضرت خدیجه علیها السلام به عنوان ابزاری مناسب از همان ابتدا در خدمت اسلام و پیشرفت آن قرار گرفت. جالب این که

آخرین بخش از دارایی خدیجه توسط امیر مؤمنان در سفر هجرت به مدینه صرف شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه شبانه روز در غار ثور ماند، امیر مؤمنان نیز شبانه خود را به غار رساند و آذوقه و لوازم سفر را آورد. در آنجا حضرت به علی علیه السلام فرمود: «امانت‌های زیادی نزد من است، به بالای ابطح (تپه‌ای در مکه) برو و صبح و شب با صدای بلند بگو: هر کسی نزد محمد امانت و یا ودیعه‌ای دارد بیاید و تحویل بگیرد. یا علی! بعد از این با هیچ حادثه‌ای ناگوار مواجه نخواهی شد تا این که نزد من برسی. امانت‌های مردم را آشکارا تحویل بده. ای علی! تو را سرپرست دخترم فاطمه قرار دادم و خدا را مراقب شما. از آخرین باقی مانده اموال خدیجه برای خود و فاطمه و هر کس از بنی هاشم که قصد همراهی با شما را دارد، شتر و زاد و توشه بخر و بعد از رد امانت‌ها، دیگر درنگ نکن...» ابو عبیده (نوه عمار یاسر) می‌گوید: «فرزند ابی رافع این مطالب را به نقل از پدرش گفت. من پرسیدم: مگر رسول خدا مال و ثروتی قابل توجه داشت که دو شتر برای سفر خودش خرید و به امیر مؤمنان هم سفارش کرد زاد و توشه دیگر مهاجران را تهیه کند؟ ابی رافع پاسخ داد: پدرم گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ مال و ثروتی برای من سودمندتر از اموال خدیجه نبود. ابی رافع افزود: پدرم گفت: از آخرین موارد مصرف اموال خدیجه خرید زاد و توشه برای مسلمانان مستضعف بود که قصد داشتند به مدینه هجرت کنند. سفر اکثر مسلمانان با اموال خدیجه ممکن شد. آخرین آن‌ها هم قافله‌ای بود که امیر المؤمنین آن را سرپرستی کرد.

منزلت حضرت خدیجه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر پس از خدیجه تا آخر عمر خدیجه را فراموش نکرد و هر از چند گاهی از او تقدیر و تمجید می‌کرد. عایشه گفته است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خانه بیرون نمی‌رفت مگر این که به نوعی از خدیجه یاد می‌کرد و از وی به نیکی ستایش می‌نمود. روزی او را به یاد آورد. رشک و حسد وجودم را فرا گرفت. گفتم آیا او بیش از یک پیرزن بود؟ خداوند زن بهتری به تو عطا فرموده است. پیغمبر خشمگین شد. آن گاه فرمود: سوگند به خدا، پروردگار بهتر از او را به من نداد. او به من ایمان آورد در هنگامی که مردمان به من کفر می‌ورزیدند. و از او به من فرزندان عطا کرد در حالی که مرا از فرزندان دیگر زنان محروم نمود». عایشه گفت: «با خود گفتم دیگر هرگز خدیجه را به بدی یاد نخواهم کرد».

سخنان دانشمندان درباره خدیجه

زبیر بن بکّار گفته است: خدیجه، در عصر جاهلیت «طاهره» خوانده می‌شد. هشام بن محمد: رسول خدا خدیجه را دوست داشت و به او احترام می‌گذازد و در بعضی کارها با او مشورت می‌کرد. او وزیر صدق و راستی بود و نخستین زنی است که به پیامبر ایمان آورد و پیامبر تا وقتی که خدیجه زنده بود، هرگز همسر دیگری برنگزید. تمام فرزندانش بجز ابراهیم از خدیجه بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: سمیه قرّاعه گفته است: تاریخ در مقابل عظمت حضرت خدیجه سر فرود می‌آورد و در برابرش متواضعانه و دست بسته می‌ایستد.

مقام خدیجه در بهشت

از فضیلت‌های حضرت خدیجه علیها السلام، مقامی است در بهشت که از سوی خداوند به ایشان وعده داده شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز بارها این مسئله را به خدیجه بشارت می‌داد و می‌فرمود: «در بهشت، خانه‌ای داری که در آن رنج و سختی نمی‌بینی». امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: هنگامی که خدیجه وفات یافت، فاطمه خردسال بی‌تابی می‌کرد و گرد پدرش می‌گشت و سراغ مادر را از او می‌گرفت. پیامبر از این حالت دخت کوچکش بیشتر محزون می‌شد و دنبال راهی بود تا او را آرام

کند. فاطمه همچنان بی‌تابی می‌کرد تا اینکه جبرئیل بر پیامبر نازل شد و فرمود: «به فاطمه سلام برسان و بگو مادرت در بهشت خانه‌ای کنار آسیه، همسر فرعون و مریم، دختر عمران نشسته است.» هنگامی که فاطمه این سخن را شنید، آرام گرفت و دیگر بی‌تابی نکرد.

وصیت حضرت خدیجه

حضرت خدیجه علیها السلام سه سال قبل از هجرت بیمار شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به عیادت وی رفت و فرمود: ای خدیجه، «اما علمت ان الله قد زوجنی معک فی الجنه؟ آیا می‌دانی که خداوند تو را در بهشت نیز همسرم ساخته است؟! آنگاه از خدیجه دل جوئی و تفقد کرد؛ او را وعده بهشت داد و درجات عالی بهشت را به شکرانه خدمات او توصیف فرمود. چون بیماری خدیجه شدت یافت، عرض کرد: یا رسول الله! چند وصیت دارم: من در حق تو کوتاهی کردم، مرا عفو کن. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هرگز از تو تقصیری ندیدم و نهایت تلاش خود را به کار بردی. در خانه‌ام بسیار خسته شدی و اموات را در راه خدا مصرف کردی. عرض کرد: یا رسول الله! وصیت دوم من این است که مواظب این دختر باشید. و به فاطمه زهرا علیها السلام اشاره کرد. چون او بعد از من یتیم و غریب خواهد شد. پس مبادا کسی از زنان قریش به او آزار برساند. مبادا کسی به صورتش سیلی بزند. مبادا کسی بر او فریاد بکشد. مبادا کسی با او برخورد غیر ملایم و زنده‌ای داشته‌باشد. اما وصیت سوم را شرم می‌کنم برایت بگویم. آن را به فاطمه عرض می‌کنم تا او برایت بازگو کند. سپس فاطمه را فراخواند و به وی فرمود: «نور چشمم! به پدرت رسول الله بگو: مادرم می‌گوید: من از قبر در هراسم؛ از تو می‌خواهم مرا در لباسی که هنگام نزول وحی به تن داشتی، کفن کنی.» پس فاطمه زهرا علیها السلام از اتاق بیرون آمد و مطلب را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن پیراهن را برای خدیجه فرستاد و او بسیار خوشحال شد. هنگام وفات حضرت خدیجه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم غسل و کفن وی را به عهده گرفت. ناگهان جبرئیل در حالی که کفن از بهشت همراه داشت، نازل شد و عرض کرد: یا رسول الله، خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: «ایشان اموات را در راه ما صرف کرد و ما سزاوارتریم که کفنش را به عهده بگیریم.»

وفات خدیجه علیها السلام

خدیجه در سن ۶۵ سالگی در ماه رمضان سال دهم بعثت در خارج از شعب ابوطالب جان به جان آفرین تسلیم کرد. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شخصا خدیجه را غسل داد، حنوط کرد و با همان پارچه‌ای که جبرئیل از طرف خداوند عزوجل برای خدیجه آورده بود، کفن کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شخصا درون قبر رفت، سپس خدیجه را در خاک نهاد و آنگاه سنگ لحد را در جای خویش استوار ساخت. او بر خدیجه اشک می‌ریخت، دعا می‌کرد و برایش آمرزش می‌طلبید. آرامگاه خدیجه در گورستان مکه در «حجون واقع است. رحلت خدیجه برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مصیبتی بزرگ بود؛ زیرا خدیجه‌یاور پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و به احترام او بسیاری به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم احترام می‌گذاشتند و از آزار وی خودداری می‌کردند.

۲۲- سیری در زندگانی ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها

سرشناسه: سیری در زندگانی ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها، ۱۳۸۸
عنوان و نام پدیدآور: سیری در زندگانی ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها/ مهدی آقابابائی
ناشر چاپی: مهدی آقابابائی

مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و کتاب

موضوع:

مقدمه

مؤلف: مهدی آقابابائی

بسم الله الرحمن الرحيم

بی شک مطالعه و تحقیق در سیره برگزیدگان الهی، وسیله‌ای برای آشنائی با نظام ارزشهای معتبر و مورد قبول است زیرا که شخصیت آنان برای اهل ایمان به عنوان الگو و نمونه رفتاری پذیرفته شده است.

حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها را باید از این دست شخصیت‌های نمونه دانست چرا که آن والاگوهر در مکتب اهل بیتعلیهم السلام از جایگاهی بس بلند برخوردار است و به گواهی رسول الله صلی الله علیه و آله یکی از چهار زن برگزیده جهان می‌باشد.

ایشان از جمله بزرگترین حامیان نشر دینت اسلام بود و در این راه هیچ کوششی را فرو نگذاشت. وجود شریف آن بانو به اندازه‌ای مهم و حیاتی بود که پس از درگذشت او و ابوطالب اقامت در مکه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله دشوار آمد و خدا به حضرت فرمان داد که از مکه خارج شو که دیگر تو را در آنجا یآوری نیست. [۱]

کتابی که در پیش رو دارید تلاشی اندک است در باره قسمتهائی از زندگانی بانوی اسلام، نخستین حامی پیامبر، سرچشمه کوثر ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها و پاسخ به شبهاتی درباره‌ی زندگانی حضرت خدیجه سلام الله علیها می‌باشد که انشاء الله مورد توجه خداوند تبارک و تعالی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام واقع گردد و مورد قبول خوانندگان گرامی قرار گیرد ما را از دعای خیر خویش محروم نسازید.

مهدی آقابابائی

حوزه علمیه اصفهان

ماه رمضان المبارک ۱۴۳۱ ه. ق

مرداد ماه ۱۳۸۹ شمسی

خدیجه سلام الله علیها فی القرآن

(۱) - سوره فرقان / ۲۴

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا

و کسانی که می‌گویند: «پروردگارا! از همسران و فرزندانمان مایه روشنی چشم ما قرار ده، و ما را برای پرهیزگاران پیشوا گردان!»
و عن الحاكم الحسكاني الحنفی عن ابی سعید فی قوله تعالی «هب لنا» الآیه.

قال النبی صلی الله علیه و آله : قلت: یا جبرئیل من ازواجنا؟

قال: خدیجه.

قال: من دریاتنا؟

قال: فاطمه و «قره عین».

قال: الحسن و الحسين.

قال: «واجعلنا للمتقین اماما»

قال: علی علیه السلام. [۲]

و ذکره المجلسی رحمه الله علیه

و علامه مجلسی رحمه الله علیه شیه همین روایت را ذکر نموده‌اند. [۳]

و عن الحکیم الفیض الکاشانی رحمه الله علیه و فسر ایضاً بالنبوه و بالقرآن و بخدیجه رضی الله عنها فان جمیع اولاده صلی الله علیه و آله منها سوی ابراهیم.

و فی تفسیر القمیرحمه الله علیه سوره الفرقان (ازواجنا) خدیجه. [۴]

حاکم حسکانی از قرآن پژوهان نامدار اهل تسنن در این مورد آورده است که پیامبر گرامی در تفسیر این آیه فرمود:

پس از نازل شدن این آیات از فرشته وحی پرسیدم: منظور از «ازواجنا» کیست؟

پاسخ داد: خدیجه سلام الله علیها است. و «ذریاتنا» فاطمه سلام الله علیها و دو نور دیده اش حسن و حسین علیهما السلام هستند و در جمله‌ی «واجعلنا للمتقین اماما» منظور حضرت علی علیه السلام است.

مرحوم «فیض کاشانی» در تاویل همین آیه می‌نویسد: «منظور از آن، مقام والای رسالت، قرآن شریف و یار و مشاور پر اخلاص پیامبر خدیجه سلام الله علیها است که نسل سزاوار صلی الله علیه و آله از او است. [۵]

و تفسیر قمی نیز بر آن است که منظور از واژه‌ی «ازواجنا» در آیه‌ی مورد بحث حضرت خدیجه سلام الله علیها است. [۶]

(۲) - سوره ضحی / ۶

وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنِي (۶)

آیا او تو را یتیم نیافت و پناه داد؟!

و عن الصدوق اعلی الله مقامه الشریف عن ابن عباس قال: سألته عن قول الله عزوجل «الم يجدك یتیمًا فآوی».

قال: انما سمی یتیمًا لانه لم یکن له نظیر علی وجه الارض من الاولین و لا من الآخرین. فقال الله عزوجل ممتناً علیه بنعمته «الم یجدک یتیمًا فآوی» ای وحیداً لا نظیر لک «فاوی» الیک الناس و عرفهم فضلک حتی عرفوک «و وجدک عائلاً» یقول فقیراً عند قومک یقولون لا مال لک فاغناک الله بمال خدیجه... [۷]

مرحوم شیخ صدوق (ره) در تفسیر این آیات می‌نویسد: بدان دلیل آن حضرت «یتیم» خوانده شد که در کران تا کران هستی بی نظیر و تک نسخه است، چرا که این واژه به مفهوم بی همانند آمده است. به همین جهت خدا با اشاره به نعمتهای گرانس به او می‌پرسد: آیا خدایت تو را تک نسخه و بی همانند نیافت؛ و پناه داد و برتری و شکوه تو را به مردم شناساند و تو را بلند آوازه ساخت؟! و تو را تنگدست یافت، و به وسیله‌ی ثروت هنگفت خدیجه سلام الله علیها بی نیاز گردانید. [۸]

بسیاری از مفسران بر آنند که توانگری پیامبر صلی الله علیه و آله به مال خدیجه سلام الله علیها بوده است و خداوند متعال در این آیه به کنایه از خدیجه و احسان او یاد فرموده است. [۹]

(۳) - سوره مطفین ۱۸-۲۸

كَلَّا... إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ * تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيْقٍ مَخْتُومٍ * خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكِ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ

چنان نیست که آنها (درباره معاد) می‌پندارند، بلکه نامه اعمال نیکان در «علیین» است! * و توجه می‌دانی «علیین» چیست! * نامه‌ای است رقم خورده و سرنوشتی است قطعی، * که مقربان شاهد آنند! * مسلماً نیکان در انواع نعمت‌اند: * بر تخت‌های زیبای بهشتی تکیه کرده و (به زیباییهای بهشت) می‌نگرند! * در چهره‌هایشان طراوت و نشاط نعمت را می‌بینی و می‌شناسی! * آنها از شراب (طهور) زلال دست نخورده و سربسته‌ای سیراب می‌شوند! * مهری که بر آن نهاده شده از مشک است و در این نعمتهای بهشتی راغبان باید بر یکدیگر پیشی گیرند! * این شراب (طهور) آمیخته با «تسنیم» است، * همان چشمه‌ای که مقربان از آن می‌نوشند.

و عن المجلسی (ره) عن جابر بن عبدالله رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله قال: قوله عزوجل: «ومزاجه من تسنیم» قال: هو اشرف شراب فی الجنة یشربه محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و هم المقربون.

السابقون: رسول الله صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب و الائمه و فاطمه و خدیجه صلوات الله علیهم و ذریتهم الذین اتبعوهم بایمان یتسنم علیهم من اعالی دورهم. [۱۰]

پیامبر صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه فرمود: مقربان بارگاه خدا و پیشتازان راه عدالت و آزادی عبارتند از: پیامبر، امیرمومنان، امامان اهل بیتعلیهم السلام، که پس از علی علیه السلام پس از دیگری خواهد آمد، فاطمه سلام الله علیها دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و خدیجه بنت خویلد.

و عن علی بن ابراهیم بن هاشم (ره) «السابقون السابقون اولئک المقربون» رسول الله صلی الله علیه و آله و خدیجه و علی بن ابیطالب و ذریاتهم تلحق بهم یقول الله عزوجل نالحقنا بهم ذریتهم» و المقربون یشربون من تسنیم بحتاً صرفاً و سائر المومنین ممزوجاً. [۱۱]

و عن المجلسی (ره) قوله تعالی «فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک و للمومنین» و هم علی صلوات الله علیه و اصحابه «والمومنات» و هی خدیجه و صویحباتها... [۱۲]

(۴) - سوره آل عمران / ۴۲

وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان، برتری داده است.

و عن شیخ الطائفه الطوسی اعلی الله مقامه الشریف «وا صطفاک علی نساء العالمین» قال الحسن و ابن جریر علی عالمی زمانها و هو قول ابی جعفر علیه السلام لان فاطمه سیده نساء العالمین.

و روی عن النبی انه قال: فضلت خدیجه علی نساء امتی كما فضلت مریم علی نساء العالمین. [۱۳]

همانگونه که مریم بر زنان جهان برتری داده شد، خدیجه سلام الله علیها نیز بر زنان امت من برتری داده شد.

و عن الزمخشری و عن النبی کمل من الرجال کثیر و لم یکمل من النساء الا اربع: آسیه بنت مزاحم امراه فرعون و مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله ... [۱۴]

بسیاری از مردم در زندگی به سوی کمال اوج گرفتند، اما از میان زنان این چهار زن نمونه رشد و اوج هستند: آسیه سلام الله علیها، مریم سلام الله علیها، خدیجه سلام الله علیها و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله

و عن البغوی خیر نساءها مریم بنت عمران و خیر نساءها خدیجه رضی الله عنها. [۱۵]

و عن الآلوسی: عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله و قال: اربع نسوه سادات عالمهن مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و افضلهن عالماً فاطمه. [۱۶]

آلوسی از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت فرمودند: چهار زن سالار زنان روزگار شدند، مریم بنت عمران، آسیه بنت مزاحم، خدیجه و فاطمه و افضل ترین آنها فاطمه زهرا سلام الله علیها می باشد.

و عن القرطبی: عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله: افضل نساء اهل الجنة خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم. [۱۷]

برترین و پرفضیلت ترین زنان بهشت عبارتند از: خدیجه، فاطمه بنت محمد، مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم.

و عن ابن کثیر عن علی بن ابیطالب علیه السلام قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله خیر نساءها مریم بنت عمران و خیر نساءها خدیجه بنت خویلد. [۱۸]

(۵) - سوره فاطر ۱۹-۲۲

وَمَا يَشْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ* وَ لَا الظُّلُمَاتُ وَ لَا النُّورُ* وَ لَا الظُّلُّ وَ لَا الْحُرُورُ* وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ*

و نایینا و بینا هرگز برابر نیستند،* و نه ظلمتها و روشنایی،* و نه سایه (آرامبخش) و باد داغ و سوزان! * و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند! خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد می رساند، و تو نمی توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور خفته اند برسانی!

ذکر السید المتبحر العلامه هاشم البحرانی (ره) عن طریق المخالفین عن ابن عباس قال:

قوله عز وجل: و ما يستوی الاعمی والبصیر.

قال: الاعمی ابوجهل، و البصیر امیرالمومنین علیه السلام

و لا الظلمات و لا النور، فالظلمات ابوجهل و النور امیرالمومنین علیه السلام .

و لا الظل و الحرور، و الظل ظل امیرالمومنین علیه السلام فی الجنة و لا الحرور یعنی جهنم لابی جهل.

ثم جمعهم جميعاً، فقال: و ما يستوی الاحیاء و لا الاموات فالاحیاء علی و حمزه و جعفر والحسن و الحسین و فاطمه و خدیجه علیهم السلام، و الاموات کفار مکة. [۱۹]

علامه متبحر سید هاشم بحرانی از طریق مخالفین (اهل سنت) درباره قول خداوند « و ما يستوی الاعمی و البصیر » از ابن عباس نقل می کند که گفت: منظور از کور و کوردل ابوجهل می باشد و منظور از صاحب بصیرت و بینش امیرالمومنین علیه السلام می باشد. منظور از ظلمات و تیرگی ها، ابوجهل و منظور از نور و روشنایی امیرالمومنین علیه السلام است. منظور از سایه ی دل انگیز و آرام بخش سایه ای است در بهشت برای امیرمومنان و منظور از گرمای سخت و مرگبار آتش شعله دوزخ، ابوجهل می باشد.

سرانجام در مورد آیه «ما يستوی الاحیاء و لا الاموات» گفت: منظور از زندگانی حقیقی در این آیه حضرت علی، حمزه، جعفر و حسن و حسین، فاطمه، و خدیجه علیهم السلام می باشند و منظور از مردگان، کفار مدینه می باشند.

(۶) - سوره آل عمران ۳۳

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ

خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد.

عن فرات الکوفی طاب ثراه عن ابی مسلم الخولانی، قال: دخل النبی صلی الله علیه و آله علی فاطمه الزهرا سلام الله علیها و عایشه و هما تفتخران و قد احمرت وجوههما فسالهما عن خبرهما ، فاخبرتا.

فقال النبی صلی الله علیه و آله : یا عایشه او ما عملت ان الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران و علیاً و الحسن و الحسین و حمزه و جعفرأ و فاطمه و خدیجه علی العالمین. [۲۰]

پیامبر فرمود: ای عایشه آیا نمی‌دانی که خدا آدم، نوح، دودمان ابراهیم و خاندان عمران، وجود امیرالمومنین، حسن و حسین، حمزه، جعفر، خدیجه و فاطمه علیهم السلام را بر جهانیان برگزید.

و ذکر قریباً من مضمونه الدر المنثور. [۲۱]

(۷) - سوره اعراف / ۴۶ - ۵۰

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيمَاهُمْ وَ نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ* أَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَزَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ*

و در میان آن دو [بهشتیان و دوزخیان، حجابی است و بر «اعراف» مردانی هستند که هر یک از آن دو را از چهره‌شان می‌شناسند و به بهشتیان صدا می‌زنند که: «درود بر شما باد!» اما داخل بهشت نمی‌شوند، در حالی که امید آن را دارند. * و هنگامی که چشمشان به دوزخیان می‌افتد می‌گویند: «پروردگارا! ما را با گروه ستمگران قرار مده!» * و اصحاب اعراف، مردانی (از دوزخیان را) که از سیمایشان آنها را می‌شناسند، صدا می‌زنند و می‌گویند: «(دیدید که) گردآوری شما (از مال و ثروت و آن و فرزند) و تکبرهای شما، به حالتان سودی نداد!» * آیا اینها [این و اماندگان بر اعراف همانان نیستند که سوگند یاد کردید رحمت خدا هرگز شامل حالشان نخواهد شد؟! (ولی خداوند به خاطر ایمان و بعضی اعمال خیرشان، آنها را بخشید هم اکنون به آنها گفته می‌شود): داخل بهشت شوید، که نه ترسی دارید و نه غمناک می‌شوید! * و دوزخیان، بهشتیان را صدا می‌زنند که: «(محبت کنید) و مقداری آب، یا از آنچه خدا به شما روزی داده، به ما ببخشید!» آنها (در پاسخ) می‌گویند: «خداوند اینها را بر کافران حرام کرده است!»

و عن البحرانی ایضاً اعلى الله مقامه الشريف عن بشر بن حبيب عن ابی عبدالله علیه السلام انه سئل عن قول الله عزوجل: « و بینهما حجاب و علی الاعراف رجال» قال:

سور بین الجنة و النار علیه محمد و علی و الحسن و الحسین و فاطمه و خدیجه الكبرى علیهم السلام ، فینادون این محبوبنا این شیعتنا فیقبلون الیهم فیعرفونهم باسمائهم و اسماء ابائهم، و ذلك قوله عزوجل کلاً بسیماهم ای باسوائهم فیأخذون بایدیهم فیجوزون بهم الصراط و یدخلون الجنة. [۲۲]

از امام صادق علیه السلام در مورد حجاب میان بهشتیان و دوزخیان پرسیده شد، که فرمود: منظور از آن گذرگاه و دژ بلندی است میان بهشت و دوزخ که بر فراز آن، پیامبر، علی، حسن، حسین، فاطمه و خدیجه علیهم السلام قرار دارند و از آنجا ندا می‌دهند که: «دوستان و شیعیان ما کجا هستند؟ آنگاه دوستان و شیعیان اهل بیتعلیهم السلام به سوی آنان می‌روند و آنان را با نام و نام خانوادگی‌شان می‌شناسند و دست آنها را می‌گیرند و از آن گذرگاه سخت می‌گذرانند و وارد بهشت می‌نمایند.»

آیا تحریفاتی در زندگانی ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها صورت گرفته است؟

یکی از راهکارهای منافقین برای کم فروغ نشان دادن جلوه تابناک امیرالمؤمنین علیه السلام در نظر مردم، تحریف تاریخ صدر اسلام و حذف فضائل و مناقب ایشان از آن بوده است. غاصبان در راه عملی کردن این سیاست خود آن قدر مصمم بودند که فقط به تحریف و حذف تاریخ مربوط به زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام بسنده نکردند بلکه اثری از فضائل اهل بیت و یاران و شیعیان ایشان هم باقی نگذاشتند که نکند مخاطب این تاریک تاریخ، از فضیلت فرع به فضیلت اصل پی برده و از طریق اهلیت و خاندان و اصحاب و پیروان و طرفداران ایشان به راه مستقیم هدایت گردند.

به همین علت است که در این تاریک خانه تاریخ نما اثری از اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و خواص یاران ایشان دیده نمی‌شود، اما در عوض، از دشمنان آنان و غاصبین حقوقشان تعریف و تمجید شده و برایشان فضیلت و منقبت جعل شده تا آنجا که به جرأت می‌توان گفت که فضیلتی برای آل محمد علیهم السلام وارد نشده مگر آنکه مشابه آن برای غاصبان جعل شده است، پیدا شدن دیوار و سقف برای شهر علم پیامبر و سید پیران برای اهل بهشت و همچنین دایی و عمه و خاله برای مسلمین اثر همین سیاست شوم و نکبت بار می‌باشد.

یکی از جنایتهای منافقین در راه پرده پوشی حق، تحریف تاریخ زندگانی ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها می‌باشد.

این تحریفات به گونه‌ای ماهرانه صورت گرفته که در نظر اول، هر شخصی سر تسلیم در مقابل آن فرود می‌آورد و به حقیقت آن اذعان می‌کند، اما اگر با دیدی بصیر همراه با توجه به مسلمات اعتقادی مذهب حقه به آن نگریسته شود، دروغ و نفاق از بندند سطور آن نمایانگر می‌شود و سره از ناسره و هدایت از ضلالت باز شناخته می‌شود.

علل تحریف تاریخ زندگی ام المؤمنین سلام الله علیها

۱- انتساب ایشان با حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و همچنین با امیرالمؤمنین علیه السلام و اهلیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اولین و مهمترین علت این امر به حساب می‌آید. زیرا این انتساب یکی از افتخارات ائمه اطهار علیهم السلام و باعث سرفرازی ایشان در مقابل دشمنانشان بوده است، به گونه‌ای که در مفاخره‌های اهل بیت علیهم السلام در مقابل دشمنانشان یکی از موارد افتخار، داشتن مادری مثل حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها بوده است. [۲۳]

اما در مقابل آنچه همیشه باعث سرافکنندگی و مایه ننگ دشمنان ایشان بوده است حسب و نسب پست آنان و انتساب آنان به مادرانی خلاف کار و ناپاک می‌باشد؛ به عنوان مثال هند مادر معاویه از فواحش معروف زمان خود بود که روابط نامشروع وی با بسیاری از مردان قریشی و غیر قریشی در تاریخ به ثبت رسیده است یا صهاک جده عمر بن خطاب نیز آن گونه بود؛ تا جایی که مشاهده می‌کنیم گاهی در مجادلاتی که افرادی با وی داشتند، برای آنکه وی را شرم‌منده و سرافکننده کنند، به حسب و نسب پست وی اشاره می‌کردند و از وی به عنوان «یابن الصهاک الحبشیه» نام می‌بردند. [۲۴]

البته این مساله‌ای مخفی و پوشیده نبود بلکه حتی خود غاصبین هم در مواردی به آن اعتراف کرده‌اند. چنانکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌نویسد: روزی عمر بن خطاب (در ایام خلافت غاصبانه‌اش) وارد مسجد شد و مشاهده کرد که سخن مردم حاضر در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بر سر انتساب آنان و اجداد خویش است. در این میان برخی نسب برخی دیگر را مورد خدشه قرار می‌دادند و آنان را به پدرانی غیر از پدران ادعایی شان نسبت می‌دادند. عمر بر روی منبر رفت و گفت: مبادا عیوب کسی را بیان کنید و ریشه انساب را جستجو کنید که اگر من امروز بگویم کسی از درب این مسجد خارج نشود مگر حلال زاده، هیچ کس از درب این مسجد خارج نخواهد شد. ناگهان فردی از قریش برخاست و گفت: اما ای عمر، من و تو استثنا هستیم. هنوز حرف او تمام نشده بود که عمر به او گفت: بنشین ای قین بن قین که دروغ گفتی. عمر بعد از آن، صحبت بر سر این گونه مسائل

را ممنوع اعلام کرد. [۲۵]

عقیل و معاویه

روزی عقیل برادر امیرمؤمنان علیه السلام در جمع شامیان حاضر بود، و در آن هنگام هر دو چشم او نایبنا بود.

معاویه گفت: ای عقیل! لشکر مرا و لشکر برادرت را چگونه دیدی؟ زیرا تو بر هر دو لشکر در آمده‌ای؟

عقیل گفت: لشکرگاه برادرم مانند لشکرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. همه‌ی آنان از قاریان قرآن و نمازگزاران بودند، با این تفاوت که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میانشان حاضر نبود، ولی در لشکرگاه شما گروهی از منافقین مرا استقبال کردند، همانها که در ليله العقبه با رسول خدا صلی الله علیه و آله مکر کردند.

ای معاویه! بگو که در پهلوی تو چه کسی جا دارد؟

معاویه: عمرو بن عاص است.

عقیل: این همان کسی است که چون از مادر متولد شد ششش پدر بر سر او نزاع داشتند تا معلوم شود که فرزند کیست؟ عاقبت الامر او به قصاب قریش (یعنی عاص) منتسب شد.

اکنون بگو که آن سوی تو چه کسی نشسته است؟

معاویه: ضحاک بن قیس فهری است.

عقیل: به خدا سوگند که پدرش بزهای نر را به بزهای ماده می‌افکند و مبلغ ناچیزی دست مزد می‌گرفت، اکنون بگو که در پهلوی او چه کسی نشسته است؟

معاویه: ابوموسی اشعری.

عقیل: او پسر «سراقه» است (نه پدری که به او استنادش می‌دهند).

معاویه چون دید یارانش بسیار رنجیده خاطر و خشمناک شدند خواست خشم آنان را فرو نشانند، لذا گفت:

ای عقیل! در حق من چه می‌گویی؟

عقیل: مرا از پاسخ معذور بدار.

معاویه: نه! باید بگویی.

عقیل از جای برخاست، لبخندی زد و هم‌چنانکه در حال خروج از مجلس معاویه بود گفت: ای معاویه! آیا «حمامه» را می‌شناسی؟ و آنگاه به سرعت خارج شد.

معاویه هر چه فکر کرد ندانست که مقصود عقیل چیست؟ ناگزیر مردی نسب شناس را احضار کرد و از او پرسید: حمامه کیست؟

مرد نسابه گفت: آیا در امان هستیم؟

معاویه: آری.

مرد نسب شناس: «حمامه» نام مادر بزرگ توست که در جاهلیت به فحشاء و زنادادن شهرت داشت.

او با نصب پرچم بر خانه‌ی خود، آمادگی‌اش را برای پذیرایی از همگان اعلام می‌داشت! معاویه که در میان جمع خجل شده بود رو به شامیان کرد و گفت: ناراحت نباشید، همه‌ی ما مثل هم هستیم. [۲۶]

با این اوضاع روشن است که چرا منافقین وجود مادری مانند حضرت خدیجه سلام الله علیها را برای اهل بیت علیهم السلام بر نمی‌تابیدند.

(۲) - علت دوم این امر ورود زنانی مانند عایشه و حفصه به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله مربوط می‌شود. زیرا آنان پا به این امید به

خانه ایشان گذارده بودند که از ایشان صاحب اولاد شوند و به واسطه این فرزندان بعد از درگذشت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وارث مقام خلافت و جانشینی بشوند، اما خداوند با عقیق قرار دادن آنان تمامی نقشه هایشان را نقش بر آب نمود و سعی شان را باطل کرد. به همین خاطر است که وقتی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مورد علت باقی ماندن نسل پسری از پیامبر اسلام سؤال کردند، ایشان علت این امر را آماده بودن زمینه جانشینی و خلافت برای امیرالمؤمنین علیه السلام بیان نمودند. [۲۷] در عوض کوثر اعطایی خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله که نسل ایشان از آن طریق امتداد پیدا کرد، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها فرزند خدیجه کبری سلام الله علیها می‌باشد که این مسئله برای دشمنان و منافقان قابل تحمل نبود.

۳- سومین علت تحریف زندگی ام المؤمنین سلام الله علیها ریشه در محبت بی حد حصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به ایشان دارد؛ محبتی که عرصه را حتی سالها بعد از وفات ایشان بر زنان حسودی مانند عایشه و حفصه تنگ کرده بود؛ به حدی که از قول عایشه نقل شده که بر هیچ کدام از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و به اندازه خدیجه سلام الله علیها حسادت نبردم، با اینکه اصلاً او را ندیده بودم. [۲۸]

حال اگر آن محبت بی اندازه را در کنار این حسادت بی حد و حصر بگذاریم، سومین علت تحریف واضح می‌شود مضافاً اینکه فراموش شدن نام و یاد حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها به هر طریق ممکن امکان یکه تازی آنان در مقام ام المؤمنین را بیشتر فراهم می‌ساخت و در سایه فقدان ذکر و یاد آن بانوی بزرگوار در بین مسلمین زمینه رشد بهتری برایشان فراهم می‌آمد تا بدان وسیله راحت‌تر بتوانند دین خدا را به نفع غاصبان تاویل و تفسیر نمایند و با سوء استفاده از نام ام المؤمنین حجابی سترگ میان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم ایجاد کنند و مانع دسترسی مردم به ایشان گردند.

۴- علت چهارم تحریف زندگی ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها را می‌توان در این یافت که اگر مسلمانان به حقایق زندگی سراسر نور و برکت ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها دست می‌یافتند، شأنیت حقیقی همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنان روشن و آشکار می‌گردید و دیگر برای امثال عایشه با آن همه فجایعی که خود اهل تسنن برای او نقل کرده اند، اعتبار و ارزشی قائل نبودند.

این چهار علت از مهمترین علل دستبرد منافقین در تاریخ زندگی ام المؤمنین سلام الله علیها می‌باشد. زیرا درست تمامی انتظاراتی که آنان از ورود عایشه و حفصه به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند یعنی جلب علاقه پیامبر به آنان و همچنین ادامه نسل ایشان از طریق آنان تا بدان وسیله به اهداف شوم خود برسند نه تنها بر آورده نشد، بلکه در عین ناکامی، آن را در شخصیتی همچون خدیجه کبری سلام الله علیها جلوه گر یافتند؛ خدیجه‌ای که نه تنها همسر فداکاری برای پیامبر و همچنین مادری پر افتخار برای اهل بیت ایشان است، بلکه در درجات معنوی به حدی ممتاز است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ایشان را یکی از چهار زن برگزیده در بهشت برشمرده‌اند. [۲۹]

این مقامی است که تنها همسر نبی بودن تضمین کننده آن نمی‌باشد، بلکه نشان از قابلیت و لیاقت خود ایشان برای احراز آن دارد. مهمترین دلیل ما در اثبات این ادعا، کتاب خدا می‌باشد که در آن همسر لوط و همسر نوح از غابرین و خیانتکاران به حساب آمده‌اند. [۳۰]

اما آسیه زن فرعون از صالحین خوانده می‌شود. با این حساب مقام دست نیافتنی ام المؤمنین سلام الله علیها فقط به واسطه همسری با نبی اکرم به دست نیامد که دیگر زنان هم بتوانند به این طریق خود را در نزد عوام، قرین ایشان قلم داد کنند.

بنابراین، غاصبان وقتی فهمیدند مثل خدیجه شدن برای دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله محال است، سعی کردند مقام و منزلت خدیجه کبری سلام الله علیها را در نظر مردم آن قدر پایین بیاورند که دیگر جایگاهی برای ایشان در نزد مردم نماند و در مقابل، آنچه می‌توانند برای آنان فضیلت و منقبت بتراشند تا بدان وسیله در قلوب مردم جای برایشان باز نمایند و با این پشتوانه به

اهداف خود برسند.

البته این اولین بار نبود که منافقان برای وصول به اهداف خود دست به چنین نقشه های شومی می زدند، بلکه قبل از آن هم برای توجیه عملکرد خود در عرصه خلافت و پرده پوشی، اشتباهات فاحش خود که ناشی از جهل آنان به مسائل ابتدایی دین بود، دست به تخریب شخصیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله زده و ایشان را در نزد عامه تا حد یک انسان معمولی که - نعوذبالله- دارای اشتباهاتی فاحش و امیالی فاسد می باشد تنزل دادند.

آری منافقان و دشمنان در رویارویی با زندگی پر افتخار ام المؤمنین چاره‌ای جز تخریب شخصیت ایشان ندیدند و در این راستا اقداماتی چند انجام دادند.

اقدامات منافقان برای تخریب تاریخ زندگی ام المؤمنین سلام الله علیها و نتایج آن

۱- منافقان تا آنجا که توانستند برای عایشه و حفصه منقبت جعل کردند تا برای آنان مجالی برای خودنمایی در بین عوام از مردم درست کنند؛ به عنوان مثال روایتی مانند روایت چهار زن برگزیده‌ی بهشتی که به آن اشاره نمودیم را جعل کرده و در آن به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله عایشه را افضل زنان عالم معرفی کردند [۳۱]؛ حال آنکه آنان از فهم این مطلب غافل بودند که حب و بغض یا تعریف و تقیح پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام مانند بسیاری از افراد بشر، برگرفته از امیال و غرائز بشری نمی باشد؛ بلکه این تعریفات و ابراز محبتها و یا تقیحات و اظهار ناخشنودی ها تنها و تنها با یک معیار انجام شده است و آن معیار، تقوی است زیرا به واسطه آیه کریمه «ان اکرمکم عندالله اتقاکم» [۳۲] معیار محبت و کرامت در نزد خداوند فقط تقوی می باشد و با توجه به آیه « لا ینطق عن الهوی» [۳۳] می بایست اذعان نمود که تمامی فرمایشات و گفتار صادره از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فقط به اذن حق تعالی و مطابق با خواست او بیان شده است. لذا با کنار هم قرار دادن دو مقدمه فوق بسیار واضح است که امکان ندارد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله معیاری جز تقوا را در تأیید یا رد افراد داشته باشند.

اکنون قضاوت در این مورد بسیار آسان است که عایشه‌ای که به تصریح علمای اهل تسنن بارها اسباب اذیت و آزار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را فراهم کرد، عایشه‌ای که بعد از شهادت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نه تنها سفارشات ایشان را در مورد مودت به ذوی القربی رعایت نکرد، بلکه به جنگ با امیر المؤمنین علیه السلام برخاست؛ عایشه‌ای که بعد از شهادت سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله سوار بر قاطر، دستور تیرباران پیکر مطهر ایشان را داد، آیا با این همه جنایات، دارای معیار تقوی است و آیا هیچ انسان عقل و خردی باور می کند پیامبری که علم به گذشته و آینده دارد و همان گونه که ما اطلاع از گذشته داریم او نیز از آینده مطلع است، عایشه را سیده زنان عالم خوانده باشد و او را به عنوان یکی از چهار زن بهشتی یاد نموده باشد؟

۲- در چنین زندگی حضرت ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها دست بردند و آن را به نحو دلخواه خود عوض کردند و آنگونه که مطابق مصالحشان بود ایشان را به مسلمین معرفی کردند.

۳- تا آنجا که توانستند فضائل و مناقب ایشان را حذف نمودند یا به دیگران نسبت دادند تا از فروغ جلوات ایشان در نزد عامه مردم بکاهند و مردم را به طرف دیگران متمایل سازند.

این سه مورد از مهمترین اقدامات منافقین در مسیر تحریف تاریخ زندگی حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها می باشد. نتیجه این اقدامات، ورود تحریفات عدیده در تاریخ زندگی آن بزرگوار می باشد. باید به این نکته اذعان نمود که این اقدامات نتایج بسیار زیادی در تاریخ صدر اسلام برجای گذارد. نشر و نقل و کتابت روایات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از طرف دیگر، راه جعل و تحریف را در تمامی امور مربوط به دین باز کرده بود! به صورتی که کافی بود فرعی از فروع دین و یا جزیی از اجزاء اعتقادات اسلامی کوچکترین ضرری برای دستگاه حکومتی خلفاء و همچنین توابع آنان داشته باشد تا آن را به کلی حذف نموده و یا چنان

دستکاری کنند که دیگر کارآیی خود را از دست بدهد. این روند چنان به شدت دنبال شد که حتی عبدالله بن عمر هم به این مسئله اقرار نموده است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله حتی نماز هم از خطر تحریف مصون نماند. [۳۴]

در یک چنین شرایطی منافقین دست به تحریف در زندگی ام المؤمنین خدیجه سلام الله علیها زدند و به وضوح روشن است که اقدامات آنان در این شرایط چه نتایج مخربی توانست به دنبال داشته باشد. آنان با این اقدامات موفق شدند در اذهان جمیع مسلمین در تمامی اعصار این چنین وانمود کنند که:

اولاً: خدیجه کبری سلام الله علیها محبوبترین زنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نبود به علت آنکه او بیوه بود و تفاوت سنی زیادی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشت و به قول خودشان عجزه‌ای از عجائز قریش بوده است. [۳۵] بلکه توجه پیامبر بیشتر معطوف عایشه جوان بوده است و او را در خاطر خود عزیز می‌داشته است.

ثانیاً: خدیجه کبری سلام الله علیها در سن چهل سالگی در حالی که قبلاً با دو کافر ازدواج نموده بود به نکاح پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آمده است.

ثالثاً: پشتوانه‌ی مالی اسلام در سیزده سال حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه ثروت ابی‌بکر که اتفاقاً پدر عایشه هم می‌باشد، بوده است و ثروت ام المؤمنین خدیجه کبری سلام الله علیها در راه پیشبرد اهداف دین تاثیر نداشت و یا در مقابل آن به حساب نمی‌آید.

آنان با نشر این اکاذیب و رسوخ دادن آن به درون تاریخ، سعی در مخدوش کردن جلوه ام المؤمنین سلام الله علیها داشتند و به گونه‌ای ماهرانه این کار را انجام دادند که در مرحله نخست هر شخصی سر تسلیم در مقابل آن فرود می‌آورد، اما غافل از این مسئله بودند که اولاً برخی از این تحریفات با مسلمات اعتقادی مخالف است و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام به علت اتصال به ائمه اطهار علیهم السلام از چنان استغنائی اعتقادی برخوردارند که اگر هزار دلیل تاریخی بر خلاف اعتقادات آنان وجود داشته باشد، کنار زدن آن را آسان و سهل می‌بینند. پس در نظر آنان این گونه نمی‌باشد که تنها ورود یک مطلب در تاریخ، دلالت بر حقیقت آن مطلب نیز داشته باشد، بلکه پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام در مرز تعالیم آن بزرگواران حرکت می‌کنند؛ هر چه با آن موافق بود را می‌پذیرند و هر چه مخالف بود را رد می‌نمایند.

و مطلب بعد اینکه: در تمامی موارد یاد شده ادله و شواهدی در تاریخ وجود دارد که بیانگر حقیقت محض و باطل‌کننده و خط تحریف و نفاق می‌باشد. [۳۶]

ام المؤمنین خدیجه سلام الله علیها در چه سنی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ازدواج نمودند و آیا قبلاً با دو کافر ازدواج کرده بودند؟

یکی دیگر از موارد تحریف در زندگی حضرت ام المؤمنین خدیجه کبری سلام الله علیها مساله سن ازدواج ایشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و همچنین ازدواجهای قبلی ایشان با دو نفر از کفار مکه می‌باشد.

سن حضرت خدیجه سلام الله علیها هنگام ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله ۲۵ سال بوده است. [۳۷] و عده‌ای هم قائل به ۲۸ سالگی هستند. [۳۸]

ابن عباس و جمعی از دانشمندان بر آنند که حضرت خدیجه صلی الله علیه و آله هنگام ازدواج با رسول اکرم صلی الله علیه و آله فقط ۲۸ سال داشته است. [۳۹]

همان گونه که قبلاً نیز گذشت، منافقان تحمل این همه فضائل و مناقب برای ام المؤمنین خدیجه کبری سلام الله علیها را نداشتند؛ مخصوصاً اینکه در طرف مقابل ایشان، می‌بایست عایشه‌ای را علم می‌کردند که نه تنها دارای هیچ کدام از این امتیازات نبود، بلکه

بر عکس، مطاعن بسیاری هم داشت. پس از یک طرف می‌بایست فضائل ام‌المؤمنین خدیجه سلام الله علیها را حذف می‌کردند و از طرف دیگر با جعل روایت و تحریف تاریخ، ایشان را به گونه‌ای معرفی می‌نمودند که عایشه بتواند در مقابل ایشان قد علم کرده و سرفرازی کند.

چنانکه گذشت این کار شگرد آنان بود، قبلاً نیز برای جا انداختن خلافت خلفای سه گانه و توجیه انتساب آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان خلیفه الرسول در نزد مردم و بستن دهان عوام در برابر اشتباهات و اعمال خلاف دین و شرع فاحش آنان، دست به جعل روایات و حکایات تاریخی زدند که به واسطه آن رسول اکرم اسلام صلی الله علیه و آله را نعوذ بالله - به عنوان مسلمانی بی قید و بند و متمایل به لهو و لعب معرفی کردند تا اگر فردی به خلفا خرده گرفت که چرا نبیذ می‌نوشد و یا چرا آشنا به احکام دین نیستند و یا چرا هر روز حکمی از احکام الهی را عوض می‌کنند و یا حکم تازه‌ای جعل می‌کنند و یا چرا دستوری به قتل بی گناهان می‌دهند و یا منافقان طرد شده در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را به نزد خود راه می‌دهند و به آنان منصب و مقام می‌دهند و در عوض، یاران و صحابه واقعی ایشان را طرد و تبعید می‌کنند و یا دستور قتل ایشان را صادر می‌کنند، در جواب، پیامبری را معرفی کنند که به مراتب از خلفایش پر اشتباه‌تر و به دنیا متمایل‌تر است؛ پیامبری که نه تنها مصداق «لا ینطق عن الهوی» نیست، بلکه دائماً در تصمیم‌گیری‌ها غلط عمل می‌کند و برای موضعگیری‌ها و برخوردهای خود در برابر افراد، اعتباری قائل نیست و دائماً می‌گوید من به فردی مانند شما هستم که ممکن است در جذب و یا طرد افراد و قضاوت درباره آنان اشتباه کرده باشم. آنان این‌گونه پیامبری را به اتباع خودشان معرفی کرده‌اند، اما حاشا و کلا- اگر نبود آیات قرآن و اگر نبود روایات وارده از ائمه اطهار در تبیین مقام و شخصیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و برای شناخت ایشان فقط به تعاریف دشمنان درجه یک ایشان، یعنی کفار قریش و یهودیان ساکن در مدینه و مسیحیان نجران و دیگر دشمنان ایشان اکتفاء می‌شد، در شناخت عظمت وجودی ایشان و میرا بودن ساحت مقدسشان از بافته‌های منافقان کفایت می‌کرد.

پس ملاحظه می‌کنید که این روش، یعنی پایین آوردن مقام بزرگان دین در انظار مردم برای رسیدن به اهداف شوم و پلیدی که در دستور کار خود داشتند، شگرد آنان بود؛ شگردی که به واسطه آن فقط خدا می‌داند چقدر مردم را از وصول به حقیقت دور و به سمت آنان جذب نمود.

بیوه بودن ام‌المؤمنین خدیجه سلام الله علیها مردود است

نسبت چهل ساله بودن ام‌المؤمنین در هنگام ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله و همچنین بیوه بودن ایشان نیز از نتایج همین شگرد منافقین است. اما این تهمت ناروا با واقعیت زندگی ام‌المؤمنین سلام الله علیها فاصله بسیاری دارد. زیرا اولاً این نسبت با عقاید مذهب حقه ناسازگاری و منافات دارد و ثانیاً از لحاظ تاریخی نیز فاقد وجاهت و اعتبار کافی می‌باشد که در ادامه به تفصیل این دو مورد می‌پردازیم:

مورد اول: ناسازگاری با مبانی اعتقادی مکتب تشیع

یکی از ضروریات اعتقادی مذهب حقه جعفری علیه و علی آباءه السلام عصمت نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان، یعنی حضرت زهرا سلام الله علیها و ائمه هدی علیهم السلام می‌باشد. معنای اولیه‌ای که از این کلمه در ذهن وارد می‌شود، دوری از گناه و اشتباه و فکر آن می‌باشد که اگر چه معنایی درست و مطابق با موازین اعتقادی است، اما در برگیرنده تمام مفهوم آن نمی‌باشد. کاملترین معنای عصمت در قرآن مجید، در آیه تطهیر وارد شده است. [۴۰] خداوند در این آیه اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را میرا از هرگونه ناپاکی و پلیدی و دارای مقام تطهیر دائمی معرفی کرده است.

عصمت از گناه و فکر گناه و عصمت از اشتباه، در برگیرنده یک قسمت از معنای آیه تطهیر می‌باشد، اما این آیه نوعی دیگر از عصمت را نیز متوجه این بزرگواران می‌کند که اغلب در بیان معنای عصمت به دست فراموشی سپرده می‌شود که عبارت است از دوری هرگونه ناپاکی. این ناپاکی دارای مصادیق بسیاری می‌باشد که یکی از آن مصادیق، آلودگی آباء و اجداد معصومین علیهم السلام به انجاس زمان جاهلیت می‌باشد که در این آیه به طور کلی این مسأله نفی شده است. مؤید ما در این مدعی عباراتی است که در غالب زیارت نامه‌های وارده از معصومین علیهم السلام آمده که فرموده‌اند: «کنت نوراً فی اصلاّب الشامخه و الارحام المطهره لم تنجسک الجاهلیه بانجاسها» [۴۱]؛ یعنی شما نوری بودید در صلبهای مردان بلند مرتبه و در رحم‌های زنان پاک که جاهلیت، شما را با آلودگی‌های خود نیالود. [۴۲]

حال اگر کسی معتقد باشد که یکی از اجداد پدری یا مادری این بزرگواران عاری از طهارت و آلوده به انجاس جاهلیت باشد در مسیر انکار این اصل ضروری دین قرار گرفته و از دایره دین خارج می‌شود. با بیان این مقدمه، دیگر وجه ناسازگاری بیوه بودن ام المؤمنین سلام الله علیها واضح و آشکار می‌شود. زیرا بنابر آنچه در تواریخ محرف در مورد ایشان وارد شده، ام المؤمنین سلام الله علیها قبل از ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله با دو کافر بت پرست به نام‌های عتیق بن عائذ مخزومی و ابوهاله ازدواج نموده و از آنان صاحب اولاد شده بودند که این درست بر خلاف مبانی اعتقادی شیعه است.

زیرا ازدواج ایشان با دو کافر بت پرست، ایشان را از دایره طهارت خارج کرده و قابلیت مادری برای حضرت زهرا سلام الله علیها و ائمه هدی علیهم السلام را از ایشان سلب می‌کند؛ به علت آنکه حضرت زهرا سلام الله علیها و ائمه هدی علیهم السلام از مصادیق آیه تطهیر می‌باشند و می‌بایست از هرگونه ناپاکی مبرا باشند که یکی از آن ناپاکی‌ها، آلودگی پدران و مادران ایشان به آلودگی‌های جاهلیت می‌باشد.

مضافاً این که ام المؤمنین سلام الله علیها موحد و تابع شریعت عیسوی بوده اند. طبق شریعت‌های توحیدی ازدواج موحد با کافر و مشرک حرام می‌باشد و اگر بر خلاف دستور دین چنین ازدواجی صورت بگیرد باطل محسوب می‌شود. با این حساب ازدواج ام المؤمنین سلام الله علیها با عتیق و ابوهاله که دو کافر بت پرست بوده‌اند از لحاظ دینی حرام و در صورت وقوع آن، این نه ازدواج شرعی، بلکه امری غیر شرعی محسوب می‌شده است که این خود، نافی پاکی و طهارت می‌باشد.

حال در اینجا افرادی که با توجه به تاریخ محرف، ازدواج‌های ام المؤمنین سلام الله علیها با عتیق و ابوهاله را مورد تایید قرار می‌دهند، مقابل دو قضیه متناقض قرار می‌گیرند؛ اول ادعای تاریخ مبنی بر ازدواج ام المؤمنین سلام الله علیها با دو کافر که با قبول آن می‌بایست معتقد به خروج ایشان از طهارت و عدم قابلیت برای مادری معصومین علیهم السلام باشند، حال آنکه ایشان در واقع مادر این بزرگواران می‌باشند. و دوم اصل اعتقادی عصمت برای معصومین علیهم السلام که به واسطه آن می‌بایست معتقد به پاکی پدران و مادران ایشان باشند. بنابراین با قبول قضیه اول، اصل اعتقادی عصمت که از ضروریات دین است، زیر پا گذارده می‌شود و با قبول اصل عصمت، مسأله تاریخی ازدواج ایشان با دو کافر بت پرست محال به نظر می‌آید.

آنچه در این دو مسأله متناقض برای ما روشن است این است که اولاً ازدواج ایشان با دو کافر بت پرست مسئله‌ای صرفاً تاریخی است که به خودی خود دارای هیچگونه اعتبار و حجیت شرعی نمی‌باشد؛ یعنی نه در کتاب خدا و نه در سنت نبی اکرم و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین برای آن مویدی یافت نمی‌شود که به واسطه آن دارای اعتبار و حجیت بشود؛ خصوصاً این که تاریخ صدر اسلام مملو از تحریف است که با توجه به این مطلب، دیگر هیچ وجه عقلایی برای اتکاء به آن تاریخ محرف یافت نمی‌شود.

ثانیاً طهارت آباء و اجداد معصومین علیهم السلام اصل ضروری دین می‌باشد که اعتقاد به آن واجب و عدم اعتقاد به آن موجب خروج از دین می‌گردد. پس با این حساب در مواجهه این دو قضیه و موارد مشابه با آن آنچه مورد قبول واقع می‌شود، اصل اعتقادی و آنچه طرد می‌گردد، مسائل تاریخی متناقض با آن می‌باشد و این - نصب العین قرار دادن اصول اعتقادی در هنگام

مطالعه و تحقیق تاریخ صدر اسلام - تنها راه فهم تحریفات وارد شده در تاریخ محرف و فرار از انحرافات عقیدتی می باشد زیرا هدف دشمنان دین در مساله تحریف تاریخ، جز منحرف کردن مخاطبان آن از اصول عقیدتی و دور نگه داشتن آنان از حقیقت زندگی اولیای دین نبوده است که با نصب العین قرار دادن اصول اعتقادی در حین مطالعه و تحقیق آن، این تلاش آنان ناکار آمد می گردد. [۴۳]

مورد دوم: این مسئله از لحاظ تاریخی دارای اعتبار کافی نمی باشد

اگر چه اعتقاد داشتن به ازدواج ام المؤمنین سلام الله علیها با دو کافر در زمان جاهلیت، مغایر با اصول اعتقادی دین مبین اسلام است و هیچ تردیدی در بطلان آن نباید داشت، اما اشاره به این مطلب نیز زیباست که منابع اولیه‌ای که این ادعا از آنان صادر گردیده، تمامی برگشت به اهل تسنن دارد و به طور حتم می توان گفت که در هیچ یک از کتب روایی و تاریخی شیعه ردپایی از این ادعا یافت نمی شود که این خود جای تأمل بسیار دارد. زیرا اگر شخصی به کتب تاریخی و روایی اهل تسنن اندک مراجعه‌ای داشته باشد متوجه می شود که این کتابها دارای موارد متضاد و متناقض بسیاری هستند که اعتبار آنان نه فقط از طریق شیعه، بلکه از طرف علمای اهل تسنن نیز مورد خدشه می باشد؛ به عنوان مثال در بین آن همه کتب روایی اهل تسنن، کتب صحاح از اعتبار خاصی برخوردار است و در بین همه کتب صحاح، صحیح بخاری بیشتر مورد توجه قرار گرفته است، به صورتی که اگر ادعا شود اهل تسنن بعد از قرآن، هیچ کتابی را به اندازه صحیح بخاری مورد توجه قرار نمی دهند، ادعای گزافی نیست، اما با این حال کتب زیادی در تنقیح احادیث صحیح بخاری نوشته شده که بسیاری از احادیث آن را مورد خدشه قرار می دهد. زیرا احادیث مصنوعه، جعلی و نیز نقل های تاریخی محرف زیادی در این کتب وارد شده است که تعصب و عناد و دشمنی با اهل بیت نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله را می توان از مهمترین ادله جعل و ورود این احادیث و نقل های تاریخی به این کتب دانست. حال با اوضاع وخیمی که در کتب روایی و تاریخی اهل تسنن دارد، دیگر روشن می شود که چرا نقل این مساله فقط از طریق اهل تسنن قابل تأمل می باشد. زیرا بانیان انحراف و غاصبان خلافت، برای اثبات موضع خود در بین مردم دست به جعل و تحریف دین و تاریخ دین زدند که نتیجه آن را امروز می توان در کتب روایی و تاریخی بقایای آنان، یعنی اهل تسنن مشاهده نمود.

البته ممکن است این اشکال مطرح شود که این مساله در برخی از کتب روایی و تاریخی شیعه نیز وارد شده که در جواب باید گفت:

اولاً نقل های وارده در کتب روایی و تاریخی شیعه در این باره نیز به علت برگشت به منابع اهل تسنن فاقد وجهت و اعتبار می باشد. ثانیاً: بزرگان علما شیعه همانند سید مرتضی، شیخ طوسی، ابوالقاسم کوفی [۴۴] و همچنین احمد بکری و بلاذری از علماء اهل تسنن در تصانیف خود زیر بار این مسأله نرفته اند و عذراء بودن (باکره بودن) ام المؤمنین سلام الله علیها در حین ازدواج با نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله را مورد تاکید قرار داده اند. [۴۵] و چنانچه گفته شد، غواص دریای روایات اهل بیت علیهم السلام مرحوم علامه مجلسی رحمه الله علیه در کتاب شریف بحار الانوار با ذکر روایتی سن ازدواج خدیجه کبری با رسول اکرم اسلام صلی الله علیه و آله را ۲۸ سال بیان کرده است. [۴۶]

آری! غاصبان به خیال خود می پنداشتند که می توانند با طرح این گونه مسائل عایشه را در نظر مردم محبوب واقعی رسول خدا صلی الله علیه و آله ام المؤمنین سلام الله علیها را تنها بیوه زنی جلوه دهند؛ حال آنکه مبانی اعتقادی شیعی این خیال آنان را باطل و پیروان واقعی مکتب اهل بیت علیهم السلام را از خطر این گونه انحرافات بیمه نموده است.

آنچه در خاتمه از بحث ذکر آن ضروری به نظر می رسد آن است که چرا عایشه در میان تمامی زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله آنقدر برای منافقان با ارزش است که به خاطر مطرح کردن او، آن همه سعی و تلاش می کنند و در تاریخ دست می برند و روایت

جعل می‌کنند و...؟ به راستی چه سری در این میان است؟ برای بیان علت این امر باید برگشتی داشته باشیم به اساس شکل گرفتن دسته منافقین در میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله.

منافقان بعد از انتخاب امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان خلیفه رسول خدا و جانشین ایشان از طرف خداوند و ابلاغ آن به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله در هز رمان ممکن (که مشهورترین آن در روز عید غدیر خم می‌باشد)، برای جلوگیری از رسیدن ایشان به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله عده‌ای که دو یژگی داشتند را گرد خود جمع کردند و به وسیله کمک و همراهی آنان قبل از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونگی غضب خلافت امیرالمؤمنان علیه السلام را طرح ریزی کرده و بعد از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را مو به مو اجرا در آوردند.. ویژگی این افراد اولاً: بغض نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام و دشمنی با ایشان. ثانیاً: عدم ایمان واقعی به رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

در اینجا به داستان افشای اسرار صحیفه ملعونه می‌پردازیم تا واقعیت و مطلب بیشتر روشن گردد.

... حضرت علی علیه السلام فرمود: آیا کسی از اصحاب پیامبر هست که با تو در این مطلب حضور داشته باشد؟

عمر گفت: خلیفه پیامبر راست می‌گوید من هم از پیامبر شنیدم همانطور که ابوبکر گفت: ابو عبیده و سالم مولی ابی حدیفه و معاذ بن جبل گفتند: راست می‌گوید ما این مطلب را از پیامبر شنیدیم.

حضرت علی علیه السلام فرمود: وفا کردید به صحیفه ملعونه‌ای [۴۷] که در کعبه بر آن هم پیمان شدید که: «اگر خداوند محمد را بکشد یا بمیرد امر خلافت را از ما اهل بیت بگیرد».

ابوبکر گفت: از کجا این مطلب را دانستی؟ ما تو را از آن مطلع نکرده بودیم!

حضرت فرمود: ای زبیر و تو ای سلمان و تو ای اباذر و تو ای مقداد، شما را به خدا و به اسلام، می‌پرسم آیا از پیامبر علیه السلام نشنیدید که در حضور شما می‌فرمود: «فلانی و فلانی - تا آنکه حضرت همین پنج نفر را نام برد- ما بین خود نوشته‌ای نوشته‌اند و در آن هم پیمان شده‌اند و بر کاری که کرده‌اند قسم‌ها خورده‌اند که اگر من کشته شوم یا بمیرم...»؟

آنان گفتند: آری ما از پیامبر علیه السلام شنیدیم که این مطلب را به تو می‌فرمود که «آنان بر آنچه انجام دادند معاهده کرده و هم پیمان شده‌اند، و در بین خود قراردادی نوشته‌اند که اگر من کشته شدم یا مردم، بر علیه تو، ای علی متحد شوند و این خلافت را از تو بگیرند». تو گفتی: پدر و مادرم فدایت یا رسول الله، هر گاه چنین شد دستور می‌دهی چه کنم؟

فرمود: اگر یارانی بر علیه آنان یافتی با آنها جهاد کن و اعلام جنگ نما، و اگر یارانی نیافتی بیعت کن و خون خود را حفظ نما.

علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم، اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند وفا می‌نمودند در راه خدا با شما جهاد می‌کردم. ولی به خدا قسم بدانید که احدی از نسل شما تا روز قیامت به خلافت دست پیدا نخواهد کرد. [۴۸]

لذا به جرأت می‌توان گفت که اساس سقیفه و شکل‌گیری حکومت‌های غاصبانه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی جز این دو مورد نبود؛ یعنی غاصبان و صاحبان حکومت‌های غاصبانه و اطرافیان آنان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هم دشمنی عمیقی با امیرمؤمنان علیه السلام داشتند و هم ایمان واقعی به رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله نداشتند. این مساله آن قدر در کلام و گفتار و کردار ایشان واضح است که احتیاج به ارائه دلیل و مدرک در این زمینه نمی‌باشد.

حال که اساس سقیفه و غضب خلافت و تغییر مسیر اسلام و منحرف شدن آن از مسیر اصلی با این تفکر شکل گرفته بسیار طبیعی است که معیار نزدیکی به آنان و محبوب شدن در نزد آنان و همچنین دوری از آنان و طرد شدن از آنان نیز همین تفکر و همین دو ویژگی باشد؛ یعنی هر کس که این دو ویژگی بیشتر در وجود او باشد؛ اگر چه مطرود نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله باشد، محبوب در گاه غاصبان خواهد بود؛ مانند بنی امیه که مطرود رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، اما محبوب در گاه خلیفه‌ی دوم شدند و یا مروان که مطرود رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و محبوب در گاه عثمان شد. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله

از خالد بن ولید برائت جستند. [۴۹] اما در درگاه ابوبکر صاحب مقام و جلالت گردید، به گونه‌ای که در یک روز عده زیادی از مسلمین و صحابه رسول خدا را قتل عام کرد و با زن مالک بن نویره رئیس آنان زنا کرد و به خاطر این عمل از طرف ابوبکر تشویق هم شد. [۵۰]

در مقابل، هر کس از این دو ویژگی مبرا بوده و حب امیرالمؤمنین علیه السلام را در دل می‌داشته، هر چند هم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای مقام و ارزش و احترام بوده، در نزد غاصبان خلافت مطرود، خارجی و گاهی واجب القتل به حساب می‌آید که سلمان، ابوذر، مقداد، مالک بن نویره و دیگر صحابی امیرالمؤمنین علیه السلام از همین موارد هستند که یا تبعید شدند و یا به قتل رسیدند.

حال با توجه به این معیار، مشخص می‌شود که چرا در میان زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ کدام به اندازه عایشه برای منافقان دارای ارزش و قیمتی نمی‌باشند؛ زیرا در دشمنی با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله گوی سبقت را از دیگران ربوده بود. همو که بارها به خاطر دشمنی با خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله اشک حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را جاری کرده بود و همو بود که بارها با توهین به امیرمؤمنان علیه السلام اسباب اذیت و آزار رسول خدا صلی الله علیه و آله را فراهم کرده بود و همو بود که جاسوس و از تمامی لحظه لحظه خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای پدرش (ابوبکر) گزارش می‌داد که درست به خاطر همین کار خود مورد خشم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله واقع شد.

شما قضاوت کنید که چقدر این زن مورد توجه منافقین بود؟! کسی که بیش از ۹ سال در خانه رسول خدا بود به واسطه او آنچه توانستند روایت جعل کردند و در دین خدا بدعت وارد کردند. درست به همین خاطر است که در کتب آنان ام المؤمنین قرین به نام عایشه شده و از دیگر زنان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حتی از حفصه هم که در بغض اهل بیت علیهم السلام کم از عایشه ندراد کمتر نام برده شده است زیرا برای مسلمانان عوام و صاحبان کفر و نفاق، بهتر از او مادری یافت نمی‌شود تا دلسوزانه و مادرانه برای آنان در تمامی شئون دین از احکام گرفته تا اعتقادات و از تاریخ گرفته تا سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت جعل کند و بدعت وارد دین کند، با توجه به این مسأله است که ارزش واقعی کلام معصومینعلیهم السلام مشخص می‌شود که همیشه شیعیان را متوجه دسیسه‌های ایشان می‌نمودند و بر این مسأله تاکید داشتند که رشد و پیشرفت در جهت خلاف عملکرد اینان می‌باشد.

اسلام با حمایت مالی چه کسی پیشرفت کرد؟

اسلام با حمایت مالی چه کسی پیشرفت کرد؟

یکی دیگر از تحریفاتی که منافقین در تاریخ صدر اسلام وارد کرده‌اند جریان ثروت ابوبکر و کمک‌های مالی او در جهت پیشرفت اسلام می‌باشد. منافقین با این کار دو هدف اساسی را دنبال می‌کردند: اول آنکه بدین وسیله فضیلتی برای او بتراشند [۵۱] و او را در راه پیشرفت اسلام فردی مؤثر و صاحب خدمات ارزشمند معرفی کنند. و دوم آنکه کار خدمات ام المؤمنین سلام الله علیها در جهت پیشرفت اسلام را منکر شده و یا بر آن سرپوش گذارند.

اما این ادعا به دلایل متعددی، بی اساس است و جزء تحریفات تاریخی محسوب می‌شود:

دلیل اول

ابوبکر فرزند ابی قحافه از طایفه تیم، یکی از طوائف قبیله قریش می‌باشد. پدرش ابی قحافه در جوانی صیاد بوده و از راه شکار

پرنندگان و فروش آنان زندگی خود را می‌گذرانده. [۵۲] وی در سن پیری نابینا شد و چون ابوبکر توانایی مالی برای نگهداری از وی و رسیدگی به امور معیشتی او را نداشت، لاجرم برای به دست آوردن قوت روزانه خود به خدمت عبدالله بن جدعان [۵۳] که یکی از اشراف مکه بود در آمد و بر سر سفره او می‌ایستاد و مردم را برای خوردن غذا دعوت می‌کرد و بدین واسطه از عبدالله بن جدعان به اندازه قوت لایموت خود مزد می‌گرفت؛ [۵۴] این در حالی بود که خود ابوبکر نیز وضعیتش بهتر از ابوقحافه نبود. زیرا تا قبل از اسلام، معلم مدرسه‌های یهودیان بود و به واسطه تعلیم فرزندان آنان حقوقی را از ایشان می‌گرفت و گذران امور می‌کرد و بعد از اسلام نیز به خیاطی روی آورد و حاصل دست این کار را به مسجدالحرام می‌آورد و در آنجا دستاری پهن می‌کرد و به تجاری که به آنجا می‌آمدند، می‌فروخت. [۵۵] این وضعیت مالی ابوبکر در مکه بود. اما در مدینه هم وضعیتی بهتر از این نداشت. زیرا به شهادت اهل تسنن وی در مدینه برای معاش و تهیه خانه محتاج به کمک انصار بود.

حال، چگونه شخصی با این اوضاع اسفناک مالی، اسلام را از ثروت خود مستغنی می‌کند و با نثار مال، خدمات ارزشمندی در جهت پیشبرد آن انجام می‌دهد؟! سئوالی است که مدعیان آن می‌بایست جواب آن را بدهند.

در حالی که خود اهل تسنن روایت زیادی در کتاب‌هایشان مبنی بر فقر مالی ابوبکر در زمان حضور وی در مدینه و همچنین طریقه گذران زندگی وی در مکه آورده‌اند، دیگر چه جای شک و شبهه‌ای در دروغ بودن این ادعا باقی می‌ماند؟

در کتاب الجمع بین الصحیحین از ابوهیره وارد شده است که:

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از منزل خارج شدند، ناگهان چشم مبارک ایشان به عمر و ابابکر افتاد و به آنان فرمودند: چه چیزی در این وقت شما را از خانه بیرون آورده است؟ آنان در جواب گفتند: گرسنگی. [۵۶]

این روایت در کتب روایی خود اهل تسنن وارد شده است. حال اگر فردی منصف به این روایت و امثال آن بنگرد و همچنین به بافته‌های منافقان در راه اثبات ثروت و تمکن مالی برای ابوبکر نیز توجه کند که از هر راه ممکن سعی در اثبات آن را داشته‌اند، دیگر هیچ شکی در دروغ بودن ادعاهای منافقان باقی نمی‌ماند.

البته فقط اثبات تمکن مالی ابوبکر نیست که مدعیان خدمات مالی وی به اسلام را دچار مشکل کرده است، بلکه سئوال دیگری نیز در اینجا مطرح است که بر فرض اثبات ثروتمندی وی، باز هم از طرف آنان بی‌جواب می‌ماند و آن اینکه این کمک‌های مالی ابوبکر در چه زمانی و در چه جهتی صرف شد و کدام گروه از کار مسلمین با این کمک‌ها باز شد و چه آثار و نتایجی را در بر داشت؛ به عنوان مثال، هرگاه صحبت از ثروت بی‌حد و حصر ام‌المؤمنین خدیجه کبری سلام الله علیها و نثار کردن آن در راه پیشرفت اسلام صحبتی به میان می‌آید، یکی از نتایجی که برای آن ذکر می‌شود تاثیر آن در واقع گرفتاری‌های سه سال حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله عده زیادی از افراد خانواده و اصحاب ایشان در شعب ابی طالب می‌باشد. زیرا در طول این سه سال، ایشان و همراهانشان با تحریم همه جانبه کفار مکه مواجه بودند و با سختی و عسرت زندگی را در آن مکان می‌گذراندند و فقط دارایی ام‌المؤمنین سلام الله علیها بود که در آن ایام گره از مشکلات مادی ایشان می‌گشود و ادامه حیات در آن مکان را برای ایشان میسر می‌کرد.

اما ثروت ابوبکر در چه زمانی و در چه جا و مکانی مصروف پیشرفت اسلام شد؟ در مکه یا در مدینه؟ در چه برهه‌ای از زمان؟ آیا در مکه با وجود ثروت مثال زدنی ام‌المؤمنین خدیجه سلام الله علیها که اشراف قریش برای تجارت خود دست نیاز به درگاهش دراز می‌کردند رسول خدا به واسطه غنائم به دست آمده از جنگ با کفار، اسلام و پیامبر بزرگوار آن را مستغنی از هرگونه احتیاجات مالی نمود؟ در کدام برهه از زمان کمک‌های مالی ابوبکر به فریاد اسلام رسید و کدام مشکل را حل کرد؟ مدعیان این گونه اکاذیب باید جواب گوی این سئوال باشند؟ اما تاکنون پاسخی به این سئوال داده نشده است.

دلیل دوم: یکی از آیات قرآن مجید که در واقع حکم محک بزرگی برای شناسایی ایمان مسلمانان حاضر در مدینه و همچنین

مشخص شدن معرفت و عشق و علاقه آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله را دارد، آیه «نجوی» می‌باشد. خداوند در این آیه شرطی را برای ملاقات با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش روی مسلمین قرار می‌دهد که هر کس مایل به ملاقات با ایشان است می‌بایست قبل از ملاقات صدقه بدهد. [۵۷] قبل از نزول این آیه، صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله وقت و بی وقت به خدمت ایشان می‌رسیدند و حتی گاهی با مراجعه‌های مکرر و بی مورد خود موجبات اذیت ایشان را فراهم می‌کردند، اما با نزول این آیه دیگر هیچ یک از ایشان به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله نرسیدند. زیرا حاضر نبودند برای رسیدن به حضور اشرف کائنات، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پولی را خرج نموده و صدقه بدهند. تنها به شهادت روایات وارده در کتب روایی شیعه و اهل تسنن، فقط امیرالمؤمنین سلام الله ملائکتکته و رسله و جمیع خلقه هر روز صدقه می‌دادند و به حضور ایشان می‌رسیدند. [۵۸]

البته قابل ذکر است که این آیه بعد از مدت کوتاهی نسخ شد و ثمره‌ای که از آن به جای ماند این بود که بر عالمیان مشخص شد که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تنها یک عاشق، یک یاور و یک ناصر در راه ابلاغ رسالت خویش دارد و آن هم کسی نیست جز علی مرتضی علیه السلام؛ همان بزرگواری که در سخت‌ترین شرایط حامی و پشتیبان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و فقط با نصرت او بود که نهال نوپای دین، بارور شد و از خطر نابودی نجات یافت.

دلیل دوم ما در رد کمک مالی ابوبکر، درست همین آیه و جریانات بعد از نزول این آیه می‌باشد. زیرا اگر فرض کنیم ابی بکر اموال خود را نثار اسلام و پیشرفت آن کرده باشد، پس می‌بایست در این زمان هم که رسیدن به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله احتیاج به صرف مال و صدقه دادن دارد، وی را از اولین کسانی ببینیم که با دادن صدقه به خدمت ایشان می‌رسیده و تا زمان نسخ این آیه بر آن مداومت داشته است. زیرا کسی که آنقدر شجاعت و از خود گذشتگی دارد که در مکه در زمان غربت اسلام و غلبه کفر ثروت هنگفتی را خرج اسلام و مسلمین کند، به طور حتم می‌بایست در مدینه و در زمان قدرت گرفتن اسلام و مسلمین نیز دست از دست و دلبازی برنداشته و برای رسیدن به خدمت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله صدقه بدهد نه اینکه به خاطر نزول این آیه قید ملاقات با ایشان را بزند.

البته ممکن است مدعیان این مطلب در جواب بگویند که ابی بکر در مدینه فقیر بوده و قدرت بر دادن صدقه برای رسیدن خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را نداشته که در جواب آنان باید گفت که اولاً فقر در مدینه مختص به او نبوده بلکه اکثر مهاجرین در آن روز فقیر بوده‌اند و در همان شرایط نیز این آیه نازل شد و ثانیاً به شهادت روایات، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در آن ایام دستشان از دارایی مالی خالی بوده و برای رسیدن به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله قرض می‌گرفتند و صدقه می‌دادند و به خدمت ایشان می‌رسیدند.

دلیل سوم

خداوند در قرآن مجید در موارد متعددی از افرادی که به خاطر اسلام از جان و مال خود مایه گذاشته‌اند و برای پیشرفت آن از هیچ کمکی دریغ نکرده‌اند، یاد کرده است؛ مثلاً برای تقدیر از کمک‌های بی دریغ مالی ام المؤمنین خدیجه سلام الله علیها در سوره «الضحی» در آیه «ووجدک عائلاً - فاغنی» از ثروت ایشان و بی‌نیازی رسول خدا صلی الله علیه و آله به واسطه آن ثروت یاد می‌کند. [۵۹] و یا مثلاً خداوند به خاطر تقدیر از امیرالمؤمنین علیه السلام که در نماز انگشتی را به فقیر صدقه داده بودند، آیه «انما ولیکم الله ورسوله والذین یتقون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون» را نازل کرد. امثال این آیات در قرآن مجید بسیار است.

حال سوال اینجاست که اگر واقعاً ابوبکر صاحب اموال و دارایی بسیاری بوده و آن را در راه اسلام خرج نموده، به گونه‌ای که این نثار مال سبب در پیشرفت اسلام گردیده، پس چرا خداوند در قرآن مجید از آن یاد نکرده و آیه‌ای در تقدیر از این عمل وی نازل

نشده است؟ این هم از آن دست سؤالهایی است که منافقین می‌بایست جواب گوی آن باشند.

همان گونه که در روایت شریف نبوی وارد شده است که ایشان فرمودند: «اسلام با غربت و تنهایی آغاز گردید» در بدو امر بعثت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هیچ یک از متنفذین مکه و اشراف و بزرگان آن حاضر به قبول اسلام و کمک و همراهی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشدند و همواره سعی در جلوگیری از ترویج آن در میان مردم می‌نمودند و تنها در میان بزرگان قریش، دو عموی گرامی ایشان، یعنی حضرت ابی طالب و حضرت حمزه سیدالشهداء علیهما السلام و همچنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها در تمامی لحظات تبلیغ در کنار ایشان بوده و یاور و حامی و پشتیبان ایشان در این امر بودند. البته قابل ذکر است که هر سه این بزرگواران در قبل از بعثت ایشان به رسالت آن بزرگوار معتقد بودند و سالیان درازی منتظر بعثت ایشان بودند و با ابلاغ رسالت به ایشان از جانب خداوند، بی درنگ ایمان خود به ایشان را اعلام داشتند.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به غیر از این بزرگواران در میان بزرگان مکه، هیچ یاور دیگری نداشت و اشراف مکه، مانند ابوسفیان، ابوجهل و ابولهب و ... سعی در سنگ اندازی و کند کردن مسیر تبلیغ دین می‌نمودند و این کار آنان به صورت های گوناگونی بروز می‌یافت؛ گاهی تصمیم بر ترور ایشان می‌گرفتند و گاهی مسلمانان و پیروان ایشان که در آن ایام بیشتر از خانواده‌های فقیر و تنگدست بودند را شکنجه و اذیت و آزار می‌کردند و زمانی هم با تحریم همه جانبه ایشان و جمیع پیروانشان اسباب هجرت ایشان را به شعب ابی طالب فراهم نمودند.

ایشان بعد از بعثت به مدینه سیزده سال در مکه به امر تبلیغ دین خدا مشغول بودند که لحظه لحظه آن با سختی‌ها و مرارت‌های زیادی همراه بود، اما وجود ذی جود ام المؤمنین خدیجه کبری سلام الله علیها در کنار ایشان و همچنین کمک‌های مالی ایشان در آن ایام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و همچنین حمایت‌های بی دریغ دو عموی گرامی ایشان بود که حضور در مکه با آن شرایط سخت را برای ایشان میسر نمود، به گونه‌ای بعد از رحلت حضرت ابوطالب و ام المؤمنین علیهما السلام دیگر مکه برای ایشان جای امنی نبود و به مدینه هجرت نمودند و چه خوب رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از زحمات ایشان تقدیر کرده اند، هنگامی که سبب پایداری و استقامت اسلام در مقابل آن همه توطئه‌های کفار و منافقین را یکی دارایی خدیجه کبری سلام الله علیها و دیگر شمشیر امیرالمؤمنین علیه السلام بیان نمودند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : ما قام ولا استقام دینی الا بشیئین: مال خدیجه و سیف علی بن ابی طالب علیه السلام». [۶۰]

پاسخ به یک سؤال

روایات بر آنند که حضرت خدیجه سلام الله علیها پس از سیر آسمانی پیامبر، به حضرت فاطمه سلام الله علیها باردار شد و این بیان بر اساس آنچه در کتابهای حدیثی آمده در سالهای دوم یا سوم بعثت رخ داده است، گرچه برخی سالهای دیگری را گفته‌اند. با این بیان نتیجه این می‌شود که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها افزون بر دو سال در شکم مادر بوده که این به طور قطع نادرست است و این پرسش طرح می‌شود که راه جمع میان این دو سخن چیست؟

پاسخ:

ممکن است این مشکل را به یکی از دو صورت زیر حل نمود.

۱- ممکن است گفته شود سیر آسمانی پیامبر بیش از یکبار بوده است. همانگونه که در «کافی» نیز همین پاسخ آمده است. [۶۱] از اخبار استفاده می‌شود که معراج آن حضرت منحصر به یک مرتبه نبوده، بلکه مکرر به معراج برده‌اند. در سفینه البحار از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «عرج بالنبی الی السماء ماه و عشرین مره ما من مره الا و قد اوصی الله عزوجل فیها بالولایه لعلی و الائمه علیهم السلام اکثر مما اوصاه بالفرائض».

یعنی برده شد پیغمبر اکرم به سوی آسمان‌ها یکصد و بیست مرتبه و نبود در هر مرتبه مگر اینکه خدا به او وصیت می‌کرد درباره‌ی دوستی حضرت علی و ائمه هدی علیهم السلام زیادتر از آنچه سفارش درباره فرائض می‌نمود. [۶۲]

۲- این دیدگاه را بپذیریم که فاطمه سلام الله علیها در سال دوم یا سوم بعثت جهان را به نور ولادتش نورباران ساخت ... و این دیدگاه با نظریه‌ای که معراج از ماه‌های همین دو سال رخ داده است سازگار است.

سؤال

نخستین اسلام و ایمان آورنده حضرت علی علیه السلام است یا حضرت خدیجه سلام الله علیها؟

مشهور بین مردم آن است که علی بن ابیطالب علیه السلام هرگز به خدا شرک نورزیده است تا اینکه ایمان خود را جدیداً از سر گرفته باشد بلکه او تابع و اقتدا کننده به رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمام اعمال و افعال خود بود او در این مرحله به حدی رسید که خداوند متعال او را یاری و توفیق داد تا به مقام عصمت نائل آمد. [۶۳]

پس علی بن ابیطالب علیه السلام نخستین فردی است که اسلام آورده است و او همان گوینده‌ای است که می‌گوید: «من بنده‌ی خدا و برادر پیامبر او هستم و من صدیق اکبرم» هیچ کس این کلمه را نمی‌گوید جز آنکه دروغگو و افتراگر باشد من با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هفت سال جلوتر از مردم نماز گزاردم. [۶۴]

ولی برخی از حسدورزان به مقام علی علیه السلام می‌گویند که خدیجه سلام الله علیها نخستین مسلمانی است که اسلام آورده است و نخستین مخلوقی است که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده است. [۶۵]

ولی صحیح آن است که خدیجه سلام الله علیها نخستین ایمان آورنده از قشر زنان می‌باشد.

و آن هم بعد از حضرت علی علیه السلام و این علی علیه السلام نخستین فرد از مردم می‌باشد که به او ایمان آورد چون این روایت از سلمان، ابوذر، جناب ابوسعید خدری، زید بن ارقم آمده است و ابن اسحاق و زهری نیز به آن ملزم شده‌اند. [۶۶]

و صحابه نخستین پیش از عهد اموی این معنی را مورد تأیید و تأکید قرار داده‌اند. [۶۷] پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «نخستین وارد شونده به من در حوض کوثر و نخستین فرد اسلام آورنده حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد.» [۶۸]

امویان کوشیده‌اند که خدیجه سلام الله علیها را نخستین شخص مسلمان معرفی نمایند نه از روی محبت و دوستی به خدیجه سلام الله علیها، بلکه به عنوان سرپوش گذاردن بر فضائل حضرت علی صلی الله علیه و آله چون آنان دشمنان محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند.

سپس کوشیده‌اند اسلام آوردن ابوبکر را بر او مقدم بدانند عموماً این ادعای آنان به نابودی کشانده شده است چون علماء ادعای نموده‌اند که اسلام آوردن ابوبکر سالها پس از بعثت نبوی رخ داده است. [۶۹] یعنی پس از اسلام آوردن بیش از ۵۰ نفر از مسلمانان، دقیقاً بعد از واقعه‌ی اسراء و معراج که یک سال و نصفی قبل از هجرت بنا به روایت واقدی، رخ داده است یعنی ابوبکر اسلام آورده است در حالی که سن علی صلی الله علیه و آله ۲۱ سال بوده است دقیقاً یک سال و نصف پیش از هجرت. [۷۰]

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «این علی است که نخستین ایمان آورنده‌ی من است که مرا تصدیق نمود و با من نماز خواند.» [۷۱]

از اسلام آوردن او بگوئیم ابوالقاسم کوفی گوید: «ابوبکر پس از هفت سال از بعثت رسول خدا اسلام آورد.» [۷۲]

مسعودی می‌گوید: بسیاری از مردم بر آن رفته‌اند که حضرت علی علیه السلام هرگز شرک نورزید تا با اسلام خود، استیناف کرده باشد بلکه او در تمام افعال و اعمال خود، تابع و پیرو پیامبر و اقتدا کننده به او بود او بالغ گردید در حالی که در همین وضعیت بود خداوند متعال او را نگه داشت و قلبش را محکم نمود و او را توفیق تبعیت و پیروی از پیامبر خدا را عنایت فرمود و برخی از مردم بر

آن هستند که او نخستین ایمان آورنده به رسول خدا است و پیامبر خدا او را دعوت به اسلام نمود در حالی که او در جایگاه تکلیف بود با ظاهر قول خدای عزوجل «وانذر عشیرتک الاقربین» [۷۳] خویشاوندان نزدیک خود را انداز نما و آغاز آن از حضرت علی علیه السلام بود چون نزدیک ترین فرد به رسول خدا و مطیع ترین آنان بود. [۷۴]

و سیوطی نیز گفته است: علی نخستین فرد اسلام آورنده می‌باشد و برخی از مردم بر این امر اجماع نقل نموده‌اند. [۷۵] ابوذر و سلمان می‌گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی بن ابیطالب علیه السلام را گرفت و فرمود: این شخص اولین کسی است که به من ایمان آورده، و اولین کسی است که در روز قیامت دست در دست من می‌نهد و اوست راستگوی بزرگ و جداکننده [حق و باطل از] این امت و پیشوای مومنان. [۷۶]

امام صادق علیه السلام از پدراناش روایت می‌کند که: علی علیه السلام اولین کسی بود که اسلام آورد. [۷۷] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام اولین کسی باشد که به من ایمان آورد و اول کسی باشد که در روز قیامت با من مصافحه نماید و دست به دست من دهد، و او صدیق اکبر و جداکننده‌ی حق از باطل است. [۷۸]

حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام نخستین یار رسول الله صلی الله علیه و آله

قائلین به تقدّم اسلام حضرت امام علی علیه السلام بزرگان صحابه و تابعین و بسیاری از محدّثان و مورّخان اهل سنت بر این باورند که علی بن ابی‌طالب علیه السلام نخستین مسلمان می‌باشد. پیامبر اکرم و حضرت علی و امام حسن مجتبیٰ نخستین مسلمان را حضرت علی علیه السلام می‌دانند.

از صحابه و تابعین: زید بن ارقم، عبد الله بن عباس، انس بن مالک، سلمان فارسی، ابو ایوب انصاری، ابوذر غفاری، جابر بن عبدالله انصاری، مقداد، خباب بن ارت، محمد بن کعب انصاری، ابو سعید خدری، عقیف کندی، خلیل بن احمد فراهیدی، ابن ابی لیلی، ابو اسحاق، عمر بن خطاب، سعد بن ابی وقاص، عبد الرحمن بن عوف، ابو موسی اشعری، حسن بصری و... می‌باشند که به احادیث آنها اشاره خواهد شد. از محدّثان و مورخان اهل سنت:

ابن اسحاق (۱۵۱ هـ ق) می‌گوید :

نخستین کسی که از پیامبر پیروی کرد و به او ایمان آورد، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و بعد از او زید بن حارثه. [۷۹] مسعودی (۳۴۶ هـ ق) می‌گوید :

طبق قول اهل بیت و پیروان آنان حضرت علی علیه السلام نخستین مسلمان و نماز گزار می‌باشد. [۸۰]

ابن حبان (۳۵۴ هـ ق) نیز قایل به تقدّم اسلام امام علی علیه السلام است. [۸۱]

بیهقی (۴۵۸ هـ ق) نیز حضرت علی علیه السلام را نخستین مسلمان می‌داند. [۸۲]

خطیب بغدادی (۴۶۳ هـ ق) :

علی علیه السلام اول کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق کرده است. [۸۳]

ابن عبد البر قرطبی (۴۶۳ هـ ق) می‌گوید :

علی بن ابی‌طالب علیه السلام اولین مردی است که به خدا و رسول خدا ایمان آورد و خدیجه سلام الله علیها نخستین زنی است که به خدا و رسول او ایمان آورد. [۸۴]

ابن جوزی (۵۹۷ هـ ق) :

پیشگامان در اسلام حضرت خدیجه سلام الله علیها و حضرت علی علیه السلام هستند. [۸۵]

عزالدین ابن اثیر جزری (۶۳۰ هـ ق) :

تقدّم در اسلام با حضرت امام علی علیه السلام می‌باشد. [۸۶]

در جای دیگر می‌گوید طبق نظر بسیاری از علما و بزرگان امام علی علیه السلام نخستین مسلمان می‌باشد. [۸۷]

سبط بن جوزی (۶۵۴ ه ق) نیز نخستین مسلمان و نماز گزار را حضرت علی علیه السلام می‌داند. [۸۸]

ابن ابی الحدید (۶۵۶ ه ق) نیز قایل به تقدّم اسلام امام علی علیه السلام است و بحث مفصلی در این رابطه دارد. [۸۹]

صفدی (۷۶۴ ه ق) می‌گوید :

سلمان و ابوذر، مقداد، خباب و زید بن اسلم روایت کرده‌اند که امام علی علیه السلام نخستین مسلمان بوده و بر همگان برتری دارد. [۹۰]

دمیری (۸۰۸ ه ق) نیز بر این باور است که حضرت علی نخستین مسلمان و نماز گزار است. [۹۱]

ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ ه ق) :

علی بن ابی طالب علیه السلام، پسر عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله و داماد ایشان می‌باشد... و بهتر این است که ایشان اول مسلمان باشد. [۹۲]

در جای دیگر می‌گوید :

طبق قول اکثر اهل علم ایشان اول کسی است که اسلام آورده است. [۹۳]

گروهی از متأخرین نیز قایل به تقدّم اسلام حضرت علی علیه السلام بر همگان می‌باشند. [۹۴]

مهریه فرزانه قریش حضرت خدیجه سلام الله علیها چه قدر بوده است؟

چون مراسم خواستگاری به پایان رسید، ورقه بن نوفل پسر عمومی خدیجه گفت: مهریه خدیجه ۴۰۰۰ دینار می‌باشد، حضرت ابوطالب علیه السلام با خرسندی پذیرا شدند حضرت خدیجه سلام الله علیها آن مبلغ را به عهده گرفتند، مبلغ چهار هزار دینار با خلعتی به خدمت عباس عمومی پیامبر فرستاد تا آن را تحت مراسمی به خویلد پدر خدیجه تقدیم کند. [۹۵] ولی پیامبر اکرم فقط ۵۰۰ درهم از آن را به عنوان مهریه فرستاد، تا مهرالسنه باشد. [۹۶]

چون مهریه به دست خدیجه سلام الله علیها رسید به ورقه دستور داد که آن را به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله تقدیم کند و اعلام کند که همه اموال خدیجه سلام الله علیها به آن حضرت متعلق است. ورقه بن نوفل در میان زمزم و مقام ابراهیم ایستاد و با صدای رسا اعلام کرد: هان ای امت عرب، خدیجه شما را گواه می‌گیرد که این مبلغ را با همه اموال، غلامان و کنیزانش به محمد امین تقدیم می‌دارد و شما را به گواهی می‌طلبد. [۹۷]

خویلد پدر خدیجه سلام الله علیها در مراسم عقد فرمود: ای معشر عرب، آسمان سایه نینداخته و زمین بر فراز خود حمل نکرده، کسی را که از محمد برتر باشد همه گواه باشید که من او را به دامادی خود برگزیدم و به این پیوند مقدس مفتخر هستم. [۹۸]

آنگاه حضرت خدیجه سلام الله علیها اموال، اغنام، احشام، عطریات و جامه های فراوان در اختیار حضرت ابوطالب علیه السلام گذاشت تا ولیمه عروسی را بر عهده بگیرد. حضرت ابوطالب علیه السلام سفره بسیار باشکوهی گسترد و سه روز تمام اهالی مکه و پیرامون آن را میهمان کرد. [۹۹]

و این نخستین ولیمه‌ای بود که از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ترتیب داده شد. [۱۰۰]

در سیره حلبیه آمده است که حضرت ابوطالب علیه السلام، علاوه بر مهریه‌ی یاد شده، ۲۰ شتر جوان نیز از مال خود جزو مهریه‌ی حضرت خدیجه سلام الله علیها قرار داد. ولی طبرسی تصریح می‌کند که مهریه‌ی حضرت خدیجه سلام الله علیها ۵/۱۲ اوقیه [۱۰۱]

(همان مهر السنه) بود، که مهریه‌ی دیگر همسرانش همین مقدار بود. [۱۰۲]

امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرموده‌اند:

«ما زوج رسول الله صلی الله علیه و آله شیئاً من نباته و لا تزوج شیئاً من نسائه علی اکثر من اثنی عشر اوقیه و نش یعنی نصف اوقیه.»
یعنی تزویج نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ یک از دختران خود و نه هیچ یک از زنانش را به بیش از دوازده اوقیه و نیم [۱۰۳]

و در داستان ازدواج حضرت جوادالائمه علیه السلام با دختر مامون عباسی نیز آمده است:

«... و بذلت لها من الصداق ما بذله رسول الله صلی الله علیه و آله لازواجه و هو اثنتا عشره اوقیه و نش و علی تمام الخمس مائه...»
یعنی من صداق او را همان قرار دادم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به زنانش بذل فرمود و آن دوازده اوقیه و نیم بود که تمامی پانصد درهم بر ذمه من است. [۱۰۴]

آیا حضرت خدیجه سلام الله علیها قبل از ازدواج بار سول خدا صلی الله علیه و آله دارای فرزند بوده است؟

این موضوع که پاره‌ای از حدیث نگاران و مورخان او را بانوی صاحب فرزند خوانده‌اند دیدگاهی سست است و طرفداران آن بدان جهت دستخوش این اشتباه شده‌اند که آن دخت خرد و پروا، خواهری به نام «هاله» داشت، و او دارای فرزندان دختر و پسر بود و آنان به خاطر مهر و صفای خاله‌ی اندیشمند و پر مهر خویش، و به دلیل آگاهی و مدیریت و امکانات گسترده‌ی او، بیشتر در خانه‌ی آن حضرت در قلمرو مدیریت و مراقبت و تربیت او بودند؛ به گونه‌ای که او را بر مادر و خانه و خاندان خویش ترجیح می‌دادند! و او نیز برای تربیت و سازندگی و شکوفایی شخصیت آنان به گونه‌ای خردمندانه و ظریف و با درایت و رعایت نکات تربیتی و عاطفی با آنان رفتار می‌نمود و به گونه‌ای در رجعت رشد و رستگاری آنان می‌کوشید که مردم آنان را فرزندان خدیجه سلام الله علیها می‌پنداشتند نه هاله خواهر او. [۱۰۵] برای نمونه:

پژوهشگری در مورد دختران پیامبر پژوهش گسترده، تحلیلی مستند و جالب نموده است، سرانجام می‌نویسد: از پژوهش گسترده‌ی او که در مورد دختران پیامبر انجام شده است می‌توان چنین دریافت که ازدواج رقیه و کلثوم با پسران ابولهب، آن گاه جدایی آنان به خاطر تاریک اندیشی و یکدندگی شوهرانشان در دشمنی با پیامبر آزادی و عدالت و آیین او، و ازدواج عثمان با آن دو پس از دیگری واقعیت ندارد. [۱۰۶]

یکی از اندیشمندان در این مورد می‌نویسد: «خدیجه» خواهری به نام «هاله» داشت که همسرش از دنیا رفت و دو فرزندش را بی سرپرست نهاد، و آن حضرت که دارای ثروتی بسیار و درایت و هوش و عاطفه‌ای سرشار بود - سرپرستی خواهر و خواهرزاده‌های خود را به عهده گرفت و پس از امضای پیمان زندگی مشترک با پیامبر صلی الله علیه و آله نیز، خواهرزاده‌ها همچنان مورد مهر و محبت او و در قلمرو سرپرستی و مراقبت مادرانه و آموزگارانه‌اش بودند، به همین جهت برخی از مردم، آنان را دختران خدیجه سلام الله علیها و محمد صلی الله علیه و آله می‌پنداشتند نه «هاله». [۱۰۷]

نویسنده‌ی دیگری در این مورد می‌نویسد: زینب و رقیه بر خلاف پندار برخی از تاریخ نگاران و آورندگان حدیث، نه دختران پیامبر و همسر عدالتخواه او خدیجه سلام الله علیها که خواهر زاده‌های خدیجه و فرزندان هاله بودند، اما به خاطر گمانی «هاله» و شهرت جهانی بانوی خردمند و نوگرای عرب، خدیجه سلام الله علیها به او نسبت داده شده‌اند. [۱۰۸]

یک بازنگری درباره فرزندان خدیجه سلام الله علیها

اخیراً محقق دانشمند لبنانی، جعفر مرتضی عاملی کتابی به نام «بنات النبی ام الربائبه؟» تألیف نموده [۱۰۹] که کتابی مستند و تحلیلی و جالب است، او در این کتاب پس از نقل روایات مختلف از کتابهای شیعه و اهل تسنن و بررسی‌های گوناگون چنین نتیجه می‌

گیرد:

۱- از بررسی‌ها می‌توان نتیجه گرفت: ازدواج رقیه و ام کلثوم با پسران ابولهب، سپس با عثمان از امور واهی است و ثابت نشده است و در مورد عثمان، تشابه اسمی موجب این اشتباه گردیده است. [۱۱۰]

۲- شواهد متعددی وجود دارد که حضرت خدیجه سلام الله علیها قبل از پیامبر ازدواج نکرده است و هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله دوشیزه بوده است. [۱۱۱] و از علامه‌ی سوری (ابن شهر آشوب) نقل می‌کند که می‌نویسد: «ان النبی قد تزوج خدیجه و هی عذراء» همانان پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه سلام الله علیها که دوشیزه بود ازدواج کرد. چنانکه دو کتاب «الانوار» و «البدع» این مطلب را تأکید می‌کند آنجا که در آنها نقل شده: رقیه و زینب دختران هاله خواهران خدیجه بوده‌اند. [۱۱۲]

یکی از اموری که مطلب فوق را تأیید می‌کند حدیثی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود:

«یا علی اوتیت ثلاثاً لم یوتهن احد و لانا، اوتیت مهراً مثلی و لم اوت انا مثلی»

علی جان به تو در زندگی سه امتیاز و ویژگی ارزانی گردید که به هیچکس دیگر از مردم حتی به من ارزانی نشد:

۱- به تو افتخار دامادی من داده شد در حالی که من پدر همسری بسان تو ندارم.

۲- به تو همتا و همسری همانند دختر فرزانه ام فاطمه سلام الله علیها عنایت شد در حالی که به من همتا و همدلی بسان و هموزن او ارزانی نگردید.

۳- به تو بدون واسطه پسرانی ارجمند و تاریخ ساز همانند حسن و حسین علیهما السلام عنایت گردید، اما به من عنایت نشد، اما شما از من هستید و من از شما. [۱۱۳]

از این روایت با توجه به ویژگی اول فهمیده می‌شود که پیامبر تنها یک داماد داشت و آن حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام بود.

بعضی بر این باورند که اصرار برخی در مورد ام کلثوم و رقیه به عنوان دختران پیامبر و همسران عثمان از این رو است که فضائل مخصوص حضرت علی علیه السلام را با رقیب تراشی کم رنگ کنند، از این رو عثمان را به عنوان ذوالنورین (صاحب و همسر دو نور ام کلثوم و رقیه) می‌خوانند ولی با اینکه حضرت زهرا سلام الله علیها به اعتقاد همه برترین زنان دو جهان بود و همسر حضرت علی علیه السلام گردیده چنین لقب یا امثال آن را به آن حضرت نمی‌دهند. [۱۱۴]

پاسخ به دو سؤال

در اینجا دو سؤال پیش می‌آید نخست اینکه: اگر پیامبر دخترانی نداشت، تا بگوئیم با پسران ابولهب و سپس با عثمان ازدواج کردند، پس چرا در قرآن سخن از دختران رسول خدا به میان آمده است آنجا که می‌خوانیم «یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک...» ای پیامبر به همسران و دخترانت و زنان مومنان بگو: روسرهای بلند خود را بر خویش فرو افکنند (و حجاب را رعایت کنند). [۱۱۵]

و همچنین در بعضی از دعاها یا روایات سخن از دختران پیامبر به میان آمده مثلاً در یکی از دعاها ماه مبارک رمضان آمده:

«اللهم صل علی رقیه و ام کلثوم ابنتی نیک...؛ خدایا درود فرست بر رقیه و ام کلثوم و دو دختر پیامبرت».

در پاسخ به هر دو سؤال همان را می‌گوئیم که قبلاً اشاره شد و آن اینکه: این بانوان دختران هاله خواهر خدیجه سلام الله علیها بودند و پس از مردن پدرشان تحت کفالت خدیجه سلام الله علیها در آمدند، و پس از ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه سلام الله علیها تحت سرپرستی پیامبر قرار گرفتند و به عنوان دختران پیامبر خوانده شدند و اسلام را پذیرفتند و هجرت به مدینه

کردند و...

بنابراین چه مانعی دارد که منظور از دختران در آیه و دعای مذکور، دختر خوانده‌های پیامبر صلی الله علیه و آله باشند و یا منظور از آیه مذکور همچون آیه مباحله [۱۱۶] تنها حضرت زهرا سلام الله علیها باشد. [۱۱۷]

علل دوری مسلمانان از اهل بیت علیهم السلام چیست؟

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از جایگاه ویژه‌ای در اسلام برخوردارند، و لذا در قرآن کریم و روایات نبوی سفارشات فراوانی در حق آن‌ها شده و فضایل بسیاری نیز از آن‌ها نقل شده است. آنان کسانی هستند که در صورت اقتدای امت اسلامی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان قطعاً از گمراهی نجات یافته و به سعادت ابدی رهنمون می‌شدند؛ ولی - مع الاسف - بعد از وفات رسول خدا علیهم السلام تاکنون مشاهده می‌کنیم که مردم از اهل بیت علیهم السلام دور بوده و از برکات معنوی آنان بی بهره‌اند. اما این که چه عواملی در این محرومیت دخیل بوده است. که ما به طور تیتروار به آن اشاره می‌کنیم:

۱ - دشمنی بنی امیه و بنی عباس

نخستین منشأ دوری مردم از اهل بیت علیهم السلام را می‌توان در دشمنی بنی امیه و بنی عباس و بذر عداوتی که آن‌ها در قلوب مردم نسبت به اهل بیت کاشتند، جستجو کرد، کسانی که به جهت حفظ موقعیت نامشروع خود دست به هر گونه جنایتی زده و مردم را از هر راه ممکن از اهل بیت و امامان واقعی امت دور ساختند. کسانی که ظلم‌های آنان صفحات تاریخ را سیاه کرده است. چه اذیت و آزار و شکنجه و زندان و تبعید و قتل که اهل بیت و شیعیان‌شان از ناحیه آنان تحمّل کردند.

۲ - جعل روایات در شأن خلفا

از جمله عوامل اعراض و بی توجهی مردم از اهل بیت علیهم السلام را می‌توان روایاتی دانست که برخی از صحابه و تابعین در شأن و خلافت خلفا جعل و وضع نمودند که این به نوبه خود سبب انحراف اذهان و قلوب مردم از اهل بیت و میل به مخالفان آنان شد. روایاتی که حدیث شناسان و رجالیون اهل سنت، تصریح به وضع و جعل آن نموده و آن احادیث را در زمره احادیث ضعیف برشمرده‌اند.

۳ - جعل روایات در مذمت اهل بیت علیهم السلام

ابن ابی الحدید از ابو جعفر اسکافی نقل می‌کند که معاویه عده‌ای از صحابه و برخی از تابعین را گمارد تا اخباری را در مذمت علی علیه السلام جعل کنند که مقتضی طعن و براءت از آن حضرت بود، و برای آنان اجرتی معین نمود تا در انجام این عمل رغبت کنند. [۱۱۸]

او اسامی کسانی را که در عصر معاویه در مذمت علی علیه السلام روایت جعل می‌کردند شمارش کرده و می‌گوید: آنان عبارتند از: ابوهریره، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، عروه بن الزبیر، حریر بن عثمان و سمره بن جندب. [۱۱۹]

۴ - تقلید باطل

یکی دیگر از اسباب اعراض و دوری مسلمانان از اهل بیت علیهم السلام تعصبات جاهلی است. هنگامی که با برخی از آنان به بحث می‌نشینیم و حق را به آنان گوشزد می‌کنیم، آخرین جوابی که می‌دهند این است که: ما نمی‌توانیم دست از آداب و رسوم آبا و اجداد خود برداریم و با آنان به مخالفت پردازیم. اگر این تبت را به زبان جاری ن سازند لاف‌ل در دل داشته و مانع بزرگی برای خود در انتقال به مذهب دیگر می‌دانند، در حالی که همه ما وظیفه داریم که تابع حق و حقیقت بوده، از تعصبات قومی و جاهلی بپرهیزیم.

از مجموعه آیات و روایات به خوبی استفاده می‌شود که وظیفه هر انسانی متابعت از حق و حقیقت است، گرچه پیروان آن در

اقلیت‌اند. سنت اسلامی بر متابعت از حق بنا شده، نه موافقت با طبع و هوای نفس، و این مطلب از واضح‌ترین بیانات قرآنی است.

۵ - کتمان فضایل اهل بیت علیهم السلام

آیا بخاری و مسلم هر حدیث صحیح در فضایل امام علی علیه السلام که مطابق با شروط نقل روایت آن دو است را در صحیح خود آورده‌اند؟ هیچ کس چنین ادعایی نکرده است، چه بسیار احادیث صحیح‌السندی که حاکم در مستدرک با شرط صحت نزد بخاری یا مسلم یا هر دو آورده، ولی شیخین یا یکی از آن دو در صحیح خود نقل نکرده‌اند. مگر احمد بن حنبل نگفته است: کسی به مانند علی بن ابی طالب این مقدار فضیلت برای او نقل نشده است.

اسماعیل قاضی و نسائی و ابوعلی نیشابوری می‌گویند: هرگز برای احدی از صحابه به مانند علی این مقدار حدیث صحیح وارد نشده است. [۱۲۰]

۶ - تحریف فضایل اهل بیت علیهم السلام

تراث اسلامی و میراث فرهنگی اسلام که در طول تاریخ دست به دست به ما رسیده، امانتی الهی است که بر گردن ما نهاده شده است و ما نسبت به حفظ آن وظیفه سنگینی داریم، وظیفه داریم که نه تنها در آن تغییری به نفع خود ایجاد نکنیم، بلکه واجب است واقعیت‌های تاریخی را آن گونه که هست حفظ کرده و از دستبرد دیگران برحذر داریم. و در غیر این صورت به تاریخ که انسان ساز است خیانت کرده‌ایم.

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»؛ [۱۲۱] «خداوند شما را دستور می‌دهد که امانت‌ها را به اهلشان مسترد دارید».

۷ - تضعیف مغرضانه احادیث

یکی از راه‌های کتمان فضایل اهل بیت علیهم السلام و در نتیجه دوری مردم از آنان، تضعیف بی مورد و مغرضانه این قبیل احادیث است؛ زیرا از آنجا که این احادیث با عقاید آن‌ها سازگاری ندارد، بدون جهت و دلیل تضعیف می‌نمایند. از باب نمونه می‌توان به ابن تیمیه اشاره کرد، شخصی که حتی به اعتراف وهابیان، در تضعیف احادیث فضایل اهل بیت؛ خصوصاً علی علیه السلام مغرضانه عمل کرده است.

۸ - آشنا نبودن با عملکرد اهل بیت علیهم السلام

یکی از عوامل بی توجهی مسلمانان به اهل بیت علیهم السلام، بی معرفتی به فضایل و عملکرد آن‌ها در پیشرفت و تکامل اسلام و عزت و اقتدار مسلمین است. گاهی که از آن‌ها سؤال می‌شود چرا نسبت به اهل بیت بی مهری و بی توجهی می‌کنید؟ می‌گویند: مگر آن‌ها در طول تاریخ برای اسلام چه کرده‌اند؟ آیا از خود موفقی به یادگار گذارده‌اند؟ ما در این جا به طور خلاصه و فهرست وار به خدمات ارزنده آن‌ها اشاره می‌نماییم:

۱ - به دست گرفتن زمام حکومت با فراهم شدن شرایط اجتماعی، همانند عصر حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام

۲ - فرستادن افراد نفوذی در دستگاه حکام برای رسیدگی به حال شیعیان مظلوم، همانند علی بن یقین.

۳ - تضعیف حکومت‌های جور به هر نحو ممکن.

۴ - قیام مسلحانه بر ضد حکام فاسدی که خطر جدی برای اسلام و مسلمین به شمار می‌آمدند و بیدار کردن وجدان‌های خفته؛ همان کاری که امام حسین علیه السلام انجام داد.

۵ - در شرایط مقتضی به یاری و تأیید قیام‌های مسلحانه می‌پرداختند، همان گونه که حرکت و قیام زید بن علی بن الحسین را تأیید نمودند.

۶- به جهت حفظ اسلام و مسلمین گرچه حکومت غاصبانه خلفا را قبول نداشتند، ولی با آنان همکاری سیاسی و فرهنگی می‌نمودند، تا بر اصل اسلام ضربه‌ای وارد نشود و وحدت اسلامی از بین نرود، همان‌گونه که امام علی علیه السلام در ایامی که خانه‌نشین بودند چنین روشی را دنبال می‌نمودند.

۷- برای حفظ آثار اسلام و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست به تألیف زده و آثار گرانسنگی را از خود به یادگار گذاشتند، همان‌گونه که کتاب‌هایی از امام علی و امام صادق و امام رضا علیهم السلام به یادگار مانده است.

۸- هنگامی که با هجوم شبهات و تشکیکات در جامعه اسلامی مواجه می‌شدند در صدد رفع آن برآمده، در راه تثبیت عقاید مسلمین کوشا بودند.

۹- هنگام هجوم و ترویج مکاتب الحادی، سخت در مقابل آن‌ها ایستاده و از طریق شاگردانی قوی و مباحثات گسترده، راه نفوذ آن‌ها را در جوامع اسلامی سد می‌نمودند؛ همان‌گونه که در مباحثه با ابن ابی العوجاءها مشاهده می‌کنیم. و نیز در بین شاگردان امام صادق علیه السلام اشخاصی؛ همانند هشام بن حکم را مشاهده می‌کنیم که سخت از حریم اسلام و ولایت پاسداری می‌کردند.

۱۰- امامان شیعه در تمام زمینه‌ها شاگردانی تربیت کرده‌اند که هر کدام ملجأ و مرجع خاص و عام، شیعه و سنی در علوم مختلف بوده‌اند.

۱۱- و نیز شاگردانی را تربیت نمودند که با تألیف و تدوین کتاب و حفظ آن‌ها سنت نبوی و معارف دینی را به نسل‌های بعدی منتقل نمودند.

۱۲- در حد امکان و توان خود به مسلمانان، بالأخص به شیعیانی که مورد ظلم و تعدی حاکمان جائر بودند، کمک مالی می‌نمودند؛ همان‌گونه که امام زین العابدین علیه السلام بعد از واقعه کربلا و بعد از واقعه حرّه چنین می‌کرد.

۱۳- برای تأمین نیازمندی‌های خود و شیعیان و اصحابش به طور مستقیم و غیر مستقیم در فعالیت‌های اقتصادی شرکت می‌کردند، همان‌گونه که در تاریخ از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و امام باقر و امام صادق علیهم السلام رسیده است.

۱۴- حفظ کشور بزرگ اسلامی از طریق دعا برای نصرت مسلمین و مشورت دادن به حکام در زمینه جنگ و نظام پولی و فروش اسلحه و... از دیگر فعالیت‌های اهل بیت علیهم السلام بوده است.

۹- کوتاهی در تعریف اهل بیت علیهم السلام

یکی از عوامل مهم دیگر که تأثیر بسزایی در دوری مردم از اهل بیت علیهم السلام دارد، این که ما شیعیان و محبان آنان چندان که در توان داریم و می‌توانیم، فضایل و کمالات و معارف آنان را به مسلمانان، بلکه جهانیان عرضه نکرده و نمی‌کنیم. ما معتقدیم که اگر امت اسلامی و عالم حتی به گوشه‌ای از این معارف پی برند قطعاً به اهل بیت علیهم السلام روی آورده و از مریدان و موالیانشان خواهند شد، امری که سبب سعادت کل جوامع بشری و رشد و تعالی و کمال آنان خواهد بود. امیدواریم که روزی فرا رسد که بتوانیم از امکانات موجود در حد توان خود استفاده کرده، جایگاه اهل بیت علیهم السلام را در حد توان خود معرفی نماییم.

۱۰- عملکرد برخی از مدعیان تشیع

یکی از عوامل دوری مسلمانان و حتی عموم مردم جهان از اهل بیت علیهم السلام عملکرد ناشایست برخی از کسانی است که خود را به تشیع نسبت داده و کاری می‌کنند که باعث تنفر مردم از اهل بیت علیهم السلام می‌شوند. مردم می‌گویند: اگر عملکرد این افراد مورد تأیید اهل بیت علیهم السلام است، ما آنان را قبول نداریم، و لذا از این طریق مردم به مکتب اهل بیت علیهم السلام بدبین می‌شوند. [۱۲۲]

- ۱- انوار الساطعه من الغراء الطاهره / سیلاوی / غالب
 - ۲- خدیجه الكبرى سلام الله علیها / بعاج، عبدالستار
 - ۳- نساء النبی / بنت الشاطی / عایشه
 - ۴- با پیامبر صلی الله علیه و آله / بنت الشاطی / عایشه
 - ۵- حضرت خدیجه سلام الله علیها / دخیل / علی محمد علی / ترجمه دکتر فیروز حریرچی
 - ۶- خدیجه سلام الله علیها ام المؤمنین / زهراوی / عبدالحمید
 - ۷- حیا ام المؤمنین خدیجه سلام الله علیها / سبلی / محمود
 - ۸- السیده خدیجه ام المؤمنین و سباقه الی الاسلام / طهماز / عبدالحمید محمود
 - ۹- خدیجه سلام الله علیها ام المؤمنین نظرات فی اشراق فجر الاسلام / عمر / عبدالمنعم محمد
 - ۱۰- خدیجه ام المؤمنین / الدومی / احمد عبدالجواد
 - ۱۱- خدیجه ام المؤمنین / توفیق / بشینه
 - ۱۲- خدیجه ام المؤمنین / مهران / ذوالفقار
 - ۱۳- خدیجه ام المؤمنین / علائلی / عبدالله
 - ۱۴- خدیجه اول ام المؤمنین / عبدالسلام هلوانی / احمد عبدالسلام
 - ۱۵- خدیجه بنت خویلد / حسن / محمد عبدالغنی
 - ۱۶- خدیجه زوجه الرسول / سرور / دارعبدالباقی
 - ۱۷- امهات المؤمنین خدیجه بنت خویلد / قطب، محمد علی
 - ۱۸- خدیجه بنت خویلد اول اهل القبله / محامی / محمد کامل حسن
 - ۱۹- ام المؤمنین خدیجه نبت خویلد / هاشمی / عبدالمنعم
 - ۲۰- فروغ آسمان حجاز خدیجه سلام الله علیها / کرمی فریدنی / محمد علی
 - ۲۱- حضرت خدیجه سلام الله علیها اسطوره ایثار و مقاومت / محمدی اشتهاردی / محمد
 - ۲۲- سرچشمه کوثر / مهدی پور / علی اکبر
 - ۲۳- نیم نگاهی به مدیریت و کار آفرینی حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها / کرمی فریدنی / محمد علی
 - ۲۴- حضرت خدیجه سلام الله علیها ثروتمندترین زن روزگار / حیدری / سید محمد
 - ۲۵- تحریف تاریخ / احمدی / سید موسی
 - ۲۶- حضرت خدیجه سلام الله علیها / موسوی / سید احمد
 - ۲۷- یادواره بزرگداشت خدیجه کبری سلام الله علیها / موحد ابطحی / میر سید حجت
- قابل توجه اینکه مؤلف به ۱۵۵ عنوان کتاب اشاره می کند که در این کتب می شود به زندگانی حضرت خدیجه سلام الله علیها دست یافت.
- ۲۸- نگاهی نو به زندگانی حضرت خدیجه سلام الله علیها / کرمی فریدنی / محمد علی
 - ۲۹- خدیجه شکوه زندگی / کمالی نیا و دیگران
 - ۳۰- خدیجه کبری / کمالی نیا / محمد تقی

۳۱- شمع محفل طه / (شعر) / سجاد / سید محمد حسن و مهرپرور / علی رضا

۳۲- حیاة السیده خدیجه بنت خویلد من المهد الی اللحد / الشرحانی / حسین علی

۳۳- غروب ماه حجاز (شعر) / مهرپرور / علی رضا

۳۴- ام المومنین خدیجه الکبری بنت خویلد / الموسوی / سید هاشم

۳۵- خدیجه بنت خویلد / علی محمد علی دخیل / ۸ جزء در یک مجلد / بیروت

۳۶- ام المومنین خدیجه بنت خویلد / ابراهیم محمد حسن الجمل

۳۷- دثرینی ... یا خدیجه / سلوی بالحاج صالح - العایب

۳۸- صحایبات حول الرسول - خدیجه ام المومنین / زهیر مصطفی یازجی

۳۹- سیره ام المومنین السیده خدیجه / واصف احمد فاضل کابلی

۴۰- خدیجه ام المومنین /؟ / قاهره ۱۹۵۵م

۴۱- نمونه زنها / منتظر / محمد

۴۲- امهات المعصومین / حسینی شیرازی / سید محمد

۴۳- امهات المومنین / حسینی شیرازی / سید محمد

البته این دو کتاب مستقل در زمینه حضرت نمی‌باشد، ولی فصلی از آنها راجع به حضرت می‌باشد.

۴۴- ماخذ شناسی توصیفی زندگانی حضرت خدیجه سلام الله علیها / کاری از گروه پژوهش مدرسه علمیه حضرت خدیجه سلام

الله علیها

با مطالعه ی ۱۱۰۰ جلد کتاب، در ۳۸۶ جلد آن که شامل ۲۰۸ عنوان می‌شود به مطالب مربوط به حضرت خدیجه سلام الله علیها

دست یافت.

در این کتاب ذکر شماره صفحات و کتاب موجود در کتابخانه اشاره شده است. و حدود ۲۲ کتاب مستقل در زمینه‌ی زندگانی

حضرت خدیجه سلام الله علیها هم نام برده شده است.

اصفهان - خیابان چهارباغ عباسی - مقابل بیمه ایران - ۲۲۲۸۷۹۳

منابع و مأخذ

۱- قرآن کریم

۲- تحریف تاریخ / سید موسی احمدی

۳- بحار الانوار / علامه مجلسی

۴- مستدرک الوسائل / محدث نوری

۵- طرائف / سید بن طاووس

۶- الافصاح / شیخ مفید

۷- شرح نهج البلاغه / ابن ابی الحدید معتزلی

۸- حضرت خدیجه اسطوره ایثار و مقاومت / محمد محمدی اشتیاردی

۹- التعجب / ابوالفتح کراچکی

۱۰- یار غار / نجاح الطایی

۱۱- سبعة من السلف / فیروزآبادی

- ۱۲- تقویم شیعه / عبدالحسین نیشابوری
- ۱۳- صحیح البخاری / محمد بن اسماعیل بن ابراهیم الجعفی
- ۱۴- اسدالغابه / ابن اثیر
- ۱۵- الاصابه فی تمییز الصحابه / ابن حجر عسقلانی
- ۱۶- تاریخ الامم و الملوک / محمد بن جریر طبری
- ۱۷- اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله / سلیم بن قیس هلالی
- ۱۸- استغاثه / ابوالقاسم کوفی
- ۱۹- مناقب آل ابی طالب / ابن شهر آشوب
- ۲۰- امهات المومنین / آیت الله العظمی سید محمد شیرازی
- ۲۱- مصباح المنیر / احمد بن محمود فیومی
- ۲۲- مفردات الفاظ القرآن / راغب اصفهانی
- ۲۳- مفاتیح الجنان / شیخ عباس قمی
- ۲۴- دلائل النبوه / احمد بن حسین بیهقی
- ۲۵- البدایه و النهایه / اسماعیل بن عمر / ابن کثیر
- ۲۶- سیره ی حلبیه / حلبی
- ۲۷- مصباح المتهدجد / شیخ کفعمی
- ۲۸- المحبر / ابن حبیب
- ۲۹- انساب الاشراف / بلاذری
- ۳۰- الفصول المهمه / علی بن محمد مالکی
- ۳۱- سیر اعلام النبلاء / ذهبی
- ۳۲- سیره مغلطای / مغلطای
- ۳۳- بهجه المحافل / العامری
- ۳۴- تاریخ الخمیس / الدیار بکری
- ۳۵- شذرات الذهب / ابن العماد حنبلی
- ۳۶- مختصر تاریخ دمشق / ابن عساکر
- ۳۷- کشف الغمه / اربلی
- ۳۸- نهایه الارب فی فنون الادب / النویری
- ۳۹- متشابه القرآن / محمد بن علی ابن شهر آشوب مازندرانی
- ۴۰- کنز العمال / متقی هندی
- ۴۱- درالمثور / سیوطی
- ۴۲- روح المعانی فی تفسیر قرآن العظیم / سید محمود آلوسی
- ۴۳- ذخائر العقبی / احمد بن عبدالله طبری
- ۴۴- تفسیر القرطبی / محمد بن احمد قرطبی

- ۴۵- ریاحین الشریعه / ذبیح الله محلاتی
 ۴۶- منتهی الآمال / شیخ عباس قمی (ره)
 ۴۷- الکافی / شیخ محمد بن یعقوب کلینی.
 ۴۸- اسرار معراج حضرت رسول اکرم / علی قرنی گلپایگانی.
 ۴۹- عیون الاثر / ابوفتح الدین اندلسی
 ۵۰- مناقب / خوارزمی
 ۵۱- الکامل فی التاریخ / ابن اثیر
 ۵۲- الاوائل / طبرانی
 ۵۳- حلیه الاولیاء / ابونعیم اصفهانی
 ۵۴- سیره نبوی / احمد زینی دحلان
 ۵۵- المستدرک / حاکم نیشابوری
 ۵۶- حیاه الصحابه / محمد یوسف الکاندهلوی
 ۵۷- مجمع الزوائد / هیشمی
 ۵۸- تاریخ الخلفاء / سیوطی
 ۵۹- امالی / شیخ طوسی
 ۶۰- فرائد السمطین / حموی
 ۶۱- عوامل دوری مسلمانان از غدیر / علی اصغر رضوانی
 ۶۲- سرچشمه کوثر / علی اکبر مهدی پور
 ۶۳- صواعق المحرقه / ابن حجر هیشمی

پی نوشت ها

۱-۴۷

- [۱] - الکافی ج ۸ ص ۳۴۰
 [۲] - شواهد التنزیل / ج ۱ / ص ۴۱۶، تأویل الآیات الطاهره / ج ۱ / ص ۳۸۵؛ تفسیر قمی / ج ۲ / ص ۱۱۷.
 [۳] - بحار الانوار / ج ۶۶ / ص ۲۶۳.
 [۴] - تفسیر قمی / ج ۲ / ص ۱۱۷.
 [۵] - علم الیقین فی اصول الدین / ج ۲ / ص ۹۸۶ / دارالبلاغه بیروت.
 [۶] - تفسیر قمی / ذیل ایه ۷۴ سوره فرقان.
 [۷] - معانی الاخبار / ص ۵۳.
 [۸] - معانی الاخبار / ص ۵۳؛ بحار الانوار / ج ۱۶ / ص ۱۴۲؛ تفسیر فرات / ص ۵۷۹؛ الخرائج و الجرایح / ج ۳ / ص ۱۰۴۵ / موسسه الامام المهدی.
 [۹] - مناقب ابن شهر آشوب / ج ۳ / ص ۳۲۰؛ تفسیر ابوالفتوح / ج ۱۲ / ص ۱۱۵؛ مجمع البیان / ج ۱۰ / ص ۵۰۶؛ الکشاف / ج ۴ / ص

.۷۶۸

- [۱۰] - بحارالانوار/ج ۲۴/ص ۳.
- [۱۱] - تفسیر القمی/ج ۲/ص ۴۳۹.
- [۱۲] - بحارالانوار/ج ۲۴/ص ۳۲۱.
- [۱۳] - التبیان فی تفسیر القرآن/ج ۲/ص ۴۵۶.
- [۱۴] - الکشاف/ج ۴/ص ۵۷۳.
- [۱۵] - معالم التنزیل/ج ۱/ص ۴۶۴؛ جامع البیان/ج ۳/ص ۱۸۰.
- [۱۶] - روح المعانی/ج ۳/ص ۱۵۵؛ ذخائر العقبی/ص ۴۴؛ درالمنثور/ذیل آیه ۴۲ سوره آل عمران.
- [۱۷] - تفسیر القرطبی/ج ۲/ص ۱۳۲۵؛ بحارالانوار/ج ۴۳/ص ۹.
- [۱۸] - تفسیر القرآن العظیم/ج ۱/ص ۳۱۲.
- [۱۹] - البرهان/ج ۳/ص ۳۶۱.
- [۲۰] - تفسیر فرات کوفی/ص ۲۳؛ بحارالانوار/ج ۷۳/ص ۶۳.
- [۲۱] - الدر المنثور ج ۱/ص ۲۳.
- [۲۲] - غایه المرام/ص ۳۵۵؛ بحارالانوار/ج ۲۴/ص ۲۵۵؛ مختصر بصائر الدرجات/ص ۵۳؛ تاویل الآیات الطاهره/ج ۱/ص ۱۷۶.
- [۲۳] - امام حسین علیه السلام در روز عاشورا در ضمن خطبه‌ای که خود را به دشمن معرفی می‌کرد فرمود: «شما را به خدا سوگند آیا می‌دانید که جده‌ی من خدیجه دختر خویلد است.» (بحارالانوار/ج ۴۴/ص ۳۱۸)
- و نیز خطاب به دشمن فرمود: «آیا می‌دانید که من فرزند همسر پیامبر شما خدیجه کبری سلام الله علیها هستم.» (بحارالانوار/ج ۴۵/ص ۶)
- امام سجاد علیه السلام در مجلس یزید در دمشق، در آن خطبه‌ی معروفش در فرازی چنین خود را معرفی کرد: «... انا ابن خدیجه الکبری» من پسر خدیجه‌ی کبری سلام الله علیها بانوی بزرگ اسلام هستم. (بحارالانوار/ج ۴۵/ص ۱۷۴، بحارالانوار/ج ۴۴/ص ۱۷۴ و المناقب ج ۴/ص ۱۶۸).
- حضرت زینب سلام الله علیها در کربلا- در روز یازدهم محرم در سال ۶۱ ه. ق هنگامی که کنار پیکر پاره پاره‌ی شهیدان آمد، و مطالبی جانسوز گفت، از جمله در آنجا پس از ذکر پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از خدیجه سلام الله علیها یاد کرد و فرمود: «بابی خدیجه الکبری» پدرم به فدای خدیجه بانوی بزرگ باد. (بحارالانوار/ج ۴۵/ص ۵۹).
- در اکثر زیارتنامه‌هایی که از طرف امامان معصوم: و اولیاء خدا برای امامان و امامزادگان تنظیم شده، از خدیجه کبری یاد شده و پس از سلام به پیامبران اولوالعزم به او سلام داده شده است تا همواره یاد او در خاطره‌ها تجدید گردد و زائران با ایمان به پیشگاه او سلام عرض کنند و او را در خانه‌ی خداوند واسطه قرار دهند.
- در دعای ندبه که از ناحیه‌ی مقدسه امام زمان صلی الله علیه و آله صادر شده، در فرازی با توجه به حضرت ولی عصر چنین می‌خوانیم: «این ابن النبی المصطفی و ابن علی المرتضی و ابن خدیجه الغراء» کجاست پسر پیامبر برگزیده صلی الله علیه و آله و پسر علی علیه السلام و پسر خدیجه بلند مقام سلام الله علیها و آژه غراء به معنی شامخ و ارجمند است که در اینجا به عنوان صفت برای حضرت خدیجه سلام الله علیها ذکر شده است. (حضرت خدیجه سلام الله علیها اسطوره ایثار و مقاومت / ص ۱۹۹)
- [۲۴] - (بحارالانوار ج ۲۸ ص ۲۰۲، بحارالانوار ج ۲۹، ص ۱۲۴/ در مورد صهاک مادر بزرگ عمر آنچه لازم است اشاره شود این است که وی کنیز هاشم بن عبدمناف جد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود عبدالعزی بن ریاح با وی زنا کرد و نفیل جد عمر به

دنیا آمد. (المثالب لنسابه کلیبی).

[۲۵] - شرح نهج البلاغه / ابن ابی الحدید / ج ۱۱ / ص ۶۷.

[۲۶] - شرح نهج البلاغه / ابن ابی الحدید / ج ۲ / ص ۱۲۵؛ منتهی الآمال / ج ۱ / ص ۲۳۵

[۲۷] - عبدالله بن سنان نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: به چه علتی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله پسری باقی نماند؟

ایشان فرمودند: به آن علت که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را نبی و علی علیه السلام را وصی خلق کرد. در این صورت اگر پسری برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از ایشان بود آن پسر اولویت داشت به رسول خدا صلی الله علیه و آله از امیرالمومنین علیه السلام. پس در اینصورت وصایت ایشان ثابت نمی شد. (بحار الانوار / ج ۲۲ / ص ۱۵۲ / ح ۶)

[۲۸] - عایشه می گوید: کمتر اتفاق می افتاد که پیامبر از خانه بیرون رود و خدیجه را به خیر یاد نکند. چندان که یک روز آتش حسد من مشتعل شد و گفتم: یا رسول الله، تا کی خدیجه را یاد می کنی؟ او پیرزنی بیش نبوده! خداوند بهتر از او را (منظور خودش بوده) به تو مرحمت کرد! پیامبر از سخن من در غضب شد و فرمود: نه به خدا قسم! بهتر از خدیجه نصیب من نشد، به من ایمان آورد هنگامی که مردم کافر بودند و تصدیق نبوت من نمود در وقتی که مردم مرا تکذیب می کردند و اموال خود را در اختیار من گذارد در وقتی که مردم مرا از خود دور می کردند. خداوند متعال از خدیجه به من فرزندان روزی کرد و رحم تو را عقیم قرار داد. (ریاحین الشریعه / ج ۲ / ص ۲۰۲ و ۲۰۷ و ۲۱۱)

[۲۹] - بحار الانوار / ج ۱۶ / ص ۲ و ۷.

قرطبی از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت فرمودند: «افضل اهل النساء خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم» (تفسیر القرطبی / ج ۲ / ص ۱۳۲۵)

آلوسی از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که حضرت فرمودند: «اربع نسوه سادات عالمهن: مریم بنت عمران، آسیه بنت مزاحم، خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و افضلهن عالماً فاطمه» (روح المعانی / ج ۳ / ص ۱۵۵، ذخائر العقبی / ص ۴۴ و درالمثور ذیل آیه ۴۴ سوره آل عمران) (چهار زن سالار زنان روزگار شدند: مریم، آسیه، خدیجه بنت خویلد و فاطمه زهرا سلام الله علیها و فاطمه سلام الله علیها افضل ترین آنها می باشد. و دهها روایت دیگر مانند این روایت از خاصه و عامه نقل شده است.

[۳۰] - عنکبوت / ۳۲ و ۳۳؛ تحریم / ۱۰؛ اعراف / ۸۳؛ حجر / ۶۰ و نمل / ۵۷)

[۳۱] - کنز العمال / ج ۱۲ / ص ۱۴۴.

[۳۲] - حجرات / ۱۳.

[۳۳] - نجم / ۳ و ۴.

[۳۴] - متشابه القرآن / ج ۲ / ص ۱۶۸.

[۳۵] - بحار الانوار / ج ۱۶ / ص ۲ و ۸.

[۳۶] - تحریف تاریخ / ص ۴۶.

[۳۷] - بیهقی در دلائل النبوه، ج ۲ / ص ۷؛ ابن کثیر در البدایه و النهایه / ج ۲ / ص ۹۴؛ حلبی در سیره حلبیه / ج ۱ / ص ۱۴۰ و مصباح المتهدجد / ص ۷۲۳.

[۳۸] - المحبر / ص ۷۹؛ انساب الاشراف بلاذری / ج ۱ / ص ۹۸؛ نهایه الارب فی فنون الادب / ج ۱۶ / ص ۹۹؛ سیر اعلام النبلاء / ج ۲ / ص ۸۲

۸۲؛ سیره مغلطای / ص ۱۲؛ بهجه المحافل / ج ۱ / ص ۴۸؛ تاریخ الخمیس / ج ۱ / ص ۲۹۴؛ شذرات الذهب / ج ۱ / ص ۴۱؛ سیره حلبیه / ج ۱ / ص ۸۲

ص ۱۴۰ و ابن عساکر در مختصر تاریخ دمشق/ج ۲/ ص ۲۷۵.

[۳۹] - کشف الغمه/ج ۲/ص ۱۳۶ و ۱۳۹؛ الفصول المهمه/ص ۱۴۹؛ شذرات الذهب/ج ۱/ ص ۱۴؛ انساب الاشراف/ج ۱/ص ۱۹۸.

[۴۰] - احزاب/۳۳.

[۴۱] - زیارت اربعین امام حسین علیه السلام، زیارت وارث. (یکی از علائم شیعه و مؤمن خواندن زیارت اربعین می باشد). (مفاتیح الجنان).

[۴۲] - احمد بن محمد فیومی می گوید: رجس به معنای پلیدی است. (المصباح المنیر/ج ۱/ص ۲۱۹)؛ فارابی می گوید: هر چیزی که پلید شمرده می شود رجس نامیده می شود. و راغب اصفهانی می نویسد: رجس چیز پلید است. (مفردات الفاظ القرآن/ص ۳۴۲) و رجس در قرآن مصادیق مختلف دارد: ۱- رجس در معنای شراب، قمار، بت ها و ازلام (نوعی بخت آزمایی) (مائده/۱۹۰)؛ ۲- رجس در معنای کفر و بی ایمانی (انعام/۱۲۵) ۳- رجس در معنای مردار، خون بیرون ریخته و گوشت خوک (انعام/۱۴۵).

[۴۳] - تحریف تاریخ/ص ۸۸.

[۴۴] - استغاثه/ج/ ص ۶۹ تا ص ۷۲.

[۴۵] - بحار الانوار/ج ۲۲/ ص ۱۹۱؛ مناقب ابن شهر آشوب/ج ۱/ ص ۱۵۹، امهات المؤمنین (آیت الله العظمی سید محمد شیرازی) /ص ۹۰.

[۴۶] - بحار الانوار/ج ۱۶/ ص ۱۲.

[۴۷] - تفصیل داستان صحیفه ملعونه را در بحار الانوار/ ج ۲۸/ ص ۹۶- ۱۱۱ به نقل از حدیث نقل کرده که خلاصه اش چنین است: اول کسانی که بر غضب خلافت هم پیمان شدند اولی و دومی بودند و اساس و پایه ای که طبق آن پیمان بستند و سایر پیمانهایشان هم بر آن پایه بود که «اگر محمد بمیرد یا کشته شود این امر خلافت را از اهل بیثش بگیریم به طوری که تا ما هستیم احدی از آنان به خلافت دست نیابد.

بعد از آن ابو عبیده جراح و معاذ بن جبل و در آخر سالم مولی ابی حدیفه هم به آنان پیوستند و پنج نفر شدند. اینان جمع شدند و داخل کعبه رفتند و در بین خود نوشته ای در این باره نوشتند که: «اگر محمد بمیرد یا کشته شود...» و در تمام این قضایا عایشه و حفصه جاسوسان پدرانیشان در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. سپس ابوبکر و عمر جمع شدند و سراغ منافقین و آزادشدگان فرستادند و مابین خود مشورت و نظرخواهی کردند و بر این رأی متفق شدند که هنگام بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از حجه الوداع در گردنه «هرشی» که در راه مکه، در نزدیکی حجه است شتر حضرت را برمانند به این طریق حضرت را به قتل برسانند. کسانی که اجرای نقشه را بر عهده داشتند چهار نفر بودند که در جنگ تبوک هم همین نقش را بر عهده داشتند ولی این نقشه آنان بر آب شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام از طرف خداوند در غدیر خم منصوب شد و سپس پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کرد تا به گردنه «هرشی» رسید و آن عده جلوتر رفتند و بر سر راه پنهان شدند، ولی این بار هم خداوند آنان را مفتضح کرد و پیامبرش را حفظ نمود.

وقتی وارد مدینه شدند همگی در خانه ابوبکر جمع شدند، و در بین خود نوشته ای نوشتند و آنچه درباره خلافت تعهد کرده بودند در آن ذکر کردند، و اولین مطلب آن شکستن پیمان و ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام بود، و اینکه خلافت از آن ابوبکر و عمر و ابو عبیده است و سالم نیز با آنان است و از این عده خارج نمی شود.

این صحیفه دوم را ۳۴ نفر امضاء کردند که ۱۴ نفر همان کمین کنندگان در گردنه هرشی بودند که عبارت بودند از:

ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه، عمرو عاص، طلحه، ابو عبیده جراح، عبدالرحمان بن عوف، سالم مولی ابی حدیفه، معاذ بن جبل،

ابوموسی اشعری، مغیره بن شعبه، سعد بن ابی وقاص و اوس بن حدثان و بیست نفر دیگر عبارت بودند از: ابوسفیان، عکرمه پسر ابوجهل، خالد بن ولید، بشیر بن سعید، سهیل بن عمرو، صهیب بن سنان، ابوالاعور اسلمی، صفوان بن امیه، سعید بن عاص، عیاش بن ابی ربیع، حکیم بن حزام، مطیع بن اسود مدری و چند نفر دیگر هر کدام از اینان جمعیت عظیمی را به دنبال خود داشتند که سخنانشان را می‌پذیرفتند و از آنان اطاعت می‌کردند.

نویسنده‌ی این صحیفه سعید بن عاص اموی بود و در محرم سال ۱۰ هجرت آن را نوشتند، سپس آن را به ابو عبیده جراح سپردند و او آن را به مکه فرستاد، آن صحیفه همچنان در کعبه مدفون بود تا زمان عمر که آن را از مجلس بیرون آورد.

۴۸-۱۲۲

[۴۸] - اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله / ص ۲۳۲ و ۲۳۳.

[۴۹] - صحیح بخاری / ج ۳ / ص ۶۱ / باب بعث النبی خالد بن الولید / ج ۴ / ص ۱۰۴، باب رفع الایدی فی الایدی فی الدعاء، مسند احمد بن حنبل / ج ۲ / ص ۱۵۰.

[۵۰] - تاریخ الامم و الملوک / ج ۲ / ص ۵۰۲، الاصابه فی تمییز الصحابه / ج ۱ / ص ۴۱۴ و ۴۷۵.

خالد بن ولید بیست سال بعد از بعثت پیامبر در اواخر زندگانی آن حضرت به همراه عمرو عاص به ظاهر اسلام را قبول کرد. ابوبکر او را حاکم شام کرد و عمر او را عزل کرد پس از مدتی در شهر حمص مرد و در همانجا مدفون شد. (اسد الغابه / ج ۲ / ص ۹۶) در مواردی پیامبر از کارهای خالد بیزاری جستند.

او بدون اجازه پیامبر بنی جزیمه را به قتل رساند و عده‌ای را اسیر کرد و گفت: «هر کس اسیری در دست دارد او را بکشد» مهاجر و انصار اسراء را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند و آن حضرت دستان مبارک را بلند کرد و دو بار فرمود: «خدایا من بیزاری می‌جویم به سوی تو از کاری که خالد کرده است». (سبعه من السلف / ص ۳۳۷-۳۴۱؛ صحیح بخاری / ج ۵ / ص ۱۰۷) خالد به عمار ناسزا گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس عمار را سب کند، خداوند او را سب می‌کند». (سبعه من السلف / ص ۳۴۲-۳۴۵)

او به دستور ابوبکر خواست امیرالمومنین را به شهادت برساند ولی قبل از هر اقدامی آن حضرت متوجه شدند و با دو انگشت گلوی خالد را آن‌چنان فشار دادند که خالد نعره کشید و مردم فرار کردند و خالد لباسش را نجس کرد. آنگاه گفت: فلانی و فلانی مرا به این کار کرده‌اند هر کس واسطه شد آن حضرت او را رها نکرده تا آنکه ابوبکر و عمر فرستادند و این عباس را آورد. ابن عباس حضرت را به قبر مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندانش و حضرت صدیقه سلام الله علیها قسم داد و حضرت او را رها کرد. ابوبکر به عمر گفت: «این هم نتیجه مشورت با تو!» چه اینکه عمر، خالد را برای این کار انتخاب کرده بود. (شرح نهج البلاغه / ابن ابی الحدید معتزلی / ج ۳ / ص ۳۰۲ و ۳۰۳)

همچنین خالد بن ولید مالک بن نویره را با عده‌ی زیادی از قبیله‌ی او به جرم بیعت نکردن با ابوبکر کشت و در همان شب با همسر مالک مرتکب خلاف شد وقتی عمر این قضیه را شنید، گفت: «تو را سنگسار می‌کنم، ولی این کار انجام نداد». (سبعه من السلف / ص ۳۴۶-۳۴۸؛ شرح نهج البلاغه / ابن ابی الحدید معتزلی / ج ۱ / ص ۱۷۹)

در مورد دیگر هنگامی که ابوبکر او را به سوی قبیله‌ی بنی سلیم فرستاد، عده‌ای از مردان قبیله را در محل جمع کرد و آنان را به آتش سوزانید. (تقویم شیعه / ص ۱۱۰-۱۱۲؛ سبعه من السلف / ص ۳۴۷ از طبقات الکبری).

[۵۱] - قلم همواره در طول تاریخ در دست چاپلوسان و در خدمت زورمداران بوده، و بسیاری از حقایق مسلم تاریخی دستخوش تحریف شده و رنگ واقعیت تاریخی به خود گرفته تا جایی که اگر پژوهشگری بر اساس یافته‌های علمی خود پرده از روی

واقعیت‌ها بردارد، موجب شگفت همگان خواهد بود. یکی از پژوهشگران معاصر، با دلایل متقن اثبات کرده که تنها یار غار پیامبر، عبدالله بن بکر بن اریقظ بوده و در عهد معاویه و با پول او داستان غار جعل شده و شخص دیگری (منظور ابوبکر می‌باشد) به جای عبدالله یار غار معرفی شده است. (یار غار/ ص ۶۱)

[۵۲] - التعجب لابوالفتح کراچکی / ص ۴۹ و ۵۰.

[۵۳] - کسی است که در خانه‌ی او پیمان «حلف الفضول» بسته شد.

در تاریخ آمده که: حدود بیست سال قبل از بعثت جمعی از شخصیت‌های مکه که یکی از آنها «اسد بن عبدالعزی» (جد پدری حضرت خدیجه سلام الله علیها) بود، برای حفظ امنیت مکه و اطراف آن، مجلسی تشکیل دادند و هم پیمان شدند تا به حق مظلومان رسیدگی کنند و از ظلم ستمگران جلوگیری نمایند و چون سه نفر از اعضای مرکزی آن به نامهای «فضل بن فصالحه، فضل بن وراعه و فضیل بن حارث» بودند نام این پیمان را «حلف الفضول» گذاشتند، با توجه به اینکه حلف به معنی سوگند و پیمان است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در آن هنگام بیست سال داشت به این گروه پیوست. پیامبر صلی الله علیه و آله به این پیمان احترام شایانی می‌نمود و پس از بعثت می‌فرمود: اگر اکنون نیز مرا به عضویت در آن پیمان دعوت کنند می‌پذیرم. و نیز می‌فرمود: «لقد شهدت خلقا ما احب الی به حمر النعم» در پیمانی شرکت کردم که حاضر نیستم آن را بشکنم و در عوض شتران سرخ موی حجاز (گرانبهترین نعمت‌ها) را به من بدهند. (حضرت خدیجه اسطوره ایثار و مقاومت/ ص ۲۳-۲۴)

[۵۴] - بحار الانوار/ ج ۳۰/ ص ۶۶، الطرائف/ ج ۲/ ص ۴۰۵ تا ۴۰۷ به نقل از مدرک مثالب کلبی، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید/ ج ۱۳/ ص ۲۷۰.

[۵۵] - الافصاح/ مرحوم شیخ مفید/ ص ۲۱۳ و ۲۱۴.

[۵۶] - طرائف/ ج ۲/ ص ۴۰۷، به نقل از الجمع بین الصحیحین.

[۵۷] - مجادله/ ۱۲.

[۵۸] - مستدرک الوسائل/ ج ۵/ ص ۲۱۸.

[۵۹] - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳.

[۶۰] - تحریف تاریخ/ ص ۱۰۳.

[۶۱] - الکافی/ ج ۱/ ص ۴۴۲/ باب مولد النبی/ ح ۱۳.

[۶۲] - اسرار معراج حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله / ص ۴.

[۶۳] - مروج الذهب/ ج ۲/ ص ۲۷۶.

[۶۴] - تاریخ ابن اثیر/ ج ۲/ ص ۵۷.

[۶۵] - سیره نبوی دحلان/ الاوائل طبرانی، سیره حلبی/ ج ۱/ ص ۲۶۷.

[۶۶] - عیون الاثر/ ج ۱/ ص ۱۲۴؛ مناقب خوارزمی/ ص ۱۸-۲۰؛ سیره حلبی/ ج ۱/ ص ۲۶۸-۲۷۵؛ حلیه الاولیاء/ ج ۱/ ص ۶۶

[۶۷] - المستدرک الحاکم/ ج ۳/ ص ۱۳۶؛ الاوائل/ ج ۱/ ص ۱۹۵؛ حیاة الصحابه/ ج ۲/ ص ۵۱۳-۵۱۵.

[۶۸] - المستدرک الحاکم/ ج ۳/ ص ۱۳۶؛ الاوائل/ ج ۱/ ص ۱۹۵؛ حیاة الصحابه/ ج ۲/ ص ۵۱۳-۵۱۵.

[۶۹] - سیره حلبی/ ج ۱/ ص ۲۷۳.

[۷۰] - البدایه و النهایه/ ج ۳/ ص ۲۸؛ تاریخ طبری/ ج ۲/ ص ۶۰.

[۷۱] - مجمع الزوائد/ ج ۱/ ص ۷۶ به نقل از طبرانی در تفسیر کبیر.

[۷۲] - الاستغاثه/ ج ۲/ ص ۳۱.

- [۷۳] - الشعراء/۲۱۴.
- [۷۴] - مروج الذهب/ج۲/ ص ۲۷۶.
- [۷۵] - تاریخ الخلفاء سیوطی/ ص ۱۸۵؛ المستدرک حاکم / ج ۳ / ص ۱۳۶؛ حلیه الاولیاء/ ج ۱ / ص ۶۶؛ خطیب بغدادی/ ج ۲ / ص ۸۱؛ سیره حلبی/ ج ۱ / ص ۳۱۸ و یار غار ص ۲۶-۲۸.
- [۷۶] - امالی شیخ طوسی/ ج ۱/ ص ۴۵۵.
- [۷۷] - همان/ ج ۱/ ص ۷۶۷.
- [۷۸] - فرائد السمطین حموینی/ ج ۱ / ص ۳۹/ش ۳.
- [۷۹] - المعارف/ ص ۱۶۸. تاریخ الامم و الملوک/ ج ۱/ ص ۵۴۰.
- [۸۰] - التنبیه و الاشراف/ ص ۱۹۸.
- [۸۱] - السیره النبویه و اخبار الخلفاء/ ج ۱ / ص ۶۷ و ۶۸، کتاب الثقات/ ج ۱ / ص ۵۲.
- [۸۲] - سنن الکبری/ ج ۹ / ص ۹۴ و ۹۵، السنن الصغری/ ج ۲ / ص ۳۶۵، السنن الصغیر/ ج ۱ / ص ۵۷۰.
- [۸۳] - تاریخ بغداد / ج ۱ / ص ۱۳۳.
- [۸۴] - الاستیعاب / ج ۳ / ص ۱۹۷.
- [۸۵] - الوفاء باحوال المصطفی / صص ۱۶۳ و ۱۶۴.
- [۸۶] - الکامل فی التاریخ / ج ۱ / صص ۴۸۴ و ۴۸۵.
- [۸۷] - اسد الغابه/ ج ۴ / ص ۱۶.
- [۸۸] - تذکره الخواص / ص ۲۶.
- [۸۹] - شرح نهج البلاغه/ ج ۱ / ص ۳۲؛ ج ۴ / ص ۳۱۹؛ ج ۱۳ / ص ۱۴۸.
- [۹۰] - الوافی بالوفیات/ ج ۲۱ / ص ۲۷۰ و ۲۶۹.
- [۹۱] - حیاة الحیوان الکبری/ ج ۱ / ص ۷۹.
- [۹۲] - تقریب التهذیب/ ج ۲ / ص ۳۹. جالب این است، در چاپ جدید تقریب التهذیب، کلام ابن حجر عسقلانی را تحریف کرده‌اند و این گونه نوشته‌اند: «جمعی می‌گویند: اولین نفر که به اسلام گروید علی بن ابی‌طالب علیه السلام است» تحریف تقریب التهذیب / ج ۳ / ص ۲۳۱.
- [۹۳] - الاصابه/ ج ۲ / ص ۵۰۶.
- [۹۴] - موسوعه الفقه الاسلامی/ ج ۱ / ص ۲۶۹؛ شباب حول الرسول/ ص ۲۱.
- [۹۵] - الکافی/ ج ۵ / ص ۳۷۴.
- [۹۶] - القواعد/ عالم حلی/ ج ۳ / ص ۷۳.
- [۹۷] - امهات المعصومین / ص ۸۷.
- [۹۸] - وفاه الزهرا/ سید عبدالرزاق مقرر / ص ۷.
- [۹۹] - من لایحضر الفقیه/ ج ۳ / ص ۳۹۷.
- [۱۰۰] - سرچشمه کوثر/ ص ۳۶ به نقل از ام المومنین خدیجه/ ص ۴۰.
- [۱۰۱] - هر اوقیه برابر با ۴۰ درهم است.
- [۱۰۲] - اعلام الوری/ طبرسی/ ج ۱ / ص ۲۷۵؛ بحار الانوار/ ج ۱۶ / ص ۱۰ و ۱۲ و ۲۱۹.

- [۱۰۳] - اعلام الوری / ص ۱۴۷.
- [۱۰۴] - من لا یحضر الفقیه / ج ۳ / ص ۳۹۸.
- [۱۰۵] - تنقیح المقال / مامقانی / ج ۳ / ص ۷۷؛ قاموس الرجال / ج ۱۰ / ص ۴۳۱؛ فروغ آسمان حجاز / ص ۱۳۸ و ۱۳۹.
- [۱۰۶] - فروغ آسمان حجاز / ص ۱۴۰ و ۴۱ به نقل از مناقب آل ابی اطلب / ج ۱ / ص ۱۶۰؛ بحار الانوار / ج ۲۲ / ص ۱۹۱؛ مناقب ابن شهر آشوب / ج ۱ / ص ۵۹.
- [۱۰۷] - ریاحین الشریعه / ج ۲ / ص ۲۶۸.
- [۱۰۸] - خدیجه سلام الله علیها / دخیل / ص ۱۱.
- [۱۰۹] - این کتاب در سال ۱۴۱۳ ه. ق تالیف یافته و چاپ دوم آن در سال ۱۴۱۶ (۱۳۷۵ ه. ش) به قطع رقعی در ۱۴۸ صفحه از طرف دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم چاپ و منتشر شده است.
- [۱۱۰] - بنات النبی / ص ۷۵ و ۱۲۴.
- [۱۱۱] - همان / ص ۸۸ تا ۹۳.
- [۱۱۲] - مناقب آل ابی طالب / ج ۱ / ص ۱۵۹.
- [۱۱۳] - احقاق الحق / ج ۵ / ص ۷۴؛ مناقب / عبدالله شافعی / ص ۵۰.
- [۱۱۴] - بنات النبی ام ربائبه؟ / ص ۱۱۹ و ۱۲۰.
- [۱۱۵] - احزاب / ۵۹.
- [۱۱۶] - آل عمران / ۶۱.
- [۱۱۷] - ریاحین الشریعه / ج ۲ / ص ۲۶۹ و حضرت خدیجه اسطوره ایثار و مقاومت / ص ۲۴۸ - ۲۵۱.
- [۱۱۸] - شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۵۸.
- [۱۱۹] - شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۵۸.
- [۱۲۰] - مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۷؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۳۳؛ صواعق المحرقه، ص ۱۲۰، باب ۹.
- [۱۲۱] - نساء / ۵۸.
- [۱۲۲] - برگرفته از کتاب عوامل دوری مسلمانان از غدیر / علی اصغر رضوانی.

۲۳- سیمای حضرت خدیجه سلام الله علیها

مشخصات کتاب

نویسنده: عطیه تحقیقی

ناشر: سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

فصل اول: خدیجه سلام الله علیها

الف: شناسنامه خدیجه

حضرت خدیجه پانزده سال قبل از عام الفیل و شصت و هشت سال قبل از هجرت نبوی در شهر مکه دیده به جهان گشود و پس از شصت و پنج سال زندگی با شرافت و فضیلت سرانجام در تاریخ دهم رمضان سال دهم بعثت و سه سال قبل از هجرت رسول خدا به

مدینه به لقاء الله پیوست .

نام او خدیجه ، و کنیه اش «ام هند» نام پدرش « خویلد ابن اسد » و نام مادرش « فاطمه دختر زائده بن الاصم » می باشد. ۱.
پدر و مادر خدیجه با چند واسطه به « لوی بن غالب » می رسد که جدّ اعلای پیامبر خداست و مادر مادر خدیجه «هاله» دختر
عبدمناف از اجداد پیامبر اسلام است. بنابراین خدیجه هم از طرف پدر و هم از سوی مادرش با پیامبر اسلام هم نسب می باشد. ۲

ب: ازدواج خدیجه

خدیجه به وسیله قرابت فامیلی با رسول خدا (صلی الله علیه و اله وسلم) از یک طرف و ملاحظه اخلاق حمیده او در بازرگانی
از طرف دیگر ، شنیدن اخبار رسالت از علمای یهود و نصاری از سوی سوم ، عاشق دلباخته معنوی پیامبر بود و گاهی در این راه
گریه می کرد ! و در شب هایی خواب به چشم او فرو نمی رفت . ولذا مشکل خود را با پسر عمویش که عالم برجسته نصارا بود در
میان گذاشت، او دعایی نوشت ، و خدیجه آن را زیر بالشش گذاشت و شبانه در عالم خواب پیامبر را دید ، و آینده برایش روشن
شد ، و چون چشم برگشود دیگر به خواب نرفت و سرانجام کنیزش نفیسه دختر و به قولی خواهرش را به سراغ پیامبر فرستاد و رسماً
در خواست ازدواج کرد. ۳.

خدیجه با تلاش پیگیر و تمهید مقدمات عاقلانه ، به ویژه با تدبیر پسر عمویش، ورقه بن نوفل ، سرانجام به مقصود خود رسید ، و
فرزندان هاشم را که ستارگان حجاز بودند به خانه خود جذب کرد ، آنان در حالی که رسول خدا را با تمام عزت و احترام در میان
گرفته بودند ، برای اجرای عقد به حضور خدیجه رسیدند ، و خطبه عقد با یک برنامه جالب اجرا شد و پس از مراسم ، یادگار عبدالله
در کنار عمویش ابوطالب عازم خانه پیشین گشت ، ولی خدیجه همراه با مهر و محبت ویژه دامن محمد را گرفت و گفت « سیدی
!الی بیتک فبیتی بیتک و انا جاریتک ! ای مولایم ! بیا به خانه خودت ، خانه من خانه تو است ، و من نیز کنیز تو هستم .» ۴ خدیجه
به این طریق زندگی مشترک خود را با آن حضرت شروع کرد .

ج : القاب خدیجه قبل از اسلام

القاب خدیجه (سلام الله علیها) قبل از اسلام بسیار بوده است که کتابهای بسیاری در مورد آن سخن رانده اند و از جمله القاب
عبارتند از :

۱. حضرت خدیجه (سلام الله علیها) قبل از ولادت ، در کتاب آسمانی انجیل که بر حضرت عیسی نازل شد به عنوان - بانوی مبارکه و
همدم مریم در بهشت « یاد شده است ، در آنجا که در توصیف پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) خطاب به عیسی چنین آمده :
(نسله من مبارکه ، و هی مونس أمک فی الجنة) ۵ نسل او از مبارکه (بانوی پربرکت) است که همدم مادرت مریم در بهشت می باشد
»

۲. در عصر جاهلیت که وجود زن پاکدامن بسیار کم بود، و بسیاری از زنان به انحراف های عصر جاهلی آلوده بودند، حضرت خدیجه
به خاطر قداست و پاکی در همه ابعاد ، به عنوان « طاهره » [پاک سرشت و پاک روش] خوانده می شد.

۳ . و نیز شخصیت خدیجه در همان عصر آن چنان چشمگیر و مورد احترام خاص و عام بود که او را با عنوان «سیده نسوان» [سرور
زنان] می خواندند. ۶

فصل دوم : فضایل خدیجه سلام الله علیها در قرآن و روایات

الف: ایمان و فداکاری خدیجه

خدیدجه زنی با فضیلت و دارای کمالات علمی و معنوی بود، و در اثر معاشرت با پسر عمویش که عالمی دانا و دانشمند بود و به رسالت پیامبر خدا در آینده ایمان داشت. می دانست که رسول خدا به پیامبری خواهد رسید.

خدیدجه از علمای دیگر یهود و نصارا نیز سخنانی در تأیید نبوت پیامبر شنیده بود، و از همه مهم تر در سفر بازرگانی آن حضرت به سرزمین شام از طریق غلامش «میسره» که همراه کاروان بود، اطلاعات زیادی از کرامات و معجزات آن بزرگوار شنیده و بر عشق و ایمانش افزوده بود. لذا با ورقه بن نوفل رازدل گشود و خواهان وصلت با پیامبر شد.

همه اینها حاکی از ایمان خدیدجه به رسالت پیامبر بود که سالها قبل از بعثت آن حضرت اتفاق افتاده، لذا پس از مبعوث شدن به رسالت الهی نخستین شخصی که به وی ایمان آورد خدیدجه بود. ۷.

امیر مؤمنان در «خطبه قاصعه» می فرمایند: روزی که رسول خدا به پیامبری رسید، نور اسلام به هیچ خانه ای وارد نشد جز به خانه پیامبر و خدیدجه که من سومین نفر آنان بودم که نور وحی و رسالت را می دیدم و عطر نبوت را استشمام می کردم. ۸.

خدیدجه از نظر ایمان و عقیده به جایی رسیده بود که خدا و پیامبر و ملائکه او را دوست داشتند، و بر ایمان او مباهات می کردند، و او را افضل زنان پیامبر و جزء برترین زنان عالم و جهان معرفی می نمودند!

خدیدجه زنی است که پیامبر خدا در حق او می گوید: ای خدیدجه! خداوند متعال هر روز به وجود تو چندین بار به ملائکه اش مباهات می کند. ۹.

آری! خدیدجه زنی بود که در اثر ایمان و فداکاری به جایی رسید که خداوند به او سلام رساند. اونه تنها این همه ناملایمات را تحمل کرد، بلکه تمام تلخی های سیاسی و اجتماعی آن روز را که قلب نازنین پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را مجروح می ساخت ترمیم نمود، و وی را در ادامه سیرالهی اش یاری داد، و مایه آرامش شوهر گشت!

ب: خدیدجه سلام الله علیها در قرآن

حضرت خدیدجه نخستین ام المؤمنین است که در قرآن مجید به عنوان یکی از زنان پیامبر مورد توجه است، و به طور شخصی نیز در سوره «ضحی» آیه هشتم به نام و اوصاف او اشاره گردیده است. قبلاً خاطر نشان گردید که حضرت خدیدجه قبل از ازدواج با پیامبر ثروتمند ترین شخص جزیره العرب بود، و حدود هشتاد هزار شتر داشت و کاروانهای تجارتهی اوشب و روز در طائف و یمن و شام و مصر و سایر بلاد در حرکت بودند، برده های بسیار داشت، که به تجارت اشتغال داشتند.

حضرت خدیدجه پس از ازدواج با پیامبر همه اموالش را قبل از اسلام و بعد از آن، در اختیار پیامبر گذاشت، تا آن حضرت هر گونه که خواست آن اموال را در راه خدا به مصرف برساند، به گونه ای که پیامبر که فقیر بود بی نیاز شد، و خداوند در مقام بیان نعمتهای خود به پیامبر اکرم از جمله می فرماید: ۱۰.

«و وجدك عائلاً فأغنی؛ خداوند تو را فقیر یافت و بی نیاز نمود» ۱۱

این که نام وی در آدرس مذکور در قرآن مجید مورد عنایت قرار گرفته، در تفسیرهای عامه و خاصه و در روایات اهل بیت آمده است، و تصریح کرده اند که مراد از «بی نیاز ساختن پیامبر» مال و بخشش خدیدجه بود که همه را در طبق اخلاص گذاشته و برای پیشرفت دین مبین اسلام در اختیار پیامبر قرار داد. ۱۲

ج: خدیدجه سلام الله علیها در روایات

در روایت اسلامی از طریق شیعه و اهل تسنن نقل شده، از زبان پیامبر و امامان معصوم در شأن و مقام ارجمنند ام المؤمنین حضرت خدیدجه کبری (سلام الله علیها) سخن فراوان با تعبیرات گوناگون به میان آمده است.

در اینجا نظر شما را به نمونه هایی از آن گفتار جلب می کنم .

۱. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای رسول خدا! این خدیجه است، هرگاه نزد تو آمد، بر او از سوی پروردگارش و از طرف من، سلام برسان: «و بشرها ببیت فی الجنۃ من قصب لاصخب ولا نصب»

«و او را به خانه ای از یک قطعه (از زبرجد) در بهشت که در آن رنج و نا آرامی نیست، مژده بده» ۱۳

۲. پیامبر اکرم در تفسیر (آیه ۲۷ مطفین) «عیناً یشرّب بها المقربون؛ همان چشمه بهشتی که مقربان از آن می نوشند»

فرمود: «المقربون السابقون؛ رسول الله، و علی بن ابیطالب و الائمه، و فاطمه بنت محمد؛»

«از مردان بسیاری به حد کمال رسیدند، و از زنان به درجه آخر کمال نرسیدند مگر چهار زن که عبارتند از: آسیه، مریم، خدیجه،

فاطمه» ۱۴

۳. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «سادات نساء العالمین اربع: خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران؛» «سرور بانوان دو جهان چهار بانو است که عبارتند از: خدیجه، فاطمه، آسیه و مریم» ۱۵

پیام این روایات این است که به رازهای عظمت مقام این بانوی ارجمند پی ببریم، و شایستگی های او را بشناسیم، و از او در مسیر تکامل به عنوان برترین الگو، پیروی کنیم.

د: خدیجه همسر رسول خدا در دنیا و آخرت

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «اشتاقت الجنۃ إلی أربع من النساء: مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم زوجة فرعون و هی

زوجة النبی، فی الجنۃ» «و خدیجه بنت خویلد زوجة النبی فی الدنيا و آخرة و فاطمه بنت محمد» ۱۶

بهشت مشتاق چهار زن است: ۱- مریم دختر عمران ۲- آسیه دختر مزاحم - همسر فرعون، که همسر پیامبر در بهشت است. ۳-

خدیجه دختر خویلد همسر رسول خدا در دنیا و آخرت ۴- فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)

هـ: خدیجه در آئینه معراج پیامبر

طبق پاره ای از نقل ها، معراج پیامبر از خانه خدیجه (علیها سلام) آغاز شد و باز گشت آن نیز در خانه خدیجه روی داد. روایت

شده: امام باقر (علیه السلام) فرمود: «جبرئیل مرکب براق را شبانه کنار در خانه خدیجه آورد و در آن خانه به محضر رسول خدا

رسید، آن حضرت را از خانه بیرون آورد و بر مرکب براق سوار نموده و از مکه به سوی بیت المقدس سیر داد...»

مطابق پاره ای از شواهد و قراین، پیامبر هنگام مراجعت از معراج نیز در خانه خدیجه فرود آمد. ۱۷

سلام خدا بر خدیجه:

ابوسعید خدری می گوید: رسول خدا فرمود: وقتی که در شب معراج، جبرئیل مرا به سوی آسمانها برد و سیر داد، هنگام مراجعت به

جبرئیل گفتم: «آیا حاجتی داری؟» جبرئیل گفت: «حاجت من این است که سلام خدا و سلام مرا به خدیجه برسانی» پیامبر (صلی

الله علیه و آله) وقتی که به زمین رسید، سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه ابلاغ کرد. خدیجه گفت «ان الله هو السلام، و فیه السلام،

الیه السلام، و علی جبرئیل السلام؛ همانا ذات پاک خدا سلام است، و از او است سلام، و سلام به سوی او باز گردد و بر جبرئیل

سلام باد.» ۱۸

این مطلب بیانگر اوج مقام حضرت خدیجه در پیشگاه خدا است.

و: آوردن کفن از سوی خدا برای خدیجه

در کتاب «الخصائص الفاطمیه» نقل شده: طبق روایت مشهور هنگامی که حضرت خدیجه رحلت کرد، فرشتگان رحمت از جانب خداوند کفن مخصوصی برای خدیجه نزد رسول خدا آوردند و این علاوه بر اینکه مایه برکت برای خدیجه بود، مایه تسلی خاطر رسول خدا گردید. و به این عنوان تقدیر و تجلیل جالبی از طرف خداوند؟ حضرت خدیجه به عمل آمد. پیامبر اکرم پیکر مطهر حضرت خدیجه را با آن کفن پوشانید. سپس جنازه او را با همراهان به سوی قبرستان معلی بردند تا در کنار مادرش حضرت آمنه به خاک بسپارند. در آنجا قبری برای حضرت خدیجه آماده کردند، رسول خدا در میان آن قبر رفت و خوابید، سپس بیرون آمد و آن گوهر پاک را در آنجا به خاک سپرد. ۱۹

پی نوشت

- ۱- علی اکبر، بابا زاده، سیمای زنان در قرآن، قم، انتشارات لوح محفوظ، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ص ۲۳
- ۲- رک: شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۷۹
- ۳- رک: محمد تقی، مجلسی: بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ هجری قمری، ج ۱۶، ص ۲۳
- ۴- رک: عباس قمی: سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۷۹
- ۵- رک: محمد تقی، مجلسی: همان، ص ۳۵۲، ج ۲۱ (استفاده از CD جامع الاحادیث)
- ۶- رک: ذبیح الله، محلاتی: ریاحین الشریعه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۲، ص ۲۰۷، بی نا
- ۷- علی اکبر، بابا زاده: سیمای زنان در قرآن، ص ۲۷
- ۸- رک: نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۸۱۱
- ۹- رک: علی اکبر، بابا زاده، تحلیل سیده فاطمه زهرا، قم، انتشارات دانش و ادب، چاپ ششم، ۱۳۸۲، ص ۳۷
- ۱۰- رک: محمد، محمدی اشتهاردی، ص ۱۷۱، همان
- ۱۱- سوره ضحی (۹۳)، آیه ۸
- ۱۲- علی اکبر، بابا زاده: سیمای زنان در قرآن، ص ۲۳
- ۱۳- رک: محمد تقی، مجلسی: همان، ج ۱۶، ص ۸. (استفاده از CD جامع الاحادیث)
- ۱۴- محمد، محمدی اشتهاردی: ص ۱۸۹
- ۱۵- رک: عبدالحمید، معتزلی: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، قم بی نا، ۱۴۰۴ هجری قمری، ج ۱۰، ص ۲۶۶
- ۱۶- رک: محمد تقی، مجلسی: همان، ج ۴۳، ص ۵۴، ۵۳. (استفاده از CD جامع الاحادیث)
- ۱۷- رک: محمد تقی، مجلسی، همان، ج ۴۳، ص ۲۱۶. (استفاده از CD جامع الاحادیث)
- ۱۸- رک: محمد تقی، مجلسی، همان ج ۱۶، ص ۷. (استفاده از CD جامع الاحادیث)
- ۱۹- محمد، محمدی اشتهاردی، ۲۶۴

۲۴- شمه ای از فضایل حضرت خدیجه سلام الله علیها

مشخصات کتاب

نویسنده: جمعی از نویسندگان

ناشر: کتاب درسهایی از تاریخ تحلیلی اسلام

این حدیث در کتابهای حدیثی شیعه و اهل سنت آمده که رسول خدا-صلی الله علیه و آله- فرموده:

«کمل من الرجال خلق کثیر و لم یکمل من النساء الامیریم، و آسیه امراه فرعون، و خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد» (۱) یعنی از مردان گروه زیادی به کمال رسیدند ولی از میان زنان جز چهار زن کسی به مرحله کمال نرسید: مریم، و آسیه همسر فرعون، و خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمد.

و در حدیث دیگری که ابن حجر در کتاب الاصابه و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند اینگونه است که گوید: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) چهار خط روی زمین ترسیم کرده آنگاه فرمود:

«افضل نساء اهل الجنة خدیجه، و فاطمه و مریم و آسیه . (۲) یعنی برترین زنان اهل بهشت: خدیجه و فاطمه و مریم و آسیه هستند... و در روایت دیگری که او و ابن عبد البر و دیگران از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با مختصر اختلافی روایت کرده اند اینگونه است که فرمود: «خیر نساء العالمین اربع، مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه (۳) یعنی بهترین زنان جهانیان چهار زن هستند: مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه. و از عایشه روایت کرده اند که گوید: هیچگاه نمی شد که رسول خدا از خانه بیرون رود جز آنکه خدیجه را یاد می کرد و ستایش و مدح او را می نمود، تا اینکه روزی طبق همان شیوه ای که داشت نام خدیجه را برد و او را یاد کرد، در اینوقت رشک و حسد مرا گرفت و گفتم: «هل کانت الا عجزا فقد ابدلک الله خیرا منها». (۴) خدیجه جز پیرزنی بیش نبود در صورتی که خداوند بهتر از او بهره تو کرده!». عایشه گوید: در اینوقت رسول خدا- که این سخن مرا شنید غضبناک شد بحدی که از شدت غضب موهای جلوی سر آن حضرت حرکت کرد آنگاه فرمود:

«و الله ما ابدلنی الله خیرا منها، آمنت اذ کفر الناس، و صدقتنی و کذبتنی الناس، و واستنی فی مالها اذ حرمنی الناس و رزقنی الله نها اولادا اذ حرمنی اولاد النساء».

بخدا سوگند خداوند بهتر از او زنی به من نداده، او بود که بمن ایمان آورد هنگامی که مردم کفر ورزیدند، و او بود که مرا تصدیق کرد و مردم مرا تکذیب نموده (و دروغگویم خواندند) و او بود که در مال خود با من مواسات کرد (و مرا بر خود مقدم داشت) در وقتی که مردم محروم کردند، و از او بود که خداوند فرزندانم را روزی من کرد و از زنان دیگر نسبت بفرزند محروم ساخت.

عایشه گوید

با خود گفتم: دیگر از این پس هرگز به بدی او را یاد نخواهم کرد (۵). و در روایت اربلی در کشف الغمه اینگونه است که علی علیه السلام فرمود: روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نام خدیجه سلام الله علیها برده شد و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) گریست. عایشه که چنان دید گفت: «... ما یبکیک علی عجز حمراء من بنی اسد؟ فقال صدقتنی اذ کذبتم و آمنت بی اذ کفرتم، و ولدت لی اذ عقمتم، فقالت عایشه: فما زلت اتقرب الی رسول الله-صلی الله علیه و آله- بذکرها» (۶) یعنی چه گریه‌ای است که برای پیرزنی سرخ رو از بنی اسدمی کنی؟

رسول خدا فرمود: او مرا تصدیق کرد هنگامی که شمات کذیبم کردید. و بمن ایمان آورد در وقتی که شما کافر شدید. و برای من فرزند آورد که شما نیاوردید!

عایشه گوید: از آن پس پیوسته من با یاد خدیجه و با نام او به رسول خدا تقرب می جستم. (و هرگاه می خواستم رسول خدا بمن توجه کرده و به سخنم گوش دهد سخنم را با نام خدیجه شروع می کردم).

و در چند حدیث

از طریق شیعه و اهل سنت آمده که رسول خدا خدیجه را به خانه ای در بهشت مژده داد که در آن دشواری ورنجی نخواهد بود (۷) و سلام خدای تعالی را که بوسیله جبرئیل برای خدیجه آورده بود به وی ابلاغ (۸) فرمود و خدیجه نیز در پاسخ عرض کرد: «...الله السلام و منه السلام و علی جبرئیل السلام...» (۹)

و در حدیثی که عیاشی در تفسیر خود از ابی سعید خدری روایت کرده اینگونه است که رسول خدا (صلی الله علیه و اله) فرمود: در شب معراج هنگامی که بازگشتم به جبرئیل گفتم: آیا حاجتی داری؟ گفت: «حاجتی ان تقرا علی خدیجه من الله و منی السلام...». حاجت من این است که خدیجه را از سوی خداوند و از سوی من سلام برسانی. و چون رسول خدا سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه ابلاغ فرمود، خدیجه در پاسخ گفت:

«ان الله هو السلام، و منه السلام، و الیه السلام (۱۰) .

و بالاخره

خدیجه سلام الله علیها همان بانوی بزرگوار است که به اجماع اهل تاریخ نخستین زن و یا نخستین انسانی است که به رسول خدا (صلی الله علیه و اله) ایمان آورد...

و وسیله آرامشی برای آن حضرت در برابر طوفانهای حوادث سهمگین و اندوههای فراوان آغاز رسالت بود...

و با ایثار مال فراوان خود برای پیشرفت اسلام در روزهایی که اسلام نیاز شدید به بودجه داشت بزرگترین حق را بر همه مسلمانان جهان تا روز قیامت دارد... و سخت ترین مشکلات را بخاطر حفظ ایمان بخدا و دفاع از اسلام و رهبر بزرگوار آن متحمل شد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- مجمع البیان ج ۵ ص ۳۲۰ تفسیر کشاف ج ۳ ص ۲۵۰، تفسیر ابن جریر ج ۳ ص ۱۸۰.
- ۲- الاصابه ج ۴ ص ۳۶۶، اسد الغابه ج ۵ ص ۴۳۷، خصال صدوق ج ۱ ص ۹۶.
- ۳- الاصابه ج ۴ ص ۳۶۶، و استیعاب ج ۲ ص ۷۲۰ و ۷۵۰ و تفسیر ابن جریر ج ۳ ص ۱۸۰ و م جمع الزوائد هیشمی ج ۹ ص ۲۲۳، اسد الغابه ج ۵ ص ۴۳۷.
- ۴- لابد-طبق این روایت-منظورش از بهتر، خودش بوده که جوان و دختر بوده است!
- ۵- اسد الغابه ج ۵ ص ۴۳۸، الاصابه ج ۴ ص ۲۷۵.
- ۶- بحار الانوار ج ۱۶ ص ۸.
- ۷- بحار الانوار ج ۱۶ ص ۱۱ و الاصابه ج ۴ ص ۲۷۵ و اسد الغابه ج ۵ ص ۴۳۸.
- ۸- الاصابه ج ۴ ص ۲۷۴ و اسد الغابه ج ۵ ص ۴۳۸.
- ۹- بحار الانوار ج ۱۶ ص ۱۱.
- ۱۰- سفینه البحار ج ۱ ص ۳۷۹.

۲۵- فرزانه ی قریش**مشخصات کتاب**

نویسنده: واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر: سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

مقدمه

وقت است که سکوت فرو شکنیم و لب باز گشاییم به ناگفته های خدیجه ی کبری، بانوی بطحا، همسر و همدوش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ بزرگ بانویی که در آینه ی سخن پیامبر، آفریدگارش به وجود او مباحث می کند: «... فَإِنَّ اللَّهَ لِيَّاهِي بِكِ كِرَامٍ مَلَأْنَكْتِه كُلُّ يَوْمٍ مَرَارًا.»

سخن از خدیجه علیها السلام، سخن از یک دنیا عظمت و پایداری و استقامت در راه هدف است، به حق، قلم فرسایی درباره ی کسی که خداوند بر او سلام و درود فرستاده، بسی مشکل است؛ اما به مصداق «مالا- یدرک کله لا- یترک کله»، به بررسی گوشه‌هایی از شخصیت و زندگی این بانوی بزرگ می پردازیم؛ در حالیکه سر بر آستان شویش رسول خدا نهاده، معترف به تقصیرمان عرضه می داریم: «یا ابانا اسْتَغْفِرْ لَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ.»

این نوشتار و این عرض ادب، به عنوان «عذر تقصیر» در پیشگاه آن ملکه ی اسلام، به محضر مقدس فرزند برومندش، حضرت بقیه الله ارواحنا فداه تقدیم می گردد؛ هر چند ران ملخی باشد به محضر این سلیمان کبیر آسمان وش.

سخن از بانویی است که در راه رشد و شکوفایی معنوی و انسانی و اخلاقی، بر سکوی افتخار اوج می گیرد و در اندیشه و منش و عملکرد برای همیشه می درخشد و در شمار برترین زنان تاریخ ساز جلوه می کند؛ و از پیامبر راستگو صلی الله علیه و آله و سلم این مدال افتخار را دریافت می دارد که:

«أَرْبَعُ نِسْوَةٍ سَيِّدَاتُ سَادَاتِ عَالَمِهِنَّ: مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُرَاجِمٍ، وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم ...»

چهار زن نو اندیش و ستم ستیز و عدالت خواه در زندگی خویش به گونه ای با درایت و شهامت درخشیدند که سالار زنان روزگار شدند. مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه...

نام نامی و نسب گرامی حضرت خدیجه علیها السلام

خدیجه بنت خویلد، بن اسد، بن عبدالعزی، بن قصی، بن کلاب، بن مره، بن کعب، بن سوی، بن غالب، بن فهر است. عبدالعزی جد حضرت خدیجه علیها السلام، برادر عبد مناف است؛ عبد مناف یکی از اجداد نازنین شخصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. پدر عبدالعزی و عبد مناف، قصی بن کلاب بوده است.

پدر بزرگوار خدیجه علیها السلام، «خویلد» قهرمان دلاوری بود که در دفاع از حریم کعبه، روز به یاد ماندنی آفرید؛ هنگامی که «تبع» پادشاه خود کامه یمن تصمیم گرفت حجرالاسود را به یمن منتقل کند و در معبدی که آنجا ساخته بود، به کار گذارد، خویلد شمشیر به دست گرفت و در برابر او مردانه جنگید و دیگر شمشیر زنان قریش به یاری او شتافتند و دشمن را با ذلت از حریم کعبه دور ساختند.

پدر بزرگش «اسد» از پیشگامان در پیمان جوانمردان می باشد. این پیمان به منظور احقاق حقوق و دفاع از مظلوم در خانه ی «عبدالله بن حدیمان» برگزار شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آن پیمان، حضور فعال داشتند و از آن به نیکی یاد می کردند. «اسد» از پیشگامان در این پیمان بود که در تاریخ به عنوان «حلف الفصول» مشهور شده است.

مادرش «فاطمه» بنت زائده، بن اَصَم بن رواحه، بن حجر، بن عبد، بن معیص، بن عامر، بن لؤی، بن غالب بن فهر بانویی با فضیلت،

تابع آیین حنیفیت بود.

روی این بیان، حضرت خدیجه علیها السلام از تیره قریش می باشد؛ و از سوی پدر در نیای سوم و از سوی مادر در نیای هشتم با نسب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیوند می خورد.

ولادت این بانوی زیباچهره و سپیدبخت، در این خانواده‌ی فرهنگ‌ساز و نواندیش و بیگانه‌ی با آداب و رسوم خرافی و واپسگرانه‌ی روزگار صورت گرفت. پس از ولادت او، خاندان دگر اندیش و دگر آیین او، بر خلاف رسم سیاه‌زمانه - که مژده‌ی ولادت دختر را بر نمی تافت، و از شرم و غیرت احمقانه، نوزاد را به جای آغوش پر مهر مادر و پدر، با تاریک اندیشی بهت‌آوری به آغوش سرد خاک می سپرد مقدم وی را گرامی داشت؛ و به خاطر آن نو رسیده‌ی عزیز، بزم شادمانی آراست، و ضمن تبریک ولادت او به پدر و مادرش، «خویند» و «فاطمه» در همان مراسم ساده و با روح جشن ولادت، نام نو رسیده‌ی خاندانش را «خدیجه» به مفهوم «گسسته و بیگانه‌ی از ناپسندی‌ها و نازیبایی‌ها» برگزید.

تاریخ غرب‌هنگامه‌ی این ولادت و این رویداد تاریخی را حدود سه دهه پیش از انگیزش محمد صلی الله علیه و آله و سلم از سوی پروردگار کعبه نشان می دهد.

القاب و عناوین حضرت خدیجه علیها السلام

حضرت خدیجه علیها السلام، آن نسیم فرد، به خاطر اندیشه‌ی مترقی و شخصیت توسعه‌یافته و منش ارجمندش در زندگی، به تدریج به لقب‌هایی که هر کدام ترجمان بینش و منش مترقی و نشانگر بُعدی از ابعاد چندگانه‌ی شخصیت پر معنویت و رشد یافته‌ی اوست - مفتخر گردید، که اینک به برخی می نگریم:

در عصر سراسر نکبت و تباهی و ظلمت و پلیدی جاهلیت، شخصیت حضرت خدیجه علیها السلام به دو لقب ملقب بود: ۱- طاهره (بانوی پاک منش)، ۲- عقیده (بانوی نیکو اندیش و پر دانش). یکی از دانشمندان اهل سنت در این مورد می نویسد: خدیجه علیها السلام روزگار تیره و تاریک جاهلیت نیز به خاطر پروا و معنویت بسیارش - پاک و روش و پاک منش «وَ كَانَتْ تُدْعَى فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالطَّاهِرَةِ لِسَدَّةِ عِفَافِهَا...»

و دیگری می نویسد: خدیجه علیها السلام آن روزگار تیره و تاریک پاک روش و پاک منش، یا «طاهره» بود: «وَ كَانَتْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ الطَّاهِرَةَ...»

سالار بانوان قریش

امیر مؤمنان (ع) در چکامه‌ای که به عنوان سوگنامه‌ی حضرت خدیجه علیها السلام سروده‌اند، از او به عنوان «سیده النسوان» بانوی بانوان تعبیر کرده‌اند.

امام صادق علیها السلام نیز از او به «سیده قریش» یاد کرده‌اند. اسماء بنت عمیس نیز او را «سیده نساء العالمین» می خواند. و در عهد جاهلی او را «سیده نساء القریش» می خواندند.

صدیقه (بانوی راستی و درستی)

در فرازی از زیارتنامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام ورود بر زوجات طاهرات، از حضرت خدیجه علیها السلام به عنوان «الصدیقه» تعبیر شده و این واژه در قرآن، یکبار به کار رفته و آن هم در مورد حضرت مریم علیها السلام و حضرت صادق (ع) آن را به معنای معصوم بیان فرموده است.

مبارکه (بانوی پر برکت)

مرحوم محدث قمی آورده است که خدیجه علیها السلام از چنان موقعیت پر فرازی در بارگاه خدا و افکار عمومی بهره‌ور بود که پیش از ولادت، در پیامی به حضرت مسیح از سوی خدا، «مبارکه» و همدم مریم پاک در بهشت خوانده شد؛ چرا که در انجیل به هنگام ترسیم نشانه‌ها و ویژگی‌های پیامبر آمده است که: نسل آن حضرت بانویی بزرگ و پربرکت خواهد بود؛ «فَنَسَلُهُ مِنْ مُبَارَكَةٍ، وَ هِيَ ضَرَّةٌ أُمِّكَ فِي الْجَنَّةِ»

دیگر القاب شکوهار آن حضرت در زیارتنامه‌ی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، از حضرت خدیجه علیها السلام به عنوان راضیه (خشنود از تدبیر و تقدیر حکیمانه‌ی خدا)، مرضیه (انسان شایسته‌ی ای که خدا از او خشنود است) و زکیه (پاک و بالنده از نظر روح و جسم و اندیشه و منش) نیز تعبیر شده است.

کنیه‌های آن حضرت

ام المومنین (مام توحید گرایان و کمال جویان):

همسران پیامبران اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و در رأس آنها حضرت خدیجه علیها السلام در منطق قرآن «ام المؤمنین» لقب یافته‌اند. ولی به تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، وی بهترین و برترین آنان می‌باشد. از مشهورترین کنیه‌های آن بانوی خردمند حجاز که هر یک قطره‌ای از اقیانوس موج شکوه او را به نمایش می‌نهد عبارتند از: اُمّ الیتامی و اُمّ الصعالیک (مام یتیمان و بی‌نویان)، اُمّ الزّهراء (مام ارجمند زهرا).

سیمای حضرت خدیجه علیها السلام در آینه وحی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نخستین سیر شبانه‌ی خود که در ماه ربیع الاول، دو سال بعد از بعثت و از خانه‌ی حضرت خدیجه علیها السلام انجام پذیرفت، هنگامی که به سوی زمین باز می‌گشتند، از پیک وحی چنین مورد خطاب قرار گرفتند:

حَاجَتِي أَنْ تَقْرَأَ عَلَيَّ خَدِيجَةَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنِّي السَّلَامُ؛

حاجت من این است که از خداوند منان و از من جبرئیل، بر خدیجه سلام برسانی.

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، درود خداوند منان را به حضرت خدیجه ابلاغ نمودند، او در پاسخ گفت: خداوند سلام است، سلام از اوست و به سوی اوست.

پیک وحی یکبار دیگر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشت، ای محمّد، به خدیجه از پروردگارش سلام برسان. حضرت خدیجه علیها السلام فرمودند: خداوند خود سلام است، و سلام از اوست و بر جبرئیل امین سلام باد.

حضرت خدیجه علیها السلام در گذر تاریخ

قلم همواره در طول تاریخ، در دست چابک‌پوسان و در خدمت زورمداران بوده، از این رهگذر، بسیاری از حقایق مسلم تاریخ، دستخوش تحریف شده و رنگ واقعیت تاریخی به خود گرفته، تا جایی که اگر پژوهشگری بر اساس یافته‌های علمی خود، پرده از روی واقعیت‌ها بردارد، موجب شگفت همگان خواهد بود. یکی از پژوهشگران معاصر، با دلایل متقن اثبات کرده که تنها یار غار پیامبر، عبدالله بن اریقظ بن بکر بوده و در عهد معاویه و با پول او داستان غار جعل شده و شخص دیگری «جای عبدالله» یار غار معرفی شده است.

همو اثبات کرده که جمله «الانزع البطين» را پیروان معاویه جعل کرده اند.

از این رهگذر، جای شگفت نیست که دوشیزه ی قریش، حضرت خدیجه علیها السلام را بانویی چهل ساله و صاحب فرزندی از شوهران قبلی معرفی کنند؛ تا برای حضرت علی(ع) از دیگر خلفا، رقیب سیاسی درست کنند، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مقام شمارش و ویژگی های حضرت علی(ع) می فرمایند: یا علی! سه امتیاز به تو اعطا شده که به احدی داده نشده حتی به من!

۱- پدر زنی چون من به تو داده شده، که من از آن محروم.

۲- همسری چون فاطمه علیها السلام به تو داده شده، که در سطح آن به من داده نشده.

۳- فرزندی چون حسن و حسین (علیهما السلام)، از صلب تو آمده اند که از صلب من نیامده‌اند!

اگر پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و سلم بر جز فاطمه علیها السلام دختر دیگری داشت، شوهر او نیز در این افتخار، همانند امیر مؤمنان(ع) می شد؛ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را با قاطعیت نفی کرده است. بسیاری از محدثان تصریح کرده‌اند که حضرت خدیجه علیها السلام به هنگام ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، دوشیزه بود و هرگز شوی دیگر انتخاب نکرده بود، از آن جمله است:

۱- سید مرتضی علم الهدی، در کتاب «الشافی فی الامامه»

۲- شیخ طوسی، در کتاب «تلخیص للشافی»

۳- احمد بلاذری، در کتاب «الانساب اشراف»

۴- ابوالقاسم کوفی، در کتاب «الاستغاثه فی بدع الثلاثه»

بسیاری از محدثان و مورخان نیز این مطلب را از مواضع یاد شده نقل کرده اند.

این عده تأکید می کنند که سن شریف حضرت خدیجه علیها السلام در آن هنگام بیست و پنج یا بیست و هشت ساله بوده و هرگز شوی دیگری انتخاب نکرده بوده؛ (ابن عباس، سن ایشان را به هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، بیست و هشت سال نقل می کند؛ هر چند بعضی از مورخان اهل سنت سعی می کنند این سخن را رد کنند. چون راوی آن محمد بن صاحب کلبی از شیعیان است و آنها او را ضعیف می دانند!)

همچنین زینب، رقیه و ام کلثوم، فرزند خوانده های «هاله» خواهر خدیجه علیها السلام بودند، که تحت کفالت و مراقبت حضرت خدیجه علیها السلام به سر می برده‌اند.

پژوهشگر معاصر، «علامه دخیل» پس از نقل سخنان بالا می فرماید:

مؤید سخنان فوق، فرمایش صاحب کتاب «الانوار و البدع» می باشد که می نویسد:

زینب و رقیه، دختران (دختران ناتنی) هاله، خواهر خدیجه علیها السلام می باشند.

مرحوم آیت الله شیرازی نیز استظهار کرده‌اند که حضرت خدیجه علیها السلام دوشیزه بوده اند و به همه ی اشراف قریش پاسخ منفی داده بودند و دل در گرو جوان هاشمی، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم داشتند.

- مرحوم علامه سید محسن امین نیز در کتاب اعیان الشیعه با دلایل مسلم تاریخی اثبات کرده که آنها دختران پیامبر نبوده‌اند.

پژوهشگر معاصر، آقای جعفر مرتضی عاملی نیز شواهد فراوانی آورده، که خدیجه علیها السلام پیش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شوهر نکرده بوده‌اند.

اگر بخواهیم نقل تاریخی رسیده از اهل سنت را درباره ی حضرت خدیجه ی کبری علیها السلام قبول کنیم که آنها گفته اند این بزرگوار قبل از ازدواجش با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دو ازدواج دیگر داشته است و از آن دو شوی، دو دختر

داشته است به نام زینب و رقیه؛ این اشکال و این نکته به ذهن می رسد که اگر خدیجه ی کبری علیها السلام دو شوی جاهلی داشته است، دیگر دست کم من و شما نمی توانیم روبروی سید الشهدا(ع) قرار بگیریم و به امام حسین(ع) عرض کنیم که: ای حسین بن علی «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي أَصْلَابِ شَامِيخَةٍ وَ أَرْحَامِ مَطْهَرَةٍ...»؛ من گواهی و شهادت می دهم که تو (ای حسین بن علی) نوری بودی در اصلاّب مردان شامخ و بزرگ و در رحم مادران پالوده، پاک و مهذب.

با این حساب اگر خدیجه علیها السلام، جده ی حسین بن علی(ع) باشد که هست، و اگر ایشان بر اساس آن نقلهای تاریخی سنیان، دو شوی جاهلی، و دو فرزند جاهلی داشته باشد، چگونه می توان حسین(ع) را از ارحام و رحمهای پالوده و پاک دانست.

کدام رحم پاکی که در ادامه این زیارت به سید الشهدا(ع) عرض می کنیم: «... فِي أَرْحَامِ مَطْهَرَةٍ لَمْ تُنَجِّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا...» «جاهلیت هیچ گاه نجاست جاهلی و ظلمت و تاریکی خود را به پدران تو و به مادران تو و به ارحام مطهر مادران تو نداده است؟!»

این سخن، سخن ژاژخواهانه‌ای خواهد بود؛ یا باید در آن نقل تاریخی تردید کنیم یا در این اعتقاد کلامی، اندیشه‌ای؛ که معتقدیم «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»، يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيرًا، مصداق خدیجه‌ی کبری نیز هست که مام فاطمه است و دربارہ حسین بن علی که فرزند خدیجه است! همو که در هر فراز و نشیب و حتی در خطبه‌های عاشورایی کربلایی خودش افتخار می کرد که «أَنَا بُنُّ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى»؛ می دانید حسین کیست؟ حسین فرزند خدیجه است... و حسین جده‌ای خدیجه نام دارد. همچنان در زیارتنامه‌هایی که خطاب به ولی عصر می خوانیم، به ایشان هم عرضه می داریم که تو ای امام عصر، فرزند خدیجه ای و فخر می کنی و مباهات داری به فرزند خدیجه بودن.

به عبارت دیگر، تنها انسانهایی که شایستگی مادری ائمه معصومین را داشتند، اول وجود مطهر خدیجه علیها السلام و سپس فاطمه زهرا علیها السلام بود.

در روایتی از جلد سوم کتاب مناقب دیده می شود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به فاطمه علیها السلام می فرمایند: «دخترم! این مادرت خدیجه بود که خداوند او را دعاء نور امامت (و تنها ظرف شایسته امامت) قرار داد.»

بر اساس این تعبیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، می توان گفت که هیچ انسانی نتوانست شایستگی این کمال را پیدا کند که وجودش ظرف وجود یازده امام معصوم باشد. این افتخاری بود که در شخصیت خدیجه علیها السلام معنا می یابد.

و لذا این سخنی است به گزاف که بگوییم و بگویند و به خورد ما بدهند که خدیجه ی کبری قبل از ازدواج با پیامبر، دو شوی دیگر داشته است و دو فرزند.

دست جنایتکاری که تلاش کرده برای حضرت خدیجه علیها السلام شوهران و فرزندان جعل کند، همان دست تحریفگر و دروغ پردازی است که تلاش کرده برای فرد دیگری که فاقد هر فضیلت و منقبتی بوده است، جمال و کمال ممتازی جعل کرده و او را تا مقام «کَلِمِیْنِیْ یا حَمِیْرَاءُ» بالا ببرد، تو هرگز بهترین و زیباترین همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبودی که این چنین باد به غیب انداخته‌ای و با وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جنگ و ستیز پرداخته‌ای.

نمونه ای از حسادتهای عایشه به خدیجه ی کبری علیها السلام

سالها پس از رحلت خدیجه علیها السلام مواجه می شویم با روایتی که از عایشه این چنین نقل شده است.

قَالَتْ: فَأَدْرَكْتَنِي الْغَيْرَةُ يَوْمًا، مِنْ رَوْزِي (نسبت به خدیجه) به حسد افتادم.

و با عصبانیت به پیامبر گفتم: و هل كانت إلا عجزاً؟ و قد اخلف الله لك خيراً.

(چقدر از خدیجه صحبت می کنی؟) او که پیرزن و عجزه ای بیش نبود! و خداوند برای تو بهتر از او را نصیب کرده است! (منظور خودش بود.)

قالت: فَغَضِبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، پیامبر غضب کرد.

و در جواب او فرمود: وَاللَّهِ مَا أَخْلَفَ لِي خَيْرًا مِنْهَا.

(اول نفی آن ادعا می کنند که اولاً) قسم به خدای متعال که کسی بهتر از خدیجه (به جای او) برای من نیامد:

لَقَدْ آمَنْتَ بِي إِذَا كَفَرَ النَّاسُ: خدیجه زمانی به من ایمان آورد آن هنگام که همگان کافر بودند؛ (من جمله پدرت)

و صَيَّدَقْتَنِي إِذْ كَذَّبَنِي النَّاسُ: زمانی مرا تصدیق کرد که همگان مرا دروغگو می خواندند؛ (من جمله پدرت) و وَاسْتَيْتَنِي بِمَا لَهَا إِذْ

حَزَمَنِي النَّاسُ: و زمانی با من مواسات کرد (رفاقت و مصادقت کرد) که مردمان مرا دور کرده بودند؛ (من جمله پدرت).

عایشه در ادامه می گوید: فقلت في نفسي: (وقتی رفتار اینگونه ی پیامبر را دیدم) خودم را گفتم: وَاللَّهِ لَا أَذْكَرُهَا بِسَوْءِ اِبْدَاءٍ: با خود

سوگند می خورم و عهد می کنم که دیگر هیچ وقت نفی خدیجه و توهین به او را در زندگی خود نداشته باشم.

زمانی که این سخن را گفت، پیامبر رو ترش کرد و رفت (که می دانم تو هم چنان به این عهد خودت پایبند نیستی).

نیز در روایت دیگری از عایشه آمده است: اینقدر پیامبر از خدیجه ی کبری پرگویی می کرد، تا آنجا که وقتی برای او گوسفندی

را هدیه می آوردند، پیامبر آن گوسفند را تقطیع می کرد و قسمتهای مختلف آن را برای دوستان خدیجه می فرستاد.

فرزانه قریش

حضرت خدیجه علیها السلام علاوه بر جمال، کمال، ثروت و شرافت نسب، از دانش، بینش، اصالت اندیشه، قدرت تصمیم گیری،

دقت نظر، سلامت فکر، صلابت رأی، عقل وافر و اندیشه صائب برخوردار بودند.

از این رهگذر خواستگارهای فراوانی از سران بنی هاشم، سلاطین یمن و اشراف طائف، با اموال و امکانات فراوان در صدد ازدواج

با آن فله شرف بر آمدند ولی او دست رد بر سینه ی همه آنها زد و دل در گرو امین قریش داشت.

انگیزه‌ی ازدواج

برای هر دوشیزه‌ای بسیار طبیعی است که چشم به مال و منال و جاه و جمال خواستگاران بدوزد، ولی فرزانه قریش عاقل تر از آن

بود که به مسائل مادی و عادی چشم بدوزد.

حضرت خدیجه علیها السلام علت گزینش امین قریش را اینگونه بیان می کند:

و يَابْنَ عَمِّ، اِنِّي رَغِبْتُ فَيْكَ لِقَرَابَتِكَ مِنِّي وَ شَرَفِكَ مِنْ قَوْمِكَ وَ اَمَانَتِكَ عَيْدَهُمْ وَ صِدْقِ حَدِيثِكَ وَ حُسْنِ خُلُقِكَ.

ای پسر عمو، من دل در گرو تو دارم، زیرا:

۱- تو خویشاوندی من هستی،

۲- تو از شرافت والا برخوردار می باشی،

۳- تو به امانت در میان قوم خود مشهور هستی،

۴- تو فردی راست گفتار می باشی،

۵- تو از اخلاق نیکو برخوردار هستی.

حضرت خدیجه علیها السلام هدایای فراوان به «صفیه» عمه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و به خدمتش عرضه

داشت، ای صفیه! تو را به خدا سوگند، مرا در رسیدن به وصال حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم یاری کن.

حضرت خدیجه علیها السلام راز اصلی این گزینش را به صفیه چنین بیان کرد:

اِنِّي قَدْ عَلِمْتُ اَنَّهٗ وَ مُؤَيِّدٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ من به طرز قطع و یقین می دانم که او از سوی پروردگار عالمیان مورد تأیید می باشد.

او همچنین خواهرش «هاله» را به نزد عمار فرستاد تا موانع این پیوند مقدس را از پیش پا بردارد. وی همچنین از بانویی گرامی به نام نفیسه بهره جست و به همراه او به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شتافت و عرضه داشت: من دختری از تبار خویش برای شما در نظر گرفته ام پیامبر پرسیدند: او کیست؟ حضرت خدیجه علیها السلام عرض کرد: «هِيَ مَمْلُوكَتُكَ خَدِيْجَةُ» او کنیز تو خدیجه است. ۴۷

مراسم خواستگاری و ازدواج

سرانجام مراسم خواستگاری از خدیجه علیها السلام، با حضور اشراف و بزرگان بنی هاشم برگزار گردید؛ حضرت ابوطالب (ع) خطبه‌ای در کمال فصاحت و بلاغت ایراد کرد؛ از عظمت و شرافت پیامبر اکرم سخن گفت: ... به خدای کعبه سوگند او دارای شخصیتی بسیار والاست، او صاحب شریعتی فراگیر است و از درایتی بسیار استوار برخوردار است. ۴۸ و در پایان فرمود:

اینک برادر زاده‌ی ما که بی نیاز از وصف و ستایش است به خواستگاری دخت گرامی شما آمده؛ دخت ارجمندی که به ویژگی بخشندگی و پاکی آراسته است؛ همو که انسانی است بلند جایگاه و به شکوه و عظمت، شهره‌ی آفاق است و برترین زبانش همگان و مقامش ارجمند است؛ «إِنَّ ابْنَ أَخِيَا خَاطِبُ كَرِيْمَتِكُمُ الْمَوْصُوفَةُ بِالسَّخَاءِ وَالْعِفَّةِ وَهِيَ فُتَاتُكُمُ الْمَعْرُوفَةُ الْمِيذْكُورَةُ فَضْلُهَا...» ۴۹ «خویند» پدر خدیجه در پاسخ گفت: شما عزیزترین مردمان در میان ما هستید، جز اینکه خدیجه از من عاقل تر است و صاحب اختیار خود می باشد. ۵۰

حضرت خدیجه علیها السلام از عمویش «عمرو بن اسد» که بزرگ خاندان بود، رخصت طلبید و موافقت خود را اعلام کرد و اظهار کرد که مهریه اش نیز از مال خودش خواهد بود.

هنگامی که ابیطالب (ع) در مجلس خواستگاری بلند شد و فرمود مهر چنین است و آن را عروس خانم بر عهده خود پذیرفته است، ابولهب بلند شد و به طعنه گفت: از کی تا به حال مهر را زنان می پذیرند.

ابطالب (ع) فرمود: خموش باش! اگر کسی به مانند محمد باشد، می شد که همه زنان برای او جان دهند تا چه برسد که مهر خود را ببخشند. ۵۱

آنگاه عمرو بن اسد خطبه‌ای شیوا ایراد کرد و در پایان فرمود: «زَوْجَانَهَا وَرَضِينَا بِهِ»؛ ما خدیجه را به همسری محمد در آوردیم و به این پیوند مقدس خوشوقتم. ۵۲

آنگاه با کمال صراحت اعلام کرد: «مَنْ ذَا الَّذِي فِي النَّاسِ مِثْلُ مُحَمَّدٍ؟» کیست در میان مردمان که همانند محمد و همسنگ او باشد؟ ۵۳

خویند پدر خدیجه علیها السلام نیز در مراسم عقد فرمود:

«ای معشر عرب، آسمان سایه نینداخته و زمین بر فراز خود حمل نکرده، کسی را که از محمد برتر باشد. همه گواه باشید که من او را به دامادی خود برگزیدم: به این پیوند مقدس مفتخر هستم.» ۵۴

آنگاه حضرت خدیجه علیها السلام، اموال، اغنام، احشام، عطریات و جامه‌های فراوان در اختیار حضرت ابوطالب (ع) گذاشت تا ولیمه عروسی را بر عهده بگیرد. حضرت ابوطالب (ع) سفره بسیار با شکوهی گسترد و سه روز تمام اهالی مکه و پیرامون آن را میهمان کرد. ۵۵

گشتی در تاریخ خدیجه ستیز

پژوهشگر گران ارج، علامه سید جعفر مرتضی عاملی در کتاب الصحيح من سیره النبی الاعظم می نویسد ۵۶: در جای جای حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است تحریف و تصحیف دشمنان دیده می شود. این اتفاقات شوم، نه فقط در تداوم رسالت و بعثت بلکه در قبل از بعثت نیز به چشم می خورد در ماجرای ازدواج حضرتش با خدیجه کبری، اولین موقعیتی است که تحریف و سیاهی های جعل و دسیسه دیده می شود منظوم واقعه خواستگاری آن دو بزرگوار است در آنجا کوشیده اند تا پای «ورقه» ۵۷ را به آنها باز کنند. روایات در این زمینه بسیار مضطرب است:

الف: دسته ای می گویند خدیجه نزد ابوطالب آمد و او محمد را از ابوطالب خواستگاری کرد

ب: عده ای می گویند محمد و ابوطالب به خانه خدیجه نزد خویلد پدر خدیجه رفتند و خدیجه را خواستگاری کرد.

ج: دسته ای می گویند ابوطالب به عنوان وکیل هر دو نفر و با اطمینان از رضایت هر دو به ازدواج، آنها را به عقد هم درآورد.

د: دسته چهارم که بسیار هم مضطرب و بی اساسند، می گویند: محمد و ابوطالب نزد ورقه بن نوفل رفته و خدیجه را از او خواستگاری کردند.

در ادامه این دسته از روایات، اضافات و لواحق هم وجود دارد:

ورقه بن نوفل بن عبد عزی، پیرمردی بود نابینا که به زمان عرانی بسیار آشنا بود و به این زبان می خواند و می نوشت. وی انجیل را از حفظ داشت و تورات را بسیار مسلط بود در سفری که محمد با مال التجاره خدیجه به شام رفته بود و سود فراوانی بدست آورد، ورقه، این جوان را برای ازدواج به دختر برادرش خدیجه پیشنهاد کرد. همچنین گفت که من در ناحیه او ناموس و قاموس موسی می بینم.

این روایات که به لحاظ متن و سند هر دو بی اساس و دروغینند؛ به نظر من این مسائل را در تاریخ وارد کرده اند تا پیامبر را نسبت به نبوت و رسالتش مردد و مشکوک نشان دهند شاید داستان بنی امیه هم در این وادی حرکت کرده اند تا اسلام و پیامبر اسلام را به یهود و یهودیت مرتبط کنند. این روایات دروغین در آینده اساس داستان دروغین عبدالله سبا ۵۸ شد.

در کتاب دلائل النبوت از سیره نویس نامی، بیهقی درباره جریان مراسم ازدواج خدیجه کبری علیها السلام این طور آمده است: در این نقل تاریخی، می توان به وضوح اتهامات دشمنان به خاندان پاک خدیجه علیها السلام را مشاهده نمود. ۵۹

عبدالله حارث روایت می کند که مردم درباره ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه مختلف صحبت می کردند. عمار یاسر گفت: مردم در این باره گوناگون و زیاد صحبت می دارند و هیچکس به اندازه من این مطلب را نمی داند من هم سن و سال پیامبر و دوست صمیمی آن حضرت بودم. روزی همراه پیامبر بیرون رفته بودیم در محله خروره به خواهر خدیجه برخوردیم که بر روی تشک پوستی که خریده بود نشسته بود، او مرا صدا زد. من پیش او رفتم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم منتظر ایستاد، خواهر خدیجه به من گفت: این دوست تو دلش نمی خواهد که با خدیجه ازدواج کند؟ من برگشتم و این موضوع را با پیامبر در بین گذاشتم، حضرت فرمود: چرا قسم به جان خودم، من دوباره پیش خواهر خدیجه رفتم و پاسخ پیامبر را به او گفتم، گفت فردا صبح به خانه ما بیایید.

فردای آن روز صبح زود به خانه آنها رفتیم. دیدیم گاوی کشته اند و پدر خدیجه جامه زیبایی پوشیده و بوی خوشی به کار برده است. خدیجه با برادر خود صحبت داشته بود و او هم با پدر صحبت کرده بود. خویلد شراب خورده و مست بود و فرزندش درباره پیامبر و ارزش و اهمیت آن حضرت صحبت داشت و خواهش کرد که خدیجه را به همسری پیامبر درآورد و او هم موافقت نمود و از گوشت گاو خوراک فراوان تهیه کرده بودند و زن و شوهر هم از همان غذا خوردند.

پدر خدیجه چون از مستی هوشیار گردید، گفت: این جامه زیبا چیست؟ و این همه خوراک و بوی خوش برای چه؟

خواهر خدیجه که با عمار صحبت کرده بود گفت: این جامه را محمد صلی الله علیه و آله و سلم دامادت برایت آورده است و ماده

گاو را کشتیم خویلد انکار کرد و گفت: من خدیجه را به همسری محمد درنیاورده‌ام و در حالی که داد و بیداد می‌کرد خود را به هجر اسماعیل رساند. بنی‌هاشم هم بیرون آمدند و همراه پیامبر نزد او رفتند و با او صحبت کردند. خویلد گفت: حالا آن کسی که می‌گویید من خدیجه را به همسری او داده‌ام کجاست؟ پیامبر پیش آمد. همین که خویلد او را دید گفت: بسیار خوب اگر قبلاً موافقت کرده‌ام که مبارک و فرخنده باشد و اگر هم آن وقت موافقت نکرده‌ام، حالا با جان و دل موافقم ...

باز برمی‌گردیم به سخنان استاد بزرگ جعفر مرتضی‌العاملی در کتاب الصحیح و دریای شخصیتی تحریفی چون ورقه بن نوفل را در تاریخ می‌کاویم:

نوبت دیگری که از ورقه نشان می‌بینیم از مودر اول خطرناک‌تر است منظورم بدء الوحی با همان شروع وحی است. نمی‌خواهم حادثه فجیع ناتوانی محمد را در خواندن بگویم که بخاری در کتابش آورده است. آنجا را می‌گویم که او از جبل النور به پایین آمد و اینقدر مضطرب و مشوش بود که همانند انسان جن زده و یا در آب افتاده می‌گفت: «زملونی، زملونی» «مرا بپوشانید، مرا بپوشانید» خدیجه برای یافتن راهکار نزد ورقه بن نوفل رفت. باز سخنان ورقه آبی بود بر آتش تردید و تشکیک محمد تو گویی ورقه همان سکینه‌ای است که خداوند برای آرامش رسول بر او نازل کرده است.

ما هر چه در تاریخ حرکت و تحقیق کردیم چیزی از هوی و واقعیت ورقه به دست نیاوردیم ما معتقدیم که کسی چون ورقه در تاریخ، شخصیتی نمی‌تواند باشد و موجودی ساختگی است.

حقیقت مواجهه خدیجه علیها السلام در جریان بعثت

زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از اعطای مقام نبوت، از جبل النور به پایین می‌آید، با افرادی مواجه است که همگان در این دو وجه مشترکند: یا تکذیب پیامبر می‌کنند، یا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طلب معجزه می‌کنند؛ که اگر راست می‌گویی شوق‌القدر کن، اگر راست می‌گویی چنین کن و چنان کن.

در این هنگام خدیجه‌ی کبری علیها السلام نه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم طلب اعجاز می‌کند و نه العیاذ بالله تکذیبش؛ او به پیشواز رسول می‌رود؛ به استقبال او می‌شتابد تا به او مبارکباد بدهد اتفاق مبارک رسالتی او را! در حالی که می‌داند او کیست! در حالی که می‌داند محمدی که از حرا برگشته است، با طبق طبق نور برگشته است.

و عرض می‌کند: این چه نوری است که در پیشانی شما می‌بینم؟ فرمودند: این نور نبوت است آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ارکان اسلام را برای ایشان بیان نمودند و حضرت خدیجه علیها السلام عرضه داشتند، «أَمَنْتُ وَ صَدَّقْتُ وَ رَضَيْتُ وَ سَلَّمْتُ»؛ «من ایمان آوردم، پیامبریت را باور کردم، آیین اسلام را پسندیدم و تسلیم شدم ۶۰».

نه اینکه العیاذ بالله از تشویش (!) پیامبر به ورقه پناه بیاورد و نه اینکه بگوید اگر راست می‌گویی پیامبری معجزه کن!

اگر چنین باشد که تاریخ ددمنشانه در ردّ مقام عصمت و نحوه‌ی رسالت الهی پیامبر سخن رانده، مجسمه تراشیده و شخصیت سازی کرده است، باید گفت جای بسی تأسف است از پیامبری که از حرا بر می‌گردد، در حالی که نفهمیده چه اتفاقی برایش افتاده و آنچه دیده و شنیده از شیطان بوده یا از ملک! و وای بر پیامبری که پیر یهودی مسلکی برایش اثبات رسالت کند!

آری! در تمام آن روزهایی که پیامبر از در و دیوار و دوست و دشمن نمی‌شنید جز سنگ، و نمی‌نوشید جز تهمت، و نمی‌دید جز پیکانه‌های عنیف اتهام و کذب و دروغ، خدیجه کبری است دل آرام و آرام‌بخش پیامبر؛ که خدایش فرمود: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَى الرَّسُولِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»

نخستین بانوی معتقد به ولایت

امیرالمؤمنان علی بن ابیطالب (ع) از شش سالگی در خانه پیامبر تحت مراقبت حضرت خدیجه علیها السلام بودند و لذا خدیجه علیها السلام نسبت به آن حضرت، حق پرورش و مادری داشت؛ هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مقام منبع ولایت را برای حضرت خدیجه علیها السلام بیان نمودند و از او درخواست کردند که به ولایت امیرالمؤمنان معتقد شود، حضرت خدیجه علیها السلام با صراحت تمام عرضه داشتند: من به ولایت علی (ع) ایمان آوردم و بیعت نمودم. ۶۱

مهرورزی حضرت خدیجه علیها السلام به حضرت علی (ع) در سطحی بود که در وصف امیرالمؤمنان (ع) فرموده‌اند:

«او برادر پیامبر، عزیزترین مردمان در نزد او و نور چشم خدیجه کبری است. ۶۲»

همسر یگانه ی رسول

حضرت خدیجه علیها السلام تنها بانویی است که نسل طیب و طاهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از او باقی ماند. او تنها بانوی شایسته‌ای است که خداوند او را وعاء و ظرف انوار درخشان امانت قرار داد. پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

جبرئیل امین به من بشارت می‌دهد که خداوند نسل مرا از او قرار می‌دهد، و امامان امت و خلفای من از او خواهند بود. ۶۳

پیامبر اکرم همواره به این فضیلت بزرگ ام الفضائل، اشاره کرده و می‌فرمودند: خداوند از او برای من فرزند روزی کرد و از دیگران محروم نمود. ۶۴

تا حضرت خدیجه علیها السلام در قید حیات بودند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با هیچ بانوی دیگری ازدواج نکردند. حضرت خدیجه علیها السلام سرچشمه کوثر جاری نبوت است که امروز بیش از هشتاد میلیون سید از نسل او در جهان وجود دارد که مظاهر خیر کثیر و مصادیق کوثر، عطیه حق تعالی به خیر البشر، حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند.

خدیجه علیها السلام محبوب پیامبر است و دوستداران خدیجه علیها السلام محبوبان پیامبرند ما نیز در جامعه‌ی امروز با تمام وجود فریاد می‌زنیم؛ در پیشگاه حاضر و ناظر رسول خدا که ما از دوستداران خدیجه‌ام؛ ما از محبان خدیجه‌ی کبری و این بانوی بزرگ هستیم و پیامبری که در آن روزگاران دوستان و دوستداران خدیجه را تفقد می‌کرد، قطعاً امروز هم با دستان گشاده‌ی پرفیضش، دوستداران کنونی خدیجه را تفقد می‌نماید.

شایان ذکر است آنچه ما در وصف خدیجه و در دفاع از حریم مقدسش گفتیم، در حد درک قاصر ماست. خدیجه شناسی را زمانی باید که امام عصر (عج) صبح دولتش بدمد، در کنار مسجد الحرام منبری گذاشته شود و او بگوید خدیجه که بود!

درود بر آنان که از خدیجه علیها السلام، الهام ایمان و وفا می‌گیرند و خدیجه، برایشان اسوه صبوری و الگوی اینار در راه عقیده و باور است.

پی نوشت ها

۴۷- همان.

۴۸- همان.

۴۹- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۶۹.

۵۰- همان.

۵۱- همان.

۵۲-همان.

۵۳-همان.

۵۴-همان.

۵۵-همان.

۵۶-الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۲، ص ۲۳.

۵۷-ورقه بن نوفل

۵۸-ن.ك: عبدالله سبا، عسکری.

۵۹- مشابه این نقل را ابن سعد در الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۳، آورده است

۶۰-علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ۲۳۲.

۶۱-بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۳۰.

۶۲-همان.

۶۳-همان.

۶۴-همان.

منابع و مأخذ مقاله :

۱. کرمی فریدونی، علی، جلوه‌هایی از فروغ آسمان حجاز، قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۳ ش.

۲. مهدی‌پور، علی‌اکبر، سرچشمه کوثر.

۳. العاملی، سید جعفر مرتضی، الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۲.

۴. پایگاه اطلاع‌رسانی بانوی جهان اسلام حضرت خدیجه علیها السلام.

منبع: www.khadijeh.com

۲۶- فرزندان حضرت خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

نویسنده: سمیه صبوری

ناشر: سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

مقدمه

در سیرت رسول الله از رفیع الدین اسحاق همدانی میخوانیم: "پس سید او را [خدیجه] به خانه برد و هفت فرزند از وی ظاهر شد سه پسر و چهار دختر. پسران قاسم و طاهر و طیب بودند. دختران، زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه. و پسرانش - هر سه - در ایام جاهلیت وفات یافتند و دخترانش همه اسلام را دریافتند و با سید به مدینه هجرت کردند. و سید فرزندان را همه از خدیجه بیاورد، الا ابراهیم که از ماریه ی قبطیه بیاورد و تا خدیجه زنده بود، سید هیچ زن دیگری نخواست." (۱)

برخی دیگر گفته اند حضرت خدیجه دو پسر به نامهای قاسم و عبدالله داشته که عبدالله را با لقب طیب و طاهر می خوانند و دختران خدیجه را نیز رقیه، زینب، ام کلثوم و فاطمه دانسته اند.

ابن هشام نیز همان نظر رفیع الدین اسحاق را تکرار میکند. (۲)

در جای دیگری نیز در حدیثی شیعی به نقل از رسول الله وی فرزندان خود را طاهر (عبدالله)، قاسم، فاطمه، رقیه، ام کلثوم، و زینب نامیده است. (۳)

قول تقریباً بعیدی نیز از ابن عباس نقل شده که خدیجه را صاحب ده فرزند از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم میداند (۴)، و برخی محدثان اهل تسنن فرزندان آن دو را بالغ بر دوازده نفر برشمرده اند (۵).

ملاحظه می شود که در مورد فرزندان پسر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف بسیار است اما تقریباً همگی متفق القولند که ایشان چهار فرزند دختر داشته است. هر چند نباید غافل شویم که برخی در انتساب دختران به جز فاطمه زهرا علیها السلام به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه (ع) تردید کرده اند و ام کلثوم، زینب و رقیه را فرزند خواندگان آنها نامیده اند.

البته این نظریه اخیر با نگاه به قرآن آنجا که در سوره احزاب پیرامون حجاب می فرماید:

"یا ایها النبی قل لاوزاجک و بناتک..."

یعنی؛ ای پیامبر! به همسران و دخترانت بگو "... کمی ضعیف بنظر می رسد.

لذا با نگاهی به متون نظر خود را این گونه اعلام می کنیم که تعداد دختران همان ۴ نفر میباشند و در مورد پسران هم از میان همه اقوال به نظریه ای که تعداد آنها دو نفر ذکر شده است بسنده می کنیم، زیرا شرط عقل این است که قدر متیقن این تعداد را در نظر بگیریم.

نکته بعدی آنکه مورخان میگویند پسران نبی یعنی قاسم که کنیه رسول الله نیز از نام او بود و عبدالله ملقب به طاهر یا طیب در خردسالی و یکی پیش از بعثت و دیگری اندکی بعد از آن در گذشتند.

عمادزاده در کتاب زنان پیغمبر مینویسد: «قاسم در سن ۴ سالگی در گذشت و عبدالله یک ماه پس از وی» (۶) و باز هم اینجا در مورد سن وفات آنها اختلاف فراوان است برخی میگویند هر دو در هفت سالگی وفات یافتند و برخی گفته اند قاسم دو ساله بود که در گذشته است.

اما روایت غم انگیزی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه کبری نقل شده است که: «آن بانوی بزرگوار چند روز پس از وفات قاسم در خانه نشسته بود و می گریست.

چون پیامبر وارد شد علت این کار را پرسید و او گفته است: از سینه هایم شیر جاری شد و من به یاد فرزند کوچکم افتادم که اکنون گرسنه و تنها در زیر خاک آرمیده است. و نظیر این حدیث را در مورد عبدالله طاهر نقل کرده اند، که در هر دو مورد نبی خدیجه را بشارت می دهد که فرزندان کوچک تو به سان فرشتگان در کنار در بهشت به انتظار ورودت به سر میبرند تا با داستان کوچک خود تو را به باغهای ارم رهنمون شوند.

این موضوع نشان می دهد هر دوی پسران نبی مکرم و خدیجه در سن کودکی و شیر خواری از دنیا رفته اند. دلیل دیگر اثبات این قضیه نیز انتساب عنوان ابتر به محمد صلی الله علیه و آله و سلم از سوی کفار بود که چون پسرانش زود از دنیا می رفتند این چنین او را مورد استهزاء قرار می دادند.

به هر حال در گذشت این دو پسر که می توانستند محمد را در پیشبرد دین خدا یاری بسیار کنند برای این زوج نمونه بسیار گران آمده بود. از تاریخ یعقوبی نقل شده است هنگامی که قاسم در چهار سالگی از دنیا رفت، نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در کنار جنازه او به یکی از کوههای مکه افتاد و خطاب به آن فرمود: «ای کوه! آن چه به من در مورد مرگ قاسم وارد شد، اگر بر تو می آمد متلاشی می شدی» (۷)

اما دختران نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم به سن بلوغ و ازدواج رسیدند. شاید باقی ماندن دختران از میان فرزندان نبی حکمتی در مورد این مسئله دارد که عرب دختران را خفیف می‌شمردند و آنها را در سن خردسالی زنده در گور می نمودند. این ننگ را قرآن مجید این گونه نکوهش میکند که: «و اذا الموءده سئلت بأی ذنب قتلت؛ (۸) آنگاه که درباره ی دختران زنده بگور پرسش شود که به کدام گناه، کشته شدند» لذا در چنین محیطی پیامبر دختران خود را بسیار گرمی می داشت و خصوصاً به غنچه خوش بوی کوچک خود فاطمه زهرا، ام ابیها، علیها السلام عنایت خاصی داشت و آن بانوی مکرمه را که در سختی ها و شدائد همراهش بود سرور زنان دو گیتی می نامید.

فرزندان دختر خدیجه از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم عبارتند از:

زینب

ایشان بزرگترین دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه بود. خدیجه زینب را به عقد خواهرزاده خود ابوالعاص بن ربیع در آورد که از آنها پسری به نام علی و دختری به نام امامه حاصل شد. علی در سنین پائین وفات یافت و اما امامه که از همسر اول خود مغیره بن نوفل جدا شده بود پس از وفات زهرا ی مرضیه به وصیت خودش به عقد امیرالمؤمنین (ع) در آمد.

زینب هنگام هجرت نبی مکرم اسلام به مدینه به همراه شوهرش ابوالعاص در مکه باقی ماند به هنگام جنگ بدر (در سال دوم هجرت) ابوالعاص از لشگریان دشمن بود که به همراه هفتاد نفر دیگر از مشرکین به اسارت نیروهای اسلام در آمد.

هنگامی که قرار شد اسرا با پرداختن فدیجه آزاد شوند زینب برای آزادی شوهرش گردنبندی که خدیجه کبری (ع) در شب عروسی به گردنش آویخته بود، به مدینه فرستاد. ابوالعاص آن را بعنوان فدیجه به محضر سرور عالمیان آورد و چون نگاه نبی صلی الله علیه و آله و سلم به آن گردنبد افتاد بی اختیار گریست و به یاد همسر فداکارش خدیجه افتاد و فرمود: «رحم الله خدیجه، هذه قلائد هی جهزتها بها؛ خداوند خدیجه را رحمت کند، این گردنبندی است که خدیجه آن را برای زینب فراهم کرده است.»

پیامبر ابوالعاص را به شرط آن که زینب را آزاد بگذارد تا به مدینه بیاید، رها کرد و وی نیز به عهد خود وفا نمود و زیدبن حارثه به مکه رفت و او را با خود به مدینه آورد سرانجام ابوالعاص قبل از فتح مکه مسلمان شد و به مدینه آمد تا با زینب ازدواج دوباره نماید. زینب در سال هشتم هجرت در مدینه از دنیا رفت.

ام کلثوم و رقیه

دومین و سومین دختر، ام کلثوم و رقیه بودند که زندگی سختی را پشت سر نهادند ام کلثوم و رقیه در ابتدا به درخواست ابی لهب و همسرش ام جمیل، هیزم کش آتش جهنم، به عقد عتیبه و عتبه فرزندان آنها در آمدند. این ازدواج با پا در میانی ابوطالب صورت گرفته بود، لذا خدیجه کبری علیرغم آن که از خوی بد ام جمیل و فرزندش آگاهی داشت به احترام عمومی پیامبر سخن نگفت. تا جایی که پس از آشکار شدن دعوت به اسلام از سوی محمد صلی الله علیه و آله و سلم عتیبه و عتبه که ام کلثوم و رقیه را در عقد خود داشتند آنها را به خانه پدر باز گرداندند تا مایه آبروریزی برای خانواده محمد صلی الله علیه و آله و سلم شوند که البته ناکام ماندند.

دو دختر پیامبر به خانه پدر بازگشتند و پیامبر و خدیجه نیز با روی خوش از آنها استقبال کردند. پس از اندکی عثمان بن عفان به خواستگاری رقیه آمد و با او تزویج نمود. اما خلق خشن عثمان سبب شد آن بانو بر اثر شدت ضربات کتک جان به جان آفرین تسلیم کند. در مورد علت قتل وی از سوی عثمان گفته اند عثمان عمومی خود مغیره بن ابی العاص که در جنگ احد دندان پیامبر را شکست و لب وی را شکافت و پیامبر او را مهدورالدم نامیده بود در خانه پنهان داشت. پیامبر چون از این امر اطلاع یافت علی (ع)

را مأمور کرد تا آنجا رود و او را به قتل رساند. عثمان چون این را دریافت او را فراری داد و به همراه توشه و غذا از مدینه خارج کرد. در راه مرکبش هلاک شد و پیاده راه می پیمود تا جبرئیل به پیامبر گفت که دشمن خدا در فلان نقطه است برو و او را بکش که مولا- علی (ع) مأمور این کار شد. پس خبر هلاکت مغیره به عثمان رسید وی به خانه نزد رقیه آمد و او را متهم کرد که جای عمویش را به پیامبر اطلاع داده است. پس آنگاه آن چنان با چوب جهاز شتر او را پی در پی میزد تا نیمه جان افتاد و پیکرش را که به خانه ی نبی آوردند پس از سه روز از روح تهی شد. پیامبر عثمان را - که به خاطر این عمل منفور او گردیده بود - از شرکت در تشیع جنازه رقیه منع فرمود پس از رقیه ام کلثوم نیز به عقد عثمان بن عفان در آمد و باز هم به سبب خشونت وی جان سپرد.

فاطمه زهرا سلام الله علیها

اگر چه سخن گفتن در مورد این بانوی مکرم در اندازه و گنجایش این مقاله نیست و در مورد او همچون مادر بزرگوارش میتوان صفحات زیادی مطلب نوشت اما به لحاظ حفظ روند اصلی نوشتار، ذکری مختصر به میان خواهد آمد.
«انا اعطیناک الکوثر...»

فاطمه کوچکترین فرزند خدیجه و محمد بود. در مورد وی احادیث، روایات و آیات فراوانی نقل شده. پیامبر میفرماید: «فاطمه حوراء انسیه؛ فاذا اشتقت الی الجنة شمت الی الجنة فاطمه علیها السلام؛ پس فاطمه بانوی بهشتی است که به صورت انسان روی زمین در آمد، هر گاه مشتاق بهشت می گردم بوی خوش وجود فاطمه را می بویم» (۹)

باز هم حدیثی نقل شده که از نبی پرسیدند چرا میزان علاقه اش به فاطمه بیش از سایر فرزندانش است، حضرت فرمود: «هنگامی که من در شب معراج به آسمانها سیر داده شدم، جبرئیل مرا در کنار درخت طوبی برد، میوه ای از میوه های آن درخت را چید و به من داد، آن را خوردم، سپس دستش را بر میان دو شانام کشید، آنگاه فرمود: «ای محمد! خداوند متعال ولادت فاطمه (ع) از خدیجه (ع) را به تو مژده میدهد» (۱۰)

از این حدیث و قریب آن از لحاظ مفهوم در کلام محدثان و روایان بسیار نقل شده است. لذا آن وجود مبارکه انسانی ممتاز و در میان زنان عصر خود سرآمد بود. نیز روایت شده قبل از حمل یافتن فاطمه علیها السلام در بطن خدیجه کبری، محمد صلی الله علیه و آله و سلم چهل روز از وی کناره گرفت و به تنهایی به عبادت و راز و نیاز مشغول گشت. فاطمه در ۹ سالگی به ازدواج پسر عمویش علی بن ابیطالب (ع) در آمد پس از ۹ سال حیات پربرکت و به دنیا آوردن فرزندانانی که هر کدام بخشی از تاریخ بشریت به شمار می آیند در گذشت.

پی نوشت ها

- ۱- سیره رسول الله، رفیع الدین اسحق همدانی، ویراسته مدرسی صادق، چاپ دوم ۱۳۷۵، ص ۹۰
- ۲- سیره ابن حشام، ج ۱، ص ۲۰۲
- ۳- حصال شیخ صدوق صص ۳۷ و ۳۸، به نقل از خدیجه اسطوره مقاومت صص ۲۳۸، ۲۳۹
- ۴- مختصر تاریخ دمشق ج ۲، ص ۲۶۳
- ۵- خدیجه اسطوره مقاومت صص ۲۴۴
- ۶- زنان پیغمبر صص ۳۱۲
- ۷- تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۳۲
- ۸- سوره تکویر. آیه ۸

۹- نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۱۹

۱۰- بحارالنوار، ج ۴۳ صص ۲ تا ۶.

۲۷- فرشته ای در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله

مشخصات کتاب

نویسنده: سید محمد حسین یثربی

ناشر: سید محمد حسین یثربی

چکیده

مروری بر زندگی پرافتخار بانوی بزرگ اسلام، حضرت ام المومنین خدیجه کبری سلام الله علیها

مقدمه

هر ایده و مکتبی برای گسترش فکر خود از ابزارهای گوناگونی استفاده می کند . در میان این ابزارها نیروی انسانی نقش عمده ای بر عهده دارد، کسانی که می کوشند تا پیام مذهب خود را به گوش همگان برسانند. در مکاتب آسمانی که هر یک در حیطه زمانی معینی تعریف شده اند نیز این امر جاری است. در اسلام هم که به عنوان آیینی جاودان به بشریت عرضه شده است، افرادی به چشم می خورند که کم یا زیاد توان خود را در راه پیشبرد آن مصروف داشته اند. اینان به تناسب قوایی که برای توسعه شعاع نورانی آخرین دین صرف کرده اند، مستوجب تقدیر گشته، بر گردن مسلمین حق سپاسگزاری پیدا می کنند.

یکی از افرادی که با هر چه در توان داشت به یاری اسلام و خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله وسلم شتافت، حضرت ام المومنین خدیجه کبری سلام الله علیها بود .

این نوشتار بر آن است تا با جستاری در زندگی این بانوی بزرگ اندکی از حقوق بی شمار ایشان را اداء نموده نسبت به شخصیت والای ایشان ابراز احترام کرده باشد .

خاندان

خدیجه (فرزند خویلد) مادر حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها، از خانواده ای اصیل و دارای شرافت در میان قریش بود که در قریش به علم و معرفت شناخته می شدند (۱).

اسدبن عبدالعزی پدر بزرگ ایشان از برجستگان پیمان معروف به " حلف الفضول (۲)" بود . یکی دیگر از این افراد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بودند (۳) .

ثروت ، تجارت و آشنایی با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

خدیجه کبری علیها السلام اموال فراوانی از پدر به ارث برده بود و با آن تجارت می کرد و در این راه از مردانی درست کار مدد می جست. اموال وی را بیشتر از هشتاد هزار شتر که در مناطق مختلف مانند حبشه و مصر پراکنده بوده، نوشته اند (۴). اداره کردن چنین مجموعه عظیم تجاری نمایه ای از قوت و تدبیر این بانوی بزرگ است.

در بین کسانی که به عنوان کارگزاران امین خدیجه کبری علیها السلام به تجارت پرداخته اند، نام محمد امین صلی الله علیه و آله

وسلم نیز به چشم می خورد. ایشان در سن بیست و پنج سالگی برای تجارت رهسپار شام شدند (۵).

ازدواج

با چنین سفرهایی برای خدیجه کبری علیها السلام آشنایی با روحيات حضرت رسول صلوات الله علیه و آله حاصل شد. ایشان با وجود آن که ثروتمندترین بانوی مکه به شمار می رفت و خواستگاران فراوانی از میان مردان ثروتمند داشت، با رضایت کامل حاضر به ازدواج با محمد امین صلوات الله علیه و آله گردید، هر چند این اقدام موجب تمسخر زنان قریش شد. ازدواج با مردی فقیر و یتیم نشانگر آن بود که ایشان ارزش را در وجود کمالات روحی جستجو می کند نه در وفور ثروت دنیوی و این درسی است برای همیشه تاریخ.

مراسم خواستگاری با حضور عمومی پیامبر صلوات الله علیه و آله جناب ابوطالب علیه السلام و ورقه بن نوفل پسر عموی خدیجه که مردی دانشمند و گریزان از پرستش بت ها بود، انجام شد (۶).

پس از خواندن خطبه عقد توسط حضرت ابوطالب علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از جای برخاسته آماده رفتن شدند. در این هنگام حضرت خدیجه علیها السلام به ایشان عرض کرد: **إلی بیتک فیتی بیتک و أنا جاریتک (۷).**

به سوی خانه خود بیاید که خانه من خانه شما و خودم خدمتکار شمایم.

در نظر داشتن موقعیت اجتماعی و مادی حضرت خدیجه علیها السلام اهمیت این کلام را روشن می سازد که فردی در چنان جایگاهی چگونه نسبت به عظمت روحی حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم اظهارخضوع می کند. در مورد ازدواج های حضرت خدیجه علیها السلام در میان محققین اختلاف به چشم می خورد. برخی از صاحبان تحقیق معتقدند ازدواج ایشان با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اولین ازدواج ایشان بوده است.

بعثت و نهایت همکاری با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

پانزده سال بعد از این ازدواج مهم ترین واقعه خلقت روی داد و محمد امین صلی الله علیه و آله وسلم به رسالت مبعوث گردید. خدیجه کبری سلام الله علیها اولین زنی بود که به دعوت الهی خاتم الانبیاء صلوات الله علیه و آله پاسخ مثبت گفته اسلام آورد. حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند:

و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه و أنا ثالثهما (۸).

آن روزها در اسلام هیچ خانه ای افرادی غیر از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و خدیجه و مرا که سومین آنها بودم، در خود جای نداده بود.

ایشان تمام ثروت خویش را تقدیم داشت و چنین گفت:

جمع ما أملك بین یدیک و فی حکمک ، اصرفه کیف تشاء فی سبیل اعلاء کلمة الله و نشر دینه (۹).

همه آنچه دارم در اختیار شما و تحت فرمان شماست، آن را در راه بلندمرتبه ساختن فرمان خدا و گسترش دین او مصرف نمایید. این گفتار ایشان و در پی آن عمل به گفتار شاید برای همه تلنگری باشد که یک ثروتمند حاضر شد تمام دارایی اش نه بخشی از آن را در اختیار هدفی مقدس قرار دهد. آری او هر چه داشت در راه دین هزینه کرد و این گونه بود که به مقامی بلند نزد خداوند دست یافت.

می توان فعالیت های مهم خدیجه کبری علیها السلام را در مواردی خلاصه نمود:

۱- پشتیبانی مالی

همان گونه که بیان شد ایشان تمام ثروت خود را در اختیار شوی گرامیش صلی الله علیه وآله وسلم قرار داد و از این رهگذر نه چشمداشتی داشت و نه خود را صاحب اختیار در تصمیم گیری های پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می دانست، حمایتی همه جانبه و بی دریغ. در هیچ منبعی ذکر نشده که ایشان محدودیتی برای هزینه اموال اش قرار داده باشد و یا متنی متوجه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نموده باشد.

۲- امداد روحی

در شرایطی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مشغول به انجام رسالت الهی خویش بودند و در این راه آزار واذیت فراوان مشرکین شامل آزارهای روحی (مجنون، ساحر و دروغگو خوانده شدن) و آزارهای جسمی (قطع فروش طعام، زباله بر سر ریختن و دشنام و سنگ باران نمودن و...) به ایشان وارد می آمد، این حضرت خدیجه علیها السلام بود که ایشان را تسکین می داد و مایه آرامش زندگی خصوصی شان می شد. اگر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم درون منزل هم تحت فشار قرار می گرفتند، کار بسیار سخت تر و موفقیت دورتر می گردید. این مطلب نیز بر عظمت شخصیت خدیجه کبری علیها السلام می افزاید.

۳- مشاورت

بنا بر نقل های مختلف خدیجه کبری علیها السلام در امور مختلف طرف مشورت سفیر الهی صلی الله علیه وآله وسلم قرار می گرفت. این نکته نیز نشانگر قوت فکری و اعتقاد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به توانایی های ایشان است.

کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یسکن إلیها و یشاورها فی المهم من اموره (۱۰).

این گونه بود که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در کنار ایشان آرامش می یافتند و در کارهای مهم شان با خدیجه مشورت می کردند.

نقش اموال خدیجه کبری علیها السلام در پیشبرد اسلام و یاری مسلمین به گونه ای مهم بود که در کتب مختلف شیعه و سنی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم احادیث مختلفی نقل شده و دانشمندان نیز به این حقیقت اذعان کرده اند. از جمله می توان به این جمله محمد بن علوی دانشمند مالکی مذهب اشاره نمود:

ما قام الإسلام إلا بسيف علی و أموال خدیجه (۱۱).

اسلام استوار نگشت مگر با یاری شمشیر علی (علیه السلام) و ثروت خدیجه (علیها السلام).

از وجود اقدس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز این کلام را می خوانیم:

ما نفعنی مال قط مثل ما نفعنی مال خدیجه (۱۲).

هیچ ثروتی همانند ثروت خدیجه (علیها السلام) مرا سود نبخشید.

در این رابطه سخن فراوان است اما به جهت بنای این نوشته بر اختصار بیان آنها به زمانی دیگر موکول می گردد.

واقعہ ای مهم در زندگی خدیجه کبری سلام الله علیها

شاید بتوان یکی از مهم ترین وقایع را که عاملی بزرگ برای جاودانگی نام ایشان است، ولادت ام الائمه حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها به شمار آورد. این حادثه هر چند به صورت های گوناگونی نقل شده اما مضمون واحدی دارد.

هنگامی که درد زایمان به سراغ ایشان آمد، به واسطه فرستاده ای از زنان قریش یاری طلبید. زنان قریش با سرزنش ایشان که به سخن ما اعتنا نکردی و با یتیم ازدواج کردی، استمداد ایشان را رد کردند. در این هنگام چهار زن بلند قامت وارد اتاق شدند. آنها خود را این گونه معرفی کردند: ساره (همسر حضرت ابراهیم علیه السلام) آسیه (همسر فرعون) مریم (مادر حضرت عیسی علیه

السلام) و کلثم (خواهر حضرت موسی علیه السلام). آنها گفتند: ما از سوی خداوند برای کمک به شما و بشارت به قدوم فرزندان آمده ایم، در این فرزند و نسل او برکت قرار داده شده است (۱۳).
این اتفاق از عنایت خداوند متعال به خدیجه کبری علیها السلام حکایت دارد. وقتی همه از یاری ایشان سرباز زدند فرستادگان الهی نصر خداوند را برای وی به ارمغان آوردند و معلوم ساختند که إن تنصروا الله ینصرکم (۱۴).

حسادت ها

در لابلای متون شیعه و سنی داستان حسادت برخی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به جایگاه خدیجه کبری علیها السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با اشکال گوناگون به چشم می خورد. البته رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پاسخ آنها را می داده اند و برتری ایشان را نسبت به سایرین روشن می ساخته اند. از میان این موارد به نمونه ای اشاره می کنیم.
عایشه نقل کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از خانه بیرون نمی رفت مگر آنکه خدیجه (علیها السلام) را یاد می کرد و بر او به خوبی و نیکی مدح و ثنا می فرمود. روزی از روزها غیرت مرا گرفت و گفتم: خدیجه (علیها السلام) پیرزنی بیش نبود و خدا بهتر از او را به شما عوض داده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) غضبناک شد به طوری که موهای جلوی سرش از خشم تکان می خورد، سپس فرمود: نه به خدا، بهتر از او را خدا به من عوض نداده است، ایمان آورد وقتی مردم کافر بودند، مرا تصدیق کرد زمانی که مردم مرا تکذیب کردند، در اموال خود با من مواسات کرد وقتی مردم مرا محروم ساختند و خدا از او فرزندان روزی من کرد و از زنان دیگر محروم فرمود (۱۵).
در منابعی هم آمده که عایشه پس از این اتفاق با خود چنین گفت:
و الله لا أذکرها بسوء أبداً (۱۶).
سوگند به خدا که هیچ گاه او را به بدی یاد نخواهم کرد.

احترام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

پس از وفات خدیجه کبری سلام الله علیها پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که تا ایشان زنده بود ازدواج دیگری نکرده بودند، همسران متعددی (بنا به مصالح) اختیار کردند. اما همیشه نسبت به مقام والای آن همسر یگانه ادای احترام می نمودند و از ایشان به نیکی یاد می کردند. این تعلق خاطر به گونه ای بود که لطف پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را شامل حال دوستان خدیجه کبری علیها السلام نیز می ساخت. از جمله آن که هر گاه گوسفندی قربانی می کردند، قطعه هایی را برای دوستان ایشان می فرستادند. این فراز نیز خواندنی است:
روی عن أنس قال: کان النبی (صلی الله علیه و آله وسلم) إذا أتى بهدیة قال: اذهبوا إلی بیت فلانة فإنها کانت صدیقة لخدیجة إنها کانت تحبها (۱۷).
این گونه بود که هر گاه برای پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) هدیه ای آورده می شد، می فرمودند: این را برای فلان خانم ببرید او دوست خدیجه بود و ایشان را دوست می داشت.

لطف خداوند به خدیجه کبری سلام الله علیها

جستجو در منابع حقایقی را برای پژوهشگر روشن می سازد که یکی از آنها لطف و عنایت خاص خداوند متعال به خدیجه کبری علیها السلام است. به برخی از این موارد اشاره می کنیم.

۱- جبریل سلام الله علیه به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد:

یا محمد هذه خدیجه قد أتتک فاقراها من ربها السلام و بشرها بیت فی الجنة من قصب لا صخب فيه و لا نصب (۱۸).

ای محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)! این خدیجه (علیها السلام) است که نزد تو می آید. به او از جانب خداوند سلام برسان و او را بشارت ده به خانه ای در بهشت از جواهر که نه ناله ای در آن است و نه رنجی.

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خدیجه کبری سلام الله علیها فرمودند:

یا خدیجه ... إن الله عزوجل لبهاهی بک کرام الملائکه کل یوم مرارا (۱۹).

ای خدیجه! خداوند عزوجل در هر روز چندین بار نزد فرشتگان بلند مرتبه اش به وجود تو مباحث می کند.

امثال این موارد فراوان است و همگی از مقام والای خدیجه کبری سلام الله علیها نزد خداوند متعال حکایت می کند.

سرانجام

با رشد فزاینده گروندگان به اسلام، فشار مشرکین بر مسلمین بیشتر شد تا جایی که تمام مسلمین را به شعب ابی طالب فرستادند و آنها را در مضیقه شدید از نظر ارتباط و تهیه مواد غذایی قرار دادند. این کار تا سال دهم بعثت ادامه یافت. مسلمانان در این مدت از اموال خدیجه کبری علیها السلام و جناب ابوطالب علیه السلام استفاده می کردند تا جایی که این اموال به پایان رسید. یک سال مانده بود که با امضای صلح نامه مسلمین از شعب خارج شوند که دو مصیبت بر پیکره اسلام و نبی مکرم صلی الله علیه و آله وسلم وارد آمد. وفات حامی بزرگ ایشان جناب ابوطالب سلام الله علیه و درگذشت خدیجه کبری علیها السلام. سال وفات این دو اسوه جاودانه اسلام از سوی خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله وسلم "عام الحزن" نام یافت.

چهارده قرن از آن روزها می گذرد. جامعه مسلمین افراد سخت کوش فراوانی به خود دیده است اما نام خدیجه کبری علیها السلام نامی است که درخششی خاص دارد. زحمات این بانوی گران قدر نباید از یادها و خاطره ها محو گردد. هرچند مزار ایشان در مکه (قبرستان حجون) همچون مزار فرزندان معصومشان علیهم السلام در بقیع به تیغ نادانی و هابیت تخریب گردیده است، اما نام و یاد آنها در دل‌های همه سرسپردگان انسانیت و شرافت و خدمت جاودانه خواهد ماند.

پی نوشت ها

۱- الروض الأنف، ج ۱، ص ۲۱۳

۲- حلف الفضول: پیمانی بود که در آن قبایلی از قریش متعهد شدند مظلومی در مکه نیابند مگر آنکه حق او را بستانند.

۳- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۱

۴- بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲

۵- ام المومنین خدیجه الطاهره، ص ۱۵

۶- بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۶۵

۷- سفینه البحار، ج ۱۶، ص ۲۷۹

۸- نهج البلاغه، خطبه قاصعه

۹- ام المومنین خدیجه الطاهره، ص ۳۲

۱۰- بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۰

۱۱- مناقب خدیجه الکبری، مقدمه، ص ۳

۱۲- امالی شیخ طوسی، ص ۴۶۸

۱۳- امالی صدوق، ص ۴۷۰

۱۴- سوره محمد، آیه ۷

۱۵- اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۳۶

۱۶- تذکره الخواص، ص ۳۰۳

۱۷- سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۸۰

۱۸- تذکره الخواص، ص ۳۰۲

۱۹- بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۷۸

۲۸- فضیلت خدیجه علیها السلام در گفتار بزرگان

مشخصات کتاب

نویسنده: واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ناشر: سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

مقدمه

در روایات اسلامی که از طریق شیعه و اهل تسنن نقل شده، و نیز در کلام بزرگان و اندیشمندان، در شأن و مقام ارجمند ام المومنین حضرت خدیجه کبری علیها السلام سخن فراوان با تعبیرات گوناگون به میان آمده است. به گفته صاحب مستدرک سفینه البحار، «فضائل حضرت خدیجه علیها السلام که در ابواب مختلف روایات آمده، بیش از آن است که (قابل) شمارش باشد» (۱).

حاصل توجه به این روایات پی بردن به راز عظمت او، و شناخت شایستگی های او است.

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل است که:

«خیر نساء خدیجه و خیر نساءها مریم ابنة عمران»

«بهترین زنان دنیا خدیجه علیها السلام و مریم دختر عمران هستند» (۲)

«خیر نساء العالمین مریم بنت عمران، و آسیه بنت مزاحم، و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم»

بهترین زنان جهانیان عبارتند از: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، خدیجه دختر خویلد و فاطمه علیها السلام دختر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم (۳)

ابن عباس می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چهار خط کشید. آنگاه پرسید: آیا می دانید این خطها چیست؟ گفتیم: خدا و رسولش داناتر است. فرمود:

«خیر نساء الجنة مریم بنت عمران، و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد، و آسیه بنت مزاحم امرأة فرعون:

بهترین زنان بهشت، مریم دختر عمران، خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آسیه دختر مزاحم، همسر فرعون است» (۴)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عایشه که در حال برتری جویی به فاطمه (ع) بود فرمود:

«او ما فاعلمت ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران و علیا و الحسن و الحسین و حمزه و جعفرا و فاطمه و خدیجه علی العالمین؟!»

آیا نمیدانی که خداوند، آدم، نوح، آل ابراهیم، آل عمران، علی (ع)، حسن (ع)، حسین (ع)، حمزه، جعفر، فاطمه (ع) و خدیجه (ع) را بر جهانیان برگزید؟!». (۵)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای رسول خدا! این خدیجه (ع) است، هرگاه نزد تو آمد، براو از سوی پروردگارش و از طرف من، سلام برسان:

«و بشرها ببيت فی الجنة من قصب لا صخب و لا نصب».

«و او را به خانهای از یک قطعه (زبرجد) در بهشت که در آن رنج و ناآرامی نیست مزده بده» (۶)

«اربع نسوة سیدات سادات عالمهن مریم بنت عمران، و آسیه بنت مزاحم، و خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد، و افضلهن عالما فاطمه؛»

چهار زن سرور زنان جهان خود می باشند که عبارتند از: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و بهترین آنها در جهان فاطمه (ع) است» (۷)

«حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران، و خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آسیه بنت مزاحم».

در میان بانوان دو جهان، در فضیلت و کمال کافی است: مریم، خدیجه، فاطمه و آسیه (علیهن السلام)» (۸)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر (آیه ۲۲ مطفین) «عینا یشرب بها المقربون، همان چشمه بهشتی که مقربان از آن می نوشند.» فرمود:

«المقربون السابقون؛ رسول الله، و علی بن ابیطالب و الائمه، فاطمه و خدیجه» (۹)

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی (ع) فرمود: «تو همسری مانند فاطمه علیها السلام داری که من چنان همسری ندارم، تو مادر زنی مثل خدیجه علیها السلام داری که من چنین مادرزنی ندارم.» (۱۰)

روایت شده است؛ روزی جبرئیل به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و جوای خدیجه (ع) شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را نیافت، جبرئیل گفت: «وقتی که او آمد، به او خبر برده که پروردگارش به او سلام میرساند.» (۱۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در چهل شبانه روز اعتزال از خدیجه (ع) توسط عمار یاسر به خدیجه چنین پیام داد: «ان الله عز و جل لیباهی بک کرام ملائکته کل یوم مرارا؛»

همانا خداوند متعال به افتخار وجود تو هر روز به طور مکرر به فرشتگان بزرگش افتخار میکند» (۱۲)

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد در حضور مردم در شأن حسن و حسین (ع) مطالبی فرمود، از جمله چنین گفت: «ایها الناس الا اخبرکم بخیر الناس جدا و جده؛»

ای مردم! آیا شما را خبر ندهم به بهترین انسانها از جهت جد و جده؟»

حاضران عرض کردند: «آری، خبر بده!» فرمود:

«الحسن و الحسین، جدھما رسول الله و جدتھما خدیجه بنت خویلد؛»

آنها حسن و حسین (ع) هستند که جدشان رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و جده آنها خدیجه (ع) دختر خویلد میباشد» (۱۳)

در آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بستر رحلت قرار گرفت، حضرت زهرا علیها السلام بسیار پریشان و گریان بود،

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حضرت زهرا را به وجود پربرکت مولا علی دلداری داد، و در فرازی ضمن یاد از خدیجه (ع) فرمود: «دل خوش دار که: ان علیا اول من آمن بالله عزوجل و رسوله من هذه الامه، هو و خدیجه امک؛ همانا علی (ع) نخستین شخص از این امت است که به ذات پاک خدا و رسولش ایمان آورد، او و خدیجه علیها السلام مادر تو اولین افرادی هستند که به اسلام پیوستند.» (۱۴)

پیامبر اکرم بعد از وفات خدیجه کبری (ع) همواره از خاطرات شیرین و ایثار آن بانوی گرامی به نیکی یاد میکرد و هرگاه به یاد او می افتاد، اشک فراق بر دیدگانش جاری میشد از جمله:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نزد چند از نفر از همسران خود بود، ناگاه سخنی از حضرت خدیجه (ع) به میان آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن چنان آشفته و پراحساس شد که قطره های اشک از چشمانش سرازیر گشت.

عایشه به آن حضرت گفت: «چرا گریه میکنی؟ آیا برای یک پیرزن گندمگون از فرزندان اسد، باید گریه کرد؟»

پیامبر در پاسخ به او فرمود: «صدقتی اذ کذبتم، و آمنت بی اذ کفرتم، و ولدت لی اذ عقمتم؛

او هنگامیکه شما مرا تکذیب میکردید، تصدیق کرد و هنگامیکه کافر بودید، او به من ایمان آورد؛ و برای من فرزندان آورد در حالی که شما نازا هستید.» (۱۵)

نیز روایت شده:

روزی پیرزنی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد، آن حضرت او را مورد لطف سرشار قرار داد، وقتی آن پیرزن رفت، عایشه علت آن همه مهربانی به پیرزن را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، او در جواب فرمود:

«انها كانت تاتینا فی زمن خدیجه، و ان حسن العهد من الایمان؛

این پیرزن در عصر زندگی خدیجه (ع)، به خانه ما می آمد و از کمکها و الطاف سرشار خدیجه (ع) برخوردار بود، همانا نیک نگهداری عهد و سابقه، از ایمان است.» (۱۶)

و مطابق روایت دیگر عایشه گفت: «هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گوسفندی ذبح میکرد، میفرمود: از گوشتش برای دوستان خدیجه (ع) بفرستید، یک روز در این باره با آن حضرت سخن گفتم، فرمود:

«انی لاحب حبیبها: من دوست خدیجه (ع) را دوست دارم.» (۱۷)

یاد خدیجه در خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام

در جریان مراسم خواستگاری مولا علی (ع) از حضرت زهرا پس از آن که ام سلمه به همراه ام ایمن کنیز آزاد شده و برخی دیگر از همسران پیامبر نزد وی رفتند تا او را در جریان درخواست امام علی (ع) برای همسری با فاطمه الزهرا علیها السلام قرار بدهند، در بخشی از گفتار خود به حضرت خدیجه اشاره نمودند و آرزو کردند ای کاش آن مادر یگانه در این مراسم حضور می یافت و می توانست در مراسم ازدواج جگرگوشه اش حاضر باشد.

تا سخن به نام خدیجه رسید ناگهان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به صدای بلند شروع به گریستن نمود؛ سپس فرمودند: «خدیجه و این مثل خدیجه صدقتی حین کذبنی الناس، و وازرتنی علی دین الله و اعانتنی علیه بمالها، ان الله عزوجل امر فی ان ابشر خدیجه بیت فی الجنة من قصب لا صخب فیه و لا نصب؛

خدیجه! کجاست همانند خدیجه؟ در آن هنگام که مردم مرا تکذیب میکردند، او مرا تصدیق کرد، و او برای دین خدا با من همکاری و همیاری نمود، و با ثروت خود مرا برای پیشبرد دین کمک کرد، خداوند متعال به من فرمان داده است که خدیجه (ع) را به داشتن خانه ای از یک گوهر در بهشت که رنج و ناآرامی در آن نیست مژده بدهم.»

خدیجه در احادیث معراج نبی

ابوسعید خدری میگوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وقتی که در شب معراج، جبرئیل مرا به سوی آسمانها برد و سیر داد، هنگام مراجعت به جبرئیل گفتم: «آیا حاجتی داری؟»
 جبرئیل گفت: «حاجت من این است که سلام خدا و سلام مرا به خدیجه (ع) برسانی»
 پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که به زمین رسید، سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه (ع) ابلاغ کرد، خدیجه گفت: «ان الله هو السلام، و منه السلام، و الیه السلام، و علی جبرئیل السلام؛ همانا ذات پاک خدا سلام است، و از او است سلام، و سلام به سوی او باز گردد و بر جبرئیل سلام باد.» (۱۸)

گفتار انبیای الهی، ائمه و اصحاب صدر اسلام

ابن سعد مورخ عرب از قول آدم (ع) چنین میگوید:
 «آدم در بهشت به حوا گفت یکی از مزایایی که خدا نصیب رسول الله کرد این بود که جفتی چون خدیجه نصیب او نمود و خدیجه پیوسته برای انجام رسانیدن مشیت خداوند به محمد کمک میکرد در صورتی که حوا سبب گردید که من در بهشت بر خلاف اراده خداوند رفتار نمایم.» (۱۹)

امام حسین (ع) در روز عاشورا در ضمن خطبه ای که خود را به دشمن معرفی میکرد، فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا میدانید که جده من خدیجه (ع) دختر خویلد است؟» (۲۰)

و نیز خطاب به دشمن فرمود: «آیا می دانید که من فرزند همسر پیامبر شما خدیجه (ع) هستم؟» (۲۱)

امام سجاد (ع) در مجلس شاهانه یزید در دمشق در خطبه معروف خود، این چنین خود را معرفی میکند: «انا بن خدیجه الکبری؛ من پسر خدیجه بانوی بزرگ اسلام هستم.» (۲۲)

حضرت زینب علیها السلام در کربلا- در روز یازدهم محرم سال ۶۱ هـ ق هنگامی که کنار پیکرهای پاره پاره شهیدان آمد، و مطالبی جانسوز گفت، از جمله در آنجا پس از ذکر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی (ع) از خدیجه یاد کرد و فرمود: «بابی خدیجه الکبری: پدرم به فدای خدیجه بانوی بزرگ باد.» (۲۳)

یزید بن علی (ع) که انقلاب و شورش عظیمی بر ضد حکومت طاغوتی هشام بن عبدالملک نمود و سرانجام به شهادت رسید، در سخنی در برابر دشمن، چنین احتجاج میکند:
 «و نحن احق بالموده، ابونا رسول الله وجدتنا خدیجه...»

و ما سزاوارتر به مودت و دوستی هستیم، چرا که پدر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جده ما خدیجه (ع) است.» (۲۴)
 عبدالله ابن زبیر با آن که با خاندان رسالت دشمنی کرد در گفتگویی با ابن عباس، به خدیجه (ع) به عنوان عمه اش افتخار نموده و می گوید:

«الست تعلم ان عمتی خدیجه سیده نساء العالمین؛ آیا نمیدانی که عمه ام خدیجه (ع) سرور بانوان جهان است؟» (۲۵)

«در عصر امامت امام حسن (ع) پس از آنکه معاویه بر اوضاع مسلط شد، به کوفه آمد و چند روز در کوفه ماند، و از مردم برای خود بیعت گرفت، پس از پایان کار بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و در آن خطبه آنچه توانست به ساحت مقدس امیرمومنان علی (ع) جسارت کرد و ناسزا گفت، با این که امام حسن (ع) و امام حسین (ع) در مجلس حاضر بودند، حسین (ع) برخاست تا پاسخ معاویه را بدهد، امام حسن (ع) دست او را گرفت و نشانید و خود برخاست و فرمود: «ای آنکه علی (ع) را به بدی یاد کردی؟

منم حسن و پدرم علی (ع) است، و تویی معاویه و پدرت ضحری میباشد، مادر من فاطمه علیها سلام الله و مادر تو هند جگرخوار است، جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است جد تو حرب است، «و جد تی خدیجه و جدتک فتیله...»
 جد من خدیجه (بانوی بزرگ اسلام) ولی جد تو فتیله (زن زشتکار جاهلیت) است. خداوند لعنت کند از ما آنکس که نامش پلید و حسب و نسبتش پست و سابقه اش بد، و دارای کفر و نفاق است.» (۲۶)

در حدیث موثقی از حضرت زهرا علیها السلام منقول است که چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه علیها السلام بر گرد پدر بزرگوار خود میگردید و میگفت: «ای پدر! مادر من کجاست؟ پس جبرئیل نازل شد و گفت: پروردگارت تو را امر میکند که فاطمه را سلام برسانی و بگویی که مادر تو در خانه ای است ازنی که کعب آنها از طلا است و به جای پی، عمودها از یاقوت سرخ میباشد و خانه او در میان خانه آسیه و مریم دختر عمران است؛ چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیغام حق تعالی را به فاطمه علیها السلام رسانید. فاطمه علیها السلام گفت: خدا است سالم از نقصها و از اوست سلامتی ها و به سوی او برمی گردد تحیتها» (۲۷)

خدیجه (ع) در ادعیه، زیارتنامه ها، و واژگان مقدس

کتاب مقدس تورات حضرت خدیجه علیها السلام را به نهر آبی تشبیه نموده است که آب آن، آب حیات است، و در دوطرف کنار آن آب، درخت حیات وجود دارد، آن درخت دارای دوازده نوع میوه است، و برگهای آن درخت، موجب شفای امتهاست. (۲۸)
 در یکی از زیارتنامه های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین آمده است:

«السلام علی ازواجک الطاهرات الخیرات، امهات المومنین، خصوصاً الصدیقه الطاهره، الزکیه الراضیه المرضیه، خدیجه الکبری ام المومنین؛

سلام بر همسران پاک و نیک تو، مادران مومنان به خصوص سلام بر بانوی راستین و پاک و پاکیزه، خشنود و پسندیده، خدیجه بانوی بزرگ، مادر مومنان.» (۲۹)

در یکی از زیارتنامه های دیگر از خدیجه (ع) چنین تعبیر شده: «السلام علی خدیجه سیده نساء العالمین؛ سلام بر خدیجه (ع) سرور زنان جهانیان.» (۳۰)

حضرت خدیجه (ع) ارتباط عمیق و بسیار بالایی با درگاه خداوند داشت، از این رو دارای قوت قلب محکم و استوار بود. آن بانوی بزرگوار اسلام برای خود دارای حرز (کلمات پرمحتوای پناهندگی به خدا) بود و در پرتو آن همواره رابطه خود را با خدا برقرار می ساخت.

سیدبن طاووس در کتاب مهج الدعوات دو حرز را نقل کرده که این چنین است:

۱- «بسم الله الرحمن الرحیم، یا حی یا قیوم، برحمتک استغیث فاغثنی، ولا تهلکن الی نفسی طرفه عین ابداء، و اصلح لیشائب کله؛
 به نام خداوند بخشنده بخشایشگر! ای خدای زنده و استوار! به رحمت پناهنده شدم، به من پناه بده، و مرا هرگز به اندازه یک چشم برهم زدن به خودم وانگذار، همه حال و زندگی مرا سامان بخش.»

۲- «بسم الله الرحمن الرحیم، یا الله یا حافظ یا حفیظ یا رقیب؛

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر! ای خدا، ای نگهبان، ای نگهدارنده و ای مراقب و پاسدار.»

خدیجه در کلام اندیشمندان و بزرگان معاصر

دانشمند عرب (سنیه قراعد):

تاریخ در مقابل عظمت ام المومنین خدیجه (ع) سر فرود می آورد، و در برابرش متواضعانه دست بسته می ایستد، نمی داند نام این

بانو را در کدام شناسنامه بزرگان ثبت نماید.» (۳۹)

سلیمان کتانی، نویسنده عرب:

خدیدجه ثروتش را به محمد بخشید. ولی این احساس را نداشت که می بخشد، بلکه این احساس را داشت که از او هدایت را که بر همه گنجهای سراسر جهان برتری دارد، کسب می نماید، او احساس میکرد محبت و دوستی را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اهدا می کند، ولی در عوض همه ابعاد سعادت را از او کسب می کند.» (۳۲)

عالم بزرگ شیخ حرعاملی:

شیخ حرعاملی صاحب کتاب وسایل الشیعه شعری در وصف او سروده است:

زوجتہ خدیجه و فضلها

ابان عند قولها و فعلها

بنت خویلد الفتی المکرم

الماجد الموید المعظم

لها من الجنه بیت من قصب

لاصخب فيه و لالها نصب

و هذه موره لفظ الخبر

عن النبی المصطفی المطهر

«همسر پیامبر خدیجه که فضل و برتری او از گفتار و رفتار آشکار است، دختر خویلد آن جوانمرد بزرگوار، و ارجمند تایید شده و بلند مقام برای خدیجه و در بهشت خانه ای از یک قطعه گوهر بلورین آماده شده است که در ناآرامی و رنج نیست. این موضوع عین سخن پیامبر برگزیده پاک خدا است که خدیجه در بهشت دارای چنین خانه ای میباشد.»

بنت الشاملی نویسنده عرب:

آیا دیگری غیر از خدیجه را می شناسید که با عشقی آتشین، و مهر و ایمانی استوار بی آن که اندک تردیدی به دل راه دهد یا ذره ای از باورش به بزرگداشت همیشگی خدا و پیغمبر بکاهد، دعوت دین را از غار حرا پذیرا شود.» (۳۳)

پی نوشت ها

- ۱- خدیجه، اسطوره مقاومت و ایثار، صفحه ۱۸۶، اشتهااردی، محمد مهدی
- ۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۴.
- ۳- الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۲۰.
- ۴- بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۲، ج ۱۶، ص ۲.
- ۵- خدیجه؛ اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۱۸۷، نقل از بحار ج ۳۷، ص ۶۳.
- ۶- اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۳۸.
- ۷- ذخائر العقبی، ص ۴۴.
- ۸- کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۱.
- ۹- جمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۲۰.
- ۱۰- بحار، ج ۴۰، ص ۶۸ به نقل از خدیجه؛ اسطوره مقاومت و ایثار ص ۱۹۰.

- ۱۱- همان، ج ۱۶، ص ۸.
- ۱۲- کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۲.
- ۱۳- بحار، ج ۴۳، ص ۳۰۲، به نقل از خدیجه، اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۱۹۸.
- ۱۴- بحار، ج ۲۲، ص ۵۰۲.
- ۱۵- همان، ج ۱۶، ص ۸.
- ۱۶- خدیجه اسطوره ایثار و مقاومت، ص ۲۰۷.
- ۱۷- ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۶.
- ۱۸- کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۳.
- ۱۹- محمد پیغمبری که از او باید شناخت، کنستان ویرژیل گئورگیو، ترجمه ذبیح الله منصور، ص ۵۰.
- ۲۰- بحار، ج ۴۴، ص ۳۱۸.
- ۲۱- همان، ج ۴۵، ص ۶.
- ۲۲- همان، ج ۴۴، ص ۱۷۴.
- ۲۳- همان، ج ۴۵، ص ۵۹.
- ۲۴- خدیجه، اسطوره ایثار و مقاومت، ص ۲۰۰.
- ۲۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۳۲۵.
- ۲۶- خدیجه (ع) اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۲۰۱.
- ۲۷- حیوة القلوب، علامه محمد باقر مجلسی، ج ۳، ص ۲۱۸.
- ۲۸- کتاب مقدس، عهد جدید، مکاشفه یوحنا، باب ۲۲.
- ۲۹- بحار ج ۱۰۰، ص ۱۸۹.
- ۳۰- همان، ج ۱۰۲، ص ۲۷۲.
- ۳۱- نساء محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۳۸.
- ۳۲- خدیجه علیها السلام، علی محمد دخیل، ص ۳۲.
- ۳۳- حیاة الأئمه، هاشم معروف الحسنی، ص ۶۷.
- منبع: www.khadijeh.com

۲۹- کتاب شناسی حضرت خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۱

عنوان و نام پدیدآور: کتاب شناسی حضرت خدیجه علیها السلام / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: کتاب شناسی - حضرت خدیجه الکبری علیها السلام

فارسی

۱- ابوطالب و خدیجه

سرشناسه : پارسا، فاطمه، ۱۳۶۶ -
 عنوان و نام پدیدآور : ابوطالب و خدیجه/فاطمه پارسا ؛ تصویرسازی آتلیه محمدی فرد.
 مشخصات نشر : تهران: شیرنگ، ۱۳۸۸.
 مشخصات ظاهری : ۱۲ ص.: مصور (رنگی).
 شابک : ۴۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۰۲-۰۱-۲
 وضعیت فهرست نویسی : فیپا
 یادداشت : گروه سنی: ب، ج.
 موضوع : ابوطالب بن عبدالمطلب ، ۹۱؟ قبل از هجرت.
 موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.
 شناسه افزوده : آتلیه هنری محمدی فرد
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳۱ الف ۱۸۹ پ ۱۳۸۸
 شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۷۸۶۴۶

۲- اولین بانوی آینه‌ها

شماره کتابشناسی ملی : ایران
 سرشناسه : هاشمی نژاد، اکرم‌السادات، ۱۳۴۵
 عنوان و نام پدیدآور : اولین بانوی آینه‌ها / اکرم‌السادات هاشمی نژاد
 منشا مقاله : شمیم یاس، ش ۸۹، مرداد ۱۳۸۹ : ص ۲۲ - ۲۴
 توصیفگر : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.
 توصیفگر : زنان توصیفگر : اسلام

۳- ام‌المومنین جهان اسلام

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۴-۳۱۹۲۶
 سرشناسه : ناصری فر، منوچهر
 عنوان و نام پدیدآور : ام‌المومنین جهان اسلام ناصری فر، منوچهر
 منشا مقاله : ، شرق (۱۱ آبان ۱۳۸۴): ص ۱۸.
 توصیفگر : خدیجه (س) ، بنت خویلد
 توصیفگر : زنان توصیفگر : محمد (ص) ، پیامبر اسلام توصیفگر : تاریخ اسلام توصیفگر : ازدواج

۴- لمصاب ام‌البین و خدیجه ام‌المومنین (ع)

عنوان و نام پدیدآور: الدمع الحزین: لمصاب ام البنین و خدیجه ام المومنین (ع)/تالیف: بنت المبارک
 مشخصات نشر: [بی جا]: محلاتی، ۱۴۲۸ق.=۲۰۰۷م.=۱۳۸۶ش.
 مشخصات ظاهری: ج.
 وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرست نویسی (اطلاعات ثبت)
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۰۰۸۶۴

۵- القاب و فضایل حضرت خدیجه علیها السلام

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۷۹-۱۶۳۲۶
 سرشناسه: صاحبی مفرد، تقی عنوان و نام پدیدآور: القاب و فضایل حضرت خدیجه علیها السلام صاحبی مفرد، تقی منشا مقاله: ،
 کیهان (۱۷ آذر ۱۳۷۹): ص ۶.
 توصیفگر: فضایل اخلاقی توصیفگر: خدیجه بنت خویلد(س)

۶- السیده خدیجه بنت خویلد (ام المومنین اولی)

سرشناسه: حارث محمود عبدالغفار
 عنوان و نام پدیدآور: السیده خدیجه بنت خویلد (ام المومنین اولی) / اعداد محمود عبدالغفار الحارث مشخصات نشر: بیروت:
 دارالجیل خرطوم دارالحارث، ۱۹۹۸م = ۱۴۰۸ق = ۱۳۷۷.
 مشخصات ظاهری: ج ۲
 فروست: (سلسله امهات المومنین ۱)
 وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع: محمد (ص)، پیامبر اسلام ۵۳ قبل از
 هجرت - ۱۱ق -- زنان موضوع: خدیجه بنت خویلد (س)، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت رده بندی کنگره: BP۲۶/ح ۲س ۸، ۱. ج شماره
 کتابشناسی ملی: م ۸۱-۳۰۵۵۶

۷- ام المومنین خدیجه بنت خویلد (رضی الله عنها)

سرشناسه: منیسی سامیه عبدالعزیز
 عنوان و نام پدیدآور: ام المومنین خدیجه بنت خویلد (رضی الله عنها)/ تالیف سامیه منیسی مشخصات نشر: قاهره: کلیه الاداب -
 جامعه القاهره ۱۹۹۴م = ۱۳۷۳.
 مشخصات ظاهری: ص ۳۹
 فروست: (سلسله نساء مومنات امهات المومنین
 وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتابنامه ص ۳۹ - ۳۷
 موضوع: محمد(ص)، پیامبر اسلام -- ۵۳ قبل از هجرت -- ۱۱ق -- زنان موضوع: خدیجه بنت خویلد (س)، ۳ - ۶۸ قبل از
 هجرت رده بندی کنگره: BP۲۶/م ۸الف ۸
 شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۹۵۰۴

۸- انتخاب علی (ع) و جهت گیری اجتماعی اسلام

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۷۳-۱۱۴۷۵

سرشناسه: قنوات عبدالرحیم عنوان و نام پدیدآور: انتخاب علی (ع) و جهت گیری اجتماعی اسلام قنوات عبدالرحیم منشا مقاله: ، همشهری (۲۴ آذر ۱۳۷۳): ص ۱۱.

توصیفگر: تاریخ اسلام توصیفگر: علی بن ابی طالب ع ، امام اول توصیفگر: خدیجه س
توصیفگر: زید بن حارثه

۹- الدمع الحزین لمصاب ام البنین (ع) و خدیجه ام المومنین (ع)

عنوان و نام پدیدآور: الدمع الحزین لمصاب ام البنین (ع) و خدیجه ام المومنین (ع) / تالیف: بنت المبارک
مشخصات نشر: [قم]: آیه حیات، ۱۴۳۰ق. = ۲۰۰۹م. = ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری: ج. ۱.

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرست نویسی (اطلاعات ثبت)
یادداشت: ج. ۱ ، الطبعة الاولى.
شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۳۹۲۴۴

۱۰- الانوار الساطعه من الغراء الطاهره خدیجه بنت خویلد علیهم السلام

سرشناسه: سیلاوی غالب عنوان و نام پدیدآور: الانوار الساطعه من الغراء الطاهره خدیجه بنت خویلد علیهم السلام تالیف غالب
السیلاوی

مشخصات نشر: [بی جا]: محلاتی ۱۴۲۴ق = ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری: [۵۰۹] ص: مصور، نمونه شابک: ۹۶۴-۷۴۵۵-۰۶-۲

یادداشت: چاپ قبلی غالب السیلاوی ۱۴۲۱ق. = ۱۳۷۹

یادداشت: کتابنامه ص [۴۹۱] - ۵۰۷؛ همچنین به صورت زیرنویس موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

رده بندی کنگره: BP۲۶/۲/س ۹ الف ۸ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۳-۱۵۲۱۹

۱۱- اولین بانوی اسلام: به مناسبت سالروز رحلت حضرت خدیجه (ع)

سرشناسه: محیطی اردکانی، احمد

عنوان و نام پدیدآور: اولین بانوی اسلام: به مناسبت سالروز رحلت حضرت خدیجه (ع) / احمد محیطی اردکانی

منشا مقاله: ضمیمه اطلاعات ، ۳۱ شهریور ۱۳۸۶: ص ۲

توصیفگر: محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، پیامبر اسلام

توصیفگر: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت

توصیفگر: شیوه زندگی

۱۲- ام‌المومنین خدیجه بنت خویلد سیده فی قلب‌المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

سرشناسه: یمانی محمد عبده عنوان قراردادی: ام‌المومنین خدیجه بنت خویلد سیده فی قلب‌المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فارسی

عنوان و نام پدیدآور: ام‌المومنین خدیجه بنت خویلد بانویی در قلب مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم / تالیف محمد عبده یمانی؛ مترجم محمد ابراهیمی.

مشخصات نشر: شیراز: ایلاف ۱۳۸۹

مشخصات ظاهری: ۲۵۶ ص: مصور.

شابک: ۳۶۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۸-۰۰۲-۵

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۵۱ - ۲۵۴؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

شناسه افزوده: ابراهیمی، محمد، ۱۳۶۲ - مترجم

رده بندی کنگره: ۸/۲۶۲/۲BP/الف ۸۰۴۱ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۳۷۴۳۴

۱۳- نگاهی نو به زندگی درخشان خدیجه علیها السلام

سرشناسه: کرمی فریدونی، علی

عنوان و نام پدیدآور: نگاهی نو به زندگی درخشان خدیجه علیها السلام / علی کرمی فریدونی

مشخصات نشر: قم: نسیم انتظار، ۱۳۸۵

مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص.

شابک: ۹۶۴۸۵۵۳۱۶۵

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۳۴۹۲۲

۱۴- زندگینامه خدیجه کبری و فاطمه زهرا علیهما السلام

سرشناسه: حسنی هاشم معروف عنوان و نام پدیدآور: زندگینامه خدیجه کبری و فاطمه زهرا علیهما السلام مولف هاشم معروف

الحسینی مترجم علی شیخ‌الاسلامی مشخصات نشر: [تهران]

مشخصات ظاهری: ۲۱۳ ص

فروست: (موسسه اهل‌البیت ۱۰: امیران ایمان ۱)

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۹۸۱

۱۵- آرام جان پیامبر صلی الله علیه و آله

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۴-۲۰۶۱۲

عنوان و نام پدیدآور: آرام جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

منشا مقاله: ، شما، ش ۳۸۴، (۳۰ مهر ۱۳۸۳): ص ۸.

توصیفگر: خدیجه (س)

۱۶- همسر آفتاب

عنوان و نام پدیدآور: همسر آفتاب/گروهی از نویسندگان؛ تهیه شده در مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.

مشخصات نشر: قم: کتاب طه، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: ۶۳ ص.

فروست: با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ ۱

شابک: ۵۰۰۰ ریال: ۹۶۴۷۰۱۹۶۵۳

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرست نویسی

۱۷- تاریخ سیاسی اسلام و بررسی زندگی زهراى بتول و فرزندانش "علیهم السلام"

سرشناسه: قاضی شکیب نعمت‌الله عنوان و نام پدیدآور: تاریخ سیاسی اسلام و بررسی زندگی زهراى بتول و فرزندانش

"علیهم السلام / تالیف نعمت‌الله قاضی (شکیب

مشخصات نشر: تهران

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتابنامه مندرجات: ج ۱. از خدیجه ع تا مسلم ع. --

شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۴۰

۱۸- خدیجه الکبری: اول امراه الاسلام ..

عنوان و نام پدیدآور: خدیجه الکبری: اول امراه الاسلام .. واولی امهات المومنین رضی الله عنها/ تالیف: سیف الدین الکاتب

مشخصات نشر: بیروت: دارالافاق الجدیده، ۱۴۰۱ق. = ۱۹۸۱م. = ۱۳۶۰ش.

مشخصات ظاهری: ۴۶ص.

فروست: الاوائل فی حضاره الاسلام؛ ۱

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرست نویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۷۷۱۱۴

۱۹- معراج الشهاده

شماره بازیابی: ۱۵۵۹۳-۵

شماره های شناسایی دیگر : شماره‌ی پیشین : ۱۴-۲۵۳/چ ۱۴۹۳.

سرشناسه : طباطبایی جشوقانی ، حسن بن محمد

عنوان و نام پدیدآور : معراج الشهاده [نسخه خطی] / سید حسن بن سید محمد طباطبایی

وضعیت استنساخ : : کاتب : ابن محمد رضا محمد علی الهرنندی ، ۱۲۸۱ ق.

آغاز ، انجام ، انجامه : آغاز: «بسمله. حمد خدا را که عقل دورین حیرانش در جستجو و زبان معنی افرین در وصفش عاجز از گفتگو و شکر منعمی را که نیسن روزی دهنده...»

انجام: «... تا هنگامی که آن غریب تشنه را کشتند و در خاک . خون آعشتند الالعهه الله علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب یتقلبون . قد فرغت من تسوید ... بانسخه صحیح مقابله شود»

مشخصات ظاهری : برگ : ۲ - ۱۲۸ . سطر : ۲۲ - ۲۴ . اندازه سطور : ۱۰۵ × ۱۶۵ ، ۱۱۰ × ۱۶۷ ؛ قطع : ۱۷۵ × ۲۳۰
یادداشت مشخصات ظاهری : نوع کاغذ: فرنگی نخودی.

نوع و درجه خط: نسخ.

نوع و تزئینات جلد: ساغری مشکی ، مقوایی ، مجدول ، منگنه ضربی ، اندرون جلد آستر کاغذی .

تزئینات متن: عناوین و خط روی متن با مرکب قرمز.

خصوصیات نسخه موجود : حواشی اوراق نسخه: احادیث و مطالبی در رابطه با متن در حاشیه نوشته شده است.

توضیحات صحافی: لت پشت جلد از نسخه جدا شده است.

معرفی نسخه : کتابی است در کیفیت معراج سید انبیا و در ذیل هر حکایت داستان شاه کربلا مشتمل بر مقدمه و بیست فصل و خاتمه همراه با اشعار ، تعزیه و احادیثی که از «بحار الانوار مجلسی» و «معراج النبوه معین الدین بلخی» آورده و بعضی از قصص انبیا (ع).

یادداشت تملک و سجع مهر : شکل و سجع مهر: دارای مهر بیضی به سجع «عبدہ الراجی محمد علی» در برگ ۲.

توضیحات نسخه : نسخه بررسی شده . نسخه دچار آب افتادگی و پخش مرکب در بالای نسخه شده است.

یادداشت کلی : زبان : فارسی.

صحافی شده در این مجلد: : رساله در احوال حضرت خدیجه و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم .

موضوع : معراج.

روضه خوانی — متون قدیمی تا قرن ۱۴.

احادیث شیعه.

شناسه افزوده : هرنندی ، محمد علی بن محمد رضا ، قرن ۱۳ ق. کاتب .

شماره بازیابی : ۵-۱۵۵۹۳

دسترسی و محل الکترونیکی : <http://dl.nlai.ir/UI/ffb91044-97f2-4165-bf6b-f9df0ca8d8f4/Catalogue.aspx>

۲۰- زندگانی حضرت فاطمه علیها سلام و زندگانی حضرت خدیجه علیها سلام با حضرت محمد صلی الله علیه و آله

سرشناسه : نصیری بدرالدین عنوان و نام پدیدآور : زندگانی حضرت فاطمه علیها سلام و زندگانی حضرت خدیجه علیها سلام با

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم / اقتباس و نگارش بدرالدین نصیری مشخصات نشر : تهران

مشخصات ظاهری : ۱۳۶ ص مصور

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی یادداشت : چاپ چهارم یادداشت : کتابنامه ص ۴

شماره کتابشناسی ملی : ۳۸۱۹۵

۲۱- نمونه زنها

سرشناسه : آخوندی، محمد، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدید آور : نمونه زنها/محمد منتظر

مشخصات نشر : تهران: جوان امروز، ۱۳۸۵

مشخصات ظاهری : ۷۹ ص

شابک : ۹۶۴-۷۲۵۸-۱۹-۴

یادداشت : فیپا

موضوع : خدیجه بنت خویلد علیها السلام، ۶۸ - ۳ قبل اب هجرت

موضوع : خدیجه بنت خویلد علیها السلام، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت. -- شعر

موضوع : شعر مذهبی -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره : ۲/۲۶BP/۳۳ن۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۵-۲۳۵۱۶

۲۲- نخستین بانوی رستگار اسلام

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۰-۲۵۵۳۹

سرشناسه : خوش عمل عباس عنوان و نام پدید آور : نخستین بانوی رستگار اسلام خوش عمل عباس منشا مقاله : ، جام جم (۵ آذر

۱۳۸۰): ص ۸.

توصیفگر : خدیجه بنت خویلد(س)

توصیفگر : محمد(ص ، پیامبر اسلام

۲۳- نگاهی به ویژگیهای رفتاری اولین بانوی مسلمان با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۰-۲۴۹۵۰

سرشناسه : میانجی محمد

عنوان و نام پدید آور : نگاهی به ویژگیهای رفتاری اولین بانوی مسلمان با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم / میانجی محمد

منشا مقاله : ، مبلغان ش ۲۳ ، (رمضان ۱۴۲۲ هـ ق : ص ۳۹ - ۴۹.

توصیفگر : محمد(ص ، پیامبر اسلام توصیفگر : خدیجه بنت خویلد(س)

۲۴- یار مهربان رسول الله صلی الله علیه و آله

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۱-۳۰۳۷۸

سرشناسه : نساجی زواره اسماعیل عنوان و نام پدیدآور : یار مهربان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم / نساجی زواره اسماعیل منشا مقاله : ، کیهان (۲۳ آبان ۱۳۸۱) : ص ۶.
توصیفگر : خدیجه بنت خویلد(س)
توصیفگر : محمد(ص) ، پیامبر اسلام

۲۵- کاروانی با سیزده کجاوه: تجلی گاه سیزده گانه مادران عروج

سرشناسه : زارع محبوبه ۱۳۵۸ -
عنوان و نام پدیدآور : کاروانی با سیزده کجاوه: تجلی گاه سیزده گانه مادران عروج: آمنه، خدیجه، فاطمه بنت اسد، زهرا، شهربانو... / محبوبه زارع.
مشخصات نشر : قم: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم ۱۳۸۵).
مشخصات ظاهری : [۱۴۰] ص.: مصور.
فروست : بوستان کتاب قم ۱۴۱۵. اهل بیت علیهم السلام ۱۲۵. تاریخ ۲۳۶.
شابک : ۱۳۰۰۰ ریال : ۹۶۴-۵۴۸-۲۵۰-X

یادداشت : ص.ع. لاتینی شده: Karvani ba sizdah kajaveh tajalli -gah -e sizdah -ganeh -ye madaran
e-oruj ...

یادداشت : چاپ؟: ۱۳۸۶ (در انتظار فهرست نویسی).

یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۴۰].

موضوع : چهارده معصوم -- مادران

موضوع : زنان مقدس اسلام -- داستان

موضوع : داستان های مذهبی -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره : BP۵۲/۵ زک ۲ ک ۲ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۷۶۵۲۸

۲۶- زندگانی حضرت فاطمه الزهرا آسیده نساء العالمین سلام الله علیها و حضرت خدیجه کبری علیها السلام

سرشناسه : عمادزاده حسین ۱۳۶۹ - ۱۲۸۵
عنوان و نام پدیدآور : زندگانی حضرت فاطمه الزهرا آسیده نساء العالمین سلام الله علیها و حضرت خدیجه کبری علیها السلام / نویسنده حسین عمادزاده مشخصات نشر : تهران اسلام ۱۳۸۱.
مشخصات ظاهری : ص ۴۹۶
شابک : ۹۶۴-۵۸۴۳-۰۶-۵۲۲۰۰۰ ریال ؛ ۹۶۴-۵۸۴۳-۰۶-۵۲۲۰۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی موضوع :
فاطمه زهرا(س) ، ۱۳؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره : BP۲۷/۲ ع ۸۵ز ۹
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳
شماره کتابشناسی ملی : م ۸۱-۴۶۹۳۰

۲۷- خورشیدی در خانه خدیجه (داستان جوانی پیامبر (ص))

سرشناسه: رهگذر، رضا، ۱۳۳۲ -

عنوان و نام پدیدآور: خورشیدی در خانه خدیجه (داستان جوانی پیامبر (ص)) / نویسنده محمدرضا سرشار [مستعار]؛ تصویرگر محمدحسین صلواتیان

وضعیت ویراست: [ویراست ۲].

مشخصات نشر: تهران پیام آزادی ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: ۸۷ ص مصور (رنگی).

فروست: از سرزمین نور [ج]. ۱۰.

شابک: دوره ۹۶۴-۳۰۲-۴۳۸-۵؛ ۴۰۰۰ ریال ج. ۱۰-۹۶۴-۳۰۲-۴۴۸-۲؛ ۵۵۰۰ ریال (چاپ سوم)

یادداشت: ویرایش اول این کتاب تحت عنوان "دیگر بار شام داستان جوانی پیام آور اسلام ص" منتشر شده است

یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۸۵.

یادداشت: کتابنامه ص ۸۷.

یادداشت: گروه سنی "د".

عنوان دیگر: دیگر بار شام داستان جوانی پیام آور اسلام ص.

موضوع: محمد(ص پیامبر اسلام ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق -- داستان موضوع: داستان‌های مذهبی - قرن ۱۴

شناسه افزوده: صلواتیان محمدحسین ۱۳۴۰ - تصویرگر

شناسه افزوده: از سرزمین نور [ج]. ۱۰.

رده بندی کنگره: BP۹/الف ۹، ۱۰، ج ۴، ۱۳۸۰

رده بندی دیویی: [ج] ۲۹۷/۶۸

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۳۷۵۵

۲۸- فاطمه الزهرا: سیده نساء العالمین سلام الله علیها

سرشناسه: عمادزاده حسین ۱۲۸۵ - ۱۳۶۹.

عنوان و نام پدیدآور: فاطمه الزهرا: سیده نساء العالمین سلام الله علیها/ اقتباس و نگارش عمادالدین حسین اصفهانی شهیر به عمادزاده

وضعیت ویراست: ویراست ۲

مشخصات نشر: تهران اسلام ۱۳۷۵.

مشخصات ظاهری: ع ۴۹۷ ص.

شابک: ۹۶۴-۵۸۴۳-۵-۰۶-۵؛ ۱۸۰۰۰ ریال (چاپ ششم)؛ ۵۰۰۰۰ ریال (چاپ چهارم)

وضعیت فهرست نویسی: کتاب فارسی

یادداشت: چاپ پنجم ۱۳۷۶

یادداشت: چاپ ششم ۱۳۷۹.

یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۸۷ (فیا)

یادداشت : کتاب حاضر ۵ بار بدون ویراست تجدید چاپ شده و کتاب حاضر چاپ چهارم از ویراست ۲ می باشد .

یادداشت : عنوان روی جلد: زندگانی حضرت فاطمه الزهرا: سلام...علیها.

یادداشت : کتابنامه ص ۴۸۸ - ۴۸۶؛ همچنین به صورت زیرنویس عنوان روی جلد : زندگانی حضرت فاطمه الزهرا سلام...علیها

موضوع : فاطمه زهرا(س) ، ۱۳؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه

موضوع : خدیجه بنت خویلد(س) ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : BP۲۷/۲ع/۸۵ف۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۵-۷۲۹۰

۲۹- فاطمه‌ی زهرا(ع)

سرشناسه : سجادی محمدتقی - ۱۳۱۴

عنوان و نام پدید آور : فاطمه‌ی زهرا(ع) / نوشته محمدتقی سجادی مشخصات نشر : قم الزهرا، ۱۳۶۸.

مشخصات ظاهری : ص ۳۹۳

فروست : (الزهرا: ۱۵)

شابک : بها: ۴۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : چاپ اول ۱۳۵۹، انتشارات پیام اسلام یادداشت :

کتابنامه ص ۱۲۶ - ۱۱۷؛ ۳۸۸ - ۳۶۹

موضوع : فاطمه زهرا(س) ، ۱۳؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه موضوع : خدیجه بنت خویلد(س) ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت --

سرگذشتنامه رده بندی کنگره : BP۲۷/۲س/۳ف۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۸-۳۲۱۲

۳۰- زاد الواعظین

شماره بازیابی : ۶-۱۶۰۵۳

شماره کتابشناسی ملی :

سرشناسه : فاضل هرنندی محمدباقر

عنوان و نام پدید آور : زاد الواعظین چاپ سنگی]] آخوند ملا محمدباقر فاضل هرنندی کاتب: محمدعلی بن شمس الکتاب --

وضعیت نشر : [بی جا: بی نا] ، ۱۳۲۲ ق.

مشخصات ظاهری : ج. ۱. ۳۷۲ - ۷۴۴ ص. علائم راده. ۲۱X۱۷س م یادداشت : زبان: فارسی.

آغاز، انجام، انجامه : آغاز: بسم الله الر... الحمد لله رب العالمین... منقول از جلد اول حیوة القلوب باب سیزدهم در بعضی از کیفیات

موسی و هرون...

انجام: ...با جبر از روی جسد پدر بزرگوارش جدا نمودند الا لعنة الله على القوم الظالمین.

انجامه: کتبه العبد الآثم اقل الکتاب محمد علی بن جناب حاج شمس الکتاب بتاریخ شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۲۲.

مشخصات ظاهری اثر : نسخ

مقوایی □ روکش پارچه سبز.

نمایه ها، چکیده ها و منابع اثر: روزنامه اطلاع شماره ۲۲ مورخه ذی الحجه ۱۳۲۲ ق. □ فهرست کتابهای چاپی فارسی ج ۲: ۱۸۱۹ □
مشار (فارسی) ج ۲: ۲۷۴۳.

معرفی چاپ سنگی: کتابقسمت دوم از جلد اول زادالواعظین است که منقول از جلد اول حیوة القلوب باب سیزدهم در بیان بعضی از کیفیات و حالات و حکایات پیامبران و بزرگان میباشد.

موضوع: پیامبران -- سرگذشتنامه

مریم مقدس -- سرگذشتنامه

خدیجه بنت خویلد (س)، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه.

شناسه افزوده: شمس الکتاب □ محمدعلی □ قرن ۱۴. □ کاتب.

۳۱- شخصیت‌شناسی فاطمه (ع)

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۰-۱۷۲۸

سرشناسه: لقمانی احمد

عنوان و نام پدیدآور: شخصیت‌شناسی فاطمه (ع) / لقمانی احمد

منشا مقاله: ، پیام زن ش ۱۰۹، (فروردین ۱۳۸۰): ص ۴۲ - ۴۷.

توصیفگر: خدیجه بنت خویلد (س)

توصیفگر: محمد (ص)، پیامبر اسلام توصیفگر: فاطمه زهرا (س)

۳۲- بانوی مکه

سرشناسه: یوسفی، دینا

عنوان و نام پدیدآور: بانوی مکه / دینا یوسفی .

مشخصات نشر: سبزوار: امید مهر ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص

شابک: ۲۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۴۳-۲۲-۸:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۴۳] - ۱۴۴؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

رده بندی کنگره: ۲/۲۶BP/۹ ی ۲ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۸۶۱۷۳

۳۳- نخستین ازدواج حضرت محمد صلی الله علیه و آله

عنوان و نام پدیدآور: نخستین ازدواج حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم / از هیئت تحریریه موسسه در راه حق

مشخصات نشر: قم موسسه در راه حق ۱۳۵۸.

مشخصات ظاهری: ۸ ص.؛ ۱۱/۵×۱۶/۵ س.م.

وضعیت فهرست نویسی: برون‌سپاری.

یادداشت: کتابنامه

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

موضوع: زنان مقدس اسلام

شناسه افزوده: موسسه در راه حق

رده بندی کنگره: ۳/۲BP۲۶/۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۴۴۹۴

۳۴- خانواده خوشبخت

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۷۳-۱۰۱۵۴

سرشناسه: رشیدپور، مجید

عنوان و نام پدیدآور: خانواده خوشبخت رشیدپور، مجید

منشا مقاله: ، پیوند، ش ۱۸۱، (آبان ۱۳۷۳): ص ۴۲-۴۶.

توصیفگر: محبت توصیفگر: خانواده توصیفگر: اخلاق اسلامی توصیفگر: محمد(ص)، پیامبر اسلام توصیفگر: خدیجه س

۳۵- مروارید حجاز

سرشناسه: قاسمی، ابراهیم، ۱۳۶۳ -

عنوان و نام پدیدآور: مروارید حجاز/ مولف ابراهیم قاسمی، رضا فلاح.

مشخصات نشر: قم: علامه بهبهانی ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۱۱۲ ص.

شابک: ۲۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۵۸۸۰-۳۷-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت -- فضایل

موضوع: اسلام -- تاریخ -- از آغاز تا قرن ۳ ق

شناسه افزوده: فلاح، رضا، ۱۳۶۱ -

رده بندی کنگره: ۴/۲BP۲۶/۲ ق ۴ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۷۱۸۲۱۹

۳۶- فاطمه الزهرا: سیده نساء العالمین سلام الله علیها

سرشناسه: عمادزاده حسین ۱۲۸۵ - ۱۳۶۹.

عنوان و نام پدیدآور: فاطمه الزهرا: سیده نساء العالمین سلام الله علیها / اقتباس و نگارش عمادالدین حسین اصفهانی شهیر به عمادزاده

مشخصات نشر: تهران اسلام ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ح، ۴۹۶ ص.

شابک: ۷-۰۶-۵۸۴۳-۹۶۴-۹۷۸

یادداشت: چاپ هشتم.

یادداشت: عنوان روی جلد: زندگانی حضرت فاطمه الزهرا: سلام... علیها.

یادداشت: کتابنامه ص ۴۸۶ - ۴۸۸؛ همچنین به صورت زیرنویس

عنوان روی جلد: زندگانی حضرت فاطمه الزهرا سلام... علیها.

موضوع: فاطمه زهرا علیها السلام، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشته

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

رده بندی کنگره: BP۲۷/۲ع/۸۵ف ۲ ۱۳۸۷

رده بندی دیوبی: ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۰۷۸۰۱

۳۷- بنیان کعبه

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۴-۱۳۲۰۳

سرشناسه: افراسیابی غلامرضا

عنوان و نام پدیدآور: بنیان کعبه افراسیابی غلامرضا

منشا مقاله: ، آینه میراث ش ۲۴، (بهار ۱۳۸۳): ص ۷ - ۱۷.

توصیفگر: کعبه توصیفگر: محمد (ص) ، پیامبر اسلام توصیفگر: بعثت توصیفگر: تاریخ اسلام توصیفگر: مسجدالحرام توصیفگر: نماز

توصیفگر: خدیجه (س) ، بنت خویلد

۳۸- حکایت عاشقی

سرشناسه: حاتم پوری محمدرضا، ۱۳۵۱ -

عنوان و نام پدیدآور: حکایت عاشقی / مجالس محمدرضا حاتم پوری کرمانی؛ تهیه و تدوین جمعی از عاشقان اهل بیت علیهم السلام.

مشخصات نشر: تهران: زعیم ۱۳۹-

مشخصات ظاهری: ۱۰ ج؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.

شابک : دوره : ۹۷۸-۶۰۰-۲۴۰-۰-۰۰۰-۰ ؛ ج. ۱ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۴۰-۰-۰۰۱-۷ ؛ ج. ۲ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۴۰-۰-۰۰۲-۴ ؛ ج. ۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۴۰-۰-۰۰۳-۱ ؛ ج. ۴ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۴۰-۰-۰۰۴-۵ ؛ ج. ۵ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۴۰-۰-۰۰۵-۵ ؛ ج. ۶ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۴۰-۰-۰۰۶-۲ ؛ ج. ۷ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۴۰-۰-۰۰۷-۹ ؛ ج. ۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۴۰-۰-۰۰۸-۶

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : فهرست نویسی بر اساس جلد سوم، ۱۳۹۰.

یادداشت : کتاب حاضر مجموعه سخنرانی‌ها و روضه‌های حجه‌الاسلام والمسلمین محمدرضا حاتم‌پوری است.

یادداشت : ج. ۳، ۵، ۶ و ۸ (چاپ اول: ۱۳۹۰) (فیپا).

یادداشت : ج. ۱، ۲ و ۷ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فیپا).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۱. توصیه‌های بسیار مهم برای مبلغین ...، فلسفه‌ی مناجات، دعا و نیایش ...- ج. ۲. معنای عبادت، بندگی و مواهب آن، روضه‌ی حرکت اسرا به کوفه ...- ج. ۳. تسبیح، سجده و شکرگزاری موجودات، ویژگی‌های عبادالرحمن ...- ج. ۴. فلسفه‌ی مناجات، دعا و نیایش، ۱۱۰ مناجات و راز و نیاز ...- ج. ۵. معرفی اجمالی حضرات پیامبر اکرم، امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهم‌السلام ...- ج. ۶. معرفی اجمالی حضرت خدیجه، حضرت حمزه، امام حسن علیهم‌السلام ...- ج. ۷. معرفی اجمالی، کرامات و روضه‌های امام حسین علیهم‌السلام ...- ج. ۸. روضه‌های امام حسین علیهم‌السلام در شب عاشورا، وداع، روز عاشورا، شام غریبان ...- ج. ۹. معرفی اجمالی، کرامات، ویژگی‌ها، کلمات قصار، محافل جشن و روضه‌های جان‌سوز حضرات امام سجاد ...- ج. ۱۰. معرفی اجمالی، کرامات، ویژگی‌ها، کلمات قصار، محافل جشن و روضه‌های جان‌سوز حضرات امام جواد، امام هادی ...

موضوع : حاتم‌پوری، محمدرضا ۱۳۵۱ - - وعظ

موضوع : روضه‌خوانی

موضوع : چهارده معصوم - - سرگذشتنامه

موضوع : سخنرانی

موضوع : اسلام - - تبلیغات

رده بندی کنگره : ۱۰/۵BP/ح ۱۳ ح ۸۳ ۱۳۹۰ ای

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۸

شماره کتابشناسی ملی : ۲۴۶۸۵۸۳

۳۹- ماخذشناسی توصیفی زندگی حضرت خدیجه علیها السلام

سرشناسه : درفشی، مینا

عنوان و نام پدیدآور : ماخذشناسی توصیفی زندگی حضرت خدیجه علیها السلام / گروه تحقیق مینا درفشی، خدیجه مهدوی، اکرم کلاته؛ کاری از واحد پژوهش مدرسه علمیه حضرت خدیجه (علیها السلام).

مشخصات نشر : قم: حوزه علمیه قم، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خاوران، مرکز نشر هاجر ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۱۶۸ ص. : نمونه، جدول.

شابک : ۲۳۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۸۵۷۹-۷۲-۷

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری.

یادداشت : نمایه.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت -- کتابشناسی
 شناسه افزوده : مهدوی مقدم، خدیجه، ۱۳۴۱ -
 شناسه افزوده : کلاته، اکرم
 شناسه افزوده : مدرسه علمیه حضرت خدیجه علیها السلام (تهران)
 شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. مرکز مدیریت حوزه های علمیه خواهران. مرکز نشر هاجر
 رده بندی دیویی : ۰۱۶/۲۹۷۹۷۲۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۱۸۶۸۱۳۶

۴۰- حضرت خدیجه س اسطوره ایثار و مقاومت

سرشناسه : محمدی اشتهاردی محمد، - ۱۳۲۳
 عنوان و نام پدیدآور : حضرت خدیجه س اسطوره ایثار و مقاومت محمد محمدی اشتهاردی مشخصات نشر : تهران موسسه
 انتشارات نبوی ۱۳۷۷.
 مشخصات ظاهری : ص ۲۸۷
 شابک : ۵-۱۸-۶۴۰۵-۹۶۴
 وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی یادداشت : چاپ دوم ۱۳۸۴
 یادداشت : چاپ اول زمستان ۱۳۷۷؛ ۵۵۰۰ ریال یادداشت : عنوان دیگر: حضرت خدیجه همسر پیامبر علیها السلام اسطوره ایثار و
 مقاومت

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس عنوان دیگر : حضرت خدیجه همسر پیامبر علیها السلام اسطوره ایثار و مقاومت
 موضوع : خدیجه بنت خویلد (س) ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره : ۱۳۷۷ ۶/۲BP۳/۳ح ۶
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲
 شماره کتابشناسی ملی : م ۷۷-۹۹۶۴

۴۱- حضرت خدیجه سلام الله علیها

سرشناسه : دخیل علی محمد علی م - ۱۹۳۶
 عنوان و نام پدیدآور : حضرت خدیجه سلام الله علیها/ نوشته علی محمد علی دخیل ترجمه فیروز حریرچی مشخصات نشر : تهران
 امیر کبیر، ۱۳۶۳.
 مشخصات ظاهری : ص ۳۸
 فروست : (زنان بزرگ اسلام ۱)
 شابک : بها: ۳۵ ریال ؛ بها: ۳۵ ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی یادداشت : فهرست نویسی براساس اطلاعات فیفا
 یادداشت : عنوان اصلی اعلام النساء.
 یادداشت : چاپ ششم : ۶-۰۴۲-۰۰-۰۰-۹۶۴ ISBN ۱۳۸۴
 یادداشت : عنوان روی جلد: خدیجه سلام الله علیها.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس عنوان روی جلد : خدیجه سلام الله علیها.

عنوان دیگر : خدیجه سلام الله علیها

موضوع : زنان مقدس اسلام موضوع : خدیجه س ، بنت خویلد(س) ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه شناسه افزوده :

حریرچی فیروز، ۱۳۲۰ - ، مترجم رده بندی کنگره : BP۵۲/دالف ۱، ۶۰۴۱، ج. ۱۳۶۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۰-۵۲۳۰

۴۲- رساله در احوال حضرت خدیجه و پیغمبر صلی الله علیه و آله

شماره بازیابی : ۵-۱۵۵۹۳

شماره های شناسایی دیگر : شماره‌ی پیشین : ۱۴-۲۵۳/چ ۱۴۹۳ .

عنوان و نام پدیدآور : رساله در احوال حضرت خدیجه و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم [نسخه خطی]

آغاز ، انجام ، انجامه : آغاز: «در احوال جناب خدیجه و سبب تزویج او بخاتم انبیاء ... قطب راوندی و ابن شهر آشوب روایت کرده‌اند که سبب تزویج خدیجه این بود...»

انجام: پس آنبزرگوار مراسم زیارترا بجا آورده و دست حسنین را گرفته گریان و نالان رو بحجره طاهره گذاردند الا لعنة الله علی القوم الظالمین فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون»

مشخصات ظاهری : برگ : ۲۸پ - ۱۵۵ . سطر : ۲۴ - ۲۶ . اندازه سطور : ۱۱۰ × ۱۶۶ ، ۱۱۰ × ۱۷۰ ؛ قطع : ۱۷۵ × ۲۳۰

یادداشت مشخصات ظاهری : نوع کاغذ: فرنگی نخودی.

نوع و درجه خط: نسخ.

نوع و تزئینات جلد: ساغری مشکی ، مقوایی ، مجدول ، منگنه ضربی ، اندرون جلد آستر کاغذی.

خصوصیات نسخه موجود : توضیحات صحافی: لت پشت جلد از نسخه جدا شده است.

حواشی اوراق نسخه: نسخه در حاشیه تصحیح شده است.

معرفی نسخه : برگزیده‌ای از سرگذشت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت خدیجه و چگونگی ازدواج آنها و بدنیآ آمدن حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشد.

توضیحات نسخه : نسخه بررسی شده . نسخه دچار آب افتادگی و پخش مرکب در بالای نسخه شده است.

یادداشت کلی : زبان : فارسی.

صحافی شده با : : معراج الشهاده. ۱۲۸۱ ق. ۱۰۶۲۹۲۷

موضوع : محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، پیامبر اسلام ، ۵۳ قبل از هجرت ، - ۱۱ ق. -- سرگذشتنامه.

خدیجه علیها السلام ، بنت خویلد ، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه.

شماره بازیابی : ۵-۱۵۵۹۳

۴۳- مادر بی‌همتای عشق

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۲-۳۰۷۶۱

سرشناسه : بختیاری اکبر

عنوان و نام پدیدآور: مادر بی‌همتای عشق بختیاری اکبر

منشا مقاله: ، جام‌جم (۱۵ آبان ۱۳۸۲): ص ۹.

توصیفگر: خدیجه س بنت خویلد

۴۴- سیر و تاملی در زندگانی سراسر شور و حماسه «خدیجه کبری»

سرشناسه: کمالی نیا، محمدتقی ۱۳۲۴ - ۱۳۶۰.

عنوان و نام پدیدآور: شکوه زندگی: سیر و تاملی در زندگانی سراسر شور و حماسه «خدیجه کبری» / نگارش و اقتباس محمدتقی کمالی (کمالی نیا).

مشخصات نشر: قم؛ تهران: امید ۱۳XX.

مشخصات ظاهری: [۱۲۸] ص.

شابک: ۷۵ ریال

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: عنوان روی جلد: خدیجه کبری (ع) نخستین نمونه یک مجاهد زن مسلمان راستین.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۲۸]؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد: خدیجه کبری (ع) نخستین نمونه یک مجاهد زن مسلمان راستین.

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره: BP۲۶/۲ / ک ۸ ش ۱۳۰۰۸ ی

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۶۹۸۲۳

۴۵- خدیجه همسر بی‌بدیل پیامبر

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۴-۲۶۶۷۰

سرشناسه: ناصری‌فر، منوچهر

عنوان و نام پدیدآور: خدیجه همسر بی‌بدیل پیامبر / ناصری‌فر، منوچهر

منشا مقاله: ، جمهوری اسلامی (۲۳ مهر ۱۳۸۴): ص ۳.

توصیفگر: خدیجه (س)

۴۶- فضائل حضرت خدیجه

نمایه سازی قبلی: نمایه سازی قبلی

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۵-۱۴۱۹۴

سرشناسه: امامی، علی

عنوان و نام پدیدآور: فضائل حضرت خدیجه/علی امامی

منشا مقاله: مبلغان، ش ۵۹، مهر و آبان ۱۳۸۳: ص ۱۶ - ۲۲
توصیفگر: فضایل اخلاقی [۱] خدیجه علیها السلام، بنت خویلد

۴۷- حضرت خدیجه علیها السلام، اسوه اخلاص

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۱-۳۴۶۹۸
عنوان و نام پدیدآور: حضرت خدیجه س، اسوه اخلاص منشا مقاله:، جمهوری اسلامی (۲۵ آبان ۱۳۸۱): ص ۳.
توصیفگر: خدیجه بنت خویلد(س)

۴۸- حضرت خدیجه علیها السلام اسوه اخلاص

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۷۸-۱۷۴۴۱
عنوان و نام پدیدآور: حضرت خدیجه س اسوه اخلاص منشا مقاله:، کار و کارگر، (۲۸ آذر ۱۳۷۸): ص ۳.
توصیفگر: خدیجه بنت خویلد(س)

۴۹- خدیجه همسر و یاور پیامبر

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۷۹-۱۶۶۷۴
سرشناسه: جعفری مهدی عنوان و نام پدیدآور: خدیجه همسر و یاور پیامبر/ جعفری مهدی منشا مقاله:، جام جم (۱۶ آذر ۱۳۷۹): ص ۸.
توصیفگر: خدیجه بنت خویلد(س)

۵۰- قصه حضرت بی بی خدیجه

شماره بازیابی: ۵-۱۷۳۷۰
عنوان و نام پدیدآور: قصه حضرت بی بی خدیجه [نسخه خطی]
وضعیت استنساخ: پیر پاوی: کاتب: فضل حق آخوند زاده ساکن پیر پاوی (پیر پاوه)، ۱۲۹۹ ق.
آغاز، انجام، انجامه: آغاز: بسمله... رب یسر و تمم بالخیر هذا الكتاب ملک جهان خاتون لشکر کشی الزمان کشورارای ایران و تران پی پی خدیجه...

انجام: اگر از ترس خدا توبه میکردی اگر به نه آسمانرا میگفتی که بسر زمین بزن آسمانرا بر زمین زدندی والله اعلم بالصواب .
انجامه: تمام شد بروز سه شنبه وقت چاشت در ماه چهاردهم روز ذی القعدة دست خط فقیر مقیر بر تقصیر خادم العلماء والصلحا فضل حق اخند داده ساکن پیر پاوی امام مسجد حمیدالله خان ولد مرت خان و برادرزاده شیر زمان خان بتاریخ سنه اتمام یافت بر سنه هجری سنه ۱۲۹۹ برای خاطر عاطر اخند داده ساکن شیخی که که قریه در دامن کوه بوده است والله اعلم ، بلصواب سنه ۱۲۹۹ .

مشخصات ظاهری: برگ: ۲۸. سطر: گوناگون. اندازه سطور: ۱۰۰ × ۱۹۰؛ قطع: ۱۵۰ × ۲۳۷

یادداشت مشخصات ظاهری: نوع کاغذ: هندی حنائی رنگ .

نوع و درجه خط: تحریری .

نوع و تزئینات جلد: مقوائی، روکش کاغذ کرم رنگ، عطف تیماج قهوه‌ای.
تزئینات متن: عنوانها و نشانها به سرخی و سیاه می‌باشد.

یادداشت استنساخ: به جهت عاطر اخوندزاده ساکن شیخی نوشته شده است.

خصوصیات نسخه موجود: حواشی اوراق: حواشی جزئی توضیحات و تصحیحات مربوط به متن است.

یادداشت های مربوط به نسخه در پشت برگ آغازین شروع متن یادداشتی با مرکب قرمز بدین شرح «ابتدا کردیم بروز پنجشنبه در وقت چاشت در ماه نهم روز ذی‌القعدة بتاریخ سنه هجری ۱۲۹۹» آمده است.

معرفی نسخه: رساله حاضر شرح حال خدیجه کبری سلام‌الله علیها و چگونگی ازدواج ایشان با حضرت رسول صلی‌الله علیها و آله و شرح حال فاطمه زهرا سلام‌الله علیها و چگونگی ازدواج آنحضرت با علی‌علیه‌السلام و فرزندان ایشان.

توضیحات نسخه: نسخه بررسی شده. دی ۱۳۸۶. نسخه فرسوده، آسیب دیده، آثار لکه، پارگی و جداشدگی در جلد و شیرازه. یادداشت کلی: زبان: فارسی.

عنوانهای دیگر: حکایت ملک جهان خاتون.

ملک جهان خاتون لشکر کشی الزمان کشورارای ایران و توران.

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۳-۶۸ قبل از هجرت.

محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق.

دسترسی و محمول الکترونیکی: <http://dl.nlai.ir/UI/۸۶c۹۲۹۱c-e۰۳a-۴۱f۳-af۲۸-fc۳۶۱۵dadedeb۵/Catalogue.aspx>

۵۱- حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام

سرشناسه: صادقی اردستانی احمد، ۱۳۳۳-

عنوان و نام پدیدآور: حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم و خدیجه علیها السلام / مولف احمد صادقی اردستانی

مشخصات نشر: قم: فجر قرآن کریم، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: ۱۷۴ص.

شابک: ۱۰۰۰۰ اریال ۹۶۴-۹۳۸۲۵-۷-۷

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۷۳-۱۷۴.

موضوع: محمد (ص)، پیامبر اسلام ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق — سرگذشتنامه

موضوع: خدیجه (س)، خدیجه ۳-۶۸ قبل از هجرت

رده بندی کنگره: BP۲۲/۹/ص ۱۵ ح ۶

رده بندی دیوبی: ۲۹۷/۹۳

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۴-۴۰۸۸۶

۵۲- خدیجه مادر اسلام

سرشناسه: مکتبدار، زینب

عنوان و نام پدیدآور: خدیجه مادر اسلام/زینت مکتب‌دار.

مشخصات نشر: قم: بخشایش، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری: ۶۸ ص.

شابک: ۹۶۴-۸۶۹۶-۵۵-۱

یادداشت: کتابنامه: ص. ۶۸.

موضوع: خدیجه علیها السلام، بنت خولیه، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه.

موضوع: زنان مقدس اسلام -- سرگذشتنامه.

رده بندی کنگره: م/۲۶۲/۲BP/۴خ

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۳۵۳۴۰

۵۳- حضرت خدیجه علیها السلام الگویی تکرارناپذیر

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۴-۲۶۲۷۶

سرشناسه: محمدی اشتهاردی محمد

عنوان و نام پدیدآور: حضرت خدیجه علیها السلام الگویی تکرارناپذیر/ محمدی اشتهاردی محمد

منشا مقاله: ، قدس (۲۱ مهر ۱۳۸۴): ص ۱۴.

توصیفگر: خدیجه (س بنت خویلد

توصیفگر: فضایل اخلاقی

۵۴- خدیجه، باتوی شفیق محمد صلی الله علیه و آله

سرشناسه: ترکاشوند، علی

عنوان و نام پدیدآور: خدیجه، باتوی شفیق محمد صلی الله علیه و آله و سلم / علی ترکاشوند

منشا مقاله: حمایت، ۲۲ مرداد ۱۳۸۶: ص ۶

توصیفگر: خدیجه علیها السلام، بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت

۵۵- خدیجه شریک مصایب پیامبر صلی الله علیه و آله

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۷۴-۲۲۲۳۲

سرشناسه: آزاد، مهرداد

عنوان و نام پدیدآور: خدیجه شریک مصایب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم / آزاد، مهرداد

منشا مقاله: ، کیهان (۱۱ بهمن ۱۳۷۴): ص ۱۴.

توصیفگر: خدیجه س

توصیفگر: محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پیامبر اسلام

۵۶- و کجاست مثل خدیجه...

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۷۶-۱۰۶۴

سرشناسه: عابدی محمد

عنوان و نام پدیدآور: ... و کجاست مثل خدیجه عابدی محمد

منشا مقاله: ، ماهنامه کوثر، سال ۱، ش ۱، (فروردین ۱۳۷۶): ص ۲۴ - ۳۱.

توصیفگر: تاریخ اسلام توصیفگر: خدیجه (س)

۵۷- در نهانخانه دل هرزن خدیجه‌ای هست ..

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۷۸-۱۹۳۸۸

عنوان و نام پدیدآور: در نهانخانه دل هرزن خدیجه‌ای هست ..

منشا مقاله: ، آفرینش ، (۲۸ آذر ۱۳۷۸): ص ۱.

توصیفگر: خدیجه بنت خویلد(س)

۵۸- مناقب و فضایل حضرت خدیجه علیها السلام

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۴-۲۶۶۲۵

سرشناسه: اقبالیان ابوالقاسم عنوان و نام پدیدآور: مناقب و فضایل حضرت خدیجه علیها السلام / اقبالیان ابوالقاسم منشا مقاله: ،

مردم سالاری (۲۱ مهر ۱۳۸۴): ص ۵.

توصیفگر: خدیجه (س بنت خویلد

توصیفگر: سیره معصومین توصیفگر: فضایل اخلاقی

۵۹- حضرت خدیجه کبری علیها السلام همسر پیامبر

سرشناسه: داوری محمود، - ۱۳۴۳

عنوان و نام پدیدآور: حضرت خدیجه کبری علیها السلام همسر پیامبر / محمود داوری مشخصات نشر: اصفهان: نوراسلام، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری: ص ۹۶

فروست: (صمیمانه با اهل بیت ۱۹)

شابک: ۳-۴۴-۸۶۹۴-۹۶۴

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا

موضوع: خدیجه س ، بنت خویلد، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت موضوع: زنان مقدس اسلام رده بندی کنگره: BP۲۶/۲/دح۲-۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۴-۱۰۲۶۸

۶۰- حضرت خدیجه علیها السلام اسوه اخلاص

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۷۵-۲۱۶۸۶

عنوان و نام پدیدآور: حضرت خدیجه علیها السلام اسوه اخلاص منشا مقاله:، جمهوری اسلامی (۱ بهمن ۱۳۷۵): ص ۳.

توصیفگر: تاریخ اسلام توصیفگر: خدیجه س

توصیفگر: محمد(ص، پیامبر اسلام

۶۱- خدیجه بنت خویلد

سرشناسه: دقس فواد حمدو، گردآورنده عنوان و نام پدیدآور: خدیجه بنت خویلد/ اعداد فواد حمدو الدقس مراجعه احمد عبدالله فرهود

مشخصات نشر: حلب: دارالقلم العربی، ق ۱۴۱۸ = م ۱۹۹۷ = ۱۳۷۶.

مشخصات ظاهری: ص ۱۶

فروست: (مستشارون حول الرسول...؛ ج ۳)

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: بالای عنوان فجر الهدی والایمان

موضوع: صحابه -- سرگذشتنامه -- ادبیات نوجوانان موضوع: محمد(ص، پیامبر اسلام ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق مشاوران --

سرگذشتنامه -- ادبیات نوجوانان موضوع: خدیجه بنت خویلد (س، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت - سرگذشتنامه -- ادبیات نوجوانان

موضوع: مشاوره -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام رده بندی کنگره: BP۲۸/۶/۷م ۵،۳. ج شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۹۲۱۰

۶۲- خدیجه علیها السلام مظلومه‌ی تاریخ

سرشناسه: فضل بیرجندی، علی

عنوان و نام پدیدآور: خدیجه علیها السلام مظلومه‌ی تاریخ / علی فضل بیرجندی؛ ویراستار حسن فضل.

مشخصات نشر: مشهد: محقق ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: و ۸۲ص.

شابک: ۱۶۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۸۶۷۲-۸۶۷-۱

یادداشت: کتابنامه ص. [۸۰]- ۸۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

شناسه افزوده:، ویراستار فضل، حسن

رده بندی کنگره: BP۲۶/۲/ف ۴ خ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۷۳۶۴۸

۶۳- خدیجه: همسر گرامی رسول خدا

سرشناسه: مرادی نسب حسین ۱۳۳۸ -

عنوان و نام پدیدآور: خدیجه: همسر گرامی رسول خدا/حسین مرادی نسب.

مشخصات نشر: تهران: مشعر ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۶۶ ص ۱۹/۵ × ۹ س.م.

فروست: زنان اسوه ۲.

شابک: ۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۲۶۱-۵:

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸-۳ قبل از هجرت.

رده بندی کنگره: BP۲۶/۲ م/۴۴ خ ۴ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۰۵۶۲۰

۶۴- خدیجه علیها السلام بانوی مکه

عنوان و نام پدیدآور: خدیجه علیها السلام بانوی مکه / گروه تالیف و تحقیق دارالصادقین.

مشخصات نشر: تهران: دارالصادقین ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۹۴ ص. ۱۲ × ۲۱ س.م.

شابک: ۱۸۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۵۹۲۶-۱۴-۹:

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸-۳ قبل از هجرت.

شناسه افزوده: نشر دارالصادقین

رده بندی کنگره: BP۲۶/۲ م/۴ خ ۴ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۲۷۵۷۴

۶۵- بانوی صبور، خدیجه علیها السلام

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۱-۳۰۸۳۸

عنوان و نام پدیدآور: بانوی صبور، خدیجه علیها السلام

منشا مقاله: ، رسالت (۲۳ آبان ۱۳۸۱): ص ۱۳.

توصیفگر: خدیجه بنت خویلد (س)

توصیفگر: تاریخ اسلام توصیفگر: محمد (ص)، پیامبر اسلام

۶۶- نام زنده حضرت خدیجه علیها السلام

سرشناسه: شیرازی رضا ۱۳۳۱ -

عنوان و نام پدیدآور: بنام زنده حضرت خدیجه علیها السلام / رضا شیرازی.

مشخصات نشر: تهران: روزنامه همشهری، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۲۴ ص.؛ ۱۱ × ۵/۱۶ س.م.

فروست : کتاب همشهری؛ ۷۷

شابک : رایگان: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۲۴-۸۹-۹

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

شناسه افزوده : انتشارات همشهری

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ش ۹ب ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۹۴۴۲۴

۶۷- خورشید همیشه درخشان اسلام - حضرت خدیجه کبری

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۳-۳۹۰۵۶

سرشناسه : محمودی عباس علی عنوان و نام پدیدآور : خورشید همیشه درخشان اسلام - حضرت خدیجه کبری محمودی عباس علی

منشا مقاله : ، جام جم (۳ آبان ۱۳۸۳): ص ۸.

توصیفگر : تاریخ اسلام توصیفگر : خدیجه س ، بنت خویلد

۶۸- حضرت خدیجه علیها السلام یاور همیشگی رسول خدا صلی الله علیه و آله

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۴-۲۸۸۷۶

عنوان و نام پدیدآور : حضرت خدیجه علیها السلام یاور همیشگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - مختصری از زندگی

حضرت خدیجه (س به مناسبت سالروز وفات ایشان در ۱۷ رمضان منشا مقاله : ، رسالت (۲۱ مهر ۱۳۸۴): ص ۱۹.

توصیفگر : خدیجه (س ، بنت خویلد

توصیفگر : سرگذشتنامه‌ها

۶۹- زندگی نامه حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها

سرشناسه : انیسی، فریبا، ۱۳۴۵ -

عنوان و نام پدیدآور : امین محمد: زندگی نامه حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها/گردآوری و تالیف فریبا انیسی ؛ به سفارش

اداره کل امور بانوان شهرداری تهران.

مشخصات نشر : تهران: بروج، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : [۱۲۰] ص.: مصور.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۸۶۸۳-۴۶-۲

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۱.

عنوان دیگر : زندگی نامه حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت - سرگذشتنامه.

شناسه افزوده : سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران. دفتر امور بانوان.

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/الف۸۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۸۸۹۴۲

۷۰- خدیجه ام‌المومنین نظرات فی شراق فجر الاسلام

سرشناسه : عمر، عبدالمنعم محمد، ۱۹۰۶ - م Umar, Abd al - Munim Muhammad

عنوان و نام پدیدآور : خدیجه ام‌المومنین نظرات فی شراق فجر الاسلام تالیف عبدالمنعم محمد عمر

مشخصات نشر : مصر : الهیئه المصریه العامه للکتاب ، م ۱۹۹۴ = ۱۳۷۳.

مشخصات ظاهری : ص ۵۰۷

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع : خدیجه بنت خولیه (س) ، ۳ - ۶۸ قبل

از هجرت رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ع۸خ۴

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۱-۷۱۰۱

۷۱- نقش طاهره قریش خدیجه در زندگی و پیروزی حضرت محمد

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۴-۳۲۴۳۹

سرشناسه : حمیدزاده اکبر

عنوان و نام پدیدآور : نقش طاهره قریش خدیجه در زندگی و پیروزی حضرت محمد/ حمیدزاده اکبر

منشا مقاله : ، یاد، ش ۷۵، (بهار ۱۳۸۴) : ص ۸۷ - ۱۰۰.

توصیفگر : محمد (ص) ، پیامبر اسلام توصیفگر : خدیجه (س)

۷۲- خدیجه سلام‌الله‌علیها شکوه زندگی

سرشناسه : کمالی نیا محمدتقی ۱۳۶۰ - ۱۳۲۴

عنوان و نام پدیدآور : خدیجه سلام‌الله‌علیها شکوه زندگی محمدتقی کمالی (کمالی نیا)

مشخصات نشر : قم نور السجاده، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری : [۹۵] ص فروست : (بانوان نمونه ۱۱)

شابک : ۹۶۴-۷۱۶۳-۲۲-۳۲۸۰۰ ریال ؛ ۹۶۴-۷۱۶۳-۲۲-۳۲۸۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی یادداشت :

کتابنامه ص [۹۵]

موضوع : خدیجه بنت خویلد (س) ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ک۸خ۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۳۸۲۹۷

۷۳- جلوه‌هایی از فروغ آسمان حجاز حضرت خدیجه علیها السلام

سرشناسه : کرمی علی ۱۳۳۴-

عنوان و نام پدیدآور : جلوه‌هایی از فروغ آسمان حجاز حضرت خدیجه علیها السلام علی کرمی فریدنی

مشخصات نشر : قم دلیل ما ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ۱۳۶ص.

شابک : ۸۰۰۰ ریال چاپ سوم : ۹۶۴۳۹۷۰۵۹۰

وضعیت فهرست نویسی : فایا

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی Ali karamy faridauy. man: festation as parade hejzaz sky...

یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۵.

یادداشت : کتابنامه

موضوع : خدیجه س ، بنت خویلد، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ک ۸ج۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۱-۲۷۴۰

۷۴- به مناسبت سالروز وفات حضرت خدیجه علیها السلام حامی بزرگ اسلام

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۷۵-۱۸۷۳۰

سرشناسه : نصیری عبدالله عنوان و نام پدیدآور : به مناسبت سالروز وفات حضرت خدیجه علیها السلام حامی بزرگ اسلام نصیری

عبدالله منشا مقاله : ، ایران (۲۱ آذر ۱۳۷۵) : ص ۱۰.

توصیفگر : تاریخ اسلام توصیفگر : خدیجه س

۷۵- نگاهی به مقام حضرت خدیجه (ع)

سرشناسه : انصاریان حسین ۱۳۲۳ - عنوان و نام پدیدآور : نگاهی به مقام حضرت خدیجه (ع)/مؤلف حسن انصاریان.

مشخصات نشر : قم دارالعرفان ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۳۵ص. ۱۹/۵×۹س.م.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۳۰-۵-۳۵۰۰ ریال

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

موضوع : زنان مقدس اسلام

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/الف ۸۶ن ۸ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۴۸۲۳۷

۷۶- پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۷۶-۲۴۴۱۲

سرشناسه : صمدی علی اکبر

عنوان و نام پدیدآور : پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه علیها السلام ادب و عاطفه صمدی علی اکبر
منشا مقاله : ، پیام زن ش ۷۱ ، (بهمن ۱۳۷۶): ص ۱۲ - ۱۵.
توصیفگر : محمد(ص) ، پیامبر اسلام توصیفگر : خدیجه بنت خویلد(س)

۷۷- غمگسار پیامبر

نمایه سازی قبلی : نمایه سازی قبلی

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۵-۲۱۸۳۸

سرشناسه : سلیمانی، نجیبه

عنوان و نام پدیدآور : غمگسار پیامبر : به مناسبت ۲۹ رجب سالروز رفات حضرت خدیجه علیها السلام/نجیبه سلیمانی
منشا مقاله : دیدار جام جم ، ۱۸ ، ۲ شهریور ۱۳۸۵: ص ۱۳
توصیفگر : خدیجه علیها السلام، بنت خویلد
توصیفگر : فضایل اخلاقی [۱]

۷۸- همنشین آفتاب توانا، صدیقه

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۷۸-۱۸۸۸۵

سرشناسه : توانا، صدیقه عنوان و نام پدیدآور : همنشین آفتاب توانا، صدیقه منشا مقاله : ، کیهان ، (۲۸ آذر ۱۳۷۸): ص ۶.
توصیفگر : خدیجه بنت خویلد(س)

۷۹- حضرت خدیجه " همسر فداکار پیامبر "

سرشناسه : بهروش، آزاده، ۱۳۶۵

عنوان و نام پدیدآور : حضرت خدیجه " همسر فداکار پیامبر / "نویسنده آزاده بهروش تصویرگر آتی نگار.
مشخصات نشر : مشهد آیین تربیت سنبله ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری : ۱۶ص. مصور (رنگی).

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۸-۱۶۴-۸؛ ۱۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۸-۱۸۳-۹

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : گروه سنی: ج.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

موضوع : محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق - زنان

موضوع : داستان‌های مذهبی

شناسه افزوده : استودیو هنری آتی نگار

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲ ب ۸۵۴ ح ۱۳۹۰

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۷۹۹۵۲

۸۰- خدیجه بنت خویلد ام المومنین ...

سرشناسه: یازجی زهیر مصطفی گردآورنده عنوان و نام پدیدآور: خدیجه بنت خویلد ام المومنین ... / اعداد زهیر مصطفی یازجی
مراجعه یوسف عسانی مشخصات نشر: حلب: دارالقلم العربی، ق ۱۴۱۵ = م. ۱۹۹۶ = ۱۳۷۵.
مشخصات ظاهری: ص ۱۶
فروست: (صحایبات حول الرسول صلی الله علیه و سلم ج ۱)
وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: بالای عنوان فجر الهدی و الایمان
موضوع: صحابه زن -- سرگذشتنامه -- ادبیات نوجوانان موضوع: خدیجه بنت خویلد، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت - سرگذشتنامه --
ادبیات نوجوانان موضوع: محمد (ص)، پیامبر اسلام ۵۳ قبل از هجرت - ق ۱۱ -- زنان -- سرگذشتنامه -- ادبیات نوجوانان رده
بندی کنگره: BP۲۸/۶ ی ۲ ص ۱، ۳. ج شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۹۲۳۳

۸۱- خدیجه علیها السلام

سرشناسه: کرمی علی ۱۳۳۴ -
عنوان و نام پدیدآور: فروغ آسمان حجاز: خدیجه علیها السلام / علی کرمی فریدنی.
مشخصات نشر: قم: نسیم انتظار، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری: ۵۸۴ ص.
شابک: ۴۰۰۰۰ ریال ۹۶۴-۸۵۵۳-۱۰۴
یادداشت: چاپ چهارم.
یادداشت: کتابنامه: ص. ۵۷۷ - ۵۸۴.
موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.
رده بندی کنگره: BP۲۶/۲ ک ۴ ف ۴ ۱۳۸۵
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۵۲۵۷۳

۸۲- نگاهی به آموزه‌های تربیتی در زندگی حضرت خدیجه علیها السلام

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۱-۳۲۸۳۹
سرشناسه: پاک‌نیا، عبدالکریم عنوان و نام پدیدآور: نگاهی به آموزه‌های تربیتی در زندگی حضرت خدیجه علیها السلام پاک‌نیا،
عبدالکریم منشا مقاله: ، مبلغان ش ۳۵، (۱۵ آبان - ۱۴ آذر ۱۳۸۱): ص ۳۷ - ۴۸.
توصیفگر: خدیجه بنت خویلد (س)
توصیفگر: تربیت توصیفگر: روابط بین فردی توصیفگر: فضایل اخلاقی

۸۳- بخشی از موفقیت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله مرهون خدمات خدیجه علیها السلام است

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۴-۲۶۲۷۷

سرشناسه : گیلانی حامد

عنوان و نام پدیدآور : بخشی از موفقیت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرهون خدمات خدیجه علیها السلام است گیلانی حامد
منشا مقاله : ، قدس (۲۱ مهر ۱۳۸۴): ص ۱۴.
توصیفگر : محمد (ص ، پیامبر اسلام توصیفگر : خدیجه (س بنت خویلد
توصیفگر : فضایل اخلاقی

۸۴- تو را می‌خواهم داستان زندگی حضرت خدیجه

سرشناسه : شیرازی رضا، - ۱۳۳۱

عنوان و نام پدیدآور : تو را می‌خواهم داستان زندگی حضرت خدیجه رضا شیرازی مشخصات نشر : تهران پیام نور، ۱۳۷۵.
مشخصات ظاهری : ۱۰۴ ص مصور
شابک : ۹۶۴-۵۶۱۸-۱۷-۷۲۵۰۰ ریال ؛ ۹۶۴-۵۶۱۸-۱۷-۷۲۵۰۰ ریال ؛ ۹۶۴-۵۶۱۸-۱۷-۷۲۵۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی :
فهرست نویسی قبلی یادداشت : چاپ دوم ۳۵۰۰ : ۱۳۷۸ ریال یادداشت : کتابنامه ص [۶]
موضوع : خدیجه بنت خویلد (س) ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه موضوع : داستانهای مذهبی رده بندی کنگره :
BP۲۶/۲ ش ۹ ت ۹
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲
شماره کتابشناسی ملی : م ۷۵-۸۹۲۹

۸۵- فروغ آسمان حجاز: خدیجه علیها السلام

سرشناسه : کرمی علی ۱۳۳۴ -

عنوان و نام پدیدآور : فروغ آسمان حجاز: خدیجه علیها السلام / علی کرمی فریدنی.
مشخصات نشر : قم: نسیم انتظار ۱۳۸۳.
مشخصات ظاهری : ۵۸۲ ص.
شابک : ۳۲۰۰۰ ریال : ۹۶۴-۸۵۵۳-۰۴-۱ ؛ ۳۶۰۰۰ ریال (چاپ سوم)
یادداشت : چاپ قبلی: حاذق، ۱۳۸۲.
یادداشت : چاپ دوم.
یادداشت : چاپ سوم: تابستان ۱۳۸۵.
یادداشت : کتابنامه: ص. ۵۷۷ - ۵۸۲.
موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.
رده بندی کنگره : BP۲۶/۲ ک ۴ ف ۴ ۱۳۸۳
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲
شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۷۷۵۲۶

۸۶- سرچشمه کوثر: ام‌المومنین خدیجه کبری

سرشناسه : مهدی پور، علی اکبر، ۱۳۲۴ -

عنوان و نام پدیدآور : سرچشمه کوثر: ام‌المومنین خدیجه کبری / نویسنده و محقق علی اکبر مهدی پور .

مشخصات نشر : کرج: راه وداد ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۵۶ ص.

شابک : ۴۵۰۰ ریال ۹۶۴-۹۶۸۴۳-۱-X ؛ ۶۰۰۰ ریال (چاپ دوم)

وضعیت فهرست نویسی : فایا

یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۵.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : خدیجه علیها السلام، بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت .

موضوع : زنان مقدس اسلام .

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲ م ۹ س ۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۵-۳۱۵۲۳

۸۷- خدیجه علیها السلام

سرشناسه : کرمی علی ۱۳۳۴ -

عنوان و نام پدیدآور : فروغ آسمان حجاز : خدیجه علیها السلام / علی کرمی فریدنی

مشخصات نشر : قم : حاذق ، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : ۵۸۲ ص.

شابک : ۲۶۰۰۰ ریال : شومیز : ۹۶۴-۵۹۷۰-۷۹-۲ ؛ ۳۴۰۰۰ ریال (سلفون

یادداشت : کتابنامه ص ۵۷۷ - ۵۸۲.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲ ک ۴ ف ۴ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۲-۱۸۵۳۳

۸۸- بانویی در سنگر عدالت اجتماعی

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۷۸-۱۹۳۲۱

عنوان و نام پدیدآور : بانویی در سنگر عدالت اجتماعی منشا مقاله : ، جبهه ش ۴۰ ، (۲۷ آذر ۱۳۷۸) : ص ۱۰.

توصیفگر : خدیجه بنت خویلد(س)

۸۹- غمهای پیامبر در دل بانوی بهشت

نمایه سازی قبلی : نمایه سازی قبلی

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۵-۲۶۹۵۹

سرشناسه: حر، حسین

عنوان و نام پدیدآور: غمهای پیامبر در دل بانوی بهشت: به انگیزه دهم رمضان سالروز وفات حضرت خدیجه علیها السلام/حسین حر

منشا مقاله: دیدار جام جم، ش ۲۳، ۶ مهر ۱۳۸۵: ص ۱۰

توصیفگر: خدیجه علیها السلام، بنت خویلد

توصیفگر: ماه رمضان

۹۰- طاهره قریش: نگاهی محققانه به زندگانی ام‌المومنین بانو خدیجه کبری، همسر وفادار رسول خدا...

سرشناسه: دخیل علی محمدعلی ۱۹۳۶ - م

عنوان قرارداد: خدیجه بنت خویلد. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: طاهره قریش: نگاهی محققانه به زندگانی ام‌المومنین بانو خدیجه کبری، همسر وفادار رسول خدا.../تالیف علی محمدعلی دخیل؛ ترجمه و تحقیق اکرم‌السادات هاشمی نژاد؛ ویراستار محمدعلی لسانی فشارکی.

مشخصات نشر: تهران: پارسیا: نوآور، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۸۰ ص.

شابک: ۳-۴۳-۶۲۵۷-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

شناسه افزوده: هاشمی نژاد، اکرم‌السادات، ۱۳۴۵، مترجم

شناسه افزوده: لسانی محمدعلی ۱۳۳۲ -، ویراستار

رده بندی کنگره: BP۲۶/۲/د۳خ ۴۰۴۱ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۰۰۵۳۶

۹۱- بررسی زندگی و شخصیت حضرت خدیجه علیها السلام (ام‌الکوتر)

سرشناسه: مخابری، زهرا، ۱۳۴۸ -

عنوان و نام پدیدآور: بررسی زندگی و شخصیت حضرت خدیجه علیها السلام (ام‌الکوتر)/ نویسنده زهرا مخابری.

مشخصات نشر: تهران چوک آشیان ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص

شابک: ۷-۲۵-۶۰۰۵۲۹۰-۹۷۸ ریال ۲۱۰۰۰

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه ص ۹۹-۱۰۴

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت. -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره: BP۲۶/۲/م۳۵ب۴ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۶۷۵۱۹

۹۲- کجا مثل خدیجه می‌توان یافت

شماره کتابشناسی ملی: ایران

سرشناسه: حسینی، جواد

عنوان و نام پدیدآور: کجا مثل خدیجه می‌توان یافت/جواد حسینی

منشا مقاله: پاسدار اسلام، ش ۳۲۱، شهریور ۱۳۸۷: ص ۱۴-۱۷

توصیفگر: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸-۳ قبل از هجرت.

توصیفگر: سرگذشت نامه‌ها

توصیفگر: لقب‌ها

۹۳- سرور زنان جهان اُمّ‌المومنین خدیجه کبری

سرشناسه: هاشمی نژاد، اکرم‌السادات، ۱۳۴۵

عنوان و نام پدیدآور: سرور زنان جهان اُمّ‌المومنین خدیجه کبری/ اکرم‌السادات هاشمی نژاد.

مشخصات نشر: تهران: نوآور ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص.

شابک: ۳۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۲۸۰۴-۸۵-۶؛ ۳۵۰۰۰ ریال (چاپ دوم)؛ ۳۵۰۰۰ ریال (چاپ سوم)

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: چاپ دوم و سوم: ۱۳۸۸.

یادداشت: کتابنامه: ص ۱۹۱-۲۰۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸-۳ قبل از هجرت.

موضوع: زنان مقدس اسلام

رده بندی کنگره: BP۲۶/۲/س۲۰ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۷۵۲۴۷

۹۴- خدیجه کبری علیها السلام همسر گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

سرشناسه: عبادی فرد، عزیز، ۱۳۴۹ -

عنوان و نام پدیدآور: خدیجه کبری علیها السلام همسر گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم / تالیف محقق

عبادی فرد ابرغانی [عزیز عبادی فرد].

مشخصات نشر: سراب: عزیز عبادی فرد ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: ۵۴ ص ۱۰/۵ × ۱۴ س.م.

شابک: ۱۰۰۰۰ ریال: ۷-۰۶۹۷۵۶-۹۶۴

وضعیت فهرست نویسی: فایا(برون سپاری)

یادداشت: کتابنامه: ص. ۵۳-۵۴.

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸-۳ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره: BP۲۶/۲ ع/خ ۴ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۲۱۳۰۶

۹۵- سایه‌ی محبتبانو خدیجه دختر خویلد

سرشناسه: وحیدی صدر، مهدی، ۱۳۵۰ -

عنوان و نام پدیدآور: سایه‌ی محبتبانو خدیجه دختر خویلد/نوشته مهدی وحیدی صدر؛ تصویرگر حکیمه شریفی.

مشخصات نشر: تهران: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، معاونت امور فرهنگی، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: ۱۲ ص.: مصور (رنگی).

فروست: مجموعه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه (ع)؛ ۵.

شابک: ۹-۱۵۶-۵۲۹-۹۶۴

یادداشت: فیپا

یادداشت: گروه سنی: ج.

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد (س)، ۶۸-۳ قبل از هجرت -- داستان.

موضوع: محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. -- زنان.

شناسه افزوده: شریفی، حکیمه، تصویرگر

رده بندی دیویی: داو ۴۶۵۵ س ۱۳۸۵ ۲۹۷/۹۷۹

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۳۵۹۲۶

۹۶- بانوی حجاز: آشنایی با شخصیت حضرت خدیجه کبری علیها السلام

سرشناسه: محدثی جواد، ۱۳۳۱ - عنوان و نام پدیدآور: بانوی حجاز: آشنایی با شخصیت حضرت خدیجه کبری علیها السلام/ جواد محدثی.

مشخصات نشر: قم: معروف ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۶۰ ص.؛ ۱۹×۵/۹ س.م.

شابک: ۲-۹۰-۸۲۷۵-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸-۳ قبل از هجرت.

رده بندی کنگره: BP۲۶/۲/م۲۶ب۲ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۰۴۹۱۱

۹۷- خدیجه سلام الله علیها برترین همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

سرشناسه: علی بخشی، عبدالله، ۱۳۴۰ -

عنوان و نام پدیدآور: خدیجه سلام الله علیها برترین همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم/تالیف عبدالله علی بخشی.

مشخصات نشر: قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۱۳۶ ص.

شابک: ۲۵۰۰۰ ریال ۹۷۸۹۶۴۱۸۰۲۲۴۲

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

شناسه افزوده: آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره: BP۲۶/۲/ع۷۶خ۴ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۱۴۸۶۰

۹۸- زندگانی حضرت فاطمه علیها سلام و زندگانی حضرت خدیجه علیها سلام با حضرت محمد صلی الله علیه و آله

سرشناسه: نصیری بدرالدین ۱۳۰۰ - ۱۳۸۰.

عنوان و نام پدیدآور: زندگانی حضرت فاطمه علیها سلام و زندگانی حضرت خدیجه علیها سلام با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم / اقتباس و نگارش بدرالدین نصیری

مشخصات نشر: [بی جایی نا ۱۳].

مشخصات ظاهری: ۱۳۶ ص. م. س ۱۶×۵/۱۱؛

شابک: ۲۵ ریال

یادداشت: چاپ چهارم.

یادداشت: عنوان روی جلد: زندگانی حضرت فاطمه علیها سلام و حضرت خدیجه علیها سلام.

یادداشت: کتابنامه ص ۴.

شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۱۹۴

۹۹- خدیجه علیها سلام بانوی خوبی‌ها: فضایل معنوی حضرت خدیجه کبری علیها السلام

شماره کتابشناسی ملی: ایران

سرشناسه: کنانی، تقوا

عنوان و نام پدیدآور: خدیجه علیها سلام بانوی خوبی‌ها: فضایل معنوی حضرت خدیجه کبری علیها السلام (به مناسبت هفتم

رمضان، ...) / تقوا کنانی، معصومه گل گلی

منشا مقاله: آفاق مهر، ش ۲۸، مرداد و شهریور ۱۳۸۷: ص ۶۸ - ۷۱
توصیفگر: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.
توصیفگر: سرگذشت نامه‌های فردی توصیفگر: فضایل اخلاقی [۱]
شناسه افزوده: گل گلی، معصومه

۱۰۰- نیم‌نگاهی به مدیریت و کارآفرینی خدیجه علیها السلام

سرشناسه: کرمی علی ۱۳۳۴ -

عنوان و نام پدیدآور: نیم‌نگاهی به مدیریت و کارآفرینی خدیجه علیها السلام / علی کرمی فریدنی.
مشخصات نشر: قم: نسیم انتظار، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری: ۸۰ ص.

شابک: ۲۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴۸۵-۵۳-۳۷۶

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه

موضوع: زنان در اسلام

موضوع: مدیریت (اسلام)

رده بندی کنگره: ۱۷۲/BP۲۳۰/ک ۳۶ ن ۹ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۸۳۱

شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۱۰۹۳۲

۱۰۱- خدیجه کبری علیها السلام نخستین زن مسلمان

شماره کتابشناسی ملی: ایران

سرشناسه: محدثی، جواد، ۱۳۳۲ -

عنوان و نام پدیدآور: خدیجه کبری علیها السلام نخستین زن مسلمان / جواد محدثی

منشا مقاله: معارف اسلامی، ش ۷۲، تابستان ۱۳۸۷: ص ۷۸ - ۸۲

توصیفگر: محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق.

توصیفگر: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

توصیفگر: سرگذشت نامه‌ها

توصیفگر: الگوها

۱۰۲- خدیجه بنت خویلد

سرشناسه: سحار، عبدالحمید جوده

Sahar, Abd al - Hamid Judah

عنوان و نام پدیدآور: خدیجه بنت خویلد / عبدالحمید جوده السحار
مشخصات نشر: [قاهره: مکتبه مصر: دارمصر للطباعه، ۱۹۷۷م = ۱۳۵۶.

مشخصات ظاهری: ص ۲۷۰

فروست: (محمد رسول الله والذین معه [ج ۸])

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: بالای عنوان السیره النبویه

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس عنوان دیگر: السیره النبویه موضوع: محمد (ص، پیامبر اسلام ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق --
سرگذشتنامه موضوع: خدیجه بنت خویلد (س، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه موضوع: محمد (ص، پیامبر اسلام ۵۳ قبل
از هجرت - ۱۱ق -- زنان رده بندی کنگره: BP۲۲/۹/س۳، ۸، ۳، ج شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۳۰۶۲۶

۱۰۳- نساء مومنات خدیجه بنت خویلد، فاطمه الزهراء، اسما ذات النطاقین ...

سرشناسه: قرضاوی یوسف - ۱۹۲۶Qaradawi, Yusuf

عنوان و نام پدیدآور: نساء مومنات خدیجه بنت خویلد، فاطمه الزهراء، اسما ذات النطاقین ... / یوسف القرضاوی مشخصات نشر:
مکتبه وهبه، م ۱۹ = ۱۳۰.

مشخصات ظاهری: ص ۸۰

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: این کتاب با عنوان "زنان الگوی تاریخ" به فارسی ترجمه شده است
موضوع: زنان مقدس اسلام موضوع: زنان مسلمان -- قرن ۱ق

موضوع: فاطمه زهرا(س ۸؟ قبل از هجرت -- ق ۱۱

موضوع: خدیجه بنت خویله ۳ - ۶۸ قبل از هجرت رده بندی کنگره: BP۵۲/ق۴ از ۹۰۴۳ ی ۱۳۰۰

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۵۲۵۱

۱۰۴- بزرگداشت حضرت خدیجه علیها السلام و تفسیر «مخزن العرفان» بانو مجتهده امین

سرشناسه: طاهری، حسین علی

عنوان و نام پدیدآور: بزرگداشت حضرت خدیجه علیها السلام و تفسیر «مخزن العرفان» بانو مجتهده امین / گردآوری و ویرایش
حسین علی طاهری؛ [برگزارکننده] پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ زیر نظر محمد سمعی.

مشخصات نشر: قم: صبح صادق ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری: ۶۰ ص.

فروست: در سایه سار وحی: سلسله نشست‌های قرآن پژوهی [ج. ۳].

شابک: ۶۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۸۴۰۳-۲۷-۹

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری

یادداشت: این کتاب به مناسبت دوازدهمین نمایشگاه بین‌المللی قرآن کریم منتشر شده است
یادداشت: کتابنامه: ص. [۵۱] - ۶۰.

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

موضوع: امین، نصرت بیگم، ۱۲۶۵ - ۱۳۶۲. مخزن العرفان -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده : سمیعی، محمد، ۱۳۴۲ -

شناسه افزوده : امین، نصرت بیگم، ۱۲۶۵ - ۱۳۶۲ . مخزن العرفان. شرح

شناسه افزوده : پژوهشگاه فرهنگ ، هنر و ارتباطات

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲ ط ۴۲۳ ج ۳ ۱۳۸۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۸۱۵۰۱۴

۱۰۵- سرچشمه کوثر ام المومنین خدیجه کبری سلام الله علیها

سرشناسه : مهدی پور، علی اکبر، ۱۳۲۴ -

عنوان و نام پدیدآور : سرچشمه کوثر ام المومنین خدیجه کبری سلام الله علیها / مولف علی اکبر مهدی پور.

مشخصات نشر : قم: سیمای آفتاب ۱۲۸۷.

مشخصات ظاهری : ۳۸ ص.

شابک : ۸-۳-۹۰۹۸۸-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

موضوع : زنان مقدس اسلام

شناسه افزوده : رضوی قمی، سیدحسین، مترجم

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲ م/۹ س ۴ ۱۲۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۴۱۶۶۸

۱۰۶- غمخوار پیامبر صلی الله علیه و آله : به مناسبت وفات حضرت خدیجه علیها السلام

شماره کتابشناسی ملی : ایران

سرشناسه : سیاح سینا، ایران

عنوان و نام پدیدآور : غمخوار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : به مناسبت وفات حضرت خدیجه علیها السلام / ایران سیاح سینا

منشأ مقاله : همشهری ، ۳۱ شهریور ۱۳۸۶ : ص ۲۱

توصیفگر : محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم ، پیامبر اسلام

توصیفگر : خدیجه علیها السلام، بنت فویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت

توصیفگر : تاریخ اسلام توصیفگر : سرگذشت نامه ها

۱۰۷- حضرت خدیجه ، بانی کاخ بندگی و سخاوت : امروز سالروز وفات بانوی منحصر بفرد اسلام، والده ماجده و بزرگوار...

شماره کتابشناسی ملی : ایران

سرشناسه : خادمیان نوش آبادی، حسین

عنوان و نام پدیدآور : حضرت خدیجه ، بانوی کاخ بندگی و سخاوت : امروز سالروز وفات بانوی منحصر بفرد اسلام، والده ماجده و

بزرگوار.../حسین خادمیان نوش آبادی

منشا مقاله : ایران ، ۹ شهریور ۱۳۸۸ : ص ۱۴

توصیفگر : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

۱۰۸- خدیجه یگانه انتخاب پیامبر صلی الله علیه و اله تا زمان وفات

شماره کتابشناسی ملی : ایران

سرشناسه : اعتمادی، منصوره، ۱۳۴۰ -، پدیدآور

عنوان و نام پدیدآور : خدیجه یگانه انتخاب پیامبر صلی الله علیه و اله تا زمان وفات/منصوره اعتمادی

توصیفگر : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

توصیفگر : محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق.

توصیفگر : خواستگاری توصیفگر : فرزندان توصیفگر : مهریه توصیفگر : خطابه توصیفگر : ازدواج

۱۰۹- خصائص زوجات الرسول صلی الله علیه و سلم السیده خدیجه بنت خویلد ...

سرشناسه : عیسی عبده غالب احمد، م - ۱۹۴۸

عنوان و نام پدیدآور : خصائص زوجات الرسول صلی الله علیه و سلم السیده خدیجه بنت خویلد .../تالیف عبده غالب احمد عیسی

مشخصات نشر : بیروت : دارالجلیل ، ۱۹۹۶م = ۱۴۱۶ق = ۱۳۷۵.

مشخصات ظاهری : ص ۱۴۴

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع : محمد(ص ، پیامبر اسلام ۵۳ قبل از

هجرت -- ۱۱ق -- زنان موضوع : خدیجه بنت خولیه س ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت موضوع : عایشه بنت ابی بکر، ۹ قبل از هجرت -

ق ۵۸

موضوع : زینب بنت جحش ۳۳ قبل از هجرت -- ق ۲۰

موضوع : فاطمه زهرا(س . ۸۰ قبل از هجرت -- ق ۱۱

رده بندی کنگره : ۲۶BP/ع ۹۵خ ۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۱-۸۸۷۶

۱۱۰- بزرگ بانوی اسلام: سیری در زندگی برترین حامی پیامبر حضرت خدیجه کبری علیها السلام

سرشناسه : نظری مومن آبادی رفسنجانی، علی، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور : بزرگ بانوی اسلام: سیری در زندگی برترین حامی پیامبر حضرت خدیجه کبری علیها السلام تالیف علی

نظری مومن آبادی «رفسنجانی».

مشخصات نشر : اصفهان: کانون پژوهش ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۱۰۳ ص.

شابک : ۴۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۵۲۸۷-۷۸-۳

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : سیری در زندگی برترین حامی پیامبر حضرت خدیجه کبری علیها السلام.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت -- فضایل

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ن۶۵ب۴ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۶۸۰۶۴

۱۱۱- گذشت و صبر: حضرت خدیجه و حضرت زینب علیهما السلام

سرشناسه : پورحسینی، سیدعلی، ۱۳۶۰ -

عنوان و نام پدیدآور : گذشت و صبر: حضرت خدیجه و حضرت زینب علیهما السلام / سیدعلی پورحسینی.

مشخصات نشر : مشهد: ضریح آفتاب ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۱۵۹ ص.

فروست : فانوس هدایت؛ ۱۵.

شابک : ۲۶۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۹-۳۹۷-۹

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۵۱-۱۵۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

موضوع : زینب س بنت علی (ع)، ۶ - ۶۲ق

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/پ۹گ۴ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۸۷۴۱۱

۱۱۲- فرشته‌ی مهر : به مناسبت دهم ماه رمضان، سالروز رحلت حضرت خدیجه علیها السلام

شماره کتابشناسی ملی : ایران

سرشناسه : صفرآبادی فراهانی، معصومه

عنوان و نام پدیدآور : فرشته‌ی مهر : به مناسبت دهم ماه رمضان، سالروز رحلت حضرت خدیجه علیها السلام / معصومه

صفرآبادی فراهانی

منشأ مقاله : پیام زن، ش ۲۲۱، ۲۲۲، مرداد و شهریور ۱۳۸۹ : ص ۵۰ - ۵۳

توصیفگر : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

توصیفگر : اسلام

توصیفگر: سیره معصومین

۱۱۳- خدیجه سلام الله علیها اولین صدیقه اسلام

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۴-۲۸۸۸۶

سرشناسه: خسروانی عباس عنوان و نام پدیدآور: گفتگو با: حجت الاسلام و المسلمین دکتر داوود مختاری - خدیجه سلام الله علیها
اولین صدیقه اسلام خسروانی عباس منشا مقاله: رسالت (۲۳ مهر ۱۳۸۴): ص ۷.
توصیفگر: خدیجه (س)، بنت خویلد
توصیفگر: حضرت محمد (ص)، پیامبر اسلام توصیفگر: مختاری داوود
توصیفگر: تاریخ اسلام

۱۱۴- گنجینه مداحی

سرشناسه: امینی شهرستانی غلامعلی عنوان و نام پدیدآور: گنجینه مداحی گردآورنده غلامعلی امینی شهرستانی
مشخصات نشر: مشهد: عروج اندیشه ۱۳۸۰.
مشخصات ظاهری: ۲۶۷ ص؛ ۱۱×۱۶سم
شابک: : ۹۶۴-۷۲۴۴-۳۳-۹ ۵۵۰۰ ریال؛ ۵۵۰۰ ریال (چاپ دوم)؛ ۵۵۰۰ ریال (چاپ سوم)؛ ۶۵۰۰ ریال (چاپ پنجم)؛ ۱۰۰۰۰ ریال (چاپ پنجم)
وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری.
یادداشت: چاپ دوم ۱۳۸۱.
یادداشت: چاپ سوم ۱۳۸۲.
یادداشت: چاپ پنجم ۱۳۸۵.
یادداشت: چاپ پنجم: ۱۳۸۶.
یادداشت: عنوان روی جلد: گنجینه مداحی شامل مدایح و مناقب چهارده معصوم (علیهم السلام)، حضرت خدیجه س... نماز، روزه
عنوان روی جلد: گنجینه مداحی شامل مدایح و مناقب چهارده معصوم (علیهم السلام)، حضرت خدیجه س... نماز، روزه
عنوان دیگر: گنجینه مداحی شامل مدایح و مناقب چهارده معصوم (علیهم السلام)، حضرت خدیجه س... نماز، روزه موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه‌ها
موضوع: شعر مذهبی -- قرن ۱۴ -- مجموعه‌ها
رده بندی کنگره: PIR۴۱۹۰/الف ۷۷ گ ۹ ۱۳۸۰
رده بندی دیویی: افا ۸۳۱/۶۲۰۸
شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۲۸۶۷۴

۱۱۵- مناسبات اقتصادی و روابط شفلی حضرت خدیجه علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

شماره کتابشناسی ملی: ایران

سرشناسه: اعتمادی، منصوره، ۱۳۴۰ -

عنوان و نام پدیدآور: مناسبات اقتصادی و روابط شغلی حضرت خدیجه علیها السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله/منصوره اعتمادی

منشا مقاله: بانوان شیعه، ش ۱۳، ۱۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۶: ص ۱۷۳ - ۲۰۰

توصیفگر: محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق.

توصیفگر: Muhammad, Prophet, d. ۶۳۲

توصیفگر: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

توصیفگر: تجارت توصیفگر: روابط حرفه‌ای

توصیفگر: مضاربه توصیفگر: احادیث توصیفگر: قدیسان توصیفگر: زنان

۱۱۶- مدح و مرثیه چهارده معصوم (ع) و ام‌المومنین خدیجه‌الغرا علیها السلام

سرشناسه: ایزدی، امیر، ۱۳۵۸ -

عنوان و نام پدیدآور: ستاره‌های فروزان: مدح و مرثیه چهارده معصوم (ع) و ام‌المومنین خدیجه‌الغرا علیها السلام/ اثر طبع امیر ایزدی.

مشخصات نشر: قم: رسالت ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۲۷۲ ص.

فروست: مجموعه شعر ولایی؛ ۳.

شابک: ۳۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۳۸-۳۱-۴:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: بالای عنوان: مجموعه شعر.

عنوان دیگر: مجموعه شعر.

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴

موضوع: شعر مذهبی -- قرن ۱۴

موضوع: چهارده معصوم -- شعر

رده بندی کنگره: PIR۷۹۶۲/ی ۵۲۷ س ۲ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی: ۱/۶۲۸

شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۸۴۴۱۸

۱۱۷- زاد الواعظین

شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۰۱۴/۱

سرشناسه: فاضل هرنندی محمدباقر

عنوان و نام پدیدآور: زاد الواعظین چاپ سنگی [آخوند ملا محمدباقر فاضل هرنندی محمدعلی بن شمس الکتاب وضعیت نشر:

ق ۱۳۲۲

مشخصات ظاهری: ۳۷۲ - ۷۴۴ ج ۲۱۸۱۷ س م یادداشت استنساخ: در روزنامه اطلاع شماره ۲۲ مورخه ذی الحجه ۱۳۲۲ ق نام مولف زادالواعظین ملا محمدصادق هرندی اعلان شده است در فهرست کتابهای چاپی فارسی ج ۲، ص ۱۸۱۹ (لیشار ج ۲: ۲۷۴۳) این کتاب منقول از جلد اول حیوه القلوب باب سیزدهم بیان در بعضی از کیفیات و حالات و حکایات پیامبران و بزرگانی چون حضرت موسی هرون داود ذکریا، یحیی مسیح دانیال یونس هاوورت و یاروت حضرت مریم و در انتها حضرت محمد(ص) حضرت خدیجه س است مشخصات ظاهری اثر: نسخ

مقوایی آسیب دیده عطف پارچه‌ای قهوه‌ای موضوع: پیامبران -- سرگذشتنامه
مریم مقدس -- سرگذشتنامه

خدیجه بنت خویلد(س)، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه شماره بازیابی: ۱۵۰۱۴ ج قمست دوم از جلد ۱ ث ۲۵۶۴۴۱

۱۱۸- مجموعه روایات شیعه

شماره بازیابی: ۵-۸۶۹۴

شماره های شناسایی دیگر: ۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور: [مجموعه روایات شیعه][نسخه خطی]

آغاز، انجام، انجامه: آغاز: افتاده... بر ندارد تا او را چهار چیز پرسند اول از عمر پرسند که در چه صرف کرده و دویم از علم پرسند که آنچه دانسته و بدان عمل کرده و یا نه سیم...

انجام:.... ثم علی العتره اهل التقا / اکرم بهم من عتره طاهره... افتاده.

مشخصات ظاهری: ۲۷۲ صفحه □ مختلف السطور: علایم راده: قطع: ۱۵۰×۲۱۰.

یادداشت مشخصات ظاهری: نوع و درجه خط: نسخ.

نوع کاغذ: فرنگی □ آهار و مهره.

تزئینات متن: علایم و عناوین با مرکب قرمز.

نوع و تزئینات جلد: فاقد جلد.

معرفی نسخه: کتاب مجموعه ای پراکنده از روایات شیعی به زبان فارسی و عربی است: از صفحه ۱ تا ۱۱۰ روایاتی به زبان فارسی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم □ از ۱۱۱ تا ۱۳۳ روایاتی به زبان عربی با قلمهای مختلف و از منابع گوناگون در بعضی از اوراق بدون تطبیق علایم راده (یعنی در بین این صفحات افتادگی است) □ از ۱۳۳ تا ۱۴۶ روایات فارسی و از ۱۴۷ تا ۲۶۲ در مورد وقایع کربلاست و در انتهای کتاب از صفحه ۲۶۳ تا آخر مطالب و روایاتی درباره حضرت خدیجه علیها السلام در ۱۰ صفحه آمده است.

یادداشت تملک و سجع مهر: شکل و سجع مهر: مهر بیضوی اهدایی خاندان حاج شیخ جعفر شوشتری در صفحه ۱.

توضیحات نسخه: نسخه بررسی شده.

کتاب فاقد جلد است و آثار لکه و وصالی و رطوبت در اوراق آن مشاهده می شود. ابتدا و وسط و انتهای کتاب افتادگی دارد. چند قلم.

یادداشت کلی: زبان: فارسی □ عربی.

عنوانهای دیگر: مجموعه روایات

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

موضوع: احادیث شیعه

واقعه کربلا، ۶۱ق

دسترسی و محمول الکترونیکی: <http://dl.nlai.ir/UI/a3ca1a9c-634a-4ce3-b095-521c4c83cd92/Catalogue.aspx>

۱۱۹- خدیجه الکبری

عنوان و نام پدیدآور: خدیجه الکبری/ادریس صدیقی ایم ای
 مشخصات نشر: لاهور: فیروز ستر لمیٹڈ، ۱۹۷۱
 مشخصات ظاهری: ۹۶ص. ۱۱۴*۱۴س.م
 وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرست نویسی (اطلاعات ثبت)
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۶۲۴۵۵

۱۲۰- تصویر خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله در دائره المعارف اسلام

سرشناسه: عرب، عبدالرضا، ۱۳۵۴ - عنوان و نام پدیدآور: تصویر خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله در دائره المعارف اسلام (ترجمه و نقد)/ناقدین عبدالرضا عرب، محمد موسی نوری، محمد حسین میر عبداللهی؛ زیر نظر محمود تقی زاده داوری.
 مشخصات نشر: قم: انتشارات شیعه شناسی ۱۳۸۷.
 مشخصات ظاهری: ۴۸۸ص.
 شابک: ۷۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۴۷-۰۱-۸
 وضعیت فهرست نویسی: فایا (برون سپاری)

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: *The image of the prophet's family in the encyclopedia of islam...*

یادداشت: کتاب حاضر نقدی است بر مقاله "خدیجه" از دایره المعارف اسلام "که توسط اسلام شناس معروف منتگمیری وات نوشته شده است.

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

موضوع: محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق -- زناشویی

شناسه افزوده: نوری، محمد موسی، ۱۳۵۱ -

شناسه افزوده: میر عبداللهی، محمد حسین، ۱۳۴۶ -

شناسه افزوده: تقی زاده داوری محمود، ۱۳۳۲ - شناسه افزوده: وات، ویلیام منتگمیری، ۱۹۰۹-م. -- دایره المعارف اسلام. خدیجه

رده بندی کنگره: BP۲۶ع/ت۴ ۱۳۸۷ ۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۵۰۰۸۲

۱۲۱- بانوی فداکار اسلام

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۷۷-۱۶۳۹۱

سرشناسه: قنبرپور، مصطفی عنوان و نام پدیدآور: بانوی فداکار اسلام قنبرپور، مصطفی منشا مقاله:، ابرار، (۹ دی ۱۳۷۷): ص ۲.
توصیفگر: خدیجه س

۱۲۲- همسر همراه

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۷۳-۱۵۸۱۳

عنوان و نام پدیدآور: همسر همراه منشا مقاله:، جمهوری اسلامی (۲۰ بهمن ۱۳۷۳): ص ۱۵.
توصیفگر: خدیجه س

۱۲۳- زنان بزرگ اسلام

سرشناسه: دخیل علی محمدعلی ۱۹۳۶ - م

عنوان قراردادی: اعلام النساء.فارسی

عنوان و نام پدیدآور: زنان بزرگ اسلام نوشته علی محمدعلی دخیل ترجمه فیروز حریرچی

مشخصات نشر: تهران امیرکبیر -۱۳۶۳

مشخصات ظاهری: ۶ج.

شابک: ۳۵ ریال (ج. ۱)؛ ۳۵ ریال (ج. ۱)، چاپ سوم؛ ۶۰۰ ریال (ج. ۱)، چاپ پنجم؛ ۶۵ ریال (ج. ۳)؛ ۵۰ ریال (ج. ۴)؛ ۵۰۰ ریال:

ج. ۶، چاپ ششم: ۹۶۴-۰۰-۰۰۳۹-۶

وضعیت فهرست نویسی: برون‌سپاری

یادداشت: جلدهای اول و دوم و سوم و چهارم این کتاب توسط فیروز حریرچی و جلدهای دوم و پنجم و ششم توسط صادق

آئینه‌وند ترجمه شده است

یادداشت: ج. ۱، چاپ سوم.

یادداشت: ج. ۱ (چاپ پنجم ۱۳۷۳).

یادداشت: ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۶۱).

یادداشت: ج. ۴ (چاپ؟: ۱۳۶۱).

یادداشت: ج. ۶ (چاپ پنجم ۱۳۷۳).

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

مندرجات: ج ۱. حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها. - ج ۲. فاطمه دختر اسد. - ج ۳. ام‌سلمه - ج ۴. سکینه ع دختر امام حسین ع. -

ج ۵. ام‌کلثوم - ج ۶. فاطمه دختر امام حسین ع.

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه

موضوع: فاطمه بنت اسد، - ۴ق -- سرگذشتنامه موضوع: ام سلمه بنت حدیفه ۲۱؟ قبل از هجرت - ۴۳ق

موضوع: ام‌کلثوم بنت علی س، - ۵۴ق -- سرگذشتنامه موضوع: سکینه بنت حسین س، ۱۱۷ - ۴۷ق -- سرگذشتنامه موضوع:

فاطمه بنت حسین س، - ۱۱۰ق -- سرگذشتنامه موضوع: زنان مقدس اسلام

شناسه افزوده: حریرچی فیروز، ۱۳۲۰ - مترجم

شناسه افزوده: آئینه‌وند، صادق ۱۳۳۰ -

رده بندی کنگره: BP۵۲/۳دالف ۶۰۴۱ ۱۳۶۱

رده بندی دیوبی: ۲۹۷/۹۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۶۳-۱۳۳۷

۱۲۴- مثلن الاعلی خدیجه ام المومنین

عنوان و نام پدیدآور: مثلن الاعلی خدیجه ام المومنین/عبدالله العالیلی

مشخصات نشر: بغداد: مطبعه الهلال، ۱۳XX

مشخصات ظاهری: ۱۶ص؛ ۱۶×۱۲

فروست: حدیث الشهر؛ ۱

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرست نویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۲۳۳۲۵

۱۲۵- رسول الرحمه و زوجته السیده خدیجه

سرشناسه: انصاری، باسم، ۱۳۴۲ -

Ansari, Basim

عنوان و نام پدیدآور: رسول الرحمه و زوجته السیده خدیجه/اعداد باسم الانصاری؛ رسوم طیبه عبدالله.

مشخصات نشر: قم: دار البراق ۱۳.

مشخصات ظاهری: ۱۲ص.: مصور(رنگی).

فروست: الموحد؛ ۱.

شابک: ۳-۰۳۷-۱۹۲-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: گروه سنی: ب، ج

موضوع: داستان‌های مذهبی

شناسه افزوده: عبدالله، طیبه، ۱۳۶۵ -، تصویرگر

رده بندی دیوبی: دا ۲۹۷/۶۸۱دالف ۸۸۵ ر ۱۳ ی

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۸۸۷۶۷

۱۲۶- حضرت خدیجه سلام الله علیها

سرشناسه: دخیل علی محمدعلی - ۱۹۳۶

عنوان و نام پدیدآور: حضرت خدیجه سلام الله علیها/ نوشته محمدعلی دخیل ترجمه فیروز حریرچی

مشخصات نشر: تهران

مشخصات ظاهری : ص ۳۸

فروست : (زنان بزرگ اسلام)

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

شماره کتابشناسی ملی : ۱۸۹۵۷۴

عربی

۱- ام المومنین خدیجه الطاهره سلام الله علیها

سرشناسه : شاکری حسین - ۱۳۰۴

عنوان و نام پدیدآور : ام المومنین خدیجه الطاهره سلام الله علیها/ تالیف حسین الشاکری مشخصات نشر : قم الموسسه الاسلامیه للتبلیغ

و الارشاد، ۱۴۲۲ق = ۲۰۰۱م = ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۶۰

فروست : (من سیره العظما ۱۰)

شابک : ۲-۵۶-۵۹۱۵-۹۶۴؛ ۲-۵۶-۵۹۱۵-۹۶۴

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی یادداشت : عربی یادداشت : کتابنامه ص ۱۵۸؛ همچنین به صورت زیرنویس موضوع :

خدیجه بنت خویلد (س) ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه موضوع : زنان مقدس اسلام -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره :

BP۲۶/۲ش/الف ۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۱-۷۰۳

۲- ام المومنین الکبری خدیجه بنت خویلد علیها السلام

سرشناسه : موسوی هاشم عنوان قراردادی : الصدیقه فاطمه الزهراء علیها السلام زینب علیها السلام و فاجعه کربلاء

عنوان و نام پدیدآور : ام المومنین الکبری خدیجه بنت خویلد علیها السلام الصدیقه فاطمه الزهراء علیها السلام. زینب علیها السلام و

فاجعه کربلاء/ المؤلف هاشم الموسوی

مشخصات نشر : تهران المشرق للثقافه والنشر ۱۴۲۵ق ۲۰۰۴م ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ۷۲ ص.

فروست : فی رحاب رسول الله و اهل بیته (ع)؛ ۳؛ ۴؛ ۵.

شابک : ۲۲۰۰۰ ریال ۹۶۴۸۲۴۱۴۵۷:

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : عربی یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : خدیجه س ، بنت خویلد، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت

موضوع : فاطمه زهرا علیها السلام، ۸؛ قبل از هجرت-۱۱ق.

موضوع: زینب علیها السلام، بنت علی (ع)، ۶-۶۲ق.

موضوع: زنان مقدس اسلام

شناسه افزوده: موسوی، هاشم. الصدیقه فاطمه الزهراء علیها السلام

شناسه افزوده: موسوی، هاشم. زینب علیها السلام و فاجعه کربلاء

رده بندی کنگره: BP۲۶/۲م/۸۲الف

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۳-۷۹۷۲

۳- ام المومنین الکبری خدیجه بنت خویلد رضوان الله علیها

عنوان و نام پدیدآور: ام المومنین الکبری خدیجه بنت خویلد رضوان الله علیها/ تالیف و نشر موسسه البلاغ مشخصات نشر: تهران

موسسه البلاغ ۱۴۲۲ق = ۲۰۰۱م = ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: [۹۹] ص فروست: (عالم المراه)

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: عربی یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع: خدیجه بنت

خویلد(س)، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشته نامه موضوع: زنان مقدس اسلام شناسه افزوده: موسسه البلاغ رده بندی کنگره:

BP۲۶/۲الف

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۱۵۲۸۱

۴- السیده خدیجه .. رمز التضحیه

سرشناسه: مدرسی علی اصغر، ۱۳۷۶ - ۱۳۰۶

عنوان و نام پدیدآور: السیده خدیجه .. رمز التضحیه تالیف علی اصغر المدرسی مشخصات نشر: قم مجبان الحسین ع، ۱۴۲۲ق =

۲۰۰۲م = ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: [۵۵] ص شابک: ۹۶۴-۷۳۷۳-۲۰-۱۲۵۰۰ریال؛ ۹۶۴-۷۳۷۳-۲۰-۱۲۵۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی:

فهرست نویسی قبلی یادداشت: عربی یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع: خدیجه بنت خویلد(س)، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت

-- سرگذشته نامه موضوع: خدیجه بنت خویلد(س)، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- احادیث موضوع: محمد(ص)، پیامبر اسلام ۵۳ قبل از

هجرت - ۱۱ق -- زنان موضوع: زنان مقدس اسلام رده بندی کنگره: BP۲۶/۲م/۹س

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۱۶۷۶۳

۵- السید خدیجه ام المومنین و سباقه الخلق الی الاسلام

سرشناسه: طهماز، عبدالحمید محمود Tahmaz, Abd Al Hamid Mahmud

عنوان و نام پدیدآور: السید خدیجه ام المومنین و سباقه الخلق الی الاسلام تالیف عبدالحمید محمود طهماز

مشخصات نشر: دمشق: دارالقلم، ۱۴۱۷ق = ۱۹۹۶م = ۱۳۷۸.

مشخصات ظاهری: [۱۵۹] ص فروست: (اعلام المسلمین ۳۱)

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: عربی یادداشت: چاپ دوم موضوع: خدیجه (س بنت خویلد، ۳ - ۶۸ قبل از

هجرت موضوع: زنان مقدس اسلام رده بندی کنگره: BP۲۶/۲ ط ۹س ۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۳-۳۵۷۳۲

۶- الانوار الساطعه من الغراء الطاهره خدیجه بنت خویلد علیها السلام

سرشناسه: سیلاوی غالب عنوان و نام پدیدآور: الانوار الساطعه من الغراء الطاهره خدیجه بنت خویلد علیها السلام تالیف غالب

السیلاوی

مشخصات نشر: [بی جا]: غالب السیلاوی ۱۴۲۱ق = ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری: ۵۰۷ ص: مصور، نمونه یادداشت: عربی یادداشت: کتابنامه ص [۴۹۱] - ۵۰۲؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

رده بندی کنگره: BP۲۶/۲/س ۹ الف ۸ ۱۳۷۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۱۱۶۸

۷- سیره المعصومین الاربعه عشر وام المومنین خدیجه (صلوات الله علیهم اجمعین)

سرشناسه: عسکری مرتضی - ۱۲۹۳

عنوان و نام پدیدآور: سیره المعصومین الاربعه عشر وام المومنین خدیجه (صلوات الله علیهم اجمعین) / تالیف مرتضی العسکری

مشخصات نشر: تهران کلیه اصول الدین ۱۴۲۲ق = ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: ص ۴۲

شابک: ۹۶۴-۹۳۲۴۱-۹-۱؛ ۹۶۴-۹۳۲۴۱-۹-۱

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: عربی یادداشت: کتابنامه ص ۴۰؛ همچنین به صورت زیرنویس موضوع:

چهارده معصوم موضوع: خدیجه بنت خویلد (س)، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت شناسه افزوده: دانشکده اصول دین رده بندی کنگره:

BP۳۶/۴۶۶س ۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۱۱۶۲۶

انگلیسی

۱- Khadijeh mother of the orphans

سرشناسه: داستانی بنیسی اسدالله - ۱۳۲۵ Dastani Banisi, Asadullah

عنوان و نام پدیدآور: Khadijeh mother of the orphans/ by A. Dastani; translated by Z. Dawoodi

Fard

مشخصات نشر: ۱۹۸۵ = ۱۴۰۶ = ۱۳۶۴، Tehran: Islamic propagation Organization.

مشخصات ظاهری: ۳۲ صص مصور

فروست: (Islamic Propagation Organization; ۲۰۶)

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: عنوان از روی جلد.

عنوان دیگر: Khadijeh mother of the orphans

موضوع: خدیجه بنت خویلد، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت شناسه افزوده: داودی فرد، ز Dawood Fard, Z، مترجم شناسه افزوده:

جمشیدی ل Jamshidi, L، مترجم شناسه افزوده: سازمان تبلیغات اسلامی Islamic propagation organization

رده بندی کنگره: ۱۳۶۴۴/۲BP۲۶/۲

رده بندی دیوبی: ۹۷۲۲/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۸-۱۴۴۱۲

۲- Khadija -tul-kubra

سرشناسه: رضوی

Razwy, A.A

عنوان و نام پدیدآور: Khadija -tul-kubra: the wife of the prophet Muhammed may Allah be

pleased with her: a short history of her life/ by Syed A.A.Rezwy

مشخصات نشر: ۱۹۹۰ = ۱۳۶۹، New York: Tahrike Tarsile Quran.

مشخصات ظاهری: ص ۱۹۸

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتابنامه ص ۱۹۸ - ۱۹۷

عنوان دیگر: Khadija -tul-kubra: the wife of the prophet...

موضوع: خدیجه بنت خویلد (س)، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره: ۱۳۶۹۴/۲BP۲۶/۲

رده بندی دیوبی: ۹۷۲۲/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۸-۱۴۳۶۴

۳۰- مجموعه اشعار حضرت خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۱

عنوان و نام پدیدآور: مجموعه اشعار حضرت خدیجه علیها السلام/ مهدی سروری (مداح)

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

۱- من کیستم یگانه امید محمدم

مشخصات

مناسبت رحلت
سبک مرثیه
قالب ترکیب بند
شاعر سازگار حاج غلامرضا
منبع از صیام تا قیام ۳
تعداد استفاده ۰

متن شعر

من کیستم یگانه امید محمدم
ناموس وحی و همسر والای احمدم
ام‌الائمہ مادر ام‌الائمہ ام
یعنی خدیجه دختر پاک خویلد
روح بزرگ خواجه اسراست در تنم
گلخانه ی بهشت رسول است دامنم

من بین دشمنان زره مصطفی شدم
بر بانوان معلم درس وفا شدم
گشتم چو پیش روی رسول خدا سپر
از چارسو نشانه ی سنگ جفا شدم
بر پیکرم به شوق دفاع پیامبر
سنگ جفا ز شاخه ی گل بود خوب‌تر

من پاسدار اشرف خلق دو عالمم
اسلام متکی شده بر عزم محکمم
همچون علی کنار محمد ستاده‌ام
در سایه ی رسول خدا فوق مریمم
مریم حضور مریم من می کند قیام
عیسی به یازده پسر من می دهد سلام

شخص رسول برده به تجلیل نام من
گیرد ز اعتبار و شرف احترام من

خلقت اگر سلام دهندم عجیب نیست
 حتی خدا رسانده به احمد سلام من
 سر تا قدم اگر چه وجودم مقدس است
 بر من مقام مادر زهرا شدن بس است

پیش از نزول وحی خدا خوانده‌ام نماز
 بردم رخ نیاز به درگاه بی‌نیاز
 قرآن فرود نامده گفتم شهادتین
 اسلام شد ز من، من از اسلام سرفراز
 روز ازل که یار رسول خدا شدم
 سر تا قدم خدایی و از خود جدا شدم

پیغمبر است شاهد پاکی و عصمت
 بر سر نهاده خواجه ی کل تاج عزتم
 روزی که خاک حضرت آدم نبود گل
 شد همسری خواجه ی لولاک، قسمت
 تنها نه از نساء رسول خدا سرم
 جز دخترم ز کل زنان نیز برترم

زن‌های مکه یکسره از من بریده‌اند
 دیگر ز خانه‌ام ز حسد پا کشیده‌اند
 بر قلب من ز نیش زبان‌ها زدند نیش
 هرگز مقام و منزلتم را ندیده‌اند
 هر جا به غیر خانه من پا گذاشتند
 حتی به وضع حملم تنها گذاشتند

تنها به حجره مانده و مأیوس از همه
 دائم لبم به ذکر خدا داشت زمزمه
 دیدم یکی ز مهر مرا می‌زند صدا
 مادر منم که هم سختم با تو، فاطمه!
 مادر چرا غریبی من یاور توام
 ریحانه ی رسول خدا دختر توام

مادر ز بی وفایی زن‌ها مکن گله
 قابل نبیند تا به تو گردند قابله
 با نصّ «لایمسه الا المطهرون»
 بین زنان مکه و ما هست فاصله
 لبخند زن که دست خداوند، یار توست
 مریم صفتیه آسیه هاجر کنار توست

این بود قدر و منزلت و اقتدار من
 تا مادری فاطمه شد افتخار من
 ممنونم از رسول خدا و خدای او
 بر فاطمه سلام خداوندگار من
 «میثم» قصیده‌ی تو قبول رسول باد
 زیبا سروده‌ای صلوات با بتول باد

۲- ای آنکه بر احمد وفاداری خدیجه

مشخصات

مناسبت رحلت
 سبک ولادتی
 قالب مثنوی
 شاعر ناشناس
 منبع زمزمه‌های ولایت ۶۲
 تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای آنکه بر احمد وفاداری خدیجه
 اسلام را کردی علمداری خدیجه
 تو هست و بودت وقف عشق مصطفی شد
 دین را خریدی و خریدارت خدا شد
 شعب ایطالب گواه همتت بود
 اسلام هم محو کمال و عفتت بود
 ای مادر عصمت، حیا، عشق و عبادت

زهرا به قلب پاک تو دارد ارادت
 همدوش احمد سالها آزار دیدی
 زخم زبان از دشمنان دین شنیدی
 وقتی ز طعنه روز او چون شام می شد
 در اوج غم با نام تو آرام می شد
 بودی همیشه دست پشتیبانی او
 خون می زدودی از روی پیشانی او
 تا دیدی از غم یار تو از پا نشسته
 مرحم نهادی روی دندان شکسته
 صد حیف شد بار سفر را زود بستی
 با رفتنت قلب پیمبر را شکستی
 بابا و دختر بی تو ای مادر چه سازند؟
 باید که بی تو هم بسوزند و بسازند
 می سوخت سر تا پا رسول... زین غم
 حتی نبودی در دم مرگت کفن هم
 مظلومه ای ، تنهای تنهایی خدیجه
 مادر بزرگ بی کفن هایی خدیجه

۳- پاکي ، زلالی ، مثل دریایی ، خدیجه

مشخصات

مناسبت رحلت

سبک ولادتی

قالب ترجیع بند

شاعر ناشناس

منبع زمزمه های ولایت ۶۲

تعداد استفاده ۰

متن شعر

پاکي ، زلالی ، مثل دریایی ، خدیجه
 تاج سر زندهای دنیایی خدیجه
 تو همسر محبوب من بودی و هستی
 همخانه ام در عرش اعلائی خدیجه

من بارها با دیدن تو جان گرفتم
 از بسکه آرام و شکیبایی خدیجه
 تو هستی خود را برایم خرج کردی
 در آسمان عشق یکتایی خدیجه
 شایسته تر از تو زنی بین عرب نیست
 تو مادر ام ابیهای خدیجه
 یک بار دیگر باز کن آغوش خود را
 در بر بگیر این دختر خاموش خود را

ای در میان موج غمها غمگسارم
 بعد از تو غیر از فاطمه یاری ندارم
 حس می کنم وقتی که جای خالیت را
 بر روی پای کوچکش سر می گذارم
 شعب ابیطالب تو را از من گرفته
 همراه زهرا در فراق سوگوارم
 آرام می گرید که من آرام گیرم
 آرام می گرید که من طاقت بیارم
 طاقت ندارم اشک زهرا را بینم
 از گریه هایش عاقبت جان می سپارم
 ای کاش عالم قدر زهرا را بداند
 ای کاش صدها سال بعد از من بماند

قلبم ز چشمان ترش آتش گرفته
 بر حال و روز مضطربش آتش گرفته
 می آید آن روزی که یاسم در گلستان
 گلبرگهای پرپرش آتش گرفته
 قرآن ناطق بین کوچه دست بسته است
 در صحن خانه کوثرش آتش گرفته
 زینب به چشمان خودش می بیند آنجا
 دار و ندارش مادرش آتش گرفته
 صدها فرشته تا قیامت در طوافند
 آن خانه ای را که درش آتش گرفته

مشخصات

مناسبت رحلت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع زمزمه های ولایت ۶۲

تعداد استفاده ۰

متن شعر

(مادر مادر بی تو زهرا می میره) ۳

می میره می میره

مادر مظلومه ی من میون بستر رمق نداری
 با این همه غصه و غم چرا بابامو تنها می ذاری
 کنار بسترت بین نشسته ام پریشون
 شاهد جون دادتم با دیده های گریون
 نفس نفس می زنی و به قبله پا کشیدی
 برای زنده موندنت نمونده هیچ امیدی
 یه عمره با شعله های آتیش غصه سوختی
 به پای دین مصطفی زندگیتو فروختی
 حالا که بستی بارتو تا خدا رهسپاری
 فدات بشم که وقت مرگ حتی کفن نداری
 وقتی وصیت می کنی دلم آتیش می گیره
 همش می گم خدا کنه که مادرم نمیره
 میون اون سفارشات تو چی گفتمی به اسماء
 مگه قراره چی بیاد بی تو به روز زهرا

۵- امشب دل تنگ مرا اشکم روایت می کند**مشخصات**

مناسبت رحلت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

امشب دل تنگ مرا اشکم روایت می کند
امشب خدیجه با تو ای اسماء وصیت می کند
ای آشنایم ، بشنو نوایم
جان تو و زهرای من ۲

اسماء بهار عمر من امشب به پایان می رسد
زهرا سرش بر سینه ام من بر لبم جان می رسد
جانم فدایت ، در بین امت
جان تو و زهرای من ۲

اسماء ز ناموس خدا باید کنی غم پروری
از حال زهرایم بپرس در غربت بی مادری
در شادی و غم ، در اشک و ماتم
جان تو و زهرای من ۲

آن شب که پیوند گل یاس و صنوبر می شود
آن شب که زهرا کوثر قرآن حیدر می شود
با مهربانی ، تا می توانی
جان تو و زهرای من ۲

آن شب که جسمش را علی شوید به اشک دیدگان
بر پیکر مجروح او اسماء بریز آب روان
جان تو و زهرای من ۲

۶- آن مادری که منشأ عصمت ز جوی اوست

مشخصات

مناسبت رحلت
سبک ولادتی
قالب رباعی
شاعر ناشناس
منبع بایگانی
تعداد استفاده ۰

متن شعر

آن مادری که منشأ عصمت ز جوی اوست
آن بانویی که بوی رسالت ز سوی اوست
گویی: ز شأن خدیجه به من بگو
گویم: جهان ذره و جنت ز خوی اوست

۷- آسمون بی تو به اشکش شعر بارون می خونه

مشخصات

مناسبت رحلت
سبک ولادتی
قالب آهنگین
شاعر ناشناس
منبع بایگانی
تعداد استفاده ۰

متن شعر

آسمون بی تو به اشکش شعر بارون می خونه
بعد تو ستاره ای تو آسمون نمی مونه
تو دیار بی کسی ها سر خاک قبر تو
بابا اسمتو با یه حال پریشون می خونه
بیشتر روزا توی خونه ، تشنه یه گوشه
زانواشو می گیره تو بغلش غریبونه
گر چه آشیونمون بوی تو داره همه جاش
بعد تو دیگه صفا نمونده توی این خونه
گیسوهام پریشونه و لابه لاش خاک عزاست

بیا و دوباره موهای منو بزَن شوَنه
 غریبی سخته باور کن بعد تو ای مادرم
 بابا بعد تو شده غریبه ی این زَمونَه
 همه جای قلب من از داغ تو شعله وره
 هر کی بی مادر شده شاید حالم رو بدونه

۸- امشب پدر می دید کوثر گریه می کرد

مشخصات

مناسبت رحلت
 سبک ولادتی
 قالب غزل
 شاعر ناشناس
 منبع زمزمه های ولایت ۱-۷۷
 تعداد استفاده ۰

متن شعر

امشب پدر می دید کوثر گریه می کرد
 زهرا به روی قبر مادر گریه می کرد
 خاک مزار مادرش را می گرفت و
 با دست خود می ریخت بر سر گریه می کرد
 یاد گذشته یاد آینده برای
 این مادر و دختر پیمبر گریه می کرد
 گرم تماشای عزاداری آنها
 یک گوشه ای آرام حیدر گریه می کرد
 تکرار شد این قصه اما در دل شب
 این بار زینب زار و مضطر گریه می کرد
 بر روی قبر مخفی مادر به یاد
 آن شعله ها و یاس پرپر گریه می کرد
 وقتی که خون تازه از مسمار می ریخت
 انگار بر حال علی در گریه می کرد
 دست خدا را دست بسته می کشاندند
 زهرا به مظلومی شوهر گریه می کرد

صیادها با تازیانه حمله کردند
 کوچه قفس بود و کبوتر گریه می کرد
 یک روز هم زینب به زیر تازیانه
 در قتلگه پیش برادر گریه می کرد
 وقتی که طفلان بین آتش می دویدند
 بر روی نی چشم دلاور گریه می کرد
 طفل یتیمی روی پای عمه ی خود
 از غصه ی تاراج معجر گریه می کرد

۹- ای دامت دانشگه زهرا خدیجه

مشخصات

مناسبت رحلت
 سبک ولادتی
 قالب غزل
 شاعر ناشناس
 منبع گلوازه های مناجات ۵
 تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای دامت دانشگه زهرا خدیجه
 ای همدم تنهایی طاها خدیجه
 نوشیده آب از چشمه ی چشم تو کوثر
 ای باغبان شاخه ی طوبی خدیجه
 هستی فدای هستی احمد نمودی
 هستی فدای هستیت بادا خدیجه
 زخم زبان بسیار از مردم شنیدی
 اما نیفتادی دمی از پا خدیجه
 آموختی درس فداکاری بعالم
 ارث از تو دارد زینب کبری خدیجه
 روزی که دندان پیمبر را شکستند
 فروختی چون لاله ی صحرا خدیجه
 روزیکه زهرایت به کوچه خورد سیلی

بودی کجا ای محرم زهرا خدیجه
روزی که زهرا پشت در فریاد می کرد
ای کاش بودی یاورش آنجا خدیجه

۱۰- مادر دل بابام می گیره، تو بی کسی اسیره

مشخصات

مناسبت رحلت
سبک ولادتی
قالب آهنگین
شاعر ناشناس
منبع زمزمه های ولایت ۱-۷۷
تعداد استفاده ۰

متن شعر

مادر دل بابام می گیره، تو بی کسی اسیره
اگه بری دیگه زهرا می میره (۲)

میون بستر غم جون نداری
برای پر کشیدن بی قراری
می ری و دختر تو جا می ذاری (۲)

مادر سر روی پات می دارم، اشک عزا می بارم
واسه بی مادری سنی ندارم (۲)

با اون نیگات دلمو می سوزونی
نفس نفس می زنی نیمه جونی
همش دعا می کنم تا بمونی (۲)

مادر از تو چشات می خونم، تو می ری من می مونم
وصیتات شده قاتل جونم (۲)

می ریزه خاک عزا بر سر من

می دونی که نمی شه باور من

که بی کفن بمونه مادر من (۲)

۱۱- مادر، تو که داری می ری به سفر

مشخصات

مناسبت رحلت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع زمزمه های ولایت ۱-۷۷

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مادر، تو که داری می ری به سفر

یه نیگا کن به حال پدر

منم و چشمای شده تر (منو بیر ۳)

بی تو خونمون غرق ماتمه، مادر

از غم تو هر چی بگم کمه، مادر

بعد تو قد دخترت خمه (عمر من کمه ۳) مادر

فکر رفتنت قاتل منه ، مادر

قلبمو داره از جا می کنه، مادر

غصه ی من از (بی تو بودنه ۳) مادر

هر شب از غمت می گیرم زبون، مادر

حرفای منو از چشم بخون، مادر

یامنو بیر (یا پیشم بمون ۳) مادر

ابر بارونه تو چشای من، مادر

جون نداره این دست و پای من، مادر

خونه داری زوده برای من (ای خدای من ۳) مادر

۱۲- ای ز صد هاجرت درود و سلام

مشخصات

مناسبت رحلت

سبک مرثیه

قالب ترکیب بند

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع از صیام تا قیام

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای ز صد هاجرت درود و سلام
 کرده مریم به محضر تو قیام
 همسر مصطفی درود درود
 مادر فاطمه سلام سلام
 همتت وقف مکتب توحید
 ثروتت پشتوانه ی اسلام
 هم سلام تو را رسانده خدا
 هم به تو فخر کرده خیرالانام
 پانهادی فراتر از مریم
 در جلال و کمال و قدر و مقام
 از سر عالمی کشیدی دست
 با رسول خدا شدی همگام
 دخترت کوثر رسول خدا
 پسرانت به جن و انس امام
 با ادب از تو گفتن مدح
 با وضو باید از تو بردن نام
 چشم دین بر جمال تو روشن
 دل احمد به وصل تو آرام
 مؤمنین را یگانه مامی تو

مادر یازده امامی تو

تو به اسلام مادری کردی
 تو به توحید یآوری کردی
 عصمت از دامن چنان جوشید
 که به مریم برابری کردی
 با محمد، محمدی گشتی
 بر پیمبر، پیمبری کردی
 بین طوفان و موج حادثه‌ها
 فلک دین را تو لنگری کردی
 تویی آن شیر زن که مردانه
 ایستادی و حیدری کردی
 تا کنی دلبری ز پیغمبر
 اول از خلق دل، بری کردی
 با محمد ز هست و بود جهان
 دست شستی و همسری کردی
 دخت طاها ام اییها را
 این تو بودی که مادری کردی
 مشرق یازده ستاره شدی
 بلکه خورشید پروری کردی
 صلوات خدا به اولادت
 جان عالم فدای دامادت

تو صدف، فاطمه است گوهر تو
 گوهر تو نه بلکه کوثر تو
 بود بر یاری رسول خدا
 کوه و صحرا و خانه سنگر تو
 هستی ات را به مصطفی دادی
 هست خود بر تو داد داور تو
 خالق لم یزل سلام تو را
 می فرستاد بهر شوهر تو
 پیشتر از شب ولادت خود
 هم کلام تو بود دختر تو

یار احمد شدی چه بهتر از این
 که خدا گشت یار و یاور تو
 به محمد زدند سنگ ولی
 بود دردش درون پیکر تو
 گشت در یتیم عبد...
 از دو عالم یگانه گوهر تو
 تک و تنها شدی، زنان قریش
 ایستادند در برابر تو
 غم مخور گر زنان مکه دگر
 ننهادند رو به محضر تو
 «این دغل دوستان که می بینی
 مگسند دور شیرینی»

سخنانم اگر چه گوهر بود
 وصف تو از سخن فراتر بود
 بر تو در یاری رسول خدا
 نه غم جان نه بیم از سر بود
 بر محمد وجود همچو تویی
 مثل زهرا برای حیدر بود
 در هجوم تمام حادثه ها
 دست هایت رسول پرور بود
 بود یک رکن مصطفی حیدر
 همسری تو رکن دیگر بود
 حرمت قلب دخترت زهرا
 کفنت جامه ی پیمبر بود
 کفن دیگرت ز جبرائیل
 خلعت ذات حی داور بود
 پدر و مادرم فدایت باد
 که جهادت جهاد اکبر بود
 افتخار ائمه بر زهرا
 فخر زهرا به چون تو مادر بود
 خوانده ای با محمد از آغاز
 بیشتر از نزول وحی نماز

تو گل از باغ معرفت چیدی
 در رسول خدا، خدا دیدی
 آنچه نا دیده بود چشم کسی
 دیدی و گل شدی و خندیدی
 شهد آقرا ز دست پیغمبر
 وحی نازل نگشته نوشیدی
 با محمد نماز می خواندی
 در کنار علی درخشیدی
 سجده ی آفتاب بر خاکت
 ماه احمد شدی و تاییدی
 در بهشت نبوت و توحید
 امام امّ الائمّه گردیدی
 نخل طوبای آرزوی نبی
 باغ سبز همیشه جاویدی
 هر کجا بر نبی جسارت شد
 مثل شیر خدا خروشیدی
 سال شد بر رسول عام الحزن
 تا تو صورت به خاک پوشیدی
 شهر مکه است شهر غربت تو
 اشک «میثم» نثار تربت تو

۱۳- ای داده به عصمت شرف و نام خدیجه

مشخصات

مناسبت رحلت
 سبک ولادتی
 قالب قصیده
 شاعر ناشناس
 منبع بایگانی
 تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای داده به عصمت شرف و نام خدیجه
 ای بسته به طوفت فلک احرام خدیجه
 ای همسر پیغمبر اسلام خدیجه
 ای عصمت حق فاطمه را مام خدیجه
 ای ختم رسل را ز شرف نور دو دیده
 قبل از شب بعثت به پیمبر گرویده

ای مکه ز خاک قدمت خلد مخلد
 ای عصمت معبود و امید دل احمد
 اسلام پیا خواست و گردید مؤید
 از ثروت تو تیغ علی خلق محمد
 تا حشر خلاق که خدا را پرستند
 مدیون فداکاری و ایثار تو هستند

ای بر تو سلام آمده از داور هستی
 بگذشته در آئین نبی از سر هستی
 دلداده و دلبرده ز پیغمبر هستی
 زبید که بخوانند ترا مادر هستی
 کی مثل تو از هستی خود چشم بپوشد
 تا فاطمه از سینه ی او شیر بنوشد

آنروز که افتاد خزان در چمن تو
 پر زد به جنان طوطی روح از بدن تو
 تا بوی گل احمدی آمد ز تن تو
 شد جامه ی پیغمبر اکرم کفن تو
 با مرگ تو آغاز شد ای عصمت سرمد
 بی مادری فاطمه تنهایی احمد

برخیز که بر ختم رسل فخر زمانه
 خانه شده غمخانه ای بانوی خانه
 بر گیسوی زهرا که زند بعد تو شانه
 بی تو شده از هر مژه اش سیل روانه
 پیغمبر اکرم ز غمت زار بگرید

خون است دل فاطمه مگذار بگرید

بردار سر از خاک و بین همسر خود را
بنگر هدف سنگ ، سر شوهر خود را
بازآ و بین اشک فشان دختر خود را
برگیر به بر دختر بی مادر خود را
بی روی تو گردون به نظر تیره چو دود است
برخیز که بی مادری فاطمه زود است

ای جامه ی احمد کفنت بر بدن پاک
کن بهر حسینت به جان جامه ز غم چاک
تو بر سر دست نبی و او به روی خاک
سر تا به قدم چون گل پرپر شده صد چاک
مجنون تو بر نور دو عین تو بگیرد
تا صبح قیامت به حسین تو بگیرد

۱۴- مادر مرو که فاطمه ات زار و مضطر است

مشخصات

مناسبت رحلت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مادر مرو که فاطمه ات زار و مضطر است
هجر تو قاتل من غمدیده دختر است
غصه مخور به حال پدر چونکه بعد تو
زهرای کوچک تو برایش چو مادر است
در سرزمین شعب ابی طالب از محن

اکنون ز اوج داغ و عزای تو محشر است
 گویا که سال حزن برای پدر بود
 این سال غم که با غم دنیا برابر است
 بار سفر تو بستی و رفتی ولی بدان
 کوتاه عمر دختر مثل کوثر است
 وای از دمی که فاطمه ات را تو از بهشت
 بینی میان شعله و در پشت یک در است
 جرم تو هست یاری پیغمبر خدا
 جرم من حزین به خدا عشق حیدر است
 آنکه فکنده لرزه به جانم نظاره بر
 چندین کفن بود که به دست پیمبر است
 بعد از شمارش کفن این روضه ام شده
 یک کودک بدون کفن داغ مادر است

۱۵- مادر مهربونم ، نزن آتیش بجونم

مشخصات

مناسبت رحلت
 سبک ولادتی
 قالب آهنگین
 شاعر ناشناس
 منبع بایگانی
 تعداد استفاده ۰

متن شعر

مادر مهربونم ، نزن آتیش بجونم
 مروای مادر من مروای مادر من

آخر ای پرستوی شکسته پر
 حالا که میری سفر منم ببر
 بی تو تنها و غریب میشه بابا
 بی تو آتیش می گیره دلای ما
 ای همه دلخوشیم ، از غمت می کشیم

مرو ای مادر من مرو ای مادر من

بعد تو بابا غریب تر می شه باز
مثل شمع می سوزه با سوز و گداز
رو سرش سنگ و خاکستر می ریزند
نرو که بعد تو بیشتر می ریزند
مادرم مرو سفر ، من و این خونِ جگر
مرو ای مادر من مرو ای مادر من

تو تموم هستی تو دادی بر اش
زندگی و عمر تو کردی فداش
حالا غصه ی تو پیرش می کنه
دیگه از زندگی سیرش می کنه
مادرم بمون پیشم ، همیشه یادت می شم
مرو ای مادر من مرو ای مادر من

مادرم بعد تو ای بی قرینه
یه روزی میام پیشت از مدینه
از تو دل می شکنه و پهلوی من
می سوزونه سینمو عدوی من
من گل باغ توأم ، نیلی داغ توأم
مرو ای مادر من مرو ای مادر من

۳۱- مقام بلند برای بانویی بزرگ

مشخصات کتاب

نویسنده : جمعی از نویسندگان

ناشر : نشریه اشارات

مقام حضرت فاطمه (سلام علیها) در پیشگاه خدا

ابوسعید خدری می گوید: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: وقتی که در شب معراج، جبرئیل مرا به سوی آسمان ها برد و سیر داد، هنگام مراجعت، به جبرئیل گفتم: آیا حاجتی داری / جبرئیل گفت: حاجت من، این است که سلام خدا و سلام مرا به

خدیجه برسانی. پیامبر خدا وقتی به زمین رسید، سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه (سلام علیها) ابلاغ کرد. خدیجه گفت: «ان الله هو السلام و فیه السلام. الیه السلام و علی جبرئیل السلام؛ همانا ذات پاک خدا سلام است و از اوست سلام و سلام به سوی او باز گردد. و بر جبرئیل سلام باد.» (۱)

روزی جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: «ای رسول خدا! این خدیجه است. هر گاه نزد تو آمد، بر او از سوی پروردگارش و از طرف من، سلام برسان و او را به خانه ای از یک قطعه (از زبرجد)، در بهشت که در آن رنج و ناآرامی نیست، مژده بده.» (۲)

در کتاب الخصائص الفاطمیه آمده است: طبق روایت مشهور، هنگامی که حضرت خدیجه رحلت کرد، فرشتگان رحمت، از جانب خداوند کفن مخصوصی برای خدیجه، نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند که این کفن، مایه تسلی خاطر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هم بود. وقتی پیکر مطهر حضرت خدیجه (صلی الله علیه و آله و سلم) را با آن کفن پوشاندند و جنازه را با کمک همراهان، به سوی قبرستان معلی بردند، پیامبر خدا در میان قبر رفت و لحظاتی در قبر خوابید و سپس بیرون آمد و آن گوهر پاک را در آنجا به خاک سپرد.

مقام حضرت خدیجه (علیها السلام) از نگاه پیامبر

عایشه که از همسران پیامبر بعد از خدیجه (سلام علیها) است، علاقه و محبت شدید پیامبر به خدیجه را این گونه توصیف می کند: «من خدیجه را هرگز ندیده بودم، اما آن چنان که بر خدیجه حسد ورزیدم، بر هیچ یک از همسران پیامبر، رشک نبردم؛ چرا که پیامبر او را بسیار یاد می کرد... (۳) او از خانه بیرون نمی آمد، مگر آنکه خدیجه را یاد می کرد و او را به نیکی ستایش می نمود... (۴) و از ستایش او و استغفار برای او، دل تنگ و خسته نمی شد... (۵) هر گاه رسول خدا گوسفندی را ذبح می کرد، می گفت: آن را به دوستان خدیجه هم بدهید. سرانجام، روزی علت این کار را پرسیدم. فرمود: من دوست خدیجه را هم دوست دارم.» (۶)

مقام حضرت خدیجه (سلام علیها) از نگاه امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)

حضرت علی (علیه السلام) فرموده است: «سادات نساء العالمین اربع؛ سرور بانوان دو جهان، چهار بانو هستند: خدیجه بنت خویلد، فاطمه بنت محمد، آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران.» (۷)

حضرت علی (علیه السلام) که مدتی طولانی را نزد پیامبر، در خانه حضرت خدیجه (سلام علیها) سپری کرده بود، بعد از وفات حضرت خدیجه (سلام علیها)، دائماً به مناسبت هایی که پیش می آمد، از این بانوی بزرگ یاد می کرد و نامش را گرامی می داشت. از جمله، یک بار به دفاع پیامبر از حضرت خدیجه (سلام علیها) اشاره کرد و این قضیه را چنین نقل فرمود: «یک روز که پیامبر خدا در میان همسران خویش حضور داشت، یادی از همسرش خدیجه نمود و به فراق او گریست. عایشه گفت: آیا بر پیرزن سرخ مویی از تیره بنی اسد می گریی؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چه کسی جای خدیجه را می گیرد؟ روزی که شما مرا تکذیب کردید، او مرا تصدیق کرد. روزی که کفر ورزیدید، به من ایمان آورد و هنگامی که نازا بودید، برایم فرزند آورد.» (۸) عایشه گفت: از آن پس، همواره خودم را با بیان خوبی های خدیجه، به پیامبر نزدیک می کردم.

مقام حضرت خدیجه (سلام علیها) در کلام دیگران

ابن ماجر که از علمای برجسته اهل تسنن است، می گوید: «از امتیازات خدیجه، آن است که او همیشه پیامبر را گرمی می داشت و سخن او را چه قبل از بعثت و چه بعد از بعثت، تصدیق می کرد». (۹)

سلیمان الکتانی، یکی از ادبای مسیحی عرب، خدیجه را چنین توصیف می کند: خدیجه، دوستی خود را به همسرش بخشید، در حالی که احساس بخشش نمی کرد، بلکه احساس می کرد که از او محبت و دوستی می گیرد و همه سعادت را از او کسب می کند. ثروتش را به او بخشید و حال آنکه احساس نمی کرد که می بخشد، بلکه احساس او این بود که از او هدایت را که بر همه گنج های روز زمین برتری دارد، کسب می کند.

نکاتی درباره حضرت خدیجه (سلام علیها)

در سوره «ضحی»، آیه هشتم، به نام و اوصاف این بانوی گرمی اشاره شده است. * آن حضرت که از ثروتمندترین زنان جزیره العرب بود، حدود هشتاد هزار شتر داشت و کاروان های تجاری او، شب و روز در طائف و یمن و شام و مصر و سایر بلاد در حرکت بودند. او برده های بسیار زیادی هم داشت که به تجارت اشتغال داشتند. * عظیم ترین خطری که پیامبر را در آغاز رسالتش تهدید می کرد، محاصره اقتصادی مسلمانان بود، اما اموال حضرت خدیجه (سلام علیها) کلید شکست این محاصره شد. او مواد مصرفی را به چندین برابر قیمت واقعی اش برای غذای مسلمانان می خرید تا آنکه سال های محاصره اقتصادی، با پیروزی مسلمانان تمام شد.

* حضرت خدیجه، در حال با پیامبر خدا ازدواج کرد که خود از ثروتمندترین زنان عرب بود و خواستگاران معتبر و سرمایه دار فراوانی داشت، در حالی که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن زمان، پیش جد خود، عبدالمطلب، زندگی می کرد و تنها اعتبارش در میان مردم، درستکاری و امانت داری اش بود و هیچ ثروتی نداشت.

* آخرین کلام حضرت خدیجه (سلام علیها) در بستر بیماری و مرگ چنین بود: «ای رسول خدا! من در حق تو کوتاهی کردم و آنچه شایسته تو بود، انجام ندادم. از من در گذر و اگر اکنون دل در طلب چیزی داشته باشم، خشنودی توست». (۱۰) * حتماً شما هم شنیده اید که حضرت خدیجه (سلام علیها)، خود برای خواستگاری از پیامبر، پا پیش گذاشت. او به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: «به خدا قسم ای محمد! اگر مال تو کم است، مال من زیاد است. کسی که خودش را در اختیار تو می گذارد، چگونه مالش را در اختیار نگذارد؟ من با تمام اموال و کنیزانم، در اختیار توام». (۱۱)

* در جریان کناره گیری رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از حضرت خدیجه (سلام علیها)، پیش از ایجاد نطفه فاطمه زهرا (سلام علیها)، پیامبر عمار یاسر را نزد خدیجه (سلام علیها) فرستاد و فرمود: «به او بگو: ای خدیجه! گمان مبر که کناره گیری من، از توست. نه خداوند چنین امر فرموده است. گمانی جز خیر نبر و بدان خداوند هر روز چندین بار به ملائکه اش، به تو مباحثات و فخر می کند». (۱۲)

* در روایتی آمده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «وقتی حضرت خدیجه وفات کرد، فاطمه (سلام علیها) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پناه برد. به دور پیامبر می چرخید و می گفت: پدر جان! مادر من کجاست؟ همان وقت، جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: ای رسول خدا! پروردگارت امر فرمود به فاطمه (سلام علیها) سلام برسانی و بگویی مادرش در خانه ای است از یاقوت و زبرجد که اتاق هایش از طلا و ستون هایش از یاقوت قرمز ساخته شده و با آسیه و مریم هم نشین است».

* در کتاب آسمانی انجیل، از حضرت خدیجه (سلام علیها) یاد شده است، به گونه ای که خداوند در آن خطاب به عیسی (علیه السلام) فرمود: «نسل او (حضرت خدیجه) از مبارکه (بانوی پربرکت) است که همدم مادرت، مریم، در بهشت می باشد». (۱۳) * خداوند در قرآن می فرماید: «ووجدك عائلاً فاغنی؛ خداوند تو را فقیر یافت و سپس تو را بی نیاز نمود.» طبق احادیث و روایات

متعدد، مراد از «بی نیاز کردن» مال و بخشش خدیجه (سلام علیها) بود که همه را در طبق اخلاص به پیامبر تقدیم کرد.

* آخرین بخش از اموال حضرت خدیجه (سلام علیها) به وسیله امیرمؤمنان حضرت علی (علیه السلام)، در سفر هجرت به مدینه صرف شد. در واقع حضرت علی (علیه السلام) به سفارش پیامبر، با این پول، شتر و زاد و توشه خرید تا با حضرت زهرا (سلام علیها) و دیگر زنان و مردان بنی هاشم، به مدینه هجرت کند و به پیامبر ملحق شود.

* ابوعبیده (نوه عمار یاسر) نقل می کند: «فرزند ابی رافع از پدرش پرسید: مگر پیامبر چقدر مال و اموال داشت که برای سفر خود، دو شتر خرید و به امیرمؤمنان هم سفارش کرد برای دیگر مهاجران زاد و توشه بخرد؟ پدرش پاسخ داد: از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شنیدم که فرمود: هیچ مال و ثروتی، برای من سودمندتر از اموال خدیجه (سلام علیها) نبود».

* پیامبر درباره حضرت خدیجه (سلام علیها) فرمود: «محبت خدیجه (سلام علیها) را خداوند در دل من قرار داده بود.... من او را از اعماق دل دوست داشتم... من دوست داران خدیجه (سلام علیها) را هم دوست دارم».

پی نوشت

- ۱- محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، صص ۸ و ۷.
- ۲- همان.
- ۳- مستدرک صحیحین، ج ۳، ص ۱۸۶.
- ۴- الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۲۱.
- ۵- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۸۲.
- ۶- الاصابه، ج ۴، ص ۲۷۵.
- ۷- عبدالحمید معتزلی، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۶۶.
- ۸- کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۱؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۸.
- ۹- الاصابه، ج ۴، ص ۲۷۵.
- ۱۰- به نقل از: سایت مرکز اسلامی واشینگتن.
- ۱۱- به نقل از: سایت سوره مهر.
- ۱۲- همان.
- ۱۳- به نقل از سایت: www.behar.ir
- منبع: نشریه اشارات، شماره ۱۲۴

۳۲- مقام حضرت خدیجه در پیشگاه خدا و رسول اکرم صلی الله علیه واله

مشخصات کتاب

نویسنده: سید جواد حسینی
 ناشر: سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

مقدمه

در سال دهم بعثت دو حادثه دردناک و جانسوز بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد گشت، چنان که در تاریخ آمده است: «وَرَدَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ أَمْرَانِ شَدِيدَانِ عَظِيمَانِ وَجَزَعٌ شَدِيدٌ؛ دو امر بزرگ و سخت بر پیامبر وارد شد به گونه‌ای که فریاد و ناله شدید حضرت بلند شد.» آن دو امر یکی رحلت جانسوز ابوطالب بود که در ۲۶ رجب سال دهم بعثت و یا هفتم رمضان، همان سال واقع شد، و دیگری وفات یار فداکار آن حضرت، خدیجه کبری بود که در دهم رمضان همان سال اتفاق افتاد.

آنچه در پیش رو دارید نگاهی است گذرا، به مقامات خدیجه کبری، بانوی فداکار و صبور اسلام، در پیشگاه الهی و نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. [۱]

«عائشه می گوید: رسول خدا از خانه بیرون نمی رفت، مگر این که خدیجه را به نیکی یاد می کرد و برای او استغفار می نمود. روزی از او یاد کرد، من حسد بردم و گفتم: خداوند جایگزین آن پیرزن به تو عطا کرده است!! پیامبر شدیداً خشمگین شد.» و ادامه می دهد که: رسول خدا فرمود: «خدیجه و کجاست مثل خدیجه؟ او مرا تصدیق کرد آنگاه که مردم مرا تکذیب نمودند و با مال خود مرا بر دین خدا کمک و یاری کرد.»

ریشه مقامات و فضائل خدیجه سلام الله علیها

اشاره

قطعاً فضائل و مقامات حضرت خدیجه بدون اسباب و علت نمی تواند باشد. عقل و عنایات و الطاف الهی، ریشه فضائل و مقامات اوست.

در کلمات برخی مؤرخان به این جملات برمی خوریم: «كَانَتْ خَدِيجَةَ امْرَأَةً عَاقِلَةً شَرِيفَةً مَعَ مَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَا مِنَ الْكِرَامَةِ وَالْخَيْرِ وَ هِيَ يَوْمَئِذٍ أَفْضَلُهُمْ نَسَبًا وَأَعْظَمُهُمْ شَرَفًا وَأَكْثَرُهُمْ مَالًا؛ خدیجه با آنچه خداوند از بزرگی و خیر که نسبت به او اراده کرده بود، بانوی خردمند شریفی بود. او در آن دوران از برترین افراد در نسب و بزرگترین شخصیت در شرف و ثروتمندی بود.» [۲]

ایمان خدیجه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و انتخاب او به عنوان همسر آینده، در کنار درایت و لطف الهی نقش تعیین کننده‌ای در فضائل و مقامات خدیجه سلام الله علیها دارد.

جالب این است که راهب نصرانی این مسئله را قبل از رسالت پیامبر و ازدواج او با خدیجه به خوبی پیش بینی کرد که اگر خدیجه پیغمبر را رها نکند به مقامات و فضائل عظیمی دست خواهد یافت؛ آنجا که به میسر غلام خدیجه گفت: «ای میسر به خانم و مولای خود سلام مرا برسان و به او اعلام کن که به آقای مردم [حضرت محمد] دست یافته است. و به زودی برای او (خدیجه) شأن و جایگاهی خواهد بود و بر تمامی خاص و عام برتری می یابد و بترسان او را از این که نزدیک شدن به این آقا (محمد صلی الله علیه و آله) را از دست بدهد؛ زیرا خداوند بلند مرتبه به زودی نسل او را از نسل محمد قرار خواهد داد و نام [نیکش] تا آخر الزمان خواهد ماند.» [۳]

این پیش بینی نشان می دهد که در کتب آسمانی گذشته و یا در بیانات انبیاء، کاملاً مقام و منزلت خدیجه سلام الله علیها بیان شده بود، از این رو راهب نصرانی به خوبی و با دقت تمام آن را بیان و پیش بینی کرد. و جالب تر این که زنان قریش از جمله صفیه دختر عبدالمطلب در شب ازدواج خدیجه و جشن عروسی او نیز به این امر اشاره کرد که: «ای خدیجه! در این شب به چیزی اختصاص یافتی که هیچ کس غیر از تو بدان دست نیافته است، و جز تو از قبائل عرب و عجم به آن نرسیده است، پس گوارایت باد به آنچه به تو داده شد و از عزت و بزرگی به تو رسید.» [۴]

البته خدیجه هم به خوبی برای استقبال از این مقام و منزلت سرمایه گذاری نمود. در آغاز، تمام اموال و هستی خویش را تقدیم

حضرت محمد صلی الله علیه و آله نمود. خدیجه به عمویش ورقه گفت: «این اموال را بگیر و نزد محمد ببر و به او بگو همه این اموال هدیه است برای او و ملک او می‌باشد، هر گونه خواست در آن تصرف نماید، و به او بگو که تمام اموال و برده‌های من، و تمامی کنیزها و آنچه در تحت تصرف من است به محمد صلی الله علیه و آله هبه کردم، به خاطر احترام و تجلیل از او. پس ورقه بین زمزم و مقام (ابراهیم) ایستاد و با صدای بلند اعلام کرد: ای گروه عرب! خدیجه شما را شاهد گرفته است بر این که خود و مالش، و بردگان و کنیزان و خادمان، و چهار پایان و مهریه و هدایای او همه برای محمد صلی الله علیه و آله است، و این هدیه به خاطر تجلیل و تعظیم از او و به جهت علاقه به اوست، شما نیز بر این امر شاهد باشید.» و بعد از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با ایمان خویش، مقامات و فضائل خود را بیمه نمود.

خدیجه کبری سلام الله علیها در لحظات احتضار «اسماء بنت عمیس» را به نزد خویش طلبید و در مورد دخترش فاطمه زهرا سلام الله علیها به او سفارشات کرد. آنگاه فاطمه را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله واسطه قرار داد که از رسول خدا، خواهش کند تا یکی از لباس‌های خود را کفن خدیجه قرار دهد. وقتی فاطمه نزد پدر رفت و درخواست مادر را مطرح کرد، اشک از چشمان حضرت جاری گشت، چیزی نگذشت که جبرئیل نازل شد در حالی که کفنی از بهشت همراه خویش داشت که خداوند آن را برای خدیجه فرستاده بود.

الف. مقام خدیجه در پیشگاه الهی

خداوند متعال بارها موقعیت و مقام خدیجه را از طرق گوناگون آشکار نموده، و از منزلت رفیع او در درگاه الهی پرده برداشته است که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

۱. سلام خاص الهی

بارها سلام سفارشی و مؤکد ربوبی توسط جبرئیل به محضر خدیجه رسیده است. ابو هریره نقل کرده است که: «أَتَى جَبْرَائِلُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: هَذِهِ خَدِيجَةُ قَدْ أَتَتْكَ مَعَهَا إِنَاءٌ مُعْطَى فِيهِ إِدَامٌ أَوْ طَعَامٌ أَوْ شَرَابٌ فَإِذَا هِيَ أَتَتْكَ فَأَقْرَأْ عَلَيْهَا السَّلَامَ مِنْ رَبِّهَا، وَمِنِّي السَّلَامُ... [۵]؛ جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: خدیجه همراه با ظرفی سر پوشیده که در آن خورشید یا غذا یا نوشیدنی است نزد تو می‌آید، پس هرگاه آمد، سلام پروردگارش و سلام من را به محضر او برسان.»

در روایت دیگری می‌خوانیم: «إِنَّ جَبْرَائِلَ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ إِقْرَأْ خَدِيجَةَ مِنْ رَبِّهَا السَّلَامَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا خَدِيجَةُ هَذَا جَبْرَائِلُ يُفْرِئُكَ مِنْ رَبِّكَ السَّلَامَ، قَالَتْ خَدِيجَةُ: اللَّهُ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَعَلَى جَبْرَائِلَ السَّلَامُ [۶]؛ به حقیقت جبرئیل نزد پیامبر آمد پس گفت: به خدیجه از طرف پروردگارش سلام برسان، پس حضرت فرمود: ای خدیجه این جبرئیل است که از طرف پروردگارت سلام می‌رساند. خدیجه گفت: خدا سلام است و سلام [و سلامتی] از اوست و بر جبرئیل سلام باد.» اما سلام سفارشی جبرئیل علاوه بر آنچه که در ضمن روایات قبلی اشاره شد در روایت دیگری با سند صحیح از طریق بزرگان رواه شیعه، به این صورت نقل شده است: «عَنْ زُرَّارَةَ وَحَمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ وَمُحَمَّدَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: حَدَّثَ أَبُو سَعِيدٍ الْخَدْرِيُّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ جَبْرَائِلَ أَتَانِي لَيْلَةً أُسْرِي بِي فَحِينَ رَجَعْتُ قُلْتُ: يَا جَبْرَائِلُ هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ؟ قَالَ: حَاجَتِي أَنْ تَقْرَأَ عَلَيَّ خَدِيجَةَ مِنَ اللَّهِ وَمِنِّي السَّلَامَ وَحَدَّثْنَا عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّهَا قَالَتْ حِينَ لَقِيَهَا نَبِيُّ اللَّهِ فَقَالَ الَّذِي قَالَ جَبْرَائِلُ فَقَالَتْ: إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَى جَبْرَائِلَ السَّلَامُ [۷]؛ امام باقر علیه السلام به زراره و حمران و محمد بن مسلم چنین روایت کرد که ابوسعید خدری نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن شبی که در معراج بودم، به هنگام بازگشت جبرئیل نزد من آمد. به جبرئیل گفتم: ای جبرئیل! آیا حاجتی داری؟ پاسخ داد: حاجت من این است که از طرف خدا و من به خدیجه سلام الله علیها سلام برسانی. و نقل کرد که: چون رسول خدا پیغام جبرئیل را به خدیجه رسانید، خدیجه پاسخ داد: همانا خدا سلام است و

سلام [و سلامتی] از اوست و سلام به سوی اوست و بر جبرئیل سلام باد.»

۲. فرستادگان ویژه الهی

هر کس در مسیر الهی حرکت کند، خداوند هرگز او را رها نکرده و تنها نخواهد گذاشت. نمونه بارز آن سرگذشت خدیجه کبری سلام الله علیها است. هنگامی که وضع حمل آن بانو نزدیک گشت، به زنان قریش و بنی هاشم پیغام داد که مرا در این امر یاری نمایید، ولی آنان پاسخ دادند: ای خدیجه! چون تو در ازدواجت از سخنان ما سرپیچی نمودی، و محمد یتیم را به همسری برگزیدی، ما نیز تو را یاری نمی‌کنیم. خدیجه از این جواب سخت غمگین گشت، در این هنگام چهار زن همانند زنان بنی هاشم وارد شدند در حالی که خدیجه از دیدن آنان هراسان بود، یکی از آن چهار زن به خدیجه گفت: غمگین مباش، پروردگارت ما را برای یاری تو فرستاده است. ما خواهران و یاوران تو هستیم. من «ساره» هستم، این «آسیه دختر مزاحم» رفیق بهشتی تو است و این هم «مریم دختر عمران» است و این یکی «کلثوم خواهر موسی بن عمران» است. خدا ما را برای کمک به تو فرستاده است تا یاور و پرستار تو باشیم [۸]... راستی که باید گفت: (أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ [۹])؛ آیا خداوند برای [حمایت و دفاع از] بنده‌اش کافی نیست؟»

۳. کفن بهشتی

خدیجه کبری سلام الله علیها در لحظات احتضار «اسماء بنت عمیس» را به نزد خویش طلبید و در مورد دخترش فاطمه زهرا سلام الله علیها به او سفارشات کرد. آنگاه فاطمه را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله واسطه قرار داد که از رسول خدا، خواهش کند تا یکی از لباس‌های خود را کفن خدیجه قرار دهد. وقتی فاطمه نزد پدر رفت و درخواست مادر را مطرح کرد، اشک از چشمان حضرت جاری گشت، چیزی نگذشت که جبرئیل نازل شد در حالی که کفنی از بهشت همراه خویش داشت که خداوند آن را برای خدیجه فرستاده بود. [۱۰]

آری انسانی که تمام ثروت خویش را دو دستی در راه خدا تقدیم نموده است، در پیشگاه الهی این عظمت را پیدا می‌کند که خداوند کفن بهشتی برای او بفرستد، و اینگونه از ایثار و انفاق او تقدیر به عمل آورد.

۴. در قصری از بهشت

قبل از رحلت خدیجه کبری، خداوند متعال بارها توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جایگاه ویژه خدیجه در بهشت خبر داد، از جمله «عکرمه» از «ابن عباس» نقل می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ مَرْيَمُ ابْنَتُ عِمْرَانَ وَ آسِيَةُ بِنْتُ مَزَاحِمٍ...؛ بهترین زنان بهشت اینانند، خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون).» [۱۱]

و از عبدالله جعفر نقل شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَمْرَتُ أَنْ أُبَشَّرَ خَدِيجَةَ بِنْتِ مَن قَصَبٍ لَصَحَبٍ فِيهِ وَلَا نَصَبٍ؛ دستور داده شده‌ام که خدیجه را به خانه طلایی که در آن زحمت و خصومت، وجود ندارد بشارت دهم.» [۱۲] و همین مضمون نیز از عبدالله بن ابی اوفی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. [۱۳]

آنگاه که رسول اکرم در حال احتضار قرار گرفت، فاطمه زهرا علیها السلام درباره جایگاه آن حضرت در قیامت پرسش‌هایی کرد، از جمله پرسید: «أَيُّنَ وَالْتَدَّتِي خَدِيجَةُ؟ [در آن روز] مادرم خدیجه کجاست؟» حضرت فرمود: «فِي قَصْرِ لَهُ أَرْبَعَةُ أَبْوَابٍ إِلَى الْجَنَّةِ؛ [خدیجه] در قصری است که چهار در به سوی بهشت دارد.» [۱۴]

ب. منزلت خدیجه در نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

هر گاه انسانی در پیشگاه الهی از چنان مقامی برخوردار باشد، نگفته پیدا است که در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز دارای

منزلتی رفیع است چنانکه تاریخ نیز گواهی می‌دهد که محبوب‌ترین همسران پیامبر اکرم نزد او، خدیجه کبری علیها السلام بود. [۱۵] حضرت ۲۴ سال با حضرت خدیجه زندگی کرد و تا زنده بود به احترام او همسر دیگری اختیار نکرد.

«جان دیون پورت انگلیسی» می‌گوید: «با وجود این که خدیجه در چنان سن و سال [بالایی] بود و به حسب قاعده بایستی زیبایی دوران جوانی خود را از دست داده باشد، با این حال محمد تا آخرین دقیقه حیات خدیجه، نسبت به او وفادار ماند و تا زنده بود همسر دیگری اختیار نکرد.» [۱۶]

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: به خدیجه از طرف پروردگارش سلام برسان، پس حضرت فرمود: ای خدیجه این جبرئیل است که از طرف پروردگارت سلام می‌رساند. خدیجه گفت: خدا سلام است و سلام [و سلامتی] از اوست و بر جبرئیل سلام باد. بعد از رحلت آن بانوی گرامی نیز پیامبر صلی الله علیه و آله او را فراموش نکرد و دائماً به یاد او بود که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود: ۱. یاد خدیجه

«عائشه می‌گوید: رسول خدا از خانه بیرون نمی‌رفت، مگر این که خدیجه را به نیکی یاد می‌کرد و برای او استغفار می‌نمود. روزی از او یاد کرد، من حسد بردم و گفتم: خداوند جایگزین آن پیرزن به تو عطا کرده است!! پیامبر شدیداً خشمگین شد.» و ادامه می‌دهد که: رسول خدا فرمود: «خَدِيجَةُ وَ اَیْنٌ مِثْلُ خَدِيجَةَ، صَدَّقْتَنِي حِينَ كَذَبْتَنِي النَّاسُ وَ اَزَرْتَنِي عَلَي دِينِ اللَّهِ وَ اَعَانْتَنِي بِمَالِهَا؛ خَدِيجَةُ وَ كَجَاسْتِ مِثْلِ خَدِيجَةَ؟ وَ اَمَّا تَصَدِيقُ كَرْدِ اَنْگَاكُ كِه مَرْدَمِ مَرَا تَكْذِيبِ نَمُودَنْدِ وَ بَا مَالِ خُودِ مَرَا بَر دِیْنِ خُدا كَمَكِ وَ یاری كَرْد.» [۱۷]

این قضیه بارها تکرار شده است؛ از جمله روزی پیامبر اکرم در جمع همسران خویش حضور داشت و از خدیجه یاد نمود و در فراق او گریست. عائشه گفت: بر پیرزن سرخ روی از تیره بنی اسد می‌گریی؟ رسول خدا فرمود: «صَدَّقْتَنِي اِذَا كَذَبْتُمْ وَ اَمَنْتُ بِي اِذَا كَفَرْتُمْ وَ وَاَلَدْتُ لِي اِذَا عَمِمْتُمْ. قَالَتْ عَائِشَةُ: فَمَا زِلْتُ اَتَقَرَّبُ اِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بِذِكْرِهَا؛ [۱۸] خدیجه روزی که شما مرا تکذیب کردید، تصدیق نمود و روزی که کفر ورزیدید او به من ایمان آورد و فرزند برای من آورد و شما نازا بودید. عایشه اضافه می‌کند: همیشه این گونه بود که من با بیان خوبی‌های خدیجه به پیامبر خدا تقرّب می‌جستم.»

۲. اظهار محبت به دوستان خدیجه

از آنجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شدیداً به خدیجه محبت و ارادت داشت، نسبت به دوستان و آشنایان او نیز اظهار محبت و دوستی می‌کرد. به همین جهت هنگام ذبح قربانی می‌فرمود: از گوشت آن برای دوستان خدیجه نیز ببرید؛ چرا که «إِنِّي لِأَجِبُّ حَبِيبِيهَا؛ من دوستان خدیجه را نیز دوست می‌دارم.» [۱۹]

و نیز روایت شده روزی پیرزنی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شد، پیامبر او را مورد لطف و مهربانی قرار داد، پس از رفتن او عائشه علت آن همه لطف را جويا شد، حضرت فرمود: این بانو در زمان خدیجه بر من وارد می‌شد. [۲۰]

آری آنهایی که در راه خدا قدم برداشتند و تلاش خود را در مسیر او قرار دادند، هرگز از یادها و خاطره‌ها نمی‌روند.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

به همین جهت به اعتراف عائشه، هرگز پیامبر اکرم از یاد خدیجه و گفتن مدح او خسته نشد. «قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا ذَكَرَ خَدِيجَةَ لَمْ يَسْأَمْ مِنْ ثَنَاءِ عَلَيْهَا وَاسْتِغْفَارِ لَهَا؛ عائشه گفت: رسول خدا همیشه این گونه بود که هرگاه خدیجه را یاد می‌کرد، از گفتن ثنای او و استغفار برای او خسته نمی‌شد.» [۲۱]

- ۱- قابل ذکر است که در شماره ۵۹ مجله مبلغان بخش اول مقاله، تحت عنوان «فضائل خدیجه کبری سلام الله علیها» بیان، و اکنون در بخش دوم، مقامات آن حضرت بیان می‌شود.
- ۲- تاریخ خمیس، ج ۱، ص ۲۶۳.
- ۳- بحار الانوار، همان، ج ۱۶، ص ۴۴.
- ۴- همان، ج ۱۶، ص ۷۱، ذیل صفحه.
- ۵- همان، ج ۱۶، ص ۸، به نقل از مسند احمد بن حنبل.
- ۶- همان، ص ۱۱، روایت ابن هشام، و ر.ک: ص ۸.
- ۷- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۸۵، ح ۹۰.
- ۸- همان، ج ۱۶، ص ۸۰، و ج ۴۳، ص ۲-۴؛ امالی، الصدوق، ص ۴۷۵.
- ۹- زمر / ۳۶.
- ۱۰- به نقل از واعظ محترم جناب آقای یثربی.
- ۱۱- همان، ج ۱۶، ص ۲؛ اسد الغابۀ، ج ۵، ص ۴۳۷؛ استیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱.
- ۱۲- بحار الانوار، همان، ج ۱۶، ص ۷، ح ۱۲.
- ۱۳- همان، ص ۷.
- ۱۴- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۱۰.
- ۱۵- همان.
- ۱۶- عذر تقصیر به پیشگاه محمد، ص ۲۵.
- ۱۷- سفینه البحار، ج ۱، باب خاء، ص ۳۸۰؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۴۳۲.
- ۱۸- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۸؛ کشف الغمۀ، ج ۲، ص ۱۳۱.
- ۱۹- ریاحین الشریعۀ.
- ۲۰- سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۷۹-۳۸۱.
- ۲۱- بحار الانوار، همان، ج ۱۶، ص ۱۲.

۳۳- نگاهی به آموزه‌های تربیتی در زندگی حضرت خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

نویسنده: عبد الکریم پاک‌نیا

ناشر: سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

مقدمه

حضرت خدیجه همسر گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله، ۶۸ سال پیش از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله در شهر مکه به دنیا آمد. پدر وی خویلد بن اسد و مادرش فاطمه دختر زائده بن اصم می‌باشد. او در چهل سالگی با حضرت محمد صلی الله علیه و آله که ۲۵ سال از عمر شریفش را سپری کرده بود ازدواج نمود. بنابر قول مشهور ثمره ازدواج خدیجه شش فرزند به نام‌های

قاسم، عبدالله، رقیه، زینب، ام‌کلثوم و فاطمه علیها السلام بود. قبل از اسلام وی به خاطر دارا بودن صفات پسندیده و فضائل اخلاقی و پاکدامنی، «طاهره لقب گرفت. ثروت خدیجه در میان اهل مکه بی‌نظیر بود و اهالی مکه با اموال وی به صورت مضاربه‌ای تجارت می‌کردند. خدیجه پس از ازدواج با پیامبر همه آن ثروت را در اختیار حضرت رسول نهاد و بدین ترتیب از جنبه اقتصادی دین اسلام را تقویت نموده و در گسترش آن نهایت تلاش خود را به جای آورد.

مقام او در نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حدی بود که در مدت ۲۵ سال زندگی مشترک با این بانوی با عظمت، آن حضرت به خاطر تکریم وی با هیچ زنی ازدواج نکرد و بهترین دوران جوانی خویش را به وی بخشید. بعد از رحلت حضرت خدیجه، رسول گرامی اسلام همیشه به یاد محبت‌ها و تلاش‌های او بود. بنابر برخی اقوال خدیجه قبل از ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با دو نفر دیگر بنام‌های «ابو هاله بن زراره تمیمی و «عتیق بن عائذ مخزومی نیز ازدواج کرده بود. این یاور با وفای رسالت بعد از ۲۵ سال زندگی در کنار حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در دهمین سال بعثت در ۶۵ سالگی و در دهم ماه رمضان چشم از جهان فرو بست و قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان را داغدار نمود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیکر پاک او را در حجون با دست‌های خویش به قبر گذاشت و از شدت حزن و اندوه سال وفات او را که با فاصله اندکی از رحلت ابوطالب علیه السلام رخ داده بود، عام الحزن (سال اندوه) نامید. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به پاس خدمات آن دو بزرگوار به جهان اسلام اشعاری جانسوز سروده و در بخشی از آن حزن و ماتم قلبی خویش را بیان داشته است:

اعینی جودا بارک الله فیکما

علی هالکین لا تری لهما مثلاً

علی سید البطحاء وابن رئیسها

وسیده النسوان اول من صلی

مهذبۀ قد طیب الله خیمها

مبارکۀ والله ساق لها الفضلا

فبت اقاسی منهما الهم والثکلا

مصابهما ادجی الی الجو والهواء (۱)

ای چشمان من! احسنت بر شما، [اشک بریزید] در فراق آن دو بزرگوار که نظیر ندارند. بر سرور سرزمین بطحاء و فرزند رئیس آن و بر بانوی بانوان که نخستین نماز گزار بود [آن بانوی] پاکدامنی که خداوند خصلت‌های او را پاکیزه کرده است [بانوی] مبارکی که خداوند برتری را به سوی او رانده است.

مصیبت این دو عزیز فضا را بر من تیره و تار ساخته و [از این پس] شب‌ها را در اندوه و حزن این دو سر می‌کنم. در این نوشتار بر آن شدیم که نقش این بانوی خجسته را در گسترش آموزه‌های مکتب تربیتی اسلام مورد توجه قرار داده و مواردی قابل توجه از آن را به خوانندگان گرامی تقدیم داریم. به امید اینکه بتوانیم از این شخصیت برجسته و بانوی نمونه در جهان اسلام درس‌ها آموخته و با شناخت فضائل و مناقب آن بزرگوار، از او به عنوان اسوه و الگوی تربیتی پیروی کنیم.

۱- فضائل اخلاقی و علمی

مطالعه تاریخ زندگی حضرت خدیجه علیها السلام نشان می‌دهد که او هم در دوران جاهلیت و هم بعد از بعثت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله دارای فضائل اخلاقی و کمالات معنوی بوده است. او در جامعه خود به عنوان یک الگوی زن برتر، تاثیر بسزایی در گسترش صفات نیک انسانی داشته است. سخاوت، کرامت، ایثار و فداکاری، عفت و پاکدامنی، دوراندیشی و درایت و توجه به

مستمندان، عطوفت و مهربانی و صبر و استقامت، از جمله فضیلت‌های پسندیده ایست که صفحات تاریخ این زن نمونه را نشان می‌دهد.

به همین جهت آن بانوی یگانه در میان زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله شرایط هم کفو بودن را احراز نمود و یک همتای واقعی برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود. عدم ازدواج مجدد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان حیات خدیجه کبری علیها السلام نشانگر جاذبه‌های معنوی و فضائل اخلاقی بی‌شمار در وجود آن حضرت است، که بدون تردید برخوردار از آن صفات نقش مهم و اساسی در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته است. به همین جهت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این بانوی تربیت یافته را از برترین زنان بهشتی شمرده و می‌فرماید: «افضل نساء اهل الجنة خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و مریم بنت عمران و آئیة بنت مزاحم امرأة فرعون (۲)» بهترین زنان اهل بهشت عبارتند از: خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم [یعنی] زن فرعون.

وفاداری این بانوی آسمانی در راه رسیدن به اهداف والای همسر خویش، مورد توجه سیره‌نویسان و محققان قرار گرفته است. او از اولین لحظات بعثت، به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و تا آخرین لحظات برایمان خود پای فشرد و لحظه‌ای شک و تردید به دل راه نداد.

گذشته از فضائل اخلاقی، او از کمالات علمی نیز برخوردار بود. تاریخ گواهی می‌دهد که خدیجه در مورد دانش عصر خود اطلاعات فراوانی داشت و از کتاب‌های آسمانی آگاه و از نظر عقل و درایت و زیرکی بر تمام زنان حتی بسیاری از مردان معاصر برتری داشت. بنابراین او دارای تمام کمالات و امتیازهایی بود که یک زن می‌تواند داشته باشد.

با توجه به نکات یاد شده، خدیجه به عنوان اولین بانوی مسلمان در ترویج فرهنگ اسلامی و الگوهای یک زن مسلمان و با کمال نقش والای خود را ایفا کرده است و بانوان بسیاری از تربیت عملی وی درس‌ها آموخته‌اند. اهمیت فضائل اخلاقی و کمالات انسانی در وجود این بانوی با فضیلت آنگاه به اوج خود می‌رسد که نگاهی به وضع زن در ایام جاهلیت و قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیندازیم.

زن در آن روز نه تنها از حقوق خود محروم بود و با رقت آورترین وضع زندگی می‌کرد، بلکه به عنوان مایه ننگ و عار و موجودی شوم زنده به گور می‌شد. خدیجه در چنین عصری اثبات نمود که یک زن نه تنها حق حیات دارد و باید حقوق مسلم خود را استیفا نماید، بلکه می‌تواند با اعمال شایسته و تلاش و کوشش، به مرحله‌ای برسد که خداوند متعال به او سلام برساند. همچنان که امام باقر علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: شبی که در معراج بودم، به هنگام بازگشت از سفر معراج به جبرئیل گفتم: ای جبرئیل! آیا خواسته‌ای از من داری؟ گفت: خواهش من این است که از طرف خداوند و من، به خدیجه سلام برسانی. (۳)

۲- پرورش فرزندان صالح

بدون تردید، مادر به عنوان مؤثرترین عامل محیطی و وراثتی در پرورش و رشد شخصیت کودک نقش به‌سزایی دارد. حضرت خدیجه علاوه بر این که به نص قرآن مادر روحانی همه مؤمنین است، به عنوان مادری شایسته و با ایمان در دامن خویش فرزندان نیک و صالحی برای رسول الله صلی الله علیه و آله تربیت نمود. وی شش فرزند برای پیامبر به دنیا آورد و در دامن پر مهر خویش پرورش داد که در میان آن‌ها حضرت فاطمه علیها السلام از رتبه خاصی برخوردار است. دختری که رهبری اسلام بعد از پیامبر اکرم و علی علیه السلام از نسل او پدید آمد و ادامه یافت.

این دختر با مادرش آنچنان ارتباط تنگاتنگ داشت که هنگام رحلت حضرت خدیجه، فاطمه علیها السلام که در حدود پنج سال

داشت شدیداً بی‌تابی می‌کرد و به دور پدر بزرگوارش می‌چرخید و می‌گفت: «یا ابا این امی! پدر جان! مادرم کجاست؟» حضرت جبرئیل نازل شد و فرمود: یا رسول‌الله! خداوند می‌فرماید: سلام ما را به فاطمه برسان و به او اطلاع بده که مادرش خدیجه در خانه‌های بهشتی با آسیه و مریم زندگی می‌کند. (۴)

این دختر پاکیزه، هنگام رحلت مادر وقتی احساس کرد که حضرت خدیجه شدیداً در فراق او و پدر ارجمندش ناراحت است و نگران تنهایی و بی‌یآوری حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌می‌باشد، به مادرش دل‌داری داده و گفت: «یا اماه! لاتحزنی ولاترهبی فان الله مع ابی (۵) مادر جان! اندوهگین و مضطرب نباش، زیرا خداوند یار و یاور پدرم می‌باشد.» امامان معصوم علیهم‌السلام نیز همیشه به وجود چنین مادری افتخار می‌کردند؛ همچنانکه حضرت مجتبی‌علیه‌السلام هنگامی که با معاویه مناظره می‌کرد، در مورد یکی از علل انحراف معاویه از محور حق و انحطاط اخلاقی وی و سعادت و خوشبختی خود به نقش مادر در تربیت افراد اشاره کرده و فرمود: معاویه! چون مادر تو «هند» و مادر بزرگت «نثیله می‌باشد [و در دامن چنین زن پست و فرومایه‌ای پرورش یافته‌ای] این گونه اعمال زشت از تو سر می‌زند و سعادت ما خانواده در اثر تربیت در دامن مادرانی پاک و پارسا همچون خدیجه علیها‌السلام و فاطمه علیها‌السلام می‌باشد. (۶)

امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا برای معرفی خویش و آگاه کردن دل‌های بیدار، به مادرش فاطمه علیها‌السلام و مادر بزرگ شایسته و فداکارش حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها اشاره نموده و فرمود: «انشدکم الله هل تعلمون ان امی فاطمة الزهراء بنت محمد؟ قالوا: اللهم نعم... انشدکم الله هل تعلمون ان جدتی خدیجة بنت خویلد اول نساء هذه الامة اسلاما؟! قالوا: اللهم نعم (۷)؛ شما را به خدا قسم می‌دهم! آیا می‌دانید که مادر من «فاطمه زهرا» دختر محمد [مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله] است؟! گفتند: آری... فرمود: [شما را به خدا قسم می‌دهم! آیا می‌دانید که مادر بزرگ من خدیجه دختر خویلد، نخستین زنی است که اسلام را پذیرفت؟! گفتند: آری.]

حضرت خدیجه علاوه بر اینکه در دامن پر مهر و عطوفت خویش فرزندان پیامبر را پرورش داد، فرزندان شایسته‌ای را نیز قبل از ازدواج با پیامبر تربیت کرده بود که از جمله آن‌ها هند بن ابی‌هاله می‌باشد. او (هند) در مدت سه شبانه‌روزی که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در هنگام هجرت در غار ثور مخفی شده بود، به همراه علی‌علیه‌السلام دور از چشم مشرکان مکه محرمانه به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آذوقه می‌برد و برمی‌گشت. وی مردی بزرگوار، شریف، فصیح و محدث بود و از شوهر دیگر خدیجه بنام ابی‌هاله بن زرارۀ تمیمی متولد شده بود. (۸)

هند پسر خدیجه همان کسی است که امام حسن علیه‌السلام به عنوان دایی خود از وی نام می‌برد. وی اوصاف و شمایل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را برای امام مجتبی‌علیه‌السلام توصیف می‌کرد و بسیار مورد علاقه رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. او بت‌های مشرکان را می‌شکست (۹) و در جنگ جمل در رکاب حضرت علی‌علیه‌السلام به شهادت رسید. (۱۰) و (۱۱)

۳- توجه به نیازهای عاطفی و خواسته‌های فرزندان

مهرورزی و محبت به کودکان و رفع نیازهای معنوی و عاطفی فرزندان، یکی دیگر از اصول تربیتی اسلام می‌باشد. حضرت خدیجه به عنوان یک مادر دلسوز و مربی آگاه در این مورد حساسیت ویژه‌ای داشت. ماجرای زیر بیانگر این ویژگی حضرت خدیجه می‌باشد. در ایام بیماری خدیجه که به مرگ وی انجامید، روزی اسماء بنت عمیس به عیادتش آمد، او خدیجه را گریان و ناراحت مشاهده کرد و به او دل‌داری داده و گفت: تو از بهترین زنان عالم محسوب می‌شوی، تو تمام اموالت را در راه خداوند بخشیدی، تو همسر رسول گرامی اسلام هستی و بارها تو را به بهشت بشارت داده است. با این همه چرا گریان و نگران هستی؟ خدیجه علیها‌السلام فرمود: اسماء! من در فکر این هستم که دختر هنگام زفاف نیاز به مادر دارد تا نگرانی‌ها و اسرارش را به مادر بگوید و

خواسته‌هایش را به عنوان محرم اسرار مطرح نماید، فاطمه علیها السلام کوچک است، می‌ترسم کسی نباشد که متکفل کارهای وی در هنگام عروسی شود و برایش مادری کند. اسماء بنت عمیس گفت: ای بانوی من! نگران نباش من با تو عهد می‌کنم که اگر تا آن موقع زنده ماندم به جای تو برای فاطمه مادری کنم و نیازهای روحی و عاطفی وی را برطرف نمایم. بعد از وفات خدیجه علیها السلام هنگامی که شب زفاف حضرت فاطمه علیها السلام فرا رسید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: همه زن‌ها از اتاق عروس خارج شوند و کسی در آنجا باقی نماند. همه رفتند، اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متوجه شد که هنوز اسماء بنت عمیس در اتاق باقی مانده است. فرمود: آیا نگفتم همه زنان بیرون روند؟ اسماء گفت: چرا یا رسول الله من شنیدم و قصد مخالفت با فرمایش شما رانداشتم، ولی عهد من با خدیجه مرا بر آن داشت که در این جا بمانم چون با خدیجه پیمان بسته‌ام که در چنین شبی برای فاطمه مادری کنم. (۱۲) حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با شنیدن این سخن به گریه در آمد و فرمود: تو را به خدا سوگند برای این کار ایستاده‌ای؟ اسماء عرض کرد: آری. پیامبر صلی الله علیه و آله دست به دعا برداشته و برای اسماء بنت عمیس دعا کرد. (۱۳) همچنین حضرت خدیجه در مورد آینده دختر خردسال خویش خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دغدغه‌هایی را به این ترتیب بیان نمود: یا رسول الله! این دختر من - با اشاره به حضرت فاطمه علیها السلام - بعد از من غریب و تنها خواهد شد. مبادا کسی از زنان قریش او را آزار برساند، مبادا کسی به صورتش سیلی بزند، مبادا کسی صدای خود را بر روی او بلند کند، مبادا کسی با او رفتاری تند و خشن داشته باشد. (۱۴).

۴- رعایت آیین شوهرداری

یکی از برنامه‌های تربیتی اسلام، آموزش آیین شوهرداری به بانوان می‌باشد. اگر به آمار اختلافات خانوادگی و طلاق و ناهنجاری‌های خانواده‌ها توجه شود، بخش قابل توجهی از این مشکلات به رفتارهای بانوان و زنان و دختران جوان بر می‌گردد و این همه، به خاطر ناآگاهی و عدم توجه به حقوق شوهران، رعایت نکردن آداب معاشرت، عدم آگاهی از اصول شوهرداری در اسلام است. حضرت خدیجه علیها السلام در ترویج آیین شوهرداری اسلامی و رعایت حقوق همسر، نهایت تلاش را به عمل می‌آورد. حضرت خدیجه علیها السلام با شیوه‌های مختلفی فضای خانواده را آرام نگاه داشته و امنیت روحی و روانی را برای شوهر و فرزندان برقرار و زمینه را برای رشد فضائل اخلاقی فراهم می‌آورد. در اینجا به برخی از روش‌های تکریم شوهر و همسر داری حضرت خدیجه اشاره می‌کنیم: الف) ابراز محبت:

حضرت خدیجه در فرصت‌های مناسب به همسر گرمی خویش ابراز علاقه و محبت می‌کرد. او در قالب اشعاری زیبا درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مکنونات قلبی خویش را چنین ابراز می‌دارد:

فلو اننی امشیت فی کل نعمه

ودامت لی الدنیا و ملک الاکاسره

فما سویت عندی جناح بعوضه

اذا لم یکن عینی لعینک ناظره (۱۵)

«اگر تمام نعمت‌های دنیا و سلطنت‌های پادشاهان را داشته باشم و ملک آن‌ها همیشه از آن من باشد، به نظر من به اندازه بال پشه‌ای

ارزش ندارد زمانی که چشم من به چشم تو نیفتد.» ب) طرح غیرمستقیم خواسته‌ها

بدون شک هر زنی از شوهر خویش انتظارات و توقعاتی دارد. این در خواست‌های معقول زن، اگر در محیطی محبت‌آمیز و همراه با حفظ حریم‌های اخلاقی باشد، امری پسندیده‌تر و جذاب خواهد بود. اگر این خواسته‌ها به صورت غیرمستقیم انجام گیرد، در تحکیم روابط خانوادگی و افزایش محبت تأثیری فوق العاده خواهد داشت. حضرت خدیجه علیها السلام خدمات زیادی را در خانه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انجام داده و صدمات فراوانی متحمل شده بود، از این رو به صورت طبیعی می‌توانست انتظارات و توقعاتی را نیز از آن حضرت داشته باشد، اما او هیچ‌گاه خواسته‌های شخصی خویش را به صورت مستقیم بیان نمی‌کرد بلکه سعی می‌کرد آن‌ها را به عنوان یک پیشنهاد و یا خواهش غیر مهم و در کمال ادب و احترام مطرح نماید.

حضرت خدیجه در آستانه وفات خویش هنگامی که وصیت‌های خود را بیان می‌کرد، آن‌ها را در قالب یک گفت و گوی صمیمانه و محبت‌آمیز مطرح نمود. وی خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: «یا رسول الله! چند وصیت دارم، البته من در حق تو کوتاهی کردم، مرا عفو کن. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگز از تو تقصیری مشاهده نکردم. تو نهایت درجه تلاش خود را به کار گرفتی و در خانه من زحمات و مشکلات زیادی را متحمل شدی و تمام دارایی خود را در راه خدا مصرف کردی. حضرت خدیجه علیها السلام عرض کرد: یا رسول الله! می‌خواهم خواسته‌ای را توسط دخترم فاطمه به شما برسانم و شرم دارم آن را مستقیماً بازگو نمایم.

پیامبر از منزل خدیجه بیرون رفت. آن‌گاه خدیجه دخترش فاطمه را صدا کرد و به او گفت: عزیزم! به پدر بزرگوارت بگو که مادرم می‌گوید: من از قبر هراسناکم، دوست دارم مرا در لباسی که هنگام نزول وحی به تن داشتی کفن کرده و در قبر بگذاری. فاطمه علیها السلام به نزد پدر آمده و پیام مادرش را رساند. پیامبر صلی الله علیه و آله آن لباس را برای خدیجه فرستاد. هنگامی که فاطمه علیها السلام آن را آورد، نشاط زاید الوصفی وجود خدیجه را فرا گرفت. آنگاه حضرت خدیجه با دلی آرام چشم از جهان فرو بست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشغول تجهیز و غسل و حنوط وی شد، هنگامی که خواست خدیجه را کفن کند، حضرت جبرئیل امین نازل شد و گفت: یا رسول الله! خداوند سلام می‌رساند و می‌فرماید: کفن خدیجه به عهده ماست و آن یک کفن بهشتی خواهد بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اول با پیراهن خود و از روی آن با کفن بهشتی خدیجه را کفن کرد. (ج) دلجویی و دلداری همسر

خانواده کانون آرامش و راحتی بخش هر انسانی است. مردی که در بیرون خانه با هزاران مشکل و گرفتاری رو به روست و گاهی در راه رسیدن به هدف و کسب روزی حلال سخنان ناروا شنیده و لطمات روحی و جسمی زیادی را متحمل می‌شود، انتظار دارد که کسی از وی دلجویی کرده و حرف دلش را شنیده و با کلمات شفافبخش و برخوردارهای آسایش‌آفرین مرهم‌گذار دردهای انباشته در دل او باشد.

حضرت خدیجه چنین همسری برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. مشرکان با سخنان توهین‌آمیز و اعمال و قیحانه‌ای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ناراحت می‌کردند و از این ناحیه مشکلات فراوانی پیش روی پیامبر اکرم بود، اما همه این گرفتاری‌ها به وسیله خدیجه علیها السلام جبران می‌شد. او شخص پیامبر و مشکلات آن حضرت را آگاهانه درک می‌کرد و بدین جهت در پیشرفت اهداف آن حضرت تلاش می‌نمود و سخنانش را تصدیق می‌کرد و او را از تمام غم‌ها و غصه‌ها می‌رهانید.

علامه سید شرف الدین در این مورد می‌نویسد: «او مدت ۲۵ سال با پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی کرد بدون آنکه زن دیگری در زندگی او شریک شود و اگر در حیات باقی می‌ماند، پیامبر باز هم شریک دیگری انتخاب نمی‌کرد. او در تمام طول زندگی زناشویی شریک درد و رنج پیامبر صلی الله علیه و آله بود، زیرا با مال خود به او نیرو می‌بخشید و با گفتار و کردار از او دفاع می‌نمود و به او در مقابل عذاب و درد کافران که در راه رسالت و ادای آن نصیبش می‌کردند تسلی می‌داد. او به همراه علی علیه السلام هنگام نزول نخستین وحی آسمانی به پیامبر صلی الله علیه و آله، در غار حرا بود. (۱۶)»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد همسر گرامی خویش می‌فرماید: «خدیجه زنی بود که چون همه از من روی می‌گردانیدند او به من روی می‌کرد و چون همه از من می‌گریختند، به من محبت و مهربانی می‌کرد و چون همه دعوت مرا تکذیب می‌کردند به من ایمان می‌آورد و مرا تصدیق می‌کرد.

در مشکلات زندگی مرا یاری می‌داد و با مال خود کمک می‌کرد و غم از دلم می‌زدود. (۱۷)»

خدیجه آنچنان در روح و جان همسر بزرگوارش تاثیر گذاشته بود که مدت‌ها بعد از رحلت حضرت خدیجه علیها السلام، هرگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله گوسفندی را ذبح می‌کرد، می‌فرمود سهمی هم به دوستان خدیجه بفرستید، زیرا من وست خدیجه را هم دوست می‌دارم. ۵- برترین معیارهای انتخاب همسر

هر جوانی در زندگی خویش نیاز به ازدواج دارد و ازدواج در اسلام، یک امر مقدس و عبادت محسوب می‌شود. دختر و پسر که می‌خواهند به سوی امر مقدس ازدواج قدم بردارند، اولین گام را از خود دوستی به سوی غیردوستی بر می‌دارند، آنان با امضای پیمان مقدس زناشویی از دایره خودخواهی بیرون رفته و با وارد شدن به مرحله جدیدی از زندگی، بخشی از کمبودهای خود را جبران می‌کنند که از جمله آن‌ها می‌توان به بقای نسل، رسیدن به آرامش و سکون، تکمیل و تکامل، تامین نیاز جنسی، سلامت و امنیت اجتماعی و تامین نیازهای روحی و روانی اشاره کرد. اما در این میان مهم‌ترین دغدغه‌های هر دختر و پسر جوان که در آستانه ازدواج قرار می‌گیرد، برترین معیارها و ملاک‌های ازدواج در انتخاب همسر آینده‌اش می‌باشد. حضرت خدیجه علیها السلام به عنوان الگوی دختران و زنان مسلمان در مورد انتخاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله به عنوان همسر آینده خویش ملاک‌ها و اصولی را مطرح می‌کند که از گفت و گوی وی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معلوم می‌شود. خدیجه هنگام پیشنهاد ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی گفت: به خاطر خویشاوندیت با من، بزرگواریت، امانتداری تو در میان مردم، اخلاق نیک و راست گوئیت، مایلیم با تو ازدواج کنم. (۱۸)

ارزش این انتخاب خدیجه آنگاه نمایان می‌شود که بدانیم او در آن هنگام، موقعیتی عالی و ممتاز در جامعه خود داشت و تمام امکانات و زمینه‌ها برای ازدواج وی با هر یک از جوانان نامدار و ثروتمند قریش فراهم بود.

پی‌نوشت‌ها

- ۱) بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۴۳، دیوان امام علی علیه السلام، ص ۳۵۹ و مستدرک سفینه البحار، ج ۴، ص ۷۳
- ۲) مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۶.
- ۳) بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۸۵.
- ۴) امالی شیخ طوسی، ص ۱۷۵.
- ۵) فرهنگ سخنان حضرت فاطمه علیها السلام، ص ۱۶۴.
- ۶) الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۸۲.
- ۷) الامالی شیخ طوسی، ص ۴۶۳.
- ۸) همان.
- ۹) اکمال الکمال، ج ۱، ص ۱۱۹.
- ۱۰) مکارم الاخلاق، ص ۱۱.
- ۱۱) برخی از متفکران اسلامی معتقدند که حضرت خدیجه قبل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله ازدواج نکرده بود و فرزندانى همچون هند خواهرزادگان وی بودند که حضرت خدیجه آنان را در دامان خود پرورش داد.
- ۱۲) اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۸۰.
- ۱۳) شجره طوبی، ج ۲، ص ۳۳۴.
- ۱۴) همان.

۱۵) مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۴۴.

۱۶) خدیجه، علی محمد علی دخیل، ص ۳۱.

۱۷) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۱.

۱۸) کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۲.

۳۴- نگاهی به مقام حضرت خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: انصاریان حسین ۱۳۲۳ - عنوان و نام پدیدآور: نگاهی به مقام حضرت خدیجه علیها السلام/مؤلف حسن انصاریان.

مشخصات نشر: قم دارالعرفان ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۳۵ص. ۱۹/۵×۹س.م

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۳۰-۵-۳۵۰۰ریال

موضوع: خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

موضوع: زنان مقدس اسلام

رده بندی کنگره: BP۲۶/۲/الف ۸ن ۱۳۸۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۴۸۲۳۷

سخن ناشر

آنچه انسان را در مسیر پر فراز و نشیب زندگانی از نابسامانی‌ها محفوظ می‌دارد و موجب سعادت و سرفرازی و سربلندی او در امتحانات الهی می‌شود، پژوهش پیرامون علوم الهی و معارف اسلامی و پوشاندن جامه عمل به دستورات بلند ربانی می‌باشد. در این خصوص، دستیابی به حقیقت معارف الهی و آشنایی با جایگاه حساس و ویژه آن‌ها در حیات انسانی، ضروری احساس می‌شود.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان، در راستای اهداف الهی خود، این بار افزون بر استفاده از مطالب پربار و عالمانه دانشمند محقق حضرت استاد حسین انصاریان، با انتشار گلچینی از متن سخنرانی‌های معظم له، از بیان پر حرارت و جذاب سخنرانی‌های استاد نیز تشنگان معارف سراسر نور ائمه اطهار: را بی‌نصیب نگذاشته و بدون خارج ساختن متن سخنرانی از قالب گفتاری آن، باب دیگری را برای استفاده از معارف آل‌الله: و سیراب گشتن از این چشمه پرفیض باز نموده است.

امید که با عنایات خاص اهل بیت عصمت و طهارت: بیش از پیش بتوانیم از زمزم معارف آن ذوات مقدس سیراب گردیم.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان الشیعی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على سيد الانبياء و المرسلين حبيب الهنا و طيب نفوسنا ابي القاسم محمد صلى الله عليه و على اهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين

در جستجوی سرچشمه کوثر

انسانی که شاغول زندگی خود را دستورات خداوند، انبیاء و ائمه قرار می‌دهد، به فرموده قرآن مجید، تبدیل به انسانی مستقیم خواهد شد. ریشه کلمه «مستقیم»، «ق و م» است، به معنای پایدار، استوار و پابرجا؛ وجودی که در دنیا از حمله همه خطرات معنوی در امان است، و در قیامت هم از طوفان‌های قیامت، فرع اکبر، عذاب خدا و آتش جهنم محفوظ است. این دو برنامه که یکی دنیایی است و یکی آخرتی، بهره مستقیم بودن است. وجود یک چنین انسان‌هایی، منافع مهمی برای دیگران و برای خودشان دارند. حالات این افراد، اخلاقشان، اعمالشان، منششان و روششان، تربیت‌کننده نفوس و رشددهنده دیگران است، و آن‌ها دیگران را در کنار خودشان مستقیم بار می‌آورند. هر یک نفری که به خاطر آن‌ها مستقیم شود؛ چنان‌که امام ششم (ع) با توضیح تأویلی یکی از آیات قرآن*، می‌فرماید: ثوابش برای آن‌ها، مساوی با این است که تمام انسان‌های آفریده شده، توسط آن‌ها مستقیم شده‌اند. از این رهگذر، بهره‌های ابدی خالص و دایمی و همیشگی به فرموده قرآن، نصیب آن‌ها می‌گردد. گاهی این گونه از افراد، جمع خانواده‌شان این چنین است؛ یعنی شوهر و همسرش، فرزند، عروس و داماد همگی مستقیم هستند، به خاطر این که هم‌شان عاشقانه، عارفانه بوده و با رغبت، با میل، با شوق، شاغول الهی را که یا کتاب‌های آسمانی است یا قرآن و یا نبوت، برای مستقیم بالا آمدن خودشان به کار گرفته‌اند. قوی‌ترین خانواده، مستقیم‌ترین و سودمندترین در این عالم، در اولین و آخرین، خاندان وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که قرآن کریم تحت عنوان، اهل بیتی که «يَطَهِّرْكُمْ تَطَهِّيراً» (۱) هستند، از آن‌ها نام برده است.

آن‌هایی که چه در عالم ظاهر؛ یعنی زمان حیات دنیوی این خانواده، چه در عالم معنا؛ یعنی بعد از پرواز این خانواده به جانب خدا، وارد این خانه و این بیت شدند و متوسل به این خانواده گشتند، فقط محض خاطر این بود که مستقیم شوند و وجودشان از معنویت، منش و روش آن‌ها بهره ببرد و تبدیل به انسان مستقیم بشوند. یکی از آن‌هایی که در زمان خودشان وارد این خانه شد، خانمی بود که به عنوان کارگری، و یا به عبارت ساده‌تر، به عنوان کلفتی وارد این خانه شد:

مردی می‌گوید که من در بیابان داشتم از جایی عبور می‌کردم که به خانم تنهایی برخوردم. ناراحت شدم و دلم سوخت که در این بیابان بی سر و ته عرب، چی شده که این زن در این بیابان تنها و جدا مانده است. آدمم جلو و گفتم که کی هستی و چکاره‌ای؟ چرا در این جا قرار گرفتی؟ برگشت به من گفت: «فَقُلْ سَلَامٌ» (۲)، «فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» (۳). این آیه‌های قرآن را خواند که بگوید چرا ادب نکردی؟ مگر نگفتند به هر کس وارد شدی، اول سلام کن. جواب بگیر و بعد پرس. دیدم درست می‌گوید. این چه زنی است که به من با محاسن سفیدم درس می‌دهد؟ معلوم می‌شود که ما هنوز خیلی ادب نشده‌ایم. گفتم: خانم! این جا چه کار می‌کنی؟ او در جواب من این آیه را خواند: «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ» (۴)؛ این سؤال تو بی‌جاست کسی که در مدار هدایت خدا است، خیال می‌کنی گم شده؟ گم شده به آن می‌گویند که دین ندارد. کسی که دین دارد، هر کجا باشد، پیدا می‌شود.

بر این خزانه خلقت، گوهر آشکار، حق است. گفتم: آدمی هستی، جتی، پری‌ای؟ هیچ سخنی نمی‌گویی جز این که قرآن می‌خوانی. آخر جزء چه طایفه‌ای هستی؟ او در جواب این آیه را خواند: «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (۵). فهمیدم آدمیزاد است. گفتم از کجا می‌آیی؟ این آیه را خواند: «أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» (۶). از این سخن معلوم شد او از راه دوری آمده است. گفتم: کجا می‌روی؟ گفت: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (۷). فهمیدم قصد کعبه را دارد. گفتم چند روز است که در سفر حج آمدی؟ گفت: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» (۸). با آیه به من فهماند شش روز است که به این سفر آمده. گفتم: آیا در این پنج و شش شبانه‌روز غذا خورده‌ای؟ در جواب این آیه را خواند: «وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ» (۹): خداوند جسد و بدن آنان (انبیاء) را طوری قرار نداده است که طعام نخورند. گفتم که پس عجله کنید تا از این جا برویم و به قافله برسیم. اگر بتوانیم به قافله برسیم، از این بیابان نجات پیدا می‌کنیم. گفت: «وَلَا تُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا» (۱۰). می‌خواست به من بفهماند که قدرت پایش همین مقداری است که می‌بینم و این قدرت را ندارد که بخواهد بدود و چنین

کاری در توانش نیست. به او گفتم: بیا پشت سر من سوار مرکب من شو تا هر دو با یک مرکب برویم. گفت: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» (۱۱) با خواندن این آیه خواست به من بگوید چگونه ممکن است یک مرد نامحرم و زن نامحرم یک جا سوار بشوند؟ چون وقتی بدنشان نزدیک هم باشد، تولید فساد می‌کند. گفتم: شما منظور من را از دعوت کردن به سوار شدن، به اشتباه فهمیدی. بعد پیاده شدم و گفتم: شما سوار شوید، و سوار شد و این آیه را خواند: «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ» (۱۲). تا به قافله رسیدیم، گفتم: خانم! در این قافله کسی را داری که آشنای تو باشد؟ چهار آیه خواند: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ» (۱۳)، «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (۱۴)، «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (۱۵)، «يَا مُوسَى... إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي» (۱۶) با خواندن این آیات به من فهماند که آشناهایش در این سفر و در این قافله، آن چهار نفری هستند که در این چهار آیه، اسمشان برده شده است. به کنار قافله که رسیدیم، هر چهار نفر آنان آمدند و دورش را گرفتند. او سمت من برگشت و رو به من این آیه را خواند: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۱۷). با قرآن به من گفت این‌ها پسران من هستند. بعد رو کرد به هر چهار نفرشان، و با این آیه: «يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» (۱۸) به آن‌ها فهماند که ای بچه‌های من! این فرد برای نجات من زحمت کشید و کارش را بی‌ارزش ندانید و در برابر زحمتش، به او پول بدهید. پسرانش پول که دادند، او نگاهی به پول کرد و با خواندن این آیه قرآن: «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ» (۱۹)، به پسرانش فهماند که پولی که داده‌اند، کم است و باید آن را اضافه کنند. به پسرانش گفتم: من که از این زن مات‌زده شده‌ام، می‌خواهم بدانم او کیست؟ گفتند: مادرمان کنیز حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود و بیست سال است با غیر از قرآن، با ما حرف دیگری نزنده است. (۲۰)

نتیجه این حکایت این است که کُلفت و کارگر این خانواده، خودش شاغول می‌شود برای خانواده‌های جهان؛ یعنی قرآن، همه خانواده‌ها، خانواده‌های مؤمن و اسلامی را این‌گونه می‌خواهد باشد: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» (۲۱): من شما مردم مسلمان و امت اسلام را در همه خوبی‌ها، گواه و شاهد بر مردم عالم می‌خواهم که همه منش، روش و رفتارشان شاهد بر خوبی‌ها باشد و مردم دنیا هر چیزی از شما می‌بینند، آن را مثبت ببینند؛ خوبی ببینند؛ پاکی ببینند؛ درستی ببینند. شما خانواده مسلمان، از مرد و زن، از پیر و جوان، از دولت و ملت، از ثروتمند و فقیرتان باید شبیه اهل بیت باشد.

سرچشمه کوثر

این کلفت خانه آنان بود که روش، منش، حال، اخلاق و اعمال او، روش، منش، حال، اخلاق و اعمال فاطمه زهرا علیها السلام شده است؛ یعنی فاطمه زهرا علیها السلام که مستقیم‌ترین زن در جهان خلقت است، این مستقیم بودنش را، استقامتش را و درست بودنش را، نه با زبان، بلکه به صورت عملی به یک کلفت انتقال داده، و از نظر وجودی، این کلفت تبدیل به مصداق عینی قرآن شده است.

آنچه گفتیم، این پرسش را پیش می‌آورد که حضرت زهرا علیها السلام خود، این همه مایه‌های بی‌نهایت مثبت را از کجا آورده است؟ باید در شیر حضرت زهرا علیها السلام دقت کرد که چه سینه‌ای به این دختر شیر داده و چه شیری به او داده است، و آن مادری که این دختر نه ماه در رحم او رشد کرده، دارای چه حالاتی بوده است. او چه اخلاقی و چه کرامتی داشته است. او چقدر مستقیم بوده است که از طریق رحم، از طریق شیر، از طریق عمل، از طریق اخلاق، در این دختر جلوه کرده، مگر نه این که قرآن مجید می‌گوید، اول وجود مادر و بعد، وجود پدر، در وجود فرزند جلوه می‌کند، و هر چه در پدر و مادر باشد، در وجود بچه سر در می‌آورد. مصالح ساختمان وجود بچه، مربوط به پدر بوده و نود درصدش مربوط به مادر است: «الشَّهَادَةُ أَنْكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ» (۲۲). حالا- ببینید خدیجه کبری علیها السلام چگونه زنی بود؟ با تحقیقاتی که خود من در

مهم‌ترین کتاب‌ها کرده‌ام و در این تحقیقاتم به یقین رسیده‌ام، این است که قبل از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، خدیجه کبری علیها السلام حاضر نشد، احدی از افراد مکه را به عنوان شوهر انتخاب کند؛ چون فردی را از نظر اخلاق، روش، منش و عقل و خرد هم‌شأن خودش نمی‌دید. او خانمی بود با اندیشه، عاقل، متفکر، دانا، بینا و دارای بصیرت، و حاضر نشد کنار یک بت پرست و مُشرک یک روز را هم به سر ببرد. این خانم تا چهل سالگی ازدواج نکرد (۲۳)، و مطلقاً افرادی که می‌گویند ایشان قبل از پیغمبر دو بار ازدواج کرده است، سخنی را می‌گویند که در کتاب‌های اهل سنت آمده (۲۴)، آن هم تا یک قرن معینی که این خبر آن جا قطع شده و قبل از آن، دیگر چنین مسأله‌ای در کتاب‌های گذشته آنان وجود نداشته است؛ یعنی این تحقیقات کاملاً نشان می‌دهد که این دو شوهر نسبت داده شده به حضرت خدیجه علیها السلام، ساختگی، دروغ و قلابی بوده است.

حضرت خدیجه علیها السلام که به سنّ چهل سالگی که می‌رسد، دارای ثروت فراوانی است و عده‌ای هم با ثروت او کار می‌کنند و حق‌العمل می‌گیرند. از جمله کسانی که حاضر شد با کاروان تجارتي حضرت خدیجه به شام برود، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که در آن زمان حدود بیست و چهار سال داشت. کاروان تجارتي خدیجه، از برکت قدم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، تنها با رفتن به یک سفر شام، سود فراوانی کرد. با برگشتن این کاروان، خدیجه به غلامش میسره گفت: از ماجرای رفتن و برگشتن کاروان چه خبر؟ او به خدیجه کبری علیها السلام گزارش داد که برخلاف هر بار، این بار کسی در کاروان بود که معدن ادب، فضیلت، پاکی، امانت، کرامت، صداقت، اصالت خرد و معرفت، درستی، وقار و آرامش بود. این مجموعه را میسره برای خدیجه علیها السلام گفت. این فضایل، کرامات، درستی‌ها، واسطه حضرت خدیجه علیها السلام شد برای ازدواج با این شخصیت دوست‌داشتنی (۲۵). این ازدواج تنها و برای محض تأمین غریزه جنسی انجام نگرفت. اگر پای بدن در کار بود، همان وقت که حضرت سیزده و چهارده ساله بود، ازدواج می‌کرد، و هر کسی هم از او خواستگاری می‌کرد، آن را قبول می‌کرد و این قدر منتظر نمی‌ماند؛ اما این خانم آمد و حاضر شد با شرافت ازدواج کند؛ با کرامت، با فضیلت، با درستی، با صدق، با وفا، با صفا، با عقل، ازدواج کند. برای همین، به روایتی خود خانم به خانواده پیغمبر پیشنهاد داد که اگر جوانتان برای ازدواج حاضر است و درباره سنّ من ایرادی ندارد، من حاضرم با او ازدواج کنم. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانست که چه کسی به او پیشنهاد ازدواج داده است. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داشت که این خانم با همه ثروتش، دنیای عفت و عصمت است؛ دنیای پاک‌دامنی و فضیلت است. پیغمبر هم که ملاک ازدواجش، نه جوانیش بود، و نه غریزه جنسی و شهوت، این پیشنهاد را پذیرفت و با آدمیت، انسانیت و عقل ازدواج کرد. این چنین است که باید محصول این ازدواج، فاطمه علیها السلام بشود؛ یعنی دو عقل، دو خرد، دو فضیلت، دو کرامت، دو عظمت، دو دریای صدق و وفا، با همدیگر، وجود فاطمه زهرا علیها السلام را تشکیل می‌دهند. زهرا علیها السلام از یک طرف خدیجه علیها السلام است، و از یک طرف، پدرش، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، است.

چله‌نشینی پیامبر به دستور خدا برای متولد شدن فاطمه

ازدواج صورت گرفت. جبرئیل (ع) نازل شد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! خدا می‌فرماید، چهل روز روزه بگیر و خانه خدیجه را هم ترک کن. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تا شب چهارم، چهل روز روزه گرفت. یکی از یاران باوفایش را فرمود، به در خانه خدیجه علیها السلام برود و از طرف او بگوید: خدیجه بزرگوار! من قهر نکرده‌ام، بلکه من به دستور خدا، خانه را ترک کردم و به زودی برخواهم گشت و هیچ عیب و علتی در بین نیست و تنها من باید چهل روز از شما کناره‌گیری کنم و دستور خدا چنین است، و برای این که بدانی خدیجه تو کیستی، به تو خبر می‌دهم که پروردگار در شبانه روز، چندین بار، به وجود تو بر تمام ملائکه مباهات می‌کند. شب چهارم جبرئیل آمد و گفت: درب را ببندید و وقت افطار کسی را در

خانه راه ندهید . بعد طَبَقی جلوی پیغمبر گذاشت و گفت : با این طعام افطار کن . سپس طبق را گشود . در آن خوشه‌هایی از خرما و انگور که قسمتی از آن خورده شده بود ، قرار داشت . پیامبر با آن طعام افطار کرد و بلند شد و به سمت محراب عبادت رفت . جبرئیل شانه‌اش را گرفت و گفت : خدا می‌فرماید عبادت امشب تو ، رفتن به نزد خدیجه علیها السلام است . الآن تو با چهل شبانه روز روزه و عبادت ، آماده این شده‌ای که ریشه زهرا علیها السلام در وجودت جوانه بزند و باید این ریشه را امشب به خدیجه منتقل نمایی . (۲۶) فاطمه علیها السلام در آن جا باید نه ماه تربیت شود و رشد کند . این رحم پاک‌ترین رحم عالم است . اگر رحم دیگری شایستگی زهرا علیها السلام را داشت ، او در آن رحم رشد می‌کرد .

سخن گفتن فاطمه با خدیجه در شکم مادر

خدیجه کبری علیها السلام که حامله شد ، یک روز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و دید در خانه صدای صحبت می‌آید . ایشان در اتاق را باز نکرد تا صحبت خدیجه علیها السلام تمام بشود . این رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ؛ یعنی ادب بکنید و در حرف مردم ندوید . حرف‌های آن‌ها با هم که تمام شد ، دید که خدیجه علیها السلام تنهاست و خانم دیگری هم پیشش نیست . به خدیجه علیها السلام گفت : پس شما با چه کسی حرف می‌زدی؟ خدیجه علیها السلام گفت : آقا! با این بچه‌ای که در رحم دارم . این کار ، باعث آرامش و مایه قرار من شده است . او با من حرف می‌زند و به من دلداری می‌دهد . این بچه ، مسایل شگفت‌انگیزی را برای من مطرح می‌کند . رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : خدیجه علیها السلام ! به من خبر داده‌اند که این بچه دختر است و مادر یازده امام و همسر امام . این عنایت را خدا نسبت به تو انجام داد . (۲۷)

اظهارات شگفت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره خدیجه علیها السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اظهارات شگفتی را درباره خدیجه علیها السلام ابراز کرد . چه شگفت است این نظریاتی که وجود مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره خدیجه کبری علیها السلام داشت و این زن چه زن فوق‌العاده‌ای بود . رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید : «أَفْضَلُ نِسَاءِ الْجَنَّةِ أَرْبَعٌ : خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ ، وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُرَّاحِمٍ ، اِمْرَأَةٌ فَرَعَوْنٌ» (۲۸) : برترین زنان هشت بهشت ، چهار زن بوده و بیش‌تر نیستند : خدیجه علیها السلام ، فاطمه علیها السلام ، مریم ، آسیه . ببینید با این شاغول قرآن ، خدیجه علیها السلام تا کجا پرواز کرد . او آمد و در کنار زهرا علیها السلام ، مریم و آسیه قرار گرفت . بهترین زنان بهشت ، چهار نفرند : مریم بنت عمران ، خدیجه بنت خویلد ، و فاطمه بنت محمد ، و آسیه بنت مزاحم ، زن فرعون . امام موسی کاظم (ع) فرموده : «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : إِنَّ اللَّهَ إِخْتَارَ مِنَ النِّسَاءِ أَرْبَعًا : مَرْيَمَ ، وَ آسِيَةَ ، وَ خَدِيجَةَ ، وَ فَاطِمَةَ» (۲۹) : صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید : خدا از نظر ایمان ، اخلاق و عمل ، به تمام زنان اولین و آخرینشان نظر کرد و چهار زن را به عنوان بندگان برتر ، انتخاب کرد : مریم ، آسیه ، خدیجه علیها السلام و فاطمه علیها السلام .

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : «إِشْتَأَقَتِ الْجَنَّةُ إِلَى أَرْبَعٍ مِنَ النِّسَاءِ : مَرْيَمَ بِنْتُ عِمْرَانَ ، وَ آسِيَةَ بِنْتُ مُرَّاحِمٍ ، وَ زَوْجَةَ فَرَعَوْنَ ، وَ هِيَ زَوْجَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فِي الْجَنَّةِ ، وَ خَدِيجَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ زَوْجَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ، وَ فَاطِمَةَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله» (۳۰) : بهشت ، ولع دیدار با این چهار زن را دارد و می‌گوید که این چهار زن چه وقت در من قرار می‌گیرند که من دارم از فراق این‌ها ، می‌میرم ؛ شوق بهشت به این چهار زن است : مریم دختر عمران ، آسیه دختر مزاحم ، زن فرعون در دنیا و زن بهشتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آخرت ، خدیجه علیها السلام دختر خویلد ، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دنیا و آخرت ؛ یعنی ده میلیون حورالعین جای یک خدیجه علیها السلام را در قیامت نمی‌گیرند و به تعبیری ، حورالعین آن جا راه ندارد ؛ خدیجه علیها السلام به جای مُزِد حورالعین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ، برای پیغمبر صلی الله علیه

و آله و سلم بس است ، و فاطمه علیها السلام ، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم .

سلام فرستادن خدا بر خدیجه علیها السلام

جبرئیل (ع) بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد . پس گفت : «إِقْرَأْ خَدِيجَةَ السَّلَامَ مِنْ رَبِّهَا .» : سلام من را به خدیجه برسان ، پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت : «يَا خَدِيجَةُ ! هَذَا جَبْرَائِيلُ يَقْرُوكَ السَّلَامَ مِنْ رَبِّكَ» : الآن جبرئیل (ع) پیش من است و از جانب خدا به تو سلام می‌رساند ، پس خدیجه علیها السلام گفت : «اللَّهُ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَعَلَى جَبْرَائِيلِ السَّلَامُ» . (۳۱)

بیعت نمودن خدیجه با علی (ع)

علی (ع) سیزده ساله بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را صدا زد و فرمود : علی جان ! بیا کنار من بنشین ، و به خدیجه علیها السلام هم فرمود : خدیجه من ! شما هم بیا . بعد رو به آنها گفت : پس از مرگ من ، ولایت علی (ع) بر جهان واجب می‌شود و امام بعد از مرگ من ، علی (ع) است ، هر چند الآن او سیزده ساله است و هنوز زمان ولایت او نرسیده ، ولی من می‌خواهم پیش خدا پرونده‌ات پر و کامل بشود . علی جان ! دستت را بگذار روی زمین ، و امیرمؤمنان (ع) دستش را روی زمین گذاشت . پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم دستش را گذاشت روی دست علی (ع) ، و بعد به خدیجه علیها السلام فرمود ، دستت را بگذار روی دست من ، و با علی (ع) به عنوان امام واجب‌الاطاعه بیعت کن ؛ چون در قیامت اگر در پرونده مردم ، رضایت علی (ع) نباشد ، آنان اهل نجات نیستند . خدیجه علیها السلام گفت : یا رسول الله ! به جان ، ولایت علی (ع) را می‌خرم و با علی (ع) بیعت می‌کنم تا آن جا که حاضرم جانم را فدای علی (ع) کنم (۳۲) . این بیعت ، یک بیعت صحیح است .

امام مجتبی (ع) هم قیافه حضرت خدیجه علیها السلام

امام مجتبی (ع) در توضیح آیه شریفه «فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ» (۳۳) : من شما را در رحم مادرتان به هر شکلی که خواستم صورت‌بندی کردم و قیافه به شما دادم ، فرمود : «صَوَّرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فِي ظَهْرِ أَبِي طَالِبٍ عَلَى صُورَةِ مُحَمَّدٍ ، فَكَانَ عَلِيٌّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ أَشْبَهَ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» (۳۴) : خدا در صلب ابی‌طالب شکل و قیافه علی (ع) را به شکل و قیافه پیامبر نقاشی کرد . تا حالا می‌دانستید علی (ع) شکل کیست؟ مگر خدا در قرآن نمی‌فرماید : علی و پیغمبر ، جان هم هستند «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» (۳۵) ، «فَكَانَ عَلِيٌّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ أَشْبَهَ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» ، و اما خداوند برادرم حسین (ع) را به شکل مادرم فاطمه علیها السلام در رحم مادر نقاشی کرد : «وَكَانَ الْحَسَيْنُ بِنِ عَلِيٍّ أَشْبَهَ النَّاسِ بِفَاطِمَةَ» (۳۶) ، و امیا من را که می‌خواست در رحم مادرم زهرا علیها السلام صورت‌نگاری کند ، من را به شکل مادر بزرگم خدیجه علیها السلام نقاشی کرد : «كُنْتُ أَشْبَهَ النَّاسِ بِخَدِيجَةَ الْكُبْرَى» (۳۷).

کار شخصیت این زن و مستقیم شدنش به جایی رسید که ما می‌خواهیم امام حسین (ع) را معرفی کنیم ، برخلاف آنچه در دنیا مرسوم است که افراد را با پدرانشان معرفی می‌کنند ، ما اباعبدالله (ع) را در دو جا ، با مادر معرفی می‌کنیم : «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنَ فَاطِمَةَ الرَّهْزَاءِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنَ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى» (۳۸)

نقش ثروت خدیجه علیها السلام در برپایی دین اسلام

در روایت دارد که در روز غربت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ، خدیجه علیها السلام وزیر صادق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در کنار او آرامش می‌یافت (۳۹) . با این که خدیجه علیها السلام پیش از ازدواج با

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، زنی ثروتمند بود، تمامی بیست میلیون دینار ثروت خود را در مسیر و راه پیغمبر هزینه کرد. ابن عباس در تفسیر آیه «وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» (۴۰) فرموده: خداوند می گوید: خداوند تو را پیش قومت، فقیر یافت بی آن که مالی برای تو باشد، پس با مال خدیجه تو را بی نیاز کرد (۴۱). پیغمبر نیز در تجلیل این فداکاری فرمود: «مَا قَامَ وَلَا اسْتَقَامَ دِينِي إِلَّا بِشَيْئَيْنِ: مَالِ خَدِيجَةَ وَسَيْفِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» (۴۲): این دین به مال خدیجه علیها السلام و شمشیر علی (ع) تا روز قیامت پا بر جا شد؛ یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثواب مال خدیجه علیها السلام را گذاشت کنار شمشیر علی (ع). در پاسخ به این تلاش‌ها و یاری‌ها بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خدیجه علیها السلام را به پاداش خانه‌ای در بهشت بشارت داد، خانه‌ای از یک

قطعه (از زبرجد) در بهشت که در آن رنج و ناآرامی نیست. (۴۳)

خدیجه علیها السلام تمام سختی‌ها را همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تحمل کرد و تمام هزار شبانه روزی که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شعب ابی طالب حبس بود، این بانو خم به ابرو نیاورد. این زن، هزار شبانه‌روز، تشنه، گرسنه و پابره‌نه در محاصره دشمن به سر آورد و در این مدت، همیشه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گفت: جان من فدای تو باد! او که از آن هزار شبانه‌روز محاصره، به درآمد، از بس که در این محاصره زجر دیده بود، بیمار شد و به مرگ نزدیک گشت. (۴۴)

زبان حال خدیجه علیها السلام هنگام مرگ

بیماری خدیجه علیها السلام که شدت گرفت، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به نزد او رفت و کنار بسترش نشست. خدیجه علیها السلام گریه می کرد. پیغمبر علیها السلام فرمود: خدیجه جان! چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: الان که لحظات آخر عمرم است، فقط برای یک مسأله گریه می کنم و آن این است که نمی دانم الآن که دارم می میرم، آیا خدا از من راضی است یا نه؟ جبرئیل (ع) نازل شد و فرمود: یا رسول الله! خدا می فرماید، سلام من را به خدیجه علیها السلام برسان و بگو، من از تو راضی هستم. خدیجه شاد شد. بعد خدیجه علیها السلام گفت: آقا! من خواهشی از شما دارم، ولی خجالت می کشم آن را به شما بگویم؛ شما از اتاق بیرون بروید تا من آن را به دخترمان فاطمه علیها السلام بگویم تا او بعداً آن را به شما بگوید. خدیجه علیها السلام فاطمه پنج ساله را صدا کرد و از او خواست که کنارش بنشیند. سپس به او گفت: فاطمه من! من می خواهم به خانه قبر بروم و به عالم برزخ داخل شوم، برای محفوظ ماندن من از عذاب قبر و برزخ، تو به پدرت بگو مرا در عباي خودش بپیچد و کفن کند. فاطمه جان! می دانی پدرت در این عبا چقدر خدا را عبادت کرده؟ فاطمه علیها السلام گفت: چشم مادر. فاطمه علیها السلام بیرون آمد و گفت: پدر! مادر می گوید من را در عباي خودت کفن کن! پیغمبر فرمود: فاطمه جان! چشم، و عباي خود را به او داد. فاطمه علیها السلام آن را برای مادر برد و مادر از دیدن آن، بسیار خوشحال شد.

هنوز سه روز از وفات ابوطالب (ع) نگذشته بود که خدیجه علیها السلام هم وفات یافت. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شروع کرد به این که جسم شریف آن حضرت را آماده سفر آخرت نماید، همین که خواست حضرت را کفن کند، جبرئیل (ع) نازل شد و گفت: در میان این بقچه، کفن خدیجه علیها السلام است از لباس‌های بهشتی که خداوند آن را به او هدیه نموده. بعد بقچه‌ای به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داد و گفت: یا رسول الله! خدا پنج کفن فرستاده که اولین آن‌ها متعلق به خدیجه علیها السلام است. اما عبايی که از تو خواسته، نخست، رویش را با آن بپوشان و بعد او را با کفنی که من داده‌ام، بپوشان. دومین این کفن‌ها هم متعلق به دخترت فاطمه علیها السلام است و یکی از آن‌ها هم متعلق به خودت است، و چهارمین آن‌ها هم متعلق به علی (ع) است و پنجمین آن‌ها هم متعلق به حسن (ع) تو است. (۴۵)

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که نمی‌خواست فاطمه علیها السلام شاهد مرگ مادرش باشد، فاطمه علیها السلام را بغل کرد و به خانه ابوطالب برد و او را به زن عمویش، فاطمه بنت اسد، مادر علی (ع)، سپرد. بعد هم برگشت سر خدیجه علیها السلام را به دامن گرفت. خدیجه علیها السلام از دنیا رفت. هنگام مرگ، فرشتگان به استقبال حضرت آمده بودند. (۴۶) سپس جسد مطهر خدیجه علیها السلام را با یارانش به حجون بردند تا او را در کنار قبر مادرش، حضرت آمنه، به خاک بسپارند. هنوز نماز میت تشریح نشده بود، برای همین خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن قبری که برای حضرت خدیجه علیها السلام آماده کرده بودند، رفت و خوابید و سپس بیرون آمد. بعد آن گوهر پاک را در آن جا به خاک سپرد و او با ملکوتیان هم‌نشین شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که به خانه رفت، پیوسته فاطمه خردسال به گرد پیامبر می‌چرخید و سراغ مادرش را می‌گرفت، و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌دانست به او چه بگوید تا این که جبرئیل (ع) نازل شد و گفت: پروردگارت به تو دستور می‌دهد که بر فاطمه علیها السلام سلام کنی و به او بگویی که مادرت در میان آسیه، زن فرعون، و مریم، دختر عمران، به سر می‌برد، در خانه‌ای از تارهای طلا و نقره که چارچوب‌هایش، از طلا و ستون‌هایش، از یاقوت قرمز است. پس فاطمه علیها السلام گفت: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ السَّلَامُ». (۴۷)

پاورقی

*. اشاره به آیه ۳۲ سوره مائده.

۱. احزاب: ۳۳.
۲. انعام: ۵۴.
۳. انعام: ۶۷.
۴. زمر: ۳۷.
۵. اعراف: ۳۱.
۶. فصلت: ۴۴.
۷. آل عمران: ۹۷.
۸. فرقان: ۵۹.
۹. انبیاء: ۸.
۱۰. مؤمنون: ۶۲.
۱۱. انبیاء: ۲۲.
۱۲. حم: ۱۳.
۱۳. آل عمران: ۱۴۴.
۱۴. مریم: ۱۲.
۱۵. ص: ۲۶.
۱۶. طه: ۱۱-۱۴.
۱۷. کهف: ۴۶.
۱۸. قصص: ۲۶.
۱۹. بقره: ۲۶۱.

۲۰. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۲۱-۱۲۲.
۲۱. بقره: ۱۴۳.
۲۲. زیارت اربعین، به نقل از سید بن طاووس، الاقبال، ج ۳، ص ۱۰۱.
۲۳. حمیری قمی، قرب الاسناد، ص ۲۲۵ - حسین بن حمدان حصیبی، الهدایه الکبری، ص ۴۰.
۲۴. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۲۰.
۲۵. الهدایه الکبری، ص ۵۱.
۲۶. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۷۸-۸۰.
۲۷. ابن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، ص ۲۸۵.
۲۸. احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ص ۷۶.
۲۹. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۰۱.
۳۰. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۲.
۳۱. محمد بیومی، سیده فاطمه الزهراء، ص ۱۷۱.
۳۲. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۳۳.
۳۳. انقطاع: ۸، ۲.
۳۴. ابن شهر آشوب شیرازی، مناقب، ج ۳، ص ۱۷۰.
۳۵. آل عمران: ۶۱.
۳۶. همان.
۳۷. همان.
۳۸. شیخ طوسی، مصباح المجتهد، ص ۷۲۰.
۳۹. ابن سید الناس، عیون الاثر، ج ۱، ص ۱۷۱- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۷.
۴۰. ضحی: ۸.
۴۱. شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۱۳۰.
۴۲. شیخ محمد مهدی حائری، شجره طوبی، ص ۲۳۳.
۴۳. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۸.
۴۴. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۳۳.
۴۵. شجره طوبی، ج ۲، ص ۲۳۴.
۴۶. نمازی، مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۵.
۴۷. تبریزی انصاری، اللمعه البیضاء، ص ۲۳.

۳۵- نگاهی به ویژگی‌های رفتاری اولین بانوی مسلمان نسبت به پیامبر صلی الله علیه و اله

مشخصات کتاب

نویسنده: محمد میانجی

ناشر: سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

مقدمه

دهم رمضان (سال ده بعثت) نقطه پایان بر ۲۵ سال همراهی خدیجه، بانوی آسمانی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. بانویی مبارکه، (۱) طاهره، راضیه، مرضیه، زکیه، صدیقه، کبری، (۲) شامخه، (۳) فاضله، کامله (۴) و عقیقه (۵) که ۵۵ سال قبل از بعثت چشم به جهان گشوده و از سال ۱۵ قبل از بعثت (دهم ربیع‌الاول) در کنار برگزیده الهی قرار گرفته بود و سرانجام بعد از قریب ۲۵ سال همراهی و همگامی، در ۶۵ سالگی چشم از جهان فرو بست و رسول الهی را در فراقی جانسوز تنها گذاشت. این واقعه دردناک که به فاصله اندکی از وفات ابوطالب علیه السلام روی داد، چنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را متاثر کرد که آن سال را «عام‌الحرز نامید. به نقل علامه مجلسی بعد از این واقعه خانه‌نشین شده و کمتر از خانه بیرون می‌رفت. (۶)

مروری بر نحوه خاکسپاری خدیجه علیها السلام و یادکرد دایمی پیامبر از وی، میزان این حزن و اندوه را به خوبی نشان می‌دهد: وقتی خدیجه وفات یافت، پیامبر به شدت گریه کرد و زمانی که قبر آن بانوی بزرگوار حاضر شد، پیامبر همان گونه که اشک از چشمانش ریزان بود، وارد قبر شد و خوابید و افزودن تر از قبل گریست، (۷) او را دعا کرد و برخاست و با دست‌خویش همسرش را در قبر گذاشت. (۸) پیامبر در سالگرد وفاتش نیز گریه کرد (۹) و به زناش فرمود: گمان نکنید مقامتان از او بالاتر است. زمانی که کافر بودید، ایمان آورد و مادر فرزندانم است. (۱۰) حتی سال‌ها بعد که می‌خواستند خبر خواستگاری علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام را به پیامبر بدهند و یادی از خدیجه شد، چشمانش پر از اشک شد و زمانی که ام سلمه از علت گریه‌اش پرسید، فرمود: «خدیجه و این مثل خدیجه صدقتی حین یکذبنی الناس و ایدتنی علی دین الله و اعانتی علیه بمالها ان الله عز و جل امرنی ان ابشر خدیجه بیبت فی الجنة من قصر الزمرد لا صعّب فیه و لا نصب (۱۱)»

خدیجه و کجاست مثل خدیجه؟ زمانی که مردم تکذیب کردند، مرا تصدیق کرد. بر دین خدا یاری‌ام کرد و با مالش به کمکم شتافت. خدا به من فرمان داد تا او را به قصری زمردین در بهشت که سختی و محنتی در آن نیست، بشارت دهم. این همه تجلیل و بزرگداشت از مقام خدیجه علیها السلام ما را بر آن می‌دارد که اندکی پیرامون شخصیت خدیجه علیها السلام سخن بگوییم و شاخصه‌هایی که خدیجه علیها السلام را به چنین مرتبه‌ای رسانده است برشماریم.

در این مقاله پیرامون ویژگی‌های رفتاری خدیجه علیها السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله سخن خواهیم گفت.

۱- نگرش ارزشی

اولین ویژگی حضرت خدیجه علیها السلام نسبت به پیامبر، درک ارزش‌های واقعی او در برابر فریبندگی‌های ظاهری و دنیوی بود. او معنای کمالات انسانی را به خوبی شناخت و چون توانست آن را تنها در وجود پیامبر اکرم بیابد، حاضر شد تمام شخصیت و دارایی خود را برای درک آن فدا کند. او در این راه هم از مال خود گذشت، هم از موقعیت اجتماعی‌اش. خدیجه برای درک این کمال واقعی، قالب‌های جاهلی را شکست و بهایی سنگین از جمله قطع رابطه زنان، حتی تا زمان تولد حضرت فاطمه علیها السلام را به جان خرید. خدیجه علیها السلام این نوع نگرش خود را هنگام ابراز تمایل به ازدواج، این گونه با پیامبر مطرح کرد:

«یابن عم انی رغبت فیک لقرابتک و سعلتک فی قومک و امانتک و حسن خلقک و صدق حدیثک (۱۲) ای پسر عمو، من به خاطر خویشاوندی، شرافت تو در بین مردم، امانت‌داری، خوش‌خلقی و راستگویی‌ات به تو تمایل پیدا کردم.»

این نوع نگرش و رفتار، در جامعه‌ای که عموم توده‌ها براساس ظواهر و زرق و برق‌های دنیوی روابط خود را پایه‌ریزی می‌کنند، نمی‌توانست بدون پی آمدهای تلخ و ناگوار باشد، لذا به فاصله‌ای اندک از پخش خبر ازدواج وی با امین قریش، گروهی از زنان به

عیب جویی از وی روی آوردند و در محافل خود او را سرزنش کردند. آنان می‌گفتند: «او با این همه حشمت و شوکت با یتیم ابوطالب که جوانی فقیر است ازدواج کرد. چه ننگ بزرگی!» خدیجه علیها السلام در مقابل این جهالت‌ها ساکت نشست و آن‌ها را به صرف نهار دعوت کرد و بعد از پایان مراسم گفت: «ای زنان! شنیده‌ام شوهران شما (و خودتان) در مورد ازدواج من با محمد صلی الله علیه و آله خرده گرفته‌اید و عیب‌جویی می‌کنید، من از خود شما می‌پرسم آیا در میان شما، شخصیتی مثل محمد وجود دارد؟ آیا در گستره مکه و اطراف آن شخصیتی در فضائل و اخلاق نیک، مانند او سراغ دارید؟ من به خاطر این ویژگی‌ها با او ازدواج کردم و چیزهایی از او دیده‌ام که بسیار عالی است. پس شایسته نیست شما این گونه سخن بگویید و نسبت‌های ناروا به دیگران دهید.»

زنان قریش بعد از این سخنان خدیجه، همگی سکوت اختیار کردند و به تدریج پراکنده شدند. (۱۳)

این شیوه استدلال خدیجه هر چند عمق ارزش‌گرایی در انتخاب‌ها را نشان می‌داد، برای جامعه جاهل و متعصب آن روز قابل درک نمی‌نمود، لذا زنان لجوج قریش به حالت قهر با او رفتار می‌کردند. آن‌ها دیگر به خدیجه سلام نمی‌کردند و نزد او نمی‌رفتند حتی تا سال پنجم بعثت که حضرت زهرا علیها السلام متولد شد، نیز این شیوه رفتاری همچنان پا برجا بود. لذا حتی هنگام وضع حمل، او را تنها گذاشته و پیام فرستادند که: «تو با ما مخالفت و با یتیم ابوطالب ازدواج کردی، ما هرگز نزد تو نمی‌آئیم و در هیچ کاری کمک نمی‌کنیم!!» این حجم از کینه‌ورزی‌ها

دل خدیجه را آزرده تا آن جا که خداوند چهار بانوی پاکیزه (ساره، آسیه، مریم، صفورا دختر شعیب پیامبر) را به یاری او فرستاد و به این سان خدیجه پاداش عشق و علاقه به کمالات انسانی را دریافت کرد و فرزندش فاطمه زهرا علیها السلام را نیز به دنیا آورد. (۱۴)

۲- احترام به شخصیت پیامبر

خدیجه به رغم اموال فراوان و موقعیت اجتماعی ویژه‌ای که داشت، در برخورد با رسول اکرم همواره حرمت او را پاس می‌داشت و کوچک‌ترین رفتاری که نشانی از اظهار برتری دهد از خود بروز نمی‌داد. جلوه‌ای عالی از این رفتار را می‌توان در ماجرای عروسی آن دو سراغ گرفت. آن گاه که مراسم عقد و جشن پایان یافته بود و پیامبر می‌خواست به خانه عمویش ابوطالب برگردد، ملکه بطحا و بانوی قریش که اینک همسر او شده بود، این گونه او را مخاطب قرار می‌دهد: «الی بیتک فبیتی بیتک و انا جاریتک (۱۵)» به خانه خودتان وارد شوید، خانه من خانه شماست و من کنیز شما هستم.» و البته این همه احترام و پاسداشت به خاطر عقیده و ایمان او به توحید بود و بس. (۱۶)

۳- تلاش برای جلب رضایت

خدیجه علیها السلام تمام توان خود را به کار می‌برد تا امور منزل را مطابق میل پیامبر اداره کند. از جمله چون به میزان علاقه پیامبر به عبادت آگاه بود، چنان رفتار می‌کرد که پیامبر به راحتی به عبادت و راز و نیازش مشغول باشد و حضور خدیجه را مانعی برای عبادتش نداند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت، در هر ماه چند بار و نیز همه ساله ماه رمضان را در غار حرا به تفکر و عبادت خداوند می‌گذراند (۱۷) و این عمل بعد از ازدواج نیز ادامه داشت. لذا امام هادی علیه السلام می‌فرمود: «پیامبر اسلام پس از سفر تجاری شام، در آمدش را بین فقرا تقسیم کرد و هر روز بامداد به فراز کوه حرا می‌رفت و به تماشای شگفتی‌های خلقت مشغول می‌شد و تحت تاثیر عظمت خدا قرار می‌گرفت و خدا را آن گونه که شایسته بود عبادت می‌کرد.» (۱۸)

خدیجه علیها السلام با درک چنین روحیاتی از پیامبر، هرگز برای او مزاحمتی ایجاد نمی‌کرد و همیشه با همدلی و همراهی او را

بدرقه می‌کرد، غذایش را به وسیله حضرت علی علیه السلام به بالای کوه می‌فرستاد و گاه خود نیز با حضرت همراه می‌شد. علامه مجلسی به نقل از صحاح اهل سنت می‌نویسد: «در آن ماه رمضان که پیامبر در کوه حرا به سر می‌برد و وحی و بعثت آغاز می‌شد، حضرت علی و خدیجه و یکی از غلامان در حضورش بودند.» (۱۹)

برای نمونه تنها یکی از این عبادت‌های پیامبر ۴۰ روز به درازا کشید که خدیجه علیها السلام تمام این مدت را به تنهایی گذراند. چنین عبادت‌های طولانی به طور طبیعی می‌توانست موجب ناراحتی، دلشوره‌ها و نگرانی‌های مختلفی برای خدیجه شود، اما او نه تنها اعتراض نمی‌کرد بلکه با رسول خدا همراهی نیز می‌نمود، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله که خود متوجه نگرانی‌های خدیجه بود، عمار یاسر را نزد خدیجه فرستاد و پیام داد که: «ای خدیجه! گمان نکن کناره‌گیری من به خاطر بی‌اعتنایی به تو است، بلکه پروردگرم چنین فرمود تا امر خود را اجرا کند. جز خیر و سعادت فکر دیگری نکن. خداوند هر روز، چند بار به خاطر تو به فرشتگان بزرگش مباحث می‌کند. پس وقتی شب شد، در را ببند و در بستر خود استراحت کن.» (۲۰)

همراهی و همدلی خدیجه و تلاش او برای کسب رضایت رسول اکرم به حدی بود که وقتی هنگام وفات در ضمن وصیت‌هایش به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «من در حق شما کوتاهی کردم، مرا عفو کن، پیامبر فرمود: «هرگز از تو تقصیری ندیدم و تو نهایت تلاش خود را به کار بردی و در خانه من بسیار خسته شدی.» (۲۱)

۴- تصدیق و تایید پیامبر صلی الله علیه و آله

روایات بسیاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که گویای اهمیت رویکرد خدیجه به پیامبر در آن فضای جاهلی و غربت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. وقتی که حتی بسیاری از بستگان رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز پیامبر را تنها گذاشتند و حتی کمر همت به نابودی او بستند، خدیجه به محمد صلی الله علیه و آله روی آورد و با او پیمانی جاودانی بست و تا لحظه آخر زندگی بر عهد و پیمانانش استوار ماند. پیامبر نیز با درک چنین فضیلتی از خدیجه بود که همواره تاکید می‌کرد «این مثل خدیجه از جمله زمانی که هاله، خواهر خدیجه برای زیارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه آمد، پیامبر با دیدن او به یاد خدیجه افتاد و از شدت تاثیر به خود لرزید. بعد از رفتن او، عایشه پرسید: چه قدر از پیر زن قریش که سال‌خوردگی صورتش را چروکین و سرخ کرده بود یاد می‌کنی با این که امروز روزگار او را نابود کرده و خداوند همسری بهتر به شما بخشیده است؟! پیامبر فرمود:

«هرگز، به خدا سوگند! بهتر از خدیجه هیچ‌گاه نصیبم نشد، او هنگامی به من ایمان آورد که مردم مرا تکذیب می‌کردند و ...» (۲۲)

عبدالله بن مسعود نمونه‌ای از مشاهدات خود پیرامون ایمان خدیجه را آن زمان که هیچ‌کسی به پیامبر ایمان نیاورده بود، اینگونه بیان می‌کند: «نخستین چیزی که از اسلام دانستم این بود که با عموهایم و تعدادی از اعضای قبیله، وارد مکه شدیم. چون می‌خواستیم مقداری عطر بخیریم ما را به عباس بن عبدالمطلب راهنمایی کردند. او بالای چاه زمزم، در کنار کعبه نشسته بود. زمانی که پیش او نشستیم بودیم، دیدیم مردی که دو لباس سفید پوشیده بود و گیسوان و ریش پر و دندان‌های سفید و ... داشت و چهره‌اش مثل ماه می‌درخشید، از باب صفا وارد مسجدالحرام شد. در طرف راست او یک نوجوان و پشت سرش بانویی پوشیده را دیدم. آن‌ها کنار حجرالاسود رفتند. ابتدا آن مرد به حجرالاسود دست کشید، سپس آن نوجوان و بعد آن بانو. آن‌ها هر سه به طواف کعبه مشغول شدند. وقتی هفت بار طواف کردند، کنار حجر اسماعیل آمدند و نماز جماعت خواندند. آن مرد هنگام تکبیر دست‌هایش را تا کنار گوشش بلند می‌کرد تا به قنوت نماز رسیدند. قنوت را طولانی کردند تا آن که نماز تمام شد. من که چنین چیزی ندیده بودم، از ابن عباس پرسیدم: آیا دین جدیدی به مکه آمده است؟ من چنین دینی را در مکه ندیده بودم؟ گفت: این مرد

برادرزاده من، محمد بن عبدالله است و آن نوجوان برادرزاده دیگرم علی بن ابی طالب و آن خانم هم همسر محمد خدیجه دختر خویلد است. به خدا قسم غیر از این سه نفر کسی در روی زمین به این دین اعتقاد ندارد.» (۲۳)

۵- انفاق اموال

پیرامون مظاهر ثروت خدیجه نوشته‌اند: «هشتاد هزار شتر، اموال تجاری او را حمل و نقل می‌کردند، بارگاهی از حریر سبز با ابریشم بر بام خانه‌اش برافراشته بودند که مردم رفت و آمد می‌کردند و به فقرا کمک می‌شد، چهار صد غلام و کنیز امور اقتصادی و شخصی او را اداره می‌کردند.» (۲۴) با این همه او بلافاصله بعد از ازدواج نزد عمویش ورقه بن نوفل رفت و اموال فراوانی به او داد و گفت: این‌ها را نزد محمد صلی الله علیه و آله ببر و بگو این اموال هدیه به شماست و هرگونه بخواهی در آن‌ها تصرف کن و هر چه غلام و کنیز و ثروت و ملک دارم، همه را به احترام حضرت، به او بخشیدم. ورقه بن نوفل نیز کنار کعبه آمد و بین زمزم و مقام ابراهیم ایستاد و با صدای بلند گفت: ای عرب! بدانید که خدیجه شما را شاهد می‌گیرد که خود و همه ثروت خود از غلامان، کنیزان، املاک، دام‌ها، مهریه و هدایایش را به محمد صلی الله علیه و آله بخشیده است و همه آن‌ها هدیه‌ای است که محمد آن را پذیرفته است و این کار خدیجه به خاطر علاقه و محبت او به محمد صلی الله علیه و آله است. شما در این باره گواه باشید و گواهی دهید.» (۲۵)

دامنه این یاری مالی به سال‌های اولیه ازدواج ختم نیافت بلکه هنگام محاصره اقتصادی در شعب ابی طالب و حتی بعد از آن نیز اموال خدیجه نقش اساسی در نجات اسلام و مسلمانان از نابودی ایفا کرد تا آنجا که پیامبر در ماجرای شعب فرمود: «هیچ ثروتی، هرگز مثل ثروت خدیجه به من سود نرساند.» (۲۶)

طبق بعضی روایات در ماجرای محاصره، از اموال خدیجه چیزی نماند و به نقل از حضرت خدیجه علیها السلام «چیزی جز دو پوست باقی نماند که هنگام استراحت یکی را زیرانداز و دیگری را روانداز قرار می‌دهیم. در این مدت ابوالعاص بن ربیع، داماد حضرت خدیجه، شترها را با گندم و خرما با شکردهای مختلف به آن‌ها می‌رساند و در طول سه سال محاصره، مصارف آنان از اموال خدیجه تامین می‌شد. (۲۷)

۶- تحمل‌پذیری و صبر

خدیجه صبر و تحمل را در زندگی با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشه خود ساخت و در برابر فشارهای مختلف همسایه‌های مشرک، زنان متعصب، محاصره اقتصادی و... بردباری و تحمل‌پذیری ویژه‌ای از خود نشان می‌داد. از جمله این وقایع می‌توان به واقعه شعب اشاره کرد که نقش مهمی نیز در تحلیل قوای جسمانی خدیجه علیها السلام داشت، به اندازه‌ای که به فاصله اندکی از پایان محاصره، آن بانوی بزرگوار وفات یافت. در این محاصره یاران پیامبر (چهل نفر) جز چهار ماه حرام سال را در گرمای داغ تابستان و بیابان خشک و... تحمل می‌کردند و در این زمان بانوی محمد که ۶۳ تا ۶۵ ساله بود، علاوه بر صرف اموال، خود نیز در شمار محاصره شدگان بود.

میزان فشاری را که بر محاصره‌شدگان وارد می‌شد می‌توان از گزارش سعد وقاص فهمید. او می‌گفت: شبی از دره بیرون آمدم، از شدت گرسنگی تمام توانم را از دست داده بودم، چشمم به پوست خشکیده شتری افتاد، آن را برداشتم و بعد از شستن و پختن و کوبیدن، با آب خمیر مخلوط کردم و سه روزی با آن به سر بردم.» (۲۸)

بنت الشاطی از نویسندگان عرب در مورد میزان تحمل خدیجه علیها السلام در این دوران می‌نویسد: خدیجه در سنی نبود که تحمل آن همه رنج‌برایش آسان باشد، و از کسانی نبود که در جریان زندگی با تنگی معیشت خو گرفته باشد. اما در عین حال و با وجود

کھولت‌سن، سختی‌هایی را که در اثر محاصره در شعب وارد می‌شد تا سر حد مرگ تحمل کرد. (۲۹)

در این دوره حتی برخی بستگان پیامبر نیز با بی‌رحمی تمام بر این فشارها می‌افزودند که از جمله آن‌ها می‌توان از ابوجهل نام برد که مانع می‌شد تا حکیم بن حزام برای عمه‌اش خدیجه علیها السلام که در شعب بود، حتی از اموال خود خدیجه آذوقه برساند. (۳۰)

۷ - انیس و غم‌زدای پیامبر

با این همه سختی و فشار، خدیجه خم به ابرو نمی‌آورد و در تمام دوران زندگی قبل و بعد از بعثت به سان بانویی شفیق، بر گرد وجود پیامبر می‌گشت و با سیمای خندان خود غم‌ها را از رخ پیامبر می‌زدود و در این بین به سان یاور، وزیر و کمک‌رسانی توانمند او را یاری می‌کرد.

ابن هشام می‌نویسد: خدیجه به پیامبر ایمان آورد، گفتارش را تصدیق کرد و او را یاری داد و ...

خداوند به وسیله او به پیامبرش آرامش داد به نحوی که هیچ خبر ناراحت‌کننده‌ای از قبیل رد و تکذیب را نمی‌شنید مگر این که خداوند به وسیله خدیجه گشایش برایش ایجاد می‌کرد. وقتی خدا پیامبرش را به خدیجه برمی‌گرداند، دشواری‌ها را بر او آسان می‌کرد و تصدیقش کرده، اعمال مردم را (که موجب آزار شده بود) بی‌اهمیت جلوه می‌داد. رحمت خدا بر او باد. (۳۱)

حجم سنگین فشارهای قریش و مشرکان با این سخن پیامبر روشن می‌شود که: «ما اوذی نبی بمثل ما اوذیت (۳۲)» هیچ پیامبری مثل من آزار ندید.» و خدیجه علیها السلام در تمام این آزارها، یار و غم‌زدای پیامبر بود.

علامه مجلسی می‌نویسد: در سال‌های آغازین بعثت بود که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با سیمایی غمگین و محزون از غار حرا به خانه برگشت. خدیجه علیها السلام می‌گوید، به پیامبر گفتم: نشانه اندوه در چهره‌ات می‌بینم، چه شده است؟ فرمود: علی از من جدا شده و معلوم نیست کجاست؟ [عده‌ای از مسلمانان به خاطر پرهیز از گزند مشرکان پراکنده شده بودند و میان علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فاصله افتاده بود] در مورد آسیب‌رسانی مشرکان به وی نگرانم!

به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: بر شترم سوار می‌شوم، یا او را می‌یابم و یا مرگ بین من و او فاصله می‌اندازد. خدیجه سوار شتر شد و به جست و جو پرداخت تا آن که قیافه کسی را دیده بر او سلام کرد و از صدای جوابش فهمید علی است ... آن گاه به سوی خانه برگشت و با دادن خبر سلامتی علی، پیامبر را خوشحال کرد به اندازه‌ای که پیامبر یازده بار شکر اللهمجیب گفت.

۸ - مجاهدت و دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله

از مصادیق مجاهدت خدیجه علیها السلام می‌توان به موضوع پذیرش اسلام در سال‌های جهل و گمراهی و نیز تقیه شدید در شرایط خوفناک و وحشتناک آن عصر اشاره کرد. میزان خطرات پذیرش اسلام در آن دوره به حدی بود که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: پیامبر خدا پنج سال در مکه به طور پنهانی می‌زیست، علی و خدیجه با او بودند و اسلام خود را پنهان و به شدت تقیه می‌کردند. (۳۳)

علاوه بر این خدیجه علیها السلام در مقام دفاع از پیامبر نیز برمی‌آمد. از جمله اصبع بن نباته می‌گوید: عصر روز جمعه در مسجد در حضور علی علیه السلام بودیم که مردی بلند قامت به نام سواد بن قارب خدمت امام آمد. او بعد از رد و بدل شدن مطالبی گفت: از یمن سوار شتر شدم و به سوی مکه آمدم. با نخستین کسی که روبه‌رو شدم ابوسفیان بود. بر او سلام کردم و پیرامون خاندان قریش پرسیدم، گفت: مشکلی نیست فقط یتیم ابوطالب دین ما را فاسد کرده است.

گفتم نام او چیست؟ گفت: محمد و احمد. پرسیدم کجاست؟ گفت با خدیجه دختر خویلد ازدواج کرده و در خانه اوست. مهار شتر را کشیدم و به خانه خدیجه رفتم و در زدم. خدیجه پشت در آمد و پرسید: کیستی؟ خود را معرفی کردم و گفتم: می‌خواهم با محمد ملاقات کنم.

او این گونه پاسخ داد: «اذهب الی عملک ماتذرون محمدا یاویه ظل بیت قد طردتموه و هرتموه و حصتموه اذهب الی عملک زبه دنبال کار خود برو، محمد را رها نمی‌کنید تا در پناه خانه‌اش بیاساید. شما او را از خود دور کردید و فراری دادید و در مقابلش سنگربندی کردید، برو به دنبال کارت.»

پیامبر فرمود: ای خدیجه در را بگشا، وقتی وارد شدم سیمای نورانی پیامبر را دیدم و به رسالت او ایمان آوردم و بعد از وداع به یمن برگشتم. (۳۴)

یک بار هم که جهال عرب با سنگ‌پرانی حضرت را زخمی کردند و در پی او تا خانه خدیجه آمدند و خانه را سنگ‌باران کردند، خدیجه بیرون آمد و گفت: آیا از سنگباران کردن خانه زنی که نجیب‌ترین قوم شماست، شرم ندارید؟ و مردم با شنیدن این سخن شرمنده و متفرق شدند و آن گاه خدیجه به مداوای همسرش شتافت. در همین واقعه بود که پیامبر از سوی خداوند به او سلام رساند و خدیجه در برابر سلام الهی گفت: «ان الله هو السلام و منه السلام و علی جبرئیل السلام و علیک یا رسول الله السلام و برکاته.» (۳۵)

پی‌نوشت‌ها

- (۱) بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۵۲.
- (۲) همان، ج ۱۰۲، ص ۲۷۲.
- (۳) همان، ج ۱۶، ص ۶۹.
- (۴) همان، ج ۷۵، ص ۵۶.
- (۵) همان، ج ۱۶، ص ۶۹.
- (۶) همان، ج ۱۹، ص ۲۱.
- (۷) سیره اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۱۱.
- (۸) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۹۳.
- (۹) سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۸۰.
- (۱۰) سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۱۹۹.
- (۱۱) سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۸۱.
- (۱۲) سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۲۱.
- (۱۳) بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۸۱؛ ج ۱۰۳، ص ۳۷۴.
- (۱۴) همان، ص ۸۰.
- (۱۵) بحارالانوار، ج ۱، ص ۴.
- (۱۶) سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۷۰؛ وفات الزهراء، مقرر، ص ۷.
- (۱۷) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۰۸.
- (۱۸) بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۳۰۹.

- (۱۹) همان، ج ۱۵، ص ۳۶۳.
- (۲۰) بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۷۹ و ۸۰.
- (۲۱) شجره طوبی، ج ۲، ص ۲۳۵.
- (۲۲) قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۴۳۲.
- (۲۳) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۲۵.
- (۲۴) بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۲.
- (۲۵) همان، ج ۱۶، ص ۷۵ تا ۷۷.
- (۲۶) همان، ج ۱۹، ص ۶۳.
- (۲۷) ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۱۱.
- (۲۸) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۷۹، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۹.
- (۲۹) خدیجه کبری، نمونه زن مجاهد مسلمان.
- (۳۰) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۳۵، بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۱۸.
- (۳۱) سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۴۹، استیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۰، با اختلاف اندک.
- (۳۲) بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۱.
- (۳۳) کمال الدین، ص ۱۹۷، نمونه‌هایی از مجاهدت این بانو در ماهنامه مبلغان ش ۱۱، ص ۸ به بعد مطالعه کنید.
- (۳۴) اختصاص مفید، ص ۱۸۱، بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۹۸.
- (۳۵) استیعاب، ج ۴، ص ۱۱۱ و ج ۲، ص ۷۱۹، اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۳۸.

۳۶- و کجاست مثل خدیجه...

مشخصات کتاب

نویسنده: جمعی از نویسندگان

ناشر: سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

مقدمه

تبیین الگوهای رفتاری مناسب برای فعالیتهای اجتماعی، فرهنگی و... اساسی‌ترین نیاز زنان در جامعه ما به شمار می‌رود، در این میان گروهی راه افراط پیموده، زنان را از هرگونه فعالیتی محروم می‌سازند و عده‌ای دیگر حضور بی‌محابا در اجتماع را تنها نسخه شفابخش می‌دانند.

مسئله در اظهار و اعمال نظر پیرامون مسایل مربوط به جامعه زنان باید خاستگاه اسلامی آن را در نظر گرفت، زیرا سخنراندن بدون شناخت عمیق از سیره معصومان، جامعه زنان را از بستر اصلی خارج و در گرداب سطحی‌نگریها گرفتار می‌سازد.

نگاه تاریخی و تحلیل واقعیتهای موجود در زندگی شخصیت‌های مؤثر و مطرح جامعه زنان، در طول تاریخ اسلام، می‌تواند ما را به خاستگاه اصلی نظرات دینی پیرامون زنان و تشخیص محدوده و نحوه فعالیتهای اجتماعی آنان نزدیک سازد.

زندگی حضرت خدیجه را می‌توان نمونه‌ای کامل از تحول مثبت و سیر به سمت کمال دانست؛ زیرا خدیجه علیها السلام بیش از

چهل سال از زندگی‌اش را در دوران جاهلیت سپری کرد، آنگاه با غلبه بر تمام تضادهای موجود اجتماعی دل به اسلام سپرد. و به اولین اجتماع کوچک اسلامی گام نهاد. زندگانی او چون پلی است که ابتدای آن در دوران جاهلیت و انتهایش در دوران اسلامی است. از اینرو بررسی نقاط حساس زندگانی وی می‌تواند ما را در دستیابی به الگوی مثبت‌یاری دهد و برای همه گروههای جامعه، به‌ویژه زنان، که دوران جاهلیتها، تعصبا و هجوم فرهنگهای بیگانه را تجربه کرده‌اند سودمند باشد.

اوضاع اجتماعی زنان در عصر جاهلی

کعبه، نماد توحید، با قامتی کشیده و استوار پابرجای بود اما مردم پیرامونش بر اثر زندگی خشن بیابانی، عدم ارتباط با تمدنهای دیگر و حکمفرمایی جهل و امیال نفسانی به سوی انحطاط گام برمی‌داشتند، انحراف از آیین توحیدی خلیل‌الله در تمام شئون حیاتی و اجتماعی آنان دیده‌می‌شد و از افراد بی‌رحم و جاهل انباشته‌بود. نظام اجتماعی عربستان نظامی بیابانی بود، و زورمندترین جریان اجتماعی و قبیله‌ای در راس هرم قدرت جای‌داشت. زنان که از لحاظ اجتماعی ضعیف‌ترین گروه جامعه بودند به طور کامل مقهور اراده و تمایلات مردان به شمار می‌آمدند و در جنبه‌های اقتصادی، اخلاقی، فرهنگی و آداب و سنن اجتماعی تحت سلطه بودند.

گاه مردانی که نیاز مالی داشتند و یا در اندیشه توسعه ثروت بودند گروهی از زنان را خریداری کرده، پس از آموزش آوازخوانی و نوازندگی خانه‌هایی در اختیارشان می‌گذاشتند و پرچمی که نشانه آزادی ورود همگان بود بر بام خانه‌هایشان نصب می‌کردند. وظیفه این زنان کسب درآمد برای طبقه مسلط جامعه بود. این‌کردار زشت چنان وقاحت خود را از دست داده‌بود که ثروتمندان بی‌هیچ دغدغه‌ای به استثمار عفت و عزت زنان می‌پرداختند و از این راه ثروتهای کلان گرد می‌آوردند. زمانی نیز تنها به خاطر ازدیاد نسل به موجودیت زن احترام می‌گذاشتند و برای رسیدن به این هدف از همراه ممکن سود می‌جستند؛ برخی به طور اشتراکی زنی را به همسری می‌گرفتند و عده‌ای به طور قبیله‌ای زنی را به عقد درمی‌آوردند.

وقتی تار جهل به پود فقر گره می‌خورد، مردم را به سنتهای هولناک می‌کشاند، دخترکشی تنها یکی از ده‌هافجایع خوفناکی است که در جزیره‌العرب رواج داشت. براساس منابع موجود، «صعصع بن ناجیه مجاشعی جد فرزندق به تنهایی دوست‌وهشتاد دختر را از پدرانشان خرید و با پرداخت سه شتر برای هر کدام آنها را از مرگ حتمی نجات داد. این خبر می‌تواند گستره وسیع نفوذ این سنت زشت را نشان دهد. فرزندق خاطره احسان جد خویش را چنین زنده کرده‌است: "وجدی الذی منع اللوائدین واحیا اللوئید فلم توئد". جدم همان شخصی است که دخترانشان را از زنده‌به‌گور کردن، بازداشت و زنده‌به‌گورشندگان را نجات داد و نگذاشت دفن شوند.

رویش ستاره

حضرت خدیجه علیها السلام شصت‌وهشت سال پیش از هجرت درمکه چشم به جهان گشود. پدرش خویلد از فرزندان اسدبن عبدالعزی به شمار می‌آمد و مادرش فاطمه دخترزائده بن اصم بود. جد هردو «فهر» نام‌داشت و ازقبیله قریش بودند. به روایتی پدرش قبل از جنگهای فجار کشته‌شد و خدیجه را دردیای پرآشوب آن روزگار تنها نهاد.

از سرنوشت خدیجه علیها السلام و نحوه زندگانی وی تا قبل از سنین میانسالی، اطلاع دقیقی در دست نیست اما آنچه مسلم می‌نماید این است که او دردوران طفولیت تجربیاتی گرانسنگ اندوخته‌بود، شاید پانزده سال بیشتر از عمرش نمی‌گذشت که شاهد هجوم سپاه ابرهه به خانه خدا بود.

اولین متون تاریخی در مورد او به زمانی اشاره دارند که با ترتیب‌دادن کاروانهای تجاری به کسب درآمد پرداخت او با مدیریت و درایتی قوییه دور از رسم تجار زمانه که رباخواری را از اصول اولیه کسب ثروت قرار داده‌بودند، به تجارت مضاربه‌ای روی آورد.

گرچه ستیز خدیجه علیها السلام با تجارت ربوی، که گاه تا ازدست دادن زن و فرزند بدهکار می کشید، خود مقوله‌ای مهم است اما تابناکترین صفحات زندگی او زمانی شکل می گیرد که با وجود زیبایی ظاهرو برخورداری از تمام صفات عالی زنانه هرگز در جامعه فاسد آن روزگار خود را نباخت و به چنان درجه‌ای از کمال و پاکی دست یافت که به وی لقب "طاهره دادندنویسندگان در توصیف او عباراتی چون "تدعی فی الجاهلیة الطاهره در جاهلیت به طاهره نامیده می شد، را به کار برده‌اند.

او از یاری فقرا روی بر نمی گرداند و خانه‌اش پناهگاه نیازمندان بود. "کرم و سخاوت"، دوراندیشی و درایت و "عفت" از وی بانویی پارسا و مورد احترام همگان ساخت. لقب "سیده نساء قریش که در آن زمان به وی داده شد، از نفوذ اجتماعی و عمق احساس احترام مردم به وی پرده برمی دارد. کمالات روحی و عقلی و حسن ظاهر وی سبب شد تا گروه کثیری از مردان، اندیشه همسری او را در سر پروراندند "عقبه بن ابی معیط"، صلت بن شهاب"، "ابوجهل" و "ابوسفیان" از جمله مردان ثروتمند و صاحب نفوذ قریش بودند که دست تمنا به سوی او دراز کردند اما خدیجه درخواست آنها را با ابراز بی علاقه‌گی به ازدواج رد کرد. او در بخشی از گفتگوهایش با "ورقه بن نوفل اسد بن عبدالعزی، پسرعمویش، نیافتن شخص مورد نظر را دلیل عدم تمایل به ازدواج دانسته است. خدیجه که بر آیین حنیف ابراهیم خلیل الله باقی بود، اوقاتی از روز را با علمای مذهبی می گذراند و از سخنان و معارفشان بهره می برد. در این نشستها گاه صحبت از ظهور پیامبری از قریش به میان می آمد که خدیجه را سخت در تفکر فرو می برد.

روزی همراه گروهی از زنان با یکی از علمای یهود گفتگو می کرد که رهگذری جوان و بلند قامت توجهشان را جلب کرد. عالم یهودی از خدیجه خواست او را به مجلس فراخواند او رهگذر را به منزل آورد، عالم یهودی از جوان خواست کتف خود را بنمایاند. رهگذر پیراهن خود را کنار زد. او به دقت نگریست، درخشش نور نبوت را که در کتابهایشان بشارت داده شده بود، در کتفش دید و گفت: این مظهر پیامبری است.

خدیجه، بعد از سؤال از دلیل عالم یهودی و دریافت جواب گفت: اگر عموهایش اینجا بودند اجازه نمی دادند تو چنین کنی، زیرا بهشتت از وی مراقبت می کنند.

عالم یهودی گفت: او با زنی از قریش که بزرگ قبیله اش شمرده می شود، ازدواج خواهد کرد. علاوه بر این یک بار نیز در خواب دید که خورشید بالای مکه چرخید و در خانه اش فرود آمد. او این خواب را با پسرعمویش "ورقه"، که مسیحی بود و با کتب آسمانی آشنایی داشت، در میان نهاد. ورقه گفت: با مرد بزرگی که شهرت جهانی می یابد ازدواج خواهی کرد.

مجموعه شواهد فوق خدیجه را وامی داشت که از راهی عاقلانه گمشده اش را سوی خود بکشاند، پس شخصی را نزد امین قریش فرستاد و پیام داد که با مقداری از اموال او به تجارت پردازد و چون امین پذیرفت او را با بهترین کالاها و غلامش میسرره راهی شام کرد. گروه کثیری از تاریخ نگاران بر این عقیده اند که ابوطالب از خدیجه علیها السلام خواست تا مالی برای تجارت در اختیار محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگذارد. گروهی دیگر با این نظر به مقابله پرداخته، می گویند: عزت و شرف ابوطالب اجازه نمی داد که آنها اجیر شخص دیگر شوند. پس باید گفت که وی بهطور مضاربه به تجارت پرداخت و اجیر خدیجه نشد. میسرره در بازگشت کرامات امین قریش، خصوصا ملاقات راهب با وی، را برای خدیجه باز گو کرد.

فصل وصل

جوانه های مهراينک در خدیجه به بار نشسته بود، او جوانی پاکدامن و امین پیش روی خود داشت که عرق نجابت از صورتش ریزان و پاکی دلش از صداقت سیمایش آشکار بود. بانوی قریش بطور مستقیم تقاضای ازدواج کرد. او به امین قریش چنین گفت: "یا بنعم انی رغبت فیک لقرابتک و سبطک فی قومک و امانتک و حسن خلقک و صدق حدیثک"

ای پسرعمو، من به خاطر خویشاوندی، شرافت تو در میان مردم، امانت، خوش خلقی و راستگویی ات به تو تمایل پیدا کردم.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیشنهاد خدیجه را پذیرفت و عمویش ابوطالب را از آنچه رخ داده بود آگاه ساخت. ابوطالب همراه جمعی از بنی هاشم به نزد عموی خدیجه "عمرو بن اسد" رفت و تقاضای ازدواج کردند. ابوطالب هنگام خواندن عقد گفت: ... او به خدیجه و خدیجه به وی علاقه دارد اینجا جمع شده‌ایم که با رضایت خودش خطبه بخوانیم.»

به این ترتیب خورشید مکه، در حالی که تنها بیست و پنج سال از عمرش را پشت سر می گذاشت، بر بام بخت سرور زنان قریش تابیدن گرفت، خدیجه، همسر آفتاب شد و فصل نوینی در زندگی هردو پدید آمد. خدیجه علیها السلام با محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیوندی ابدی برقرار ساخت؛ همدل، همسر، همراز وی شد.

قبل از طلوع وحی

بعد از مراسم خواستگاری، خدیجه پسر عمویش ورقه را خواست و گفت: نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم برو و بگو: غلامان و کنیزان و هر آنچه مالک آنم به تو بخشیدم؛ هر گونه که بخواهی می توانی در آنها تصرف کنی. پس ورقه میان زمزم و مقام ایستاد و با صدای بلند ندا در داد: ای گروه عرب! خدیجه شما را شاهد قرار می دهد بر اینکه او نفس و مال و غلامان و هر آنچه دارد را به محمد بخشیده است.

البته سرور زنان قریش در عمل نیز گفتارش را به اثبات رساند، به نوشته مورخان او وقتی از علاقه پیامبر به اخلاق پاک زید، یکی از غلامانش آگاه شد، غلام را به وی بخشید. (او همان شخصی است که جزء سابقین در اسلام شد).

توان اقتصادی او را تا لحظه وفات در خدمت همسرش قرارداد و در سایه عشق فرصت عبادت و خلوت بیشتر در غار حرا را برایش فراهم می ساخت.

البته زندگی سرور زنان قریش در کنار این امتیازات با تلخیهایی نیز همراه بود؛ زنان آن روزگار چون مردان با مفاهیمی مانند خوش رفتاری، راستگویی و امانتداری بیگانه بودند و فلسفه ازدواج خدیجه با یتیم تهیدست قریش را درک نمی کردند. از اینرو لب به طعنه می گشودند، خواسته یا ناخواسته سرور بانوان قریش را در اندوه فرو می بردند. آنها روابط خود را با خدیجه قطع کردند و او را تنها گذاشتند.

بزرگ بانوان قریش برای رویارویی با این پدیده زشت جاهلی زنان را گرد آورد و گفت: از زنان عرب شنیده‌ام که شوهران شما بر من خرده می گیرند که چرا با محمد صلی الله علیه و آله و سلم وصلت کرده‌ام. اینک از شما می پرسم آیا مانند محمد در جمال، خوش رفتاری، خصلتهای پسندیده و فضل و شرف دراصل و نسب درمکه و غیر آن سراغ دارید؟ گرچه خدیجه با طرح این سؤال به آنان فهماند که همسنگی برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم یافت نمی شود اما نتوانست زنگار جهل دلهاشان را پاک کند و در رفتارشان دگرگونی محسوسی پدید آورد.

رسالت غیر علنی

خدیجه علیها السلام پیوسته در انتظار درخشش انوار نبوت از سیمای مهربان همسرش بود از اینرو وقتی پیامبر از غار حرا به خانه آمد و ماجرای نزول فرشته وحی را برایش باز گفت، بی درنگ آن را تایید کرد و به درستی گفتار پیامبر ایمان آورد. او گفت: ای پسرعمو، شاد و ثابت قدم باش. سوگند به کسی که جان خدیجه در دست اوست، من امیدوارم تو پیامبر اینامت باشی.

حضرت خدیجه علیها السلام در تمام مراحل زندگیش با پیامبر گرامی اسلام یار و آرام بخش ایشان بود. البته جایی برای تعجب وجود ندارد چرا که در محدوده روابط سالم خانوادگی این کار منطقی و آرمانی است؛ روابطی که آیین اسلام نیز به آن تاکید نموده است. "هو الذی خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیهن" (روم/۲۱) او کسی است که برای شما از خودتان زوجیهایی آفرید تا

آرامش یابید. نمونه‌های متنوعی از ایجاد آرامش در زندگی خدیجه علیها السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد. ابن هشام می‌نویسد:

"خدیجه علیها السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد، گفتارش را تصدیق کرد و او را یاری داد و اولین شخصی است که به خدا و رسولش و درستی آیات الهی ایمان آورد. خداوند به این طریق به پیامبرش آرامش داد به نحوی که هیچ خبر ناراحت‌کننده‌ای از قبیل رد و تکذیب را نمی‌شنید مگر اینکه خداوند به واسطه خدیجه علیها السلام گشایشی برایش ایجاد می‌کرد. وقتی خدا پیامبرش را به خدیجه علیها السلام برمی‌گرداند، او را ثابت‌قدم می‌کرد؛ دشواریها را بر او آسان می‌کرد و تصدیقش کرده، کار مردم را برایش آسان می‌ساخت رحمت خدا بر او باد."

آنچه بر عظمت این خدمت می‌افزاید این است که هیچ‌گاه خود از راحتی ظاهری مطلوبی برخوردار نشد، نه آن زمان که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ازدواج کرد و طعن و ملامت شنید و نه در مراحل دیگر. تاریخ به‌خوبی اسم برخی از آزاردهندگان و برهم‌زنندگان آرامش خانه رسول صلی الله علیه و آله و سلم را ثبت کرده است. "ابولهب، حکم بنعاص بن امیه، عقبه بن ابی معیط، عدی بن حمرثقی و ابن‌الاصداء هذلی همسایگانی بودند که آزارش می‌دادند. و آسایش را از خانه وی سلب می‌کردند. یکی از اینان، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حال نماز بود، رحم گوسفندی را بر سر آن بزرگوار انداخت. یک‌بار نیز شخصی خاک بر سر آن حضرت ریخت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با همان حال به خانه رفت. وضع پریشان پدر همه را در نگرانی و اندوه فروبرد. یکی از دختران رسول صلی الله علیه و آله و سلم بپاخاست، خاک از سر پدر زدود و گریست. پدر گفت: دختر کم‌گریه‌نکن خداوند نگاهبان پدرت است."

جُهل عرب برای انتقام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تصمیم گرفتند بستگان وی را از خانه‌هایشان بیرون کنند. از اینرو دختر خدیجه علیها السلام را طلاق دادند و ضربه‌ای دیگر به سرور زنان قریش وارد ساختند. با این حال بانوی پارسای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با درایت و صبر محیط خانه را آرام می‌ساخت و حتی برای رفع ناراحتی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تلاش می‌کرد.

ایمان خدیجه علیها السلام

حدیثی: "خدیجه علیها السلام سابقه نساء العالمین الی الایمان بالله و بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم. " خدیجه علیها السلام در بین زنان اولین زنی بود که به خدا و محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد.

ابن عباس: "کانت خدیجه علیها السلام بنت خویلد اول من آمن بالله ورسوله وصدق محمدا فیما جاء به عن ربه".
خدیجه علیها السلام اولین کسی بود که به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد. و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را، در آنچه از سوی خدایش آورده بود، تصدیق کرد.

ابن هشام: "آمنت به خدیجه علیها السلام بنت خویلد وصدقتم بما جاء من الله ورسوله وصدقتم بما جاء منه".

خدیجه دختر خویلد به او [محمد] ایمان آورد و آنچه را از طرف خدا آورده تصدیق کرد، او را در کارش یاری داد. اولین کسی بود که به خدا و رسول و درستی آنچه آورده بود ایمان آورد.

مسلم: "کانت خدیجه وزیره صدقعلیالاسلام کان یسکن الیها".
خدیجه وزیر پیامبر بود، اسلام را تصدیق کرد و پیامبر به واسطه او آرامش می‌یافت.
طبری: "فلما اکرم رسول الله بنوته آمنت به خدیجه".

وقتی پیامبر به نبوت تشریف یافت، خدیجه به او ایمان آورد.

اظهار اسلام

خدیجه در همان دوران دعوت پنهانی (سه سال اول) اسلام خود را اعلام کرد. ابویحیی بن عقیف از پدرش و اوازجدش عقیف، که تاجر مشهوری بود روایت کرده که وقتی پای به مسجد الحرام نهاد با منظره‌ای شگفت روبه‌رو شد او سه نفر را در حال نماز خواندن دید. از ابن عباس درباره کردار آنها پرسید. گفت: نفر نخست مدعی نبوت است، مرد پشت سرش علی و آن زن هم همسر محمد صلی الله علیه و آله و سلم خدیجه است. غیر از اینها کسی را بر این آیین سراغ ندارم.

حضرت علی (ع) خود خاطره آن روزها را چنین بیان می‌کند: "لم یجمع واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله و خدیجه و انا ثالثهما اری نور الوحی و الرساله اشم ریح النبوه". کسی آنروز در اسلام جمع نشد غیر از رسول خدا، خدیجه و من سومین آنها بودم. نوروحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را به مشام احساس می‌کردم.

وجود شخصیت‌هایی چون ابوطالب و خدیجه، به این دلیل که دارای موقعیت برتر اجتماعی بودند، از بار فشارهای روانی و ظاهری مشرکان علیه آیین نوپای محمدی صلی الله علیه و آله و سلم تا حدود زیادی می‌کاست. ابوطالب به خاطر اینکه بتواند همچنان به یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ادامه دهد ایمان خویش را پنهان داشت و موقعیت اجتماعی و قبیله‌ای خود را حفظ کرد. اما خدیجه با شهادت تمام همراه علی (ع) در اعلام موجودیت جامعه کوچک اسلامی شرکت جست و از موقعیت اجتماعی خویش چشم‌پوشی کرد.

دعوت آشکار

سه سال پس از آغاز بعثت، پیامبر اکرم دعوتش را علنی ساخت. ابوطالب، خدیجه و علی (ع) با جان و دلازوی پشتیبانی کردند. خدمات حضرت خدیجه در این دوران از دو جنبه قابل ارزیابی است.

۱- حمایت اجتماعی

حضرت خدیجه علیها السلام به دلیل وجهه مناسب اجتماعی توانست بارها پیامبر را از شر جهال برهاند؛ برای مثال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ایام حج، بالای کوه صفا رفت و با صدای بلند نداداد که، ای مردم من فرستاده پروردگارم. آنگاه به کوه مروه رفت و سه بار سخن پیشین را تکرار کرد. عربهای متعصب هر یک سنگی برداشته در پی پیامبر روانه شدند.

ابوجهل سنگی پرتاب کرد که به پیشانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اصابت کرد، خون از پیشانی‌اش جاری شد. پیامبر به کوه ابوقییس رفت، مشرکان نیز در پی او روانه شدند. حضرت علی (ع) خود را به خدیجه رساند و موضوع را به وی بازگفت. اشک بر گونه‌های خدیجه جاری شد، ظرفی از غذا برداشت و برای یافتن پیامبر با علی (ع) راهی کوهها و دشته‌ها شد. جبریل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و فرمود: از گریه خدیجه ملایک به گریه آمدند. او را بخواه، سلام برسان، بگو خدا به تو سلام می‌رساند. و او را به خانه‌ای بهشتی که از نور زینت شده، بشارت بده.

خدیجه و علی پیامبر را یافته، به خانه آوردند. مردم به خانه خدیجه حمله ور شده، خانه را سنگباران کردند. خدیجه بیرون آمد و گفت: آیا از سنگباران کردن خانه زنی که نجیب‌ترین قوم شماست، شرم ندارید؟

مردم با شنیدن سخنانش پراکنده شدند و او برای مداوای همسرش به خانه بازگشت. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم سلام خدا را به وی رساند. او در پاسخ گفت:

ان الله هو السلام و منه السلام و علی جبریل السلام و علیک یارسول الله السلام و برکاته. خدا خود سلام است و سلام از اوست و سلام

برجبریل و برتو ای رسول خدا، رحمت و برکات خداوند بر تو باد. ۲- حمایت‌های عملی و مالی حضرت خدیجه نه تنها از اعتبار و موقعیت اجتماعی خود برای دفاع از رسول اکرم سود می‌برد، بلکه با ورود به صحنه‌های دشوار به دفاع از حریم نبوت پرداخت. او خود در شعب ابی طالب حضور یافت. و همراه پیامبر سه سال در آنجا به سربرد. این سه سال را می‌توان سالهای اوج فداکاری خدیجه نامید. او در طول سه سال تحریم اقتصادی تامین نیازهای مالی مسلمانان را برعهده داشت. علاوه بر اموال خدیجه، ثروت بستگان او مانند حکیم بن حزام نیز در جهت یاری دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم صرف می‌شد. پیامبر اکرم بارها فداکاری حضرت خدیجه را مطرح ساخت و بر این حقیقت که او در راه اسلام از اموالش گذشت تاکید کرد.

به سوی معبود

خدیجه بیست و چهار سال با پیامبر زندگی کرد و سرانجام در بستری بیماری افتاد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که بر بالین او حاضر بود، ضمن گفتگوی با وی فرمود: خدا تو را با مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم برابری داده است. وقتی روح خدیجه به سوی جهان جاودان پرکشید پیامبر سخت گریست. چون در حجون قبری برایش کردند، پیامبر خود به راه افتاد؛ همچنان که اشک از چشمانش می‌بارید داخل قبر شد و خوابید، افزونتر از قبل گریست و او را دعا کرد. آنگاه برخاست و با دست خویش همسرش را در قبر گذاشت. چون در آن زمان نماز میت واجب نشده بود، نماز بر وی خوانده نشد. فاطمه، یادگار خدیجه گرد پدر می‌گشت، خود را به دامان او می‌آویخت، بهانه مادر می‌گرفت و دل دردمند پدر را آتش می‌زد. پیامبر جز سکوت چیزی نداشت؛ جبریل نازل شد و گفت: ای پیامبر، به فاطمه بگو خدا برای مادرت قصری از لؤلؤ ساخته که درونش آشکار است و در آنجا هیچ سختی و تلخی نیست. به این ترتیب فرشته الهی پایان رنجها و محنتهای خدیجه را اعلام کرد. محققان زمان وفاتش را سه سال قبل از هجرت می‌دانند. در سال ۵۷۲۷. ق. قبه‌ای بر قبر وی ساختند که در سال ۱۳۴۴. ق. به وسیله وهابیون ویران شد.

به یاد تو

قلب پر مهر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ‌گاه نام خدیجه را از صفحه خویش پاک نکرد و چراغ مهری را تا آخر عمر فروزان نگاه داشت. او دوستداران خدیجه را دوست می‌داشت. عایشه می‌گوید: روزی خواهر خدیجه خواست خدمت پیامبر بیاید. تا رسول خدا نام خدیجه را شنید، چشمانش برق زد. گفتم: چقدر زیاد به فکرش هستی. پیرزنی بود که مُرد و خدا بهتر از آن را به تو رسانده است. پیامبر به شدت بر آشفست و فرمود: والله بهتر از خدیجه روزی من نشده است. وقتی مردم مرا تکذیب کردند به من ایمان آورد و زمانی که مردم از انفاق ثروت خویش خودداری می‌کردند مال خود را انفاق کرد. پیامبر چنان شخصیت خدیجه را بزرگ می‌شمرد که گفتارش دیگران را به شگفتی وامی‌داشت. عایشه می‌گوید: به هیچ کس به اندازه خدیجه حسرت نبردم، به خاطر یادکرد پیامبر از او. رسول خدا از خدیجه چنان یاد می‌کرد که گویا جز او زنی در عالم نبود. هیچ‌گاه پیامبر از خانه بیرون نمی‌رفت مگر اینکه خدیجه را می‌ستود. پیامبر در سالگرد وفاتش اشک ریخت و او را دعا کرد. او به زنانش می‌فرمود: فکر نکنید مقامتان بالاتر از اوست زمانی که کافر بودید، ایمان آورد و مادر فرزندانم است. آن بزرگوار روزی چهار خط بر زمین کشید و پرسید: می‌دانید چیست؟ حاضران اظهار بی‌اطلاعی کردند. حضرت فرمود: بافضیلت‌ترین زنان بهشت چهار نفرند: خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم،

مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم همسر فرعون.

روزی به اصحاب فرمود: از مردان، تعداد بسیاری به کمال رسیدند و از میان زنان به کمال نرسیدند مگر مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم زن فرعون، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد.

سالها بعد وقتی خواستند خبرخواستگاری علی(ع) از فاطمه(ع) را به اطلاعش رسانند، گروهی از زنان به نزدش آمده، گفتند: با پدر و مادرهایمان فدایت شویم ای رسول خدا، برای کاری جمع شده‌ایم که اگر خدیجه زنده بود چشمش روشن می‌شد. تا نام خدیجه برده شد، پیامبر گریست. ام سلمه پرسید برای چه می‌گریید؟ فرمود:

«خدیجه و این مثل خدیجه صدقتی حین یکذبنی الناس وایدتنی علی دین الله واعانتی علیه بمالها ان الله عزوجل امرنی ان ابشر خدیجه بیت فی الجنة من قصر الزمرد لاصعب فیه ولا نصب.»

خدیجه! و کجاست مثل خدیجه؟ زمانی که مردم تکذیب کردند تصدیق کرد. بردین خدا یاریم نمود. و با مالش به کمکم شتافت. خدا به من فرمان داد تا او را به قصری زمردین بهشتی که سختی و محنت در آن نیست بشارت دهم.

منابع

الاصابة فی تمييز الصحابة / تاریخ طبری / اسلام و عقاید و آراء بشری یا «اسلام و جاهلیت» / قصص العرب / سیر اعلام النبلاء / الاستیعاب / طبقات کبری ابن سعد / سیره نبوی ابن هشام / اسد الغابه / تاریخ الخمیس / الصحیح من سیره النبی / نهاییه الارب / الکامل فی التاریخ / بحار الانوار / سیره حلبیه / امالی صدوق / المستدرک علی صحیحین / نهج البلاغه / خطبه قاصعه / کشف الغمه / مناقب آل ابی طالب / الفصول المهمه / سفینه البحار

۳۷- وفات ابو طالب و خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

نویسنده : جمعی از نویسندگان

ناشر : سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

مقدمه

پیش از این گفته شد که مشرکین انواع آزار و صدمه را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام می‌دادند و بیش از همه عمومی آن حضرت ابو لهب بود که چون خود از بنی هاشم بود در آزار بدان حضرت بی پروا تر از دیگران بود و گروهی نیز بودند که چون صدمه بدنی نمی‌توانستند بزنند در صدد مسخره و استهزاء آن بزرگوار برآمده و خدای تعالی به عنوان مستهزئین آنها را در قرآن ذکر کرده (۱) و در آخر خداوند شر آنها را به وسیله جبرئیل از آن حضرت دور کرد و هر کدام به بلیه‌ای گرفتار شده و هلاک شدند ولی با این همه احوال حمایت ابی طالب از آن حضرت مانع بزرگی بود که آنها نتوانند از حدود استهزاء و آزارهای زبانی، و احياناً برخی آزارهای مختصر دیگر، قدمی فراتر نهند و نقشه قتل یا تبعید آن حضرت را بکشند، اما در این میان دست تقدیر دو مصیبت ناگوار برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش آورد که دشمنان آن حضرت جرئت بیشتری در اذیت پیدا کرده و آن حضرت را در مضیقه بیشتری قرار دادند و به گفته مورخین چند بار نقشه قتل و تبعید او را کشیده تا سرانجام نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ترس آنها شبانه از مکه خارج شد و به مدینه هجرت کرد.

یکی مرگ ابو طالب و دیگری فوت خدیجه بود که طبق نقل معروف هر دو در یک سال و به فاصله کوتاهی اتفاق افتاد.

ابو طالب و خدیجه

دو پشتیبان بزرگ و کمک کار نیرومند و با وفایی برای پیشرفت اسلام و حمایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند، خدیجه با دلداری دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ثروت مادی خود به پیشرفت اسلام و دلگرم کردن آن حضرت کمک می‌کرد، ابو طالب نیز با نفوذ سیاسی و سیادت‌تی که در میان قریش داشت پناهگاه و حامی مؤثری در برابر آزار دشمنان بود.

معروف آن است که مرگ هر دو در سال دهم بعثت، سه سال پیش از هجرت اتفاق افتاد، و ابو طالب پیش از خدیجه از دنیا رفت و برخی نیز مانند یعقوبی عکس آن را نوشته‌اند و فاصله میان مرگ خدیجه و ابو طالب را نیز برخی سه روز، جمعی سی و پنج روز و برخی نیز شش ماه نوشته‌اند. در کتاب مصباح وفات ابیطالب را روز بیست و ششم رجب ذکر کرده و یعقوبی وفات خدیجه را در ماه رمضان نوشته و گوید: خدیجه دختر خویلد در ماه رمضان سه سال پیش از هجرت در سن شصت و پنج سالگی از دنیا رفت... و پس از چند سطر گوید: و ابو طالب سه روز پس از خدیجه در سن هشتاد و شش سالگی از دنیا رفت و برخی هم سن او را نود سال نوشته‌اند.

ابن هشام

در سیره می‌نویسد: هنگامی که بیماری ابو طالب سخت شد قریش با یکدیگر گفتند: کار محمد بالا گرفته و افراد سرشناس و دلیری چون حمزه بن عبد المطلب نیز دین او را پذیرفته‌اند اگر ابو طالب از میان برود بیم آن می‌رود که محمد به جنگ ما برخیزد خوب است تا ابو طالب زنده است به نزد او رفته و با وساطت او از محمد پیمانی (پیمان عدم تعرض) بگیریم که ما و او به کار همدیگر کاری نداشته باشیم و به دنبال این گفتگو عتبه، شیبیه، ابو جهل، امیه بن خلف، ابو سفیان و چند تن دیگر به خانه ابو طالب آمده و پس از احوالپرسی و عیادت گفتند: ای ابو طالب مقام و شخصیت تو در میانه قریش چنان است که خود می‌دانی و اکنون بیماری تو سخت شده و بیم آن می‌رود که این بیماری تو را از پای درآورد، و از سوی دیگر اختلاف ما را با برادرزاده‌ات محمد می‌دانی، خواهشی که ما از تو داریم آن است که او را به اینجا دعوت کنی و از او بخواهی تا دست از مخالفت با ما و اعمال و رفتار و آیین ما بردارد، ما نیز مخالفت با او نخواهیم کرد و در مرام و آیینش او را آزاد خواهیم گذارد.

ابو طالب به دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و چون حضرت حاضر شد جریان را بدو گفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جواب فرمود:

من از اینها چیزی نمی‌خواهم جز گفتن یک کلمه که آن را بگویند و بر تمام عرب سیادت و آقایی کرده عجم را نیز زیر قدرت و فرمان خود گیرند!

ابو جهل گفت

به حق پدرت سوگند ما حاضریم به جای یک کلمه ده کلمه بگوییم، بگو آن یک کلمه چیست؟ فرمود: آن کلمه این است که بگوید: «لا اله الا الله» و به دنبال آن از بت پرستی دست باز دارید...

ابو جهل و دیگران نگاهی به هم کرده دستها را (به عنوان مخالفت با این حرف) به هم زده گفتند: آیا می‌خواهی همه خدایان را یک خدا قرار دهی! براستی که این کاری شگفت انگیز است! و به دنبال آن به یکدیگر گفتند: به خدا این مرد حاضر به هیچ گونه قول و

پیمانی با ما نیست برخیزید و به دنبال کار خود بروید.

هنگامی که خبر مرگ ابو طالب

را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دادند اندوه بسیاری آن حضرت را فرا گرفت و بیتابانه خود را به بالین ابو طالب رسانده و جانب راست صورتش را چهار بار و جانب چپ را سه بار دست کشید آن گاه فرمود: عمو جان در کودکی مرا تربیت کردی و در یتیمی کفالت و سرپرستی نمودی و در بزرگی یاری و نصرت دادی خدایت از جانب من پاداش نیکو دهد، و در وقت حرکت دادن جنازه پیشاپیش آن می‌رفت و درباره‌اش دعای خیر می‌فرمود.

در بالین خدیجه

هنوز مدت زیادی و شاید چند روزی از مرگ ابو طالب و آن حادثه غم انگیز نگذشته بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مصیبت اندوه بار تازه‌ای دچار شده بدن نحیف همسر مهربان و کمک کار وفادار خود را در بستر مرگ مشاهده فرمود و با اندوهی فراوان در کنار بستر او نشست و مراتب تأثر خود را از مشاهده آن حال به وی ابلاغ فرمود آن گاه برای دلداری خدیجه جایگاهی را که خدا در بهشت برای وی مهیا فرموده بود بدو اطلاع داده و خدیجه را خورسند ساخت.

هنگامی که خدیجه از دنیا رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنازه او را برداشته و در «حجون» (مکانی در شهر مکه) دفن کرد، و چون خواست او را در قبر بگذارد، خود به میان قبر رفت و خوابید و سپس برخاسته جنازه را در قبر نهاد و خاک روی آن ریخت.

در تاریخ یعقوبی است که چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه (ع) نزد پدر آمده دست به دامن او آویخت و با چشم گریان می‌گفت: مادرم کجاست؟ در این وقت جبرئیل نازل شده عرض کرد: به فاطمه بگو: خدای تعالی در بهشت خانه‌ای برای مادرت بنا کرده که در آنجا دیگر هیچ گونه دشواری و رنجی ندارد.

این دو مصیبت ناگوار آن هم در این فاصله کوتاه به مقدار زیادی در روحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بلکه در پیشرفت اسلام و هدف مقدس آن حضرت اثر داشت و کار تبلیغ دین را بر او دشوار ساخت تا بدانجا که از عروه بن زبیر نقل شده که گوید: روزی همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کوچه‌های مکه می‌گذشت مقداری خاک بر سرش ریختند و حضرت با همان وضع به خانه آمد، یکی از دختران آن بزرگوار که آن حال را مشاهده کرد از جا برخاسته و از مشاهده آن وضع به گریه افتاد و با همان حال گریه مشغول پاک کردن خاکها شد، پیغمبر خدا او را دلداری داده فرموده:

دختر کم گریه مکن که خدا پدرت را محافظت و نگهداری خواهد کرد و گاهی نیز می‌فرمود: تا ابو طالب زنده بود قریش نسبت به من چنین رفتار ناهنجاری نداشتند.

و اینک چند جمله درباره ایمان ابو طالب

در اینجا قبل از اینکه وارد بحث دیگری بشویم لازم است چند جمله‌ای درباره ایمان ابو طالب که متأسفانه برخی از نویسندگان اهل سنت درباره‌اش تردید کرده‌اند بدیلا برای شما ذکر کرده و به دنبال بحث بعدی برویم، گرچه مطلب از نظر ما و هر شیعه دیگری مسلم و جای بحث نیست.

این مطلب مسلم است که چون پس از شهادت امیر المؤمنین (ع) دستگاه خلافت و زمامداری مسلمانان به دست بنی امیه و پس از آن به دست بنی عباس افتاد آنها نیز بنی هاشم و بخصوص فرزندان امیر المؤمنین (ع) را رقیب خود در خلافت می‌پنداشتند و برای

کوبیدن رقیب و استقرار پایه‌های حکومت خود از هیچ گونه تبلیغ به نفع خود و تهمت و افترا و انکار فضیلت رقیب دریغ نداشتند اگر چه منجر به انکار فضیلت رهبر اسلام و اهانت به شخص پیغمبر گرامی و شریعت مقدسه اسلام گردد. چون برای آنها هدف اساسی و مسئله اصلی همان حکومت و ریاست بود و بقیه همگی وسیله بودند، و این مطلب برای هر محقق و متتبع بی نظر و منصفی قابل تردید نیست.

و ظاهراً برای هر کسی که کمترین آشنایی با تاریخ اسلام داشته باشد اثبات این مطلب نیازی به اقامه دلیل و برهان، و ذکر شاهد تاریخی و حدیثی ندارد.

تا جایی که می‌توانستند فضایل امیر المؤمنین (ع) و هر کس را که به آن بزرگوار ارتباط و بستگی داشت انکار کرده و در برابر حدیثی در مذمت ایشان به وسیله ایادی خود جعل می‌کردند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید (۲)

«معاویه مردم شام و عراق و دیگران را مأمور ساخت تا در منابر و مجامع علی (ع) را دشنام داده و از او بیزاری جویند، و این کار عملی گردید، و در زمان بنی امیه این جریان سنتی شد تا اینکه عمر بن عبد العزیز از آن جلوگیری کرد.»
و از ابی عثمان روایت کرده که جمعی از بنی امیه به معاویه گفتند: تو اکنون به آرزوی خود رسیدی خوب است جلوی لعن این مرد را بگیری؟

گفت: نه به خدا، تا وقتی که خردسالان به لعن او بزرگ شوند و بزرگ سالان با آن پیر گردند. و سپس داستانهایی درباره کسانی که نسبت به علی (ع) عداوت داشته و از معاویه پول می‌گرفتند و در مذمت امیر المؤمنین حدیث جعل می‌کردند نقل کرده و اسامی آنها را ذکر می‌کند مانند ابو هریره، مغیره بن شعبه، عروه بن زبیر، زهری و سمره بن جندب، انس بن مالک، سعید بن مسیب، ولید بن عقبه و امثال ایشان (۳) و از هر کدام نیز برخی از احادیث جعلی آنها را ذکر می‌کند.

و در همین رابطه فضایل بسیاری را از فاطمه زهرا (ع) و بانوی محترم آن بزرگوار و حسن و حسین (ع) و دیگر فرزندان آن حضرت و ابو طالب، جعفر، عقیل، پدر و برادران آن امام مظلوم انکار کرده و علتی جز همین رابطه با امیر المؤمنین (ع) نداشته است.

و به گفته یکی از نویسندگان

«جناب ابو طالب هیچ جرمی و گناهی نداشته که این چنین مورد اتهام ناروای کفر و شرک قرار گیرد جز آنکه پدر امیر المؤمنین (ع) بوده، و در حقیقت هدف واقعی در این اتهام شنیع و ناروا فرزند برومند او بوده که همچون خاری در چشم امویان و فرزندان زبیر و همه دشمنان اسلام فرو می‌رفت، و از اعمال خلاف و ضربه‌هایی که می‌خواستند به پیکر اسلام جوان بزنند جلوگیری می‌کرد.»

و بسیار عجیب و شنیدنی است که ابو سفیان پدر معاویه که در مجلس عثمان آشکارا گفت: سوگند بدانکه ابو سفیان بدو قسم می‌خورد که نه بهشتی وجود دارد و نه جهنمی! او مؤمن و پرهیزگار و عادل است، اما ابو طالب و پدر امیر المؤمنین کافر و مشرک، و در گودال آتش است...! (۴)

و گر نه کسی که با تاریخ اسلام و حمایت‌های بی دریغ ابو طالب از رسول خدا و آیین مقدس آن حضرت یعنی اسلام آشنا باشد و آن همه فداکاری و ایثار او را در این راه از نظر بگذراند، و سخنان و اشعار زیاد او را که در دفاع از رسول خدا به عنوان پیامبر برگزیده از طرف خدا گفته است بشنود جای تردید برای او در این باره باقی نمی‌ماند که او والاترین مؤمنان و سابقه دارترین مسلمانان بوده است.

کسی که وقتی پیغمبر و علی(ع) را می‌بیند

که نماز می‌خوانند و علی در طرف راست آن حضرت ایستاده به جعفر فرزند دیگرش نیز دستور می‌دهد تا با آن دو نماز بگزارد و در این باره بدو می‌گوید:

«صل جناح ابن عمک و صل عن یساره» (۵)

و در این باره آن اشعار معروف را می‌گوید که از آن جمله است:

ان علیا و جعفر ثقتی

عند ملم الزمان و النوب

لا تخذلا و انصرا ابن عمکما

أخی لامی من بینهم و أبی

و الله لا اخذل النبی و لا

یخذله من بنی ذو حسب (۶)

و شخصیت بزرگوارى که وقتى مسلمانان به حبشه هجرت می‌کنند قصیده‌ای انشا فرموده و برای نجاشی پادشاه حبشه می‌فرستد و در آن قصیده می‌گوید:

لیعلم خیار الناس ان محمدا

وزیر لموسی و المسیح بن مریم

اتانا بهدی مثل ما أتیا به

فکل بأمر الله یهدی و یعصم (۷)

و یا در قصیده دیگری که راویان شعر و حدیث نقل کرده‌اند درباره آن حضرت گوید:

أمین حبیب فی العباد مسوم

بخاتم رب قاهر فی الخواتم

نبی اتاه الوحی من عند ربه

و من قال لا یقرع بها سن نادم (۸)

و یا در جای دیگر که گوید:

ألم تعلموا أنا وجدنا محمدا

رسولا کموسی خط فی اول الکتب (۹)

و چون هنگام مرگ آن جناب فرا می‌رسد فرزندان عبدالمطلب را گرد آورده و بدانها می‌گوید:

«یا معشر بنی هاشم! أطيعوا محمدا و صدقوه تفلحوا و ترشدوا» (۱۰)

و اشعار و سخنان بسیاری دیگری که هر که خواهد باید به کتاب شریف الغدیر و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (ط مصر، ج

۳، صص ۳۱۸-۳۱۰) مراجعه نماید. و اگر بخواهیم همه را در اینجا به رشته تحریر در آوریم کتاب جداگانه‌ای خواهد شد (۱۱) و آیا

کسی بعد از آن همه اشعار و سخنان بسیار می‌تواند برای تردید در ایمان ابو طالب محملی و توجیهی جز همان که گفتیم بیابد.

و مضمون سخن ابن ابی الحدید در اینجا جالب است که می‌گوید:

این اشعار را وقتی به صورت مجموع بنگریم متواتر استاگر چه آحاد آن متواتر نباشد و مجموعه آنها دلالت بر امر واحد مشترکی

دارد و آن تصدیق حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، چنانکه هر کدام از داستانهای شجاعت علی (ع) به صورت خبر واحد نقل شده ولی مجموع آنها متواتر است و برای ما موجب علم بدیهی به شجاعت علی (ع) می‌گردد. و این تواتر مانند تواتر در اخبار سخاوت حاتم و حلم احنف و ذکاوت ایاس و غیر اینهاست که جای تردید در آنها نیست. (۱۲)

اکنون پس از ذکر این مقدمه بد نیست بدانید روایاتی که درباره عدم ایمان ابی طالب و یا ایمان او در پایان عمر و هنگام مرگ، و یا بودن او در گودال آتش و امثال آن رسیده سند آنها بیشتر به همان عروه بن زبیر و یا زهری و یا سعید بن مسیب باز می‌گردد (۱۳) که دشمنی و انحراف آنها نسبت به امیر المؤمنین (ع) آشکار و به اثبات رسیده و یا از کسانی نقل شده که نزد خود اهل سنت نیز متهم به دروغ و وضع حدیث هستند. (۱۴)

و از نظر علمای شیعه نیز مطلب اجماعی و اتفاقی است چنانکه شیخ مفید (ره) در اوایل المقالات فرموده:

«امامیه اتفاق دارند بر اینکه ابو طالب مؤمن از دنیا رفت» (۱۵)

شیخ طوسی (ره) در تبیان فرماید

از امام باقر و صادق (ع) روایت شده که ابو طالب مؤمن و مسلمان بود و اجماع امامیه نیز بر آن است که در آن اختلافی ندارند. (۱۶) و مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار گوید:

شیعیان اجماع دارند بر اسلام ابو طالب، و اینکه او در آغاز کار به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و هیچ گاه بتی را پرستش نکرد، بلکه او از اوصیای ابراهیم (ع) بوده است... (۱۷)

و از نظر روایات نیز بیش از حد تواتر در این باره از رسول خدا و ائمه اطهار حدیث به ما رسیده که مرحوم علامه امینی (ره) بیش از چهل حدیث از آنها را در کتاب شریف الغدیر (۱۸) نقل کرده و ما برای تیمن و تبرک به ذکر سه حدیث از آنها اکتفا می‌کنیم:

۱. از ابو بصیر روایت شده که گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم: ای آقای من مردم می‌گویند: ابو طالب در گودالی از آتش است که مغز سرش از آن به جوش می‌آید؟

فرمود: دروغ گویند به خدا سوگند، براستی اگر ایمان ابو طالب را در کفه‌ای از ترازو بگذارند و ایمان این مردم را در کفه دیگری، قطعا ایمان ابو طالب بر ایمان ایشان می‌چربد... (۱۹)

۲. از امام سجاد (ع) درباره ایمان ابو طالب پرسیدند که آیا مؤمن بود؟ فرمود: آری! عرض شد: در اینجا مردمی هستند که می‌پندارند او کافر بوده؟ فرمود: خیلی شگفت است! آیا اینان به ابو طالب طعن زده و ایراد می‌گیرند یا به رسول خدا؟ با اینکه خدای تعالی پیغمبر خود را در چند جای قرآن نهی فرموده از اینکه زن با ایمانی را در نزد مرد کافری نگاه دارد! و کسی شک ندارد که فاطمه بنت اسد از زنهایی است که به ایمان به رسول خدا سبقت جست و او پیوسته در خانه ابو طالب و در عقد او بود تا وقتی که ابو طالب از دنیا رفت. (۲۰)

۳. شیخ مفید (ره) به اسناد مرفوعی روایت کرده که چون ابو طالب از دنیا رفت امیر المؤمنین (ع) به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده و رحلت او را به اطلاع آن حضرت رسانید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخت غمگین شد و بشدت محزون گردید سپس به علی (ع) فرمود: ای علی برو و کار غسل و کفن و حنوط او را به عهده گیر و چون جنازه او را برداشتید مرا خبر کن! امیر المؤمنین دستور رسول خدا را انجام داد و چون پیغمبر گرامی آمد اندوهناک گشته و فرمود: ای عمو جان صله رحم کردی و پاداش خیر و نیکو دادی! براستی که در کودکی تربیت و سرپرستی کردی، و در بزرگی یاری و کمک دادی! سپس رو به مردم کرده فرمود:

هان به خدا سوگند من برای عمومی خود شفاعتی خواهم کرد که اهل دو عالم را به شگفت اندازد! (۲۱)

و در پایان تذکر این نکته لازم است که چون طبق روایات بسیار جناب ابو طالب ایمان خود را مخفی می‌داشت و برای اینکه بهتر بتواند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفاع و حمایت کند و مشرکین در برابر او موضع نگیرند و او را از خویش بدانند اسلام خود را ظاهر نمی‌کرد شاید همین امر برای برخی از برادران اهل سنت سبب اشتباه شده که نسبت کفر به آن جناب داده‌اند، و گاهی نیز شیعه را در مورد این عقیده زیر سؤال برده‌اند که اگر ابو طالب مسلمان بود چرا هیچ کجا دیده نشد نماز بخواند و مانند فرزندان و دیگر مسلمانان در نماز آنها شرکت جوید؟ و چرا در «یوم الدار» و ماجرای دعوت رسول خدا از خویشان سبقت به ایمان به آن حضرت نجست؟ و چرا در هیچ یک از مراسم اسلامی شرکت نمی‌کرد؟

و همان گونه که گفتیم پاسخ آن را ائمه اطهار داده‌اند چنانکه در یک حدیث است که امام صادق (ع) فرمود: پراستی که ابو طالب تظاهر به کفر کرد و ایمان خود را پنهان داشت، و چون وفات او فرا رسید خدای عز و جل به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که از مکه خارج شو که دیگر در مکه یآوری نداری، و رسول خدا به مدینه هجرت کرد (۲۲).

و در حدیث دیگری از آن حضرت روایت شده که فرمود: حکایت ابو طالب حکایت اصحاب کهف است که ایمان خود را مخفی داشته و تظاهر به شرک کردند و خدای تعالی دو بار به ایشان پاداش عنایت فرمود. (۲۳)

پی‌نوشتها

۱. خدای تعالی در سوره حجر فرموده: «افصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزئین» [ای پیغمبر با صدای بلند آنچه را مأمور بدان شده‌ای به مردم برسان و از مشرکان روی بگردان همانا ما تو را از شر استهزا کنندگان محفوظ می‌داریم، و اینان پنج یا شش نفر بودند به نامهای اسود بن عبد یغوث، ولید بن مغیره، عاص بن وائل سهمی، حارث بن طلطله و پنجمی آنها حارث بن قیس بود که پیغمبر را تهدید به مرگ کردند و خداوند شرشان را کفایت فرمود به تفصیلی که در تفاسیر و کتب تاریخی ذکر شده.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱ (چهار جلدی، چاپ مصر)، ص ۳۵۶.

۳. همان، صص ۳۶۴-۳۵۶.

۴. الصحيح من السیره، ج ۲، ص ۱۵۶.

۵. اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۸۷، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۱۵، الاصابه، ج ۴، ص ۱۱۶.

۶. دیوان ابی طالب، ص ۳۶، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۱۴.

۷. مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۶۲۳.

۸. دیوان ابی طالب، ص ۳۲، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۱۳.

۹. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۷۳، خزانه الادب، ج ۱، ص ۲۶۱، تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۸۷.

۱۰. تذکره ابن جوزی، ص ۵، الخصائص الکبری، ج ۱، ص ۸۷، سیره حلبیه، ج ۱، ص ۳۷۲، اسنی المطالب، ص ۱۰.

۱۱. مرحوم علامه امینی نام حدود بیست نفر از دانشمندان و علمای بزرگ شیعه و اهل سنت را در الغدیر (ج ۷، ص ۴۰۰) نقل کرده که درباره ایمان ابو طالب به طور جداگانه کتاب نوشته و برای کتابهای خود نامهایی گذارده‌اند مانند کتاب اسنی المطالب فی ایمان ابی طالب، کتاب الحجّه علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب و کتاب القول الواجب فی ایمان ابی طالب.

و چنانکه می‌دانیم در سالهای اخیر نیز یکی از دانشمندان عرب در از منطقه احساء و قطیف استاد عبد الله خنیزیکتابی در این باره نوشت و «ابو طالب مؤمن قریش» نام نهاد، و پس از انتشار با سعایت علمای سعودی دولت آنجا او را به زندان افکنده و محکوم به اعدام کردند که با وساطت مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (ره) از مرگ نجات یافته و آزاد گردید.

۱۲. شرح نهج البلاغه، (چاپ مصر) ج ۲، ص ۳۱۵.

۱۳. سیره المصطفی، صص ۲۱۹-۲۱۶.

۱۴. همان.

۱۵. اوائل المقالات، ص ۴۵.

۱۶. تبيان، چاپ سنگی، ج ۲، ص ۲۸۷.

۱۷. بحار الانوار، ج ۹، (چاپ کمپانی)، ص ۲۹.

۱۸. الغدير، ج ۷، صص ۳۴۲-۴۰۰.

۱۹. همان، ج ۷، ص ۳۹۰.

۲۰. همان، ص ۳۸۹.

۲۱. همان، ص ۳۸۶.

۲۲. الفصول المختارة، ص ۸۰، اکمال الدين صدوق، ص ۱۰۳.

۲۳. روضة الواعظین، ص ۱۲۱، امالی صدوق، ص ۳۶۶، الغدير، ج ۷، ص ۳۹۰، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۱۲.

۳۸- ویژگی های شخصیتی حضرت خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

نویسنده: مهدی وزنه

ناشر: مهدی وزنه

جلد ۱

چکیده

یکی از برترین زنان با شخصیت در جهان اسلام حضرت خدیجه (سلام الله علیها) هستند، بر آن شدیم هر چند مختصر برخی از این ویژگی های شخصیتی را برای تشنگان معارف اسلامی توصیف کنیم. باشد که مقبولشان افتد.

کلید واژه

خدیجه (سلام الله علیها)، ویژگی ها، شخصیت.

مقدمه

ما انسان ها دارای دو جنبه هستیم: شخصی و شخصیتی. در جنبه شخصی غالب شبیه یکدیگریم، برای رفع تشنگی و گرسنگی آب و غذا می خوریم، لباس می پوشیم ...

لیکن در جنبه شخصیتی با یکدیگر متفاوتیم. برخی دارای شخصیت های مثبت، فعال و معنوی هستیم، بلعکس برخی دارای شخصیتی منفی، پوچ، بی هویت ...

کسانی که دارای شخصیت های مثبت و برترند، می توانند بر افراد دیگر تأثیر بگذارند، و همیشه زندگی شان سرمشق دیگران، و شایسته‌ی مطالعه و تحقیق است.

از جمله این افراد برتر و مناسب برای الگو شدن حضرت خدیجه (سلام الله علیها) هستند.

در این مقاله به دنبال بیان برخی از ویژگی‌های شخصیتی این بانو در مسیر زندگی مشترکش با رسول خدا (صلوات الله علیه واله) هستیم.

۱- به یاد خدا بودن

دعا یا خواندن عاشقانه و خالصانه و پرشور خدا و راز و نیاز با آن سرچشمه‌ی زندگی و زیبایی و قدرت، نوعی پرستش و برترین نوع یکتاپرستی است به همین جهت دعا و نیایش در زندگی دوستان خدا جایگاه پرفرازی دارد آنان به دعا خو می‌گیرند و با مناجات پرشور و شعور تا عرش خدا راه می‌یابند با آن به اوج آرامش می‌رسند و گمشده‌ی دل ناآرام خود را در آن می‌یابند و آن را دانشگاه آزادی‌ها و بی‌نیازی‌ها و استقلال‌ها و برزندگی‌ها و خودسازی‌ها می‌بینند.

حضرت خدیجه (سلام الله علیها) دائماً به یاد خدا بودن و ذکر خدا را می‌گفتند و سرآمد زنان نیایشگر بود و حتی ایشان دو حرز مخصوص خود داشتند و مرتباً آن ذکرها را زمزمه می‌کردند از جمله: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ، بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيثُ فَأَعِثْنِي، وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا، وَأَصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ.» «به نام خداوند بخشنده‌ی بخشایشگر! ای خدای زنده و استوار! به رحمت پناهنده شدم. به من پناه بده و مرا هرگز به اندازه‌ی یک چشم برهم زدن به خودم وانگذار، همه‌ی حال و زندگی من را سامان ببخش.»

و دومین حرز ایشان: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ يَا اللَّهُ يَا حَافِظُ يَا حَفِيفُ يَا رَقِيبُ.» «به نام خداوند بخشنده‌ی بخشایشگر! ای خدا! ای نگهبان، ای نگه‌دارنده‌ی مراقب و پاسدار.» (۱)

این بانو می‌دانست که زندگی که با یاد خدا باشد شیرین، زیبا و دلنشین و همراه با آرامش است این ارتباط و یاد خدا مسلماً یک طرفه نیست، این خداست که به یاد بنده‌اش است و بنده هم به فضل الهی از خدا تمسک می‌گیرد، این ارتباط دو طرفه در زندگی خدیجه (سلام الله علیها) در روایتی خیلی زیبا بیان شده:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی که در شب معراج جبرئیل من را به سوی آسمان‌ها برد، هنگام مراجعت به جبرئیل گفتم: «هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ؟» «آیا حاجتی داری؟»

جبرئیل گفت: «حَاجَتِي أَنْ تَقْرَأَ عَلَيَّ خَدِيجَةَ مِنَ اللَّهِ وَمِنِي السَّلَامُ...» «حاجت من این است که سلام خدا و سلام من را به خدیجه (سلام الله علیها) برسانی.»

پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی که به زمین رسید، سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه (سلام الله علیها) رساند، خدیجه (سلام الله علیها).

گفت: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ، وَمِنْهُ السَّلَامُ، وَإِلَيْهِ السَّلَامُ، وَعَلَى جِبْرِئِيلِ السَّلَامُ.» (۲) «همانا ذات پاک خدا سلام است و از اوست سلام و سلام به سوی او باز می‌گردد و بر جبرئیل سلام باد.»

همراهی خدیجه (سلام الله علیها) با پیامبر صلی الله علیه و آله و دیدن معجزات و نشانه‌هایی از حضرت، این ارتباط و به یاد و در ذکر خدا بودن را قطعاً محکم‌تر می‌کرد، چرا که بانویی که حاضر می‌شود همه‌ی ثروت و جان و مال خود را در راه خدا بدهد و از همه‌ی هستی‌اش بگذرد، نشان دهنده‌ی ارتباط بسیار عمیق و محکم او با خداست، در روایت آمده پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور خدیجه (سلام الله علیها) از نیروی ولایت خود استفاده و می‌خواستند دو چشمان زن نابینایی را شفا دهند، به همین جهت به آن زن نابینا گفتند: «قطعاً دو چشمان تو باید سلامتی خود را بدست آورند.»

در این لحظه خدیجه (سلام الله علیها) چون هم خود زنی با خدا بود و می‌دانست پیامبر هم در نزد خدا دارای مقامی بالاست با

قاطعیت گفت: «هذا دُعَاءٌ مُبَارَكٌ»؛ (۳) «این بینایی، نتیجه‌ی دعای پربرکت پیامبر صلی الله علیه و آله است.».

۲- شجاعت و کفایت

حضرت خدیجه (سلام الله علیها) دارای امتیازات و ویژگی‌های شخصیتی بالایی بودند که موجب معنویت و مقدس بودن این زندگی بود از جمله فداکاری‌های شجاعانه و کفایت قهرمانانه‌هایش که مانند یاری مخلص و توانا با ایتاری کامل، از پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت می‌کرد و مایه‌ی آرامش و شادی قلب پیامبر صلی الله علیه و آله بود او همراه و همپای پیامبر صلی الله علیه و آله در گذر زمان پیش می‌رفت، دردها و رنج‌ها را شهادت مندانه به جان خرید و شجاعانه ایستادگی کرد و از روز آشنایی با پیامبر صلی الله علیه و آله تا بعثت و از بعثت تا گرایش به اسلام، و از آغاز مخالفت زور مداران با پیامبر و پیام او تا اوج فشار و درد منشی دشمن و تا محاصره‌ی همه جانبه و تبعید، همیشه و همه جا از مال و جان و اعتبارش مایه گذاشت و از پشتیبانی نهضت و پیشوای آن دریغ نکرد و لحظه‌ای از برق شمشیرها نترسید و با همه‌ی وجود نشان داد در راه عدالت.

خالصانه و شهادت مندانه در برابر بیداد می‌ایستد و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای فریبکار و ستم پیشه‌ای نمی‌هراسد. از جمله‌ی نمونه‌های شجاعت این بانو در زندگی در قالب داستان عبارتند از:

- سال‌های آغاز بعثت بود، خدیجه (سلام الله علیها) می‌گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله از غار حرا به خانه برگشت، ولی بسیار ناراحت بودند، پرسیدم: «مَا الَّذِي آرَى بِكَ مِنَ الْكَاثِبَةِ وَالْحُزْنِ مَا لَمْ أَرَهُ نِيكَ مُنْذُ صُحْبَتِي؟»؛ «ای پیامبر نشانه‌های اندوه را در چهره‌ات می‌بینم که هرگز از ابتدای زندگی مشترک تا حال تو را این طور محزون ندیده بودم علت چیست؟».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود «يَحْزُنُنِي غَيْبَةُ عَلِيٍّ»؛ «ناپدید شدن علی علیه السلام من را نگران کرده است.» علی علیه السلام از من جدا شد و معلوم نیست در کجاست [ماجرای این قرار بود که عده‌ای از مسلمانان بر اثر دوری از گزند یورش مشرکین پراکنده شده بودند در این میان بین حضرت علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز جدایی افتاده بود].

خدیجه (سلام الله علیها) به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «برشترم سوار می‌شوم و به جستجوی علی علیه السلام می‌پردازم تا به او برسم، مگر اینکه مرگ بین من و او فاصله بیندازد.».

خدیجه (سلام الله علیها) با شجاعت تمام سوار بر شتر خود شد و در کنار کوه‌های مکه به جستجو ادامه می‌داد. ناگهان در تاریکی، قیافه‌ی شخصی را دید، به او سلام کرد تا از صدای جواب سلام بفهمد که آیا او علی علیه السلام است یا شخص دیگری است.

او علی علیه السلام بود گفت: «و علیک السَّلَامُ... و بر تو باد سلام، آیا تو خدیجه (سلام الله علیها) هستی؟».

خدیجه (سلام الله علیها) گفت: آری، و بعد شترش را خواباند و به علی علیه السلام گفت: «پدر و مادرم به فدایت، سوار شتر شو.».

علی علیه السلام فرمود: «تو از من سزاوارتر هستی که بر شتر سوار شوی، پیش پیامبر صلی الله علیه و آله برو و به او خیر بده تا من بیایم.».

خدیجه (سلام الله علیها) به خانه رسید، دید پیامبر صلی الله علیه و آله در کناری ایستاده و دست به سینه‌اش می‌کشد و سه بار این دعا را می‌خواند: «اللَّهُمَّ فَرِّجْ هَمِّي وَ بَرِّدْ كَيْدِي بِخَلِيلِ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ.»؛ (۴) «خدایا! اندوهم را برطرف کن و دلم را به دیدار خلیل و دوستم علی علیه السلام خنک کن.».

خدیجه (سلام الله علیها) به پیامبر گفت: «خداوند دعایت را مستجاب کرد، بر تو مژده باد.».

پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این مژده بلند شد و دست‌هایش را به سمت آسمان بلند کرد و یازده بار گفت: «شُكْرًا لِلْمُجِيبِ، شُكْرًا لِلْمُجِيبِ...»؛ (۵) «از درگاه خداوند اجابت کننده‌ی دعا، شکر و سپاسگزاری می‌کنم.» - از نمونه‌های دیگر شجاعت خدیجه

(سلام الله علیها):

در سال ششم یا پنجم بعثت بود، که این آیات بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، که: «فَاصْبِرْ بِمَا تُوْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ، الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»؛ (۶) «پس تو به صدای بلند آنچه مأموری به خلق برسان و از مشرکان روی بگردان. همانا ما تو را از شرّ تمسخر و استهزا کنندگان مشرک محفوظ می‌داریم. آنان که با خدای یکتا خدایی دیگر گرفتند بزودی خواهند دانست.»

به خاطر همین رسول خدا صلی الله علیه و آله در مراسم حج بر بالای کوه صفا رفت، با ندایی بلند سه بار فرمود: «یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ رَبُّ الْعَالَمِينَ»؛ «ای مردم! من رسول خداوند پروردگار جهانیان هستم.»

مردم به سوی آن حضرت آمدند و متوجه او شدند، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بالای کوه مزوه رفتند و دستش را بر گوششان گذاشتند و سه بار با صدای بلند فرمود: «یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ»؛ (۷) «ای مردم! من رسول خدا هستم.»

در این هنگام بت پرستان با چهره‌ی خشم آلودی به او نگاه می‌کردند، ابوجهل آنچنان سنگی به سوی آن حضرت انداخت، که بین دو چشمانش شکست، سایر مشرکین هم به دنبال ابوجهل به آن حضرت سنگ پرتاب می‌کردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با عجله به طرف کوه رفتند، و بر بالای آن به سنگی تکیه دادند، مشرکین باز هم به دنبال رسول خدا بودند و به هر طرف می‌دویدند. در این هنگام مردی پیش حضرت علی علیه‌السلام [در آن هنگام حدود سیزده سال داشت] آمد و گفت: «محمد صلی الله علیه و آله کشته شد.»

حضرت علی علیه‌السلام سراسیمه به خانه‌ی خدیجه (سلام الله علیها) رفت و در را کوبید، خدیجه (سلام الله علیها) پشت در آمد و فرمود: کیست؟ علی علیه‌السلام گفت: من هستم.

خدیجه (سلام الله علیها) پرسید: محمد صلی الله علیه و آله کجاست؟

علی علیه‌السلام گفت: خیر ندارم، ولی شنیدم که مشرکین او را سنگ باران کرده‌اند. حالا نمی‌دانم که او زنده است یا کشته شده است؟ مقداری آب و غذای «حیس» (که یک نوع حلوا بود از خرما و روغن و آرد درست می‌شد) به من بده و با من بیا تا به دنبال او برویم که مسلماً آلان تشنه و گرسنه است.

خدیجه (سلام الله علیها) غذا و آب را برداشت و از خانه بیرون آمد و همراه علی علیه‌السلام به طرف کوه حرکت کردند تا به کوه رسیدند، حضرت علی علیه‌السلام به خدیجه (سلام الله علیها) فرمود «تو به طرف دره‌ی کوه برو و من به بالای کوه می‌روم.»

علی علیه‌السلام فریاد زد: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله جانم به فدایت کجا هستی؟ و در کدام گوشه افتاده‌ای؟»

حضرت خدیجه (سلام الله علیها) هم با آهی می‌گفت: «مَنْ أَحْسَبُ لِي النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى؟ مَنْ أَحْسَبُ لِي الرَّبِّيعِ الْمُرْتَضَى؟ مَنْ أَحْسَبُ لِي الْمَطْرُودِ فِي اللَّهِ؟ مَنْ أَحْسَبُ لِي أَبِ الْقَاسِمِ؟» «چه کسی از پیامبر برگزیده برای من خبر می‌آورد؟ چه کسی از بهار پسندیده به من اطلاع می‌دهد؟ چه کسی از آن شخصی که در راه خدا رانده شده من را آگاه می‌کند؟ چه کسی از ابوالقاسم من را با خبر می‌نماید!؟»

در این لحظه جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد، وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را دید اشک از چشمانش سرازیر شد و فرمود: «می‌بینی که قوم من با من چه کردند؟ من را تکذیب کردند و از جامعه راندند، به من حمله کردند.»

جبرئیل عرض کرد: «ای محمد! دستت را به من بده» و بعد دست آن حضرت را گرفت و او را به بالای کوه نشانده و فرش مخملی بهشتی از زیر پرش بیرون آورد و آن را بر زمین کوه انداخت و پیامبر صلی الله علیه و آله را روی آن نشانده و بعد فرشتگان مقرب هر کدام پس از دیگری به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند و از او اجازه خواستند، تا مشرکین را نابود و هلاک کنند،

ولی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من به عنوان عذاب رسانی مبعوث نشده‌ام، بلکه به عنوان رحمت برای جهانیان برانگیخته شده‌ام: «دَعُونِي وَ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ «من و قومم را به خود واگذارید، آن‌ها ناآگاه هستند.».

در این هنگام جبرئیل به حضرت خدیجه (سلام الله علیها) نگاه کرد که در کوه به دنبال گم‌شده‌ی خود است، به رسول خدا عرض کرد: «من رَبِّهَا وَ مَنِّي السَّلَامُ، وَ بَشَّرَهَا بَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَسَبٍ لَاضِحٍ فِيهِ وَ لَا نَصَبٍ.»؛ «آیا به خدیجه (سلام الله علیها) نگاه نمی‌کنی که فرشتگان آسمان از گریه‌ی او گریه می‌کنند، او را صدا بزن، و سلام من را به او برسان، به او بگو خداوند به تو سلام می‌رساند، و او را مژده‌ی بهشت.»

بده که در آن خانه‌ای از یک قطعه‌ی بلورین ساخته شده و آراسته به طلا است، و در آن هیچ گونه زنج و نگرانی نیست.».

پیامبر صلی الله علیه و آله خدیجه (سلام الله علیها) را دید و او را صدا زد، در حالی که از صورت پیامبر صلی الله علیه و آله خون روی زمین می‌ریخت و پیامبر آن خون‌ها را پاک می‌کرد. خدیجه (سلام الله علیها) وقتی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد و چهره‌ی خون‌آلود او را دید با آهی جان‌کاه گفت: «پدر و مادرم به فدایت، بگذار قطرات خون چهره‌ات بر زمین بریزد.».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «می‌ترسم، پروردگار زمین بر اهل زمین غضب کند.».

وقتی که شب شد، پیامبر صلی الله علیه و آله از فرصت استفاده کردند و همراه علی علیه‌السلام و خدیجه (سلام الله علیها) به خانه رفتند خدیجه (سلام الله علیها) در خانه‌ی خود، آن حضرت را در حجره‌ای که دیوارهایش با سنگ ساخته شده بود، قرارداد و سقف آن را با تخته سنگ‌هایی پوشاند و در روبه روی آن حضرت ایستاد و او را در جامه‌اش پنهان کرد.

مشرکین آمدند و به سوی جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله سنگ می‌انداختند، و از هر طرف سنگ می‌آمد، دیوارها و سقف سنگی محل پیامبر، مانند سپر، مانع از آمدن سنگ‌ها می‌شد و آن سنگ‌هایی که از طرف روبه رو می‌آمدند، خدیجه (سلام الله علیها) با شجاعت و شهامت بسیار خود را سپر آن سنگ‌ها قرار می‌داد تا به بدن نازنین همسرش پیامبر صلی الله علیه و آله برخورد نکند در این هنگام خدیجه (سلام الله علیها) فریاد می‌زد: «ای گروه قریش! آیا زن آزاد را در خانه‌ی خود سنگ باران می‌کنید؟».

وقتی که مشرکین این فریاد را شنیدند، منصرف شدند و از آنجا رفتند.

فردای آن روز پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه خارج شد و کنار کعبه رفت و در آنجا نماز خواند و به راز و نیاز با خدا پرداخت.

(۸)

۳- حیا و عفت

عفت، یکی از صفات نفسانی است که شهوت نیروی سرکش را مهار می‌کند. عفت و حیا، تمام. حرکات و سکانات و گفتار و قلم انسان را کنترل می‌کند تا آنچه را که دلش می‌خواهد نکند و هرچه را نفسش اراده کرد به قلم و زبان نیاورد و انجام ندهد. این حالت پسندیده‌ی روحی و روانی و این منش متمدنی از ویژگی‌های انسان خردمند و خردورز است، از عوامل مهم و مؤثر روانی و مردمی در جلوگیری از قانون‌گریزی و مرز شکنی و خودکامگی و خودسری است و از راه کارها و ابزارهای لازم برای ساختن جامعه و تمدن و محیط و شرایط و فضای اجتماعی و سیاسی و قضایی و اقتصادی مطلوب برای تأمین حقوق و حرمت و آزادی و امنیت انسان‌ها و باعث جاهت و زیبایی و کرامت و آبروی فرد و جامعه و خانواده و نظام در برابر خدا، خویشتن، افکار عمومی، و تاریخ است.

در کل حیا برای هر انسانی نیکو است، اما در بانوان و زنان نیکوتر و پسندیده‌تر است، این ویژگی شخصیتی در حضرت خدیجه (سلام الله علیها) نیز بسیار بارز و نمونه بود.

آن بانو در زندگی‌شان در برخورد با نامحرم همیشه از پشت پرده و حجاب صحبت می‌کردند، حتی در جلسه‌ی خواستگاری‌شان، به نقل تاریخ از پشت پرده صحبت می‌کردند مگر جایی که با پیامبر صلی الله علیه و آله صحبت‌های آخر را کردند. (۹)

از نمونه‌های دیگر عفت و حیا، مخصوصاً در شب‌هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله نبودند، این بود که شبی که به امر الهی چهل شب را دور از همسر خود بودند، نوشته شده که این بانو سرخود را در هنگام شب می‌پوشاندند و پرده‌ی در را می‌انداختند و در خانه را می‌بستند. (۱۰)

این‌ها همه نشانه‌های عفت و حیاست، آن هم در زمان‌های جاهلیت و تیر و تاریک که چنین رفتارهایی را نمی‌توان در شخصی سراغ گرفت.

از بارزترین نمونه‌ی حیا و وقار خدیجه (سلام الله علیها) را می‌توانیم در لحظات آخر زندگی‌شان پیدا کنیم. او در آن لحظه خود را از خدا طلبکار می‌دانست و نه از پیامبر صلی الله علیه و آله، به همین خاطر از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست که دعایش را بدرقه‌ی راه او کند، از درگاه الهی برایش آموزش بطلبد و قبل از به خاک سپردنش لحظاتی خود پیامبر صلی الله علیه و آله در قبر او وارد و با نماز و دعایش آنجا را پر از برکت کند.

پس از آن یک تقاضای مادی از همسرش داشت ولی احساس شرم و حیا به او اجازه‌ی مطرح.

کردن آن را نمی‌داد، به خاطر همین پیامبر صلی الله علیه و آله، خدیجه (سلام الله علیها) و دخترش فاطمه (سلام الله علیها) را تنها گذاشت و بیرون آمد، او به دخترش گفت: «یا حبیبی و یا قُورَةَ عَیْنِی! قَوْلِی لَیْبِکَ اِنَّ اَنِّی تَقَوْلُ اَنَا خَائِفَةٌ مِنَ الْقَبْرِ اُرِیدُ مِنْکَ رَدَائِکَ الَّذِی تَلْبَسُهُ حِینَ نُزُولِ الْوَحْیِ تَكْفِنِی فِیهِ»؛ «هان ای محبوب مادر، نور چشمم، به پدر گران قدرت بگو، مادرم می‌گوید من از خانه‌ی قبر، شب اول قبر و تنهایی در قبر نگرانم و می‌ترسم، از شما تقاضا دارم یکی از جامه‌های خود را که به هنگام فرود فرشته‌ی وحی و دریافت پیام خدا و راز و نیازهای شبانه می‌پوشیدید، به من هدیه کنید تا پس از مرگ، بدنم را با آن کفن کنم.» (۱۱)

فاطمه (سلام الله علیها) تقاضای مادر را به پدر گفت، و پیامبر صلی الله علیه و آله خواسته‌ی یارش را انجام داد و بلافاصله ردایش را به فاطمه (سلام الله علیها) دادند و او هم آن ردا را با خوشحالی پیش مادر برد.

برای پیامبر صلی الله علیه و آله این لحظات بسیار سخت بود، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به خدیجه (سلام الله علیها) خیلی علاقه داشت، خدیجه (سلام الله علیها) حتی در آخرین لحظات عمرش، حیا و عفتش، را که یکی از عواملی بود که گرمی و آرامش کانون خانواده و تداوم زندگی و عشق و علاقه به همسرش را بیشتر می‌کرد، حفظ کرد.

اصولاً نظام خانواده در اسلام بر پایه‌ی حیا و عفت و ایمان و تقوا استوار شده، اگر زن دارای حجاب و حیا باشد، شوهرش هم دارای چشم پاک و آرامش خاطر او خواهد بود، اما اگر زنی از بی‌بندوباری جهان غرب تقلید کند، نه تنها کانون گرم خانواده را به هم می‌زند بلکه در جهنم ابدی و دائمی خواهد سوخت.

۴- بخشندگی و سخاوت

- نمونه‌ی بارز بخشندگی و سخاوت خدیجه (سلام الله علیها) از همان زمانی که این پیوند مقدس شکل گرفت بیشتر به چشم می‌خورد، مخصوصاً آنجایی که به ورقه گفت: هرچه در دست من است از مال و عهده کردم به محمد، هر طور که می‌خواهد تصرف کند، پس ورقه فریاد زد: ای جماعت عرب، خدیجه (سلام الله علیها) خودش و مالش و بنده هایش و تمام آنچه که در ملک اوست را به پیامبر هبه کرد.

- زهری می‌گوید: «خدیجه (سلام الله علیها) به پیامبر صلی الله علیه و آله انفاق کرد، ۴۰ هزار، ۴۰ هزار» (۱۲)

- پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در مورد بخشش و بزرگی او فرمایشاتی دارند از جمله: «مَا رَأَيْتُ مِنْ صَاحِبَةٍ».

لَا جَبْرَ خَيْرًا مِنْ خَدِيجَةَ، مَا لَنَا نَزْجَعُ أَنَا وَصَاحِبِي إِلَّا وَجَدْنَا عِنْدَنَا تُخْفَةُ مِنْ طَعَامِ تَخْبَاهُ لَنَا؛ (۱۳) «من کارفرمایی پرمهرتر و حق شناس تر و بهتر از خدیجه (سلام الله علیها) نسبت به کارکنان و کارگزارانش ندیدم. هرگاه من و دوستم پس از کار، پیش او می‌رفتیم، می‌دیدیم غذایی گوارا برای ما آماده کرده و آن را به ما هدیه می‌داد و بزرگ من شانه و انسانی رفتار می‌کرد.»

- در جریان محاصره‌ی چندساله‌ی پیامبر به همراه یاران هاشمی و دیگران در دره‌ی ابوطالب (شعب ابوطالب) یکی از عوامل پایداری پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم با ایمان، بخشندگی و بزرگی منشی و سخاوت جناب ابوطالب و جهاد مالی خدیجه (سلام الله علیها) بود که گفته‌اند: «وَأَنْفَقَ أَبُو طَالِبٍ وَ خَدِيجَةُ جَمِيعَ مَالَهُمَا»؛ (۱۴) «ابوطالب و خدیجه برای نجات مردم، همه‌ی ثروت و امکاناتشان را در این راه خرج کردند.»

- به این اساس است که بسیار در تاریخ آمده: «كَفَاهَا شَرَفًا فَوْقَ شَرَفِ أَنْ الْإِسْلَامَ لَمْ يَقُمْ إِلَّا بِمَالِهَا وَ سَيِّفَ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ كَمَا رُوِيَ مُتَوَاتِرًا»؛ (۱۵) «همین افتخار و شرافت که برترین افتخار و شرافت است برای خدیجه (سلام الله علیها) بس که آیین اسلام پا نگرفت و کمر راست نکرد مگر با ثروت خدیجه (سلام الله علیها) و شمشیر علی علیه السلام چنان که این مطلب به طور متواتر (یعنی بسیار که موجب علم است) نقل شده است.»

پی‌نوشت‌ها

- ۱- سید بن طاووس حسنی، منهج الدعوات، ص ۵؛ ابراهیم بن علی عامل کفعمی، مصباح کفعمی، ص ۳۰۲؛ سید بن طاووس، الإقبال، ص ۱۳۷.
- ۲- طوسی، امالی طوسی، ص ۱۷۵؛ راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۲۹؛ سیدهاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن. ج ۳، ص ۴۹۳؛ محمد رضا قمی مشهدی، تفسیر کنز الدقائق و بحرالقرائب، ج ۷، ص ۳۴۹؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابة فی معرفة الصحابه، ج ۸، ص ۱۰۲؛ محمد بن یوسف صالحی شامی، سبل الهدی و ارشاد فی سیره خیر العباد، ج ۱۱، ص ۱۵۷.
- ۳- ابن مقازلی شافعی، مناقب الامام علی ابن البیطالب، ج ۱، ص ۸۳؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۷.
- ۴- ابوالقاسم فرات بن ابراهیم کوفی، تفسیر فرات کوفی، ص ۵۴۷؛ سیلاوی، الانوار الساطعه من الغراء الطاهره خدیجه بنت خویلد، ص ۳۴۸.
- ۵- عمادالدین طبری، بشارت المصطفی، ص ۲۱۷.
- ۶- سوره حجر (۱۵)، آیات ۹۴ تا ۹۶.
- ۷- سیلاوی، همان، ص ۱۵۹، برگرفته از بحار انوار، ج ۱۸، ص ۲۴۱.
- ۸- محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱۸، ص ۲۴۳؛ محمدصادق تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۶، ص ۲۴۸؛ عزالدین ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۶، ص ۸۶؛ ابن حجر عسقلانی، همان، ج ۸، ص ۱۰۲؛ احمد بن علی مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۶، ص ۲۵؛ محمد بن یوسف صالحی شامی، همان، ج ۷، ص ۱۴۸؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۰۸.
- ۹- سیلاوی، همان، ص ۱۰۰؛ محدث نوری، مستدرک وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۰۳؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱۶، ص ۶۹؛ ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۱۴.
- ۱۰- علی بن یوسف حلّی، العدد القویة، ص ۲۱۹؛ سیلاوی، همان، ص ۱۲۷.
- ۱۱- سیلاوی، همان، ص ۳۷۵؛ ذبیح الله محلاتی، همان، ج ۲، ص ۲۰۳.
- ۱۲- محمدالحسون، اعلام النساء، ص ۳۲۱.
- ۱۳- ابن سیدالناس، عیون الأثر، ج ۱، ص ۶۴؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۱۱؛ بیهقی، دلائل النبوة، ج ۱، ص ۹۰.

۱۴- قطب الدین راوندی، همان، ج ۱، ص ۸۵؛ محمدباقر مجلسی، ج ۱۹، ص ۱۶.

۱۵- عبدالله مامقانی، تنقیح المقال من فضل النساء، ج ۳، ص ۷۷.

جلد ۲

۵- شریک و مشاور همه

مشارکت و همکاری در خانواده خود یک نوع محبت کردن است که زندگی را شیرین و شیرین تر می کند، خدیجه (سلام الله علیها) شریک و مشاور واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله بودند مخصوصاً در دغدغه‌های پیامبر، وزیری توانا و کارآمد بودند، همواره همدم، مونس، یار مخلص و شریک و غم خوار پیامبر بودند، هر حادثه‌ای که موجب ناراحتی پیامبر می شد، خداوند به وسیله‌ی خدیجه (سلام الله علیها) گشایش در کار او ایجاد می کرد و او موجب تسکین و رفع اندوه، و آرامش پیامبر می شد و این برنامه تا پایان عمرشان ادامه داشت و کم نمی شد، و در همه‌ی صحنه‌های پرخطر و سرنوشت ساز، همچون: اعلام بعثت و دعوت در آن فضای پر از تعصب و تاریک اندیشی، در اقامه‌ی نماز و فرهنگ آن، در دعوت بستگان و نزدیکان (۱۶)، در بیعت با خدا و دین و آیین و پیامبر، آن بانو در تمام مشکلاتی که در طول زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داد مخصوصاً در سال‌های پس از انگیزش پیامبر به رسالت و پس از دعوت آسمانی او و فرود آیات که با نفی پر ظالمانه بیدادگران همراه بود، نه تنها یار و یاور پیامبر بود، بلکه مانند مادری پرمهر و خردمند برای تمام مسلمان‌ها مایه‌ی امید و پشت گرمی و قوت قلب و پناه و پشتیبان بود و با شکیبایی قهرمانانه، تحمل و مدارای عالی، سرمشقی برتر برای همه‌ی طالبان آن زمان و همه‌ی زمان‌ها بود.

خدیجه (سلام الله علیها) همیشه همتای زندگی خود، پیامبر را به پایداری و مقاومت مشورت می داد و با مهر و درایت، دردها و رنج‌های اجتماعی پیامبر را آرام می کرد و به یاری خدا به او راه حل و انگیزه می داد. نقش خدیجه (سلام الله علیها) در همراهی و همفکری و مشورت با پیامبر و مردم آزادی خواه از اوایل روزهای بعثت تا آخرین لحظات زندگی اش طوری بود که بار حلت آن بانو، نه تنها پیامبر و علی علیه السلام و مسلمانان، بلکه دوست و دشمن فهمیدند که اسلام پشتیبانی پر اعتبار و پیامبر، یار و مشاور و وزیری بهتر و توانمند و مردم مسلمان پناهگاهی استوار چون خدیجه (سلام الله علیها) را از دست داده‌اند. (۱۷)

و در این مورد آورده اند که: «وَكَانَتْ خَدِيجَةُ وَزِيرَةً صَدَقَ عَلَيَّ الْإِسْلَامُ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَشْكُرُنِي إِلَيْهَا.»؛ (۱۸) «خدیجه (سلام الله علیها) وزیر راستین اسلام و مشاور خردمند و شجاع پیامبر بود، و آن حضرت به حمایت او بر انبوه مشکلات موفق می شود و آرامش پیدا می کرد.».

۶- صبر بر مشکلات

این بانوی جمال و کمال در دوران دشواری و سختی و درگیر و دار مشکلات طاقت فرسا که در زندگی اش با پیامبر رخ می داد و شکیباترین و پرتحمل ترین مددکار بود و در برابر همه‌ی رویدادهای سخت و پی در پی سنگ صبور و حتی آرامش بخش دل پیامبر و اطرافیان بود.

مشکلات و سختی‌ها از سخن‌های گزنده و موضع گیری‌های زننده و جسارت و اهانت و دروغ انگاری به پیامبر و خانواده‌ی پیامبر تا بی‌اعتنایی‌هایی که از طرف زنان جاهل مغرض قریش به خدیجه داشتند که چرا با آن همه حشمت و شوکت با یتیم ابوطالب، محمد صلی الله علیه و آله که تهی دست و فقیر است.

ازدواج کرده، همه و همه را در قلب خود می فشرد و صبر می کرد ولی مشکلات اینجا ختم نمی شد و این زنان حتی تا بعد از ازدواج

با پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه (سلام الله علیها) قهر بودند و خدیجه (سلام الله علیها) همچنان به این سختی‌ها صبر کرد و البته این صبر بی نتیجه نبود چون وقتی زمان وضع حمل زهرا (سلام الله علیها) رسید خداوند با فرستادن چهار بانوی بهشتی او را مورد رحمت و لطفش قرار داد. (۱۹)

این بانو همچنین سال‌هایی طولانی شکنجه‌های جسمی و روحی دژخیمان مخالف را که بر همتای گرامی‌اش به خاطر دعوت به توحید و تقوا و رعایت مقررات خدا و حقوق بشر بود، تحمل کرد و همراهی پیامبر را به هیچ بهایی از دست نداد و با پذیرش تبعید و محاصره و تحمل گرسنگی و روزهای دشوار و بیداری شب‌های پر ترس و وحشت بر توفیقات خود می‌افزود. (۲۰)

خدیجه (سلام الله علیها) صبر بر مصیبت‌های جان‌سوز دیگری در طول زندگی‌اش کرد، از جمله از دست دادن دو پسرش قاسم و عبدالله بود، خدیجه (سلام الله علیها) به این مصیبت‌ها گریه می‌کرد ولی همیشه هیچ صبوری بدون نتیجه نمی‌ماند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی بی‌تابی خدیجه (سلام الله علیها) را دید به او فرمود: «يَا خَدِيجَةُ أَمَا تَرْضَيْنَ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ تَجِيءَ إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ وَ هُوَ قَائِمٌ فَيَأْخُذُ بِيَدِكَ وَيُدْخِلُكَ الْجَنَّةَ وَ يُنْزِلُكَ أَفْضَلَهَا وَ ذَلِكَ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحْكَمُ وَ أَكْرَمُ أَنْ يَسْلُبَ الْمُؤْمِنَ ثَمَرَةً فُوَادِهِ ثُمَّ يَعِدُّبُهُ بَعْدَهَا أَبَدًا»؛ (۲۱) «ای خدیجه، آیا خشنود نمی‌شوی هرگاه روز قیامت شود جلو در بهشت برسی، آن کودک در آنجا ایستاده باشد و دستت را بگیرد و تو را به عالی‌ترین خانه‌ی بهشت جای دهد؟ این برنامه برای هر انسان با ایمانی وجود دارد، خداوند متعال بزرگوارتر است که میوه‌ی دل مؤمنی را بگیرد و او صبر و تحمل کند، و در راه خدا به حساب آورد و خدا را حمد و شکر کند، با این وصف خدا او را عذاب کند!؟».

۷- مهر و حق شناسی

زندگی خدیجه (سلام الله علیها) در شرایط جدید، هر روز زیباتر و با لطافت تر می‌شد، چرا که فضای زندگی‌اش لبریز از عشق و خرد و خدایپرستی و انسان دوستی و شایستگی و درایت بود.

او به همتای زندگی‌اش مهر و عشقی آسمانی داشت و او را در اندیشه و کارها با تمام وجود یاری می‌کرد و در ابعاد مختلف زندگی، از نظر فرهنگی و اخلاقی و منش فردی و اجتماعی با او صحبت می‌کرد و در همه‌ی کارها با او دوستانه و قهرمانانه بود.

راستی اگر زندگی خانوادگی بر اساس هماهنگی در اندیشه و هدف و همگرایی در آرمان و ادب تشکیل شود، در تمام مراحل آن مهر و عشق، رعایت حقوق متقابل و ارزش‌های مهم شخصیتی مخصوصاً حق شناسی و کم توقعی حاکم باشد، چقدر دوست داشتنی و سعادت‌مندانه خواهد بود.

این ویژگی در خدیجه (سلام الله علیها) بسیار بارز بود، چرا که او تا اندکی از اندیشه و منش بالا و موقعیت شکوه بار همسر خود در بارگاه خدا، و آینده‌ی درخشان او آگاه بود. به خاطر همین مانند یک زن نواندیش و با ادب، بلکه بهتر و بیشتر از آن، به همسرش احترام می‌گذاشت و در برابر او سراپا گوش و هوش و عشق و حق شناسی بود و تلاش می‌کرد آن طور که باید و شاید قدرشناس باشد.

در این زندگی حق شناسی و مهر و علاقه دوطرفه و متقابل بود، هم خدیجه (سلام الله علیها)، محمد را خردمندترین، تواناترین، گرامی‌ترین، عزیزترین، امانتدارترین، پاک‌ترین، پروا پیشه‌ترین با معنویت‌ترین و آراسته‌ترین انسان‌ها می‌دید و در مقابل محمد صلی الله علیه و آله نیز، خدیجه (سلام الله علیها) عشق می‌ورزید و احترام می‌گذاشت، احترامی که شایسته و بایسته و وصف ناپذیر بود.

این تکریم و حق شناسی محمد به خدیجه هم، نه تنها به خاطر ویژگی‌های بارز شخصیتی او یعنی معنویت و هوشمندی و نواندیشی و پاک منشی و... در زندگی بود بلکه به این خاطر بود که او را سالار دختران و زنان می‌دید، مادر نسل ماندگارش بود و فرهنگی

از فضیلت‌ها، و مجموعه‌ای از عظمت‌ها و ارزش‌های بالایی بود، ارزش‌هایی که اگر تنها یکی از آن‌ها در زنی وجود داشته باشد، شایستگی قدرشناسی دارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر عشق و علاقه‌ی متقابل هر جا می‌دید عده‌ای تلاش می‌کنند تا موقعیت والا و جایگاه خدیجه را در قلب پیامبر صلی الله علیه و آله پایین بیاورند یا از بین ببرند، پس از پند و اندرزها و ظرافت‌های تربیتی و اخلاقی، با صراحت و ظرافت، می‌فرمود: «کار عشق آن بانو، خدایی و آسمانی است، نه زمینی و زودگذر».

عایشه می‌گوید: «به هیچ کدام از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله مانند خدیجه‌اش، احساس حسادت نکردم. چون او در قلب پیامبر، به طور خاص بود، به طوری که پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها خدیجه، بلکه هر کس و هر چه را که نشان از خدیجه داشت را می‌دید، به چشم دیگری نگاه می‌کرد».

او هر وقت هدیه‌ای داشت، ابتدا سهم دوستان خدیجه را می‌فرستاد. یک‌بار به این کار او اعتراض کرد که: چقدر از شکوه و عظمت خدیجه می‌گویی!؟

آن حضرت فرمود: «إِنِّي رَزِقْتُ حُبِّهَا»؛ (۲۲) «خدا عشق او را رزق و روزیم ساخته است».

و برای عایشه روشن کرد که نه تنها خود خدیجه و منش او را، بلکه دوستان او را نیز دوست دارد: «إِنِّي لَأَحِبُّ حَبِيبَهَا» (۲۳)

۸- ایجاد فضای پربرکت و معنوی در خانه

جامعه‌ها و تمدن‌ها در راه رشد و کمال به تدریج به ارزش‌های اخلاقی و انسانی، بها داده‌اند و به پاکی و آزادگی و آراستگی به فضیلت‌ها اهمیت داده‌اند، به خاطر همین برخی مکان‌ها و زمان‌ها مورد تجلیل و احترام قرار می‌گیرند و برای آن‌ها حریم و حرمتی در نظر گرفته می‌شود.

در نگرش اسلامی هم، همه‌ی مسجدها مخصوصاً «مسجدالحرام» مورد توجه قرار گرفته و برای حفظ حرمت آن، مقررات ویژه‌ای قرار داده‌اند که مثلاً از ورود آلودگان به وبای شرک و میکروب کفر و حق ستیزی جلوگیری شود.

خانه‌ی خدیجه (سلام الله علیها) هم یکی از آن مکان‌های مقدس است، که به خواست خدا، و تلاش‌ها و تدبیرهای خود خدیجه (سلام الله علیها)، این سرا، سرای سعادت و سعادت‌زا و پربرکت و با معنویت و تاریخ ساز باقی ماند.

که به گواهی محدثان و تاریخ‌نگاران این خانه‌ی مبارک پیش از اسلام و فرود وحی و بعثت پیامبر، خانه‌ی پاکی و پروا بود چرا که بانویی در آن زندگی می‌کرد که همه و همه، آشنا و بیگانه و کوچک و بزرگ او را «طاهره»، پاک روشن و پاک منش می‌شناختند، او در این خانه، به انفاق و رسیدگی به محرومان و درماندگان جامعه و انجام کارهای شایسته‌ای که از آموزه‌های پیامبران پیشین و کتاب‌های آسمانی، یاد گرفته، می‌پرداخت.

- همچنین این خانه پیش از اسلام این سعادت و لیاقت را داشت که کانون مهر و محبت به محمد صلی الله علیه و آله گردید، خدیجه با نهایت صفا و اخلاص آن حضرت را به زندگی مشترک و پیوند مبارک.

دعوت کرد و او نیز پس از خانه‌ی ابوطالب آن خانه را برای زندگی خانوادگی انتخاب کرد و این خانه را پربرکت‌تر نمود.

به این ترتیب آن خانه، به عنوان پناهگاه برترین افراد یعنی پیامبر از شورش دژخیمان و تاریک اندیشان تبدیل شد، و خدیجه (سلام الله علیها) با تمام سعی خود به آن مرد زندگی‌اش پناه داد و همه‌ی اعتبار و وجاهت و نفوذ اخلاقی خود را برای تأمین سلامت و امنیت فدا کرد، با گذشت زمان آن خانه با معنویت تر می‌شد. همچنین مکانی شد برای عروج پیامبر به سفر، یا سفرهای معراج بود، و آن حضرت از آنجا به «مسجدالاقصی» برای عروج به آسمان‌ها و عالم بالا رفت و محل برگشت آن حضرت هم دوباره همان خانه بود به این ترتیب اسلام در آن خانه ظهور کرد و پناهگاه مسلمانان هم شد.

- حضرت خدیجه (سلام الله علیها) در این خانه بود که یگانه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا (سلام الله علیها) را به دنیا آورد، و محل رشد و شکوفایی شخصیت پر معنویت آن دختر و محل انس و الفت او با مادرش خدیجه شد. این مکان محل دوران خردسالی و کودکی و نوجوانی و جوانی علی علیه السلام و محل رشد و تربیت او هم بود.

از همه‌ی این‌ها برتر و بالاتر، آن خانه محل فرود فرشته‌ی وحی و رفت و آمد فرشتگان بود، که گروه به حضور پیامبر می‌آمدند و می‌رفتند. در سال‌های اولیه‌ی بعثت که شرک‌گرایان و محافظه‌کاران و مخالفان تحول و دگرگونی جامعه که بر آزادی و امنیت او هجوم می‌آوردند، تنها آن خانه بود که کانون امن و امان و محل پرستش خلوت و آرام آن حضرت و خدیجه و علی علیه السلام و برخی از پیشگامان دیگر بود.

و به دنبال این مشکلات بود که شبی پرخطر اتفاق افتاد و امیرالمؤمنین جان خود را به خطر انداختند و برای تضمین سلامت و امنیت پیامبر، بر رختخواب پیامبر که از همین خانه بود خوابید و به آن افتخار بزرگ رسید و پیامبر توانستند از حلقه‌ی محاصره‌ی دشمن به سوی غار «حرا» و از آنجا به سمت مدینه رفتند، و دختر گرانمایه اش فاطمه (سلام الله علیها) در این بحران در آن خانه ماند و خدا می‌داند که در آن شب سخت چه وحشت و دلهره‌ای بر او حاکم شد و تنها این خانه بود که سرای ایمان، مبدأ هجرت، و شاهد دغدغه‌ها و دلهره‌های فاطمه (سلام الله علیها) است.

این نکات مهم و سرنوشت ساز در مورد این خانه، هرکدام نشان دهنده‌ی آن است که خدیجه و خانه‌ی او دارای چه شایستگی و برازندگی بوده است و چه درایتی و مدیریتی داشته که توانسته این خانه را این‌طور با معنویت حفظ کند و این رویدادهای بزرگ و تاریخ ساز در آن اتفاق بیفتد.

چرا که مسلماً تردیدی نیست که این رویدادهای مقدس و آسمانی، در مکان پاک و پاکیزه و با معنویت اتفاق می‌افتد، نه در جایی که مقدس نباشد.

پس وظیفه‌ی مردم و عالمان فرهیخته و زمامداران کشورهای مسلمان نشین است تا با کسب موافقت و همکاری دولت حجاز، این اقامتگاه پر معنویت را به طور دقیق پیدا کنند (۲۴)، و آن را آباد کنند و بسازند، تا زائران خانه‌ی خدا در سفر حج و عمره، در آنجا به پرستش خدا و نیایش پردازند، و ضمن استفاده از برکات آن خانه با ویژگی‌های شخصیتی خدیجه (سلام الله علیها) آشنا شوند و فکر کنند که چطور می‌شود خود و دنیای خود را بشناسند و با الگوگیری زندگی و ازدواج آن بانو، با بهترین سبک زندگی تشکیل دهند و موفق باشند.

از امام باقر علیه السلام آورده اند که: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا أُسْرِى بِهِ نَزَلَ جَبْرَائِيلُ بِالْبُرَاقِ... عَلَى بَابِ خَدِيجَةَ...»؛ «به هنگام فرار رسیدن لحظه‌ی سفر و صف ناپذیر معراج، فرشته‌ی وحی آن مرکب ویژه را به در خانه‌ی خدیجه آورد... و پیامبر پس از نشستن به آن به سوی قدس شریف رفت و در آنجا پیامبران خدا به پیشواز آن حضرت آمدند؛ و با اذان فرشته‌ی وحی، همگی بر پیامبر اقتدا کردند و نماز خواندند...».

در مورد آن خانه‌ی پر معنویت آمده: «وَمَسَّيَتْحَبُّ فِي مَكَّةَ التَّشْرِيفُ فِي مَنْزِلِ خَدِيجَةَ»؛ (۲۵) «و از کارهای پسندیده در مراسم حج و تشریف به مکه، دیدار از خانه‌ی پرخطرهای خدیجه (سلام الله علیها) و زیارت آن است.».

۹- قدرت مدیریت

اسناد تاریخی نشان می‌دهد که حضرت خدیجه (سلام الله علیها)، زن شریف و ثروتمند و صاحب امکاناتی بود که به تجارت گسترده‌ای مشغول بود. کارگزاران و کارمندان و عوامل اجرایی را، از میان انسان‌های سالم و امانت دار و درستکار و آزمون شده استخدام می‌کرد و خودشان هم در مرکز و خانه و محل کارش می‌نشست و این کاروان تجارتي را با مدیریت قوی خود هدایت

می‌کرد و به کارهای اقتصادی خود می‌رسید.

با دقت در انتخاب وقت و فرصت، نوع کالا و مقدار آن، حرکت و بازگشت و توقف کاروان را با آگاهی از زمان و مکان، طوری تنظیم و تدبیر و برنامه ریزی می‌کرد که مورد تحسین کاروان بزرگ تجارته‌اش می‌بود. از یمن به حجاز می‌رفت و از حجاز به شام و دیگر مراکز مهم اقتصادی و تجاری، و سود سرشار و عادلانه و فراوانی به دست می‌آورد.

اگر به شرایط آن روز جهان و دنیای عرب و قلمرو حجاز در آن زمان آشنا باشیم، و نیز اگر اسارت و محرومیت کامل «زن» از حقوق انسانی و اجتماعی‌اش را به یاد آوریم، و زنده به گور کردن دختران را بدانیم، آنگاه اداره‌ی امر مهم اقتصادی به وسیله‌ی یک دختر هوشمند و پاک منش و به مدیریت توانمند و ظریف او، ما را به شخصیت و ویژگی معنوی و برجسته و ابتکار او در کارها و روح مدیریت و سازنده‌ی او آشناتر می‌کند که واقعاً او در آن روزگاران، خردمندترین و مدبرترین و کارآمدترین زنان بود.

از همه مهم‌تر او بر طبق رسم رایج بازار آن زمان، یعنی احتکار و انحصار، کم فروشی و فریب، رباخواری و بهره‌کشی‌های ظالمانه‌ی رایج و از هر نوع حرام خواری مرئی و نامرئی و سوءاستفاده از فرصت و اعتبار و امکانات برای انباشتن ثروت دوری می‌کرد و کار پر شرافت خود را به این گناهان بزرگ آلوده نمی‌کرد و به کارگران و کارمندان و مدیران خود نیز هشدار می‌داد که داد و ستد و سود و درآمد را با صداقت و هوشمندی و از راه‌های مشروع و عادلانه‌ی تجارت و صادرات و واردات و خدمت به کشور و ملت و تعهد و تخصص به دست آورند.

او به دلیل همین ویژگی‌های برجسته‌ی اخلاقی و انسانی و مدیریت منطقی و خردمندانه نه تنها اعتماد بازارهای داخلی، بلکه بازارهای منطقه‌ای را هم به دست آورده بود و راه پیشرفت و ترقی و رشد را برای دیگران هم باز می‌کرد، در نتیجه راه‌های موفقیت او بازتر می‌شد و مورد استقبال بازارهای مصر و یمن و شام و حبشه و... قرار می‌گرفت. (۲۶)

۱۰- ابتکار و استقلال جویی

استقلال جویی و استقلال طلبی و استقلال اندیشی این بانو از لابه لای رفتار و کردار شایسته‌اش پیدا می‌شود، و این از برجستگی‌ها و امتیازات بلند او بشمار می‌رود. چرا که اگر انسان از نظر فکر و اندیشه، متکبر و مستقل نباشد، نمی‌تواند در میدان عمل و تجارت و مدیریت و حساس‌ترین لحظات تصمیم‌گیری، به طور مستقل فکر کند و عمل کند.

حضرت خدیجه (سلام الله علیها) بر اساس این ویژگی بود که ده‌ها خواستگار دارنده‌ی زر و زیور و کاروان تجارته‌ی و صاحب امکانات را قبول نکرد و به همه‌ی آن‌ها «نه» گفت و طوری عمل کرد که همه فکر کردند او تصمیم به ازدواج ندارد، اما وقتی که او با انسانی امین و پاک‌دل و متفکر و شایسته کردار و روحی بزرگ یعنی محمد صلی الله علیه و آله آشنا شد، همه‌ی آداب و رسوم جاهلی و خرافی را مسخره کرد و خود پیشنهاد ازدواج به محمد داد.

وقتی غوغایی از هیاهو و جنجال به راه افتاد که دختر ثروتمند و مقتدری چون شما با جوان تهی دستی چون محمد نباید ازدواج کند، با قدرتی استوار و ابتکار، ایستاد و همه‌ی ثروت و امکانات خود را به محمد صلی الله علیه و آله بخشید و نشان داد که حسن انتخاب، حسن عاقبت، سعادت، شخصیت، عظمت، شکوه و... چیزی است که برای به دست آوردن آن نه تنها پول، کاروان تجارته‌ی، زر و زیور، شهرت و قدرت، مهم نیست، بلکه باید از هستی گذشت.

یکی از اسناد تاریخی آورده است که: «وَكَانَتْ خَدِيجَةُ امْرَأَةً حَازِمَةً نَبِيلَةً شَرِيفَةً... قَالَتْ: يَا بْنَ عَمٍّ! إِنِّي رَغِبْتُ فَيْكَ لِقَرَابَتِكَ مِنِّي وَ شَرَفِكَ مِنْ قَوْمِكَ وَ أَمَانَتِكَ عِنْدَهُمْ وَ صِدْقِ حَدِيثِكَ وَ حُسْنِ خُلُقِكَ...»؛ (۲۷) «خدیجه (سلام الله علیها) به راستی بانویی خردمند

و خردورز و بسیار پر شرافت بود. او در روزگار خود از نظر ریشه و تبار از بهترین‌های قریش بود و از نظر ثروت و امکانات، ثروتمندان آن‌ها بود. بسیاری از چهره‌های سرشناس عرب و عجم برای پیوند با او سخت می‌کوشیدند و خواستگار بی‌قرار او بودند اما او به آنان پاسخ منفی داد و در همان حال خود با هوشمندی و آینده‌نگری به خواستگاری پیامبر رفت و گفت: من به خاطر خویشاوندی و همفکری و به دلیل شرافت، امانت، راستی و منش شایسته‌ات دل در گرو مهر تو دارم و به آن هستم که اگر بپذیری با تو پیمان زندگی مشترک امضا کنم».

۱۱- هدف داری و فداکاری

این ویژگی را می‌توان در تمام ویژگی‌های بارز خدیجه (سلام الله علیها) دید، زندگی پرفراز و نشیب او نشانه‌ی آن است که به دنبال هدف پاک و صاف و بلند و درخشانی بود. هدفی بالاتر از زر و زیور دنیا و کاروان‌های تجارتنی و... هدفی بالاتر از زندگی روزمره و خور و خواب، و هدفی ارجمندتر از آسایش و آرامش و شخصی و خانوادگی.

این بانو مانند موج بی‌قراری بود که در راه هدف، آرامش نداشت ولی وقتی به ساحل وجود محمد صلی الله علیه و آله رسید و در آن جا به عدالت خواهی و حق و ایمان و اخلاص، پاکی و امانت، نجابت و شرافت، بشردوستی و کرامت، وجدان و فطرت و دیگر ارزش‌های انسانی و خداپسندانه را دید خود را در نزدیکی هدف دید.

و از اینجا می‌توانیم به راز احترام بسیار پیامبر به «خدیجه» برسیم، به این که پیامبر چقدر او را دوست داشتند و به او احترام می‌گذاشتند، در فراز و نشیب زندگی، توفان‌های اجتماعی و فرهنگی، او را از مشاوران خود می‌دانستند و از دیدگاه‌های او استفاده می‌کردند. (۲۸)

و همیشه نیکی‌های «خدیجه» بر زبان پیامبر بود و برای هر کس که از آن بانو خاطره‌ای داشت، احترام قائل بودند. بسیار در تاریخ آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمودند: «خَدِجَةُ وَأَيْنَ مِثْلُ خَدِجَةَ؟...»؛ (۲۹) «از خدیجه سخن گفتید، کجا مانند او پیدا می‌شود؟...».

۱۲- حق جویی و حق پذیری

در این دنیا خیلی از افراد هستند که مستی‌های گوناگون، آفت جانشان می‌شود و نعمت‌های زندگی بلای وجودشان و رزق و روزی‌های خدا، زهر تلخ و موجب مرگشان می‌شود. یکی در اوج زیبایی و تناسب اندام است، و همان مستی زیبایی و ماهرویی، آفت جاننش می‌شود. دیگری غرق در ثروت و امکانات است و از در و دیوار و آسمان و زمین برایش می‌ریزد، ولی همان ثروت و دارایی او را به تباهی و نابودی می‌کشاند. سومی در اوج اقتدار است و روزگار بر وفق مُرادش است، و این چرخش یکنواخت روزگار و احساس بی‌نیازی، او را از چرخش ناگهانی آن غافل ساخته و به طغیان می‌کشاندش. چهارمی مست جوانی است، و این نیروی جوشان و خروشان، قاتل جان و ایمان و خروش می‌شود. یکی دریای موج آگاهی‌ها و دانش‌هاست و در مستی آن غرق است و دیگری در اوج شهرت است و همان آلت قتاله شخصیت او می‌شود. یکی بر کرسی قدرت و فرمانروایی جا خوش کرده و همان ریاست و راحتی، او را به خودکامگی و طغیان می‌رساند و دنیا و آخرتش را می‌سوزاند و او را از راحتی به ناراحتی می‌رساند. همین طور می‌توان شمرد و تمام هم نمی‌شود... اما این بانوی بلندمرتبه، با اینکه غرق در زر و زیور، جمال و کمال، شور و شعور، عقل و درک، شهرت و آواز، و استقلال و... بود، از آفت‌ها و مستی‌های آن‌ها خود را حفظ کرد چرا که دارای روح حق‌پذیری و حق‌جویی بود، به خاطر همین هم نخستین ایمان آورنده‌ی به خدا و پیامبر از زنان و پیشگام‌ترین در اسلام و نماز و هجرت و جهاد و فداکاری بود.

سپس پاداش این حق‌پذیری هم این بود که خدای پرمهر و بنده نواز، به فرشته‌ی وحی فرمان داد که در وقت فرود بر پیامبر صلی الله علیه و آله، درود و سلام او را هم به وسیله‌ی بنده‌ی برگزیده‌اش به خدیجه (سلام الله علیها) برساند، تا ثابت شود که خدا به پاداش آن ایمان خالص و ژرف و آن اعمال شایسته و پایدار، مقرر زیبایی در بهشت برای او آماده کرده است (وَبَشِّرْهَا بَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ لَاضِحٍ فِيهِ وَلَا نَصَبٍ...)(۳۰)

۱۳- درایت و خردمندی

نعمت خرد و خردمندی و خردورزی درست، یعنی نگاه متفکرانه بر پدیده‌های آفرینش و شناخت روابط آن‌ها، یعنی دقت در سازمان وجودی خودمان، یعنی هدف‌داری و هدف‌شناسی و آراستگی به ارزش‌ها و پیراستگی از ضد ارزش‌ها و در کل یعنی اوج گرفتن به بندگی و ساختن شایسته و بایسته‌ی دنیا و آخرت بر اساس حق و عدل و برابری و ایثار و فداکاری.

«الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانَ»؛ (۳۱) «عقل آن است که به وسیله‌ی آن خدای رحمان پرستش شود و به وسیله‌ی آن بهشت نصیب انسان شود».

با دقت در معنای عقل، پس در نتیجه خدیجه (سلام الله علیها) خردمندترین بانوان روزگار است، چرا که او در پرتو خروش بود که نخستین بانویی بود که ایمان و اسلام آورد، همراز و هم‌سنگر و مددکار پیامبر صلی الله علیه و آله شد و همه‌ی هستی خود را خردمندانه برای ساختن دنیا و آخرتش ریخت و فدا کرد.

او در این راه، جهاد و فداکاری می‌کرد، پیامبر را دل‌داری می‌داد، به او امید می‌داد، او را دلگرم می‌کرد و پناهش می‌داد. یکی از نوشته‌های تاریخی می‌گوید: «وَ كَانَتْ مِنْ أَحْسَنِ النِّسَاءِ جَمَالاً، وَ اكْمَلُهُنَّ عَقْلاً، وَ أَتَمَّهُنَّ رَأْيًا، وَ أَكْثَرُهُنَّ عِفَّةً وَ دُنْيَاً وَ حَيَاءً وَ مَرْوَةً وَ مَالاً...»؛ (۳۲) «خدیجه (سلام الله علیها) در زیبایی ظاهری و باطنی، زیباترین زنان روزگار بود و از نظر خرد و اندیشه، خردمندترین و اندیشمندترین آنان، او در پاک‌روشی و پاک‌منشی، دین‌باوری و خداجویی، وقار و حیا و عزت و آزادگی آراسته‌ترین‌ها بود و در ثروت و امکانات، ثروتمندترین آن‌ها بشمار می‌رفت».

نتیجه

با توجه به ویژگی‌های مطرح شده مشخص است که، حضرت خدیجه (سلام الله علیها) دارای خوداندیشی و نواندیشی هستند. این بانوی مکرمه اگرچه از تبار انسان‌های اصیل و با شرافت عرب آن زمان بودند لیکن خودشان، دارای امتیازات تحسین برانگیزی بودند و همواره برای رشد و پرورش چنین صفات انسانی و خداپسندانه تلاش می‌کردند.

پی‌نوشت‌ها

۱۶- شیبانی، الکامل، ج ۲، ص ۶۳؛ عبدالرحمن ابوالفرج ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۳۶۷؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۴۷؛ عبیدالله بن احمد حسکانی، شواهد التنزیل لقوائد التفضیل، ج ۱، ص ۴۸۵.

۱۷- زین الدین محمد بن علی ابن شهر آشوب، مناقب ال ابی طالب، ج ۱، ص ۱۷۵.

۱۸- محمد باقر مجلسی، همان، ج ۱۶، ص ۱۱.

۱۹- همان، ج ۱۶، صص ۷۱-۷۰؛ سیلاوی، همان، ص ۱۰۲.

۲۰- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۹؛ ابن هشام، سیره ی ابن هشام، ج ۱، ص ۳۷۹.

۲۱- محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، اصول کافی، ج ۳، ص ۲۱۸؛ محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین حرعاملی، وسایل

- الشیعه، ج ۳، ص ۲۴۳.
- ۲۲- گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص ۳۵۹.
- ۲۳- ذبیح الله محلاتی، همان، ج ۲، ص ۲۰۶؛ عزالدین ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۴۳۸.
- ۲۴- محمدباقر مجلسی در زمان خود از بعضی از بزرگان آورد که: مکان این خانه در مکه معلوم و مشهور است. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۶۷.
- ۲۵- مرتضی ابن محمد امین دزفولی، مناسک حج، ص ۱۲۲؛ محمدحسن نجفی، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۲۰، ص ۶۹.
- ۲۶- سبط ابن الجوزی، تذکره الخواص، ص ۲۷۱.
- ۲۷- محمدالحسون، همان، ص ۱۹.
- ۲۸- محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱۶، ص ۱.
- ۲۹- ذبیح الله محلاتی، همان، ج ۲، ص ۲۰۷؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۳، ص ۱۳۰.
- ۳۰- سبط ابن الجوزی، همان، ص ۲۷۲.
- ۳۱- محمدحسین طباطبایی، تفسیرالمیزان، ج ۲، ص ۳۷۶، به نقل از اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱.
- ۳۲- ذبیح الله محلاتی، همان، ج ۲، ص ۲۰۴.

کتابنامه

- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
- ابن اثیر، عزالدین، اسد الغابه، بیروت، انتشارات دارالفکر، ۱۴۰۹هـ.
- ابن اثیر، عزالدین، اسد الغابه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹هـ.
- ابن جوزی، عبد الرحمن، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، بیروت، انتشارات صادق، ۱۳۵۸هـ.
- ابن سیدالناس، عیون الأثر، بیروت، انتشارات دار القلم، ۱۴۱۴هـ.
- ابن شهر آشوب، زین الدین محمد بن علی، مناقب ال ابی طالب، بی جا، انتشارات ذوی القربی، چاپ دوم، بی تا.
- ابن هشام، سیره ی ابن هشام، بیروت، انتشارات دارالجلیل، ۱۴۱۱هـ.
- اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّه، تبریز، مکتبه ی بنی هاشم، ۱۳۸ش.
- امین انصاری، مرتضی ابن محمد، مناسک حج، قم، انتشارات مجمع فکر اسلامی، ۱۴۲۵هـ.
- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیرالقرآن، تهران، انتشارات موسسه بنیاد بعثت، ۱۴۱۶هـ.
- البصری الزهری، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دار النشر دار صادر بی تا.
- بیهقی، دلائل النبوه، بی تا، بی جا.
- تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیرالقرآن بالقرآن، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ ش، چاپ: دوم.
- جوزی حنفی، سبط بن فرج، تذکره الخواص، شریف رضی، ۱۴۱۸ هـ، قم.
- حرعاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، قم، مؤسسه ال بیت، ۱۳۰۸هـ.
- حسکانی، عبید الله، شواهد التنزیل لقوائد التفضیل، تهران، وزارت ارشاد، ۱۴۱۱هـ.
- حسنی، سید بن طاووس، الإقبال، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ش .

حسنی، سید بن طاووس، منهج الدعوات، قم، دارالذخائر، ۱۴۱۱هـ.

الحسون، محمد، اعلام النساء المؤمنات، بی‌جا، انتشارات اسوه، ۱۴۱۱هـ.

حلی، علی بن یوسف، العدد القویه، قم، انتشارات سید الشهداء، ۱۴۰۸هـ.

راوندی، قطب الدین، الخرائج و الجرائح، قم، مؤسسه امام مهدی، ۱۴۰۹هـ.

راوندی، قطب الدین، الخرائج و الجرائح، قم، مؤسسه امام مهدی، ۱۴۰۹هـ.

سیلاوی، الانوار الساطعه، چاپخانه علمیه، ۱۴۲۱هـ.

شیبانی، محمد بن عبد‌الکریم، الكامل فی التاریخ، دار النشر، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ هـ الطبعه : ط ۲، تحقیق : عبد‌الله القاضی.

صالحی شامی، یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیرالعباد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴هـ.

طبری، عماد الدین، بشارت المصطفی، نجف اشرف، انتشارات کتابخانه حیدریه، چاپ : دوم، ۱۳۸۳ هجری.

طوسی، محمد بن حسن، امالی طوسی، قم، انتشارات دارالثقافیه، ۱۴۱۴هـ.

عسقلانی، ابن حجر، الأصابه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵هـ.

فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت ارشاد اسلامی چاپ : اول، ۱۴۱۰ هجری.

قمی مشهدی، محمد رضا، کنز الدقائق، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ش.

کفعمی، ابراهیم بن علی، مصباح کفعمی، قم، انتشارات رضی (زاهدی)، چاپ : دوم، ۱۴۰۵ هجری.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه چاپ چهارم، ۱۳۶۵ش.

الکنجی الشافعی، محمد بن طلحه، کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، داراحیاء تراث اهل‌البيت، طهران، ۱۴۰۴ هـ، چاپ سوم.

مامقانی، عبد‌الله، تنقیح المقال، نجف، طبع رحلی، چاپ سنگی، مطبعه رضویه، بی‌تا.

مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴هـ.

محدث نوری، مستدرک وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۳۰۸هـ.

محلّاتی، ذبیح‌الله، ریاحین الشریعه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ هفتم، ۱۴۰۴هـ.

مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰هـ.

نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، بی‌جا، دار الاحیاء للتراث العربی، چاپ هفتم، بی‌تا.

واسطی معروف به ابن المغازلی (شافعی)، علی بن محمد، المناقب، دار الآثار، یمن، صنعا، ۱۴۲۴، چاپ اول.

یاقوت حموی، معجم البلدان، بی‌جا، انتشارات دارالصادر، چاپ دوم ۱۹۹۵هـ.

۳۹- ویژگی های معنوی حضرت خدیجه سلام الله علیها

مشخصات کتاب

نویسنده : مهدی وزنه

ناشر : مهدی وزنه

موضوع : حضرت خدیجه علیها السلام - مقالات

جلد ۱

چکیده

همه ما در زندگی نیازمند به داشتن الگوی مناسب هستیم تا در سایه عمل کردن به تعالیم آن الگو زندگی موفق‌تری داشته باشیم، یکی از زنان نمونه و برتر که الگوی مناسب برای زنان و مردان جامعه اسلامی می‌باشد، حضرت خدیجه (سلام الله علیها) هستند. در مقاله با برخی از ویژگی‌های معنوی حضرتش آشنا می‌شوید.

کلید واژه

خدیجه (سلام الله علیها)، ویژگی‌های معنوی، پیشتازی، همراهی، بیعت.

مقدمه

در طول تاریخ، به خصوص در عصر علم و صنعت و ارتباطات، تجربه ثابت کرده است که استعمارگران در هر جا پا گذاشتند از عضو حساس جامعه، یعنی زن سوء استفاده کردند، و با معرفی زنان هرزه‌ی جهان به عنوان هنر پیش‌گان ممتاز و دختران شایسته، به اهداف خود برسند.

در مقابل اسلام به عنوان یک آیین سازنده به این مطلب توجه کرده است و با معرفی زنان نمونه و برتر پیروان خود را از هرگونه هم‌سوئی با الگوهای کاذب بر حذر داشته است.

بر همین اساس ما نیز به عنوان پیروان دین اسلام به دنبال معرفی ویژگی‌های خاص و معنوی بانویی بر آمدیم که نخستین زن مسلمان و نخستین همسر پیامبر (صلوات الله علیه و آله) است.

ایشان مظهر کمالات انسانی، ایثار و قارت، مادری آزموده و فضیلت پرور یعنی مادر زهرا اطهر (علیها سلام)، حضرت خدیجه کبری (سلام الله علیها) می‌باشند.

امیدواریم در این مختصر در حد توان برخی از ویژگی‌های معنوی آن بانوی علمی را ترسیم کرده باشیم.

الف - پیشتازترین بانو در گرایش به حق و عدالت.

اشاره

حضرت خدیجه (سلام الله علیها) پیشتازترین زن در تاریخ اسلام، در گرایش به حق و عدالت است، و این پیشتازی در اسلام، پیشگامی در ایمان، در نماز و نیایش با خدای یکتا و برپایی فرهنگ و منش مترقی، و سبقت در دست بیعت دادن با پیامبر، از ویژگی‌های معنوی درخشان او به شمار می‌رود.

به ویژه که در آن شرایط تیره و تاریک جاهلیت، مخصوصاً در مورد زنان و دختران، که بیشتر قربانی تاریک اندیش‌ها و تعصب‌های کورکورانه و خرافه‌سازی می‌شدند.

خدیجه (سلام الله علیها) هم به خاطر موقعیت اجتماعی و اقتصادی و مدیریتی، به طور طبیعی می‌بایست در اردوگاه مخالفان

نهضت تو حیدگریان محمد صلی الله علیه و آله قرار بگیرد، نه در اردوگاه نواندیشان و رو آورندگان و ایمان آورندگان به آموزه‌های ستم ستیز وحی و رسالت، تا چه رسد که از پیشتازان و پیشگامان اسلام و ایمان و آزادگی گردد و بر جایگاه پرفراز چهره‌های برجسته قرار بگیرد.

به تعدادی از روایات در این موارد می‌پردازیم:

۱- پیشتازی در اسلام

از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که خدیجه (سلام الله علیها) به دخترش فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: «ثُمَّ تَسِيَّ تَقْبَلُكَ أُمَّكَ خَدِيجَةُ (سلام الله علیها) أَوَّلَ الْمُؤْمِنَاتِ بِاللَّهِ وَ بَرَسُولِهِ (۱).....»؛ «سپس به پیشواز تو می‌آیند مادر ارجمندت خدیجه (سلام الله علیها)، آن بانویی که نخستین ایمان آورنده‌ی به خدا و به رسولش بود.».

و همچنین برخی از حدیث نگاران آورده‌اند که؛ پیامبر صلی الله علیه و آله در چهلمین روز از زندگی‌شان بود، روزی در غار «حراء» در حال نیایش با خدا و راز و نیاز با او، فرشته‌ی وحی بر آن حضرت فرود آمد، و در حالی که دو یار همراه او، علی علیه‌السلام و خدیجه (سلام الله علیها) در چند قدمی آن بزرگوار بودند، مژده‌ی پیام رسانی و رسالت را به او داد، و این آیات را به قلب محمد صلی الله علیه و آله خواند: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲)؛ «به نام خداوند بخشاینده‌ی مهربان. (هانی محمد!) قرآن را به نام پروردگارت که خدای آفریننده‌ی عالم است قرائت کن. آن خدایی که آدمی را از خون بسته آفرید...».

پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از آنکه آیات الهی به ایشان نازل شد، به پیش خدیجه (سلام الله علیها) آمدند، اما در راه خود به سمت خانه، سنگ‌ها و شن‌ها و گیاهان و درختان را می‌دیدند که در برابر او سرت عظیم فرود آورده بودند و بر او سلام کردند. هنگامی که وارد خانه شدند، از خدیجه (سلام الله علیها) خواستند و گفتند: «زَمَلُونِي وَ دَثُّونِي»؛ (۳) «مرا بپوشانید و جامه‌ام را به رویم بکشید تا اندکی آرامش پیدا کنم.».

خدیجه (سلام الله علیها) هنگام استقبال از پیامبر صلی الله علیه و آله در سیمای ملکوتیشان درخشندگی و معنویت خاصی دید، و از پیامبر پرسیدند؟ «وَمَا هَذَا النُّورِ؟»؛ «این نور چیست؟!».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هَذَا نُورُ التُّبُوَّةِ قَوْلِي لِإِلَهِ الْأَلَّهِ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»؛ (۴) «خدیجه! این روشنائی، فروغ تابناک رسالت است، پس اینک با تمام وجود بگو خدایی یکتا نیست و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست.».

این جا بود که حضرت خدیجه (سلام الله علیها)، احساس ویژه‌ای در دلش کرد و گفت: من از زمان‌های گذشته در انتظار چنین روزی بودم و در این مورد مطالعه و فکر کرده‌ام، پس با همه‌ی وجود به یکتایی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورد: «آمَنْتُ وَ صَدَّقْتُ وَ رَضَيْتُ وَ سَلَّمْتُ»؛ (۵) «ای پیامبر خدا! من به آنچه خدا فرو فرستاده، ایمان آوردم و دین و آیین او را تصدیق نمودم و به گرایش به این راه و رسم خشنود گردیده‌ام و در برابر فرمان خدا فرمان بردارم.».

- و اما گفته‌های تاریخی در مورد پیشتازی خدیجه (سلام الله علیها) در اسلام زیاد است، نمونه‌ای از آن‌ها: «أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مِنْ الرِّجَالِ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مِنَ النِّسَاءِ خَدِيجَةُ (سلام الله علیها)»؛ (۶) «اولین کسی که ایمان آورد به رسول خدا صلی الله علیه و آله از مردان علی علیه‌السلام بود از زنان خدیجه (سلام الله علیها).».

۲- پیشتازی در ایمان

به عقیده‌ی عده‌ای، دو واژه‌ی اسلام و ایمان، دارای یک معنا و مفهوم است، اما از دیدگاه عده‌ای دیگر با هم تفاوت دارند، چرا که اسلام به مفهوم پذیرش و اقرار به زبان است، اما ایمان، به باور عمیق قلبی گفته می‌شود.

اسلام عبارت است از اعلام قانون گرایی و فرمان برداری از حق و پذیرش ره آورد وحی و رسالت است. بر همین اساس است که امنیت انسان تضمین می‌شود، اما اگر این اعلام، همراه با باور و عقیده‌ی قلبی باشد، از آن به ایمان تعبیر می‌شود و به دارنده‌ی آن، مسلمان و با ایمان می‌گویند.

اما کسانی که تنها با زبان اسلام آورده‌اند و به خاطر امتیاز و فرصت‌ها و شرایط اطراف و دفع خطر و هزینه، به این راه آمده‌اند، این‌ها از دایره‌ی ایمان بیرون هستند، هرچند به ظاهر مسلمان باشند.

این تفاوت‌ها و نوشته‌ها برگرفته از آیه‌ی شریفه‌ی قرآن است، که می‌فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ (۷) «اعراب بنی اسد و غیره که بر تو منت گذارده و گفتند ما ایمان آوردیم به آن‌ها بگو شما که (ایمانتان) به قلب وارد نشده به حقیقت هنوز ایمان نیاورده‌اید لکن بگوید ما اسلام آوردیم و اگر خدا و رسول وی را اطاعت کنید او از (اجر) اعمال شما هیچ نخواهد کاست و از گناه گذشته‌ی شما می‌گذرد که خدا بسیار آموزنده و مهربان است.».

از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند که در تفاوت اسلام و ایمان فرمود: «الْإِسْلَامُ عَلَانِيَةٌ، وَالْإِيمَانُ فِي الْقَلْبِ»؛ (۸) «اسلام آشکار است و به وسیله‌ی زبان هویدا می‌شود، اما ایمان باور عمیق قلبی است.».

آن‌گاه با دست به سینه‌ی خود اشاره کرد و فرمود: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلَّمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ...»؛ (۹) «مسلمان آن کسی است که دیگران از دست و زبان او امنیت داشته باشند، و او قدرت و امکانات و مقررات خدا و حقوق مردم را پایمال نکند.».

بله، ایمان فراتر از اسلام است و علاوه بر اقرار آگاهانه و آزادانه به اصول و فروع دین و معارف و مقررات خدا، زندگی فردی و اجتماعی و حتی ازدواج خود را بر اساس اندیشه و باور منش مورد نظر قرآن و آورنده‌ی قرآن تنظیم می‌کند و رابطه‌اش و رفتارش هم با خدا، خویشتن، پدیده‌های متنوع طبیعی و هم‌نوعان بر اساس عدل و داد می‌شود و این می‌شود یک زندگی و ازدواج معنوی و برتر که لیاقت الگو شدن را دارد.

از ویژگی‌های معنوی خدیجه (سلام الله علیها) این است که نه تنها توحید گرا و ایمان آورنده‌ی واقعی به خدا و پیامبر و باور کننده‌ی پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ بود و در کل بانوی ایمان و باور بود بلکه در این مسیر از همه‌ی زنان نواندیش و کمال طلب جلوتر بود، و در ایمان واقعی به خدا و پیامبر، پیشگام ترین و پیشتازترین زنان شد.

این ویژگی، خدیجه (سلام الله علیها)، در بسیاری از روایات بیان شده که ما به ذکر دو مورد کفایت می‌کنیم: - پیامبر صلی الله علیه و آله، بارها در برابر ادعای دروغین برخی از زنان خود، در تجلیل از خدیجه (سلام الله علیها) فرمود: «مَا أَبْدَلَنِي اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا لَقَدْ آمَنْتُ بِهَا حِينَ كَفَرَ النَّاسُ وَصَيَّدَفْتَنِي حِينَ كَذَّبَنِي النَّاسُ...»؛ (۱۰) «خداوند هرگز همسر و همراه و مشاوره‌ی بهتر از او (خدیجه) به من ارزانی نداشت، چرا که در آن شرایط بحرانی که مردم به دعوت توحیدی من کفر می‌ورزیدند، او با شهامت و درایت به راه و رسم آسمانی من ایمان آورد، و آنگاه که آنان من را در رسالتم، دروغ گو می‌دانستند، او با اخلاص و درستی و راستی من را در دعوتم گواهی داد و...».

در تاریخ همچنین آمده است: «وَجَاءَتِ النَّبُوَّةُ فَأَسْلَمَتْ فِيهَا أَوَّلَ إِمْرَأَةٍ آمَنْتَ بِهِ...»؛ (۱۱) «چون امر نبوت ظاهر شد، خدیجه (سلام الله علیها) با اسلام رو آورد، او نخستین بانویی است که به ایمان آورد...».

یکی از حقایق دقیق تاریخی و روایی این است که؛

خدیجه (سلام الله علیها) نخستین بانویی است که به پیامبر و پیام آسمانی او ایمان آورد، و این ویژگی معنوی او به طوری مشهور و معروف است که در میان تاریخ نگاران و محدثان و دانشمندان نظر مخالفی ندارد.

۳- پیشتازی در نماز

نماز و نیایش به معنای واقعی آن، اگر در زندگی فردی، خانواده، جامعه و حکومت، مخصوصاً در زندگی زناشویی، از جایگاه معتبر و خالصانه و درستی برخوردار باشد، به عنوان مراسمی تشریفاتی و یا سوداگرانه به آن نگاه نشود، هم نشانه‌ی رابطه‌ی دوستانه‌ی آن نمازگزاران با خداست و هم دلیل بر ویژگی‌های معنوی و حق طلبی و قانون مداری و بشر دوستی آنهاست و هم اثر فوق‌العاده سازنده در بینش و منش و عملکرد و زندگی و در ادامه نسل‌های آنها دارد.

چرا که این برنامه‌ی شبانه روزی در فرهنگ قرآن و روایات ما، در حقیقت روح عبادت، جان پرستش، بارزترین نوع بندگی و خلوص، پرواز روح و جان شیفته‌ی حق، معراج انسان در فضای بی کران معنویت، کلید بهشت، اوج گرفتن به قرب پروردگار، مهم‌ترین سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله و ... می‌باشد.

نمونه‌ی بارز سفارش به نماز در آیات الهی، از این قرار است: «... وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ»؛ (۱۲) «و نماز را (که بزرگ عبادت خداست) بسته بجای آر که همانا نماز است که اهل نماز را از هر کار زشت و منکر باز می‌دارد و همانا ذکر خدا بزرگتر است و خدا به هر چه کنید آگاه است».

از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این مورد آورده‌اند که: «لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يُطِيعِ الصَّلَاةَ وَ طَاعِيَةَ الصَّلَاةِ أَنْ يَنْتَهِيَ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ»؛ (۱۳) «کسی که فرمان برداری از نماز نکند، نماز او در حقیقت نماز درست و خداپسندانه‌ای نیست، و فرمان برداری از نماز نیز آن است که نمازگزار از زشتی و گناه دوری گزیند».

به عبارتی دیگر پیام این روایت را می‌توان این‌طور گفت که:

نمازی انسان را از گناه و زشتی دور می‌سازد، که نماز واقعی باشد یعنی نمازی باشد که به آن دل دهیم و پیام انسان ساز آن را بشنویم و در کنارش کارهایی را انجام دهیم که ما را به خدا نزدیک کند. نه اینکه نمازگزار از گناه و زشتی و پایمال ساختن امنیت و آزادی مردم دوری نکند و یا اینکه حتی در نماز تازه گم شده‌هایمان را پیدا کنیم، تنها وقتی نماز اثربخش است که از نافرمانی خدا توبه‌ی واقعی کنیم و خود را از اسارت هواها و وسوسه‌های شیطانی دور کنیم، همان‌طور که خدیجه (سلام الله علیها) این‌گونه برتر و والاتر بودند و نه تنها نماز و نیایش واقعی داشتند بلکه در انجام آن پیشتاز بودند، از جمله برخی روایات در زمینه‌ی پیشتازی خدیجه (سلام الله علیها) در نماز؛

- پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پیش از دعوت اسلام و دعوت به ایمان، بارها فرشته‌ی وحی را دیده بود و نماز و نیایش را آموخته بود، و مدت‌ها بود که به طور پنهانی خدا را پرستش می‌کرد و نماز می‌خواند، روزی در حال نماز خواندن بود که علی علیه السلام آمد و آن حضرت را در حال نماز خواندن دید، او پیامبر را در حال دعا و نیایش دیده بود ولی در حال نماز خواندن ندیده بود، پس پرسید:

«يا اباالقاسم، ما هذا؟!»، «ای پیامبر، این چه عبادتی است؟!».

«قَالَ: هَذِهِ الصَّلَاةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ بِهَا... فَدَعَا إِلَى الْإِسْلَامِ فَاسْلَمَ وَصَلَّى مَعَهُ وَاسْلَمَتْ خَدِيجَةٌ...» (۱۴)

پیامبر فرمود: «این نماز است که خدا من را به انجام آن فرمان داده است... پس پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را به اسلام دعوت کرد، و او اسلام آورد و با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند و خدیجه (سلام الله علیها) نیز اسلام آورد و از آن

روز به بعد هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز می‌ایستاد، علی علیه السلام و خدیجه (سلام الله علیها) نیز با آن حضرت نماز می‌خواندند.».

روزی جناب ابوطالب به همراه پسرش جعفر از جایی می‌گذشت که دیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله در جلو در حال نماز خواندن هستند و علی علیه السلام در سمت راست و خدیجه (سلام الله علیها) پشت سر او، به آن حضرت اقتدا کرده و نماز می‌خواندند، ابوطالب پس از تحقیق و فهمیدن، به پسرش جعفر فرمود: «صَلِّ جَنَاحَ ابْنِ عَمِّكَ.»؛ (۱۵) «در کنار عموزاده گران قدرت محمد صلی الله علیه و آله قرار بگیر و با او نماز بخوان.».

جعفر با شنیدن حرف پدرش جلو رفت و اسلام آورد، و نماز خواند، در این حال ابوطالب شاد شد و سروده‌هایی را خواند. عبدالله بن مسعود آورده است:

اولین چیزی که از اسلام و پیامبر گرامی دیدم و با شگفتی و شور و شوق یاد گرفتم، نماز و نیایش بود، روزی من به همراه گروهی از بستگانم و افراد قبیله‌ام به مکه رفته بودیم، پس از زیارت کعبه به رسم آن روز برای خرید، پیش عباس عموی پیامبر رفتیم با او در حال گفتگو بودیم دیدیم مردی بزرگ وارد مسجد الحرام شد، در حالی که طرف راست او نوجوانی پرشکوه و پشت سرش بانویی باوقار بود، آنان تا نزدیک «حجر الاسود» رفتند، سپس آن مرد بزرگوار با نهایت ادب دستی بر آن سنگ کشید و آن دو. همراهش هم، همین کار را تکرار کردند، بعد از آن هر سه نفر به طواف خانه‌ی خدا پرداخته و هفت بار طواف کردند، پس از طواف کنار «حجر اسماعیل» آمدند و به نماز جماعت ایستادند، من که تا آن روز چنین نماز و نیایشی ندیده بودم، در فکر رفتن و به عباس گفتم: «این چه دینی و آیینی است؟! انگار دین تازه‌ای در مکه ظاهر شده و ما بی خبریم!؟».

عباس گفت: «بله، دین تازه‌ای است! محمد صلی الله علیه و آله فرزند عبدالله و برادرزاده‌ی ارجمند من است و آن نوجوان هم علی علیه‌السلام برادرزاده‌ی دیگرم، پسر ابوطالب است و آن زن نیز خدیجه (سلام الله علیها) بانوی خردمند و کمال جوی حجاز و همسر محمد صلی الله علیه و آله است. محمد صلی الله علیه و آله از جانب خدا پیام آورده است که: «پروردگار او همان پدید آورنده و تدبیرگر جهان و انسان است و از سوی او برنامه‌ای برای رستگاری و نجات مردم آورده.».

پرسیدم: آیا مردم هم به دین و آیین او آمده‌اند؟!.

جواب داد: «والله ما علی الارض کُلِّها اَحَدٌ یَدِینُ بِهَذَا الدِّینِ اِلَّا هُوَ لَئِیْنِ الْثَلَاثَهْ.»؛ (۱۶) «به خدا سوگند، که به کران تا کران این زمین پهناور، جز این سه تن و انسان توحیدگرا، کس دیگری را بر این دین نمی‌شناسم.».

پی‌نوشت‌ها:

۱- سیلاوی، الانوارالساطعه من الغراء الطاهره خدیجه بنت خویلد، ص ۳۵۴؛ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۸، ص ۵۳.

۲- سوره علق (۹۶)، آیات ۱ تا ۲.

۳- ذهبی، تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۱۱۸؛ عمر بن کثیر قرشی، البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۳؛ عزالدین ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۶، ص ۸۲؛ احمد بن علی. مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۱؛ محمد بن یوسف صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیرالعباد، ص ۱۵؛ علی بن یوسف حلّی، العدد. القویه، ص ۳۴۰؛ زین الدین محمد بن علی ابن شهر آشوب، مناقب ال ابیطالب، ج ۱، ص ۴۴؛ عبدالحسین شرف الدین، النص و الاجتهاد، ص ۴۲۱.

۴- علی بن یوسف حلّی، همان، ص ۲۳۷؛ زین الدین محمد بن علی ابن شهر آشوب، همان، ج ۱، ص ۴۸.

۵- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۳۲.

۶- محمد بن حسن طوسی، امالی طوسی، ص ۲۵۹.

- ۷- سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۴.
- ۸- جلال الدین سیوطی، تفسیر درالمنثور، ج ۶، ص ۱۰۰؛ محسن فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۵، ص ۵۶؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۰۸.
- ۹- محسن فیض کاشانی، همان، ج ۵، ص ۵۶؛ محمدرضا قمی مشهدی، تفسیر کنزالدقائق و بحرالقرائب، ج ۱۰، ص ۳۸۷؛ ابن منظور محمد بن مکرّم، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۹۳.
- ۱۰- محمد بن نعمان مفید، الافصاح فی امامه امیر المؤمنین، ص ۲۱۷؛ علی بن یوسف حلّی، شرح منهاج الکرامه فی معرفه الامام، ص ۴۴۵؛ ناصر. مکارم شیرازی، الأمثل فی تفسیر کتاب الله منزل، ج ۱۳، ص ۲۴۵، به نقل از استیعاب و صحیح بخاری طبق نقل المراجعات، رساله ۷۲، ص ۲۲۹.
- ۱۱- عبدالرحمان بن علی بن محمد ابوالفرج، صفوه الصفوه، ج ۲، ش ۱۲۵، ص ۷.
- ۱۲- سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۵.
- ۱۳- محمد باقر مجلسی، همان، ج ۷۹، باب ۱، ص ۱۹۸.
- ۱۴- همان، ج ۱۸، ص ۱۸۴؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۸۷.
- ۱۵- فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۳۶.
- ۱۶- ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۲۶؛ نورالله شوشتری، احقاق الحق و اذهاق الباطل، ج ۷، ص ۵۵۷، ج ۱۷، صص ۴۱۵ و ۴۱۶، ج ۲۲، صص ۵۹۲ تا ۶۰۰، ج ۳۰، ص ۶۶۲؛ فضل بن حسن طبرسی، همان، ص ۲۵؛ عبدالحسین احمد الامنی نجفی، الغدیر فی کتاب والسنة و الادب، ج ۳، صص ۲۲۷ و ۳۲۷؛ محمد عبده یمانی، الانوار فی مولد النبی، ص ۱۹۸؛ محمد الحسون، همان، صص ۳۱۹ و ۳۲۰؛ ابوالفتح کراچکی، کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۱۱؛ علی بن عیسی اربلی، همان، ج ۱، ص ۵۱۳؛ عزالدین ابن اثیر، همان، ج ۳، ص ۲۲۶؛ محمد بن جدید طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۵۹؛ مؤسسه ال البيت، مجله ی تراثنا، ج ۲۱، ص ۲۰۰؛ محمد حیاة الانصاری، المثنای، ص ۲۵۲.

جلد ۲

بیعت با پیامبر

حضرت خدیجه (سلام الله علیها)، نه تنها پیشتازترین زن در گرایش به اسلام و ایمان و نماز و پرستش خدا بود، بلکه نخستین بانویی است که دست بیعت به پیامبر داد، و قهرمانانه پیمان بست که از حق حیات، حق آزادی، حق برابری و حق دفاع و سایر حقوق طبیعی و انسانی پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر فشار تاریک اندیشی و تعصب انگیزی، با همه‌ی وجود و امکانات خود دفاع کند، و در این پیمان وفادار ماند و یکدیگر ویژگی‌های معنوی او به شمار رفت.

با دقت در سیرهای حضرت خدیجه (که پاره‌ای از آن‌ها قبلاً اشاره شده)، دلیل این پیشتازی و پیشگامی خدیجه (سلام الله علیها) در تمام این موارد را می‌توان این‌طور بیان کرد؛

۱- او از مدت‌ها پیش، با ادیان آسمانی آشنا شده بود، و در مورد آن‌ها فکر و مطالعه کرده بود، و در پرتو این شناخت‌ها که از بشارت‌های موسی و مسیح در مورد پیامبر اسلام بود، خیلی راحت‌تر آگاه شد و تصمیم گرفت.

۲- او شاگرد آگاه و پرشور و تلاش‌عمویش «ورقه» بود، که از عالمان بزرگ مذهب مسیح بود، و.

مفاهیم و مقررات و معارف مذاهب پیشین را به خدیجه یاد داده بود، و در راه زندگی، همواره مشاور خیرخواه و دلسوز بود.

۳- راز دیگر پیشتازی او به اسلام و ایمان، شناخت او از محمد صلی الله علیه و آله و شهرت آن حضرت به راستی و درستی و امانت داری و پاکی و پروا... در سراسر حجاز بود، و از سوی دیگر او محمد صلی الله علیه و آله را برترین انسان‌های روزگار خود می‌دانست و این او را به هدفش نزدیک‌تر می‌کرد.

۴- امتیاز دیگر اسلام و ایمان و بیعت او با پیامبر این بود که بسیار خالصانه و سرشار از اطمینان قلب و یقین خالص بود. دلیل این بیان گواهی پیامبر به ایمان عمیق و استوار و دلیل دیگر این بود که او ثروت فراوان آبرو و اعتبار بسیار و آسایش و امنیت خود را پای دین خدا ریخت، و این همه فداکاری جز در پرتو اخلاص و یقین بالا نیست.

۵- امتیاز دیگرش این بود که اسلام و اسلام‌گرایی او نه احساسی بود و نه دنباله‌روانه، نه بر اساس مُید و پیروی از جریان محافظه کار و رایج جامعه و تاریخ بود و نه موسمی و فصلی و زودگذر؛ بلکه بر اساس آگاهی و شناخت و خردمندی و خردورزی و اخلاص و کمال طلبی بود.

بر همین اساس بود که خدیجه (سلام الله علیها) دوشادوش امیرالمؤمنین و همفکر و هم‌رزم و هم‌اندیش با او، اسلام آورد، به پرفرازترین مراحل ایمان اوج گرفت و در پیمان‌ش راه کمال و جمال، پس از علی علیه السلام دست بیعت به پیامبر داد.

در این مورد آورده‌اند که؛ هنگامی که علی علیه السلام و خدیجه (سلام الله علیها) اسلام آورده‌اند و نماز خواندند، روزی پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را صدا زد و فرمود: «انّ الإسلام شُروطاً وَعَهْداً وَمَوَاقِيقٌ...»؛ (۱۷) «شما برای تقرب به درگاه خدا اسلام آورده‌اید و در برابر برنامه‌ی آسمان تسلیم شده‌اید، این اسلام دارای شروط و عهد و پیمان است حالا اگر در اسلام و ایمان خود استوار هستند باید با خدا و پیامبرش بیعت کنید تا به سلامت و رستگاری برسید».

سپس علی علیه السلام و خدیجه (سلام الله علیها) با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و دین او، برای فداکاری و ایثار تا پای جان بیعت نمودند.

- در روایت دیگری آمده است که: پس از اسلام و ایمان و نماز خواندن علی علیه السلام و خدیجه (سلام الله علیها) روزی پیامبر گرامی آن دو را صدا زد و گفت:

این فرشته‌ی وحی است که نزد من آمده و می‌گوید: اسلام و باور آن دارای شرایط و پیمان‌هایی است، سپس در مورد یکتایی خدا، صفات کمال و جمال او، رسالت پیامبر، فرود وحی و پیام آسمانی، ایمان به معاد و جهان پس از مرگ و پاداش و کیفر آن دنیا و دیگر اصول و فروع اسلام، صحبت کرد و از آن دو پرسید:

آیا به همه‌ی آنچه برای شما گفتم، گواهی می‌دهید؟

ابتدا امام علی علیه السلام و سپس خدیجه (سلام الله علیها) اقرار و اعلام کردند که باور عمیق دارند و سپس: «فَوَضَعَ كَفًّا فِي كَفِّهِ...» (۱۸)

پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خدا دست مبارک را باز کردند و دست علی علیه السلام را در میان دست خود گذاشتند و فرمود: «علی جان! با من در مورد شرایط و مقررات اسلام بیعت کن که از من و آرمان من، همان‌گونه دفاع کنی که از خود دفاع کنی».

امیرالمؤمنین غرق در شور و جذبه بود که با چشمانی اشک‌آلود گفت: «پدر و مادرم فدایت! به خواست خدا، همان‌گونه که فرمودی با تو دست بیعت می‌دهم».

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله رو به خدیجه (سلام الله علیها) کرد و از او خواست تا دستش را روی دست پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دهد و همان‌طور بیعت کند و او نیز با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد.

اشاره

از دیگر امتیازهای معنوی حضرت خدیجه (سلام الله علیها)، مهر و لطف بی پایش به علی علیه السلام، توفیق شرکت جدی در نگهداری، پرستاری و تربیت آن حضرت، سعادت همراهی و همگرایی و همفکری با او در دفاع از حق و پیامبر صلی الله علیه و آله و سرانجام هم بیعت با علی علیه السلام به عنوان امیر مؤمنان و جانشین راستین پیامبر به اشاره‌ی خود آن حضرت است. وجود این ویژگی‌ها و در واقع ولایت مداری این بانو، از دیگر ویژگی‌های معنوی او بود که زندگی و ازدواج آن را معنوی‌تر و ماندگارتر می‌کرد:

۱- مری و مدافع علی علیه السلام در کودکی:

از شگفتی‌های روزگار در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که در سال‌های اولیه زندگی‌شان، پدر و مادر خود را از دست دادند به همین خاطر به منزل عمویش جناب «ابوطالب» و همسر وفادارش «فاطمه» دختر «اسد» آمدند و این زن و مرد نگهداری و مراقبت و تربیت آن کودک نمونه را به عهده گرفتند و در این راه پرافتخار و پرفراز و نشیب از ایثار و فداکاری و محبت و عاطفه کم نگذاشتند، و بالاخره آن کودک در سن حدود بیست و پنج سالگی با خدیجه (سلام الله علیها) ازدواج کرد که در آن زمان بود که کودکی در خانه‌ی خدا، از پدر و مادر برگزیده‌ای به نام علی علیه السلام به دنیا آمد، ولادت امام علی علیه السلام هم‌زمان با سال‌های اول زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه (سلام الله علیها) مصادف بود و خواست خدا بود که این بار، این کودک متولد شده در کانون خانواده‌ای که برترین کانون کمال و معنویت و فرهنگ و دانش بود بزرگ شود. چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله با تدبیری حکیمانه پس از مشورت با عموی بزرگوارش ابوطالب و همسر او، کودک ارجمند آن‌ها را به خانه‌ی خود بردند؛ و اداره‌ی زندگی و تغذیه جسمی و فکری و عاطفی و اخلاقی او را به همراه همسر خود، خدیجه (سلام الله علیها) به عهده گرفتند.

در این مورد آورده‌اند: «ثُمَّ إِنَّهُ كَانَ أَبُو تَالِبٍ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ رَبِّیَا النَّبِیِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَبِّی النَّبِیِّ وَخَدِیجَةُ لِعَلِیِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۱۹)...» به این مضمون که: پس از رحلت جانسوز پدر و مادر ارجمند پیامبر در کودکی، جناب ابوطالب و همسرش مراقبت و تربیت او را بعهده گرفتند، پس از گذشت حدوداً دو دهه، دست حکیمانه‌ی تقدیر و تربیت و آموزش فرزند آن پدر و مادر را به پیامبر گرامی و همسر او، خدیجه (سلام الله علیها) سپرد و علی علیه السلام در زیر سایه‌ی آن دو بزرگوار رشد و نمو نمود. و آمده است که: «وَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ ابْنُ سِتِّ سِنِينَ كَسِنِهِ يَوْمَ أَخَذَهُ أَبُو تَالِبٍ، فَزَبَّتَهُ خَدِیجَةُ وَالْمُضِیْطَفَى إِلَى أَنْ جَاءَ الْإِسْلَامُ، وَتَزَوَّيْتُهُمَا أَحْسَنُ مِنْ تَزَوَّيْتِهِ أَبُو تَالِبٍ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ، فَكَانَ مَعَ النَّبِیِّ إِلَى أَنْ مَضَى، وَبَقِيَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَهُ...»؛ (۲۰) «پیامبر گرامی، علی علیه السلام را در آغازین سال‌های کودکی‌اش که در ششمین بهار از زندگی بود، با تدبیری حکیمانه از خانه‌ی عمویش ابوطالب و همسر او، به خانه‌ی خود و خدیجه (سلام الله علیها) برد، و این رویداد مهم، درست مانند همان رویدادی بود که در کودکی خود آن حضرت اتفاق افتاده بود، و جناب ابوطالب و همسرش فاطمه، نگهداری و سرپرستی محمد صلی الله علیه و آله را با بردن آن کودک به خانه‌شان به عهده گرفتند، به این ترتیب علی علیه السلام در کانون گرم خانه‌ی محمد و خدیجه بود تا زمانی که اسلام آمد و شرایط تربیتی و نگهداری پیامبر و خدیجه برای علی علیه السلام بهتر از شرایطی بود که ابوطالب و همسرش برای پیامبر بوجود آورده بودند.».

- و روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَخْتَرْتُ مِنْ أُمَّتِي لِي عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ» (۲۱).

۲- مهر خدیجه (سلام الله علیها) نسبت به امام علی (سلام الله علیه) :

پس از رفتن علی علیه السلام به خانه ی خدیجه و پیامبر، علاوه بر اینکه خدیجه (سلام الله علیها) از تعهد انسانی خود برای نگهداری و مراقبت و تربیت آن کودک استفاده می کرد، ولی مهر آن کودک باعث شد خدیجه او را مانند فرزند خود بداند و به صورت وصف ناپذیری مهر و محبت او را به دل خود احساس کرد و مانند مادری، شیفته و شیدا برای آن کودک شد.

آن کودک شب و روز در خانه ی خدیجه (سلام الله علیها) بود؛ در کنار او زندگی می کرد، بازی می کرد، به جست و خیز می پرداخت و همراه با رشد ظاهری و جسمی، از نظر معنوی و اخلاقی، فکری و عاطفی و منش و روش مترقی که برگرفته از رهنمون‌ها و الگودهی های درخشان پیامبر و خدیجه بود، به کمال و شکوفایی می رسید.

در مقابل، آن کودک هم به پیامبر و خدیجه، دل بسته بود و پدر و مادرش او را فقط در خانه ی این دو مربی آگاه و پر معنویت و دو معلم دلسوز می دیدند.

شاید بتوان انگیزه های این مهر و محبت خالصانه را در؛

- زیبایی و جاذبه ی وصف ناپذیر این کودک و چگونگی تولد او که در جای خود بی نظیر و ممتاز بود دانست.

- یا زیبایی معنوی و انسانی او که به تدریج و با گذشت زمان نمایان تر می شد و موجب بیشتر شدن محبت خدیجه (سلام الله علیها) به او می شد.

- اینکه خدیجه (سلام الله علیها) دلبستگی و مهر و محبت، پیامبر صلی الله علیه و آله را نسبت به آن کودک می دید، به همین خاطر بهترین غذا و زیباترین لباس ها را برای علی علیه السلام تهیه می کرد و به هنگام خارج شدن او از خانه، هم مراقب آراستگی لباس و سواری او بود، هم عده ای از کارگزاران را برای خدمت.

و مراقبت از آن کودک انتخاب می کرد، تا جایی که برخی از خدمتکاران و نزدیکان خدیجه (سلام الله علیها) فکر می کردند، آن کودک، برادر محمد صلی الله علیه و آله است.

- و شاید به خاطر نقش نجات بخش و بی نظیر، امام علی علیه السلام در زندگی انسان ها و پیشرفت دین خدا و ارزش های بالایی که خدیجه (سلام الله علیها) در فکر آن ها بود.

- و مهم ترین دلیل این مهر و محبت، وصف هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله از امام علی علیه السلام داشتند. در روایات، پیامبر او را به خاطر پیشگامی در اسلام و پیشتازی در ایمان، به خاطر عدالت طلبی و آزادی خواهی، به خاطر آراستگی و وصف ناپذیر به ارزش های اخلاقی و انسانی و به خاطر ویژگی ها و امتیازات و برتری های بسیارش بر همگان، ستایش می کرد، و او را الگوی شایسته گان و محور حق و مرکز عدالت و سمبل آزادی و آزادمندی معرفی می کند؛ از جمله نمونه ای از دریای روایات که پیامبر فرمودند: «عَلِيٌّ خَيْرٌ أُمَّتِي، وَأَعْلَمُهُمْ عِلْمًا، وَأَفْضَلُهُمْ حِلْمًا»؛ (۲۲) «علی علیه السلام بهترین و دانشمندترین و بردبارترین چهره ی امت من می باشد.».

همچنین یکی از دانشمندان اهل سنت نیز در این مورد آورده: «و عَلِيٌّ نَشَأَ فِي بَيْتِ خَدِيجَةَ وَ هُوَ صَیْغِيرٌ، ثُمَّ تَزَوَّجَ بَعْدَهَا فَظَهَرَ رُجُوعُ أَهْلِ الْبَيْتِ النَّبَوِيِّ إِلَى خَدِيجَةَ دُونَ غَيْرِهَا...»؛ (۲۳) «به این ترتیب علی علیه السلام از کودکی در خانه ی خدیجه (سلام الله علیها) بزرگ شد و سپس با دخترش فاطمه (سلام الله علیها) ازدواج کرد، پس روشن می شود که ریشه و اساس خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی مادر به خدیجه (سلام الله علیها) برمی گردند نه به کس دیگری...».

- محبت خدیجه (سلام الله علیها) هر روز بیشتر و بیشتر می شد، مخصوصاً وقتی محبت پیامبر صلی الله علیه و آله را به علی علیه-

السلام می‌دید از جمله: آن حضرت می‌فرمود: «مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ...»؛ (۲۴) «هان ای مردم! هر کس علی علیه السلام را دوست دارد، در حقیقت من را دوست داشته، و هر کس من را دوست بدارد، خدا را دوست داشته، و هر کسی که با علی علیه السلام دشمنی و عداوت کند، در حقیقت با من دشمنی کرده و کسی که با من دشمنی کند، در حقیقت با خدا دشمنی کرده است.».

- همچنین می‌فرمودند: «أَشْبَهَتْ خَلْقِي وَخُلُقِي، وَأَنْتَ مِنْ شَجَرَتِي الَّتِي أَنَامُهَا»؛ (۲۵) «علی جان! تو در آفرینش و بینش و منش، مانند من هستی و از همان درخت تناوری هستی که من از آنم.».

- و می‌فرمودند: «عَلِيٌّ خَيْرٌ مَنْ أُنْزِلَ بِهِ»؛ (۲۶) «علی علیه-السلام بهترین چهره‌ای است که من پس از خود در میان امت بر جای می‌گزارم.» و بسیاری فرمایشات دیگر که مجال نوشتن نیست.

۳- اولین بیعت کننده با امام علی علیه السلام:

در روایتی از پیامبر اسلام آمده است که: «عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَمَا نُودِيَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ» (۲۷). اسلام پس از اندیشه و باور توحید گرایانه و بشردوستانه، در میدان عمل به این اساس و ارکان بنیان شده، (که با توضیحات بیشتر برای درک بهتر مطلب) است؛

۱- بر پایه‌ی رابطه‌ی دوستانه و آگاهانه با خدا و توحید گرایی خالص، که نشان آن، نمازهای شبانه روزی، پنج‌گانه است.
۲- رعایت حقوق انسان‌ها در جلوه‌های گوناگون زندگی که از مهم‌ترین آن‌ها، شناختن حقوق مالی و اقتصادی محروم‌ترین و بی‌دفاع‌ترین انسان‌هاست که نه توان گرفتن حقوق خود را دارند و نه توان دفاع از حقوق خود را دارند که باید به سراغ آن‌ها رفت و با انگیزه‌های پاک و خدایی و خالص، حقوق آن‌ها را پردازیم.

۳- شرکت در مراسم پر معنویت حج و طواف خانه‌ی خدا با مقررات آن، که هر سال برپا می‌شود تا اندیشمندان و صاحبان قدرت به یاد داشته باشند که جامعه‌ی مطلوب و مورد نظر پیام بر صلی الله علیه و آله، جامعه‌ای است که برابری، عدالت، آزادی امنیت، حق حیات و دیگر اصول حقوق بشر برای سیاه و سفید، آشنا و بیگانه و توانمند و محروم، یکسان است و هیچ کس حق ندارد حقوق بشر را پایمال کند.

۴- روزه و رمضان، تا در هر سال یک ماه همه برای رفتن به میهمانی خدا فکر کنند و خود را برای رفتن به ضیافت خدا با توبه و جبران گذشته و اصلاح خود و روابط اجتماعی و سیاسی، خود و جامعه‌ی خود را برای میهمانی خدا آماده کنند و کم شدن جرم و جنایت در این ماه، نشان دهنده‌ی آثار پربرکت این ماه است.

۵- و ولایت یعنی دوستی علی علیه السلام و فرزندان پاک سرشت و پاک روش آن حضرت، و آنان را به دلیل برتری در اندیشه و رفتار و منش، الگو و سرمشق و نمونه‌ی زندگی قرار دادن، که این واقعیت ولایت است نه چیز یا کس دیگر.

بر همین اساس بود که خدیجه (سلام الله علیها) از همان سال‌های اولیه‌ی دعوت، با شناخت مقام بالای امام علی علیه السلام با راهنمایی خدا و پیشنهاد پیامبر صلی الله علیه و آله، با امام علی علیه السلام به عنوان جانشین واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد.

نتیجه

با توجه به ویژگی‌های معنوی حضرت خدیجه (سلام الله علیها)، می‌توان به این نتیجه رسید که در نظر او میان ایمان و عمل صالح یک پیوند محکمی وجود دارد. یعنی ایمان، در دیدگاه ایشان تنها باور عمیق قلبی بدون ضوابط و عملکرد مشخص نیست. بر همین

اساس حضرتش در طول حیات طیبه‌اش همیشه خداوند را در نظر داشتند به مین سبب همیشه ماندگار و جاودانه می‌باشند.

پی‌نوشت‌ها

- ۱۷- محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۵، ص ۳۹۲.
- ۱۸- همان؛ سیلاوی، همان، ص ۳۳۹.
- ۱۹- زین الدین محمد بن علی ابن شهر آشوب، مناقب ال ابی طالب، ج ۲، ص ۱۷۹.
- ۲۰- همان؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۲۸، ص ۲۹۴.
- ۲۱- زین الدین محمد بن علی ابن شهر آشوب، همان، ج ۲، ص ۱۸۰؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۳۸، ص ۲۹۴؛ نورالله شوشتری، ج ۱۷، ص ۷۵.
- ۲۲- حسام الدین هندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۳.
- ۲۳- علی ابن ابوالفضل عسقلانی، فتح الباری بشرح البخاری، ج ۷، ص ۱۲۸.
- ۲۴- ابن عبدالبر، همان، ج ۳، ص ۱۱۰۱؛ محمد بن یوسف صالحی شامی، همان، ج ۱۱، ص ۲۹۳؛ حسن بن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۴۵۸.
- ۲۵- محمد بن یوسف صالحی شامی، همان، ج ۱۱، ص ۸؛ علی حسنی میلانی، نفحات الازهار، ج ۵، ص ۱۲۱.
- ۲۶- علی ابن ابی هیشمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۱۳.
- ۲۷- محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین حرعاملی، ج ۱، ص ۱۳؛ محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی صدوق، همان، ص ۲۶۸؛ محمد بن حسن طوسی، همان، ص ۱۲۴؛ ابو عیسیٰ ترمذی، الشمائل المحمدیه و الخصائل المصطفویه، ج ۱، ص ۲۸۶؛ یحیی بن حسن حلّی ابن بطریق، العمده، ص ۳۳۱؛ محمد بن خالد برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۸۶؛ محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۸.

کتاب‌نامه

- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
- ابن اثیر، عزالدین، اسد الغابه، بیروت، انتشارات دارالفکر، ۱۴۰۹هـ.
- ابن جوزی، عبد الرحمن، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، بیروت، انتشارات صادق، ۱۳۵۸هـ.
- ابن شهر آشوب، زین الدین محمد بن علی، مناقب ال ابی طالب، بی جا، انتشارات ذوی القربی، چاپ دوم، بی تا.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار الفکر للطباعه و النشر و التوزیع، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ هـ. ق.
- ابو الفرج، عبدالرحمان بن علی بن محمد، صفوة الصفوة، بیروت، انتشارات دارالمعرفه، چاپ دوم، ۱۳۹۹هـ.
- ابی الحدید، هبة الله، شرح نهج البلاغه، دار النشر، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۸ هـ الطبعه الأولى، تحقیق: محمد عبد الکریم النمری.
- اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه، تبریز، مکتبه ی بنی هاشم، ۱۳۸ش.
- امینی، عبدالحسین احمد، الغدیر فی کتاب والسنة و الادب، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ چهارم، ۱۳۷۹هـ.
- الانصاری، محمد حیاة، المثانی، بی جا، بی نا، بی تا.
- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات موسسه بنیاد بعثت، ۱۴۱۶هـ.

- برقی، محمد بن خالد، المحاسن، قم، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱.
- البصری الزهری، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دار النشر دار صادر بی تا.
- ترمزی، الشمائل المحمديه و الخصائل المصطفویه، بیروت، مؤسسه الکتب الثقافیه، ۱۴۱۲هـ.
- حر عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، قم، مؤسسه ال بیت، ۱۳۰۸هـ.
- الحسون، محمد، اعلام النساء المؤمنات، بی جا، انتشارات اسوه، ۱۴۱۱هـ.
- حسینی میلانی، علی، نفحات الازهار، قم، انتشارات مهر، ۱۴۱۴هـ.
- حلی، علی بن یوسف، العدد القویه، قم، انتشارات سید الشهداء، ۱۴۰۸هـ.
- حلی، علی بن یوسف، شرح منهاج الکرامه فی معرفه الامام، بی جا، بی تا.
- حلی، یحیی بن حسن ابن بطریق، العمده، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۷هـ .
- ذهبی، شمس الدین محمد، تاریخ الاسلام، دار النشر، دار الکتب العربی، لبنان، بیروت، ۱۴۰۷ هـ چاپ اول.
- راوندی، قطب الدین، الخرائج و الجرائح، قم، مؤسسه امام مهدی، ۱۴۰۹هـ .
- سیلاوی، الانوار الساطعه، چاپخانه علمیه، ۱۴۲۱هـ.
- سیوطی، جلال الدین، تفسیر درالمنثور، قم، انتشارات کتابخانه ایت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۲هـ.
- شرف الدین، عبدالحسین، النص و الاجتهاد، بی جا، انتشارات سید الشهداء، ۱۴۰۴هـ.
- شعبه حرانی، حسن، تحف العقول، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۵هـ.
- شوشتری، قاضی نور الله، احقاق الحق، مکتبه آیت الله المرعشی، قم، ۱۴۰۹ هـ ق، چاپ: اول.
- شیبانی، محمد بن عبد الکریم، الکامل فی التاریخ، دار النشر، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ هـ الطبعة : ط ۲، تحقیق : عبد الله القاضی.
- صالحی شامی، یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیرالعباد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴هـ .
- طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، تهران، نشر اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۹۰هـ.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲هـ. ش.
- طوسی، محمد بن حسن، امالی طوسی، قم، انتشارات دارالثقافیه، ۱۴۱۴هـ.
- عبد البر، عبد الله بن محمد، الاستیعاب، دار النشر، دار الجیل، بیروت، ۱۴۱۲، الطبعة : الأولى، تحقیق : علی محمد البجاوی.
- عبدہ یمانی، محمد، الانوار فی مولدالنبی، بیروت، مؤسسه الکتب الثقافیه، ۱۴۱۸هـ.
- العسقلانی الشافعی، علی بن حجر أبو الفضل، فتح الباری، دار النشر، دار المعرفه، بیروت، تحقیق : محب الدین الخطیب.
- عسقلانی، ابن حجر، الأصابه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵هـ.
- فیض کاشانی، محسن، تفسیر صافی، تهران، انتشارات الصدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵هـ.
- قمی مشهدی، محمد رضا، کنز الدقائق، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ش.
- کراجکی، ابو الفتح، کنز الفوائد، انتشارات دار الذخائر، قم، چاپ : اول، ۱۴۱۰ هجری.
- کلینی، محمد، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵هـ. ش.
- کثیر قرشی، اسما عیل بن عمر، البدايه والنهائيه، دار النشر: مکتبه المعارف - بیروت.
- مؤسسه ال بیت، مجله ی تراثنا.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفا، ۱۴۰۴هـ

مفید، محمد بن نعمان، الافصاح فی امامه امیر المؤمنین، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق
مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ه.
مکارم شیرازی، ناصر، الأمثل فی تفسیر کتاب الله منزل، قم، انتشارات امام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۰ه.
هندی، متقی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، دار النشر، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۹ هـ- ۱۹۹۸ م، چاپ
اول، تحقیق: محمود عمر الدمیاطی.
هیشمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، دار النشر، دار الریان للتراث، دار الکتب العربی، القاهره، بیروت، ۱۴۰۷.

۴۰- همسر فداکار

مشخصات کتاب

نویسنده: سمانه انیسی (قطره)

ناشر: نشریه گلبرگ

عشق به محمد صلی الله علیه و آله

در گوشه انزوای آن درّه غم گرفته، روزهای در کنار محمد بودن را مرور می کند.
زنی که روزی در اوج ثروت و فخر و شکوه بود و کنیزکان بی شماری صف در صف به دورش می چرخیدند.
خدیجه، آری خدیجه! دختر خویلد؛ زنی از ثروتمندان قریش و بازرگانان ایشان، که مردانی را اجیر می کرد و آنها را با مال خویش
به تجارت می فرستاد. (۱)
این روزها در شعب، همه چیز در کنار هم بیداد می کند؛ قحطی و سوزش عطش، اشک های کودکان بی تاب، پیرمردان بی رمق و
چشمان بیمار ابوطالب.
به افق خیره می ماند. سکوت می کند؛ سکوتی که حتی از گوهر صبر هم گران بهاتراست؛ از جنس خالص عشق است. او حالا
ثروتمندترین زن روی زمین است؛ چرا که گوهری چون محمد دارد. همه مال و مکتش، شکوه و شهرتش، در برابر وسعت عشق
محمد، آن قدر حقیر است که برای از دست دادنشان حتی خم به ابرو نمی آورد.
این پیامبر خدا آن قدر فراتر از دوست داشتن است که عشق همسری را راحت می شود پیش پایش خرج کرد؛ مردی در نهایت فقر و
در ملکوت عرش.

همسری از جنس صبر

خدیجه در ذهن، گذشته هایش را مرور می کند: او به تجارت رفت؛ با سرمایه خدیجه. وقتی به مکه بازگشت و بارها را فروخت.
سود دوچندانی حاصل کرد. گویند خدیجه از برکت حضرت، و میزان امانت و راست گویی و وفای او آگاه، و خواستار ازدواج با او
شد. نفیسه، کنیز خود را نزد محمد فرستاد تا از وی بپرسد که چرا همسر اختیار نمی کند؟

حضرت فرمود: من هیچ چیز ندارم تا ازدواج کنم.

نفیسه گفت: اگر از این باب کفایت شوی، آیا موافق خواهی بود؟

حضرت گفت: این زن کیست؟

نفسه گفت: خدیجه! (۲)

دف می‌زنند و کل می‌کشند. صدای هلهله شادی زنان بلند است، بوی عطر و عنبر در فضا پیچیده. ترانه‌سرایان و رجزخوانان قریش می‌خوانند. «ای خدیجه، درباره محمد زهد به خرج مده، او دلاوری است که چون ستاره فرقد می‌درخشد». (۳)

بزرگ‌ترین فرزند پیامبر از خدیجه، قاسم است. کنیه ابوالقاسم را برای پیامبر، از همین برگرفته‌اند. پسر چند سالی بیشتر زنده نمی‌ماند. وقتی غم از دست دادن عبدالله، دومین پسرش را بر جان می‌خرد، هنوز او را از شیر نگرفته بود، داغ او چنان بر سینه‌اش سنگینی می‌کند که خطاب به محمد می‌گوید: «کاش زنده می‌ماند تا او را از شیر می‌گرفتم، و محمد پاسخ می‌دهد: آرام باش خدیجه «فَإِنَّ فَطَامَهُ فِي الْجَنَّةِ؛ از شیر گرفتن او در بهشت خواهد بود». (۴)

طراوت اسلام

به او تهمت می‌زنند؛ به همه هستی خدیجه! کلمه‌ای زیر لب زمزمه می‌شود، آهسته می‌پیچد، دهان به دهان تکرار می‌شود: دیوانه. دیوانه! همه فریاد می‌کشند و ریشه می‌روند!

صدای نفس گیر حراء، تمام وجودش را گرفته، نگاه‌ها درهم گره می‌خورد، به سجده می‌رود، شکنجه و سرگین شتر روی سرش می‌ریزند. چقدر دلش می‌خواهد او هم سجده کند. او که از نخستین ایمان‌آوردگان است. (۵)

شعب! بوی ناله و قحطی می‌آید. شکم‌ها بر پشت چسبیده؛ سنگ‌های داغ، آفتاب، له‌له تشنگی و سرگیجه کشنده سراب. زنان، پوست شتری را لای دوسنگ آورد می‌کنند؛ برای خوردن.

بغضش را فرومی‌دهد، مبادا محمد اشکش را ببیند. چند بار بغض فرو می‌دهد؟ نمی‌داند نمی‌داند! این روزها، ضعف و بیماری همه وجودش را آتش زده. چند بار راه عوض می‌کند تا سایه‌ایی بیابد. خوب می‌داند. غم او هم بر شانه‌های محمد سنگینی می‌کند. «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ» (۶) غم‌خوار سختی‌هایش. رسول صلی الله علیه و آله و سلم با همه بنی‌هاشم و بنی‌مطلب سه سال در شعب ماندند تا آنکه ابوطالب و خدیجه تمام دارایی خود را از دست دادند و به سختی و ناداری گرفتاری آمدند. (۷)

صدای جویده شدن کاغذ در دهان موریانه در شعب می‌پیچد، جبرئیل از محمد مژدگانی می‌خواهد، موریانه صحیفه قریش را، تمام بی‌مهری‌ها و ستمگری‌های آن را جویده و جز نام خدا چیزی از آن باقی نگذاشته. (۸) سختی روزهای کشنده شعب به پایان می‌رسد... اما!

لحظه‌های فراق

صدای بسته شدن درها می‌آید؛ درهایی که یکی یکی بسته می‌شوند و زنانی که از لای درز پنجره‌ها، دزدانه فاطمه را می‌پایند. خدیجه ۶۵ ساله، سه سال قبل از هجرت، در ماه رمضان وفات کرد، غم از دست دادن او مصیبتی شده که بر شانه‌های محمد سنگینی می‌کند. او امید دارد خداوند در این روزهای طاقت‌فرسا خیری عظیم نصیبش کند؛ «وَلَعَلَّ اللهُ أَنْ يَجْعَلَ فِي الْكُفْرِ خَيْرًا كَثِيرًا» (۹) فاطمه، محزون و بی‌قرار است: «پدر! مادرم کجاست؟ مادرم کجاست؟»

و جبرئیل علیه السلام، غم‌خوار روزهای سخت محمد نازل می‌شود: «به فاطمه بگو خدای متعال برای مادرت در بهشت، خانه‌ای از در و گوهر بنا کرده که رنج و داد و بیداد در آن نیست». (۱۰)

عشق! عشقی در تمام ذره‌های وجود، عشقی فراتر، صمیمی‌تر و زیباتر از همسر بودن، حسی شبیه به قدم برداشتن روی ابرها که در لحظه اوج مصیبت از دست دادن خدیجه، محمد را در خویش فرو برده است و در کنج قبرستان ابوطالب، آسمان دلش را برای او تا پایان عمر دلگیر و ابری ساخته است.

اقیانوس عظمت

نیست زنی در سخا به پای خدیجه

چشم فلک خیره بر وفای خدیجه بین ز کجا تا کجا رسید مقامش

اشکِ نبی ریخت در عزای خدیجه چه سخت است و طاقت‌فرسا، و چه مشکل و غریب که بخواهی عظمت اقیانوس محبت، مهر، عاطفه، انسانیت و وفاداری زنی را توصیف کنی که اسوه استقامت است، و الگوی زنان تاریخ. خدیجه علیها السلام نور چشم محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود و گرمای مهر آمنة را برای او داشت. حال چگونه می‌توانی در سالروز وفاتش، با یادآوری جنایت‌ها و فجایع شرم‌آور عده‌ای بی‌شرم، بیشتر از پیش در سوگ نشینی و اشک نریزی و مظلومیت اسلام را مویه نکنی.

و چه مظلومیتی بالاتر از این، که بارگاه مقدس ائمه بقیع علیهم السلام و حضرت خدیجه (ع) را ویران کردند و مزار آن بزرگواران مهجور و ویران است.

آه... سلام بر تو ای چراغ روشن شب‌های رسالت!

خدیجه؛ یعنی کاشانه ایمان در تنگنای دوران. سخن گفتن از خدیجه (ع)، سخن گفتن از یک دنیا عظمت و پایداری در هدف است. به حق، قلم‌فرسایی درباره کسی که خداوند بر او درود می‌فرستد، بسی مشکل است. اما به مصداق آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید گوشه‌هایی از شخصیت و زندگی این بزرگ بانو را بررسی می‌کنیم:

خدیجه (ع) ۶۸ سال پیش از هجرت به دنیا آمد. خانواده او، از نظر شرافت خانوادگی و نسبت‌های خویشاوندی، در شمار نامدارترین قبیله‌های عرب بود که در همه حجاز نفوذ داشتند. آثار بزرگی و نجابت و شرافت، در کردار و گفتار وی نیز پدیدار بود. این بانوی بزرگوار، از قبیله هاشم بود و پدرش خویلد بن اسد قریشی نام داشت و مادرش فاطمه دختر زائد بن اصم بود.

خدیجه (ع) در میان اقوام خود، یگانه و ممتاز بود. او به فضیلت‌های اخلاقی و پذیرایی‌های شایان، بسیار شهرت داشت و از این رو زنان مکه به وی حسد می‌ورزیدند. دختر خویلد، به سبب همین کمالات اخلاقی، به حق، کفو خوبی برای پیامبر اسلام بود. چنان‌که در روایات، یاوری صدیق برای پیامبر معرفی شده است. (۱۱)

خدیجه کبری (ع) چنان مقامی داشت که خداوند عزوجل بارها بر او درود فرستاد. بنابر روایاتی از امام محمد باقر علیه السلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هنگام بازگشت از معراج، به جبرئیل فرمود: «آیا حاجتی داری؟»

جبرئیل عرض کرد: «خواسته‌ام این است که از طرف خدا و من، به خدیجه سلام برسانی». (۱۲)

در روایتی دیگر می‌خوانیم: روزی خدیجه در پی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد. جبرئیل در چهره مردی با وی روبه رو شد و از او، احوال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پرسید. خدیجه نمی‌توانست بگوید آن حضرت در کجا به سر می‌برد؛ زیرا می‌ترسید وی از کسانی باشد که قصد کشتن حضرت را داشتند. وقتی خدمت پیامبر خدا رسید و قصه را باز گفت،

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آن مرد، جبرئیل بود و امر کرد که از جانب خدا، به تو سلام برسانم. (۱۳)

یک سال مانده بود که با امضای صلح نامه، مسلمانان از شعب خارج شوند که دو مصیبت بر پیکره اسلام و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم وارد آمد؛ وفات حامی بزرگ ایشان، جناب ابوطالب (ع) و درگذشت خدیجه کبری (ع). حضرت خاتم الانبیا سال وفات این دو اسوه جاودانه اسلام را «عام الحزن» نامید. چهارده قرن از آن روزها می‌گذرد. جامعه مسلمانان، افراد سخت‌کوش فراوانی به خود دیده است، ولی نام خدیجه کبری (ع) درخششی خاص دارد. زحمات این بانوی گرانقدر هیچ‌گاه از یادها و خاطره‌ها محو نمی‌شود. هرچند مزار ایشان در مکه و در «حجون»، همچون مزار فرزندان معصومش علیهم السلام در بقیع، به تیغ

نادانی و هابیت ویران شده است، نام و یاد آنها در دل‌های همه سرسپردگان انسانیت و شرافت و خدمت، جاودانه خواهد ماند.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- بر گرفته از: ترجمه کتاب آفرینش و تاریخ، ترجمه و تصحیح: محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۲، ص ۶۴۶.
 - ۲- همان .
 - ۳- ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، محمود مهدوی دامغانی، ترجمه دلائل النبوه، ج ۱، ص ۸۱.
 - ۴- بر گرفته از: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۹۰.
 - ۵- بر گرفته از: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۹۷.
 - ۶- نک: توبه: ۱۲۸.
 - ۷- بر گرفته از: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۸۹.
 - ۸- همان .
 - ۹- بر گرفته از: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۹۳.
 - ۱۰- همان.
 - ۱۱- سید اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۴.
 - ۱۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۷.
 - ۱۳- ریاحین الشریعہ، ج ۲، ص ۲۰۶.
- منبع: نشریه گلبرگ، شماره ۱۲۱.

۴۱- صدف کوثر

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۱
 عنوان و نام پدیدآور: صدف کوثر/ علی اکبر مهدی‌پور
 مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.
 مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه
 موضوع: حضرت خدیجه (س) - زندگینامه

طلیعه

چهار سال پیش جمعی از شیعیان شیفته و ارادتمندان پاکبخته خاندان عصمت و طهارت تلاش گسترده‌ای در راه رفع غربت از ما در گرانمایه « کوثر قرآن » برداشتند، محافل و مجالس باشکوهی در استانهای مختلف کشور برپا نمودند، مصاحبه‌های پرشور از رسانه‌ها پخش کردند، کتاب، پوستر، جزوه، پرچم و بروشور در تیراژ بسیار بالا چاپ و توزیع نمودند. (۱)

و اینک خوشوقتی که این جزوه در همین راستا به پیشگاه حضرت زهرا علیها السلام تقدیم می‌گردد، به این امید که تبسم

رضایتمندی بر لبهای نازکتر از گلِ یوسف زهرا نقش بندد .

دهم رمضان ۱۴۲۹ ق

حوزه علمیه قم

علی اکبر مهدی پور

مقدمه

در میان میلیونها بانوی بافضیلت جهان ، تنها یک بانو این افتخار را پیدا کرد که دُرّ شاهوار جهان آفرینش و دُرّدانه بی‌همتای خداوند متّان باشد و سرور بانوان عالم ، دخت گرانمایه پیامبر خاتم ، وجود اقدس فاطمه اطهر علیها السلام را در صدف خود پیروrand ، و او کسی جز حضرت خدیجه علیها السلام نیست .

دهم رمضان ، یادآور ارتحال این بانوی بزرگ ، روز یتیمی کوثر قرآن و روز غم و اندوه خاندان عصمت و طهارت است . این مصیبت بزرگ را به پیشگاه مقدّس حضرت بقیّة‌الله (ارواحنا فداه) تسلیت گفته ، به گوشه‌ای از زندگی پربار آن بانوی بافضیلت اشاره می‌کنیم :

نسب حضرت خدیجه علیها السلام

او دخت گرامی « خُوَیَلِد » فرزند آسَد ، فرزند عبدالعُزّی ، فرزند قُصَیّی ، فرزند کِلَاب ، فرزند مُرّه ، فرزند کعب ، فرزند لُؤیّی ، فرزند غالب ، فرزند فِهر است . (۲) مادرش ، فاطمه ، دخت زانده ، پسر أُصَمّ ، پسر رَواحه ، پسر حَجَر ، پسر عبد ، پسر مَعِیص ، پسر عامر ، پسر لُؤیّی ، پسر غالب ، پسر فِهر است . (۳)

حضرت خدیجه از تیره قریش است که از سوی پدر در نیای سوّم (قُصَیّی) و از سوی مادر در نیای هشتم (لُؤیّی) با نسب پیامبر ، پیوند می‌خورد .

« خُوَیَلِد » ، قهرمان دلاوری بود که هنگام تهاجم « تُبَع » ، پادشاه خودکامه « یمن » ، دست به شمشیر برد ، در برابرش مردانه شمشیر زد و او را با ذلّت از حریم کعبه دور ساخت . (۴)

هنگام جلوس « سیف بن ذی‌یَزَن » بر تخت سلطنت ، او همراه عبدالمطلّب از سوی قریش به « صَیْنَعَا » رفت و در کاخ « عُمدان » با وی دیدار کرد . (۵)

پدر خویلد ، « اسد » نیز در اجتماع « حِلَفُ الْفُضُول » - که برای دفاع از مظلومان برگزار شد و به « پیمان جوانمردان » موسوم شد - شرکت فعّال داشت . (۶)

کنیه و القاب

برای آن خانم ، القاب و کنیه‌های فراوانی نقل کرده‌اند که برخی از آنها عبارت است از :

۱ . امّ المؤمنین

همسران پیامبر و در رأس آنها حضرت خدیجه به نصّ قرآن « امّ المؤمنین » لقب یافته‌اند (۷) و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله او را « برترین و بهترین امّهات مؤمنین » خوانده است . (۸)

۲. بانوی بانوان

امیر مؤمنان علیه السلام در چکامه‌ای که در سوگ حضرت خدیجه سرود، از آن حضرت به عنوان « سَيِّدَةُ النِّسْوَانِ » تعبیر فرمود، (۹) امام کاظم علیه السلام وی را « سَيِّدَةُ قَرِيشِ » تعبیر فرمود، (۱۰) اسماء بنت عمیس، آن خانم را « سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ » می‌خواند (۱۱) و در عهد جاهلی او را « سَيِّدَةُ نِسَاءِ قَرِيشِ » می‌خواندند. (۱۲)

۳. صدیقه

گلوآزه صدیقه در قرآن، فقط یک‌بار درباره حضرت مریم به کار رفته (۱۳) و امام صادق علیه السلام آن را معصومه معنا کرده است. (۱۴)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در معرفتی حضرت خدیجه خطاب به جبرئیل فرمود:

« هَذِهِ صَدِيقَةُ أُمَّتِي؛ (۱۵) این صدیقه امت من است. »

۴. طاهره

مشهورترین لقب آن حضرت در عصر جاهلی « طاهره » بود. (۱۶) زیرا او پاک‌ترین و عقیف‌ترین بانوی آن دوران بود. (۱۷)

۵. مبارکه

محدث قمی روایت کرده که: « خداوند به حضرت عیسی علیه السلام وحی فرمود که نسل پیامبر آخر الزمان از بانویی « مبارکه » است. » (۱۸) عبدالله بن سلیمان نیز این معنا را از انجیل نقل کرده است. (۱۹)

۶. دیگر القاب

در یکی از زیارتنامه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده است: سلام بر ... صدیقه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، خدیجه کبری ام المؤمنین. (۲۰)

سیمای خدیجه علیها السلام در آئینه وحی

نخستین سیر شبانه خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله دو سال پس از بعثت در شب دوشنبه‌ای در ماه ربیع الاول انجام گرفت. (۲۱) و هنگامی که از معراج به سوی زمین بازمی‌گشت، از سوی پیک وحی، این گونه به او خطاب شد:

« حَاجَتِي أَنْ تَقْرَأَ عَلَيَّ خَدِيجَةَ مِنَ اللَّهِ وَمِنِّي السَّلَامُ؛

خواسته‌ام این است که از سوی خدا و از طرف من (جبرئیل) به خدیجه سلام برسانی. »

وقتی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله درود خداوند متعال و جبرئیل امین را به حضرت خدیجه ابلاغ فرمود، عرضه داشت: « خداوند ، خود سلام است، سلام از او و به سوی اوست و بر جبرئیل سلام باد. » (۲۲)

یک بار دیگر، پیک وحی بر حضرت پیامبر فرود آمد و گفت: « این خدیجه است که برای تو غذا و نوشیدنی آورده است؛ چون

نزد تو آید از خدا و از من به او سلام برسان و او را به قصری از مروارید در بهشت بشارت بده که در آن، نه سر و صدایی است و نه غم و اندوهی». (۲۳)

ذهبی گوید: «بر صحیح بودن این حدیث، اتفاق نظر هست. (۲۴) پس از ارتحال آن بانو، حضرت فاطمه علیها السلام در اطراف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌چرخید و می‌گفت: «مادرم کجاست؟» بیک وحی فرود آمد و عرضه داشت: «پروردگارت امر می‌فرماید که به فاطمه سلام برسانی و بگویی که مادرت در قصری از مروارید است که سقفش از طلا و ستونهایش از یاقوت سرخ و در میان مریم و آسیه است».

اینجا هم حضرت فاطمه - که در آن ایام ۵ ساله بود - عرض کرد: «خدای، خود سلام است. سلام از او و به سوی او است» (۲۵).

- خدیجه کبری از دیدگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله /

خدیجه کبری علیها السلام از دیدگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله احادیث فراوانی در مناقب حضرت خدیجه علیها السلام رسیده است که فقط به شماری از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. خدیجه، صدیقه اُمّت من است. (۲۶)
۲. هر روز چندین بار خداوند با خدیجه بر فرشتگان مباحثات می‌کند. (۲۷)
۳. خدیجه برترین امّهات مؤمنین است. (۲۸)
۴. هرگز خدا همسری بهتر از او برای من جایگزین نکرده است. (۲۹)
۵. برترین بانوان بهشتی، خدیجه دخت خویلد و فاطمه دخت محمد است. (۳۰)
۶. خدیجه بر بانوان اُمّت من برتری داده شده است. (۳۱)
۷. خداوند محبت خدیجه را بر من ارزانی داشت. (۳۲)
۸. خدیجه در ایمان به خدا و من، گوی سبقت را از همه بانوان عالم ربود. (۳۳)
۹. خداوند شکم مادرت را (خطاب به حضرت فاطمه علیها السلام) ظرف امامت قرار داد. (۳۴)
۱۰. مریم بهترین بانوان زمان خود و خدیجه بهترین بانوان زمان خویش است. (۳۵)

خدیجه مام فضیلتها

ابن حجر عسقلانی گوید که حضرت خدیجه، سرچشمه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است، زیرا در تفسیر آیه شریفه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» ثابت شده است که امّ سلمه گفت:

«چون این آیه نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و کسایی بر فراز آنها انداخت و فرمود: «بار خدایا! اینها اهل بیت من هستند». و همه اینها از خدیجه نشأت گرفته‌اند؛ زیرا حسن و حسین، فرزندان فاطمه و فاطمه دختر خدیجه است و علی نیز در کودکی در خانه خدیجه تربیت شده و در بزرگی، داماد او شده است (۳۶).

ابن حجر گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی با سند نیکو فرموده است:

« لَقَدْ فَضَّلْتُ خَدِيجَةَ عَلَي نِسَاءِ أُمَّتِي ؛

خدیجه بر بانوان اُمّت من برتری یافته است . »

با این حدیث، بر برتری خدیجه بر عایشه استدلال شده است. (۳۷)

سپس چنین می گوید : پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیثی صحیح السّند فرموده است :

« أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ وَفَاطِمَةُ وَمَرْيَمُ وَآسِيَةُ ؛

برترین بانوان بهشت؛ خدیجه، فاطمه، مریم و آسیه‌اند.»

آنگاه می گوید: این حدیث، صریح است و قابل تأویل نیست. (۳۸)

ابن کثیر شماری از فضایل ویژه حضرت خدیجه را برشمرده ، سپس می گوید : « برخی از اهل سنت ، غلو می کنند و عایشه را بدین

سبب که دختر ابوبکر است بر خدیجه تفضیل می دهند . » (۳۹)

ابن حجر در ادامه ، نکته ظریفی را نقل می کند و آن این است : « قدر مشترک در میان مریم ، آسیه و خدیجه ، این است که هر

یک از اینها ، پیامبر مرسلی را تحت کفالت خود گرفته است :

۱ . آسیه ، حضرت موسی علیه السلام را کفالت و تربیت کرد و چون مبعوث شد به او ایمان آورد .

۲ . مریم ، حضرت عیسی علیه السلام را کفالت نمود و بزرگش کرد و چون مبعوث شد به او گروید .

۳ . خدیجه پیشنهاد ازدواج به پیامبر اسلام داد ، همه اموالش را در راه او تقدیم کرد و چون وحی بر آن حضرت نازل شد به او

ایمان آورد . (۴۰)

از اینجا رمز فضیلت حضرت فاطمه علیها السلام نیز روشن می شود که او همه دار و ندارش را برای حفظ حجت خدا تقدیم کرد ، نه

تنها محسن ، بلکه نقد جاننش را در این راه تقدیم نمود و به مقام : « سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ، مِنَ الْأُولَى وَالْآخِرِينَ » نایل آمد ، که به

فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هنگامی که در محراب عبادت خود می ایستاد ، هفتاد هزار فرشته مقرب او را صدا می کنند و

می گویند : ای فاطمه ! « إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ » ؛ هان ای فاطمه ! خداوند تو را برگزید و پاکیزه

ساخت و بر بانوان عالمیان تو را برتری داد . (۴۱)

همان جایگاه بلند و مقام رفیع خدیجه و فاطمه موجب شد که فاقدان فضایل بر آنها حسد بورزند و از این طریق موجبات آزار پیامبر

را فراهم آورند .

بخاری با سند صحیح از برخی همسران پیامبر روایت می کند که می گفت : « من هرگز به هیچ زنی چون خدیجه حسد نوریذم . »

آن گاه عامل این حسد را دو چیز بیان می کند :

۱ . پیامبر از او به کثرت یاد می کرد ؛

۲ . خداوند به پیامبر امر فرموده بود که خدیجه را بشارت دهد به خانه‌ای در بهشت از « قَصَب » ، یعنی مروارید ، که در آن « صَخَب

» و « نَصَب » ، یعنی سر و صدا و رنج و درد ، وجود ندارد . (۴۲)

ابن حجر در شرح این حدیث از « سهیلی » نقل می کند که تعبیر « قَصَب » از این جهت است که آن بانوی بزرگوار ، گوی سبقت را

از همه بانوان جهان ربوده است و تعبیر « صَخَب » از این جهت است که حضرت خدیجه ، هرگز با پیامبر درگیر نشد ، صدایش را

بلند نکرد ، سر و صدا ایجاد نکرد و خانه را محیط امن و آرام قرار داد . تعبیر « نَصَب » هم از این جهت است که وی برخلاف

برخی همسران پیامبر هرگز آن حضرت را نیاززد .

از این رهگذر ، خداوند قصری در بهشت به آن حضرت عطا فرمود که محیط آرام ، بی سر و صدا و بدون اذیت و آزار باشد . (۴۳)

ثروتمندترین بانوی دوران

ذهبی از واقدی نقل کرده است که خویلد پدر خدیجه ، پیش از جنگ فجار در گذشته بود ... و این موضوع در میان اصحاب ما مورد اتفاق است . (۴۴)

حضرت خدیجه با عقل و درایت خود آنچه از پدر به ارث برده بود را در راه ایجاد اشتغال برای جوانان حجاز به کار گرفت و تجارت گسترده‌ای به راه انداخت . وی همه جوانان را تشویق می‌کرد که با ثروتش تجارت کنند ؛ هم سود ببرند و هم به او سود رسانند .

شیوه تجارت آن بانوی بادرایت ، مضاربه بود . ابن هشام در این باره می‌نویسد :

« خدیجه دخت خویلد بانویی تاجرپیشه بود و ثروت و شرافت داشت . او مردان را استخدام می‌کرد و با آنها قرارداد می‌بست و از طریق مضاربه با آنها رفتار می‌کرد . » (۴۵)

آن بانو ، با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز همین گونه رفتار می‌کرد ؛ جز اینکه برای آن حضرت ، حق مضاربه بیش‌تری تعیین می‌کرد و غلام خود « میسره » را نیز در محضر آن حضرت می‌فرستاد و گرنه حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله هرگز برای کسی اجیر نشده است . (۴۶)

فرزانه قریش

آوازه دختر خویلد در سراسر حجاز پیچید . بازرگانانی که با ثروت او تجارت می‌کردند ، آوازه او را از مرز حجاز گذراندند و شهرتش را در بلاد اطراف ، به ویژه در سرزمین یمن به گوش سلاطین رساندند .

دلاوریهای پدرش خویلد در برابر « تُبَّع » پادشاه خودکامه یمن (۴۷) از یک سو و دیدار تأثیرگذار وی در کاخ « عُمدان » با « سیف بن ذی یزن » در صنعا ، (۴۸) از دیگر سو ، باعث شد که همه اعیان و اشراف یمن ، آرزوی همسری فرزانه قریش را در دل پیوراندند .

ولی حضرت خدیجه هشیارتر از آن بود که با آن ثروت و مکنت و جمال و کمال ، در برابر پیشنهادهای آنان سر فرود آورد . او فقط دل در گرو جوان هاشمی داشت و منتظر روزی بود که در دل امین بنی‌هاشم راه یابد .

مورخان ، اتفاق نظر دارند که در میان اعیان و اشراف منطقه ، صاحب ثروت و صاحب مکنتی نماند ؛ جز اینکه از حضرت خدیجه خواستگاری کرد و او دست ردّ بر سینه همگان زد . (۴۹)

تحریف تاریخ

در طول تاریخ ، همواره قلم در دست چاپلوسان و در خدمت زورمداران بود ، از این رهگذر بسیاری از حقایق مسلم تاریخ دستخوش تحریف شده و مطالب پوچ و واهی به دست چیره‌دستان تاریخ‌ساز رنگ واقعی به خود گرفته ، راه تشخیص را به روی بسیاری از حقیقت‌جویان بسته است ، فی‌المثل :

۱ . مولای متقیان امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام در داخل کعبه دیده به جهان گشود و هیچ فرد دیگری در این منقبت با او شریک نمی‌باشد . (۵۰)

حزب قریش به «حکیم بن حزام» نسبت داده‌اند که او نیز در داخل کعبه متولد شده، تا این فضیلت علی علیه السلام را کمرنگ نشان دهند و حاکم نیشابوری با قاطعیت آن را رد کرده است. (۵۱)

۲. بدون تردید اول کسی که رسالت پیامبر را پذیرفته، علی علیه السلام است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دهها حدیث به آن تصریح کرده، از جمله:

«أَوْلُكُمُ وَاوَدًا عَلِيُّ الْحَوْضِ، وَأَوْلُكُمُ إِسْلَامًا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»؛

«نخستین کسی که از شما در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شود، نخستین اسلام آورنده شما علی بن ابی‌طالب است». (۵۲)

برای کمرنگ نشان دادن این فضیلت بزرگ امیرمؤمنان گفته‌اند که ابوبکر نخستین اسلام آورنده بود و تعصب را به جایی رسانده‌اند که گفته‌اند: «پیش از آنکه علی علیه السلام متولد شود، ابوبکر ایمان آورده بود»!!! (۵۳)

۳. هیچ تردیدی نیست که امیرمؤمنان تنها داماد پیامبر بود، برای اینکه این افتخار را کمرنگ کنند، داماد دیگری برای پیامبر تراشیده‌اند که اولاً این فضیلت را از آن حضرت سلب کنند، ثانیاً رقیب سیاسی برای آن حضرت درست کنند!

۴. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تنها دختر پیامبر بود، برای سلب این افتخار دختران هاله را به عنوان دختران پیامبر رقم زده‌اند!

۵. حضرت خدیجه نخستین دوشیزه‌ای بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با او ازدواج کرد، برای اینکه این فضیلت را از آن عایشه معرفی کنند، دو شوهر برای او تراشیدند، تا او را بیوه‌زن چهل ساله معرفی کنند!!

دوشیزه حجاز

۱) حسین بن حمدان خصیبی، متوفای ۳۳۴ ق. با صراحت و قاطعیت می‌نویسد:

«به جز رسول خدا هرگز احدی افتخار همسری خدیجه را پیدا نکرد، چنانکه تا خدیجه زنده بود پیامبر اکرم همسر دیگری برنگزید» (۵۴).

۲) ابوالقاسم علی بن احمد کوفی، نوه موسی مبرقع، نواده امام جواد علیه السلام، و متوفای ۳۵۲ ق. در این رابطه می‌نویسد:

«بی‌گمان حضرت خدیجه به جز رسول خدا هرگز با احدی ازدواج نکرد». (۵۵)

۳) رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب، متوفای ۵۸۸ ق. در کتاب گرانسنگ خود، از چهار چهره برجسته جهان تشیع و تسنن:

۱. احمد بلاذری، متوفای ۲۷۹ ق. صاحب کتاب «أنساب الأشراف»

۲. ابوالقاسم کوفی، متوفای ۳۵۲ ق. صاحب کتاب «الاستغاثه»

۳. سید مرتضی علم الهدی، متوفای ۴۳۶ ق. صاحب کتاب «الشافی فی الامامه»

۴. ابو جعفر شیخ طوسی، متوفای ۴۶۰ ق. صاحب کتاب «تلخیص الشافی»

روایت کرده که فرموده‌اند:

« پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی با خدیجه ازدواج کرد که وی دوشیزه بود ». (۵۶)

آنگاه اضافه می کند :

« این مطلب را تأکید می کند آنچه در دو کتاب : « الأنوار » و « البدع » آمده که رقیه و زینب دختران هاله ، خواهر خدیجه بودند » (۵۷).

۴ (علامه مجلسی نیز همین متن را از ابن شهر آشوب نقل کرده است . (۵۸)

۵ (علامه مامقانی نیز آن را از طریق علامه مجلسی نقل کرده است . (۵۹)

۶ (شیخ ذبیح الله محلاتی نیز آن را نقل کرده است . (۶۰)

۷ (پژوهشگر معاصر دکتر نجاح طائی در رساله دکتری خود بر دوشیزه بودن حضرت خدیجه پای فشرده و دلایلی آورده که حضرت خدیجه جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با احدی ازدواج نکرده است .

۸ (محقق توانا سید جعفر مرتضی عاملی نیز دو کتاب مستقل در این رابطه به رشته تحریر درآورده : (۱) بنات النبی أم ربائیه ؛ (۲) القول الصائب فی اثبات الربائب ، و اخیراً در کتاب سیره اش به تفصیل در این رابطه سخن گفته است . (۶۱)

۹ (ابوالقاسم کوفی در ادامه سخنانش می گوید :

خدیجه ای که به اتفاق مورخان و سیره نویسان دست ردّ به سینه همه اشراف و رجال برجسته زمان زده است ، چگونه صاحب درک و اندیشه ای احتمال دهد که به ازدواج شخص گمنامی از اعراب تیم رضایت دهد .

اهل خرد و اندیشه می دانند که چنین مطلبی از محالات است و یقین می کنند که حضرت خدیجه جز رسول خدا با احدی ازدواج نکرده است . (۶۲)

۱۰ (مرحوم آیت الله شیرازی رحمه الله نیز این نظر را پذیرفته و معتقد بوده است که حضرت خدیجه هنگام ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوشیزه بوده است . (۶۳)

خدیجه علیها السلام و چگونگی شناخت او از پیامبر صلی الله علیه و آله

آن بانوی بزرگوار از حُنفاء بود ؛ یعنی یکتاپرست و پیرو آیین حضرت ابراهیم علیه السلام بود . آخرین اوصیای حضرت ابراهیم ، حضرت ابوطالب و حضرت عبدالمطلب بودند که وی آنها را درک کرده و نویدهای آنها را درباره جوان هاشمی شنیده بود .

روز میلاد مسعود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت ابوطالب خطاب به همسرش فرمود : « سی سال صبر کن تا همانند او را - به جز نبوت - برای تو بیاورم ». (۶۴)

در دوران کودکی وی بود که عبدالمطلب به فرزندانش سفارش می کرد که هر کدام بعثت آن حضرت را درک کند به او ایمان بیاورد . (۶۵)

محمد ، جوانی ۲۰ ساله بود که ابوطالب گفت : « پدرم به من خبر داده است که او همان پیامبر موعود است ». (۶۶)

فرزانه قریش که این معلومات را در بایگانی حافظه گردآورده است ، دل در گرو جوان هاشمی می سپارد و به همه خواستگاران از هر تیره و گروه ، جواب منفی می دهد .

در سفر تاریخی خویلد (پدر خدیجه) با حضرت عبدالمطلب به یمن برای تبریک و تهنیت به « سیف بن ذی یزن » در ایام جلوس او

بر تخت سلطنت، پادشاه به او خبر می‌دهد که این ایام باید پیامبر موعود متولد شده باشد، نامش «محمد» است، در میان شانه‌اش مهر نبوت است، پدر و مادرش فوت می‌کند، عمو و پدر بزرگش کفالت او را برعهده می‌گیرند... (۶۷)

سیف بن ذی‌یزن، به صراحت می‌گوید: «سوگند به کعبه که تو پدر بزرگ آن پیامبر موعود هستی. پس حضرت عبدالمطلب به سجده می‌افتد و سجده شکر به جای می‌آورد». (۶۸)

خویند برمی‌گردد و این سخنان را به عنوان سوغات سفر می‌آورد و در میان اهل و عیالش بازگو می‌کند و فرزانه قریش، آن را آویزه گوش خود می‌سازد.

روز عیدی بود در ماه رجب، زنها در کنار بتی گرد آمده بودند، شخصی از دور نمایان بود، چون نزدیک شد با صدای بلند فریاد برآورد:

«در شهر شما پیامبری به نام «احمد» از سوی خداوند به رسالت برانگیخته خواهد شد، هر کدام از شما بتواند به همسری او درآید حتماً انجام دهد.»

زنهار به او دشنام دادند و به سویس سنگ انداختند، ولی خدیجه سخن او را در بایگانی حافظه‌اش جای داد. (۶۹)

حضرت ابوطالب با کاروان تجارتهای به شام می‌رود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را که در سنین نوجوانی بود، همراه خود می‌برد. در بصری راهبی به نام «بحیرا» برای اولین بار، کاروان را به ضیافت دعوت می‌کند و پس از گفتگوی فراوان، به ابوطالب می‌گوید: «او را زود برگردان که اگر یهود او را ببینند، شناسایی می‌کنند و به وی آزار می‌رسانند». (۷۰)

این خبر در مکه پخش می‌شود و فرزانه قریش نیز آن را به خاطر می‌سپارد.

اکنون جوان هاشمی به ۲۵ سالگی رسیده است و با پول خدیجه به صورت مضاربه عازم تجارت است. خدیجه، غلام مخصوص خود «میسره» را با او می‌فرستد و به او توصیه می‌کند که از آن حضرت جدا نشود و هر چه می‌بیند به خاطر بسپارد.

در این سفر، راهبی به نام «نسطور» از میسره می‌پرسد: «این مرد که زیر این درخت نشسته کیست؟» می‌گوید: «او مردی از قریش از اهل حرم است.» نسطور با قاطعیت به او اعلام می‌کند که او پیامبر است.

میسره چون برمی‌گردد، سخن راهب را برای بانویش بازگو می‌کند و در ضمن مشاهدات خود می‌گوید که چون هوا گرم می‌شد، دو فرشته، بالهای خود را بر سر او می‌افراشتند و بر او سایه می‌انداختند. (۷۱)

سالها پیش نیز یکی از احبار یهود، جوان هاشمی را در منزل خدیجه دید و به او گفت: «او همان پیامبر موعود است که نشانه‌های او را در تورات خوانده‌ام. بانویی از قریش با او ازدواج می‌کند که سرور بانوان بهشت است؛ مبادا تو از این شرف محروم شوی» (۷۲).

ورقه بن نوفل، پسر عموی خدیجه نیز او را تشویق می‌کرد و می‌گفت: «پیامبری که برای این امت وعده داده شده است و ما در انتظار او هستیم، وقت ظهورش فرارسیده است؛ به راستی، محمد، همان پیامبر موعود این امت است». (۷۳)

پدیدار شدن این بشارتها و نویدها، پشت سر یکدیگر، فرزانه قریش را در تصمیم خود محکم‌تر می‌ساخت و او را در موضع سرسختی که گرفته بود مصمم‌تر می‌ساخت. این نویدها بود که همه اشراف منطقه را در نظرش بی‌اهمیت می‌ساخت و تنها آن جوان هاشمی را شایسته همسری جلوه می‌داد.

حضرت خدیجه ، گذشته از جمال ، کمال ، مال و منال ، از دانش ، بینش ، اصالت اندیشه ، سلامت فکر ، صلابت رأی ، دقت نظر و قدرت تصمیم‌گیری به موقع برخوردار بود . از این رهگذر پس از دست ردّ زدن بر سینه سلاطین یمن ، اشراف طائف و بزرگان حجاز ، تصمیم گرفت که با عزم جزم ، سنت رایج را بشکند و در انتظار خواستگاری از سوی جوان هاشمی ننشیند ؛ بلکه با یک سنت شکنی ، او به سراغ شوهر ایده‌آل خود برود .

وی از بانوی فرزانه‌ای به نام « نفیسه » کمک گرفت و وعده دیدار با امین قریش طلب کرد . خدیجه در این دیدار با صراحت گفت : « ای امین قریش ! من دختر شایسته‌ای برای شما در نظر گرفته‌ام » .

امین قریش پرسید : « کیست ؟ » عرضه داشت : « هِيَ مَمْلُوكَتُكَ خَدِيجَةُ ؛ او کنیز شما خدیجه است » . (۷۴) جوان هاشمی فرمود : « تو صاحب مال و مکتب هستی و من چیزی از مال دنیا ندارم . من ، دنبال همسری چون خود هستم » .

حضرت خدیجه با بیانی شیرین و دلنواز ، عرضه داشت : « من خودم ، ثروتم ، کنیزانم و آنچه در تصرف من است ، از آن شماست و تابع فرمان شما » . (۷۵)

آن‌گاه خلعت گرانمایی به صفیّه (عمّه پیامبر) بخشید و گفت : « ای صفیّه ! تو را به خدا سوگند می‌دهم که مرا یاری کنی تا به وصال محمّد برسم » . (۷۶)

وی خواهرش ، هاله را نیز نزد عمّار فرستاد تا موانع این پیوند مقدّس را برطرف کند . (۷۷)

*

انگیزه ازدواج

حضرت خدیجه علّت این همه پافشاری بر تحقق یافتن این پیوند مقدّس را به « صفیّه » چنین بیان کرد :

« اِنِّیْ قَدْ عَلِمْتُ اَنَّهُ مُؤَيَّدٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ ؛ من به طور حتم و یقین می‌دانم که او از سوی پروردگار عالمیان ، مورد تأیید است » (۷۸).

آن حضرت ، به شخص پیامبر عرضه داشت : « به خدا سوگند ! من با شما چنین رفتار نمی‌کنم ، جز برای اینکه امید دارم شما همان پیامبری باشید که برانگیخته خواهد شد » . (۷۹)

آن‌گاه دیگر ویژگیهای حضرت را چنین شماره کرد : « ای پسرعمو ، من به این دلایل ، دل در گرو تو دارم :

۱ . خویشاوند من هستی ؛

۲ . از شرافت والایی برخورداری ؛

۳ . در میان قوم خود به امانت شهرت داری ؛

۴ . فردی راست گفتاری ؛

۵ . اخلاقی نیکو داری » . (۸۰)

هر فرازی از سخنان خدیجه حکایت از نظر صائب ، اندیشه استوار ، دانش و بینش وافر ، دقت نظر و عمق درایت او می‌کند .

لحظه انتظار

سرانجام ، لحظه انتظار فرارسید و رؤیاهای طلایی خدیجه تعبیر شد . حضرت ابوطالب ، حمزه و دیگر بزرگان خاندان رسالت به

منزل خدیجه آمدند و سعادت دو جهان را برایش به ارمغان آوردند .

حضرت ابوطالب رشته سخن را به دست گرفت و فرمود: « سپاس و ستایش به پروردگار این بیت که ما را از نسل ابراهیم و از تبار اسماعیل قرار داد، ما را در حرم امن خود جای داد و زمامدار مردم کرد و این شهر را برای ما مبارک ساخت . این برادرزاده من هرگز با احدی از رجال قریش مقایسه نمی‌شود؛ جز اینکه بر او برتری یابد و با احدی از مردمان مقایسه نمی‌شود؛ جز اینکه بر او فزونی یابد و هرگز با احدی برابری نمی‌کند . او از نظر مال دنیا ثروت کم‌تری دارد؛ ولی ثروت برای گذران زندگی است و سایه‌ای ناپایدار .

اکنون ما برای خواستگاری آمدم به رضایت و دلخواهش . و آنچه مهریه از نقد و نسیه بخواهید از مال من است . سوگند به پروردگار بیت که برای او جایگاهی رفیع، دینی جهان شمول و درایتی کامل است .»

آن بانو شخصاً سخن گفت و رضایت خود را اعلام کرد .

حضرت ابوطالب، شتری نحر کرد، ولیمه عروسی بر گزار شد و زفاف انجام یافت . (۸۱)

مهریه حضرت خدیجه علیها السلام

حضرت خدیجه ۴۰۰۰ دینار به عباس داد که آن را به خانواده خدیجه به عنوان مهریه پردازد؛ (۸۲) ولی آنچه مسلم است، این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او ۵۰۰ درهم به عنوان مهریه تقدیم کرد . (۸۳)

براساس نقل مورخان و سیره‌نویسان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوازده ونیم اوقیه، یعنی ۵۰۰ درهم به حضرت خدیجه پرداخت . (۸۴) براساس روایات معصومان علیهم السلام مهریه همه همسران پیامبر ۵۰۰ درهم بود؛ (۸۵) ولی درباره این بانوی بزرگوار، حضرت ابوطالب علیه السلام ۲۰ شتر جوان از مال خودش افزود . (۸۶)

نکته مهم در مهریه ایشان، این است که او ۴۰۰۰ دینار می‌فرستد؛ ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها ۵۰۰ درهم؛ یعنی یک هشتم آن را به عنوان مهریه می‌پردازد تا امت از آن حضرت پیروی کرده، از مهریه‌های سنگین پرهیز کنند . در احادیث اهل بیت علیهم السلام نیز به شدت بر مهر اندک، تأکید شده است .

سنّ حضرت خدیجه علیها السلام

وقایع‌نگاران اموی در مورد سنّ حضرت خدیجه علیها السلام با یکدیگر به رقابت پرداخته، از ۴۰ تا ۴۶ نوشته‌اند، تا رقیبی برای برخی از همسران پیدا نشود .

قول مقبول و معقول در سنّ حضرت خدیجه همان است که بسیاری از مورخان آن را برگزیده‌اند و به ارسال مسلم گفته‌اند که حضرت خدیجه ۲۵ ساله بوده است .

حافظ عمادالدین یحیی بن ابی‌بکر بن محمد عامری، متوفای ۸۹۳ ق . سنّ حضرت خدیجه را به هنگام ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۲۵ دانسته و هیچ قول دیگری نقل نکرده است . (۸۷)

حافظ ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، متوفای ۴۵۸ ق، صاحب سنن کبری، فقط همین قول را صحیح دانسته می‌گوید :

« سنّ حضرت خدیجه به هنگام وفات ۶۵ و به قولی ۵۰ بوده و آن صحیح‌تر است . (۸۸)

بی‌گمان ازدواج حضرت خدیجه در سال ۲۵ عام الفیل انجام یافته، که پیامبر اکرم در آن تاریخ ۲۵ ساله بوده، و ارتحال ایشان، سه سال پیش از هجرت، به سال دهم بعثت رخ داده، روی این بیان اگر حضرت خدیجه به هنگام ازدواج ۲۵ ساله باشد، به هنگام

ارتحال ۵۰ ساله خواهد بود و اگر چهل ساله باشد به هنگام ارتحال ۶۵ ساله خواهد بود، که بیهقی ۵۰ ساله را صحیح دانسته است. همین متن را ابن کثیر نیز از بیهقی نقل کرده است. (۸۹)

سپس اضافه می‌کند: پیامبر اکرم به هنگام ازدواج با حضرت خدیجه ۲۵ ساله بود، حضرت خدیجه نیز در آن هنگام ۳۵ و یا ۲۵ ساله بود، بیهقی از حاکم اینگونه روایت کرده است. (۹۰)

قول دیگر این است که حضرت خدیجه به هنگام ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ۲۸ ساله بوده است و این قول ابن عباس است.

ذهبی با سلسله اسنادش از ابن عباس روایت کرده که خدیجه به هنگام ازدواج با پیامبر ۲۸ ساله بوده است. (۹۱)

بلاذری در ضمن اقوال مختلف نقل کرده که گفته شده: پیامبر ۲۳ ساله و خدیجه ۲۸ ساله بوده است. (۹۲)

ابن عساکر با سلسله اسنادش از ابن عباس نقل کرده که حضرت خدیجه ۲۸ ساله بود ولی زبیر بن بکار ۳۰ ساله دانسته است. (۹۳)

دیار بکری اقوال مختلفی نقل کرده، می‌نویسد: گفته شده ۳۰ ساله و گفته شده ۲۸ ساله بوده است، در سیره مغلطای اینگونه بوده است. (۹۴)

ابن العماد حنبلی می‌نویسد: بسیاری از سیره‌نویسان قول ۲۸ را ترجیح داده‌اند. (۹۵)

حاکم نیشابوری با سلسله اسنادش از محمد بن اسحاق - صاحب سیره - نقل کرده که خدیجه به هنگام ازدواج با پیامبر ۲۸ ساله بود. (۹۶)

آنچه در منابع مختلف نقل شده که حضرت خدیجه به هنگام ازدواج با پیامبر چهل ساله بوده، شایعه‌ای بیش نیست، بیهقی آن را رد کرده و ۲۵ ساله بودنش را صحیح دانسته است، جالب توجه اینکه حاکم آن را قول شاذ دانسته است. (۹۷)

پس قول مقبول و معقول آن است که حضرت خدیجه به هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه وآله ۲۵ ساله و حداکثر ۲۸ ساله بوده است و ۴۰ قول شاذ می‌باشد.

و براساس تحقیقات انجام شده و تصریح بزرگان از اهل تحقیق دوشیزه بوده و با احدی به جز پیامبر اکرم ازدواج نکرده است.

تاریخ ازدواج

بی‌گمان، سال ازدواج فرستاده خدا صلی الله علیه وآله با این بانوی باکرامت، سال ۲۵ عام الفیل، ۱۵ سال پیش از بعثت و ۲۸ سال پیش از هجرت بوده است. این رویداد مبارک در ماه ربیع الاول بوده و اختلافی در آن نقل نشده است. (۹۸)

روز ازدواج نیز بنا بر مشهور، دهم ماه مذکور است؛ چنان که سید بن طاووس با سلسله اسنادش از شیخ مفید چنین نقل می‌کند و روزه آن را برای شکرانه این پیوند مقدس، مستحب می‌داند. (۹۹)

شیخ مفید نیز همان تاریخ را ثبت کرده است. (۱۰۰)

علامه مجلسی نیز آن را طبق نقل سید بن طاووس از شیخ مفید روایت کرده است. (۱۰۱)

مرحوم کاشف الغطاء هنگام بحث از روز نهم ربیع الاول می‌افزاید:

«یکی دیگر از علل شادی و سرور حضرت زهرا این است که روز نهم و دهم، ایام پیوند مقدس سید کائنات با بانوی پاک و پاک‌سرشت، حضرت خدیجه است که بی‌گمان، حضرت زهرا، همه ساله در چنین روزی شاد و مسرور است و به آن مباحثات می‌کند. این شادی و سرور در این ایام به شیعیان و ارادتمندانش به ارث رسیده است. (۱۰۲)

کفایت و درایت حضرت خدیجه علیها السلام در سطحی بود که عظمت بیکران رسول اکرم صلی الله علیه وآله را درک می‌کرد. وی در مشکلات، یار و یاور آن حضرت بود. پیامبر نیز در امور زیادی با وی مشورت می‌کرد. (۱۰۳)

این نکته، بسیار حائز اهمیت است که دوران تجرد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ۲۵ سال و دوران پس از ازدواج آن حضرت ۳۸ سال است. آن جناب، ۲۵ سال آن را با حضرت خدیجه سپری کرد و ۱۳ سال دیگر را با ۱۳ زن دیگر.

یعنی رسول اعظم صلی الله علیه وآله دقیقاً دو سوّم دوران پس از ازدواج خود را با یک همسر به سر برده و هرگز نیاز به همسر دیگری احساس نکرد. او، همسر و هم سرّ پیامبر بود و با وجود چنین همسری، هیچ کمبودی در زندگی خویش احساس نمی‌کرد.

در مقابل حضرت رسول صلی الله علیه وآله در دوران ۱۳ سال پس از آن، با وجود ۱۳ همسر - که برخی از آنها همسران شایسته‌ای بودند - همواره جای خدیجه را خالی می‌دید و احساس خلأ می‌کرد و به قدری از او یاد می‌کرد که باعث رنجش و حسد برخی همسران می‌شد. (۱۰۴)

سرچشمه کوثر

در میان صدها بانوی بافضیلت جهان، تنها یک بانو این افتخار را پیدا کرد که در شاهوار جهان آفرینش، دُرّانه‌ای خداوند مَنان، نور چشم خاتم پیامبران، همسر شایسته مولای متقیان، سرور بانوان جهان، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در صدف خود پیروراند، و او کسی جز خدیجه کبری نبود.

حضرت خدیجه برای پیامبر دو پسر و یک دختر آورد، هر دو پسر در دوران کودکی درگذشتند، ولی دخترش کوثر همیشه جاری جهان خلقت، مادر یازده امام نور، حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشد.

همه سیره‌نویسان اتفاق نظر دارند که به جز ابراهیم دیگر فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از خدیجه کبری بود:

۱. قاسم بزرگترین فرزند پیامبر، که پیش از بعثت متولد شد.

۲. عبدالله که بعد از بعثت متولد شد، و لذا به طیب و طاهر ملقب گردید. (۱۰۵)

قاسم در سنّ چهار سالگی درگذشت، عبدالله نیز یکماه بعد در حالی که هنوز شیرخواره بود، دیده از جهان فروبست. (۱۰۶)

چون دو فرزند پیامبر در فاصله اندکی درگذشتند، عاص بن وائل آن حضرت را «أبتر» خواند.

پیک وحی بر پیامبر رحمت فرود آمد و سوره مبارکه «کوثر» را بر قلب شریف آن حضرت فرود آورد، که خداوند به تو کوثر

جاری خلقت را عطا فرموده و بدین سان نسل طیب و طاهر پیامبر از او در بستر تاریخ ساری و جاری گردید. (۱۰۷)

دختران هاله

حضرت خدیجه خواهری داشت به نام «هاله» که با مردی از مخزوم به نام ابوهاله ازدواج کرد و دختری به نام هاله از وی متولد شد.

سپس با مردی از تمیم به نام ابوهند ازدواج کرد و از او پسری به نام هند متولد گردید.

ابوهند دو دختر دیگر به نام «زینب» و «رقیه» از همسر قبلی‌اش داشت.

ابوهند فوت کرد، پسرش هند به خانواده پدری‌اش پیوست، زینب و رقیه تحت کفالت هاله ماندند.

حضرت خدیجه که امّ الأراامل و الأیتام بود، خواهرش هاله را با دو دختر ابوهند، زینب و رقیه تحت کفالت خود آورد.

پس از ازدواج خدیجه هاله نیز درگذشت، زینب و رقیه در خانه‌ی خدیجه پرورش یافتند.

در میان عرب رسم بود هر کس یتیمی را تربیت می‌کرد، به عنوان فرزند او شناخته می‌شد، از این رهگذر این دو دختر نیز به پیامبر و خدیجه نسبت یافتند. (۱۰۸)

روی این بیان زینب و رقیه نه فقط دختران پیامبر و خدیجه بودند، حتی دختران هاله نیز نبودند، بلکه ریبیه‌های هاله، یعنی دختران ابوهند از همسر قبلی‌اش بودند، که به جهت بزرگ شدن در خانه خدیجه به آن حضرت منسوب بودند. انتساب رقیه و زینب به پیامبر از روی تسامح و به قصد تبرک انجام شده، پس از آنکه به همسری عثمان درآمدند، وسیله‌ای برای تبلیغ اموی‌ها شد، تا او را رقیب سیاسی مولی الموالی قرار دهند. پیامبر گرامی اسلام خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

يَا عَلِيُّ! أُوتَيْتَ ثَلَاثًا لَمْ يُؤْتَهُنَّ أَحَدٌ وَلَا أَنَا؛ أُوتَيْتَ صِهْرًا مِثْلِي وَلَمْ أُوتَ أَنَا مِثْلِي ...؛

ای علی، خداوند به تو سه امتیاز داده که به احدی نداده، حتی به من نیز نداده: ۱) خداوند به تو پدر زنی چون من داده که به من پدر زنی در حد خودم داده نشده... (۱۰۹)

روی این بیان افتخار دامادی پیامبر منحصرأ از آن حضرت علی علیه السلام است و اگر فرد دیگری در این افتخار شرکت داشت کلام رسول خدا نقض می‌شد.

در مورد ازدواج رقیه با عثمان، خصیبه داستان جالبی نقل کرده می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده بود: هر کس سپاه اسلام را تجهیز کند و هزینه‌اش را بپردازد و چاه رومه را بکند و هزینه‌اش را از مال خودش بدهد، من برای او خانه‌ای را در بهشت تضمین می‌کنم.

عثمان این کار را انجام داد و مشمول این ضمانت پیامبر شد.

هنگامی که از رقیه خواستگاری کرد، پیامبر اکرم فرمود:

« رقیه می‌گوید: من با تو ازدواج نمی‌کنم مگر به این شرط که آن خانه‌ای را که در بهشت برای تو تضمین شده به عنوان مهریه به من بدهی. »

عثمان پذیرفت، پیامبر ضمانتش را برداشت، آنگاه عثمان با وی ازدواج کرد. (۱۱۰)

رقیه یکی از بانوان مظلوم تاریخ است و سرنوشت اندوهباری دارد که به جهت محدودیت صفحات کتاب به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم.

- اولیات حضرت خدیجه علیها السلام /

اولیات حضرت خدیجه علیها السلام

۱. حضرت خدیجه، نخستین بانویی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با او ازدواج کرد. (۱۱۱)

۲. وی نخستین بانویی است که به رسالت پیامبر ایمان آورد و نام خود را با خطوطی زرین بر تارک صفحات تاریخ ثبت کرد. (۱۱۲)

۳. وی نخستین بانوی نمازگزار است که مدتها تنها وی و حضرت علی علیه السلام در کنار کعبه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

نماز برپا می‌داشتند تا بعدها جعفر طیار نیز به آنها پیوست. (۱۱۳)

۴. وی نخستین بانوی معتقد به ولایت امیرمؤمنان بود که پیامبر در شب ارتحالش فرمود: «باید به ولایت علی بن ابی طالب شهادت دهی». خدیجه گفت: «به ولایت او ایمان آوردم و بیعت کردم». (۱۱۴)

۵. او نخستین بانویی بود که از دست مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از انگور بهشتی تناول فرمود. (۱۱۵)

/ -

غروب غمبار

۲۵ سال تمام پیامبر رحمت با وی انس داشت و او تنها ستاره فروزان خانه پیامبر بود و نگاههای جاذب و غمزدایش تنها مایه تسلی رسول خدا صلی الله علیه و آله در محیط خانه بود؛ از اینرو غم ارتحالش به همین مقدار بر فرستاده خدا صلی الله علیه و آله که دریای عواطف بود، سخت و جانگداز بود. نوشته‌اند که آن جناب، در غم ارتحال همسرش به قدری اندوهگین شد که بر سلامتی‌اش نگران شدند. (۱۱۶)

به محضر پیامبر گفته شد: «پس از ارتحال خدیجه خیلی افسرده شده‌اید». فرمود: «او مادر فرزندان و کدبانوی خانه‌ام بود» و می‌فرمود: «خداوند، محبت او را در دلم قرار داده بود». (۱۱۷)

تاریخ وفات

اختلافی نیست که وفات ایشان، در ماه رمضان رخ داد. طبری، تاریخ آن را دهم رمضان در سال دهم بعثت ثبت کرده است. (۱۱۸) غالب سیره‌نویسان متفق القول هستند که وفات آن خانم، در دهم رمضان سال دهم بعثت، سه سال پیش از هجرت در مکه واقع شد. وی در حجون به خاک سپرده شد. شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد قبر شد و همسر گرامی‌اش را در قبر گذاشت. (۱۱۹)

سال غم و اندوه

آنچه مسلم است این است که ارتحال حضرت خدیجه با فاصله اندکی از رحلت جانگداز بزرگ حامی پیامبر، حضرت ابوطالب علیه السلام اتفاق افتاد؛ از اینرو، پیامبر اکرم به شدت اندوهگین شد و آن سال را «عام الحزن»، یعنی سال غم و اندوه نام نهاد و همواره می‌فرمود: «تا ابوطالب و خدیجه زنده بودند، غم و اندوه بر من مستولی نشد». (۱۲۰)

امیر بیان در سوگ حضرت خدیجه، چکامه‌ای سرود و از او به عنوان «بانوی بانوان» یاد کرد. (۱۲۱)

در بسیاری از کتب سیره و تراجم وفات ایشان سه روز پس از وفات حضرت ابوطالب ثبت شده است. (۱۲۲)

طبق این بیان باید وفات حضرت ابوطالب در هفتم رمضان باشد، در حالی که شیخ طوسی آن را در ۲۶ رجب ثبت کرده است. (۱۲۳)

حق‌شناسی پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، کانون عواطف بود. آن جناب، لحظه‌ای خدمات، ایثارها، فداکاریها، شایستگیها، محبتها و دیگر فضایل خدیجه را فراموش نکرد.

هنگامی که پیامبر با ۱۰/۰۰۰ سرباز جنگی وارد مکه معظمه شد و کعبه را از لوث بتها پاک کرد، اشراف مکه با اصرار و الحاح از

او خواستند که به خانه آنها قدم بگذارد؛ ولی او به رسم وفا به کنار قبر خدیجه آمد، آنجا خیمه زد و ایام اقامتش در مکه را در کنار قبر همسرش سپری کرد. (۱۲۴)

این عمل پیامبر، گذشته از درس حق‌شناسی به امت، پیام دلنشین و دلنوازی به حضرت خدیجه داشت: «هان، ای سنگ صبور من! ای همسر باوفای من! اگر در همه روزهای سخت زندگی، در دوران محاصره اقتصادی، در آن روزگار خفقان و اختناق جانکاه قریش در کنار من بودی و آن همه رنج و مشقت را به جان خریدی، اکنون، من پس از فتح قلعه‌های شرک و نفاق به کنار تربت پاک تو آمده‌ام تا شادی‌ام را با تو تقسیم کنم.»

*

پاورقی‌ها

- ۱) جزوه‌های منتشر شده در سالهای قبل عبارت بودند از: ۱) سرچشمه کوثر، ۲) شمع محافل طه، ۳) یادواره بزرگداشت خدیجه کبری.
- ۲) السیره النبویه، ابن هشام، تحقیق طه عبدالرؤف سعد، بیروت، دارالجیل، ۱۴۱۰ ق، ج ۲، ص ۸.
- ۳) همان.
- ۴) الانوار الساطعه، سیلاوی، ص ۹.
- ۵) تاریخ مکه، ازرقی، تحقیق رشدی صالح ملحسن، مکه المکرمة، دار الثقافة، چ سوم، ۱۳۹۸ ق، ج ۱، ص ۱۴۹.
- ۶) همان، ص ۲۶۶.
- ۷) احزاب: ۶.
- ۸) الانوار الساطعه، سیلاوی، ص ۲۲۶.
- ۹) بحار الانوار، علامه مجلسی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰ ق، ج ۳۵، ص ۱۴۳.
- ۱۰) قرب الإسناد، حمیری، قم، مؤسسه فرهنگی کوشانپور، ۱۴۱۷ ق، ص ۲۵۲، ح ۱۲۳۲.
- ۱۱) فاطمة الزهراء، قزوینی، قم، بصیرتی، ۱۴۱۲ ق، ص ۱۱۰.
- ۱۲) شرح المواهب اللدنیة، زرقانی، ج ۱، ص ۱۹۹.
- ۱۳) مائده: ۷۵.
- ۱۴) اصول کافی، کلینی، تحقیق علی اکبر غفاری، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۰۵ ق، ج ۱، ص ۴۵۹.
- ۱۵) البداية والنهاية، ابن کثیر، بیروت، مکتبه المعارف، ۱۴۰۸ ق، ج ۲، ص ۶۲.
- ۱۶) الاصابة، ابن حجر، بیروت، دار الکتب العلمیه، افسس، چاپ کلکته هند، ۱۸۳۵، م. ج ۸، ص ۶۰.
- ۱۷) شرح المواهب اللدنیة، زرقانی، ج ۱، ص ۱۹۹.
- ۱۸) کحل البصر فی سیره سید البشر، محدث قمی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق، ص ۷۰.
- ۱۹) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۲.
- ۲۰) همان، ج ۱۰۰، ص ۱۸۹.
- ۲۱) مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، بیروت، دارالاضواء، چ دوم، ۱۴۱۲ ق، ج ۱، ص ۲۲۸.
- ۲۲) التفسیر، عیاشی، قم، مؤسسه البعثه، ۱۴۲۱ ق، ج ۳، ص ۳۵.
- ۲۳) الصحیح، بخاری، بیروت، دار الجیل، افسس چاپ سلطانی، بولاق، ۱۳۱۳ ق، ج ۵، ص ۴۸.

- (۲۴) سیر اعلام النبلاء، ذهبی، بیروت، مؤسسه الرساله، چ نهم، ۱۴۱۳ ق، ج ۲، ص ۱۱۳.
- (۲۵) الامالی، شیخ طوسی، قم، مؤسسه البعثه، ۱۴۱۴ ق، ص ۱۷۵، ح ۲۹۴.
- (۲۶) البدايه والنهائيه، ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۲.
- (۲۷) بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۷۸.
- (۲۸) الانوار الساطعه، سیلاوی، ص ۷.
- (۲۹) فتح الباری، ابن حجر، بیروت، دار المعرفه، ج ۷، ص ۱۴۰.
- (۳۰) همان، ص ۱۳۹.
- (۳۱) تاریخ دمشق، ابن عساکر، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ق، ج ۷۴، ص ۸۴.
- (۳۲) کفایه الطالب، گنجی شافعی، تهران، دار احیاء التراث اهل البيت، چ سوم، ۱۴۰۴ ق، ص ۳۵۹.
- (۳۳) المستدرک علی الصحیحین، حاکم، بیروت، دار الفکر، ۱۳۹۸ ق، ج ۳، ص ۱۸۴.
- (۳۴) مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۸۳.
- (۳۵) الصحیح، بخاری، ج ۵، ص ۴۷.
- (۳۶) فتح الباری، ابن حجر، بیروت، دار المعرفه، بی تا، ج ۷، ص ۱۳۸.
- (۳۷) همان، ص ۱۳۵.
- (۳۸) همان.
- (۳۹) البدايه والنهائيه، ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۲۹.
- (۴۰) همان.
- (۴۱) بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۲۴.
- (۴۲) الصحیح، بخاری، ج ۵، ص ۴۸.
- (۴۳) فتح الباری، ابن حجر، ج ۷، ص ۱۳۸.
- (۴۴) سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۲، ص ۱۱۱.
- (۴۵) السیره النبویه، ابن هشام، ج ۲، ص ۵.
- (۴۶) التاريخ، یعقوبی، نجف، المكتبة الحیدریه، ۱۳۸۴ ق، ج ۲، ص ۱۶.
- (۴۷) الانوار الساطعه، سیلاوی، ص ۹.
- (۴۸) تاریخ مکّه، ازرقی، ج ۱، ص ۱۴۹.
- (۴۹) الاستغاثه، ابوالقاسم کوفی، نجف، بی تا، ج ۱، ص ۷۰.
- (۵۰) این حقیقت از مسلمات تاریخ است و علامه اردوبادی با صدها دلایل متقن آن را به اثبات رسانده است. ر. ک: مولود کعبه، اردوبادی، قم، نشر رسالت، ۱۴۲۰ ق.
- (۵۱) المستدرک علی الصحیحین، حاکم، ج ۳، ص ۴۸۳.
- (۵۲) همان، ص ۱۳۴ و ۴۶۵ و بیش از ۸۰ منبع دیگر از منابع اهل سنت.
- (۵۳) الزیاض النضره، طبری، بیروت، دار الغرب الاسلامی، ۱۹۹۶ م، ج ۱، ص ۴۱۸، ح ۳۳۹.
- (۵۴) الهدایه الکبری، خصیبی، بیروت، مؤسسه البلاغ، ۱۴۲۶ ق، ص ۴۰.
- (۵۵) الاستغاثه، علی بن احمد کوفی، ج ۱، ص ۷۰.

- (۵۶) مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۰۶.
- (۵۷) همان .
- (۵۸) بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۲، ص ۱۹۱.
- (۵۹) تنقیح المقال، علامه مامقانی، چاپ سنگی، نجف، بی‌نا، ۱۳۵۲ ق، ج ۳، بخش بانوان، ص ۷۷.
- (۶۰) ریاحین الشریعه، محلّاتی، تهران، ج ۲، ص ۲۶۸.
- (۶۱) الصّحیح من سیره النّبیّ الأعظم، عاملی، قم، دار الحدیث، ۱۴۲۶ ق، ج ۲، ص ۱۸۷ - ۲۲۱.
- (۶۲) الاستغاثه، کوفی، ج ۱، ص ۷۰.
- (۶۳) امّهای المعصومین، آیت‌الله شیرازی، بیروت، دارالعلوم، ۱۴۲۴ ق، ص ۹۰.
- (۶۴) همان .
- (۶۵) اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۲.
- (۶۶) بغیة الطالب، عاملی، قم، المكتبة الحیدریّة، ۱۴۲۸ ق، ص ۹۰.
- (۶۷) التاریخ، یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱.
- (۶۸) دلائل النبوة، ابونعیم، بیروت، دار النّفائس، ۱۴۱۹ ق، ج ۱، ص ۹۷.
- (۶۹) الخصائص الكبرى، سیوطی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ ق، ج ۱، ص ۱۵۵.
- (۷۰) همان .
- (۷۱) السیره النبویّة، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۲۲.
- (۷۲) همان، ج ۲، ص ۶.
- (۷۳) بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۵۵.
- (۷۴) السیره النبویّة، ابن هشام، ج ۲، ص ۱۰.
- (۷۵) التاریخ، یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶.
- (۷۶) بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۵۵.
- (۷۷) همان، ص ۵۸.
- (۷۸) التاریخ، یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶.
- (۷۹) بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۵۷.
- (۸۰) فتح الباری، ابن حجر، ج ۷، ص ۱۳۴.
- (۸۱) دلائل الامامة، طبری، ص ۷۷.
- (۸۲) الکافی، ج ۵، ص ۳۷۴.
- (۸۳) بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۷۰.
- (۸۴) بر اساس محاسبه‌ای که اهل فن انجام داده‌اند، ۵۰۰ درهم برابر ۱۶۲۱۲ مثقال نقره خالص و در زمان ما در حدود ۱۶۵۰۰۰ تومان است .
- (۸۵) السیره الحلبیّة، حلبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۱، ص ۱۳۹.
- (۸۶) الکافی، ج ۵، ص ۳۷۵.
- (۸۷) بهجة المحافل، عامری، مدینه منوره، المكتبة العلمیّة، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۸.

- ۸۸) دلائل النبوة، بیهقی، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی تا، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۷۱.
- ۸۹) البدایة والنہایة، ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۹۴.
- ۹۰) همان، ص ۲۹۵.
- ۹۱) سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۲، ص ۱۱۱.
- ۹۲) أنساب الأشراف، بلاذری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ ق، ج ۱، ص ۱۰۸.
- ۹۳) تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۰۵-۱۰۶.
- ۹۴) تاریخ الخمیس، دیار بکری، ج ۱، ص ۲۶۴.
- ۹۵) شذرات الذهب، ابن عماد، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۱، ص ۱۴.
- ۹۶) المستدرک علی الصحیحین، حاکم، ج ۳، ص ۱۸۲.
- ۹۷) همان.
- ۹۸) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۲.
- ۹۹) الاقبال، سید بن طاووس، قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۷۷ ش، ج ۲، ص ۱۱۵.
- ۱۰۰) مسار الشیعة، شیخ مفید، قم، بصیرتی، ۱۳۹۶ ق، ص ۲۹. به پیوست تاریخ الاثمة، در ضمن «مجموعه نفسیه».
- ۱۰۱) بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۵۷.
- ۱۰۲) جنة المأوی، کاشف الغطاء، تبریز، ۱۳۹۷ ق، ص ۹۴.
- ۱۰۳) تذكرة الخواص، ابن جوزی، قم، مجمع جهانی اهل بیت، ۱۴۲۶ ق، ج ۲، ص ۳۰۶.
- ۱۰۴) فتح الباری، ابن حجر، ج ۷، ص ۱۳۶.
- ۱۰۵) جمهرة النسب، ابن کلبی، ص ۳۰.
- ۱۰۶) التاریخ، یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶.
- ۱۰۷) السیر والمغازی، ابن اسحاق، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۸ ق، ص ۲۴۵.
- ۱۰۸) الاستغاثه، کوفی، ج ۱، ص ۶۸-۶۹.
- ۱۰۹) احقاق الحق، قاضی نورالله شوشتری، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ج ۵، ص ۷۴.
- ۱۱۰) الهدایة الکبری، خصیبی، ص ۳۹.
- ۱۱۱) فتح الباری، ابن حجر، ج ۷، ص ۱۳۴.
- ۱۱۲) الامالی، شیخ طوسی، ص ۲۵۹، مجلس ۱۰، ح ۴۶۷.
- ۱۱۳) بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۳۵، ص ۸۰.
- ۱۱۴) بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۳۳.
- ۱۱۵) مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۹، ص ۲۲۵.
- ۱۱۶) سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۲، ص ۱۱۶.
- ۱۱۷) کفایة الطالب، گنجی شافعی، تهران، دار احیاء التراث اهل بیت، ۱۴۰۴ ق، ص ۳۵۹؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۱، ص ۲۳۷.
- ۱۱۸) دلائل الامامة، طبری، ص ۸.
- ۱۱۹) تذكرة الخواص، ابن جوزی، ج ۲، ص ۳۱۱؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۸، ص ۱۸؛ الاصابة، ابن حجر، ج ۸، ص

- ۶۲؛ الاتحاف بحب الاشراف، الشبراوی، منشورات رضی، قم، ۱۳۶۳ ش، ص ۱۲۸.
- (۱۲۰) کشف الغمّه، اربلی، بیروت، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۰۱ ق، ج ۱، ص ۱۶.
- (۱۲۱) بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۴۳.
- (۱۲۲) سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۲، ص ۱۱۲؛ اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۳۹؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۲۸؛ اعلام الوری، طبرسی، ج ۱، ص ۱۳۲.
- (۱۲۳) مصباح المتهدّج، شیخ طوسی، فقه الشیعّه، بیروت، ۱۴۱۱ ق، ص ۸۱۲.
- (۱۲۴) التاریخ، طبری، ج ۳، ص ۵۷.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتعم فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰-

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکنند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد.»



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

